

تاریخ عثمانی

جلد اول

از تشکیل حکومت عثمانی تا فتح استانبول

تألیف اسماعیل حقّی اوزون چارشی

ترجمہ و مابولے



پیشکش: مکتبہ عثمانیہ، طبعات فرنگی

The Ottomān History

vol. 1

by

İsmail Hakki Uzunçarşılı

Trans. by

Wahab Wali



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrān, 2001

شابک ۹۶۲-۲۲۶-۱۰۷-۰ (ج. ۱)
شابک ۹۶۲-۲۲۶-۱۰۹-۷ (دوره)

ماریخ عثمانی (جلد اول، ایریک کجوسته عثمانی تاریخ استانبول)

تالیف اسماعیل حمی افزون چارلی

ترجمہ: دنا ب دلی

۱	۰۱۰
۱۱	۳۴



تاریخ عثمانی

جلد اول

از تشکیل حکومت عثمانی تا فتح استانبول

تألیف

اسماعیل حقی اوزون چارشلی

ترجمه

دکتر وهاب ولی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

تهران، ۱۳۸۰

اوزون چارشلی، اسماعیل حقی، ۱۸۸۹ -

Uzunçarşılı, İsmail Hakkı

تاریخ عثمانی / تألیف اسماعیل حقی 'اوزون چارشلی: ترجمه وهاب ولی. — تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۰ -
ج.: مصور، نقشه، نمودار.

— (دوره) 7 - 109 - 426 - 964 ISBN

— (ج. ۱) 0 - 107 - 426 - 964 ISBN

فهرستویسی بر اساس اطلاعات فیما.

Osmanlı Tarihi

ص.ع. به انگلیسی:

İsmail Hakkı Uzunçarşılı. The Ottoman history.

کتابنامه.

۱. ترکیه — تاریخ — امپراطوری عثمانی، ۱۲۸۸ - ۱۹۱۸. الف. ولی، وهاب،
۱۳۱۷ - مترجم. ب. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ج. عنوان.
۹۵۶ / ۱۰۱۵ DR ۴۴۰ / ۲ ت ۹ الف / ۱۳۸۰

۷۸ - ۹۳۹۷ م

کتابخانه ملی ایران



تاریخ عثمانی، جلد اول (از تشکیل حکومت عثمانی تا فتح استانبول)

تألیف: اسماعیل حقی اوزون چارشلی

ترجمه: دکتر وهاب ولی

ناشر: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مدیر نشر: حسن فقیه عبداللهی

چاپ اول: بهار ۱۳۸۰

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

گرافیکست: عطاءالله کاویانی

ناظر چاپ: سید ابراهیم سیدعلی

چاپ و صحافی: شرکت چاپ بهمن

ردیف انتشار: ۸۰-۰۴

حق چاپ برای پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی محفوظ است

شابک ۷-۱۰۹-۴۲۶-۹۶۴ (دوره ۲)

شابک ۰-۱۰۷-۴۲۶-۹۶۴ (ج ۱)

نشانی: تهران، صندوق پستی: ۶۴۱۹-۱۴۱۵۵، تلفن: ۳-۸۰۴۶۸۹۱، فاکس: ۸۰۳۶۳۱۷

فهرست مطالب

هفت	مقدمه مترجم
یازده	مقدمه مؤلف
۱	فصل اول: نگاهی به اوضاع آناتولی در قرن سیزدهم میلادی
۳۱	یادداشتهای فصل اول
۳۳	فصل دوم: آخرین وضعیت امپراتوری روم در آناتولی قرن سیزدهم میلادی
۳۸	یادداشتهای فصل دوم
۴۱	فصل سوم: اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی از قرن چهاردهم میلادی به بعد
۸۹	یادداشتهای فصل سوم
	فصل چهارم: قبیله قایی، ارطغرل بیگ، غازی عثمان بیگ، مهرهای قبایل غز بر اساس
۹۹	آداب و رسوم
۱۱۵	یادداشتهای فصل چهارم
۱۳۱	فصل پنجم: تأسیس امیرنشین عثمانی تشکیلات و فعالیتهای اولیه
۱۴۰	یادداشتهای فصل پنجم
۱۴۹	فصل ششم: روابط عثمانی-بیزانس از اوایل قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی
۱۷۰	یادداشتهای فصل ششم
۱۷۹	فصل هفتم: فتوحات عثمانیان در شبه جزیره بالکان
۱۹۶	یادداشتهای فصل هفتم
۲۰۹	فصل هشتم: انتقال مهاجران به اروپای جنوب شرقی
۲۱۵	یادداشتهای فصل هشتم
۲۱۹	فصل نهم: روابط عثمانیان با دولتها و شاهزاده نشینهای بالکان
۲۵۵	یادداشتهای فصل نهم

۲۶۷	فصل دهم: روابط عثمانیان با دولتهای مدیترانه‌ای و اروپا
۲۸۵	یادداشتهای فصل دهم
۲۹۱	فصل یازدهم: رویدادهای عثمانی‌ها در آناتولی و روم ایلی تا پایان جنگ آنکارا
۳۴۵	یادداشتهای فصل یازدهم
۳۸۷	فصل دوازدهم: تجزیه دولت عثمانی
۴۰۰	یادداشتهای فصل دوازدهم
۴۱۳	فصل سیزدهم: ایجاد وحدت در دولت عثمانی
۵۲۳	یادداشتهای فصل سیزدهم
۵۸۹	فصل چهاردهم: خاندان آل عثمان تا اواسط قرن پانزدهم میلادی
۵۹۶	یادداشتهای فصل چهاردهم
۵۹۷	فصل پانزدهم: تشکیلات نخستین دولت عثمانی
۶۰۴	یادداشتهای فصل پانزدهم
۶۰۵	فصل شانزدهم: تشکیلات نظامی عثمانیان
۶۱۹	یادداشتهای فصل شانزدهم
۶۲۱	فصل هفدهم: جریانهای فکری و مؤسسات علمی-اجتماعی عثمانیان
۶۴۴	یادداشتهای فصل هفدهم
۶۴۹	فصل هیجدهم: سکه‌های عثمانی تا اواسط قرن پانزدهم میلادی
۶۵۳	یادداشتهای فصل هیجدهم
۶۵۵	فصل نوزدهم: بعضی خانواده‌ها و شخصیتها که در تشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات شدند
۶۸۲	یادداشتهای فصل نوزدهم
۶۸۹	فصل بیستم: وزرای اعظم دولت عثمانی از آغاز تأسیس تا فتح استانبول
۶۹۴	یادداشتهای فصل بیستم
	فصل بیست و یکم: برخی فرمانروایان دولتهای اسلامی و مسیحی معاصر دولت عثمانی از بدو
۶۹۷	تأسیس تا اواسط قرن پانزدهم میلادی
۷۰۹	کتابشناسی
۷۱۷	فهرست اعلام
۷۷۷	تصاویر، طرحها و نقشه‌ها

مقدمه مترجم

استاد اسماعیل حقی اوزون چارشلی در بیست و سوم اوت سال ۱۸۸۸ در محله ایوبِ استانبول چشم به جهان گشود. تحصیلات اولیه را در مکتب محله نشانجی و بهاریه ایوب به پایان رساند، و پس از موفقیت در امتحان ورودی، دو سال در رشديه نظامی، به تحصیلاتش ادامه داد و بعد از دو سال به رشديه مرکزی بایزید منتقل گردید. در سال ۱۹۰۴ تحصیلاتش را در رشديه به اتمام رساند و گواهینامه گرفت، و در همان سال در دبیرستان مرجان که اعدادیه نامیده می شد، ثبت نام کرد. پس از اتمام دوره دبیرستان، در سال ۱۹۱۰ وارد دانشکده (دارالفنون) شده، در رشته ادبیات ثبت نام نمود. بعد از پایان تحصیلات دانشگاهی، به عنوان دبیر وارد خدمت آموزشی در وزارت فرهنگ گردید، و نخستین کارش را در شهر کوتاهیه به عنوان دبیر تاریخ و جغرافیا آغاز نمود. پس از اشغال این شهر در سال ۱۹۲۱ توسط نیروهای یونان، ابتدا به اسکی شهر و بعد به آنکارا رفت. وی تاریخ کوتاهیه را که طی اقامتش در این شهر، یادداشت هایی تهیه کرده بود، نوشت که توسط وزارت فرهنگ چاپ گردید و به همین سبب نیز از طرف مجلس عمومی شهر کوتاهیه، عنوان افتخاری «همشهری» را دریافت نمود. در سال ۱۹۲۲ به عنوان دبیر تاریخ، از آنکارا به طرابوزان انتقال یافت. ولی بر سر راه آنکارا به طرابوزان، در قسطنطنیه، نخستین نوشته اش را در روزنامه «آچیق سؤز» به چاپ رساند، و همین امر سبب شد که بنا به پیشنهاد مقامات اداره فرهنگ قسطنطنیه، در این شهر ماندگار، و به عنوان معلم و دبیر درس تاریخ به کار مشغول شود. وی در این شهر و در همان روزنامه، مقاله های زیادی با نام مستعار «معلم اسماعیل حقی» به چاپ رساند. استاد اسماعیل حقی اوزون چارشلی، در طی همان سال، به عنوان مدیر دبیرستان، به قراسی (بالیکیسیر) منتقل شد. در همان شهر، مقاله ها و آثاری در ارتباط با تاریخچه قراسی و مشاهیر قراسی تألیف و منتشر کرد. در سال ۱۹۲۷، از قراسی به عنوان نماینده مجلس برگزیده شد، و در عین حال به تدریس در دانشکده ادبیات استانبول — رشته تاریخ — پرداخت. در این بین به

نوشتن آثاری درباره شهرهایی که در آنها به معلمی پرداخته بود نظیر کوتاهیه، و یا به عنوان بازرس وزارت فرهنگ از آنها دیدن کرده و اطلاعات، اسناد و مدارک لازم را جمع آوری کرده بود، پرداخت نظیر سیواس: وی دو اثر خود را تحت عنوان تاریخ کوتاهیه، و و تاریخ سیواس، تألیف کرد که از طرف وزارت فرهنگ چاپ و منتشر گردید.

بعد از تشکیل انجمن تاریخ ترک، به عضویت این انجمن درآمد و در بولتن ارگان رسمی این انجمن به نشر مقاله‌های متعدد پرداخت. بعد از طرف همین انجمن نگارش تاریخ عثمانی به وی واگذار شد. استاد اوزون چارشلی، قبل از آن، اثری تحت عنوان مدخلی بر تاریخ عثمانی نوشت که از طرف همان انجمن چاپ و منتشر گردید. استاد در سال ۱۹۳۲ به مقام استادی در رشته تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول نائل آمد. دوره استادی تا سال ۱۹۳۸ ادامه یافت. با توجه به تخصص و آثار بیشماری که منتشر کرده بود، به عنوان استاد ممتاز دانشگاه انتخاب گردید. نگارش تاریخ عثمانی از آغاز تا سال ۱۷۸۹، بر عهده استاد اسماعیل حقی اوزون چارشلی، و از ۱۷۸۹ به بعد نیز، از طرف هیأت ویژه انجمن تاریخ ترک، بر عهده استاد انور ضیاء کارال، و استاد حکمت بایور محول گردید.

همان گونه که اشاره شد، استاد اسماعیل حقی اوزون چارشلی، کار تحقیقاتی خود را از همان اوان جوانی با انتشار مقاله‌هایی در روزنامه «آچیق سوز» شروع، و با همان علاقه و عشقی که به تحقیقات تاریخی داشت، کار خود را تا پایان عمر ادامه داد. وی مدتی سردبیری روزنامه «دُغُو» (شرق) را بر عهده داشت، و سلسله مقاله‌هایی در ارتباط با تاریخ در این روزنامه به چاپ رساند. لازم به ذکر است که استاد هنگام همکاری با روزنامه «آچیق سوز»، علاوه بر نشر و چاپ مقاله‌هایی، اشعاری را که بیشتر جنبه هزل و هجو داشت، و مجموعه آنها می‌تواند دیوان کوچکی را دربرگیرد، به چاپ رساند، که بیانگر قدرت ادبی و ذوق شعری وی است. استاد حقی اوزون چارشلی قبل از شروع نگارش تاریخ عثمانی، اثری معظم در دو جلد، تحت عنوان کبیبه‌ها، در سالهای ۱۹۲۷، ۱۹۲۹ منتشر نمود، و بعد به جمع آوری اسناد و مدارکی از آرشیو نخست وزیری و کتابخانه موزه توپقاپی سرای پرداخت، که حاصل این تلاش در وهله اول، اثری است تحت عنوان امیرنشینهای آناتولی، و دولتهای قراقوینلوها و آق‌قوینلوها.

از اسماعیل حقی اوزون چارشلی، آثار زیادی اعم از کتاب و مقاله، به چاپ رسیده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود: مدخلی بر تشکیلات دولت عثمانی، که شامل نگاهی کلی بر تشکیلات دولتهای سلجوقیان بزرگ، سلجوقیان آناتولی، امیرنشینهای آناتولی، ایلخانان، قراقوینلوها، آق‌قوینلوها و مملوکهاست. این اثر در ۱۹۴۱ منتشر گردید. اجاقهای

قپوقلی در تشکیلات دولت عثمانی، جلد اول در ۱۹۴۳، جلد دوم در ۱۹۴۴، تشکیلات دربار عثمانیان، در ۱۹۴۵، اسنادی درباره توقیف مدحت پاشا و رشدی پاشا، در ۱۹۴۶، تاریخ عثمانی، جلد اول در ۱۹۴۷، جلد دوم در ۱۹۴۹، جلد سوم در ۱۹۵۱، جلد سوم «بخش دوم» در ۱۹۵۴، جلد چهارم در ۱۹۵۶، جلد چهارم، «بخش دوم» در ۱۹۵۹، خاندان وزیر جانداری «جندرلی» در ۱۹۷۴، تشکیلات بحریه مرکزی دولت عثمانی، در ۱۹۶۵، شریفهای مکّه مکرمه، و امیرنشینهای آناتولی، و دولتهای قراقونلوها و آق‌قونلوها در سال ۱۹۳۲، مدحت پاشا و مملوکان طائف، در ۱۹۵۰، تشکیلات علمی دولت عثمانی، در ۱۹۶۵، مدحت پاشا و دادگاه یلدز، در ۱۹۶۷. تاریخچه ولایت قراسی، در ۱۳۴۱ هجری قمری. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، علاوه بر کتابهای فوق شمار کثیری مقاله دارد که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

«مصاحبه تاریخی» (والیان قدیم)، در روزنامه «آچیق سُوز»؛ «مشاهیر قسطنونی»، سلسله مقاله‌هایی در ارتباط با مشاهیر شهر قسطنونی، که در طی سالهای ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۸ هجری قمری نوشته شده و در روزنامه «آچیق سُوز» چاپ و منتشر گردید. «کتابخانه‌های قسطنونی»، و «تشکیلات سابق بلدیّه» (شهرداری)، در روزنامه «آچیق سُوز»؛ «دریافت جزیه از غیرمسلمانان در ادوار قدیم» در روزنامه «آچیق سُوز»؛ «امیرکبیر جلال‌الدین فرنگشاه» ۱۳۳۸ هجری قمری در «روزنامه شرق»؛ «مولانا نصرالله و مسجد جامع نصرالله» ۱۳۳۸ هجری قمری، در روزنامه «آچیق سُوز»؛ «طاش کوپرولوزاده احمد عیسا‌الدین»، ۱۳۳۸ هجری قمری در «روزنامه شرق»؛ «آل دولتشاه در سینوب و قسطنونی»، ۱۳۳۸ هجری قمری در «روزنامه شرق»؛ «فرهاد محمدپاشا و آثار خیریه و عام‌المنفعه وی»، ۱۳۳۸ هجری قمری در روزنامه «آچیق سُوز»؛ «مشاهیر قراسی» ۱۳۳۸ هجری قمری در استانبول؛ «سه چهره مهم تاریخ ترک آناتولی» ۱۹۳۰، «آل تکه» ۱۹۳۳، در «مجله باستانشناسی و اتنوگرافی تاریخ ترک»؛ «فتح قبرس و جنگ لبنان» اینه بختی، ۱۹۳۳، در «مجله ترکشناسی»؛ تجارت در آناتولی در قرون سیزدهم و چهاردهم میلادی، در «مجله اولکو»؛ «صدراعظم خلیل حمیدپاشا»، ۱۹۳۵، در «مجله ترکشناسی»؛ «مکاتبات سلیم سوم در دوره ولایتعهدی بالویی شانزدهم پادشاه فرانسه» ۱۹۳۸، در بولتن، ج ۲، شماره‌های ۶ - ۵؛ «طغراها، پنجه‌ها و فرمانها» ۱۹۴۱ در بولتن، ج ۵، شماره‌های ۱۸ - ۱۷؛ «موقوفات جندرلی علی پاشا» ۱۹۴۱؛ در بولتن، ج ۵، شماره ۲۰؛ «نگاهی به جریانهای فکری و مؤسسات اجتماعی آناتولی در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی»، ۱۹۴۳، نشریه کنگره تاریخ ترک، شماره ۳؛ «درباره خلع و مرگ سلطان عبدالحمید دوم»، ۱۹۴۶، در بولتن، ج ۱۰، شماره ۴۰؛ «وصیتنامه سلطان مراد دوم»، ۱۹۵۷، در «نشریه موقوفات»؛ و دهها مقاله دیگر از جمله، «درباره غازی حسن پاشا»، ۱۹۴۰؛ «موقوفات

غازی اورخان بیگ»، ۱۹۴۱، «رساله‌ای از لطفی افندی وقایع‌نگار دربارهٔ واقعهٔ سلطان عبدالعزیز» در ۱۹۴۳؛ «اسنادی دربارهٔ ترک - انگلیس در اوایل قرن نوزدهم» در ۱۹۴۹؛ «سلطان محمد فاتح و خلیل پاشا جاندارلی» در ۱۹۵۴؛ «زندگی سیاسی صدر اعظم کامل پاشا» در ۱۹۵۵؛ «دربارهٔ اعلام مشروطیت دوم در ۱۹۰۸» در ۱۹۶۵؛ «جواهرات تاجلی خانم همسر شاه اسماعیل صفوی»، در ۱۹۵۹؛ «طلاهای ارسالی برای شاه ایران در مورد تسلیم شاهزاده بایزید که به ایران پناهنده شده بود، از طرف سلطان سلیمان قانونی و شاهزاده سلیم» در ۱۹۶۰؛ «پنج سند اصلی دربارهٔ شاهزاده جم سلطان» در ۱۹۶۰؛ «محل فوت کارکیا علی خان که به دولت عثمانی پناهنده شده بود»، در ۱۹۶۴؛ «علت کشته شدن وزیر گدیک احمد پاشا» در ۱۹۶۵؛ «امیرچوپان سلدوز و دمیرتاش» در ۱۹۶۷؛ «قاضی برهان الدین احمد، حکمران سیواس و قیصریه» در ۱۹۶۸؛ «دولت آرژانه در سیواس - قیصریه و حوالی آن» در ۱۹۶۸؛ «دربارهٔ فوت سلطان محمد فاتح»، در ۱۹۷۰؛ «قاضی عبدالرحمان پاشا، از رجال دورهٔ نظام جدید» در ۱۹۷۱؛ «آل چوپان»، در ۱۹۷۴، و...

وهاب ولی

مقدمه مؤلف

دوره تاریخ ترکیه از پیش از تأسیس دولت عثمانی تا اواسط قرن پانزدهم میلادی، یعنی دوره‌ای که متجاوز از یک قرن و نیم طول کشیده است، از نظر منابع بسیار کمبود دارد. بویژه اسناد، مدارک و منابع مربوط به دوره‌های نخستین به اندازه‌ای که می‌توان گفت «وجود ندارد» اندک است. گذشته از آن، روایتها و نقل قولهای مربوط به این دوره نیز، از نظر تاریخ و زمان وقوع حوادث، با یکدیگر هماهنگی و تطابق ندارند. بنابراین، نگارش اثری درارتباط؛ این دوره یک قرن و نیم مربوط به عثمانیان مسلماً عاری از اشتباه و نقص نخواهد بود. بویژه اگر در نگارش چنین اثری تنها به منابع و مدارک بیگانگان استناد گردد که در این صورت خطا و اشتباهها چندین برابر خواهد شد. از این رو، با مقابله اسناد، مدارک و منابع بیزانسی و لاتینی (بخصوص ونیزی) — علی‌رغم نقصهایی که در آنها وجود دارد — با اسناد، مدارک و منابع عربی — که این دوره را تا آنجا که ممکن بوده، روشن کرده‌اند — از یک سو، و با استفاده از منابع و نوشته‌هایی که درباره تاریخ عثمانی — که در دوران متأخر نوشته شده‌اند — از دیگر سو، امکان ارائه اثری کم خطا تر ممکن است، و کتاب حاضر، حاصل چنین کاری است. باتوجه به طرحهای برنامه‌ریزی شده، اثر حاضر را هرچند نمی‌توان اثری کامل نامید، اما در قیاس با دیگر آثار موجود، می‌توان گفت نسبت به آنها، دارای مطالبی صریحتر، پرمحتواتر و درستتر است که اطمینان دارم مورد استفاده نسل جوان که در پی یافتن اسناد، و منابع برای بررسیهای بیشتر تاریخ هستند، خواهد بود.

این جلد از تاریخ عثمانی، شامل اطلاعاتی کلی است که تاکنون در اثری دیگر — که مورد نیاز خوانندگان است — به آنها برخورد نمی‌شود، اطلاعاتی که در یکجا شده باشد، و نیز روابط عثمانیان با همسایگان خود را نیز دربر گرفته باشد، ارائه نشده است؛ و در این اثر، به صورتی هرچند مختصر، بدان پرداخته شده است که در این مورد نیز بخشهای مربوط به روابط عثمانیان با دیگر دولتها، و نیز روابط عثمانیان با شاهزاده‌نشینها، به‌طور جداگانه و

مختصر مورد بررسی قرار گرفته است.

درین منابعی که برای نگارش این جلد از تاریخ عثمانی، به آنها مراجعه شده، صرفنظر از چند مأخذ، به آثاری برخورد شد که متأسفانه با آنچه که اندیشه انسان در قرن بیستم می‌طلبد و اقتضا می‌کند، هماهنگی نداشته، و با دید و بینشی تعصب‌گرایانه و یا گاهی غرض‌آلود نوشته شده‌اند. آثار مذکور بویژه با ذهنیتی تعصب‌گرایانه در مورد مطالب مربوط به بررسی جنگهای صلیبی به رشته تحریر درآمده که به هیچ وجه شایسته یک بررسی علمی و امروزی نیست.

آثاری اینچنین که کاملاً غرض‌آلود نوشته شده‌اند، در مورد استیلای عثمانیان بر شبه‌جزیره بالکان - با وجود آنکه خود در جریان امر فتوح عثمانیان بوده‌اند - تنها به ذکر این مطلب آن هم به طرز بسیار مختصر - بسنده کرده‌اند که بنویسند «این شبه‌جزیره، در اندک زمانی، توسط مثنی ترک مسلمان به تصرف درآمد» که پذیرفتن چنین برداشت و بینشی به هیچ وجه و برای هیچ کس امکان‌پذیر نیست، و چنین بینشی نه تنها مورد قبول محققان در عصر حاضر نمی‌تواند باشد، بلکه به ناحق نه تنها سبب تعجب، که آزرده‌خاطر شدن هر محقق نیز می‌گردد. مؤلفان چنین آثاری، با وجود آنکه خود اشاره به مجادلات دولتهای بالکان با یکدیگر، و سیاستهای ظالمانه دولتهای مذکور نسبت به اتباعشان، جلوگیری از آزادی وجدان، بیان، مذهب و عمل آنها، همچنین درگیری و مبارزه‌های بی‌شمار، بر سر تصاحب تاج و تخت و جانشینی سلطنت و حکومت دارند، با این همه همان‌گونه که اشاره شد، ترکها را که بر شبه‌جزیره بالکان تسلط پیدا کردند، مسبب تمامی این حوادث و جریانها ذکر کرده‌اند. چنین مؤلفانی با وجود آنکه رفتار عادلانه عثمانیان را نسبت به اتباع و مردم شبه‌جزیره بالکان، و نیز آزادی وجدان، بیان و مذهب آنها را، و رهایی مردم از پرداخت مالیاتهای سنگین و کمرشکن، و اکتفا به پرداخت مالیاتی (جزیه) اندک، دخالت نکردن عثمانیان در مسائل و امور مذهبی مردم، ازدواج ترکها را با مسیحیان و تسخیر قلوب مردم شبه‌جزیره را به چشم دیده‌اند. با این همه، احساساتشان بر عقل و منطقشان غلبه کرده، و تأثیر و ناراحتی خود را به صورت کین و غضب در آثار خود در میان گذاشته‌اند. همچنین به آثار دیگری نیز برخورد شده است که با وجود آنکه تاحدی عاری از چنان عقاید و نتیجه‌گیریهای مغرضانه می‌باشند، ولی مؤلفان چنین آثاری نیز، رهبران، فرمانروایان چنین فتوحی، یعنی پادشاهان عثمانی را به صورت مسیحیانی که ترک دین کرده و مهدی شده‌اند، نشان داده، و با تعجب و شگفتی هرچه تمامتر، به تفصیلاتی در این مورد پرداخته‌اند، که به بی‌اساس بودن چنین نتیجه‌گیریهایی در بخش مربوط به انتساب عثمانیان به قبیله قایی، اشاره شده است. با این همه باز جای شکر باقی است که چنین برداشتهایی، همگانی نیست، در بین آثاری این چنین، مؤلفانی نیز بوده‌اند که به رفتار

عادلانه عثمانیان نسبت به اتباع جدیدشان اشاره کرده و اثرشان را تاحد زیادی بیطرفانه به نگارش درآورده‌اند.

من خواه در این مجلد، و خواه در مجلدهای دیگر، سعی بر این داشته‌ام که در بررسیهای خود و مطالعه منابع دیگر، جانب بیطرفی را نگهداشته، تابع احساسات نگردم. بنابراین، برای گمانم که خواه هنگام توضیح حوادث و مطالب، و خواه هنگام نتیجه‌گیری از مطالب، از بیان واقعیتهای دور نیافته‌ام.

اسماعیل حقى اوزون چارشلى

فصل اول

نگاهی به اوضاع آناتولی در قرن سیزدهم میلادی

اجمالی از ۱۰۷۱ تا ۱۲۸۲ م

استقرار و اسکان اغوزها (غُزها) در آناتولی پس از حملاتی که به دنبال جنگ ملازگرد در ۱۰۷۱ م، به آن سرزمین انجام دادند، شکل گرفت. امیر دانشمند، منگوچک و سلتوق از فرماندهان آلب ارسلان، در حوالی کاپادوکیه و پونت، و منصور پسر سلجوق قتلش در حوالی لیکونیا و فریکیه (لیقونیه و فریقیه) مستقر شدند.

سلیمان پسر قتلش در سال ۱۰۷۴ م با به رسمیت شناختن حاکمیت برتر سلجوقیان بزرگ، حکمرانی آناتولی را به دست آورد و قونیه را مرکز خود قرار داد. او سیاستی عاقلانه در پیش گرفت و از بدرفتاری و سرکوب اهالی مناطقی که به دست آورد، خودداری کرد، و با رعایت و احترام به اعتقادات مردم، تنها به گرفتن مالیات (باج) از آنها بسنده کرد. تعقیب چنین سیاستی از یک سو به ضرر و زیان بیزانسی ها و از دیگر سو منجر به تصرف سریع مناطق بیشتری بر له وی گردید.

سلیمان در منازعات بر سر تاج و تخت امپراتوری بیزانس دخالت کرد و شروع به کمک به مدعیانی که فکر می کرد برایش مفید خواهند بود، نمود. وی با استفاده از وقایع، بتدریج به گسترش قلمرو خود پرداخت، و رو به جانب شمال پیشروی کرد، و با تصرف از نیک (از نیک) مرکز خود را به آنجا انتقال داد. سلیمان در صدد تصرف استانبول برآمد و مرزهای قلمرو خود را از سوی به دریای مرمره و اژه رساند (۱۰۸۰ م).

الکسی کومنن امپراتور بیزانس از این اوضاع به هراس افتاد، ضمن عقد قراردادی با وی، پرداخت مالیات سالانه ای به سلیمان را پذیرفت، و سلیمان نیز متقابلاً در هر موردی عهده دار کمک به وی گردید.

پس از فوت سلیمان در ۴۷۷ ه. ق. / ۱۰۸۴ م، فرماندهان و امرای تحت فرمان وی در آناتولی بدون رهبر ماندند. مشهورترین این فرماندهان، امیر چاکا (چکا/چاقا) بود. وی در سال ۱۰۹۵ م. با تصرف جزایر فوچه، اورلا، میدیللی، ساقز و سیسام بر این جزایر حاکم شد. در این بین قلیچ ارسلان اول پسر سلیمان، از جانب برکیارق فرمانروای سلجوقیان، به والیگری آناتولی اعزام گردید (۱۰۹۴ م). قلیچ ارسلان بلافاصله بر اوضاع مسلط شد و به تهدید بیزانس پرداخت. به سبب مراجعه پی در پی الکسی کومنن به پاپ، جنگهای مشهور صلیبی شروع شد (۱۰۹۵ م). صلیبیون پس از عبور از آناتولی تا سوریه و قدس پیش رفتند؛ و در سال ۱۰۹۹ م، سلطان نشین قدس را تشکیل دادند. جنگهای صلیبی پس از قلیچ ارسلان، در زمان پسرش مسعود و نوه اش قلیچ ارسلان دوم نیز ادامه یافت. امپراتور بیزانس با استفاده از این موقعیت، موفق به بازپس گرفتن ازینق و حوالیش، و نیز حوالی مرمره و اژه گردید.

در این میان، بین آل دانشمند (دانشمندیان) از حکمرانان موجود در آناتولی مرکزی و سلجوقیان آناتولی برخورد و منازعات زیادی رخ داد. سرانجام مسعود اول با سر و سامان دادن به اوضاع داخلی، موقعیت پابرجا و مستحکمی به وجود آورد، و با مانرئیل کومنن امپراتور بیزانس نیز بارها درگیر شد. با سرکوبی ارامنه کیلیکیه که به صلیبیون کمک می کردند، اراضی زیادی از سرزمینهای آنان را تصرف کرد و توروس^۱ بارون (سرکرده) ارمنی ها را ناگزیر از پرداخت مالیات (خراج) نمود (۱۱۵۱ م). هنگام فوت مسعود در سال ۵۵۱ ه. ق. / ۱۱۵۶ م، سرزمینش به سه قسمت تقسیم شده بود. قونیه، آقسرای و نیغده (نیده) در دست پسرش قلیچ ارسلان دوم، آنکارا و چانکری (چانقری) در دست پسر دیگرش شهنشاه، و سیواس، آماسیا (آماسیه)، نیکسار و حوالیش نیز در دست دامادش نظام الدین یاغی باسان^۲ که از او تبعیت می کرد، قرار داشت.

بعد از مسعود، با اینکه قلیچ ارسلان دوم اداره حکومت را به دست گرفت، ولی هم برادرش (شهنشاه) و هم دامادش یاغی باسان خواهان آزادی عمل یعنی استقلال بودند، که منجر به بروز منازعاتی فیمابین گردید. این منازعات با امپراتوری بیزانس نیز ادامه یافت؛ و در عین حال موافقت و آشتیهای موقتی صورت گرفت. قلیچ ارسلان در سال ۱۱۶۴ م، سرزمینهای یاغی باسان را که بعد از فوتش به اخلافش رسید، به قلمرو خود منضم کرد و بر برادرش شهنشاه نیز غلبه یافت. و اردوی بیزانس را که به برادرش کمک می کرد، در سال ۱۱۷۶ م. در جنگ

1. Toros.

2. Yağibasan.

میریوکفال^۱ در حوالی چیوریل^۲ بسختی شکست داد. امپراتور در حالی که زخمی شده بود، به زحمت موفق به نجات خود شد.

مجادلات و جنگهای قلیچ ارسلان دوم با بیزانسی‌ها بعدها نیز ادامه یافت. قدرت جنگی سابق بیزانس رو به ضعف نهاده بود. نیروهای سلجوقی سوزه پولیس (اولوبورلی) و حوالی کوتاهی را به تصرف درآوردند.

قلیچ ارسلان دوم قبل از فوتش با تقسیم سرزمینش میان پسرانش مرتکب اشتباه شد. او با واگذاری قونیه به غیاث‌الدین کیخسرو — یکی از پسرانش — او را فرمانروا اعلام کرد. پسران قلیچ زمانی که پدرشان هنوز در قید حیات بود، به مخالفت با یکدیگر پرداخته بودند. قلیچ ارسلان که شاهد نتایج خونین اشتباهش شد در سال ۵۸۸ هـ. ق. / ۱۱۹۲ م، درگذشت. و در انثایی که وی سرزمینش را تقسیم می‌کرد، فردریک باریاروس امپراتور آلمان، همراه اردوی صلیبی خود وارد آناتولی شد، و پس از عبور از سرزمینهای سلجوقیان، به کیلیکیه رفت.

قلیچ ارسلان دوم، از فرمانروایان با اراده، باریک‌بین، سیاستمدار و روشنفکر سلجوقیان آناتولی بود که با اتخاذ سیاست صحیح موفق به حفظ موجودیت خود در مقابل دشمنان نیرومندی نظیر امپراتور بیزانس، امیر دانشمند، نورالدین محمود، سلطان حلب و صلاح‌الدین ایوبی گردید، و تقریباً تمامی سی و هفت سال دوره فرمانروایش صرف جنگ و جدال شد. شهاب‌الدین سهروردی از بزرگان اشراق، اثر مشهور پرتوانه را به برکیارق پسر قلیچ ارسلان دوم که حاکم نیکسار بود، اهدا کرد.

با اینکه قلیچ ارسلان دوم با تقسیم سرزمین و قلمرو خود بین پسرانش، یکپارچگی و تمامیت دولت سلجوقی را از میان برد، ولی رکن‌الدین سلیمان، ملکِ توقات یکی از پسران قلیچ ارسلان در سال ۱۱۹۶ م. پس از مجادلات زیاد با غلبه بر دیگر برادرانش، موفق به تأمین یکپارچگی مجدد کشور گردید. رکن‌الدین سلیمان در سال ۱۲۰۱ م. نیز با تصرف حوالی ارزروم که در دست خاندان سلتوق بود، قلمرو خود را گسترش داد، و حکمرانی این منطقه را به برادر مورد علاقه‌اش مغیث‌الدین طغرل‌شاه که ملک البستان بود، واگذار نمود. امرای دیوریکی و نواحی منگوجق نیز تحت نفوذ رکن‌الدین سلیمان درآمدند. پادشاه‌نشین ارمنی نیز به او مالیات (باج) می‌داد. رکن‌الدین سلیمان عالمی ارزشمند و فرمانروایی بااراده و آزاداندیش بود.

1. Miryokefal.

2. Çivril.

به دنبال فوت رکن‌الدین سلیمان در سال ۶۰۱ هـ. ق. / ۱۲۰۴ م. با اینکه پسر یازده ساله‌اش به نام قلیچ ارسلان سوم جانشین او گردید، ولی در مقابل برادرش سلیمان قادر به مقاومت نشد. غیاث‌الدین کیخسرو که به سرزمین بیزانس گریخته بود، بنا به دعوت عده‌ای از امرای سلجوقی، به آناتولی بازگشت و فرمانروا اعلام گردید. در آخرین سال سلطنت به علت اشغال استانبول توسط لاتن‌ها، دو امپراتوری روم یعنی امپراتوری طرابوزان و ازبیک در آناتولی به وجود آمد.

دولت سلجوقیان آناتولی راهی به ساحل دریا نداشت. در آن زمان انطالیه در تصرف لاتن‌ها بود. رفتار ناشایست لاتن‌ها با ساکنان محلی رومی و اشکال تراشی‌های آنها در ارسال کالاهای تجاری از آناتولی به بندر انطالیه، سبب گردید نیروهای سلجوقی اعزامی به آن حوالی با یاری رومیان بومی، موفق به اشغال انطالیه گردند. بدین ترتیب سلجوقیان شهری تجاری در ساحل مدیترانه را تصرف کردند (۶۰۳ هـ. ق. / ۱۲۰۶ م.). سلجوقیان بعد از آن به اتفاق ملک‌الظاهر از ایوبیان حلب، مشترکاً رو به سوی ارمنیانی که در کیلیکیه پیوسته صلیبیون را یاری می‌کردند، نهاده و امیر آنجا را سرکوب کردند (۱۲۰۸ م.). (۱)

غیاث‌الدین کیخسرو اول، ضمن جنگ با لاسکاریس امپراتور ازبیک، نیروهای رومی را در جنگ آنتیوخ شکست داد، ولی بی‌احتیاطی کرده، به جستجوی امپراتور پرداخت و شخصاً به وی حمله نمود، و او را از اسب به زیر کشید. لاسکاریس از بیم جان به پاخاست و با شمشیر اسب غیاث‌الدین را پی کرد و از اسب به زیرش افکند. سرش را از تن جدا نمود. با قتل غیاث‌الدین، اردوی سلجوقیان منهزم شد. لاسکاریس به علت تلفات زیاد از تعقیب سلجوقیان خودداری کرد، و پس از انعقاد صلح، بازگشت. این آخرین جنگ سلجوقیان با رومیان بود. غیاث‌الدین کیخسرو اول، فردی جسور، قهرمان، وارد به امور سیاست، ادیب و شاعر بود که اشعاری به زبان فارسی دارد. راوندی (محمد بن علی بن سلیمان) اثر خود راحة الصدور را به وی تقدیم و اهدا نمود.

پس از مرگ غیاث‌الدین کیخسرو اول، بنا به تصمیم رجال دولت، پسرش عزالدین کیکاوس اول که والی ملطیه بود، به عنوان فرمانروا اعلام شد. اما برادرش علاءالدین کیکاوس والی توقات او را به رسمیت نشناخت و با گرفتن کمک از عمش مغیث‌الدین طغرل‌شاه و لئون پادشاه ارامنه، عزالدین کیکاوس را در قیصریه در محاصره گرفت. اما با تبانی عزالدین کیکاوس با لئون اول پادشاه ارمنی کیلیکیه و عقب‌نشینی مغیث‌الدین، و نیز شایعه حرکت ملک اشرف ایوبی، حکمران حرّان و رُها به کمک عزالدین کیکاوس، علاءالدین کیکاوس دست از محاصره کشیده، به قلعه آنکارا پناهنده شد (۶۰۸ هـ. ق. / ۱۲۱۱ م.).

عزالدین کیکاوس که به دنبال این وقایع با بیزانس و ارامنه صلح نموده بود، علاءالدین کیقباد را که به قلعه آنکارا پناهنده شده بود، یک سال در محاصره گرفت و پس از تسلیم او را در زندان منشار ملطیه زندانی نمود (۱۲۱۳ م.).

ترکها پس از تصرف انطالیه در ساحل دریای مدیترانه، برای استفاده از موقعیت تجاری شبه جزیره کریمه، روسیه و قباچاق، چون به ضرورت داشتن اسکله‌ای در ساحل دریای سیاه که در تصرف امپراتوری روم طرابوزان بود، پی بردند، لذا بندر سینوب را در سال ۱۲۱۴ م. از دست امپراتوری طرابوزان خارج کرده، و امپراتوری الکسی مجبور گردید که علاوه بر اینکه مالیات سالانه به سلجوقیان بپردازد، در مواقع لزوم نیز متعهد اعزام سرباز گردید. عزالدین کیکاوس با استفاده از رقابت و اختلافات موجود میان حکمرانان ایوبی سوریه به پیروزیهایی دست یافت، ولی به علت اشتباههایی که مرتکب شد، موفق نشد، و اندکی بعد در سنین جوانی درگذشت، و برادرش علاءالدین کیقباد بجای وی فرمانروا اعلام شد. عزالدین نیز همانند پدرش شاعر و ادیب بود، و اشعاری به زبان فارسی دارد. برهان‌الدین آنوری اثر خود انیس القلوب را به عزالدین کیکاوس اهدا نمود.

دوره حکومت بیست و دو ساله علاءالدین کیقباد، برای سلجوقیان [آناتولی] از نظر سیاسی، اقتصادی و آبادانی دوره ارتقاء بود. علائیه در زمان وی به تصرف درآمد و مرکز کشتی سازی ناوگان سلجوقیان گردید. در این زمان مغولها پس از درهم شکستن نیروی مقاومت خوارزمشاهیان بزرگ که سدی در مقابل آنها بود، در حال پیشروی به سوی غرب بودند که سبب مهاجرت‌هایی از ایران به جانب آناتولی گردید.

جلال‌الدین منکبرتی خوارزمشاه پس از نبردهایی با مغولان، در سال ۱۲۲۶ م. به آذربایجان عقب نشست، و در چنین موقعی که تشکیل اتحادیه‌ای از خوارزمشاهیان، ایوبیان و سلجوقیان علیه مغولان ضرورت داشت، برخی از حکمرانان ایوبی، دیار بکر، و نیز مسعود از خاندان ارتقی (ارتوقی)، با جلال‌الدین خوارزمشاه متحد شدند و ملک اشرف ایوبی حاکم جزیره و مار دین، نیز علیه آنها با علاءالدین کیقباد متحد گردید. علاءالدین کیقباد با استفاده از این اتحاد، حصن منصور را از چنگ حکمران دیار بکر خارج نمود. اگرچه حاکم ارتق با ملک اشرف صلح کرد، ولی علاءالدین اراضی به تصرف درآمد را باز پس نداد. بدین جهت میان این دو حکمران اختلاف بروز کرد. ملک مسعود با ملک اشرف متحد شده و به جنگ با سلجوقیان پرداختند، ولی نه تنها موفقیتی به دست نیاوردند، بلکه نواحی چمیشکزک و کاخنه نیز به تصرف سلجوقیان درآمد. سرانجام حکمران دیار بکر با علاءالدین کیقباد صلح نمود و اراضی متصرفی را به سلجوقیان واگذار کرد.

علاءالدین کیقباد به علت بدرفتاری اهالی سُدَاق شبه جزیره کریمه با بازرگانان آناتولی که با آنها روابط تجاری داشتند، کشتیهایی را که در بندر سینوب داشت، به فرماندهی حسامالدین چوپان بیگ به آن سو فرستاد. سُدَاق به تصرف درآمد و به پرداخت مالیات (باج) مجبور گردید (۱۲۲۸ م.). همچنین به همان ترتیب نیروهایی نیز برای تأدیب پادشاهنشین ارامنه کیلیکیه که به یاری فرانکهای حوالی انطاکیه مشکلات و مزاحمتهایی برای تجار مسلمان و غیره ایجاد کرده بودند، اعزام گردیدند. برغم کمکهای فرانکها، ارامنه شکست خورده و برخی از قلاع متعلق به آنها به تصرف درآمد و پادشاهنشین ارمنی علاوه بر مالیات پیشین، پرداخت مالیات بیشتری را نیز پذیرفت و نیز اموال غصب شده مسلمانان را نیز بازپس داد؛ و نیز با تصرف برخی از قلعه‌های حوالی انطالیه، دست فرانکها از این قلاع کوتاه گردید. علاءالدین کیقباد، ارزنجان مرکز منگوچکیان را، و نیز شهرهایی نظیر کماخ، قراحصار شرقی را از دست علاءالدین داودشاه فرمانروای منگوچک‌ها خارج کرد و به سلطه این حکومت محلی که حاکمیت بر تر سلجوقیان را پذیرفته بودند، خاتمه داد. در این هنگام جلال‌الدین مُنکبرتی با متحد خود جهانشاه مُلک ارزروم، علیه علاءالدین کیقباد و مُلک اشرف موسی که با وی متحد بود، به مخالفت برخاسته، و در نهایت جلال‌الدین منکبرتی در جنگی که در حوالی یاسی چمن نمود، شکست یافت و عقب‌نشینی نمود و شهر اخلاط که از آن ایوبیان بود و به دست جلال‌الدین افتاده بود، بازپس گرفته شد و به مُلک اشرف واگذار گردید. جهانشاه والی ارزروم که بعد از شکست یاسی چمن موفق به فرار نشده، به اسارت درآمده بود، تمام متصرفاتش را به علاءالدین کیقباد واگذار نمود، و آقسرائ و حوالیش به عنوان اقطاع به وی واگذار گردید (۱۲۳۰ م.)؛ بدین ترتیب همانند زمان رکن‌الدین سلیمان‌شاه، حدود مرزهای سلجوقیان آناتولی تا به گرجستان کشیده شد.

دامنه فتوحات مغول‌ها به‌طور مدام به‌سوی غرب کشیده می‌شد. جلال‌الدین خوارزمشاه برای مقابله با مغولان از سلجوقیان آناتولی، ایوبیان و خلیفه عباسی در بغداد تقاضای کمک کرد، ولی آنها به‌علت بیم از آزمندی جلال‌الدین به درخواست وی اعتنایی نکردند. پس از مرگ جلال‌الدین خوارزمشاه در سال ۱۲۳۱ م. دیگر مانعی در مقابل مغولان برای مقابله باقی نماند. شماری از امرای خوارزم با مراجعه و توسل به علاءالدین کیقباد، در مرزهای آناتولی شرقی استقرار یافتند.

نیرویی از مهاجمان مغول به فرماندهی چرماغون نویان در سال ۱۲۳۱ م. ارزروم را تصرف کرده، و پس از تخریب مسیر حرکت خود تا سیواس، مراجعت کرد. تشویق، تحریک و سودان ملکه گرجستان سبب این حمله مغولان گردید. به همین جهت نیز علاءالدین کیقباد

عازم جنگ با این ملکه گرجی شد و او را وادار به صلح نمود. شاهزاده خانم تامارا دختر ملکه را به عقد ازدواج غیاث الدین کیخسرو پسر ارشد علاءالدین کیخسرو درآوردند. (۲)

علاءالدین کیقباد پس از مشاهده اعمال وحشت برانگیز مغولان، هراسان شد و برای جلوگیری از لگدکوب شدن سرزمینش به فکر سازش با مغولان افتاد، و هیأت سفارتی را برای این منظور نزد آنان فرستاد. امرای مغول به وی اطلاع دادند در صورتی که علاءالدین به قره قروم بیاید، در آن صورت با وی همانند یک نفر آختاجی (تابع) رفتار خواهند کرد. این پیشنهاد هرچند سبب حیرت علاءالدین گردید، ولی تصمیم گرفت محتاطانه عمل کند، و به اتخاذ تدابیر لازم پردازد.

علاءالدین کیقباد تصمیم گرفت برای مقابله با مغولان، از قلعه اخلاط استفاده کند، و چون این قلعه را که متعلق به ملک اشرف بود، به اشغال درآورد، لذا روابطش با وی به تیرگی گرائید. بدین جهت ملک کامل حاکم مصر و رئیس خاندان ایوبی، همراه با نیروهای مصر، سوریه، جزیره و خاندان ارتوقی ها که متفقد بود، تا حوالی گوک صو از شاخه های رود سیحان پیش آمد، و در صدد برآمد تا از این طریق وارد آناتولی گردد، ولی موفقیتی کسب نکرد، و نیروهایی را نیز که به همین نیت اعزام داشته بود، در خربوت شکست خورده، ملک مظفر حکمران حما و عزالدین احمد ملک خرپوط نیز به اسارت درآمدند (۱۲۳۳ م).

ملک کامل با اینکه در سال بعد نیز به علاءالدین کیقباد هجوم برد، ولی باز کاری از پیش نبرد، و در تهاجم بعدی خود نیز تنها موفق به نجات حران، رها و رقه که به تصرف و اشغال علاءالدین درآمده بود، گردید.

مستنصر بالله خلیفه عباسی که در مقابل خطر مغولها که با آن روبرو بود، اختلافات دو امیر را به صلاح و مصلحت ندانسته، در صدد میانجیگری برای بهبود بخشیدن به روابط آنها برآمد و موفق به ایجاد متارکه ای میان آنها گردید (محرم سال ۶۳۴ / سپتامبر ۱۲۳۶ م).

اندکی قبل از فوت علاءالدین کیقباد، سفیری به نام شمس الدین عمر قزوینی از جانب اکتای قاآن، نزد وی رفت و ضمن ارائه نامه قاآن، پیشنهاد قبول حاکمیت والای مغولها را نمود که علاءالدین کیقباد نیز این پیشنهاد را پذیرفت.

علاءالدین کیقباد پیش از صلح با ایوبیان، در ضیافتی که به مناسبت عید در وادی مشهدیه در حوالی قیصریه برپا شده بود، شرکت کرده و با خوردن گوشت پرنده شکاری، مسموم شده، چند روز بعد درگذشت (۶۳۴ ه. ق / ژوئن ۱۲۳۷ م).

علاءالدین کیقباد از هر لحاظ از فرمانروایان بزرگ سلجوقیان آناتولی به شمار است. او با از میان برداشتن حکام محلی موجود در آناتولی، حکومتی یکپارچه از ترکان را در این

سرزمین به وجود آورد. او ناصرالدین ارتق ارسلان حکمران ماردین را تحت نفوذ خود درآورد، و به وضع قوانینی جدید پرداخت. با عمران و آبادی علائیه (آلانیه) ناوگانی در آنجا تأسیس کرد. وی علما و دانشمندان را تحت حمایت قرار داد. آثار زیادی به نام وی به رشته تحریر درآمد. متصوفان بزرگی چون شیخ صدرالدین قونوی، مولانا جلال‌الدین رومی، و نجم‌الدین ابوبکر رازی معروف به نجم‌الدین دایه، که اثر مشهور خود مرصادالعباد را به علاءالدین تقدیم کرد، در زمان وی زندگی می‌کردند. به علت حمایت از تجار و امر تجارت، آناتولی و قلمرو تحت نفوذ علاءالدین، در زمان او به دوره رفاه و رونق تجاری رسید. با این همه، قتل و ازبین بردن برخی از امرای بارزش، موجب بدبختی فلاکت آناتولی در آینده گردید.

اوضاع بعد از سال ۱۲۳۷ میلادی

غیاث‌الدین کیخسرو دوم بعد از علاءالدین کیقباد جانشین پدر شد. عادت بدو ناروای قتل امرای بارزش که از زمان عمش شروع شده بود، در زمان پدرش و خود او نیز ادامه یافت. غیاث‌الدین کیخسرو نیز با فریب، گفته‌ها و بدگوییهای غلامانش، تحت تأثیر قرار گرفته، و دستور قتل امرای باتجربه و بارزشی چون سیف‌الدین ایبک، زین‌الدین بشرا، مبارزالدین بهرامشاه و بهاء‌الدین قتلوجه را صادر کرد. همان‌گونه که اشاره شد، پس از فوت جلال‌الدین خوارزمشاه، نیروهای خوارزم در آناتولی شرقی مستقر شده، تحت فرمان حسام‌الدین قیرخان قرار گرفتند. علاءالدین کیقباد در زمان حیات خود وصیت کرده بود که بعد از فوتش پسرش عزالدین قلیچ ارسلان را به جانشینی وی انتخاب نمایند. از این رو، حسام‌الدین قیرخان و نیز کمال‌الدین کامیار از امرای نامدار، درصدد برآمدند که به وصیت وی عمل کرده و عزالدین قلیچ‌خان را به حکمرانی برگزینند. ولی چون اکثر امرا از غیاث‌الدین هواداری کردند، این دو نیز ناچار تابع رای اکثریت شدند. به همین جهت نیز غیاث‌الدین کیخسرو، دستور زندانی کردن قیرخان را داد و نیروهای طایفه خوارزم نیز که از این مسئله ناراحت شده بودند، اراضی سلجوقیان را ترک گفته و رو به جانب اورفه و حران نهاده، وارد خدمت ایوبیان شدند، و بدین ترتیب مرزهای شرقی را خالی گذاشتند. سعدالدین کوپک از امرای مورد اعتماد غیاث‌الدین، سبب زندانی شدن قیرخان گردید.

غیاث‌الدین پس از این نخستین اشتباه، با قتل امرای بارزش خود، مرتکب دومین اشتباه خود شد. اتابک شمس‌الدین و تاج‌الدین پروانه نیز بر اثر چنین اشتباهی به قتل رسیدند. با

به دنیا آمدن فرزندش، دستور داد برادرانش عزالدین قلیچ ارسلان، و رکن الدین سلیمان را که از ملکه عادلّه دختر ملک عادل فرمانروای ایوبی در وجود آمده بودند، همچنین نامادریش ملکه عادلّه را نیز خفه کنند.

بعد از این فاجعه، باز به تشویق و تحریک سعدالدین کوپک، کمال الدین کامیار از امرای مشهور پدرش علاءالدین کیقباد نیز که نقش مهمی در فتوح آنها داشت، به همان سرنوشت دچار گردید، و حسام الدین قایماز نیز به همان طریق به قتل رسید.

در نتیجه فجایعی که غیاث الدین کیخسرو دوم که به تحریک سعدالدین کوپک صورت گرفت، دوست سلجوقیان آناتولی از داشتن فرماندهانی باارزش محروم ماند. فرمانروای سلجوقی در سیاست خارجی خود موفق گردید و علت آن نیز وجود اختلاف میان افراد خاندان ایوبی بود. حکمران سلجوقی با استفاده از این اوضاع با اینکه به اختلافها دامن زد، ولی چون موفق به جلوگیری از خطر مغولها نشد، لذا سرزمینهایی را که از ایوبیان گرفته بود، دوباره از دست داد، وی در سال ۱۲۴۱م، با قیام وحشتناک باطنی به رهبری باباسحاق که در مناطق ماراش (مرعش)، و کفرسود و بعدسیواس، توقات و آماسیه گسترش یافت، روبرو شد که در نهایت بسختی موفق به سرکوبی آن گردید.

شکست کوسه داغ در سال ۱۲۴۳ میلادی

خطر مغول از هشت - نه سال قبل آغاز شده بود. ولی متأسفانه در آناتولی، سوریه و عراق، نه تنها تدبیری برای جلوگیری از این خطر اتخاذ نشده بود، بلکه سلجوقیان، ایوبیان، ارتقّی‌ها و جلال الدین خوارزمشاه ضمن صرف هزینه‌های فراوان سرگرم مبارزه با یکدیگر بودند. به طوری که حتی ورود مغولان به خاک و سرزمین‌هایشان، خرابی و ویرانی‌ها، خرابیهای شهرها و قتل عام هزاران نفر آنها را متوجه این خطر ننموده و در مقام اتخاذ تدبیری برای دفاع برنیامدند. قلمرو سلجوقیان [آناتولی] از ارزروم تا سیواس مورد هجوم وحشتناک نخستین حملات مغولان قرار گرفت.

بایجونیان فرمانده مغول در سال ۱۲۴۲م. با سی هزار نفر از سپاهیان، ارزروم را در محاصره گرفت. سنان الدین یاقوت محافظ قلعه در مقابل نیروهای مغول به مقاومت و مدافعه پرداخت، ولی بر اثر خیانت شحنة قلعه از درون، نیروهای مغول موفق به ورود به داخل قلعه شدند. تمامی مردان را به قتل رسانده، حتی اطفال شیرخواره را نیز از بین بردند و زنان را به اسارت گرفته و خود شهر را نیز به صورت ویرانه‌ای درآوردند.

غیاث‌الدین کیخسرو پس از اطلاع از این خبر فلاکت‌بار، امرا را فراخوانده به بررسی اوضاع پرداخت. تصمیم بر این گرفته شد که بی‌درنگ به جمع‌آوری نیرو پرداخته، به حرکت درآیند. در ضمن از دولتهای همسایه نیز درخواست کمک نمایند. غیاث‌الدین کیخسرو با پنجاه هزار نفر از سواره‌نظام خود وارد سیواس شد. امرا و فرماندهان باتجربه‌اش توصیه نمودند که تا فرارسیدن نیروهای امدادی در سیواس مستقر گردند، اما امرای کم‌تجربه با این حساب که شمار نیروهای مغول چهل هزار نفر بوده (در واقع شصت هزار نفر) و خود به‌تنهایی قادر به مقابله با آنها خواهند بود، ذهن سلطان را مشوش کرده، به قصد جنگ سیواس را ترک گفته، روی به سوی مغولان نهادند.

در جنگی که در یازدهم محرم سال ۶۴۱ / جولای ۱۲۴۳ در حوالی کوسه‌داغ واقع در شمال قصبه زارا، از توابع سیواس اتفاق افتاد، ابتدا شکست در سپاه مغولها افتاد، ولی با نظم‌بخشیدن به اوضاع خود، پیروزی از آن مغولها شد. نیروهای سلجوقی هزیمت یافته و تمامی تجهیزات و خزائن قرارگاهشان به‌دست مغولان افتاد. غیاث‌الدین کیخسرو که با مشکلات فراوانی موفق به فرار شده بود، ابتدا به توقات و از آنجا نیز به قونیه رفت.

مغولها که پس از این پیروزی دیگر نیروی مقاومتی در برابر خود ندیدند، به مقابل سیواس آمدند. نجم‌الدین قیرشهری قاضی سیواس با تسلیم شهر به مغولها شهر را از قتل عام نجات داد و شهر تنها سه روز در معرض غارت مغولها قرار گرفت. شهر قیصریه نیز پس از پانزده روز محاصره، سقوط کرد. تمام مردان شهر به قتل رسیده و همانند ارزروم، زنان را به اسارت گرفته، و این شهر آباد ویران گردید. غیاث‌الدین کیخسرو دوم پس از اطلاع از سرنوشت فجیع قیصریه، به قلعه‌ای در ازنیق واقع در مرز امپراتوری روم در کنار رود مندرس گریخت. بایجو پس از این پیروزی با غنائم و احشام فراوان به دشت مغان واقع در آذربایجان که قرارگاه لشکریان مغولان غرب بود، بازگشت.

اوضاع پس از مصالحه با مغولان

به‌دنبال شکست سلجوقیان [آناطولی] در کوسه‌داغ، مهذب‌الدین علی وزیر سلجوقیان گریخت و به آماسیه رفت، و بعد از اطلاع از سرنوشت فجیع قیصریه دچار وحشت شده، پس از مذاکره با قاضی آماسیه، تصمیم گرفتند به اتفاق نزد بایجونویان رفته، پیشنهاد مصالحه دهند. آن‌دو با هم به مغان رفته، و پس از مذاکره به توافق رسیدند و به موجب توافق، متعهد به پرداخت باج سالانه و دادن احشام به مغولان شدند.

پس از آنکه استقلال سلجوقیان از دست رفت. هتوم (ختوم) پادشاه ارمنی کیلیکیه از

پرداخت باج و مالیات سالانه به سلجوقیان - که قبلاً می‌پرداخت - خودداری کرد و با استفاده از فرصت برخی از قلاع متعلق به سلجوقیان را نیز به اشغال درآورد و اهالی قلاع را قتل عام کرد و علاوه بر آن، ماه‌پری خاتون مادر غیاث‌الدین کیخسرو و نیز همسر و دختر وی را که پس فجایع قیصریه به او پناهنده شده بودند، به مغولان تسلیم کرده، با آنها به توافق رسید. افرادی که از بیم مغولان به سوریه و مرزهای جنوب فرار کرده بودند، پس از برقراری صلح، بتدریج به سرزمینهای خود بازگشته، و آرامش و آسایش تا حدودی برقرار گردید، و نیرویی از سلجوقیان برای انتقامجویی از ارامنه، به فرماندهی صاحب شمس‌الدین اصفهانی رو به آن سمت حرکت کرد. این نیرو با اینکه ارامنه را شکست داده، و طرسوس را در محاصره گرفت، ولی به سبب مداخله مغولان بیشتر از آن قادر به پیشروی نشد. فقط ارمنی‌ها، مناطق اشغال کرده را باز پس دادند. در این بین غیاث‌الدین کیخسرو دوم فرمانروای سلجوقیان [آناتولی] درگذشت (۵۶۴۴.ق. / ۱۲۴۶م).

غیاث‌الدین کیخسرو دوم علاقه فراوانی به عیش و نوش و عیاشی داشت. پس از بدبختی و فلاکت‌هایی که مغولان به بار آوردند، وی اداره امور را به دست افراد باتجربه‌ای نظیر مذهب‌الدین علی، شمس‌الدین اصفهانی و جلال‌الدین قراتای سپرد.

در زمان غیاث‌الدین کیخسرو، نظر به اینکه از طرف بودئن دوم امپراتور لاتن استانبول، ژان (یان) دوکاس امپراتور از نیک تحت فشار قرار گرفته بود، از سلجوقیان درخواست کمک کرد، فرمانروای سلجوقی با اینکه پس از شکست در کوسه داغ خود گرفتار مصیبت شده بود، این پیشنهاد را پذیرفت، ولی عملاً قادر به انجام کاری نشد و حتی توافق با امپراتور از نیک را بیشتر به نفع خود دانست. به همین جهت فرمانروایان سلجوقی و از نیک، در شهر تریپولیس (در جوار قصبه بولدان دنیزلی)، با هم ملاقات و مذاکره کردند. با اینکه به توافق رسیدند، ولی به علت ناکافی بودن نیروهای امپراتور از نیک، ثمره‌ای نداد. احتمال زیاد دارد که این توافق بین دو فرمانروای مذکور، هنگام عقب‌نشینی غیاث‌الدین کیخسرو دوم به حوالی مندرس صورت گرفته باشد.

حاکمیت مغولان در قلمرو سلجوقیان آناتولی

مبارزه به‌خاطر تاج و تخت

غیاث‌الدین کیخسرو دوم، هنگام مرگ سه پسر به‌نامهای عزالدین کیکاوس، رکن‌الدین قلیچ ارسلان و علاءالدین کیقباد داشت که عزالدین کیکاوس دوم ارشد آنان بود که بنا به

تصمیم بزرگان و امرای سلجوقی به فرمانروایی برگزیده شد. درحالی که غیاث الدین کیخسرو در حیات خود، علاءالدین کیقباد فرزند کهنترش را که از دختر ملکه گرجستان در وجود آمده بود، به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرده، وصیت کرده بود که پس از مرگش، وی جانشینش گردد. اما رجال دولت، پسر ارشدش را برای فرمانروایی مناسب دیده، او را به عنوان فرمانروا اعلام داشتند.

دولت سلجوقیان که حاکمیت مغولان را پذیرفته بود، طبق آداب و رسوم و قوانین کلی لازم بود که فرمانروای جدید نزد خاقان مغول رفته، اظهار عبودیت و فرمانبرداری نماید؛ و برای انجام این مراسم، سفیری از جانب خاقان مغول اعزام شده بود. عزالدین کیکاوس دوم به بهانه ترس از حمله رومی‌ها و ارامنه، برادرش رکن الدین قلیچ ارسلان را فرستاد.

امپراتور مغول که از نیامدن عزالدین کیکاوس دوم آزرده خاطر شده بود، سلطنت سلجوقیان آناتولی را به رکن الدین قلیچ تفویض نموده، شماری سپاه همراه او کرده، به آناتولی بازگرداند. به دنبال این تصمیم مغولان، امرا و سران عزالدین کیکاوس و رکن الدین قلیچ ارسلان، برای جلوگیری از خونریزی بیهوده، تصمیم گرفتند که هر سه فرزند غیاث الدین دوم را با هم به عنوان فرمانروا اعلام کنند، ولی رکن الدین قلیچ ارسلان از قبول این تصمیم سر باز زده، در نتیجه میان سپاهیان عزالدین کیکاوس و رکن الدین قلیچ ارسلان در آقسرای قونیه، جنگ روی داد. در این جنگ لشکریان رکن الدین قلیچ ارسلان شکست خورده، خود وی نیز به اسارت درآمد و مجدداً فرمانروایی سه شاهزاده برقرار گردید (۱۲۴۹م).

فرمانروایی این سه برادر تا سال ۱۲۵۷م، ادامه یافت. علاءالدین کیقباد کوچکترین این سه برادر به ظاهر و اسماً فرمانروا بود. مغولان از عزالدین کیکاوس می‌خواستند به قراقرم برود. ولی عزالدین کیکاوس جرأت این کار را در خود نمی‌دید، و این مسئله سبب مداخله مغولان در امور گردید. عزالدین کیکاوس با اینکه در سال ۱۲۵۴م، تصمیم به این کار گرفت، ولی از بیم آنکه رکن الدین قلیچ ارسلان حکومت را به دست گیرد، از تصمیم خود منصرف شد، و کیقباد برادر کوچکش را اعزام داشت.

رکن الدین قلیچ ارسلان که می‌خواست از تسلط و تحکم برادرش عزالدین کیکاوس رهایی یابد، با به دست آوردن فرصتی به قیصریه گریخت و فرمانروایی خود را در این شهر اعلام داشت، در جنگی که بین طرفین درگرفت، رکن الدین قلیچ ارسلان باز هم شکست خورد و دستگیر گردید و در قلعه بورلو (بورلی) زندانی شد. علاءالدین کیقباد که از جانب برادرش عزالدین کیکاوس نزد خاقان فرستاده شده بود، چون در ارزنجان فوت نمود، لذا عزالدین کیکاوس در امر سلطنت تنها و بی‌رقیب ماند (۱۲۵۷م).

در این بین بایجونیان فرمانده مغول عدم پرداخت بموقع باج و مالیات و نیز ارسال هدایایی را که فرمانروای سلجوقیان تعهد کرده بودند، بهانه قرار داده، وارد آناتولی گردید. عزالدین کیکاوس جنگ با وی را قبول کرد، و با اینکه در مراحل اولیه بر مغولان پیروز شد، ولی بعد از آنها شکست خورد، و رکن الدین قلیچ را از زندان آزاد و فرمانروا اعلام کردند. عزالدین کیکاوس ابتدا به انطالیه رفت و از آنجا نیز به امپراتور روم پناهنده شد.

عزالدین کیکاوس با اعزام سفیری نزد هلاکو خان، فرمانروای مغولان غرب، از بایجونیان شکایت کرد. رکن الدین قلیچ ارسلان بیش از آنچه که فرمانروایی باشد، همانند یکی از افراد تحت فرمان بایجونیان به حساب می آمد، با توجه به اینکه اکثر اهالی آناتولی از عزالدین کیکاوس هواداری می کردند، لذا هلاکو خان دستور داد تا قلمرو سلجوقیان آناتولی میان دو برادر تقسیم گردد. با مداخله مغولان که برای سومین بار صورت می گرفت، قلمرو سلجوقیان به دو بخش تقسیم گردید، و این امر، وسیله خوبی بود که تمامی آناتولی تحت نفوذ مغولان قرار گیرد. رود سیواس به عنوان مرز تعیین گردید و اراضی و مناطق واقع در شرق آن، از آن رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم، و ولایات واقع در غرب رود نیز به عزالدین کیکاوس واگذار شد. وزیر شمس الدین محمود با مدارا و اراده هر دو برادر سعی داشت که بین آنان اختلاف بروز نکند و در این کار نیز موفق گردید. بعد از فوت شمس الدین محمود، فخرالدین علی مشهور به صاحب آتا، به عنوان وزیر عزالدین کیکاوس، و معین الدین پروانه نیز به عنوان وزیر رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم تعیین گردید.

معین الدین سلیمان در نظر داشت که تمامی سرزمین سلجوقیان را تحت فرمان رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم قرار دهد. وی توافق عزالدین کیکاوس با مملوکان مصر را به اطلاع هلاکو خان رساند. در واقع نیز عزالدین کیکاوس که در صدد بود خود را از سلطه و حاکمیت مغولان رهایی دهد، در سال ۶۵۹ هـ / ۱۲۶۰ م. با ملک ظاهر بایبرس (بایبرس) سلطان مملوک مصر، آغاز مکاتبه کرده، و این دو فرمانروا با هم به توافق و مصالحه رسیدند.

به دنبال اطلاع از این اوضاع، هلاکو خان نیرویی برای سرکوبی عزالدین کیکاوس فرستاد. به سبب شکست نیروهایی که عزالدین کیکاوس به مقابله فرستاده بود، عزالدین نیز از طریق انطالیه نزد امپراتور روم از نیک گریخت، و بدین ترتیب رکن الدین قلیچ ارسلان چهارم در امر سلطنت بی رقیب ماند (۱۲۶۱ م).

معین الدین سلیمان که خود را تحت حمایت مغولان قرار داده بود، اداره امور تمامی قلمرو سلجوقیان را به دست گرفته و به دلخواه خود عمل می کرد. امپراتور طرابوزان با استفاده از جنگهای داخلی سلجوقیان، هر چند موفق به تصرف سینوب گردید، اما معین الدین سلیمان

شخصاً عازم آن منطقه شد و سینوب را بازپس گرفت و پسرش را به والیگری آنجا منصوب کرده، بازگشت (۶۶۲-۶۶۱ ه. ق. / اواخر ۱۲۶۳ و یا اوایل ۱۲۶۴ م). رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم در یک مجلس باده‌گساری از روش استبدادی معین‌الدین سلیمان و نیز بدرفتاری افرادش زبان به شکایت گشود. معین‌الدین سلیمان پس از اطلاع از این امر، نزد مغولان از اینکه رکن‌الدین قلیچ ارسلان چهارم با سلطان مملوکان مکاتبه و رابطه دارد، شکایت و گله کرد، و بر اثر همین شکایت نیز رکن‌الدین در شهر آقسرای به قتل رسید، و پسر خردسالش غیاث‌الدین کیخسرو سوم به عنوان فرمانروا اعلام گردید و معین‌الدین سلیمان پروانه صاحب اختیار تمامی امور گردید و اعتماد زیاده از حد مغولان را نسبت به خود کسب و جلب کرد (۱۲۶۴ م). صاحب‌آتا فخرالدین علی، وزارت غیاث‌الدین سوم را عهده‌دار بود، ولی همان‌گونه که گفته شد، تمامی امور در دست معین‌الدین سلیمان پروانه بود. این دو نفر مدتی امور کشور را مشترکاً اداره می‌کردند، ولی چون معین‌الدین پروانه، فخرالدین علی را که از نظر فضیلت نیز بر وی برتری داشت و مورد علاقه مردم بود رقیبی برای خود می‌شمرد، اعلام داشت که وی طرفدار عزالدین کیکاوس دوم فرمانروای پیشین بوده، و با این اتهام از وی نزد مغولان زبان به شکایت گشود که منجر به زندانی شدن صاحب‌آتا فخرالدین علی گردید.

در واقع معین‌الدین سلیمان پروانه، تمامی امرا را به بهانه اینکه از هواداران عزالدین کیکاوس دوم هستند، به قتل رساند و این بار نیز می‌خواست، فخرالدین علی صاحب‌آتا را با این بهانه از میان بردارد (۳). اما ایلخان آباقاخان، فرمانروای مغول، راضی به این امر نشد، و فخرالدین علی را نزد خود آورده، مورد استنطاق قرار داد و پس از آنکه او را مورد توبیخ مختصری قرار داد، آزادش کرد و اموال مصادره‌شده‌اش را نیز به وی بازپس داد، و اندک زمانی بعد مجدداً او را مقام وزارت داد (۱۲۷۹ م).

بدین ترتیب نفوذ و استیلای مغولان پس از جنگ کوسه‌داغ، بویژه بر اثر منازعات شاهزادگان سلجوقی به‌خاطر تاج و تخت فرمانروایی، کاملاً استحکام یافت و بخشی از نیروهای مغولان در آناتولی مستقر شده، مردم تأمین جانی و مالی خود را از دست دادند. نیروهای عشایری که در مرزها مستقر شده و اسکان داده شده بودند، برای حفظ مصالح خود، پیوسته در حال آماده‌باش بودند.

ورود اردوی مملوکان به آناتولی

آباقاخان در صدد برآمد که دختر رکن‌الدین قلیچ ارسلان مقتول را به عقد ازدواج پسرش

ارغون خان درآورد. معین‌الدین سلیمان پروانه نایب‌السلطنه، و وزیر فخرالدین علی صاحب‌آتا، عروس را به ایران بردند، در این بین شرف‌الدین مسعود خطیر اوغلی والی نیغده (نیده) که نهانی با سلطان مملوکان مکاتبه داشت، برای نجات آناتولی از استیلای مغولان، دست به قیام زد. وی فرمانروای خردسال سلجوقی و همراهانشان را که در قیصریه به سر می‌برد، برداشته به نیده برد. از یک‌سو نیز از ترکمنهای قرامان و نیز امرای مرزنشین درخواست کمک کرد و با اعزام یکی از افرادش به شام، سلطان بیبرس را که در آنجا به سر می‌برد، به آناتولی دعوت کرد، و به قتل و از بین بردن مغولهایی که بر آنها دست می‌یافت، پرداخت. محمدیگ رئیس عشیره و طایفه قرامان، در این امر به خطیر اوغلی کمک کرد (۱۲۷۶م).

آباقاخان پس از اطلاع از این اوضاع، بی‌درنگ به اعزام نیرو به آناتولی پرداخت. شرف‌الدین مسعود تا فرارسیدن نیروهای کمکی و نیز سلطان مملوکان، در قلعه نیده ماند. ولی محافظ قلعه که از افراد خودش بود، به وی خیانت ورزیده، شرف‌الدین مسعود را تسلیم مغولها نمود.

فرمانروای سلجوقی و امرایش مورد استنطاق قرار گرفتند و شرف‌الدین مسعود با اینکه اظهار داشت که عصیان به رهبری معین‌الدین سلیمان پروانه صورت گرفته است، ولی معین‌الدین این ادعا را انکار کرد و شرف‌الدین مسعود به قتل رسید.

رئیس ایل و عشیره قرامان با اینکه در عصیان شرف‌الدین مسعود به وی کمک نمود، ولی سلطان بیبرس در رساندن قوای کمکی به وی، تعلل ورزید. محمدیگ قرامان اوغلی با اینکه مورد تعقیب مغولان قرار گرفت، ولی بر آنها غلبه کرد و این پیروزی بر شهرت محمدیگ قرامان اوغلی افزود، و موجب افزایش جرأت و جسارت اطرافیانش گردید، و در این بین بود که ملک ظاهر بیبرس سلطان مملوکان مصر، وارد آناتولی گردید.

نیروهای مغول به همراهی نیروهای سلجوقی، متفقاً علیه سلطان مملوکان به حرکت درآمدند. مغولان به سبب عدم اعتماد به نیروها و سربازان سلجوقی، تصمیم گرفتند خود به تنهایی اقدام به جنگ کنند. در جنگی که در صحرای البستان اتفاق افتاد، مغولها شکست خوردند و تلفات زیادی دادند و شمار زیادی از فرماندهانشان به قتل رسیدند (ذیقعه ۶۷۵ / آوریل ۱۲۷۷).

به دنبال شکست مغولان، نیروهای سلجوقی و معین‌الدین سلیمان پروانه فرار کردند، عده‌ای از امرای سلجوقی به اسارت درآمدند. ملک ظاهر بیبرس که در جنگ پیروز شده بود، وارد قیصریه شده، حدود یک هفته در این شهر ماند و به نامش سکه ضرب شد.

معین‌الدین سلیمان پروانه پس از شکست، به قیصریه رفته، و غیاث‌الدین سوم را با خود برداشته به توقات رفت.

زمانی که آباقاخان با نیرویی عظیم وارد آناتولی شد، سپاهیان مملوک عقب‌نشینی کرده بودند، آباقاخان پس از تحقیق در این امر که آمدن سلطان مملوکان به آناتولی به تحریک معین‌الدین سلیمان پروانه — که از استیلای مغولان به ستوه آمده بود — صورت گرفته است، وی را به قتل رساند. اما به این امر نیز قانع نشده، برای گرفتن انتقام مغولانی که کشته شده بودند، منطقه مابین قیصریه و ارزروم را قتل عام کرده و حداقل دویست هزار نفر را به قتل رساند.

واقعه جیمیری

قتل عام در آناتولی، سبب نفرت هرچه بیشتر از مغولان گردید. محمدبیگ قرامان اوغلی با استفاده از این موقعیت، سیاوش نامی را که گفته می‌شد فرزند عزالدین کیکاوس دوم است، به عنوان فرمانروا اعلام داشت، او را در قونیه که به تصرف درآورده بود، به تخت سلطنت نشاند و به نامش سکه ضرب کرد. سلجوقنامه‌ها او را از خاندان سلجوقی به شمار نیاورده، و نام جیمیری (لثیم) بر وی نهاده‌اند. همان‌گونه که عثمانیان، شاهزاده مصطفی فرزند سلطان یلدرم با یزید را که در ادرنه به سر می‌برد، به عنوان مصطفی کاذب (جعلی) نام برده‌اند، سلجوقنامه‌ها نیز از سیاوش به همین عنوان یعنی کاذب یاد کرده‌اند.

واقعه جیمیری بی‌درنگ گسترش یافت، و هواداران غیاث‌الدین کیخسرو و بویژه فخرالدین علی صاحب آتابه گردآوری نیرو و پرداختن ولی شکست خوردند. در این جنگ که در موضع «چای» صورت گرفت، دو پسر صاحب آتابه کشته شدند.

قرامان اوغلی، افیون قراحصار را که محل خزانه صاحب آتابه بود، در محاصره قرار داد، ولی موفق به تصرف آنجا نشده به قونیه مراجعت نمود (۲۳ ذیحجه ۶۷۷ / مه ۱۲۷۹).

غیاث‌الدین سوم و فخرالدین علی که به دنبال این اوضاع، از مغولان درخواست کمک کرده بودند، با اتحاد با نیروهای مغول، رو به جانب قونیه نهادند. محمدبیگ قرامان اوغلی از قونیه خارج شده، به جانب حوالی ارمناک که منطقه‌ای صعب‌العبور بود، رفت. نیروهای سلجوقی و مغول آنها را مورد تعقیب قرار داده، در جنگی خونین که در حوالی قورباغه حصار به وقوع پیوست، محمدبیگ، برادرانش و عمش، کشته شدند، سیاوش پا به فرار نهاده، خود را نجات داد. مغولها، شورش را که در حوالی آقسرای صورت گرفته بود، نیز سرکوب کردند. جیمیری و یا همان سیاوش، با نیروهای جدیدی که فراهم آورده بود، در

حوالی بورلی مستقر شده بود که فرمانروای سلجوقی او را در حوالی آلتون‌تاش تحت فشار قرار داده، شکست داد. جیمری نزد ترکمنهای گرمیان گریخت، و از چکمه سرخ‌رنگی که به پا کرده بود، پی به فرمانروا بودنش بردند و او را نزد غیاث‌الدین کیخسرو برده، زنده‌زنده پوستش را کردند، و پوستش را پر از کاه کردند (محرم ۶۷۸ / ژوئن ۱۲۷۹).

منازعه مجدد به خاطر مقام

عزالدین کیکاوس دوم پس از فرار نزد امپراتور ازنیق رفت، امپراتور میخائیل پالئولوگ، استانبول را از لاتین‌ها بازپس گرفت و عزالدین کیکاوس را نیز به آنجا فرستاد، و تحت تأثیر تلقینات ایلخان مغول، بعداً او را در قلعه‌ای واقع در روم ایلی محبوس کرد. عزالدین کیکاوس، توسط نیروهای بَرکه‌خان از خانهای آلتون اردو که در قیچاق غربی به سر می‌بردند، از زندان رهایی یافت، و او را به سرای، مرکز (پایتخت) این خان‌نشین برده، و مدت هیجده سال یعنی تا سال ۱۲۷۹ یا ۱۲۸۰م که فوت کرد، در این شهر به زندگیش ادامه داد (۴). وی چهار پسر به نامهای مسعود، رکن‌الدین قلیچ ارسلان، فرامرز و ملک داشت. فرامرز در بیزانس فوت کرد، و ملک نیز به آیین مسیحیت گروید و نام کستانتین (کستانتین) بر خود نهاد. مسعود یکی دیگر از فرزندان عزالدین کیکاوس، راهی یافته، وارد منطقه سینوب شده، برای به دست آوردن تخت سلطنت سلجوقیان، به فعالیت پرداخت، با یادآوری توصیه و سفارش پدرش، به تبریز نزد ایلخان مغول رفت. در این بین آباقاخان فوت کرده، برادرش احمد تکودار که به دین اسلام گرویده بود، جانشین وی شده بود (۱۲۸۲م). احمد تکودار، دیاربکر، خرپوت و سیلوان را به عنوان اقطاع به مسعود واگذار کرد و حدود یک سال و نیم او را نزد خود نگاه داشت.

غیاث‌الدین کیخسرو سوم برای عرض تبریک جلوس ایلخان احمد تکودار وارد تبریز شد. احمد تکودار تصمیم گرفت که سرزمین سلجوقیان را میان غیاث‌الدین کیخسرو سوم، و مسعود تقسیم کند که این امر غیاث‌الدین را آزرده‌خاطر کرد. ولی ایلخان اعتنایی به رنجش وی ننمود و مسعود با یرلیغ ایلخان به آناتولی اعزام گردید، و با احتمال اینکه غیاث‌الدین سبب بروز حادثه و غائله‌ای گردد، در ارزنجان خفه‌اش کردند (۶۲۸ هـ / ۱۲۸۳م).

با فوت غیاث‌الدین کیخسرو سوم، منازعه بر سر مقام سلطنت به پایان نرسید. دو پسر خردسال وی از طرف ارغون‌خان که جانشین احمد تکودار شده بود، به عنوان فرمانروا اعلام شدند. بدین ترتیب قلمرو سلجوقیان (آناتولی) تحت اداره مسعود، و دو پسر خردسال غیاث‌الدین کیخسرو قرار گرفت. صاحب آتافخرالدین علی هرچند سعی کرد مانع از این کار

گردد، ولی موفق نشد. قیصریه مرکز فرمانروایی مسعود، و قونیه نیز مرکز دو شاهزاده خردسال که تحت سرپرستی مادر بزرگشان قرار داشتند، بود. حمایت از شاهزادگان مستقر در قونیه به امرای آل اشرف و آل قرامان واگذار شده بود. سرانجام مسعود، ایلخان را قانع کرد تا خود اداره تمامی قلمرو سلجوقیان را به دست گیرد. حکمرانی شاهزادگان خردسال حدود هفت ماه طول کشید (ماه مه ۱۲۸۵).

مسائل و حوادث فوق نشان می‌دهد که فرمانروایی سلجوقی تا حد یک والی تنزل مقام پیدا کرده و منازعات بر سر تصاحب مقام سلطنت، از قدرت و اعتبار آنان به کلی کاسته بود. بعد از این تاریخ نیز مبارزه و منازعه برای تصاحب مقام و قدرت خاتمه یافت. رکن الدین قلیچ ارسلان یکی دیگر از پسران عزالدین کیکاوس در سال ۱۲۸۹م، از سداق وارد سینوب شده، به مخالفت با برادرش پرداخت. ولی مسعود به یاری اشرف اوغلی، موفق به دستگیری برادرش شد و او را در ویرانشهر زندانی نمود. اما زندانی کردن او، مخالفت مخالفان مسعود را شدت بخشید. قرامان اوغلی به تهدید اشرف اوغلی پرداخت، به طوری که رکن الدین قلیچ ارسلان را از زندان آزاد کرده او نیز وارد قونیه شده در این شهر مستقر گردید (۱۲۹۰م).

سلطان مسعود دوم در قیصریه اقامت داشت، از مدتها قبل این شهر مرکز حکومت سلجوقیان شده بود. در این بین یعنی در سال ۱۲۹۱م. رکن الدین قلیچ ارسلان، بنا به تشویق و تحریک جوانان قونیه یعنی اخی‌ها برای به دست آوردن مقام سلطنت علیه برادرش مسعود دوم، به پا خاست. این حادثه مصادف با حرکت کیخاتو ایلخان مغول به آناتولی بود. رکن الدین قلیچ ارسلان به حوالی قسطنطنیه عقب نشست، ولی توسط مظفرالدین یاولاق ارسلان حسام الدین چوپان اوغلی از امرای قدیمی سلجوقیان دستگیر شد. اما رکن الدین قلیچ ارسلان بعدها، یاولاق ارسلان را به قتل رساند و فرمانروایی خود را اعلام نمود.

سلطان مسعود دوم، با اینکه همراه با نیروهایی که ایلخان کیخاتو در اختیارش گذارده بود، به برادرش حمله نمود، ولی در جنگ شکست خورد و به اسارت درآمد. اما مغولانی که در جستجوی مسعود بودند، او را یافته، نجاتش دادند. و بعد مجدداً گرد آمده، نیروهای رکن الدین قلیچ ارسلان را شکست دادند. ولی هیچ معلوم و مشخص نشد که رکن الدین قلیچ ارسلان به چه سرنوشتی دچار گردید.

اوضاع پس از سال ۱۲۸۳ میلادی

وضع و موقعیت والیان، دولتمردان و امرای سلجوقی و مردم آناتولی در آن زمان بدین

شرح بود: سلطان مسعود فرمانروای سلجوقیان حتی از ارزش و اعتبار یکی از والیان مغول نیز برخوردار نبود. دو تن از مأموران مغول در تمامی کارها دخالت داشتند. آناتولی به صورت یکی از ایالات ایلخانان درآمده بود. امور نابسامان بود و پیشرفتی نداشت. کمر مردم زیر بار مالیاتی که به مغولان می پرداختند، شکسته شده بود. قرضه‌هایی که پرداخت نشده بودند و مردم قادر به پرداختن نبودند، یکجا جمع شده، و مبلغ زیادی را تشکیل می داد. امرای مرزنشین، فرمانروایان سلجوقی را دیگر به عنوان متبوع و سلطان خود قبول نداشتند، و خودسرانه دست به عمل می زدند، و حتی با آنها به مبارزه و مجادله نیز می پرداختند. امرای مرزنشین هر سال با ارسال مقادیری پول و هدیه به خزانه ایلخانان، خود را از حمله و مداخله مغولان مصون نگاهداشته بودند. حکومت با بهانه‌های مختلف با مصادره اموال افرادی که از پرداخت مالیات (باج) خودداری می کردند، به اموال آنها دست درازی می کردند. نیروهای مغول به بهانه عدم پرداخت مالیات و به بهانه جمع آوری مالیاتها، در آناتولی به گشت و گذار پرداخته، و دست به غارت و چپاول می زدند.

حق انتخاب وزیر از فرمانروایان سلجوقی سلب شده بود. مجیرالدین امیرشاه و فخرالدین قزوینی، که مورد اعتماد مغولان بودند، در تمامی امور صاحب اختیار و نفوذ بودند. بویژه مجیرالدین امیرشاه در ظلم و ستم راه افراط بسیار می پیمود. مجیرالدین امیرشاه، آناتولی را از لحاظ جمع آوری مالیات به دو قسمت تقسیم نمود، امور جمع آوری مالیات قسمتی را خود و قسمت دیگر را نیز فخرالدین قزوینی به عهده گرفت (۱۲۸۹م). مغولان برای کنترل کارهای آن دو، مأمورانی از جانب خود تعیین کرده بودند. این رسم دو سال ادامه یافت، و مردم نیز دیگر خسته و فرسوده شده بودند. ارغون خان بر اثر شکایاتی که به عمل آمده بود، منصفانه رفتار کرده، فخرالدین قزوینی را اعدام، و مجیرالدین امیرشاه را نیز از مقامش عزل کرد.

جدایی در سلطنت سلجوقیان و تقسیم کشور به چهار بخش

به دنبال شورش‌هایی که علیه کیخاتو ایلخان مغول که در تبریز اقامت داشت، صورت گرفت، بایدو از نوادگان هلاکو، به مقام ایلخانی رسید، ولی غازان خان فرزند ارغون خان در طی همان سال، بایدو را دفع، و خود به مقام ایلخانی رسید (۶۹۴ هـ / ۱۲۹۵م).

در طی این مبارزات و مجادلات فرمانروایان مغول غرب، بالتو از فرماندهان مغول، به مخالفت با غازان خان برخاست و غیاث‌الدین مسعود پادشاه صوری سلجوقی را نیز با خود همراه کرد. اما مغلوب شده، و مسعود نیز با اینکه اظهار داشت که وی تمایلی به این مخالفت نداشته و بر اثر زور و فشار بالتو مجبور به این کار شده است، اما اعتمادی به اظهارات وی نشد.

و در قلعه همدان زندانی گردید و کسی از خاندان سلجوقی را نیز جانشین وی نکرده، قلمرو سلجوقیان را به چهار بخش تقسیم کرده، مستقیماً تحت اداره مغولان قرار گرفته، نظارت و اداره این چهار بخش از سرزمین سلجوقیان مجدداً به عهده مجیرالدین امیرشاه مذکور در فوق گذارده شد (۱۲۹۶م)، که این مسئله سبب نارضایتی عمومی گردید.

فرمانروایی مجدد خاندان سلجوقی

غازان خان به نامناسب بودن این شیوه از اداره قلمرو سلجوقیان و نیز رابطه و علاقه مردم به خاندان سلجوقی پی برد و سلطنت را به این خاندان اعاده نمود. نوه عزالدین کیکاوس دوم، و پسر فرامرز یعنی علاءالدین کقباد را که در آن زمان نزد غازان خان بود، به عنوان فرمانروای سلجوقیان اعلام نمود (۱۲۹۶م) (۵).

علاءالدین کقباد سوم، با اینکه همراه با نیرویی از مغول وارد آناتولی شد، ولی ظلم و ستمی که در حق مردم روا می شد، برطرف نگردید. حتی سولامیش نواده بایجونیان که یکی از فرماندهان مغول بود، در سال ۱۲۹۸م، علیه این ظلم و ستم قیام نمود، و شمار زیادی از مغولان را به قتل رساند، اما وی نیز مغلوب نیروهای گردید که از جانب غازان خان اعزام شده بودند، و به شام گریخت و از شام مجدداً وارد آناتولی شده تا قیصریه پیش آمد و کقباد سوم به دیاربکر گریخت. اما سولامیش این بار نیز موفقیتی به دست نیاورده، شکست خورد و به قتل رسید.

علاءالدین کقباد چون با دختر برادر غازان خان ازدواج کرده بود، از این لحاظ منسوب به خاندان ایلخانان بوده و با اتکا به توجه و عنایت غازان خان، دست به کارهای گستاخانه زد. حتی هنگامی که از دیاربکر مجدداً حکومت را به دست گرفت، خود و همراهانش دست به کارهای زشت بسیاری زدند. این بدیها و سختیهای علاءالدین کقباد به غازان خان گزارش شد و آبوشقه والی آناتولی مأمور نظارت بر اعمال علاءالدین کقباد گردید. علاءالدین کقباد که از نظارت آبوشقه به ستوه آمده بود، از نزد وی فرار کرد، ولی دستگیر و نزد ایلخان فرستاده شد و به دنبال آن سیل شکایات مردم نیز به ایلخان رسید. غازان خان درصدد قتل ایلخان برآمد، ولی به خاطر التماس همسرش، به عزل وی اکتفا کرده، به اصفهان تبعید گردید؛ و غیاث الدین مسعود دوم، برای بار دوم به فرمانروایی سلجوقیان آناتولی رسید (۱۳۰۲م).

فرمانروایی مسعود در دور دوم، امیدبخش تر بود. شدت عمل غازان محمودخان، درباره ستمکاران و خلافکاران، موجب بیم و هراس امرا و سربازان مغول موجود در آناتولی گردید و سکون و آرامش تا حدی در کشور به وجود آمد. مسعود دوم با مقداری مقرری که به وی

اختصاص یافته بود، قناعت کرده در قیصریه اقامت گزید. ولی وی اسماً نام سلطان را یدک می‌کشید. وی در اواخر عمر، پس از یک سال فلج شدن، در سال ۱۳۰۸م، فوت کرد و دیگر کسی از خاندان سلجوقی به عنوان فرمانروا انتخاب نشد، و اداره آناتولی به عنوان یک ولایت به یکی از امرای مغول واگذار گردید، و با احتمال اینکه شاهزادگان سلجوقی با استفاده از هر فرصتی ممکن است دست به قیام بزنند، تصمیم به ازین بردن آنها گرفته شد، و امیر دمیرتاش چوپان اوغلی والی کل آناتولی بنا به دستور، به کشتن هر یک از شاهزادگان سلجوقی که دستگیر می‌شدند، پرداخت، و برخی از این شاهزادگان نیز که نزد امرای قرامان اوغلی گریخته بودند، مورد عنایت و توجه لازم قرار نگرفتند.

نگاهی به فرهنگ و فعالیت‌های عمرانی آناتولی در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی

نخستین فعالیت‌های سلجوقیان آناتولی در بدو تأسیس این دولت، صرف تسلط بر این سرزمین گردید و ابتدا با بیزانس و بعد نیز سرگرم جنگ با صلیبیون گردیدند. سرانجام در نیمه دوم قرن دوازدهم، از شدت مجادلات و جنگ‌ها کاسته شد و دوره‌ای از عمران و آبادی آغاز گردید.

سلجوقیان آناتولی حداکثر تا اواسط قرن سیزدهم میلادی تمامی سرزمین‌های متعلق به دانشمندیان، سلتوقیان و منگوجق‌ها را که در آناتولی شرقی و مرکزی تشکیل امیرنشین‌هایی داده بودند، به قلمرو خود ملحق کرده، و در نهایت یک جامعه ترک در این منطقه به وجود آورده، و با استفاده و اضافه نمودن مؤسسات علمی و اجتماعی آنان در این سرزمین یک مرکز فرهنگی و عمران کامل به وجود آوردند. قبل از هر چیز لازم به یادآوری و ذکر این مطلب است که مکاتبات رسمی در آناتولی دوره سلجوقیان به زبان فارسی بود، و بنابراین آثاری که تقدیم امرا و فرمانروایان می‌شد، اکثراً به زبان فارسی، و شمار آثار عربی، بسیار کم بود، و جالب اینکه اثری به زبان ترکی اصلاً وجود نداشت.

به سبب پیروزی‌های سلجوقیان در سیاست خارجی و استقرار سکون و امنیت در داخل در نیمه دوم قرن دوازدهم، رشد و توسعه در زمینه‌های علمی و اجتماعی در دولت سلجوقیان صورت گرفت که این امر نیز از زمان قلیچ ارسلان دوم (۱۱۹۲-۱۱۵۶م)، و پسرش رکن‌الدین سلیمان (۱۲۰۳-۱۱۹۶م) آغاز شده بود.

مؤسسه‌های علمی و اجتماعی دو فرمانروای مذکور و نیز سایر سلاطین و امرای سلجوقیان

که در آناتولی به وجود آوردند، و تلاش برای ارتقای سطح و کیفیت آنها، بین سلاطین و امرا، صورت رقابت به خود گرفت. این فعالیت و نهضت فکری و علمی سبب گردید که تعداد زیادی از علماء از خارج از قلمرو سلجوقیان راهی آناتولی گردند. و حمایت از این قبیل علما سبب گردید که شمار زیادی از علماء متفکرین، ادبا و هنرمندان و صنعتکاران از اورفه، سوریه، عراق و ایران راهی سرزمین سلجوقیان آناتولی گردند. بویژه بر اثر حمایت و اشتیاقی که فرمانروایی روشنفکر نظیر قلیچ ارسلان دوم و نیز فرزندان منورالفکر وی که هر کدام والیگری ایالتی را برعهده داشتند، باعث گردید که چراغی از تفکر و علم در این دیار روشن گردد.

هنگامی که شهاب‌الدین سهروردی (۶) مشهور به شهاب‌الدین مقتول که با آثار فلسفی اش شهرت پیدا کرده و در اواخر قرن دوازدهم میلادی می‌زیست، وارد آناتولی گردید، مورد عنایت و تفقد زیاده از حد قلیچ ارسلان دوم قرار گرفت، و در برابر اشاعه فلسفه‌اش در آناتولی که به اشراقیه (اشراق = حکمة‌الاشراق) معروف بود، سکوت کرد (۷). درحالی‌که شهاب‌الدین سهروردی بعدها به‌خاطر داشتن همان عقاید فلسفی خود، به‌سبب فتوای علمای حلب بنا به دستور صلاح‌الدین ایوبی در سال ۵۸۵ ه‍.ق به قتل رسید. شهاب‌الدین سهروردی اثر فلسفی خود را به‌نام پرتوانه به‌نام برکیارق پسر قلیچ ارسلان دوم و امیر نیکسار، و نیز الواح عمادیه را نیز که اثری بود فلسفی و به زبان فارسی، به‌نام عمادالدین ابوبکر بن قراارسلان امیر خرپوت به رشته تحریر درآورد (۸).

برکیارق چون منورالفکر و شاعر بود و به فلسفه علاقه داشت، اثر مذکور را که به وی اهدا شده بود، مطالعه کرده و به تمام رموز این فلسفه آگاهی پیدا کرد. ابوالفضل حسین بن محمد تفلیسی که آثار متعددی به‌نام سلطان قلیچ ارسلان دوم به رشته تحریر درآورده است، کتابی به‌نام ملهمه را از عربی به فارسی ترجمه کرد و نیز کتابی به‌نام کامل‌التبیر که در تعبیر خواب است، دارد. کتاب ملهمه بعدها به زبان ترکی ترجمه شد و نسخه‌ای از آن تحت شماره ۲۵۰۷ در کتابخانه ایاصوفیه موجود است. همچنین کتابی به نام روضة‌المنظر للملک الناصر به زبان فارسی به نام ناصرالدین برکیارق امیر نیکسار در سال ۵۵۸ ه‍.ق / ۱۱۶۳ م. توسط کمال‌الدین ابوبکر بن اسماعیل به رشته تحریر درآمد. و نیز مجموعه رباعیات ابوحنیفه عبدالکریم بن ابی بکر تحت عنوان الاختیارات فی مجمع‌الرباعیات به‌نام قلیچ ارسلان دوم نوشته شد.

رکن‌الدین سلیمان، یکی از فرزندان قلیچ ارسلان دوم امیر توقات که بعدها یکی از سلاطین سلجوقیان آناتولی شد، نیز یکی از سلاطینی بود که فلسفه شهاب‌الدین سهروردی را پذیرفت. محمد بن غازی اهل ملطیه وزیر رکن‌الدین فرمانروای قدرشناس سلجوقی کتابی به

زبان فارسی در ردیف کلیل و دمنه به نام روضة العقول به نام همان سلطان دارد. رکن الدین سلیمان‌شاه برای ظهیر فاریابی که قصیده‌ای برای این سلطان فرستاده بود، ده هزار سکه طلا، ده رأس اسب، پنج غلام، پنج جاریه (کنیز) پنج رأس استر و پنجاه نوع قماش لباسی فرستاد. اطلاعات ما در خصوص فعالیت‌های فکری و علمی در قرن دوازدهم تا زمان فوت رکن الدین سلیمان‌شاه، به همین اندازه که ذکر شد، می‌باشد. در نیمه اول قرن سیزدهم نیز با توجه به آثار فراوان مذکور، به آثار ادبی، علمی و فلسفی (صوفیانه) برخورد می‌شود. نیمه اول قرن سیزدهم، که به خاطر حمله و استیلای مغولان به آسیای مرکزی سبب کوچ و مهاجرت شمار زیادی از علما به آناتولی گردید، اهمیت فراوان دارد. سلطان العلماء بهاء الدین پدر مولانا جلال الدین رومی، و شاگردش برهان الدین محقق ترمذی نیز جز این قبیل مهاجران بودند. در قرن سیزدهم میلادی نیز بجای فلسفه اشراقیون، شاهد آغاز پیشرفت فلسفه وحدت وجود، و نیز رواج شعر، ادبیات و تصوف هستیم.

غیاث الدین کیخسرو اول، فرزند کوچک قلیچ ارسلان دوم که در اوایل قرن سیزدهم به سلطنت رسید، بنا به روایت به غیر از زبان فارسی، به زبانهای رومی و لاتین نیز آشنایی داشته و اشعار فارسی زیبایی نیز دارد (۹). کتاب راحة الصدور و آية السرد اثر محمد بن علی راوندی که در تاریخ سلجوقیان است به نام همین سلطان غیاث الدین کیخسرو نوشته شده است (۱۰). عزالدین کیکاوس اول پسر غیاث الدین کیخسرو اول (۱۲۱۹-۱۲۱۰م) فرمانروایی صاحب فکر ظریف، شاعر و قدرشناس بود. از این رو جریانات فکری زمان پدرش، در زمان حکومت وی نیز با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد و شعر و ادبیات در زمان این پدر و پسر، شور و شوق فراوانی یافت.

زمانی که دختر امیر حسام الدین سالار در موصل قصیده‌ای هفتاد بیتی برای عزالدین کیکاوس سرود و تقدیم داشت. عزالدین در ازای هر بیت یکصد سکه طلای تمام عیار به وی داد. نظام الدین ارزنجان و شمس الدین طبسی، با تقدیم قصایدی زیبا، از عنایت فراوان سلطان عزالدین کیکاوس برخوردار شدند. عزالدین کیکاوس، حتی قصیده‌ای را که نظام الدین ارزنجان به عنوان نظیره برای شمس الدین طبسی ساخته بود، زیاده از حد مورد تقدیر و تشویق قرار داده، او را از مقام رئیس کاتبان دیوان به مقام امیر عرض ارتقا داد. کتاب تاریخ قاضی برهان الدین انوی به زبان فارسی تحت نام انیس القلوب به نام عزالدین کیکاوس به رشته قلم درآمد. قاضی برهان الدین (ابو نصرین مسعود) انوی، در مقام قاضیگری سیواس بود، و در وقفنامه دارالشفاي عزالدین نامش ذکر شده است. همچنین اثر محمد بن غازي اهل ملطیه مذکور در فوق تحت نام برید السعادة، به نام همین سلطان نوشته شده که مجموعه‌ای است از

و جیزه‌های بزرگان. عزالدین کیکاوس از این شخص زبان و قواعد عربی را فراگرفت. عزالدین کیکاوس اول در آنکارا مدرسهٔ زیبایی در محلی که قبلاً نمازگاه نامیده می‌شد و بعد تبدیل به موزهٔ اتنوگرافی شد، ساخت. و در سیواس نیز بیمارستانی که به دارالشفا معروف است احداث نمود. از میان علما، ادبا و شعرای دورهٔ وی، می‌توان از وزیرش مجدالدین ابوبکر، شمس‌الدین حمزهٔ طغرای و نظام‌الدین احمد امیر عرض و نیز شمس‌الدین اصفهانی که بعداً به مقام وزارت رسید، نام برد.

قرن سیزدهم میلادی از نظر جریانات فکری و اوضاع اقتصادی دورهٔ سعادت و خوشی آناتولی بود. علاء‌الدین کیقباد خود شاعر، نقاش و منبت‌کاری ماهر و علاقه‌مند به مطالعه و مباحثات علمی بود. قوانین و مقررات را به نهایت رعایت می‌کرد، و در این مورد به هیچ وجه مسامحه و اغماضی از خود نشان نمی‌داد. کیمیای سعادت اثر اخلاقی غزالی و سیاستنامه اثر نظام‌الملک از کتابهایی بودند که مورد مطالعهٔ دائم وی بود. شیخ صدرالدین قونوی، مولانا جلال‌الدین رومی، نجم‌الدین دایه، سید برهان‌الدین محقق ترمذی جزو متصوفان و علمای والامقامی بودند که پیوسته مورد احترام وی بودند. شیخ اکبر محی‌الدین عربی در زمان علاء‌الدین کیقباد وارد آناتولی شد و با سیر و سیاحت در قونیه، سیواس و ارزنجان به نشر فلسفهٔ وحدت وجود پرداخت. نجم‌الدین دایه، اثر مشهور خود مرصادالعباد فی مبدأ الی المعاد، را در سال ۱۲۳۰م در سیواس به اتمام رساند و به علاء‌الدین کیقباد اهدا نمود (۱۱).

مثنوی مولانا (جلال‌الدین)، دیوان کبیر، فیه مافیه و مکتوباتش، فصوص صدرالدین قونوی، فکوک، رساله‌الوجود و آثار بسیار دیگر، از آثار صوفیانهٔ ارزشمندی است که در قرن سیزدهم تألیف شده‌اند. مکاتبات صدرالدین قونوی با علامه نصیرالدین طوسی دربارهٔ مسائل علمی نیز از آن جمله است. کتاب الطائف العلائیه فی الفضائل السنیه، اثر احمد بن سعید الزنجانی در سیاست نیز اثری است که به علاء‌الدین کیقباد اهدا شده است.

در میان علمای دورهٔ علاء‌الدین کیقباد باید از قاضی سراج‌الدین ارموی (ابوالثناء محمود بن ابی‌بکر) و کمال‌الدین کامیار از فرماندهان مشهور سلجوقی نام برد. سراج‌الدین که در سال ۶۸۲ هـ. ق. / ۱۲۸۳ م. در نودسالگی فوت کرد، در قونیه به مقام قاضی‌القضاتی که بالاترین مقام بود، رسید و معروفترین اثرش مطالع‌الانوار در منطق و علم کلام بود. وی به‌خاطر تفاوتی که بین کلام و تصوف وجود داشت، پیوسته متصوفان را مورد کنایه قرار می‌داد، و شگفت آنکه وی بر جنازهٔ مولانا جلال‌الدین رومی نماز میت اقامه کرد.

کمال‌الدین کامیار نیز که مدتی در بخارا تحصیل کرده بود، در فقه، فلسفه و شعر صاحب‌نظر، و از شاگردان شهاب‌الدین سهروردی بود.

اندکی پس از فوت علاءالدین کیقباد، به سبب تهاجم و استیلای مغولان، جریانات فکری تا حدی پویایی خود را از دست داد، و دیگر آثاری نظیر آثار دوره رفاه و آسایش به وجود نیامد.

در نیمه دوم قرن سیزدهم، از کتاب لطائف الحکمه در فلسفه که در ۶۵۵ ه.ق. / ۱۲۵۷ م. به نام عزالدین کیکاوس دوم نوشته شد، باید نام برد. کتاب مشارق الدرداری الزهر فی کشف حقایق نظم الدرد نوشته سعدالدین فرغانی که در سال ۱۲۵۷ م. به نام وزیر معینالدین سلیمان پروانه نوشته شد، از آثار تصوفی این دوره است.

فسطاس العداله در باب سیاست به زبان فارسی اثر خطیب محمدبن محمود که در سال ۶۸۳ ه.ق. / ۱۲۸۴ م. به نام مسعود دوم تألیف شد، سلجوقنامه ابن بی بی تحت عنوان الاوامرالعلائیة به زبان فارسی و نیز سلجوقنامه منظوم قوجه دهانی خراسانی که بنا به دستور علاءالدین کیقباد به زبان فارسی نوشت، و روضة الکتاب در باب منشآت اثر رکن الدین ابوبکر معروف به صدرالمططب، و فتوت نامه که توسط شاعر نصیری در سال ۶۸۹ ه.ق. / ۱۲۹۰ م. به نام اخی محمد نوشته شد، همچنین رساله منظوم اشراقات که همان شاعر در سال ۶۹۹ ه.ق. / ۱۲۹۹ م. نوشت و خاموش نامه، در باب فوائد سکوت که حاوی حکایات مهمی است، و برخی رساله ها و آثار ترجمه شده، از جمله آثاری بودند که در نیمه دوم قرن سیزدهم به رشته تحریر درآمدند.

مؤسسات علمی و اجتماعی

پس از اشاره مختصری که در فوق به جریانهای فکری شد، نگاهی کوتاه نیز به مؤسسه های علمی داشته باشیم.

هم زمان با جریانهای فکری نیمه دوم قرن دوازدهم و قرن سیزدهم، فعالیت های علمی و اجتماعی نیز ادامه داشت. مهمترین مؤسسات علمی و اجتماعی در ارزروم، ارزنجان، قراحصار شرقی، نیکسار، دیوریگی، ملطیه، سیواس، توقات، آماسیه، قیصریه، آنکارا، چانقری، قسطنونی، افیون قراحصار، دنیزلی، انطالیه، و علائیه قرار داشتند. مؤسسه های موجود در قونیه، سیواس، توقات و آماسیه در رأس مؤسسات موجود در شهرهای مذکور در فوق بودند.

شهرهای مذکور که توسط رابط ها و کاروانسراهای متعددی به هم می پیوستند، در عین حال بر سر راههایی که اقتصاد کشور را تأمین می کردند، قرار داشتند. با توجه به اینکه آناتولی غربی در آن زمان هنوز تحت حاکمیت امپراتوری روم [بیزانس] قرار داشت، بالطبع در آن

روزگار قادر به استفاده از آثار ترکها نبود. فعالیتهای آناتولی غربی از قرن چهاردهم به بعد شروع شد و به طرزی شایان توجه رو به فزونی رفت که در بخشهای آتی در آن مورد سخن خواهد رفت.

در مناطق تحت تسلط سلجوقیان، دانشمندیان، منگوجق‌ها و سلتوقی‌ها که موفق به تأسیس دولتهای ترک - اسلامی در آناتولی شدند، آثاری نظیر مسجد، مدرسه (مکتب)، مؤسسات خیریه، بیمارستان، پل و کاروانسرا، حمام، چشمه و نظائر آن به وجود آورده، و سرزمینهای خود را با چنین آثاری آراستند. به دست دادن اطلاعاتی در باره آثار مذکور که امروز نیز شاهد بقایایی از آنها هستیم، خارج از حوصله این بررسی است. و حتی نام بردن از تک تک این آثار به زمانی بسیار احتیاج دارد.

در رأس مؤسسه‌های اجتماعی موجود در نیمه دوم قرن دوازدهم و قرن سیزدهم باید از مساجد نام برد که تعدادشان افزون بر هزاران است که از وقفنامه‌هایی که امروزه در دسترس می‌باشند، می‌توان به محل آنها پی برد. تعداد مدارس موجود در شهرها نیز تقریباً برابر با تعداد مساجد موجود در شهرها بود. از وجود بیمارستانها که جزو مؤسسه‌های مهم به‌شمارند، و دارالشفاء و دارالصحه نامیده می‌شدند و تشکیلات آنها، به یقین اطلاعاتی در دست است. بیمارستانهای موجود در دیوریگی، سیواس، قونیه، آماسیه، قیصریه، چانقری و قسطنطنیه از مؤسسات اجتماعی موجود آن زمان بودند که از نظر ما شناخته شده‌اند.

مؤسسات خیریه‌ای که در کنار مدارس ساخته شده بودند، از مؤسسه‌های اجتماعی مهم به‌شمار می‌رفتند. این مؤسسات خیریه، هم به تأمین نیازهای طلاب و شاگردان مدارس می‌پرداختند، و هم در زمانهای معین به فقرا و تنگدستان غذا می‌دادند. شیوه توزیع غذا، هزینه‌های روزانه این مؤسسه‌های خیریه و نیز انواع غذاهایی که توزیع می‌شد، در وقفنامه‌ها به‌طور جداگانه ثبت شده‌اند.

اگر بر روی نقشه‌های جغرافیا نگاهی به کاروانسراها و رباط‌ها - که شهرها و قصبه‌ها را به هم وصل می‌کردند - انداخته شود، پی برده می‌شود که ترکها بدین وسیله نه تنها با مناطق تحت نفوذ خود در آناتولی، بلکه کشورهای همسایه خود و دریاها نیز در ارتباط بوده‌اند. کاروانسراها و رباطهای مذکور تا حدی که قادر به تأمین آسایش مسافران و حفظ حیوانات آنان باشند، محکم ساخته شده بودند. برخی از کاروانسراهای مذکور در راستای دریاها و برخی دیگر بر سر راههای تجاری که منتهی به آناتولی غربی و سوریه جنوبی و آناتولی شرقی می‌شد، قرار گرفته بودند.

برای به دست دادن اطلاعاتی در خصوص کاروانسراهایی که در قرون مذکور ساخته

شده‌اند، ذکر بررسی و عقیده مورخی عرب که از کاروانسراهایی که به دستور جلال‌الدین قراتای از وزرای سلجوقی در ناحیه زامانتی وابسته به بخش بنیان در ایالت قیصریه ساخته شده بود، دیدن کرده است، کافی به نظر می‌رسد. اگر کاروانسرائی که به دستور وزیر ساخته شده است، چنین باشد، در این صورت وضع و چگونگی کاروانسراهایی که به دستور فرمانروایان یعنی سلاطین ساخته شده بودند، روشن می‌گردد. این مورخ عرب که در سال ۶۷۵ ه. ق. / ۱۲۷۷ م. همراه با اردوی ملک‌ظاهر بیبرس وارد آناتولی شده و تا قیصریه آمده بود، کاروانسرای قراتای را که بر سر راه در آنجا منزل کرده بودند، چنین توصیف می‌کند:

«... مدتی به همان ترتیب به راهمان ادامه دادیم، در آنجا کاروانسرائی که کاروانسرای قراتای نامیده می‌شد، از دور به چشم خورد. این کاروانسرا، دلیلی است بر همت والای بانی آن. زیرا از نظر بلندی و وسعت، یکی از بزرگترین کاروانسراها بوده و از لحاظ معماری نیز از زیباترینهاست. از سنگهای تراشیده شده و صیقل داده شده قرمز ساخته شده است. سنگها آنچنان صیقلی اند که بیشتر به مرمر شباهت دارند. بر روی حصار و باروی آن و دیگر نقاطش، نقشهایی وجود دارد که شرح آن امکان پذیر نیست. در بیرون دروازه این کاروانسرا، محصور به حصار دو دری است که زمینش سنگفرش شده و در حیاطش دکانهایی وجود دارد و در کاروانسرا از آهن است.»

«در داخل کاروانسرا، ایوانهای مخصوص تابستان (صفه‌های بزرگ، سایبان) و اطاقهای مخصوص زمستان و آشپزهایی برای نگهداری حیوانات وجود داشت که انسان از توصیف آنها عاجز است. هرکسی که در تابستان و یا زمستان در آن اقامت کند، وسایل مخصوص همان فصل در اختیارش خواهد بود. در داخل کاروانسرا، حمام، بیمارستان و داروهای ضروری و سایر اشیا و مفروشات وجود دارد. به مسافر برای خاطر خدا (فی سبیل الله) غذا داده می‌شود. «برای ولینعمتان سلطان یعنی سلطان ملک‌ظاهر بیبرس از غذاهای خیرات آنجا آوردند. موقوفات زیادی وقف این کاروانسرا شده است و عده‌ای مأمور اداره آنجا شده‌اند که با اخذ عایداتش، آن را صرف مصارف کاروانسرا می‌کنند. تاتارها (مغولها) کاری به کار کاروانسرا نداشته و مزاحمتی ایجاد نکردند، مردم آناتولی از بانی این کاروانسرا به احترام یاد می‌کنند.» کلیاتی درباره این قبیل کاروانسراها گفته شده و جریانهای فکری و مؤسسه‌های علمی و اجتماعی موجود در آناتولی، نمونه‌ای است از فعالیت ترکان غز که پس از استیلا بر این سرزمین به وجود آورده‌اند که ما از آنها اطلاع داریم.»

سازمانهای اداری و نظامی سلجوقیان آناتولی

همانند سایر حکومتهای ترک، در دوره سلجوقیان نیز دولت و کشور جزو مایملک مشترک خاندان سلطنتی بود. از این لحاظ نیز تقسیم کشور بین افراد خاندان سلطنت ضرورت داشت. متنفذترین و بزرگترین فرد از افراد خاندان به ریاست خاندان انتخاب شده و سایر افراد و اعضای خاندان ریاست عالیه او را پذیرفته و به رسمیت می شناختند. این رسم بعدها گسترش پیدا کرده، شامل اتابیکها که افراد قابل اعتمادی بودند، و نیز امرا و فرماندهان نیز گردید. دولت سلجوقیان آناتولی نیز دولتی بود که تمامی آداب و رسوم قدیم را به مرحله اجرا درمی آورد و از این لحاظ تشکیلاتش شبیه تشکیلات سلجوقیان بزرگ بود.

دیوانها

در دوره سلجوقیان آناتولی نیز همانند آنچه که در دوره سلجوقیان بزرگ وجود داشت، تشکیلاتی به نام دیوان برای اداره امور وجود داشت. بزرگترین و والامقامترین عضو دیوان بعد از سلطان، وزیری بود که او را «صاحب دیوان» و یا «صاحب اعظم» می گفتند. در صورتی که دیوان به ریاست شخص سلطان تشکیل می گردید، در این صورت آن را «دیوان خاص» می نامیدند. مأمورانی که در ایالات موظف به بازرسی امور و معاملات بودند، مشرف الممالک نامیده می شدند. به وزیر و یا صاحب اعظم به عنوان نشان وزارت، قلم و دوات (قلمدان) داده می شد. واژه دواتدار و یا دوادار از مفاهیمی است که در دوره سلجوقیان معمول و مرسوم گردید. برات «مشور» و فرمانهای فرمانروا، و مکاتبات رسمی دولت در دایره (اداره) نشانجی که پروانه گفته می شد، یعنی «دیوان طغرا» نوشته و صادر می شد. به بخشی که مأمور رسیدگی به امور مالی دولت بود، «دیوان استیفاء» و مسئول این بخش را نیز «مستوفی» می گفتند. به امور مربوط به عدلیه «دیوان مظالم» رسیدگی می کرد. با توجه و بر اساس تشکیلات دولتی امروز، دیوان بزرگ عبارت بود از هیأت وکلا «نمایندگان» و سایر دیوانها نیز متشکل از وکلا بودند. تمامی امور مربوط به دولت در دیوان بزرگ مورد بررسی و رسیدگی قرار می گرفت و بررسی سایر امور نیز بر عهده سایر دیوانها که امروز نیز مرسوم است، واگذار می گردید.

اداره ایالات

اداره ایالات و یا ولایات یا بر عهده شاهزادگان منسوب به خاندان سلطنت و یا به امرا و

دولتمردان مورد اعتماد منسوب به حکومت واگذار می‌شد. افراد باتجربه‌ای تحت عنوان اتابک، برای کمک به شاهزادگان در اداره امور ایالات، همراه آنان اعزام می‌شدند، و این امر، رسم و قانونی بود.

در حال حاضر سندی دایر بر اینکه دولت سلجوقیان آناتولی به چند ایالت تقسیم شده بود، در دست نیست. فقط تقسیم قلمرو حکومت قلیچ ارسلان دوم بین یازده فرزندش، شاید نشانگر این امر است که قلمرو سلجوقیان به یازده ایالت تقسیم شده بود.

الحاق قلمرو دولتهای سلتوق و منگوجق یعنی ارزروم، قراحصار شرقی و ارزنجان، که بعد صورت گرفت، و نیز الحاق انطالیه، علائیه، ایچل، سینوب، خرپوت، اخلاط، دیاربکر، و همچنین انضمام برخی شهرهای روم در مرزهای غربی به قلمرو سلجوقیان در اواخر حکومت آنان، نشان می‌دهد که قلمرو ایشان به بیست ایالت تقسیم شده بود.

ایالات، دیوانهایی کوچکتر از آنچه که در مرکز حکومت وجود داشت، داشتند. والی مسئول تمامی امور مربوط به ایالت یا ولایت بود. فرماندهی تحت عنوان سوباشی مسئول اداره امور نظامی و لشکری ایالات بود که مستقیماً تحت نظارت مرکز حکومت قرار داشت. به والیانی که مسئول و مأمور ایالات ساحلی بودند، عنوان «ملک السواحل» و یا امیرالسواحل داده می‌شد، ناوگان تحت فرمان آنها بود. فرمانده ناوگان عنوان «رئیس البحر» را داشت. سینوب در شمال در ساحل دریای سیاه و علائیه در جنوب در ساحل مدیترانه، دو مرکز ساخت کشتی و ناوگان سلجوقیان به‌شمار می‌رفتند (۱۲). عایدات اراضی، که متعلق به سلطان، امرا و سپاهیان بود به بخشهای مختلف تقسیم شده بود. آنها محصول و عایدات و مالیاتهای زمینهایی که در اختیارشان قرار داده شده بود، دریافت می‌کردند، و خود مستقیماً صاحب اراضی محسوب نمی‌شدند. اراضی متعلق به فرمانروا را «اراضی خاص» (خالصجات) می‌گفتند. علاوه بر آن، اراضی دیگری نیز وجود داشت که در اختیار امرا گذاشته می‌شد.

امور نظامی

سلجوقیان دو نوع سرباز اصلی یعنی حقوق‌بگیر و صاحب تیول (اقطاع) داشتند. علاوه بر آن، نیروهای عشیرتی، نیروهای داوطلب مردمی (نیروهای امدادی)، و نیز نیروهای دیگری تحت عنوان «جره‌خور» (جیره‌خوار / مزدبگیر) نیز وجود داشتند که در مواقعی که به وجود سرباز نیاز بود، مورد استفاده قرار می‌گرفت. سربازان حقوق‌بگیر در رکاب و همراه سلطان بودند و به دو صنف پیاده‌نظام و سواره‌نظام تقسیم شده بودند و پرداخت حقوقشان هر سه ماه

یکبار قانون بود. سربازان تیول دار نیز دو قسمت بودند. بخشی مستقیماً صاحب اراضی و تیول بودند و بخشی دیگر نیز سربازانی بودند که جلی نامیده می شدند و امرای صاحب تیول آنها را تربیت می کردند. الحاق نیروهای عشیرتی به این بخش یعنی سربازان تحت فرمان امرای صاحب تیول امکان پذیر بود. چنانکه پیداست، اقطاع عبارت بود از عایدات و ده یک (عشریه) زمینهایی که در اختیار امرا قرار می گرفت. از این رو سربازان تیول دار به نسبت اقطاعی که به آنها واگذار می شد، و عایدات و عشریه ای که بدانها تعلق می گرفت، در جنگها برای سلطان و امرا، سرباز تأمین می کردند که در زمان سلجوقیان آنها را سربازان صاحب تیول می گفتند.

رسیدگی به تمامی امور مربوط به نظامیگری و لشکری به عهده دیوان عرض، که در مرکز قرار داشت، بود. حقوق، و سایر تعهدات و نیز دفتر مشخصات سربازان، همگی در مرکز قرار داشت.

یادداشت‌های فصل اول

۱. آنتیوخ، در ساحل رود مندرس، و مابین قصبه‌های دنیزلی و نزیلی Nazilli، و در شصت و سه کیلومتری جنوب الاشهر قرار داشت. ابن بی‌بی بر این عقیده است که جنگ در صحرای الاشهر، و مورخان ارمنی نیز می‌نویسند که در موضع هوناز Honaz از توابع دنیزلی به وقوع پیوسته است.
۲. از این ازدواج پسری به نام علاءالدین کیقباد و دختری به نام گرجی‌خاتون در وجود آمد و گرجی‌خاتون بعدها به عقد ازدواج معین‌الدین سلیمان پروانه از امرای سلجوقی درآمد.
۳. معین‌الدین پروانه در مجلسی که مغولان و دولتمردان حضور داشتند، خطاب به فخرالدین علی صاحب آنا گفت که شنیده است که وی برای عزالدین کیکاوس پول فرستاده است و پرسید که آیا این مسئله صحت دارد یا خیر؟ فخرالدین علی نیز پاسخ داد: «بلی صحت دارد». عزالدین تا دیروز فرمانروای این سرزمین بود. هم من و هم تو را او بدین جا رساند. نامه‌ای برای من نوشته و از نیازش سخن گفته است. من نیز کمترین غلام او هستم. بخش کوچک و ناچیزی از تمام نعمتهایی را که در سائبه وی به دست آورده‌ام، برایش فرستادم و من این عمل را کار درستی دانستم.» (نقل از تاریخ ملک ظاهر بیبرس).
۴. در تاریخ ملک ظاهر بیبرس آمده است که سلطان عزالدین کیکاوس دوم در شهر سُدَاق اقامت کرده بود.
۵. فرامرز پسر عزالدین دوم، در بیزانس فوت کرد و پسرش علاءالدین کیقباد تا سال ۱۲۹۶م. نزد امپراتور ماند. امپراتور که از پیشروی امرای مرزنشین در قلمرو خود ناراحت بود و می‌دانست که علاءالدین کیقباد در صدد است توسط آنها خود را نجات دهد، او را نزد ایلخان مغول فرستاد.
۶. شهاب‌الدین ابوالفتح یحیی بن حبش بن امیرک در سال ۵۴۹هـ. ق. / ۱۱۵۴م. در

عراق عجم ایران، و در قصبه سهرورد واقع در نزدیکی زنجان به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلاتش در حلب اقامت نمود، خود را منتسب به ملک ظاهر والی حلب و پسر صلاح الدین ایوبی کرد و مورد احترام فراوان وی قرار گرفت. در مباحثاتی که با علمای حلب انجام داد، بر آنها غلبه یافت. از این رو توطئه‌ای علیه وی صورت گرفت و از جانب علمای حلب متهم به بیدینی شد، و بنا به یک فرمان قاطع از طرف سلطان صلاح الدین ایوبی به پسرش، به قتل رسید (۱۱۸۹م). حکمة الاشراف یکی از آثار فلسفی متعدد اوست.

7. Massignon, *Recueil de Textes inédits concernant l'histoire de la mystique en pays d'Islam* (Paris, 1929).

۸. سخنرانی در کنگره تاریخ ترک.

۹. ابن بی‌بی، در سلجوقنامه مختصر خود، منظومه فارسی ارسالی عزالدین کیکاوس اول به شیخ مجدالدین اسحاق را قید کرده است.

۱۰. راحة الصدور و آية السرور، در سال ۱۹۲۱ در لیدن هلند چاپ شده است.

۱۱. این اثر در سال ۸۲۵هـ.ق. / ۱۴۲۲، تحت نام ارشاد المرید الی المراد فی ترجمه مرصاد العباد، توسط قاسم بن محمود قرا حصارى به نام سلطان مراد دوم به ترکی ترجمه شد. ترجمه مذکور حاوی پنج باب و فصول متعدد است و بیانگر طریقت سلوک، وصول به عالم یقین، تربیت انسانی، و صفت ربّانیه است.

۱۲. کارگاه و کارخانه کشتی سازی هنوز هم موجود است، و در زمان عثمانیان نیز در آنجا به کار کشتی سازی پرداخته می شد. در مورد تعریف و توصیف این کارگاه کشتی سازی رک به: ر.م. ریفشتال R.M.Reifstahl، تحت عنوان معماری ترک در جنوب غربی آناتولی (چاپخانه معارف، ۱۹۴۱)، ص ۴۷ که همراه با نقشه ها و تصاویر مربوط به آن است. کارگاه کشتی سازی سینوب نیز هم در دوره جاندار اوغلی ها و هم عثمانیان، تکمیل شده و کاملاً مورد استفاده قرار گرفته و در آنجا به ساختن کشتی پرداخته شد.

فصل دوم

آخرین وضعیت امپراتوری روم در آناتولی قرن سیزدهم میلادی

همان‌گونه که در اوایل فصل قبل گفته شد، پیش از جنگهای بزرگ صلیبی استیلای سلجوقیان تا سواحل دریای اژه و مرمره و نفوذشان بر جزایر آن مناطق در سایه کشتیهایی که ساخته بودند، به انجام رسید و جنگهای صلیبی مذکور حاکمیت ترکها را به تعویق انداخت و مرز بین ترکها و بیزانسی‌ها در اواسط قرن سیزدهم، در بولی، اسکی‌شهر، کوتاهیه، افیون قراحصار، اسپارتا و غرب دنیزلی مشخص گردید.

بعد از شکست و کشته شدن غیاث‌الدین کیخسرو دوم فرمانروای سلجوقیان آناتولی در سال ۱۲۱۰م. در کنار مندرس در جنگ آنتیوخ (واقع بین دنیزلی و نزیلی)، دیگر بین سلجوقیان و بیزانسی‌ها جنگ دیگری به وقوع نپیوست و طرفین دوستانه با هم رفتار کردند، و سلجوقیان تمامی فعالیتهای خود را منحصر به آناتولی شرقی، شمالی و جنوبی نمودند.

امپراتوری ازنیق

در استانبول، الکسی، ژ. لانژ^۱ در سال ۱۱۹۵م. برادرش امپراتور ایزاق (اسحاق) را از سلطنت خلع و او را همراه پسرش زندانی نمود و خود امپراتور شد. الکسی پسر ایزاق در سال ۱۲۰۱م. از زندان گریخت و به نیروهایی که برای جنگ چهارم صلیبی در ونیز گرد آمده بودند، متوسل شد و با دادن وعده و وعیدهای بسیار به آنان، آنها را برای حمله به عیش الکسی

1. Aleksi J.Lanj.

لانژ در استانبول تشویق کرد.

نیروهای صلیبی پس از ورود به استانبول در جولای ۱۲۰۳ امپراتور الکسی لانژ را تهدید کرده، او را از سلطنت خلع، ابتدا ایزاق و بعد پسرش را به عنوان الکسی چهارم امپراتور اعلام کردند. الکسی لانژ از طریق دریای سیاه به زاگارا فرار کرد (جولای ۱۲۰۳)، و استانبول دچار اغتشاش گردید. در سال ۱۲۰۴ م. به دنبال فوت الکسی چهارم، الکسی پنجم به امپراتوری رسید. ولی اندک زمانی بعد، بر اثر بروز قیامی، او را نیز از سلطنت برکنار کردند. با اینکه تئودور لاسکاریس از خاندان بزرگ رومی‌ها به عنوان امپراتور برگزیده شد، اما کاری از پیش نبرد. بقایای لاتین‌ها که در واقع بخشی از شهر را به اشغال درآورده بودند، با استفاده از این موقعیت، در ۱۲ آوریل سال ۱۲۰۴ از طریق حصاری موجود در خلیج وارد شهر شده تمامی شهر را به تصرف درآورده، و یک امپراتوری لاتین تأسیس کردند. با نفوذ و تأثیر ونیزی‌ها بودئن فلاندر به عنوان نخستین امپراتور لاتین‌ها انتخاب گردید (۲۳ ماه مه ۱۲۰۴). مناطق موجود در روم ایلی یعنی بخش جنوب شرقی اروپا نیز که به بیزانسی‌ها تعلق داشت، به دست آنان افتاد (۱).

با اشغال استانبول، خانواده‌های بزرگ رومی به جانب آناتولی فرار کردند. تئودور لاسکاریس فوق‌الذکر و داماد الکسی سوم آخرین امپراتور از خاندان مذکور، هنگامی که حصارهای استانبول تحت فشار لاتین‌ها قرار گرفته بود، از سوی راهبان از میان نامزدهای امپراتوری به عنوان امپراتور انتخاب و اعلام گردید، ولی وی با تظاهر، فروتنی و تواضع اعلام داشت تا زمانی که اوضاع کشور سامان نگرفته از قبول عنوان امپراتوری خودداری کرده و تنها به قبول عنوان دسپوت^۱ (والی و رئیس روحانیان ارتدکس‌ها) اکتفا خواهد کرد. به دنبال اشغال استانبول توسط لاتین‌ها، تئودور لاسکاریس به آناتولی گریخت و شهر ازینق را به تصرف درآورد، و آنجا مستقر شد، و با استفاده از پشتیبانی غیاث‌الدین کیخسرو فرمانروای سلجوقی، قلمرو خود را گسترش داده، امپراتوری ازینق را تأسیس کرد. علاوه بر آن، الکسی کومنن از خاندان کومنن در طرابوزان، و موروزوموس^۲ نیز در حوالی مندرس تشکیل حکومتی دادند. پس از مذاکراتی طولانی، فرمانروای سلجوقی از لاسکاریس هواداری کرد، و لاسکاریس در سایه پشتیبانی وی، ارگلی دریای سیاه را از دست امپراتوری طرابوزان خارج کرد. موروزوموس که در منطقه مندرس بود نیز، پرداخت مالیات (باج) به امپراتوری را پذیرفت.

1. Despot.

2. Morozomos.

بزرگترین و خطرناکترین دشمن امپراتوری ازنیق، امپراتوری لاتین استانبول بود. زیرا لاتین‌ها به قصد برانداختن امپراتوری ازنیق، به اعزام نیرو به آناتولی پرداخته، و هانری برادر امپراتور که فرماندهی نیروهای لاتین‌ها را برعهده داشت، موفق به شکست لاسکاریس شده، بورسه را در محاصره گرفت. ولی کالوژان^۱ پادشاه بلغارستان، به سبب اختلاف مذهبی با لاتین‌ها، و نپذیرفتن پیشنهاد اطاعت از وی از جانب لاتین‌ها و نیز به علت نفرت از آنها، با رومی‌ها به توافق رسید و موفق به ایجاد شورشی علیه لاتین‌ها گردید که این مسئله سبب نگرانی امپراتوری لاتین‌ها شد. و به همین جهت نیز نیروهای اعزامی به آناتولی را به روم ایلی فراخوانده، علیه بلغارها دست به عمل زد. با کمک ترکهای کومان به بلغارها در جنگی که در حوالی ادرنه صورت گرفت، لاتین‌ها نه تنها شکست خوردند، بلکه بودوئن نیز به اسارت درآمد (۱۵ آوریل ۱۲۰۶)، و این مسئله سبب نجات امپراتوری ازنیق گردید. بنا به روایتی بودوئن به قتل رسید و به موجب روایتی دیگر در ترنوا^۲ زندانی شد و در زندان فوت کرد. با این همه امپراتوری ازنیق تا زمان فوت هانری برادر بودوئن که در سال ۱۲۱۶م. اتفاق افتاد، خود را در معرض تهدید و خطر می‌دید. زیرا هانری فرماندهی ارزشمند، و فرمانروایی غیرتمند و شجاع بود.

هنگام تأسیس و تشکیل امپراتوری ازنیق، دولت سلجوقی سیاستی بجا و مناسب اتخاذ نکرد، و با پشتیبانی از امپراتور، خود سدی در برابر گسترش ترکها در آناتولی غربی ایجاد کرد. بعدها هرچند درصدد جبران این اشتباه خود برآمد، ولی همان‌گونه که در فصل اول اشاره شد، در جنگ آنتیوخ، سلجوقیان نه تنها موفقیتی به دست نیاوردند، بلکه خود غیاث‌الدین کیخسرو اول نیز به قتل رسید (۱۲۱۰م.) (۲).

به جای لاسکاریس که در سال ۱۲۲۲م. فوت کرد، ژان (یان) واتاس^۳ سوم دامادش، به امپراتوری رسید. ژان واتاس هم سیاستمداری خوب و هم سربازی مقتدر بود. پس از شکست غیاث‌الدین کیخسرو دوم از مغولها در سال ۱۲۴۳م. وی درصدد برآمد تا با بودوئن دوم امپراتور لاتین‌ها، علیه مغولان معاهده‌ای منعقد نماید، ولی ژان واتاس از چنین اتحادی جلوگیری به عمل آورد و فرمانروای سلجوقی را به عقد اتحادی تدافعی با خود راضی نمود و در تربولی (در نزدیکی بولادان در جوار روستای ینی‌جه) قراردادی با وی منعقد کرد. ژان واتاس با اتخاذ تدابیری موفق به ایجاد رفاه اقتصادی در کشور گردید و در روم ایلی نیز به

1. Kalojan.

2. Tirnova.

3. Jan Vatas.

موفقیت‌هایی نائل آمد. تئودور لاسکاریس دوم پسر واتاس پسر از مرگ پدر که در سال ۱۲۵۴م. اتفاق افتاد، جانشین وی شد و قرارداد خود را با سلجوقیان تجدید نمود و از اغتشاشاتی که در روم ایلی به وجود آمده بود، جلوگیری کرد.

در این بین، میان عزالدین کیکاوس دوم، و برادرش قلیچ ارسلان چهارم، بر سر تاج و تخت، مبارزه و مجادله بود، و عزالدین کیکاوس پسر از شکست از مغولان به امپراتور ازنیق پناهنده شد.

لاسکاریس دوم در سال ۱۲۵۸ در سنی که می‌توان گفت جوان بود، فوت کرد، و پسر هفت یا هشت ساله‌اش ژان چهارم جانشینش شد. موزالون و بطریق (مطران) آرسن قیمومت وی را عهده‌دار شدند. اما میخائیل پالئولوگ که فرماندهی مقتدر و فردی آزمند بود، در سال ۱۲۵۹م. وصی امپراتور خردسال شد و امپراتور اعلام گردید.

در زمان امپراتوری وی، عزالدین کیکاوس دوم که با مغولها درگیر شده بود، برای بار دوم به امپراتوری ازنیق پناهنده شد. میخائیل پالئولوگ به موجب فرمانی که از مغولها دریافت کرد، از ارسال مجدد عزالدین کیکاوس دوم به سرزمین خود، خودداری کرد و همراه خود در ازنیق اقامت داد (۳). وی در سال ۱۲۶۱م. با اشغال استانبول (۴) مرکز فرماندهی خود را به آنجا انتقال داد، و امپراتوری خاندان پالئولوگ را در استانبول تأسیس نموده و در حین برگزاری جشنهایی به خاطر اشغال استانبول، وی چشمان امپراتور ژان را میل کشید و خود را امپراتور اعلام کرد. با انتقال مرکز امپراتوری از ازنیق به استانبول، امرای مرزنشین سلجوقیان بتدریج رو به سوی آناتولی غربی رفته و در این منطقه گسترش یافتند و به اشغال مناطق متعلق به بیزانسی‌ها پرداختند. فرماندهان قلاع وابسته به امپراتور، وابستگی خود را به استانبول به ظاهر حفظ کردند. ولی خود، به‌طور مستقل و خودسرانه عمل می‌کردند. حتی حوالی بی‌تینیا که منطقه‌ای بسیار نزدیک به استانبول بود، نیز چنین عمل می‌کرد. در این مسئله احتمالاً نفرت مردم از میخائیل پالئولوگ که مقام امپراتوری را غصب کرده بود، نقش داشت. اوضاع در روم ایلی نیز همانند اوضاع آناتولی بود، شهرهای موجود در آنجا نیز در معرض تهاجم بلغارها و صربها بود. مهمترین اسکله‌های موجود در شبه‌جزیرهٔ موره، جزایر موجود در دریای اژه، و برخی از بنادر دریای سیاه تحت ادارهٔ ونیزی‌ها و جنوایی‌ها بود. با این همه میشل پالئولوگ، آخرین امپراتور استانبول، یعنی بودوئن دوم را با نیروهای شارل پادشاه ایتالیا که برای بازپس گرفتن استانبول اعزام کرده بود، مغلوب کرده، موفق گردید برخی از جزایر را تحت نفوذ خود درآورد. اما وی نه اردویی منظم و نه ناوگانی در اختیار داشت که بتواند تسلط و حاکمیت خود را بر امپراتوریش مسجل کند.

بدین جهت امرای عشیرتی مرزها که سلجوقیان در آنجا مستقر کرده بودند، و در این بین برخی از عشایر طایفه قایی که در بی‌تینا اسکان داده شده بودند، با استفاده از موقعیت تضعیف‌شده امپراتوری بیزانس در اواخر قرن سیزدهم، دست به فعالیت زده، به اشغال شهر و قلاع متعلق به بیزانسی‌ها پرداخته، که در زیر به شرح آنها پرداخته خواهد شد.

یادداشت‌های فصل دوم

۱. پس از آنکه لاتین‌ها امپراتوری خود را در استانبول تأسیس کردند، سلانیک و کورت را بنا به اصول فتودالیسم، به مارکی دو مونفرا، Marki do Monferra که عنوان پادشاه را داشت، دادند. مونفرا بعداً کورت را به ونیزی‌ها فروخت. جزیره کورت تا سال ۱۶۶۹م. که کوپرولو زاده فاضل احمد پاشا قندیه (مرکز جزیره) را تصرف کرد، در دست ونیزی‌ها باقی ماند. لویی کنت بلوآ Belua که از بزرگان لاتین بود، با عنوان دوک از نیک، بی‌تینا را، و سایرین نیز موره شمالی و فلیپه و دیگر مناطق را به تصرف درآوردند. ونیزی‌ها علاوه بر کورت که خریداری کرده بودند، جزایر دریای مدیترانه، و برخی مناطق موره، و نیز سواحل چاناق قلعه (داردائل) را تصرف کردند. کل ایالت آناتولی به فرانسویها اختصاص داده شد. فقط قاضی کُوی، قُواق لار و سزیک (قپوداگی) که آنترپهای (مستملکات) ونیزی‌ها بود، به آنها داده شد.

۲. علت وقوع جنگ آنتیوخ این بود که آلکسی لانژ امپراتور بیزانس، از استانبول گریخته و وارد آناتولی گردید و نزد غیاث‌الدین کیخسرو فرمانروای سلجوقی رفت و درصدد برآمد که بر تخت سلطنت از نیک جلوس کند و اعلام داشت که لاسکاریس دامادش مقام امپراتوری را غصب کرده است. از این رو غیاث‌الدین کیخسرو اولتیماتومی برای لاسکاریس فرستاده، اطلاع داد تا امپراتوری را به الکسی لانژ بازپس دهد. این امر، لاسکاریس را دچار نگرانی کرد، برای پی‌بردن به اوضاع و موقعیت با سران اردو مذاکره کرد و بعد از آنکه از صداقت آنان نسبت به خود اطلاع یافت، پیشنهاد سلطان سلجوقی را رد کرد. در جنگ آنتیوخ، الکسی لانژ پدرزن لاسکاریس به اسارت افتاد.

۳. عزالدین مدتی بعد به استانبول رفت. امپراتور به وی قول داده بود که در مقابل مغولان به وی کمک کند. امپراتور نه تنها به قول خود عمل نکرد، بلکه مخفیانه معاهده‌ای با هلاکو خان منعقد کرد. بعدها عزالدین به اتهام اینکه پادشاه بلغارستان را علیه امپراتور

تحریک کرده است، بازداشت شد، و در قلعه انز Enez زندانی شد (۱۲۶۵م). وی سرانجام توسط امیر قبحاق رهایی یافت و به شهر سرای برده شد.

۴. میخائیل ویامیشل پالولوگ با دسپوت اتولیا Etolya و اپیر جنگید. با اینکه مانفرد حاکم سیسیل که شوهرخواهرش بود، و نیز شاهزادگان آخایی و موره به دسپوت اپیر کمک کردند، اما موفقیتی حاصل نکردند. حتی شاهزاده آخایی به اسارت نیز درآمد، و با واگذاری برخی از شهرهایش به امپراتور، نجات یافت. شهر اسپارتا واقع در لاکونیا نیز یکی از همین شهرهای مذکور بود. در سایه به دست آوردن این شهرها، دیگر شهرهای موره نیز اشغال شد. در این عملیات موره، عامل اصلی پیروزی و موفقیت امپراتور، قیصر الکسی بود که مقام فرماندهی شهر را داشت.

میخائیل پالولوگ، الکسی را برای بار دوم به موره اعزام داشته بود. وی با نیروهای همراهش، هنگامی که شبانگاه به طور مخفیانه از استانبول عبور می کرد، با پیرمردی روبرو شد و سؤال شد که از کجا می آید و او نیز پاسخ داد از استانبول. از او خواستند که توضیح دهد با توجه به اینکه دروازه های شهر شب هنگام بسته است، چگونه از شهر خارج شده است. او پاسخ داد از سوراخی که در حصار وجود دارد، بیرون آمده است. پس از کسب این اطلاعات، الکسی سربازان خود را از همان طریق وارد شهر کرد و بخش اعظم شهر را به آتش کشید. بادی که از جانب شمال شرقی می وزید، به گسترش آتش دامن زد. لاتین هایی که بیرون آمدند، به قتل رسیدند. رومی ها فریاد برآوردند که پیروز شدند. ولی به دنبال فریاد پیروزی آنها، بودوئن دوم امپراتور لاتین ها موفق به نجات خود گردید. ابتدا به گلیبولی، بعد به آتن و از آنجا نیز برای گرفتن کمک به اروپا رفت (به نقل از نوشته فرانچس، ترجمه میرمیر اوغلی).

فصل سوم

اوضاع سیاسی امیرنشینهای آناتولی از قرن چهاردهم میلادی به بعد

نیروهای غازیان که در زمان سلجوقیان آناتولی در مرزها استقرار داده شده بودند، به تعرض در آن منطقه پرداخته بودند. آنها در زمان اقتدار سلجوقیان تحت سلطه سلجوقیان بوده، و به هیچ وجه در مقام تعرض و تهاجم به اراضی و قلمرو امپراتوری روم (شرقی) برنمی آمدند. اما حدود اواسط قرن سیزدهم بویژه در اواخر حکومت علاءالدین کیقباد کبیر، به دنبال ظهور خطر مغولان، برخی از عشایر موجود در مرزهای سلجوقیان از مناطق شرقی به مرزهای غربی انتقال داده شدند.

به علت انتقال عشایر از شرق به غرب، مرزهای شرقی سلجوقیان خالی و غاری از نیرو گردید، دولت سلجوقی که با کسب موفقیت‌هایی در جنوب، مقتدر به نظر می رسید، فروپاشی پس از جنگ سال ۱۲۴۳ م. در کوسه داغ، به ناگهان به چشم خورد و مجبور به قبول پرداخت مالیات (باج) به مغولها گردید. همان گونه که در بخشهای پیشین گفته شد، مبارزه سلجوقیان بر سر تاج و تخت سلطنت سبب ایجاد اقتدار کامل مغولان در آناتولی شده حتی در این مورد آنچنان پیش رفتند که به فرمانروایان سلجوقی بدیده امرای خود نگریسته، آنها را عزل و نصب و یا حتی به قتل می رساندند.

در مقابل، ترکمنهایی که در مرزهای روم و کیلیکیه اسکان داده شده بودند، یعنی عشایر مرزنشین، به اعمال خودسرانه پرداختند. این امیرنشینها حتی در مقابل سلجوقیان که در برابر مغولان سر تسلیم و اطاعت فرود آورده بودند، جبهه گیری کردند. علاوه بر آن، معاهداتی که سلجوقیان در زمان اقتدارشان با امپراتوری روم منعقد کرده بودند، در این دوره به هم خورده

بود. با استفاده از ضعف و ناتوانی امپراتوری، فرصت یافتند تا در بخش آناتولی غربی گسترش پیدا کنند. شمار زیادی از افرادی که از مقابل مغولان گریخته بودند، تأمین جانی خود را در غرب یافته، رو به این سمت می‌نهادند.

تعرض و تهاجمهایی که از طرف ترکمنهای مرزنشین به قلمرو و اراضی بیزانس صورت گرفت، اغلب توأم با موفقیت بود. علت آن نیز مالیاتهای سنگینی بود که امپراتوری روم بر مردم تحمیل کرده بود. فروپاشی در امپراتوری روم نیز همانند فروپاشی سلجوقیان آناتولی آغاز شده بود. همان‌گونه که در فصل قبل گفته شد، با استرداد استانبول در سال ۱۲۶۱ م. و انتقال مرکز امپراتوری به استانبول، سبب سستی موقعیت تدافعی در مرزهای سلجوقی گردید و این امر، سبب تعرض و تهاجم عشایر مرزنشین گردید.

فعالیت و تعرضهای ترکمنان در اراضی بیزانسی‌ها به‌طور مداوم ادامه یافت. بدین ترتیب امرای مرزنشین در اراضی و مناطقی که تصرف می‌کردند، امیرنشینهای کوچکی به‌وجود آوردند. با این همه، امرای مرزنشین حاکمیت والای مغولهای غرب یعنی ایلخانان که آناتولی غربی را در تسلط خود داشتند، پذیرفته و سالانه مالیاتی مقرر به آنها پرداخت کرده و بدین ترتیب مدتی از تعرض و تهاجمهای آنان در امان ماندند. بدین ترتیب در غرب مرزهای سلجوقیان، امیرنشینهای گرمیان، اشرف، حمید، متشه، و عثمانی، همچنین در محدوده آناتولی غربی نیز، امیرنشینهای قیصریه، صاروخان و بعدها نیز امیرنشین آیدین، تشکیل گردید (۱).

در اوایل قرن چهاردهم، دیگر دولتی به‌نام سلجوقی در آناتولی وجود خارجی نداشت، با مرگ غیاث‌الدین مسعود دوم در سال ۱۳۰۸ م. که حتی تا حد یک والی نیز اهمیت و اعتبار نداشت، حکومت دولت سلجوقی که فقط اسمی از آن باقی مانده بود، عملاً به پایان رسیده بود، و از آن زمان به بعد، اداره آناتولی به‌دست والیان کل که از جانب ایلخانان تعیین می‌شدند، افتاد. این والیان نظم و انتظامی به کشور داده، هم در داخل آناتولی و هم در مرزها مالیاتهای تعیین‌شده را جمع‌آوری کرده به خزانه ایلخان می‌فرستادند.

مقتدرترین والی کل آناتولی دمرتاش پسر امیرچوپان بود که در عین حال فرمانده کل اردوی مغولان یعنی بیگلربیگی آنان بود (۲). امرای آناتولی که درصدد بودند از مرگ غیاث‌الدین مسعود دوم استفاده کنند، بر آن بودند که در مقابل ایلخانان نیز جبهه‌گیری کرده، مستقل بمانند.

از همین‌رو دمرتاش درصدد برآمد که آناتولی را به‌طور کلی تحت تسلط خویش درآورده، امیرنشینهای کوچک آناتولی را که درصدد بودند با ایلخانان قطع رابطه کرده و یا

دست کم این روابط را کمتر نمایند، از میان بردارد. وی اشرف اوغلی سلیمان دوم، حمید اوغلی دوندار را که از امرای امیرنشینهای مذکور بودند، به قتل رساند و سرزمینشان را ضمیمه قلمرو خود نمود، ولی کشته شدن پدرش امیرچوپان و فرار خود به مصر، فعالیت‌های دمیرتاش را در این مورد متوقف کرد (۱۳۲۷م).

بعد از دمیرتاش، امیری به نام آردنه (آرته) از جانب ایلخانان، والی کل آناتولی گردید. وی بنا به اقتضای زمان و موقعیت محل، علیه امیرنشینها دست به اقدامی نزد و با ایجاد نظم و آرامش و اجرای عدالت، موجبات رضایت مردم را فراهم کرد. به دنبال فوت ایلخان ابوسعید بهادرخان در سال ۱۳۳۵م. — بی آنکه فرزندی از خود بجای گذارد — هنگامی که اخلاف هلاکوخان بر سر به دست آوردن تاج و تخت فرمانروایی مجادله و مبارزه با یکدیگر را آغاز کردند، آردنه به آرامی در صدد برآمد حکومتی مستقل در آناتولی تأسیس کند و در مقابل تهدید و خطرات، گاهی مجبور به گرفتن کمک از سلطان مملوکان مصر شد، و سرانجام موفق به تشکیل دولتی که مرکزش سیواس بود، گردید (۳).

در آن زمان علاوه بر فرمانروایی آردنه در آناتولی، امیرنشینهای کوچکی نظیر قرامان، حمید، متشه، گرمیان، آیدین — که خود تابع امیرنشین گرمیان بود — صاروخان، میزیا، و در حوالی هلسپونت، امیرنشینهای قیصریه، و در قسطنونی و سینوب، امیرنشین جاندار اوغلی و نیز امیرنشین عثمانی که تا حوالی سوغوت (سویوت)، ینی شهر، بيله‌جق، اسکی شهر، بورس، ازنیق، از میت گسترده شده بود، وجود داشتند.

به دست دادن اطلاعاتی درباره هریک از امیرنشینهای مذکور که بعدها یعنی در قرون چهاردهم و حتی پانزدهم با عثمانیان روابط سیاسی داشتند، و در این مورد هنگام بررسی وقایع عثمانیان، سخن خواهد رفت، ضروری به نظر می‌رسد که به ترتیب به شرح مختصری درباره هریک از آنها پرداخته می‌شود.

امیرنشین آل قرامان

بنا به بررسیهای اخیر، در مورد انتساب عشیره قرامان به طایفه غزهای سالور و یا افشار، دو روایت موجود است. علاءالدین کیقباد اول زمانی که عشایر ترکمن را در مرزهای روم و کیلیکیه اسکان داد، عشیره قرامان را نیز در ارمناک (منطقه قمرالدین) که در سال ۱۲۲۸ از دست ارامنه گرفت، اسکان داد. در آن تاریخ امیر عشیره قرامان شخصی به نام سعدالدین اوغلی نوره صوفی از بابایی‌ها بود. عشیره قرامان حدود اواخر قرن سیزدهم، یعنی زمانی که

دورهٔ فروپاشی سلجوقیان آناتولی آغاز شده بود، نقش مهمی ایفا کرده، هم جنگهای خونین با ارامنه و مغولها و هم جنگهای شدید با سلجوقیان که همراه مغولان بودند، انجام داد. بعداز نوره صوفی امیر قرامان، پسرش کریم الدین قرامان، به مقام امیری عشیره اش رسید، و حوالی ارمناک از طرف قلیچ ارسلان چهارم به عنوان اقطاع به وی واگذار گردید، و برادرش بونسوز نیز به عنوان محافظ (گارد) در کاخ و دربار سلجوقیان مشغول شد (۶۵۴هـ.ق. / ۱۲۵۶م).

کریم الدین قرامان، از اختلافات موجود میان افراد خاندان سلجوقی استفاده کرده، قدرت و نفوذ خود را افزایش داد، و با اینکه به حوالی قونیه حمله کرد، اما موفقیتی به دست نیاورد، و برادرانش بونسوز و زین الحاح دستگیر و اعدام شدند. به دنبال فوت قرامان در سال ۶۶۰هـ.ق. / ۱۲۶۲م. رکن الدین قلیچ ارسلان پسران قرامان را در قلعه گوله^۱ زندانی نمود. ولی با مداخلهٔ معین الدین سلیمان پروانهٔ وزیر، آزاد شدند و مجدداً صاحب اقطاعات پدرشان در ارمناک گردیدند، و فرزند ارشد قرامان، یعنی شمس الدین محمد بیگ امیر قرامان شد.

محمد بیگ با مغولها جنگید و دوبار آنها را شکست داد، و با تصرف قونیه، غیاث الدین سیاوش را که مدعی بود از خاندان سلجوقیان است — و در سلجوقنامه ها برای تحقیرش او را «جیمری» خوانده اند — به عنوان فرمانروای سلجوقی اعلام داشت (۴). وی به نام سیاوش سکه ضرب کرد، و خود نیز وزارت و فرماندهی اردویش را برعهده گرفت (۱۲۷۷م).

محمد بیگ در جنگ مجددی که با مغولها و نیروهای سلجوقی انجام داد، به قتل رسید (۱۲۷۸م). بعداز محمد بیگ، برادرش گونری^۲ بیگ امیر قرامان شد، و در مجادلات افراد خاندان سلجوقی بر سر تاج و تخت ایفای نقش نمود، گونری بیگ تا زمان فوتش در سال ۱۳۰۰م. با مغولان و نیز سلجوقیان که تحت نفوذ مغولها بودند، و همچنین با پادشاه ارمنستان به مجادله پرداخت.

بعداز گونری بیگ یکی از برادرانش به نام محمود بیگ امیر قرامان شد، و بعداز مرگ او در سال ۱۳۰۷ و یا اندکی بعداز آن تاریخ، رشته اتحاد و یگانگی میان افراد این خانواده از هم گسست، و بین امیر برهان الدین موسی و بدرالدین ابراهیم، پسران محمود بیگ اختلاف به وجود آمد، و سلطان مملوک در این مسئله نقش داشت. بعداز بدرالدین، پسرش خلیل امیر قرامان شد. به موجب وقفنامهٔ لارنده (۵) مورخ ۷۵۴هـ.ق. / ۱۳۴۴م، خلیل بیگ، وی در این تاریخ فرمانروای قرامان بوده است.

افراد خاندان قرامان علیه والیان آناتولی ایلخانان، جبهه گیری کرده، در سال ۱۳۱۴م، قونیه را به تصرف درآوردند. امیرچوپان بیگلربیگی (فرمانده اردو) ایلخانان برای ایجاد و حفظ روابط و مناسبات ایلخانان با آناتولی در سال ۱۳۱۴ یا ۱۳۱۶م (۶) وارد این منطقه شد و قونیه را بازپس گرفت. با اینکه قونیه مجدداً به دست آل قرامان افتاد، اما دمیرتاش در سال ۷۲۰هـ. ق. / ۱۳۲۰م. این شهر را به اشغال درآورد.^۱ سرانجام به دنبال فرار دمیرتاش والی آناتولی به مصر، افراد خاندان قرامان، رهایی یافته و آزاد شدند (۱۳۲۷م).

علاءالدین علی بیگ پسر خلیل بیگ امیر قرامان بعد از قتل برادرش سیف الدین سلیمان بیگ در ۷۶۲هـ. ق. / ۱۳۶۱م (۷)، امیر قرامان شد، وی اولین امیر قرامان است که با عثمانیان رابطه برقرار کرد. به موجب بررسیهای انجام شده، علاءالدین بیگ، فرمانروایی فعال، جنگاور و بارآراده بوده است. علاءالدین علی بیگ قبل از (۸) سال ۷۷۲هـ. ق. / ۱۳۷۰م. با ملک خاتون^۲ (۹) دختر سلطان مراد خداوندگار (سلطان عثمانی) که در تواریخ عثمانی، به اشتباه او را نفیسه سلطان نوشته اند، ازدواج کرد. با اینکه بر اثر این ازدواج بین دو دولت عثمانی، و قرامان خویشاوندی برقرار شد، ولی علاءالدین علی بیگ، از گسترش قلمرو عثمانیان در آناتولی و هم مرز شدن با قلمرو وی، نگران شده، با استفاده از فرصت، درصدد جلوگیری از پیشرفت عثمانیان برآمد، و همین امر، سبب بروز اختلاف و جنگ بین دو امیرنشین شد.

نخستین جنگ میان عثمانیان و قرامانیان، به خاطر خریدن شهرهایی چون آق شهر، یالواج، قراآغاج، بیگ شهر، سیدی شهری توسط سلطان مراد خداوندگار از حسین بیگ آیدین اوغلی بود که در مرز قلمرو آل قرامان قرار داشتند، که علاءالدین بیگ از این امر، به تردید و هراس افتاد، و بیگ شهری را اشغال کرد. به دنبال این اقدام علاءالدین علی بیگ، سلطان مراد از روم ایللی وارد آناتولی شد و پس از یک جنگ سخت — که نخستین جنگ بین این دو دولت بود — قرامان اوغلی را شکست داده و او را در قونیه در محاصره گرفت. ولی بنا به تقاضای دخترش ملک خاتون، مناطق تصرف کرده را مسترد داشت و بین طرفین صلح برقرار گردید (۷۸۸هـ. ق. / ۱۲۸۶م) (۱۰).

به دنبال شهادت سلطان مراد خداوندگار در سال ۱۳۸۹م. در کوسووا، و جانشینی پسرش یلدرم بایزید، امرای آناتولی علیه عثمانیان دست به فعالیتهایی زدند، و فرمانروای عثمانی

۱. به نقل از ترجمه مناقب العارفين، ص ۴۴۵ (مؤلف).

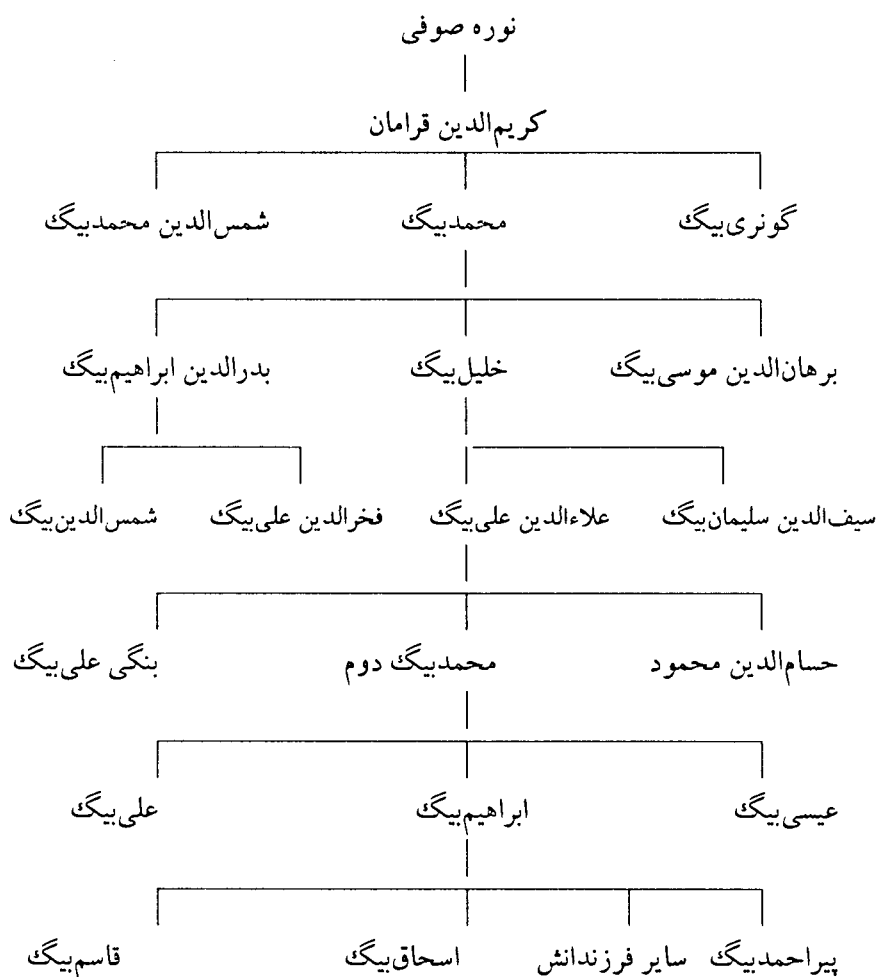
۲. در متن اصلی «میک خاتون» آمده است (م).

وارد آناتولی شد و پس از الحاق مناطق صاروخان، آیدین، بالات و امیرنشین متشه به قلمرو خود، امیرنشین قرامان را نیز شکست داده، وادار به صلح نمود (۱۳۹۰م)، ولی چون امیر قرامان مجدداً از مرز عثمانیان گذشت، از این رو سلطان یلدرم بایزید، در جنگ آقچه‌چای، اردوی قرامان را درهم شکست و علاءالدین علی‌بیگ را که در قونیه خود را محصور کرده بود، دستگیر کرد و به قتل رساند. پس از قتل علاءالدین‌بیگ، بخش اعظم سرزمینهای قرامان اوغلی، و در واقع سرزمینهای واقع در بخش شمالی کوههای توروس به دست عثمانیان افتاد و به حیات این امیرنشین خاتمه داده شد (۸۰۰ هـ.ق. / ۱۳۹۸م).

یلدرم بایزید پس از قتل علاءالدین‌بیگ، دو پسر و همسر او یعنی ملک‌خاتون را که در لارنده یعنی قرامان بودند، دستگیر کرده، به بورسه فرستاد. دو پسر علاءالدین، تا پایان جنگ آنکارا در بورسه اقامت داشتند. تیمورخان (امیر تیمور)، امیرنشین قرامان را به محمدبیگ پسر ارشد علاءالدین واگذار کرد (۸۰۵ هـ.ق. / ۱۴۰۲م).

بعد از حوادث فوق، محمدبیگ امیر قرامان و بعد از وی پسرش ابراهیم‌بیگ، زمانی که شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تاج و تخت سلطنت به جان هم افتاده بودند، علیه عثمانیان دست به فعالیتهایی زدند و به تجاوز و تعرضهای سختی پرداختند و حتی با صربها و مجارها نیز علیه عثمانیان متحد شدند، که در بخش مربوط به وقایع عثمانی، به آنها اشاره خواهد شد، و خصوصیت میان این دو دولت، تا از میان رفتن کامل دولت قرامان ادامه یافت.

شجره‌نامهٔ امیران قرامان



امیرنشین آل اشرف

امیر سیف‌الدین سلیمان از امرای سلجوقی رئیس این امیرنشین بود که مرکزش بیگ شهری (بی شهری) بود. در اواخر قرن سیزدهم که دورهٔ ضعف دولت سلجوقی بود، سلیمان بیگ پا به صحنهٔ سیاست گذاشت.

امیران این امیرنشین، علاوه بر بیگ شهری که آن را سلیمان شهری نیز می‌گفتند، بر شهرهای سیدی شهری، ایلگین، آق شهر، بولودین و حوالی آنها حاکمیت داشتند، امیرنشین قرامان در سمت شرقی و امیرنشین آل حمید نیز در غرب آن قرار داشت.

پس از کشته شدن غیاث الدین کیخسرو سوم در سال ۱۳۵۴م. که به دستور ایلخان صورت گرفت، غیاث الدین مسعود پسر عمش جانشین وی گردید. اما بنا به دستور ایلخان، دو پسر خردسال غیاث الدین نیز در قونیه به عنوان حکمران اعلام گردیدند. سلیمان بیگ اشرف اوغلی به عنوان نایب الحکومه و گونری بیگ قرامان اوغلی نیز به عنوان فرمانده اردو (بیگلریگی) آن دو تعیین شدند. بعدها، هم اشرف اوغلی و هم قرامان اوغلی به اطاعت غیاث الدین مسعود درآمدند. زمانی که ملک سیوش برادر سلطان مسعود وارد آناتولی شد، بنا به توطئه مسعود توسط اشرف اوغلی دستگیر گردید، اما بر اثر تهدید قرامان اوغلی آزاد، و به قونیه فرستاده شد.

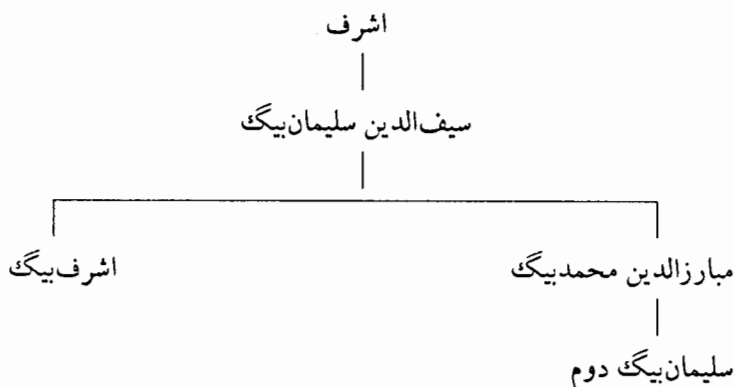
تاریخ فوت سلیمان بیگ اشرف اوغلی مشخص نیست. ولی از کتیبه‌ای که بر در آرامگاهش که در بیگ شهری دستور بنای آن را داد، برمی‌آید که فوتش پس از تاریخ ۷۰۱ ه.ق. / ۱۳۰۱ م. اتفاق افتاده است.

بعد از سلیمان بیگ، پسر ارشدش مبارزالدین محمد جانشین پدر شد که شهرهای بولودین و آق شهر را نیز به تصرف درآورد.

اشرف اوغلی نیز جزو امرای امیرنشینهایی بود که نسبت به امیرچوپان در سال ۱۳۱۴م. برای به اطاعت درآوردن امرای آناتولی و اطمینان از وفاداری آنها وارد این منطقه شده بود، اظهار اطاعت کرد. از کتیبه مسجد جامع بولودین پیداست که محمد بیگ بعد از تاریخ ۱۳۲۰م. فوت کرده و پسرش سلیمان بیگ جانشین وی شده است.

دوره حکمرانی سلیمان بیگ دوم بسی کوتاه بود، دمیرتاش والی آناتولی که قصد از میان برداشتن امرای آناتولی را داشت، پس از اشغال بیگ شهری، سلیمان بیگ را در زیر شکنجه به قتل رساند و پس از اشغال آنجا، یک نفر را به عنوان والی در آنجا گمارد (اکتبر سال ۱۳۲۶). با فوت سلیمان شاه (سلیمان بیگ)، عمر امیرنشین اشرف اوغلی (آل اشرف) به پایان رسید و بعدها قلمرو این امیرنشین میان امیرنشینه‌های آل حمید و آل قرامان تقسیم گردید. در بیگ شهری، آق شهر، و بولودین بناهایی متعلق به آل اشرف وجود دارد. سکه‌هایی از آنها تا این تاریخ به دست نیامده است. شمس الدین محمد توشتری، اثری تحت عنوان الفصول الاشرافیه در فلسفه، به نام مبارزالدین محمد بیگ از امرای آل اشرف، نوشته است (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۲۴۴۵).

شجره‌نامه آل اشرف



امیرنشین آل حمید

عشیره ترکمنی که مدتها قبل از آغاز قرن سیزدهم میلادی تحت اداره حمیدبیگ در حوالی بورلی، اسپارتا، اغریدر (اگریدر) و یا لواج، مستقر شده، و احتمالاً در منطقه تکه تشکیل امیرنشینی را داد، امیرنشین آل حمید نامیده می‌شد. امیرنشین آل حمید بعد توسعه پیدا کرده و انطالیه در جنوب را نیز به اشغال درآورد. اسپارتا در سال ۶۰۰ ه. ق. / ۱۲۰۳ م. در زمان قلیچ ارسلان سوم به اشغال درآمد و بعد سلجوقیان، انطالیه و علائیه را نیز به دست آوردند. پس از آنکه دولت سلجوقیان آناتولی تحت نفوذ و سلطه ایلخانان درآمد، هنگامی که عشایر مرزنشین تحت فرمان و اداره امرای خود، به تشکیل امیرنشینی پرداختند، عشیره تحت فرمان حمیدبیگ نیز در آن تاریخ، یعنی در اواخر قرن سیزدهم، با فعالیت فلک‌الدین دونداری نواده حمیدبیگ و پسر الیاس بیگ، موفق به تشکیل امیرنشینی گردید. قصبه اغریدر که در جنوب دریاچه‌ای به همان نام قرار داشت و نام سابقش پروستانا بود، مرکز این امیرنشین تعیین گردید، فلک‌الدین دونداری در منطقه و قلمرو این امیرنشین، تأسیساتی به وجود آورد و شهر نیز فلک‌آباد نامیده شد.

دونداریبیگ بعدها حدود قلمرو خود را به طرف جنوب گسترش داده، گل حصار و در سال ۱۳۰۱ م. نیز انطالیه را به اشغال درآورد و آنجا را تحت اداره برادرش یونس بیگ قرار داد. دونداریبیگ نیز همانند دیگر امرای آناتولی سالانه مبلغ چهار هزار دینار (سکه طلا) به عنوان مالیات به خزانه ایلخان مغول می‌پرداخت (۱۱). حمید اوغلی دونداریبیگ نیز جزء

امرایي بود که نسبت به امیرچوپان که از جانب ایلخان در سال ۱۳۱۴م. برای به اطاعت درآوردن امیرنشینهای آناتولی وارد منطقه شده بود، اظهار اطاعت کرد. دونداریبگ حتی برای نشان دادن وفاداری خود نسبت به ایلخان (فرمانروای مغولان غرب) یعنی اولجایتو محمد خدابنده، در مرکز حکمرانش فلک آباد، به نام وی سکه ضرب زد.

به دنبال فوت سلطان محمد خدابنده در سال ۱۳۱۶م. و جانشینی پسر نوجوانش ابوسعید بهادرخان در طی برخی اغتشاشاتی که به وقوع پیوست، امیرنشینهای آناتولی بتدریج به قطع روابط خود با ایلخانان پرداختند که منجر به اشغال قونیه از جانب دمیرتاش والی کل آناتولی گردید که بعد نیز سلیمان بیگ اشرف اوغلی را به قتل رساند و رو به سوی منطقه حمید نهاد و دونداریبگ را نیز که به انطالیه گریخته بود، دستگیر و به قتل رساند (۱۳۲۴م).

بعد از فرار دمیرتاش به مصر در سال ۱۳۲۷م. و قتلش بعد از مدتی کوتاه، برخی از آثار نوشته اند که خضر بیگ برادر دونداریبگ به حکمرانی امیرنشین آل حمید و بعد از وی نیز برادرش نجم الدین اسحاق بیگ که از مصر وارد آناتولی شده بود، به این مقام رسید (۱۲). ابن بطوطه در سال ۱۳۳۳م. هنگام سیر و سیاحت در آناتولی که از انطالیه نیز دیدن کرده، می نویسد خضر بن یونس در انطالیه، محمد پسر دونداریبگ در گل حصار، و نجم الدین اسحاق بیگ، پسر دیگر دونداریبگ نیز در اغریدر حکمرانی داشت.

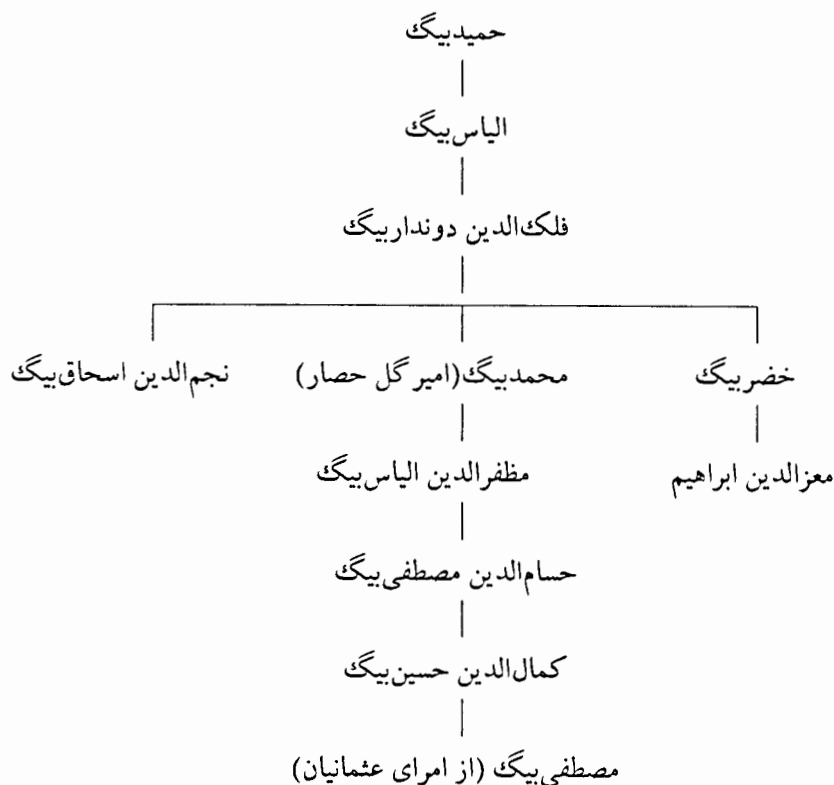
بعد از نجم الدین اسحاق بیگ، مظفرالدین مصطفی بیگ — برادر نجم الدین اسحاق بیگ — به مقام حکمرانی رسید. مصطفی بیگ در این دوره، یعنی در سال ۷۴۵ه. ق. / ۱۳۴۴م. مدرسه مظفریه را احداث کرد. تا این تاریخ مشخص نیست که آیا وی بر تمام منطقه متعلق به آل حمید، تسلط و حاکمیت داشته است یا خیر؟ ولی چون حسام الدین الیاس پسر مظفرالدین مصطفی بیگ، سلطان و حکمران اغریدر در سال ۷۶۷ه. ق. / ۱۳۶۵م. حکمران منطقه حمید بوده است، احتمال زیاد دارد که پدرش نیز بر تمام منطقه حمید حکمرانی داشته است.

بنا به نوشته کتابهای تاریخ، حسام الدین الیاس، با همسایه اش امیرنشین قرامان، مجادلات زیادی نموده، که پس از شکست فرار کرده، و به کمک گرمیان اوغلی مجدداً سرزمینش را به دست آورده است. تاریخ فوت وی مشخص نیست. با این همه، احتمال دارد که فوت وی قبل از سال ۷۷۶ه. ق. / ۱۳۴۷م. صورت گرفته باشد.

کمال الدین حسین بیگ، پسر الیاس بیگ جانشین پدر گردید. سلطان مراد اول شهرهای آق شهر، بالواج، بیگ شهری، قراآغاج، و سیدی شهری را در مقابل پرداخت هشتاد هزار سکه طلا، از کمال الدین حسین بیگ خریداری کرد. در نخستین جنگ سلطان مراد اول (خداوندگار) در کوسووا، کمال الدین حسین بیگ قوای امدادی برای سلطان عثمانی فرستاد.

کمال‌الدین حسین بیگ در سال ۵۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م. فوت کرد. روایت شده است که یلدرم بایزید او را به دلیلی نامشخص، به قتل رساند. از امرای امیرنشین حمید، تا این تاریخ سکه‌ای که به نام خودشان باشد، به دست نیامده است. از امرای این امیرنشین آثاری که دارای کتیبه‌هایی است در شهرهای اغریدر، بوردور و یازلا بجا مانده است. بنا به آنچه که در کتیبه مورخ ۵۷۷۰ ه. ق. / ۱۳۶۸ م. مسجد گنبددار قصبه شهود آمده است، به نظر می‌رسد که امیرکبیر معزالدین ابراهیم بن خضر بیگ از امرای امیرنشین حمید و از خاندان آل حمید بوده است.

شاخه اغريد ر آل حميد



شاخه انطالیه آل حمید

انطالیه در سال ۶۰۳ ه. ق. / ۱۲۰۶ م. توسط غیاث‌الدین کیخسرو اول فرمانروای سلجوقی از چنگ فرنگها (اروپاییان) خارج شده و عشیره تکه در آن منطقه اسکان داده شد. انطالیه هرچند مدتی توسط پادشاه‌نشین قبرس به اشغال درآمد، ولی عزالدین کیکاوس اول آنجا را در سال ۶۱۰ ه. ق. / ۱۲۱۳ م. مجدداً به اشغال درآورد. انطالیه تقریباً در بیست سال اول قرن چهاردهم به دست آل حمید افتاد، و یونس‌بیگ برادر دونداریگ امیر انطالیه شد. سنان‌الدین چالش یکی از پسران یونس‌بیگ نیز، در استانوس یعنی منطقه و شهرستان قورقود بود. تا این تاریخ مشخص نشده است که پس از فوت یونس‌بیگ، پسرش محمودبیگ جانشین او شد، و یا پسر دیگرش خضربیگ.

هنگامی که ابن بطوطه در سال ۱۳۳۳ م. وارد آناتولی شد، خضربیگ امیر انطالیه بود که در آن تاریخ بیمار بود، و تاریخ فوت وی نیز مشخص نیست، و نیز مشخص نیست که بعد از خضربیگ، چه کسی امیر انطالیه گردید. انطالیه در سال ۱۳۶۱ م. یک بار دیگر توسط سلطان‌نشین قبرس به اشغال درآمد که حدود یازده سال تحت تسلط این سلطان‌نشین باقی ماند، و کوچک محمدبیگ پسر محمودبیگ مذکور در فوق در سال ۷۴۴ ه. ق. / ۱۳۷۳ م. آنجا را به اشغال درآورد.

تاریخ فوت محمدبیگ که لقب مبارزالدین داشت نیز مشخص نیست. مراد اول فرمانروای عثمانی، پس از اعلام جنگ به قرامان اوغلی و غلبه بر وی، هنگام بازگشت، زمانی که به وی گفتند «تکه اوغلی (حمید اوغلی) یاغی است» چنین پاسخ داد:

«وی آدم فقیر بیچاره‌ای است که دو قصبه بیشتر در دست ندارد یکی انطالیه و دیگری استانوس (شهر قورقود). او چه ارزش و اهمیتی دارد که بتواند بر من یاغی شود. حمله کردن به وی در حال حاضر برای ما تنگ است» و بعد به بورسه بازگشت. بنا به نوشته نثری تکه اوغلی بعدها قلاع خود را به سلطان مراد واگذار کرد و پس از التماس با وی آشتی نمود (۱۴).

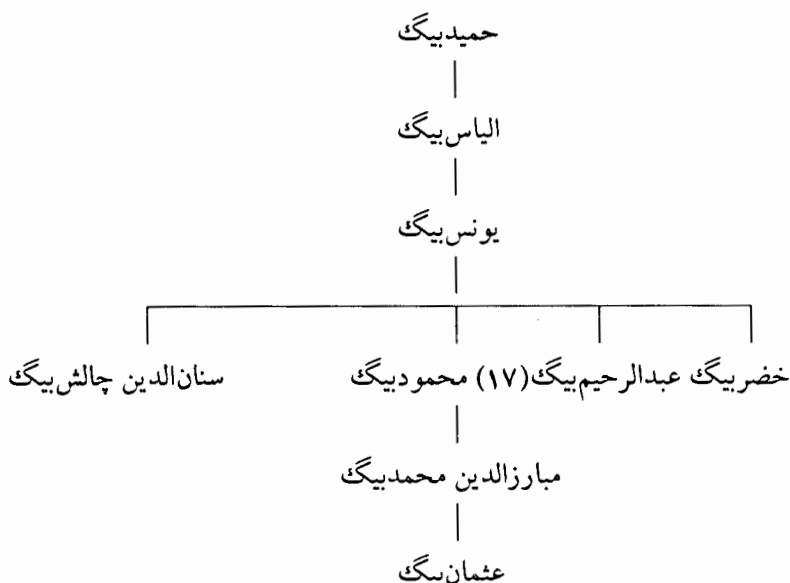
انطالیه در سال ۷۹۱ و یا ۷۹۴ ه. ق. / ۱۳۸۹ یا ۱۳۹۲ م. توسط یلدرم بایزید به اشغال درآمد، و به عنوان سنجق (ولایت) به شاهزاده عیسی چلبی واگذار شد (۱۵). بدین ترتیب امارت این شاخه از آل حمید نیز به پایان رسید. پس از جنگ آنکارا، امیر تیمور که سرزمینهای متعلق به امرای آناتولی را به آنها بازپس داد، حوالی استانوس را به استثنای انطالیه — که در دست عثمانیان بود — به عثمان‌بیگ حمید اوغلی — که احتمال دارد پسر مبارزالدین محمد

باشد — واگذار کرد (۱۴۰۲م). عثمان بیگ با قرامان اوغلی محمد بیگ متحد شد و در صدد به دست آوردن انطالیه برآمد، ولی توسط حمزه بیگ، امیر انطالیه، در استانوس مورد حمله قرار گرفت و به قتل رسید، و بدین ترتیب شاخه انطالیه آل حمید نیز به پایان دوره خود رسید (۵۸۲۶.ق. / ۱۳۲۳م).

در برخی از مآخذ تاریخ و وقایعنامه‌ها شاخه انطالیه امرای آل حمید را امرای تکه نیز نوشته‌اند. به نظر می‌رسد این نام از این نظر به آنها داده شده است که انطالیه و حوالیش را منطقه تکه می‌گفتند. تمام اسنادی که در دسترس قرار دارند، حاکی از آنند که امرایی که در این منطقه حاکمیت داشتند، هیچ ارتباطی با تکه اوغلی‌ها (آل تکه) نداشته و آنها از آل حمید بوده‌اند.

امیر فنیکه^۱ (فنیقه) از آل متشه، زمانی که دونداریک حاکمیت خود را اعلام داشت، حاکمیت والای دوندار اوغلی را پذیرفته و به رسمیت شناخت. امیرنشین فنیکه بعدها تحت نفوذ و حاکمیت خضر بن یونس بیگ امیر انطالیه قرار گرفت (۱۶).

شاخه انطالیه آل حمید



1. Fenike.

امیرنشین آل منتشه

تاکنون صریحاً مشخص نشده است که آیا امیرنشین آل منتشه که حدوداً اواخر قرن سیزدهم موجودیتش به چشم خورد، توسط ترکهای مرزنشین که رو به سوی غرب توسعه پیدا کردند، تشکیل شد و یا آنکه از جانب جنوب و از طریق مدیترانه، در منطقه کارایای سابق جایگزین و مستقر شدند. برخی از منابع، نظر دوم را پذیرفته و ترجیح داده‌اند. آنچه روشن است در طی نیمه دوم قرن سیزدهم، کارایا را ولایت منتشه می‌گفتند. به نظر می‌رسد منتشه که نامش به این امیرنشین داده شده است، بعد از سال ۱۲۶۱م. بر کارایا (ولایت مغلای امروز) دست یافت. آنچه مشخص است اینکه، در سال ۱۲۸۲م. نیروهای تحت فرماندهی منتشه امیر ساحل (فرمانده ترک) که مورخان بیزانسی او را سالپاکس منتشه^۱ نامیده‌اند، قلعه‌های ترالس^۲ (آیدین) واقع در کنار مندرس و نیز نیسه^۳ (سلطان حصار) واقع در نزدیکی آن را اشغال کردند. نظر به اینکه فعالیت‌های امپراتور بیزانس برای بازپس گرفتن کارایا به نتیجه‌ای نرسید، ترکها در این منطقه مستقر شده و تشکیل امیرنشینی را دادند.

در جامع‌الدول آمده است که قصبه‌های بچین، میلان، مغلای، پلاتیا (بالات)، بوزاویوق، چینه، دواز، بورناز، مغری و کوی جغیز، جزو امیرنشین منتشه بودند. علاوه بر قصبه‌های مذکور باید فکه یا فنیکه را که از شهرهای ساحلی بود و بعداً تحت تسلط حاکمیت امیرنشین آل حمید درآمد، نیز جز قلمرو آل منتشه دانست.

بدین ترتیب امیرنشین آل منتشه که بر سواحل اژه و مدیترانه تسلط پیدا کرد، با ایجاد ناوگان در سواحل این دو دریا، به راهزنی دریایی پرداخت.

اطلاق نام امیر ساحل به منتشه مؤسس این امیرنشین نشان می‌دهد که آنها از آغاز با دریا سر و کار داشته‌اند، و همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، این احتمال را قوت می‌بخشد که ترکمنهای منتشه از طریق دریا و شاید سواحل فنیکه و یا مغری، به درون آناتولی راه یافتند (۱۸). بنا به آنچه که از کتیبه مورخ ۷۸۰ ه.ق. / ۱۳۷۸م. مسجد جامع میلان غازی احمد از نوادگان منتشه برمی‌آید، نام پدر منتشه، ابلستان و نام پدر وی نیز کوری (قوری) بیگ بود.

تاریخ فوت منتشه بیگ مشخص نیست. ولی از بررسی وقایع چنین برمی‌آید که تاریخ

1. Salpakis Menteşe.

2. Tralles.

3. Nyssa.

فوتش بعد از تاریخ ۶۸۱ ه.ق. / ۱۲۸۲ م. بوده است (۱۹). و مسعودیگ یکی از دو پسر وی جانشینش شد. در زمان حکمرانی وی در تاریخ ۱۲۹۶ م. فعالیت‌های بیزانسی‌ها برای اشغال کاریا، عقیم ماند.

مسعودیگ در سال ۱۳۰۰ م. با ناوگان متشه، به جزیره رودوس تعرض کرد و این جزیره را از رومی‌ها گرفت. دو سال بعد، به کمک پاپ کلمان پنجم و فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه، شوالیه‌های سن‌ژان به رودوس حمله کرده، در ۱۰ اوت ۱۳۱۰، مرکز جزیره و چهار سال بعد نیز تمامی جزیره را به اشغال درآوردند. در فاصله سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹ م. عارف چلبی بزرگ، نوۀ مولانا جلال‌الدین که در صدد گسترش طریقت مولویه بود، با مذاکره با امرای ترکمن آناتولی، وارد ولایت متشه شد و با مسعودیگ و پسرش اورخان‌بیگ به مذاکره پرداخت.

بجای مسعودیگ که قبل از سال ۱۳۱۹ م. درگذشت، پسرش شجاع‌الدین اورخان‌بیگ، امیر متشه شد، و چون در سال ۱۳۲۰ م. برای بازپس گرفتن رودوس به فعالیت پرداخت، بنابراین، فوت مسعودیگ می‌بایست پیش از تاریخ فوق صورت گرفته باشد. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ م. وارد آناتولی شد، در بچین مرکز امیرنشین متشه، با اورخان‌بیگ ملاقات کرده است. تاریخ فوت اورخان‌بیگ مشخص نیست، ولی با در نظر گرفتن کتیبه مورخ ۷۴۵ ه.ق. / ۱۳۴۴ م. پسرش ابراهیم‌بیگ که در دوران حیات پدرش امیر مُغلا بود، بر سر در مسجد جامع مُغلا، چنین پیداست که تاریخ فوتش قبل از سال ۷۴۵ ه.ق. بوده است.

ابراهیم‌بیگ، برای کمک به آیدین اوغلی جهت بازپس گرفتن از میر که به دست لاتین‌ها افتاده بود، به تدارک پرداخت و به دنبال سقوط از میر، کاری از پیش نبرده، ولی به سبب راهزنی دریایی ناوگان متشه، ناگزیر از پذیرفتن برخی شرایط سنگین و نیزی‌ها گردید (۱۳۵۵ م.).

با فوت ابراهیم‌بیگ در سال ۱۳۶۰ م. و یا اندکی قبل از آن تاریخ، امیرنشین آل متشه بین سه پسرش، موسی، محمد و احمد تقسیم گردید و بدین ترتیب به تمامیت ارضی این امیرنشین خلل وارد آمد. به دنبال فوت موسی‌بیگ قبل از سال ۱۳۷۵ م. پلاتیا مرکز امیرنشین متشه در دست محمدیگ، و بچین نیز به عنوان مرکز اصلی آن در دست احمدیگ باقی ماند. به دنبال اشغال اسکندریه توسط فرانکها ((اروپائیان) در سال ۷۶۶ ه.ق. / ۱۳۶۵ م. امیرنشین متشه یعنی موسی‌بیگ و یا احمدیگ، به نامه سلطان مملوک که جهت کمک و تحریک امرای آناتولی برای نجات اسکندریه علیه فرانکها فرستاده شده بود، پاسخ مثبت داده، به تدارک پرداخت.

به نظر می‌رسد که بالات و حوالیش قبل از سال ۱۳۸۹م. به دست غیاث‌الدین محمود بیگ از آل منتشه افتاده بود. در نتیجه مجادله وی با الیاس بیگ که احتمالاً برادرش بوده است، چنین پیداست که وی به عثمانیان پناهنده شد. شاخه پلاتیای (بالات) امیرنشین منتشه، در سال ۱۳۹۰م. توسط سلطان یدلرم بایزید به اشغال درآمد، و الیاس بیگ گریخت، و بدین صورت بالات، مدت دوازده سال یعنی تا پایان جنگ آنکارا تحت سلطه عثمانیان باقی ماند، شاخه بچین - میلاس امیرنشین منتشه نیز، پس از فوت غازی احمد بیگ، امیر آنجا در شعبان ۷۹۳/ جولای ۱۳۹۱، به دست عثمانیان افتاد.

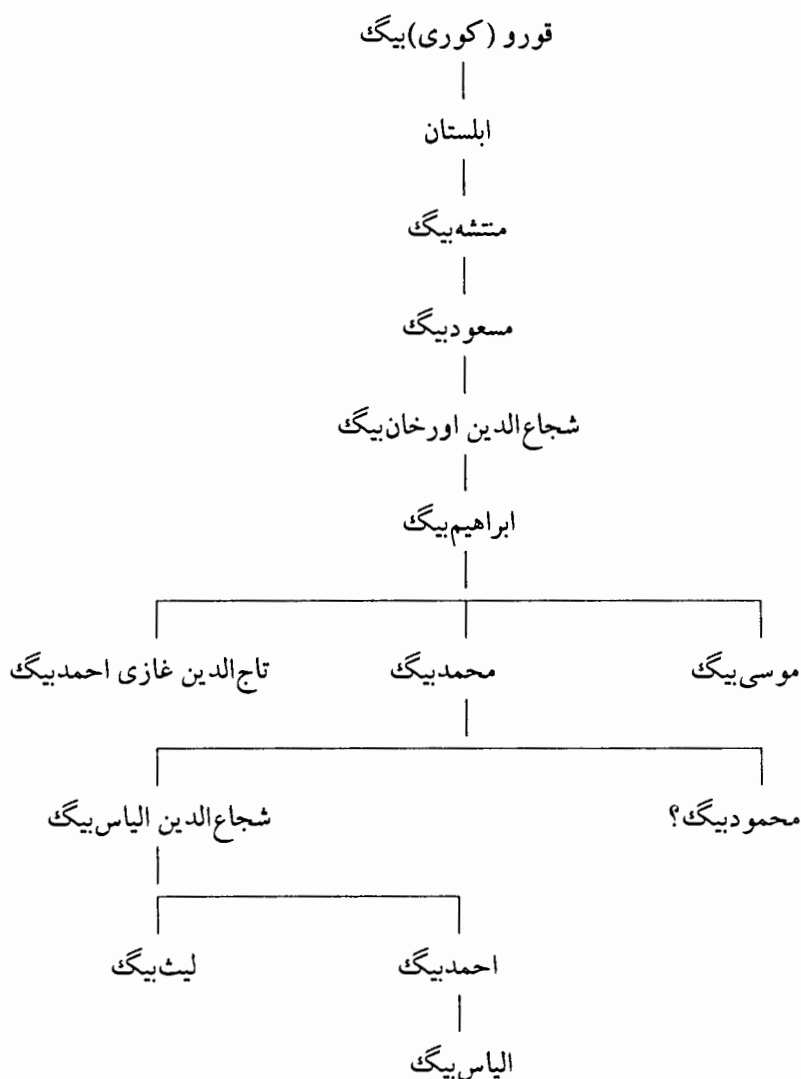
امیر تیمور، پس از جنگ آنکارا، هنگامی که سرزمینهای متعلق به امرای آناتولی را به آنان بازپس داد، تمامی سرزمین منتشه را نیز به محمد بیگ از آل منتشه واگذار کرد، و به سبب فوت محمد بیگ در آن تاریخ، پسرش الیاس بیگ، امیرنشین منتشه گردید (۸۰۵ه.ق. / ۱۴۰۲م). الیاس بیگ، هنگام مجادله شاهزادگان عثمانی به سر تصاحب تاج و تخت سلطنت، همراه با جنید بیگ آیدین اوغلی و نیز خضر شاه صاروخان اوغلی، مدتی به عیسی چلبی شاهزاده عثمانی کمک کرد، ولی موفقیتی به دست نیاورد. در سال ۱۴۱۴م. امیرنشین منتشه تحت تسلط چلبی محمد شاهزاده عثمانی قرار گرفت، و الیاس بیگ علاوه بر خود به نام چلبی محمد نیز سکه ضرب کرد و دو پسرش لیث و احمد را نیز به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

الیاس بیگ در سال ۸۲۴ه.ق. / ۱۴۲۱م. فوت کرد. و فوت چلبی محمد در طی همان سال، و با ظهور مصطفی ساختگی (کاذب) به عنوان مصطفی چلبی پسر سلطان یدلرم بایزید، با ادعای سلطنت، به هنگام خالی بودن ادرنه، لیث و احمد فرار کرده، به سرزمینشان رفته و اداره امور را به دست گرفتند، و به این موضوع از سکه‌هایی که طی همان سال ضرب کرده‌اند، می‌توان پی برد. احمد برادر لیث نیز سکه بدون تاریخی دارد.

بنا به نوشته تواریخ عثمانی، در سال ۸۲۹ه.ق. / ۱۴۲۵م. امیرنشین منتشه به تصرف عثمانیان درآمد و لیث و برادرش احمد نیز دستگیر، و در برج بدوی چارداق قلعه توقات محبوس شدند. احمد، موفق به فرار شد، ولی لیث به قتل رسید. الیاس پسر احمد در سال ۱۴۵۱م. هنگام جلوس سلطان محمد فاتح بر تخت سلطنت، با اینکه وارد منتشه شد، ولی از مقابل نیرویی که به فرماندهی اسحاق پاشا، اعزام شده بود، گریخت و به رودوس رفت (۲۰). در مغلا، میلاس، بالات، بچین که متعلق به امیرنشین منتشه بودند، آثاری چون مدرسه و مسجد از امرای آن موجود است. مسجد جامع الیاس بیگ در بالات که در ۸۰۶ه.ق. / ۱۴۰۴م. ساخته شده است، یکی از نفیس‌ترین آثار هنر ترک به شمار است. اثری درباره شکار تحت عنوان بازنامه به نام محمود چلبی پسر محمد بیگ امیر منتشه، از فارسی به ترکی

ترجمه شده است و نیز اثری به عنوان الیاسیه در طبّ به نام الیاس بیگ موجود است (۲۱).

شجره نامه آل منتشه



امیرنشین آل گرمیان

واژه گرمیان با اینکه نام یکی از عشایر منسوب به یکی از طوایف ترک بود، ولی بعدها نام

خاندان و امیرنشینی را بخود گرفت. حدس زده می‌شود که ترکمنهای گرمیان که نخستین بار در حوالی ملطیه آناتولی به چشم خوردند، همراه جلال‌الدین منکبرتی فرمانروای خوارزم وارد آناتولی گشته و بعد وارد خدمت سلجوقیان (آناتولی) شدند. در سلجوقنامه آمده است که حدود اواسط قرن سیزدهم، در قیام بابااسحاق که در زمان غیاث‌الدین کیخسرو دوم صورت گرفت، مظفرالدین علیشیر به مقابله آنها رفت و مغلوب گردید. همچنین کریم‌الدین علیشیر از امرای سلجوقیان آناتولی احتمالاً پسر مظفرالدین علیشیر فوق‌الذکر است.

از تاریخ اسکان عشیره گرمیان در مرز غربی سلجوقیان اطلاعی در دست نیست. اما پیش از سال ۱۲۷۶م. عشیره گرمیان در کوتاهیه و حوالی آن منطقه دیده شده‌اند که هم‌زمان با دوره فرمانروایی غیاث‌الدین کیخسرو سوم است.

ترکهای گرمیان در سال ۶۷۶ ه. ق. / ۱۲۷۷م. جیمری را که غائله‌ای برای سلجوقیان به وجود آورد، دستگیر، و او را تسلیم غیاث‌الدین کیخسرو (سوم) کردند. در سلجوقنامه آمده است که به دنبال قتل غیاث‌الدین کیخسرو سوم در سال ۱۲۸۳م. گرمیانی‌ها که گمان می‌رفت از هواداران وی هستند، با غیاث‌الدین مسعود دوم به مجادله پرداختند، در این مجادله‌ها، دنیلی (لادیق) و حوالیش میدان و صحنه مبارزه میان سلجوقیان و گرمیانی‌ها بود.

در اواخر قرن سیزدهم، یعنی در سال ۶۹۹ ه. ق. / ۱۲۹۹م. در زمان علاء‌الدین کیقباد سوم، یعقوب‌بن علیشیر از امرای سلجوقیان در آناتولی — احتمالاً پسر کریم‌الدین علیشیر — بود. منطقه وی را — که قیرشهر نیز جزو آن بود — ولایت یعقوب گفته‌اند (مسالک‌الابصار). یعقوب‌بیگ در اواخر حکومت سلجوقیان، و اوایل قرن چهاردهم، امیرنشین گرمیان را تأسیس کرد و با به رسمیت شناختن حاکمیت ایلخانان، همانند امرای آناتولی، سالانه مالیاتی به خزانه ایلخانان می‌پرداخت. امارت وی احتمالاً در دومین دور زمامداری غیاث‌الدین مسعود دوم بوده است (۱۳۰۲م).

یعقوب‌بن علیشیر بعد از قرامان اوغلی، از مقتدرترین امرای آناتولی بود. به علت داشتن نیروی نظامی کامل و تعلیم‌دیده‌ای، سایر امیرنشینهای همسایه، از وی می‌ترسیدند. بنا به نوشته جامع‌الدول، علاوه بر کوتاهیه که پایتخت گرمیانی‌ها بود، طاوشانلی، اغری‌گوز «ایری‌گوز»، (امید)، گدیز، سیماو، ایشمه، کوله، سلندی، گوره، باناز، ایشیکلی، بقلان، خوناز، دازقیری، گنیکلر، شیخ‌لر، دنیلی، گوک او یوق، چهارشنبه، و برخی از شهرهای دیگر، تابع امیرنشین گرمیان بودند.

یعقوب‌بن علیشیر در سال ۱۳۰۵م. شهر تریبولیس (۲۲) در کنار رود مندرس را تصرف کرد و انگیر (کلیسا کوی) را به اشغال درآورد و به دنبال آن با اینکه فیلاذلایا (الاشهر) را در

محاصره گرفت، ولی بر اثر ورود کاتولونها به آناتولی که امپراتور بیزانس آنها را به کمک فراخوانده بود، یعقوب بیگ شکست خورد و این شهر نجات پیدا کرد. ولی بعدها یعقوب بیگ، فیلادلفیا را تحت فشار قرار داده، اهالی آن را مجبور به پرداخت مبلغ معینی جزیه سالانه نمود.

یعقوب بیگ که عنوان «سلطان الگرمیانه چلبی اعظم» گرفت، آیدین اوغلی محمد بیگ از فرماندهان سپاه خود را به آناتولی غربی اعزام داشت. محمد بیگ، بیرگی، ایاسلوق (سلجوق) و حوالیش را به تصرف درآورده، خود بعدها در این ناحیه یک امیرنشین تأسیس کرد. هنگامی که امیرچوپان بیگلریگی ایلخانان (فرمانده ایلخانان) در سال ۱۳۱۴م. برای به اطاعت درآوردن امرای آناتولی وارد این منطقه گردید، یعقوب بیگ وابستگی خود را به او اعلام داشت. عارف چلبی بزرگ (اولو عارف چلبی) نواده مولانا جلال الدین و پسر سلطان ولد در فاصله سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹م. وارد منطقه دنیزلی و گرمیان شده، با یعقوب بیگ ملاقات کرد.

در زمان یعقوب بیگ اول، دمیرتاش والی کل ایلخانان در آناتولی که قصد از میان برداشتن امرای آناتولی را داشت، بعد از تصرف سرزمینهای آل حمید و آل اشرف (حمید اوغلی و اشرف اوغلی)، امرای آنها را به قتل رسانده، خود به دنیزلی رفت، و از امرایش آردنه را نیز به افیون قراحصار (قراحصار صاحب) فرستاد و بر آن بود که مناطق مذکور را نیز به تصرف درآورد. ولی به سبب پناهنده شدن نواده صاحب آتا، امیر قراحصار به یعقوب بیگ، موفق به دستگیری وی نشده، و در این بین دمیرتاش از خبر قتل برادرش به دست ایلخان ابوسعید بهادر اطلاع یافت و از آنجا مجبور به مراجعت شد و بدین ترتیب خطر مرتفع گردید (۱۳۲۷م).

تاریخ فوت یعقوب بیگ و محل قبر وی معلوم و مشخص نیست. به نظر می رسد که وی بعد از سال ۱۳۲۷م. فوت کرده باشد. سکه ای که فاقد اسم بوده و فقط عنوان و خان گرمیان، و در کوتاهیه که آن را «شهر گرمیان» گفته اند در سال ۷۰۷ه.ق. ضرب شده است، احتمالاً باید متعلق به همین یعقوب بیگ باشد.

بعد از یعقوب بیگ، پسرش محمد بیگ که عنوان «چاغشادان» داشت، جانشین وی شد. وی در زمان حیات پدرش، کوله و «سیماوگولو» (دریاچه سیماو) را که به دست کاتالونها افتاده بود، از دست رومی ها خارج کرد، و به این مسئله از کتیبه سنگی (موقوفه سنگی) نوه اش یعقوب بیگ، می توان پی برد. از تاریخ فوت محمد بیگ نیز اطلاعی در دست نیست. بعد از محمد بیگ، پسر ارشدش سلیمان شاه که شاه چلبی نامیده می شد، جانشینش شد. از

کتیبه مسجد کبیر (اولو جامع) دنیزلی می‌توان پی‌برد که سلیمان‌شاه قبل از سال ۱۳۶۸ م. امیر گرمیان شده است. از کتیبه مسجد آنالجه واقع در کوتاهیه که اخیراً به‌دست آمده است نیز می‌توان پی‌برد که وی در سال ۷۷۱ ه.ق. / ۱۳۶۹ م.^۱ حکمران بوده است. در کتیبه مذکور از وی با عنوان «سلطان الاعظم العادل شاه چلبی» یاد شده است.

سلیمان‌شاه، با کمک به حسام‌الدین الیاس بیگ از امرای آل حمید که مورد تعرض قرامانیان قرار گرفته، و از مقابل آنان گریخته نزد سلیمان‌شاه آمده بود، مناطق متعلق به حسام‌الدین الیاس بیگ را که به اشغال قرامانیان درآمده بود، بازپس گرفته به وی باز داد.

شاه چلبی (سلیمان‌شاه) که از تعرض علاء‌الدین بیگ قرامان اوغلی — که با دختر مراد اول (خداوندگار) فرمانروای عثمانی ازدواج کرده بود — وحشت داشت و قلمروش میان عثمانیان و قرامانیان قرار گرفته و بیم داشت مورد حمله آنان قرار گیرد، در صدد برآمد تا دخترش را به عقد ازدواج بایزید (یلدرم بایزید) پسر فرمانروای عثمانی درآورد، و اعلام داشت که کوتاهیه مرکز حکومتش و نیز شهرهای طاوشانلی، ایمد، سیماو، و گدیز را به‌عنوان جهیزه دخترش به عثمانیان واگذار خواهد کرد (سال ۷۸۰ ه.ق. / ۱۳۷۸ م. و یا سال ۷۸۳ ه.ق. / ۱۳۸۱ م. که به تاریخ اخیر چندان نمی‌توان اعتماد کرد). از ازدواج یلدرم بایزید، با دختر سلیمان‌شاه، شاهزاده موسی چلبی در وجود آمد (۲۳).

سلطان مراد خداوندگار، این پیشنهاد سلیمان‌شاه را پذیرفت. سلیمان‌شاه شهرهایی را که به‌عنوان جهیزه دخترش پیشنهاد کرده بود، به عثمانیان واگذار کرده، خود به کوله رفت، و در سال ۷۹۰ ه.ق. / ۱۳۸۸ م. در همانجا فوت کرد، و در آرامگاهش که در مدرسه قورخانه ساخته بود، دفن گردید.

سلیمان‌شاه، علما و شعرا را مورد حمایت قرار داده، و آثاری چند به‌نام وی ترجمه شده است. قابوسنامه و مرزباننامه بنا به فرمان وی به ترکی ترجمه شد. شاعر شیخ اوغلی مصطفی، اثر خود به‌نام خودشیدنامه را به قصد اهدا به سلیمان‌شاه آماده کرده بود که به‌سبب فوتش، اثرش را به یلدرم بایزید داماد وی که سنجق بیگ کوتاهیه بود، تقدیم کرد.

بعد از شاه چلبی (سلیمان‌شاه)، پسرش یعقوب چلبی جانشینش شد. حدود یک‌سال بعد از حکمرانی وی، مراد خداوندگار (فرمانروای عثمانی) در جنگ کوسووا به شهادت رسید، و یلدرم بایزید به فرمانروایی عثمانیان رسید. یعقوب چلبی با استفاده از این موقعیت، تصمیم گرفت تا مناطقی را که به‌عنوان جهیزه خواهرش به عثمانیان واگذار شده بود، بازپس گیرد.

۱. در متن اصلی سال ۱۲۶۹ م. آمده است (م).

یلدرم بایزید که اوضاع را در روم ایلی سامان بخشیده بود، در سال ۱۳۹۰م. وارد آناتولی شده، یعقوب چلبی را که به استقبالش آمده بود، همراه با وزیرش حصاربیگ دستگیر کرده، و در قلعهٔ افسالا واقع در روم ایلی زندانی کرد، و بعد امیرنشین گرمیان را به قلمرو خود منضم و تحت ادارهٔ عثمانیان قرار داد (۱۳۹۰ م) (۲۴).

یعقوب چلبی، راهی یافته و از قلعهٔ افسالا گریخته، به شام رفت، و با معرفی خود به دمیترخان (امیر تیمور) که در آن تاریخ به شام آمده بود، تا پایان جنگ آنکارا، او را ترک نکرد، و در سال ۱۴۰۲م. تمامی سرزمین گرمیان از جانب امیر تیمور به یعقوب چلبی واگذار شد.

در جنگهای شاهزادگان عثمانی بر سر تاج و تخت سلطنت، یعقوب چلبی، از چلبی محمد طرفداری کرد، و از این رو مورد تعرض و تهاجم قرامان اوغلی قرار گرفته، سرزمینهایش ویران گردید. سرانجام پس از آنکه چلبی محمد تمامی قلمرو و سرزمینهای عثمانی را تحت نفوذ و تسلط خود درآورد، با به رسمیت شناختن حاکمیت والای وی، موفق به حفظ امیرنشین خود گردید. هنگام فوت چلبی محمد، و فرمانروایی سلطان مراد دوم، یعقوب بیگ که از زیر سلطه و نفوذ عثمانیان رهایی یافته بود، چون فرزند ذکوری نداشت، وصیت کرد که امیرنشین گرمیان، به سلطان مراد دوم واگذار گردد، و به همین منظور نیز به ادرنه رفت، و اندکی پس از بازگشت به سرزمین خود، فوت کرد (۸۳۲ هـ.ق. / ۱۴۲۹ م). قبرش در کوتاهیه، و در مقابل محراب مسجدی که شادروان کبود (گوک شادروان) نامیده می‌شد، که قبر همسرش نیز آنجا بود، می‌باشد. شیخ اوغلی مصطفی، شیخی سنان (شیخ صنعان) و احمد دایی از شعرای منتسب به دربار گرمیان بودند، که بعد خود را به دربار عثمانیان منسوب کردند. کتاب التبعیر دربارهٔ تعبیر خواب که شاعر احمد دایی از فارسی به ترکی ترجمه کرد، به نام یعقوب بیگ صورت گرفت. در کوتاهیه یعقوب بیگ را «یعقوب خان چلبی» گویند.

علاوه بر سکهٔ مورخ ۷۰۷ هـ.ق. / ۱۳۰۷ م. که احتمالاً به یعقوب بیگ اول از امرای گرمیان تعلق دارد، از سلیمان‌شاه و یعقوب بیگ دوم نیز سکه‌هایی به دست آمده است. در کوتاهیه، دینزلی، و کوله، آثاری چون مسجد و مدرسه و آرامگاه متعلق به امرای گرمیان وجود دارد.

شجره آل گرمیان



امیرنشین صاحب آتا

امیرنشین کوچکی که در افیون قراحصار امروزی توسط صاحب آتا فخرالدین علی مشهور از وزرای سلجوقیان آتاتولی، و بعد از وی توسط فرزندش تشکیل شد، و جزو اقطاعات آنها بود قراحصار صاحب، و در زمان احفادش مظفرالدین دوله، قراحصار دوله نامیده شد که در کتاب جامع الدول با نام والیان قراحصار از آنان یاد شده است.

در واقع در شهر قراحصار، همان گونه که در کتاب مسالک الابصار اثر شهاب الدین عمر (متوفی ۷۴۹ ه. ق. / ۱۳۴۸ م) آمده است، با وجود داشتن حدود یک هزار روستا و چهار هزار نیروی سواره نظام، یک امیرنشین مستقل تشکیل نگردید و منجم باشی بجا واژه و مفهوم والی

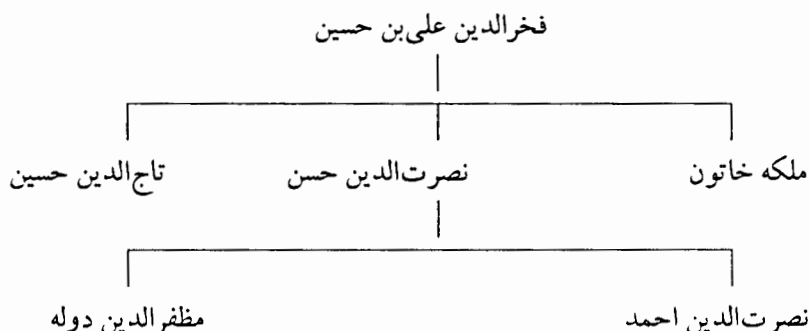
را در مورد آنها به کار برده است. هرچند منجم‌باشی قصبه‌های صندوقلی، بولوادین، شهود، برجینلی (خسروپاشا)، و اویناش را جزو این امیرنشین به‌شمار آورده است، ولی صندوقلی جزو شهرهای امیرنشین گرمیان، و بولوادین نیز از شهرهای امیرنشین آل اشرف بود. شاید این دو شهر بعدها جزو امیرنشین مذکور درآمده بودند.

امرای قراحصار صاحب عبارت بودند از تاج‌الدین حسین، و نصرت‌الدین حسن دو پسر صاحب آتا، و پسر حسن و نوادگانش بودند (۲۵). شمس‌الدین محمد پسر نصرت‌الدین حسن، هنگامی که با امیر گرمیان که علیه ایلخانان و سلجوقیان به مخالفت برخاسته بود، می‌جنگید، از بوزگوش بهادر، یکی از امرای گرمیان شکست خورد و به قتل رسید (۱۲۸۷م).

اسباط صاحب فخرالدین از نوادگان صاحب آتا نیز جزو امرایی بود که همراه دیگر امرای آناتولی نسبت به امیر چوپان که در سال ۷۱۴ ه. ق. وارد آناتولی شد، اظهار وفاداری و صداقت نمود. به‌نظر می‌رسد که پس از شمس‌الدین محمد، پسرش نصرت‌الدین احمد امیر قراحصار صاحب شد. در زمان حکمرانی وی، زمانی که دمیرتاش والی ایلخانان در آناتولی به از میان برداشتن امرای آناتولی پرداخت، یکی از امرایش به‌نام آردنه را نیز مأمور حمله به نصرت‌الدین احمد نمود. نصرت‌الدین احمد سرزمینش را ترک گفته، به یعقوب‌بیگ امیر گرمیان پناهنده شد (۱۳۲۷م). ولی در این بین چون دمیرتاش خبر قتل برادرش دمشق‌خواجه را توسط سلطان ابوسعید بهادر دریافت کرد و موقعیت خود را نیز در مخاطره دید، لذا، دست از محاصره کشیده به سیواس بازگشت، و نصرت‌الدین احمد نیز به سرزمین خود مراجعت کرد، در عین حال چون داماد امیر گرمیان نیز شده بود، بنابراین حاکمیت والای وی را به رسمیت شناخت.

نصرت‌الدین احمد بعد از سال ۷۴۲ ه. ق. / ۱۳۴۲ م. فوت کرد^۱، و با فوت وی، قراحصار به قلمرو امیرنشین گرمیان منضم گردید. با اینکه محل قبر نصرت‌الدین احمد مشخص نشده است، ولی عده‌ای از خاندان دوله در آرامگاه صاحب‌ها که متعلق به مظفرالدین دوله و اولادش بود، مدفون‌اند.

برخی از افراد خاندان صاحب آتا در قراحصار



امیرنشین لادیق یا دنیزلی

نظر به اینکه نام قدیم دنیزلی، لادیق بوده است. از این رو امرای این امیرنشین را امرای لادیق نیز گفته‌اند. شهری که در تاریخ لائودیسه گفته شده است، حدوداً در فاصله یک ساعت از شمال شرقی دنیزلی امروز و بین ایستگاههای قونجه‌لی و دنیزلی بوده، که هنوز هم خرابه‌هایش بجا مانده است.

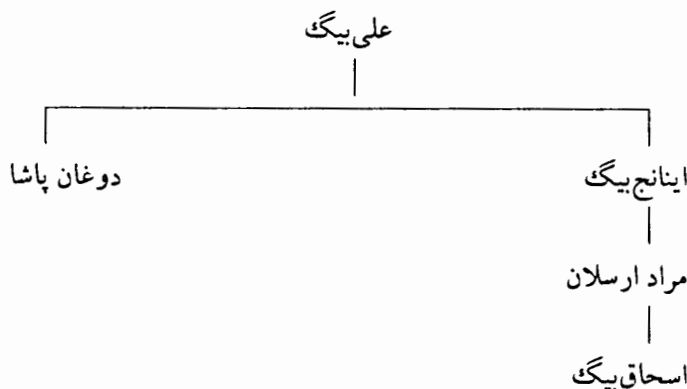
لائودیسه یا لادیق چندبار مورد حمله ترکها قرار گرفته، سرانجام در اوائل قرن سیزدهم به اشغال غیاث‌الدین کیخسرو اول درآمد که این امر از کتیبه‌های متعلق به زمان وی به اثبات رسیده است. لادیق و یا دنیزلی، از ولایات مرزی سلجوقیان بود که زمانی تحت اداره امرای صاحب آتا قرار داشت، و بعدها به اشغال امیرنشین گرمیان درآمد، و امیری به نام علی بیگ از جانب امرای گرمیان به عنوان امیر مرزنشین اداره آنجا را برعهده گرفت. اما علی بیگ مذکور به سبب مخالفت با مغولان، و نیز کمک نکردن به سلجوقیان در جریان واقعه جیمیری، از مقامش در لادیق عزل، و در افیون قراحصار زندانی گردید و همانجا نیز فوت نمود (۱۲۷۷م). گرمیانی‌ها بعدها در سال ۱۲۸۸م. دنیزلی را به تصرف درآورده، یک سال بعد دوباره به دست سلجوقیان افتاد. سرانجام در اوایل قرن چهاردهم میلادی، یعقوب بیگ اول، امیر گرمیان، دنیزلی و حوالیش را تحت نفوذ و تسلط خود درآورد.

اولو عارف چلبی که در فاصله سالهای ۱۳۱۲ و ۱۳۱۹م. وارد دنیزلی شد، با اینانج بیگ و برادرش دوغان (طغان) پاشا، در آنجا ملاقات کرد که این دو، پسران علی بیگ گرمیانی بودند که در بالا از وی سخن رفت. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳م. در آناتولی به سیر و سیاحت

می پرداخت، وارد دنیزلی شده، با اینانج بیگ و پسرش مرادیگ ملاقات نمود. از کتیبه‌ای متعلق به یکی از مؤسسات دنیزلی، چنین برمی آید که اینانج بیگ بعد از تاریخ ۷۳۵ ه.ق. / ۱۳۳۵ م. فوت کرده است.

پس از اینانج بیگ، پسرش مراد ارسلان بیگ و پسر او اسحاق بیگ به عنوان امرای تابع (واسال) امیرنشین گرمیان، حکمرانی دنیزلی را بر عهده داشتند. مرادیگ و پسرش اسحاق بیگ سکه‌هایی داشتند. نظر به اینکه تاریخ یکی از سکه‌های اسحاق بیگ، ۷۶۳ ه.ق. / ۱۳۶۲ م. است، بنابراین پدرش مرادیگ مسلماً قبل از تاریخ مذکور فوت کرده بود. هنگامی که امیرنشین گرمیان در سال ۱۳۹۰ م. به اشغال عثمانیان درآمد، اگر اسحاق بیگ در قید حیات نیز بوده باشد، ولی مشخص نیست که آیا همچنان امیر دنیزلی بود یا خیر؟ اسحاق بیگ در دنیزلی مدرسه ساخت. سلیمان‌شاه، امیر گرمیان نیز در دنیزلی، مسجد و نیز سکه‌هایی که در این شهر ضرب شده، دارد. شهاب‌الدین عمری می‌نویسد که امیرنشین دنیزلی حدود چهارصد روستا و مزرعه و نیز ده‌هزار سرباز پیاده‌نظام و سواره‌نظام داشته است. آثاری نظیر فاتحه و تفاسیر اخلاص به زبان ترکی به نام مراد ارسلان نوشته شده است.

سلسله امرای دنیزلی (لادیق)



امیرنشین آل آیدین

آیدین اوغلی محمد بیگ که در منطقه ایونای سابق امیرنشینی تشکیل داد، ابتداء، سوباشی یعنی فرمانده اردوی گرمیان بود. یعقوب بیگ گرمیان اوغلی، آیدین اوغلی را به منطقه اژه فرستاد، و وی نیز در مناطقی که به تصرف درآورد - مناطقی که به تصرف درمی آمد، اقطاع کسی محسوب می شد که آنجا را به تصرف درآورده است - امیرنشینی تأسیس و تشکیل داد.

جامع الدول، ایاسولوغ، گوزل حصار، چشمه، سلطان حصار، گسئل، بوز دوغان، ینی شهر، الاشهر، بیرگی، آرپا، سرت (سرد)، کوشک، بایراملی (بیراملی)، اورناقچی، قراجہ قوینلو، آیدین اینه گول، بالات، نزیلی، قوش آداسی، اورلا، کلاس، ازینہ، آقچہ شهر، سیوری حصار، بالیا مبولی، بایندر، قرابورون، نیف، اُتیہ، قزل حصار را جزو شهرهای امیرنشین آیدین به شمار آورده است. ولی از شهرهای مذکور، الاشهر در دست رومی‌ها و بالات نیز متعلق به آل متشه بود. به نظر می‌رسد که نیف بعدها به تصرف این مرزنشین درآمده باشد. اما به عقیده من (مؤلف)، منجم‌باشی، چون شهرها و قصبه‌های مذکور را بدون در نظر گرفتن تشکیلات ولایات بعدی عثمانیان، به حساب آورده است، لذا در محاسبات خود دچار خلط شده است.

نفوذ و تسلط ترکها از رود مندرس بزرگ به طرف شمال در آناتولی غربی، به شرح زیر گسترش یافت: مناطق لیدیه، از اثولیا رو به سمت شمال، تامیزیه (بالیکیسیر و حوالیش) و هلسپونت، توسط قلم‌بیگ و پسرش قراسی، و منطقه فلادلفیا یعنی از غرب الاشهر تا منطقه رو به دریای اژه توسط صاروخان‌بیگ و از مندرس بزرگ تا حوالی تیره، بیرگی، و ایاسولوغ نیز توسط ساساییگ داماد امیر متشه به تصرف درآمد (۱۳۰۴م). ولی آیدین اوغلی محمدبیگ فرمانده اردوی گرمیان که علیه ساساییگ به رقابت پرداخت، مناطق مذکور را در سال ۱۳۰۷م. از چنگ ساساییگ خارج کرد و در جنگی که بین آن دو اتفاق افتاد، ساساییگ به قتل رسید.

بعدها یعنی در سال ۱۳۱۰م. محمدبیگ که لقب مبارزالدین گرفت، بخش مسلمان‌نشین ازمیر، و در سال ۱۳۲۶م. نیز بخش ساحلی ازمیر (بخش کافر‌نشین) را به تصرف درآورد و بیرگی را مرکز حکمرانی خود قرار داد، و با تقسیم امیرنشین خود به چند منطقه، پسرانش را برای اداره مناطق تقسیم شده تعیین نمود. با ایجاد ناوگان در ازمیر و ایاسولوغ (سلجوق) فعالیتش را در دریا آغاز کرد. عموریگ که از جانب پدر به عنوان امیر ازمیر تعیین شده بود، با ناوگان خود، به راهزنی دریایی پرداخت و شهرتی کسب نمود. خضریگ برادر ارشدش که امیر ایاسولوغ (سلجوق) بود نیز با ناوگانش در ایاسولوغ گاهی به اتفاق برادرش عموریگ عازم جنگ و سفر می‌شد. تهاجمهایی که غازی عمور به ساقز، بوزجه‌آدا، اغری‌بوز (اگری‌بوز / ایری‌بوز)، موره و سواحل روم ایلی نمود، سبب ایجاد وحشت در آن حوالی گردید (۲۶).

ابن بطوطه جهانگرد، در سال ۱۳۳۳م. وارد بیرگی شده با محمدبیگ، و در ازمیر نیز با پسرش عموریگ ملاقات نمود. محمدبیگ در سال ۱۳۳۴م. در حین شکار به آب افتاد و

بیمار شد، و بر اثر همین بیماری نیز فوت کرد و عموریگ دومین پسرش، به اتفاق آرا از جانب خاندان آیدین اوغلی، امیر آیدین شد. وی بهاءالدین لقب داشت. کتاب عرائس المجالس در تاریخ پیامبران، و کتاب تحفه مبارزی از عربی، و نیز کتاب تذکره اولیا از فارسی به نام محمدیگ، به ترکی ترجمه گردید. محمدیگ در بیرگی مدرسه و مسجد ساخت و در آرامگاهش واقع در بیرگی دفن شد.

صاروخانیگ و عموریگ با ناوگان خود به امپراتور بیزانس یعنی آندرونیکوس سوم، که با ناوگانش علیه عاصیان جنوبایی در میدیلی و فوچه به عملیات دریایی پرداخت، کمک کردند (۱۳۳۶م).

عموریگ در طی این جنگ با کانتاکوزن دومستیک^۱ بزرگ یعنی فرمانده کل نیروهای زمینی امپراتور آشنا و دوست شد (۲۷). عموریگ به جنگهای دریایی ادامه داده، لاتینهای مستقر در جزایر مدیترانه شرقی و شوالیه‌های رودوس و نیز موره را مغلوب کرد. با جنگی که در دریای سیاه کرد، کیلی و بقیه سواحل آنجا را کوبید. عصیان آلبانی‌ها که علیه امپراتور بیزانس صورت گرفته بود، به کمک عموریگ سرکوب گردید.

به دنبال فوت امپراتور آندرونیکوس سوم در سال ۱۳۴۱م. فرمانده کل نیروهای زمینی، وصی و قیم امپراتور جدید که خردسال بود شد، و با آپوکوک^۲ و مادر امپراتور خردسال که رقیب وی به شمار می‌آمدند، به مجادله پرداخت.

کانتاکوزن که به دیمه طوقه رفته بود، امپراتوری خود را در آنجا اعلام نمود (۲۸). عموریگ در این مجادلات که بر سر تصاحب تخت سلطنت صورت گرفت، به دوستش کانتاکوزن کمک کرد و او را از موقعیتهای خطرناک نجات داد.

لاتینهای مقیم جزایر اژه که به سبب جنگهای بی‌امان دریایی عاجز مانده بودند، و مادر امپراتور خردسال در استانبول، به پاپ کلمان ششم متوسل شده، علیه عموریگ از وی درخواست کمک کردند. به دنبال درخواست آنها، ناوگان پاپ با ناوگان ونیزی‌ها، جنوبایی‌ها، شوالیه‌های رودوس، و پادشاه‌نشین قبرس، متحد شده، به از میر حمله کردند. عموریگ که سرگرم کمک به کانتاکوزن بود، بازگشت و به دفاع پرداخت. وی با اینکه موفق به دفع تهاجم نخست شده، اما خصم در دومین تهاجم خود، از میر ساحلی را به تصرف درآورد و عموریگ ناچار به از میر علیا عقب‌نشینی کرد (دسامبر ۱۳۴۴). لاتین‌ها نتوانستند از ساحل از میر بیشتر جلو روند. عموریگ برای بازپس گرفتن از میر ساحلی، می‌بایست منتظر

1. Domestik.

2. Apokok.

فرصت و گذشت زمان باشد. به همین جهت نیز به لاتین‌ها پیشنهاد متارکه نمود و بدین ترتیب جنگ موقتاً قطع شد.

لاتین‌ها بر اثر اشغال از میر، ناوگان عموریگ را به آتش کشیده بودند. عموریگ که بر اثر این حادثه به فعالیت‌های دریائیش خلل وارد آمده بود، درحالی که سلیمان‌بیگ پسر صاروخان‌بیگ نیز همراهش بود، به قصد کمک به کانتاکوزن که در حوالی ادرنه دچار وضع مشکلی شده بود، از طریق خشکی به بغازچاناق قلعه (داردانل) رفته، درحالی که سلیمان‌بیگ پسر قراسی را نیز همراه داشتند، از آنجا — مسلماً با ناوگان امیرنشین قراسی — وارد روم ایلی شدند، و هنگامی که به اتفاق کانتاکوزن رو به جانب استانبول نهاده بودند، به علت فوت سلیمان‌بیگ پسر صاروخان، عموریگ مجبور به بازگشت گردید. وی جنازه سلیمان‌بیگ را آورده، تسلیم پدرش کرد و بعد به سرزمین خود مراجعت کرد، و کانتاکوزن بنا به توصیه عموریگ با اورخان حکمران عثمانی سازش کرد.

در این بین، چون پاپ خواهان ادامه عملیات از میر بود، داثوفین هُمبرت^۱ دوک وینوئیس^۲ — که در وقایعنامه‌های ترکها به نام تُرفیل (تورفیل) مشهور است — به عنوان فرمانده نیروهای لاتین در سال ۱۳۴۶م. دست به حمله‌ای برای اخراج ترکها از از میر زد که نتیجه‌ای از حمله‌اش حاصل نکرد و عقب‌نشینی کرد و رفت. به دنبال عقب‌نشینی وی، عموریگ بر تعرض و حمله خود بر از میر ساحلی شدت بخشید، و چون کمک پاپ قطع گردید، لاتین‌ها به ناچار در سال ۱۳۴۷م. با عموریگ متارکه کردند و ناوگان موجود در ایاسولوغ مجدداً به فعالیت پرداخت. شوالیه‌های رودوس که به تجارتشان خلل وارد آمده بود، هرچند با به دست آوردن امتیازهایی، حاضر به بازپس دادن از میر به آیدین اوغلی شدند و در این مورد به توافقی نیز رسیدند، اما پاپ این معاهده را نپذیرفت.

عموریگ که تصمیم گرفته بود مسئله را از طریق جنگ حل کند، هنگامی که در پیشاپیش اردویش به قلعه حمله می‌نمود، بر اثر اصابت تیری بر پیشانی‌اش، به شهادت رسید (۲۹). جنازه‌اش را به بیرگی برده، در کنار پدرش دفن کردند (۱۳۴۸م). مسعودبن احمد و برادرزاده‌اش عزالدین احمد منظومه‌ای ۵۵۶۸ بیتی تحت عنوان سهیل و نوبهار (۳۰)، به نام عموریگ دارند، همچنین کلیله و دمنه به نام عموریگ از فارسی به ترکی ترجمه گردید. و نیز گفته شده است که اثری منظوم به زبان ترکی تحت عنوان طبیعت‌نامه به نام عموریگ سروده شده است.

1. Dauphin Humbert.

2. Vinois.

پس از شهادت عموریگ، برادرش خضر بیگ امیر ایاسولوغ، امیر آیدین شد. وی صاحب آن قدرت و تحرکی که برادرش داشت، نبود، و مجبور به امضای معاهده سنگینی در ۱۸ اوت ۱۳۴۸ با لاتین‌ها گردید. به موجب این معاهده، ناوگان امیرنشین آیدین، خلع سلاح گردید، و نصف عوارض گمرکی به لاتین‌ها تعلق گرفت و اجازه ورود و خروج آزادانه به بنادر به ناوگان متعلق به لاتین‌ها داده شد، و امیرنشین آیدین می‌بایست دوستِ دوست، و دشمنِ دشمنان لاتین‌ها گردد (۳۱).

با فوت عموریگ، فعالیت امرای این امیرنشین از تحرک بازماند، و بر اساس معاهده فوق لاتین‌ها از کالاهای این امیرنشین و محصولات حوضه مندرس که شامل پارچه‌های ابریشمی، غلات، میان‌کوک^۱، فرش، موم عسل و غیره، منافع زیادی به دست آوردند.

بعد از عموریگ و از زمان خضر بیگ به بعد، ایاسولوغ مرکز امیرنشین آیدین گردید. تاریخ فوت خضر بیگ مشخص نیست. ولی چون در صبح‌الاعشاء آمده است که عیسی بیگ کوچکترین برادر خضر بیگ در ۷۶۷ ه.ق. / ۱۳۶۷ م. حکمران امیرنشین آیدین اوغلی بوده است، بنابراین، مسلم است که فوت خضر بیگ پیش از این تاریخ اتفاق افتاده است. از حوادث دوره عیسی بیگ اطلاعی در دست نیست. فقط می‌دانیم که سلطان مملوکها طی نامه مورخ ۱۳۶۵ م. از عیسی بیگ نیز علیه لاتین‌ها و فرانکها، برای جهاد دعوت به عمل آورده بود. مراد خداوندگار، هنگامی که در سال ۱۳۸۹ م. عازم جنگ کوسووا بود، از امرای آناتولی نیز درخواست اعزام نیروی امدادی کرده بود، و نیروهای عیسی بیگ و امیرنشین صاروخان در جناح چپ نیروهای عثمانی بودند.

یلدرم بایزید که در سال ۱۳۹۰ م. تصمیم به تصرف سرزمینهای امرای آناتولی گرفت، پس از تصرف الاشهر که در دست رومی‌ها بود، وارد سرزمینهای متعلق به آیدین اوغلی گردید، عیسی بیگ در مقام مقاومت برنیامد، و سلطان یلدرم بایزید، او را به تیره فرستاد و اداره موقوفات و اقطاع را به وی واگذار کرد و بقیه سرزمینهای این امیرنشین را به قلمرو خود منضم نمود. یلدرم بایزید، حفصه خانم، دختر عیسی بیگ را به عقد ازدواج خود درآورد. بدین ترتیب امیرنشین آیدین اوغلی تا پایان جنگ آنکارا، در دست عثمانی‌ها ماند. تاریخ فوت عیسی بیگ که در تیره به سر می‌برد، مشخص نیست. قبر وی در آرامگاه پدرش واقع در بیرگی می‌باشد. عیسی بیگ به علم و علماء علاقه‌مند بود. حاجی پاشا خضر بن عمر طبیب مشهور، که اثر خود به نام شفاءالاسقام و دواءالآلام در طب را در سال ۷۸۳ ه.ق. /

۱۳۸۱ م. در ایاسولوغ به پایان رساند به عیسی بیگ تقدیم نمود. آثار دیگری نیز به نام عیسی بیگ وجود دارد. دوکاس می نویسد که عیسی بیگ، و پدرش که به علوم زیادی از جمله طب وقوف داشتند، به علما احترام نهاده، و آنها را مورد حمایت قرار می داد. عیسی بیگ در ایاسولوغ یعنی سلجوق دستور ساختن مسجدی در تاریخ ۷۷۶ ه. ق. / ۱۳۷۵ م. را صادر کرد. پسران عیسی بیگ یعنی موسی (بنا به نوشته دوکاس عیسی) و عموریگ نیز جز امرایی بودند که امیر تیمور پس از جنگ آنکارا، سرزمینهای امرای آناتولی را به آنها بازپس داد (۱۴۰۲ م). پس از فوت موسی بیگ در سال ۱۴۰۳ م. عموریگ دوم به تنهایی اداره امور امیرنشین آیدین و ایاسولوغ را به دست گرفت؛ ولی پسر عمش جنیدیگ پسر ابراهیم بیگ که در حوالی از میر به سر می برد، به رقابت با وی برخاست (۳۲).

در جنگی که میان عموریگ دوم و جنیدیگ اتفاق افتاد، عموریگ دوم از ایاسولوغ گریخت. ولی به کمک امیر متشه مجدداً آنجا را به دست آورد، و قرا حسن برادر جنیدیگ را که به اسارت درآورده بود در قلعه مرمره که آن را مامولاس متشه اوغلی می گفتند، زندانی کرد، اما جنیدیگ با یک فروند کشتی از نوع قدرغه فرار سید و برادرش را نجات داد و دوباره به ایاسولوغ حمله نمود. سرانجام داماد عموریگ دوم شد و اداره امور را به دست گرفت، و با فوت عموریگ دوم در سال ۱۴۰۵ م. امیرنشین آیدین اوغلی به دست وی افتاد. جنیدیگ زمانی که جنگ و مجادله بر سر تصاحب تاج و تخت حکمرانی بین شاهزادگان عثمانی ادامه داشت، مدتی حاکمیت چلبی محمد را پذیرفت، ولی بعد به اطاعت سلیمان چلبی درآمد. سپس هرچند در صدد برآمد که همراه امرای گرمیان و قرامان به جنگ مبادرت ورزد، ولی از بیم دستگیر شدن توسط متحدین خود، به سلیمان چلبی پناهنده شد. سلیمان بیگ نیز او را گرفته و به روم ایلی فرستاد و سنجق بیگی آخری را بدو واگذار نمود.

جنیدیگ، در مجادلات بین امیر سلیمان چلبی و برادرش موسی چلبی، اوضاع را مناسب وضع خود دیده، و با استفاده از موقعیت به شهر آیدین گریخت. ظاهراً چنین پیداست که وی از موسی چلبی هواداری کرده بود. پس از غلبه چلبی محمد بر برادرش موسی چلبی که در سال ۱۴۱۳ صورت گرفت و موفق شد که تمام سرزمینهای عثمانیان را تحت اداره واحد خود درآورد، چلبی محمد به جنیدیگ هجوم برد. جنیدیگ به وی پناهنده شد و چلبی محمد اجازه نداد وی در سرزمینش بماند، بلکه او را به روم ایلی فرستاد و به سنجق بیگی نیه بولی منصوبش نمود.

هنگامی که مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید که در تواریخ به عنوان دوزمه مصطفی (مصطفی جعلی / کاذب) مشهور است، با ادعای سلطنت در زمان چلبی محمد وارد روم ایلی

شده و فرمانروایی خود را اعلام نمود، جنیدیگ نیز به وی ملحق شد و مقام وزارت وی را به دست آورد.

بعد از آنکه چلبی محمد به سرعت خود را به روم ایلی رسانده و در حوالی سلانیک مغلوبشان کرد، مصطفی چلبی و جنیدیگ به قلعه سلانیک گریختند. امپراتور بیزانس هر چند از تحویل آنها به چلبی محمد خودداری کرد، اما تعهد نمود تا زمانی که وی زنده است، از آزاد کردن آنان خودداری کند؛ و مصطفی چلبی و جنیدیگ هر دو در مقابل پرداخت هزینه نگهداریشان، در جزیره لیمنی تحت نظر قرار گرفتند.

پس از فوت چلبی محمد در سال ۱۴۲۱ م. مانوئل امپراتور بیزانس با عقد قراردادی به نفع خود با مصطفی چلبی، او را همراه با جنیدیگ به روم ایلی فرستاد. همان گونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی گفته خواهد شد، سلطان مراد دوم نهانی امیرنشین سابق را به جنیدیگ واگذار کرد، و او را به جانب خود کشید و بدین ترتیب مصطفی چلبی و جنیدیگ را از هم جدا کرده، جنیدیگ مستقیماً به حوالی از میر رفت، و پس از قتل مصطفی بیگ امیر آیدین اوغلی، که حکمرانی ایاسلوغ (ایاسولوغ) را داشت، بر قلمرو وی دست یافت و از میر را مرکز خود قرار داد.

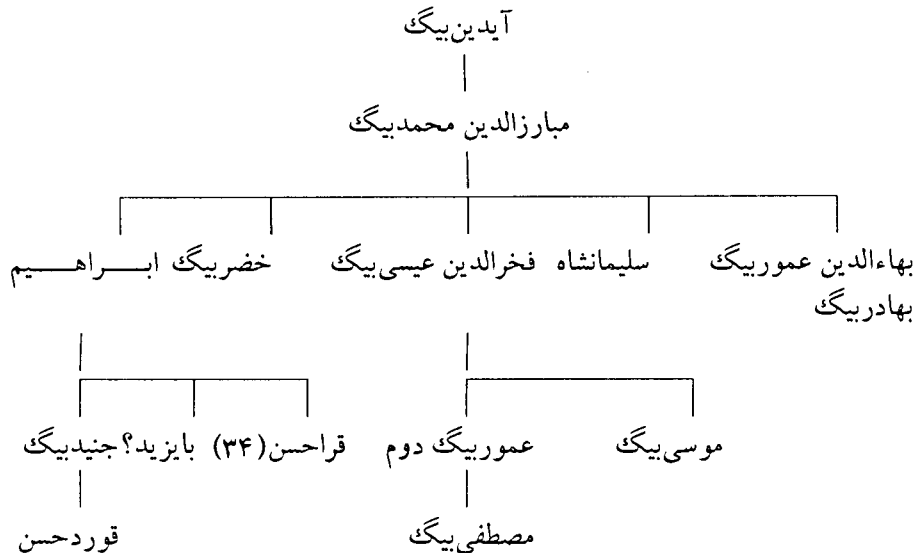
جنیدیگ فردی ستیزه گر بود و به جنگ با یخشی بیگ امیر ایاسلوغ پرداخت، هدفش به دست آوردن تمامی قلمرو امیرنشین آیدین سابق بود. نیرویی به فرماندهی اوروج بیگ بیگلریگی آناتولی (فرمانده اردوی آناتولی) مأمور حمله به جنیدیگ گردید. جنیدیگ با وجود اینکه مغلوب شد، ولی تا فرصتی به دست می آورد، نیروهای عثمانی را با جنگ و گریز مشغول و معطل می کرد. سلطان مراد دوم که از این وضع به ستوه آمده بود، با تهدید وزیرش، دستور داد تا به غائله جنیدیگ به طور قطع و تماماً پایان دهد. حمزه بیگ که مأمور حمله به جنیدیگ شده بود، در حوالی صالحی با جنید به جنگ پرداخت. قورد حسن پسر جنیدیگ، جناحی از نیروهای عثمانی را شکست داد و فراریان را مورد تعقیب قرار داد، و بدین ترتیب از نیروهای پدرش جدا ماند. بدین جهت از یک سو پشت سر قورد حسن مسدود گردید، از دیگر سو نیز سایر نیروهای عثمانی، جنیدیگ را مورد حمله قرار دادند، جنیدیگ گریخت، و قورد حسن نیز که از تعقیب نیروهای فراری عثمانی باز می گشت، به دام افتاده، دستگیر گردید، و بنا به نوشته دوکاس به ادرنه نزد سلطان مراد فرستاده شد، و همراه عمش حمزه بیگ در گلیولی محبوس گردید.

جنیدیگ که فرار کرده بود، وارد قلعه مستحکم ساحلی اپسلی (ایسپلی) واقع در مقابل جزیره سیسام گردید. ولی در آنجا در محاصره قرار گرفت و از طریق دریا به سواحل

امیرنشین قرامان رفت. جنیدیگ با مذاکره با قرامان اوغلی، از وی مقداری پول و حدود بانصد نفر نیروی امدادی گرفت، و از طریق خشکی بازگشت و با شبیخونی، موفق به درهم شکستن خط عثمانیان شده، دوباره وارد قلعهٔ اسیلی شد. عثمانیان چون پی بردند که موفق به تسخیر قلعه از طریق خشکی نخواهند شد، در مقابل دادن امتیازاتی به جنوایی‌های مقیم فوچه، کشتیهایی از آنها گرفته و نیز با کمک خود آنها، جنیدیگ را از طریق دریا نیز در فشار قرار دادند (۳۳)، و جنیدیگ تصمیم گرفت تسلیم گردد، و به شرط اینکه او را به قتل نرسانده، نزد سلطان عثمانی بفرستند، خود را تسلیم کرد اما حمزه بیگ، او و بایزید را که بنا به گفتهٔ دوکاس، برادرش بود، به قتل رساند. سلطان عثمانی پس از اطلاع از این امر، دستور داد تا قوردحسن پسر جنید، و حمزه بیگ (عم جنیدیگ) را نیز که در گلیولی زندانی بودند، به قتل رسانند. بدین ترتیب ماجرا و غائله جنیدیگ نیز پایان گرفت (۵۸۲۹. ق. / ۱۴۲۶م).

آل آیدین به سبب داشتن روابط تجاری با لاتین‌ها سکه‌هایی که ژگلیاتی نامیده می‌شد، و نیز سکه‌هایی اسلامی داشتند. سکه‌هایی که امروز از امرای امیرنشین آیدین در دست است، متعلق به غازی عمور، عیسی بیگ و جنیدیگ می‌باشد. امرای امیرنشین آیدین، در بیرگی، سلجوق و تیره، مدرسه، مسجد و آرامگاه ساختند. بنا به نوشتهٔ مسالک‌الابصار، در نیمهٔ اول قرن چهارم میلادی، امرای امیرنشین آیدین، شصت شهر، سیصد و شاید هم بیشتر قلعه و حدود هفتاد هزار نفر سرباز در اختیار داشتند و در دریا، با رومی‌ها و فرنگها جنگیدند.

شجره‌نامهٔ آل آیدین



امیرنشین آل صاروخان

امیرنشینی که در اوایل قرن سیزدهم میلادی از طرف عشیره‌ای از ترکها تحت ریاست شخصی به نام صاروخان که از جانب سلجوقیان آناتولی در بیزانس اسکان داده شد، و در حوالی رود هرمون (گدیز) در لیدیا تشکیل و تأسیس گردید، به نام آل صاروخان (صاروخانیان) «امیرنشین صاروخان» معروف شد.

احتمال زیاد دارد که صاروخان مؤسس این امیرنشین، نوۀ همان صاروخانیگ از امرای خوارزمشاهیان باشد که پس از فوت و کشته شدن سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه، در سال ۶۲۹ هـ. ق. / ۱۲۳۲ م. به خدمت علاءالدین کیقباد کبیر، در آمد، اسکان و استقرار وی در روستاهای خوارزم (خوزوم) واقع در حوالی الاشهر نیز تأییدی بر این احتمال است، در بخش مربوط به امیرنشین گرمیان نیز اشاره شد که احتمال دارد که مؤسس این امیرنشین نیز از همان ترکمنهای خوارزم بوده باشد. بدین جهت می‌توان فرض کرد که صاروخانیگ نیز همانند آیدین‌اوغلی، کم‌ویش با امرای گرمیان مناسباتی و نسبتی داشته است.

صاروخانیگ که همانند سایر عشایر ترک که از سال ۱۳۰۵ م، به بعد به جانب سواحل دریای اژه و لیدیای غربی رو به پیشروی نمودند، در سال ۱۳۱۳ م، مانیسای امروزی را که در آن زمان مانیسای اسپیل نامیده می‌شد، به تصرف درآورد، و حدود قلمرو خود را تا سواحل دریا ادامه داد و هنگام تأسیس و تشکیل این امیرنشین بر دریانوردی نیز دست یافت و با ساختن کشتیهایی به راهزنی دریایی پرداخت.

در جامع‌الدول آمده است که امیرنشین صاروخان علاوه بر مانیسا، شهرهای گوزل‌حصار (منه من)، آق‌حصار، ترخانیات، مرمره، گوردک، گوردس، قیاجق، آتالا، دمیرجی، نیف، ایلجه، تورگوتلو (قصبه)، قراجالار و فوچه را نیز در اختیار داشت. در این صورت امیرنشین گرمیان مرز شرقی این امیرنشین (صاروخان) را تشکیل می‌داد.

بنا به نوشته مسالک‌الابصار، امیرنشین صاروخان در اواسط قرن چهاردهم، پانزده شهر، بیست قلعه، و ده هزار سرباز داشت، و علی‌پاشا امیر نیف (کمال‌پاشا) نیز هشت شهر، سی قلعه، و پیاده‌نظام فراوانی که در تیراندازی مهارت داشتند، و هشت هزار سواره‌نظام، و ناوگانی بزرگ داشت.

پس از آنکه جنوایی‌های مقیم میدیلی و فوچه، به مخالفت با امپراتور بیزانس برخاستند، آندرونیکوس سوم (امپراتور بیزانس)، با ناوگانش به آن منطقه رفته، از صاروخانیگ نیز درخواست کمک کرد. صاروخانیگ به سبب آنکه پسرش سلیمان با حدود بیست نفر از

بزرگان سرزمینش به اسارت جنوایی‌ها در آمده بود، از آنها آزرده‌خاطر بود، و به همین جهت نیز پیشنهاد امپراتور بیزانس را پذیرفت و شخصاً در محاصره مناطق فوق شرکت کرد و جنوایی‌ها بر اثر اتحاد این دو مجبور به اطاعت شدند.

ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳م، در آناتولی به سیر و سفر می‌پرداخت، در مانيسا با صاروخان‌بیگ ملاقات کرد. صاروخان‌بیگ اندکی پس از فوت پسر ارشدش سلیمان — که به قصد کمک به کاتاکوزن، همراه عموریگ آیدین اوغلی وارد روم‌ایلی شده بود — یعنی در سال ۷۴۶هـ.ق. / ۱۳۵۴م، فوت کرد.

فخرالدین الیاس پس از فوت پدر جانشین پدر شد. در زمان امارت فخرالدین الیاس، جنوایی‌های فوچه خلیل پسر اورخان‌بیگ حکمران عثمانی را که در بندر از میت مشغول سیاحت بود، دستگیر و با خود به فوچه بردند. اورخان‌بیگ پس از اطلاع از دستگیری پسرش، به امپراتور بیزانس مراجعه کرد، و تقاضا کرد تا پسرش را نجات دهد. امپراتور با اینکه از جنوایی‌ها خواست تا خلیل را آزاد کنند، ولی اهالی فوچه (جنوایی‌های مقیم فوچه) پیشنهاد امپراتور را نپذیرفتند. به دنبال عدم قبول آزادی خلیل، امپراتور بیزانس یعنی یوانیس پالئولوگ همراه با ناوگانش عازم فوچه شد و فوچه را در محاصره گرفت. امپراتور، الیاس‌بیگ پسر صاروخان را که متفق اهالی فوچه بود، با وعده و وعیدهایی و دادن مناصب و مقاماتی، به سوی خود کشیده و او را از اتحاد با فوچه منصرف کرد، و بدین ترتیب محاصره فوچه از طریق دریا نیز ممکن شد.

الیاس‌بیگ که دوست بسیار صمیمی امپراتور شده بود، تصمیم گرفت که با دستگیری امپراتور — که متماداً به ملاقاتش می‌آمد — برای آزادیش، مبالغ بسیاری به عنوان «فدیة نجات» به دست آورد. شخصی که از این تصمیم الیاس‌بیگ اطلاع یافته بود، ماجرا را به اطلاع امپراتور بیزانس رساند. امپراتور چنان وانمود که از ماجرا هیچ‌گونه اطلاعی ندارد، و بدین جهت زمانی که به ملاقات با وی آمده بود، الیاس‌بیگ را به کشتی خود دعوت کرد، و به محض ورود الیاس‌بیگ لنگر کشید و الیاس را به دام افکند، و الیاس‌بیگ ناگزیر به تصمیم خود درباره امپراتور اعتراف کرد و با گرفتن مبالغی پول از همسر الیاس‌بیگ به عنوان فدیة نجات و نیز به گروگان گرفتن فرزندان الیاس‌بیگ، وی را آزاد کرد (۳۵).

الیاس‌بیگ — که از زمان و دوره امارتش فقط اطلاعات فوق در دست است — در سال ۷۶۶هـ.ق. / ۱۳۶۴م. فوت کرد و پسرش مظفرالدین اسحاق‌بیگ جانشین پدر شد.

از نامه سلطان مملوکان به امرای آناتولی به دنبال اشغال اسکندریه توسط پادشاه قبرس، برمی‌آید که نامه‌ای نیز به تاریخ شوال ۷۶۷ / ژوئن سال ۱۳۶۶، جهت شرکت در جهاد علیه

فرنگها برای مبارزالدین اسحاق امیر صاروخان فرستاده شد، و از همین نامه پی برده می‌شود که وی در آن سال حکمران امیرنشین صاروخان بوده است.

درباره مبارزالدین اسحاق که در تأسیساتی که در مانيسا به وجود آورد، لقب سلطان اعظم به خود داده و نیز با الفاظ پرطمطراق نظیر مجاهد غازی، عناوینی به خود نسبت داده است، اطلاعاتی در دست نیست. وی در سال ۵۷۹۰ ق. / ۱۳۸۸ م. فوت کرد و در آرامگاهش واقع در جوار مدرسه‌ای که در مانيسا ساخته بود، دفن شد. وی دو پسر به نامهای اورخان و خوارزمشاه داشت. بعد از مبارزالدین اسحاق، پسرش اورخان به جای پدر امیر صاروخان شد. یلدرم بایزید که بعد از جنگ کوسووا در سال ۱۳۹۰ وارد آناتولی گردید، به دنبال حمله‌اش به امیرنشینهای گرمیان، آیدین و صاروخان، اورخان‌بیگ مجبور به فرار شد و سرزمینش همراه با سنجق قراسی، به پسرش ارطغرل واگذار شد.

پس از جنگ آنکارا، امیرنشین صاروخان مجدداً از طرف امیر تیمور به اورخان‌بیگ مسترد شد (۱۴۰۲ م). اورخان سکه‌ای مسین به تاریخ ۵۸۰۶ ه. ق. / ۱۴۰۳ م. دارد. به نظر می‌رسد که اورخان‌بیگ با برادرش خضرشاه ناچار به نبرد شده، به عثمانیان پناهنده شد، خضرشاه در مجادلات شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تاج و تخت سلطنت، همراه با جنیدبیگ آیدین اوغلی، به عیسی چلبی - که با برادرش چلبی محمد در جنگ بود - کمک نمود. چلبی محمد، برادرش عیسی چلبی را شکست داد، و به دنبال کشته شدن امیر سلیمان‌بیگ، در آناتولی در موقعیتی عاری از خطر قرار گرفت. چلبی محمد، به جنیدبیگ حمله کرد و او را مجبور به اطاعت نمود و به ناگاه به مانيسا حمله برد، و بی‌آنکه فرصت فراری به خضرشاه دهد، او را در حمام دستگیر کرد و بدون اعتنا به التماس و درخواستش، خضرشاه را به قتل رساند (۵۸۱۳ ه. ق. / ۱۴۱۰ م).

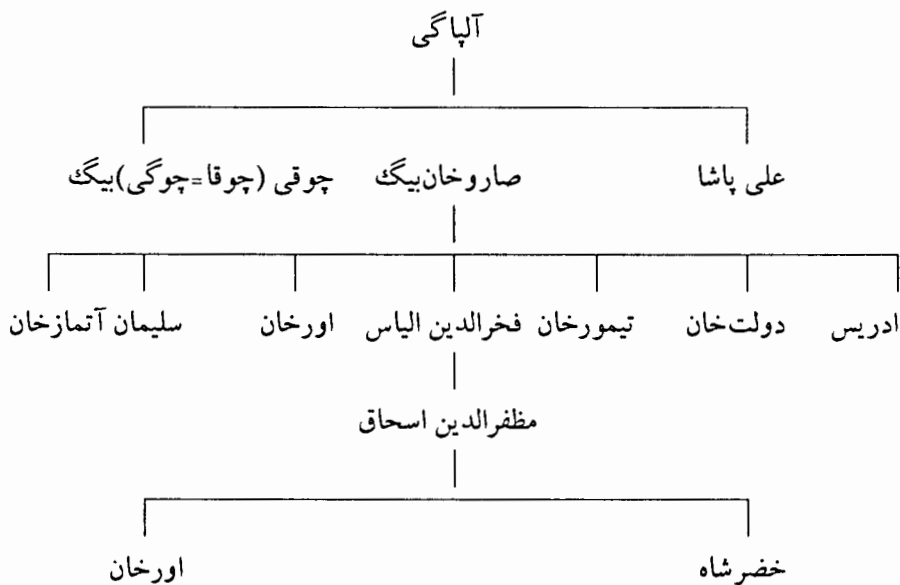
خضرشاه که پی برد به قتلش خواهند رساند، وصیت کرد، اول اینکه او را در جوار پدرش دفن کنند. دوم اینکه موقوفاتی را که تعهد کرده بود (مفاد وقف نامه‌هایش) رعایت کرده و به هم نزنند. چلبی محمد، بعد از قتلش هر دو وصیت او را بجا آورد. در دفاتر اراضی مانيسا، موقوفه‌ها و وقف نامه‌های زیادی از خضرشاه به چشم می‌خورد.

با قتل خضرشاه، امیرنشین صاروخان تحت تسلط و اداره عثمانیان قرار گرفت. از بررسی اسناد پی برده می‌شود که علی پاشا، برادر صاروخان، در نیف (کمال پاشا)، یعقوب پسر دولت‌خان در میرجه، یوسف چلبی و ادريس چلبی نیز در گوردس و قایاجق، بودند.

به علت داشتن روابط تجاری میان امیرنشین صاروخان و لاتین‌ها، آنها نیز سکه‌هایی به نام ژینگلیاتی داشتند. از میان امرای امیرنشین صاروخان تا حال حاضر فقط از اورخان‌بیگ،

اسحاق بیگ و خضر شاه سکه‌های اسلامی به دست آمده است. امرای صاروخان در شهرهای مانيسا، گوردس، دمیرجی، و منه‌من، تأسیسات و آثاری دارند. باهنامه طوسی اثر نصیر طوسی به نام سلطان یعقوب بن دولت خان از امرای صاروخان ترجمه شده است.

شجره‌نامه آل صاروخان



امیرنشین قراسی

امیرنشینی که در اوایل قرن چهاردهم در میزیا (حوالی بالیکیسیر و اطراف چاناق قلعه «داردانل») تأسیس یافت، با توجه به نام مؤسس آن قراسی، امیرنشین قراسی نام گرفت. جد بزرگ خاندان قراسی، ملک دانشمند غازی بود که در طی نیمه دوم قرن یازدهم میلادی در آناتولی مرکزی تشکیل دولتی را داد. پس از آنکه دولت دانشمندی به قلمرو سلجوقیان آناتولی ملحق گردید، ظهیرالدین ایللی، مظفرالدین محمود، و سنان الدین یوسف، از پسران نظام الدین یاغی باسان منسوب به خاندان دانشمند، وارد خدمت سلجوقیان آناتولی شده و جزو امرای آنان درآمدند.

در دوره انحلال سلجوقیان آناتولی، قلم بیگ و پسرش قره‌سی (قراسی) بیگ از امرای

مرزنشین این خاندان، همانند دیگر امرای مرزنشین، سعی در تسلط بر آناتولی غربی داشتند که به ضرر ییزانسی‌ها بود، و حدود سال ۱۳۰۲م. برگمه و بالیکیسیر را تصرف کرده، و بالیکیسیر را مرکز امیرنشین تازه تأسیس شده خود قرار دادند. ابن بطوطه می‌نویسد که بانی این شهر قراسی‌بیگ بوده است.

در جامع‌الدول آمده است که شهرها و قصبه‌های بالیکیسیر، آیدین‌جق، برگمه، ادرمید، کمرادرمد (برهانیّه) پنارحصار، ایوریندی، ایازمند (آلتون‌اوا)، بیگه‌دیچ، منده‌خوریا، صندرغی، گوردس، دمیرجی، قزلجه، توزلا (آیواجق)، باش‌کلنه، فزت (صوسورلوق) جزو امیرنشین قراسی بوده است. ولی چون از آثار باقی‌مانده در دمیرجی و گوردس مشخص شده است که این دو شهر متعلق به امیرنشین صاروخان بوده است، لذا منجم‌باشی، تشکیلات ولایات زمان عثمانیان را از روی آن شرح داده است. علاوه بر آنچه که منجم‌باشی در مورد سایر شهرها و قصبه‌های فوق نشان داده است و متعلق به امیرنشین قراسی بوده، سرزمینهای بایرامیچ، ازینه، و ترووا واقع در منطقه اثولیا نیز جز این امیرنشین بوده‌اند.

قراسی‌بیگ، افرادی را که از تهاجم مغولان گریخته و به وی پناه آورده بودند، پذیرفته و نیز با اسکان ترکمنهای ساری سلتوق تحت فرماندهی اجه‌خلیل — که از دوبروجه آمده بودند — در اراضی خود بر تعداد جمعیت ترکها در این منطقه افزود.

تاریخ فوت قلم‌بیگ که او را قلمشاه نیز گویند و پسرش قراسی‌بیگ مشخص نیست. ولی از برخی نوشته‌ها می‌توان پی‌برد که قراسی‌بیگ قبل از سال ۱۳۲۸م. فوت کرده است. قراسی‌بیگ سه پسر به نامهای دمیرخان، یخشی، و دورسون داشت که بعد از فوت قراسی‌بیگ، دمیرخان، امیر بالیکیسیر شد و برادرش یخشی‌خان نیز امیر برگمه، و دورسون‌بیگ نیز نزد اورخان غازي فرمانروای عثمانی گریخت.

آرامگاه قراسی‌بیگ در بالیکیسیر بوده، ولی فاقد کتیبه است. شاید پدرش قلمشاه نیز همانجا مدفون است.

ابن بطوطه که در سال ۷۳۳ه. ق. / ۱۳۳۳م. وارد بالیکیسیر شد، می‌نویسد که دمیرخان قراسی اوغلی حکمران بالیکیسیر و برادرش یخشی‌خان نیز سلطان برگمه بود. ابن بطوطه اضافه می‌کند که دمیرخان مورد علاقه مردم نبوده، و فردی خیر نبوده است. همین عقیده در مآخذ عثمانی بی‌آنکه اسمی از دمیرخان برده شود نیز آمده است.

دورسون‌بیگ که به عثمانیان پناهنده شده بود، در صدد برآمد با واگذاری بخشی از سرزمین امیرنشین قراسی به عثمانیان یعنی اورخان غازي، امارت این سرزمین و امیرنشین را به چنگ آورد، و به همین منظور نیز در سال ۱۳۴۵م. همراه اورخان غازي رو به جانب

بالیکیسر نهاد و بنا به نوشته منابع عثمانی دمیرخان به برگمه فرار کرد، و دورسون بیگ برای رسیدن به توافقی با برادرش به مقابل قلعه برگمه آمده ولی بر اثر اصابت تیری که از قلعه انداخته شد، به قتل رسید. بدین ترتیب بالیکیسر (۳۶) و برخی دیگر از مناطق امیرنشین قراسی به قلمرو عثمانیان منضم گردید، و دمیرخان که در برگمه در محاصره قرار گرفته بود نیز، از قلعه بیرون آمده خود را تسلیم نمود و مورد عفو قرار گرفت و برگمه نیز به قلمرو عثمانیان منضم، و دمیرخان به بورسه فرستاده شد. دمیرخان دو سال در بورسه زیست، حدود سال ۱۳۴۷ م. به مرض طاعون درگذشت (۳۷).

در مسالک‌الابصار آمده است که تعداد شهرهای تحت نفوذ دمیرخان از شمار شهرهای اورخان غازی که همسایه‌اش بود بیشتر بوده، و نیز از لحاظ تعداد سرباز و نفرات نیز بر وی برتری داشت. دمیرخان جنگهای دریایی موفقیت آمیزی با رومی‌ها داشت (۳۸).

همچنین در مسالک‌الابصار آمده است که شجاع‌الدین یخشی بیگ پسر قراسی و حکمران برگمه از امیرنشین قراسی، پانزده شهر، و به همان مقدار نیز قلعه، و نیز بیست هزار نفر سواره‌نظام و ناوگان در اختیار داشت. یخشی بیگ در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ م. دوبار با ناوگانش به شبه جزیره گلیولی نیرو فرستاد. ولی موقعیتی به دست نیاورده، مجبور شد با کانتاکوزن به توافق برسد. از آن تاریخ به بعد در مورد یخشی بیگ در حال حاضر اطلاعاتی در دست نیست. تاریخ فوت وی قبل از سال ۱۳۴۵ م. بوده است.

منابع بیزانس از سلیمان بیگ قراسی اوغلی که حوالی ترووا را در اختیار داشته است، سخن گفته‌اند. به نظر می‌رسد که وی پسر دمیرخان بوده است. بعد از اشغال بالیکیسر و حوالیش توسط اورخان غازی، سلیمان بیگ در منطقه ترووا مورد استقبال قرار گرفت و از طرف مردم پذیرفته شد. کانتاکوزن دشمن وی که مدتی از کمکهای عموریگ محروم مانده بود، با اعزام نیروهای پیاده‌نظام و سواره‌نظام از طرف سلیمان بیگ به گلیولی در سال ۱۳۴۳ م. موقعیت خود را تحکیم کرد. سلیمان بیگ داماد واتاس (واتاتس) از فرماندهان بیزانس بود، و به پدرزنش که در مقام مخالفت با کانتاکوزن برخاسته بود نیز کمک کرد.

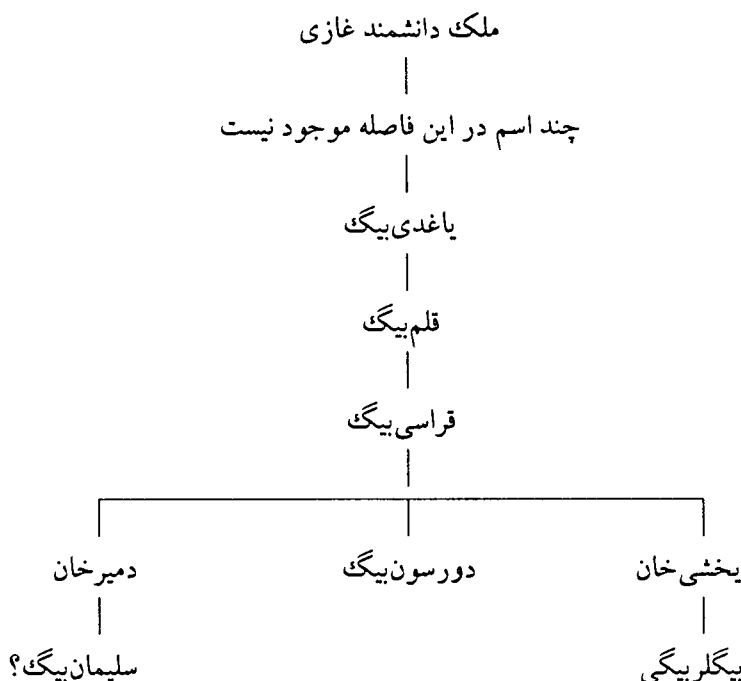
هنگامی که عموریگ آیدین اوغلی، در سال ۱۳۴۵ م. همراه با سلیمان بیگ پسر صاروخان به قصد کمک به کانتاکوزن عازم حوالی چاناق قلعه (داردانل) بود، سلیمان بیگ قراسی اوغلی نیز همراه وی بود. از این مطالب می‌توان پی برد که بخش ساحلی امیرنشین قراسی از برگمه تا چاناق قلعه، تا آن زمان به دست عثمانیان نیافتاده، و جزو امیرنشین قراسی محسوب می‌شده است.

سلیمان بیگ تا سال ۱۳۵۷ م. در قید حیات بود. بنابر آنچه که در تقویم نجومی آمده

است (۳۹) تصرف بخش ساحلی امیرنشین قراسی بعد از جلوس سلطان مراد اول در تاریخ ۷۶۳ ه.ق. / ۱۳۶۱ م. صورت گرفته است.

تا این تاریخ از امرای امیرنشین قراسی نه کتیبه و اثری و نه سکه‌ای، به دست نیامده است.

شجره‌نامه آل قراسی



امیرنشین آل جندر «جاندار»

امیرنشینی که در اوایل قرن چهاردهم در پفلاگونیا یعنی قسطنطونی و سینوب توسط شمس الدین یامان جندر از امرای سلجوقیان آناتولی تأسیس گردید، به نام امیرنشین آل جندر (جندر اوغلی) شهرت یافت. در تواریخ عثمانی این امیرنشین را آل اسفندیار یعنی اسفندیاریان گفته‌اند.

رکن الدین سیاوش یا رکن الدین قلیچ ارسلان پسر عزالدین کیکاوس دوم فرمانروای سلجوقیان آناتولی — که به مخالفت با مغولها برخاسته و به امپراتوری روم گریخت و بعد

توسط خان آلتون اردو نجات یافته و در شهر سرای فوت نمود — توسط کشتی از سواحل روم به سینوب و از آنجا نیز به قسطنونی و قیصریه رفت. ولی توسط سلطان مسعود زندانی گردید که بر اثر فشار قرامان اوغلی آزاد شده، مجبور به اقامت در قونیه گردید (۱۲۰۹م). قلیچ ارسلان یک سال بعد دوباره ادعای سلطنت کرد. ولی با ورود ایلخان کیخاتو، مجبور به عقب‌نشینی به قسطنونی گردید. در این تاریخ محمدیگ پسر معین‌الدین سلیمان پروانه به صورت اقطاع دار (تیول دار) در سینوب و مظفرالدین یاولاق ارسلان پسر حسام‌الدین چوپان نیز به همان شیوه در قسطنونی بود.

رکن‌الدین کیومرث پس از ورود به قسطنونی توسط مظفرالدین والی آنجا بازداشت شد. ولی بعد از مدتی مجدداً به فعالیت پرداخت، و با قتل مظفرالدین یاولاق در سال ۵۶۹۱.ق. / ۱۲۹۲م. اداره آن منطقه را به دست گرفت. سلطان مسعود با کمک مغولان، شخصاً به برادرش رکن‌الدین، حمله برد و در جنگی که اتفاق افتاد، به اسارت درآمد، اما توسط شمس‌الدین یامان جاندار (جندر) فرمانده نیروهای سلجوقی نجات پیدا کرد. اما رکن‌الدین سیاوش ناپدید شد و احتمالاً نزد امپراتور بیزانس گریخت.

در ازای این خدمت، بخش غربی قلمرو مظفرالدین یاولاق یعنی منطقه افلانی به شمس‌الدین یامان جاندار، و قسطنونی نیز به محمدیگ پسر مظفرالدین یاولاق ارسلان واگذار گردید. شمس‌الدین یامان جاندار در اوایل قرن چهاردهم فوت کرد. سلیمان پاشا به جای پدرش امیر افلانی شد. وی برای تصرف قسطنونی در پی فرصت بود، و در سال ۷۰۸هـ.ق. / ۱۳۰۸م. با یک حمله ناگهانی به قسطنونی، محمدیگ را در کاخش دستگیر و به قتل رساند، و بدین ترتیب قسطنونی را به تصرف درآورد.

سلیمان پاشا با به رسمیت شناختن حاکمیت والای ایلخانان، تا زمان فوتش در مقام حکمرانی قسطنونی باقی ماند. و در سال ۷۲۵هـ.ق. / ۱۳۲۵م. به نام ایلخان ابوسعید بهادرخان سکه ضرب کرد، و غازی چلبی از احفاد معین‌الدین سلیمان پروانه را که در سینوب امارت داشت، تحت فرمان و حاکمیت خویش درآورد، و به دنبال فوت غازی چلبی در سال ۱۳۲۲م. سینوب را به قلمرو خود منضم کرده، و به پسر ارشدش غیاث‌الدین ابراهیم واگذار نمود.

سلیمان پاشا نیز جزو امرایی بود که برای اظهار اطاعت از امیر چوپان که در سال ۱۳۱۴م. جهت به اطاعت درآوردن امرای آناتولی و تأدیب عاصیان وارد آناتولی شده بود، شخصاً به حضور امیر چوپان رسید و هدایای خود را تقدیم نمود.

سلیمان پاشا صفران بولی (زعفران بولی) را که آن را طراقلی بورلی می‌گفتند — شاید از

احفاد عمورخان، امیر پفلاگونای غربی — گرفت، و اداره آنجا را به پسر دیگرش علی بیگ واگذار نمود. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳م. از آناتولی دیدن می کرد، به قسطنونی رفته و با سلیمان پاشا که در آن تاریخ حدود هفتاد سال داشت نیز ملاقات کرد. ابن بطوطه می نویسد که در آن تاریخ ابراهیم پسر سلیمان پاشا در سینوب، و علی بیگ پسر دیگرش در صفران بولی، و چوپان بیگ پسر کوچک و ولیعهدش نزد خود وی در قسطنونی بود.

سلیمان پاشا با فوت ایلخان ابوسعید بهادر، با استفاده از مجادلات و جنگهای مغولان بر سر تصاحب تخت سلطنت، اعلام استقلال نمود و به نام خود سکه ضرب کرد. پسرش ابراهیم امیر سینوب در سال ۱۳۳۹م. و یا اندکی پس از آن تاریخ، علیه پدرش سر به شورش برداشت، و قسطنونی را به تصرف درآورد. چگونگی فوت سلیمان پاشا مشخص نیست.

در مسالک الابصار آمده است که سلیمان پاشا صاحب چهل شهر و قلعه و حتی بیشتر از آن، و نیز حدود بیست و پنج الی سی هزار نفر سواره نظام — و شاید هم بیشتر از آن تعداد — بود. علامه قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی اثری تحت عنوان انتخاب سلیمانی که ترجمه مختصر احیاء العلوم به فارسی است، — و در سال ۷۰۹ ه. ق. / ۱۳۰۹م. آن را تمام کرد — به نام سلیمان پاشا دارد. در مقدمه این اثر، لقب سلیمان پاشا، شجاع الدین آمده است.

در باره غیاث الدین ابراهیم که بعد از سلیمان پاشا به حکمرانی رسید، اطلاعاتی در دست نیست. وی مسجدی به تاریخ ۷۴۲ ه. ق. / ۱۳۴۱م. در قلعه درونی سینوب دارد. بر اساس سکه هایی که در سال ۷۴۶ ه. ق. / ۱۳۴۵م. در سینوب و قسطنونی ضرب شده و هرچند نامی بر روی آنها دیده نمی شود، ولی سکه شناسان تأیید کرده اند که بعد از غیاث الدین ابراهیم، عادل بیگ پسر یعقوب بیگ برادر سلیمان پاشا، حکمرانی این امیرنشین را بر عهده داشته است. از حوادث دوره حکمرانی عادل بیگ نیز اطلاعی در دست نیست. از سکه ای بدون تاریخ وی که در قسطنونی ضرب شده است، نامش به صورت «امیرالعدل» نوشته شده است. بنا به اثری تحت عنوان مقتل حسین که به نام پسرش جلال الدین بایزید در سال ۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲م. نوشته شده است، تاریخ فوت وی قبل از آن بوده است، روایت شده است که وی در طی جنگی کشته شده است. قبرش در روستای تربه عادل بیگ از توابع ناحیه قوزیاقا وابسته به قسطنونی است. پسرش جلال الدین بایزید که در تواریخ عثمانی او را کوتوروم (قوتوروم) بایزید نامیده اند، جانشین پدر شد. از بررسی وقایع و حوادث پی برده می شود که وی فردی خشن و تند مزاج بوده است. وی جنگهایی با قاضی برهان الدین احمد حکمران سیواس، و سلطان مراد اول فرمانروای عثمانی داشته است.

بایزید بیگ در صدد بود تا بعد از وی پسرش اسکندر حکمرانی را بر عهده گیرد. ولی

سلیمان پاشا پسر دیگرش، پس از به قتل رساندن برادرش اسکندر، نزد سلطان مراد خداوندگار گریخت و فرمانروای عثمانی را علیه پدرش تحریک نمود.

دو پاره شدن امیرنشین جندر

سلیمان پاشای دوم، همراه نیروهای عثمانی وارد قسطنیونی شد و پدرش را وادار به فرار به سینوب نمود، و بدین ترتیب امیرنشین جاندار (جندر) به دو قسمت تقسیم گردید و سلیمان پاشا (دوم) امیر قسطنیونی شد. بایزید بیگ پس از اطلاع از بروز تیرگی روابط پسرش با عثمانیان، به قسطنیونی حمله کرد، و با اینکه پسرش را وادار به فرار نمود، اما سلیمان پاشا به کمک عثمانیان مجدداً قسطنیونی را به تصرف درآورد (۷۸۶ ه. ق. / ۱۳۸۴ م.). سلیمان پاشای دوم با دختر سلیمان پاشا برادر سلطان مراد فرمانروای عثمانی ازدواج کرد ولی از نام همسرش اطلاعی در دست نیست.

غیاث الدین بایزید بیگ در این آخرین جنگش بیمار شد و در سال ۷۸۷ ه. ق. / ۱۳۸۵ م. درگذشت، و در آرامگاهش واقع در سینوب دفن گردید، سکه‌هایی از وی در کاتالوگ مسکوکات به چشم می‌خورد. وی مسجد جامع سلطان علاء الدین را که اولو جامع (مسجد جامع کبیر) نامیده می‌شود، مرمت کرد، و خود نیز مسجدی در قصبه اراج دارد. پس از فوتش، یکی از پسرانش به نام اسفندیار حکمران شاخه سینوب این خاندان جانشینش شد. مدت و دوره امارت و حکمرانی وی طولانی بود و از همین لحاظ نیز در تواریخ عثمانی از امرای جاندار (جندر) به عنوان آل اسفندیار (اسفندیاریان) نام برده‌اند.

سلیمان پاشا امیر قسطنیونی که تحت حمایت مراد خداوندگار قرار داشت، همان‌گونه که در جنگ اول کوسووا نیرویی به کمک سلطان مراد فرستاد، به یلدرم بایزید نیز در حمله به امرای آناتولی غربی از نظر نظامی کمک کرد. ولی چون پی برد که نوبت از میان رفتن امیرنشین خود وی نیز فرا خواهد رسید، از عثمانیان روی برتافت و با قاضی برهان الدین احمد حکمران سیواس متحد شد. سلیمان پاشا که توانسته بود بدین ترتیب دوبار از چنگ سلطان یلدرم بایزید رهایی یابد، سرانجام یلدرم بایزید که وارد قسطنیونی شده بود، پیش از آنکه فرصت اتحاد با قاضی برهان الدین احمد را به سلیمان پاشا بدهد، او را شکست داد و به قتل رساند. بدین ترتیب شاخه قسطنیونی امیرنشین جندر (جاندار) به دست عثمانیان اشغال گردید (۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م.). یلدرم بایزید، از حمله به حوالی سینوب خودداری کرد و پس از آنکه با اسفندیار بیگ به توافق رسید، منطقه قیوریم (کیوریم) مرز بین آن دو تعیین گردید. عزالدین اسفندیار بیگ حکمران سینوب از سوی مادرش با عثمانیان خویشاوندی داشت.

قوتورم بایزید، دختر سلیمان پاشا پسر اورخان غازي حکمران عثمانی را به زنی گرفته بود و اسفندیاریبیگ از این ازدواج در وجود آمده بود (۴۰). اسفندیاریبیگ که به لحاظ حوادث سیاسی با عثمانیان رابطه داشت، حکام و امرای آناتولی را که از بیم حملات یلدرم بایزید فرار کرده نزد او می آمدند، پیش امیر تیمور می فرستاد. خود اسفندیاریبیگ نیز بعد از جنگ آنکارا، هنگام ورود امیر تیمور به منطقه و حوالی از میر، همراه محمدیگ متشه اوغلی جهت اظهار اطاعت و احترامات، به حضور امیر تیمور رسید و تمامی قلمرو امیرنشین جندر که قسطنونی نیز جزو آن بود به اسفندیاریبیگ واگذار گردید.

در مجادلات بین شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تاج و تخت سلطنت، اسفندیاریبیگ تا جایی که برایش امکان داشت از عیسی چلبی و موسی چلبی پشتیبانی کرده و از چلبی محمد اجتناب و دوری نمود. پس از آنکه چلبی محمد در سال ۱۳۱۴ م. اداره امور تمامی قلمرو عثمانیان را به دست آورد، در جنگهایی که علیه قرامان اوغلی و بعد افلاق صورت داد، از اسفندیاریبیگ درخواست اعزام نیرو کرد، و اسفندیاریبیگ نیز نیرویی تحت فرماندهی پسرش قاسم بیگ اعزام داشت (۵۸۱۴ ه. ق. / ۱۴۱۶ م.).

تقسیم امیرنشین جندر برای بار دوم

قاسم بیگ بعد از مراجعت از جنگ افلاق، اطلاع یافت که پدرش قصد دارد که چانقری، قلعه جق، طوسیا و قسطنونی را که حاصلخیزترین منطقه قلمرو امیرنشین جندر بود، به پسر دیگرش خضر بیگ که مورد علاقه شدید پدر بود، واگذار کند. از این رو شدیداً از پدر آزرده خاطر گردید و از بازگشت به سرزمینش خودداری کرد و ضمن مذاکره با عثمانیان متقبل شد در صورتی که از وی پشتیبانی کنند تا اراضی و مناطق مذکور به وی واگذار شود، وی خود را تحت الحمایه عثمانی ها قرار خواهد داد. پیشنهاد قاسم بیگ از جانب چلبی محمد پذیرفته شد، و نامه ای در این مورد به اسفندیاریبیگ نوشت که مناطق مورد درخواست قاسم بیگ به انضمام منطقه با کر کوره سی به وی واگذار شود. اما اسفندیاریبیگ درخواست وی را نپذیرفت، و جنگ علیه اسفندیاریبیگ جندر اوغلی آغاز شد. اسفندیاریبیگ در جنگ شکست خورد و به سینوب گریخت، در نهایت به استثنای با کر کوره سی و قسطنونی مجبور به واگذاری دیگر مناطق گردید، و علاوه بر آن اسفندیاریبیگ پذیرفت که خطبه به نام چلبی محمد خوانده شود و کوه ایلغاز (ایلگاز) به عنوان مرز تعیین شد (۱۴۱۷ م) (۴۱) و مناطق مذکور به قاسم بیگ داده شد (۴۲).

مناطق سامسون و بافرا قبل از جنگ آنکارا به تصرف عثمانیان درآمده بود. ولی بعد از

جنگ مذکور، این مناطق به صاحبان و امرای اولیه خود مسترد شده بود. چلبی سلطان محمد در سال ۱۴۱۹م. سامسون و بافرا را دوباره به تصرف درآورد. چلبی سلطان محمد، از خضربیگ پسر اسفندیاریگ، امیر آن مناطق خواست که وی نیز همانند برادرش قاسمیگ وارد خدمت عثمانیان گردد، ولی خضربیگ به این پیشنهاد اعتراض کرده، نزد پدرش رفت. اسفندیاریگ که در صدد بود از فوت چلبی سلطان محمد، و وقایع مصطفی چلبی‌ها استفاده کند، به پسرش قاسمیگ حمله کرده، مجبور به فرارش نمود، و با اینکه صفران بولی (زعفران بولی) را که به عثمانیان تعلق داشت، در محاصره گرفت، اما شکست خورد، و در حالی که زخمی شده بود، به سینوب گریخت و نیروهای عثمانی قسطنونی و کوره را که به داشتن معادن مس شهرت داشت، تصرف کردند (۱۴۲۳م.). به دنبال این وقایع، اسفندیاریگ بشرط بازپس دادن سرزمینهای قاسمیگ، به وی، و واگذاری بخشی از عایدات با کرکوره‌سی به عثمانیان و نیز ازدواج نوه‌اش (دختر ابراهیمیگ) با سلطان مراد دوم، پیشنهاد صلح نمود و با شرایط فوق بین طرفین صلح برقرار شد (۱۴۲۴م.).

اسفندیاریگ در ۲۲ رمضان ۸۴۳ / ۲۶ فوریه ۱۴۴۳، در حالی که متجاوز از هفتاد سال داشت، فوت کرد و در آرامگاهش واقع در سینوب به خاک سپرده شد. سنگ قبرش، از سنگتراشیه‌ها و حجاریهای باارزش و نفیس است.

یکی از سکه‌های اسفندیاریگ در کاتالوگ سکه‌های مرحوم احمد توحید معرفی شده است. پنج سکه نقره‌ای و پنج سکه مسین از وی نیز توسط مرحوم عبدالاحد نوری در مجله مشرق که در قسطنونی منتشر شد، معرفی گردید. طلعت ممتاز یامان نیز در اثر خود تحت عنوان تاریخ قسطنونی، سکه‌های مذکور را یکجا آورده است. اسفندیاریگ در محله‌ای که به نام خود اوست، مسجد و خانقاهی و نیز در روستای قصاب‌لار (قصاب‌ها) از توابع دوره قانی مسجدی دارد. در سال ۸۳۳ه.ق. / ۱۴۲۹م. نیز محراب و منبر مسجد جامع سلطان علاءالدین در سینوب را مرمت کرد.

پسرش ابراهیمیگ، جانشین اسفندیاریگ شد. ابراهیم از طرفی دخترش خدیجه‌خاتون را به همسری سلطان مراد دوم، درآورد و بدین ترتیب پدرزن سلطان عثمانی شد، و از طرف دیگر با ازدواج با سلجوق‌خاتون دختر چلبی سلطان محمد نیز شوهرخواهر سلطان مراد دوم گردید. درباره دوره حکمرانی ابراهیمیگ که مدت سه سال امیرنشین جندر را اداره کرد، اطلاعاتی در دست نیست. وی در محرم سال ۸۴۷ / مه ۱۴۴۳، فوت کرد، و در آرامگاه اجدادش در سینوب دفن گردید. تا این تاریخ از او فقط یک سکه نقره‌ای به دست آمده است. مؤسسه خیریه آق تکه (آق تکیه) در قسطنونی، از آثار ابراهیمیگ می‌باشد.

کمال‌الدین اسماعیل‌بیگ، جانشین پدرش ابراهیم‌بیگ شد، و چون نخستین پسرش حسن نام داشت، لذا کنیهٔ ابوالحسن گرفت. قزل احمد‌بیگ برادر اسماعیل‌بیگ به مخالفت با برادر برخاست، و نزد عثمانیان رفت و سنج‌بیگی بولی به وی واگذار گردید. وزیر اعظم محمود پاشا از وی پشتیبانی می‌کرد.

هنگام حرکت سلطان محمد فاتح به قصد جنگ طرابوزان، در اثنای ورودش به آنکارا به موجب قرارداد فیما بین، اسماعیل‌بیگ نیرویی به فرماندهی پسرش حسن‌بیگ به کمک نیروی عثمانی فرستاد. ولی حسن‌بیگ بازداشت، و برخلاف معاهده و روابط دوستانهٔ فیما بین، ناگهان نیرویی به فرماندهی وزیر اعظم محمود پاشا برای حمله به قسطنطنیه اعزام گردید. اسماعیل‌بیگ که از این مسئله دچار حیرت شده بود، به سینوب گریخت و تدابیری برای دفاع اتخاذ کرد. اما امیرنشین جندر (جاندار) به قزل احمد‌بیگ واگذار گردید. اسماعیل‌بیگ پس از اطلاع از این مسئله، چون پی برد که از دفاع نتیجه‌ای عایدش نخواهد شد، از قلعه بیرون آمد، و با محمود پاشا ملاقات و مذاکره کرد و در قبال گرفتن تعهدی از وی، مبنی بر اینکه قصد جان او و فرزندش را نکنند، قلعه را تسلیم عثمانی‌ها نمود (۸۶۵ ه. ق. / ۱۴۶۱ م.). (۴۳) از اسماعیل سکه‌های متعددی بجا مانده است.

سلطان محمد فاتح در حوالی سینوب به اردوی عثمانی پیوست و با اسماعیل‌بیگ ملاقات کرد، و با وی همانند اقران و دوستان رفتار کرد و در مقابل خیمه گاهش از او استقبال به عمل آورد. اسماعیل‌بیگ در صدد بوسیدن دست سلطان برآمد، ولی او را برادر خطاب کرده دست در گردنش آویخت و بوسید. در آن تاریخ سلطان محمد فاتح سی، و اسماعیل‌بیگ چهل سال داشت.

سلطان عثمانی ابتدا حوالی ینی‌شهر، اینه‌گول و یار حصار را به اسماعیل‌بیگ، و سنجق بولی را نیز به پسر وی حسن‌بیگ واگذار نمود. ولی چون اسماعیل‌بیگ تقاضای واگذاری منطقه‌ای را در روم ایلی کرد، وی به فلیبه منتقل شد و در آنجا نیز همانند دوران حکمرانش دست به کارهای خیری زده و موقوفاتی ترتیب داد و در سال ۸۸۴ ه. ق. / ۱۴۷۹ م. همانجا درگذشت.

نظر به اینکه اسماعیل‌بیگ در دوران حکمرانش، از علما و دانشمندان حمایت کرده، و مقامات والایی به آنها داده و مقرریهای خوبی برایشان اختصاص داد، لذا، این دوره بهترین و درخشانترین دورهٔ امیرنشینهای آناتولی از لحاظ فرهنگی به شمار می‌رود. خود وی نیز فردی عالم بود. اثری در فقه تحت عنوان حلیات شاهی، و نیز اثری بزرگ در هفتاد و هشت باب از بخش عبادت به زبان ترکی در فروع دارد. احفادش تا زمان حاضر رسیده‌اند (۴۴).

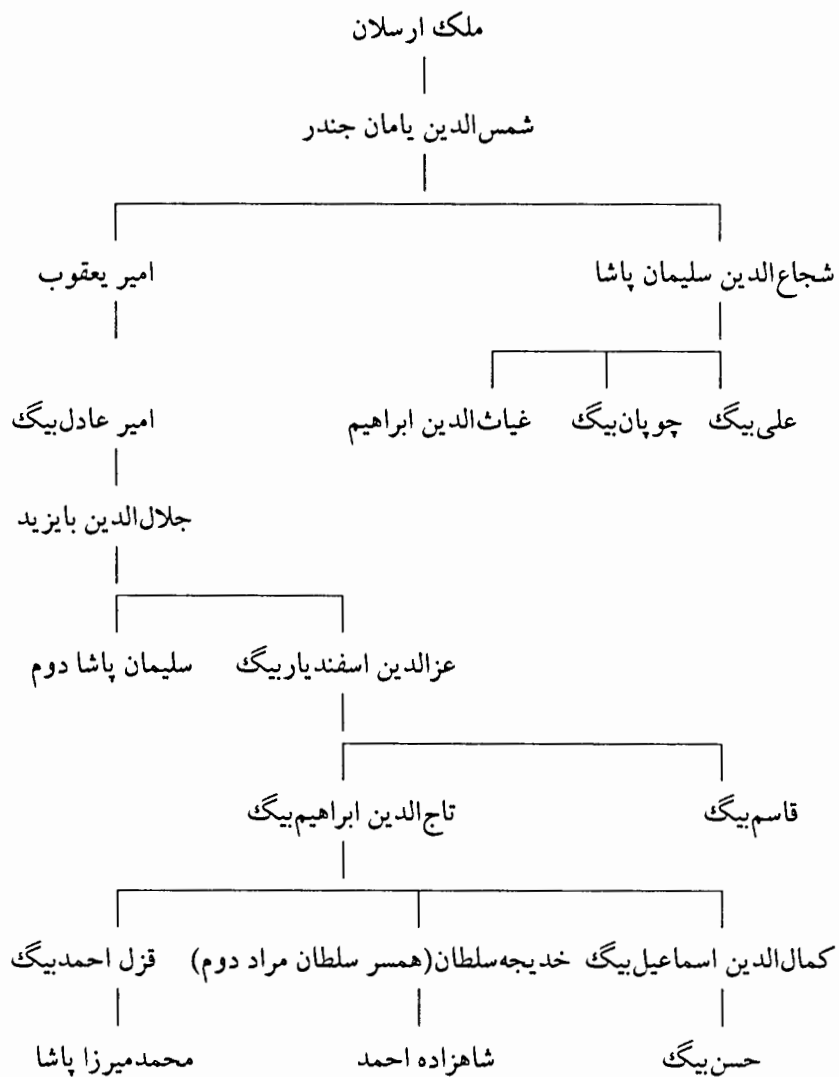
برادرش قزل احمد بیگ امیر جاندار که تحت الحمايه عثمانیان بوده و سالها فعالیت می کرد و چشم به مقام برادرش داشت، به همراه سلطان عثمانی در سفر جنگی طرابوزان شرکت و حضور داشت، و پس از بازگشت، سنجق بیگی موره به وی واگذار گردید و امارت جندر از چنگش خارج شد. بدین ترتیب امارت قزل احمد بیگ یکی دو ماه بیشتر نپائید (۱۴۶۱ م.). قزل احمد بیگ به قصد بردن خانواده اش در بولی، و رفتن به موره، اردو را ترک گفت. ابتدا نزد قرامان اوغلی، و بعد نیز نزد اوزون حسن بیگ حکمران آق قوینلوها گریخت، و بعد از فوت سلطان محمد فاتح، در زمان سلطنت بایزید دوم به سرزمینش بازگشت.

قاسم امیر شاخه چانقری امیرنشین جندر (جاندار) که تحت الحمايه عثمانیان بود، با دختری چلبی محمد ازدواج کرد. قاسم بیگ که در سال ۸۶۹ ه. ق. / ۱۴۶۴ م. فوت کرد، در چانقری مدفون است. وی مؤسسه خیریه و خانقاهی در چانقری دارد. طبق وقفنامه مورخ ۳ ذیحجه ۸۶۸ / ۷ اوت ۱۴۶۴، پسرش اسکندر را که او را امیرزه (امیرزاده) می گفتند، متولی موقوفاتش کرده بود. پسر دیگرش قایا (کایا) بیگ با دختر سلطان مراد دوم ازدواج کرد و در محاصره استانبول شرکت داشت.

آثار نوشته شده به نام امرای امیرنشین جندر

قبلاً درباره انتخاب سلیمانی که به نام سلیمان پاشا نوشته شده، سخن رفت. بنا به فرمان اسفندیار بیگ جهت استفاده پسرش ابراهیم بیگ اثری به نام جواهرالاصداف در تفسیر قرآن به زبان ترکی نوشته شد، که این اثر از لحاظ زبان نیز دارای اهمیت است. مثنوی سه هزار و اندی بیت مقتل حسین به نام جلال الدین بایزید (قوتوروم بایزید)، معراج نامه به نام خضر چلبی پسر اسفندیار بیگ، خلاصه الطب به نام قاسم بیگ، رساله منجیه در قرائت سبعة که بنا به فرمان اسماعیل بیگ به رشته تحریر درآمد، و نیز کتاب معیارالخبار والاشرار، توسط یونس بن خلیل در تصوف به نام اسماعیل بیگ، و کتاب مفتاح النور و خزائن السرد در باره بیماریهای چشم توسط خلیل بن مؤمن اهل سینوب به نام اسماعیل بیگ نوشته شد. آثار فوق کتابهایی است که تا این تاریخ به نام امرای جندر ترجمه و تألیف شده و در دسترس هستند. به غیر از آثار زیاد حجاری، آثاری نیز که حکاکشی شده اند، از زمان امرای جندر باقی مانده است. امرای امیرنشین جندر به این مسئله که زبان ترکی، به صورت زبانی فرهنگی درآید، اهمیت دادند.

شجره‌نامه آل جندر «جاندار»



اوضاع اجتماعی و علمی در امیرنشینهای آناتولی

امیرنشینهای آناتولی که از یک سو به تشکّل سیاسی خود می پرداختند. از دیگر سو نیز در حد امکانات خود، به فعالیتهای علمی پرداخته و در سرزمینهایی که فراچنگ می آوردند، تأسیسات و مؤسسه های علمی و اجتماعی زیادی به وجود آورده، مهر ترک - اسلام بر آنها نهادند. دانشمندانی که از حمایت امرای این امیرنشینها اطلاع حاصل می کردند، به خدمت آنان پیوسته و با تدریس در مدارس که تأسیس کرده بودند، و نیز تألیف و ترجمه هایی در روشنگری محیط و منطقه خویش منشأ خدماتی شدند.

امرای امیرنشینهای آناتولی که از ریاست عشیره موفق به تشکیل امارتهایی شده بودند، با حمایت از علما و دانشمندان، کسانی را که به نام آنها اثری تألیف و یا ترجمه می کردند، مورد عنایت و تفقد قرار داده، محیطی علمی و اجتماعی که روز به روز بر رونق آن افزوده می شد، به وجود می آوردند. به طوری که حتی عده ای از این امرا، در این مورد به رقابت با یکدیگر می پرداختند. امرای امیرنشینهای گرمیان، آیدین و جندر، در این باب در رأس دیگر امرای قرار داشتند.

در دوره امرای آناتولی که به طور بسیار مختصر درباره آنها از نظر علمی - اجتماعی سخن رفت، در شهرهای قونیه، دنیزلی، بیگ شهری، کوتاهیه، بالات، ایاسلوغ (سلجوق)، بیرگی، مانیسا، بچین و قسطمونی، مؤسسات جدید علمی و اجتماعی به وجود آمد.

نظر به اینکه امرای آناتولی به غیر از زبان ترکی با زبان دیگر آشنا نبودند، بدین جهت تمام آثاری که به نام آنها ترجمه و یا تألیف می شد، کلاً به زبان ترکی بود، و به همین لحاظ در زبان ملی (ترکی) آنان، از نظر اصطلاحات علمی، نوآوری هایی به وجود آمد، و غنایی در زبان ترکی ایجاد گردید. برای بررسی مؤسساتی که در طی یک قرن در امیرنشینهای آناتولی به وجود آمد، اگر نگاهی به وقفنامه ها، دفتر ثبت اراضی و نوشتجات رسمی افکنده شود، امکان ندارد که از پیشرفتی بدین سرعت دچار حیرت و شگفتی نشویم. علاوه بر آن حجارها و حکاکی ها، کاشیکاری ها و گچ بری هایی که در معماری و تزیین مؤسسه های مذکور به کار رفته است، و ظرافت و هنری که از نظر نقش و نقاشی در آنها دیده می شود، نمونه هایی از ذوق هنری و اصیل ترکها به شمار می آید. بویژه از لحاظ معماری و تزئینات، امیرنشین قرامان، تعقیب کننده و ادامه دهنده هنر سلجوقیان بودند. مسجد جامع الیاس بیگ که در اوایل قرن پانزدهم در بالات ساخته شد، از آثار درجه یک معماری ترک محسوب می گردد. آثار حکاکی شده در مراکز امیرنشینهای جندر (جاندار)، آیدین، متشه، بهترین و باارزشتین آثار موجود اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم میلادی می باشند.

یادداشت‌های فصل سوم

۱. گریگوراس Grigoras مناطق اشغالی این امیرنشینها را به شرح زیر نشان داده است: امیرنشین گرمیان شامل، آلیسوریوس Alisoryos (علیشیر اوغلی)، بخش اعظم قراقریقه (فریکیه) و اراضی‌ای که تا فلادفلیا کشیده می‌شد و مناطقی که از انطاکیه (آنتیوخیا = مابین دنیزلی و نازیلی) در کنار رود مئندروس (مندرس) تا فلادفلیا (الاشهر) قرار داشت. و از آنجا تا از میر و سواحل ایونیا را شخص دیگری به نام سارخانیس (صاروخان) به دست آورد؛ و مناطق حوالی زیره، مانیسا، پوریمنی و افه‌سوس (سلجوق) را شخصی به نام ساسان (ساسة بیگ) به چنگ آورده بود. مناطقی را که تالیدیا، اتولیس، الیسپوندوس (هلسپونت = چاناق قلعه «داردانل») و میزیا کشیده می‌شد، کالامیس (قلم بیگ) و پسرش قراسی تصرف کرد. و نواحی حوالی المپوس (کشیش = اولوداغ) و ماورای ویتینیا را شخصی به نام اوتمان (عثمان) به دست آورد؛ و اراضی مابین رود سانکاریوس (ساکاریا) و پفلاگونیا به دست پسران اموریوس (عمور) افتاد (ص ۶۲ و ۶۳).

۲. دمیرتاش، یکی از پسران امیرچوپان بود که در زمان ایلخان ابوسعید بهادرخان به والیگری آنااتولی منصوب شد و موفق به از بین بردن اغتشاشات و نابسامانیهای موجود در آنااتولی گردید. ولی بعدها یعنی در سال ۱۳۲۳م. در صدد برآمد که حکمرانی خود را اعلام و روابطش را با ایلخانان قطع کند، و به همین جهت نیز، به ایجاد و برقراری روابط با سلطان مملوکان پرداخت.

این اقدام دمیرتاش، مشکلاتی برای امیرچوپان که مقام فرماندهی لشکر (بیگلر بیگی) ایلخانان را داشت، به وجود آورد. امیرچوپان بلافاصله در رأس نیرویی بزرگ وارد آنااتولی شد و امرایی را که در اطراف پسرش بودند، فریفته به جانب خود کشاند، و بدین ترتیب او را تضعیف کرده، و پسرش را که علیه پدر اقدام به لشکرکشی کرده بود، دستگیر و با خود به تبریز برد. ابوسعید بهادر برای رعایت حال امیرچوپان، پسرش دمیرتاش را

عفو کرد — هرچند کار دیگری نیز نمی توانست انجام دهد — و مجدداً به والیگری آناتولی منصوبش نمود. دمیرتاش این بار فعالیت های خود را کلاً صرف امر استقرار کامل ایلخانان در آناتولی نمود.

دمیرتاش پس از بازگشت به آناتولی درصدد از میان برداشتن امرای آناتولی که عادت کرده بودند مستقلانه عمل کرده به اداره امیرنشین خود پردازند، برآمد. همان گونه که در بخش مربوط اشاره خواهد شد، سلیمان اشرف اوغلی، و فلک الدین دوندار حمید اوغلی را به قتل رساند و سرزمینهایشان را ضمیمه قلمرو خود نمود، و هنگامی که خود مشغول محاصره دنیزلی بود، آردنه (آرتنه) یکی از امرای خود را نیز مأمور محاصره افیون قراحصار نمود. در این زمان بود که خبر قتل برادرش دمشق خواجه را — که از خلافکاریهای اخلاقی ابوسعید بهادرخان به ستوه آمده بود — به دستور ایلخان دریافت کرد، و با این تصور که خود نیز دچار چنان سرنوشتی خواهد گردید، از محاصره دست کشید و به سیواس رفت. و درصدد برآمد خبری از پدرش بگیرد، ولی به محض شنیدن خبر شکست پدرش امیرچوپان، دستگیری و قتلش به فرمان ابوسعیدخان به مصر گریخت و آناتولی را به امیر آردنه سپرد (ذیحجه ۷۲۷ / اکتبر ۱۳۲۷). ابوسعید بهادرخان، والیگری آناتولی را به شیخ حسن بزرگ داد. وی نیز اداره آناتولی را وکالتاً به آردنه (آرتنه) واگذار نمود. دمیرتاش که به مصر فرار کرده بود، بنا به تقاضای ابوسعید بهادرخان، در سال ۱۳۲۸ م. به قتل رسید. شیخ حسن کوچک یکی از پسران دمیرتاش، در مجادلاتی که بعد از فوت ابوسعید بهادرخان بر سر تصاحب تاج و تخت صورت گرفت، نقش مهمی ایفا کرد و اداره منطقه آذربایجان را به دست گرفت. برادرش اشرف نیز در آنجا حکمرانی کرد.

۳. دمیرتاش هنگام فرارش به مصر، یا خود آردنه را در آناتولی گذاشت و یا اینکه آردنه از نزد دمیرتاش فرار کرده، همراه او به مصر رفت. آردنه در اصل از ترکهای اویغور بود و دو برادرش در اردوی ایلخانان، هر یک فرماندهی بخشی را برعهده داشتند. والیگری آناتولی بعد از دمیرتاش، در سال ۱۳۲۸ م. به شیخ حسن بزرگ که از خویشاوندان ابوسعید بهادر بود، واگذار گردید. شیخ حسن بزرگ خود اداره امور آناتولی را شخصاً برعهده نگرفت و آردنه را که به صداقتش اطمینان داشت، وکالتاً از جانب خود مأمور اداره آناتولی نمود. بعد از فوت سلطان ابوسعید بهادرخان، شیخ حسن بزرگ، در عراق سرگرم مجادلات و نصب و خلع مدعیان تاج و تخت ایلخانی گردید و به مجادله با رقبای خویش پرداخت، و اداره امور آناتولی تماماً در اختیار آردنه قرار گرفت. وی با اینکه دخالتی در مجادلات و

مبارزات مذکور نمود، با این همه صداقت و وابستگی خود را به شیخ حسن بزرگ حفظ نمود.

امیر آردنه که شخصی مدبر و شخصیتی سیاسی بود، در مجادلات و حوادثی که ادامه داشت، برای اداره امور مهارت بسیاری از خود نشان داد، و خود را وارد ماجراها و مسائل خطرناک نکرد. شیخ حسن کوچک پسر دمیرتاش که پس از مغلوب کردن شیخ حسن بزرگ، آذربایجان را به تصرف درآورده بود، از امیر آردنه خواست که به اطاعت وی درآید. ولی امیر آردنه پیشنهادش را نپذیرفت. به دنبال دریافت پاسخ منفی، شیخ حسن کوچک درحالی که سلیمان‌شاه — که او را فرمانروای ایلخانی اعلام کرده بود — همراهش بود، به آردنه حمله کرد. امیر آردنه آنها را در کنار محلی به نام کرنبوک Kerenbuk شکست داد و به خاطر همین پیروزی بر نفوذش در آناتولی افزوده گشت (۱۳۴۳ م.)، و با استفاده از این موقعیت به نام علاءالدوله آردنه حکمرانی خود را اعلام و به نام خود سکه ضرب کرد.

امیر آردنه موفق شد با اجرای روش و سیاستی عادلانه، احترام و محبت مردم را که از بی عدالتیها و سیاستهای غلط مغولان به ستوه آمده بودند، نسبت به خود جلب کند. امیر آردنه که بر سیواس، قیصریه، نیده (نیغده)، آفسرای، آنکارا، توقات، آماسیه، شبین قرا حصار، ارزنجان و حوالی آن تسلط پیدا کرده بود، در سال ۱۳۵۲ م. درگذشت. وی خود شخص دانشمندی بود، و ابن بطوطه که با وی ملاقات کرده بود، می نویسد که امیر آردنه با فصاحتی تمام به زبان عربی تکلم می کرد. مردم به خاطر سیاست عادلانه اش به او لقب «پیامبر کوسه» دادند.

پس از فوت امیر آردنه پسرش محمدبیگ جانشین وی شد. وی یکی از امرایش را که به مخالفت با وی برخاسته بود، با کمک نیروهای سلطان مملوک، از میان برداشت، ولی سایر امرا او را به قتل رسانده، و پسرش علی بیگ را به حکمرانی انتخاب کردند (۱۳۶۵ م.). علی بیگ که جوانی عیاش و ولخرج بود، خود را درگیر رقابت موجود بین امرا نمود، و عده ای از امرا به مخالفت با وی برخاستند. علی بیگ دست به جنگ علیه حاجی شادگلدی پاشا امیر آماسیه که از وی اطاعت نمی کرد، زد. ولی در راه این سفر جنگی در حوالی آماسیه فوت کرد. و پسر خردسالش محمدبیگ از طرف قاضی برهان الدین احمد که اداره امور را به دست گرفته بود، به عنوان حکمران اعلام گردید (۱۳۸۰ م.). مدتی بعد، قاضی برهان الدین احمد، محمدبیگ را از حکمرانی خلع و حکمرانی خود را اعلام نمود (۷۸۳ هـ. ق. / ۱۳۸۱ م.).

۴. با اینکه مشخص نیست که غیاث‌الدین سیاوش مذکور منسوب به خاندان سلجوقی بوده است یا نه، ولی احتمال دارد وی نیز همانند مصطفی چلبی فرزند سلطان یلدرم بایزید که در تواریخ عثمانی از وی به نام «مصطفی قلابی» اسم برده شده است، یک شاهزادهٔ اصیل سلجوقی باشد. سیاوش، به عنوان فرزند عزالدین کیکاوس دوم معرفی شده است. مرحوم عثمان فرید ساغلام، از متخصصان سکه‌شناس و عضو انجمن تاریخ از وی سکه‌ای که تاریخ ۶۸۵ هـ. ق. / ۱۲۸۶ م. را دارد و در قونیه ضرب شده است، یافته که در بولتن شماره ۳۵ سال ۱۹۴۵ انجمن تاریخ ترک معرفی و منتشر کرده است. با توجه به اینکه جیمیری در محرم سال ۶۷۸ / مه ۱۲۷۹ دستگیر و به قتل رسید، لذا تاریخ سکه مذکور باید اشتباه باشد، و با توجه به حوادث و اتفاقاتی که روی داده است، تاریخ سکه مذکور اگر در قونیه ضرب شده باشد، اصولاً باید سال ۶۷۵ هـ. ق. / ۱۳۷۶ م. باشد. در تاریخ ۶۸۵ هـ. ق. / ۱۲۸۶ م. که تاریخ ضرب سکه مذکور اعلام شده است، سلطان مسعود دوم فرمانروا بود و در قونیه اقامت داشت. درحالی که جیمیری هفت سال قبل از وی، توسط غیاث‌الدین کیخسرو دستگیر و به قتل رسید. در تاریخ آل سلجوق نسخهٔ پاریس، آمده است که در زمان فرمانروایی سلطان مسعود، برادرش ملک سیاوش از سینوب آمد و در سال ۶۸۸ هـ. ق. نزد اشرف اوغلی فرستاده شد، وی نیز ملک سیاوش را بازداشت کرد و بعد بنا به تقاضای قرامان اوغلی، سیاوش آزاد شد و با عزت و احترام به قونیه فرستاده شد. بنابراین، سکه مذکور اگر متعلق به همین ملک سیاوش باشد، وی در سال ۶۸۸ هـ. ق. در قونیه حضور داشته، و از این رو تاریخ سکه مذکور باز هم با تاریخ اقامت وی در قونیه مطابقتی ندارد. در کتاب فی بیان احوال العجایب والغرائب و احکام الکائنات و تواریخ ملوک که کتابی در نجوم است، سال قیام جیمیری، ۶۸۴ هـ. ق. قید شده است که این تاریخ نیز یک سال قبل از تاریخی است که عثمان فرید ساغلام برای تاریخ ضرب سکه مذکور بیان و قید کرده است.
۵. ادارهٔ کل موقوفات، ۱۲۱۲، آناتولی، ص ۳۶۰.
۶. در تاریخ اولجایتو آمده است که امیرچوپان پس از ورود به آناتولی، قونیه را که در تصرف آل قرامان بود، در سال ۷۱۴ هـ. ق. / ۱۳۱۴ م. در محاصره گرفت، و در نشریه‌ای دیگر به زبان فارسی (کتابخانهٔ نور عثمانیه، شماره ۲۷۸۲)، نیز همان تاریخ قید گردیده است. ولی در تذکرهٔ آقسرائی چون سال ورود امیرچوپان به آناتولی بعد از جلوس ابوسعید بهادر یعنی سال ۷۱۶ هـ. ق. قید شده است، بنابراین، در متن، هر دو تاریخ ذکر گردید. البته سال ۷۱۴ هـ. ق. درست‌تر به نظر می‌رسد. با این همه باید گفت که امیرچوپان دوبار به آناتولی رفته است.
۷. بنا به تاریخ و سال ۸۵۷ هـ. ق. که در تقویم موجود در کتابخانهٔ نور عثمانیه تحت شماره

۳۰۸۰ آمده است، فاصله حادثه سلیمان بیگ و جلوس علاءالدین بیگ نود و پنج سال بوده است، از اینجا می توان پی برد که علاءالدین در سال ۷۶۲ ه. ق. فرمانروا بوده است. در تقویمی که استاد عثمان توران منتشر کرده است، تاریخ جلوس وی، سال ۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲ م. آمده است. با توجه به اینکه مؤلف هر دو اثر، شخص واحدی است، تاریخی که در اثر دوم آمده یعنی سال ۷۶۲ ه. ق. بیشتر قابل قبول است. علاءالدین بیگ دو وقفنامه به تاریخ ۷۶۶ و ۷۶۹ ه. ق. / ۱۳۶۴ و ۱۳۶۷ م. دارد (اداره کل اوقاف، دفتر شماره ۵۷۹، ص ۳۵۷-۳۶۰).

۸. بنابر آنچه که در تقویم نجوم آمده است، چون تاریخ تولد محمدیگ پسر علاءالدین بیگ که از ملک خاتون در وجود آمد، سال ۱۳۷۰ م. بوده است بنابراین، تاریخ ازدواج علاءالدین بیگ باید قبل از آن بوده باشد.

۹. بنا به دفتر ثبت اراضی شماره ۵۴۸ قونه در آرشیو نخست وزیری، مدرسه خاتونیه و آرامگاه واقع در لارنده یعنی قصبه قرامان، باید از آن ملک خاتون باشد. و بنا به این نوشته: «مدرسه ملک خاتون بنت سلطان مراد بن اورخان بن عثمان غازی در نفس لارنده به نام خاتونیه» نام دختر مراد خداوندگار باید «ملک» بوده باشد.

۱۰. درباره نخستین جنگ قرامان - عثمانی، اطلاعات مفصلی در تاریخ نشری، به دست داده شده است (از انتشارات انجمن تاریخ ترک، ص ۲۳۴-۲۱۴).

۱۱. نزهة القلوب، نسخه چاپ اروپا، ص ۹۹.

۱۲. در تواریخ مذکور، دو نفر به نام خضر بیگ از همین خاندان به چشم می خورد. یکی خضر بن دونداری بیگ، و دیگری خضر بیگ بن یونس بیگ امیر انطالیه بود. در کتابهای تاریخ آمده است که خضر بیگ بن دونداری بیگ، بعد از فرار دمیرتاش به مصر، وارد صحنه شد و اداره امور را به دست گرفت. اما ملاحظه می شود که اندکی بعد، نجم الدین اسحاق بیگ، حکمرانی را در دست داشته است. احتمال دارد پس از آنکه دمیرتاش آناتولی را ترک گفت، خضر بیگ بن یونس نیز آناتولی را تحت اشغال خود در آورده باشد. ولی در حال حاضر با توجه به نوشته های مورخان چنین به نظر می رسد که خضر بیگ بن دونداری، پس از پدرش، مجدداً امارت را به دست گرفته است و این درستتر به نظر می رسد. در اگریدر (ایری در) مسجد جامعی به نام خضر بیگ وجود دارد. در کتیبه سردر مسجد گنبد دار قصبه شهود، نام «امیر کبیر ابراهیم بن خضر بیگ» آمده است که احتمال دارد، همان خضر بیگ حمید اوغلی باشد.

۱۳. «روایت شده است که در جنگ دو لشکر در مقابل هم صف آرایی کردند، و بعد سلطان

- مراد فرمود که یکهزار نفر از تیراندازان در جناح راست قرار گیرند که فرمانده آنها، مالقوچ حمید اوغلی بود، و یکهزار نفر از تیراندازان نیز در جناح چپ مستقر شدند که تحت فرماندهی مصطفی چلبی پسر حمید اوغلی بودند. «تاریخ نشری، ج ۱، ص ۲۹۴.
۱۴. تاریخ نشری، نشر انجمن تاریخ ترک، ص ۲۳۴.
۱۵. نشریه انجمن تاریخ ترک، سال ۱۴، ص ۷۲، ۸۲.
۱۶. مجموعه (نشریه) منشآت، تحت عنوان اجابة السائل.
۱۷. یک نسخه از مرصادالعباد در تصوف، در سال ۵۷۵۲ ه. ق. برای غیاث‌الدین عبدالرحیم پسر یونس بیگ امیر استانوس (قورقودالی) استنساخ گردید (کتابخانه ایا صوفیه، ص ۲۰۶۷).
۱۸. ابن سعید جغرافیدان (متوفی سال ۱۲۷۴ و یا ۱۲۸۶ م) و ابوالفدا به نقل از وی می‌نویسد، در زمان امپراتوری ازبیک روم، گروهی از ترکمنها از حوالی مگری (مغری) وارد شدند و در منطقه بین ساحل و کوههای دنیزلی مستقر شدند، و رودی به نام «دالمان دره» مرز آنها و رومیان بود. (پروفسور پل ویتک، امیرنشین متشه، ترجمه اورخان شایق گوگک یای، انتشارات انجمن تاریخ ترک، ص ۲۸۱).
۱۹. امیرنشین متشه، ترجمه اورخان شایق گوگک یای، ص ۴۴.
۲۰. تاریخ ابن کمال، انتشارات انجمن تاریخ ترک.
۲۱. کتاب الیاسیه فی الطب، اثر محمد بن محمود شیروانی، کتابی است در ده باب و یک مقدمه که به نام سلطان الیاس بن محمد بن ابراهیم بن اورخان نوشته شده است. کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۶۱، از انتشارات وزارت معارف (فرهنگ).
۲۲. تریپولیس در شرق قضا (بخش) بولدان ولایت دنیزلی و در جوار روستای بنی‌جه قرار داشت، و امروزه خرابه‌هایی از آن بجاست.
۲۳. درباره اینکه آیا چلبی محمد از دختر سلیمان‌شاه در وجود آمد، نیاز به تحقیق بیشتری است. زیرا چلبی محمد بنا به وصیت مادرش که در سال ۸۱۶ ه. ق. / ۱۴۱۳ م. درگذشت، خانقاهی در کنار مدرسه‌ای که خود در مرزیفون ساخته بود، بنا نمود. وقفنامه این خانقاه بعد از فوت چلبی محمد، در ۲۳ ربیع‌الآخر سال ۸۲۵ / آوریل ۱۴۲۲، تنظیم گردید. درباره دولت خاتون در وقفنامه مذکور چنین آمده است: «سیده النساء فی العالمین تاج الخواتین دولت خاتون بنت عبدالله وهی کانت امی السلطان الاعظم... الی رحمة الله الصمد السلطان محمدخان... بن سلطان بایزید». (اداره کل موقوفات، دفتر حرمین، ج ۱، ص ۱۲۸، در دفتر تحریر و ثبت اراضی کوتاهیه نیز، یعقوب چلبی خلف و پسر سلیمان‌شاه، به عنوان دایی سلطان مراد دوم ذکر شده است.

۲۴. در تاریخ نثری، ص ۳۱۴؛ و تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۷۱؛ و تاج التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۸؛ و صحایف الاخبار، ج ۳، ص ۳۴، آمده است که سلطان یلدرم بایزید، هنگام عزیمت به جنگ قرامانیان در سال ۱۳۹۱م. یعقوب را دستگیر و امیرنشین گرمیان را ضمیمه قلمرو خود نمود. من «مؤلف» نظریه دوکاس (چاپ بن، ص ۱۸) را که در متن آمده است، ترجیح دادم.

۲۵. صاحب آتا دو پسر به نامهای تاج الدین حسین و ناصرالدین حسن داشت که هر دو در جنگهایی که با جیمری و قرامان اوغلی محمدیگ داشتند، به قتل رسیدند (آوریل ۱۲۷۷). صاحب آتا هنگام کشته شدن این دو پسر، و نیز فوت نوه اش شمس الدین محمد پسر ناصرالدین حسن متولی موقوفاتش، خود در قید حیات بود.

۲۶. درباره تهاجمهای دریانوردان ترک به جزایر در اسناد خارجی و خارجیان، اطلاعات فراوانی وجود دارد. درباره تهاجم آنها به جزیره نگر و پون (اگریوز) و سایر جزایر در ۱۶ جولای ۱۳۱۸، نامه ای از دوک کرت، به دوک و نیز وجود دارد. درباره سایر حملات ترکها در این خصوص رک به:

Libri comm. Ven II, 11, 33; 105 Regesti II No 107, 116.

و در متن پیمانی که در سال ۱۳۳۲م. در زمان پاپ ژان بیست و دوم بین و نیز، رودوس، قبرس و فرانسه به مدت پنج سال منعقد شد، نیز اطلاعاتی در این مورد وجود دارد.

۲۷. دومستیک Domestik بزرگ بعد از امپراتور فرمانده نیروهای زمینی دوره پالئولوگها بود. ۲۸. شخصی که وصی و قیم امپراتور صغیر می شد، تاج امپراتوری بر سر می نهاد، و همسرش نیز امپراتوریس می شد. از این رو، چون کانتاکوزن نیز وصی و قیم امپراتور خردسال بود، خود را امپراتور اعلام کرد. این وصایت به علت اینکه آندرونیکوس سوم، کانتاکوزن را وصی تعیین کرده بود، مشروع شمرده می شد.

۲۹. دوکاس وقایعنگار بیزانسی، می نویسد: عموریگ هنگامی که از برج قلعه به بالا می رفت، برای اینکه ببیند تا بالای برج چه مسافتی مانده است، کلاه خودش را از سر برداشت و زمانی که رو به بالا نگاه می کرد، تیری میان دو ابرویش اصابت کرد، و از آن بالا بر پایین افتاد و درگذشت (چاپ بن، ص ۳۰-۲۹، ترجمه میرمیراوغلی).

۳۰. این منظومه سهیل و نوبهار، در سال ۱۹۲۴ در اروپا چاپ شد. در مقدمه آمده است که از زبان تاتی به ترکی ترجمه شده است، و شامل ۵۵۶۸ بیت است. نظر به اینکه این اثر به اهتمام مورتمان Mortman چاپ و منتشر شد، لذا مرحوم معلم رفعت بیگ اهل کیلی و

پرفسور فوآد کوپرولو تقریراتی در نشریه ترکیات «ترکشناسی» (ج ۲، ص ۴۰۱ و ص ۴۸۵) دارند.

۳۱. در Libr comm. Venet IV, 439, Ven IV, 156 از متارکه زیر سخن رفته است:
(متن ائتلاف نامه بین چلبی ترک، سینیور توگولوس (ایاسولوغ / سلجوق) با سفرای پاپ) پیمان مذکور شامل ۲۰ ماده بود.

۳۲. ابراهیم بهادر پدر جنیدیگ یکی از پنج پسر آیدین اوغلی محمدیگ بود. به نظر می‌رسد که وی هنگام امارت برادرش عموریگ بر آیدین، فوت کرده است. قراحسن به جهت آنکه مدتهای طولانی در مقام سوباشی از میر بود و در تواریخ به از میر اوغلی (فرزند از میر) مشهور است و نیز جنیدیگ هردو پسران همین ابراهیم بهادر بودند.

۳۳. سه فروند قدرغه (کشتی جنگی) که توسط پرسوال پالایوچینی Persival Palavicini، امیر جنوبی‌های فوجه — که بعد از آدورنو، پودستای فوجه شد — تدارک دیده شده بود، تحت فرماندهی شخص وی در عملیات شرکت کرد (تاریخ هامر، ترجمه عطاییگ، ج ۲، ص ۱۸۰).

۳۴. وقف جامع (مسجد) سلمان کوی، به نام قراحسن بن ابراهیم، تابع بیرگی (دفتر ثبت اراضی شماره ۱۱۶، بخش مربوط به قضای بیرگی).

۳۵. ترجمه از گریگوراس (ترجمه اسکندر خوجی)، نشریه انجمن تاریخی عثمانی، سال اول، ص ۲۴۳، مقاله «سرگذشت و ماجرای شاهزاده خلیل».

۳۶. با اینکه تاریخهای عثمانی تاریخ اشغال بالیکیسیر و برگمه را سال ۷۳۷ ذکر کرده‌اند، ولی چون در تاریخ مذکور یخشی‌بیگ امیر برگمه و در قید حیات بود، لذا با توجه به حوادث، اشغال برگمه و تسلیم دمیرخان، دست کم می‌باید در سال ۱۳۴۵ م. صورت گرفته باشد.

۳۷. شیخ حسن بزرگ، با مغلوب کردن شیخ حسن کوچک پسر تیمورتاش، در شعبان ۷۴۰ / فوریه ۱۳۴۰، این پیروزی خود را به اطلاع اورخان غازی رساند. در پاسخ مورخ ماه ذیحجه همان سال (ژوئن ۱۳۴۰) که از طرف اورخان غازی داده شد، آمده بود که به سبب فوت اجلان (عجلان) بیگ قراسی اوغلی، وی عازم آن حوالی شده و اولوباد را از وجود دشمن زدوده، و جواب نامه‌اش را از همانجا برایش می‌نویسد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۷۵). بنابراین، با اینکه به نظر می‌رسد که اشغال امیرنشین قراسی بعد از اواسط سال ۱۳۴۰ م. صورت گرفته است، ولی نوشته‌های منشآت درباره سالهای مذکور، چندان قابل اعتماد نیست، و احتمالاً بعدها به آن افزوده شده باشد. در تاریخ آل

عثمان نوشته فردی ناشناس (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۲۷۰۵) تاریخ اشغال و الحاق امیرنشین قراسی را سال ۷۴۵ ه. ق. / ۱۳۴۴ م. ذکر کرده است که بیشتر به حقیقت نزدیکتر است.

۳۸. در سال ۷۳۱ ه. ق. / ۱۳۳۱ م. هنگامی که امپراتور آندرونیکوس در دیمه طوقه به سر می برد، نوشته است که ناوگانی مرکب از هفتاد فروند کشتی متعلق به امیر قراسی (امیر نیکه کورفوکاس ترووا) در سواحل گلیبولی نیرو پیاده کرده و حوالی انز، فییره جق و ترایانوپولیس را کوییده است که به نظر می رسد که نیروهای مذکور متعلق به دمیرخان بوده است (لوبو، ج ۲۴، فصل ۱۵، و تاریخ هامر «ترجمه عطاییگ»، ج ۱، ص ۱۷۳).

۳۹. کتابخانه کوشک بغداد، موزه توبقایی سرای، شماره ۳۱۰.

۴۰. سلطان خاتون دختر سلیمان پاشا در سال ۷۹۷ ه. ق. / ۱۳۹۵ م. فوت کرد در آرامگاه مشهور به آینه‌لی واقع در سینوب به خاک سپرده شد. روستای سورقون وابسته به قضای آینه جق، موقوفه آرامگاه وی بود.

۴۱. مقریزی جزو وقایع شوال سال ۸۱۹ / نوامبر ۴۱۷)، کتاب السلوک خود می نویسد که بر سر این خواسته، بین چلبی محمد و اسفندیار جنگی اتفاق افتاد، و اسفندیار به سینوب گریخت، و بعد به شرط خواندن خطبه به نام چلبی محمد و قبول حاکمیت والای عثمانیان بین طرفین صلح برقرار گردید. ولی با اینکه اسفندیار در قسطنونی خطبه را به نام چلبی محمد خواند، ولی وزیرش خواند سالار علی در مسجدی که خود ساخته بود، خطبه را به نام اسفندیاریگ خواند.

۴۲. از وقفنامه مورخ ۳ ذیحجه ۸۱۸ قاسم بیگ، چنین برمی آید که طوسیا و کارگی نیز تحت تسلط وی بوده است.

۴۳. در تمام کتابهای تاریخ که منقول از یکدیگرند، تاریخ اشغال قسطنونی و سینوب ۸۶۴ ه. ق. / ۱۴۶۰ م. ذکر شده است. در حالی که مورخ دورسون بیگ از کاتبان دیوان همایون که خود در این جنگها شرکت داشت، چون تاریخ نامه‌ای که محمود پاشا برای اسماعیل بیگ فرستاد، سال ۸۶۵ می باشد، بنابراین اشغال و تصرف آن امیرنشین، و یا واگذاری آن به قزل احمد بیگ باید در همان سال بوده باشد. عجم حامدی شاعر معروف که ابتدا در خدمت اسماعیل بیگ بود، و بعد به خدمت عثمانیان درآمد، با ابیاتی که در قصیده اش آورده:

سیناب و قسطنونیه شد فتح شاه را

چون برج چرخ اگرچه حصارست مشید است

و در مصرع دوم مقطع قصیده که به حروف ابجد سال ۸۶۵ ه. ق. است، چنین آمده است:

او کرد اطاعت شه تاریخ بیعتش از جان مطیع دولت سلطان محمدست
 بنابراین، تاریخ تصرف سینوب و قسطنونی سال ۸۶۵ ه. ق. بوده است. تصرف
 سینوب و قسطنونی پس از جمادی الآخر سال ۸۶۵ / آوریل ۱۴۶۱ بوده است. زیرا
 اسماعیل بیگ در آن تاریخ یعنی ۸۶۵ ه. ق. بنایی به موقوفه مادرش دولت خاتون اضافه
 کرده و در آن خود را چنین خوانده است:

«السلطان المعظم والخاقان الاعظم مولی ملوک العرب والعجم کمال الدوله والدین
 اسماعیل بن المرحوم ابراهیم بیگ بن اسفندیارخان».

و از اینجا پیداست که وی در آن تاریخ هنوز در مسند حکمرانی قرار داشته است.
 ۴۴. مؤسسه‌های زیادی از اسماعیل بیگ، در قسطنونی، سینوب و برخی مناطق دیگر بجای
 مانده است، که مهمترین آنها عبارت از مجموعه بناهایی تحت عنوان «کوچوک
 عمارت» (عمارت کوچک)، شامل مسجد، مدرسه، کتابخانه و مؤسسه خیریه است.
 دستور احداث آنها را وی در سال ۸۵۸ ه. ق. / ۱۴۵۴ م. صادر کرد و وقفنامه‌اش نیز در
 اوایل ربیع الاول سال ۸۶۱ / دسامبر ۱۴۵۶ تنظیم گردید. اسماعیل بیگ همچنین
 کاروانسرای در قسطنونی، شیرآبی در مقابل و روبروی دمیرلی مسجد سینوب و نیز
 ساختمانی دیگر در سینوب، شیرآب و خان (کاروانسرا) در آراچ، دو مسجد در
 روستاهای بویالی و کوره حدید آراچ، حمامی در باکر کوره‌سی، کاروانسرای در مرکز
 ناحیه گوگجه تاش کوپرو، مسجدی در روستای کمال در ناحیه گول، شیرآب و مسجدی
 در روستای قوواقلی (کاواکلی)، حمامی در مرکز دوزه قانی، مسجدی در روستای
 چایرجق، و کاروانسرای در روستای اوياچالی آراچ دارد.

اسماعیل بیگ مرکز علمی مهمی در قسطنونی به وجود آورده بود. مدرسه را برای
 محی الدین نیکساری که از دانشمندان برجسته بود، ساخت. دانشمندان، علما و ادبایی
 چون فتح الله شیروانی ریاضیدان دانشمند، متفکر بزرگ سیدعلی عجمی، طبیب خلیل بن
 مؤمن بن خلیل سینوبی، عمر بن احمد، طبیب و ادیب معروف کمال الدین، شعرا و ادبایی
 نظیر محمد سینوبی، ترابی قسطنونیایی، سنایی، حقی و عجمی حامدی منتسب به دربار
 اسماعیل بیگ بودند. حامدی درباره مدرسه، مسجد، مؤسسه خیریه‌ای که اسماعیل بیگ
 ساخته بود، منظومه‌های هنرمندانه‌ای سروده، و قصیده‌های زیبایی نیز درباره خود
 اسماعیل بیگ دارد. حامدی زمانی که در فیلیبه اقامت داشت، نیز با اسماعیل بیگ
 ملاقات و دیدار داشت.

فصل چهارم

قبیله قایی، ارطغرل بیگ، غازی عثمان بیگ مهرهای قبایل غز بر اساس آداب و رسوم

بنا به افسانه‌ها، اوغوزخان، شش پسر به نامهای گون‌خان، آی‌خان، یلدزخان، گوگ‌خان، داغ‌خان، و دنیزخان داشت. سه پسر اولی یعنی، گون‌خان، آی‌خان، یلدزخان شاخه راست قبیله اوغوز (غز) و سه پسر دیگر یعنی گوگ‌خان، داغ‌خان و دنیزخان نیز شاخه چپ این قبیله را تشکیل می‌دادند. هریک از شش پسر اوغوزخان، چهار طایفه داشتند که در مجموع بیست و چهار طایفه می‌شدند، و عشیره‌های غز، منشعب از این چهار طایفه بودند. (۱) و نیز بنا به همان افسانه‌ها، طوایفی نظیر، اویغور، قنقلی، قُرتلی، قبقاق، قلیج، آغاجری (آغاج‌اری) و آی‌فری منتسب به برادران و پسرعمهای اوغوزخان وجود داشتند که دشمن وی بودند. (۲)

طوایفی را که به سه پسر اول اوغوزخان یعنی گون‌خان، آی‌خان، و یلدزخان، منتسب بودند، «بوزاوقلی»، و طوایف منتسب به گوگ‌خان، داغ‌خان و دنیزخان را «اوج‌اوقلی» می‌گفتند. «بوزاوق‌ها» در اردو و ضیافتهایی که «شولن» نامیده می‌شد، در سمت راست، و بنا به درجات و مقاماتشان در مکانهای معین و تعیین شده قرار می‌گرفتند. طوایف منتسب به گون‌خان در رأس دیگر طوایف قرار داشتند، و آنها نیز به مدارجی که داشتند، رده‌بندی می‌شدند. همچنین طوایف «اوج‌اوق» نیز در اردو و ضیافتهای در سمت چپ خان قرار می‌گرفتند. در این شاخه نیز طوایف منتسب به گوگ‌خان در رأس قرار داشتند، و دیگر طوایف نیز بنا به ترتیب و مدارجشان در جای خود قرار می‌گرفتند. همه این طوایف اونغون «اونگون» (توتم)‌هایی از پرندگان و جانوران درنده برای خود داشتند، و خوراکشان از جای معینی از گوشت اعضای حیوانات بود که آن را «سو غوق» می‌گفتند. (۳).

چهار طایفه متسب به گون‌خان، که در رأس قرار می‌گرفتند، عبارت بودند از «قایی»، «بیات»، «لقه اولی» و «قرا اولی» و چهار طایفه متسب به آی‌خان، عبارت بودند، از «یازر»، «دوگر»، «دودورغه» و «پارلی». و نیز طوایف، «آوشار»، «افشار»، «قزق»، «بیگدلی» و «قارقین» متسب به یلدزخان، طوایف درجه اول بودند.

چهار طایفه اوج اوق‌ها که متسب به گوگ‌خان که نخستین شاخه جناح چپ را تشکیل می‌دادند، عبارت بودند از طوایف «بایندر»، «بیچنه»، «چاوندور» و «چینی»، و علاوه بر آن تیره و طوایف «سالور»، «ایمور»، «الایوندلو» و «اوره‌گیر» نیز شاخه‌های متسب به داغ‌خان را تشکیل می‌دادند، و طوایف متسب نیز عبارت بودند از «ایگدر»، «بوندوز»، «یوه» و «قزق». حال به توتم (اونغون)‌های طوایف غز که از کتاب سلجوقنامه اثر علی یازیچی‌زاده گرفته شده و در قالب نام پرندگان آمده، به ترتیب اهمیت می‌پردازیم، و از شاهین که توتم بوزاوق‌ها از شاخه گون‌خان بود، شروع می‌کنیم:

طایفه قایی

قایی به معنی «محکم، صاحب قدرت و نیرو» است. توتم آن، پرنده‌ای به نام شاهین، و مهرش به شکل ۱۲۱ یعنی دو تیر و کمانی تیردار است. با این همه، اشکال این تیرها بعدها کم و بیش تغییر یافته، که در سکه‌های عثمانی، به صورت و اشکال ۷ ۷ ۷ دیده می‌شود.

طایفه بیات

معنی بیات، «دولتمند و پربرکت» است. توتم این طایفه شاهین و مهرشان به شکل ۶ بود.

لقه اولی

به معنی «شایسته هرجا و همه با وی موافقت دارند» است. مهر این طایفه نیز به شکل ۷ بود.

طایفه قرا اولی

نظر به اینکه چادرهای این طایفه سیاه‌رنگ بود، این اسم به آنها داده شده، و مهرشان به شکل ۱- بود.

توتم شاخه آی‌خان بوزاوق‌ها، عقاب بود.

طایفه یازر یا یازار

یازر به معنی «صاحب و مالک ولایات بسیار و فرمانده و ارباب ولایات» است و شکل مهر این طایفه  بود.

طایفه دوگر (دوگر) (۴)

دوگر به معنی «جمع شدن به منظور جان گرفتن و متحد شدن» است. بنا به نوشته ای دیگر، به معنی راندن از جایی به جای دیگر بود، و شکل مهر آن  بود.

طایفه دودورقه

دودورقه به معنی «صاحب ملک و قانون و یاسا» است. مهر این طایفه شکل  داشت.

طایفه ییاری

معنی دقیق ییاری مشخص نشده است. در تاریخ آماسیه (ج ۲، ص ۴۵)، به معنی «کسی که برغم مشکلات در کارهایش موفق گردد»، آمده است. مهر این طایفه نیز به شکل  بود.

توتم شاخه یلدزخان بوزاقها، خرگوش بود که عبارت بودند از:

طایفه آوشار (افشار)

به معنی «چابک، و علاقه مند به شکار حیوانات» است، مهرشان به صورت  بود.

طایفه قزق

معنی آن، «نیرومند و باغیرت و ساعی در نهفته ها و نهانها» است. مهر این طایفه، شکل  را داشت.

طایفه بیگدلی

به معنی «گفته ها و سخنان امرا ارزشمند است» می باشد. مهر آن به شکل  بود.

طایفه قارقن (قارقى)

به معنی «دارنده طعام بسیار و سیرکننده» است، مهر این طایفه نیز به شکل ۷ بود.
با معرفی طایفه قارقن، طوایف دوازده گانه شاخه راست غزها (بوزاق‌ها) به نهایت می‌رسد، و حال به معرفی شاخه چپ که در رأس آن «گوگ‌خان» قرار داشت، پرداخته می‌شود. توتم طوایف گوگ‌خان «سُنقر» بود.

طایفه بایندر

به معنی «کسی که پیوسته حلم می‌راند و در ناز و نعمت و خیر است»، می‌باشد. مهر این طایفه به شکل ۷ بود.

طایفه بچنه (بچنک)

به معنی «جنگاور خوب و باغیرت» می‌باشد و مهرشان ۷ بود.

طایفه چاووندور

این طایفه چاولدور نیز نامیده می‌شود، و به معنی «صاحب شرف و ناموس و شهیر» است. مهرشان به شکل ۷ بود.

طایفه چپنی

به معنی «بهادر و جنگاوری است که هرجا یاغی و شورش یبند، سراغش می‌رود» است. مهر این طایفه شکل ۷ را داشت.
توتم چهار طایفه غزهای متسبب به داغ‌خان، «اوج» (نوعی پرنده) بود.

طایفه سالور

نام این طایفه، به معنی «مهاجم»، و «کسی که هرجا برسد حمله کرده و شمشیر می‌زند» می‌باشد. مهر این طایفه به شکل ۷ بود.

طایفه ایمور

به معنی «بزرگ و ثروتمند بزرگ» است و مهر آن شکل ۷ را داشت.

طایفه الایوندولو

به معنی «دارندهٔ مادیاتهای خوب و میشی رنگ» است. مهر این طایفه به شکل  بود.

طایفه اوره گیر (یوزگیر)

به معنی «نیکی کننده بخشندهٔ مدام» می باشد. شکل مهر این طایفه  یعنی تیر و کمان بود. توتم اوچ اوقهای وابسته به «دنیزخان» پرنده ای به نام «چاقر» (پرندهٔ خارستان و خارزار) بود.

طایفه ایگدیو

به معنی «خوبی، الایی و بهادری» است. مهر این طایفه شکل  را داشت.

طایفه یوه

به معنی «کسی که مقام و شأن وی بالاتر از همه است» می باشد. مهر این طایفه به شکل  بود.

طایفه بوندوز

به معنی «خدمتگزار و کسی که بی نهایت متواضع است» می باشد. مهر این طایفه، به شکل  بود.

طایفه قنق

معنی آن «محترم تر و عزیزتر از هر کسی است» می باشد. شکل مهر این طایفه نیز  بود.

این مهرهای غرزا، به مرور زمان دچار تغییراتی کم و بیش شد، ولی در صورتی که دقت شود، خللی به فرم و نقش اصلی آنها وارد نیامده است. همان گونه که قبلاً اشاره گردید، اشکالی که در فوق آمد، برگرفته از اثر یازیجی زاده علی،

نسخه موجود در کاخ توپقاپی است که عکس و تصویر آنها در کتاب آمده است. اشکال مشابه مهر طوایف مذکور که در دیوان لغات الترك و جامع التواریخ آمده است، کم و بیش شبیه یکدیگر بوده و من «مؤلف» اشکال واضح و روشن یازجی زاده را که برگرفته از جامع التواریخ می باشد، ترجیح دادم (۵).

طایفه قایی و خاندان عثمانی

تاریخ دوره ای که عثمانی ها به صورت عشیره می زیستند و حتی دوره ای که تشکیل امیرنشینی را دادند، بسی مغشوش است. و بخش مهمی از اطلاعات موجود در دسترس، متکی به آثاری است که بعدها نوشته شده است. در این بخش از آخرین بررسیها و تحقیقات پژوهشگران و نیز از آداب و سنن که از قدیمیترین مأخذ و منابع برگرفته شده است، برای روشن کردن تاریخ عثمانی در آن دوره استفاده خواهد شد.

به موجب نوشته های تاریخی، بررسیهای قومی و نژادی و نیز آداب و سنن و مهرهای موجود، محقق شده است خاندانی که موفق به تشکیل دولت و حکومت عثمانی گردید، از طایفه قایی شاخه گون خان که شاخه راست غزا را تشکیل می دادند، بودند (۶). همان گونه که در فوق در بخش مربوط به طوایف غزا، اشاره گردید و بنا به آنچه که از اثر یازجی زاده یعنی سلجوقنامه حاصل آمد، قایی به معنی محکم، استوار، و صاحب قدرت و نیرو است.

سلجوقیان بزرگ پس از پیروزی در جنگ ملازگرد در سال ۱۰۷۱ م. هنگام آغاز تسلط بر آناتولی، عشایر و طوایف منسوب به خود را نه یکباره و یکجا، بلکه در تاریخ و فاصله های مختلف در نقاط مختلف آناتولی اسکان دادند، و هنگام اسکان، طایفه قایی را هم بعد از استیلایشان بر آناتولی و یا پس از فوت سلطان جلال الدین خوارزمشاه در برخی نقاط آناتولی اسکان دادند، که بخشی از آنها نیز، همان قایی هایی هستند که امیرنشین عثمانی را تشکیل دادند (۷).

به موجب آداب و سنن تاریخی، هرچند بخشی از طایفه قایی در زمان علاء الدین کیقباد اول (۱۲۳۶-۱۲۱۹ م.). در حوالی قراجه داغ واقع در غرب آنکارا مستقر شدند (۸)، ولی آنچه مسلم است، اینکه بخشی از این طایفه، در اواسط قرن سیزدهم میلادی در غرب آناتولی

بودند که بعدها حوالی سوغوت (سویوت) و دومانیچ^۱ را به اشغال خود درآوردند (۹). بنا به قراین، قایی‌هایی که در این منطقه اسکان داده شدند، متشکل از چهارصد چادر (خانوار) بودند و امارت آنها را در نیمه دوم قرن چهاردهم ارطغرل برعهده داشت (۱۰). یکی از نکات مجهول و ناشناخته‌مانده خاندان عثمانی نیز، مجهول‌ماندن نسب و پدر و آباء ارطغرل بیگ است که به علت در دسترس نبودن اسنادی قدیمی در این مورد، تحقیقاتی که از سالها به این سو انجام گرفته است (۱۱)، تا حال حاضر نتیجه‌ای به دست نداده است؛ و همان‌گونه که تواریخ ترک نیز نوشته‌اند، اعتقاد بر این نظریه که سلیمان‌شاه پدر ارطغرل بوده است، هنوز هم مورد تردید است، و در سایه تحقیقات جدیدی که صورت گرفته است، احتمال می‌رود که پدرش گوندوز آلپ بوده باشد (۱۲). به موجب افسانه‌های تاریخی، حیمه‌آنا (ننه حیمه) مادر ارطغرل بوده است (۱۳). بنا به نوشته‌های تواریخ و مآخذ عثمانی، عشیره‌ای از قایی‌ها، ابتدا در حوالی قراجه‌داغ واقع در غرب آنکارا سکنی گزیدند و بعدها در حوالی سوغوت (سویوت)، دومانیچ و ارمنی دربندی (۱۴) (دربند ارمنی) که به اشغال ارطغرل درآمده بود، مستقر شدند.

از نوشته‌های کلاسیک تاریخ عثمانیان چنین برمی‌آید که ارطغرل بیگ در نیمه دوم قرن سیزدهم در قید حیات بوده است. ولی مشخص نیست که در چه تاریخی سوغوت را تصرف کرد و در چه سالی درگذشت. هر چند وقایع‌نامه‌های عثمانی نوشته‌اند که در جنگی که میان علاءالدین کیقباد (پادشاه سلجوقیان آناتولی) و امپراتور روم (امپراتور ازنیق) به سبب تجاوز وی به قلمرو سلجوقیان در سال ۶۲۹ ه. ق. / ۱۲۳۱ م. اتفاق افتاد، ارطغرل بیگ، جزو نیروهای آق‌جی (مهاجم) سلجوقیان بود، و محلی که سلجوقیان به رومیان غلبه کردند، سلطان اونی نام داشت، و بعد به دنبال عبور مغولها از مرز، سلطان علاءالدین بی‌درنگ سلطان اونی را ترک گفته، عازم آن منطقه گردید. ولی چنین جنگی، نه در سلجوقنامه‌های موجود قید شده است و نه در مآخذ ییزانسی (۱۵).

همچنین بنا به مآخذ عثمانی، پس از پیروزی مذکور، ارطغرل بیگ قراجه حصار و بعد نیز سوغوت را به تصرف درآورد، و امیر رومی بیله‌جق را نیز وادار به پرداخت باج کرد، و سلطان سلجوقی، سوغوت را به عنوان پاداش به ارطغرل بیگ بخشید (۱۶).

غیاث‌الدین کیخسرو سوم (۱۲۸۳-۱۲۶۴ م.)، به دنبال حادثه جیمری، بعد از رسیدن به

مرز، ارطغرل بیگ، امیر قایی‌ها به حضور سلطان رسیده، احترامات لازم را بجا آورده، هدایایش را تقدیم داشت. (۱۷) از این مسئله که مصادف با سال ۱۲۷۹ م. بود، می‌توان پی‌برد که ارطغرل در آن زمان رئیس عشیره‌های مرزنشین بوده است.

منابع عثمانی می‌نویسند ارطغرل بیگ در سال ۶۸۰ یا ۶۸۷ ه.ق. / ۱۲۸۱ یا ۱۲۸۸ م. درحالی‌که متجاوز از نود سال داشت، درگذشت (۱۸). دفن وی در سوغوت و وجود آرامگاهش در آنجا، حاکی از آن است که قایی‌ها بر آن منطقه مستولی بوده، و آن ناحیه را سرزمین خود قرار داده بودند، و هسته اصلی و مرکزی امپراتوری عثمانی که بعدها تشکل یافت، همین قراجهداغ، سوغوت و دومانیک بود. در این صورت، بخشی از طایفه قایی که در حوالی قراجهداغ واقع در نزدیکی آنکارا اسکان یافته بود، زمانی که ارطغرل در قید حیات بود، به سمت غرب رفته، و سوغوت را به‌عنوان قشلاق، و دومانیک را به‌عنوان ییلاق خود انتخاب کرده، و در این دوناحیه سکنی گزیدند.

عثمان بیگ به‌عنوان رئیس عشیره و امیر امیرنشین مرز

بعد از فوت ارطغرل بیگ، عشایر تحت فرمان وی — که یکی از آنها عشیره قایی یعنی پرافتخارترین عشیره غزاها و ارطغرل منتسب به آنها بود — عثمان بیگ پسر کوچک ارطغرل را به‌خاطر لیاقت و فعالیت‌هایش، به‌عنوان رئیس خود انتخاب کردند. عثمان و یا اوتمان بیگ تا آخرین لحظه‌های زندگی پدرش، در اداره امور، وکیل و نایب پدرش بود. ولی چون دونداری بیگ برادر ارطغرل بیگ نیز در صدد به‌دست آوردن مقام ریاست عشیره بود، لذا، بین آنان اختلاف بروز کرد. زیرا به‌استثنای قایی‌ها، افراد سایر عشایر، به‌خاطر کبر سن دونداری بیگ خواهان ریاست وی بودند. ولی دونداری بیگ چون پی‌برد که تمایل و گرایش به ریاست عثمان بیگ بیشتر است، لذا، با اینکه وی نیز ابتدا با ریاست برادرزاده‌اش موافقت کرد، (۱۹) ولی بعدها چون شایع شد که در صدد است به مخالفت با برادرزاده‌اش برخیزد، به قتل رسید (۱۲۹۸ م.). (۲۰). سرانجام، عشایر غز مستقر در مرزها نظر به اینکه عثمان بیگ منتسب به عشیره قایی بود، او را به‌اتفاق آرا به ریاست پذیرفتند. (۲۱)

به‌موجب نوشته اکثر مورخان، عثمان بیگ در سال ۶۵۶ ه.ق. / ۱۲۵۸ م. در سوغوت (سویوت) متولد شد. معلوم نیست که این امر تا چه حد صحت دارد، بنا به تاریخ فوق، وی هنگامی که ریاست عشیره را برعهده گرفت، بیست و سه سال داشته است که مصادف است با آخرین سال‌های زندگی غیاث‌الدین کیخسرو سوم فرمانروای سلجوقی. یک‌سال بعد،

غیاث الدین کیخسرو بنا به دستور ایلخان به قتل رسید، و پسر عمش غیاث الدین مسعود جانشین وی گردید.

با انتقال امپراتوری از نیک به استانبول در سال ۱۲۶۱ م. و بعد از تأسیس حکومت خاندان پائولوگ، اداره حکومت در بی‌تینا (حوالی بورس، ییله‌جق، و از میت) سستی گرفت، و سست شدن رشته‌های ارتباط امرای رومی این منطقه با استانبول، عثمان غازی را وارد فعالیت کرده، و به تصرف اراضی و مناطق مرزی پرداخت.

در شمال مناطق تحت نفوذ و سیطره عثمان بیگ، خاندان عموریگ (۲۲) از ساکاریاتا پفلاگونیا را در تصرف خود داشته، و در جنوب نیز امیرنشین گرمیان و اسکی شهر نیز تحت اداره یکی از امرای مرزنشین — که احتمالاً تابع امیرنشین گرمیان بود — قرار داشت. افرادی نظیر صمصاچاوش، کونور (قونورآلب)، آقچه قوجه، آیگوت آلب، و غازی عبدالرحمان که هر یک خود امیر عشیره‌ای بودند و از هم‌زمان عثمان بیگ به‌شمار می‌آمدند و تحت اداره وی قرار داشتند، نیز در فعالیتها و اقدامات او برای گسترش نفوذ شرکت داشتند.

روابط عثمان بیگ با اخی‌ها

هنگام شروع فعالیت‌های عثمان بیگ، دو طریقت مهم به‌نام‌های اخیگری و بابایی‌گری در آناتولی وجود داشتند. شیخ‌اده‌بالی که از رؤسای اخی‌ها بوده و در موضع ایت‌بورنی در نزدیکی اسکی‌شهر خانقاهی داشت، از بزرگان صاحب‌نفوذ و معتبر منطقه به‌شمار می‌آمد. عثمان غازی با ملخون خاتون (۲۳) دختر اده‌بالی که تحصیلاتش را در مصر انجام داده بود، ازدواج کرد (۲۴). و بدین ترتیب از نفوذ و اعتبار اخی‌ها بهره‌مند گردید. به‌طوری‌که بزرگانی چون شیخ محمد غازی، اخی شمس‌الدین و پسرش اخی حسن، و بعدها قراخلیل جندرلی (بنا به مشهور چاندارلی) که در دربار عثمانیان، قاضی، سرعسکر و سرانجام وزیر شد، از پیروان طریقت اخی‌ها بوده، که در تأسیس امیرنشین عثمانی، و گسترش این امیرنشین، منشأ خدماتی شدند (۲۵).

بنا به برخی نوشته‌ها (۲۶)، سلطان غیاث‌الدین مسعود، در سال ۱۲۸۴ م. فرمانی در خصوص واگذاری سوغوت و حوالیش به‌عنوان اقطاع برای عثمان بیگ فرستاد، و در سال ۱۲۸۹ نیز با الحاق اینونو و اسکی‌شهر به قلمرو وی، با توجه به مناطق تحت اداره‌اش او را به‌عنوان امیر مرز (مرزنشین) اعلام داشت. در صورتی‌که چنین فرمانی ارسال شده باشد، در این صورت عثمان بیگ از مقام یک امیر عشیره به مقام امیر مرز ارتقا یافته بوده است.

نیرومندترین امیر رومی از امرای همسایه با عثمان بیگ، امیر اینه گول^۱ بود. حتی صمصاچاوش، امیر عشیره، از شرّ و مزاحمت‌های وی مجبور به ترک اراضی خود شده، به جانب مودورنو عقب‌نشینی کرده بود. عثمان بیگ، ابتدا به جنگ با این خصم نیرومند پرداخت که موفقیتی به دست نیاورد، و برادرزاده‌اش بیگ هوجه (خواجه) پسر ساروباتی را نیز در این جنگ از دست داد. عثمان بیگ، در جنگ دیگری که با امیر اینه گول و متحد او امیر قراجه حصار در حوالی دومانیچ نمود، هرچند برادرش ساروباتی یا گوندوز آلپ را از دست داد، ولی در جنگ پیروز شد (۲۷). و لاتوش^۲ برادر فرمانده دشمن یعنی امیر قراجه حصار در این جنگ کشته شد، بنا به روایات، این دو جنگ در سالهای ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ م. اتفاق افتاد.

عثمان بیگ در سال ۵۶۹۱ ه. ق. / ۱۲۹۱ م. قراجه حصار (ملانجیه) واقع در نزدیکی اسکی شهر را به تصرف درآورد (۲۸). و بعدها پس از ملاقات و مذاکره با صمصاچاوش و برادرش سولامش که در حوالی مودورنو بودند، و درحالی که کوسه میخال (میخائیل) امیر رومی خرمن کایا — که با وی در این قبیل امور تشریک مساعی داشت — همراهش بود، تهاجماتی به حوالی سورقون^۳، طراقلی^۴ و گوینوک^۵ واقع در منطقه ساکاریا صورت داد.

نظر به اینکه پیروزیهای عثمان غازی سبب بیم و هراس امرای همسایه‌اش گردید، لذا تصمیم گرفتند با دعوت عثمان بیگ به عروسی امیر رومی یارحصار (مایین ینی شهر و لفکه یعنی عثمان ایللی) موجبات قتل وی را فراهم کند. اما کوسه میخال امیر رومی خرمن کایا (۲۹) که مأمور دعوت عثمان بیگ بود، او را از ماجرا مطلع ساخت؛ و عثمان بیگ با اتخاذ تدابیری، طبق عملیاتی حساب شده، یارحصار و بیلجق را به اشغال درآورد (۳۰) و دختر امیر یارحصار را که قرار بود به عنوان عروس پسر امیر بیلجق (بله کوما^۶) به بیلجق برده شود، به اسارت گرفت و او را به عقد ازدواج پسرش اورخان درآورد (۱۲۹۹ م.) (۳۱). عثمان بیگ بعد از این جریان، با اعزام تورگوت آلپ، قلعه اینه گول را به محاصره درآورد، و بعد خود نیز فرارسیده، این قلعه را نیز به تصرف درآورد (۱۲۹۹ م.).

همان گونه که در تاریخ سلجوقیان آناتولی آمده است، عصیان سولامش علیه ایلخانان در ۱۲۹۹ م. سبب فرار علاءالدین کیقباد سوم گردید، و چون فرمانروایی در رأس امور نمانده

1. Inegöl.

2. Latoş.

3. Sorkun.

4. Taraklı.

5. Göynük.

6. Belkoma.

بود، لذا، عثمان بیگ به اقدامات و عملیات آزادانه تری پرداخت (۳۲). با توجه به اینکه تصرف بیله جق که به علت پرورش کرم ابریشم و تولید ابریشم، نساجی و معادن آهن معروف بود و منطقه مهمی محسوب می شد، و پیروزی مهتی به شمار می آمد، عثمان بیگ به فعالیتهايش ادامه داد و مرکز امیرنشین خود را به این منطقه منتقل کرد (۳۳).

نیروهای عثمان بیگ بعد کوپروحصار واقع در نزدیکی ینی شهر بورسه را به تصرف درآوردند. پس از آن به فکر تصرف از نیک (از نیک) افتاده، و زمانی که محاصره آنجا آغاز شد، چون خبر حرکت نیروهای بیزانس برای نجات از نیک دریافت گردید، از محاصره دست برداشته، و به نیروهای بیزانس که در اسکله «دیل» پیاده شده بودند، حمله بردند، اما نتیجه ای از این حمله عاید نگردید، ولی با تصرف حوالی ینی شهر بورسه، گامی بیشتر برای تصرف از نیک برداشته شد، و با دادن نام ینی شهر، شهری ترک نشین در آن منطقه به وجود آمد و به علت نزدیکی به صحنه جنگ به صورت قرارگاهی درآمد (۵۷۰۱ ق. / ۱۳۰۱ م.). علاوه بر آن با احداث قلعه ای مشرف بر از نیک (از نیک) آن منطقه تا حدودی زیر نظر قرار گرفت.

عثمان بیگ همان گونه که در ادوار پیشین بین غزها مرسوم بود، مناطق به تصرف درآمده را بین برادر، فرزندان و همزمان خود به صورت اقطاع واگذار می کرد، مثلاً اسکی شهر را به برادرش گوندزیگ، سلطان اونو را به پسرش اورخان بیگ، یارحصار را به حسن آلپ، و منطقه اینه گول را به تورگوت آلپ واگذار کرد، ده یک مالیات و عوارض حوالی بیله جق را نیز به پدرزنش شیخ اده بالی و همسرش داد و پسرش علاءالدین بیگ را که از دختر اده بالی در وجود آمده بود، نیز به ینی شهر آورد و نزد خود اقامت داد.

جنگ قویون حصار

پیروزیهای عثمان غازی و دوستان همزمش، امرای رومی همسایه و نیز امپراتور بیزانس را به فعالیت و تکاپو واداشت. ابتدا آترانوس والی رومی بورسه، و امرای قلعه های کستل و کیت، متحد شدند، و نیرویی دو هزار نفری از بیزانس نیز تحت فرماندهی شخصی به نام موزالون به قصد کمک به آنها اعزام گردید (۳۴). بنا به حدس پاخیمرس^۱ مورخ بیزانسی، عثمان بیگ که نیرویی حدود پنجهزار نفر داشت، نیروهای متحدین را در جنگ قویون حصار (۳۵) (بافاثون)^۲ شکست داد. موزالون به یاری سربازان مزدور اسلاو خود به دشواری موفق

1. Pachymeres.

2. Baphaon.

به نجات خود گردید (۳۶). در این جنگ آیدوغدو، برادرزاده عثمان بیگ به شهادت رسید (۲۷ جولای ۱۳۰۲) (۳۷).

نتیجه این جنگ تصرف حصار کите واقع در غرب بورسه توسط عثمانیان بود. امیر کите که به قلعه اولوباد گریخته بود، به اسارت گرفته شد و به قصاص شهادت آیدوغدو پسر گوندوز بیگ، به قتل رسید (۱۳۰۲ م). جزیره آلیوس واقع در دریاچه اولوباد توسط قراغلی بیگ آیتوت «آیگوت» آلب اوغلی بدون توسل به جنگ تصرف شد (۳۸). ولی قلعه‌ها و شهرهای بیزانس نزدیک به مرکز امپراتوری که پیوسته از استانبول کمک دریافت می‌کردند، به آسانی حاضر به تسلیم شدن نبودند، و این چنین قلاع و شهرها، بر اثر همت فوق‌العاده و کوشش و مجادله عثمان بیگ به تصرف درآمدند. از این رو، فتوحات عثمان بیگ و پسرش اورخان بیگ، در قیاس با فتوحات سایر امرای آناتولی، مشکلتر و شدیدتر بود، بدین سبب اقتضا می‌کرد که پیوسته نیروهای جنگاور فعالی در اختیار داشته باشد، و همین امر و تحرک و فعالیت، در پیروزیهای بعدی این امیر نشین کوچک نقش مهمی ایفا کرد.

نتیجه جنگ قویون حصار سبب گردید که به استثنای بخش شمالی بورسه که مهمترین شهر بیتینیا بود، راه ارتباط سه بخش دیگر این شهر، با بیرون قطع گردد. علاوه بر آن راه از میت نیز به روی ترکها گشوده گردید. با اینکه نیروهای عثمان بیگ تهاجماتی به حوالی و نزدیکیهای بورسه انجام می‌دادند، ولی چون فقط نیروهای سواره نظام در اختیار داشتند، لذا، قادر به محاصره‌های طویل‌المدت نبودند.

آندرو نیکوس دوم، امپراتور بیزانس که از یک سو از فعالیت‌های نیروهای عثمان بیگ، و از دیگر سو، از فتوحات دیگر امرای آناتولی غربی، نگران شده بود، در صدد برآمد، تا خواهرش مارا، را به عقد ازدواج فرمانروای ایلخانی آنجا درآورده، بدین ترتیب با کمک مغولها، ترکها را مورد تهدید قرار دهد، ولی این اقدام وی نیز نتیجه مثبت و ثمربخش مورد انتظار را دربر نداشت (۱۳۰۸ م). زیرا ایلخانان مغول در آن زمان، هم در قلمرو خود سرگرم مسائل داخلی بودند، و هم در خارج سرگرم مجادلات با سلاطین مملوک بودند و در موقعیتی نبودند که به امور و مسائلی که در مرزها جریان داشت، بپردازند. از این رو عثمان بیگ دست از فعالیت‌هایش برنداشته و تریکوکیا را که ترکها آن را قره حصار می‌نامیدند و مهمترین پایگاه و پادگان از نیک به شمار می‌رفت و بر سر راه از میت و از نیک قرار داشت، در جولای ۱۳۰۸ به تصرف درآورد (۳۹)، و با گماردن نیروهایی در آنجا، از نیک را تحت فشار قرار داد. همچنین در این بین یعنی در ۱۳۰۸ م. والی روم که بر اثر تحت فشار قرار گرفتن بورسه، در موقعیت دشواری قرار گرفته بود، در صدد برآمد که با عثمان بیگ به توافق برسد، و به موجب

معاهده‌ای که فیما بین منعقد گردید، این منطقه موقتاً از تنگنا رهایی یافت (۴۰). کوسه میخائیل (میخال) بیگ، حکمران خرمن کایا و دوست صادق عثمان بیگ در سال ۱۳۱۳ م. به اسلام گروید (۴۱)، و با یاری و همکاری وی، قلاع لفکه (عثمانلی)، مکجه، آق حصار، گی‌وه، ولبلجی (لوبلوجه) (۴۲) واقع در حوالی گول‌بازاری به تصرف درآمد (۴۳). بورس از سال ۱۳۱۵ م. به بعد، تحت محاصره کامل قرار گرفت، و با بنای دو قلعه در نزدیکی این منطقه، کار محاصره، شکل اساسیتری بخود گرفت. آق‌تیمور برادرزاده عثمان بیگ به فرماندهی قلعه‌ای که در سمت قاپلیجه قرار داشت، منصوب شد و بالانجیق غلام برادرش نیز به فرماندهی قلعه دیگر گمارده شد.

غیاث‌الدین مسعود دوم (فرمانروای سلجوقیان آناتولی)، پس از یک بیماری ناشی از فلج که یک سال ادامه داشت، در سال ۱۳۰۸ م. فوت کرد؛ و شخص دیگری به جای وی انتخاب نگردید، و اداره آناتولی از طرف ایلخانان به یک والی کل واگذار گردید. دمیرتاش پسر امیرچوپان که یکی از این والیان کل بود و در سال ۱۳۱۷ م. وارد آناتولی شد. امرای مرزی آناتولی را که در صدد به دست آوردن استقلال بوده و سعی داشتند آزادی عمل داشته باشند، به اطاعت از ایلخان مغول فراخواند، و عثمان بیگ نیز می‌بایست جزو این امرا به شمار می‌آمد، که در این مورد در هیچ یک از منابع مطلبی ذکر نگردیده است (۴۴). عثمان بیگ، برخلاف برخی از امرای آناتولی نظیر آل قرامان و آل اشرف، تا پایان دوره سلجوقیان، و نیز ایلخانان، صداقت خود را نسبت به آنان حفظ کرد، و پی‌بردن به مفهوم تأثیر جنگها و مجادلات وی به عنوان غزا، از همین مسئله امکان‌پذیر است. عثمان بیگ حتی اسم یکی از پسرانش را برای جلب توجه و عنایت امیرچوپان، چوپان نهاد (۴۵).

یکی از علل موفقیتها و پیروزیهای عثمان بیگ در جنگها، ادعای سلطنت آندروونیکوس جوان نوه آندروونیکوس دوم امپراتور بیزانس بود که اختلافات و مجادلات این دو، در عدم رسیدگی به مسائل بیتینیا، مؤثر بود (۴۶).

از سال ۱۳۲۰ م. به بعد، دیگر فعالیتی از جانب عثمان غازی به چشم نمی‌خورد (۴۷). منابع تاریخی نوشته‌اند که عثمان بیگ به سبب ابتلا به نقرس، پسرش اورخان بیگ را به نیابت خود منصوب کرده بود. در واقع پس از سال ۱۳۲۰ م. اداره امور در دست اورخان بیگ بود. در این مورد که عثمان بیگ پس از واگذاری اداره امور حکومت به پسرش اورخان بیگ چند سال در قید حیات ماند، و اینکه آیا اورخان بیگ اداره امور را زمانی که پدرش در قید حیات بود، به دست گرفت و یا پس از فوت وی، اطلاعاتی در دست نیست (۴۸). باتوجه به سندی به تاریخ سال ۱۳۲۴ م. می‌توان پی‌برد که اورخان بیگ در آن تاریخ حکمران بوده و نیز از سکه‌ای که

به همان تاریخ است، به این مسئله می‌توان پی‌برد که وی در سومین ماه همان سال یعنی ربیع‌الاول سال ۷۲۴ / فوریه ۱۳۲۴، حکمران عثمانی بوده است (۴۹). به موجب سندی که در دست است، اورخان‌بیگ، سالانه مبلغی مقرر به عنوان مالیات (باج) به خزانه ایلخانان ارسال می‌کرد، و همین سند، نشان‌دهنده این مسئله است که هم عثمان‌بیگ و هم اورخان‌بیگ در آن تاریخ هنوز تحت حاکمیت والای ایلخانان قرار داشتند (۵۰).

به موجب روایتی نه‌چندان معتبر، جنازه عثمان غازی در سوغوت (سویوت) در کنار قبر پدرش دفن گردید و گویا وصیت کرده بود که در صورت فتح بورسه، قبرش را به آنجا منتقل کنند. بدین جهت پس از آنکه بورسه در سال ۱۳۲۶م. به تصرف درآمد، وصیتش را بجا آورده (۵۱)، و جسدش را به بورسه منتقل کرده، و در گوموشلی گنبد که به نام سنت الی^۱ (الی مقدس) در حصار ساخته شده بود، دفن گردید (۵۲). اما با بررسی وقایع و حوادث آن دوره، به نظر می‌رسد که فوت عثمان‌بیگ در سال ۱۳۲۶م. و بعد از تصرف بورسه اتفاق افتاده است. تا حال حاضر نه کتیبه‌ای و نه سکه‌ای که به نام عثمان‌بیگ باشد، به دست نیامده است. ولی به موجب دفتر ثبت اراضی، به روستاهایی برخورد می‌شود که در ارمنی پازاری، به شیخ اده‌بالی و بابازکریا وقف شده‌اند (۵۳). وی ابتدا رئیس یکی از عشایر مرزنشین بود، که بعدها به مقام امیری آنجا رسیده و حکمران سلجوقی برایش علم و طبل که نشانه امارت بود، فرستاد. ارسال چنین علائم و نشانهای امارت برای عثمان‌بیگ، شماری از مورخان و محققان را بر این باور کشانده است که علائم مذکور نشانه استقلال و عدم وابستگی وی به سلجوقیان بوده است که باور و نظریه‌ای خطاست (۵۴). زیرا در ادوار بعد از آن هم برای امرای عثمانی با توجه به مقام و درجه‌شان، علائمی نظیر آن و حتی بیشتر از آن فرستاده شده بود. از وقفنامه مورخ ۱۳۲۶م. اورخان‌بیگ چنین پیداست که عثمان‌بیگ لقب فخرالدین داشته است. عثمان غازی‌بیگ، به خاطر نحوه اداره خوب، و نظرات قاطع، و گاهی با اعتدال و ملایمتش، و استعداد والا و شیوه مردم‌داری، خود را مورد توجه رقبایش قرار داده و به علت صبر و بردباریش در جنگها، و نیز حرکت از روی نقشه و برنامه، و گذشت و اغماضش، عشایر اطراف قلمرو خود را نیز زیر نفوذ و سلطه خود درآورده، و روابط خود را هم با سلجوقیان و هم با ایلخانان قطع نکرده، و آنها را مورد احترام قرار می‌داد، و به خاطر بیمی که از گرمیانی‌ها که با وی در مجادله و نبرد بودند، داشت، مدتی خود را تحت حمایت آل حمید یعنی فخرالدین

1. Saint Eli.

دونداد حمید اوغلی که در بین امرای منطقه از نفوذ خاصی برخوردار بود، قرار داد — یازبجی زاده می نویسد که امرای متشه و صاروخان نیز به امرای آل حمید به دیده حامی می نگریستند — و به علت وابستگی و پیوندش با ایلخانان، از سوی آنان تحت فشار قرار نگرفت (۵۵).

بنا به توصیفهایی که در هنرنامه آمده است، قدی متوسط القامت مایل به دراز، چهره ای گرد و سیاه چرده، و پایین تنه اش نسبت به بالاتنه اش بلندتر بود، و دستهایش تا به زیر زانوانش می رسید.

پسران عثمان بیگ و علاءالدین علی بیگ

به موجب اسناد موجود، عثمان غازی بجز اورخان بیگ، پنج پسر دیگر به نامهای علاءالدین علی، بازارلی، چوپان، ملک و حمید، و دختری به نام فاطمه داشت (۵۶). ولی مشخص نیست که چند همسر داشته است. علاءالدین علی بیگ، از بالاخاتون دختر شیخ اده بالی، و اورخان بیگ نیز از مل خاتون دختر عمر بیگ در وجود آمده بودند، ولی مشخص نیست که سایر فرزندان از این دو همسرش در وجود آمده اند یا از همسر و یا جاریه های دیگری.

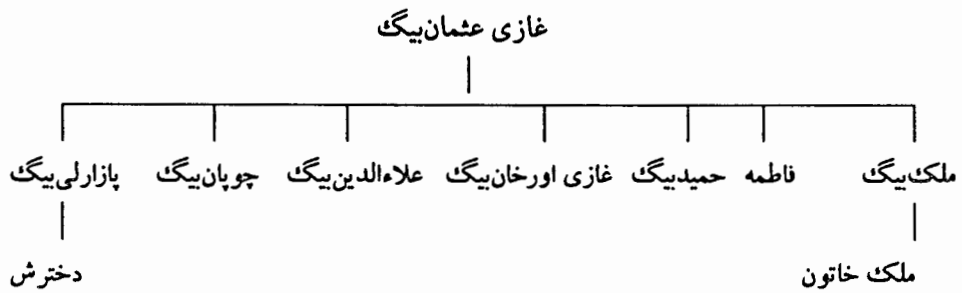
علاءالدین علی بیگ برادر کهنتر اورخان بیگ بود و در زمان حیات پدرش، نزد پدر بزرگش شیخ اده بالی، در بیلجق، و بعد نیز در ینی شهر نزد پدرش زندگی می کرد. شیخ اده بالی و دخترش که همسر عثمان بیگ بود، قبل از عثمان بیگ فوت کرده، و در آرامگاهی که در نزدیکی خانقاهی در بیلجق بود، دفن شدند. آرامگاه مذکور هنگام اشغال بیلجق توسط یونانیان، همراه با قصبه بیلجق به آتش کشیده شد.

علاءالدین علی بیگ، پس از فوت پدرش بنا به نوشته تواریخ و برخی از اسناد، ابتدا مقام بیگلربیگی یعنی فرماندهی اردوی اورخان بیگ را عهده دار شد، و بعد، از درآمد حاصله از خالصجات فوتره واقع در ایالت و جلگه کیته گذران نمود (۵۷)، و در بورسه موقوفاتی بجای گذارد و در زمان حکمرانی اورخان بیگ فوت کرده، در آرامگاه پدرش دفن گردید. پسران علاءالدین علی بیگ بعدها، اداره اراضی و زمینهایی که خود داشتند، و موقوفه های پدرشان را بر عهده گرفته و بدین ترتیب زندگی می کردند.

مورخان عثمانی، به سبب تشابه اسمی شاهزاده علاءالدین بیگ، با علاءالدین پاشا، آخرین وزیر عثمان بیگ و نخستین وزیر اورخان بیگ این دو را با هم خلط کرده و نوشته اند که شاهزاده علاءالدین بیگ (۵۸) مقام وزارت اورخان بیگ را داشته است.

از تاریخ کانتاکوزن پی برده می شود که از میان دیگر پسران عثمان بیگ، تنها بازارلی بود که در محاصره ازنیک و جنگ پلاکانون (در نزدیکی داریجه) شرکت داشته است. نه درباره بازارلی بیگ و نه درباره دیگر پسران عثمان بیگ در حال حاضر اطلاعاتی در دست نیست.

فرزندان غازي عثمان بيگ



یادداشت‌های فصل چهارم

۱. اندکی پس از آنکه ترک‌ها تهاجم‌های خود را به آناتولی شروع کردند، طوایف غز وارد این منطقه شده، به سکونت و استقرار پرداختند. امروزه در آناتولی به نام روستاها، نهرها و محلاتی برمی‌خوریم که محل استقرار و سکونت غزها بوده و از طرف آنان این نام‌ها به آنها داده شده است. فقط طوایف مذکور و شاخه‌هایی از آنها، در یکجا مجتمع نشده، و به صورت پراکنده و در تاریخها و زمانهای متفاوت در مناطق مختلف آناتولی پراکنده شدند. رک به: روستاهایمان، منتشر شده از طرف وزارت کشور ترکیه، و نیز مقاله فاروق دمیرتاش (سومر) در این مورد تحت عنوان «قایی‌ها در دوره عثمانی‌ها» بولتن شماره ۴۷، مجله ترکشناسی، ج ۲، ص ۲۴۳، مقاله نهال ناجی و احمد ناجی تحت عنوان «اسامی اماکن مربوط به ترک‌ها در آناتولی».

۲. تاریخ نشری، ج ۱، ص ۱۳-۱۲.

۳. حیوانی که منسوب به قبیله‌ای می‌شد، و از نظر آن قبیله یا طایفه مقدس شمرده می‌شد، اونغون «توتم» نامیده می‌شد. سوغوق به اعضا و بخشی از گوشت گفته می‌شد که غزها در مهمانیها و ضیافت‌های خود — که «شولن» نامیده می‌شد — مصرف می‌کردند. در مناقب و افسانه‌های غزها، سوغوق قاآن و یا خان، عبارت بود از آن قسمت از گوشت که «اوجا» و فیله گوشت بخش بالای عضله حیوان بود. «اوجا» یا «اوجه» در اثر محمود کاشغری و لغتنامه جغتایی، به معنی پشت می‌باشد (مجله تبعات ملی، «تشکیلات اجتماعی ترک‌های باستان»، ج ۳، ص ۴۱۴، ۴۱۵).

به موجب آداب و رسوم قبایل و طوایف غزها، برای هر طبقه از جامعه آنها، جایگاه، مهر مخصوص و در ضیافت‌ها نیز جایگاه و نیز سهم خاصی از عضوی از اعضای حیوان کشتار شده، و اونقون (اونغون) یعنی توتم ویژه‌ای تعیین شده بود. در این مورد رک به: مقاله استاد عبدالقادر اینان، تحت عنوان «مقام و حصه» در مجله تاریخ حقوق و اقتصاد ترک،

ج ۱، ص ۱۲۱.

۴. پاول ویتک در اثر خود تحت عنوان ظهور امپراتوری عثمانی (ترجمه فخریه اریق، ص ۸۱)، با اینکه بجای این قبیله از قبیله دیگری تحت عنوان «چارقلی» سخن گفته است، ولی در سلجوقنامه علی یازیجی به طایفه‌ای با این نام برخورد نمی‌شود. در مناطق زیادی از آناتولی به نام عشایر ترکمن، محل و روستا تحت عنوان «دوگر» (دوگر) برخورد می‌شود. فاروق سومر، در مقاله‌ای که در مجله ترکشناسی (ج ۱۰) به چاپ رسانده است، نام این روستا — دوگر — را به صورت دُگر (دُغر) آورده است.

۵. در کتاب ظهور امپراتوری عثمانی، اثر پاول ویتک — ترجمه ترکی توسط خانم فخریه اریق — که با استفاده از منابع مختلف تهیه شده است، اطلاعات جامعی درباره مناطق استقرار غزها، موجود است. علاوه بر آن در همین اثر، بخشی در خصوص اشکال و نقش مهرهای غزها و بررسیهایی که توسط مترجم انجام شده است، به آن اضافه گردیده است. درباره قبیله یوه از قبایل غزها تحقیقی از فاروق سومر در نهمین جلد مجله ترکشناسی (سال ۱۹۵۱) منتشر شده است.

۶. بررسیهایی در مورد اینکه آیا عثمانیان منسوب به قبیله «قایی»ها بوده‌اند یا خیر، صورت گرفته است، و در این مورد استاد پاول ویتک بر این عقیده است که آنها (عثمانیان) نه تنها منسوب به تیره و قبیله قایی نبودند، بلکه حتی بر این ادعاست که از غزها نیز نبوده‌اند (ظهور امپراتوری عثمانی، ترجمه خانم فخریه اریق). پاول ویتک عقیده دارد که ادعای انتساب خاندان عثمانی به قبیله قایی از نیمه اول قرن پانزدهم و از زمان سلطان مراد دوم مطرح شده است. استاد فوآد کوپرولو، با دلایل و توضیحات زیادی این ادعا و نظریه پاول ویتک را مردود دانسته است رک به: «مسئله منشأ نژادی امپراتوری عثمانی»، بولتن شماره ۲۸. با این همه، پاول ویتک بر نظریه خویش پافشاری داشته است.

خانم فخریه اریق مترجم کتاب ظهور امپراتوری عثمانی اثر پاول ویتک، ضمن اضافه کردن پاره‌ای بررسیها و نظریات و با استفاده از مقاله اینجانب (مؤلف) درباره سکه‌های اورخان، به حل مسئله پرداخته است. اینجانب در مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخ به حکومت رسیدن اورخان بیگ و نخستین سکه وی» منتشره در سی و چهارمین شماره بولتن، با توجه به «ارقام دیوانیه» موجود در سکه که به علت اینکه با ارقام سیاق نوشته شده و متخصصان سکه یعنی سکه‌شناسان بدون اعتنا و توجه از کنارش رد شده‌اند، تاریخ به حکومت رسیدن اورخان را ثبت و مشخص کرده بودم. اما اینجانب نیز به مهری که در پایین سکه نقش بسته بود، توجه نکرده بودم. ولی خانم فخریه اریق با مشخص کردن نقش (| ~ |) (علامت

مزبور) که مهر قایی‌ها بوده، دلایل علمی استاد فؤاد کوپرولو را در این مورد تأیید کرده است، و با این دلایل، انتساب عثمانی‌ها به قبیله قایی به طور قطع مشخص شده است، و نظر به اینکه سکه اورخان بیگ نخستین سکه عثمانیان بوده است، بنابراین، دلیلی بر اعتراض به این نظریه نمی‌تواند وجود داشته باشد.

۷. تمام مورخان در مورد اینکه قایی‌ها همراه با سلجوقیان در قرن نهم میلادی از جیحون گذشته و وارد ایران شده‌اند، اتفاق نظر دارند. بنابه روایتی، قایی‌ها پس از عبور از جیحون در مرو خراسان و ماهان مستقر شده و بعدها به دنبال تعرض مغولها، آنجا را ترک گفته، در آذربایجان و منطقه اخلاط آناتولی شرقی اقامت کردند، بنابه این روایات، قبیله قایی به اتفاق سلجوقیان، وارد خراسان شده و پس از تعرض مغولها، همراه جلال‌الدین خوارزمشاه، به آذربایجان و آناتولی شرقی کوچ کردند. با توجه به نظریات مختلف، این نظریه که قایی‌ها همراه اردوی خوارزمشاهیان وارد آذربایجان و آناتولی شرقی شدند، از قوت بیشتری برخوردار است، که این نظریه با عقیده و روایت ذکر شده مشهور مطابقت دارد. هنوز هم روستایی با نام ماهان در منطقه بیل‌ه‌جق وجود دارد، ولی با توجه به اینکه از اواخر قرن یازدهم میلادی به بعد، ارتوقی‌ها در دیاربکر، حصن کیفا و خرپوت حکمرانی داشته‌اند و منسوب به قبیله قایی بوده‌اند، این نظریه را باید پذیرفت که بخشی از قایی‌ها مدتها قبل از حمله مغول وارد آناتولی شرقی شده‌اند.

۸. در مورد چگونگی و نحوه پراکندگی قایی‌ها پس از ورود به آناتولی، روایات مختلفی وجود دارد که مهمترین این روایات این است که قایی‌های مستقر در اخلاط، از این منطقه به ارزروم و ارزنجان و بعدها نیز به آماسیه رفته، و از آنجا به حوالی حلب مهاجرت کرده‌اند. اما در نزدیکی قلعه جبر به علت غرق شدن رئیسشان سلیمان‌شاه هنگام عبور از فرات در همانجا ماندگار شدند، و در حلب بود که قایی و دیگر عشایر همراه آنان به دو دسته تقسیم شدند. بخشی در همانجا مانده، و بخش دیگر نیز به چوکور‌اوا (چخوراوا) رفتند، که بخش اخیر نیز خود به دو قسمت تقسیم شده، بخشی که به چوکور‌اوا رفت در حوالی ارزروم، در جلگه پسین، و سرمه‌لی‌چخور، مستقر شد که بر اثر بروز اختلاف، بخشی از آنها به سرزمین اصلی خود برگشت، و حدود چهارصد خانوار از آنها بعد از آنکه مدتی تحت فرماندهی ارطغرل و برادرش دوندار در سرمه‌لی‌چخور اقامت کردند، به دنبال هجوم مغولان به آن حوالی، به آناتولی مرکزی رفته، و با توسل به علاء‌الدین کیقباد در حوالی قراجه داغ یعنی مرز رومی‌ها (بیزانسی‌ها) مستقر گردیدند.

۹. در آناتولی، روستا، دره، و مواضع بسیاری با نام قایی وجود دارد. مهمترین این روستاها

در بخشها و ایالات دومانچ، ساپانجه، میخالچجق، دنیزلی، اسپارتا، بوردور، افیون قراحصار، طاوشانلی، امد، اسکیب، دادای، قسطمونی، و بخش رفاهیة ایالت ارزنجان قرار دارند. علاوه بر اینها، تعداد زیادی محل و روستای دیگری نیز به نام قایی موجود است (مجله ترکشناسی، ج ۲، ص ۲۸۴، و بولتن شماره ۴۵ و نشریه روستاهایمان از انتشارات وزارت کشور «ترکیه»).

۱۰. علاءالدین کیقباد اول (سلطان سلجوقیان روم) با از میان برداشتن ارتوقی‌های شاخه خرپوت که از قایی‌ها بودند، در سال ۱۲۳۳ م. خرپوت را تصرف کرد. از نقش مهر سکه‌های ارتوقی، انتساب آنان به قایی‌ها ثابت شده است (اسماعیل غالب، کاتالوگ مسکوکات ترکمانیه، ص ۲۵، ۲۶، ۲۸، ۳۴، ۵۵، ۵۶). احتمالاً گروهی از قایی‌ها پس از آنکه ارتوقی‌های منسوب به آنان توسط علاءالدین کیقباد پراکنده شدند، در قراجه‌داغ مستقر گردیدند. قرآینی در تأیید این نظریه وجود دارد. سلطان غیاث‌الدین کیخسرو سوم (۱۲۸۳-۱۲۶۴ م.) پس از حادثه جیمیری، به مرز بیزانس رفت. در بین عشایری که او را مورد استقبال قرار دادند، ارطغرل امیر عشیره قایی نیز حضور داشت که هدایایی تقدیم سلطان نمود و پسر کوچک فرزندش عثمان‌بیگ را به خدمت سلطان گمارد و سلطان نیز منطقه یقنیک Yignik در حوالی کاخته (کاختی) را به صورت اقطاع و تیول به وی واگذار کرد. بعدها خلیل بیات‌بیگ و احمدبیگ که از نسل همان نوه ارطغرل بودند، مقام ریاست عشیره را داشتند، هنگام تهاجم و تصرف ملطیه توسط سلطان یلدرم بایزید، نزد سلطان عثمانی رفته، و خویشاوند بودن با وی را به اطلاعش رساندند (سلجوقنامه یازیجی‌زاده، کاخ توپقاپی، کوشک روان، شماره ۱۳۹۱، برگ ۲۵۸b) با این‌همه می‌توان این نظریه را چنین تعبیر کرد که هردو آنها از یک قبیله بوده‌اند. بنا به روایت دیگری نیز، شاخه دیگری از قایی‌ها که در سرمه‌لی چخور جلگه پسین اقامت داشتند، به دنبال سرازیر شدن مغولها به آناتولی، تصمیم به مهاجرت به جانب غرب گرفتند و سلطان علاءالدین کیقباد آنها را در منطقه قراجه‌داغ مستقر کرد، و اگر این روایت صحت داشته باشد، آنها یا بعد از جنگ جلال‌الدین خوارزمشاه با مغولان (۱۲۳۰ م.)، و یا در اواخر سلطنت علاءالدین کیقباد که این ناحیه دستخوش نخستین تهاجمهای مغولان قرار گرفت، در مرز رومی‌ها استقرار یافتند. تاریخ خیرالله افندی، تاریخ ورود ارطغرل‌بیگ به غرب را سال ۶۲۸ ه. ق. / ۱۲۳۱ م. ذکر کرده است، که سال اخیر، مصادف با ورود نخستین مغولان به ارزروم و یا حتی تهاجم آنان به سیواس می‌باشد. در اثر شکرالله تحت عنوان بهجت‌التواریخ به زبان فارسی، آمده است که ارطغرل‌بیگ همراه سید و

چهل نفر (منظور خانوار است) در قراجه داغ مستقر شد: «... و آن ارطغرلست که با آل سلجوق بمقدار سیصد و چهل مرد بعضی با اولاد و بعضی بمجرد از پی سلجوقیان عزیمت بروم کرده است و قره جه داغ پسند کرده بیلامیشی و قیشلامیشی می کرده اند...» (نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۵۹، ص ۳۰۸-۳۰۷).

۱۱. در این مورد رک به: «ماده ارطغرل غازی» نوشته مکرمین خلیل ینانج، دائره المعارف اسلام.

۱۲. از بهجت التواریخ گرفته تا نوشته مورخان قدیمی دیگری نظیر عاشق پاشازاده، نشری، اوروج بیگ، محمد بن حاج خلیل قونوی، ادریس بدلیسی، بیاتی، لطفی پاشا، محی الدین جمالی، ابن کمال، جنابی و خواجه سعدالدین، و همچنین در تاریخ مجهول المؤلفی که گیزه Giese منتشر کرده است، همگی بالاتفاق بر این عقیده اند که ارطغرل پسر سلیمان شاه بوده است و این اسم علاوه بر آثار مورخان فوق الذکر در سایر آثار نیز به همان صورت (سلیمان شاه پدر ارطغرل) آمده است. اما این نظریه که سلیمان شاه هنگام عبور از فرات در رودخانه غرق شده و همانجا نیز دفن گردیده است و نام «مزار ترک» گرفته، با حقایق تاریخی مطابقت ندارد، و بیشتر شبیه حادثه سلیمان شاه بن قتلش جد سلجوقیان آناتولی می باشد. بویژه در نوشته های قدیمی تر و قابل اعتمادتر از منابع فوق الذکر، بجای سلیمان شاه پدر ارطغرل شخص دیگری ذکر شده است، نشان می دهد که روایت مذکور چندان صحت ندارد.

مثلاً در تاریخ محمد پاشا توقی (مجله انجمن تاریخ ترک، شماره ۷۹)، و دستورنامه انوری (نشر توسط مکرمین خلیل ینانج، ص ۸۱) و تاریخ آل عثمان اثر روحی، پدر ارطغرل، به صورت گوندوز آلپ آمده است.

(Mordtman, *Edimeli Ruhi-Mitteilungen Zur Osmanischen Geschichte*, II.1925, 5135).

در سلجوقنامه علی یازیجی زاده چنین آمده است: «مرز را به اولاد حسام الدین، و از قایی ها به ارطغرل، گوندوز آلپ و گوگک آلپ سپرد.»، احمدی، از سلیمان شاه به هیچ وجه سخنی نمی گوید، تنها از ارطغرل، گوندوز آلپ و گوگک آلپ نام می برد. خالکوندیل مورخ بیزانسی، نیز نام پدر ارطغرل را اوغوز آلپ، و جدش را گوگک آلپ ذکر می کند. در رساله فی التاریخ العثمانیه، آمده است که قباقل آلپ نسل بیست و چهارم از اغوزخان می باشد که از شاخه قایی ها بود، و در سال ۶۵۶ هجری قمری، در قراجه داغ واقع در نزدیکی آنکارا مستقر شده که بعد از فوتش سارکون آلپ، و بعد از وی گوگک آلپ، و

بعداز او نیز گوندوز آلپ ریاست قبیله را بر عهده گرفته، که بعداز فوت، در قزلجه سرای دفن شد و پسرش ارطغرل جانشین وی شد (کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۳۲۰۴). بنابه این نوشته، گوندوز آلپ پدر ارطغرل بوده است. فرانچس (چاپ بن، ص ۶۸، ترجمه میر میر اوغلی)، نام پدر ارطغرل را «گو» آورده است که احتمالاً همان گوندوز آلپ باشد.

از تمام این روایتها این نتیجه به دست می‌رسد که سلیمان شاه پدر ارطغرل نبوده است. بنابراین، همان‌گونه که برخی حدس زده‌اند، پدر ارطغرل بیگ باید گوندوز آلپ بوده باشد. با این همه با توجه به اینکه یاریجی زاده می‌نویسد گوندوز آلپ بعداز ارطغرل بوده است، بنابراین، احتمال اینکه گوندوز آلپ یکی از رؤسای عشایر مرزنشین بوده است، قویاً وجود دارد. قبر گوندوز آلپ، در روستای قرقه واقع در نزدیکی «قزلجه سرای اوزو» در حوالی آنکارا است. با توجه به اینکه عاشق پاشا زاده و اوروج بیگ نوشته‌اند که قایی‌ها ابتدا وارد آنکارا، و بعد سوغوت (سویوت) شده‌اند، بنابراین، اگرچه می‌توان حدس زد که گوندوز آلپ نیز جزو قایی‌ها بوده است، ولی خوشاوند بودن وی با ارطغرل مورد تردید است. از این رو برای پی‌بردن به اینکه پدر ارطغرل چه کسی بوده است، باید منتظر تحقیقات و بررسیهای جدیدی بود. خیرالله افندی، هرچند هنگام بررسی و تحقیق درباره اجداد عثمان غازی در ابتدای اثرش از آن بحث به میان آورده است، اما او نیز نتیجه‌ای از تحقیقاتش حاصل نکرده است. مرحوم حسین نامیق اورخون نیز، تحقیقات خود را در این مورد در مجله تورک لوک «ترک‌گری» (سال ۱۹۳۱) منتشر کرده است.

نتیجه‌ای که می‌توان از این همه تحقیقات به دست آورد، اینکه احتمال زیاد هست که گوندوز آلپ پدر ارطغرل بوده باشد، و نام پدرش را بر روی پسرش نیز گذارده باشد؛ و در حال حاضر این قویترین و درست‌ترین احتمال است.

۱۳. حیمه‌آنا در روستای «چهارشنبه» ناحیه دومانچیچ از توابع اینه‌گول مدفون است، و بنا به فرمان سلطان عبدالحمید دوم، در سال ۱۳۰۹ ه.ق. / ۱۸۹۲ م. گنبد و تربتی بر روی آن بنا گردید.

۱۴. دربند ارمنی (ارمنی دربندی) بین بازار جق و بوزاویوق قرار دارد، و در قدیم بر سر راه جاده اصلی قرار داشت.

۱۵. در تاریخ عثمانی که انجمن تاریخ منتشر کرده است، (ص ۵۶۵)، در این مورد اطلاعاتی وجود دارد که خلاصه‌اش به شرح زیر است: به دنبال برخوردهایی که در مرز بین امپراتوری ازنیق و سلجوقیان روی می‌داد و ادامه داشت، سلطان علاءالدین کیقباد در

سال ۱۲۳۱م. همراه با اردویی به حوالی «سلطان اونیو» رفت، و نیروهای عشایر ارطغرل بیگ به وی پیوستند. ارطغرل بیگ که فرمانده نیروهای پیشقراول سلجوقیان بود، به جانب نیروهای روم رفته و با نیروی تاتارهای «آکتاو» که تئودور لاسکاریس امپراتور ازنیق از آنان طلب کمک کرده بود، رویارو شد. جنگ در صحرای ینی شهر اتفاق افتاد و سه روز ادامه یافت، و امپراتور در این جنگ شکست خورد، و قهرمانیهای ارطغرل بیگ در جنگ، چشمگیر بود، در نتیجه این جنگ، سلطان علاءالدین کیقباد، قراجه حصار را در مقابل باج و مالیات گرفت و تحت نفوذ خود درآورد، و هنوز در آن حوالی بود که به دنبال عبور مغولها از مرز، جبهه را ترک گفت.

۱۶. بنا به روایتی مشهور، ارطغرل بیگ از «پسین لر» حرکت کرده، هنگامی که به قراجه داغ که به وی واگذار شده بود، می آمد، در محلی که اسم آن مشخص نشده، شاهد جنگ مغولها و سلجوقیان می شود. وی با کمک به سلجوقیان که در قیاس با مغولها ضعیفتر بودند، سبب پیروزی آنها می گردد. این روایت را که تواریخ عثمانی به نقل از یکدیگر آورده اند، در تاریخ نشری، نقل شده، در حالی که در تاریخ عاشق پاشا زاده، ذکر نشده است، و با حوادث و وقایع تاریخی نیز مطابقتی ندارد. اما نمی توان آن را یک خیال و پندار تصور کرد، زیرا حضور قایی ها در آناتولی شرقی (جلگه پسین)، همزمان با دوره نخستین ورود مغولها به آناتولی بوده است، و در صورتی که قبول کنیم که خدمت قایی ها به سلجوقیان در آن منطقه صورت نیز گرفته باشد، باید توجه داشته باشیم که تاریخ هجوم مغولها سال ۱۲۳۶م. بوده، و ارطغرل پیش از تاریخ مذکور — چنانکه در یادداشت قبلی اشاره شد — در منطقه غرب آناتولی بوده است، بنابراین به طور قطع و یقین نمی توان گفت که کدام یک از این روایات صحت دارد.

۱۷. سلجوقنامه یازجی زاده، برگ ۲۵۸b.

۱۸. با اینکه بهجت التواریخ، تاریخ جنابی، و تاریخ محمد پاشا نشانجی قرامانی، تاریخ فوت ارطغرل را ۱۲۸۷ و ۱۲۸۹م. ذکر کرده اند، ولی اکثر مورخان تاریخ ۶۸۰هـ. ق. / ۱۲۸۱م. را پذیرفته اند. نشری می نویسد که وی هنگام فوت ۹۳ سال داشته است. فرانچس (چاپ بن، ص ۷۷)، می نویسد که عثمان بیگ در سال ۱۲۶۵م. جانشین پدر شد.

۱۹. اتفاقاً ارطغرل بیگ در سن نود و سه سالگی، به جهان آخرت شتافت. در سویوت (سوگوت) دفن شد. برخی از قبایل و عشایر از حکمرانی عثمان، و برخی از حکمرانی دونداریک برادر ارطغرل و عم دونداریک هواداری کردند. ولی قبیله خود عثمان،

تربیتی داده، مخفیانه به وی اطلاع دادند و با وی به توافق رسیدند. بدین جهت دونداریگ که تمایل و هواداری مردم را از عثمان‌بیگ مشاهده کرد، از ادعای خود مبنی بر حکومت، صرف‌نظر کرد و خود نیز با عثمان‌بیگ بیعت نمود (تاریخ نشری، انتشارات انجمن تاریخ ترک، ص ۲۹ - ۲۸).

حکمرانی عثمان‌بیگ برای عمش دونداریگ مدتی پذیرفتنی نبود، بنابراین، در پی فرصت بود. حتی بنا به روایتی، از دامی که امرای رومی بیلجق و یارحصار برای کشتن عثمان‌بیگ ترتیب داده بودند، وی نیز خبر داشت. عثمان‌بیگ پس از سرکوب این غائله، در سال ۱۲۸۹م. دستور قتل عمش را صادر کرد (خیرالله افندی، ج ۲، ص ۶۶). در تاریخ نشری (جهان‌نما) آمده است که عثمان‌بیگ عمش را به این سبب که مانع قتل امیر والی بیلجق گردید، با تیر به قتل رساند (ص ۹۵-۹۴)، بنا به گفته نشری، قبرش بر سر راهی است که از کوپروحصار به چاکرپنار منتهی می‌شود (ص ۹۵-۹۴). در دفاتر ثبت اراضی (آرشیو نخست‌وزیری، شماره ۴۵۳ برگ ۲۵۸b) آمده است نظر به اینکه مزرعه‌ای را در روستای کوپروحصار وقف کرده بود، بنا به وقفنامه مذکور، تاریخ فوت دونداریگ بعد از تصرف کوپروحصار بوده است.

۲۱. امرای مرزنشین ترک از قبایل مختلف اوغوز (غز) از بیم و خوف بلای تاتارها، ییلاق، قشلاق می‌کردند. آنها به مرور زمان، با صدمه‌دیدن از تاتارها، به مرزها رفته و بر تعداد نفوسشان افزوده شد. مثلاً امرا و کدخدایان قبیله، گرد آمده، به خدمت عثمان‌بیگ آمده، با وی به مشورت پرداختند. بعد از قیل و قال فراوان، به فرمانروای خود عثمان‌بیگ چنین گفتند: «به موجب وصیت و به موجب رسم و رسوم غزها، تا زمانی که فردی از قایم‌ها موجود است، انتخاب پادشاه و حکمران از یک قبیله دیگر شایسته نیست. زیرا تاکنون از جانب سلاطین سلجوقی هیچ‌کسی کمکی به ما نکرده است، و مناطق زیادی از قلمرو امپراتوری، از دست خارج شده، و با حمله تاتارها، آنان بر این مناطق مستولی شدند. در حالی که مرحوم سلطان علاءالدین کیقباد، توجه و عنایات فراوانی به شما نموده است. شما فرمانروا باشید و ما نیز بندگان و خدمتگزاران شما، و ما از جانب سلطانمان در این منطقه سرگرم غزا خواهیم بود. مرحوم عثمان‌بیگ نیز پذیرفت.» (سلجوقنامه یازجی‌زاده)، و به نقل از وی تاریخ روحی، نسخه استاد مکرمین خلیل ینانج.

بنا به همین روایت، ریاست عثمان‌بیگ که بنا به اتفاق آرای غزها صورت گرفت، قبل از ضبط و فتح قلعه بیلجق بوده است.

۲۲. گریگوراس در صفحه ۶۳ می نویسد که مناطق مابین رود سانکاریوس و پفلاگونیا به آموریوس واگذار شده بود.

۲۳. عاشق پاشازاده (ص ۶، ۳۵)؛ و نشری (ص ۸۲ و ۸۳) نام این زن را ملخون خاتون نوشته اند. در تاریخ اوروج بیگ (ص ۹ و ۱۲)، به صورت ربیعہ خاتون آمده است. در تاریخ دستم پاشا این نام به صورت بالا خاتون ذکر شده است.

۲۴. تاریخهای عثمانی می نویسند که از دختر آده بالی (اطه بالی)، اورخان و علاءالدین در وجود آمدند. درحالی که از وقفنامه مورخ ۷۲۴ ه. ق. / ۱۳۲۴ م. اورخان غازی، با توجه به ذکر این عبارت، مل خاتون بنت عمر بیگ، می توان پی برد که این خاتون، دختر شیخ آده بالی نبوده است. نام دختر آده بالی، بالا خاتون بوده، و احتمالاً این بانو، فقط مادر شاهزاده علاءالدین بوده است. عثمان غازی هنگام عزیمت به جنگ همراه پسرش اورخان، چون علاءالدین پسر دیگرش را در ینی شهر گذاشت، می توان پی برد که وی در آن زمان کودکی بیش نبوده است. نتیجه اینکه، مل خاتون و بالا خاتون، هردو همسر عثمان غازی بوده و اورخان فرزند مل خاتون بوده است. منابع رسمی عثمانی، به خطا، آده بالی را پدر بزرگ اورخان ذکر کرده اند.

فرمان به قاضی بیلجیق

«عثمان خان از اجداد عظام علیه الرحمہ والغفران، با دختر آده بالی (اطه بالی) که از مشایخ بزرگوار بوده، ازدواج کرده، قریه قوز آغاج از توابع ولایت مذکور به عنوان باشماقلیق به او بخشیده و محصول و عایدات قریه مذکور نیز وقف زاویه (خانقاه) او بوده و...» (دفتر مهمه شماره ۳۱، ص ۲۱۷، سال ۹۸۵ ه. ق.).

شیخ آده بالی در بیلجیق، خانقاه و آرامگاهی داشت و همسر عثمان غازی در آنجا با پدرش زندگی می کرد. در آنجا علاوه بر دختر شیخ آده بالی (اطه بالی)، افراد دیگری نظیر همسر آده بالی، فقیه دورسون، ملاخطاب قراحصاری، شیخ مخلص بابا، و شاهزاده ای که نامش معلوم نیست و نیز تعلقات و نزدیکان آده بالی مدفونند. تصویری از آن، و تصویری از قبور افرادی که به ترتیب در آنجا دفن شده اند، در بین تصاویر موجود آنجا به چشم می خورد.

۲۵. درباره فعالیت های اخی ها در قرن چهاردهم میلادی، اطلاعاتی در سفرنامه ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ م. از آناتولی دیدن کرده است، وجود دارد (سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه شریف پاشا، ج ۱).

۲۶. منشآت فریدون بیگ (چاپ ۱۲۶۴)، ج ۱، ص ۴۸، ۵۶ و ۶۱، مشخص نیست که صاحب منشآت این فرمانها را از کجا تهیه و گردآوری کرده است، و تا حال حاضر در این مورد به کوچکترین و کمترین اطلاعاتی در جایی دیگر برخورد نشده است. گذشته از آن، در منشآت اشاره شده است که این فرمانها از طرف سلطان علاءالدین کیقباد سوم ارسال شده اند. در حالی که چون از ۱۲۸۳ تا ۱۲۹۸ م. سلطان غیاث الدین مسعود دوم پادشاه سلجوقی حکمرانی داشته است، لذا در متن نام وی آورده شد. همان گونه که در منشآت آمده است، سلطان سلجوقی در نامه ای که در اواخر ذیحجه ۶۸۹ / ژانویه ۱۲۹۱، از آق شهر برای عثمان بیگ فرستاده است، به وی دستور می دهد که با مردم به عدالت رفتار کرده، به دشمنان فرصت نداده، در ضمن خراج سالانه را نیز بپردازد. عثمان بیگ در پاسخ نوشته است که وی در یار حصار و قراجه حصار با رومی ها در جنگ است و منتظر ورود سلطان است. ولی چون حدس زد که به سبب تهاجم نیروهای ایران (مغولها) حرکت سلطان سلجوقی ممکن نخواهد شد، لذا عایدات دیوانی را همراه با هدایایی توسط شخصی به نام آقباش برای سلطان ارسال داشته است (منشآت، ج ۱، ص ۶۴).
۲۷. عاشق پاشا زاده، ص ۷، و نشری، ص ۸۴. ابن کمال و حدیدی می نویسند که ساروباتی در زمان عثمان بیگ، فوت کرده است. تاریخ هشت بهشت، و تاریخ عالی، نیز می نویسند کسی که در این جنگ شهید شد، گوندوز آلپ برادر دیگر عثمان بود.
۲۸. در تاج التواریخ، تسخیر قراجه حصار بعد از جنگ سال ۱۲۸۸ م. ذکر شده است (ج ۱، ص ۱۷). در منشآت فریدون بیگ نیز آمده است که عثمان بیگ در سال ۱۲۹۱ به آنجا حمله برده و با امرای آنجا به جنگ پرداخت (منشآت، ج ۱، ص ۶۴).
۲۹. خرمن کایا که نام امروزی آن میخال (میخائیل) غازی است، روستایی است وابسته به بخش سویوت ولایت بیله جق که نام قدیمی و باستانی آن پرمینیوس Prminios بوده است.
۳۰. پاخیمرس Pahimeres، فتح بیله جق را در ۱۳۰۴ م. نوشته است (تعلیقات تاریخ هامر، ج ۱، ص ۳۱۳).
۳۱. هولوفیرا (لولوفر= نیلوفر) دختر امیر یار حصار به عقد ازدواج اورخان بیگ درآمده بود. از این بانو که در اسناد از وی به نام نیلوفر نام برده شده، شاهزاده سلیمان پاشا و شاهزاده مراد خداوندگار در وجود آمدند. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ م. از ازنیک دیدن کرده است، در ازنیک با نیلوفر خاتون ملاقات کرد. این نام به سبب اشتباه مستنسخ در ابن بطوطه، به صورت بیلون آمده است.

۳۲. در سلجوقنامه یازبجی زاده و اثر حامدی، تاریخ ضبط و تسخیر بیلجق سال ۶۹۹ ه. ق. / ۱۲۹۹ م. آمده است. در آن تاریخ فرمانروایان سلجوقی آناتولی، دیگر از نفوذ سیاسی برخوردار نبوده، عصیانهایی علیه مغول صورت می گرفت. بخش اعظم ترکمنهای مرزنشین که همراه ترکها از مقابل مغولها گریخته بودند، وارد منطقه تحت نفوذ عثمان بیگ نیز شدند و سبب تقویت نیروی وی گردیدند. نظریه مورخان در مورد اینکه عثمان بیگ در سال ۶۹۹ ه. ق. / ۱۲۹۹ م. دارای حکومتی مستقل بود، خطاست. عثمان بیگ چه در آن تاریخ و چه در سالهای بعد با قبول حاکمیت والای مغولها، فقط یک امیر مرزی بود. حتی زمانی که غازان محمودخان در سال ۱۳۰۲ م. اقدام به سفری جنگی علیه سوریه نمود. از عثمان بیگ نیز درخواست اعزام نیرو کرد که عثمان بیگ نیز نیرویی تحت فرمان پسرش ساوجی بیگ اعزام کرد، که به علت شدت سرمای زمستان، نیروی مذکور مجبور به بازگشت گردید (تاریخ عثمانی انجمن، ص ۵۹۸).
۳۳. ا. دو مورال، با استناد به منابع مؤخر، می نویسد که عثمان بیگ با حمایت و تقویت دسته ای از افراد پفلاگونیا، به عنوان سلطان (امیر) برگزیده شد (*Essai de Chronographie Byzantine* C. 2. p. 447) فتح بیلجق اهمیت بسیار دارد. دولت عثمانی در قرون پانزدهم و شانزدهم، با استخراج معادن آهن آنجا، نیازهای اردویش را تأمین می کرد که در این مورد اطلاعاتی در دفتر مهمته موجود در آرشیو (نخست وزیری) وجود دارد.
۳۴. نیروهای موزالون متشکل از رومی ها، اسلاوها، و بومی ها و بیگانگان بود (پاخیمرس، بخش ۲، ص ۵۳۱، چاپ پاریس، ۱۶۸۵).
۳۵. قویون حصار در شمال شرقی بورسه، و جنوب قصبه گملیق قرار داشت.
۳۶. گیونس تاریخ این نخستین جنگ با بیزانسی ها را سال ۱۳۰۱ م. نوشته است.
۳۷. مورال، ج ۲، ص ۴۸۰، هامر تاریخ جنگ قویون حصار را یک سال قبل از آن می نویسد. در تاریخ عثمانی انجمن، در ص ۶۰۲، تاریخ وقوع این جنگ ها ۱۳۰۶ م. ثبت شده است.
۳۸. با اینکه در تاریخهای عثمانی آمده است که جزیره ایمرالی که در آن دوره نام گالیوس داشت توسط قراعلی بیگ تصرف شد، ولی چون عثمانیان در آن تاریخ فعالیت و عملیات دریایی نداشتند، بنابراین به نظر می رسد که این جزیره، با فتح جزیره ای که در دریاچه اولوباد صورت گرفت، خلط شده است. از نوشته تاریخ هشت بهشت نیز می توان چنین استدلال و استنباط کرد. قراعلی بیگ، با دختر کشیش این جزیره کوچک ازدواج کرد.
۳۹. لوبو Le Boau، (ج ۲۳، باب ۱۰۵، فصل ۵۳)، به نقل از فصل ۳۳، ص ۷۰۰، اثر

پاخیمرس، در این مورد چنین می‌نویسد: عثمان‌بیگ در سال ۱۳۰۸ م. حوالی ازنیق و بیتینیا را کاملاً به تصرف درآورد، و به‌سوی دریا پیشروی کرد. بنا به فرمان خربنده (الجایتو محمد خدا بنده) ایلخان مغول، به‌موجب درخواست آندروونیکوس دوم امپراتور بیزانس، نیرویی سی هزار نفری اعزام داشت. عثمان‌بیگ پس از اطلاع از حرکت چنین نیرویی، بی‌آنکه بیمی بخود راه دهد، تصمیم گرفت، و بر فعالیت‌هایش در منطقه تحت اشغال خود افزود، و با به‌وجود آوردن یک پایگاه مقاومت در برابر نیروهای اعزامی مغولها تریکوکیه را به اشغال درآورد.

40. E. D. Mural, *Essai de Chronographie Byzantine*, C. II, P. 74g.

۴۱. بنا به تاریخ لطفی پاشا (ص ۱۹)، امیر اسکی شهر و کوسه میخال «میخائیل» حاکم خرمن کایا به‌خاطر یک زن و تحریک وی با هم متحد شده، با عثمان‌بیگ به جنگ پرداختند. عثمان‌بیگ آنها را مغلوب کرد و کوسه میخال به اسارت درآمد، ولی به‌خاطر بهادری و شجاعتش از قتلش صرف‌نظر شد و بعدها دوست صمیمی همدیگر شدند. در منابع مختلف، تاریخ مسلمان شدن کوسه میخال به ترتیب سالهای ۱۳۰۴، ۱۳۰۸ و ۱۳۱۳ م. قید شده است، که من «مؤلف» تاریخی را که در اثر خیرالله افندی و تاریخ عثمانی انجمن، قید شده است، ترجیح دادم.

۴۲. به‌سبب هجوم راهزنان جلالی در سال ۱۰۱۶ ه. ق. / ۱۶۰۷ م. به شهری دفاع، اهالی قصبه گول‌پازاری، به حکومت متوسل شدند، و در مورد مرمت قلعه لبلیجی که مدت‌ها بود همان‌گونه به‌حال ویرانه باقی مانده بود، به هزینه خود، کسب اجازه نمودند، و دولت با درخواست آنان موافقت کرده، و در این مورد فرمانی برای قاضی گول‌پازاری فرستاد (دفتر مهمه، ج ۷۶، ص ۱۱۹).

۴۳. گیبونس (ترجمه راغب خلوصی، ص ۳۱) تاریخ اشغال آق حصار را سال ۱۳۰۸ م. ذکر کرده و چنین نوشته است: «سال ۱۳۰۸ م. به‌سبب وقوع برخی حوادث مهم شایان توجه است. یکی از این حوادث مهم، اشغال آق حصار است که راه به جلگه پشت از میت داشت که در حکم حفاظ آن است. اینجا آخرین مانع و سد پیشروی عثمانی در شمال غرب آسیا به‌شمار می‌رفت که از خلیج از میت تا دریای سیاه کشیده می‌شد. تاریخ هامر (ج ۱، ص ۱۱۹)، تاریخ تصرف آق حصار، لفکه و مکجه را سال ۱۳۰۸ م. ذکر کرده است.

۴۴. امیر چوپان بیگلربیگ (فرمانده لشکر) ایلخانان، هنگامی که در سال ۱۳۱۴ م. برای برقراری ارتباط با امرای آناتولی وارد این منطقه شد، در بین امرای جاندار، اشرف، حمید، قراحصار که برای عرض بندگی و اطاعت نزد امیرچوپان آمده بودند، عثمان

غازی و یا نماینده اعزامی وی حضور نداشت (تذکره آقسرائی، ص ۳۱۱)، و این نشان می‌دهد که امیرنشین عثمانی در آن تاریخ هنوز به صورت یک حکومت رسمی درنیامده بود.

۴۵. از شش پسر عثمان بیگ، یکی چوپان و دیگری حمید نام داشت. نظر به اینکه در آن تاریخ یعنی ۱۳۲۰م. آل حمید، قدرتمندترین امیرنشین آناتولی به‌شمار می‌آمد، شاید عثمان بیگ به این خاطر نام پسرش را حمید گذاشته بود.

۴۶. فرانچس چنین می‌گوید: عثمان که بیتینیا را در دست داشت، با استفاده از مجادلات و اختلافات داخلی، بخشی از مناطق مهم متعلق به رومی‌ها را به اشغال درآورد.

۴۷. شاید به‌خاطر همین بود که مؤلف هشت بهشت، تاریخ حکمرانی اورخان را سال ۷۲۰هـ. ق. / ۱۳۲۷م. نوشته است.

۴۸. بنا به تاریخ اورج بیگ، عثمان غازی در سال ۷۲۷هـ. ق. / ۱۳۲۷م. فوت کرد (ص ۱۴ و ۸۸). در تاریخ عاشق پاشازاده نیز تاریخ فوتش ۷۲۷هـ. ق. ذکر شده است که تصور می‌کنم صحیح‌ترین تاریخ نیز همین باشد. ذکر سال ۷۲۰هـ. ق. به‌عنوان تاریخ فوت وی که در بهجت‌التواریخ آمده است بسی خطاست. روحی نیز سال ۱۳۲۰م. را ذکر کرده است که این تاریخ باید سالی باشد که عثمان غازی احتمالاً دست از غزا و مبارزاتش کشیده است. ۴۹. بولتن، شماره ۱۹، ص ۲۷۷ (وقفنامه غازی اورخان بیگ)، بولتن شماره ۳۴، ص ۲۰۷ (تاریخ حکمرانی غازی اورخان بیگ و اولین سکه وی).

۵۰. رساله فلکیه (کتابهای ایاصوفیه، شماره ۲۷۵۶). در این رساله، تحت عنوان «ممالک روم المحروسه» میزان مالیاتی (باج) که امرای مرزنشین نظیر قرامان، حمید، دنیزلی، عموریگ آیدین اوغلی، گرمیان اوغلی، و اورخان بیگ عثمان اوغلی و سایرین به خزانه ایلخانان می‌پرداختند، قید شده است. تاریخ ابن کمال می‌نویسد که اورخان بیگ با شیخ حسن والی کل ایلخانان در آناتولی و نماینده وی آردنه (ارتنه) روابط دوستانه‌ای داشت (نسخه کتابخانه نور عثمانیه، برگ ۴۷).

۵۱. بعید به‌نظر می‌رسد که عثمان بیگ وصیت کرده باشد که جنازه‌اش را در گوموشلی گنبد «گنبد نقره‌ای» در بورسه که هنوز به تصرف درنیامده بود، دفن کنند. وی قبل از فوت، امیرنشین خود را به پسرش واگذار کرد، اورخان نیز در سال ۱۳۲۶م. که هنوز پدرش در قید حیات بود، بورسه را تصرف کرد و این عقلایی‌تر به‌نظر می‌رسد که اورخان بیگ بعد از فوت پدر، جنازه‌اش را آنجا دفن کرده باشد. عاشق پاشازاده، نشری، و اورج بیگ نیز نوشته‌اند که عثمان غازی در قید حیات بود که حکومت را به پسرش

واگذار کرد.

۵۲. تاریخ فوت عثمان بیگ در تواریخ، صریحاً قید نشده است و در سالهای مختلف بین سالهای ۱۳۱۰. ۱۳۲۶م. نشان داده شده است. (رک به: تاریخ عثمانی، از انتشارات انجمن، بولتن شماره ۳۴، ص ۲۰، مقاله «تاریخ حکمرانی اورخان بیگ و اولین سکه وی».) تاریخهای قدیم عثمانی، صریحاً نوشته اند که تاریخ فوت عثمان غازی همان سالی بوده که بورسه فتح شده است. احمدی شاعر در اییاتی که به شرح زیر سروده، تاریخ فوت را قبل از فتح بورسه و ازینق آورده است:

Kafiri Yakip Yakip ol namdar

Bursa,yi Iznigi eyledi hisar

oyle takdir etti hak azze ve cel

Gelmeden ol iki irdi ecel

«تار و مار کرد آن نامدار کفار را
در حصار گرفت بورسه و ازینق را
لیک تقدیر خدای عز وجل این بود
که فرارسد اجل پیش از فتح آن دو»

احمدی همچنین می نویسد که بورسه در زمان اورخان فتح شد. در بهجت التواریخ نیز آمده است که بورسه در محاصره قرار داشت که عثمان فوت کرد^۱ عاشق پاشازاده (ص ۲۹)، و نشری (ص ۱۲۸ الی ۱۳۰)، نیز نوشته اند که هنگام فتح بورسه، عثمان بیگ در قید حیات بود. سایر تاریخها نیز نوشته اند که بورسه بعد از فوت وی فتح شد و بنا به وصیتش جنازه اش به آنجا منتقل و آنجا دفن شد. رساله التقویم، تاریخ فوت عثمان بیگ را سال ۱۳۲۰م. ذکر کرده است. لوبو می نویسد که عثمان بیگ، در سال ۱۳۲۶م. در ینی شهر فوت کرد (باب ۱۰۸، فصل ۱۰). سبب وصیت او مبنی بر اینکه جنازه اش را در بورسه دفن کنند، نشان می دهد که در آن موقع بورسه در محاصره قرار داشته و خود وی نیز دیگر قادر به فعالیت نبوده است.

۱. مؤلف در یادداشت ۴۸ نوشته است که ذکر تاریخ ۱۳۱۰م. که بهجت التواریخ به عنوان سال فوت عثمان آمده است کاملاً خطاست (م).

۵۳. آرشیو نخست وزیری، دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳، برگ ۲۳۰b، ۲۳۱، ۲۳۳b.
۵۴. تاریخ استقلال حکمرانی عثمان بیگ، گویا روایتی است که درباره ارسال علائم حکمرانی و امارت برای وی از طرف آخرین سلطان سلجوقی و عزل سلطان علاءالدین کیقباد سوم توسط مغولان، و تبعید وی به اصفهان و اعلام استقلال عثمان غازی، رواج پیدا کرده است. در صورتی که همان گونه که در رساله فلکیه آمده است، هم عثمان بیگ و هم اورخان بیگ موظف به پرداخت خراج سالانه به خزانه ایلخان بودند و حاکمیت والای مغولان را به رسمیت می شناختند. بنابراین نمی تواند مستقل بوده باشد.
۵۵. گیونوس که به بررسی حوادث پرداخته است، در مورد عثمان بیگ، به این نتیجه رسیده است: عثمان شخصیت عجیبی داشت، چنان شخصیتی که به خاطر استعدادها و کارآیی اش، حتی رقبايش و یا کسانی که بروی فائق می آمدند، با علاقه مندی هرچه تمامتر مایل بودند که در خدمت وی باشند (ص ۳۷). نقطه شایان توجه در فتوحات عثمان غازی، تسلیم و واگذاری امرای قلاع مرزی — به استثنای امرای قلاع بزرگ — بود که بدون توسل به جنگ حاضر به تسلیم و تبعیت از وی بودند که این مسئله بعدها در فتح روم ایللی نیز دیده می شود (نشری، ص ۹۰، ۹۱، ۱۲۰، ۱۲۱، و عاشق پاشازاده، ص ۱۳، ۲۴).
۵۶. تاریخ هامر (ترجمه عطاییگ، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۳۲۱). کانتاکوزن در تاریخ خود همان گونه که بازارلی بیگ را طبق عادت خویش پاشا علی بیگ نوشته، او را نیز شاهزاده علاءالدین بیگ ذکر کرده است.
۵۷. بنا به آداب و رسوم، پس از فوت عثمان غازی، پسرانش اورخان و علاءالدین، و نیز اخی حسن و سایر بزرگان اخی ها، گرد آمدند، و ماترک عثمان بیگ را از نظر گذراندند. اورخان مقام امارت را به برادرش پیشنهاد کرد. ولی علاءالدین اظهار داشت که چون فتوحاتی که در زمان پدرشان صورت گرفته، توسط اورخان انجام گردیده است، لذا از قبول امارت و حتی وزارت امتناع کرد و به داشتن زمینهایی زراعتی در جلگه کیتا اکتفا نمود. وی خانقاهی در گوگردلی و سمجدی در بورسه (نزدیک آب معدنی) ساخت (تاریخ عاشق پاشازاده، چاپ استانبول، ص ۳۶، تاریخ نشری، انتشارات انجمن تاریخ ترک، ص ۱۴۸، و تاریخ ابن کمال، نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۷۸، برگ ۳۵b).
۵۸. علاءالدین بیگ، کیتا و برخی روستاها را وقف تأسیساتی که در بورسه کرد، نمود (دفتر ثبت اراضی و املاک، شماره ۵۳، ص ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۳).

فصل پنجم

تأسیس امیرنشین عثمانی تشکیلات و فعالیتهای اولیه

اورخان در زمان حیات پدرش ابتدا اداره امور نظامی را به دست گرفت و بعد، در سال ۱۳۲۱م. مودنیا^۱ (مودانیه) را به اشغال درآورد، و کونورآلپ مأمور فتح حوالی مناطق منتهی به دریای سیاه، و آقچه قوجه نیز مأمور تصرف منطقه ازمیت گردید. کونورآلپ، آق یازی، و مودورنو، و بعد نیز کونورآپا — که نام خود را بدان نهاده بود — در حوالی دوزجه^۲ را به تصرف درآورد (۱). آقچه قوجه نیز با نفوذ تا نزدیکیهای ازمیت، ارمنی پازاری در حوالی سابانچه گولی که به آیان گولی (اعیان گولی) معروف بود، و نیز قندیره را اشغال و به قصد تصرف سمندیره، رو به آن سمت رفت (۲).

علاوه بر آن غازی عبدالرحمان، یالووا^۳ را تسخیر، و سامسه (صمصا) چاووش نیز با اینکه به ازمیت هجوم برد، ولی به سبب کمکی که قلعه گیان از جانب جملیق دریافت داشتند، نتیجه ای از حملات وی عاید نگردید.

تصرف شهرهای مهم بیزانس

تسخیر بورسه

همان گونه که در فصل چهارم اشاره شد، بورسه از سال ۱۳۱۵م. به بعد با قلاعی که در اطراف آن ساخته شد، عملاً در محاصره قرار گرفته بود.

1. Mudanya.

2. Duzce.

3. Yalova.

اورخان بیگ که در سال ۱۳۲۶م. حمله سخت و مهمی به بورسه کرد، با فرماندهان با تجربه اش نظیر کوسه میخال «میخائیل»، تورگوت آلپ، شیخ محمود و اخی حسن مذاکره نمود، و پس از آنکه قلعه آترانوس (اورخان الی) واقع در جنوب بورسه را که کلید این شهر به شمار می‌رفت، به تصرف درآورد و به آتش کشید (۳)، به ظاهر بورسه آمده، قرارگاهش را در موضع پنارباشی برقرار نمود و قلعه را محاصره کرد. امیر قلعه (۴) از دریافت کمک قطع امید کرده، برای نجات قلعه، چون توسط غازی میخال بیگ، و تحت شرایطی، آمادگی خود را برای تسلیم بورسه اعلام نمود (۵)، سرانجام در ۲ جمادی الاول ۷۲۶ / ۶ آوریل ۱۳۲۶، بورسه به ترکها تسلیم گردید (۶). اورنوز، محافظ قلعه، به دین اسلام مشرف شده، وارد خدمت عثمانیان گردید (۷). اورخان بیگ پس از تصرف بورسه، پدرش عثمان غازی را که در این هنگام سخت مریض شده و سرانجام نیز فوت کرد، بنا به وصیتش در قلعه بورسه دفن کرد که بعدها این محل به نام گوموشلی گنبد معروف شد (۸).

بعد از اشغال بورسه، مرکز امیرنشین به این شهر انتقال یافت و شهر با ابنیه جدید تزیین یافت (۹)، و در سال ۱۳۲۷، نخستین آقچه (نوعی پول) دوره عثمانی در آنجا ضرب شد، ولی تنها در سالهای بعد بود که این شهر به صورت مرکز دائمی امیرنشین عثمانی درآمد. یعنی این کار پس از تصرف از نیک و از میت صورت گرفت، و شهر با نام «بیگ سنجق» به یکی از فرزندان اورخان به نام مرادیگ واگذار شد (۱۰).

در این بین، آقچه قوجه، قندیره (۱۱)، قرامرسل و جنوب خلیج از میت را تصرف کرد. وی همچنین به اتفاق غازی عبدالرحمان که در معیتش بود، قلعه آیدوس کارتال و نیز قلعه سمندیره واقع در شمال آن را تصرف و بدین ترتیب مرزهای عثمانی، رو به جانب دریای سیاه و بغاز استانبول گسترش یافت.

جنگ پلاکانون و تصرف از نیک

تصرف قلاع موجود در شبه جزیره قوجه الی توسط ترکها و پیاده شدن آنان در بغار، سبب نگرانی امپراتوری بیزانس گردید. آندرونیکوس سوم امپراتور بیزانس که هم برای بازپس گرفتن قلاع از دست رفته، و هم برای نجات از نیک که مدتها بود در محاصره قرار داشت، نهانی در حال تجهیز و تدارک بود، نیرویی دو هزار نفری را که از روم ایلی آورده بود، به نیروهای که در استانبول و حوالیش داشت، افزوده، وارد اسکدار در ساحل آناتولی گردید. آندرونیکوس سوم (آندرونیکوس جوان) در مه سال ۱۳۲۹، به منظور حمله به اورخان

حرکت کرد و در قصبه فلوکرن^۱ اردو زد.

اورخان بیگ پس از اطلاع از این امر، تعدادی از نیروهایش را برای ادامه محاصره ازنیق گمارد، و خود در رأس نیرویی هشت هزار نفری از افراد زبده و برگزیده، در موضع پلاکانون (۱۲) با نیروهای ییزانس که تحت فرماندهی شخص امپراتور بودند، جنگید. چون شب فرارسید، امپراتور که ادامه جنگ را شب هنگام خطرناک می‌دانست، هنگام بازگشت به اردوگاهش، اورخان بیگ از فرصت استفاده کرد، به شدت به حمله پرداخت، و این حمله، وحشتی عمومی در اردوی ییزانسی‌ها ایجاد کرد، که اشتباهاً به جان همدیگر افتادند (۱۳). امپراتور که زخمی شده بود، به سختی جان خود را نجات داده، از طریق دریا به استانبول بازگشت (۱۳۳۰ و یا ۱۳۳۱ م.). (۱۴) در این جنگ پازارلی بیگ برادر اورخان در مقام فرماندهی شرکت داشت (۱۵).

بعد از پیروزی در پلاکانون، اورخان بیگ در طی همان سال مجدداً روی به سوی ازنیق نهاد. فرمانده نیروهای ازنیق (نیقیه) که از دریافت کمکی قطع امید کرده بود، تحت شرایطی تسلیم شد (۱۶). ملایمت و نرمشی که در رفتار با مردم بعد از تصرف بورسه، صورت گرفته بود، و رعایت و انسجام شرایط تسلیم، در بورسه، بعد از تصرف ازنیق نیز در مورد مردم این شهر صورت گرفت و رعایت گردید. اورخان بیگ پس از تحویل شهر، به افرادی که مایل به ترک شهر بودند، اجازه داد که با تمام وسایل و اثاث خود به این کار پردازند، و از خروج آنان جلوگیری نکرد، و حتی از این هم فراتر رفته، اعلام داشت که اهالی ازنیق در صورت پرداخت جزیه، می‌توانند همانند اتباع خود وی همانجا زندگی کرده و آداب و رسوم خود را حفظ کنند. (۱۷) محافظ ازنیق که یکی از امرای روم بود، از طریق دریا به استانبول بازگشت، ولی اکثریت مردم از کوچ و مهاجرت از شهر خود خودداری کردند (۱۸). ازنیق به خاطر نزدیک بودن به میدان جنگ، مرکز حکومت مدتی به طور موقت به آنجا انتقال یافت (۱۹). زنانی که در طی محاصره ازنیق و یا جنگ و نیز بر اثر بیماری و یا گرسنگی شوهران خود را از دست داده بودند. ضمن مراجعه به اورخان بیگ، اظهار داشتند که بدون سرپرست مانده‌اند، اورخان بیگ اعلام داشت، سربازانی که مایل به ازدواج با این زنان هستند، در صورت ازدواج می‌توانند به عنوان محافظان شهر، در ازنیق ماندگار شوند، و بدین ترتیب برای آنان شوهران جدیدی یافت (۲۰).

بعداز تصرف ازنیق، آنجا به صورت مرکز امیرنشین درآمد و اورخان غازی کلیسایی بزرگ (ایاصوفیه) را در این شهر تبدیل به مسجد کرده و صومعه‌ای را نیز تبدیل به مدرسه نمود و علاوه بر آن هم خود و هم همسرش نیلوفر خاتون مؤسسه‌ای عام المنفعه در ینی شهر تأسیس نمودند، و سلیمان پاشا پسر اورخان نیز مدرسه‌ای احداث کرد. با مؤساتی که سایر افراد خیر احداث نمودند، این شهر در اندک زمانی، هیئت یک شهر ترکی را بخود گرفت. چهار سال بعداز آن نیز گملیق که به منزله انبار غله بیتینیا بود، به تصرف درآمد (۱۳۳۴ م.)، و تصرف مواضع آرموتلو و آناخور به دنبال آن صورت گرفت.

تصرف ازمیت

در نظر بود که ازمیت که به خاطر اقتصاد تجاریش شهرت داشت، قبل از ازنیق تسخیر شود؛ و این شهر حتی مدتی نیز به دست ترکها افتاد، ولی بعدها دوباره به رومی‌ها واگذار گردید. نیروهای عثمانی یک سال بعداز تصرف ازنیق یعنی در ژوئن سال ۱۳۳۱، با اینکه ازمیت را در محاصره گرفتند، اما چون امپراتور آندرونیکوس سوم به کمک این شهر شتافت، اورخان بیگ با امپراتور به توافقی رسیده، دست از محاصره برداشت (۲۱). ازمیت شش سال بعداز آن یعنی در اوایل سال ۱۳۳۷ م. شدیداً تحت فشار قرار گرفت و بر اثر فشار گرسنگی و قحطی، ناچار به تسلیم شد. ماریکه متسبب به خاندان پالوگولوس که محافظت قلعه را بر عهده داشت، اموال و اثاث خود را برداشته با کشتی به استانبول رفت. اورخان غازی، اداره ازمیت و حوالی آن را به پسرش سلیمان پاشا واگذار کرد. البته به سبب رفتار و کردار عادلانه ترکها، برخی از قلعه‌های اطراف ازمیت نیز - به سبب تأثیر اشغال مناطقی در آن حدود توسط ترکها - بدون توسل به جنگ و قوه قهریه، تسلیم شده بودند (۱۳۳۱ م.) (۲۲).

عملیات عثمانی‌ها در آناتولی

تصرف بخشی از قلمرو امیرنشین قراسی

امیرنشین عثمانی تا حدود اواسط قرن چهاردهم مرزهای خود را به زیان امپراتوری بیزانس گسترش داد. در این دوره، وقوع حوادثی داخلی در امیرنشین قراسی سبب شد که بخشی از قلمرو این امیرنشین نیز توسط عثمانیان به تصرف درآید.

همان‌گونه که در بخش امیرنشین قراسی اشاره شد، دمیرخان حکمران این امیرنشین بعداز مرگ پدرش قراسی، امیرنشینی بالیکیسیر را داشت. برادرش دورسون بیگ یا به علت مخالفت

با برادر و یا به سبب بیم از کشته شدنش به عثمانی‌ها پناهنده شد. دورسون‌بیگ در پی آن بود که به جای برادرش حکمرانی را به دست گیرد، از این رو به تحریک اورخان‌بیگ پرداخت، و اظهار داشت در صورتی که برای رسیدن به امارت به وی کمک کند، علاوه بر بالیکیسیر، برخی نواحی و شهرهای قلمرو امیرنشین قراسی را نیز به عثمانیان واگذار خواهد کرد.

قلعه‌های اولوباد، میخالج، قیرمستی متعلق به رومی‌ها حائل بین بالیکیسیر و مرزهای عثمانی بود، و چون اورخان‌بیگ در سال ۷۴۱ ه. ق. / ۱۳۴۲ م. قلاع مذکور را به تصرف درآورد، از این رو، با امیرنشین قراسی هم‌مرز شد. چند سال بعد از آن تاریخ بود که اورخان غازي جنگ قراسی را آغاز کرد (۲۳). احتمال دارد که این جنگ حدود سال ۱۳۴۵ م. و یا اندکی بعد از آن صورت گرفته باشد.

دمیرخان‌بیگ، به محض اطلاع از حرکت اورخان‌بیگ، از بالیکیسیر به برگمه گریخت، و در آنجا به محاصره درآمد، و در این بین دورسون‌بیگ به سبب اصابت تیری که از درون قلعه به سویش انداخته شد، به قتل رسید. دمیرخان که سرانجام مجبور به تسلیم شده بود، به بورسه برده شد. و سرزمینهای بالیکیسیر، مانيسا، ادینجق، و کاپی داغی (قپوداغی) و حوالیش، به قلمرو عثمانیان ملحق گردید. بقیه قلمرو قراسی که در منطقه ترووا، و خلیج ادرمیت باقی مانده بود، نیز فقط مدتی توانست جزو قلمرو این امیرنشین باقی بماند، تا سرانجام در زمان مراد اول، تمام آن منطقه نیز به تصرف درآمد.

تصرف امیرنشین قراسی و سواحل مرمره (قپوداغی و آردک)، از نظر امکان ورود عثمانیان به روم ایلی بسیار مفید واقع شد، و در سایه همین حوادث بود که فتوحات عثمانیان در جنوب شرقی اروپا یعنی روم ایلی امکان‌پذیر شد.

فرماندهان ارزشمند امیرنشین قراسی نیز به خدمت عثمانیان درآمد، و در فتوحات آنان در روم ایلی، پیروزیهای زیادی به دست آوردند. این امر عبارت بودند از حاجی ایلیبگی، اورنوزبیگ، اجه خلیل، غازي فاضل که در تاریخ عثمانی، صاحب نام شدند. بویژه دو نفر اول جایگاه مهمی در تاریخ عثمانی یافتند.

اشغال آنکارا

آنکارا که یکی از ولایات مهم سلجوقیان آناتولی بود، در زمان تسلط ایلخانان، جزو مناطق غربی والیگری کل آناتولی به حساب آمد. علاءالدین آردنه (آرتنه) که سیواس را مرکز حکمرانی خود قرار داده بود، در سال ۷۵۳ ه. ق. / ۱۳۵۲ م. فوت کرد و به دنبال آن، اورخان با استفاده از ناسامانی و هرج و مرج موجود در زمان پسران و جانشینان وی، در سال ۷۵۵ ه.

ق. / ۱۳۵۴م. با اعزام نیرویی به فرماندهی پسرش سلیمان پاشا، این منطقه را که موضعی مهم در مرز شرق بود، به اشغال درآورد (۲۴). هرچند در زمان حکمرانی مراد خداوندگار — که در زیر بدان اشاره خواهد شد — این ناحیه برای مدتی از دست عثمانیان خارج شد، ولی بعد مجدداً به تصرف درآمد.

تشکیلات اولیهٔ امیرنشین عثمانی

نخستین سکهٔ نقره‌ای عثمانیان

تصرف بورسه و ازنیق توسط عثمانیان، یکی از مهمترین پیروزیهای عثمانیان به شمار می‌رفت و نقطه عطفی در تاریخ آنها بود. این امیرنشین کوچک که در حال توسعهٔ مرزهایش بود، چون در پی آن بود که تشکیلاتی اساسی برای خود به وجود آورد، لذا، بتدریج رسوم و قوانین عشیرتی خود را به کنار نهاد و سعی کرد که شکل و ماهیت دولتی پیدا کند، و احساس کرد که باید تشکیلاتی اداری، قضایی و نظامی برای خود به وجود آورد. و برای این منظور، وزیر علاءالدین پاشا که قبلاً از طبقهٔ علما و روحانیون بود، و قراخلیل افندی جندرلی قاضی بورسه، به فعالیت پرداختند.

در سال ۷۲۷ ه. ق. / ۱۳۲۷م. که مصادف با سومین سال جلوس اورخان‌بیگ بود، در بورسه، آنچه (سکهٔ نقره‌ای) که نشانی از فرمانروایی محسوب می‌شد، ضرب گردید (۲۵). در یک‌سوی این سکه «کلمهٔ شهادت» و اسامی خلفای راشدین یعنی ابوبکر، عمر، عثمان و علی (ع) و در سوی دیگر آن، نام اورخان‌بن عثمان، همراه با محل ضرب سکه (بورسه)، و در زیر آن نیز عدد سه به رقم سیاق، و در کنار سکه نیز سال ضرب سکه یعنی ۷۲۷ ه. ق. و نیز مُهر قبیلهٔ قایی که عثمانیان منسوب به آن بودند، حک شده بود (۲۶).

دیوان و نخستین وزیران

امیرنشین کوچک عثمانی در تشکیلات اولیهٔ دولت خود، سلجوقیان آناتولی و ایلخانان را الگوی خود قرار داده، مکانیسمی برای تشکیلات خود به وجود آورد. اساس این تشکیلات، دیوان (مجلسی متشکل از ارکان و بزرگان عثمانی) بود که در مرکز امیرنشین تشکیل می‌شد. در این دیوان، فرمانروا علاوه بر اینکه فرمانروا بود، ریاست آن را نیز عهده‌دار بود، گاهی نیز ریاست دیوان بر عهدهٔ رئیس دولت یعنی وزیر می‌بود.

بنا به منابع محدودی که در دست داریم، نخستین وزیر عثمانیان، علاءالدین پاشا (۲۷) پسر

حاجی کمال‌الدین بود. بعد از علاء‌الدین پاشا که خود از طبقه علما و روحانیون بود، دیگر وزرایی که بعد از وی به مقام وزارت رسیدند، تا مدت‌ها از طبقه علما و روحانیون بودند. به این معنی که ریاست دیوان عثمانیان تا اواخر قرن چهاردهم میلادی برعهده کسانی گذارده می‌شد که از صنف علما بودند، و این تقلیدی بود از ایلخانان که وزرا را از غیر نظامیان تعیین می‌نمودند (۲۸)؛ و همان‌گونه که بعداً اشاره خواهد شد، این قبیل وزرا در امور نظامی دخالتی نداشتند، و اداره امور نظامی برعهده سوباشی و بعدها برعهده بیگلربیگی (فرمانده لشکر) بود.

در دیوان عثمانیان لباس و دستاری که وزرا و امرای لشکر می‌پوشیدند و بر سر می‌بستند، مشخص بود و بدین ترتیب افراد وابسته به امور لشکری و کشوری از سایر طبقات از این نظر متمایز بودند (۲۹).

دیوان در سراسر قلمرو عثمانی، بالاترین مرجعی بود که به تمامی امور رسیدگی می‌کرد و کلیه احکام از دیوان صادر می‌گردید. تا زمان وزارت قراخلیل جندرلی (جاندارلی)، امور نظامی جدا از دیوان بود. امور مربوط به نظامیان و لشکری، توسط سوباشی و یا بیگلربیگی به استحضر فرمانروای عثمانی می‌رسید و پس از کسب اجازه از پادشاه به مرحله اجرا درمی‌آمد. از زمان حکومت سلطان مراد اول و وزارت خلیل خیرالدین پاشا، امور نظامی و لشکری نیز، به وزرا محول گردید. زیرا خلیل خیرالدین پاشا در عین حال فرماندهی اردو را نیز برعهده گرفته و در این سمت و مقام نیز موفقیت‌های زیادی به‌دست آورد.

اداره شهرها و بخشها

مناطق که از دوره عثمان غازی به بعد، به تصرف درمی‌آمد، به امرایی که موفق به ضبط و اشغال آنها شده بودند، واگذار می‌شد. بعدها این شهرها و مناطق به صورت سنجق، به سرکرده و فرماندهان جنگ واگذار گردید. همچنین، اداره امور قضایی این بخشها و سنجقهای کوچک که به فرماندهان واگذار می‌شد، به حکام شرع که قاضی نامیده می‌شدند، محول می‌گردید. در دوران نخستین حکمرانی عثمانی‌ها، بالاترین مقام علمی و روحانی آنان، قاضی‌گری بورسه بود که عزل و نصب دیگر قاضیان توسط قاضی بورسه انجام می‌شد، و این روش تا زمان حکمرانی مراد اول که مقام قاضی عسکری، به وجود آمد، به همین طریق ادامه داشت، که بعدها مقام قاضی عسکری بالاترین مرجع قاضی‌ها گردید.

نظام لشکری

فتوحات اولیه عثمانیان، توسط نیروهای عشیره‌ای صورت گرفت که همه آنها نیز سواره‌نظام بودند. نظر به اینکه نیروهای مذکور در جنگها توان محاصره درازمدت را نداشتند، از این رو پیروزیهای آنان مدّت طولانی تری را دربرمی گرفت. بجای این نیروها که قادر نبودند بموقع در جنگها حاضر شوند، مقرر شد که نیرو واردویی دائمی از جوانان ترک به صورت پیاده‌نظام و سواره‌نظام به وجود آید، که اقدامات لازم در این مورد بلافاصله به مورد اجرا گذارده شد. قراخلیل جندرلی، قاضی بورسه نخستین کسی بود که به فکر ایجاد چنین تشکیلاتی افتاد و آن را نیز به مرحله اجرا درآورد. افراد پیاده‌نظامی را که برای این مقصود استخدام کردند «یایا» (پیاده‌نظام) و سواره‌نظام را نیز «مُسَلِّم» نامیدند (۳۰).

به موجب برنامه طرح ریزی شده، ابتدا یک هزار نفر از جوانان نیرومند از میان افرادی که برای امور جنگی مناسب باشند، به عنوان پیاده‌نظام و سواره‌نظام انتخاب شدند. این افراد در مواقع جنگ در بدایت امر، برای خدمات جنگی، روزانه یک آقچه و بعد دو آقچه حقوق می گرفتند، و در مواقع صلح نیز زمینهایی برای زراعت و کشت و کار در اختیار می گرفتند که البته از پرداخت مالیات معاف بودند، و عشریه‌ای که قانوناً می بایست به خزانه پرداخت کنند، خود برمی داشتند. باتوجه به اینکه تعداد افرادی که برای این منظور در نظر گرفته شده بود، از میزان پیش بینی شده بیشتر شده بود، بنابراین، قانونی وضع شد که این قبیل افراد به نوبت در جنگها شرکت کنند، و افرادی که بنا به نوبت در جنگ شرکت نمی کردند به صورت «یاما ک^۱» مورد استفاده قرار گرفته و تا بازگشت سربازان از جنگ، مقرریهای معینی به آنها پرداخت می شد (۳۱).

سربازان پیاده‌نظام به دستجات و جوخه‌های ده نفره، و صدنفره تقسیم شده بودند، و برای دستجات و جوخه‌های ده نفری سرکرده و رئیسی به نام اون باشی، و برای دستجات صدنفری فرماندهی به نام یوزباشی تعیین شده بود، و فرمانده کل یک هزار نفر آنان را نیز مین باشی (بین باشی) می گفتند. بر تعداد نیروهای مذکور بعدها بنا به ضرورت افزوده شد.

هر سی نفر از نیروهای سواره‌نظامی که «مُسَلِّم» نامیده می شدند، یک «اجاق» را تشکیل می دادند که از میان این سی نفر، پنج نفر به نوبت انتخاب و در جنگها شرکت می کردند. بدین ترتیب این نیروها که پیاده‌نظامشان را «یایا» و سواره‌نظامشان را «مُسَلِّم» می گفتند، تا

۱. سربازان سرحددار که از مرزها نگهبانی می کردند (م).

تشکیل اجاقهای قپوقلی عامل اصلی و مؤثر در پیروزیهای عثمانیان به شمار می آمدند. بعدها که نیازی به شرکت عملی و مستقیم این نیروها در جنگها دیده نشد، از آنها در عملیات پشت جبهه اردوها استفاده می شد. از روی منابع و اسناد می توان پی برد که تشکیلات پیاده نظام و سواره نظام عثمانی قبل از جنگ پلاکانون و تصرف ازنیق به وجود آمده بود (۳۲).

یادداشت‌های فصل پنجم

۱. فرانچس (چاپ بن، ص ۸۰)، می‌نویسد که تصرف مناطقی که تا ساکاریا کشیده می‌شد، و در دست عموریگک امیر پفلاگونیا بود، در جنگی که مراد خداوندگار همراه با امپراتور علیه ترک‌های عاصی صورت داد، انجام گرفت.
۲. بیزانسی‌ها به منطقه‌ای که مابین خلیج از میت و دریای سیاه قرار داشت، مزوتینیا (Mesotinia) = Mesothenia می‌گفتند که آنچه قوجه فتوحاتش را از همین منطقه آغاز کرد.
۳. ابن کمال تاریخ تصرف آنجا را سال ۷۲۵ ه.ق. می‌نویسد که صحیح است. هامر (ج ۱، ص ۱۰۳)، تصرف آترانوس را سال ۱۳۱۷ م. ذکر کرده است که اشتباه است. ولی ابن کمال تصرف آنجا را اواخر سال ۷۲۵ ه.ق. / نوامبر ۱۳۲۵ ذکر کرده است که درست است.
۴. نشری (ص ۱۳۲) می‌نویسد که در تسلیم بورسه کمک وزیر امیر بورسه که ساروز Saroz نام داشت، مؤثر بود. ساروز از رفتن به استانبول همراه والی بورسه خودداری کرد و در بورسه ماند.
۵. اورخان غازی در سال ۱۳۲۶ م. بورسه را در محاصره گرفت. کوسه میخال (میخائیل) از جانب اورخان غازی برای مذاکره درباره شرایط مصالحه مأموریت یافت. اهالی بورسه اجازه خواستند که تا وسایل و اشیاء و اموال خود را تا آنجا که برایشان امکان دارد، با خود برداشته و شهر را ترک گویند. همچنین درخواست کردند تا اولین بندرگاه استانبول در مقابل دریافت اجرت، افرادی را مأمور حفاظت از کشتیهای آنان کنند. اورخان شرایط آنان را پذیرفت و خواسته‌های آنان را صادقانه انجام داد (لویو، ص ۲۴، باب ۱۰۸، فصل ۹).
- محافظ بورسه از طریق گملیق به استانبول رفت (نشری، ص ۱۳۲). بورسه در زمان امپراتوری آندروونیکوس پالولوگوس دوم به تصرف درآمد.
۶. در وقایعنامه‌ای منظوم جدیدالنشر، تاریخ تصرف بورسه، ۲ جمادی الاول ۷۲۶ / ۶ آوریل

۱۳۲۶، ذکر شده است. متن اصلی این وقایعنامه در سال ۱۹۳۲-۳۳، توسط لامپروس Lampros در آتن به چاپ رسیده است. همچنین رک به: نشریه (مجله) بیزانسیون، ج ۱۲، ص ۳۴۰. نشری (ص ۱۳۴)، ضمن اینکه می‌نویسد بورسه در تاریخ ۷۲۲ ه. ق. / ۱۳۲۲ م. فتح شد، و با اینکه اضافه می‌کند که بدون شک فتح بورسه در این تاریخ صورت گرفته است. ولی نوشته وی خطاست. عاشق پاشازاده، تاریخ فتح بورسه را سال ۷۲۶ ه. ق. نوشته که صحیح است و تاج‌التواریخ نیز همان تاریخ را ذکر کرده است که با تاریخ ذکر شده در وقایعنامه منظوم رومی مطابقت دارد.

۷. گیونس (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۳۴.

۸. در نوشته‌های مورخانی نظیر عاشق پاشازاده، نشری، اوروج‌بیگ و به نقل از آنها دیگر منابع در مورد اینکه هنگام فتح بورسه عثمان غازی در قید حیات بوده یا نه، اختلاف نظر وجود دارد. تاریخهای مذکور بر این عقیده‌اند که وی در قید حیات بوده است. نظر به اینکه اورخان سکه‌ای به تاریخ ۷۲۷ ه. ق. / ۱۳۲۷ م. دارد، بنابراین، به نظر می‌رسد که عثمان غازی، قبل از تاریخ مذکور، یعنی پس از فتح بورسه فوت کرده است، که از نظر زمانی و تاریخی نیز صحیح‌ترین عقیده به نظر می‌رسد. نشری و اوروج‌بیگ، ضمن اینکه می‌نویسند، وی در آن زمان در قید حیات بوده است، اضافه می‌کنند که: «وی پاهایش درد می‌کرد و از نفرس ناراحتی داشت. به همین جهت نیز نتوانست در جنگ بورسه شرکت کند، گفته بود که می‌خواهم در این جنگ شرکت نکنم که پسر ام اورخان در زمان حیات خودم، عظمت و شوکت یابد، [سرنوشت] کشور را به دست گیرد.»

۹. اورخان بنا به وصیت پدرش مرکز حکومت را به بورسه انتقال داد، و شهر را با ابنیه‌ای عالی آراست و دستور داد تا مساجد، بیمارستانها، بازارها و میادینی در شهر ساخته شود. بدین ترتیب این شهر، به صورت یکی از زیباترین شهرهای مشرق‌زمین درآمد. اورخان مسکوکات رایج سلجوقیان را منسوخ کرد و در ضرابخانه خود سکه جدیدی ضرب نمود (لوبو، ج ۲۴، باب ۱۰۶، فصل ۵۸).

۱۰. عاشق پاشازاده، ص ۴۳، و نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترک)، ص ۱۶۲.

۱۱. آنچه قوجه بعد از آنکه اورخان‌بیگ اداره امور را به دست گرفت، فوت کرد، و بر بالای تپه‌ای در قندیره دفن گردید.

۱۲. هامر نوشته است که پلاکانون موضعی بود بین داریچه و اسکی شهر و آن را همان مال تپه امروز ذکر کرده است که میرمیر اوغلی طی مقاله‌ای اشتباه عقیده هامر را مورد بررسی قرار داده است و اشتباه وی را تصحیح کرده است (بولتن، شماره ۵۰). نظر به اینکه نام

قدیمی «مال تپه» وریاس Vrias بوده است، بنابراین پیداست که جنگ در این محل به وقوع پیوسته است.

۱۳. گریگوراس (ترجمه فاضل نظمی) ص ۹۸، ۹۹.

۱۴. لوبو، جنگ پلاکانون و تصرف ازنیق را چنین توضیح می‌دهد: اورخان در سال ۱۳۲۹م. ازنیق را در محاصره گرفت. کونتوفر (Kontofr (Contophre) والی مزوتینیا، اطلاع داد که امپراتور آندروونیکوس سوم بی‌درنگ خود را به آنجا برساند. به دنبال درخواست وی، امپراتور در بهار سال ۱۳۲۹م. وارد سواحل آناتولی گردید. اورخان بیگ پس از اطلاع از این امر، تعدادی از نیروهایش را مأمور ادامه محاصره ازنیق کرد و خود با نیرویی هشت هزار نفری از افراد برگزیده برومیانی که در قصبه‌ای کوچک به نام فیلوکر (که مابین داریچه و توزلا قرار داشت و هنوز هم برجی قدیمی از آن باقی است)، موضع گرفته بودند، حمله برد. امپراتور نیز سربازانش را مسلح کرد. در این جنگ اورخان با حرکات و عملیات نظامی حساب شده و ادامه‌دار، به مواضع مرتفع عقب می‌نشست، و باز حملات خود را از سر می‌گرفت. اورخان غازی که با این شیوه عملیات، سربازان دشمن را به ستوه آورده و خود نیز جریانات را از چشم دور نمی‌داشت، به محض اینکه پی‌برد امپراتور بدون اخذ نتیجه‌ای از جنگ، رو به ساحل عقب‌نشینی می‌کند، به تعقیب وی پرداخت. سربازان ناپخته و جوان رومی، صفوف خود را به هم زده، و با ترک صفوف، به جنگ با تعقیب‌کنندگان پرداختند. گران دومستیک (کانتاکوزن) پس از مشاهده این جرأت و شهامت سربازان برای بازپس گرداندن این سربازان و نیروهای ناآزموده و بی‌تجربه، همراه با دسته‌ای از نیروها به اقدام پرداخت، ولی هم خود و هم امپراتور بر اثر اصابت تیر تیراندازان ترک زخمی شدند، و این امر سبب به هم خوردن نظم و انتظام نیروهای رومی که به صورتی منظم در حال عقب‌نشینی به سوی ساحل بودند، گردید. طرفداران آندروونیکوس پیر، شایع کردند که آندروونیکوس جوان در حال احتضار است، بدین سبب وحشتی عمومی سراسر اردوی ییزانسی‌ها را فراگرفت. امپراتور را درون قالیچه‌ای پیچیده، به ساحل که کشتی در انتظارش بود، رساندند. اورخان پس از اطلاع از این اوضاع، رو به جانب دشمن در حال شکست حمله برد. اکثر آنها که موفق به فرار نشدند، به قتل رسیده و غنائم فراوانی نصیب ترکها گردید. فراریانی که خود را به قصبه فیلوکر رسانده بودند، دست به کشتار یکدیگر زدند. امپراتور با کشتی به استانبول مراجعت کرد (لوبو، ج ۲۴، فصل ۵۴، تا ۵۷). فرانچس نیز چنین می‌نویسد: «ترکها و رومی‌ها از بامداد تا شامگاه جنگیدند، رومی‌ها طبق معمول سعی کردند که ترکها را

و ادار به عقب نشینی و بازگشت نمایند. به محض اینکه تاریکی حکمفرما گردید، با اینکه طرفین به جنگ خاتمه دادند، ولی امپراتور بر اثر اصابت تیری از ناحیه پا مجروح گردید و برای مداوای پایش او را به روستای فیلوکرنی بردند. سربازان که خبر نداشتند که امپراتور به چه علتی از اردوگاه خارج شده است، به تصور اینکه وی از ترس رو به فرار نهاده است، خود نیز به صورت غیر منتظم رو به فرار نهادند، به علت تاریکی شب، همدیگر را زیر پا لگدمال می کردند و عده زیادی بدین ترتیب زیر دست و پا کشته شدند. ترکها با امیدی مافوق تصور خیمه گاه امپراتور را غارت کرده، تمام البسه، لوازم و اسبهای وی را به غنیمت بردند، و بدین ترتیب بدون توسل به جنگ پیروزی بزرگی به دست آوردند. امپراتور سه روز در فیلوکرن ماند و بی آنکه تسلی اطفایش تأثیری در وی داشته باشد، با چشمانی اشکبار به استانبول بازگشت. پادشاه ترکها چند روز بعد از نیک را به تصرف درآورد.

۱۵. کانتاکوزن، ج ۷، ص ۲۲۵ و ۲۲۶.

۱۶. تصرف از نیک به دنبال جنگ پلاکانون صورت گرفت. تاریخ این جنگ در سالهای ۱۳۲۹ و یا ۱۳۳۰ م. ذکر شده است. در تاج التواریخ از تاریخهای عثمانی، سال وقوع این جنگ ۵۷۳۱ ه. ق. / ۱۳۳۰ م. ذکر شده است (ج ۱، ص ۴۳). گریگوراس و مورال تاریخ وقوع جنگ پلاکانون را ماه مه یا ژوئن ۱۳۲۹ نوشته اند. گریگوراس می نویسد جنگ دو فیلوکرن به وقوع پیوست (ص ۱۲). کانتاکوزن نیز که شخصاً در جنگ حضور داشت، می نویسد جنگ در پلاکانون بود و قرارگاه امپراتور در فیلوکرن قرار داشت. خالکوندیل می نویسد که جنگ نتیجه ای قطعی به دست نداد. فرانچس نیز همان گونه که در یادداشت قبلی اشاره شد، می نویسد که ترک اردوگاه از سوی امپراتور که زخمی شده بود، سبب ناموفقیت وی گردید.

۱۷. لوبو، ج ۲۴، باب ۱۰۸، فصل ۵۷. لوبو ضمن اشاره به این مطلب که اورخان، موجبات رفاه مردم از نیک را تأمین کرد، و وسایل آسایش زنانی را که به سن ازدواج رسیده بودند را نیز تأمین نمود، تحت تأثیر احساسات قرار گرفته، اضافه می کند که این بربر (اورخان) با اینکه یکی از بزرگترین جنگاوران و مخربان زمان بود، ولی برای ازدیاد نسل بشر نیز از خود علاقه نشان می داد (ترجمه اسماعیل حامی دانشمند).

۱۸. اورخان غازی، شرایط امیر رومی از نیک را پذیرفت. «تکفور» والی از نیک به اتفاق همراهانش از دروازه استانبول خارج شد و به استانبول رفت، اما سربازان و سپاهیان از رفتن خودداری کرده به اتفاق اهالی، از اورخان استقبال به عمل آوردند...» (تاریخ نشری،

ص ۱۵۸، ۱۵۹).

۱۹. در تاج‌التواریخ، آمده است که از نیک در سال ۷۳۱ ه.ق. مرکز امیرنشین عثمانی شد. ابن بطوطه که در سال ۱۳۳۳ م. از آناتولی دیدن می‌کرد، هنگامی که به از نیک رسید، این شهر مرکز امیرنشین بود که این مسئله با آنچه که در تاج‌التواریخ آمده مطابقت دارد.

۲۰. نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترک)، ص ۱۵۸، ۱۵۹؛ تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۴۳؛ لوبو، ج ۲۴، فصل ۵۷ (چاپ ۱۷۸۶ م.) و عاشق پاشازاده (چاپ استانبول)، ص ۴۲.

۲۱. لوبو، ج ۲۴، فصل ۲۰، حوادث سال ۱۳۳۱ م. و مورال ج ۲، ص ۵۵۳، کانتاکوزن در این مورد چنین می‌نویسد:

«اورخان‌بیگ، در زمان آندروونیکوس پیر، به محاصره از میت پرداخت. آندروونیکوس پیر که هنگام مراجعت از روم ایلی از مسئله محاصره اطلاع یافت، با قدرغه (نوعی کشتی جنگی) و نیز کشتیهای متعلق به بازرگانان و نیرویی مهم به ظاهر از میت آمد. وی هنوز در ساحل پیاده نشده بود که اورخان از وی پرسید که آیا به قصد جنگ آمده است؟ آندروونیکوس پیر پاسخ داد که قصد وی جنگ نبوده، و در ضمن مانعی برای صلح وجود ندارد. از این رو، توافقی فی‌مابین صورت گرفت. اورخان قبول کرد که به عنوان دوست امپراتور باقی بماند و به قلمرو وی در شرق تجاوز نکند، و توافق بر این اساس صورت گرفت و هدایایی رد و بدل گردید (کانتاکوزن، ج ۷، فصل ۲۴، ص ۲۷۷).

۲۲. عاشق پاشازاده (ص ۴۳)، و بنا به عقیده نشری (ص ۱۶۴)، در نتیجه این رفتار عادلانه، ینی‌جه طراقلی، گوینوق و مودورنو، بدون جنگ به تصرف درآمد، و سلیمان پاشا در آن سرزمینها، آنچنان با عدل و انصاف رفتار کرد که اهالی روستاها نزد اعیان و ارکان ترکها آمده، و به اسلام گرویدند، و تمامی اراضی موجود در آن ولایات را سلیمان پاشا در اختیار آنها نهاد که هنوز هم در دست آنهاست...»

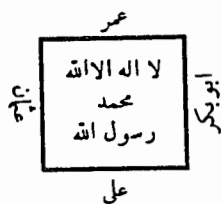
۲۳. با اینکه تاریخهای عثمانی می‌نویسند که اورخان هنگام عزیمت به سوی قراسی، اولوباد و سایر قلعه‌ها را به تصرف درآورد، ولی این مسئله صحت ندارد. زیرا قلاع مذکور قبلاً به تصرف درآمده بود، و حمله به قراسی بعداً صورت گرفت. علاوه بر این، تاریخ جنگ قراسی نیز که در تاریخهای عثمانی ذکر شده است، اشتباه است.

۲۴. تصرف آنکارا، یک سال پس از مداخله عثمانی‌ها در اختلافاتی که بر سر تصاحب تخت سلطنت بیزانس در جریان بود، صورت گرفت. اورخان غازی در این اختلافات، ضمن کمک به کانتاکوزن برای تصاحب مقام سلطنت، قلعه چیمپه را در شبه جزیره گلیبولی

واقع در روم ایلی در ۱۳۵۳ م. به تصرف درآورد. یعنی در سال ۱۳۵۳ م. چون عملیات روم خاتمه یافته بود، سلیمان پاشا یک سال بعد به جانب آنکارا اعزام شد. منابع ییزانسی نیز این مسئله را تأیید کرده‌اند (وقایعنامه کانتاکوزن، چاپ بن، ج ۳، ص ۲۸۴، و دائرةالمعارف اسلام، جزوه ۶، ص ۴۲۲).

۲۵. در کتاب فهرست مسکوکات (اثر اسماعیل غالب، و خلیل ادهم)، از سکه‌ای متعلق به اورخان غازی سخن رفته است، که شبیه سکه تاتارها بوده است. اورخان غازی با پذیرفتن حاکمیت والای ایلخانان، خراج سالانه‌ای به خزانه آنان نیز می‌پرداخت، که در این مورد اطلاعاتی در رساله ذلکبه نسخه موجود در کتابخانه ایاصوفیه که تحت شماره ۲۷۵۶ ثبت است، وجود دارد. بنا به آنچه که در این رساله آمده، در بخش خراجهای ممالک روم، که به صورت اقطاع در عهده خواجه نجم‌الدین جوینی بوده است، آمده است که امرای مرزی یعنی قرامان، گرمیان، حمید، سینوب، دنیزلی، اورخان، آیدین، قسطنونی، گرده‌پولی (گرده) و اغریدر که پیداست اینها خراج سالانه‌ای به خزانه ایلخانان ارسال می‌داشته‌اند (همچنین رک به: مجله تاریخ حقوق و اقتصاد ترک، شماره ۲، ص ۳۳). بنابراین، احتمال دارد که اورخان غازی، پس از ذکر عنوان سلطان اعظم (ایلخان) نام خود را آورده باشد.

۲۶. بولتن، شماره ۳۴ (تاریخ فرمانروا شدن غازی اورخان و اولین سکه‌اش) اصل این سکه نقره‌ای اورخان، نزد مرحوم عثمان فرید ساغلام (سالم) متخصص و سکه‌شناس معروف بود که تصویر آن در فهرست مسکوکات عثمانیه اثر خلیل ادهم بیگ، چاپ و منتشر شده است. در یک روی این سکه (آقچه) چنین است:
و در طرف دیگر سکه چنین است:



علامت « ۷ » که بر روی سکه دیده می‌شود علامت قبیله قایی است که عثمانیان منسوب به این قبیله بودند. نقش این مهر در برخی از سکه‌های دیگری که

عثمانیان بعدها ضرب کردند، نیز دیده می‌شود (خلیل ادهم، بخش ششم، مسکوکات عثمانیه، ص ۳، ۲۴، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۶۸).

۲۷. در وقفنامه مورخ ۵۷۲۳ ه. ق. / ۱۳۲۳ م. اسپورچه خاتون (اداره کل موقوفات، اسناد قدیمی، دفتر جدید آناتولی، شماره ۴، ص ۲۰۷). نام اولاد و نوادگان وزیر علاءالدین پاشا، به‌خاطر موقوفاتش در دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳ آمده است. علاءالدین پاشا، دو پسر به نامهای مولانا سنان، و احمد، و دختری به نام گل پاشا خاتون داشت.

۲۸. در این مورد رک به مقاله اینجانب «مؤلف» تحت عنوان «بررسیهایی دربارهٔ وزرای نخستین عثمانیان» در بولتن شماره ۹ سال ۱۹۳۹. بنابر آنچه که تا حال حاضر معلوم شده است، بعداز وزیر علاءالدین پاشا، احمد پاشا بن محمود در ۱۳۴۰ م. و بعد نیز حاجی پاشا و سنان‌الدین یوسف پاشا، و بعدها نیز جندرلی (جاندارلی) خلیل خیرالدین پاشا، به وزارت رسیدند. احتمال دارد که محمود پدر احمد پاشا، همان اخی محمود باشد.

۲۹. قلقشندی (شهاب‌الدین احمد بن علی متوفی ۱۴۱۸) در اثر بارزش خود، صبح‌الاعشی (ج ۵، ص ۳۱۹)، آورده است که لباس سلاطین، امرا و سربازان عثمانی، آستینی تنگ داشت و ردایی شبیه ردای تاتارها بود که سرآستین آنها، روی دستها را نیز می‌پوشاند و ردای امرا نیز همانند آنها بود و آستینهایش از قماش زبر و خشن و با... درشت، و دستاری متوسط از پارچه‌ای پنبه‌ای (ململ)، که «لانس» نامیده می‌شد و گاه از پوست بر سر می‌بستند. و اکثر سربازان و سپاهیان نیز کلاهی نم‌دین به رنگ قرمز یا سفید بر سر می‌نهادند. تاریخهای عثمانی نیز نوشته‌اند، نظر به اینکه امرای مناطق اطراف (امرای آناتولی) کلاه قرمز بر سر می‌گذاشتند، از این رو اورخان دستور داد تا سربازانش از کلاه سفید استفاده کنند و در دیوان نیز از دستارهایی که پیچ خورده بود، استفاده شد. استفاده از کلاه قرمز و سفیدی که قلقشندی از آن سخن گفته است، مربوط به کلاه «عزیه‌ها» بوده که بعدها تبدیل به استفاده از کلاه قرمز شده است که این مسئله مربوط به قرن پانزدهم میلادی است که خود قلقشندی در آن قرن می‌زیسته است.

۳۰. اورخان غازی در نظر داشت که بر تعداد سربازان و سپاهیان ییافزاید، ولی نظرش این بود که آنها از ولایات متعلق به خود باشند — زیرا در آن زمان عده بسیاری از مردم به قصد غزا، از ولایات دیگر می‌آمدند — اورخان غازی در این مورد با علاءالدین پاشا مشورت کرد. او نیز اظهار داشت که در این مورد باید با قاضی مذاکره کرد. جندرلی قرا خلیل، قاضی بورس و در ضمن خویشاوند اده‌بالی نیز بود. با وی مشورت کردند. او تأیید کرد و گفت که «باید پیاده‌نظام را از رعایا گرفت و تأمین کرد. رعایا به محض

اطلاع از این خبر، برای انجام خدمتی به پادشاه خود، برای ثبت نام چنان شوق و رغبتی از خود نشان دادند که غیر قابل توصیف است...» (نشری (ص ۱۵۴ و ۱۵۵)، و عاشق پاشازاده (ص ۳۹ و ۴۰). تاج‌التواریخ این سربازان پیاده (پیاده‌نظام) را با ینی‌چریها اشتباه کرده است. نظر به اینکه اجاق ینی‌چریها در زمان مراد خداوندگار تشکیل شد و آنها نیز پیاده‌نظام بودند، بنابراین مؤلف تاج‌التواریخ تصور کرده است که این امر در زمان اورخان غازی صورت گرفته است.

۳۱. تاریخ ابن کمال (نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۷۸، برگ ۴۵b).
۳۲. تاریخهای عثمانی (عاشق پاشازاده، ص ۳۹، و نشری، ص ۱۵۲ و ۱۵۳) نوشته‌اند که تشکیلات پیاده‌نظام و سواره‌نظام قبل از تصرف ازنیق به وجود آمده است. اوروچ‌بیگ (ص ۱۶)، نیز بر همین عقیده است. گریگوراس مورخ بیزانسی نیز می‌نویسد که در جنگ پلاکانون، نیروهای سبک اسلحه و سنگین اسلحه تحت فرماندهی اورخان غازی حضور و شرکت داشتند.

فصل ششم

روابط عثمانی - بیزانس

از اوایل قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

امپراتوری بیزانس با اینکه با خارج کردن استانبول از دست خاندان پالولوگوس در سال ۱۲۶۱م. مجدداً تأسیس شد، با این همه، اکثر مناطق موجود در آناتولی و روم ایلی از تصرف امپراتوری خارج شده بود، و امپراتوری فاقد ارتشی بود که بتواند بر آن تکیه کند. آنچه که به عنوان ارتش وجود داشت، متشکل از برخی از افراد مزدور (اجیر) از ملتهای مختلف، و عده زیادی از یاغیان بود. دریانوردی نیز فعالیتی نداشت. قدره‌های متعلق به ونیزی‌ها و جنوایی‌ها نیز که در سواحل قلمرو امپراتوری بودند، فرصتی به بیزانسی‌ها نمی‌دادند. گالاتا و بی اوغلی (بیگ اوغلی) که چسبیده به استانبول بودند نیز در دست جنوایی‌ها بود. جزایر موجود در سواحل آناتولی دریای اژه به ظاهر تحت حاکمیت بیزانسی‌ها بود، اما در واقع وابسته به جمهوری جنووا بود.

پیشرویهای پی‌درپی نیروهای ترک - عثمانی و سایر امیرنشینهای آناتولی، که منجر به استقرار در سرزمینهای بخش آناتولی بیزانس می‌شد، سبب می‌گردید که امپراتور بیزانس که خود ارتشی نداشت - و آنچه در اختیارش بود، قابل استفاده نبود - در خارج از قلمروش به دنبال نیروی کمکی باشد؛ و یکی از دلایل آن نیز استیلا و استقرار ترکها و گسترش سریع آنان در آناتولی و همچنین پایداری نکردن مردم، و تسلیم آنها در برابر ترکها بود که از زیادی مالیات و مظالم بیش از حد، به ستوه آمده بودند.

میخائیل (میشل) پالولوگوس نخستین امپراتور بیزانس از خاندان پالولوگوس، هنگام اقامت در یکی از روستاهای تسالی (تسالی) بر اثر سکت قلبی درگذشت، و فرزندش آندروونیکوس که در اردوگاه همراهش بود، جانشین پدر گردید (۱۲۸۲م). در دوره وی اوضاع امپراتوری بیش از حد، رو به ضعف و سستی گرائید. بویژه مناطق آناتولی بسرعت از

حاکمیت وی خارج شد. آندرونیکوس به علت ازدواج خواهرش شاهزاده خانم ماریا با غازان محمود، خان ایلخان، با اینکه از طرف وی وعده کمک گرفته بود، ولی در این میان غازان خان فوت کرد و الجایتو محمد خدابنده که پس از برادرش، با همسر وی یعنی ماریا ازدواج کرد به وعده و مسئله کمک به برادرزنش اهمیتی نداد، و این مسئله سبب از دست دادن امید امپراتور گردید. بدین جهت امپراتور که امید دریافت کمک از جانب شرق را از دست داده بود، ناچار شد که نیرویی از چپاولگران و اوباشان اروپا را که در مقابل دریافت پول می جنگیدند و «کاتالان» نامیده می شدند، به خدمت بگیرد.

دعوت از کاتالان‌ها

فردیناند آراگون پس از فتح و غلبه بر شارل دو آنژو پادشاه سیسیل در سال ۱۳۰۲م. با اعزام سپاهیان مزدور خود به بیزانس، خود را از شر آنها نجات داد. این نیروی هشت هزار نفری کاتالان، تحت فرماندهی شخصی به نام روژه دوفلور^۱ که آلمانی‌الاصل و شخصی ماجراجو بود، وارد استانبول شد. بخشی از نیروی مزبور سبک اسلحه و بخشی نیز سنگین اسلحه بودند. کاتالانها پس از ورود به استانبول، در بادی امر، به مجادله با جنوایی‌های مستقر در گالاتا، و غارت رومی‌ها پرداختند. امپراتور این نیرو را به آناتولی فرستاد و آنها را در قیوداغی پیاده کرد.

کاتالانها ابتدا با ترکمنهای قراسی (قره‌سی) به زدوخورد پرداخته و موفقیت‌هایی به دست آوردند. بعد راهی جنوب شده، با نیروهای امیرنشینهای صاروخان و گرمیان نیز جنگیدند، و فلادلفیا (الاشهر) را که در محاصره گرمیانی‌ها بود، نجات داده، پیروزی‌هایی چند به دست آوردند، و تا کیلیکیه پیش رفتند. ولی جنگهای آنها، به خاطر اشغال و رهایی دادن مناطقی نبود، بلکه فعالیت‌هایشان موقتی، و فقط به قصد چپاول و تاراج بود. از این رو، امپراتور به هدفی که داشت، نرسید. کاتالانها پس از آن به همان طرز و شیوه، یعنی تاراج و غارت به عقب بازگشتند، و مناطقی را که در مسیر خود داشتند، ویران کرده و به آتش کشیدند که سبب وحشت همگانی گردید. امپراتور که آنها را به کمک فراخوانده بود، از وجود آنها بیشتر از ترکها به وحشت افتاد و دستور داد به تراکیه (تراکیا) بروند (۱).

روژه دوفلور فرمانده کاتالانها وارد گلیبولی شد. وی افرادش را در گلیبولی مستقر کرد و خود با تعداد کمی از آنها عازم ادرنه گردید. هنگامی که در ادرنه به خدمت میخائیل پسر

1. Roje dō Flor (Roger de Flor).

امپراتور که در سلطنت با پدرش شریک بود رسید، توسط افسری کشته شد، و همراهانش را نیز به قتل رساندند. کاتالونهای مستقر در گلیبولی از این عمل ناراحت شده، در پی انتقامجویی برآمدند، و گلیبولی را به یاری ترکهای مقیم آنجا و دیگر سربازان مزدور اجنبی، تصرف کرده و کارشان مدتی بالاگرفت، و پی در پی به تعرض به خاک امپراتور که فریشان داده بود، پرداختند، و پس از آنکه مدت دو سال در حوضه دریای مرمره و تراکیه به فعالیت پرداخته و دیگر جایی برای تاراج و چپاول باقی نگذاشتند، وارد شبه جزیره کسندیره^۱ شدند. اما در مرمره، منطقه بیگه^۲ واقع در ساحل آناتولی را در دست خود نگاه داشتند. آینه روز (عینروز)^۳ را غارت و کشیشها را به قتل رساندند، و ابنیه موجود در آنجا را به آتش کشیدند. بعد نیز وارد دوک نشین بسیار آباد آتن شدند و در سال ۱۳۱۱ م. پس از آنکه نیروهای پانزده هزار نفری فرنگها را در موره و لیوه دیا^۴ (لیودیا)، از میان بردند، یک دموکراسی نظامی در آتن به وجود آوردند.

وضعیت بعدی امپراتوری

هنگامی که امپراتوری بیزانس در عجز و فروپاشی دست و پا می زد، شهر استانبول در سال ۱۳۰۵ م. مجدداً در معرض خطر اشغال لاتن ها قرار گرفت. پاپ کلمان پنجم در این مورد با فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه، و شارل دووالوا، پادشاه ناپل در مکاتبه بود. علاوه بر آنها، پاپ، ونیزی ها را نیز به تصرف استانبول تشویق و تحریک می کرد. پاپ کلمان پنجم، در سال ۱۳۰۷ م. درباره اشغال استانبول مصرانه برای شارل دوم (دووالوا) پادشاه ناپل نامه نوشت، و حتی در این مورد موفق به انعقاد موافقتنامه ای میان ونیزی ها و شارل دووالوا گردید. امپراتور بیزانس تا سال ۱۳۱۴ م. که فیلیپ زیبا فوت کرد، بیم اشغال استانبول را داشت. اما خود پاپ نیز بعداً از این امر منصرف شد، و سعی کرد که امیرنشین کوچک ارمنی ها در کیلیکیه و جزیره قبرس را از تعرض دولت مملوکان نجات دهد. در این هنگام امپراتور دیگر از رسیدن قوای کمکی از جانب غرب قطع امید کرده بود. غازی عثمان فرمانده مرزی گام به گام علیه امپراتور در حال پیشروی بود.

امپراتوری بیزانس از اوایل قرن چهاردهم میلادی از نظر جزایر نیز در موقعیت دشواری

1. Kesendire.

2. Bige.

3. Ayneroz.

4. Livedya.

قرار گرفته بود. بنه‌دو^۱ به والیگری جزیرهٔ ساقز — که مورد تعرض ترکها قرار گرفته بود — تعیین گردید، و جزیره بدین ترتیب به دست جنوایی‌ها افتاد (۲).

بخشی از جزیرهٔ رودوس در سال ۱۳۰۰م. تحت حاکمیت امیرنشین متشه درآمده بود. در بخش دیگر آن نیز رومی‌ها قرب و منزلتی یافته بودند. ولی در سال ۱۳۱۰م. شوالیه‌های سن‌ژان (جنگاوران ژان مقدس)، به تشویق پاپ و فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه، با تهاجم به رودوس، این جزیره را به تصرف درآورده، و به حکومت امیرنشین متشه و نیز رومی‌های ساکن این جزیره خاتمه دادند (۳).

میخائیل که در امر سلطنت با پدرش شریک بود، در سال ۱۳۲۰م. فوت کرد. وی دو پسر به نامهای آندروونیکوس و مانوئل داشت. آندروونیکوس چون مورد علاقهٔ فراوان امپراتور آندروونیکوس پیر بود، از این روی نزد وی به سر می‌برد. آندروونیکوس جوان که خواهان رسیدن به سلطنت بود، از این نظر در صدد فعالیت برآمد.

کشمکش بر سر حفظ و تصاحب تاج و تخت امپراتوری، بین امپراتور آندروونیکوس پیر، و نوه‌اش آندروونیکوس جوان (نوهٔ امپراتور) خود به منزلهٔ فروپاشی و انحطاط امپراتوری از درون به حساب می‌آمد (۴). کانتاکوزن ناظر (وزیر) دربار نیز برای امپراتور شدن آندروونیکوس جوان در فعالیت بود. مجادله بر سر تاج و تخت امپراتوری از سه سال قبل ادامه داشت. سرانجام در سال ۱۳۲۸م. آندروونیکوس سالخورده که چهل و شش سال در مقام امپراتوری بود، خلع گردید و نوهٔ جوانش تمام اختیارات را به دست گرفت.

آندروونیکوس جوان، میخائیل آسن^۲ پادشاه بلغار را که از هواداران پدر بزرگش بود و به کمکش آمده بود، مورد تهدید قرار داده، وادار به بازگشت نمود. وی با اینکه با اورخان بیگ که بورسه را اشغال و از نیک (ازنیک) را در محاصره گرفته بود، به جنگی که به پلاکانون معروف شد، پرداخت، ولی نه تنها موفقیتی حاصل نکرد، بلکه زخمی شده و فرار کرد (۱۳۲۹ یا ۱۳۳۰م.) (۵).

از دست رفتن دو شهر مهم مانند بورسه و از نیک که به استانبول نزدیک بودند، ضربهٔ اقتصادی مهمی بود که در منطقهٔ آناتولی به امپراتوری بیزانس وارد آمد. پس از آن، تصرف از میت در سال ۱۳۳۷م. که به منزلهٔ از دست دادن یک اسکلهٔ مهم تجاری بود، صورت گرفت، و ابریشم‌بافی، سفالگری و حریربافی از نیک، سود فراوانی عاید عثمانیان کرد. بورسه نیز به خاطر نساجی، و حریربافیش از شهرهای پیشرفته به شمار می‌آمد.

نفوذ عثمانیان تا سواحل دریای سیاه و بغازایچی (بوسفور) [سواحل آناتولی]، بتدریج از طریق خشکی، پایتخت بیزانسی‌ها را از سایر شهرها جدا کرده، و از نظر تماس با خارج در انزوا قرار داد. با این همه عثمانیان هنوز دارای چنان ناوگان نیرومندی نبودند که بتوانند راه ارتباطی دریایی را نیز قطع کنند.

در این میان، یعنی در سال ۱۳۴۰م. استفان دوشان^۱، پادشاه صرب به عنوان یک دشمن خطرناک در برابر امپراتوری قرار گرفت و به اشغال مقدونیه پرداخت. حتی برای اشغال استانبول هیأتی را نزد اورخان غازی فرمانروای عثمانی برای رسیدن به توافقی در این مورد فرستاد. آندروونیکوس جوان که در سال ۱۳۴۱م. در سن چهل و پنج سالگی فوت کرد، بنا به وصیت خود وی، قیمومت فرزند خردسالش یوانیس (یان=ژان) که از آنادوساوا^۲، همسر فرانسویش به دنیا آمده بود، به گران دومستیک کانتاکوزن واگذار شد (۶). با اینکه کانتاکوزن به عنوان نایب السلطنه تاج سلطنت را بر سر نهاد، ولی بر اثر دسیسه و تحریک رقبایش، نیابتش در استانبول و ادرنه پذیرفته نشد. کانتاکوزن که در این امر پافشاری می‌کرد، به دیمه طوقه رفت، و خود را امپراتور اعلام کرد (۲۶ اکتبر ۱۳۴۱).

اهالی ادرنه که کانتاکوزن را به عنوان امپراتور قبول نداشتند، از آلکساندر پادشاه بلغارستان تقاضای کمک کردند. آلکساندر خود را به حوالی ادرنه رساند، ولی بجای کمک، دست به چپاول و غارت زده، بعد نیز با کانتاکوزن به توافق رسید. کانتاکوزن با اینکه تحت فشار زیادی قرار گرفته بود، ولی باز هم از ادعای خود صرف نظر نکرد، و پس از توافق با پادشاه صرب — به شرط اشغال سرزتا مقدونیه توسط وی — خواهان برخورداری از کمک وی شد. وی با وجود آنکه راهی آن منطقه گردید، اما نتیجه‌ای به دست نیاورد. سرانجام به غازی عموریگ آیدین اوغلی — که در محاصره فوچه با وی آشنا شده بود — متوسل گردید.

عموریگ، با سی و دو کشتی و بیست و نه هزار نفر سرباز به کمک کانتاکوزن آمد، و بلغارهایی را که تا دیمه طوقه آمده بودند، از آنجا راند (۷). عموریگ یک سال بعد، وارد منطقه روم ایلی شد، و در نتیجه کمکهای وی، کانتاکوزن از خطراتی که رقبایش برایش ایجاد کرده بودند، رهایی یافت.

کانتاکوزن در سال ۱۳۴۴م. پس از اشغال از میر یعنی مهمترین شهر ساحلی آل آیدین، توسط لاتن‌ها (پاپ، ونیزی‌ها، رودوسی‌ها، قبرسی‌ها و جنوایی‌ها) و به آتش کشیده شدن ناوگانش، دیگر امید خود را از کمک عموریگ از دست داده، دچار نگرانی شد. عموریگ

1. Istefan Dušan.

2. Anna do Savva.

نیز به وی اطلاع داد که پس از آن دیگر قادر نخواهد بود که کمکی به وی نماید. با این همه به وی توصیه کرد که در مورد کمک، به اورخان عثمان اوغلی متوسل شود. ولی عموریگ، با تمام این اوضاع و احوال — که بنا به توصیه امیر صاروخان مدتی با فرانکها متارکه کرده بود — در سال ۱۳۴۵م. به این فکر افتاد که از طریق چاناق قلعه (داردانل) به دوستش کانتاکوزن کمک کند. ولی چون ناوگانش توسط لاتن‌ها به آتش کشیده شد، این بار صاروخان و قراسی به اتفاق هم از طریق داردانل وارد ساحل مقابل یعنی روم ایلی شدند. در این میان عموریگ، مومچیلا^۱، سرکرده جسور جنگجویان غیرمنظم را که ابتدا در خدمت کانتاکوزن بود، و بعد در مقام مخالفت با وی برآمده، و منطقه رودوب^۲ واقع در میان ایسکچه^۳ و یونان شمالی را اشغال کرده بود، مغلوب و به قتل رساند، و کانتاکوزن شهرها و قصبه‌های متعلق به وی را به تصرف درآورد. پس از آن بود که کانتاکوزن به کمک اورخان بیگ، به اداره امور پرداخت. اورخان غازی بار اول با پنج — شش هزار نفر به کانتاکوزن کمک کرد، و به استثنای سوزه‌بول^۴، بقیه مناطق ساحل دریای سیاه را از دست آنا، مادر امپراتور خردسال و دشمن کانتاکوزن خارج کرد. علاوه بر آن ادرنه نیز به تصرف درآمد. اورخان غازی در ماه مه سال ۱۳۴۶م. تئودورا دختر کانتاکوزن را به عقد ازدواج خویش درآورد (۸).

کانتاکوزن پس از تسلط بر روم ایلی در صدد تصرف استانبول درآمد. وی همراه نیروهایی که اورخان غازی در اختیارش گذاشته بود، شهر را در محاصره گرفت، و پس از یک سال محاصره، به دنبال گشودن دروازه یالدزلی (دروازه یدی‌کوله) توسط هوادارانی که در شهر داشت، وارد استانبول شد، و امپراتوریش به عنوان شریک امپراتور خردسال یعنی یوانیس پذیرفته شد. در تابستان سال ۱۳۴۷م. اورخان غازی برای ملاقات پدرزنش، وارد اسکدار شد (۹)، و نیرویی شش هزار نفری برای مقابله کانتاکوزن با پادشاه صربها، در اختیار وی نهاد (۱۰). کانتاکوزن با وجود استفاده از این کمکها، پس از آنکه به مقصود و مرادش رسید، از ترکها روی برگرداند، و از سال ۱۳۴۷م. به بعد، با توسل به پاپ، پیشنهاد به راه‌انداختن یک جنگ صلیبی [علیه ترکها] را نمود. بررسی پیشنهاد کانتاکوزن و مذاکرات درباره آن تا سال ۱۳۵۳م. یعنی مدت شش سال ادامه یافت.

کانتاکوزن با وجود روی برگرداندن از ترکها، هنگام برخورد با مشکلات و تحت فشار قرار گرفتن، از توسل به اورخان غازی غفلت نمی‌کرد. اورخان غازی نیز برای اجرای نقشه‌هایش از

1. Momichilo.

2. Rodob.

3. Iskeçe.

4. Süzebol.

کممک به وی مضایقه نمی نمود. بر اثر همین کمکها، شهر سلاونیک که در سال ۱۳۴۹م. توسط دوشان پادشاه صربها ضبط شده بود، با نیروی بیست هزار نفری ترکها به فرماندهی سلیمان پاشا پسر اورخان غازی و ماتیوس پسر کانتا کوزن، و ناوگان بیزانسی ها و بیست و دو فروند از کشتیهای ترکها، آزاد شد.

در مجادلات بعدی که میان کانتا کوزن و یوانیس امپراتور بیزانس درگرفت، عثمانیان و جنوایی ها از کانتا کوزن، و ونیزی ها، بلغارها و صربها از یوانیس طرفداری کردند. کانتا کوزن که در این موقعیت حاد و بحرانی از کمکهای اورخان برخوردار شده بود، وعده داد که یکی از قلاع موجود در گلیبولی را به اورخان غازی واگذار کند (۱۱). کانتا کوزن پسرش ماتیوس را که در ادرنه در محاصره قرار گرفته بود، به کمک نیروهایی که از ترکها گرفته بود، نجات داد. علاوه بر آن با نیرویی ده هزار نفری که اورخان در اختیارش نهاده بود، در دیمه طوقه، در برابر نیروهای بلغار و صرب موفقیتهای بسیاری به دست آورد (۱۳۵۲م). فرماندهی این نیروهای کمکی برعهده سلیمان پاشا پسر بزرگ اورخان غازی بود. سلیمان پاشا، هنگام بازگشت به آناطولی، در قلعه چیمبی و یا چیمپه - که کانتا کوزن در قبال کمک به ترکها، به آنان واگذار کرده بود - نیرو گمارد (۱۲).

کانتا کوزن تمام موفقیتهایی را که در برابر دشمنانش به دست آورده بود، مدیون ترکها بود. وی پس از تثبیت کامل حاکمیتش در تراکیه و مقدونیه، در سال ۱۳۵۷م. امپراتور اصلی یعنی یوانیس را به بهانه بیعاری و عیاشی از سلطنت برکنار و به بوزجه آدا (بوزجاده = بوزجه اوطه) تبعیدش کرد. عثمانیان از سال ۱۳۴۵م. در منازعات و جنگهای بیزانس بر سر تاج و تخت سلطنت دخالت کردند، و سرانجام در سال ۷۵۴ه.ق. / ۱۳۵۳م. بر اثر کمکی که به کانتا کوزن کردند، مستقر شدند که می توان گفت استقرار واقعی عثمانیان در روم - ایلی، از این تاریخ شروع شد. کانتا کوزن سرانجام به غایت احتراص و آزمندی خود رسید، و پی برد که وجود ترکها در قاره اروپا تا چه حدی خطرناک است. ولی دیگر دیر شده بود، و ترکها که در سال ۱۳۴۵م. گلیبولی را تصرف کرده بودند، سواحل مرمره تا بولاییر^۱ را نیز به دست آوردند.

کانتا کوزن، پس از اطلاع از این موضوع، با ارسال پیغامی برای اورخان غازی پیشنهاد کرد تا در مقابل ده هزار سکه طلا (۱۳)، چیمپه را به وی واگذار کند، و از وی درخواست ترک نیروهای ترکها از گلیبولی و ملاقات در ازمیت با وی را نمود. اورخان غازی با اینکه حاضر به واگذاری چیمپه در مقابل وجه پیشنهادی شد، اما چون گلیبولی را شخصاً به تصرف درآورده

1. Bolayir.

بود (۱۴)، اعلام داشت که آنجا را بازپس نخواهد داد. همچنین به بهانه بیماری نیز حاضر به ملاقات با کانتاکوزن نشد. کانتاکوزن که تا ازمیت آمده بود، بدون حصول نتیجه‌ای، به استانبول بازگشت، و این بار به صربها و بلغارها متوسل شد، و به آنها پیشنهاد کرد که از شبه جزیره بالکان در مقابل ترکها دفاع کرده، آن را حفظ کنند. ولی آنها نیز به این دلیل که کانتاکوزن با دعوت ترکها به روم ایلی، وضع خود را سر و سامان داده بود، پاسخ رد به وی دادند.

یوانیس امپراتور واقعی بیزانس، که در تنه دوس^۱ یعنی بورجه آدا (بورجآده) زندانی بود، با فرانچسکی^۲ از خاندان مشهور گاتلوزیو^۳ جنوایی، با دادن وعده ازدواج خواهرش ماریکا^۴، با وی آشتی کرد و به کمک او در یکی از روزهای زمستان (ژانویه ۱۳۵۴) موفق به ورود به استانبول گردید (۱۵). به دنبال ورود یوانیس به شهر، قیامی علیه کانتاکوزن که همه را از خود متنفر کرده بود، صورت گرفت. یوانیس در میان استقبال و کف زندهای مردم، مجدداً امپراتوری را به دست گرفت. امپراتور غاصب که قادر به مقابله با این واقعه نبود، پیشنهاد مشارکت در امپراتوری را نپذیرفت، و همراه همسرش در استانبول به صومعه صولوماناستر (پری وله پتوس^۵) رفته و راهب آنجا شد (۱۶) (۱۳۵۵ م.). بعد نیز مدت سی سال در صومعه آینه روز و صومعه میزسترا^۶ واقع در موره، به عنوان راهب به زندگیش ادامه داد، و در همین صومعه بود که کتاب تاریخ مشهور خود را به رشته تحریر درآورد (۱۷).

سلیمان پاشا پس از استقرار در روم ایلی به فعالیت پرداخت و چورلو را به تصرف درآورد، و چون امپراتور فاقد نیرویی که بتواند ترکها را از آنجا بیرون راند، نبود. از این رو ناگزیر به مدارا با اورخان بود. به طوری که زمانی که شاهزاده خلیل پسر اورخان غازی (از تنودورا دختر کانتاکوزن) در سال ۱۳۵۶ م. هنگام گردش (۱۸) با قایق توسط راهزنان دریایی جنوایی فوچه در خلیج ازمیت ربوده شده، و به فوچه برده شد، امپراتور یوانیس نجات این کودک را برعهده گرفت، و ناوگانش را از بورجه آدا، لیمنی و میدیल्ली حرکت داده، به فوچه رفت، و با پرداخت نود یا یکصد هزار سکه طلا - نیمی را خود و نیمی را نیز اورخان غازی - به امیر فوچه، شاهزاده را نجات داده، به استانبول آورد و در ازمیت به پدرش تسلیم کرد (مارس ۱۳۵۹). به موجب معاهده‌ای که در طی همان سال منعقد شد، یوانیس استقرار

1. Tenedos.

2. Françeski.

3. Gattaluzio.

4. Marika.

5. Periveleptus.

6. Mizistra.

اورخان غازی را در روم ایلی پذیرفت و قرار بر این گذارده شد که یوانیس دختر ده ساله اش را به عقد ازدواج شاهزاده خلیل درآورد (۱۹).

مجادلات بر سر تاج و تخت سلطنت بیزانس، درخواست کمک هر یک از رقبا از ترکها، بلغارها و صربها، در مقابل واگذاری بخشی از سرزمین بیزانس به آنها، سقوط امپراتوری را سرعت بخشید. ترکان عثمانی از این مجادلات بیزانسی ها، بیشتر از همه استفاده کردند. گسترش سریع عثمانیان در شبه جزیره بالکان، امپراتوران بیزانس را مجبور کرد که به دولتهای لاتن متوسل شوند. دولتهای لاتن به این توسل امپراتوران، با پیشنهاد تغییر مذهب یعنی دست کشیدن از مذهب ارتدکس و گرویدن به مذهب کاتولیک مقابله کردند، که درباره این مسئله بعداً سخن گفته خواهد شد.

عثمانی ها هنگام استیلا بر بالکان، بخوبی و با مهارت توانستند از نفرت ملل این شبه جزیره، رقابت شدید ونیزی ها و جنوایی ها، و اختلافات کلیسا، و در این میان نفرتی که در دل های مردم شبه جزیره بالکان که پیرو آیین ارتدکس مسیح بودند، نسبت به آیین کاتولیک که با حالتی تحکم گونه و سلطه جویانه از شمال سرازیر می شد، و نیز بار سنگین مالیاتها، و بحرانهای اقتصادی استفاده کنند.

در سال ۱۳۶۱م. با اینکه لورنز و چلسی، رئیس جمهور ونیز پیشنهادی مبنی بر اتحاد علیه عثمانی ها به امپراتور یوانیس کرد. ولی نتیجه ای عاید نشد. امپراتور که امیدش را از جانب ونیزی ها قطع کرده بود، جهت یافتن کمک برای خود، به اروپا رفت و وارد مجارستان شد و با لایوش شاه، ملاقات کرد و قول داد در صورت کمک به وی آیین کاتولیک را خواهد پذیرفت. پیشنهاد تغییر آیین و مذهب از مدتها قبل یعنی از زمان میخائیل پالولوگوس (۱۲۸۲-۱۲۶۱م.) صورت گرفته بود. او به زیانهای ناشی از نفرت موجود رومی ها و لاتن ها که سالهای سال بود به خاطر مذهب ادامه داشت، و یا به علت بیم از خصومت لاتن ها که استانبول را از چنگشان خارج کرده بودند، و می خواستند رومی ها را به کلیسای غرب نزدیک کنند (۲۰)، ولی موقعیتی در این مورد به دست نیاورده بودند، پی برده بود. حتی آندرونیک دوم که به دنبال فوت پدرش، جانشین وی شد، مجبور به الغای قرارداد منعقد شده میان پاپ و پدرش گردید؛ و یوانیس که عاجز مانده و در موقعیتی وخیم قرار گرفته بود، و مادرش نیز وابسته به خانواده ای کاتولیک عالیرتبه بود، برای دریافت کمک از غرب، به این سیاست پیشین متوسل شد و در پی همین هدف به اروپا رفت.

در سال ۱۳۶۶م. آماده^۱ ششم کنت ساووا — که دایی امپراتور یونانیس بود — به‌خاطر نامه پادشاه مجار و اصرار پاپ، با یک‌هزار و پانصدتن سرباز و پنج فروند کشتی جنگی از نوع قدرغه راهی جنگ با عثمانیان شد. علاوه بر کنت ساووا قرار بود مجارها و قبرسی‌ها نیز در این جنگ که آن را «جنگ مقدس» نامیدند، شرکت کنند. البته درصدد شرکت دادن ونیزی‌ها نیز برآمدند. جنگ مقدس در اوّل جولای ۱۳۶۶ اعلان گردید.

آماده که علیه عثمانیان به حرکت درآمده بود، نیروهایی را نیز از جزایر میدییلی و آیری‌بوز (آغری‌بوز) همراه خود کرده، وارد مرمره شد، و شهر گلیبولی را در محاصره گرفت. عثمانیان هنوز دارای آن نیروی دریایی و دریانوردان ماهری نبودند که قادر به مقابله با وی باشند. گلیبولی پس از اندک مقاومتی سقوط کرد، و در اواخر ماه اوت همان سال به اشغال درآمد، و پس از اینکه مدّت نه ماه تحت اشغال لائن‌ها باقی ماند، در ۱۴ ژوئن سال ۱۳۶۷ به رومی‌ها واگذار شد.

یونانیس هنگام بازگشت از مجارستان، از طریق بلغارستان، شیشمان پادشاه بلغار که از تیت اشغال خاکش توسط مجارها اطلاع پیدا کرده و به خشم آمده بود، اطلاع داد که اجازه عبور از خاکش را به امپراتور نخواهد داد، و یونانیس را هنگام عبور از آنجا دستگیر و در نیه‌بولی زندانی کرد. امپراتور ماهها در انتظار اینکه کسی به فکر نجاتش افتد، در زندان ماند (۲۱). برای آماده امکان جنگ با چنان نیرویی وجود نداشت. پس از تصرف گلیبولی، تمام کوشش خود را صرف نجات خواهرزاده‌اش یعنی امپراتور نمود. سواحل بلغارستان را در دریای سیاه کویید، و مناطقی را نیز به تصرف درآورد، ولی موفق به تصرف وارنا که محاصره‌اش کرده بود، نشد. اما این حرکت سریع وی موجب هراس پادشاه بلغار شد. سرانجام اعزام هیأت سفارتی از طرف آماده نزد پادشاه بلغار، سبب رهایی و بازگشت امپراتور گردید (نوامبر ۱۳۶۶).

آماده دایی امپراتور، پس از بازگشت وی به استانبول در قبال تلاش برای نجاتش از امپراتور درخواست پول کرد، و ضمناً کاتولیک‌بودنش را بیان داشت. اما نتیجه‌ای از این کار عایدش نشد. نفرت موجود میان کاتولیکها و ارتدکسهای بالکان، سبب تسهیل استیلای ترکها گردید. مردم بالکان ترجیح می‌دادند به‌جای وابستگی به کلیسای کاتولیک، با حفظ آیین و مذهب خویش، تحت نفوذ و اداره عثمانیان که به آزادی عقیده احترام قائل بودند، درآیند. امپراتور یونانیس پنجم، برخلاف عقیده و خواسته همسر و اتباعش، برای ملاقات با پاپ

1. Amadee.

درباره یکی کردن کلیساها مجدداً به اروپا رفت، و پسر ارشدش آندروونیکوس را به جای خود گمارد (۲۲). امپراتور در روم در حضور چهار کاردینال به مذهب کاتولیک گروید (۱۳۶۹ م.)، و پاپ کاتولیک شدن امپراتور را اعلام نمود، و توصیه کرد که کشیهای روم نیز در این مورد از امپراتورشان تبعیت کنند. ولی چون بطریق (مطران) و دیگر وابستگان کلیسا عقاید و خواسته‌های دینی خود را از دست‌رفته به حساب می‌آوردند، به توصیه پاپ اعتنایی نکردند، از این‌رو، از کاتولیک شدن امپراتور نتیجه‌ای عاید نشد.

یوانیس که از مراکز مهم اروپا دیدن می‌کرد، بی آنکه چیزی از کمکی که به وی وعده داده شده بود، عایدش گردد، مراجعت کرد و به خاطر دیونی که به ونیزی‌ها داشت، در راه بازداشت شد. با اینکه از پسرش آندروونیکوس درخواست پول کرد، ولی فقط این پاسخ را دریافت کرد که: «از پول خبری نیست» اما مانوئل پسر دیگرش که در سلاویک بود، با ارسال مقداری پول، پدرش را از دست ونیزی‌ها نجات داد.

امپراتور در سال ۱۳۷۳ م. توسط هیأتی، از پاپ و اروپا درخواست کمک کرد. اما چون خبری از کمک نشد، امیدش را به کلی از جانب اروپا قطع کرد، و ناگزیر از رسیدن توافق با سلطان مراد اول پادشاه عثمانی گردید. به موجب معاهده منعقد، متصرفات عثمانیان را به رسمیت شناخت و علاوه بر آن، پذیرفت که نیروی نظامی نیز در اختیار عثمانیان قرار دهد. همچنین تنوودوروس (تئودور) سومین فرزندش را نیز به عنوان گروگان نزد عثمانیان فرستاد.

عصیانهای آندروونیکوس و صاوجی

امپراتور یوانیس پنجم، در سال ۱۳۷۳ م. پسر دوم خود مانوئل والی سلاویک را به عنوان امپراتور آینده، در امر سلطنت با خود شریک کرد، حق آندروونیکوس پسر ارشدش را - که به جای خود به عنوان ولیعهد و نایب السلطنه تعیین کرده بود - زایل کرد. علت آن نیز، عدم ارسال پول از طرف آندروونیکوس هنگام اسارت پدرش در دست ونیزی‌ها بود. آندروونیکوس که مدعی سلطنت بود، از این امر ناراحت و متأثر شده بود، با استفاده از فرصت، هنگامی که پدرش به اتفاق سلطان مراد اول سرگرم تأدیب و سرکوبی برخی از امرای عاصی در آناتولی بود، با راهنمایی و توصیه رومی‌ها، با شاهزاده صاوجی بیگ (بنا به عقیده فرانچس، نایب السلطنه بود) ملاقات کرد و پس از رسیدن به توافق، هر دو شاهزاده علیه پدرانشان دست به عصیان زدند (۲۳).

سلطان مراد اول بلافاصله وارد روم ایلی شد، و در موضع آپی‌کریدون واقع در نزدیکی استانبول به نیروهای این دو شاهزاده عاصی حمله برد. هر دو شاهزاده عاصی که نیروهایشان

پراکنده شده بودند، به دیمه طوقه فرار کردند، ولی در آنجا دستگیر شدند (۷۸۸ هـ. ق. / ۱۳۸۵ م.).

سلطان مراد ابتدا چشمان پسرش را میل کشید، بعد نیز به قتلش رساند (۲۴). چشمان آندروونیکوس را نیز که تسلیم پدرش شده بود، میل کشیدند. اما وی بینایی خود را کاملاً از دست نداد و بعدها به طوری که فقط یک چشمش قدرت بینایی داشت تا حدودی رو به بهبود گذارد (۲۵).

حادثه سرز

در این میان حادثه دیگری روی داد که ضمن اینکه امپراتور را دچار وحشت کرد، سبب شک و تردید سلطان مراد اول نسبت به امپراتور نیز گردید. مانوئل دومین پسر امپراتور، والی سلانیک و شریک سلطنت پدر، پس از ضبط سرز از شهرهای مرزی عثمانیان در پی تحریک به قیام رومی‌های ساکن آنجا، تعدادی از رومی‌ها را نیز در داخل با خود همراه کرد و محافظان قلعه را به قتل رساند. سلطان مراد مخفیانه از تصمیم تسلیم شهر به وی اطلاع حاصل کرد، و نیرویی به فرماندهی جاندارلی (جندرلی) خلیل خیرالدین به سلانیک اعزام داشت تا زنده یا مرده مانوئل را به چنگ آورد. خلیل خیرالدین، با وجود محاصره سلانیک، به علت فرار مانوئل از طریق دریا به استانبول، موفق به دستگیری وی نشد. عده‌ای از افرادی که همراه مانوئل جنگیده بودند، اعدام شدند (۲۶).

به رغم اینکه مانوئل راهی استانبول شد، ولی امپراتور از ترس سلطان مراد، او را به شهر راه نداد، و مانوئل ناگزیر نزد امیر ونیزی جزیره میدیللی که از خویشانش بود، رفت، و در صدد اقامت در آنجا برآمد. اما امیر جزیره میدیللی نیز روی خوشی به او نشان نداد. مانوئل که چاره دیگری برای خود ندید، به بورسه نزد سلطان مراد اول رفت و به خود وی پناهنده شد که مورد عفو قرار گرفت و نزد پدرش فرستاده شد (۲۷).

مسئله بوزجه آدا

امپراتور یونیس هنگام بازگشت از اروپا، همان گونه که گفته شد، به خاطر بدهکاریهایش توسط ونیزی‌ها دستگیر شد و پس از پرداخت قسمتی از دیونش توسط پسرش مانوئل، در مراجعت به استانبول، تنه دوس یعنی بوزجه آدا را در ازای بقیه دیونش به ونیزی‌ها واگذار کرد. این مسئله، یعنی فروش و واگذاری بوزجه آدا به ونیزی‌ها، سبب خشم و ناراحتی جنوایی‌ها — که رقیب ونیزی‌ها بودند — گردید. از این رو آنها، آندروونیکوس را که

چشمانش را میل کشیده، در استانبول زندانی کرده بودند، با ناوگان خود که وارد گالاتا شده بود، فراری دادند، و آندروونیکوس خود را امپراتور اعلام کرد (۱۳۷۶ م.).

آندروونیکوس امپراتور جدید، در ازای این خدمت، بوزجه‌آدا را دوباره به جنوایی‌ها واگذار کرد (۲۸). پادشاه عثمانی نیز برای امپراتور شدن آندروونیکوس، با اعزام چهار هزار نفر عزب (پیاده‌نظام سبک اسلحه) و شش هزار نفر سواره‌نظام به وی کمک کرد. امپراتور آندروونیکوس، امپراتور سابق یعنی پدرش و برادرش مانوئل را در همانجا که خود قبلاً زندانی بود، محبوس نمود.

این بار ونیزی‌ها در صدد فراری دادن امپراتور سابق یعنی یوانیس — که بوزجه‌آدا را به آنها واگذار کرده بودند — برآمدند، ولی چون به اقدامات اولیه آنها پی برده شد، در انجام نقشه خود موفق نشدند. اما ونیزی‌ها سرانجام در جولای سال ۱۳۷۹، یوانیس و پسرش مانوئل را فراری دادند، و آنها به عثمانیان پناهنده شدند. سلطان مراد اول مجدداً یوانیس را — در ازای پرداخت سالانه سی هزار دوکا (دوکات)^۱ و اعزام دوازده هزار نفر سرباز به اردوی عثمانی — امپراتور کرد.

دوره امپراتوری آندروونیکوس نابینا، سه سال طول کشید. با اینکه پسرش یوانیس، مدتی بعد یعنی در سال ۱۳۹۰ م. با استفاده از غیبت عمش مانوئل از استانبول، پدربزرگش را خلع کرد و خود را امپراتور اعلام نمود، ولی به دنبال بازآمدن مانوئل از نزد فرمانروای عثمانی، به استانبول، فرار کرد (۲۹). آندروونیکوس نابینا و پسرش یوانیس، مدتی به عنوان والی سلانیک تعیین شدند، و تا زمان تصرف سلانیک به دست سلطان یلدرم بایزید والی آنجا بودند.

امپراتور یوانیس سالخورده — که هنوز در قید حیات بود — در استانبول اقامت داشته، و پسرش مانوئل که شریک سلطنتش بود، نیز همراه سربازانش، بنا به تعهدی که داشت، همراه و در رکاب پادشاه عثمانی، در جنگهای آناتولی شرکت داشت. مانوئل در اکتبر سال ۱۳۹۰، پس از آنکه سلطان یلدرم بایزید، پس از سلطان مراد اول به فرمانروایی رسید، و به جنگ با امرای آناتولی و نیز حمله به الاشهر (فیلادفیا) پرداخت، همراه سلطان عثمانی در جنگ حضور داشت. در سال ۱۳۹۱ م. هنگام بازگشت سلطان عثمانی از جنگ قرامان به بورسه، مانوئل از خبر فوت پدرش اطلاع حاصل کرد و خود را — بی آنکه از سلطان عثمانی اجازه بگیرد — به شتاب به استانبول رساند که این امر، سبب تردید سلطان یلدرم بایزید شد. در این موقع بود که دولت عثمانی برای نخستین بار نیرویی برای حمله به استانبول فرستاد و حدود

1. Duka.

هفت ماه آنجا را در محاصره گرفت.

سیگیسموند پادشاه مجارستان، چند سال قبل از جنگ با عثمانیان، برای دست و پا کردن متحدینی از سرزمینهای همجوار به امپراتور مانوئل نیز مراجعه و متوسل شده بود. این اقدام بنا به نوشته فرانسس (فرانسیس) با چنان خوشحالی مورد استقبال قرار گرفت که انگار خاکی تشنه و نیازمند، منتظر آب باران باشد. مانوئل مخفیانه به تدارک نیز پرداخت. حتی به مناسبت جنگ نیه‌بولی از اعزام نیروی امدادی به عثمانی که خود قبلاً متعهد شده بود نیز خودداری کرد.

سلطان یلدرم بایزید، پس از پیروزی در نیه‌بولی، بر شدت محاصره استانبول افزود. در اثنای این محاصره، مانوئل در سال ۱۳۹۹م. در جستجوی یافتن کمکی، به اروپا رفت. امپراتور مانوئل هنگام عزیمت به اروپا، برادرزاده‌اش یوانیس پسر آندرونیکوس نایینا را به جای خود گمارد. مانوئل ابتدا سری به موره زد، و ملکه را نزد برادرش تئودوروس گذارد و بعد به ایتالیا رفت (۳۰). در ایتالیا وعده و وعیدهای لفظی زیادی گرفت. بعد او را به فرانسه فرستادند. در این میان چون جنگ سلطان یلدرم بایزید، با امیر تیمور به واقعیت رسید، سلطان عثمانی با یوانیس به توافق رسید. به موجب این توافق امپراتور تعهداتی بیشتر از تعهدات پیشین را پذیرفت. طبق همین توافق، یک دادگاه اسلامی در منطقه سرکه‌جی استانبول دائر گردید که یک نفر قاضی نیز از طرف عثمانیان در آنجا حضور داشت. علاوه بر آن قرار بود برای ترکها هفتصد باب خانه، و دو مسجد ساخته شود، و از عایدات باغات و بستانهای خارج از شهر نیز مبالغی به عنوان باج (مالیات) به خزانه عثمانی پرداخت گردد. به موجب معاهده، عده‌ای به سرعت از حوالی طراقلی و گوینوق، به استانبول انتقال داده شدند، و برایشان قاضی تعیین شد.

در طی محاصره استانبول، برای جلوگیری از کمک‌رسانی به استانبول، حملاتی توسط یعقوب پاشا، و اورنوزبیگ، به موره و حوالی آن صورت گرفت، و حتی حاکم موره به رودوس رفت و اسپار تا مرکز حکمرانش را به شوالیه‌ها فروخت. اما مردم این معامله را نپذیرفتند، و حاکم موره یعنی تئودوروس ناچار وجوه دریافتی از شوالیه‌ها را به آنان مسترد داشت، و خود به موره بازگشت.

دوره امپراتوری مستقل مانوئل از سال ۱۳۹۱ تا ۱۴۲۵م. مدت سی و چهار سال ادامه یافت. جنگ آنکارا حدود نیم قرن به ادامه حیات امپراتوری بیزانس کمک کرد.

امپراتور مانوئل از خبر جنگ آنکارا و به اسارت درآمدن سلطان یلدرم بایزید، هنگام اقامت در پاریس اطلاع یافت، و بلافاصله از طریق ونیز و موره، از اروپا که برای کمک به

آنجا رفته، و مدت دو سال در انتظار دریافت کمک مانده بود، به استانبول بازگشت (۱۷ دسامبر ۱۴۰۳) (۳۱)، و برادرزاده اش را که شریک سلطنتش بود، بازداشت کرده، و در جزیره لیمنی زندانش نمود. ترک‌هایی را که سلطان یلدرم بایزید به استانبول منتقل کرده بود، از آنجا راند، دادگاه اسلامی را نیز منحل نمود. با اعزام هیأتی نزد امیر تیمور، او را متبوع و شهریار خود شناخت، و اعلام داشت که مالیاتی را که تا آن زمان به عثمانیان می‌پرداخت، از آن پس به وی خواهد پرداخت.

امیر تیمور در این میان از میر را به تصرف درآورد، و پیغامی برای امپراتور مانوئل فرستاد، و اطلاع داد که برای رفتن به روم ایلی به تهیه و تدارک کشتی پردازد. امپراتور پس از دریافت این خبر دچار نگرانی شدیدی گردید، و چون می‌دانست که اشغال و تصرف استانبول این بار به‌طور حتم صورت خواهد گرفت، لذا از پاپ و ونیز درخواست کمک کرد.

قطعه‌قطعه شدن امپراتوری عثمانی و مبارزات و مجادلات شاهزادگان عثمانی بر سر جانشینی تخت سلطنت، فرصتی بود برای امپراتوری بیزانس، تا بتواند نفسی به‌راحتی بکشد. وی با رسیدن به توافق با امیر سلیمان چلبی، موفق شد بر برخی از مناطق اطراف استانبول و مناطق ساحلی دریای سیاه تا شبه‌جزیره بالکان مستولی گردد، و ضمناً سلاونیک و تسالیا (تسالی) را نیز به چنگ آورد. شاهزادگان عثمانی که سرگرم کار مبارزه با یکدیگر بودند، با کمک امپراتور و مسلماً با از خودگذشتگی‌هایی وارد روم ایلی می‌شدند.

امپراتور مانوئل، چلبی محمد را در آناطولی علیه موسی چلبی که در پی فرمانروایی در ادرنه بود، و استانبول را در محاصره داشت، تحریک کرد. زیرا موسی چلبی شهرهای ساحلی مرمره را در روم ایلی که برادرش امیر سلیمان به بیزانسی‌ها واگذار کرده بود، و نیز حوالی چاتالجه را بازپس گرفته بود، و تسالیا (تسالی) را نیز آزاد کرده، سپس به‌طرف استانبول حرکت نموده، این شهر را در محاصره داشت.

امپراتور برای مقابله با این عمل موسی چلبی، شاهزاده اورخان پسر امیر سلیمان را که به‌عنوان گروگان نزد وی بود، به روم ایلی برده، و از آنجا به حوالی سلاونیک و تسالی فرستاد. به‌دنبال این مسئله موسی چلبی دست از محاصره استانبول برداشت، و با حمله به اورخان چلبی، او را فراری داد. او نیز با اینکه از طریق تسالیا (تسالی) مجدداً وارد استانبول شد، ولی به‌علت توافقی که میان امپراتور و چلبی محمد به وجود آمد، از طرف امپراتور پذیرفته نشد. اورخان بیگ به حوالی قارین آباد (قرین آباد) واقع در بلغارستان رفت، و آنجا به‌دست محمد چلبی (چلبی محمد) افتاد، چشمانش را میل کشیدند و در بورسه اقامت داده شد (۳۲).

رفتن چلبی محمد به روم ایلی برای حمله به موسی چلبی، کاملاً با کمک امپراتور صورت

گرفت؛ به طوری که پس از شکست از وی، به استانبول پناهنده شد و از پشتیبانی مانوئل برخوردار گردید. چلبی محمد پس از غلبه بر موسی چلبی در ۵۸۱۶.ق. / ۱۴۱۳.م. به دوستی با امپراتور ادامه داد و به تعهداتش عمل کرد، و سرزمینهایی را که موسی چلبی از امپراتور گرفته بود، دوباره بازگرداند. امپراتور مانوئل نیز برای حفظ تمامیت ارضی کشورش، فرصتهای به دست آمده را برای سرگرم کردن دولت عثمانی از دست نمی داد. چنانکه مصطفی چلبی پسر سلطان یلدرم بایزید را که پس از جنگ آنکارا پا به میدان گذارده، و به استانبول آمد، وارد روم ایلی کرد، و در ازای آن مسلم بود که با عقد قراردادی، از این طریق منافعی به دست آورد.

محمد چلبی اطلاع یافت که مصطفی چلبی با ادعای سلطنت در حوالی سلانیک و تسالی وارد میدان شده است. لذا بی درنگ رو به آن جانب شتافت و او را مغلوب کرد. مصطفی چلبی همراه وزیرش آیدین اوغلی جنید (جنید پسر آیدین) به سلانیک فرار کرد. محمد چلبی سلانیک را در محاصره گرفت و تسلیم آن دو را خواستار شد. اما امپراتور از تحویل آنها خودداری کرد و در ازای دریافت هزینه نگهداری آنها، در سال، تعهد کرد که تا زمانی که چلبی محمد زنده است، آنها را آزاد نکند، و مصطفی چلبی را در جزیره لیمنی تحت نظر گرفت.

همان گونه که در بخش وقایع عثمانی گفته خواهد شد، پس از مرگ چلبی محمد، امپراتور، به شرط واگذاری گلیبولی و روم ایلی در سواحل دریای مدیترانه و دریای سیاه به وی، مصطفی چلبی و آیدین اوغلی جنید را که در لیمنی به سر می بردند، وارد روم ایلی کرد. سلطان مراد دوم پسر چلبی محمد، و فرمانروای جدید، از امپراتور خواست تا از مصطفی چلبی حمایت نکند، ولی یوانیس هشتم پسر و شریک سلطنت امپراتور، شخصاً این پیشنهاد را نپذیرفت، و مصطفی چلبی در سایه حمایت وی از طریق گلیبولی وارد روم ایلی شده، فرمانروایی خود را اعلام داشت و از واگذاری گلیبولی به امپراتور خودداری کرد و اطلاع داد که امپراتور قدمی در راه منافع وی برنداشته و به سربازان وی نیز نیازی ندارد.

امپراتور مانوئل که امیدهایش را بر باد رفته دید، با مراجعه به سلطان مراد دوم، به وی اطلاع داد در صورتی که دو برادرش را به عنوان گروگان نزد وی فرستد، به او کمک خواهد کرد. اما سلطان مراد دوم در پاسخ اعلام داشت که برادرانش را به گروگان نخواهد داد اما می توانند درباره سایر موارد و مسائل مذاکره کنند (۳۳). امپراتور از پافشاری در مورد گرفتن گروگان نتیجه ای نگرفت. با این همه یکی از پسران چلبی محمد در استانبول به سر می برد.

فرمانده کلنی و مستملکه جنووا در فوچه، از این اوضاع استانبول استفاده کرد و با سلطان

مراد دوم قراردادی منعقد نمود. همان گونه که در بخش عثمانی گفته خواهد شد، به موجب این معاهده، جنوایی‌های مقیم فوچه از معادن و مالیاتهای آنجا منافی به دست می‌آوردند، و آنها نیز در ازای این منافع، کشتیهایی در اختیار سلطان مراد دوم - که مصطفی چلبی را که در اولوباد^۱ موفق نشده، به روم ایلی فرار کرده بود، مورد تعقیب قرار داده بود - قرار دهند، و امکان عبور او را به گلیبولی تأمین کنند.

سلطان مراد دوم پس از سرکوبی عمش مصطفی چلبی (۸۲۵ ه.ق. / ۱۴۲۲ م.) استانبول را محاصره کرد. ولی امپراتور که آخرین ساعات زندگیش را سپری می‌کرد، این بار مصطفی چلبی دیگر یعنی برادر سلطان مراد دوم را [که در بیزانس به سر می‌برد] به استانبول آورد و او را همراه نیرویی به آناتولی فرستاد. بدین ترتیب، سلطان مراد دوم که ناگزیر از چشم‌پوشی از محاصره استانبول شده بود، وارد آناتولی شد و حسابش را با برادرش که در ازینیک (ازنیک) به چنگش آورده بود، تصفیه کرد. هنگام آمدن این مصطفی چلبی کوچک (برادر سلطان مراد دوم) به استانبول، امپراتور مانوئل پیر که در نومییدی به سر می‌برد، بر اثر سخته فوت کرد و پسرش یوانیس هشتم در امر اداره امپراتوری تنها ماند (۱۴۲۵ م.).

پس از آن حکومت عثمانی، سلاطین را که رومی‌ها به ونیزی‌ها فروخته بودند، ضبط کرد (۳۴) و تسالی را که پس از جنگ آنکارا، به دست بیزانسی‌ها افتاده بود، مجدداً به تصرف درآورد، و موره را نیز تحت نفوذ خویش گرفت. ژان (یان) شریک سلطنت امپراتور که برای دریافت کمک به اروپا رفته بود، بیهوده در آنجا می‌گشت.

امپراتور مانوئل به غیر از یوانیس که شریک سلطنتش بود، شش پسر دیگر که دارای مقام دیسپوت (۳۵) بودند، داشت. وی اسپار تا واقع در موره را به تئودوروس، حاکمیت تسالی را به آندروونیکوس - که سلاطین را به ونیزی‌ها فروخته بود - و آخیولی و میسیوری^۲ واقع در ساحل دریای سیاه را به کنستانتین، سیلیوری را به آندره آس^۳ واگذار کرده، و دیمتریوس و توماس را که هنوز کوچک بودند، نزد خود نگاه داشته بود. این دو برادر اخیر، یعنی دیمتریوس و توماس در دوره امپراتوری برادر ارشدشان کنستانتین در موره اقامت داشتند و با یکدیگر در مبارزه بودند.

امپراتور یوانیس هشتم پس از به پایان رسیدن حوادث و مسائل هر دو مصطفی چلبی، با اعزام هیأتی به ادرنه، معاهده‌ای با سلطان مراد دوم منعقد کرد. به موجب این معاهده، امپراتور

1. Ulubad.

2. Misivri.

3. Andreas.

متعهد شد که علاوه بر پرداخت سالانه سی هزار دوکا به دولت عثمانی، برخی از مناطقی را که در حوالی استانبول و سواحل دریای سیاه — که قبلاً به عثمانی‌ها تعلق داشت و به دست بیزانسی‌ها افتاده بود — مجدداً به عثمانیان واگذار کند. بدین ترتیب در آن منطقه فقط زمینهایی که از سیلیوری تا ترکوس^۱ قرار داشت، و نیز چند شهر مانند آخیولی و میسیوری در ساحل دریای سیاه، در دست بیزانسی‌ها باقی ماند.

امپراتور یونانیس از کمک اروپایی‌ها قطع امید کرده بود، لذا با اعزام سفیری نزد پاپ، با اتحاد و یکی شدن کلیساها موافقت کرد، و در سال ۱۴۴۲ م. با تأمین تمام هزینه‌های سفر و قدرغه‌ها از طرف پاپ، همراه مطران (بطریق) و بزرگان و روحانیون، به ایتالیا رفت، و مذاکراتی به عمل آمد و به استثنای اسقف ناحیه افس^۲ (ایاس اوغلی = سلجوق)، دیگر روحانیان در مورد یکی کردن کلیساها (کلیساهای ارتدکس و کاتولیک) به توافق رسیدند. ولی پس از بازگشت به استانبول، این توافق مورد پسند و قبول مردم قرار نگرفت (۳۶).

رفتن امپراتور به ایتالیا، علی‌رغم مخالفت سلطان مراد دوم، سلطان را دچار این تردید کرده احتمالاً این سفر برای ایجاد اتحادی میان امپراتور بالان‌ها (کاتولیکها) بوده است. از این رو تصمیم به محاصره استانبول گرفت. اما وزیر اعظم جاندارلی زاده خلیل پاشا گفت از قوه به فعل در آوردن چنین تصمیمی، تصور و خیالی بیش نیست، و سلطان مراد را از تصمیمش منصرف کرد (۳۷).

شک و تردید سلطان مراد دوم کاملاً بجا بود، زیرا در سفر امپراتور به اروپا چنین تصمیم گرفته شده بود، که حمله‌ای از دریا و خشکی علیه عثمانیان صورت گیرد. از طرفی وزیر اعظم نیز بیم داشت که امپراتور شاهزاده اورخان را که به عنوان گروگان در استانبول به سر می‌برد، به روم ایلی بفرستد و بدین ترتیب سبب بروز اغتشاشاتی داخلی نظیر حوادث مصطفی چلبی‌ها گردد. از این رو به سلطان توصیه کرد که محتاطانه عمل کند.

پس از شکست عثمانیان در برابر ژان (یان) هونیاد، و انعقاد قرارداد ادرنه و امضای آن در سِگِدین^۳، امپراتور یونانیس فرصت را از دست نداده، برای به هم زدن معاهده با عثمانی، پیغامی برای پاپ فرستاد. تنگه چاناق قلعه (داردانل) توسط ناوگانی که پاپ و متحدانش فرستادند، مسدود شد. ولی سلطان مراد دوم از طریق تنگه بوسفور به روم ایلی رفت و در جنگی که در وارنا اتفاق افتاد، پیروز شد. و امپراتور از فرصت دست داده، چنان‌که باید،

1. Terkos.

2. Efes.

3. Segedin.

نتوانست استفاده کند، و سرزمینهای واقع در شمال موره که به امپراتور تعلق داشت، به دست عثمانیان افتاد، و دسپوت (والی) موره نیز تحت نظر و حاکمیت عثمانیان قرار گرفت.

امپراتور یوانیس در ۳۱ اکتبر ۱۴۴۸ در پنجاه و هفت سالگی بی آنکه فرزندی از خود بجا گذارد، فوت کرد و علی رغم تحریکات و تبلیغات هواداران دیمتریوس برادر امپراتور یوانیس، کنستانتین دراگزس^۱ والی (دسپوت) موره که از نظر سنی از دیمتریوس بزرگتر بود، با اکثریت آرا و استقبال فراوان امپراتور شد (۳۸).

پس از آنکه امپراتوری کنستانتین که از نظر سن و سال ارشد خانواده بود، از طرف ملکه مادر، و سران کشور پذیرفته شد، فرانچس (فرانسیس) مورخ مشهور به عنوان سفیر، جهت اطلاع به سلطان مراد دوم، به ادرنه اعزام شد. انتخاب وی به عنوان امپراتور، از طرف پادشاه عثمانی پذیرفته شد (۳۹). هیأت دیگری نیز به موره رفت و تاج امپراتوری را بر سر کنستانتین نهاد.

کنستانتین پس از حرکت از موره با قدرغه، در دوازدهم ماه مارس وارد استانبول شد، و توماس و دیمتریوس را به عنوان دسپوت (والی) موره، به آنجا فرستاد، و آنها سوگند یاد کردند که علیه امپراتور به مخالفت نپردازند (۴۰).

کنستانتین در اگزس آخرین امپراتور بیزانس، یازدهمین امپراتور همنام خود از همان خانواده بود. مادر اسلاونژاد وی، دختر کنستانتین در اگزس امیر کوستندیل^۲ بود که تحت حمایت عثمانیان قرار داشت (۴۱).

دولت عثمانی در روم ایلی به اندازه‌ای نیرومند شده بود که دیگر شکست‌ناپذیر به نظر می‌رسید. دولت عثمانی بر اثر تجارب سالهای طولانی، چون از مسدود شدن تنگه داردانل (چاناق قلعه) توسط دشمن — که قبل از پیروزی عثمانیان در جنگ وارنا صورت گرفته بود — نگران بود، لذا ضرورت تصرف استانبول را اجتناب‌ناپذیر کرده بود.

هرچند هدف محاصره قبلی از محاصره استانبول این بود که دو بخش (قاره) را تحت حاکمیت واحدی درآورند، ولی انگیزه اصلی را انتقامجویی تشکیل می‌داد، شکست عثمانیان از پادشاه مجارستان و مسدود شدن راه داردانل — گلیبولی توسط دشمن که بر اثر به هم خوردن معاهده فیما بین صورت گرفت و مانع اعزام نیرو از آناتولی به روم ایلی می‌گردید، فتح استانبول را ضروری کرده بود.

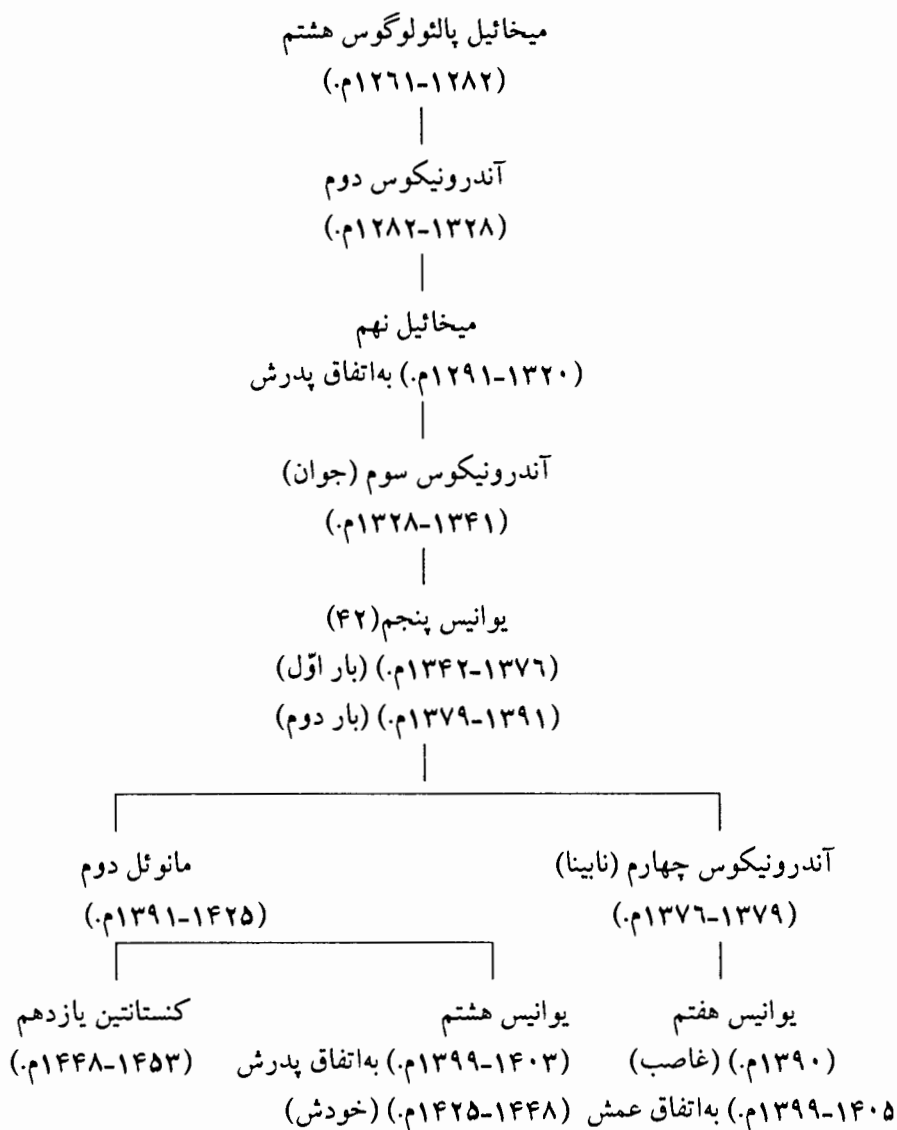
از این رو سلطان محمد دوم (فاتح) که در سال ۱۴۵۱ م. به فرمانروایی عثمانیان رسید،

1. dragazes.

2. Kostendil.

برای تصرف استانبول تصمیم قطعی گرفت، و بعد از آماده کردن کامل خود — همان گونه که در بخش وقایع همین مجلد گفته خواهد شد — در ۲۹ ماه ۱۴۵۳، استانبول را فتح کرد و کنستانتین یازدهم علی رغم انواع خیانت‌هایی که از طرف خویشان و سران دولت صورت گرفت، با عزمی راسخ در دفاع شهر جنگید، و در کنار سربازانش کشته شد، و بدین ترتیب امپراتوری بیزانس به تاریخ پیوست. امپراتوری کنستانتین پنج سال طول کشید.

شجره‌نامه سلسله پالتولوگوس در بیزانس



یادداشت‌های فصل ششم

۱. کاتالانها به جای جنگ با دشمنان امپراتور، به رومی‌ها بیشتر از دشمنان ضرر و خسارت وارد کردند. آنها نه تنها ثروت و اموال رومی‌ها را از دستشان خارج می‌کردند، بلکه زنان و دخترانشان را نیز مورد تجاوز قرار می‌دادند. امپراتور پس از اطلاع از این اوضاع به وحشت افتاد، و در صدد برآمد خود را از شر آنها نجات دهد (فرانچس، ترجمه میرمیر اوغلی). روزه دوفلور به‌خاطر همین اعمال زشت به گلیبولی اعزام شد و در ادرنه توسط میخائیل پسر و شریک سلطنت امپراتور به قتل رسید.

۲. چند ماه قبل از محاصره قلعه ساحلی فیلوکرن Filokren واقع در مابین داریچه و توزلا، توسط ترکها، بنوئیت زاخاریا Benoit Zahariya جنوایی، ساقز را اشغال کرده بود، آندرونیکوس امپراتور سالخورده که تصرف آنجا را مشکل می‌دید، به شرط محافظت آرم (نشان) امپراتوری، آنجا را به مدت ده سال به زاخاریا واگذار کرد. بدین ترتیب جنوایی‌ها پس از تحکیم ساقز، امیرنشینی در آنجا به وجود آوردند. پس از پایان مدت معهود (ده سال)، این واگذاری، پشت سر هم پنج سال به پنج سال تمدید شد. پس از مرگ زاخاریا، پسرانش مارتن Marten و بنووا Benova به همان ترتیب این مدت را تمدید کردند. ولی چون مارتن در صدد اشغال کامل و تحت حاکمیت درآوردن جزیره افتاد، از این‌رو آندرونیکوس جوان، در سال ۱۳۲۹ م. به همت و نیروی ناوگانش، جزیره را اشغال کرد. با اینکه مارتن پس از بازگشت امپراتور در صدد تصرف مجدد جزیره برآمد، اما موفقیتی به دست نیاورد. با این همه، در طی مجادلات بر سر جانشینی سلطنت بیزانس، جزیره مذکور به دست جنوایی‌ها افتاد. (کاتاکوزن، ج ۷، ص ۶۸۱).

۳. به دنبال تصرف قلعه عکا توسط مملوکان، شوالیه‌های سن ژان مستقر در آنجا به جزیره قبرس پناه بردند. شوالیه‌ها به علت آزاری که از پادشاه قبرس دیدند، تصمیم به تصرف جزیره گرفتند. بخشی از جزیره در تصرف امیرنشین مستشه، و بخش دیگر در دست

رومی‌ها بود. فولکو دوویلار Fulcodo Vilare، رئیس شوالیه‌های رودوس در پواتیه با فیلیپ زیبا و پاپ کلمان پنجم ملاقات کرد. وی به همراه نیرویی که قرار بود به قدس اعزام گردد، به رودوس بازگشت و در ۱۵ اوت ۱۳۱۰، با پیاده کردن نیرو در جزیره، آنجا را تصرف کرد، و پس از چهار سال مجادله و زد و خورد، تمام جزیره را اشغال کرد. سپس جزایر دیگر وابسته به رودوس را نیز به تصرف درآورد (لوبو Le Beau، تاریخ امپراتوری بیزانس، ج ۲۴، باب ۱۰۶، فصل ۱۲).

۴. آندروونیکوس دوم (سالخورده) پسرش میخائیل را در امر سلطنت با خود شریک کرده بود، به دنبال مرگ میخائیل در سال ۱۳۲۰م. آندروونیکوس سالخورده در امر اداره امپراتوری تنها ماند و نوه‌اش آندروونیکوس جوان (پسر میخائیل) علیه پدر بزرگش به اقدام پرداخت و پس از مجادلاتی اداره امپراتوری را به دست گرفت.

۵. بخشهای خلاصه شده از نوشته‌های کانتاکوزن، گریگوراس، فرانچس (فرانسیس) خالکوندیل و لوبو در ارتباط با جنگ پله کانون (پلاکانون) در بخش پیشین آمده است.

۶. همسر نخستین آندروونیکوس جوان، آلمانی بود و از وی صاحب فرزندی نشد، و از همسر دومش آنا صاحب دو دختر و یک پسر گردید، یکی از دختران همسر اورخان غازی و دیگری نیز همسر پادشاه بلغار شد. پسرش یوانیس نیز امپراتور گردید (فرانچس).

۷. کانتاکوزن هنگام رفتن به نزد پادشاه صرب، همسرش ایرن Iren را در دیمه طوقه گذاشت. ایرن در آنجا مورد محاصره مخالفان کانتاکوزن قرار گرفت، و پادشاه بلغار را به کمک خود فراخواند و به وی وعده داد که در صورت فوت همسرش، شهر را تسلیم وی خواهد کرد. پادشاه بلغار برای به دست آوردن هرچه سریعتر دیمه طوقه، به شوهر خواهرش یعنی پادشاه صرب پیشنهاد کرد که کانتاکوزن را مسموم کند. ولی پادشاه صرب، این پیشنهاد را نپذیرفت و خود کانتاکوزن نیز دست خالی و بدون نتیجه به دیمه طوقه بازگشت.

۸. کانتاکوزن برای وابسته کردن اورخان غازی به خود، یک سال قبل به وی وعده داد که دخترش را به عقد ازدواج وی درخواهد آورد؛ بدین ترتیب از وی نیرویی پنج هزار نفری گرفت (مورال، ج ۲، ص ۵۹۸). کانتاکوزن در تاریخی که خود نوشته است، گفته است که اورخان غازی خود خواهان ازدواج با دختر وی بود، و در این مورد چنین می‌نویسد: «امپراتور (کانتاکوزن) با اینکه پیشنهاد اورخان [غازی] را پذیرفت، ولی در این مورد با ملتزمان و معتمدین خویش به مشورت پرداخت. آنها نیز ضمن اینکه گفتند که قبلاً نیز چنین ازدواجهایی صورت گرفته است، اضافه کردند که در این موقعیت حساس به کمک اورخان غازی نیازمندند. کانتاکوزن گذشته از این، نظر دوست خود، عموریگ را نیز

جویا شد. عموریبیک این ازدواج را برای مقاصد امپراتوری بسیار سودمند دانست، و اعلام داشت که اورخان نیز همانند خود وی دارای احساسی صمیمانه بوده و فردکاردانی است. بویژه برای کمک به امپراتور که آرزوی خود وی نیز می‌باشد؛ و چون اورخان در ساحل تراکیه نیز هست، لذا امپراتور مطمئن باشد که وی کمک لازم را در اسرع وقت خواهد فرستاد. پس از آن کانتاکوزن با اعزام هیأتی اعلام داشت که با ازدواج وی با دخترش موافق است. اورخان سی فروند کشتی و تعدادی از سواره‌نظام خود را به اتفاق عده‌ای از معتمدان خود اعزام داشت. امپراتور با اردوی خویش و همراه با ملکه به سیلیوری آمد، و همانند امپراتور سلف خود که دخترش را به فردی اجنبی داده بود، طبق آداب و رسوم در خارج از سیلیوری تختگاهی برپا داشت. روز بعد با دیگر دخترانش در خیمه گاه ماند و تئودورا به عنوان همسر اورخان بر تخت نشست. امپراتور طناب پرده‌های ترمه‌دوزی شده را بریده و چون پرده‌ها برافتاد، تئودورا نشسته بر تخت ظاهر شد. اربابان و خواجگان زیردستش، شمع‌دان به دست در اطرافش زانو زده بودند. موسیقی نیز م‌ترنم بود. چند روز بعد هیأت سفارت ترکها، عروس را برگرفته، طی مراسم و تشریفات بزرگ همراه خود بردند. تئودورا طی تشریفات و مراسمی مورد استقبال قرار گرفت (کانتاکوزن، ج ۷، ص ۶۹۰-۶۸۹).

۹. اورخان غازی در سال ۱۳۴۷م. برای عرض تبریک به پدرزنش در اداره امور امپراتوری با مشارکت یوانیس پالئولوگوس، با ناوگانی به اسکدار آمد، همسرش تئودورا نیز همراهش بود. پس از انجام ملاقات، تئودورا هنگام بازگشت پدرش به استانبول، او را تا شهر مشایعت کرد، و پس از سه روز نزد همسرش اورخان بازگشت. اورخان بیگ نیز بعد به اتفاق ناوگانش مراجعت کرد. گفته شده است که هدف اصلی اورخان بیگ از آمدن به آنجا کشتن یوانیس بود (لوبو، ج ۲۵، باب ۱۱۲، فصل ۶۱). ولی چون چنین جنایتی به وقوع نپیوست، از این رو می‌توان گفت که این حدس و گفته، ساختگی و شایعه بوده است.

۱۰. لوبو (ج ۲۴، باب ۱۱۲، فصل ۶۴) می‌نویسد که اورخان غازی نیرویی ده هزار نفری به فرماندهی چهار پسرش برای کمک به پدرزنش فرستاد، آنها پس از شکست دادن پادشاه صربستان، از طریق چاناق قلعه (داردانل) بازگشتند.

۱۱. ای، دومورال، ج ۲، ص ۶۳۸، سال ۱۳۵۲م.

۱۲. این قلعه که در تاریخ خیرالله افندی به عنوان «چم بیجیق» ذکر شده است — بعدها چنان‌که آمده است — نام «ویران حصار» بخود گرفت (ج ۲، ص ۸۶). نام چیمبی در تاریخهای عثمانی، به صورت چمنلیق (چمن‌لق)، چین حصاری، چمن قلعه‌سی، چیمبی، چیملیق

(جَمَلَق)، چیمبی (چمبی) و... آمده است. در این مورد ر.ک. به یادداشت موجود در بخش بعدی یعنی بخش ورود به روم ایللی.

۱۳. دومورال، این مبلغ را چهل هزار سکه طلا می نویسد.

۱۴. گلیولی در سال ۱۳۵۴م. بر اثر زلزله شدیدی ویران شد، و سلیمان پاشا با استفاده از این فرصت، ترکها را در آنجا مستقر گردانید. سلیمان پاشا، گلیولی را که مدتی بود از دست خارج شده بود، در اواخر سال ۱۳۵۶م. برای بار دوم به تصرف درآورد (مورال، ج ۲، ص ۶۵۴).

۱۵. دوکاس می نویسد، یونانیس به خاطر عیاشیهایش، چون به اقدام کانتاکوزن پی برد، شرمسارانه با یک قدرغه از استانبول خارج شد، و به ایتالیا و آلمان رفت، و حدود یک سال در آنجا ماند، و با مبالغ زیادی قرض بازگشت، و به بوزجه آدا آمد. هنگام اقامت در بوزجه آدا، با فرانچسکو که با قدرغه به گلیولی آمده و قلعه ای را به تصرف درآورده بود، ملاقات کرد، و قول داد که در صورتی که امپراتوری را از کانتاکوزن گرفته و به وی بازپس دهد، خواهرش ماری را به عقد ازدواج وی درآورد. آنها شب هنگام به مقابل حصارهای استانبول آمده و با حيله دروازه اودیترا (دروازه ای که نزدیک کوشک انجیلی بود) را گشودند و با نیرویی دوهزار نفری وارد شهر شدند، و با ارسال پیغام به مناطقی که خاندان پالئولوگوس در آنجا اقامت داشت، سرانجام با فریاد «زنده باد امپراتور یونانیس»، او را دوباره امپراتور خود کردند. کانتاکوزن به دنبال این وقایع به کلیسای پیرولپتوس - کلیسای صولی) عقب نشست و موهایش را تراشیده، راهب شد. ر.ک. به دوکاس، چاپ بن، ص ۴۳-۴۰.

۱۶. ماتیو یا ماتیوس پسر کانتاکوزن که در اداره امپراتوری شریک پدرش بود، پس از آنکه به کمک ترکها و صربها به برخی موفقیت هایی دست یافت، با نیرویی پنج هزار نفری که از شوهر خواهرش اورخان غازی گرفت، به بلغارستان حمله برد، ولی در نزدیکی فیلپه شکست خورد و به اسارت درآمد، پس از اینکه او را به امپراتور یونانیس تسلیم کردند، وی نیز مانند پدرش از ادعای سلطنت صرف نظر کرد (۱۳۵۷م.).

۱۷. کانتاکوزن وقایع مربوط به سالهای میان ۱۳۵۶-۱۳۲۰م. یعنی وقایع دوران خود را به صورتی که خود را محق بدانند، به رشته تحریر درآورده است. اثناگریگوراس، معاصر وی، اکثر بررسیهای وی را جرح و تعدیل کرده است. امپراتوری یونانیس - کانتاکوزن دوم، از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۵ چهارده سال طول کشید.

۱۸. مورال، تاریخ ربوده شدن شاهزاده خلیل توسط راهزنان دریایی فوچه را سال ۱۳۵۷م.

یعنی یک سال بعد نوشته است.

۱۹. مورال، ج ۲، ص ۶۶۱؛ و مقاله اسکندر خوجی بیگ به نقل از گریگوراس «مجله انجمن تاریخ عثمانی» سال اول، ص ۲۴۱ و ۲۵۱.

۲۰. صداقت و صمیمی بودن میخائیل پالئولوگوس در مورد یکی کردن کلیساها مورد تردید بود. چون خود وی استانبول را از دست لاتن‌ها خارج کرده بود، و لاتن‌ها نیز درصدد استرداد آنجا بودند. از این لحاظ احتمال داده می‌شد که برای جلوگیری از اقدام و فعالیت برای بازپس گرفتن استانبول، پیشنهاد یکی کردن کلیساها صورت گرفته باشد، چنانکه به محض استرداد استانبول، به پاپ مراجعه کرد و پیشنهادهای زیر را ارائه داد: الف: هنگام اجرای مراسم و آئینهای مذهبی، اسم پاپ نیز همراه چهار بطریق (مطران) ذکر شود؛ ب: پاپ را به عنوان بزرگترین مقام دینی به حساب آوردن؛ ج: قرار دادن مقام پاپ در صدر تمامی مقامها.

انجام این پیشنهاد امپراتور به علت شورش مردم که به تحریک کشیشان صورت گرفت، عقیم ماند. فرانچس (فرانسیس) می‌نویسد: این نظرات به عنوان یک تدبیر معقول، از طرف امپراتور پیشنهاد گردید.

۲۱. به عقیده ژیره چک İreğcek یوانیس به قصد گرفتن کمک وارد بلغارستان شد و آنجا توسط شیشمان پادشاه بلغارستان دستگیر گردید.

۲۲. یوانیس پنجم، چهار پسر به اسامی آندروونیکوس، مانوئل، تئودوروس و میخائیل داشت که آندروونیکوس از نظر سنی ارشد آنها بود.

۲۳. تاریخهای عثمانی عصیان شاهزاده صاوجی را در سال ۷۸۷ ه.ق. / ۱۳۸۵ م. ذکر می‌کنند. تاریخ وقایع این سالها قطعی نیست. در منشآت فریدون بیگ (ج ۱، ص ۱۰۶). در نامه‌ای که برای قرامان اوغلی (امیر قرامان) نوشته شد، آمده است که صاوجی هنگامی که سنجق بیگ بورسه بود، عصیان کرد و در کنار رودخانه نیلوفر جنگیده، به اسارت درآمد و چشمانش را میل کشیدند، ولی از قتل وی سخنی نمی‌رود. منابع بیزانسی این واقعه را صحیحتر ذکر کرده‌اند.

۲۴. در تواریخ بیگانگان از وجود پسر صاوجی، تحت نام شاهزاده داود نام برده می‌شود، و می‌نویسند: شاهزاده مذکور نزد سیگیسموند پادشاه مجارستان بود. در پی غلبه آلبانی‌ها تحت فرماندهی آندره توپیا، در سال ۱۴۳۳ م. بر علی بیگ پسر اورنوز، داود جزو هیأتی بود که برای تشویق و تحریک مردم آلبانی به مقاومت، نزد سیگیسموند فرستاده شده بود (آ. گگاژ، A. Gegaj، آلبانی و اشغال آن توسط ترکها در قرن پانزدهم میلادی،

(۱۹۳۴، ص ۵۲).

۲۵. دوکاس می‌نویسد: «سلطان مراد سه پسر به نامهای بایزید، صاوجی و گوندوز Gündüz داشت و گوندوز بود که علیه پدرش دست به عصیان زد (چاپ بن، ص ۴۵). فرانسیس نیز صاوجی را به عنوان موسی چلبی ذکر کرده است.

۲۶. تواریخ روم، فرانچس و خالکوندیل، و به نقل از آنها، گیبونس (ترجمه زاغب خلوصی، ص ۱۳۰)، تاریخ این حادثه را سال ۱۳۷۴م. می‌نویسند. فرانچس واقعه سرز را قبل از عصیان صاوجی و آندرونیکوس؛ و گیبونس پس از آن واقعه ذکر می‌کند. در صورت درست بودن این نوشته‌ها، در این صورت جاندارلی خلیل پاشا، می‌بایست قبل از آن تاریخ وزیر اعظم شده باشد.

۲۷. فرانچس، واقعه سرز و پناهندگی مانوئل به سلطان مراد را قبل از عصیان صاوجی ذکر کرده است.

۲۸. مسئله بوزجه آدا، سبب بروز جنگهای شدیدی میان جنوبی‌ها و ونیزی‌ها گردید، و بالاخره در سال ۱۳۸۱م. با میانجیگری آماده کنت ساووا به سرانجام رسید. به موجب موافقتنامه‌ای که به امضا رسید، سنای ونیز، بوزجه آدا را به آماده و اگذار کرد. او نیز متقابلاً تعهد نمود که در طی دو سال استحکامات جزیره را تخریب کند.

۲۹. هنگامی که یوانیس و پسرش مانوئل فرار کرده، نزد بایزید آمدند، یوانیس به بیان خویشاوندی پدر بزرگش با اورخان و دوستی خود با سلطان مراد پرداخت، و از پسرش آندرونیکوس کور شکایت کرد. مانوئل نیز تعهد نمود که مالیاتی پیش از آنچه که برادرش پرداخت می‌کند، بپردازد. علاوه بر آن پذیرفت که دوازده هزار نفر سرباز را در جنگهای پادشاه شرکت دهد. با این همه سلطان بایزید، از سنای (مجلس) استانبول سؤال کرد که امپراتوری کدام یک از دو برادر را قبول دارند. در پاسخی که دریافت کرد، پی‌برد که سنا خواهان و طرفدار امپراتوری مانوئل است. بایزید یوانیس و پسرش مانوئل را همراه با نیرویی که در اختیارشان گذارد، به استانبول فرستاد. بدین ترتیب پدر و پسر در کلیسای حواریون (در محل مسجد جامع فعلی سلطان محمد فاتح بود) تاجگذاری کردند (ترجمه میرمیر اوغلی از فرانچس).

۳۰. تئودورس پس از اطلاع از هدف امپراتور در رفتن به اروپا به او گفت، درخواست کمک از اروپا به معنی گشودن دروازه‌ها به روی لاتن‌ها (کاتولیکها)ست، با این همه وی موفق نشد امپراتور را از فکر و هدفش بازدارد.

۳۱. با اینکه خالکوندیل می‌نویسد که مانوئل از طریق مجارستان و قبل از واقعه تیمور به

استانبول بازگشت، ولی فرانچس و دوکاس، و نهایت واسیلیف Vasiliev بازگشت او را همانند آنچه که در متن آمد، نوشته‌اند. به نظر می‌رسد که خالکوندیل مراجعت یونانی از طریق مجارستان را با بازگشت مانوئل اشتباه کرده است. مانوئل در سال ۱۴۰۳ م. به استانبول بازگشت.

۳۲. بنا به نوشتهٔ نشری (ص ۵۲۴). اورخان چلبی بن امیر سلیمان که نزد امپراتور بود، با توجه به معاهدهٔ میان امپراتور و چلبی محمد، هنگام آمدن به استانبول پذیرفته نشد. وی به قارین آباد رفت و در صدد برآمد که از همانجا به افلاق برود. آقنجیهای آن حوالی خواستند تا او را امپراتور اعلام کنند. به همین منظور نیز او را به یان بولی Yanboli آوردند. چلبی محمد آنها را پراکنده کرد. درزی باشی زاگانوس، لله اورخان، شاهزاده را نزد چلبی محمد آورد. او نیز چشمان اورخان را میل کشید و به بورسه فرستادش و «آق حصارِ گیوه» را برای تأمین معاش وی اختصاص داد. چلبی محمد هربار که به بورسه می‌آمد، اورخان چلبی را فراخوانده، با وی ملاقات و مذاکره می‌کرد، عاشق پاشازاده بی‌آنکه از امیر سلیمان نامی ببرد، دربارهٔ این شاهزادگان همان مطالب را نوشته است.

۳۳. درخواست امپراتور در مورد گروگان گرفتن شاهزادگان، به خاطر این بود که در صورتی که روابطش با پادشاه عثمانی به تیرگی گراید، یکی از شاهزادگان را به روم ایلی برده، و به عنوان داعیهٔ سلطنت او را وارد میدان کند و با این کار دولت عثمانی را سرگرم امور داخلی می‌کرد.

۳۴. بنا به عقیدهٔ خالکوندیل، سلانیک نخستین بار در زمان سلطان مراد اول به اشغال درآمد. ولی این اشغال موقتی بود. زیرا دوباره به دست امپراتور افتاد (در دیگر منابع نوشته شده است که سلانیک توسط جاندارلی خلیل خیرالدین پاشا، فقط به محاصره درآمد). آندروونیکوس پسر امپراتور مانوئل که اسقف سلانیک بود، به سبب بیماری شدیدی که داشت، قادر به نگهداری سلانیک و حوالی آن نبود. و آنجا را در مقابل پنجاه هزار سکه طلا به ونیزی‌ها فروخت. سلطان مراد دوم برای سومین بار، سلانیک را از ونیزی‌ها بازپس گرفت.

۳۵. معنی لغوی دسپوت (دسپوت) Despot، مالک و صاحب چیزی بودن، و معنی مصطلح آن نیز، حاکم یا امیر منطقه بودن است، این عنوان در میان بیزانسی‌ها، پس از مقام امپراتور، بنا به سلسله مراتب مقامها، به کسانی که مستقل بودند و فقط حاکمیت والای امپراتور را به رسمیت می‌شناختند، اطلاق می‌شد. دسپوها از میان فرزندان و برادران امپراتور

- انتخاب می شدند، و به سبب استقلال دینی و مذهبی شان، به کشیשהا (بطریق ها = مطران ها) نیز دسپوت (دسپوت) گفته می شد.
۳۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۱۷-۲۱۵، ترجمه میر میر اوغلی.
۳۷. فرانچس (چاپ بن)، ص ۱۸۰-۱۷۹، ترجمه میر میر اوغلی.
۳۸. کنستانتین پس از مرگ برادرش تئودوروس که دسپوت شده بود، در سال ۱۴۴۳ م. به جای وی دسپوت شد، و آندرونیکوس پسر تئودوروس را جانشین خود کرد.
۳۹. فرانچس (چاپ بن)، ص ۲۰۵.
۴۰. فرانچس، همان اثر، ص ۲۰۶؛ آنها به سوگند خود وفادار نمانده، به زد و خورد و مبارزه با یکدیگر پرداخته، و این مجادلات که مدتهای مدید طول کشید، حاکمیت عثمانی ها را بر منطقه آسانتر کرد.
۴۱. محاصره و اشغال استانبول (از شلومبرگر Schlumberger، ترجمه م. ناهید، ۱۳۳۰)، ص ۸.
۴۲. در زمان این سلسله از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۷، کانتاکوزن به نام یوانیس ششم و بنا به وصیت — یوانیس پنجم چون هنوز خردسال بود — امپراتور شد، و از سال ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ م. با یوانیس پنجم به طور مشترک امپراتوری کرد.

فصل هفتم

فتوحات عثمانیان در شبه جزیره بالکان

ورود به روم ایلی

بخشی از نیروهای عثمانی از مدتها پیش، پس از تصرف مودانیه در سال ۱۳۲۱م. به قصد غارت و چپاول از مرمره گذشته، وارد تراکیای شرقی شده، و پس از حدود هیجده ماه توقف در آنجا، مجدداً به حوالی آناتولی بازگشتند. این نخستین سفر آنها، سبب ایجاد فکریایی در ذهنشان نسبت به منطقه روم ایلی گردید (۱). این سفر و جولان ترکها موجب نگرانی شدید امپراتور آندروونیکوس دوم شد. ترکها در سفرهای بعدی خود به آن منطقه، از مبارزات بیزانسی ها بر سر تاج و تخت سلطنت، بهره جستند. آندروونیکوس دوم در مبارزه بر سر تاج و تخت سلطنت، با نوه اش آندروونیکوس جوان، از اورخان غازی درخواست کمک کرد؛ و نیرویی که اورخان غازی در سال ۱۳۲۷م. اعزام داشت، در چورلو و سیلیوری شکست خورده به استانبول گریخت، و امپراتور آنها را به آناتولی منتقل کرد (۲).

به دنبال فوت آندروونیکوس سوم (جوان) در سال ۱۳۴۱م. یوانیس پالولوگوس پنجم، پسر نه ساله وی امپراتور شد، و گراندومستیک کانتاکوزن نیز بنا به وصیت امپراتور متوفی، به عنوان وصی و قیم امپراتور خردسال تعیین گردید. به موجب وصیت کانتاکوزن تاج امپراتوری بر سر نهاد و به کار پرداخت. مدتی بعد، کانتاکوزن به سبب تحریکات درباریان که علیه وی ترتیب داده شده بود، ناراحت شده، به دیمه طوقه رفت و امپراتوریش را در آنجا اعلام نمود، و به کمک عموریگ آیدین اوغلی، متجاوز از سه سال با رقبایش جنگید. کانتاکوزن در سال ۱۳۴۴م. بنا به توصیه عموریگ آیدین اوغلی، به اورخان بیگ عثمان اوغلی روی آورد. البته آنا مادر یوانیس پنجم یعنی امپراتور اصلی، و رقیب کانتاکوزن قبل از وی به اورخان غازی (عثمان اوغلی) متوسل شده بود. اورخان غازی ترجیح داد که از کانتاکوزن پشتیبانی کند، و در سال ۱۳۴۵م. با نیرویی شش هزار نفری به وی کمک کرد.

کانتاکوزن در سایه همین کمک موفق شد، ادرنه و سواحل دریای سیاه را وابسته به خود کند. اورخان غازی با تئودورا دختر کانتاکوزن ازدواج کرد، و در سال ۱۳۴۹م. با اعزام نیروی امدادی بیست هزار نفری برای پدرزنش، به فعالیت استفان دوشان پادشاه صربستان که در صدد تصرف سلانیک بود، خاتمه داد و آن شهر را نجات داد.

به علت ادامه مبارزه بین یونانیس پنجم و امپراتور غاصب (کانتاکوزن)، نیروهای عثمانی نیز که برای کمک به کانتاکوزن اعزام شده بودند، به فعالیت‌های خود در روم ایلی ادامه دادند. کانتاکوزن هنگام مبارزه با امپراتور واقعی، و مادرش آنا دوساوا، چون با خطر جنگ با پادشاه صربستان و بلغارستان که در صدد استفاده از موقعیت بودند، قرار داشت، به اورخان غازی وعده داد در مقابل کمکی که از جانب وی صورت می‌گیرد، چیمپه واقع در شبه جزیره گلیبولی را به عنوان پایگاهی به وی واگذار کند (۳). در واقع در سایه نیروی بیست هزار نفری عثمانی که به فرماندهی سلیمان پاشا اورخان اوغلی وارد روم ایلی شده بود، کانتاکوزن ادرنه را که در محاصره قرار گرفته بود، و نیز پسرش ماتئوس را در آنجا نجات داد.

سلیمان پاشا پس از انجام مأموریتش در بازگشت تعدادی نیرو در قلعه چیمپه (یا چیمپی) که به عثمانیان واگذار شده بود، گمارد (۴). مدتی پس از آن نیز شهر و بندر گلیبولی توسط سلیمان پاشا تصرف گردید، و برای استقرار در روم ایلی، مدخل پلی به تصرف درآمد (۵). نیروهای عثمانی متعرض ساکنان مناطق اشغالی نشده، با آنان به مدارا و ملاطفت رفتار کردند، ولی خود مهاجرانی از آناتولی به این سرزمینها انتقال دادند. این استقرار، نخستین گامی بود در راه قطع راه ارتباطی بیزانس با اروپا از طریق دریا، و تسلط بر روم ایلی که در سالهای بعد اتفاق افتاد. سلیمان پاشا با ساختن قصری برای خود در گلیبولی، آنجا را به عنوان پایگاه خود انتخاب کرد. در بین فرماندهانی که همراه سلیمان پاشا برای تصرف تراکیا در فعالیت بودند، افرادی نظیر لالاشاهین پاشا، حاجی ایلبگی که از امیرنشینی قراسی به خدمت عثمانیان درآمده بود، و نیز اورنوز، غازی فاضل و یعقوب اجه^۱ بودند (۶).

استقرار ترکهای عثمانی در گلیبولی، هرچند توجه اروپا را بخود جلب کرد، ولی مبارزه دولتهای شبه جزیره بالکان با یکدیگر به ترکها اطمینان داد که از طرف آنان در معرض خطر قرار نخواهند گرفت. از این رو، به شتاب به پیشروی پرداخته، و گسترش در شبه جزیره بالکان نخستین هدف و برنامه آنها شد، و با این احتمال که امکان اتحاد صربها، بلغارها و مجارها، و نیز امکان مداخله از طرف ونیز و بیزانس وجود دارد، بی‌درنگ تصمیم بر این گرفته شد که

1. Ece.

سیاست استقرار و گسترش خود را در آن منطقه تعقیب کنند. در نتیجه نیروهای سلیمان پاشا، ساحل مرمره یعنی از بولایر تا تکیرداغ را متصرف شدند، و برای ترک نشین کردن آن حوالی قسمتی از یوروکهای^۱ اراضی عثمانیان در آناتولی یعنی قراسی را به آنجا انتقال دادند (۷). متقابلاً چون امکان عصیان صنف نظامی مناطق تسخیر شده در روم ایلی وجود داشت، آنها را به ایالت قراسی آناتولی یعنی بالیکیسیر و حوالی آن منتقل کردند (۸).

سلیمان پاشا که محدوده اشغالی خود را به طرف شمال گسترش می داد، از مرز اکسامیلیه^۲ (اگزامیلیه) یعنی تنگترین نقطه شبه جزیره گلیبولی گذشت. و بدین ترتیب قدم به تراکیای شرقی نهاد. وی مالقره^۳، و کسان^۴ را گرفت و در این میان، با تصرف چورلو، راه میان استانبول و ادرنه را مسدود کرد. بنا به برخی از منابع، مرادیگ، برادر سلیمان پاشا نیز در خلال این فعالیتها، همراهش بود، بورگز و چورلو در سال ۱۳۵۷م. توسط برادرش یعنی مرادیگ تصرف شد (۹). یکی از سیاستهای پسندیده عثمانیان در طی این فتوحات، مدارا کردن با مردم شهرها و روستاها بود (۱۰).

یک عقب نشینی در استیلا بر گلیبولی

سلیمان پاشا (۱۱) که در تراکیای شرقی در فعالیت بود، در سال ۷۶۱ه.ق. / ۱۳۶۰م. هنگام تعقیب شکار از اسب به زیر افتاد و در حالی که چهل و سه سال داشت (۱۲)، فوت کرد، مرادیگ برادر تنی اش بجای وی به عنوان فرمانده انتخاب شد. سلیمان پاشا به موجب وصیتش، در بولایر در جوار قبر پسرش دفن گردید (۱۳). پنج سال بعد از این حادثه، یعنی در سال ۷۶۳ه.ق. / ۱۳۶۱م.^۵ و یا اندکی بعد از آن، اورخان غازی فوت کرد (۱۴). مدت فرمانروائیش — که به واقعیت بیشتر نزدیک است — سی و هشت سال بود. فوت فرماندهی جسور مثل سلیمان پاشا و بعد فرمانروایی با عزم و نیرومند نظیر اورخان غازی مصادف با زمانی شد که اقدامات و پیشرفت در روم ایلی آغاز شده بود. مرادیگ پسر اورخان غازی جانشین پدر گردید، وی بی درنگ به بورس آمد و حکومت را به دست گرفت (۱۵).

1. Yörük.

2. Eksamiliye.

3. malkara.

4. Kesan.

۵. مؤلف تاریخ فوت سلیمان پاشا را ۷۶۱ه.ق. / ۱۳۶۰م. قید کرده و پنج سال بعد از آن طبق تاریخ مذکور

باید ۷۶۶ه.ق. / ۱۳۶۵م. باشد (م).

بیزانسی‌ها با استفاده از این موقعیت، بورگز، چورلو و مالقره (مالقرا) را بازپس گرفتند، و سعی در تصرف مجدد شهرهای ساحلی نیز داشتند. امثالا شاهین پاشا، حاجی ایلبگی و اورتوزینگ که فرمانده نیروهای عثمانی را برعهده داشتند، بدون نگرانی، تا زمان روبراه شدن اوضاع آناتولی توسط فرمانروای جدید و بازگشت وی، با خونسردی به دفاع پرداختند، و بدین ترتیب از وقوع و بروز یک وحشت همگانی جلوگیری کردند. نیروهای عثمانی، با همت و کوششی فراوان از شهرها و قلاع ساحلی دفاع کرده و سعی در نگهداری آنها داشتند، و نمی‌خواستند که قبر فرماندهشان یعنی سلیمان پاشا که در بولایر بود، لگدکوب شده، نسبت به آن بی‌احترامی شود، و بر اثر خونسردی و قدرت سه فرمانده مذکور، اوضاع نویدکننده نبود.

اوضاع آناتولی

مرادبیگ پسر ارشد اورخان غازی، با تصمیم و موافقت اخیه‌ها که در اداره و امور دولت صاحب نفوذ بودند، جانشین پدر گردید. فرمانروای جدید، ابتدا برادرانش را که با وی به مخالفت برخاسته بودند، از میان برداشت (۱۶). سپس به طرف آنکارا که در زمان سلطنت پدرش توسط برادرش سلیمان پاشا، در سال ۱۳۵۴م. به تصرف درآمده بود، حمله کرد. زیرا به دنبال فوت اورخان غازی، اخیه‌ها به تشویق و تحریک آل قرامان، نیروهای عثمانی را از آنکارا اخراج کرده، و شهر را تحت تسلط خود درآورده بودند (۱۷). سلطان مراد بدون اتلاف وقت به آنکارا حمله کرد. اخیه‌ها که پی‌بردند قادر به مقابله با سلطان نخواهند بود، با استقبال از سلطان مراد، شهر را تسلیم کردند (۵۷۶۳. ق. / ۱۳۶۲م. (۱۸). سلطان مراد پس از سر و سامان بخشیدن به اوضاع، به بورسه بازگشت، و لالا شاهین پاشا، از امرای صادق پدرش را — که مقام بیگلربیگی برای نخستین بار به وی داده شده بود — (۱۹) همراه خود کرد و وارد روم ایلی شد و روحیه از دست رفته [نظامیان] را تقویت کرد.

ملیتهای مختلف موجود در بالکان در آغاز عملیات ترکها

هنگامی که عثمانیان، تسلط بر بالکان را آغاز کردند — که در فصل بعد جداگانه درباره‌اش بحث خواهد شد — به استثنای تراکیه شرقی و حوالی سلانیک و برخی سواحل؛ شبه جزیره

موره و اپیر جنوبی (یعنی ارگیری^۱، یانیا^۲، پره وتزه^۳، اسپرو^۴، پوتام^۵ و حوالی کالابریت^۶)، تا حدودی تابع بیزانسی ها بودند. علاوه بر آن، بخش شمال شرقی بالکان، در دست بلغارها، و صربستان علیا، سرز، مناطق دراما نیز به صورت قطعاتی، در دست صربها بود. در شمال اپیر، شاهزاده نشینهای کوچک و بزرگ صرب، آلبانی، و آلبانی - لاتین وجود داشتند. این شاهزاده نشینها تحت نفوذ جمهوری ونیز و پادشاهی ناپل بودند.

شهر و بندر انز^۷ در جنوب تراکیای شرقی، و جزیره تاشوز، متعلق به جنوایی ها؛ و جزیره آغری بوز (اگری بوز)، شهرهای ساحلی موره، و برخی بنادر سواحل آلبانی در دریای آدریاتیک نیز تابع ونیزی ها بود. همچنین جمهوری راگوسا^۸ (دوبروونیک = دوبروونیک) بر شبه جزیره کوچک واقع در ساحل والاسیای دریای آدریاتیک حاکم بود. در شمال غربی شبه جزیره بالکان، پادشاهی نیمه مستقل بوسنه (بوسنی) قرار داشت. پادشاهی بوسنی، در این زمان تحت حاکمیت والای مجارستان بود، و هنوز استقلالش را به دست نیاورده بود، ولی به استقلال رسیدن نیز برایش بس دور نبود.

در منطقه دوبروجه^۹ واقع در بخش اولاخ (افلاق)، در ساحل چپ رود تونا (دانوب)، حدود شمالی بلغارستان نیز شاهزاده نشینی وجود داشت. دوبروجه نیز توسط شاهزاده ای بلغاری اداره می شد. و اینها دولتها و شاهزاده نشینهای موجود در بالکان هنگام آغاز فتوحات عثمانیان بودند.

به نظر می رسد که وجود اختلاف و نفرت و درگیریها میان ملیتهای گوناگون موجود در بالکان، بویژه صربها و رومی ها - که به عثمانیان نزدیک بودند - تسلط ترکها را بر بالکان آسان می کرد. پس از فوت استفان دوشان پادشاه صربستان، دولت صربستان قطعه قطعه شد و هر یک از شاهزادگان خودسرانه دست به اقداماتی زدند. بلغارها و رومی ها نیز سرگرم اختلافات و جنگهای داخلی بودند، علاوه بر آن لایوش (لویی یا لودویک^{۱۰}) کبیر پادشاه مجارستان، چون کاتولیک متعصبی بود، می خواست آیین کاتولیک را به زور و با کشت و کشتار به پیروان مذهب و آیین ارتدکس تحمیل کند. در این میان ترکها علاوه بر اینکه متکی به

1. Ergiri.

3. Preveze.

5. Potam.

7. Enez.

9. Dobruca.

2. Yanya.

4. Ispiro.

6. Kalabrit.

8. Ragosa.

10. Ludvik.

نیروی نظامی عظیمی بودند، با چشم‌پوشی از تمایلات مذهبی مردم هر منطقه‌ای که وارد آنجا می‌شدند، بدون آنکه با مقاومت و یا مخالفت مردم روبرو شوند، شهرها و قلعه‌ها را به سرعت به اشغال خود درآوردند.

فتوحات عثمانیان در بالکان

فرمانروای جدید عثمانی پس از ورود به تراکیا بلافاصله دست به اقدام زد. طبق برنامه، هدف ابتدا ادرنه بود، عثمانیان هنگامی که چندین بار به کمک امپراتور کانتاکوزن آمده بودند، به اهمیت نظامی ادرنه پی برده بودند. از این رو، برای جلوگیری از حملهٔ ییزانسی‌ها از جانب استانبول و تأمین امنیت ادرنه از پشت سر، لازم بود که چورلو (چورلی) که آن را چورولون^۱ می‌گفتند – و یک بار به تصرف درآمده، مجدداً از دست خارج شده بود – تصرف شود، و پس از تصرف آنجا، برج و باروهایش ویران گردید، و به دنبال آن، لوله بوزغاز واقع در شمال غربی چورلو که آن را آرکادی پولیس می‌نامیدند و مرکز سر اسقف بود، به دست آمد، و دیوارهایش را بی تأمل ویران کردند، و مهاجرانی را از آناتولی به این منطقه انتقال دادند. این شیوهٔ اشغال عثمانیان، مشابه سیاست اسکان سلجوقیان بزرگ در آناتولی و نشان‌دهندهٔ تیت واقعی عثمانیان بود.

فتح ادرنه

اورنوز و حاجی ایلگی، فرماندهی جناح چپ نیروهای عثمانی را بر عهده داشتند. اورنوز وارد ملقرا و ایپالا؛ و حاجی ایلگی نیز در جنوب یعنی بخش ساحلی پیاده شد، و قصبه و بندر دَده آغاجی (مقری = مکرری) را تصرف کرد (۲۰)؛ و بعدها نیز دیمه طوقه را که دیدیمتیهون^۲ نامیده می‌شد، اشغال کرد.

هنگامی که اورنوز و حاجی ایلگی سرگرم تصرف مناطقی که فوقاً اشاره شد، بودند بنا به تصمیمی که در یک جلسه شورای جنگی که با شرکت تمام فرماندهان – که در لوله بوزغاز گرد آمده بودند – تشکیل گردید، گرفته شد، لالا شاهین پاشای بیگلربیگ با نیروی مهمی برای تصرف ادرنه اعزام گردید. براساس این احتمال که امکان دارد بلغارها به رومی‌ها کمک نمایند، بخشی از نیروهایی که از میمنه به طرف ساحل دریای سیاه در حال پیشروی بودند،

1. Tzurulon.

2. Didimetihon.

قرقلارالی را اشغال کردند، و با این تصور نیز که ممکن است صربهایی که در حوالی دراما و سرز بودند، دخالت نمایند، نیروهای اورنوز که مأمور میسره شده بودند، نیز به طرف غرب دیمه طوقه اعزام شد، و بدین ترتیب تدابیر تدافعی اتخاذ گردید. سرانجام در جنگی که میان نیروهای بلغار و رومی، که به موضع سазلی دره واقع در میان باباسکی و پناحصار آمده بودند، درگرفت، دشمن شکست خورد، که نتیجه این شکست اشغال ادرنه به دست ترکها بود (۵۷۶۴. ق. / ۱۳۶۳ م.) (۲۱). فرمانده رومی‌ها در ادرنه، با استفاده از حالت مد رود مریچ به اتفاق عده‌ای از افراد همراهش، سوار قایقی شده، تا آنز پیش رفت، و از آنجا نیز موفق به فرار به خاک صربستان شد.

سلطان مراد، پس از سر و سامان دادن اوضاع ادرنه، بیگلریگی لالا شاهین پاشا را در آنجا گمارد و خود به دیمه طوقه رفت، برای مدتی آنجا را قرارگاه خویش قرار داد؛ و یک مسجد و نیز کاخی برای خود در آنجا ساخت.

سلطان مراد فعالیتش را متوقف نکرد، و لالا شاهین پاشا را به جانب فیلیبه^۱ و زاگارا^۲ در شمال اعزام داشت. و اورنوز بیگ را نیز مأمور تصرف گومولجنه^۳ در تراکیای غربی کرد. لالا شاهین پاشا فیلیبه (پلاودیو^۴ = فیلپوپولیس) را که به داشتن کشتزارهای برنج اشتهار داشت، محاصره کرد. محافظ قلعه که قادر به مقاومت نبود، با تسلیم قلعه، همراه خانواده‌اش به صربستان رفت (۲۲). اورنوز بیگ نیز در ۵۷۶۴. ق. / ۱۳۶۳ م. گومولجنه و برخی مناطق حوالی آن را تصرف کرد (۲۳). تصرف فیلیبه پس از ادرنه، علاوه بر آنکه ارتباط صربهایی را که در سرزمین بیزانس، بلغار و مقدونیه بودند، قطع کرد. سبب تهدید سرزمینهای مذکور نیز گردید. از این رو، باز پس گرفتن ادرنه و فیلیبه، از نظر دولتهای بالکان ضروری می نمود، و برای آماده شدن جهت این کار، دو سالی گذشت.

برای جلوگیری از توسعه پیشرفت ترکها که در تراکیای شرقی صورت می گرفت، در جولای ۱۳۶۱ م. میان دوچه^۵ (رئیس جمهور) ونیز و امپراتور یونانی پنجم، اتحادی به وجود آمد. ولی ترکها با انتقال متمادی مهاجران ترک به مناطق تصرف شده، با شدت هرچه تمامتر سواحل را در دست خود نگاه داشتند. علاوه بر آن به سبب رفتار و اداره عادلانه ترکها، چون در چهارچوب این منطقه شورش به وقوع نپیوست، لذا از اتحاد مذکور نتیجه‌ای عاید نگردید، و سرانجام امپراتور در سال ۱۳۶۴ م. با عثمانیان به توافق رسیده، ناگزیر از پذیرفتن

1. Filibe.

2. Zagara.

3. Gömülcene.

4. Plaudiv = Filpopolis

وضع موجود گردید.

به موجب این توافق و قرارداد بسیار مهم، امپراتور متعهد شد که برای بازپس گرفتن سرزمینهایی که عثمانیان تصرف کرده بودند — هم سرزمینهای متعلق به خود و هم از آن صربها — دست به هیچ اقدامی نزنند. همچنین پذیرفت که در اقداماتی که عثمانیان در آناتولی انجام می‌دادند، به آنان کمک کند (۲۴). موفقیت‌های عثمانیان در اقدامات و فعالیت‌هایشان در روم ایلی که منجر به مصالحه با امپراتور گردید، سرنوشت آینده تراکیا را مشخص می‌کرد. از دست رفتن وادی تراکیا، ضرر و زیان زیادی به درآمد خزانه امپراتور وارد آورد، و عایدات خزانه بیزانس منحصر به درآمد گمرکات و عوارض استانبول و سلانیک گردید.

در ادامه سیاست اسکان و استقرار قطعی ترک‌ها در بالکان، سلطان مراد در سال ۱۳۶۳م. با پرداخت شصت هزار سکه طلا، به جنوایی‌ها بابت کرایه حمل و نقل کشتی‌ها، شمار زیادی از ترک‌های مهاجر را از آناتولی به تراکیا انتقال داد (۲۵). به علت گسترش فتوحات و برای رسیدگی به امور شرعی نظامیان، و نیز همراهی با سلطان در سفرها و جنگ‌ها، بالاترین مقام روحانیت یعنی مقام قاضی عسکری به وجود آمد، و قاضی بورسه، یعنی جندرلی (جاندارلی) قراخلیل افندی نیز به عنوان نخستین قاضی عسکر، به این مقام منصوب گردید (۲۶).

به دنبال این مصالحه و عملیات نخستین نظامی، دولت عثمانی بنا به نیازمندی‌هایش، تشکیلات اداری و نظامی خود را تنظیم و تعدیل کرد. گسترش سریع و شدید فتوحات موجب افزایش نیاز به نیروی نظامی (سرباز) شد. از این رو به موجب توصیه قراخلیل پاشا — که در زمان اورخان غازی، تشکیلات یایا^۱ و مُسَلِّم^۲ را به وجود آورده بود — با استفاده از جوانان مسیحی که در جنگ‌ها به اسارت درمی‌آمدند، تشکیلات و اجاق جدیدی به وجود آمد (۲۷). و بدین ترتیب پایه و اساس تشکیلات و اجاق ینی چری‌ها افکنده شد. این اردوی پیاده نظام منضبط و جدید که در دولتهای وقت آن زمان نظیرش دیده نشده بود، در پیروزی‌ها و موفقیت‌های بعدی عثمانیان نقش و خدمات مهمی انجام داد.

۱. صنفی از نظامیان و سربازان پیاده نظام دائمی و مزدگیر که قبل از تشکیل کانون و اجاق ینی چری‌ها، توسط قراخلیل

پاشا به وجود آمد که هنگام جنگ، روزانه دو آقچه حقوق می‌گرفتند (م).

۲. معنی لغوی این واژه، جمع آوری کننده مالیات برای بزرگان و رجال عثمانی بود و رجال و ارکان دولت، هنگام

جنگ این افراد را بجای خود به جبهه‌ها نیز می‌فرستادند (م).

ادامه فتوحات، جنگ چیرمن یا صربسندی

هنگامی که عثمانیان سرگرم تأسیس تشکیلات جدید، و تنظیم امور اراضی متصرفی بودند، صربها و بلغارها نیز برای بازپس گرفتن ادرنه و فلیپه فعالیت می کردند و در صدد بودند که از طریق پاپ، اروپا را به حرکت و جنبش وادارند.

فرمانده رومی فلیپه که در سال ۱۳۶۴ م. پس از تسلیم شهر به ترکها، همراه خانواده اش به صربستان رفت و به اوروش پنجم^۱ پادشاه صربستان پناهنده شد، ضمن صحبت از قلت نیروهای ترک، او را علیه عثمانیان تحریک کرد و اضافه نمود در صورتی که از این موقعیت استفاده نکند، اوضاع وخیمتر از این خواهد شد، به تشویق پاپ اوربان پنجم، بلغارها، صربها، شاهزاده افلاق، و مردم بوسنه (بوسنی) که در رأس آنها لایوش پادشاه مجارستان قرار داشت، متحد و آماده شدند که البته نامه ای که پاپ برای پادشاه مجارستان فرستاد، در به وجود آمدن این اتحاد تأثیر زیادی داشت. لایوش (لودویک) در صورت موقعیت، بلغارستان را — که از دیرباز آرزویش بود — تحت نفوذ خویش درمی آورد، و با گسترش مذهب کاتولیک در منطقه، از توجهات والای پاپ برخوردار می شد (۲۸).

متفقین که در مقدونیه علیا با صربها متحد شده بودند، به سرعت به جانب ادرنه حرکت کردند، سلطان مراد خداوندگار در آن موقع در بورسه بود. لالاشاهین پاشای بیگلریک یعنی فرمانده اردو در ادرنه، از یک سو، پادشاه عثمانی را از موقعیت خطرناک حاصله مطلع کرد و از دیگر سو نیز، خود با اعزام گروهی اکتشافی، در صدد به دست آمدن اطلاعاتی از اوضاع دشمن برآمد. دشمن از رود مریچ^۲ گذشته بود که حاجی ایلبگی فرارسید.

حاجی ایلبگی با استفاده از غفلت و سستی و مستی دشمن که بدون برخورد با مانعی از رود مریچ گذشته و کسی را در مقابل خود ندیده و در نتیجه بی احتیاطانه عمل می کرد، نیمه شبی با تهاجمی ناگهانی با نیرویی متشکل از سه جناح، دشمن را دچار وحشتی حیرت انگیز کرد (۲۹). بخشی از قوای دشمن که بدین ترتیب از هم پاشید، در رودخانه مریچ غرق شده، و لایوش پادشاه مجارستان به دشواری از مهلکه نجات یافت، و به خاطر نجاتش، درحالی که تصویر حضرت مریم را به گردن آویخته بود، به کشورش بازگشت، و به خاطر معجزه نجاتش کلیسایی به نام حضرت مریم ساخت (۷۶۵ ه. ق. / ۱۳۶۴ م.). بنا به نوشته برخی از تواریخ عثمانی، لالاشاهین پاشا چون قادر به تحمل این پیروزی و موفقیت حاجی ایلبگی که به قولی با مستی سرباز به چنان موفقیتی نائل شده بود، نبود، او را مسموم کرد و به قتلش رساند (۳۰).

1. Uroş.

2. Meriç.

موفقیت در این جنگ که در محلی که عثمانیان آن را صربسندیغی می‌نامند (۳۱) و در غرب ادرنه و در مقابل رود مریچ قرار داشت، سبب پیشروی سریع ترکها در روم ایلی گردید. نخستین برخورد مجارها - که می‌خواستند تسلطی را که بر بوسنی داشتند، بر سایر دولتهای بالکان نیز داشته باشند - با ترکهای عثمانی، با این جنگ مریچ آغاز شد (۳۲).

فرمانروای عثمانی پس از اطلاع از حرکت متفقین به ادرنه، بی‌درنگ نیروهایش را گرد آورد و هنگام بازگشت از روم ایلی، بقیه^۱ را که در دست کاتالانها بود و توسط راهزنان دریایی مورد تهدید قرار می‌گرفت، شخصاً از طرف خشکی، و نیز توسط ناوگانی که از آیدین جق (ادینجیق) و گلیبولی آورده بود، از طریق دریا، در محاصره گرفت. در این بین از خبر پیروزی مریچ اطلاع حاصل کرد. با این همه از محاصره بقیه دست برنداشت، و پس از تصرف آنجا به بورسه بازگشت (۵۷۶۶ ه. ق. / ۱۳۶۵ م.) (۳۳).

بنا به نوشته توارخ عثمانی، سلطان مراد به شکرانه پیروزی در صربسندیغی دستور ساختن مسجدجامعی در بیلجیق، مؤسسه خیریه‌ای در ینی شهر، خانقاهی برای بابا پوستین پوش از غازی آرزن‌ها، مسجدی در حصار بورسه، مؤسسه خیریه، مدرسه، حمام آب گرم معدنی و کاروانسرای در چکیرکه را صادر کرد. کار احداث این تأسیسات در سال ۷۶۷ ه. ق. / ۱۳۶۶ م. آغاز شد (۳۴).

عثمانی‌ها بر اثر پیروزی در صربسندیغی، دستخوش غرور، رخوت و سرمستی نشدند، و چون برنامه و هدف اصلیشان، استقرار کامل در روم ایلی (بالکان) بود، جنگ مذکور سبب بیداری و هشاری بیشتر آنها گردید، و از اتخاذ تدابیر لازم و آمادگی بیشتر که آنها را در برابر حملاتی که ممکن بود از پشت سر صورت گیرد، مصون دارد، خودداری نکردند. سلطان مراد نیز به خاطر ضرورت جنگی، پایتختش را از بورسه به ادرنه انتقال داد (۱۳۶۵ م.) و شهر ادرنه با قصر، مسجد، مدرسه و سایر مؤسسات علمی و اجتماعی آراسته شد (۳۵).

همان‌گونه که در بخش مناسبات عثمانی - بیزانس گفته شد، کنت آمادنه و دایی یوانیس امپراتور بیزانس، در سال ۱۳۶۶ م. توسط کشتیهای جنگی خود (قدرغه) گلیبولی را از دست عثمانیان خارج و به امپراتور واگذار کرد، ولی گلیبولی یک سال بعد مجدداً به دست ترکها افتاد. خارج شدن موقتی گلیبولی از دست ترکها، سبب تغییر اوضاع موجود در روم ایلی نشد. تیمور تاش پاشا فرزند قراعلی بیگ در سال ۱۳۶۷ م. قزل آغاج را در جنوب، یان بولی (دیام پولیس)^۲ را در شمال از بلغارها، و لالا شاهین پاشا نیز اختمان^۳ و نیز، ساماکوف در

1. Biga.

2. Yanboli (Diampolis).

3. Ihtiman.

جنوب صوفیه را تصرف کردند. یک سال بعد در سال ۱۳۶۸م. نیز شخص سلطان مراد (۳۶)، پس از تصرف ایدوس^۱ - واقع در جنوب کوههای بالکان و در جوار بورگز - قارین آباد، سوزه پولی^۲ (ایشه پول) و بعد نیز خیره پولی را که در تصرف بیزانسها بود، به اشغال درآورد، سپس در سال ۱۳۶۹م. پناحصر و ویزه (ویزیا) را به تصرف درآورد. و قرق کلیسا (قرقلار الی) را که یک بار به اشغال ترکها درآمده و بعد مجدداً از دست داده بودند، باز اشغال کرد، و بدین ترتیب فتوحات تراکیای شرقی را به اتمام رساند. امپراتور با اینکه در صدد بازپس گرفتن ویزه برآمد، ولی موفق نشد.

یووان شیشمان پادشاه بلغار که قبل از اشغال عثمانیان صاحب منطقه بلغارستان جنوبی و مرکزی و نیز منطقه مابین رودوب در کنار رود تونا (دانوب) تا بالکان و نیز بخشی از تراکیا بود، چون پی برد که حریف عثمانیان نخواهد شد، با آنان صلح کرد و تحت الحمایگی و پرداخت مالیات (باج) به آنها را پذیرفت، و خواهرش ماریا را نیز به عقد ازدواج سلطان مراد درآورد. یووان شیشمان، برای مقابله با برادرش استراتیسیمیر^۳ که با وی مخالفت کرده و مجارها را در ویدین مستقر کرده بود، از سلطان مراد، اولاهها (افلاقیها) کمک گرفت و به ویدین حمله کرد. ولی موفقیتی به دست نیاورد. وی هنگام بازگشت به پایتختش ترنوا^۴ اطلاع یافت که لالاشاهین پاشا در صدد حمله به بلغارستان است. از این رو، در سال ۱۳۷۱م. با پادشاه صربی مقدونیه متحد شد و در موضع ساماکوف با لالاشاهین پاشا به جنگ پرداخت، ولی به سختی شکست خورد، و سلطان مراد که بدین ترتیب موفق به تصرف برخی از قلاع چاتالچه و حوالی آن شده بود، نیرویی را به جانب صربهای مقدونیه فرستاد.

دومین جنگ مریچ (چیرمن)

عثمانیان به استثنای صوفیه به تصرف مناطقی که در شمال بالکان بود، پرداختند. پیروزی عثمانیان در سال ۱۳۷۲م. در دومین جنگ مریچ یا چیرمن - که طی آن نیروهای دولتهای صرب موجود در تراکیای غربی و مقدونیه، تار و مار شدند (۳۷) - سبب باز شدن راههای تجاری بر روی آنها گردید. در جنگ چیرمن، پادشاه صرب مقدونیه جنوبی و برادرانش به قتل رسیدند (۳۸). از این رو، بر اثر یک اشغال سریع که از طرف ترکها صورت گرفت، صربها

1. Idos.

2. Sozepoli (İşepol).

3. Stratisimir.

4. Tirnova.

تراکیای غربی و این بخش از مقدونیه را از دست دادند. در نتیجه این جنگ علاوه بر گومولجنه که برای دومین بار توسط غازی اورنوز به اشغال درآمد، بورله (واقع در غرب گومولجنه)، ایسکچه و مارولیه^۱ (منجم‌باشی آن را قصبه پرویشته^۲ نامیده که به‌هرحال باید یکی از روستاهای ساحلی گومولجنه، یعنی مارونیه^۳ باشد) (۳۹) تصرف شد. کاوالا (قواله)، دراما، زیخنه، سرز که از شهرهای مهم سلطان‌نشین صرب بود، توسط قراخلیل — که از مقام قاضی عسکری به وزارت ارتقا یافته بود، پس از ارتقا خیرالدین پاشا، لقب گرفت — اشغال و بعد نیز قرافریه^۴ به تصرف درآمد (۱۳۷۲ م.). (۴۰)، و نیروهای عشایر از آناتولی به سرز — که از شهرهای مهم بود — و حوالی آن انتقال داده شدند (۴۱). اورنوزینگ سرز را که مرز به‌شمار می‌رفت، مرکز خود قرار داد (۴۲). همان‌گونه که در بخش مناسبات عثمانی — بیزانس گفته شد، بر اثر تحریک مانوئل والی سلانیک و پسر امپراتور بیزانس، شورش برای بازپس گرفتن سرز درگرفت که به‌علت اقدام سریع و بموقع وزیر خلیل خیرالدین پاشا، سرکوب گردید (۷۷۶ ه. ق. / ۱۳۷۴ م.).

نیروهای عثمانی پس از این پیروزیها، وارد جلگه‌های رود وردار^۵ (واردار) شدند، و دیگر نیرویی که بتواند در مقابلشان قرار گیرد، وجود نداشت. در طی یک‌سال و نیم و یا دو سال، مناطق شرقی وردار، تحت تسلط عثمانیان درآمد، و نیروهای آقنجی (مهاجم)، به تهاجم و حمله به غرب شبه جزیره بالکان پرداختند.

بعد از شکست یووان شیشمان پادشاه بلغار به اتفاق پادشاه صربی مقدونیه در ساماکوف، از دست رفتن کوستندیل امری عادی و طبیعی به‌نظر می‌رسید. در سال ۱۳۷۲ م. شهر کوستندیل — که به داشتن معادن آهن شهرت داشت — و حوالی آن اشغال گردید، و کنسانتین پسر ادوکیا تزارین بلغارستان، که بر آنجا حکومت می‌کرد، با قبول حاکمیت عثمانیان، پرداخت باج به عثمانیان و اعزام سرباز برای آنان را نیز پذیرفت (۴۳).

اشغال مقدونیه توسط عثمانیان، و ورود آنها به کوستندیل، لازار گربلیانوویچ^۶، دسپوت (والی) صربستان شمالی را وادار به سازش با سلطان مراد کرد. لازار نیز مجبور شد که علاوه بر پرداخت مالیات (باج) به عثمانیان، برای آنها سرباز تدارک ببیند. بدین ترتیب، پذیرفتن حاکمیت والای عثمانیان از طرف پادشاه، شاهزاده و والی بلغارها، و دادن باج و نیز کمک

1. Marolya.

3. Maroniye.

5. Vardar.

2. Pravište.

4. Karaferye.

6. Lazar Grebliyanoviç.

نظامی به هنگام جنگ به آنها، برای حکومت ترکها که به فتوحات گسترده‌ای دست یافته بودند، فوائد زیادی دربرداشت. سال بعد ضمن خبری که از جانب شیرمردیگ، سنج‌بیگ ویزه دریافت شد، اطلاع حاصل گردید که امپراتور بیزانس پس از جمع‌آوری نیرو، حوالی ویزه را غارت کرده است. بدین جهت، سلطان مراد بلافاصله از گلیبولی گذشت، و پس از گردآوری نیروهایش در ملقرا، بخشی از سربازانش را برای اشغال فیره جیق واقع در جوار اسپالا فرستاد و خود نیز رو به جانب چاتالچه حرکت کرد و قلعه‌های اینجه‌گیز و چاتال بوزگر، و بعد نیز در همان منطقه قلعه پولونیا را تصرف کرد و چون لالاشاهین پاشا نیز قلعه فیره جیق را به تصرف درآورد، بنابراین، این جنگ نیز که در سال ۱۳۷۳ م. اتفاق افتاد، با پیروزی ترکها خاتمه یافت و امپراتور بیزانس مجبور به صلح گردید.

متوقف شدن جنگ در روم ایلی و اقدامات انجام یافته در این مدت

پس از جلوس سلطان مراد بر تخت سلطنت، در طی زمانی که جنگ ادامه داشت، بر حسب برخی ضرورت و نیازهای مالی و نظامی، تشکیلاتی به وجود آمد. باتوجه به اینکه وجود خزانه‌ای برای دولت لازم بود و برای این خزانه نیز، اخذ مالیات ضرورت داشت، لذا بنا به توصیه جانداری قراخلیل قاضی عسکر وقت و نیز ملا رستم یکی از علما، قانونی وضع شد که به موجب آن، ارزش هر اسیر جنگی، یکصد و بیست و پنج آقچه تعیین شد که مقرر گردید یک پنجم هر اسیر یعنی بیست و پنج آقچه از قیمت هر اسیر و یا از هر پنج اسیر، یک نفر سهم دولت باشد، این قانون پنجیک^۱ (پنج - یک) نام گرفت. از یک سو برای وصول سهمیه دولت از این عایدات، قاضیهایی نزد هر یک از فرماندهان گمارده شدند، و از دیگر سو، نیز مأموری تحت عنوان «پنجیک جی» را در اسکله گلیبولی مستقر کردند. همان گونه که قبلاً اشاره شد، از امرایی که در صورت نیاز، بدین صورت در اختیار دولت قرار می‌گرفت، اجاقهای «عجمی» و «ینی چری» به وجود آمد، و در صورت عدم نیاز به وجود اسیر، در قبال هر اسیر، مبلغ بیست و پنج آقچه به عنوان عایدات دولت به خزانه پرداخت می‌شد. در طی مدت سکون و آرامشی که بعد از سال ۱۳۷۳ م. برقرار گردید، اقدامات و عملیاتی صورت گرفت. در آغاز عملیات نظامی در روم ایلی، چنین تصور می‌شد که عثمانیان نیز همانند دیگر امیرنشینها، نظیر آیدین، صاروخان و قراسی، فقط به غارت و چپاول خواهند پرداخت. اما اشغال تراکیه نه تنها بیهوده بودن این تصور را ثابت کرد، بلکه نشان داد که هدف عثمانیان استقرار کامل در این منطقه

1. Pencik.

است، و تصرف مقدونیه که پس از دومین جنگ چیرمن صورت گرفت، نه تنها استقرار عثمانیان را در تراکیا قطعی نمود، بلکه پیرویشان در چیرمن نیز تصرف مقدونیه را برایشان ممکن ساخت. متوقف شدن عملیات نظامی در روم ایلی، سبب شد که سلطان مراد با کسب پیروزیهایی در آناتولی، مرزهای قلمرو خود را گسترش دهد. بدین معنی که سلطان مراد که پی برد دیگر از جانب اروپا اقدامی علیه وی صورت نخواهد گرفت، در سال ۱۳۷۶ م. وارد آناتولی شد، و با استفاده از متوقف شدن عملیات نظامی در روم ایلی، در سرزمینهایی که در آناتولی تشکیلات تیمار^۱ (تیولداری) و زعامت^۲ را به وجود آورد، مهاجران ترک را در هر نقطه‌ای از این سرزمین اسکان داد، و در شهرها و قصبه‌ها مؤسسات علمی و اجتماعی و دینی به وجود آمد، و بدین ترتیب شهرها و قصبه‌ها به وجود این مؤسسات مزین شد، و مهر ترک و اسلام بر آنها نهاده شد.

هیأت فرماندهی نظامی اردوی عثمانی پس از متوقف شدن جنگ، در صدد برآمد که برنامه جدیدی را برای عملیات نظامی آینده آماده کند. وقوع جنگ بین ونیز و جنوا — که نه تنها رقیب بلکه دشمن بزرگ یکدیگر بودند — به خاطر مسئله بوزجه‌آدا، و نفرت اسلاوهای شمالی از مجارها و اوضاع نابسامان بلغارستان، نشان می‌داد که تجاوز و اتحادی جدید علیه عثمانیان صورت نخواهد گرفت. بدین جهت از سال ۷۷۸ ه. ق. / ۱۳۷۶ م. به بعد، جنگ در روم ایلی خاتمه داده شد و عثمانیان اقدام به ایجاد تشکیلاتی نظامی، و برخی اصلاحات نمودند. در این بین بنا به توصیه قراتیمور تاش، تعدیلاتی در تشکیلات تیول و اقطاع صورت گرفت و بنا به نیازها، اصلاحاتی انجام شد. همچنین بنا به توصیه قراتیمور تاش پاشا، اجاق سواره نظام متشکل از سربازان قپوقلی به وجود آمد، و صنف و رسته وینوق به قصد محافظت از لوازم و مهمات و نگهداری از اسبان سواره نظام به وجود آمد (۴۴).

همچنین در این دوره صلح، مراسم نامزدی شاهزاده بایزید (یلدرم بایزید) پسر ارشد سلطان مراد، با دولت خاتون، دختر سلیمان‌شاه حکمران گرمیان انجام گرفت و اندکی بعد نیز مراسم عروسی صورت گرفت (۷۸۰ ه. ق. / ۱۳۷۸ م.). سلیمان‌شاه شهر و قصبه‌های کوتاهیه،

۱. تیمار: تیول، اراضی و املاک دولتی در دوره عثمانیان بود که در مقابل دریافت عشریه به سپاهیان واگذار می‌شد، و مقدار آن بسته به تعداد سربازانی بود که آن سپاهی همراه خود به جنگ می‌برد (م).
 ۲. اراضی‌ای که در دوره عثمانی به زعیم و یا سرکرده عده‌ای از سپاهیان که در جنگ شرکت می‌کردند، واگذار می‌گردید و از این نوع اراضی نیز عشریه دریافت می‌شد.

طاوشانلی آمد (اغری گوز) و سیماو^۱ را به عنوان جهیزیه دخترش، به عثمانیان واگذار کرد (۴۵). و خود در قوله که آن را قوله گر میان می گفتند، مستقر شد.

سلطان مراد به سفیر و نماینده حسین بیگ از آل حمید، که همراه هدایایی جهت شرکت در مراسم عروسی پسرش آمده بود، اطلاع داد که مایل است که حسین بیگ بخشی از سرزمینش را به وی بفروشد، و در این مورد پیغامی نیز به خود حسین بیگ فرستاد. سلطان مراد که پس از مراسم عروسی پسرش بلدرم بایزید به کوتاهیه آمده بود، این فکر را در تصور حسین بیگ ایجاد نمود که سلطان مراد به وی حمله ور خواهد شد. ناچار، آق شهر، یالواج، بی شهر (بیگ شهر)، سیدی شهر، قراآغاچ و بنا به روایتی اسپارتا را نیز در قبال هشتاد هزار سکه طلا به سلطان مراد فروخت. بدین ترتیب عثمانیان شهرهای غرب قلمرو امیرنشین آل قرامان را تصاحب کردند و امیرنشین آل قرامان، هم از جانب شمال و هم از جانب غرب با عثمانیان هم مرز شد (۴۶).

فتوحات جدید با آغاز جنگ مجدد

عملیات نظامی عثمانیان در اروپا یعنی در روم ایلی که برای مدت زمانی متوقف شده بود، در سال ۱۳۸۰ م. مجدداً آغاز گردید. تصرف صوفیه، نیش، و ماناستر برای تحکیم موقعیت عثمانیان و بالکان ضروری بود. تصرف صوفیه در واقع به منزله استحکام حاکمیت در بلغارستان بود. نیش نیز دروازه صربستان علیا محسوب می شد. تصرف ماناستر در مقام یک پایگاه نظامی، برای پیشروی به سوی آلبانی ضروری و الزامی می نمود.

بدین جهت، سلطان مراد قبل از آنکه از آناتولی وارد روم ایلی گردد، دستور داد تا اردو در مقدونیه وارد عملیات شود. در سال ۱۳۸۰ م. ایشتیپ^۲ واقع در ساحل چپ رود وردار، در اجرای فرمان سلطان مراد به تصرف درآمد. بعد قراتیمور تاش پاشا که با اردویی عظیم از رود وردار عبور کرد، ابتدا ماناستر و بعد نیز پیرلپه^۳ را در سال ۷۸۴ ه. ق. / ۱۳۸۲ م. تصرف نمود، و سال بعد نیز با انجام تهاجمات به آلبانی و بوسنه (بوسنی) موقعیت آن حوالی شناسایی شد. ماناستر به صورت پایگاهی عملیاتی برای حمله به مناطق آلبانی و اپیر شمالی درآمد. تقریباً در سال ۱۳۸۳ م. و یا با توجه به عملیات نظامی و جنگی، دقیقاً در سال ۱۳۸۳ م.

1. Simav.

2. Iştip.

3. Pirlepe.

صوفیه که از طرف قوای بالابان (۴۷) در محاصره قرار گرفته بود، پس از مقاومتی طولانی، سرانجام تسلیم شد، و بر اثر عملیاتی که در صربستان علیا توسط یخشی بیگ پسر قراتیمور تاش پاشا صورت گرفت، نیش نیز در سال ۷۸۸ ه.ق. / ۱۳۸۶ م. تصرف شد. نیش که بر سر راه تجاری قرار گرفته بود و خود حکم دروازه صربستان را داشت، هرچند قبلاً نیز در معرض تهاجمات ترکها قرار گرفته بود، ولی بعد ترکها آنجا را ترک کرده بودند (۴۸).

لازار حکمران صرب که با تصرف نیش توسط عثمانیان، موقعیتش به خطر افتاده بود، علاوه بر اینکه بر میزان مالیاتی (باجی) که قبلاً طی معاهده‌ای به عثمانیان می‌پرداخت افزود، ناچار شد که بر تعداد سربازانی که در اختیار عثمانیان قرار می‌داد نیز بیافزاید.

عملیات جندرلی خیرالدین پاشا در آلبانی

جندرلی (جاندارلی) خلیل خیرالدین پاشا (۴۹) که ابتدا قاضی عسکر بود، و از سال ۷۷۳ ه.ق. / ۱۳۷۱ م. به بعد در مقام وزارت و فرماندهی قرار گرفت، به اتفاق اورنوز بیگ فرمانده آقجی‌ها (۵۰) عملیات خود را از مقدونیه به سوی غرب آغاز کرد. وی بعد از اشغال ماناستر — که چند سال قبل توسط قراتیمور تاش پاشا ضبط شده و بر آن خراج بسته شده بود، ولی بعداً از تصرف ترکها خارج شده بود — آخری^۱ را نیز به تصرف درآورد (۱۳۸۵ م.).

در جنگی که میان بالشه شاهزاده آلبانی شمالی، و شارل توپیه دوک دراج و آلبانی میانی روی داد. شارل توپیه از خیرالدین پاشا درخواست کمک کرد. خیرالدین پاشا، با کمک به وی در سوره^۲ «ساوره» (دوول^۳) سبب پیروزی دوک دراج شد و شاهزاده بالشه نیز به قتل رسید (۵۱). نیروهای عثمانی در سال ۱۳۸۶ م. هرچند کرویا و ایشکودرا را تصرف کردند، ولی چون این مناطق تحت نفوذ ونیزیان بود، لذا برای جلوگیری از برانگیخته شدن خشم ونیزی‌ها، آنجا را ترک کرده و عقب‌نشینی نمودند (۵۲).

عثمانیان در طی این عملیات درصدد برنیامدند که آلبانی و اپیر را تحت حاکمیت خویش درآورند، ولی با اعزام سربازان مزدور به خدمت شاهزادگان بومی این منطقه که با هم در جنگ بودند، این منطقه را بخوبی شناسایی کردند.

پیروزیهای گسترده سلطان مراد، سبب بروز شگفتی و وحشت در اروپا گردید. ترکها در این عملیات نخستین خود، سعی کردند که موجب بروز برخورد و حادثه‌ای با لاتین‌ها نشوند،

1. Ohri.

2. Savra.

3. Devol.

و با این سیاست از احتمال همکاری آنها با دولتهای موجود در بالکان — شاید هم به خاطر ارتدکس بودن مردم بالکان — جلوگیری به عمل آوردند. حتی سلطان مراد هنگامی که ونیزی‌ها علیه لایوش پادشاه مجارستان در جنگ بودند، با اعزام پنج هزار نفر از تیراندازان خود، به ونیزی‌ها کمک نیز نمود (۱۳۷۳ م.) (۵۳). بدین جهت همان‌گونه که تواریخ و منابع خارجی نوشته‌اند، برنامه سلطه جویی عثمانیان کاملاً حساب شده طرح ریزی شده بود.

یادداشت‌های فصل هفتم

۱. تاریخ عثمانی، نشر از انجمن تاریخ عثمانی، ص ۶۲۱.
۲. کانتاکوزن، ج ۷، کتاب اول، بخش ۳۱، ص ۹۴؛ تاریخ هامر (ترجمه عطاییک، ج ۱، ص ۱۷۲؛ به نقل از کانتاکوزن.
۳. این اسم در تواریخ عثمانی به صورتهای چیمنی *çimni*، چیمبنی *çimbeni*، چیمپنی *çipni*، جیمبی *Cembi*، چیمینیک *çimnik*، چین *çin* و در دفتر تحریرات اراضی گلیبولی به صورت چنبی *çenbi* نوشته شده، و قلعه‌ای نزدیک مرز گلیبولی و ساحل مرمره بود. درباره‌ی موضع چیمپه، منیرآق تپه از استادان گروه تاریخ دانشگاه استانبول، در دومین شماره‌ی نشریه‌ی تاریخ دانشکده‌ی ادبیات، بررسی جالبی دارد.
۴. تواریخ عثمانی می‌نویسند که سلیمان پاشا، ابتدا از ویرانچه واقع در ساحل آناتولی و مقابل قلعه‌ی چیمپی، در ساحل روم ایلی نیرو پیاده کرد. این نیرو برای تصرف چیمپی به راهنمایی یک نفر رومی که دستگیرش کرده بودند، ابتدا، نیرویی هفتاد - هشتاد نفری وارد آنجا کرده، بدین ترتیب قلعه را تصرف کردند، و تصرف قلعه را در تاریخ ۷۵۷ ه.ق. / ۱۳۵۰ م. نوشته‌اند (عاشق پاشازاده، ص ۴۷؛ نشری، ص ۱۷۳-۱۷۲؛ و اوروج بیگ، ص ۱۷). عثمانیان پس از تصرف قلعه در آنجا نیرو گماردند.
۵. خیرالله افندی در ص ۴۸ اثر خود می‌نویسد که تصرف گلیبولی نخستین پیروزی سلطان مراد خداوندگار است، ولی تقویمهای تاریخی، تصرف گلیبولی را قبل از جلوس سلطان مراد نشان می‌دهند. امکان دارد تصرف گلیبولی توسط سلطان مراد مربوط به زمانی باشد که آنجا پس از فوت سلیمان پاشا، در یک دوره‌ی قهقرایی از دست عثمانیان خارج شده باشد، و احتمالاً استرداد آن از کنت ساووا که در سال ۱۳۶۶ م. گلیبولی را تسخیر کرده بود، صورت گرفته باشد.
۶. حومه‌ی گلیبولی را که اجه‌آباد می‌نامیدند، و مرکز آن آیدوس جزو حوزه‌ی شبه جزیره‌ی

گلیبولی به شمار می‌آمد، یعقوب اجه و غازی فاضل‌بیگ به تصرف درآوردند. این سرزمینها که توسط آنها تصرف شد، به عنوان اقطاع و تیول به خود آنان واگذار گردید، و هر دو نیز در آنجا مدفونند (تاریخ نثری، ص ۱۸۴؛ و عاشق پاشازاده ص ۵۱).

۷. عاشق پاشازاده (چاپ استانبول) ص ۴۸، ۴۹، ۵۰؛ نثری، ص ۱۸۰ و ۱۸۲؛ سلیمان پاشا به پدرش نوشت که: «لازم است که افراد زیادی را در این حصارهای فتح شده بگماریم، و شما لطف کرده، افراد کاری اعزام دارید. اورخان غازی همراه با خانواده‌های کوچ‌نشین عرب ولایت قراسی آمد و آنها را وارد روم ایلی کرد که مدتی در نواحی گلیبولی ساکن شدند...»

۸. اودگوکلک Odgüglük [اودگوغلوک] و اگراملیه (اکساملیه)، پس از تصرف تحکیم شد، و محافظانی که از آیدینجیق باکشتی آمده بودند، در آنجا گمارده شدند. سلیمان پاشا، فرمود تا خانواده‌های سپاهیان کافر را به ولایت قراسی بفرستند تا ضرر و زیانی از جانب آنها وارد نشود، و بی‌درنگ جوانان داوطلب را در آنجا مستقر کردند (تاریخ نثری، ص ۱۷۶؛ و عاشق پاشازاده، ص ۴۸).

۹. مندرجات ص ۶۵۶ مورال، مأخوذ از منبعی متعلق به قرن هفدهم است. در تاریخهای عثمانی اشاره‌ای به آن نشده است.

۱۰. عاشق پاشازاده، ص ۴۸.

۱۱. در زمان عثمان غازی، پسرش اورخان غازی، به عنوان بیگلربیگی یعنی فرمانده اردو خدمت می‌کرد، و در زمان اورخان نیز، پسر ارشدش یعنی سلیمان پاشا، همان مقام را داشت (هشت بهشت، از کتابهای رضا پاشا در کتابخانهٔ دانشگاه، برگ ۱۶۸).

۱۲. تاریخ تولد سلیمان پاشا بنا به نوشتهٔ تاریخ اوروچ‌بیگ، (ص ۱۴)، سال ۷۱۶ ه. ق. / ۱۳۱۶ م. بوده است.

۱۳. خالکوندیل (چاپ پاریس، ۱۶۳۲)، ص ۲۹؛ بنا به مندرجات دست‌نومه (به اهتمام مکرمین خلیل ینانچ)، سلیمان پاشا، چهار پسر به نامهای اسحاق، ناصر، اسماعیل، و ملک ناصر داشت که ملک ناصر در دریا غرق گردید. بنا به نوشتهٔ خود سلیمان پاشا، وی یکی از پسرانش را — که در زمان حیات وی فوت کرد — در بولایر دفن نمود، و وصیت کرد تا پس از مرگش او را نزد پسرش دفن کنند. دست‌نومه می‌نویسد که اورخان پس از اطلاع از مرگ پسرش به بولایر آمد (ص ۸۲).

۱۴. دست‌نومه، ص ۸۴؛ و عاشق پاشازاده، ص ۵۱، نثری، ص ۱۸۶؛ و سایر منابع به نقل از آنها، فوت اورخان غازی را دو ماه پس از فوت پسرش سلیمان پاشا یعنی در ۷۶۰ ه. ق.

نوشته‌اند. ولی چنانکه از وقفنامه مورخ اوایل جمادی‌الآخر ۷۶۱ (مجموعه «نشریه» انجمن تاریخ ترک، سال ۱۶، ص ۲۸۴) برمی‌آید، فوت وی پس از آن تاریخ است. در وقفنامه منظوم به زبان رومی، تاریخ فوت اورخان، مارس سال ۱۳۶۲ ذکر شده است (مورال، ج ۲، ص ۶۶۳). در رساله‌التقویم (کتابهای اسعد افندی شماره ۱۹۷۸)، جلوس سلطان مراد در ۵۷۶۱ ه. ق. / ۱۳۶۰ م. آمده است. که هم با وقفنامه و هم با وقایعنامه (علی‌رغم اینکه تاریخ ماه آن اشتباه است)، مطابقت دارد. در تقویم موجود در نسخه کتابخانه نور عثمانیه (شماره ۲۷۸۲)، وفات اورخان سال ۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲ م. نشان داده شده است. روحی می‌نویسد که وی پس از چهل و یک سال فرمانروایی در ۶۴ سالگی در ۷۶۱ ه. ق. / ۱۳۶۰ م. فوت کرد. از کتیبه مورخ ۵۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲ م. مسجد جامع لولو (لالا) پاشا در آنکارا، پی‌برده می‌شود که اورخان غازی در آن تاریخ در قید حیات بود، و وفاتش در همان سال و یا اندکی پس از آن بوده است.

۱۵. در مسالک‌الاکابر، آمده است که اورخان غازی در نیمه اول قرن چهاردهم، قریب به پنجاه شهر، و متجاوز از پنجاه قلعه، چهل هزار نفر سواره‌نظام و شمار زیادتری پیاده‌نظام داشت. سپاهیان آراسته و ثروتمند نبودند و نسبت به ظاهرشان شکوه و عظمت نداشتند، با همسایگانش در صلح و صفا به سر می‌برد و به کسانی که کمکش می‌کردند، کمک می‌نمود. جنگهای زیادی کرد و گرده شمار زیادی از دشمنانش را به خاک رساند، و او فردی ثابت‌قدم بود (ف. تاشنر، لایبزیگ، ۱۹۲۹، ص ۴۲).

۱۶. اورخان غازی شش پسر به نامهای سلیمان پاشا، سلطان، مراد، ابراهیم، خلیل و قاسم داشت. هنگام فوتش مراد، خلیل و قاسم در قید حیات بودند.

گریگورایس مورخ، می‌نویسد، به پسرش خلیل که از ثودورا دختر کانتاکوزن به دنیا آمده بود، علاقه فراوانی داشت، و می‌خواست او را جانشین خود کند، حتی امپراتور یونیس، او را به عنوان داماد خود نامزد دخترش کرده بود، و اضافه می‌کند (ج ۲، ص ۶۶۲) که مراد نیز پس از آنکه شاهزاده خلیل از دست جنوایی‌های فوچه نجات داده شد، به والیگری بیتینیا منصوب گردید. به نظر می‌رسد که مادر ابراهیم بیگ نیز اسپورچه خاتون Asporçe دختر امپراتور آندرونیکوس سوم بود، و این شاهزاده خانم علاوه بر ابراهیم بیگ، مادر دختری به نام فاطمه خانم نیز بود. فرانچس (فرانسیس) می‌نویسد که آندرونیکوس جوان از ملکه آنا، صاحب دو دختر شد که یکی از آنها را به عقد ازدواج پادشاه بلغار، و دیگری را نیز به عقد ازدواج اورخان بیگ درآورد که به موجب وقفنامه‌اش، باید همان مادر ابراهیم بیگ باشد. به موجب آنچه که فرانچس می‌نویسد،

یوانیس پسر آندروونیکوس، خواهر خود را به عقد ازدواج اورخان بیگ درآورد. به هر صورت، اورخان بیگ هم با دختر آندروونیکوس جوان از خاندان پالولوگ، و هم با دختر کانتاکوزن ازدواج کرد. سلیمان پاشا و سلطان مراد نیز از نیلوفر خاتون دختر امیر یار حصار به دنیا آمدند. مورخان بیزانس می نویسند، شاهزاده خلیل اندکی پس از سلیمان پاشا فوت کرد. یورگا مؤلف تاریخ عثمانی نیز، به هیچ وجه از ابراهیم سخنی نمی گوید. قاسم بیگ در زمان حیات پدرش فوت کرد. از این نوشته احمدی:

Oldular Yagi ana kardeşleri

Kamunun bitti elinde işleri

یعنی «برادرانش بر وی یاغی شدند و مراد به کارشان خاتمه داد».

چنین به نظر می رسد که سلطان مراد با چند تن از برادرانش اختلاف پیدا کرد و پس از به چنگ آوردنشان، آنان را به قتل رسانده است که احتمال دارد که آنها خلیل و ابراهیم باشد. مورخان بیزانس می نویسند که فاصله بین فوت سلیمان پاشا و فوت اورخان غازی، اندک بوده است، و فاصله بین جلوس سلطان مراد بر تخت سلطنت و از میان برداشتن برادرانش نیز چندان نبوده است. از این نوشته نشری که در ج ۲، ص ۹۲ آمده است: «مراد غازی پس از فتح آنکارا، به سلطان اونو آمده و حوالی آنجا را تصرف کرده و مفسدین و مخالفین را به اطاعت درآورد و بعد به بورسه آمد.» می توان چنین نتیجه گرفت که مخالفت برادران مراد، زمانی که وی در آنکارا اقامت داشته، صورت گرفته است. و از این نوشته:

Aldi Enguriyyeyi ol harp ile

Tuttu sultan yönnun hem darp ile

یعنی: «آنکارا را به جنگ گشود و با ضربتی (هجومی) سلطان اونو را گرفت».

چنین می توان استنباط کرد که عصیانها ابتدا سرکوب و بعد فتح آنکارا صورت گرفته است. و به دنبال آن سرکوبی عصیانی را در سلطان او یوغو (اونو) یعنی حوالی اسکی شهر بیان می کند. حادثه ای که نشری از آن بحث می کند، پس از بازگشت از جنگ آنکارا بوده است که ارتباطی با مخالفت شاهزادگان ندارد.

۱۷. پروفیسور پاول ویسک می نویسد آنکارا پس از اشغال بار اول توسط اورخان، خودمختاری نسبی خود را حفظ کرد؛ و سلطان مراد برای از میان برداشتن این خودمختاری برای بار دوم اقدام به لشکرکشی به آنکارا را نمود که این عقیده نباید صحت داشته باشد. زیرا زمانی که اوضاع روم ایلی آنچنان خطرناک می نمود، اقدام به

جنگی صرفاً به این منظور که خودمختاری شهری از میان برداشته شود، به‌خاطر خطوط نمی‌کند. این نوشته‌نشری که در زیر می‌آید، شایان دقت است. «هنگامی که سلطان مراد در صدد بود وارد روم ایللی گردد، ملوک این حوالی قصد بورس کردند. سلطان مراد غازی پس از اطلاع از آن، علما را جمع کرد، و استفتا نمود و گفت به تیت جنگ با کفار این لشکر گرد آوردم، و قصد کردم تا از گلیبولی عبور کنم با آنها به غزا پردازم، ولی در این حوالی ملوک ظالم قصد مسلمانان کرده‌اند. حال آیا به نظر شما، جایز است که با این لشکر که جمع کرده‌ام به جنگ کفار روم یا آنکه به مقابله با این ملوک برخیزم؟ علما فتوی دادند که جنگ علیه کفار واجب کفایی است ولی رفع مظالم از مسلمین (مؤمنان) واجب عینی است. پس سلطان مراد غازی نیز، غزاها را به تعویق انداخت و بازگشت، به قلعه سلاسله در مرز روم رفت که اینک آن را «آنقورو» (آنکارا) گویند...» روحی نیز در نوشته‌اش نظرات نشری را تأیید کرده است.

۱۸. در تقویم شماره ۲۷۸۲ موجود در کتابخانه نور عثمانیه، آمده است که محمدیگ پسر آردنه (آرتنه) به آنقوری (آنکارا) حمله کرد؛ ولی در حوالی ایلگین Ilgin شکست خورد.
۱۹. جام جم آیین (ص ۳۹۵، به اهتمام نهال آتسز)، در سایر تواریخ نیز همین نظریات وجود دارد.

۲۰. علت اینکه پس از تصرف قصبه ساحلی مغری (مگری = Megri)، اقدامی برای تصرف انز نشد، این بود که انز از کلنی‌های (مستملکات) جنوبی‌ها بود، و چون روابط میان جنوبی‌ها و ترکها حسنه بود، لذا اقدامی علیه انز صورت گرفت.

۲۱. برخی از تواریخ عثمانی نظیر عاشق پاشازاده، ص ۵۴؛ اوروج بیگ، ص ۲۱؛ لطفی پاشا، ص ۳۳، تاریخ فتح ادرنه را سال ۵۷۶۱ ه. ق. / ۱۳۶۰ م. می‌نویسند و برخی دیگر مانند نشری، ص ۱۹۶؛ عالی، ج ۵، ص ۶۷، آن را سال ۵۷۶۲ ه. ق. / ۱۳۶۱ م. ذکر کرده‌اند. علاوه بر آن تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۷۲)، و منجم‌باشی (ج ۳، ص ۲۹۳)، نیز فتح ادرنه را در ۵۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲ م. نوشته‌اند. در منشآت فریدون بیگ (ج ۱، ص ۹۳) فتح ادرنه، در ذی‌قعدة سال ۷۶۳ / سپتامبر سال ۱۳۶۲ — یعنی در نامه‌ای که سلطان مراد برای سلطان اویس حکمران عراق فرستاده — ذکر شده است. همچنین در نامه مذکور آمده است که دیمه طوقه توسط حاجی ایلگی تصرف، و چهار نفر از امرایش به اسارت درآمدند، و اورنوز بیگ نیز کش (کشان) را تسخیر کرد. خود وی نیز حمله نمود و آندریا Andriya امیر قلعه، از طریق رود مریچ فرار کرده، لالا شاهین پاشای بیگلربیگی، برای محافظت از ادرنه تصرف شده، گمارده شد. و چون در تقویم شماره ۲۷۸۲ کتابخانه نور عثمانیه

فوت اورخان غازی و سرکوبی مراد برادرانش را، سال ۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲ م. و استرداد آنکارا سال ۱۳۶۳ م. ذکر شده است، لذا، در متن نیز نزدیکترین تاریخ برای فتح ادرنه، سال ۱۳۶۴ و یا ۱۳۶۵ م. ذکر گردید. آلکساندر بورموف A. Burmof در مقاله خود تحت عنوان «ترکها چه زمانی ادرنه را فتح کردند»، ترجمه حسن ارن H. Eren با تحلیل منابع ترکی، بیزانسی، بلغاری، ونیزی و صربی در این مورد به این نتیجه رسیده است که سقوط ادرنه بعد از سال ۱۳۷۱ م. یعنی پس از جنگ صربصندیگی که طی آن نیروهای بیزانسی با صربهای جنوب شرقی متحد شده بودند، باید اتفاق افتاده باشد (بولتن، ج ۸، شماره ۴۹، سال ۱۹۴۹). منابع بیزانسی، فتح ادرنه را ۱۳۶۹ م. ذکر می کنند. خالکوندیل می نویسد جنگ صربصندیگی علیه بلغارها روی داد هنگامی که سلیمان پاشا هنوز در قید حیات بود، پس از پیروزی در این جنگ ادرنه به تصرف درآمد (چاپ پاریس، ص ۱۷، ۱۶۳۲). آلکساندر بورموف دو جنگ را یعنی جنگ سال ۱۳۶۳ و ۱۳۷۱ م. را یکی دانسته و قید کرده است.

مورال فتح ادرنه را در جایی از اثرش، سال ۱۳۶۰ م. نوشته که این تاریخ مصادف با دوره اورخان غازی می شود. در جایی دیگر می نویسد، که فوت اورخان غازی حدود اواخر ماه آوریل ۱۳۶۲ اتفاق افتاد، و پس از آن جانشینش سلطان مراد، غائله برادرانش را سرکوب، و آنکارا را مسترد کرد، سپس وارد تراکیا گردید و به اقدام پرداخت، و ادرنه چند سال بعد به تصرف درآمد که این تاریخ اخیر درستتر است.

۲۲. تاج التواریخ، فتح فیلیبه را ۷۶۵ ه. ق. / ۱۳۶۴ م. ذکر می کند (ج ۱، ص ۷۶)؛ یورگانیز تسخیر آنجا را سال ۱۳۶۴ م. قید می کند. فیلیبه و حوالی آن منطقه ای بود که نیازمندیهای برنج بالکان را تأمین می کرد. در زمان عثمانیان نیز این منطقه به خاطر برنجش، عایدات زیادی نصیب دولت می کرد. در اواخر قرن شانزدهم، تجارت برنج چهار میلیون آقچه درآمد عاید خزانه دولت می کرد (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۷۷).

۲۳. مورال می نویسد که سرز نیز در زمستان ۱۳۶۱ به اشغال درآمد (ج ۲، ص ۶۶۷) ولی این عقیده صحیح نیست. تصرف سرز که در دست صربهای مقدونیه بود، پس از تصرف صربصندیگی در ۷۷۴ ه. ق. / ۱۳۷۲ م. صورت گرفت. آنچه که مورال اشاره کرده است، احتمالاً مربوط به حمله ای بوده است که در آن تاریخ به آنجا صورت گرفته است. و هم تاریخ تصرف ادرنه، و هم تاریخ فتوحات بعدی به طور قطع روشن نیست، تناسب این حوادث با تاریخهای ذکر شده، در منابع خارجی نیز مغشوش و غیر روشن است، از این رو در این موارد باید محتاطانه اظهار نظر کرد. سرز دوبار به اشغال درآمد.

۲۴. مورال با اینکه می‌نویسد، سلطان مراد در سال ۱۳۶۳م. با امپراتور مبنی بر عدم اقدام برای استرداد مناطقی که عثمانیان در تراکیا اشغال کرده بودند، و نیز کمک به وی در آسیا (آناتولی) قراردادی منعقد کرد و بعد به دنبال عصیانی وارد آناتولی گردید، ولی نوشته و تأییدی دال بر رفتن سلطان مراد در این زمان وجود ندارد. احتمالاً منظور جنگ سال ۱۳۶۲م. می‌باشد که سلطان مراد پس از جلوس بر تخت سلطنت، علیه برادرانش و نیز اخیی‌ها صورت داد.

۲۵. مورال ج ۲، ص ۶۷۱، با اینکه این مسئله را در نخستین ورود سلطان مراد قید می‌کند، ولی اصولاً این کار پس از نخستین فتوحات باید صورت گرفته باشد.

۲۶. عاشق پاشازاده در ص ۵۲، نشری در ص ۱۹۰ و اوروج‌بیگ در ص ۲۰ و ۹۲، می‌نویسند که قراخلیل افندی پس از جلوس سلطان مراد به مقام قاضی عسکری رسید. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۹) نیز تاریخ این مسئله را سال ۷۹۳ه.ق. / ۱۳۶۲م. قید می‌کند. منجم‌باشی می‌گوید که قراخلیل افندی هنگام جنگ آنکارا به مقام قاضی عسکری منصوب گردید (ج ۳، ص ۲۹۱).

۲۷. به فرماندهان اعلام شد که یک پنجم از اسرا سهمیه دولت در نظر گرفته شود و یا پرداخت مبلغ تعیین شده یعنی ۲۵ آقچه که یک پنجم از ۱۲۵ آقچه عثمانی می‌گردید، در مقابل هر اسیر. بدین ترتیب اسرای سهم دولت، بعد از تعلیم و تربیت به خدمت گرفته می‌شدند. و یک پنجم پولی که به عنوان بدل هر اسیر پرداخت می‌گردید، به خزانه دولت واریز می‌شد، و به موجب قانون، اسرای که در اجاق عجمی تربیت می‌شدند، بعد در اجاق ینی‌چریها ثبت نام می‌کردند.

۲۸. لایوش (۱۳۸۲-۱۳۴۲م.) که مجارستان را به صورت دولتی بزرگ در آورده بود، قصد رسیدن به بالکان را داشت. بدین جهت با اشغال شاهزاده‌نشین ویدین بلغارها در سال ۱۳۶۵م. به رویای تأسیس دولتی بزرگ که بخش اعظم شبه جزیره بالکان را دربرداشته باشد، افتاده بود. ولی چون در پی آن بود که مذهب کاتولیک را به اجبار وارد شبه جزیره بالکان نماید، سبب گردید که مردم به ترکها که کاری به مسائل دینی آنان نداشتند، تمایل و رغبت نشان دهند.

۲۹. مورال (ج ۲، ص ۶۷۸)، می‌نویسد، نیرویی که برای بازپس گرفتن ادرنه آمده بود، متشکل از پنجاه هزار سرباز صرب بود، و از مجارها و دیگر متفقین سخنی نمی‌گوید. نشری نیز در ص ۲۰۰ فقط از صربها سخن می‌گوید. عاشق پاشازاده نیز در ص ۵۵ اثرش، می‌گوید فقط صربها مایل به آمدن به ادرنه بودند، ولی اشاره‌ای به جنگ

صربصندی نمی‌کند. اوروج بیگ نیز در ص ۲۲، فقط از نیروهای صرب نام برده است. در تاریخ لطفی پاشا (ص ۳۴) چهل - پنجاه هزار صرب نوشته شده است. در تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۷۷) از اتحاد صرب، بوسنی، افلاق و مجارها سخن رانده شده است. همان نظر در اثر منجم‌باشی نیز وجود دارد (ج ۳، ص ۲۹۴). در تاریخ هامر (ترجمه عطاییگ، ج ۱، ص ۲۱۲). نیروهای مجار، صرب، بوسنی و افلاق ذکر شده است. گیونس (ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۰۳) می‌نویسد که به تشویق پاپ نیرویی بیست هزار نفری متشکل از مجارها، افلاق‌ها و بوسنوی (بوسنه‌ای) همراه نیروهای صرب بودند.

۳۰. عاشق پاشازاده (ص ۵۸)، نشری (ص ۱۹۸) می‌نویسند حاجی ایلگی قبل از جنگ صربصندی فوت کرد. نشری، لطفی پاشا و اوروج بیگ می‌نویسند که [لالا] شاهین پاشا که در جنگ صربصندی مقام فرماندهی اردو را داشت، پیروزی را به دست آورد. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۷۹)، هشت بهشت، منجم‌باشی، هامر، و برخی تاریخهای دیگر می‌نویسند، حاجی ایلگی توسط لالا شاهین پاشا مسموم شد.

۳۱. لطفی پاشا و منجم‌باشی می‌نویسند که این جنگ در حوالی چیرمن واقع در غرب ادرنه صورت گرفت. لشکر صرب در حال پیشروی به نزدیکی محلی در نزدیکی چیرمن که امروزه آن را صربصندی می‌نامند، رسید (لطفی پاشا، ص ۳۴).

۳۲. یورگا مورخ رومی، و هارولد، دبلیو. وی. تمپرلی Harold.W. V. Temperley که کتاب کوچکی به نام تاریخ صرب نوشته است، تاریخ وقوع جنگ صربصندی را نه مثل تاریخهای ترک سال ۱۳۶۳م. بلکه سال ۱۳۷۱ نوشته‌اند. جنگ مذکور در نزدیکی کرمیانون Kermianon یا سیویلن Sivilen در جوار قصبه چیرمن به وقوع پیوست. گیونس نیز (ص ۱۲۴، ۱۲۵) از دو جنگ در تاریخهای ۱۳۶۳ و ۱۳۷۱م. بحث می‌کند، و می‌گوید، مورخان این دو جنگ را با هم تداخل کرده‌اند. چون در تاریخهای عثمانی و بویژه تاریخهایی که وقایع قرن چهارم را نوشته‌اند، مورد اطمینان نیستند و نیز نظر به اینکه منابع خارجی نیز درباره این مسائل اظهار نظر صریحی نکرده‌اند، لذا من (مؤلف) نیز همانند گیونس با یک سال تفاوت حدس می‌زنم که جنگ اول در سال ۱۳۶۴ و جنگ دوم در سال ۱۳۷۱م. به وقوع پیوسته است. مورخان و محققان اجنبی از پادشاه مجارستان در جنگ سال ۱۳۷۱م. مریج سخنی نمی‌گویند؛ ولی حضور او را در جنگ سال ۱۳۷۱م. می‌نویسند. جنگ سال ۱۳۶۴م. توسط سندی که به وسیله فژر Fejer منتشر شد، تأیید شده است. ر.ک. به Cod. dipl. Hung. IX، ص ۷۱۲، که این سند نیز نشان می‌دهد که جنگ اول به تشویق پاپ و جنگ دوم با پیشقدم شدن سلطان نشین صرب و

مقدونیه صورت گرفت.

۳۳. عاشق پاشازاده، ص ۵۶؛ نثری، ص ۲۰۰، و دیگر تاریخهای عثمانی هم تاریخ وقوع جنگ صربسندیغی وهم تصرف بیه را ۷۶۶ ه.ق. / ۱۳۶۵ م. می نویسند. در تاریخ آل عثمان (کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۲۷۰۵) آمده است که سلطان مراد پس از تصرف بیه، ملک ناصر را که در آنجا بود، به اسارت درآورد. ملک ناصر که بود؟ سلیمان پاشا، پسر بزرگ اورخان غازی چند پسر داشت که نامشان قبلاً ذکر گردید که یکی از آنها ملک ناصر بود. وی بنا به آنچه که در دستورنامه آمده است، در یک حادثه دریایی غرق شد. ولی آیا او به راستی غرق نشده و در بیه نزد کاتالانها مانده بود؟ آیا به خاطر وجود وی بود که سلطان مراد به جنگ صربسندیغی رفت و از بیم خطر ظهور یک مدعی جدید سلطنت از پشت سر، بیه را در محاصره گرفت، و در پی دستگیری سریع این مدعی برآمد؟ پاسخ این سؤالات در حال حاضر مشخص نیست. عجله نکردن پادشاه عثمانی برای ورود به روم ایلی به منظور مقابله با یک جنگ صلیبی، و محاصره بیه از جانب دریا و خشکی، خود شایان توجه است. از طرف دیگر فرد دیگری به نام ملک ناصر وجود داشت که با توجه به نوشته جامع الدول: «دولت شاه ثم ابنه بختیار ملک ناصر کان مستبداً بامیر انکوره» که آنکارا را در تاریخی که معلوم نیست به جنگ آورد و به امارت پرداخت. وی بختیار ملک ناصر پسر دولت شاه نامی بوده است. زمانی که سلطان مراد به آنکارا حمله کرد، آیا این شخص در آنجا امارت داشت و از برابر سلطان مراد فرار کرده و بعد در بیه دستگیر شد؟ در حال حاضر این مسئله نیز چون تاریخ آن در جامع الدول نیامده است، نامشخص است. ولی احتمالاً شق اول بیشتر به حقیقت نزدیکتر است.

۳۴. بنا به نوشته تاج التواریخ، تاریخ نثری، تاریخ عاشق پاشازاده، منجم باشی و هشت بهشت و هامر تاریخ و قفنامه تأسیسات سلطان مراد خداوندگار در چکیرگه ۵۷۸۷ ه.ق. / ۱۳۸۵ م. می باشد. بنابراین، تأسیسات چکیرگه باید پس از این سال انجام شده باشد.

۳۵. ادرنه از زمان امیر سلیمان به صورت پایتخت دائمی درآمد. بنای مسجد جامع قدیمی ادرنه در زمان امیر سلیمان شروع شد، ولی در زمان خود وی به پایان نرسید، موسی چلبی نیز بخشی از این مسجد را ساخت و کار احداث آن در زمان چلبی محمد پایان یافت.

۳۶. یورگا، تاریخ وقوع این جنگ را که شخص سلطان مراد انجام داد، تا چهار سال یعنی ۱۳۷۲ و حتی ۱۳۷۳ م. عقب می برد.

۳۷. جنگی که عثمانیان آن را صربسندیغی نامیدند، شاید همان دومین جنگ چیرمن باشد،

زیرا این جنگ با ووکاشن پادشاه صرب مقدونیه و برادرانش صورت گرفت. اما چون تواریخ این دو جنگ را یکی دانسته‌اند، لذا تاریخ وقوع این دو جنگ با هم تداخل پیدا کرده‌اند.

۳۸. در این مورد ر. ک. به فصل نهم، بخش مناسبات عثمانی - صربستان.

۳۹. آرشیو نخست‌وزیری، اسناد خط همایون، شماره ۳۳۸۲۲.

۴۰. نشری، ص ۲۱۵-۲۱۴، عاشق پاشازاده، ص ۶۱، تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۱-۹۰. تصرف آنجا در نوشته نشری، سال ۷۸۷ ه. ق. / ۱۳۸۵ م.؛ و در تاج‌التواریخ، سال ۵۷۷۶ ه. ق. / ۱۳۷۴ م. در اثر عاشق پاشازاده و تاریخ لطفی پاشانیز همانند اثر نشری، سال ۱۳۸۵ م. آمده است. در حالی که تصرف سرز توسط عثمانیان در فرمانی که سلطان مراد اول، در تاریخ ۵۷۷۴ ه. ق. / ۱۳۷۲ م. برای یکی از کشیشها (بطریق‌ها) فرستاده حداقل باید در سال ۱۳۷۲ م. صورت گرفته باشد (مجله اسلام، سال ۱۹۲۹). فرانچس (فرانسیس) تصرف سرز را در سال ۱۳۷۱، و گیونس نیز سال ۷۲-۱۳۷۱ م. ذکر کرده است که این تاریخها با تاریخ فرمان مذکور که سلطان مراد صادر کرده است، مطابقت دارد. در وقایعنامه‌های صرب و بلغار نیز تاریخها همان‌گونه که گیونس ذکر کرده است، آمده است (تأسیس امپراتوری عثمانی، ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۲۵).

۴۱. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۶۱، تاریخ لطفی پاشا، ص ۴۱، و اوروج‌بیگ، ص ۲۴، تواریخ مذکور از انتقال کوچ‌نشینها از صاروخان سخن می‌گویند. در سالهای مذکور صاروخان مستقل بود، و این مسئله انتقال می‌بایست از جانب بالیکیسیر و حوالی آن صورت گرفته باشد، و انتقال کوچ‌نشینها (مهاجران) از صاروخان در زمان یلدرم بایزید صورت گرفت.

۴۲. تاریخ نشری، ص ۲۱۵-۲۱۴.

۴۳. سلطان مراد از کوستندیل (ولبوزد Velbuzd) مرکز حکومتی کنستانتین دیدن کرد و یکی از سه دختران او را برای خود، و دو دیگر را نیز به عقد ازدواج پسرانش یلدرم بایزید، و یعقوب درآورد (یورگا).

۴۴. تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۴، هامر (ترجمه عطاییگ)، ج ۱، ص ۲۲۴.

۴۵. بنا به منابع عثمانی از جمله تاریخ عاشق پاشازاده، تاریخ نشری، تاج‌التواریخ و منجم‌باشی، تاریخ برگزاری عروسی یلدرم بایزید، سال ۷۸۳ ه. ق. / ۱۳۸۱ م. بوده است. ولی با توجه به بررسی وقایع، و نیز عملیات نظامی روم ایلی که یک سال قبل از آن آغاز شد، انجام مراسم عروسی حداقل یک سال قبل از آن باید صورت گرفته باشد. ادریس بدلیسی

(بتلیسی) تاریخ انجام مراسم را سال ۷۸۰ ه. ق. / ۱۳۷۸ م. قید کرده است که درست است.

۴۶. گیونس (ترجمه راغب خلوصی) در صفحه ۱۳۶ اثرش می‌نویسد که تاریخ فروش برخی از قلمرو آل حمید به عثمانیان سال ۷۷۹ ه. ق. / ۱۳۷۷ م. بوده است. اما معلوم نیست که این تاریخ را از کدام منبعی و مأخذی برگرفته است. منابع عثمانی انجام این مسئله را بعد از انجام مراسم عروسی یلدرم بایزید قید کرده‌اند.

۴۷. گیونس، در اثر خود درباره تاریخ تصرف صوفیه در سال ۱۳۸۵ م. اطلاعاتی چند به صورت پانوش به دست داده است که تاریخ ارائه شده توسط وی با تاریخی که در منابع عثمانی و منشآت فریدون‌بیگ ذکر شده است، مطابقت دارد (تأسیس امپراتوری عثمانی، ص ۱۳۹، پانوش).

۴۸. در کتابهای تاریخ عثمانی به زبان ترکی و در تاریخ هامر (ج ۱) تصرف نیش قبل از تصرف صوفیه آمده است. در حالی که گیونس با توجه به موقعیت جغرافیایی و عملیات نظامی، آن را غیر ممکن می‌داند و عقیده دارد که تصرف نیش بعد از اشغال صوفیه صورت گرفته است. امکان دارد که نیش مورد تهاجم آق‌نجی‌ها قرار گرفته، بعد، از تصرف آنها خارج شده باشد. از نوشته تاج‌التواریخ پی‌برده می‌شود که صوفیه در سال ۱۳۸۵ م. به تصرف درآمده است. اما ژیره جک در اثر خود تحت عنوان تاریخ بلغارها می‌نویسد که صوفیه در سال ۱۳۸۲ م. تسلیم ترک‌ها شد.

۴۹. در موقوفه سلطان مراد اول که در اواسط جمادی‌الآخر سال ۷۸۷ / اوت ۱۳۸۵، برای امور خیریه چکیرگه تنظیم شده، چنین آمده است:

«... تقبل الله منه التولية والنظر فی امرالاقواف المذكورة للمولى المعظم الدستور الاعظم علم الهدی اعلم الوری مربی العلماء والفضلا ملجاء المساکین خیرالدین پاشا یدیم الله ایامه و انفذ مراسمه و احکامه...»

از این نوشته چنین برمی‌آید که خیرالدین پاشا در آن زمان، مقام وزارت داشت و متولی و ناظر موقوفه سلطان مراد بوده است (موقوفه شماره ۵، از اسناد مربوط به وقفیاتی که از آرشیو دارایی به آرشیو نخست‌وزیری انتقال داده شده است). تصویر این وقفیه توسط طیب گوک‌بیلگین T. Kökbilgin، در نشریه شماره ۱۰ دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول چاپ شده است. در مورد وزارت خلیل خیرالدین پاشا ر. ک. به مقاله «چندرلی خلیل خیرالدین پاشا» در بولتن شماره ۹۱، ج ۱۳.

۵۰. عاشق پاشازاده، ص ۶۱؛ و نشری، ص ۲۱۴-۲۱۵.

۵۱. گیونس (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۳۸.
۵۲. پانزدهم هزیران (ژوئن) سال ۱۳۷۳ م. گیونس به نقل از آندره آگوتارو Andrea Gutaro (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۲۸.
۵۳. در مورد این جنگ ر. ک. به فصل نهم، بخش مربوط به مناسبات عثمانی - آلبانی.

فصل هشتم

انتقال مهاجران به اروپای جنوب شرقی

انتقال و امکان مهاجران همراه با خانواده‌هایشان به بالکان که در منابع عثمانی روم ایلی خوانده می‌شود، آشکارا نشان می‌دهد که تصاحب و تصرف این منطقه توسط امیرنشین عثمانی، یک واقعه سیاسی بود. هم عثمانیان و هم سایر امیرنشینهای آناتولی هنگامی که به اتفاق نیروهای عشیره‌ای در آناتولی شمالی و غربی به قصد غزا سرگرم فتوحات و پیشروی بودند، در سایه اقدام و فعالیت‌های غازیان و آلب ارنهای (سربازان شجاع) خود در شهر و قصبه‌های بیزانسی‌ها که به تصرف درمی‌آوردند، مستقر شده و بخشی نیز طبق نظام تیولداری وارد خدمات نظامی می‌شدند.

از دفاتر ثبت اراضی قدیم می‌توان پی‌برد که امرای آناتولی برای سرای مجاهدانی که در اثنای فتوحات و اشغال آناتولی غربی منشأ خدمات مادی و معنوی شده بودند، تکیه‌هایی ساخته و موقوفاتی برایشان اختصاص داده‌اند. همچنین در دفاتر مذکور، اسامی سایر گروه‌ها به عنوان سربازان تیولدار، و نیز انتقال زمینهای واگذار شده به آنان، به فرزندان و نوادگانشان آمده است. استقرار و اسکان مهاجران در روم ایلی بعد از ورود عثمانیان به این منطقه به دو صورت انجام گرفت: یکی اینکه، مهاجرانی که در اسناد رسمی از آنها به عنوان تبعیدی نام برده شده، و در مناطق نزدیک آناتولی نظیر بالیکیسیر، مانیسا و حوالی آنها بودند، از طرف دولت عثمانی به مناطق تازه اشغال شده در روم ایلی انتقال داده شدند، و در مقابل، عده‌ای از افراد بومی روم که وابسته به صنف نظامیان بودند و انتقالشان ضرورت داشت، به آناتولی اعزام داشتند (۱).

امیرنشین عثمانی، با این اقدامات بجا و حساب شده خود، با اسکان مهاجران ترک در سرزمینهایی که پشت سر خود داشت، موفق به تأمین امنیت در پشت سر خود شده، و نشان داد

که تصمیم به استقرار در روم ایلی گرفته است؛ و بطلان تصورات امپراتور بیزانس را مبنی بر موقتی بودن این اقدامات و فعالیتها ثابت نمود.

گروههای دیگری که در فتوحات شرکت داشتند نیز دلاوران (۲) نیروهای عشیرتی و قبیله‌ای بودند که اساساً برای به دست آوردن غنائم، جان برکف نهاده و به غزای می پرداختند. عده‌ای از آنها به محافظت از قلاع به تصرف درآمده گمارده شدند. گذشته از آن، از ایل قراسی نیز متماًدیاً خانواده‌هایی به مناطق اشغال شده انتقال داده می شدند (۳).

امیرنشین عثمانی در آغاز گسترش و شکل‌گیری خود، یعنی هنگامی که تشکیلات «یایا» «مُئَلِم» و ینی چری به وجود آمد، پس از ایجاد تشکیلات و نظام تیولداری در روم ایلی، نیروهای مذکور به دو بخش سپاهیان تیولدار و «یوروک» تقسیم گردید که بخشی از آنها تحت فرماندهی اورنوز پاشا با تشکیل نیروهای «آقنجی» (مهاجم) به صورت دسته‌های نظامی درآمد، و اقوام و عشیره‌های یوروک نیز که از مانيسا و حوالی آن انتقال یافته بودند، به سرز منتقل شده و بدین ترتیب نیروهای مرزی شکل پیدا کرد (۴).

علاوه بر فتح تراکیا، بعدها بر اثر گسترش دامنه فتوحات در راستای مقدونیه و بلغارستان، برای افزایش نفوس ترک - اسلام در این مناطق، افراد مهاجر و تبعیدی را از نقاط مختلف آناتولی به روم ایلی اعزام داشتند (۵). در عین حال برخی از افراد مناطق اشغالی را نیز به آناتولی منتقل کردند (۶). بدین ترتیب در طی یک قرن و نیم، با تأسیس مؤسسات علمی و اجتماعی، شهرها و قصبه‌های روم ایلی کاملاً به صورت سرزمینی ترک - اسلام درآمد. تردیدی نیست که در ترک شدن این مناطق، تشکیلات «دوشیرمه» عامل بس مهمی به شمار می‌رفت.

این سیستم و نحوه انتقال مهاجر توسط دولت عثمانی، تا نیمه دوم قرن پانزدهم و نیمه اول قرن شانزدهم نیز ادامه داشت. به طور مثال، در اثنای اشغال صربستان و بلغارستان، همان‌گونه که از شهرهای متعلق به ترکها - مناطق ترک‌شده روم نیز جزو آنها بود - مهاجران ترک به سرزمینهای تازه به اشغال درآمده، منتقل شد و در عین حال، بخشی از اهالی مسیحی آن مناطق پرازدحام آن منطقه، که بیم ایجاد خطری از آنها می‌رفت، نیز به سلاویک و نواحی حوالی استانبول، و حوالی یدی‌کوله انتقال داده شدند (۷). و نیز به مناطقی از آناتولی که از تصرف امپراتوری طرابوزان خارج شده بود، خانواده‌هایی از دیگر مناطق و سرزمینهای عثمانی منتقل و اسکان داده شدند (۸). از دفتر ثبت اراضی مورخ ۸۳۵ ه. ق. برمی‌آید که افرادی نیز از مناطق صاروخان، جانیق (جائق)، اینجه‌گیز و طراقلی بورلی منتقل شده بودند.

عوامل معنوی پیروزی عثمانیان

امیرنشین عثمانی هنگام تأسیس، با تشکیلات نظامی و عدلی (قضایی) آغاز به کار کرد و بویژه به مسئله نظامی اهمیت فراوانی قائل شده، عوامل موفقیت‌هایش را تدارک دیده بود. با این همه، این قدرت و نیروی ظاهری برای گسترش و استقرار سریع و حیرت برانگیز در سرزمینی بیگانه همچون بالکان که دین و آیینی کاملاً مغایر با عثمانیان داشت، کافی نبود، و بی‌تردید عوامل روحی و معنوی دیگری در کار بوده است.

امیرنشین عثمانی، همان‌گونه که هنگام گسترش در آناتولی هیچ‌گونه فرصت سیاسی را از دست نداد، ضمن امتزاج و آمیزش با اهالی مناطق اشغالی، دخالتی در امور دینی و اجتماعی آنان ننموده، آزادی عقیده و بیان آنان را محترم شمرد، و به اخذ جزیه‌ای معین از اتباع جدید خود که زیر بار فشار مالیات‌های سنگین قبلی خرد شده بودند، بسنده کرد، و اجازه نداد برخلاف قوانین موجود، هر کسی بنا به دلخواه با آنها رفتار کند. بدین ترتیب به آسانی می‌توان به علت حاکمیت و تسلط سریع ترک‌ها (عثمانیان) و اینکه چرا اهالی مناطق اشغالی حاکمیت ترک‌ها را بر حاکمیت دولتهای متبوع خویش ترجیح دهند، پی‌برد. در وقایع‌نامه‌های اولیه و نخستین عثمانی از جمله تاریخ عاشق پاشا زاده، و تاریخ نشری اطلاعات کافی و جامعی در این مورد وجود دارد. مثال زیر به نقل از یکی از منابع (استاد خلیل اینالچق، اسناد و تحقیقات دوره فاتح «سلطان محمد فاتح»، ص ۱۴۳) ذکر می‌گردد:

نامه گروگوری پالاماس^۱ سر اسقف سلانیک که در سال ۱۳۵۵م. به اسارت عثمانیان درآمده بود، آشکارا نشان‌دهنده حسن سلوک و رفتار مسالمت‌آمیز اورخان و اطرافیانش نسبت به مسیحیان می‌باشد. او مسیحیان را در یک آزادی کامل مشاهده کرد. اسماعیل (سلیمان پاشا) پسر اورخان درباره دین مسیح سؤالاتی از وی کرد، و بعد شخص سلطان اورخان نیز، میان پالاماس و علمای عثمانی مناظره‌ای ترتیب داد.

عثمانیان سیاستی را که برای حفظ موجودیت مسیحیان در آناتولی به کار برده، و آنها را تحت نفوذ و اداره خود درآوردند، در روم ایلی نیز با طرزی گسترده‌تر و پردامنه‌تر ادامه دادند. از دفاتر ثبت اراضی به مثالهای زیادی در این مورد می‌توان برخورد کرد. در واقع آنچه که سبب تسهیل استیلای عثمانیان در سراسر شبه جزیره بالکان که کلاً مسکون از مسیحیان بود، گردید رفتار عادلانه و ظرافت سیاستشان بود. علت آن نیز، نابسامانی اوضاع

1. G. Palamas.

اداری امپراتوری بیزانس، اخذ مالیات به دلخواه عاملان، لخت کردن مردم برای پرکردن خزانه امرا و یا امپراتوران بیزانس، عدم امنیت و نیز بحران اقتصادی بود که به عوامل فوق افزوده شده بود. در مقابل آن، رفتار توأم با نظم و دیسیلین، و رفتار عادلانه و مشفقانه عثمانیان با مردم سرزمینهای اشغالی، و اتخاذ سیاستی کاملاً به دور از تعصبات [دینی و مذهبی]، وضع مالیاتی در حد توان پرداخت مردم، مقابله با کاتولیکها که حتی با تهدید به قتل درصدد بودند، ارتدکسهای متعصب بالکان را به آیین کاتولیک درآورند، و احترام به احساسات و عواطف دینی مردم، و اتخاذ سیاستی این چنین حساس و ظریف از مهمترین عوامل استقبال مردم بالکان از ترکها — که در مقابل فشار کاتولیکها آنها را نجاتبخش خود می‌شمردند — محسوب می‌گردید.

علاوه بر موارد فوق، احتمالاً وجود اقوام و طوایف پچنک، قمان (کومان)، قاقادوز، و وردار که ترک‌نژاد بودند و قرن‌ها قبل وارد بالکان شده و بعدها به آیین مسیحیت گرویده بودند، در تسریع و تسهیل تسلط و استقرار ترکها در این سرزمینها مؤثر بوده است (۹). بدین جهت بود که در سرزمینهایی که پای مسلمانان بدانجا باز شد و سیاستی که برای استقرار در آن مناطق اتخاذ گردید، تقریباً هیچ‌گونه عصبانی از طرف مردم علیه تسلط و اداره ترکها صورت نگرفت. حتی زمانی که در اثنای جنگهای صلیبی اقداماتی جهت استقرار ترکها از طرف مسیحیان صورت گرفت، باز هم شورش علیه ترکها از جانب مردم بالکان، انجام نگرفت.

اتخاذ سیاستی عادلانه و آگاهانه از طرف ترکها در مورد مردم بومی بالکان که سبب جلب رضایت مردم آن منطقه گردید، به غیر از نوشته عده‌ای از مورخان مغرض و متعصب که پیشرفت و تسلط سریع ترکها در بالکان برایشان قابل قبول نبود، اگر نوشته‌های مورخان منصف که در اثنای استیلای ترکها و فتوحات آنان نوشته شده‌اند، مورد بررسی قرار گیرند، بی‌آنکه خود در مقام ارائه دلایلی برآییم، نوشته‌های آنها کلاً بر له عثمانیان بوده، و حقایق را با کمال وضوح آشکار می‌سازد.

بارزترین توصیف حاکمیت و استیلای عثمانیان، این است که استیلای آنها، تنها ماجرا و مسئله‌ای تصادفی و یا چپاولگرانه نبود، بلکه اسکان و استقرار بود که طبق برنامه و سیاستی آگاهانه تجلی نمود، که دلیل آن را می‌توان با استناد به خشنودی مردم آن منطقه از استیلای عثمانیان و رضایتشان از طرز اداره و حکومت جدید بیان کرد. یکی از برنامه‌های مهم اشغال این سرزمین نیز، کوچ و انتقال مهاجران از سرزمینهای به تصرف درآمده آناتولی به مناطق استراتژیکی، شهرها و قصبه‌های مهم و بزرگ شبه جزیره بالکان بود. تقسیم اراضی و سرزمینهای به دست آمده به صورت میری (اراضی متعلق به دولت)، مالکانه و موقوفات،

ایجاد مؤسسه‌های علمی و اجتماعی در شهرها و قصبه‌ها نیز از آن جمله بود. این سیاست بجا و برنامه‌ریزی شده هم در آناتولی و هم در روم ایلی آنچنان با مهارت پیاده شد که نه تنها مردم بومی احساس بیگانگی نکرده‌اند، بلکه به خاطر رفتار مسالمت‌آمیزی که ترکها از خود نشان دادند، سبب رضایت و خشنودی آنان نیز شد. زمانی که لایوش (لودویک) پادشاه مجارستان که کاتولیکی متعصب بود و به تشویق و تحریک پاپ از جانب شمال به قصد کاتولیک کردن مردم ارتدکس منطقه وارد بلغارستان در بالکان شده، و سرزمینهای بلغارستان، بالکان و نیز بوسنه (بوسنی) را که پیرو مذهب بوگومیل^۱ بودند، به خاک و خون می‌کشید، سلطان مراد نیز که از جنوب راهی شمال بود، با اتکا به عدالت و انصاف و آزادی دین و عقیده در روم ایلی در حال استقرار بود. گیبونس در اثر خود به نام تأسیس امپراتوری عثمانی، چنین می‌نویسد: «گذشت و اغماض عثمانیان، خواه به خاطر سیاستی باشد که اتخاذ کرده بودند و خواه به خاطر انسانیت و خلوص تبت و خواه بی‌اعتنایی و بی‌قیدی، در هر صورت نمی‌توان به این مسئله ایراد گرفت که عثمانیان زمانی که ملیت خود را در زمان اخیر به وجود آورده، و گسترش می‌دادند، نخستین ملتی بودند که آزادی دین را از اهم اهداف خود قرار داده، و به خاطر همین سیاست — که آزادی دین را اساس سیاست خود قرار داده بودند — مسلمانان و مسیحیانی که در طی قرون، لکه و ننگ آزار یهودیان، و فشار ناشی از تفتیش عقاید را تحمل کرده بودند، مردم تحت حاکمیت عثمانیان، به یک زندگی آرام و توأم با توافق نائل آمدند...» (۱۰).

مشاهده می‌شود که در تسریع گسترش دولت تازه تأسیس شده عثمانی، نه تنها عبور از دریاها، اشغال و فتح بالکان، و استفاده از اختلافات بین دولتها، مهارت در پیاده کردن سیاست اتخاذ شده، بلکه در این امر عوامل معنوی نیز که در بالا بدان اشاره شد، مؤثر و تعیین کننده بود؛ و تنها به این دلیل است که ترکها با نیرویی اندک توانستند، سرزمینهای وسیعی را در بالکان به تصرف درآورده، در دست خود نگهدارند. همچنین در سایه همین سیاست بود که دولت عثمانی با وجود آنکه در آناتولی از ضربات امیر تیمور، قطعه قطعه شد، ولی در روم ایلی ثابت و استوار پابرجا ماند.

برتراندون دولابروکیه^۲ در طی نیمه اول قرن پانزدهم (در زمان سلطان مراد دوم) که از روم ایلی دیدن می‌کرد، و در مقایسه‌ای که بین ترکها و مسیحیان انجام داده است، ترکها را از هر لحاظ برتر از مسیحیان دانسته و چنین می‌نویسد:

«... روستایان ترک که در رفاه کامل به سر می‌بردند، برخلاف روستایان مسیحی، هیچ‌گاه

1. Bogomil.

2. Bertrandon de la Broquière.

پابرنه نمی‌گردند. آنها چکمه‌ای زردرنگ که تا زانویشان می‌رسد، می‌پوشند. ترکها صبح زود از خواب برمی‌خیزند، و زود به کار می‌پردازند، با آرامش و همتی فراوان کار می‌کنند. برخلاف رومی‌ها، و صربها و بلغارها، ترکها در محل زندگی خود از نگهداری حیوانات اهلی خودداری می‌کنند، هیچ فرد ترکی قبل از آنکه کاملاً خود را شستشو دهد، از منزلش خارج نمی‌شود، و از غذایی که حیوانات می‌خورند، هیچ‌گاه نمی‌خورد، حتی زمانی که می‌خواهد مرغی را سر ببرد، مدتی مرغ را با دانه‌های تمیز می‌پروراند. ترک صاحب رحم و مروت، فقط در جنگها به اجبار به قتل دشمن می‌پردازد. بالطبع به رغم سکوت ذاتی و خشونت ناشی از تلاش زیادش، طبع و استعداد شعری وی زیاد، و تمایل و استعدادش نسبت به علم و دانش فراوان است...»

سیاح مذکور ضمن موارد فوق، درباره برتری اخلاقی ترکها نسبت به اهالی بالکان چنین می‌نویسد:

«... زمانی که وارد ترکیه (آناتولی) شدم، به هرکاری که پرداختم و به هر مناسبتی که با آنها تماس گرفتم، حس رفاقت و دوستی را در نزد ترکها، بیشتر از مردم روم یافتم، و به ترکها بیشتر از رومی‌ها اعتماد کردم.»

وی بعد اضافه می‌کند: «ترکها هم در شهرها و هم در روستاها، افرادی نیرومند، سلحشور، کارگرانی قانع، بازرگانانی باسرف، دوستانی صادق و بزرگوارانی حمایتگرند — به‌طور خلاصه انسانهایی درستکار و صمیمی هستند...»

آنچه در فوق آمد، خلاصه‌ای بود از جنبه‌های معنوی و اجتماعی دولت کوچک عثمانی که کار و امر استیلا بر بالکان را شروع کرد، حال اگر سیاست آگاهانه، مهارت و عزم و اراده نیز بر خصوصیات فوق اضافه شود، چه نتیجه‌ای عاید خواهد شد؟ پاسخ آن را نیز تاریخ عثمانی نشان خواهد داد. بنابراین، زمانی که گیبونس هنگام بحث درباره عثمانیان، از «تشکیل یک ملت جدید» سخن می‌گوید، سخنی بس مناسب و بجا گفته است. زیرا که حوادث و وقایع مؤید گفته گیبونس‌اند.

یادداشت‌های فصل هشتم

۱. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۴۸، «سلیمان پاشا فرمان داد تا از کفار آنان را که سپاهی هستند با خانواده هایشان از آنجا خارج کرده، به منطقه قراسی تبعید کنند، تا فساد و ضرر آنها به ما نرسد، و آنها چنین کردند...» نشری نیز در تاریخ خود (ص ۱۷۶) همین مطالب را آورده است، و نیز رک به: تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۵.
۲. و دلاوران داوطلب، بی‌درنگ از آناتولی راهی آن جانب شدند (تاریخ نشری، ص ۱۷۶).
۳. سلیمان پاشا گفت: «مجاهدان و غازیانی برای گماردن در حصارهایی که در آن سو فتح شده است، اعزام دارید و اورخان غازی ضمن پذیرفتن آن، مهاجرانی از طوایف عرب را که وارد سرزمینش شده بودند، به روم ایلی منتقل کرد و آنها مدتی در نواحی گلیبولی اقامت کردند.» (تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۴۹)، و نشری نیز می‌نویسد: «سلیمان پاشا هنگام ورود به روم ایلی به پدرش اورخان غازی پیغام فرستاد که به همت سلطان کامکارم، روم ایلی فتح گردید، و کفار به نهایت زبون شدند، برای گماردن افرادی در حصارهای (قلاع) مفتوحه به افراد زیادی نیاز است. مرحمت کرده یاران کاری و ارزنده‌ای اعزام دارید. مهاجران عرب در ولایت قراسی ساکن بودند. این مهاجران همراه خانواده‌های خود به آنجا کوچ کرده بودند. اورخان غازی آنها را به روم ایلی کوچ داد، آنها مدتی در حوالی گلیبولی ماندند... از طرف دیگر اهالی ولایت قراسی نیز آمدند، آنها در آنجا مستقر شده و سرگرم غزا شدند...» (ص ۱۸۳-۱۸۰).
۴. زمانی که تیمور تاش پاشا، بیگلریگ روم ایلی شد، ایل کوچ‌نشین ساکن در صاروخان را حرکت داده، وارد ولایت سیروز (سرز) کرد. رک به: تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۶۱، و تاریخ نشری (از انتشارات انجمن تاریخ ترک) ج ۱، ص ۲۴۰، تاریخ اوروج‌بیگ، ص ۳۴، ۹۶.
۵. درباره مسئله مهاجران، رک به: نوشته منیر آق‌تپه، تحت عنوان «اسکان ترکها در روم ایلی در قرون چهاردهم و پانزدهم» (مجله ترکشناسی، ج ۱۰، سال ۵۳-۱۹۵۱، ص ۲۹۹).

۶. دوروسی یف Dorosiyef، از دانشمندان بلغار در جلد ۲۴ مجله آکادمی علوم بلغارستان (جزوه ۱۳، سال ۱۹۲۲)، در مقاله ای تحت عنوان «کلنی های بلغار در آسیای صغیر» به این نتیجه رسیده است که ساکنان روستای بلغاری حوالی از نیک در اواخر قرن شانزدهم و اوایل قرن هفدهم به آنجا کوچ کردند (مجله ترکشناسی، ج ۱، سال ۱۹۲۰، ص ۱۳۵). در حالی که در دفاتر ثبت اراضی عثمانیان قید شده است که کوچ و مهاجرت آنها، در قرن پانزدهم صورت گرفته است. مثلاً از «قریه بلغارها» واقع در بخش میخالیج، از روم ایلی کوچ داده شدند (تبعید گردیدند)، و در خالصجات سلطان در آق حصار به حالت طبیعی در جنگلها اقامت کرده، و خراج نیز می پرداختند (دفتر ثبت اراضی، شماره ۳، ص ۱۷۹).
 ۷. طبقات الممالک (نسخه موجود در کتابخانه امیری - ملت) ص ۱۱۱؛ و تاریخ بجوی، ج ۱، ص ۹۹، دفتر مهمه شماره ۲۶، ص ۴۷.
 ۸. مناظر العوالم، اثر عاشق محمد بیگ بن حافظ عمر طرابوزانی، کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۴۶۶.
 ۹. ترکهای پچنک، در سواحل دانوب (تونا) بالکان یعنی در بلغارستان شمالی، صوفیه و نیش و حوالی آن، مستقر شده، و به نظر می رسد که در قرن یازدهم در آنجا بودند. پچنکها که با بلغارها مناسبات حسنه ای داشتند، بعدها مغلوب ترکهای قمان (کومان) شده، در آنها مستحیل شدند.
- کومانها نیرومندترین ترکهایی بودند که در بالکان مستقر شدند و از طریق بوغدان و اولاخیه از تونا (دانوب) گذشتند، و پس از مغلوب کردن پچنکها، ابتدا وارد بلغارستان شمالی شده، و بعد راهی جنوب گردیده، آنجا مستقر شدند. آنها باوجود پذیرفتن دین مسیح، زبان خود را حفظ کردند و نام خود را در مناطقی که پراکنده شدند، به نام جغرافیایی آن منطقه دادند. مثلاً اسامی روستاها و مواضعی نظیر قمانووا (کمانووا) واقع در مقدونیه، در صوفیه ناحیه قمانیچه، و در نوره کوب، قمانچه و در قصریه (کسریه)، قمانیچه وه، برگرفته از اسامی آنهاست.
- ژیره چک، مؤلف اثر مشهور، تاریخ بلغارها، عقیده دارد که قاقاووزها از ترکهای قمان بودند، و استویان جانسزاف (کانسزاف) Istoyan Cansizof نیز بر این عقیده است که قاقاووزها از نسل و تبار مسلمانانی بودند که در زمان حاکمیت سلجوقیان از طریق سینوب از آن منطقه وارد دوبریچه شده، به مسیحیت گرویدند. قاقاووزها که آنها را سورگوچ (سورگوچ = Sorğuç) نیز گویند، علاوه بر دوبریچه و حوالی آن در مرکز قضا (بخش) ادرنه و در بخشهای حاوزه (هاوسه) و زیهنه (زیخنه) نیز وجود داشتند. قاقاووزها که در

خانه‌های خود به زبان ترکی تکلم می‌کردند، در کلیساها، عبادت خود را به زبان رومی انجام می‌دادند. و قبل از عثمانیان در بالکان مستقر شده بودند، و عنصری از ترکها بودند که موجودیت خود را تا زمان حاضر نیز حفظ کرده و زبان خود را فراموش نکرده‌اند.

ترکهای وردار توسط امپراتور تئوفیل (۸۴۲-۸۲۹)، در محلی مابین سلانیک و ودینه Vodine و نیز حوالی رود وردار اسکان داده شدند که بعد مسیحیت را پذیرفتند. رود مشهور وردار از قرنهای پیش تاکنون همین اسم را دارد (این یادداشت توسط استویان جانسزاف، از متن آلمانی تاریخ بلغارها اثر ژیره‌چک ترجمه و برای انجمن تاریخ عثمانی، ارسال شده، و در نشریه مذکور، سال ۳، ص ۱۰۷۶، چاپ گردید). اثر ژیره‌چک تحت عنوان *Geschichte der Bulgaren* در سال ۱۸۷۶ م. در پراگ چاپ شد که در انجمن تاریخ ترک به ترکی ترجمه گردیده است.

۱۰. نسخه ترجمه شده به ترکی، ص ۶۳.

فصل نهم

روابط عثمانیان با دولتها و شاهزاده‌نشینهای بالکان^۱ روابط عثمانی - بلتارستان

بلغارها (۱) که با ترکها از یک ریشه و نژادند، و فرهنگ اسلاو را پذیرفته‌اند، در قرن پنجم میلادی، از حوضه دریاچه آرال به کناره‌های تونا (دانوب) آمده، تشکیل دولتی را دادند و در زمان پادشاهی به‌نام آسپاروخ، مرزهای خود را تا میزیه^۲ (میسیه) گسترش دادند و بعد از آنکه اسلاویزه شدند، مسیحیت را پذیرفتند.

بلغارها که زمانی تحت نفوذ بیزانسی‌ها قرار داشتند، در سال ۱۱۸۶م. توسط دو برادر به نامهای پطرو (کولوپیر)^۳ و آسن^۴ که از بویارها و امرای بلغار بوده، در رومانی تربیت یافته و بزرگ شده بودند، و به یاری و همت رومن‌ها، دولت بلغار - اولاخ را تشکیل دادند (۲)، که تیرنوا^۵ مرکز آن بود. ابتدا پیر یکی از این دو برادر در سال ۱۱۹۶م. و بعد نیز آسن بر اثر تحریک و دسیسه رومی‌ها به قتل رسیدند. سرانجام این دولت در سال ۱۲۴۱م. به دنبال مرگ یان (ژان) آسن، به سبب بروز جنگهای داخلی به ضعف گرایید و دولت بلغار - اولاخ که تراکیه و مقدونیه را به تصرف درآورده بود، ناگزیر از واگذاری این مناطق به امپراتوری ازنیک روم شد.

۱. در مورد روابط عثمانیان با دولتهای مسلمان، مملوکها، آق‌قویونلوها، و امپراتوری طرابوزان به جلد دوم کتاب رجوع شود.

2. Mizya.

3. Kolo piyer.

4. Asen.

5. Tirnova.

سوتسلاو^۱، تزار بلغار، با استفاده از ضعف بیزانس، در سال ۱۳۰۱ م. با تجاوز و تعرض به منطقه دریای سیاه، یانبولی، میسوری، آخیولی، سوزه بولی واقع در جنوب امینه بالکان را به تصرف درآورد. بلغارها در اثنای درگیریهای بیزانسی‌ها بر سر مسئله به دست آوردن تاج و تخت امپراتوری، از آندروونیکوس جوان، و صربها از آندروونیکوس پیر هواداری کردند.

پس از سوتسلاو ادامه سلطنت در دودمان این تزار قطع شد و میخال (۳) (میخیایل) شاهزاده ویدین که خود از امرا و بویارهای بلغار بود، به پادشاهی انتخاب شد. وی که زمانی سودای تصرف استانبول را در سر می‌پروراند، سرانجام در ژوئن سال ۱۳۳۰ م. در جنگی که با صربها در محلی به نام ولبوژ^۲ (کوستندیل) انجام داد، مغلوب و مقتول گردید.

پس از کشته شدن تزار میخیایل، پادشاه پیروز صربها یعنی استفان اوروش، بی‌درنگ خواهر خود آنا را که همسر میخیایل پادشاه سابق و مقتول بلغار بود، به ترنوا مرکز دولت بلغار آورده، پسرش شیشمان دوم یعنی خواهرزاده خود را پادشاه بلغارستان اعلام کرده و تئودورا دختر امپراتور بیزانس، و همسر دوم میخیایل را متواری کرد.

اغتشاش و نابسامانی در زمان سلطنت شیشمان دوم که به یاری دانیال استفان اوروش به پادشاهی رسیده بود، در بلغارستان ادامه یافت. برخی از شهرهای واقع در جنوب امینه بالکان نظیر یانبولی، آیدوس، آخیولی و میسوری که قبلاً از بیزانسی‌ها گرفته شده بود، مجدداً به دست بیزانسی‌ها افتاد. در اثنای این نابسامانی‌ها، بر اثر قیامی که از جانب بویارها (امرا) صورت گرفته بود، شیشمان دوم و مادرش مجبور به فرار شدند، و ایوان آلکساندر داماد ایوانکوبسارابه شاهزاده ناحیه اولاخ و برادرزاده میخیایل مقتول به عنوان تزار انتخاب شد و نام و لقب آسن گرفت (۱۳۳۱ م.).

ایوان آلکساندر در صدد برآمد که با صربها مدارا کند و خواهر خود را به عقد ازدواج استفان دوشان پادشاه صربها درآورد. در سال ۱۳۳۳ م. با غلبه بر بیزانسی‌ها، شهرهای مذکور در فوق را از آنها بازپس گرفت و دختر امپراتور بیزانس را نیز به عقد ازدواج پسر ارشدش میخیایل آسن درآورد.

هنگامی که عثمانیان وارد روم ایلی شدند، ایوان آلکساندر آسن تزار بلغارستان بود. همان‌گونه که تصرف ادرنه و فلیبیه از طرف ترکها، ضربه سختی برای بیزانسی‌ها بود، بلغارها را نیز دچار نگرانی شدید نمود. ایوان آلکساندر که به خاطر همین مسئله وارد عمل شده بود،

1. Svetslav.

2. Velboj.

موفق به بازپس گرفتن قرق کلیسا، میدیه، پناحصر و ویزه که عثمانیان در سالهای ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳م. به تصرف درآورده بودند، شد. به نظر می‌رسید که تزار ایوان آلكساندر که پادشاهی جنگجو بود، با عثمانیان درگیر خواهد شد، اما فوت وی در سال ۱۳۶۵م. تسلط عثمانیان را بر بلغارستان آسان کرد.

به محض فوت ایوان آلكساندر، بلغارستان از هم پاشید و تقسیم گردید. شیشمان (۴) پسر کوچک و ولیعهد آلكساندر که برخی از منابع ترکها او را سوسمانوس^۱ نیز نامیده‌اند، ترنوا (تیرنوا) مرکز حکومت، سیلیستره، نیه‌بولی، یانبولی، صوفیه، یعنی قسمتها و مناطقی را در راستای تونا (دانوب)، بلغارستان میانی و جنوبی و تراکیا را که عثمانیان اشغال کرده بودند، تصاحب کرد و عنوان تزار گرفت.

جنگ دو برادر

ویدین مرکز حکمرانی ایوان استرا تیشمیر^۲ پسر بزرگ آلكساندر بود که از همسر اولش شاهزاده خانم بوغدان به دنیا آمده، و بزرگتر از شیشمان بود که مستقلاً حکمرانی می‌کرد و برخی از مناطق بلغارستان غربی را در تصرف داشت. دوبروتیچ^۳ نیز که از اسقفان بلغارستان بود و پسر ایوان آلكساندر نیز نبود، در حوالی دوبریچه در منطقه‌ای که از وارنا به سوی شمال کشیده می‌شد، حکمرانی می‌کرد و مرکز حکمرانش وارنا بود (۵). علاوه بر این سه شاهزاده‌نشین، بخش شمالی مقدونیه شرقی نیز توسط شاهزاده کستانتین (کستانتین) که صرب‌الاصل بود، اداره می‌شد و ولبوز مرکز حکومتش بود که بعدها به‌خاطر نام وی آنجا را کستندیل نامیدند (۶).

هنگام استیلای عثمانیان بر این منطقه، به سبب اختلافات موجود میان فرزندان ایوان آلكساندر، مقاومتی از سوی آنان صورت نگرفت. نظر به اینکه بخش اعظم منطقه در دست شیشمان بود، لذا مرکز حکومت نیز در دست وی قرار داشت. ویدین (۷) مهد و زادگاه این دودمان، با اینکه جزو سهمیه استراتیشمیر شده بود، ولی وی نسبت به برادرش شیشمان که سهم بیشتری را در اختیار داشت، و از جانب پدرش شایسته ولیعهدی تشخیص داده شده بود، حسادت می‌کرد. استراتیشمیر، با پذیرفتن حاکمیت عثمانیان، و با اعتماد و اتکا به برادرزنش

1. Sosmanos.

2. Ivan Stratišimir.

3. Dobrotič.

لایکو^۱ (ولادیسلاو) شاهزاده افلاق، و نیز توارتکو^۲ دامادش که پادشاه بوسنه (بوسنی) بود، صوفیه را از چنگ برادرش شیشمان درآورد. در عین حال در جنگ با برادرش در صدد سازش با عثمانیان برآمد. اما قبل از انعقاد پیمانی در این خصوص، لایوش (لودویک) پادشاه مجارستان که چشم طمع به بالکان دوخته بود، در تابستان سال ۱۳۶۵م. ویدین را از چنگ استراتیشمیر خارج کرد، و پس از به اسارت درآوردن وی و خانواده‌اش و فرستادن آنها به کرووات (۸)، محافظت ویدین را به دیونیسیوس والی اردل محول کرد. علاوه بر آن پادشاه مجارستان که کاتولیکی متعصب بود، برای گرواندن مردم این منطقه به آیین کاتولیک، به زور متوسل شد، و دویست هزار نفر از بلغارها را وادار کرد که از آیین خود یعنی ارتدکس دست کشیده، کاتولیک شوند. مظالم راهبان و کشیشان کاتولیکی که وارد بلغارستان شده بودند، شکل وحشتناکی بخود گرفت. بلغارهای غرب که دیگر تحمل این اوضاع برایشان غیر ممکن شده بود، در سال ۱۳۶۹م. شیشمان پادشاه بلغارستان و شاهزاده افلاق را برای نجات خود فراخواندند. بدین ترتیب مجارها از ویدین اخراج، و کشیشهای کاتولیک نیز به قتل رسیدند. اما لایوش که در سال ۱۳۷۰م. وارد ویدین شد، انتقام سختی از آنان گرفت.

تصرف ویدین برای پادشاه مجار که قصد شرکت در جنگ صلیبی جدیدی را داشت، اهمیت زیادی داشت. ویدین که بعدها توسط ولادیسلاو یا لایکو شاهزاده افلاق آزاد گردید، به استراتیشمیر داده شد. او نیز با قبول حاکمیت مجارها، دو دخترش را که از خواهر لایکو داشت، به عنوان گروگان نزد پادشاه مجارستان فرستاد.

تزار شیشمان اندکی پس از آغاز حکمرانش در ۱۳۶۷م. امپراتور یونانیس را که برای گرفتن کمک علیه عثمانیان به اروپا رفته بود، هنگام بازگشت از اروپا — احتمالاً بنا به تشویق و تحریک آندروونیکوس که چشم طمع به مقام وی دوخته بود — دستگیر و زندانی کرد. اما آماده کنت ساووا و دایی امپراتور یونانیس، همراه شوالیه‌های فرانسوی و ایتالیایی با ناوگانی در سال ۱۳۶۶م. به جانب استانبول حرکت کرده، و در ۲۳ اوت گلیبولی را اشغال کرده، و بعد از استانبول به جانب دریای سیاه رفته، سوزه بولی، آخیولی و میسوری را تصرف و بعد راهی وارنا شد. با اینکه موفق به تصرف وارنا نشد، اما با متارکه و پیمانی که با تزار شیشمان منعقد نمود، امپراتور یونانیس را آزاد کرد. همچنین در طی همان سال ۱۳۶۷م. شیشمان با اتحاد با عثمانیان هرچند به ویدین حمله کرد، اما استراتیشمیر به سبب کمکی که از برادرزنش

1. Layko.

2. Tvardko.

لایکو شاهزاده افلاق و نیز پادشاه مجارستان دریافت کرد، موفق به دفع وی شد. بعدها افلاقیان، آن بخش از بلغارستان را که تحت اداره شیشمان بود، مورد تهدید قرار دادند. به‌طوری که لایکو، شاهزاده افلاق در سال ۱۳۷۳م. نیه‌بولی را که از آن شیشمان بود، تصرف کرد. همچنین بلغارها که از طرف جنوب توسط عثمانیان تحت فشار قرار گرفته بودند نیز، از منطقه تراکیه رانده شدند. به‌دنبال اشغال یانبولی توسط تیمور پاشا، شیشمان تحت‌الحمایگی و اعزام سرباز به‌هنگام نیاز برای عثمانیان را پذیرفت و خواهرش ماریا را به عقد ازدواج سلطان مراد خداوندگار درآورد (حدود سال ۱۳۷۰م). (۹). شیشمان با وجود اینکه با دودمان عثمانی قرابت سببی پیدا کرده بود، با این‌همه نتوانست از پیروی ترکها که با برنامه‌ای تنظیم شده، پیش می‌رفتند، جلوگیری کند، و اسکی زاگرا (زاغره = زاگرای قدیم) در سال ۱۳۷۱م. به دست ترکها افتاد. علاوه بر آن، بلغارستان صحنه مبارزه و جنگ بین دو برادر نیز بود. استراتیشمیر امور روحانی ترنوا را از نظارت بطریق (رئیس اعظم کلیسای ارتدکس) خارج کرد و به بطریق استانبول واگذار نمود. استراتیشمیر همچنین با اینکه در سال ۱۳۷۱م. صوفیه را از جنگ برادرش شیشمان خارج کرد، ولی بعدها مجبور به ترک آنجا شد. استراتیشمیر، در این مبارزات خود با برادرش، از کمک شاهزاده افلاق برخوردار بود.

استیلای جندرلی‌زاده علی پاشا بر بلغارستان

بلغارستان که دیگر از خود استقلالی نداشت، برای به‌دست آوردن استقلال از دست داده، در انتظار فرصت بود. با اینکه بلغارستان نیز در صدد بود وارد اتحادیه‌ای که بوسنی، کرووات و آلبانی، علیه عثمانیان ترتیب داده بودند، گردد، ولی جرأت نمی‌کرد که آشکارا دست به این کار بزند. با این‌همه این هدف و خواسته شیشمان از نظر سلطان مراد دور نمانده بود. بدین جهت، از آنجا که عثمانیان فکر می‌کردند که بلغارستان پس از شکست پلوشنیک^۱ وارد اتحادیه خواهد شد، قبل از آنکه عملاً دست به اقدام بزند، صلاح در این دیدند که با اشغال بلغارستان، این دولت را از جنگ برکنار نگهدارند. لذا وزیر اعظم جندرلی‌زاده علی پاشا، در رأس نیرویی سی هزار نفری به سرعت به بلغارستان حمله کرد (۱۳۸۸م.)، و از حوالی آیدوس، از بالکان گذشت. پره‌ودی^۲ با حمله‌ای که توسط تیمور پاشا زاده یخشی‌بیگ

1. Plošnik.

2. Pravadi.

صورت گرفت، به تصرف درآمد، و بعد شومنی^۱ و قلاع همجوارش تصرف گردید، و ترنوا پس از اندک مقاومتی به اشغال درآمد. تزار شیشمان در قلعه مستحکم نیه‌بولی که بر سر راه آذوقه و مهمات قرار داشت، پناه گرفت و به مقاومت پرداخت. چون امکان داشت، سقوط نیه‌بولی به درازا بکشد، بدین جهت علی پاشا، سلطان مراد را به کمک خواست. سلطان مراد که با اردویی بزرگ حرکت کرده بود، با تزار بلغارستان به توافق رسید. به موجب این توافق، شیشمان متعهد شد که خراجهای معوقه را پرداخته، و قلعه مستحکم سیلیستره را به عثمانیان واگذار کند. ولی شیشمان بعد از مراجعت سلطان مراد، از تسلیم قلعه سیلیستره خودداری کرد. اما علی پاشا که هنوز شومنی و معابر آن را ترک نکرده بود، نه تنها سیلیستره، بلکه مناطق میان رسچوق^۲ و نیه‌بولی را نیز تصرف کرد و شیشمان را بی هیچ قید و شرطی وادار به تسلیم نمود. تزار شیشمان را همراه همسر و فرزندانش به اردوگاه سلطان مراد بردند، و وی مورد عفو قرار گرفت و برایش خراج مقرر شد، و ترنوا و برخی از مناطق را به وی بازپس دادند. اما رسچوق و سیلیستره و برخی از قلاع دیگر در تصرف عثمانیان ماند. با این عملیات که در سال ۱۳۸۸ م. صورت گرفت، بال و پر بلغارستان شکست و عملاً نتوانست وارد اتحادیه‌ای که در بالکان علیه عثمانیان تشکیل شده بود، گردد (۱۰).

اشغال کامل بلغارستان

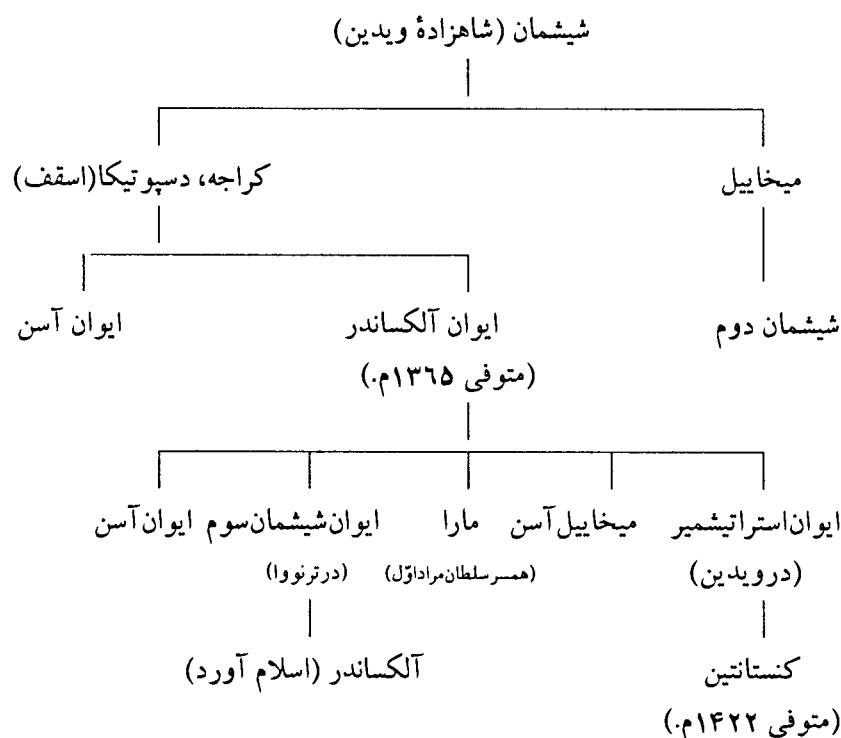
سیگسموند پادشاه مجارستان، در سال ۱۳۹۲ م. به دنبال مکاتبات محرمانه با تزار شیشمان، هرچند به عنوان حامی بلغارها، وارد بلغارستان شد، ولی شکست خورد و عقب نشست. سلطان یلدرم بایزید بعد از اطلاع از این اقدام شیشمان، چون پیش‌بینی کرد که بلغارستان و مجارستان متفقاً اقدام به تعرض مجدد خواهند کرد، تصمیم به از میان برداشتن این پادشاه‌نشین گرفت، و با نیرویی عظیم که در سال ۱۳۹۳ م. تحت فرماندهی پسر ارشدش سلیمان چلبی اعزام داشت، پس از سه ماه جنگ در ۱۷ جولای، ترنوا پایتخت بلغارستان به تصرف درآمد، و بطریق بلغارستان نیز اسیر شد. از سرانجام تزار شیشمان اطلاع دقیقی در دست نیست (۱۱). تصرف کامل بلغارستان و انقراض پادشاهی آن توسط عثمانیان، سه سال بعد، پس از جنگ نیه‌بولی کاملاً بموقع تحقق یافت. آلکساندر پسر تزار شیشمان مسلمان شد و بعدها به سنجق بیگی ساسون که برای نخستین بار توسط سلطان یلدرم بایزید تصرف شد،

1. Şumni.

2. Rusçuk.

تعیین گردید. آلكساندر هنگامی كه سنجق‌بیگ صاروخان (مانیسا) بود، مأمور سرکوبی عصیان بوركلوچه مصطفی از افراد شیخ بدرالدین گردید كه در طی جنگ به قتل رسید.

استراتیشمیر پیر نیز كه در ویدین به عنوان یك واسال عثمانی به سر می‌برد، قبل از وقوع جنگ نیه‌بولی، جانب صلیبیون را گرفت و سوگند یاد كرد كه به آنها وفادار بماند، ولی پس از پیروزی در نیه‌بولی، ویدین مستقیماً تحت اداره تركها قرار گرفت. سنجق‌بیگ تركها در نیه‌بولی، ویدین را مركز خود قرار داد. در این بین كنستانتین پسر استراتیشمیر نزد استفان، اسقف صربستان گریخت و در سال ۱۴۲۲م. همانجا درگذشت. بنا به نوشته ژیره‌چك، در اثر خود تحت عنوان تاریخ بلغارها (چاپ پراگ، ۱۸۷۶م.) شجره‌نامه پادشاهان بلغارستان در قرن چهاردهم میلادی به شرح زیر است:



روابط عثمانی - صربستان

پادشاه‌نشین صربستان

صربها كه از نژاد اسلاو هستند، در قرن هفتم میلادی بنا به خواسته امپراتوری بیزانس، برای

مقابله با آوارها که سرزمینهای بیزانس را مورد تعرض قرار می‌دادند، در مرز مستقر شدند که بعدها دولتی در آنجا تشکیل دادند. اعتبار و اهمیت صربستان از قرن سیزدهم میلادی به بعد رو به افزایش نهاد. در زمان اوروش اول (۱۲۷۶-۱۲۴۳ م.) و دراگوتن^۱ (۱۲۸۲-۱۲۷۶ م.) از اخلاف استفان پادشاه صربستان، یکی از دولتهای صاحب وزنه و اعتبار بالکان شد و به زیان بیزانس و بلغارها رو به گسترش نهاد. وادی وردار علیا، در سال ۱۲۸۲ م. و بعد نیز ناحیه اسکوب توسط صربها تصرف شد و علاوه بر آن در اول دسامبر سال ۱۲۸۳ نیز با تصرف مناطق سرز، هریستو پولیس، به دریا راه پیدا کرد، و بعد نیز آخری، پرسپه و مقدونیه شرقی و آلبانی به تصرف آنها درآمد.

این فتوحات پادشاه نشین صربستان، خواه ناخواه از طرف امپراتوری بیزانس که دچار ضعف و ناتوانی شده بود، پذیرفته شد، و آندرونیک (آندرونیکوس) دوم امپراتوری بیزانس، صلاح در این دید که با میلوتن^۲ پادشاه صربستان خویشاوندی کند، بدین جهت دخترش را به عقد ازدواج وی درآورد (۱۲۹۸ م.).

هنگامی که عثمانیان برای کمک به کاتاکوزن امپراتور غاصب، برای نخستین بار وارد روم ایلی شدند، استفان دوشان (۱۳۵۵-۱۳۳۱ م.) نوه میلوتن و پسر استفان اوروش (۱۳۳۱-۱۳۲۱ م.) پادشاه صربستان بود. دوشان در جنگ ولبوژ که در زمان سلطنت پدرش اوروش، علیه میخایل پادشاه بلغارها و متحدانش روی داد و به کشته شدن میخایل انجامید، صاحب شهرت و آوازه شد. جنگ ولبوژ یا کوستندیل سبب گردید که کوپرولو (ولس^۳) پروسک و اشتیب به تصرف صربها درآید (۲۸ ژوئن ۱۳۳۰). طعم این پیروزی برای اوروش زیاد به طول نیانجامید، زیرا که وی هوادار آرامش و صلح بود. ولی بویارها یعنی امرای صرب خواهان جنگ بوده، و خواهان به سلطنت رسیدن دوشان پسر اوروش بودند. گذشته از آن دوشان به پدرش اعتماد نداشت. زیرا وی تصمیم داشت او را از ولیعهدی و وراثت خود محروم، و پسر دیگرش را که از شاهزاده خانم بیزانسی در وجود آمده بود، به مقام ولیعهدی تعیین کند. بدین جهت، دوشان که با بویارهای (امرای) صرب متحد شده بود، پدرش اوروش را خلع کرد، و بعد از اینکه دستور داد، او را خفه کنند، خود پادشاه صربستان شد. در این تاریخ، مرزهای صربها در شمال از تونا (دانوب) تا ساوا، در جنوب تا

1. Draguten.

2. Miloten.

3. Veles.

استرومجه^۱ و پیرله، در غرب از بوسنی تاریلوداگی (کوه ریلو) و استرومه^۲ کشیده شده بود. ولی صربستان تنها در زمان پادشاهی دوشان بود که دوره درخشان تاریخ خود را پشت سر نهاد و تنها در زمان وی بود که به صورت یکی از پرنفوذترین و نیرومندترین دولتهای بالکان درآمد.

دوشان و صربستان بزرگ

استفان دوشان در سال ۱۳۳۴م. مقدونیه غربی و بعد نیز به استثنای دراج سرزمینهایی را واقع از آلبانی تا آلودنیا، و نیز یانیا و حوالیش را در سال ۱۳۴۰م. از آنزوهای لاتین و بیزانسی‌ها گرفت. همچنین به استثنای سلانیک و هالکیدیکیا^۳ (خالکیدکیا)، بقیه اراضی مقدونیه به دست صربها افتاد، و مرزهای صربستان در شرق تا محدوده تراکیا کشیده شد. بدین ترتیب دوشان که در سال ۱۳۴۰م. اشغال مقدونیه سفلی را آغاز کرد، مرزهایش را تا سواحل جنوبی بالکان کشاند و بلغارها نیز با اتحاد با صربها، خود را تا رود مریچ رساندند که این فتوحات، هم‌زمان با مجادلات داخلی بیزانسی‌ها بر سر تاج و تخت بود (۱۳۴۵م.).

به دنبال این پیروزیهای مهم، دوشان که پادشاهی را برای خود ناچیز می‌دید، درصدد رسیدن به مقام امپراتوری بود، در قالب دوستی و متحد، پس از آنکه بلغارستان را نیز تحت نفوذ خود درآورد، به این خیال افتاد که با اشغال استانبول، آنجا را مرکز و پایتخت صربستان بزرگ قرار دهد. در واقع او در این سودای خود محق بود. زیرا از یک سو به استثنای بنادر دراج، سلانیک و قواله (کاوالا) در شبه جزیره بالکان و موره و تراکیه شرقی، بقیه سرزمینهای این منطقه مستقیماً و یا با به رسمیت شناختن حاکمیت صربستان، تحت نفوذ و تابعیت این دولت قرار داشتند. از دیگر سو، امپراتوری بیزانس نیز بر اثر اختلالات داخلی، در شرف اضمحلال و تلاشی بود، و این اوضاع و احوال، دوشان را امیدوار کرده بود، و پس از یک محاصره طولانی، سرز را تصرف کرد، و در سال ۱۳۴۶م. به عنوان امپراتور صربها و رومی‌ها، در کلیسای اسکوب تاج امپراتوری را توسط اسقف ترنوا و نیز سه اسقف صرب که خود بدان مقام تعیینشان کرده بود، بر سر نهاد، و جدا از اسقف‌نشین استانبول، در قصبه اپیک، یک اسقف‌نشین تأسیس کرد. به دنبال این اقدامات دوشان، اسقف‌نشین استانبول، او را مطرود

1. Istrumce.

2. Istruma.

3. Halkidikya.

(۱۲) اعلام کرد و این مسئله سبب بروز هیجان و نگرانی در استانبول گردید. نظر به اینکه دوشان فاقد ناوگانی برای محاصره استانبول از جانب دریا بود، لذا برای تدارک ناوگان در صدد سازش با ونیزی‌ها برآمد. جمهوری ونیز به علت اشتغالات سیاسی هرچند در ابتدا از قبول درخواست وی عذر خواست، ولی بعد، از یک سو ضمن تحسین خواسته دوشان، در سال ۱۳۴۸ م. ابتدا سه، و بعد نیز چهار فروند قدرغه به وی اهدا کرد، و از دیگر سو، تصرف تسالی توسط دوشان و به اهتزاز درآوردن پرچم صربها در اغریبوز، جمهوری ونیز را به این فکر واداشت که در این مسئله باید با احتیاط عمل کند.

استفان دوشان برای تحقق بخشیدن به آرزوی خود مبنی بر تصرف استانبول، در صدد توافق با غازی اورخان بیگ فرمانروای عثمانیان که از سال ۱۳۴۶ م. به بعد در مجادلات و اختلافات امپراتوری بیزانس نقش بارز و مهمی داشت، برآمد. بدین جهت نیز هیأتی را اعزام داشت و پیشنهاد نمود تا دخترش را نیز به عقد ازدواج پسر اورخان غازی درآورد. فقط کانتاکوزن که در این تاریخ امپراتوری خود را در دیمه طوقه اعلام کرده بود، پس از اطلاع از این اوضاع خطرناک، سفرای دوشان را هنگام بازگشت به دام انداخت و به قتل رساند، و اقدام دوشان برای رسیدن به توافق با اورخان بیگ در همین جا خاتمه یافت (۱۳). با این همه، دوشان تا زمان فوتش، خیال تصرف استانبول را در سر می‌پروراند، و در سالهای آخر عمرش، اورخان بیگ را به عنوان رقیب در برابر خود دید. زیرا اورخان بیگ که کمک به بیزانسی‌ها را به صلاح سیاست خود می‌دید، در سال ۱۳۵۳ م. به نخستین اقدام خود برای ورود به روم ایلی و استقرار در آنجا، تحت فرماندهی پسرش سلیمان پاشا دست زد، و این مسئله سبب نگرانی دوشان گردید. اما پاپ که او را علیه ترکها تشویق و تشجیع می‌کرد، پادشاه صربستان را رهبر جنگی که قرار بود علیه ترکها (۱۴) صورت گیرد، اعلام نمود.

دوشان، مدتی از خواسته‌های افراط‌گرایانه خود صرف‌نظر کرد و برای رسیدن به توافق با کلیسای ارتدکسها، هرچند هیأتی را به استانبول فرستاد، ولی به هیأت مذکور اطلاع داده شد که توافق زمانی صورت خواهد گرفت که دوشان از ادعای خود مبنی بر امپراتوری صرف‌نظر کرده، و اراضی واقع در شرق رود وردار را تخلیه کند. پادشاه صربستان بعد از مواجه شدن با چنین پیشنهادی، سخت غضبناک شد و با نیرویی هشتاد هزار نفری عازم حمله به استانبول شد. ولی در دومین روز حرکتش در سنین جوانی درگذشت و استانبول نیز از خطر رهایی یافت (۲۰ دسامبر ۱۳۵۵).

تلاشی پادشاهی صربستان

با مرگ استفان دوشان، حکومتی که چشمها را خیره کرده بود، به یکباره متلاشی شد. زیرا هنگامی که دوشان خود را امپراتور اعلام کرد، پسرش را نیز به عنوان پادشاه صربستان تعیین نمود و دیگر سرزمینهای تحت فرمانش را نیز به صورت مناطقی بزرگ، به امرایی که آنها را «بان» می‌گفتند، واگذار کرد؛ و با فوت وی این «بان»ها و یا حکمرانان هر یک داعیه استقلال کردند.

اوروش پسر نوزده ساله دوشان، جانشین پدرش شد. ولی به علت قطعه قطعه شدن صربستان که قبلاً بدان اشاره شد، فرمانروایی اوروش، در سراسر کشور به رسمیت شناخته نشد. پادشاه کم سن و سال جدید، شخصیتی ملایم و اراده‌ای ضعیف داشت. در حقیقت نیز سیمه‌ئون (۱۵) (سیمون^۱)، برادر دوشان (عم اوروش) که دسپوت یعنی والی تسالی و اسپر بود، و نیز امپراتریس هلنا مادر حریص اوروش می‌خواستند به نام وی حکومت کنند. حتی سیمه‌ئون پادشاه جوان را به رسمیت شناخت، و در صدد بود که اداره حکومت را شخصاً به دست گیرد، ولی در این امر موفق نشد. حکمرانان دیگر با استفاده از این اوضاع، برای به دست گرفتن استقلال و آزادی خود، به فعالیت پرداختند. از این رو، در کشور متلاشی شده صربستان، اختلافات داخلی نیز ظهور کرد، به طوری که پادشاه دیگر صاحب قدرت و اختیاری نبود.

عثمانیان از جانب رودوب، سرزمینهای جنوبی متعلق به صربها را که از سرز و درامه شروع می‌شد، اشغال کردند و علاوه بر آن، ووکاشین^۲ از بویارهای (امرای) صرب که اسکوب، پیزرن و حوالی آن را به دست آورده بود، حکومت اوروش را به رسمیت شناخته، بلافاصله پادشاهی خود را اعلام نمود و برادرانش گویکو^۳ و اوییه‌شا^۴ نیز با او همداستان شده، به فعالیت پرداختند (۱۳۶۶ م.). اوییه‌شا با اطاعت از برادرش ووکاشین در سرز و منلیک^۵ مستقر شد و پدرزنش نیز به والیگری در درامه پرداخت. در مقدونیه جنوبی تا رود وردار نیز یک والی نشین موجود بود که یکی از امرای صرب به نام بوغدان (بغدان) اداره آنجا را بر عهده داشت.

گذشته از اینها در پومری^۶ (پومریه) در ساحل دریای آدریاتیک که از آن پادشاه‌نشین

1. Simeon.

2. Vukašin.

3. Goyko.

4. Uybyeša.

5. Menlik.

6. Pomarie.

صرب بود، و نیز در برخی از مناطقی که دوشان تصرف کرده بود، امیرنشینهای کوچکی تشکیل شد که خودمختاری آنها، تسلط عثمانیان را آسانتر کرد (۱۶). جنگی که ووکاشین در سال ۱۳۷۱ م. علیه عثمانیان ترتیب داد و جنگ چیرمن نام گرفت، با شکست و مغلوبیت صربها خاتمه یافت (۱۷). در این جنگ گویکو و اوییه‌شا در رود مریچ غرق شدند، ووکاشین نیز حین فرار در راه به دست خدمتکارش به قتل رسید، و مرز شرقی صربستان یعنی مقدونیه برای تسلط و استیلای عثمانیان باز شد. به دنبال آن عثمانیان، نخستین تهاجمات خود را به حوالی رودهای استرومه و وردار و حتی به حوالی آخری و عمق صربستان آغاز کردند. در اثنای این حملات و تهاجمها پادشاه‌نشینهای مقدونیه و پیزرن مدتی تحت‌الحمايه عثمانیان قرار گرفتند، و بدین وسیله موفق به حفظ موجودیت خود شدند.

پیرله، مرکز حکومت مارکوکرالیه‌ویچ^۱، پسر ووکاشین بود که جانشین پدرش شد. شهر قصریه (کسریه) نیز با اینکه متعلق به وی بود، ولی بر اثر خیانت همسرش، این شهر در سال ۱۳۸۰ م. به دست بالشه دوم شاهزاده آلبانی افتاد.

پادشاهی صربستان شمالی که در دست اوروش بود، هنوز استقلال خود را حفظ کرده بود، ولی در این منطقه از صربستان نیز اوضاع داخلی رضایتبخش نبود. زیرا در نزدیکی مرز مجارستان در حوالی رودهای موراوه و تونا (دانوب)، لازار گربلیانویچ^۲، از شاهزادگان صرب که منطقه رودنیک را تحت اداره خود داشت، و دامادش برانکوویچ^۳ به‌طور نیمه مستقل، موراوه، ایبار و زنیچه^۴ را در تصرف داشتند.

دوره لازار رئیس روحانیون صرب

پس از آنکه اوروش در سال ۱۳۶۷ م. بی‌آنکه فرزندی از خود بجای گذارد، فوت کرد، لازار که در فوق از وی سخن رفت، به پادشاهی انتخاب گردید. وی عنوان پادشاه بر خود نهاد، و با عنوان رئیس روحانیون و شاهزاده، عده‌ای از امرا را به دور خود جمع کرد. لازار قبلاً یعنی در سال ۱۳۶۵ م. در کاخ اوروش به‌سر می‌برد و دامادش ووک برانکوویچ که وی نیز از امرای صرب بود، تقریباً همچنان به‌طور مستقل حکم می‌راند. ووکاشین پادشاه صرب مقدونیه، و پس از وی پسرش مارکوکرالیه‌ویچ (۱۸)، پادشاهی لازار را به رسمیت شناختند. با

1. Marko Kiraliyeviç.

2. Lazar Grebliyanouiç.

3. Brankovic.

4. Zeniçe.

این‌همه، لازار در سایه کمک توراتکو پادشاه بوسنی، موفق به ایجاد و تشکیل یک پادشاه‌نشین شد. فرزندان ووکاشین که با مشاهده این مسئله و اوضاع پی‌بردند که سلطنتشان مورد حمایت قرار نخواهد گرفت، نزد فرمانروای عثمانی گریختند، و بعدها همراه با اردوی عثمانیان در جنگ کوسووا^۱ شرکت کردند.

لازار با اینکه بر نفوذ خود در صربستان افزود، ولی با عثمانیان که فتوحاتشان را گسترش می‌دادند، هم‌مرز شد. پیریشینه^۲ مرکز حکومت لازار بود. لازار که پی‌برد مقاومت در برابر عثمانیان برایش ممکن نیست، ناچار شد علاوه بر قبول حاکمیت والای آنان، پرداخت خراج و دادن و تدارک سرباز و نفرات برای عثمانیان را نیز بپذیرد. حتی پس از آنکه نیش در سال ۱۳۸۶ م. برای بار دوم تصرف شد (۱۹). بر میزان مالیات و تعداد سربازانی که تعهد تدارکش را کرده بود، افزود، و در جنگ قرامان که یک‌سال بعد صورت گرفت، سربازان صرب نیز در اردوی عثمانیان حضور داشتند.

لازار برای رهایی از حاکمیت عثمانیان، منتظر فرصت بود، و شکست عثمانیان را در جنگ پلوشنیک که در سال ۱۳۸۷ م. اتفاق افتاد، مغتنم شمرده، موفق به تشکیل اتحادی علیه ترک‌ها گردید، اما وی در جنگ کوسووا که در ۱۵ ژوئن ۱۳۸۹، صورت گرفت، به قتل رسید. سلطان یلدرم بایزید، ایجاد روابط دوستانه با استفان لازاروویچ پسر لازار مقتول و مادرش را مناسب سیاست خود تشخیص داد (۲۰). به همین جهت پس از پیروزی در این جنگ، در صدد استفاده برای اشغال سرزمینی برنیامد. به موجب معاهده منعقد فیما بین، دسپوت جدید صرب نیز همانند پدرش، مکلف به پرداخت خراج و دادن و تدارک سرباز به عثمانی‌ها شده بود، ولی از غنائمی که در جنگ به دست می‌آمد، وی نیز به‌طور مساوی سهم داشت. یلدرم بایزید با ازدواج با دسپینا خواهر لازاروویچ، حکمران صرب، با وی روابط خویشاوندی برقرار کرد (۲۱). برخی از امرای مخالف لازاروویچ، با توسل به تزویر سعی کردند که علیه وی نزد یلدرم بایزید به توطئه‌چینی پردازند. ولی چون میلیتزا^۳ مادر استفان لازاروویچ، همراه پسرش به بورسه رفت و در دربار عثمانیان حقیقت امر را آشکار کرد، به گفته‌هایش اعتماد شد.

بدین ترتیب استفان لازاروویچ تا پایان مدت حکمرانی و سلطنت یلدرم بایزید، نسبت به

1. Kosova.

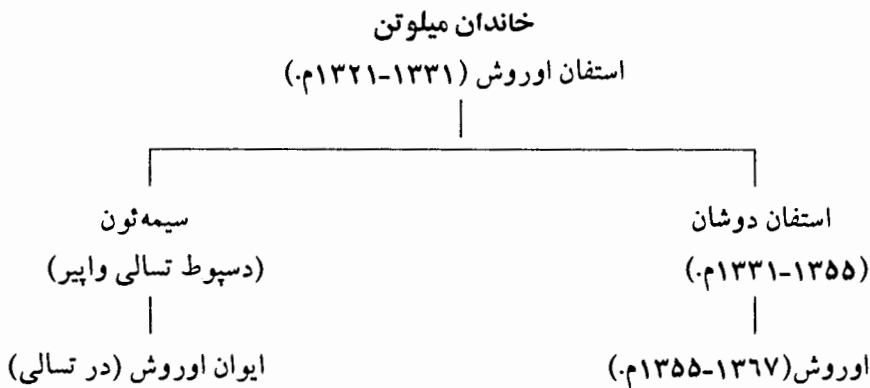
2. Pirištine.

3. Militza.

وی وفادار ماند. در جنگهای نیه‌بولی و آنکارا، سربازان صرب تحت فرماندهی شخص لازاروویچ و برادرش وولک^۱، همراه سربازان عثمانی بودند (۲۲). پس از جنگ آنکارا^۲، لازاروویچ در جنگ میان شاهزادگان عثمانی، حسابگرانه عمل کرد، و از این عمل خود سود فراوانی برد. فوت وی در سال ۱۴۲۷م. اتفاق افتاد، و ایوان برانکوویچ خواهرزاده‌اش — که در تاریخهای عثمانی وولک اوغلی نامیده شده است — جانشین او شد.

باتوجه به اینکه دربارهٔ حوادث صربستان در صفحات آتی ضمن بحث دربارهٔ وقایع عثمانی سخن خواهد رفت، لذا در اینجا از اختصاص دادن بخشی جداگانه و مفصل به آن، خودداری می‌شود.

شجره‌نامهٔ خاندان پادشاه صرب



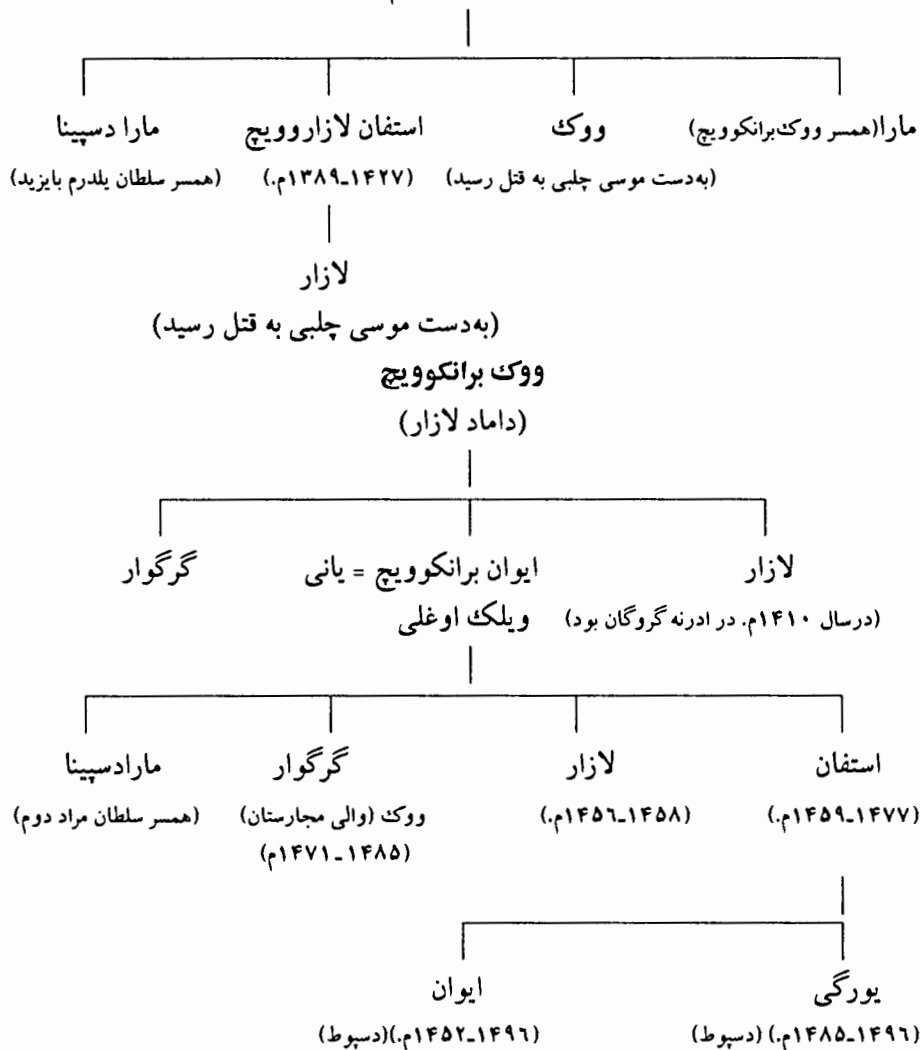
1. Vulk.

۲. بین عثمانیان و امیر تیمور گورکانی (م).

شجره‌نامه پادشاهان صرب شمالی

لازار گربلیانوویچ

(۱۳۸۹-۱۳۶۷ م.)



عثمانی‌ها و آلبانی

آلبانی در قرن چهاردهم میلادی

آلبانی در قرن یازدهم میلادی به صورت ابتدای یک پل و موضعی مهم بین اروپای فتودال

و بیزانس درآمده بود. آلبانی که به شیوه فئودالیه اداره می‌شد، بعد از بیزانسی‌ها به دست امپراتوری لاتین استانبول افتاد، و لاتین‌ها در اپیر یعنی آلبانی جنوبی یک حاکم‌نشین (اسقف‌نشین) به وجود آورده بودند. بعدها با اینکه بر اثر ازدواج یعنی خویشاوندی سببی، ساحل آلودنیای اپیر، به پادشاه‌نشین ناپل منتقل شد، ولی شارل آنزو، پادشاه سیسیل چون بر این پادشاهی دست یافت، در سال ۱۲۷۲م. بر نفوذ خود در آلبانی افزود، و عنوان پادشاه آلبانی بر خود نهاد، و شاهزاده‌نشینهای کوچک وابسته به خود به وجود آورد، و همین امر سبب بروز اختلافات و مجادله‌های زیادی بین بیزانسی‌ها و آنزوها گردید.

ترکهای امیرنشین آل آیدین، برای آندروونیکوس سوم امپراتور بیزانس که جهت ایجاد حاکمیتش وارد این منطقه شده بود، نیروی کمکی اعزام داشتند، آنها پس از کسب موفقیت‌هایی از طریق تسالی و بئوتیا^۱ به سرزمین خود بازگشتند (۵۷۳۷.ق. / ۱۳۳۷م.). در فاصله سالهای ۱۳۴۰-۱۳۴۶م. در آن بخش از آلبانی که به تصرف صربها درآمد، بویژه پس از سقوط پادشاهی صربها، شاهزاده‌نشینهای دراج، آلودنیا و برات تأسیس گردید. آن قسمت که مابین رودهای مات^۲ (مت) و اشکومبی^۳ قرار داشت، و در سال ۱۳۶۸م. نیز شهر و بندر دراج، به دست شارل توپیا^۴ سرکرده آلبانی (۲۳) از خاندان آنزو افتاد. آلودنیا (والونا)^۵ از بنادر آلبانی و کانینا^۶ نیز متعلق به شخصی به نام آلكساندر گیوریش^۷ بود. بلگراد آلبانی که برات نامیده می‌شد، نیز بدو^۸ متعلق به ایوان آسن کومننوس^۸ بود که بعدها به اشغال آلكساندر (گیوریش) درآمد. علاوه بر آن در زانتا که مرکز آن ایشکودرا بود، نیز شاهزاده‌نشین لاتین وجود داشت که در سال ۱۳۶۰م. توسط سه پسر شاهزاده‌ای به نام بالشه یا بالشی که آلبانی‌الاصل بود، تأسیس شده بود (۲۴). این شاهزاده‌نشین، هنگام نابسامانی صربستان که پس از استغفار دوشان به وجود آمده بود، با تصرف برخی از مناطق متعلق به صربها، گسترش پیدا کرد. اما این اراضی اشغالی یعنی ایپک و پیزرن و حوالیش، توسط لازار حکمران صربها بازپس گرفته شد، و توارتکو پادشاه بوسنی نیز برخی اراضی آنها را به اشغال درآورد.

1. Beotia.

2. Mat.

3. Işkombi.

4. Topia.

5. Valona.

6. Kanina.

7. Giorış.

8. I. A. Komnenos.

عملیات عثمانیان در آلبانی

نخستین فعالیت عثمانیان در آلبانی در سال ۱۳۸۳ م. آغاز شد. شاهزاده آلونیا (والونا) که از جانب آق‌نجی‌های (مهاجمان) عثمانیان تحت فشار قرار گرفته بود، ناچار سرزمینش را تحت‌الحمایه جمهوری و نیز قرار داد. دومین عملیات عثمانیان در آلبانی پس از این مسئله زمانی صورت گرفت که بین شارل توپیا و بالشه دوم مجادله برقرار بود، که مصادف با سال ۱۳۸۵ م. می‌باشد. بالشه‌ها که آلونیا، برات و کانینا را در تصرف داشتند، شارل توپیا را در ساحل دراج در تنگنا قرار دادند، و شارل توپیا نیز ترکها را به یاری طلبید. در این زمان هنگامی که نیروهای جاندارلی (جندرلی) خلیل خیرالدین پاشا که حوالی آخری را اشغال کرده بودند، شارل توپیا که با نیرومندترین شاهزاده آلبانی یعنی بالشه در جنگ بود، به ونیزی‌ها اعتماد نکرد، از ترکها علیه بالشه درخواست کمک کرد، زیرا بالشه، بندر دراج را از دست شارل توپیا خارج کرده بود.

بالشه دوم در این بین بر سر مسئله کاتارو (۲۵) باتوار تکو پادشاه بوسنی نیز در مجادله بود. ولی بالشه دوم با اطلاع از حرکت عثمانیان، از جنگ با پادشاه بوسنی منصرف شد و به جنوب بازگشت. نیروهای تعداد زیادی از سینیورهای (اربابان) آلبانی نیز همراهش بودند. خیرالدین پاشا، دعوت شاهزاده توپیا را مغتنم شمرده، بلافاصله از کوههای البسن^۱ (باسانیا) عبور کرد و برای مقابله با بالشه راهی جنوب شد، و در ساحل چپ رود دوول^۲ (وویوسا) با بالشه روبرو شد، و پس از جنگی سخت بر شاهزاده آلبانی غالب آمد. در این جنگ، بالشه و پسر و وکاشین پادشاه صربستان جنوبی که به وی پناهنده شده بود، و نیز ایوان، برادر مارکو کرلیه‌ویچ کشته شدند (۱۳۸۵ م.) (۲۶). شاهزاده دراج نیز در سایه غلبه عثمانیان و شکست آنها، مجدداً سرزمینش را به دست آورد. تواریخ عثمانی، این جنگ را عملیات «قارلی ایلی»^۳ گفته‌اند. عثمانیان پس از این پیروزی، خود را تا خلیج ناردرا رساندند، و برای مدتی گذرا، سلاویک نیز تصرف شد. در سال ۱۳۸۹ م. کرویا^۴ و اسکندریه (ایشکودرا) به تصرف ترکها درآمد. اما فرمانروای عثمانی چون پی‌برد مذاکراتی علیه دولت وی در اروپا، جاری است، صلاح ندانست که ونیزی‌ها را که در دریای مدیترانه نیروی دریایی عظیمی داشتند، علیه خود برانگیزاند. بدین جهت این دو شهر را به ونیزی‌ها پس داد (۲۷).

1. Elbasan (Bassania).

2. Devol (Voyussa).

3. Karli-Ili.

4. Kroya.

برخی از شاهزاده‌نشینهای آلبانی

بعد از مرگ بالسه دوم، قدرت این شاهزاده‌نشین از هم گسست، و سرزمینش میان همسرش که آولونیا و یانیا را در دست داشت، و یووان پسر برادرزاده‌اش استراتیشمیر تقسیم گردید. زانتا واقع در شمال نیز، متعلق به رادیچ^۱ بازمانده خاندان چرنویه‌ویچ^۲ بود. یووان تا سال ۱۴۰۳ م. که فوت کرد، به‌طور مسالمت‌آمیز به‌عنوان متحد دولت عثمانی باقی ماند. پسر و جانشینش بالسه سوم نیز به نفع عثمانیان اقدام می‌کرد، به‌طوری‌که پاشایگیت^۳ (یغیت) سنج‌بیگ اسکوب، او را به تجاوز به اراضی حوالی ایشکودرا و آنتیواری متعلق به ونیزی‌ها تشویق و تحریک می‌کرد.

در زمان حکمرانی خاندان بالسه، خاندان کاستر یوتا^۴، و نیز خاندان دوقاقین که قوانین حوالی و مناطق ایشکودرا و یاکووا^۵ را تدوین کرده بودند، پرآوازه شدند (۲۸) و بعد از جنگ دُول، این شاهزاده‌نشینها حاکمیت عثمانیان را به رسمیت شناختند. علاوه بر آنها، با اینکه خاندانهای دیگری نظیر یونیم^۶، پالاتی^۷ و کاریا و نیز خاندانهای دیگری در شمال منطقه دوگنو^۸ واقع در شمال آلبانی وجود داشتند، ولی چون آنها، واسالهای شاهزاده‌نشینها بودند، از اهمیت چندانی برخوردار نبودند. در آلبانی جنوبی نیز از اواخر قرن سیزدهم میلادی، خاندان موساچی^۹ که مرکزشان برات بود، حکمرانی داشتند. آنها با خاندان پادشاه‌نشین ناپل مناسباتی داشتند. علاوه بر آن در قرن چهاردهم میلادی، خاندان اسپاتا^{۱۰} که مرکزشان ارگیری بود، و نیز والی‌نشین (۲۹) یانیا و ناردرا، همچنین خاندان زنه‌بسی^{۱۱} در اپیر وجود داشتند. پسر گین (جین) زنه‌بسی، آخرین فرد این خاندان که سرزمینش توسط ترکها اشغال گردید، به‌عنوان گروگان در دربار عثمانی به‌سر می‌برد و او را حمزه می‌نامیدند. آولونیا و یالونا، بخشی از والی‌نشین اپیر، و نیز والی‌نشین کانینا از سال ۱۳۱۴ تا ۱۳۲۰ م. با اینکه تحت اشغال بیزانسی‌ها قرار داشت، ولی بعد، به تصرف یووان آسن کومننوس برادر آلكساندر

1. Radiç.

2. Çernoyeviç.

3. Paşayigit.

4. Kastrýota.

5. Yakova.

6. Yonima.

7. Palati.

8. Dogno.

9. Musachi.

10. Spata.

11. Zenebisi.

پادشاه بلغار درآمد، در سال ۱۳۷۲م. خاندان بالسه از چنگک دسپوت (والی) بلغار خارج کرد. در سال ۱۳۸۵م. بعد از فوت بالسه دوم، کومیته موساکی^۱ (موساچی) همسر بیوه وی در آولونیا مستقر شد، و این اراضی در سال ۱۴۱۷م. تحت نفوذ و سلطه ترکها درآمد. سه سال بعد، کانینا نیز به همان ترتیب حاکمیت ترکها را به رسمیت شناخت، و رگینه بالسه^۲، حکمران آنجا، به جزیره کورفو عقب نشست.

شبه جزیره موره به استثنای برخی از سواحل آن، و نیز یونان و تسالی به بیزانسی‌ها تعلق داشت. در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم میلادی، خاندان توپیا و بالسه که موفق به گردآوری امیرنشینهای متعدد آلبانی تحت یک اداره و حکومت شدند، یکی پس از دیگری حاکمیت خود را از دست دادند و امرای آلبانی تابع آنها، مجدداً آزاد و مستقل شدند که مهمترین آنها خاندان کاستر - یوتای آلبانی بود (۳۰).

خاندان کاستریوتا

قدیمیترین نام این خاندان مزرکو^۳ بود که بعدها کاستریوتا نامیده شدند. احتمال دارد که هر دو این نامها برگرفته از نام روستا و یا محلی باشد. خاندان کاستر یوتا، مالک اراضی مابین لش^۴ و ایشکودرا بودند. این خاندان نیز در زمان حکمرانی خاندان بالسه، همانند خاندان دوقاقین سرزمین خود را از دست دادند. خاندان کاستریوتا در سال ۱۳۸۵م. پس از فوت بالسه دوم، مجدداً سرزمین خود را به دست آوردند و مرزهای خود را تا بخشی از میردیتا^۵، در شمال شرقی ایشکودرا گسترش دادند. بنا به نوشته برخی از منابع تاریخی، کرویا در تصرف آنان نبود، بلکه در دست خاندان توپیا بود که پیش از سال ۱۴۱۰م. یعنی ۱۴۰۵م.^۶ به دست عثمانیان افتاد.

ژرژ (جورج) کاستریوتا یکی از افراد این خاندان، در سال ۱۳۸۹م. در جنگ اول کوسووا شرکت داشت و حتی توصیه نمود که حمله به ترکها شب‌هنگام صورت گیرد. از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴م. خاندان کاستریوتا در برابر حملات موفقیت‌آمیز عثمانیان در آلبانی به

1. Komita Musaki.

2. Regine Balşa.

3. Mezreko.

4. Leş.

5. Mirdita.

۶. در متن اصلی ۱۴۱۵م. آمده است (م).

مقاومت پرداختند.

در زمان حکمرانی ژان (یان) کاستریوتا، قلمرو این خاندان توسعه پیدا کرد، و تا تیران، ماتیا دبره علیا و دبره سفلی، میردیتا، و صرب کشیده شد؛ و تنها شهر کرویا، همان گونه که در منابع تاریخ ترکها آمده است، تا آن زمان در دست آنان نبود. کرویا که در تصرف خاندان توپیا قرار داشت، پس از آنکه به تصرف عثمانیان درآمد، در سال ۱۴۱۵م. به دنبال شکست اورنوزیگ از بالشه دوم با اینکه دوباره توسط نیشته (نیخته) توپیا^۱، به تصرف درآمد، اما در سال ۱۴۱۵م. توسط ترکها باز پس گرفته شد. شهر کرویا پس از فرار اسکندریگ از قلمرو عثمانی — که بنا به گفته عاشق پاشا زاده، کرویا به صورت تیول به وی واگذار شده بود — توسط وی اشغال گردید.

ژان کاستریوتا، در عملیات قبلی عثمانیان، حاکمیت قطعی عثمانیان را در سال ۱۴۱۰م. به رسمیت شناخت، و پسر ارشدش را به عنوان گروگان به دربار عثمانیان فرستاد. با وجود این وابستگی صوری، در صدد برآمد که با رسیدن به توافق با ونیزی ها، از حمایت آنان برخوردار شود. ونیزی ها ابتدا عنوان هم وطن افتخاری، و بعد نیز عنوان هم وطن رسمی به او دادند، و زمانی که ترکها به سرزمین وی حمله کردند، ونیزی ها این سرزمین را جزو اراضی خود به شمار آورده، و با تماس با حکومت عثمانی، سرزمین ژان را از اشغال عثمانیان رهایی بخشیدند. ولی بعدها پس از آنکه سلطان مراد دوم، اوضاع داخلی کشور را سر و سامان بخشید، با اردویی نیرومند، وارد سواحل آدریاتیک شد. ژان کاستریوتا حاکمیت عثمانیان را پذیرفت، و پسرانش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد (۳۱)، که آنها نیز به ادرنه فرستاده شدند (۱۴۲۳م.). ژان هنگامی که عثمانیان عملیات خود را در دیگر مناطق آلبانی ادامه می دادند، نسبت به عثمانیان صادق و وفادار باقی ماند و عثمانیان تا زمان فوت وی که در سال ۱۴۴۳م. اتفاق افتاد، دیگر مزاحم وی نشدند، و پس از فوتش، سرزمین وی مستقیماً ضمیمه قلمرو عثمانیان گردید.

اسکندریگ

با توجه به اینکه درباره ماجرا و سرگذشت ژرژ و یا اسکندریگ مشهور، کوچکترین پسر ژان کاستریوتا در کتابهای تاریخ عثمانی اطلاعات مفصلی به دست داده شده است، بنابراین

1. Nichte Topia.

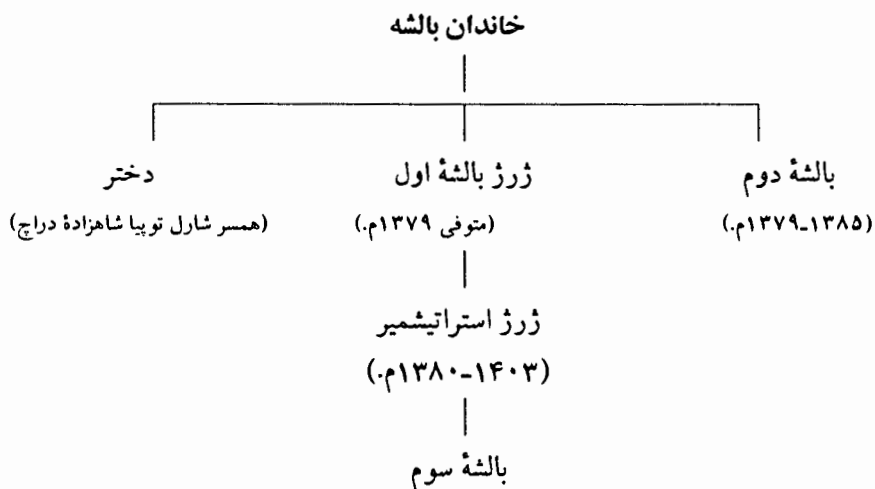
بحث مختصری درباره‌ی وی [در اینجا] ضرورت دارد. ژرژ در سال ۴-۱۴۰۳، متولد شد. وی حدود هجده یا نوزده سال داشت که با نام اسکندر، به‌عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاده شد. وی جوانی با استعداد بود که همانند جنگاوری پرورش یافت. پس از شرکت در جنگهای عثمانیان در آناتولی و روم ایللی، به شهامت و شجاعتش پی‌برده شد. اسکندر زمانی وارد خدمت عثمانیان شد که در اوج فعالیت ذهنی-فکری خود بود، و چون امیرزاده بود، بنابراین ارتباطش را با سرزمین خود حفظ کرده، نهانی به این ارتباط و مناسباتش ادامه می‌داد. پدرش حدود سال ۱۴۴۳م. فوت کرد و سرزمینش به‌موجب فرمانی که صادر شد توسط حسن بیگ، سنجق‌بیگ کرویا اشغال گردید. اسکندربیگ در اردوی عثمانیان تا مقام سنجق‌بیگی ارتقا یافت. در سال ۱۴۴۳م. در حین آغاز جنگ موره‌وا، با ژان هونیاد، اسکندربیگ محل خدمتش را ترک کرد و به سرزمین خود فرار نمود. فرار اسکندربیگ، یکی از دلایل شکست عثمانیان در این جنگ بود. اسکندربیگ قبل از فرار، با در دست داشتن سند و فرمانی جعلی مبنی بر انتصابش به سنجق‌بیگی کرویا از طرف دولت عثمانی، به آن صوب حرکت کرد. برادرزاده‌اش حمزه بیگ نیز همراه وی بود. علاوه بر آن سیصد نفر از غلامان صادق و وفادارش نیز در معیت وی بودند. وی با نشان دادن فرمان جعلی همراه افراد خود وارد کرویا شد، و حسن بیگ محافظ قلعه و افرادش را بلافاصله به قتل رساند. پس از کرویا قلاع دیگری را نیز به تصرف درآورد، و از سال ۱۴۴۳ به‌بعد، مجادلات و جنگهای مشهور خود را آغاز کرد. حوادث آلبانی را بدین ترتیب می‌توان خلاصه کرد: ترکهای عثمانی در سال ۱۳۸۳م. با آلبانی ارتباط برقرار کردند. در سال ۱۳۸۳م. با استفاده از اختلافات و مجادلات بین شاهزادگان آلبانی، به مداخله در حوادثی که در آلبانی روی می‌داد، پرداختند. در این زمان خاندان بالسه و توپیا، اهمیت سابق خود را از دست داده بودند. بعدها در زمان اجرای عملیات سلطان یلدرم بایزید که در سال ۱۳۹۴ تا ۱۳۹۶م. صورت گرفت، خاندان دوقاقین در حوالی ایشکودرا، و خاندان گوئیازاکاریا^۱ در منطقه دوگمو^۲، و خاندان کاستریوتا در آلبانی میانی، و خاندان توپیا در آلبانی جنوبی، خاندان آرانیت (۳۲) در حوالی آولونیا و کانینا و موزاشی‌ها (موزاشی) در اراضی موزاشی که به‌نام خود آنها مشهور بود، و خاندانهای اسپاتا و زنه‌بسی در اپیر، و در حوالی آخری نیز خاندان گروپا حکمرانی داشتند. در اواخر قرن چهاردهم میلادی، اوگلون، ایشکودرا، لش و دراج از چنگ خاندانهای بالسه و توپیا خارج، و به‌دست

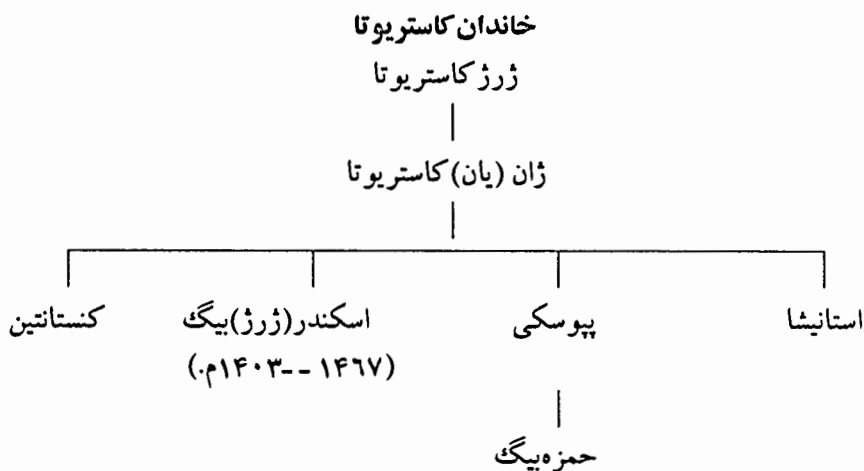
1. Goia Zakkaria.

2. Dogmo.

و نیز ی‌ها افتاده بود. این وضع و موقعیت فتودالها و مجادلات آلبانی، تسلط عثمانیان بر آلبانی را آسانتر کرد، و ترکها از دشمنی و اختلافهای میان فتودالهای آلبانی به نفع خود استفاده کردند. علاوه بر آن، به نظر می‌رسد که در اثنای تسلط و فتوحات عثمانیان، امکان کمک گرفتن از خارج نیز برای این سرزمین وجود نداشت. زیرا ویزی‌ها به غیر از منافع سیاسی خود به مسئله دیگری اهمیت نمی‌دادند، و خواهان برخورد با عثمانیان نبودند. گذشته از آن، آنها با استفاده از ضعف آلبانی، مناطق مهمی از این سرزمین را نیز به اشغال درمی‌آوردند. اهالی را گوسا نیز به سبب شرایط و موقعیت اقتصادی، به اشغال و تسلط عثمانیان اهمیتی نمی‌دادند. بدین ترتیب، در یک چنین شرایط و اوضاع نومیدانه‌ای، آندره توپیا، از آلبانی میانی، به ترکهای مستقر در این ناحیه حمله کرد، و در سال ۱۴۳۲ م. به یک پیروزی زودگذر دست یافت. بعدها عثمانیان سالهای متمادی، با اسکندریگ درگیر شدند، و جنگها و مجادلاتی که در سال ۱۳۸۳ م. شروع شده بود، سرانجام در سال ۱۴۶۷ م. با تسلط کامل عثمانیان بر این سرزمین به پایان رسید.

شجره‌نامه خاندانهایی که در نیمه دوم قرن چهاردهم میلادی در آلبانی حکمرانی کردند، به شرح زیر است:





روابط عثمانی - افلاق

و

نخستین برخورد با بوغدان

زمانی که عثمانیان به اروپا گام نهادند و به فتوحاتی در روم ایلی نائل آمدند، در شمال مناطق نزدیک به مصب رود تونا (دانوب) دو شاهزاده‌نشین رومن در ملداوی (بوغدان) و اولاخیه (افلاق) وجود داشتند (شاهزاده‌نشین بوغدان در سال ۱۳۹۵ م. تشکیل شده بود). هنگام پیشروی عثمانیان به جانب تونا، چون اولاخیه (افلاق) به آنها نزدیکتر بود، بنابراین ابتدا ارتباط با آنها شروع شد، و این ارتباط به شکل خصمانه‌ای گسترش یافت.

در این دوره نیکولا آلکساندر (۱۳۶۴-۱۳۲۰ م.) فرزند ایوانکو بساراب (امارتش حدود ۱۳۲۰-۱۳۱۰ م. بود) در رأس شاهزاده‌نشین اولاخیه قرار داشت. بساراب در سال ۱۳۳۰ م. اردویی از مجارها را به فرماندهی روبرت کارولی پدر لایوش - پادشاه مجار - در جنگی شکست داد. با اینکه منابع مؤخر نوشته‌اند که نیکولا آلکساندر در فاصله سالهای ۱۳۶۴-۱۳۲۰ م. مدتهای مدید در امر امارت با پدرش همکاری و شرکت داشت و در جنگ صرب صندیغی، سرباز و نیرو اعزام داشت، ولی با توجه به منابع معاصر امکان قبول این روایت وجود ندارد. بعد از مرگ آلکساندر (آلکساندرو) که در سال ۱۳۶۴ م. اتفاق افتاد، پسرش ولادیسلاو، و یا ولایکو بساراب (حدود ۱۳۷۵-۱۳۶۴ م.) بر منطقه‌ای که مرکز آن

کرتتادو آرگش^۱ بود و رود آرگش آن را مشروب می‌کرد، مستقلاً حکم می‌راند. اما اندک زمانی بعد، ناگزیر از قبول حاکمیت مجارها که نیرومند شده بودند، گردید. ولایکو، همراه با ووکاشین پادشاه مقدونی صربها در جنگ چیرمن شرکت کرد (۳۳).

پس از ولایکو، در زمان رادوی دوم شاهزاده افلاق (۱۳۸۶-۱۳۷۵ م.) نیز، بلغارها، سیلیستره را که به وی تعلق داشت، تصرف کردند. دان اول پسر رادو برادرزاده ولایکو که جانشین وی شده بود، در جنگ میان دو برادر یعنی استراتیشمیر و شیشمان (شاه و شاهزاده بلغار) به سبب قربانی که با استراتیشمیر داشت، به وی کمک کرد، بنابراین، بین او و شیشمان پادشاه بلغار نیز جنگ درگرفت. دان اول در این جنگ به سبب خیانت تعدادی از امرا، به اسارت پادشاه بلغار درآمد و به قتل رسید، و برادرش که در منابع عثمانی به نام میرچا^۲ «میرچا» (۱۴۷۸-۱۳۸۶ م.) مشهور است، امیر افلاق شد. میرچا در رسیدن به امارت، از کمک شیشمان پادشاه بلغار سود جست (۳۴). میرچا فردی باهوش، حيله‌گر و سیاستمدار بود. میرچا در نخستین جنگ کوسووا با اینکه نیرویی برای کمک به لازار امیر صرب فرستاد، ولی تمامی نیروی اعزامیش در جنگ نابود شد. آقنچی‌های ترک، در سال ۱۳۹۱ م. تحت فرماندهی فیروزیبیک، برای نخستین بار وارد تونا (دانوب) شده، سرزمین میرچا را غارت کردند. میرچا پس از این تهاجم زمستانی، هنگامی که سلطان یلدرم بایزید در آناتولی به سر می‌برد، از تونا گذشت و به قصد تصرف سیلیستره، به نیروهای محافظ ترک حمله برد، و تا قارین آباد (قرین آباد) پیشرفت و به چپاول و کشتار پرداخت. فرمانروای عثمانی پس از اطلاع از این مسئله، شخصاً علیه میرچا عازم جنگ شد (۳۵). در این جنگ، لازاروویچ، والی صرب، مارکوکریه‌ویچ، امیر صربی مقدونیه و کنستانتین امیر صربی کوستندیل نیز به عنوان نیروهای کمکی در اردوی عثمانی حضور داشتند. اردوی عثمانیان پس از ورود به ویدین از دانوب گذشته، به موضع قلافات^۳ رسید. در نخستین جنگی که در رووینه^۴ با نیروهای میرچا درگرفت، شکست خورد. ولی بعد از این جنگ بی‌اهمیت، میرچا که عقب‌نشینی کرده بود، مورد تعقیب قرار گرفت، و دچار شکست سخت و قطعی گردید. هرچند میرچا (۳۶) تا شهر کرتتادو آرگش (کرتتای ارجش) که بر دامنه کوههای کارپات قرار داشت، مورد تعقیب قرار گرفت، ولی دستگیر نشد، و موفق به فرار به منطقه ترانسیلوانی (اردل) گردید (۳۷). عثمانیان

1. Kurtea de Argeş.

2. Mircea.

3. Kalafat.

4. Rovine.

شخصی به نام ولاد را جانشین میرچا کرده، پس از اینکه برایش خراج بستند، عده‌ای از ترکها را برای محافظتش گماردند.

میرچا که به مجارستان گریخته بود، در سال ۱۳۹۱م. برای تأمین جان و موقعیتش پیمان اتحادی با ولادیسلاو پادشاه بلغار علیه مجارستان منعقد نمود. ولی در سال ۱۳۹۴م. پس از فرار از مقابل عثمانیان، ناگزیر به دشمن خود مجارها پناهنده گردید. پس از این پناهندگی، در فوریه سال ۱۳۹۵م. میان سیگسیموند پادشاه مجارستان - که از براشو^۱ (براشوف) یعنی کرونتشاد^۲ بازمی‌گشت - و میرچا پیمان اتحادی علیه ترکها منعقد شد. سیگسیموند در جولای همان سال وارد افلاق گردید، و به اتفاق میرچا - که از پیش به سرزمین خود بازگشته بود - ولاد را که از طرف عثمانیان به عنوان شاهزاده و والی افلاق تعیین شده بود، وادار به فرار به ساحل راست تونا یعنی اراضی عثمانیان کرده، و هرچند کوچوک نیه‌بولی (نیه‌بولی صغیر) واقع بر ساحل تونا را تصرف کردند، ولی ولاد که از کمک عثمانیان برخوردار شده بود، با حمله به نیروهای مجار، سیگسیموند را در موقعیت دشواری قرار داد. ولاد تا جنگ مشهور نیه‌بولی در سایه حمایت عثمانیان در مقام خود باقی ماند.

سیگسیموند هنگامی که در سال ۱۳۹۶م. به اتفاق صلیبیون علیه ترکها حرکت کرد، استیوری^۳ امیر اردل را مأمور حمله به ولاد کرد. ولاد مغلوب شده و فرار نمود، و میرچا به کمک مجارها برای دومین بار حاکم افلاق شد (۱۳۹۶م.). یک سال بعد از جنگ نیه‌بولی سلطان یلدرم بایزید شخصاً در رأس اردویش وارد افلاق شد و میرچا را وادار به اطاعت کرد، و شاهزاده افلاق با قبول عهدنامه‌ای (۳۸) پانزده ماده‌ای، در امور داخلی و خارجی خود مستقل گردید، ولی با این شرط که امرا و حکمرانان افلاق پس از انتخاب، مورد تأیید پادشاه عثمانی قرار گیرند، و نیز به عثمانیان باج پردازند. بدین ترتیب افلاق تحت حاکمیت و تبعیت عثمانیان درآمد.

میرچا پس از جنگ آنکارا، به موسی چلبی که بر اثر اختلافات و زد و خوردهای شاهزادگان عثمانی، وارد روم ایلی شده بود، کمک کرد، و در ماجرا و حادثه شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماونای نقش داشت.

در سال ۱۴۱۶م. شخصی به نام دان دوم به عنوان رقیب میرچا قد علم کرد. نظر به اینکه وی

1. Braşov.

2. Kronştad.

3. Stibori.

از حمایت عثمانیان، و میرچا نیز از حمایت مجارستان برخوردار بود، لذا روابط خصوصت آمیز میان عثمانیان و مجارها ادامه یافت. با این همه به دنبال غلبه دان بر میرچا، به اطاعت عثمانیان درآمد و ضمن پرداخت مالیاتهای معوقه، پسرش را نیز به عنوان گروگان نزد عثمانیان فرستاد.

در سال ۱۴۱۹م. به دنبال فوت میرچا، مجارها، میخال (میخیل) پسر وی را به عنوان شاهزاده و امیر افلاق اعلام کردند. عثمانیان نیز از دان حمایت می کردند. دان دوم با غلبه بر رقیبش میخال با اینکه او را به قتل رساند (۱۴۲۰م.) ولی به علت ترس از مجارها — که با آنها هم مرز شده بود — از رسیدن به توافق با آنها غفلت نکرد. امارت وی از سال ۱۴۲۰ تا ۱۴۳۱ به مدت یازده سال به طور مستقل ادامه یافت. دان دوم در به قدرت رسیدن شاهزاده مصطفی چلبی معروف به قلابی، نقش مهمی ایفا کرد.

بعد از فوت دان دوم، آلكساندر آلدئا^۱ پسر میرچا به امارت افلاق رسید و مدت شش سال در مقامش باقی ماند. بعد از وی، ولاد دراکول^۲ یعنی ولاد شیطان در سال ۱۴۳۵م. امیر افلاق شد. دان سوم پسر دان دوم که به عنوان رقیب امارت ولاد دراکول (۳۹) — که سیاستی دوجانبه در پیش گرفته بود — در سال ۱۴۳۹م. موفق به متواری کردن ولاد دراکول شد، امارت را به دست گرفت. ولی ولاد که به عثمانیان پناهنده شده بود، در سال ۱۴۴۱م. با قبول پرداخت سالانه دوازده هزار دوکا^۳ و پانصد نفر از جوانان به عنوان دوشیرمه، برای دومین بار امارت را به دست آورد، و رقیبش دان سوم را متواری کرد.

ولاد تا سال ۱۴۴۴م. یعنی تا انعقاد قرارداد ادرنه — سیگدین، از یک سو به عثمانیان باج می پرداخت، و از طرف دیگر نیز تحت حمایت مجارها قرار داشت (۴۰). مشخص نیست که این سیاست عجیب تا چه تاریخی ادامه داشت. ولی مجارها به خاطر این سیاست ولاد، اولاخیه (افلاق) را به صورت دائمی و برای همیشه به عنوان منطقه نفوذ خود به شمار می آوردند.

ولاد قبل از جنگ وارنا به اتفاق هونیاد یانوش^۴ (ژان هونیاد) علیه عثمانیها وارد عمل شد. وی با اینکه اقدامات افراطی ژان هونیاد را مورد بازخواست قرار داد، و به وی توصیه نمود تا راه اعتدالی در پیش گیرد، ولی ایراداتش مورد اعتراض قرار گرفت. حتی زمانی که هونیاد

1. A. Aldea.

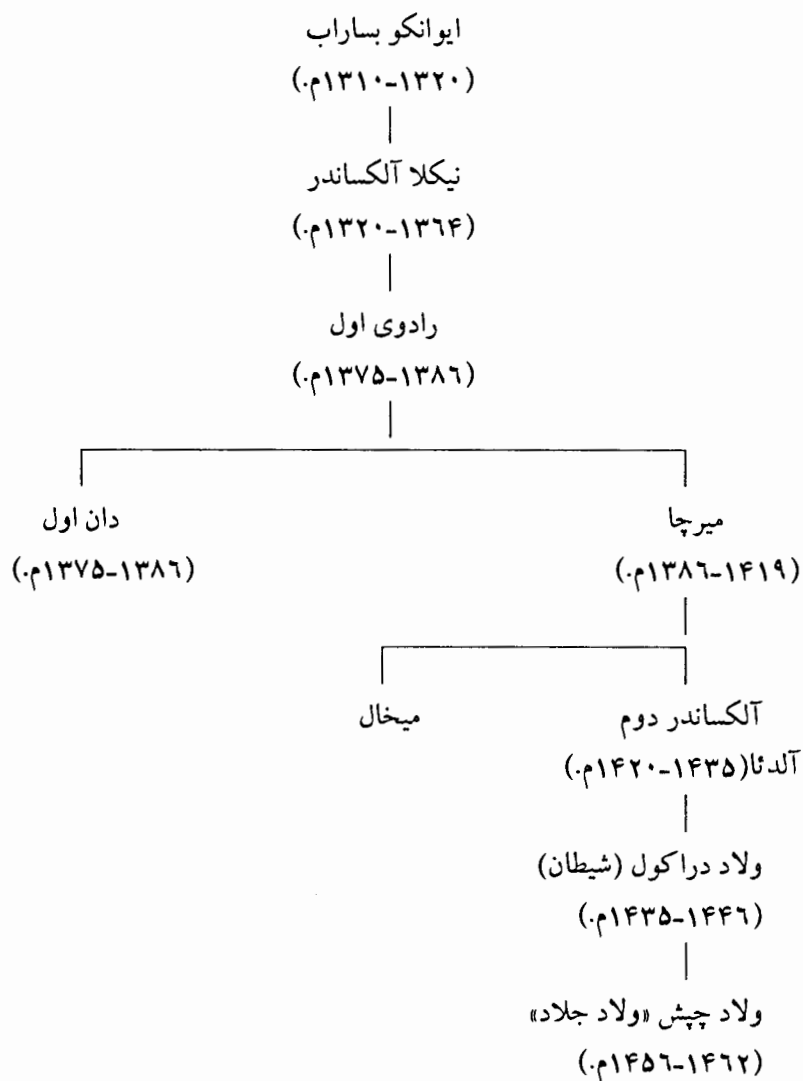
2. V. Drakul.

۳. دوکا یا دوکات، نام سکه قدیم ونیزیها (م).

4. Hunyad Yanoş.

ادعا کرد که با نیرویی پانزده هزار نفری قادر به شکست عثمانیان خواهد بود، ولاد در پاسخ ادعای وی گفت که پادشاهان عثمانی با این تعداد نفرات، فقط به شکار می‌رود.

شجره‌نامهٔ خاندان بساراب در اولاخ - افلاق



هونیاد که از اعتراضهای ولاد ناراحت شده بود، پس از شکست در وارنا بازگشت، ودان

سوم را مجدداً بجای ولاد به عنوان امیر افلاق تعیین کرد (۱۴۴۶ م.). این شاهزاده که نسبت به مجارها وفادار ماند، مدتی بعد مفقودالاثر شد (۱۴۴۸ م.). ولادیسلاو دوم پسر دان دوم، بجای دان سوم، از طرف عثمانیان به عنوان امیر افلاق تعیین شد. اما به نظر می‌رسد که روابط بین عثمانیان و افلاق در زمان وی رضایتبخش نبوده است. ولاد چپش که در سال ۱۴۵۶ م. بجای ولادیسلاو دوم امیر افلاق شد، همان امیری است که در منابع عثمانی او را «قازقلی ویوودا» (امیر میخکوب کننده) نامیده‌اند که پسر ولاد دراکول (ولاد شیطان) و نوه میرچا بود که به آنها در فوق اشاره شد.

روابط عثمانی - بوغدان

شاهزاده‌نشین بوغدان - که صحیحتر آن بوغدان است - و یا شاهزاده‌نشین ملداوی، پس از عصیان خانواده‌ای کوچک از اصیلزادگان اولاخ (افلاق) - که ساکن شهر مارامورس^۱ واقع در ترانسیلوانیای شمالی بود - علیه لایوش اول پادشاه مجارستان، در این منطقه تأسیس شد. بوغدان والی عاصی در سال ۱۳۵۹ م. امیر ملداوی را مغلوب کرده، و مؤسس شاهزاده‌نشین بوغدان شد. بدین جهت است که شاهزاده‌نشین ملداوی را شاهزاده‌نشین بوغدان می‌نامند. روابط بین عثمانیان و بوغدان در قرون بعد آغاز شد. قبل از استیلا و حاکمیت عثمانیان، امرای بوغدان، از یک سو در برابر فعالیت مجارها و بلغارها برای تحت نفوذ درآوردن بوغدان، و از دیگر سو در مقابل ادعای دولت آلتون اردو - که رقیبی برای مجارها و بلغارها بود - مبنی بر مطالباتش، سیاستی اعتدالی اتخاذ کرد که موجب حفظ استقلال عملی و واقعی سرزمینش شد. درحالی که دولت و شاهزاده‌نشین افلاق که در جنوب قرار داشت، حاکمیت عثمانیان را پذیرفته بود.

بوغدان قبل از ایجاد تماس مستقیم با ترکان عثمانی، وارد تشکیلات و معاهداتی گردید که برای دفاع در مقابل عثمانیان به وجود آمده بود. امیر آلکساندر روجل بون^۲ (امارتش از ۱۴۳۲-۱۴۰۶ م.) به موجب معاهده لوبلین^۳ در سال ۱۴۱۲ م. متعهد شد در صورتی که سیگسموند پادشاه مجار و ولادیسلاس یاگلو^۴ پادشاه لهستان مورد تهاجم قرار گیرند، وی

1. Maramureş.

2. Aleksandrucel Bun

3. Lublin.

4. Jagello.

برای دفع عثمانیان اقدام کند. در صورت خودداری از کمک، سرزمینش بین آن دو پادشاه تقسیم گردد.

عثمانی‌ها در زمان چلبی محمد، در سال ۱۴۲۰م. بعداز مغلوب کردن میخال امیر افلاق، قلاع دوبریچه و تونای سفلا را تحت حاکمیت خود درآورده، برای اولین بار به اراضی بوغدان حمله کردند و شهر آکرمان (کتاتآلبا^۱) بندر و شهر بوغدان واقع در مصب دنیستر را محاصره کردند، ولی این محاصره موفقیتی برای آنها دربرنداشت.

جنگ نیه‌بولی، مجارها، بلغارها و بوغدانی‌ها را در سال ۱۴۲۶م. مصمم به تشکیل اتحادی صلیبی نمود که اقداماتشان بی‌نتیجه ماند. در سال ۱۴۳۱م. آلکساندر روجل‌بون، با کمک آلکساندر والدئا شاهزاده افلاق، به کسب پیروزی در برابر نیروهای سلطان مراد دوم نائل آمد. با این‌همه، بر فشار عثمانیان به‌جانب شمال روز به روز افزوده شد.

همان‌گونه که بعداً شرح داده خواهد شد، این اوضاع و احوال، پترو آرون والی بوغدان را — که در برابر استیلا و فتوحات ترکها زیون شده بود — سرانجام وادار کرد که در سپتامبر ۱۴۵۵م. تابعیت از سلطان محمد فاتح را بپذیرد (۴۱).

روابط عثمانی و پادشاه‌نشین بوسنی

بوسنه (بوسنی) در قرن دهم میلادی تابع پادشاه‌نشین کرووات بود، و به‌صورت خودمختار توسط امرای بومی که آنها را «بان» می‌گفتند، اداره می‌شد — نظر به اینکه آنها تابع و پیرو مذهب یوگومیل بودند (۴۲)، بنا به فرمان پاپ، توسط مجارها و اردوی اول صلیبی، تار و مار شدند، با این‌همه، هنوز از حمایت مجارها برخوردار، و شدیداً وابسته به پادشاه‌نشین مجار بودند.

در سال ۱۳۶۰م. پس از جنگی که علیه بوسنی صورت گرفت، توارتکو، والی کل بانات که مجاری‌الاصل و شوهر خواهر لایوش اول (لودریک - لویی) پادشاه مجارستان و وابسته به مجارستان بود، به‌عنوان حکمران بوسنی تعیین گردید. استفان کوسترمانیچ^۲ (ایتین کوسترمان) پدر توارتکو از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۵۲م. به‌مدت سی سال تحت حاکمیت مجارها در بوسنی

1. Cetatea Alba.

2. Stefan Kostermanić (Etienne Kosterman).

امارت کرد، حتی منطقه هرسک (هرزه گووین) را نیز ضمیمه بوسنی نمود، و بعد پسرش توارتکو به همان ترتیب به حکمرانی بوسنی منصوب شد.

چند سال بعد از امارت توارتکو، امرای بوسنی قیام کرده، هرچند توارتکو متواری گردید، ولی پس از جنگی که دو سال طول کشید، توارتکو در سال ۱۳۶۶م. مجدداً حکمرانی بوسنی را به دست آورد، و در این بین استفان وولک، برادر توارتکو به مخالفت با وی برخاست. ولی وی نیز نتیجه‌ای از مخالفتش نگرفت و به جمهوری راگوسا پناهنده شد.

توارتکو، پس از فوت اوروش پادشاه صربستان، در سال ۱۳۷۱م. مرزها و قلمرو خود را به سوی شرق گسترش داد، و از قید حاکمیت مجارها رهایی یافت، و تاج پادشاهی بوسنی و لیتورال^۱ (در ساحل شمالی خلیج ونیز) و صربستان را بر سر نهاد. علت داعیه سلطنت صربستان از طرف وی، این بود که وی ادعا می‌کرد که از جانب مادر، نوه استفان دراگوتن (۱۳۸۲-۱۲۷۶م.) پادشاه پیشین صرب است. وی بعدها به کروواتی‌ها که علیه مجارها قیام کرده بودند، کمک کرد و خود را پادشاه کرووات و دالماسیا نیز اعلام نمود و برای جلب نظر کروواتی‌های کاتولیک، از کلیسای شرق (ارتدکس) برید و به کلیسای غرب (لاتین) پیوست. توارتکو، بانیکولا آلتومانوویچ^۲، امیر هرسک (هرزه گووین) و بالشه دوم که منطقه ایشکودرا را در اختیار داشت، و نیز برای تصاحب و تصرف کاتارو واقع در ساحل دالماسیا و دیگر سواحل آن منطقه، جنگید. کاتارو بدو متعلق به مجارها بود. بعد از فوت لایوش شاه، هم توارتکو، و هم بالشه دوم، هر دو در صدد تصرف این بندر مهم بودند. توارتکو هم این بندر و هم اراضی موجود بین این بندر و جمهوری راگوسا را به دست آورد. ونیزی‌ها به علت نفوذی که وی در دالماسیا داشت، در سال ۱۳۸۳م. توارتکو را شهروند خود اعلام کردند. هدف ونیزی‌ها از این تصمیم و حمایت از توارتکو، استفاده از نیروی وی علیه مجارها بود، توارتکو، پس از فوت لایوش در سال ۱۳۸۲م. پادشاهی خود را اعلام کرده بود.

هنگامی که عثمانیان در روم ایلی سرگرم فتوحات خود بودند، توارتکو پادشاه بوسنی بود. تصرف نیش توسط ترکها، سبب گردید که توارتکو از توسعه طلبی خود در دالماسیا چشم‌پوشی کند. بدین ترتیب مدتها قبل از جنگ کوسووا، بوسنی، کرووات، و صربها علیه عثمانیان متفق و متحد شدند. بالشه دوم که از آلودینا تا جمهوری راگوسا را تحت سلطه داشت، نیز وارد این اتحادیه و کنفدراسیون شد. ولی هنوز استراتیسمیر پادشاه بلغاری الاصل

1. Litoral.

2. N. Altomanović.

ویدین — که پدرزن توراتکو بود — و شیشمان پادشاه بلغاری الاصل ترنوا که داماد لازار بود، عملاً به این اتحاد نیروسته بودند که کشته شدن بالشه دوم در جنگی که در سال ۱۳۸۵م. با نیروهای عثمانی انجام داد، سبب متزلزل شدن اتحاد مذکور گردید. نیروهای صرب و بوسنی در سال ۱۳۸۷م. آقنجیهای ترک را تحت فرماندهی شاهین بیگ که فرمانده نیروهای مرزی بود، در جلگه پلوشنیک شکست دادند. هرچند شکست مذکور در سال ۷۹۰ه. ق. / ۱۳۸۸م. سبب فعالیت هرچه سریعتر متحدین جهت بیرون راندن ترکها از شبه جزیره بالکان گردید، اما شکست در جنگ اول کوسووا (۱۳۸۹م.) امید آنها را تبدیل به یأس کرد.

توارتکو با وجود شکست در جنگ مذکور، از کشته شدن لازار والی صرب که او را رقیبی برای خود می‌دانست، خوشحال شد. در واقع نیز پس از کشته شدن لازار بر قدرت و نفوذ پادشاه بوسنی افزوده شد. وی با کمک به کروواتی‌ها — که علیه مجارها عصیان کرده بودند — در سال ۱۳۹۰م. کرووات را اشغال و دالماسیا را به بوسنی ملحق نمود، و خود را علاوه بر بوسنی، پادشاه کرووات و دالماسیا نیز اعلام کرد. توارتکو در ۲۳ مارس ۱۳۹۱م. فوت کرد. وی اندکی قبل از فوتش، با اینکه مورد تهاجم آقنجیهای ترک قرار گرفت، ولی در سایه کمک سیگسیموند پادشاه مجارستان، موفق به دفع این تهاجم گردید.

استفان دابیچه^۱، برادر توارتکو پس از مرگ برادرش جانشین وی شد (۴۳). در زمان وی، به سبب تصرف کرووات و دالماسیا توسط مجارها، قلمرو پادشاهی بوسنی کوچکتر شد. دابیچه، موفق به ایجاد روابط دوستانه با مجارها نشد. بدین جهت نیز در حمله‌ای که در سال ۱۳۹۴م. توسط پاشایگیت (یغیت) سنجق بیگ اسکوب، علیه بوسنی صورت گرفت، موفق به بهره‌برداری از یاری مجارها نگردید (۴۴).

استفان دابیچه در سال ۱۳۹۸م. درگذشت و پس از وی بوسنی توسط همسرش الن گروبه^۲ به عنوان نایب السلطنه، اداره گردید. ولی پادشاهی بوسنی، نفوذ و قدرت خود را تا حد زیادی از دست داد. زیرا شاهزادگان محلی و بومی بوسنی، که فشار زیادی را متحمل شده بودند، قیام کرده، ادعای استقلال و به رسمیت نشناختن حکومت مرکزی کردند، سالی که دابیچه فوت کرد، نیرویی از آقنجیهای ترک، اقدام به تسلط بر بوسنی نمودند. اختلافات و اغتشاشات داخلی بوسنی، متوالیاً و تا پایان کار بوسنی ادامه یافت، و نیز در طی همان سال از طرف

1. S. Dabiçe.

2. Elen Gruba.

«بان»های بوسنی، استفان اوستویا^۱ که ویژگیهای امیری را دارا بود، به عنوان پادشاه بوسنی انتخاب شد. اما چون امرای بومی به فعالیتهای خود به صورت خودمختار ادامه می دادند، مدتی بعد نارضایتی خود را از پادشاه جدید اعلام داشتند. سرانجام استفان اوستویا از پادشاهی خلع، و توارتکوی دوم، پسر پادشاه قبلی جانشین وی گردید (۱۴۰۴م).

پس از این انتصاب، مجارها به فعالیت خصمانه علیه بوسنی پرداختند. پادشاه بوسنی برای مقابله با مجارها، در زمان فرمانروایی چلبی سلطان محمد، از یاری عثمانیان بهره مند شد. توارتکوی دوم در جنگ دوبور که با مجارها انجام داد، به اسارت درآمد و به بدین انتقال یافت. وی با اینکه در سال ۱۴۱۵م. آزاد شد، ولی موفق به دستیابی مجدد به مقام حکمرانی نشد، زیرا اوستویا دوباره به امارت برگزیده شده بود. ترکها با استفاده از این اغتشاشات داخلی بوسنی، به دخالت در امور این سرزمین پرداختند. توارتکو (دوم) پادشاه سابق مجدداً بر مسند پادشاهی بوسنی نشانده شد (۱۴۲۱ و یا ۱۴۲۰م).

بعد از فوت توارتکوی دوم که در سال ۱۴۴۳م. اتفاق افتاد، بنا به تصمیم «بان» و یا بویارهای بوسنی، پادشاهی این سرزمین به استفان توماس پسر اوستویا واگذار گردید. وی از سال ۱۴۴۴ تا ۱۴۶۱م. در بوسنی حکمرانی کرد. استفان توماس که پیرو مذهب بوگومیل بود، در صدد برآمد که با گرویدن به آیین کاتولیک از کمک و نفوذ پاپ برخوردار گردد و بدین ترتیب موفق به تصرف بخشی از سرزمینهای صربستان گردید.

پسرش استفان توماسیچ^۲ (۱۴۶۳-۱۴۶۱م.) چون کاتولیکی پرحرارت و متعصب بود، نتوانست رضایت بوگومیل ها را جلب کند. بوگومیل ها به ترکها روی آوردند، و بدین ترتیب سلطان محمد فاتح، به جانب بوسنی به حرکت درآمد و پادشاه بوسنی را در پلاگاژ^۳ اسیر کرد و به قتل رساند، و پادشاه نشین بوسنی نیز مستقیماً به قلمرو عثمانی ملحق و به صورت سنجق (ولایت) اداره گردید (۱۴۶۳م.). پادشاه مجارستان، برای تصرف بوسنی، طی سالهای ۱۳۶۵، ۱۴۷۱، ۱۴۷۹م. سه بار دست به اقدام زد، ولی موفق به راندن عثمانیان که با تشکیلات کامل در آنجا مستقر شده و رضایت بوسنوی های بوگومیل را نیز جلب کرده بودند، نشد.

یکی از عوامل مسلمان شدن دسته جمعی مردم بوسنی، پیروی آنان از مذهب بوگومیل بود. زیرا مسلمانان نیز همانند بوگومیلها، حضرت عیسی (ع) را تنها بنده و پیامبر خدا

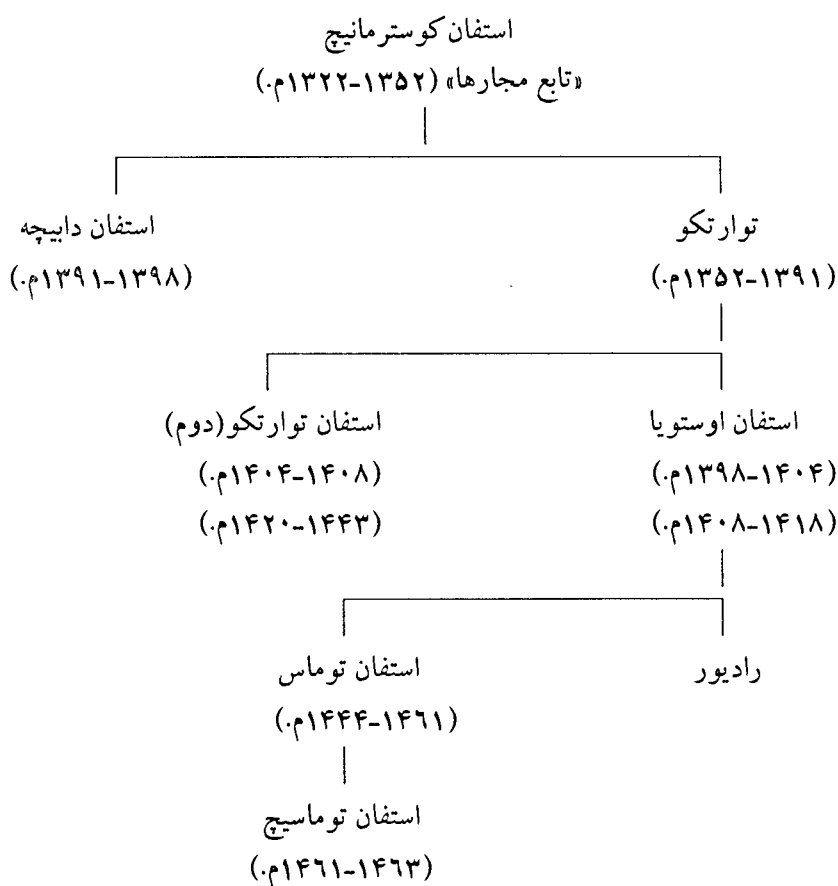
1. S. Ostoya.

2. S. Tomasić.

3. Plagaj.

می‌دانستند، و این امر و وجه تشابه مناسب حال و فکر بوگومیلها بود. فشارهای بی‌حد و حساب و قتل‌عامهای جهان‌کاتولیک برای وابسته کردن بوگومیلها به کلیسای لاتین نیز نتیجه‌ای عاید کاتولیکها نکرد، و دولت عثمانی هم که دخالتی در امور دینی متابعانش نداشت، بی‌آنکه اقدام مؤثری در این مورد به عمل آورد، گروه زیادی از مردم را یعنی بوگومیلها را وارد جامعه خود کرد.

شجره‌نامه پادشاهان بوسنی بنا به نوشته لودویگ فون تالوتزی^۱ به شرح زیر است:



1. Ludvig Von Thalloczy, *Studien Zur Geschichte Bosniens Und Serbiens in Mitte later*, Leipzig, 1914.

دوک نشین هرسک (هرزه گووین)

منطقه هرسک (هرزه گووین) (۴۵) که در ضلع جنوب غربی بوسنی قرار گرفته، و مرکز آن موستار^۱ بود، بدو تأتبع بوسنی بود و بعد به صورت یک دوک نشین از بوسنی جدا شد، و تاریخ مختصر آن به شرح زیر است:

دوک نشین هرسک و یا هرزه گووین (۴۶)، هنگامی که در قرن سیزدهم میلادی به پادشاه نشین صرب تعلق داشت، در نیمه دوم قرن چهاردهم (۱۳۶۶م.) تابع پادشاه نشین بوسنی گردید. در سال ۱۴۴۸م. هنگامی که فروپاشی پادشاه نشین بوسنی آغاز شد، ووکچیچ^۲ امیر هرزه گووین، مستقلانه به اداره امور آنجا پرداخت، و فردریک سوم امپراتور آلمان نیز به وی عنوان دوک ستار و یا سنتاساوا^۳ را داد.

در اواسط قرن پانزدهم میلادی، استفان کوساریچ^۴، دوک هرسک (هرزه گووین)، در اواخر دوره حکمرانی و در سنین پیری، به علت داشتن روابطی نامشروع با یک زن معمولی، روابطش با پسر ارشدش ولادیسلاس به تیرگی گرایید، و پسرش ولادیسلاس اداره امور را به دست گرفت (۱۴۶۶م.)، و پدرش نیز ناگزیر از ترک کشورش شده، از محمد دوم (سلطان محمد فاتح) فرمانروای عثمانیان، درخواست کمک کرد، و پسر کوچکش را نیز به عنوان گروگان نزد وی فرستاد.

نیروهای عثمانی هنگامی که در سال ۱۴۶۷م. به قصد کمک به کوساریچ وارد هرزه گووین شدند، وی فوت کرده بود. ولادیسلاس، پسر ارشد کوساریچ که در مقابل نیروهای عثمانی مجبور به ترک سرزمینش شد، ابتدا به ونیز، و از آنجا نیز به مجارستان رفت، و در آنجا درگذشت. بدین ترتیب بخشی از هرسک (هرزه گووین) به تصرف درآمد و اداره امور آنجا به حمزه بیگ واگذار شد. ولاتکو پسر میانی کوساریچ مدتی در وولاخو^۵ و کاستلن^۶ اوا^۱ که به وی واگذار شده بود، از قرب و منزلتی برخوردار شد. ولی بعد از آنکه این مناطق نیز به تصرف عثمانی ها درآمد. مناطق به تصرف درآمده به صورت ولایت هرزه گووین درآمد. ولاتکو نیز

1. Mostar.

2. Vukčić.

3. Sentasava.

4. S. Kosarić.

5. Volaho.

6. Kastelnova.

ناگزیر از ترک کشورش شد. ولی هنگامی که در اروپا به سر می‌برد، بعد از اطلاع از فوت سلطان محمد فاتح، بلافاصله وارد هرزه گوین شد، و امرای سابق در اطراف وی گرد آمدند. پاشایگیت (یغیت) گوملو اوغلی^۱ سنجق‌بیگ هر سک قادر به مقابله با وی نشد، و متواری گردید. ولی سنجق‌بیگ بوسنی وارد هر سک شده، این منطقه را باز پس گرفت (تاریخ ابن کمال، ج ۷، ص ۶۰۷-۶۰۵).

پسر کوچک استفان کوساریچ که به عنوان گروگان در دربار عثمانیان به سر می‌برد، با آداب و رسوم ترکها تربیت یافت، و به مقامهایی نظیر بیگلربیگی، وزارت و سرانجام نیز پنج‌بار به مقام وزیر اعظمی رسید. این دولتمرد با ارزش که در سال ۱۵۱۶م. فوت کرد، در تواریخ و منابع عثمانی هر سک‌زاده احمد پاشا و در اسناد نیز احمد هر سک‌وویچ نامیده شده است؛ و با خدمات ارزنده‌ای که انجام داد، به اشتهار رسید.

جمهوری راگوسا

هنگامی که عثمانی‌ها در روم ایلی مستقر شدند، جمهوری راگوسا یا دوبروونیک^۲ (دوبروونیک) شبه جزیره‌ای در سواحل دالماسیای آدریاتیک که مردمش به تجارت اشتغال داشتند، با کسب اجازه از پاپ، در سال ۱۳۶۵م. با دولت عثمانی معاهده‌ای تجاری و عدم تجاوز منعقد کرد. بعدها به موجب مواد و شرایط معاهده منعقد در سال ۱۳۸۰م. آزادی تجاری در بنادر عثمانی به بازرگانان راگوسا داده شد، و علاوه بر آن، دولت عثمانی متعهد به محافظت از این جمهوری در مقابل تعرض اسلاوها و بیزانسیها شده، و در مقابل راگوسا نیز متعهد به پرداخت سالانه پانصد دوکا به عنوان مالیات (باچ) شده بود (۴۷).

جمهوری راگوسا قبلاً متعهد به پرداخت ده هزار پرپر (۴۸) به طور سالانه به پادشاهان صرب شده بود. حتی بعد از استفان دوشان نیز، به دنبال تجزیه پادشاه‌نشین مذکور، نیکلا آلتومانوویچ، دوک هر سک، حدود سال ۱۳۶۹ و یا ۱۳۷۰م. برای اخذ مبلغ مذکور به راگوسا حمله برد. اما گسترش نفوذ عثمانیان در بالکان، و تصرف اسکله‌های مهم، سبب گردید که جمهوری راگوسا تحت حمایت عثمانیان درآید. گنجاندن ماده دفاع از جمهوری راگوسا در مقابل اسلاوها، به خاطر تعرضی بود که به راگوسا صورت گرفت که در فوق به آن اشاره گردید.

1. Gümlü oğlu Paşa Yiğit.

2. Dobrovnik.

بر میزان خراجی که جمهوری راگوسا به عنوان باج به دولت عثمانی پرداخت می‌کرد، در سال ۱۴۴۴م. مبلغی به عنوان مجازات افزوده شد، و به یک هزار دوک رسیده، و علت آن واگذاری چند فروند قدرغه از طرف این جمهوری به صلیبیون بود که در جنگ وارنا بر اثر فشار آنها صورت گرفته بود. در فرمانی که در ۲۸ فوریه سال ۱۴۷۸م. برای دوبروونیک فرستاده شد، مقرر شد که از بازرگانان این جمهوری، مالیات و حقوق گمرکی دریافت نگردد و بجای آن مبلغ دوازده هزار و پانصد فلوری اخذ شود (نشریه انستیتو استانبول، شماره ۱، ص ۶۴).

یادداشت‌های فصل نهم

۱. مسئله منشأ بلغارهای ساکن بلغارستان، اخیراً توسط دانشمندان مجاری مورد بررسی قرار گرفته، و بخوبی روشن شده است. بنا به این بررسی‌ها، بلغارها در دورهٔ مته (مو - تون) (Mo-tun «Mete»)، از ۲۱۰ تا ۱۷۴ پیش از میلاد، تابع دولت هون بوده، و منسوب به تینگ‌لینگ‌ها «Ting-Ling» بوده و این قوم اخیر نیز «اون اوغورها» بودند. آنها در قرن پنجم میلادی همراه اوغور - مجارها، به حوالی کوه‌های قفقاز آمدند و تصور می‌رود که آنها جزو گروه هونهای شرقی اروپا باشند. به نظر می‌رسد که این گروه که بعد از سال ۴۶۰ میلادی در منطقهٔ دریای آزوف و دریای سیاه مستقر بودند، و گروه‌هایی نظیر اوغور، اون اوغور، شاراغور، اوتورغور و قوترغور وارد و ملحق شدند، و زندگی سیاسی جداگانه‌ای را دنبال کردند، نام مشترک بلغار گرفتند. در سال ۵۸۳ م. اتورغورهای مذکور در فوق، تحت حکومت و ادارهٔ قوبرات Kubrat که منسوب به خاندان دولو Dolu بود، متحد شده، و به مرور زمان قوتیغورها (قوترغورها) را نیز زیر لوای خود کشیدند. تصور می‌رود که اتحاد و یکپارچگی بلغار این چنین به وجود آمد. بلغارها که در زمان قوبرات (۶۱۲-۵۸۳ م.) سرزمینهای واقع در میان تورلا (دنیستر) و اوزی [سیلیستر] را به اشغال درآوردند، به سه شاخه منشعب شدند، که در رأس هر شاخه‌ای یکی از پسران قوبرات را قرار دادند. اسپاروخ که در رأس یکی از این گروه‌ها قرار داشت (گروه اصلی اتحادیهٔ بلغارها) پس از مرگ قوبرات، به سبب فشار وارده از طرف خزرها، وارد حوضهٔ رود تورلا (دنیستر) شده، سرانجام از امپراتور بیزانس اجازه گرفتند تا در مصب رودخانهٔ تونا (دانوب) مستقر شوند. این بلغارها بر اثر جنگ‌هایی که در اواخر قرن هفتم میلادی، با بیزانسی‌ها انجام دادند، در سرزمینی که امروزه بلغارستان نامیده می‌شود، مستقر شدند. در قرن نهم و دهم میلادی نیز اسلاویزه شدند (برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه، رک به: دائرةالمعارف اسلام، جزء بیستم، استانبول، ۱۹۴۴، ص ۸-۷۹۶).

۲. برخی از مورخان جدید بلغار بر این عقیده‌اند که دو برادر مذکور در فوق بدون کمک رومن‌ها، پیروز شدند (واسیلیف، تاریخ ییزانس، ج ۱، تأسیس امپراتوری جدید بلغار).
 ۳. پدر میخائیل، شخصی به نام شیشمان و از بویارها (امرا) بود، و میلوتین Milutin، پادشاه صرب نیز پدرزن میخائیل بود. سوتسلاو پادشاه بلغار در سال ۱۳۲۲م. درگذشت، و پسرش ژرژ ترتریز دوم J. Terteriz II. جانشین پدر شد. وی بعد از یک سال حکمرانی فوت کرد، و بلغارستان با اغتشاش و نابسامانی عظیمی مواجه شد، و سرزمینهای واقع در منطقه میسوری تا اسلیمیه مجدداً به دست ییزانسی‌ها افتاد. وویسلاو Voyslaw، برادر سوتسلاو نیز در وادی تونچه با مرکزیت کوپسیس Kopsis، یک شاهزاده‌نشین به وجود آورد. سرانجام امرای بلغار، در سال ۱۳۲۳م. میخائیل را به عنوان تزار انتخاب کردند که هنگام استیلای عثمانیان، فرزندان آلکساندر برادرزاده میخائیل در بلغارستان سلطنت می‌کردند.

۴. میخائیل آسن، پسر ارشد ولیعهد آلکساندر و دومین پسرش ایوان آسن، بنا به وقایعنامه بلغار، در جنگی که با ترکها کردند، به قتل رسیدند. مادر شیشمان یکی از پسران وی، یهودی بود، و مادر استراتیشمیر نیز دختر بسارابه شاهزاده رومن بود. دو برادر مذکور، دشمن سرسخت یکدیگر بودند.

۵. دوبروتیچ Dobrotic شاهزاده‌ای ماجراجو بود و کشتیهایی داشت که در دریای سیاه به راهزنی می‌پرداخت. مرکز حکومتش ابتدا وارنا بود. قلاع امونا Emmona یعنی امینه بورنی فعلی و نیز کوزیاك Kozyak (روستای کوزاک) واقع در جوار میسوری نیز به وی تعلق داشتند. اما این قلاع، و همچنین وارنا، بعدها به دست خاندان تزار الکساندر افتاد. دوبروتیچ از جیوانی موآزو Civani Muazzo، محافظ و مدافع جزیره بوزجه‌اطه (بوزجاده) که به خاطر مسئله همین جزیره، به وی پناهنده شده بود، حمایت کرد. در سال ۱۳۷۴م. در صدد برآمد تا آندرونیکوس کومننوس امپراتور طرابوزان را از سلطنت خلع و میخائیل پسر یوانیس پالئولوگوس را که داماد خود وی نیز بود، به عنوان امپراتور طرابوزان انتخاب کند. وی سرزمینهایی را که در اختیار داشت، از کلیسای بلغارها جدا کرده، وابسته به بطریق نشین استانبول نمود. نام دوبریچه برگرفته از نام وی است. دوبروتیچ با جنوایی‌ها که در دریای سیاه صاحب کلنی و مستملکات زیادی بودند، جنگهای زیادی کرد. ولی در سال ۱۳۸۵م. با جنوایی‌ها صلح نمود، و اندک مدتی بعد، فوت کرد. پسرش ایوانکو که جانشین پدرش شده بود، در ۲۷ ماه مه ۱۳۸۵، با جنوایی‌ها معاهده‌ای تجاری منعقد کرد. سرزمین وی، در سال ۱۳۸۸م. هنگامی که جاندارلی زاده علی پاشا، سرگرم

اشغال بلغارستان بود، به‌خاطر روابط دوستانه‌ای که ترکها با جنوبایی‌ها داشتند، مشمول اشغال نشد. به‌نظر می‌رسد که ایوانکو، در جنگ کوسووا که در سال ۱۳۸۹م. اتفاق افتاد، سربازانی به اردوی عثمانیان اعزام کرده بود.

۶. کنستانتین که در مقدونیه بلغارستان به‌سر می‌برد، هرچند به‌عنوان یک شاهزاده بلغار معرفی شده است، اما در حقیقت، صربی‌الاصل بود. پس از فوت پدرش، دیان Deyan که در مقدونیه شمالی مقام سواستو کراتور^۱ Sevastokrator را داشت، مادرش تزارینا (ملکه) اودوکسیا Odoksiya، همراه با سه پسرش در کوستندیل، کومانووا Komanova، کراتووا Kratova، استیب Istip استرومجه، پتریچ Petrič و حوالیش حکمرانی می‌کرد که صاحب معادن بسیار غنی بودند. آنها به ترکها خراج و سرباز می‌دادند. از سال ۱۳۷۹م. به‌بعد کنستانتین به‌تنهایی اداره امور را به‌دست گرفت، و تا زمان مرگ نسبت به عثمانیان وفادار ماند. کنستانتین در پائیز سال ۱۳۹۴م. در جنگی که سلطان یلدرم بایزید، شخصاً در افلاق آغاز کرده بود، همراه با مارکو کرلیه‌ویچ — که او نیز در خدمت عثمانیان بود — به قتل رسید.

۷. این خانواده را شیشمان‌های ویدین می‌نامیدند. پس از شیشمان که شاهزاده ویدین بود، پسرش میخال (میخائیل) جانشین پدر شد و همین میخائیل بود که بعدها به مقام تزاری بلغارستان انتخاب شد.

۸. همسر استراتیشمیر دختر آلكساندر شاهزاده افلاق بود. آنها مدت چهارده سال در کرووات ماندند.

۹. ژیره‌جک، تاریخ بلغارها، هامر، به نقل از خالکوندیل، می‌نویسد که شیشمان، دختر خود را به عقد ازدواج سلطان مراد درآورد.

۱۰. در اثنای تسلط بر بلغارستان، دولت عثمانی برخی از خانواده‌های بلغاری را به آناتولی منتقل و در آنجا اسکان داد. مثلاً در دفتر ثبت اراضی آمده است که قریه بلغارها واقع در ناحیه میخالیچ از تبعیدیهای روم ایلی و قریه قورشونلی نیز از کفاری که از روم ایلی آمدند، به‌وجود آمد (دفتر ثبت اراضی بورس، شماره ۳، ص ۱۷۹b).

۱۱. بنا به نوشته ژیره‌جک در تاریخ بلغار، شیشمان، در ۳ ژوئن سال ۱۳۹۵، بنا به فرمان پادشاه عثمانی به قتل رسید. یورگا به نقل از شیلدبرگر Sildberger نیز می‌گوید، شیشمان

۱. با مراجعه به منابع و مراجع و فرهنگهای مختلف معلوم نشد که سواستو کراتور چه مقامی بوده است (م).

به اسارت درآمد و زندانی شد، و در همان سال و همان ماه و همان روز به مرگ طبیعی درگذشت، و پسرش الکساندر به اسلام گروید و به سنجق‌بیگی سامسون تعیین گردید.
۱۲. مسئله طرد وی (دوشان) بعدها پس از آنکه لازار حکمران صرب با بیزانسی‌ها به توافق رسید، منتفی شد.

۱۳. تأسیس امپراتوری عثمانی، ترجمهٔ راغب خلوصی، ص ۷۱.

۱۴. منظور از ترکها، ترکهای عثمانی و نیز ترکهای بودند که به آناتولی غربی آمده بودند.
۱۵. سیمه‌ئون (سیمون) حکمران تسالی، اپیر و اتولیا، پس از فوت برادرش دوشان، و تجزیهٔ صربستان بزرگ، تحت عنوان سیمه‌ئون پائولوگ اوروش، به عنوان امپراتور صرب و روم، تاجگذاری کرد، زیرا مادرش از شاهزاده‌خانهای بیزانس بود، سیمه‌ئون در سال ۱۳۶۷م. اپیر را به دامادش توماس واگذار کرد، و خود در سال ۱۳۷۱م. درگذشت. ایوان اوروش، پسر سیمه‌ئون در تسالی جانشین پدر شد، و ترکها تسالی را برای بار اول در زمان همین ایوان اوروش اشغال کردند. ایوان نیز در سال ۱۴۱۰م. درحالی که مقام اسقفی داشت، فوت کرد.

۱۶. منطقهٔ برخی از شاهزاده‌نشینهای مهمی که پس از مرگ دوشان، جدا شده و مستقل شدند، در شرق از سرز — که از امپراتوری بیزانس گرفته بودند — شروع می‌شد و در غرب به پیندوس و شرداگی (شارداگی) منتهی می‌گردید. علاوه بر آن، در منطقهٔ آدریاتیک، یعنی در بخشهای آلبانی شرقی و قراداغ نیز شاهزاده‌نشینهای جداگانه‌ای وجود داشت.
۱۷. در مآخذ و منابع ترکها، از جنگ چیرمن که در سال ۱۳۷۱م. اتفاق افتاد، سخنی به میان نیامده است، و بجای آن از جنگ مشهور صرب صندیگی که در سال ۱۳۶۳م. به وقوع پیوست، بحث شده است. احتمال دارد که چون این جنگ را صربها ترتیب دادند، و عثمانیان آن را صرب صندیگی نامیدند، لذا این دو جنگ را یکی دانسته‌اند. درحالی که در جنگ سال ۱۳۷۱م. به غیر از صربها، از شرکت سایر ملتها، سخنی به میان نیامده است. در صورتی که اسناد ثابت کرده‌اند که در جنگ سال ۱۳۶۳م. لایوش پادشاه بلغار نیز در جنگ مذکور شرکت داشته است.

۱۸. مارکو کرالیه‌ویچ، یعنی مارکو پسر شاه، به عنوان قهرمان صربستان شناخته شده بود، و افسانه‌پردازیهای زیادی دربارهٔ وی صورت گرفته است. دختر مارکو، مدت سه سال همسر آندرونیک کور، امپراتور بیزانس بود. آندرونیک برای تصاحب مقام امپراتوری (بجای پدرش) نه تنها از ترکها، بلکه از برادرزنش مارکو نیز کمک گرفته بود.

۱۹. گیونس، تصرف نیش را در سال ۱۳۷۵م. قبول ندارد و می‌گوید که اوضاع و شرایط

جغرافیایی، مانع از آن است که نیش قبل از صوفیه به تصرف درآید. حال آنکه به احتمال زیاد، آقنجیهای ترک، در سال ۱۳۷۵م. نیش را به تصرف درآوردند، و بعد ناگزیر از ترک آنجا شدند، و مناطق بسیار زیادی وجود داشت که قبل از آغاز استیلای عثمانیان، آقنجیهای ترک آن مناطق را تصرف و بعد ترک کرده، سپس برای دومین و سومین بار همان مناطق به اشغال درآمده است.

۲۰. لازار دو پسر به نامهای ووک و استفان داشت.

۲۱. گیونس، ص ۱۲۰؛ یورگا، نام دختری که سلطان یلدرم بایزید به عقد ازدواج خویش درآورد، ماریا، و یا میلهوا (Mileva) (اولیورا Olivera) ذکر کرده است.

۲۲. استفان و ووک، بعد از جنگ آنکارا، ابتدا به بیگ اوغلی (بی اوغلی) که تابع جنوایی‌ها بود، و از آنجا به جزیره میدیلی رفتند. استفان هنگام اقامت در آنجا با دختر گاتیلوزیو Gattiluzio ازدواج کرد، و بعد به سرزمین خویش بازگشت. هنگام بازگشت، با مقاومت پسر ووک (برادرزاده‌اش) که قبل از وی به آنجا آمده بود، مواجه شد، ولی او را مغلوب کرده، بعد از تسلط بر اوضاع، برادرش ووک را نیز که در مقام مخالفت برآمده بود، مغلوب نمود.

۲۳. خانواده تویپا، از سینیورهای (اربابان) آلبانی، در دو شاخه یعنی آلبانی شمالی و جنوبی حکومت می‌کردند. منطقه نفوذ شاخه آلبانی جنوبی از سویی از دراج تا نارد (نارده) و از سویی نیز از آچه حصار (کرویا) واقع در شرق دراج تا آخری بود. تویپای شاخه آلبانی شمالی، از طریق مواصلت، با آثروهای ناپل، یعنی خاندان سلطنتی فرانسه متحد و یکی شده بودند، و مشهورترین فرد از آنان، تانوسیو تویپا بود. در زمان حکمرانی وی، دوشان، پادشاه صربستان اکثر مناطق متعلق به وی را در سال ۱۳۴۳م. به چنگ آورد. ونیزی‌ها نیز ایشکودرا و برخی شهرهای دیگر را به تصرف درآوردند. تانوسیو تویپا فقط با به رسمیت شناختن حاکمیت قطعی پادشاه ناپل، موفق به حفظ دراج شد. از دو نوه وی یعنی شارل و ژرژ، که از پسرش آندره تویپا در وجود آمده بودند، شارل در تاریخ آلبانی صاحب آوازه شد. شارل تویپا، در سال ۱۳۵۸م. حکمران اپیر را سرنگون کرد، و کرویا را به تصرف درآورد، و در آلبانی شمالی صاحب نفوذ و قدرت گردید. وی در سال ۱۳۶۳م. نیز دراج را که پدرش تحت نفوذ روبرت پادشاه ناپل قرار داده بود، بازپس گرفت. شارل تویپا در این اقدام خود، از کمکهای جمهوری راگوسا و سینیورهای آلبانی برخوردار شد. البسن نیز تحت اشغال وی بود. شارل تویپا، در جنگ با بالشه شاهزاده آلبانی جنوبی، از کمکهای عثمانیان بهره گرفت. فوت وی، در سال ۱۳۸۸م.

صورت گرفت. هرچند پسرش ژرژ جانشین وی شد، ولی به سبب تیرگی روابطش با پاپ، و مداخله خاندان بالسه در مسئله، ژرژ از بخشی از قلمرو خود محروم شد، و دراج نیز به دست ونیزی‌ها افتاد. فوت ژرژ در سال ۱۳۹۲م. اتفاق افتاد. پسرانش به رغم این ضرر و زیانها تا مدتی در آلبانی میانی به حکمرانی ادامه دادند.

۲۴. خانواده بالسه در قرن چهاردهم میلادی در ساحل دریای آدریاتیک یک امیرنشین صرب - آلبانی به وجود آورده بود که تابع فرهنگ غرب، و مذهب کاتولیک و آلبانی الاصل بود. پس از فوت دوشان پادشاه صربستان، و در پی تقسیم قلمرو وی، خاندان بالسه که در آلبانی شمالی پادشاهنشین نیرومندی تأسیس کرد، در صدد برآمد تا آلبانیها را تحت یک حکومت واحد درآورد. نخستین کس از این خانواده که در نیمه دوم قرن چهاردهم دست به فعالیت زد، بالسه اول بود. وی پس از فوت اوروش پادشاه صربستان، زانتای علیا و کرویا را به تصرف درآورد، و ایشکودرا را نیز مرکز شاهزاده‌نشین کرد. پس از فوت بالسه سه پسرش، آیین ارتدکس را ترک و به آیین کاتولیک گرویدند (۱۳۶۹م). این سه برادر با سینیورهای آلبانی متحد شده، بخش وسیعی از اراضی متعلق به ووکاشین، پادشاه صربستان جنوبی را به اشغال درآوردند. علاوه بر آن، به آلبانی جنوبی نیز حمله کردند که در نتیجه آولونیا، کانینا و برات به تصرف خانواده بالسه درآمد. اداره این شاهزاده‌نشین به عهده ژرژ برادر ارشد بود. وی موفق به پیروزیهایی در بوسنی شد، و در این پیروزی از کمک شوهر خواهرش شارل توپیا برخوردار گردید. ژرژ بالسه پس از بازگشت از دومین پیروزی خود در بوسنی به ایشکودرا، در سال ۱۳۷۹م. درگذشت، و برادر کهنترش بالسه دوم جانشین وی شد. در زمان وی، روابط با شارل توپیا که از توسعه و قدرت گرفتن این شاهزاده‌نشین به وحشت افتاده بود، تیره شد. جاندارلی خلیل خیرالدین پاشا، با نیرویی چهل هزار نفری از ترکها، در نزدیکی قصبه البسن، با بالسه جنگید و نیروهای آلبانی شکست خورده، و بالسه دوم نیز به قتل رسید. شاهزاده‌های برات، آولونیا، و موساکی با ترکها سازش کردند. ژرژ دوم که لقب استراتیشمیر را داشت، جانشین بالسه دوم گردید. او داماد لازار، حکمران صرب بود. در سال ۱۳۹۶م. اردویی از ترکها به آلبانی حمله کرده، ایشکودرا، برات، کرویا، قصریه (کسریه) و اولگون را اشغال کرد. اولگون چون یکی از شاهزاده‌خانهای ژرژ به عقد ازدواج پادشاه عثمانی درآمد، به وی بازپس داده شد. ایشکودرا نیز در مقابل اخذ مبالغی پول به ونیزی‌ها واگذار گردید. ژرژ دوم در صدد برآمد در جنگی بزرگ که در سال ۱۳۹۲م. از مجارستان علیه ترکها تدارک دیده می‌شد، شرکت کند، ولی به اسارت

ترکها درآمد، و در سال ۱۳۹۵م. بنا به خواهش جمهوری راگوسا، آزاد گردید. ژرژ در سال ۱۳۹۶م. با دوقاقین‌ها که در لش Leş بودند، به مجادله پرداخت، و مجبور به واگذاری ایشکودرا و برخی اراضی دیگر به ونیزی‌ها شد. وی در سال ۱۴۰۳م. فوت کرد، و پسرش بالشه سوم جانشین وی گردید. ابتدا نسبت به عهدنامه‌ای که پدرش با ونیزی‌ها منعقد کرده بود، وفادار ماند؛ اما بعد، یعنی در سال ۱۴۱۱م. ایشکودرا را از ونیزی‌ها بازپس گرفت، و تا سال ۱۴۲۲م. که فوت نمود، با ونیزی‌ها درگیر بود. وی فرزند ذکوری نداشت، و بخشی از سرزمینش بلافاصله توسط شاهزاده استفان چرنوویچ، S. Černovič اشغال گردید. وارثانش در اراضی و مناطق مابین لش و کرویا مستقر گردیدند، و واسال کاستریوتاها شدند.

۲۵. کاتارو متعلق به مجارها بود، به علت فوت شاه لایوش (لودویک)، هم توارتکو، و هم بالشه، هر دو با استفاده از اوضاع آشفته برای به دست آوردن آنجا، می‌جنگیدند.

۲۶. ایوانیچ، Ivanij، پسر ووکاشین، شاهزاده صرب در پوماریا (پوماریه = پومریه) واقع در ساحل دریای آدریاتیک بود.

۲۷. به مدارا و خوشرفتاری عثمانی‌ها با ونیزی‌ها قبلاً اشاره شده است. حتی پس از جنگ صرب صندیغی، لایوش پادشاه مجارستان، که به اراضی و مناطق متعلق به ونیزی‌ها در دالماسیا تجاوز کرده بود و بنا به خواهش مجلس ونیز، دولت عثمانی با اعزام پنجهزار سرباز تیرانداز، علیه لایوش، به ونیزی‌ها کمک کرد.

۲۸. در مورد منشأ و تاریخ آنها، روایتهای مختلفی وجود دارد. بنا به روایتی، آنها از اصلزادگان نرماندی بودند. بعد از الکساندر دوقاقین (دوقاچین) که برای آلبانیاییهای مالیسور Malisor که در دوره ضعف و ناتوانی بیزانسها در حوالی ایشکودرا شاهزاده‌نشینی تشکیل داده بود، قوانین و مقرراتی وضع کرد، به شهرت رسید. فرزندانش آلبانیایی (آلبانیزه) شده، و در آن منطقه شهرت یافتند. خاندان بالشه اراضی بسیاری از آنها گرفت، بعدها شاهزادگان دوقاقین جز متحدان اسکندریگ درآمدند. سرزمینهای دوقاقین‌ها، در ساحل چپ رود درین (درینا) Dirin، و رود فندی Fandi، و حوالی قصبه لش بود. در قرن پانزدهم، خاندان دوقاقین به دو شاخه تقسیم شد. شاخه‌ای، مالک بر بخشی از میردیتا، واقع در شمال شرقی ایشکودرا و مناطق په‌یا Peha، کزاکووا، و برخی مواضع دیگر بود. در قرن پانزدهم میلادی، پل (پاول) دوقاقین معروف به قانونگذار و پسرش لکا Leka بر آنجا حکم می‌راندند. شاخه‌ای دیگر نیز بر منطقه شمال، و شمال شرقی قصبه لش امارت داشتند. منطقه میردیتا به این شاخه تعلق داشت که مرکز

آن قصبه لش (السیو) بود. و این منطقه در سال ۱۳۹۳م. به ونیزی‌ها واگذار شد. بدین ترتیب دوقاقین‌ها که در آلبانی شمالی صاحب نفوذ و اراضی وسیعی شده بودند، ابتدا با خاندان بالسه، و بعد نیز با عثمانیان مقابله کردند.

بعد از آنکه این مناطق پس از اسکندر به تصرف عثمانیان درآمد، عده‌ای از افراد دوقاقین در ناپل مستقر شدند و بخشی نیز با قبول اسلام وارد خدمت عثمانیان شدند که احمد پاشا دوقاقین اوغلی مشهور در دوره سلطنت یاووز سلطان سلیم، از همین خاندان بود. همچنین صوفیان و شعرایی نیز از این خاندان برخاستند.

۲۹. در این والی‌نشین، فتودالهای آلبانی اپیر وجود داشتند که برای حفظ موقعیت خود در برابر تهاجم صربها، تحت نفوذ و حمایت پادشاه‌نشین ناپل درآمدند. صربها در سال ۱۳۷۰م. بانیان را تصرف کردند. ناردا (نارده) که جزو املاک والی‌نشین اپیر بود، در قرن چهاردهم دوبار به دست بیزانسی‌ها افتاد (۱۳۵۶ - ۱۳۳۹ - ۱۳۳۹ - ۱۳۱۸م.) و در نهایت ضمیمه والی‌نشین ارگیری شد.

۳۰. با اینکه ژیره جک، ادعا می‌کند که اسکندریگ از نژاد اسلاو می‌باشد، ولی تحقیقات اخیر ثابت کرده است که خاندان کاستریوتا آلبانی الاصل بوده است. رک به:

A. Gegaj, L' Albanie et l' invasion Turque au XV. Siecle Paris 1937.

۳۱. ژان کاستریوتا چهار پسر به اسامی رپوشی Reposhi، استانیشا، کستانین، ژرژ (یعنی اسکندر) داشت. ژرژ کوچکترین آنها بود. رپوشی با یک زن ترک ازدواج کرد که بنا به روایات، حمزه‌بیگ برادرزاده اسکندر، ثمره این ازدواج بود. استانیشا فرزند ارشد ژان کاستریوتا بود که در سال ۱۴۴۵م. سنای ونیز به او و اسکندریگ حق شهروندی اعطا کرد، و به یکی عنوان سینیور دبره، و به دیگری عنوان سینیور ماتیا را داد. از این رو به نظر می‌رسد که استانیشا نیز همانند اسکندریگ بعداً به سرزمینش بازگشته است.

۳۲. آرانیتی‌ها، از خاندانهای قدیمی آلبانی بودند. یکی از افراد این خاندان به نام کومنن، سه پسر به نامهای آرانیتی، موساکو و ولادنه داشت. آرانیتی کومنن از فرزندان وی، سینیور و ارباب آولونیا و کانینا - که در جنوب آن قرار داشت - و جرمانیکا (ژرمانیکا) Cermanica و حوالیش بود. قلمرو او تا شمال نهر زمنی Zemni و جنوب رود وی یوسه Viyosa رو به جانب دریا که تا خلیج ناردا کشیده می‌شد. از سال ۱۴۲۳م. به بعد، ژرژ آرانیتی و ژان (بان) کاستریوتا، حاکمیت عثمانیان را به رسمیت شناختند. حتی ژرژ آرانیتی به دربار سلطان مراد برده شد، و بعدها، احتمالاً در سال ۱۴۲۷م. به آلبانی فرار کرد و مدتها با عثمانیان درگیر شد. اما نتیجه‌ای عاید وی نشد، و از معاهده‌ای که در سال

۱۴۵۱ م. با آلفونس پنجم بسته بود نیز، ثمره‌ای ندید.
 ۳۳. ارگش، در دامنه‌های کوه کارپات قرار داشت، و قصبه‌ای مهم میان کامپولونگ
 Kampu-lung، و پیتیشتی Pitiști و مرکز شاهان اولاخ بود. در مورد حوادث اولاخیه و
 شاهزادگانی که بر آنجا حکمرانی می‌کردند رک به:
 C. C. Giurescu, *Istoria Romanilor*, București, 1938.

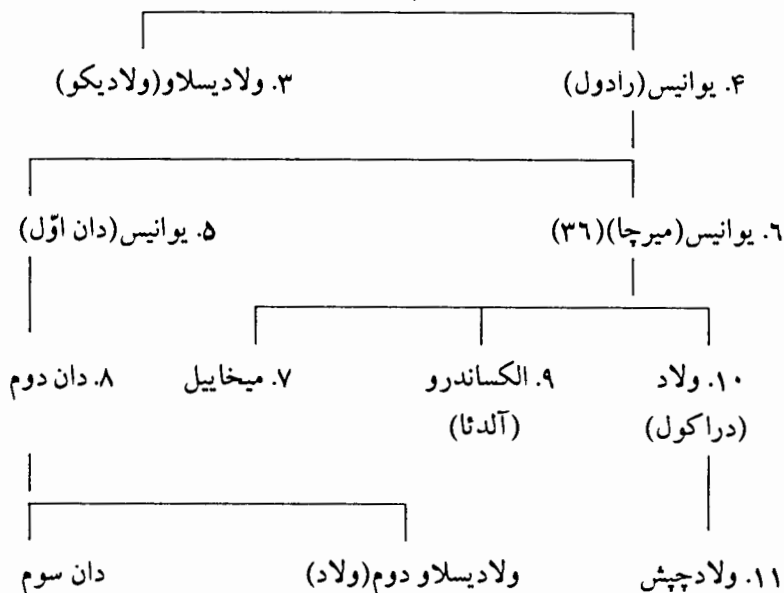
(جلد اول، بخش سوم، ص ۳۷۵، ۳۷۹، ۴۵۷؛

و نیز رک به:

یورگا، تاریخ رومانی، بخارست، ۱۹۳۷، ج ۳، ص ۲۸۸ به بعد).
 ۳۴. شجره‌نامه این شاهزادگان رومن، روشن نیست و بس آشفته است، زمان و تاریخ
 حکمرانی آنها نیز با هم هماهنگی ندارد. شجره‌نامه زیر از تاریخ رومن اثر س س
 گیورسکو، گرفته شده، و با تاریخ رومن اثر یورگا نیز مقابله شده است.

۱. بساراب

۲. نیکولا آلساندرو



۳۵. با اینکه تاج‌التواریخ، تاریخ وقوع جنگ مذکور را سال ۱۳۹۱ م. ذکر کرده است، ولی با توجه به حوادث، اصولاً باید تاریخ این جنگ پس از تاریخ مذکور در تاج‌التواریخ باشد. در سال ۱۳۹۱ م. نخستین تهاجم به افلاق تحت فرماندهی فیروزیبک صورت گرفته است: رک به: س. س. گیورسکو، همان اثر، ج ۳، ص ۲۹۰.

۳۶. در یکی از دفاتر تحریر (دفتر ثبت اراضی) آمده است که: «میرچا پسر جبوش»... بدین ترتیب نام پدر میرچا را جبوش (احتمالاً چپش) ذکر کرده‌اند (طیب گوگ بیلگین، شهرستان ادرنه و پاشا در قرن پانزدهم و شانزدهم، ص ۱۰۰).

۳۷. ژیره‌جک در اثر خود به نام تاریخ بلغارها، با اینکه می‌نویسد که پادشاه عثمانی پس از شکست در جنگی که در پاییز سال ۱۳۹۴ م. اتفاق افتاد، در صدد سازش با میرچا برآمد، ولی تواریخ و منابع عثمانی، همان‌گونه که در متن اشاره شد، عکس و خلاف این جریان را ذکر کرده‌اند که نوشته‌های تواریخ عثمانی نیز با حوادث فوق مطابقت دارد.

۳۸. بارون دوتستا Baron de Testa، مجموعه معاهدات، ج ۲.

۳۹. کریتوولوس، در اثر خود به نام تاریخ سلطان محمدخان ثانی، می‌نویسد که ژان (یان) هونیاد پدر دراکول را به قتل رساند، و امارت وی را به برادرش واگذار کرد و دراکول و رادول فرزندان امیر مقتول به سلطان مراد دوم پناهنده شدند، و ولاد دراکول تحت حمایت عثمانیان بجای عمش به امارت افلاق تعیین شد.

۴۰. خالکوندیل، ص ۱۳۷.

۴۱. برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد، رک به: اثر س. س. گیورسکو تحت عنوان:

Capitulatiile Moldavei CU Poarta Ottomana, București, 1908.

و نیز رک به: ترجمه مقاله‌ای که ا. دجئی در دائرةالمعارف اسلام نوشته است (جزء

۱۹، ص ۶۹۸).

۴۲. بوگومیل‌ها شاخه‌ای از مسیحیان بودند در بین ملل اسلاوئزاد؛ و بر این باور بودند که حضرت عیسی (ع) پیامبر خداست نه پسر خدا، از این رو کلیساهای کاتولیک، آنان را زندیق و بی‌دین به شمار می‌آوردند. در بوسنی به پیروان این مذهب پاتارن (پاتور) Pataren (Patur) نیز می‌گفتند.

۴۳. در دائرةالمعارف بریتانیکا، دایچه به عنوان برادر توارتکو ذکر شده است، ولی منابع دیگر او را پسر توارتکو نوشته‌اند.

۴۴. تره‌خان (طوره‌خان) معروف، پسر پاشایگیت (یغیت) بود و غلامی نیز به نام اسحاق‌بیگ داشت، تره (طوره) خان‌بیگ فرمانده آق‌نجه‌ها، و اسحاق‌بیگ نیز سنج‌بیگ اسکوب

بود.

۴۵. به منطقه هرسک (هرزه گوین) ستا و یا ستاس اوا گفته می‌شد.

۴۶. هرسک به معنی دوک و هرزه گوین نیز به معنی دوک نشین است.

۴۷. ژیره جک، تاریخ بلغارها، اهالی راگوسا در اواخر قرن هیجدهم، برای کسب اجازه تجارت در دریای سیاه از ترکها، عنوان کردند که آنها از زمان اورخان غازی، با عثمانیان روابط تجاری داشته‌اند. نخستین مراجعه جمهوری راگوسا برای کسب اجازه تجارت در سال ۱۳۶۵م. و یا قبل از آن بوده است، که به موجب معاهده سال ۱۳۸۰م. نیز تحت‌الحمايگی را پذیرفت.

۴۸. پرپر Perper، سکه نقره‌ای جمهوری راگوسا بود (فرهنگ بروکهاوس، Brockhaus).

فصل دهم

روابط عثمانیان با دولتهای مدیترانه‌ای و اروپا

از جمله دولتهایی که عثمانیان در اروپا با آنها روابطی داشتند، بدو باید از جمهوریهای ونیز و جنووا نام برد که در مدیترانه و دریای سیاه نقش برتری داشته و دارای مستملکات فراوانی بودند. علاوه بر اینها پاپ، که از لحاظ قدرت دینی نقش مهمی داشت، و دولتهای موجود در شبه جزیره ایتالیا نظیر پیزا، فلورانس و ناپل نیز با عثمانیان روابطی داشتند. در میان این دولتها روابط ونیز و جنووا هم سیاسی و هم تجاری بود. در حالی که روابط با دیگر دولتهای موجود در شبه جزیره ایتالیا، فقط تجاری بود. علاوه بر آن پادشاهنشین مجارستان نیز با عثمانیها رابطه داشت؛ با این تفاوت که این رابطه، رابطه‌ای خصمانه بود، و این خصومت به خاطر ورود عثمانیان به شبه جزیره بالکان به وجود آمده بود. در اینجا ابتدا به اختصار به روابط با دولتهای مدیترانه‌ای و بعد نیز به روابط با پادشاهنشین مجارستان، آلمان، فرانسه و انگلستان پرداخته می‌شود.

جمهوری ونیز

جمهوری ونیز که در متهمی‌الیه دریای آدریاتیک قرار داشت، و امروز جزو دولت ایتالیاست، دولتی دریانورد بود. این جمهوری، در سایه ناوگان جنگی و نیز کشتیهای تجاری خود، در دریای مدیترانه، اسکله‌ها و بنادر زیاد و همچنین جزایر مهمی در اختیار داشت، و می‌توان گفت که دریای مدیترانه را همانند تار عنکبوتی در خود گرفته بود. رئیس جمهور ونیز دوچ^۱ نامیده می‌شد. این جمهوری که قبلاً تحت حمایت امپراتوری بیزانس بود، در قرن دهم میلادی با استفاده از ضعف این امپراتوری، مستقل شد، و با اشغال سواحل ایستریا و

1. Doç.

دالماسیا، رو به گسترش نهاد و بعدها در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی به رقابت با پیزا و جنوایی ها پرداخت.

گسترش جمهوری ونیز

ونیزی ها در اثنای جنگهای صلیبی، هنگام حمل و نقل صلیبیون به شرق با کشتیهای خود، جزایر متعددی را در دریای مدیترانه به تصرف درآوردند، به دنبال اشغال استانبول توسط لاتین ها در سال ۱۲۰۴م. آنها را با کشتیهای خود به استانبول انتقال داده، و تا زمانی که امپراتوری لاتین ها در آنجا تداوم داشت، جمهوری ونیز در امر بازرگانی به بالاترین مرتبه خود رسیده و از این رهگذر سود فراوانی به دست آورد و مستملکاتی تأسیس نمود.

جمهوری ونیز در قرن چهاردهم میلادی، با دسایسی جزیره قبرس را به تصرف درآورد، بویژه پس از فوت اسکندر امیر آلبانی، بنادر مهمی را در سواحل آلبانی به دست آورد. مهمترین اسکله و بنادر جمهوری ونیز در دریای مدیترانه عبارت بودند از: اسکله و بنادر موجود در آلبانی، اپیر، موره و کورفو در دهانه خلیج آدریاتیک، و در بخش جنوبی تر، در دریای یونان، جزایر پاکوس^۱، زانتا، کفالونیا^۲، آیاماورا^۳، و نیز بنادر دیگری نظیر اغری بوز «ایری بوز» (اثوییا^۴) کرت و قبرس.

رقابت ونیز - جنووا

مهمترین رقیب ونیزی ها در صحنه تجارت، جنوایی ها بودند، رقابت، برخورد و درگیری برای حفظ منافع بین این دو جمهوری کم نبود. مهمترین مراکز و انبارهای تجاری ونیزی ها در مدیترانه شرقی، سواحل اسکندریه، سوریه و نیز بنادر و جزایری بود که در بالا از آنها نام برده شد، و به انضمام استانبول. حاکمیت ونیزی ها در دریای آزوف با انعقاد قرارداد تاریخین^۵ در سال ۱۳۸۱م. به جنوایی ها انتقال داده شد. مستملکه (مستعمره) تانا^۶ که در سال ۱۳۹۶م. توسط امیر تیمور ویران گردید، متعلق به ونیزی ها بود.

1. Pakos.

2. Kefalonya.

3. Âyâmavra.

4. Eubeia.

5. Tarin.

6. Tana.

ونیزی‌ها و عثمانیان

روابط میان ونیز و عثمانی که در سال ۱۳۸۵ م. پس از جنگ عثمانیان در آلبانی شروع شده بود، بعدها توسعه بیشتری یافت. ونیزی‌ها که بیم داشتند از فعالیت عثمانیان خللی به تجارتشان وارد شود، پس از آنکه پی‌بردند که یارای مقابله با آنها را ندارند، بتدریج صلاح دیدند که با عثمانیان از در سازش و توافق درآیند. عثمانیان نیز در نخستین عملیات خود در بالکان — از زمان سلطان مراد اول به بعد — سعی کردند سیاستی اتخاذ کنند که سبب دشمنی ونیزی‌ها نگردد. با این همه، ونیزی‌ها با استفاده از هر فرصتی از رسیدن به توافق با بیزانس علیه عثمانی نیز غفلت نمی‌کردند. چنانکه لائورنت چلسی^۱ که در ۱۱ جولای سال ۱۳۶۱ به ریاست جمهوری ونیز انتخاب گردید، پیشنهاد اتحادی به یوانیس علیه سلطان مراد اول نمود (۱). ولی این پیشنهاد از قوه به فعل درنیامد. با این همه، دولت عثمانی نیز ظاهراً این پیشنهاد و اقدام ونیز را نادیده گرفت، و به دوستی خود با ونیز ادامه داد. حتی زمانی که پادشاه مجارستان در ۱۵ جولای ۱۳۷۳ م. قصد تصرف اراضی ونیزی‌ها در دالماسیا را داشت، جمهوری ونیز از عثمانیان درخواست کمک کرد. دولت عثمانی نیز بی‌درنگ پنج هزار نفر از تیراندازان ترک را اعزام داشت (۲). همچنین هنگام اقدامات و فعالیت امیر تیمور در شرق و عملیات کشورگشایی وی در سوریه و ایران، فرمانروای عثمانی با پیش‌بینی احتمال وقوع یک جنگ، با ونیزی‌ها به توافق رسید و تعهد نمود که متعرض مستملکات جمهوری ونیز نشده، آزادی تنگه‌ها را تأمین نماید. با وجود این، جمهوری ونیز در مورد مسائل و سیاستهای اروپا، جنگهای صلیبی و امور مربوط به بیزانس، پیوسته تغییر روش داده، و پیگیری یک سیاست متغیر و ناستوار را اصلی برای خود قرار داده بود. بدین جهت، نسبت به هیچ یک از تعهدات و قولهای خود صادق نبود، و سودجویی حاکم بر تمامی اعمال و سیاستهایش بود.

جمهوری ونیز پیوسته از این مسئله که عثمانیان و بیزانسی‌ها با هم به توافق برسند، بیم داشت. اما چون سیاست عثمانیان از روی برنامه‌ای مشخص پیش می‌رفت، لذا مانورهایی که ونیزی‌ها به آن دست می‌زدند، عقیم می‌ماند. ونیزی‌ها به همراه ناوگان پاپ، پیش از وقوع جنگ وارنا، برای جلوگیری از انتقال سربازان عثمانی از آناتولی به روم ایلی، درست هنگامی که عثمانیان در روم در موقعیتی حساس و بحرانی بودند، تنگه چاناق قلعه (داردائل) را مسدود کردند. پس از جنگ کوسووا و شهادت سلطان مراد خداوندگار (سلطان مراد اول)، جمهوری ونیز برای عرض تبریک جلوس پادشاه جدید یعنی بایزید (اول) و تجدید

1. Laurent Çelsi.

معاهدات تجاری نماینده‌ای تام‌الاختیار اعزام داشت و دستورات و تعلیمات لازم را به وی در مورد مؤاخذه احتمالی دولت عثمانی از وی درباره علل حمله پیتروزنو^۱ در یاسلار ونیزی به کشتیهای عثمانی، داد (۳). در مقابل این سیاست مزورانه ونیزی‌ها، عثمانیان سیاستی موقرانه توأم با مسالمت و مدارا در پیش گرفتند. یکی از علل اتخاذ چنین سیاستی از جانب عثمانیان، نداشتن یک ناوگان جنگی نیرومند بود. برعکس ونیزی‌ها که صاحب ناوگانی نیرومند بودند، احتمال داشت که معبر آبی گلیبولی واقع بین آناتولی و روم ایلی، یعنی تنگه را مسدود کنند و بدین ترتیب مانع انتقال نیرو از ساحلی به ساحل دیگر گردند. بویژه احتمالاً اگر این عمل با شرکت و یاری پاپ، جنووا، و دیگر لاتین‌های سواحل دریای مدیترانه صورت می‌گرفت، اوضاع عثمانیان خطرناکتر می‌شد. بدین جهت دولت عثمانی با پیش‌بینی و در نظر گرفتن تمامی این احتمالات از آزرده‌خاطر کردن و برانگیختن ونیزی‌ها خودداری کرده، تزویر و دورویی آنان را نادیده می‌گرفت و مدارا می‌کرد. با این‌همه، از برنامه‌ای که تنظیم کرده بود، منصرف و منحرف نمی‌شد.

به دنبال اشغال امیرنشینهای آیدین، منتشه در زمان سلطان یلدرم بایزید، چون ناوگان این دو امیرنشین نیز طبیعتاً از آن عثمانیان شد، بنابراین بر تعداد کشتیهای جنگی آنها افزوده گردید، و بدین ترتیب عملیات دریایی عثمانیان در مدیترانه شرقی، آغاز و کوییده شدن جزایر ساقر، اغری بوز و سواحل یونان شرقی، از طرف آنان، سبب نگرانی سنای ونیز گردید. با به اجرا درآوردن برنامه توسعه قلمرو توسط عثمانیان، مناطق متعلق به ونیزی‌ها از دستشان خارج، و قدرت ناوگان عثمانیان به حدی رسید که دیگر قادر به جنگ و مقابله با ناوگان ونیزیان گردید. از این‌رو، ونیزی‌ها از نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی به بعد، آشکارا وارد هر اتحادی که علیه عثمانیان بود، شده، و در این مورد تردیدی بخود راه ندادند، و نه تنها به عقد پیمان اتحاد با دولتهای مسیحی بسنده نکردند، بلکه اقدام به انعقاد قرارداد تفاهم و اتحاد با دیگر دولتهای ترک که خصم عثمانیان بودند نیز نمودند. مثلاً جمهوری ونیز ضمن تماس با ابراهیم بیگ و قاسم بیگ از آل قرامان، با اوزون حسن بیگ آق قوینلو نیز تماس پیدا کرده، علیه عثمانیان با آنها به توافق رسید، و ضمن تشویق و تحریک آنان علیه عثمانی‌ها، جنگ‌افزارهای مورد نیازشان را نیز تأمین نمود.

روابط خصمانه موجود بین عثمانیان و ونیزی‌ها، از نیمه دوم قرن پانزدهم میلادی به بعد، شروع و با شدت هرچه تمامتر تا اواخر قرن شانزدهم ادامه یافت که در مجلدات بعدی در

1. Pietro Zeno

بخش مربوط، از این مخاصمات بحث خواهد شد.

روابط تجاری با ونیز

روابط تجاری عثمانیان با جمهوری ونیز، از سال ۷۸۳ ه. ق. / ۱۳۸۱ م. آغاز شد. ونیزی‌ها، گهگاه با کسب اجازه از دولت عثمانی، از این کشور غله (گندم، جو، ذرت و نظایر آن) و نیز سایر کالاهای مورد نیاز خود را خریداری می‌کردند. در این مورد، قراردادهای مربوط به صدور اجازه از جانب عثمانی‌ها به دولت ونیز، در دست است. به‌طور مثال، متن قراردادهای منعقد بین موسی چلبی و دولت ونیز به تاریخ ۱۲ اوت، و سوم سپتامبر ۱۴۱۱، و متن قرارداد مورخ پنجم دسامبر ۱۴۱۹، منعقد بین چلبی سلطان محمد و دولت ونیز، و قرارداد مورخ چهارم سپتامبر ۱۴۳۰ میان سلطان مراد دوم با ونیزی‌ها، که به زبان لاتین تنظیم شده‌اند، موجود است. قرارداد تنظیم شده توسط امیر سلیمان چلبی که در تاریخ سوم ژوئن ۱۴۰۳ منعقد شده است، نیز به زبان لاتین است (۴). قراردادهای تجاری با تغییر هر یک از پادشاهان عثمانی تجدید می‌گردید، و قرارداد جدیدی با نام پادشاه جدید منعقد می‌شد.

جمهوری جنووا

این کشور که با نام جنووا و یا جنوویز مشهور بود، در ساحل مدیترانه غربی، و یک شهر مهم تجاری بود که در خلیجی که به همان نام (جنووا) نامیده می‌شد، قرار داشت، شغل و حرفه اکثر اهالی جنووا نیز همانند ونیزی‌ها در درجه اول تجارت از طریق دریا بود، و نحوه اداره این سرزمین حد فاصل بین دموکراسی و آریستوکراسی (اشرافیت) بود.

شیوه اداره

جمهوری جنووا در اوایل قرن دهم میلادی، تأسیس شد. ابتدا توسط رؤسای چند اداره می‌گردید، و از سال ۱۱۹۰ م. به بعد روش اداره کشور توسط رئیسی واحد پذیرفته شد که او را «دوک» می‌گفتند. بعدها ریاست کشور به انحصار دو خاندان به اسامی دوریه^۱ و اسپینولس^۲ درآمد. مردم هنگام انتخاب «دوک» رأی خود را به یکی از این دو خاندان می‌دادند، آنها نیز یکی از افراد منسوب به خاندان خود را به عنوان «دوک» انتخاب می‌کردند. با این همه، علاوه بر دو خاندان مذکور، دو خاندان دیگر نیز وجود داشت که یکی از این دو خاندان متکی

1. Dorie.

2. Spinolles.

به دموکراتها و دیگری متکی به آریستوکراتها بود، که یکی از آنها آدورنه^۱ و دیگری فرگوسس^۲ نام داشت، و هر یک از این دو خاندان اخیر، که در انتخابات پیروز می‌شد، یکی از افرادش را به عنوان «دوک» برمی‌گزید. بخاطر مجادلات بر سر انتخاب «دوک»، جنووا مدتی دستخوش اغتشاشات داخلی بود. سرانجام پس از آنکه آنها یکی - دوبار از اداره کشور عاجز ماندند، در سال ۱۳۹۶ و ۱۴۶۸م. تحت حمایت دولت فرانسه درآمدند.

فعالیت تجاری

با توجه به اینکه اهالی جنووا مردمی تجارت پیشه و دریانورد بودند، لذا شهر جنووا در اندک مدتی توسعه یافت. جنووایی‌ها نیز در قرن دوازدهم میلادی، در جنگهای صلیبی اهمیت پیدا کردند. نیروهای صلیبی چون با کشتیهای این جمهوری همانند کشتیهای جمهوری ونیز به نقل و انتقالات خود می‌پرداختند، لذا جنووایی‌ها از این رهگذر سود فراوانی به دست آوردند، و هنگام بازگشت به اروپا از فروش کالاهای شرقی سود بسیاری کسب کردند.

جنووایی‌ها که در تصاحب مجدد استانبول توسط رومی‌ها که به تصرف لاتین‌ها درآمد، بودند، به رومی‌ها کمک کردند، در سال ۱۲۶۱م. با انعقاد قراردادی تجاری با امپراتور میخائیل پائولوگوس به کسب امتیازهای زیادی نائل آمدند. بدین ترتیب کلنی‌هایی به دست آوردند، و بویژه در ماه مه ۱۳۰۳، مرزهای خود را تثبیت و تحدید کرده، و به موجب معاهده‌ای که با آندروونیکوس دوم منعقد کردند، در گالاتا و بیگ اوغلی (بی اوغلی) مستقر شدند. ونیزی‌ها که در مقابل این امر به امپراتوری لاتین در استانبول کمک کرده بودند، مورد بی‌مهری و بی‌اعتنایی امپراتور قرار گرفته، و این اوضاع، ناشی از رقابت سیاسی و تجاری بود که سبب افزایش نفرت موجود بین دو جمهوری ونیز و جنووا گردید.

جنگ ونیز - جنووا

رقابت تجاری و حرص سودجویی، سرانجام این دو جمهوری را رو در روی یکدیگر قرار داد. اختلاف موجود بین آنها از سال ۱۳۴۹م. شروع شده بود. پاپ کلمان (کلمنت) ششم، برای حل اختلاف آنها، هر دو جمهوری را به توافق فراخواند. با اینکه در ارتباط با این موضوع، در تاریخ ۲۴ نوامبر ۱۳۴۹ نامه‌ای از جانب پاپ برای آندره «دوچ» (رئیس جمهور) ونیز نوشته شد، ولی نتیجه‌ای از این میانجیگری عاید نگردید (۵)، و اختلافات

1. Adorne.

2. Fregoses.

مذکور سبب بروز دو جنگ بزرگ میان ونیز و جنووا گردید که یکی از جنگها از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ م. (۶) و دیگری از سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۱ م. به درازا کشید. علت جنگ دوم، تصرف بندر فاماگوستا^۱ واقع در قبرس توسط جنووائی‌ها و بویژه واگذاری بوزجه آدا، توسط یوانیس پنجم امپراتور بیزانس به جنووائی‌ها از یک سو، و واگذاری همان جزیره به ونیزی‌ها از طرف امپراتور بیزانس از دیگر سو بود. این جنگ در تاریخ، جوکیا^۲ (شوجیا) نامیده شده است. دو جمهوری رقیب در سواحل شرقی دریای آدریاتیک یعنی بنادر کارتارو^۳، زارا^۴ و تیران جنگیدند. سرانجام در سال ۱۳۸۱ م. با میانجیگری آمادئه (آمدئه) کنت ساووا، پس از امضای قرارداد تورینو^۵، حصارهای بوزجه آدا که به کنت ساووا تسلیم شده بود، تخریب گردید و جیووانی^۶ در یاسالار ونیزی، به زور از جزیره اخراج شد. وی نزد دوبریتیچ شاهزاده بلغار که در حوالی دوبریچه بود، گریخت. این جنگها سبب کاهش بسیار نفوذ و قدرت دریانوردی جمهوری جنووا گردید.

مستملکات جنووا

جمهوری جنووا، در جنوب دریای سیاه و سواحل کریمه در شمال آن دریا، و دلتای رود دانوب و در دریای مدیترانه، در سواحل دریای اژه، و جزایر موجود در آنجا، اسکله و مستملکات مهمی داشت. مهمترین آنها، عبارت بودند از آماصره^۷، سینوب، سامسون (۷) در ساحل جنوب دریای سیاه، و انبارهای موجودشان در طرابوزان، کفه، منکوب در سواحل کریمه، گالاتا در استانبول، در دریای اژه، انز واقع در دهانه رود مریچ، فوچه در ساحل آناتولی، و نیز شهرهای از میر، و جزایر میدیللی، ساقر و تاشوز^۸ بود. بندر بزرگ فاماگوستا واقع در جزیره قبرس نیز در زمان پادشاه‌نشین قبرس، حدود بیست سال، در دست جنووائی‌ها بود، و در سال ۱۳۹۴ م. پادشاهی قبرس با استفاده از اختلافات داخلی و ضعف جنووائی‌ها، و با سازش با ونیزی‌ها، این بندر را بازپس گرفت.

1. Famagosta.

2. Choggia.

3. Kartaro.

4. Zara.

5. Torino.

6. Ciovanni.

7. Amasra.

8. Taşoz.

روابط جنووا با عثمانیان

عثمانیان از زمان اورخان غازی به بعد، با جنوایی‌ها به توافق رسیده و قبل از سال ۱۳۵۲ م. با قولنامه‌ها و قراردادهای منعقد شده به همدیگر وابسته شدند (۸). همچنین دولت عثمانی در رقابت‌های میان جنووا و ونیز، هواداری از جنوایی‌ها (۹) را — که در سال ۱۳۸۱ م. با آنها معاهده تجاری منعقد کرده بود — متناسب با سیاست خود تشخیص داد. به خاطر وجود چنین مناسباتی، جنوایی‌ها به موجب معاهده‌ای که در سال ۱۳۸۵ م. با سلطان مراد اول منعقد کردند، اجازه ورود به ترک‌ها به بیگ اوغلی (بی اوغلی) — که به هر علتی در آنجا کاری داشتند — دادند. عثمانیان نیز متقابلاً به بازرگانان جنوایی اجازه اقامت و رفع و رجوع امور خود در قلمرو عثمانی دادند (۱۰). جنوایی‌ها که به منافع خود بیشتر از هر چیز دیگری اهمیت می‌دادند، گاهی روابط و دوستی با عثمانیان را نادیده گرفته و در اقداماتی که علیه عثمانیان صورت می‌گرفت، شرکت می‌کردند که عثمانیان نیز متوجه این قبیل اعمال آنها بودند. به طور مثال در سال ۱۳۸۶ م. با قبرس، ساقز و میدیلی که مستملکاتش بود، نهانی علیه عثمانیان به توافق رسیدند. گذشته از آن، در سال ۱۳۹۹ م. مانع عبور نیروی ده هزار نفری عثمانیان از گالاتا به سوی استانبول شدند، و در این بین در بوزجه آدا قدره‌هایی در اختیار مارشال بوسیکوئو^۱ که به کمک استانبول آمده بود، قرار دادند و سبب شکست عثمانیان در نزدیکی چاناق قلعه (داردافل) شدند (۱۱). با این همه، جنوایی‌ها، برای جلب نظر فرمانروایان عثمانی، بویژه سلطان یلدرم بایزید بیشتر از ونیزی‌ها از خود کوشش و فعالیت نشان می‌دادند. متقابلاً پادشاهان عثمانی — بویژه سلطان یلدرم بایزید — برای جلوگیری از اتحاد ونیز و جنووا علیه خود، ناگزیر بود در مقابل این حوادث از خود اغماض نشان دهد. از این رو، در بحرانی ترین و خطرناکترین شرایطی که عثمانیان با آن روبرو بودند، این جمهوری در مقابل دریافت پول و تجدید عهدنامه امتیاز معدن پتاس فوچه، سربازان ترک را از سواحل مرمره آناتولی به گلیبولی انتقال داد که در بخش مربوط به وقایع عثمانی به آن اشاره شده است (۱۲).

اتخاذ سیاست مناسب و تدابیر دقیق و عاقلانه پادشاهان و رجال عثمانی در این دوره، و حرص و آزمندی این دو جمهوری رقیب نه تنها مانع از آن شد که این دو بتوانند تشکیل جبهه‌ای واحد علیه عثمانیان دهند، بلکه برای از میان برداشتن یکدیگر، برای دریافت کمک، به عثمانیان نیز متوسل شدند. بدین ترتیب عثمانیان با استفاده از این اوضاع و احوال، با

1. Marşal Bosikou.

سیاست ماهرانه‌ای که در پیش گرفته و آن را پیگیری می‌کردند، از تحریک این دو جمهوری علیه خود جلوگیری کرده، بموقع مستملکات آنها را از چنگشان خارج کردند. جمهوری جنووا در اواخر قرن چهاردهم میلادی، تحت نفوذ دولت فرانسه درآمد و حمایت و دفاع از کلنی‌های جنووا، بر عهدهٔ ویسکونت خاندان والوا^۱ گذارده شد. بدین جهت، در دومین محاصرهٔ استانبول توسط سلطان یلدرم بایزید، مارشال بوسیکوئو بجای جنووائی‌ها به کمک استانبول شتافت.

سایر دولتهای ایتالیا

علاوه بر ونیز و جنووا که با عثمانیان روابط مداوم داشتند، در شبه‌جزیرهٔ ایتالیا، پیزا، فلورانس و ناپل نیز با عثمانیان روابط تجاری داشتند. حتی هنگام جلوس سلطان یلدرم بایزید بر اریکهٔ سلطنت، نمایندهٔ تام‌الاختیار دولت - شهرهای ایتالیا بعد از جنگ، به خدمت سلطان یلدرم بایزید رسیده، و به وی تبریک گفتند و درخواست تجدید معاهدات را که در زمان پدرش منعقد شده بود، نمودند (۱۳). دولت پیزا، مدتی به‌خاطر تجارتش در شرق، رقیب جنووائی‌ها به حساب می‌آمدند. در قرن چهاردهم و پانزدهم میلادی، خاندان ثروتمند مدیچی در رأس حکومت فلورانس قرار داشت.

بعد از ونیز و جنووا، پادشاه‌نشین ناپل در تجارت با شرق سومین مقام را داشت. به‌خاطر روابط تجاری ناپل با امیرنشینهای آناتولی ساحل دریای اژه، برای تسهیل در معاملات تجاری این امیرنشینها، سکه‌های نقره‌ای شبیه سکه‌های نقره‌ای ناپل و قبرس با حروف لاتین که آن را ژینگلیاتی (۱۴) می‌گفتند، ضرب شد.

بازرگانان ناپل که با عثمانیان نیز روابط تجاری داشتند، صاحب انبارهایی در بورسه بودند که از آنجا اشیاء و کالاهایی را که از کشورهای شرق می‌آوردند، به اروپا می‌بردند. در زمان یلدرم بایزید، لادیسلاس پادشاه ناپل با ونیزی‌ها دشمنی و با ترکها دوستی داشت. این دوستی ترک - آنژو، ونیزی‌ها را واداشت تا مدتی اقدامات سیاسی احتیاط‌آمیزی در پیش گیرند.

روابط با پاپ

نفوذ پاپها

همان‌گونه که در منابع تاریخی آمده است، پاپها بعد از جنگهای بزرگ صلیبی، برای به

عصیان واداشتن ملت‌های اروپایی علیه ترک‌ها که بر آناتولی و روم ایلی استیلا یافته بودند، با تشکیلات و تجهیزات زیادی به فعالیت می‌پرداختند. از آن جمله می‌توان از حمله به آل آیدین و نیز عملیات تهاجمی به اسکندریه توسط فیلیپ دومزی^۱ در اواسط قرن چهاردهم میلادی، همچنین از جنگ‌های صلیبی متعددی که علیه عثمانیان صورت گرفت و مهمتر از دیگر حملات بود، نام برد. پاپ کلمان ششم با اتحاد با ونیز، پادشاه قبرس، و شوالیه‌های سن ژان، ترتیبی داده بود که ناوگان آنها علیه ترک‌ها در آب‌های شرق حضور دائمی داشته باشند. در سایه همین تصمیم و سیاست، قلعه و شهر از میر را از دست آل آیدین خارج ساخته بود. بعدها، پاپ اوربان پنجم در صدد برآمد تا امپراتور بیزانس را نیز وارد جرگه متحدان خود کند (۱۵۱۳۶۹م). این اقدامات، و نیز نوشته‌های موجود در سایر منابع، نشان‌دهنده چگونگی فعالیت پاپ‌ها علیه ترک‌هاست.

پاپ‌ها که نفوذ و قدرتشان در قرون دوازدهم و سیزدهم میلادی به نهایت درجه رسیده بود. از قرن چهاردهم میلادی به بعد نفوذ و اقتدار پیشین خود را از دست دادند. در این قرن کلیسای غرب از رم به شهر آوینیون (۱۶) انتقال یافت. تصمیمات مجلس (جلسه) روحانیون در شهر بال در سال ۱۴۳۱م. نتیجه و واکنش علیه نفوذ و قدرت پاپ‌ها بود.

جدایی پاپ‌ها از قدرت در رُم از سال ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۷م. یعنی حدود هفتاد سال سرانجام با بازگشت پاپ گراگوار یازدهم به رم هرچند به طور موقت پایان گرفت، اما بعد از فوت وی، پاپ‌ها مجدداً از رم جدا شدند که این بار نیز حدود هفتاد سال دیگر طول کشید، و این بار تا سال ۱۴۹۹م. دو پاپ، یکی در رُم و دیگری در آوینیون مستقر بودند (۱۷).

بدین ترتیب این دوری و جدایی، و مجادلات و مناقشات حاصله بین دو مرکز پاپ‌نشین، قدرت پاپ‌ها را به طور کلی متزلزل کرد. به دنبال تقسیم قدرت پاپ به دو بخش یعنی به وجود آمدن دو مرکز پاپ‌نشین، آلمان، ایتالیا، انگلستان از پاپ‌نشین رم، و فرانسه، ناپل، لورن، کاستیل و اسکاتلند نیز از پاپ‌نشین آوینیون پیروی کردند، و به سبب تقسیم مرکز پاپ‌نشین، اختلافات مذهبی در اروپا ادامه یافت.

فعالیت پاپ‌ها علیه تسلط ترک‌ها

در مجلسی که روحانیون کلیسای شرق (ارتدکس)، و کلیسای غرب (کاتولیک) در شهر فراره واقع در وادی پودر ایتالیا، برای جلوگیری از استیلای ترک‌ها تشکیل شد، و هدف از

1. Filip do Meziyer.

تشکیل این مجلس، اتحاد دو کلیسای شرق و غرب بود، و اقدامات و فعالیتهای ترکهای عثمانی علیه امپراتوری بیزانس نیز عامل تشکیل این مجلس بود. تصمیمات مجلس مذکور همانند تصمیمات مجلسی که قبلاً در سال ۱۲۷۴م. در شهر لیون به همین منظور یعنی اتحاد دو کلیسای شرق و غرب تشکیل شده بود، نتیجه‌ای نداشت. فقط این بار چون خطر عثمانیان بر موارد قبلی اضافه شده بود، از این رو پاپ اوربان ششم، مستقر در رُم در سال ۱۳۸۸م. جهت دفاع از استانبول، کشتیهایی تدارک دید و اعزام داشت؛ و در عین حال نامه‌هایی مبنی بر وعده عفو گناهان کسانی که در جنگهای صلیبی [علیه ترکهای عثمانی] شرکت کنند، به هر سو فرستاد. با این همه، موفق به ایجاد اتحادی نشد. خلف وی پاپ بونیفاس نهم نیز چون در ناپل با خاندان آنژو درگیر و در مجادله بود، در وضع و موقعیتی نبود که بتواند علیه عثمانیان فعالیتی از خود نشان دهد. فعالیت پاپهای لاتین در یونان نیز، ارتدکسها را بیشتر به سوی ترکها می‌کشاند. زیرا آنها در برابر هر درخواست یاری و کمک لاتین‌ها، بیشتر تأمین منافع خود را در نظر داشتند.

یوانیس پنجم امپراتور بیزانس به رُم رفت و هرچند برای اتحاد دو کلیسای ارتدکس و کاتولیک، خود به مذهب کاتولیک گروید، اما نه اتباعش و نه پاپها، توجهی به این کار وی نکردند. بعدها با توسل به مارتین پنجم (۱۴۳۱-۱۴۱۷م.)، از پاپهای رم و اوژن هفتم (۱۴۴۷-۱۴۳۱م.) مجلسی در فراره تشکیل گردید. در واقع در این مجلس، امپراتور بیزانس، بطریق (مطران) و سرآمدان اسقف‌نشین روم حضور داشتند. در این بین به علت شیوع بیماری واگیردار در فراره، تصمیم به ادامه مذاکرات مجلس در فلورانس گرفته شد. در مذاکراتی که در این مجلس به عمل آمد، تصمیم قطعی به اتحاد کلیساهای کاتولیک و ارتدکس گرفته شد. اما این تصمیم که قبل از فتح استانبول اتخاذ شده بود، با فتح استانبول [توسط عثمانیان] از قوه به فعل درنیامد.

سیاست عثمانیان علیه پاپها

زمانی که پاپها، کاردینال‌ها و اسقف‌ها و امپراتور سرگرم اتحاد کلیساهای کاتولیک و ارتدکس بودند، ترکها پس از فتح استانبول، با انتخاب یک اسقف‌نشین مخالف پاپها، با همان حقوق، صلاحیت و امتیازات زمان امپراتوری بیزانس، مانع از اتحاد دو کلیسا شدند. در حقیقت همان‌گونه که در فوق نیز اشاره شد، عثمانی‌ها در مورد مسائل دینی با مردم به مدارا

رفتار می‌کردند. به‌طوری که حتی کلیساهای تحت تابعیت آنها، در مکاتبه و ارتباط با بطریق (اسقف) آزاد بودند. عثمانیان پس از فتح استانبول، این سیاست یعنی رعایت و احترام به معتقدات مردم سرزمینهای تحت اشغال خود را بسیار ظریفتر و با باریک‌بینی بیشتر اعمال کردند. بدین ترتیب، با محترم شمردن احساسات دینی مردمی که تمایلی به وابستگی به کلیسای روم نداشتند، آنها را به‌سوی خود جلب کردند، حمایت دولت عثمانی از ارتدکسها، مسئله اتحاد بین دو کلیسای کاتولیک و ارتدکس را به کلی متفی ساخت.

پاپها ناوگانی مجهز داشتند، و با الحاق نیروی دریایی سایر دولتهای لاتین، به جنگهای زیادی علیه ترکها پرداختند. بعد از امضای عهدنامه ادرنه - سگدین، فرمانده ناوگان پاپ که به مقابل چاناق قلعه (داردانل) آمده و راه ارتباطی را مسدود کرد، امیر البحرّی فلورانس به نام فرانچسکو گوندولمیری^۱ بود. این امیرالبحر ریاست دولت را به پسرش واگذار کرد و به پاپ نوشت که با کناره‌گیری سلطان مراد دوم از سلطنت، بهترین فرصت برای از میان بردن عثمانیان فرارسیده است.

پاپها سعی کردند تا با وابسته کردن کلیسای شرق به خود، آنها را فاقد ارزش و قدرت نمایند، و بر منطقه نفوذ خود بیافزایند، ولی ترکها پس از فتح استانبول، با به رسمیت شناختن تمامی اختیارات، صلاحیت و امتیازهای قبلی ارتدکسها، و حقوق دینی کلیساهای ارتدکس، با حمایت از کلیساهای شرق سیاست چندساله پاپها را برای اتحاد دو کلیسا، نقش بر آب کردند.

روابط عثمانی - مجارستان

هنگام تأسیس دولت عثمانی و ورود به روم ایلی، مجارستان از دست سلسله آرپاد^۲ خارج و حکومت این سرزمین به دست خاندان آنژو افتاده بود. این خاندان از سال ۱۳۰۸م. تا ۱۳۸۵م. مجارستان را تحت حکومت خود داشته، اصلاحات زیادی در زمینه فرهنگ و تجارت انجام داده، و با کمک و یاری کلیسا، نفوذ اشراف و اشرافزادگان را که صاحب امتیازات فراوانی بودند، از میان برد.

شاه لایوش (لودویک)

بعد از شارل روبرت که اسم دیگرش روبرت کاوولی (۱۳۴۲-۱۳۰۲م.) بود، لایوش کبیر

1. Françesko Gondolmiri.

2. Arpad.

(لودویک = لویی ۱۳۸۲-۱۳۴۲ م.) که پادشاهی لهستان نیز از طریق توارث به او رسیده بود، پادشاهی با عزم و اراده، قدرتمند و متعصب نسبت به مسائل دینی بود. لایوش برای تحت نفوذ درآوردن بالکان و اشاعه و گسترش آیین کاتولیک در آنجا تلاش فراوانی کرد. اما آرزوهای وی در بالکان، با شکست در جنگ چیرمن یا صرب صندیغی از ترکها در سال ۱۳۶۳ م. بر باد رفت. وی که در این جنگ به دشواری بسیار موفق به نجات جان خود شد، نجات خود را به تصویری از حضرت مریم که به گردن داشت، نسبت داد.

لایوش فرزند ذکوری نداشت، و تنها صاحب دو دختر بود. بعد از مرگش، دختر کوچکتر، ملکه لهستان شد، و با یاکلون لیتوانیایی ازدواج کرد، و ماریا دختر بزرگش نیز که ملکه مجارستان بود، با سیگسموند، دومین پسر شارل چهارم پادشاه لوکزامبورک ازدواج نمود، و بدین ترتیب سیگسموند تاج پادشاهی مجارستان را بر سر نهاد.

سیگسموند

پادشاهی سیگسموند - که در تاریخ عثمانی شهرت زیادی دارد - در مجارستان (۱۴۳۷-۱۳۸۶ م.) مصادف با زمانی بود که عثمانی‌ها با تمام قدرت به گسترش نفوذ در بالکان پرداخته، و تمامی خطوط ارتباطی موجود در راستای رود تونا (دانوب) را برای تعرض و حمله از بالکان به مجارستان در اختیار خود داشتند.

حضور عثمانی‌ها در دریای اژه و سواحل موره، سبب نگرانی و نیزی‌ها گردید. بدین جهت سنای جمهوری و نیز در سال ۱۳۹۳ م. تصمیم به اتحاد با سیگسموند پادشاه مجارستان علیه یلدرم بایزید گرفت، و به وی پیشنهاد اتحاد نمود. گسترش نفوذ عثمانیان از راه خشکی سبب شد تا سیگسموند نیز متوجه خطر گردد. وی با اینکه در سال ۱۳۹۴ م. به پیشنهاد و نیزی‌ها پاسخ مثبت داد، ولی سیاست و عکس‌العمل جمهوری و نیز مبهم و مشکوک بود. حتی زمانی که سلطان یلدرم بایزید در همان سال در حوالی رود بویانا^۱ نزدیک سواحل آدریاتیک در فعالیت بود، و این فعالیت با اینکه به ضرر و زیان و نیزی‌ها تمام می‌شد، اما سنای جمهوری و نیز از عقد پیمانی قاطع و مصممانه با مجارستان اجتناب کرد، و هنگامی که سیگسموند در سال ۱۳۹۶ م. برای اقدام علیه عثمانیان با و نیزی‌ها تماس گرفت، جمهوری و نیز اعلام داشت که فقط با چهار فروند قدرغه در این جنگ شرکت خواهد کرد. سیگسموند به محض اینکه پی‌برد عثمانیان شروع به تهدید مجارستان کرده‌اند، نقش

حامی بلغارها را در پیش گرفت. اما در سال ۱۳۹۶م. در جنگ نیه‌بولی، شکست سختی از عثمانیان خورد و به سختی موفق به نجات جان خود گردید، و توانست از دریای سیاه، و از طریق استانبول و آدریاتیک به سرزمین خویش بازگردد.

از آنجا که حدود شش ماه بود که سیگسموند، کشورش را ترک کرده بود، در این فاصله لادیسلاس چهارم خود را پادشاه اعلام کرده بود. سیگسموند پس از جنگ و مغلوب کردن وی، سلطنت و حکومت را مجدداً به دست گرفت. وی در سال ۱۴۱۰م. به مقام امپراتوری آلمان برگزیده شد، و بدین ترتیب مجارستان تحت نفوذ آلمان درآمد.

عثمانیان و مجارها در سال ۱۴۱۸م. در امور افلاق مداخله کرده، و هرکدام از این دو دولت، از یک والی جداگانه حمایت کرده، با اینکه جنگهایی بین طرفین روی داد، ولی سرانجام در سال ۱۴۲۴م. هر دو طرف به دشمنی و خصومتها پایان داده، پیمان متارکه‌ای را به مدت دو سال امضا کردند. ولی اندک زمانی پس از پایان مهلت متارکه، به خاطر مسئله و اختلاف بر سر قلعه کولومباچ (گوورجینلیق^۱) عملیات خصمانه بین دو طرف از سر گرفته شد. سیگسموند امپراتور آلمان و پادشاه مجارستان که شخصاً علیه نیروهای عثمانی به حرکت در آمده بود، مغلوب بیگلرلیگی سنان پاشا فرمانده لشکر ترکها گردید، فقط با فداکاری یکی از غلامانش موفق به نجات خود شد و فرار کرد.

پیروزی عثمانیان در این جنگ، سبب گردید که مجارها که در صدد ادامه نفوذ خود در صربستان بودند، به این آرزوی خود نایل نگردند، و تلاش آنها برای کمک به صربها در بازپس گرفتن فاسه‌لوسی^۲ که به دست ترکها افتاده بود، بی‌ثمر ماند، و ترکها به تلافی این کمک مجارستان توسط نیروهای آق‌جی به فرماندهی اورنوز زاده علی‌بیگ، حمله‌ای بزرگ به مجارستان کرده، و هفتاد هزار نفر را به اسارت درآوردند.

در زمان آلبرت پنجم (۱۸) که بعد از سیگسموند، امپراتور آلمان و پادشاه مجارستان گردید، در اختلافی که بر سر منطقه پادشاهی بوهیمیا (۱۹) به وجود آمد، دولت عثمانی نیز در مسئله مداخله کرد، و سفیری از جانب سلطان مراد دوم، فرمانروای عثمانی نزد لادیسلاس پادشاه لهستان اعزام گردید و اعلام داشت در صورت قطع رابطه با مجارستان، به کازیمیر^۳ در رسیدن به پادشاهی بوهیمیا کمک خواهد کرد. اما چون آلبرت در این موقع یعنی سال ۱۴۳۹م. فوت کرد، کازیمیر بی‌رقیب ماند، و در سال ۱۴۴۰م. لادیسلاس سوم پادشاه لهستان، از طرف

1. Güvercinlik.

2. Faselosy.

3. Kazimir.

اشراف و اعیان، به پادشاهی مجارستان انتخاب گردید (۲۰).

در زمان پادشاهی لادیسلاس پادشاه مجارستان و لهستان نیز، روابط عثمانی - مجارستان باز هم به‌طور خصمانه ادامه یافت. در این بین، بلغراد در محاصره قرار داشت و ترانسیلوانیا نیز تحت فشار حمله‌های آق‌نجیهای ترک بود (۱۴۴۲ م.). مزیدیگ که مدتی بود حملات خود را با موفقیت به ترانسیلوانیا انجام می‌داد، در نزدیکی هرامشتاد از ژان (یان) هونیاد از امرای مجار شکست یافت (۲۱). و به اتفاق دو پسرش به قتل رسید. نیروهای تحت فرماندهی قوله (کوله) شاهین‌بیگ هم که یک سال بعد اعزام شد، شکست خوردند. همان‌گونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی گفته خواهد شد، لشکریان صلیبی تحت اداره لادیسلاس پادشاه مجارستان و به فرماندهی ژان هونیاد در جنگ موره‌وا و ایزلادی^۱ که علیه ترکهای عثمانی ترتیب داده شده بود، پیروز گردیده، عثمانیان را وادار به صلح نمودند. اما پیمان صلح اندکی بعد با مداخله پاپ نقض گردید و جنگ مشهور وارنا به وقوع پیوست (۸۴۸ ه. ق. / ۱۴۴۴ م.).

در جنگ وارنا، شاه لادیسلاس به قتل رسید، و لشکر متفقین شکست خورد و بعد از لادیسلاس، پسر آلبرت پادشاه سابق مجارستان و امپراتور آلمان - که هنوز خردسال بود - و نیز لادیسلاس نام داشت، به پادشاهی مجارستان برگزیده شد و ژان هونیاد نیز نیابت سلطنت لادیسلاس خردسال را برعهده گرفت.

آلمان

هنگام تأسیس دولت عثمانی، لودویک چهارم اهل باویریا به امپراتوری آلمان برگزیده شد. ولی چون پاپ در صدد بود شارل چهارم پسر فیلیپ زیبا پادشاه فرانسه را به امپراتوری منصوب نماید، لذا لودویک با پاپ اختلاف پیدا کرد، و اعلام داشت که برای امپراتوریش نیازی به تأیید پاپ ندارد. لودویک از طرف پاپ تکفیر شد و شارل چهارم از خاندان لوکزامبورگ در سال ۱۳۴۶ م. که از طرف پاپ بنوا دوازدهم نامزد شده بود، به امپراتوری آلمان برگزیده شد.

مشهورترین امپراتوران آلمان که بعد از شارل چهارم به امپراتوری رسیدند، سیگیسموند از خاندان لوکزامبورگ و دامادش آلبرت دوم از خاندان هابسبورگ بودند. سیگیسموند از

1. Izladi.

سال ۱۴۱۰ تا ۱۴۳۷ م. و آلبرت نیز از سال ۱۴۳۸ تا ۱۴۳۹ م. امپراتور آلمان بودند. آلبرت برای از میان بردن نفوذ و حاکمیت پاپ، تصمیمات اتخاذ شده در مجلس «بال» را به تأیید هیأتی که در شهر مانیاس^۱ (منس = منز) گرد آورده بود، رساند.

آلبرت برای جلوگیری از فعالیت عثمانیان در روم ایلی، نیرویی به مقابله آنان اعزام داشت. در زمان فردریک که بعد از آلبرت به امپراتوری آلمان برگزیده شد (۱۴۹۳-۱۴۴۰ م.) آقنجهای عثمانی وارد مجارستان شدند. هرچند ماتیاس کُورون^۲ پادشاه مجارستان، در مقابل آقنجهای، از امپراتور آلمان درخواست کمک کرد، ولی بی آنکه موفق به دریافت کمکی از وی باشد، مجبور به صلح با عثمانیان گردید.

فرانسه

هنگام تأسیس و گسترش دولت عثمانی، جنگهای صدساله میان فرانسه و انگلستان ادامه داشت. این جنگ که با تفاوت و متارکه‌های منعقد شده، از سال ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۲ م. ادامه داشت، در زمان شارل هفتم پادشاه فرانسه خاتمه یافت. در پایان جنگهای صدساله، تمامی مناطق متعلق به فرانسه به دست فرانسوی‌ها افتاد، و با ایجاد وحدت و یکپارچگی در فرانسه، دوران حکومت فتودالها پایان گرفت.

سیاست شارل ششم

فتوحات عثمانیان در سال ۱۳۸۴ م. توجه دربار فرانسه زمان شارل ششم را بخود جلب کرد، و پیروزیهای سلطان مراد را به عنوان «جنگهایی که جنبه و ماهیت دینی دارد» برای شارل ششم توجیه کرده بودند. امرای بازگشته از زیارت قدس در سال ۱۳۹۱ م. به شارل ششم اطلاع دادند که سلطان مراد پادشاهی است خداترس و عاقل که با مغلوبان با انسانیت و گذشت، رفتار می‌کند و به شکست خوردگان با پرداخت مبلغی ناچیز به عنوان باج و قول صداقت و وفاداری به این فرمانروا، اجازه می‌دهد که در انجام آداب و رسوم و قوانین خود آزاد باشند. آنها اضافه کردند که سلطان مراد توسط جاسوسانش، از سیاست و مسائل اروپا اطلاع حاصل می‌کند (۲۲).

شارل ششم در سال ۱۳۹۱ م. در صدد حمله‌ای به شرق بود، ولی بیماریش مانع از اجرای

1. Manyas (Mens).

2. Matyas Korven.

تصمیمش گردید. شارل ششم در سال ۱۳۹۵م. نظام شوالیه گری را به وجود آورد، و هدف از ایجاد آن تصرف و تسلط بر سرزمینهای ترکیه [عثمانی] که در دست مسلمانان قرار داشت، و نیز تصرف سوریه و مصر بود. شخصی به نام فیلیپ دومی‌یر که فردی بسیار متعصب بود، در پادشاه فرانسه نفوذ و تأثیر فوق‌العاده‌ای داشت.

سفیری که در سال ۱۳۹۵م. از جانب سیگسموند به قصد شرکت در جنگ صلیبی علیه عثمانیان به فرانسه اعزام شد، با محیطی علیه عثمانیان مواجه شد که از مدتها قبل آماده شده بود، و با استفاده از چنین موقعیت و محیطی، موفق شد که فرانسوی‌ها را وادار به فعالیت علیه عثمانیان نماید. در بخش مربوط به وقایع عثمانی گفته شد که چگونه نیروهای فرانسوی در جنگ نیه‌بولی، از جانب سلطان یلدرم بایزید از میان رفتند. علاوه بر آن عده‌ای از نیروهای فرانسه در سال ۱۴۴۳م. همراه با ژان هونیاد علیه عثمانیان دست به فعالیت و اقدام زدند. ولی تعداد آنها نسبت به فرانسویانی که در جنگ نیه‌بولی شرکت کردند، اهمیت نداشت.

انگلستان

بعد از خلع ادوارد دوم پادشاه سابق انگلستان که فردی بی‌لیاقت بود، در سال ۱۳۲۷م. در زمان ادوارد سوم که جانشین وی شده بود، و حدود نیم قرن بر انگلستان حکمرانی کرد، با وجود اینکه جنگهای صدساله ادامه داشت، با این همه، زبان و ادبیات انگلستان پیشرفت زیادی کرد. پس از خلع پسرش ریشار (ریچارد) دوم که پادشاهی عاری از قدرت اداره و مدیریت بود، بنا به تصمیم پارلمان، هانری چهارم به سلطنت انتخاب و کشور به صورت حکومتی مشروطه درآمد.

نخستین تماس با عثمانیان

نخستین فعالیت عثمانی‌ها، مصادف با حکمرانی و پادشاهی سه پادشاه بود که فوقاً بدانها اشاره شد. انگلیسی‌ها در اثنای جنگ نیه‌بولی در ۱۳۹۶م. نیرویی را در اختیار لشکریان صلیبی گذارده، به همین سبب نیز جنگهای صدساله را که در نورماندی در جریان بود، برای مدتی هم که شده، متوقف کردند.

در اثنای محاصره استانبول که بعد از جنگ نیه‌بولی صورت گرفت، هانری چهارم که در آن تاریخ هنوز به پادشاهی انگلستان نرسیده بود، در صدد برآمد که همراه با نیروهای صلیبی علیه ترکها در جنگ شرکت کند. به دنبال فوت هانری چهارم در سال ۱۴۱۳م. هانری پنجم در

سال ۱۴۲۰م. معاهده‌ای را با فرانسه منعقد نمود و با دختر شارل ششم نیز ازدواج کرد، و می‌توان گفت که تقریباً حقوقی برابر وارث سلطنت فرانسه را به دست آورد، اما در زمان پسرش که بعد از فوت وی به سلطنت رسید، در سال ۱۴۳۵م. به خاطر مسئله جانشینی سلطنت، جنگهای صدساله دوباره شروع شد. سرانجام شارل هفتم پادشاه فرانسه، بر انگلیسی‌ها غلبه کرده، و آنها را از فرانسه اخراج نمود (۱۴۵۲م.).

یادداشت‌های فصل دهم

۱. مورال، ج ۲، ص ۶۶۶.

۲. گیوننس (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۲۸.

۳. سنای ونیز پس از اطلاع از اوضاع کوسووا پس از کشته شدن سلطان مراد نامه‌ای برای آندره آیمبو Anderea Bembo که برای مذاکره با پادشاه عثمانی رفته بود، فرستاد و سیاست و خط مشی را که می‌بایست دنبال کند، برایش تعیین نمود. سفیر ونیز مأموریت یافت تا پس از تفحص دریابد که آیا پسران سلطان مقتول زنده‌اند یا نه؟ در صورت زنده بودن تا مرحله‌ای که یکی دیگری را به قتل رسانده و یا مغلوب کند، در کارش احتیاط نماید. در این بین از جانب سنای ونیز دو نامه با یک متن می‌بایست به هر دو شاهزاده — بی‌آنکه اطلاعی از یکدیگر داشته باشند — به شرح زیر تقدیم کند:

«سنای ونیز از درگذشت پدرتان اطلاع حاصل کرد و از این بابت بسیار متأثر است. زیرا او را همواره دوست خاصه خود می‌دانست. شخص پادشاه و کشورش را دوست داشتیم. در عین حال اطلاع داریم که کشورتان در کمال قدرت و سلامت به سر می‌برد، و از این جهت خود را خوشحال احساس می‌کنیم. علاقه و صمیمیت ما نسبت به پدرتان هر اندازه بود، اینک نیز فرزند و کشورش را به همان اندازه دوست می‌داریم و از این علاقه‌مندی مسرومیم، و او را نیز دوست صمیمی خود به حساب می‌آوریم.» سفیر بعد می‌بایست از روابط تجاری سخن گفته و از تعرضی که امیرالبحر پیتروزنو به کشتیهای سلطان مراد کرده بود، عذرخواهی کند (گیوننس، ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۸۱).

۴. قراردادهای مذکور در مجموعه آثار یورگا تحت نام: «Notes et extraits Paur Servir a l'histoire des Croisades au XV Siecle» منتشر شده است. یورگا که در این اثر برخی از اسناد چلبی محمد را که به زبان رومی است، منتشر کرده است، متن لاتینی قرارداد مورخ ۳ جولای ۱۳۸۷ سلطان مراد اول را که با جنوایی‌ها منعقد کرده بود نیز منتشر کرده است.

همچنین رک به: (فؤاد کوپرولو، «تأثیر مؤسسات بیزانسی بر مؤسسات عثمانی»، نشریه حقوق و اقتصاد ترک، شماره ۱، ص ۲۴۶؛ و م. زیلبرشمیت Silber Schmidt «مسئله شرق از دیدگاه منابع ونیزی هنگام ظهور امپراتوری ترکها» از انتشارات انستیتو ترک شناسی).

۵. در مورد چگونگی وقوع جریان و حوادث، اطلاعاتی در بخش سوم اثر دینولد تحت عنوان «Annates Ecclesiastique» وجود دارد.

۶. این جنگ نخستین که پنج سال طول کشید، با شکست جنوایی‌ها در جنگ لوکرا Locera، قوای بحری این دولت از هم پاشیده شد، و جنوا تحت حمایتی دوک نشین میلان را پذیرفت. به نظر می‌رسد که در این جنگ، عثمانی‌ها به جنوایی‌ها کمک کردند. زیرا در نامه‌ای که سینیور جنوا در تاریخ ۲۱ مارس برای والی بی اوغلی (بیگ اوغلی) نوشته، چنین آمده است: «... برای ما، برای شما، و برای مقام جنوایی‌ها آشکار است که اورخان بیگ امیر ترکیه (عثمانی) در جریان جنگهای ما هم برای ونیزی‌ها و هم برای رومی‌ها چه ویرانیهایی به وجود آورد و چقدر ما را مورد لطف و مرحمت قرار داد...» (گیونس، ص ۷۹). گیونس این یادداشت را از صفحات ۱۲۷ و ۱۴۷ اثر زیر که به زبان لاتین و ایتالیایی است، نقل کرده است:

(Belgrano, *Atti della Societa Ligure di Steoria Patria XII*).

۷. همان گونه که در بخش وقایع عثمانی آمده است، از بین دو سامسون — که یکی به ترکها و دیگری به جنوایی‌ها تعلق داشت — سامسون جنوایی‌ها توسط یک کنسول اداره می‌شد.

۸. از مفاد عهدنامه منعقد میان جمهوری جنوا و بیزانس چنین برمی‌آید که روابط میان عثمانی‌ها و جنوایی‌ها قبل از ماه مه سال ۱۳۵۲ آغاز شده بود: «... مقاله و عهدنامه صلحی با اورخان بیگ منعقد شده است، کماکان به قوت خود باقی خواهد بود.» (گیونس، ص ۷۹).

۹. در عهدنامه‌ای که در سال ۱۳۸۷ م. در زمان سلطان مراد اول (خداوندگار) با جنوا منعقد گردید، خاطره اورخان غازی گرامی داشته شد. این قرارداد تجاری و دولتی، در ۶ جولای سال ۱۳۸۷، با حضور نماینده تام‌الاختیار جمهوری جنوا، و پادشاهی عثمانی، و دو نفر دیگر که در خدمت سلطان بودند، امضا شد. سلطان مراد خداوندگار (اول) عهدنامه‌ای را که در زمان پدرش اورخان غازی منعقد شده بود، به همان ترتیب قبول و تأیید کرد، و ترکهایی که در منطقه بی اوغلی با جنوایی‌ها داد و ستد داشتند، متقابلاً به کسب امتیازاتی نایل آمدند. عهدنامه مذکور در کاخ سلطان مراد [اول] امضا شد. کاسانوپاشا Cassano Paşa، سارازین Sarazain و تومورتاسیو Tomor tassio (تیمورتاش

پاشا) نیز در حضور پادشاه بودند.

(Archivio di Stato. *Malerie Politich. mazzo x; Notices et extraits* X1/59).

۱۰. برتداندون دولا بروکیه Bertdandon de la Brocquière، می‌نویسد هنگامی که در سال ۱۴۳۲م. از بورسه به اسکدار، و از آنجا وارد گالاتا شد، با سه نفر از بازرگانان جنوایی که برای خرید اجناس سقط‌فروشی به بورسه آمده بودند، آشنا و دوست شد. وی اضافه می‌کند که در آن تاریخ، اسکدار که آن را کریزو پولیس Krizo Polis آسیا می‌گفتند، در دست ترکها بود، و مأموران ترک از اجناس بازرگانانی که از اسکدار به ساحل روبرو می‌رفتند، عوارض حق‌العبور (ترانزیت) می‌گرفتند، و نیز اکثر افرادی که در گالاتا به داد و ستد می‌پرداختند، جنوایی بودند، و این شهر تجاری با ترکها روابط نزدیکی داشت. علاوه بر آن ترکها در گالاتا از چنان امتیازاتی برخوردار بودند که اگر یک نفر مسیحی تابع ترکها به گالاتا می‌گریخت، بلافاصله او را باز می‌گردانند.

۱۱. گیونس، (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۴۱، ۲۱۲.

۱۲. ریاست جنوایی‌هایی که معادن پتاس موجود در فوچه را — که در کنار دریای اژه و در اصل از آن بیزانسی‌ها بود — استخراج می‌کردند، برعهده شخصی به نام آندره آ. کاتنئو A. Kateneo بود. این شخص در آنجا قلعه‌ای به نام ینی فوچه (فوچه جدید) ساخته بود. در جزیره ساقز نیز اصیلزاده‌ای جنوایی به نام بنووا زاخاری Benova Zahari اقامت داشت، کاتنئو هر سال با پرداخت پانصد دوکا (سکه طلا) به امیر صاروخان، از قلعه محافظت می‌نمود. امپراتور آندرونیکوس سوم، هنگامی که از ساقز بازمی‌گشت، وارد فوچه شد. پودستای (شهردار) جنوایی ساقز از وی استقبال به عمل آورد، و او را به قلعه برد. امپراتور آندرونیکوس، قلعه را که تحت حاکمیت وی بود مجدداً به کاتنئو واگذار کرد. زیرا امپراتور، ساقز را از چنگ امیر جنوایی آن بیرون آورده، سربازان خود را در آن جزیره گمارده بود، و امیر فوچه ترسیده بود که عاقبتی همچون امیر ساقز داشته باشد. دومینیک Dominik پسر آندره کاتنئو و یا کاتنیا Kateniya با استفاده از ضعف امپراتوری، با ده فروند کشتی تدارک دیده‌اش، در صدد تصرف میدیلی برآمد. امپراتور با ناوگانش فوچه را محاصره کرد. با وجود کمکهای آل صاروخان و آل آیدین موفق به تصرف آنجا نشد، و بدین ترتیب فوچه در دست جنوایی‌ها باقی ماند (کاتاکوزن، ج ۷، ص ۲۹۴)، زمانی که آن منطقه به دست عثمانی‌ها افتاد، آنها نیز در ازای معادن پتاس، هر سال مالیاتی از جنوایی‌ها می‌گرفتند. هنگامی که سلطان مراد دوم، در پی تعقیب عمش مصطفی چلبی وارد ساحل روم ایلی شد، ژان آندرنو Jan Andreno والی جنوایی آنجا،

با هفت فروند کشتی، سلطان مراد دوم را از لاپسکی Lapeski به گلیبولی برد، و همراه وی تا ادرنه رفت. سلطان مراد دوم در مقابل این خدمت ژان آندرنو، بدهیهای معادن پتاس را به وی بخشید. امیر فوچه سالانه بیست هزار سکه، طلای تمام عیار به عثمانیها میپرداخت (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۶۴، ۱۶۵؛ و هامر، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۰).

۱۳. گیونس، ص ۱۵۹.

۱۴. ژیگیلیاتی Jigilyati پول نقره پادشاهان ناپل و قبرس بود که یک روی آن تصویر شیر، و روی دیگرش تصویر فرمانروا (شاه) بود و نوشتهها برگرد تصویر قرار داشت.

۱۵. پاپ کلمان ششم، پس از توافق با جمهوری ونیز و پادشاهنشین قبرس، هر سه تصمیم گرفتند که ناوگانشان در آبهای اژه حضور مدام داشته باشد. قرار بر این بود که ناوگان تدارک دیده شده، در بندر از میر که از آل آیدین گرفته شده بود، مستقر گردد (۳۰ آوریل ۱۳۵۷). بعدها پاپ اوربان در صدد برآمد امپراتور یونانیس را نیز وارد این اتحادیه کند (ژانویه ۱۳۶۱).

۱۶. آوینیون Avinyon (Avignone)، در کنار رود رن، و در جنوب شرقی فرانسه و در ۹۵ کیلومتری پاریس قرار دارد. پاپ بعد از ترک رُم، در این شهر که در آن زمان در اختیار شارل کنت پرووانس بود، مقیم شد (۱۳۰۹ م.). پاپها تا سال ۱۳۷۷ م. در آوینیون اقامت داشتند. پاپ کلمان ششم در سال ۱۳۰۸ م. این شهر را از ژان پادشاه سیسیل گرفت. پس از مراجعت پاپها به رُم، آوینیون نیز به صورت یک لگاتوس یعنی والی نشین پاپ درآمد. پاپها در این شهر قصر داشتند.

۱۷. پاپها تا سال ۷۲۶ م. به عنوان نایب سن پیر، از حواریون، تنها رئیس روحانی و معنوی بودند. از آن تاریخ به بعد، به علت واگذاری رم و برخی نقاط دیگر به آنها، رئیس و حکمران دنیوی نیز شدند. پاپها تا سال ۱۳۰۹ م. یعنی تا زمان پاپ کلمان پنجم در رم بودند، و در آن سال به آوینیون منتقل شدند. هر چند در سال ۱۳۷۷ م. و در زمان پاپ گراگوار یازدهم دوباره به رم بازگشتند، اما بعد از فوت وی در سال ۱۳۷۸ م. این بار دو پاپ نشین، یکی در رم و دیگری در آوینیون به وجود آمد و سرانجام در سال ۱۴۴۹ م. از زمان پاپ نیکلا پنجم به بعد، فقط رم مرکز پاپ، و پاپ نشین شد.

۱۸. سیگیسموند در ۹ دسامبر ۱۴۳۷ فوت کرد و دامادش آلبرت پادشاه مجارستان شد. آلبرت در سال ۱۴۳۳ م. با الیزابت دختر سیگیسموند ازدواج کرد. وی بعد از فوت پدرش آلبرت چهارم دوک اتریش شد و با مرگ پدرزنش نیز پادشاه مجارستان گردید، و یک سال بعد نیز به مقام امپراتوری آلمان برگزیده شد.

۱۹. کاتولیکهای بوهیم (بوهیمیا) خواهان سلطنت آلبرت داماد سیگیسموند، و اوتراکیست‌ها Otrakist (فرقه‌ای مذهبی و از پیروان ژان هوس)^۱ نیز خواهان به سلطنت رسیدن کازیمیر برادر لادیسلاس پادشاه لهستان بودند. کازیمیر حتی زمانی که آلبرت در قید حیات بود، علیه وی به فعالیت پرداخته بود. هوسیستها (پیروان ژان هوس) ادعا می‌کردند که آلبرت کاتولیکی متعصب است که با آنها شدیداً بدرفتاری می‌کند.

۲۰. فوت آلبرت نیز سبب بروز اختلاف در مجارستان به‌خاطر مسئله جانشینی سلطنت بود. شماری از مجارها نسبت به خاندان آلبرت و دخترش الیزابت صادق و وفادار مانده، خواهان به سلطنت رسیدن لادیسلاس پسر تازه به دنیا آمده‌اش بودند. عده‌ای دیگر نیز که نفوذ بیشتری داشتند، چون طرفدار سلطنت لادیسلاس پادشاه لهستان بودند، لذا میان این دو گروه رقیب درگیری‌های خونینی که سه سال به طول انجامید، روی داد. پادشاه لهستان برای تصاحب مجارستان، با اینکه در صدد ازدواج با الیزابت برآمد، اما پاسخ منفی دریافت کرد. با وجود ادامه جنگ، سرانجام لادیسلاس پادشاه لهستان در سال ۱۴۴۰ م. پادشاهی مجارستان را نیز به دست آورد. اما وی پادشاه واقعی مجارستان محسوب نشده، و اختلاف با الیزابت مادر لادیسلاس صغیر ادامه داشت. پاپ برای جلوگیری از استفاده ترکها از این فرصت و اختلاف، کاردینالی را برای میانجیگری بین طرفین درگیری به مجارستان فرستاد. لادیسلاس پادشاه جدید، بر این باور بود که در صورت موفقیت در جنگ علیه ترکها، موفق به جلب نظر مجارهای مخالف خواهد بود. اما با فوت الیزابت، دیگر مانعی سر راه نماند، و نیازی به جنگ با ترکها نبود.

۲۱. هونیاد یانوش (ژان «یان» هونیاد) که در تاریخهای عثمانی به عنوان یانکو هونیاد معروف است، والی ترانسیلوانیا یا اردل بود و حدوداً در فاصله سالهای ۱۳۹۴-۱۴۰۰ متولد شد. بنا به نوشته یورگا تاریخنگار رومانیایی، وی روستازاده‌ای بود، و عده‌ای نیز عقیده دارند که وی فرزند نامشروع سیگیسموند پادشاه مجارستان بود. اما به استناد سند و مدرکی قدیمی، سیگیسموند شهر هوئیدورا Huiedora (شهر هونیاد) را به اقطاع به یکی از امرای رومن به نام وویکو Voyko (Voico) داد. در سند مذکور، ژان هونیاد نیز به عنوان

۱. ژان هوس، (۱۴۱۵-۱۳۶۹ م.) Jean Huss مصلح دینی از مردم چکسلواکی و از طرفداران اصلاح و تصفیه مذهب کاتولیک بود که علیه بدعتهای پاپ قیام کرد. ولی از طرف شورای مذهبی تکفیر، دستگیر و محکوم به اعدام شد که او را زنده زنده در آتش سوزاندند؛ و پیروان او که فرقه‌ای از پروتستانها را تشکیل می‌دهند، به انتقام خون او، مدت‌ها با امپراتوری آلمان و اتریش جنگیدند (م) به نقل از فرهنگ مین.

یکی از فرزندان وویکو نام برده شده است (رک به: س. س. گیورسکو، تاریخ رومانی، ج ۲، بخش یک، بخارست، ۱۹۴۰، ص ۳۴). مادر هونیاد زنی بود به نام الیزابت مورسینی Morsiney E. ژان هونیاد در سال ۱۴۴۰ م. از طرف لادیسلاس پادشاه لهستان که به پادشاهی مجارستان نیز برگزیده شده بود، به والیگری ترانسیلوانیا منصوب شد. هونیاد در سالهای ۱۴۴۲ و ۱۴۴۳ م. با غلبه بر آقنجه‌های ترک، عثمانیان را وادار به امضای معاهده ادرنه - سگدین نمود. با این همه در سال ۱۴۴۴ م. در وارنا مغلوب ترکها شد، و بعد به دنبال کشته شدن لادیسلاس پادشاه لهستان در میدان جنگ وارنا، هونیاد به عنوان نایب السلطنه پادشاه جدید یعنی لادیسلاس چهارم پسر کوچک و صغیر آلبرت و الیزابت انتخاب شد. ژان هونیاد در جنگ دوم کوسووا برای دومین بار از ترکها شکست خورد و در سال ۱۴۵۸ م. هنگامی که از بلغراد در برابر تهاجم ترکها دفاع می کرد، زخمی شد و بر اثر همان زخم نیز درگذشت. ماتياس کورون که در سال ۱۴۵۸ م. پادشاه مجارستان شد، پسر ژان هونیاد بود.

۲۲. گیبنس، ص ۱۸۵.

فصل یازدهم

رویدادهای عثمانی‌ها در آناتولی و روم ایلی تا پایان جنگ آنکارا

نخستین برخورد خصمانه با امیرنشین قرامان

دولت عثمانی ابتدا با تصرف بخشی از امیرنشین قراسی در آناتولی که همسایه‌اش بود، که بعدها نیز تمامی این سرزمین را تسخیر کرد، شهرهای گرمیان را که از طرف سلیمان‌شاه امیر گرمیان به عنوان جهیز دخترش داده شده بود، به اشغال درآورد، برخی از شهرهای مهم را نیز در برابر پرداخت پول، از آل حمید خریداری کرد. بدین ترتیب با امیرنشین قرامان همسایه شد.

آل قرامان (قرامانیان) که ابتدا در حوالی ارمناک و موت^۱ تشکیل دولتی را داده، و بعد از اینکه قرامان و قونیه و حوالیش را تصاحب کردند، خود را وارث سلجوقیان آناتولی به حساب آوردند. اما آنها نمی‌توانستند برتری دولت عثمانی را که در آغاز امیرنشینی کوچک و مرزنشین بود و در اندک زمانی بر اثر فتوحاتش صاحب سرزمینهای وسیعی شده، به صورت دولتی معتبر درآمده بود، در جوار خود تحمل کنند.

تعرض امیر قرامان به اراضی عثمانی‌ها

حدود اواخر قرن چهاردهم میلادی، علاءالدین علی بیگ حکمران دولت قرامانیان بود. وی قبل از سال ۷۸۳ ه. ق. / ۱۳۸۱ م. با ملک خاتون (۱) مشهور به نفیسه سلطان، دختر مراد اول حکمران عثمانی ازدواج کرد، و بدین ترتیب با خاندان عثمانی قرابت سببی یافت. همسایه

1. Mut.

شدن قرامانیان با عثمانی‌ها بویژه پس از تصرف آنکارا، و بعدها آق شهر از جانب شمال، و یا لواج، قراآغاج، بی شهر (بیگ شهر) و سیدی شهر از جانب غرب توسط عثمانی‌ها از یک سو، و توسعه تصرفات آنها در آناتولی، علاوه بر روم ایلی، از دیگر سو، سبب هراس علاءالدین بیگ شد. قبل از تصرف این مناطق توسط عثمانیان، حتی تصرف آنکارا به تنهایی — که توسط اورخان بیگ (غازی) صورت گرفت — توجه قرامان اوغلی را به خود جلب کرد، و بعد از فوت اورخان غازی در سال ۱۳۶۲م. با تحریک اخی‌ها — که در آنکارا نفوذ فراوانی داشتند — سبب خارج شدن آنکارا از چنگشان شد، و همسایه و هم‌مرز شدن علاءالدین بیگ با عثمانیان در این منطقه که محدوده زیادی را نیز در بر می‌گرفت، به هیچ وجه خوشایند علاءالدین بیگ نبود. بدین جهت وی در صدد تصرف شهرهایی بود که سلطان مراد از آل حمید خریداری کرد، و برای از قوه به فعل درآوردن هدف خود مستظر درگیر شدن فرمانروای عثمانی در روم ایلی گردید. بدین سبب نیز، پادشاه بوسنی را علیه عثمانیان تحریک کرد.

در واقع قرامان اوغلی که از وضع موجود در روم ایلی استفاده کرد، بلافاصله در صدد تعرض و تجاوز به قلمرو عثمانیان برآمد و بی شهر — که از آل حمید خریداری شده و متعلق به عثمانی‌ها بود — و برخی مناطق دیگر را به اشغال خود درآورد. (۷۸۸ه.ق. / ۱۳۸۶م.). بنا به روایتی، کمال‌الدین حسین بیگ حکمران حمید اوغلی (آل حمید) برای آزاد کردن شهرها و مناطقی که عثمانی‌ها با تهدید از آنها خریداری کرده بودند، با قرامان اوغلی (علاءالدین بیگ) متحد شد (۲).

عزیمت سلطان مراد به آناتولی

سلطان مراد به محض اطلاع از تعرض قرامان اوغلی، وزیر جانداری (جندرلی) خلیل خیرالدین پاشا را در روم ایلی گذاشت، و پسر وی قاضی عسکر علی چلبی را مقام وزارت داده، به اتفاق وی وارد آناتولی شد (۳). علاوه بر سربازان خود سلطان مراد، سربازان امپراتور بیزانس، سربازان والی صربستان، سربازان امیر صربی کوستندیل، و تاتارهای سراج که به موجب معاهده متقبل شده بودند نیروی نظامی در اختیار سلطان عثمانی قرار دهند، همچنین نیروهای امیر جندر (جاندار) قسطنونی — که تحت الحمايه عثمانیان بود — نیز در این لشکرکشی شرکت داشتند. سلطان مراد زمستان را در بورسه گذراند.

سلطان مراد خداوندگار، هنگام اقامت در بورسه، سفیری از جانب قرامان اوغلی (امیر قرامان) به حضورش رسید. قرامان اوغلی پیغام فرستاده بود که: «اگر نیت صلح داشته باشی،

صلح می‌کنیم، در غیر این صورت می‌جنگیم، زیرا من نیز به اندازه تو نیرو در اختیار دارم.» سلطان مراد پاسخ داد: «من به کسی که زمانی که من در روم ایلی غزا می‌کردم، با من از در دشمنی برآمد و از پشت به من خنجر زد و به تعرض پرداخت، اعتماد ندارم و تا چنین کسی را سر جای خود نشانم، باز نخواهم گشت.» و بعد سفیر را بازگرداند. سلطان مراد که زمستان را در بورسه سپری می‌کرد، اطلاع یافت که وزیر خلیل خیرالدین پاشا در قصبه ینی‌چه و در واقع در نزدیکی سلاتیک بیمار شده، و در سرز فوت کرده است. بدین جهت فرزند وزیرش یعنی علی پاشا را برای انجام آخرین وظیفه فرزندی به شتاب به سرز فرستاد. علی پاشا، جنازه پدرش را برداشته و در آرامگاهش در ازنیق به خاک سپرد (۱۳۸۷ م.). سلطان مراد که از بورسه به حرکت درآمده بود، به کوتاهیه رفت و در انتظار بازگشت علی پاشا بود که دومین سفیر قرامان اوغلی (علاءالدین بیگ) وارد شد و پیشنهاد صلح نمود. ولی دوباره پاسخ رد شنید، سلطان مراد به گزافه‌گوییها و ادعاهای سفیر در مورد قرامان اوغلی اعتنایی نکرد (۴). هنگام ورود اردوی عثمانی به افیون قراحصار، جاندارلی‌زاده علی پاشا وارد شد، و پس از مذاکراتی، تصمیم به جنگ گرفته شد.

شکست قرامان اوغلی

تعداد نفرات اردوی عثمانی بنا به گفته سفیر قرامان اوغلی، هفتاد هزار نفر بود (۵). علاءالدین بیگ قرامان اوغلی نیز علاوه بر نیروهای خود، نیروهای ترکمنهای تورگوت، وارسات، بایبورد، و قوای تاتارهای تبرک سمغر^۱، باریم‌بیگ، چاغازان^۲، سغه (سگه) و توسبوغا را گرد آورده بود. بنا به گفته خود قرامان اوغلی، تعداد نفرات وی بیشتر از نیروهای عثمانی بود.

اردوی عثمانی از مرزهای قرامان گذشت، و روبه جانب قونیه پیش رفت. طرفین در فاصله یک منزلی یکدیگر به آرایش جنگی پرداختند. سلطان مراد در قلب سپاه قرار گرفت. پیاده‌نظام را در جلو و سواره‌نظام را در پشت سر قرار داد. بایزید پسر ارشدش را در جناح چپ، و فیروز بیگ، سربازان قسطنطنیه و نیز دوهزار نفر از سربازان صربی را تحت فرماندهی وی قرار داد. پسر کوچکش یعقوب بیگ و ساری تیمور تاش پاشا بیگلربیگ آناتولی را در جناح راست قرار داده و سوباشی‌های قراسی، اغریدر (اگریدر) و قوای آن نواحی را تحت فرماندهی آنان قرار داد. همچنین تاتارهای سراج (سرج) و سربازان کوستندیل را نیز جلو

1. Samagar.

2. Çağazan.

جناح راست قرار داد. قراتیمور تاش پاشا نیز با سربازان روم ایلی در مرکز، و سوباشی سیوری حصار و نیز فرماندهی دیگر که او نیز تیمور تاش بیگ نام داشت، در پشت سرگمارده شدند، و سایر نیروها را نیز میان جناحهای چپ و راست تقسیم کرد.

علاءالدین بیگ قرامان اوغلی نیز در قلب سپاه خود قرار گرفته، تاتارهای باریم بیگ، چاغازان و سمغر را در جناح چپ قرار داد، و نیز نیروهای ترک را در رأس این جناح قرار داد. وی نیروهای تبرک و ساوجی را نیز در جناح راست گمارد که ترکمنهای وارساق نیز رکن اصلی و اساسی این جناح را تشکیل می دادند. زیرا چون قرامان اوغلی به تاتارها اعتمادی نداشت، از این رو نیروهای اصلی و فرماندهان آنها را از ترکمنها انتخاب کرده بود.

در جنگ سختی که در حوالی قونیه به وقوع پیوست، نیروهای عشیره ای و غیر منظم امیر قرامان مغلوب نیروهای منظم، مجرب و تعلیم یافته عثمانی شد. علاءالدین بیگ اردوگاهش را ترک کرد و گریخت. تمام اموال علاءالدین بیگ به قراتیمور تاش پاشا که در این جنگ بزرگ از خود شجاعت فراوانی نشان داد، و سبب شکست نیروهای قرامان اوغلی گردید، داده شد، و بنا به روایت برخی از منابع تاریخی عثمانیان به مقام وزارت نیز منصوب شد. شاهزاده بایزید نیز که در این جنگ شهادت زیادی به خرج داد، و به هر سو سرکشی می کرد، سهمی چشمگیر گرفت و عنوان یلدرم (صاعقه) به وی داده شد.

علاءالدین بیگ قرامان اوغلی به قلعه قونیه گریخت و در همان قلعه در محاصره قرار گرفت. سلطان مراد دستور داد که هیچ یک از سربازان نباید به اموال مردم تجاوز و دست درازی کند، و برخی از سربازان صرب که برخلاف فرمان صادر شده عمل کردند، اعدام شدند. علاءالدین بیگ که پی برد محاصره قونیه ادامه خواهد یافت، درخواست صلح کرد، و همسرش ملک خاتون را که دختر سلطان مراد بود، به وساطت نزد سلطان عثمانی فرستاد. سرانجام علاءالدین بیگ که به اردوگاه عثمانیان آمده بود، دست پدرزنش را بوسید و سلطان مراد با وی آشتی کرد. سلطان مراد که از آنجا عازم بیگ شهر (بی شهر) گردید، پس از تصرف آنجا در طی چندروز، به بورسه بازگشت (۵۷۸۹. ق. / ۱۳۸۷ م.) (۷).

شکست قرامان اوغلی که نیرومندترین حکمران آناتولی بود، بر قدرت و اعتبار دولت عثمانی افزود، همین امر سبب گردید که سلطان مراد در جنگ اول کوسووا، هنگامی که علیه دشمن مشترک از امرای آناتولی درخواست کمک کرد، آنها نیروی امدادی برایش فرستادند. ناگفته نماند که اوضاع حساس روم ایلی سبب گردید که سلطان مراد هرچه زودتر با علاءالدین بیگ به توافق برسد.

اتحاد بالکان پس از شکست پلوشینگ

و

جلوگیری از شرکت بلغارها در جنگ

اقدام برای سومین اتحاد در بالکان علیه عثمانیان

پنج - شش سال بود که بین توارتکو پادشاه بوسنی، و لازار والی صرب و شاهزادگان کرووات و آلبانی اتحادی علیه هجوم مجارها از جانب شمال و ترکها از جانب جنوب، به وجود آمده بود، و انگیزه اصلی این اتحاد، تعرض و حمله علیه ترکها بود. آنها در صدد بودند حمله خود را هنگامی آغاز کنند که ترکها در منطقه‌ای دیگر درگیر باشند، و در این مورد با قرامان اوغلی (امیر قرامان) نیز به توافق رسیده بودند.

بعد از آنکه فرمانروای عثمانی با عملیاتی سریع قرامان اوغلی را وادار به صلح نمود، بیست هزار نفر از نیروهای آقچی به فرماندهی شاهین پاشا (۸)، فرمانده نیروهای مرزی به پادشاه بوسنه (بوسنی) که متحد قرامان اوغلی بود، حمله کردند (۹). ولی خبر این حمله بموقع به دشمن رسید و در صدد مقابله برآمده، و پادشاه بوسنی و والی صرب در جلگه رود توپلیچه^۱ (توپلیتسه) در موضع پلوشینگ (۱۰) نیروی ترکها را به سختی شکست داده، و از نیروی ترکها فقط پنج هزار نفر موفق به نجات خود شدند (۱۳۸۷ م.) (۱۱).

این شکست ترکها سبب گردید که شاهزادگان و پادشاهان بالکان، و نیز، کرووات، لهستان، مجارستان که در نهان خود را آماده کرده بودند، علیه عثمانیان به فعالیت پردازند. به موجب نقشه و برنامه تنظیم شده در این مورد، لازار توارتکو و ژرژ کاستریوتا، شاهزاده آلبانی در حمله و تعرض به عثمانیان پیشقدم شدند. آنها با بلغارها، و شاهزاده نشینهای کوچک صربستان نیز به توافق رسیده بودند، و شاهزاده اولاخ (افلاق) نیز قول داده بود در جنگ شرکت کند. دوبریتیچ، شاهزاده بلغار منطقه دوبریچه در ساحل دریای سیاه نیز به همان ترتیب قول همکاری داده بود (۱۲). و نیزی‌ها و کروواتی‌ها نیز همانند امیر افلاق اطمینان داده بودند. ولی جمهوری و نیز به قول خود وفا نکرد و بی طرف ماند.

1. Toplice (Toplitsa).

جلوگیری از شرکت بلغارها در جنگ

سلطان مراد توسط جاسوسانش از تشکیل این اتحاد، اقدام و فعالیت آنان اطلاع یافت و خونسردی خود را حفظ کرد و دستخوش هیچ‌گونه نگرانی و اضطرابی نشد، و خود را آماده اقدامی دقیق و برنامه‌ریزی شده نمود. ابتدا تصمیم گرفت که شاهزاده دوبریچه را که به مخالفت با وی برخاسته و به متفقین پیوسته بود، و نیز بلغارستان را — که از دولتهای جنگنده و جنگجوی بالکان بود و پنهانی با متفقین به توافق رسیده بود — قبل از پیوستن به آنها از معرکه جنگ خارج کند، و در سال ۱۳۸۸ م. بلافاصله نیرویی سی‌هزار نفری را به فرماندهی وزیر اعظم جاندارلی علی پاشا (۱۳) برای حمله به بلغارها فرستاد و خود نیز برای مقابله با این اتحادیه بالکان از امرای آناتولی درخواست کمک کرد (۱۴).

علی پاشا (وزیر اعظم) که پیش‌بینی می‌کرد، احتمال دارد که صرب‌ها به بلغارها کمک کنند، به سرعت به حرکت درآمد، در شرق از معبرنذر وارد بالکان شد، و پرهودی^۱، شمنو^۲ (شومنو) و ترنوا مرکز پادشاه‌نشین بلغارستان را تصرف کرد. پادشاه بلغار به نیه‌بولی (نیکوپولی)^۳ واقع در ساحل تونا (دانوب) فرار کرد. علی پاشا پس از آن در صدد برآمد که وارنا را از دست ایوانکو شاهزاده دوبریچه خارج کند. اما با خواهش و درخواست جنوایی‌ها که دوست و متحد عثمانیان بودند، از آن صرف‌نظر کرد، و بعد در راستای تونا (دانوب) به پیشروی پرداخت، و سیلیستره و نیه‌بولی را که تحت حاکمیت افلاق درآمد، اشغال نمود، و حتی یرگوگی^۴ که به افلاق تعلق داشت نیز به اشغال درآمد.

بدین ترتیب، جاندارلی‌زاده [علی پاشا] با اقدام برق‌آسای خود، امان از شیشمان پادشاه بلغار برید، و از پیوستن پادشاه بلغار و غافلگیر کردن نیروهای عثمانی جلوگیری نمود. به دنبال این پیروزیها که از نظر نظامی اهمیت فراوانی داشت، شهرکوی (چرپروت)^۵ را که به تصرف نیروهای صرب — که به کمک پادشاه بلغار آمده بودند — درآمد، از صربها بازپس گرفتند (۱۵). یخشی‌بیگ پسر قراتیمور تاش پاشا، هرچند در صدد کوبیدن قلمرو صرب‌ها برآمد، ولی چون بنا به دستور سلطان مراد تمامی نیروها تحت فرماندهی شخص وی گردآمدند، حمله به صربستان صورت نگرفت.

1. Pravadi.

2. Sumnu.

3. Nikopoli.

4. Yergögi.

5. Çarprut.

جنگ اول کوسووا (۵۷۹۱.ق. / ۱۳۸۹.م.)

سلطان مراد هنگام عزیمت به این آخرین جنگ خود، پس از آنکه پنج هزار نفر از امرایش را مأمور حفاظت از قلمروش در آناتولی کرد (۱۶)، وارد روم ایلی گردید. از پسرانش، بایزید سنجق‌بیگ کوتاهیه و حوالی منطقه حمید، و یعقوب‌بیگ سنجق‌بیگ قراسی (ولایت بالیکیسیر) را برای شرکت در جنگ فراخواند، و نیروهای آناتولی را که خود از امرای آن منطقه درخواست کرده بود، همراه خود برد (۱۷). علاوه بر آن، امرای صربی که در مقدونیه و تحت‌الحمایه عثمانیان بودند (۱۸). و نیز سراج (ساراج = سرج) بیگ، امیر تاتارهای دوبریچه و کنستانتین شاهزاده کوستندیل نیز همراه با سربازان خود به اردوی عثمانیان ملحق شدند. پیوستن فرماندهی باتجربه همانند غازی اورتوز، فرمانده آق‌جیهای روم ایلی — که مدتی قبل از آن به زیارت حج رفته بود — به اردوی عثمانیان در آن موقعیت، سبب تقویت روحی اردوی ترکها گردید.

تصمیم نهایی

وزیر اعظم علی پاشا که مسئله بلغارستان را حل کرده بود، به یان بولی بازگشت، و در آنجا با پادشاه ملاقات کرد. نیروهای عثمانی از طریق اخیتمان (بین صوفیه و تاتار بازاری) (۱۹) صوفیه، کوستندیل، کراتووارو به جانب دشمن به حرکت درآمدند. در این بین سفیر صربستان وارد شد و پس از رجزخوانی و مبالغه‌گویی، آمادگی دولتش را برای جنگ اعلام داشت. هدف اصلی سفیر صرب در واقع ارزیابی اردوهای عثمانی بود. در این آخرین موضع، شورای جنگی تشکیل شد، و با اکثریت آرا تصمیم گرفته شد که با نیروهای اصلی دشمن روبرو شده، و بنا به توصیه اورتوزبیگ قرار بر این شد که بر دشمن پیشدستی کرده، و قبل از وی محل مناسبی را انتخاب کرده، به پیشروی پردازند. بدین جهت، اردوی عثمانی به جانب پریشینه مرکز حکمرانی لازار والی صرب حرکت کرد.

غازی اورتوزبیگ، و پاشا یگیت (یغیت) فرمانده طلایه‌داران اردوی عثمانی بودند. هنگام رسیدن نیروهای عثمانی به جلگه کوسووا که مجارها آن را ریکوماژو^۱ می‌گفتند، و در جنوب یشینه، یعنی سه کیلومتر مانده به پریشینه و میان پریشینه و اسکوب قرار داشت، رسید و با نیروی متحدین روبرو شد. تعداد نفرات دشمن بیشتر از تعداد اردوی عثمانیان بود.

بنا به گفته منابع صرب، نیروهای عثمانی در مسیر خود به هیچ وجه دست به غارت و چپاول نزدند.

هرچند سلطان مراد هنگام روبرو شدن با دشمن گفت، بلافاصله دست به حمله بزنید، ولی چون اورتوز بیگ گفت، به سبب گرمی هوا و خستگی افراد بهتر است جنگ به روز بعد موکول شود، پیشنهادش پذیرفته شد (۲۰).

نظم و آرایش جنگی طرفین متخاصم

این جنگ که سرنوشت عثمانیان را در بالکان تعیین کرد، بنا به نوشته منابع صرب، روز بیستم ماه ژوئن سال ۱۳۸۹، و به موجب منابع تاریخی ترکها^۱ به حساب تقویم، روز سه شنبه ۱۶ ماه شعبان (۲۱) ۵۷۹۱ ه. ق. / ۱۰ اوت ۱۳۸۹، در جلگه کوسووا آغاز شد. در جناح راست، قراتیمور تاش پاشا (۲۲) بیگلربیگ روم ایلی و اورتوزبیگ و دیگر امرای باتجربه، به فرماندهی شاهزاده بایزید سنجربیگ کوتاهیه و حمید؛ و در جناح چپ نیز ساروجه پاشا بیگلربیگ آناتولی و نیروهای گرمیان، حمید، تکه، منتشه و آیدین، تحت فرماندهی یعقوب پاشا سنجربیگ قراسی قرار داشتند. سلطان مراد که فرماندهی کل را برعهده داشت، بنا به عادت در مرکز (قلب) اردو جای گرفته بود. پیشاپیش نیروهای مرکزی، ینی چریها، و در جلو آنها نیز توپها قرار داده شده بود. بنا به توصیه اورتوزبیگ، در جلو هر دو جناح یمین و یسار، یک هزار نفر از سواران تیرانداز قرار گرفته بودند. مالتوچ (مالکوج) حمید اوغلی، فرماندهی تیراندازان جناح راست، و پسرش مصطفی نیز فرماندهی تیراندازان جناح چپ را داشت (۲۳). وزیر اعظم علی پاشا در کنار سلطان مراد قرار داشت (۲۴).

در قلب لشکر دشمن، لازار والی صرب و در جناح راست، داماد و برادرزاده اش برانکوویچ، و در جناح چپ، نیروهای توارتکو پادشاه بوسنه (بوسنی) قرار داشت (۲۵). لشکر دشمن متشکل از نیروهای صرب، بوسنی، مجار، اولاخ (افلاق)، آلبانی، و همچنین بنا به نوشته منابع عثمانی، نیروهای لهستان و چک بود. از تعداد افراد اردوی طرفین اطلاعی در دست نیست. اگرچه عثمانیان عقیده داشتند که تعداد نیروهای دشمن بیشتر از نفرات عثمانی است، ولی عکس همین نظر را نیز طرف مقابل داشت. ولی همان گونه که هامر نیز گفته است (۲۶)، به نظر می رسد فزونی تعداد افراد اردوی دشمن، سلطان مراد را دچار نگرانی و تردید کرد که نشری نیز در تاریخ خود به این مسئله اشاره کرده و نوشته است که علی پاشا

آیه‌ای از قرآن کریم مبنی بر غلبه قوای اندک بر قوای بیشتر خواند و روحیه سلطان مراد را تقویت کرد (۲۷). این نوشته‌ها دلیل بر فزونی تعداد نفرات اردوی دشمن است. جنگ را ابتدا متفقین با شلیک توپ آغاز کردند. با اینکه در اثنای جنگ، جناح چپ اردوی عثمانی دچار ضعف و تزلزل گردید (۲۸)، ولی شاهزاده بایزید به کمک این جناح شتافت و با شکستن صف دشمن خطر دفع گردید (رک به: فتحنامه کوسووا).

شهادت سلطان مراد

در سایه قهرمانیها و شهامت اردوی عثمانی و منظم بودن نقشه جنگ، و اجرای کامل آن، نیروهای دشمن که از لحاظ تعداد نفرات بر سپاه عثمانی برتری داشت، شکست خورد، و قوای بوسنی به سرعت عقب‌نشینی نمود (۲۹). جنگ کوسووا هشت ساعت طول کشید. سلطان مراد قبل از آنکه صحنه جنگ را ترک کرده به خیمه و چادرش برگردد، تصمیم گرفت تا به یمن و شادی این پیروزی بزرگ، از میدان جنگ بازدید کند که در حین همین بازدید، میلوش اوبیلیژ (۳۰) یکی از اصیلزادگان زخمی صرب، او را به ضربه خنجر می‌مضروب ساخت (۳۱). سلطان مراد با وجود کاری بودن زخم، چون جنگ هنوز به پایان نرسیده بود، تا پایان جنگ و پیروزی کامل همچنان فرماندهی را خود ادامه داد. در این بین لازار، پسرش و تعدادی از امرایش که فرصت فرار از جنگ محاصره عثمانیان را پیدا نکرده بودند، به اسارت درآمدند (۳۲).

سلطان مراد که پی‌برد مرگش فرا رسیده است، پسر ارشدش بایزید را که به تعقیب دشمن پرداخته بود، فراخواند؛ و به اتفاق ارکان حکومت، فرمانروایی را به این فرزند خود که در جنگهای متعدد، قدرت و شایستگی را دیده بود، واگذار کرد، و اندکی بعد درگذشت، به دنبال فوت سلطان مراد، لازار و پسرش بلافاصله به قتل رسیدند (۳۳).

جسد سلطان مراد مومیایی شد، و به آرامگاهش که در محله چگیرکه بورسه ساخته بود، انتقال داده شد و امعا و احشامش در همان محل فوتش دفن گردید، و آرامگاهی نیز همانجا ساخته شد که تا زمانهای اخیر پابرجا بود و «مشهد خداوندگار» نامیده می‌شد.

زمانی که بایزید نزد پدرش فراخوانده شد، یعقوب چلبی پسر دیگر سلطان مراد به تعقیب دشمن شکست خورده پرداخته بود، و از زخمی شدن و فوت پدرش اطلاعی نداشت. به وی اطلاع دادند که پدرش احضارش کرده است. و به محض ورود برای جلوگیری از ادعای سلطنتش، بنا به تصمیم ارکان حکومت، خفه‌اش کردند (۳۴). جنازه وی نیز همراه تابوت پدرش به بورسه فرستاده شد، و در کنار آرامگاه پدرش دفن گردید. یعقوب بیگ هنگام

شهادتش سی سال داشت. قتل مظلومانه‌اش در میان افراد اردو آشفته‌گی ایجاد کرد (۳۵).

شخصیت سلطان مراد

پیروزی در جنگ کوسووا، سومین جنگ و پیروزی بزرگ ترکها بعد از موفقیت در جنگهای صرب صندیغی و چیرمن برای استقرارشان در روم ایلی (اروپای جنوب شرقی) بود. سلطان مراد اول که پس از دیدن این پیروزی بزرگ در جنگ کوسووا چشم از جهان فرو بست، در تاریخ از او به نام «غازی خنکار» (اعلیحضرت غازی) و «مراد خداوندگار» یاد می‌شود. وی از پادشاهان بزرگ عثمانی است. در دوره فرمانروایی بیست و نه - سی ساله‌اش (۳۶)، به پیروزیهای یکی بعد از دیگری نائل آمد، و در هیچ یک از جنگها شکست نخورد، و پایه‌های یک امپراتوری را بر روی امیرنشینی که از پدرش به او رسیده بود، ریخت. همان‌گونه که گیونس توصیف زیبایی کرده و نوشته است، عثمان غازی، نژادی را به دور خود جمع کرد، اورخان تشکیل دولتی را داد، ولی امپراتوری را سلطان مراد خداوندگار به وجود آورد (۳۷). فرانچسکو می‌نویسد، سلطان مراد اول، سی و هفت جنگ بزرگ توأم با موفقیت کرد (۳۸).

حتی یورگا، که نسبت به عثمانیان مورخی بی طرف نبود، در مورد وی چنین نوشته است: سلطان مراد فرمانروایی بود که در مورد مسلمانان تابع خود، جوانمرد، بلندهمت، و در مورد مسیحیان هدفش نه پیروزی، بلکه به دست آوردن دل آنان و پادشاهی نرمخو و باگذشت بود. خالکوندیل مورخ آتنی نیز در مورد سلطان مراد اول چنین نوشته است: وی فرمانروایی بود که کم سخن می‌گفت، و هنگامی هم که حرف می‌زد، سخنان زیبایی می‌گفت، و پادشاهی بود خیرخواه، و یک شکارچی نستوه و شوالیه‌ای (سلحشوری) نجیب بود (۳۹). از طرز رفتار و نیز از بررسی حوادث و وقایع تاریخی چنین برمی‌آید که سلطان مراد اول، فرمانروایی بزرگ با عزم و اراده، موقر، جدی، و به دور از تعصب دینی و مذهبی، نسبت به اتباعش رحیم و مشفق، و با شخصیت صمیمی و بارز خود در داخل و خارج از قلمروش احترام برانگیخته بود. با همت و فعالیت دو وزیر اعظم با شخصیت خود یعنی جاندارلی خلیل خیرالدین پاشا و پسرش علی پاشا، تشکیلاتی منظم و اساسی از نظر اقتصادی، قضایی و نظامی به وجود آورد، و دولتش را از حالت یک دولت عشیرتی به صورت یک دولت منظم و صاحب تشکیلات درآورد. در خطرناکترین موقعیتهای نحوه حفظ خونسریش و چگونگی اقدامش را بخوبی می‌دانست. هیچ‌گاه بدون مشورت، با امرای باتجربه‌اش دست به کار نمی‌شد، و هرگاه می‌دید نظر و عقیده‌ای منطقی‌تر از عقیده اوست، می‌پذیرفت، و به اعتراضهای دیگران گوش فراداده

به آنها اهمیت می‌داد؛ و این خود یکی از عوامل موفقیت‌هایش بود. بنا به نوشته‌ای، سلطان مراد اول در پنجاه و چهار سالگی، و به موجب نوشته‌ای دیگر در شصت و پنج و یا شصت و هشت سالگی به شهادت رسید (۵۷۹۱ ه. ق. / ۱۳۸۹ م.). بایزید ارشد سه پسر سلطان مراد، با شجاعت در جنگ‌ها و شایستگی در فرماندهی، خود را نشان داد و در پیروزیهای پدرش سهم بسزایی داشت. ساوجی‌بیگ پسر میانی، آزمند فرمانروا شدن بود. با استفاده از فرصت حضور پدرش در یکی از جنگ‌های آناتولی، چون همراه آندرونیکوس پسر ارشد امپراتور بیزانس در سال ۱۳۸۵ م. علیه پدران خود عصیان کردند (۴۰)، در دیمه طوقه دستگیر، ابتدا چشمانش را میل کشیده، بعد خفه‌اش کرده به قتلش رساندند، و در آرامگاه عثمان غازی واقع در بورسه دفن شد (۴۱). شاهزاده یعقوب سنجق‌بیگ قراسی بود. ارکان دولت در جنگ کوسووا با احتمال این امر که ممکن است همانند ساوجی‌بیگ، او نیز علیه برادرش بایزید — که فرمانروا شده بود — مدعی سلطنت گردد، خفه‌اش کردند. دوره سلطنت سلطان مراد اول (خداوندگار) با تقویم میلادی بیست و نه سال بود. چون بایزید در میدان جنگ به عنوان فرمانروا اعلام شد، به جنگ ادامه داد. پاشا یگیت (یغیت) را مأمور حمله به بوسنی، و فیروزیبیگ را به همان منظور به حوالی ویدین اعزام داشت. بایزید کراتووا معدن نقره را اشغال و مهاجرین ترک را در شهر اسکوب اسکان داد.

فرمانروایی یلدرم بایزید (۴۲) و عملیات آناتولی

الحاق برخی از امیرنشینهای آناتولی

پس از شهادت سلطان مراد خداوندگار، و تغییر سلطنت، یعنی جلوس سلطان یلدرم بایزید، خصومت پنهانی امرای آناتولی آشکار شد. محرک اصلی آنها، علاءالدین بیگ قرامان اوغلی (امیر قرامان) بود. سلطان یلدرم بایزید پس از اطلاع از این مسئله، اوضاع روم ایلی را به سرعت سر و سامان داد و بلافاصله با استفان لازاروویچ، پسر لازار والی مقتول که هنوز تحت قیمومت مادرش بود، به توافق رسید. به موجب این توافق، والی جدید صرب پرداخت باج، و در اختیار گذاردن بیست هزار سرباز صرب را پذیرفت. وی همچنین پذیرفت که هر سال مرتباً خود به حضور پادشاه برسد. یلدرم بایزید والی صرب را به صورت حکمران یک دولت متحد خود درآورد.

پس از شکست کوسووا، هم استفان لازاروویچ، و هم برادرش ووک برانکوویچ حاکم پریشینه، امیدی به ابقای خود در مقامشان نداشتند. اما با رسیدن به توافق با سلطان یلدرم

بایزید، پرداخت مالیات (باج) را به جان خریدند. فرمانروای جدید عثمانی برای تحکیم این پیمان با ماریا و یا اولیورا^۱ دختر لازار مقتول ازدواج کرد (۴۳). سبب تمامی این گذشتها و اغماضها، بحرانی بودن اوضاع آناتولی بود. بدین ترتیب، از بروز هرگونه خطری در روم ایلی بویژه خطر و مخالفت مجارها، جلوگیری کرد. این دوستی که بدین ترتیب به وجود آمد، تا پایان عمر سلطان یلدرم بایزید ادامه یافت.

سلطان یلدرم بایزید، اسکوب (اسکوپه)^۲ و حوالیش را در مرزهای صربستان به پاشا یگیت (یغیت)، و نیه‌بولی را به فیروزیگ و اگذار کرد، و برای تصرف ودینه^۳ و چیتروز^۴، اورنوزیگ را به اردوگاه سرز فرستاد (۴۴). مهاجران ترک و تاتار را در منطقه بین اسکوب و نیش اسکان داد. معاهدات تجاری را با ونیزی‌ها و سایر حکومت‌های محلی ایتالیا — که برای عرض تبریک جلوس سلطان جدید به حضور رسیده بودند — تجدید کرد، و پس از آنکه با اقداماتی چند از جانب بیزانس نیز اطمینان خاطر یافت، وارد آناتولی گردید (۴۵).

علاءالدین بیگ امیر قرمان با استفاده از فوت پدرزنش سلطان مراد اول، قتل شاهزاده یعقوب را بهانه قرار داده، در صدد اشغال مناطقی که عثمانیان از آل حمید خریداری کرده بودند، برآمد. وی ابتدا بیگ شهر (بی‌شهر) را به تصرف درآورد، و با تحریک و تشویق امرای صاروخان، آیدین، منتشه و گرمیان — با همان بهانه و دستاویز — در صدد برآمد عثمانیان را در آناتولی با موقعیت دشواری مواجه کند. زیرا امرای مذکور بخوبی آگاه بودند که گسترش فعالیت و فتوحات عثمانیان در آناتولی برای آنها خطرناک و زیان‌آور خواهد بود. یعقوب بیگ دوم، حاکم امیرنشین گرمیان که پدرزن سلطان یلدرم بایزید بود، با وجود اینکه ظاهراً با امیر قرمان متحد نشده بود، ولی به محض اطلاع از فوت سلطان مراد اول، ابتدا کواتاهی را که به عنوان جهیزیه خواهرش به عثمانیان واگذار کرده بود، اشغال نمود، و تصمیم به بازپس گرفتن سایر شهرها گرفت. مرّوت بیگ، رئیس قرا تاتارها نیز قیرشهر را تصرف کرد، و آن را تسلیم قاضی برهان‌الدین احمد، حکمران شهر سیواس نمود (۴۶). بدین ترتیب فعالیتها علیه سلطان یلدرم بایزید در آناتولی شدت پیدا کرد.

سلطان یلدرم بایزید، در چنین اوضاع و احوالی وارد آناتولی شد، و از کمک و یاری سلیمان پاشای دوم از آل جاندار (جندر) حاکم قسطنطنیه که تحت حمایت عثمانیان بود، برخوردار شد (۴۷). وی داماد سلیمان پاشا، عم سلطان یلدرم بایزید بود، و به‌خاطر همین

1. Olivera.

2. Skopi.

3. Vodine.

4. Çitroz.

مسئله، یعنی همین وصلت، به حکمرانی شاخه‌ای از آل جندر در قسطنطونی منصوب شده بود. در این عملیات، علاوه بر نیروهای خود سلطان یلدرم بایزید، نیروهای امدادی سلیمان پاشای دوم (حاکم قسطنطونی)، نیروهای مانوئل پسر امپراتور بیزانس — که در اداره امپراتوری با پدرش شریک بود — و نیروهای روم و قوای پادشاه صربستان نیز تحت فرمان سلطان یلدرم بایزید قرار داشتند. سلطان بایزید ابتدا به‌سوی امیرنشین گرمیان روی آورد. با اینکه از طرف پدرزنش مورد استقبال قرار گرفت، ولی وی یعقوب بیگ دوم را به سبب اشغال مناطقی که قبلاً به عثمانیان واگذار کرده بود، دستگیر و به اتفاق وزیر وی حصار بیگ، در قلعهٔ افسالا^۱ واقع در روم ایلی زندانی نمود (۷۹۲ ه. ق. / ۱۳۹۰ م.) (۴۸). سلطان بایزید پس از آنکه دیزلی راکه از آن آل گرمیان بود، گرفت، به‌سوی امیرنشین آیدین به راه افتاد. با توجه به اینکه نیروهای امیرنشین آیدین و امیرنشینهای متشه و صاروخان اکثراً به راهزنی دریایی پرداخته بودند، بنابراین، مسلم بود که در جنگ در خشکی یارای مقاومت در مقابل نیروهای عثمانی را نخواهند داشت. امرای این امیرنشینها نیز بیشتر سرگرم تجارت دریایی بودند. بدین جهت، عیسی بیگ، حاکم امیرنشین آیدین بدون مقاومت تسلیم شد. ایاسلوغ (ایاسلوق = سلجوق) مرکز امارتش، و نیز سایر اراضی تحت فرمان وی، به اشغال عثمانیان درآمد. به عیسی بیگ اجازهٔ اقامت در قصبهٔ تیره و ادارهٔ موقوفات خاندانش داده شد. اراضی شاخهٔ بالاط^۲ امیرنشین متشه نیز به همین ترتیب به اشغال درآمد. محمود بیگ امیر متشه نیز تسلیم شد و اراضی برامه^۳ به عنوان اقطاع به وی واگذار شد. ادارهٔ مناطق اشغال شده به‌عهدهٔ شاهزاده سلیمان و شاهزاده ارطغرل واگذار شد. پس از آن قلمرو امیرنشین صاروخان نیز به تصرف درآمد (۴۹). بدین ترتیب نخستین مرحلهٔ فتوحات سلطان یلدرم بایزید، پایان گرفت (۵۰). محمد بیگ امیر شاخهٔ مغلا از امیرنشین متشه، و صاروخان اوغلی (امیر صاروخان) گریختند، و بنا به نوشتهٔ منابع تاریخی، به سینوب نزد اسفندیار بیگ حکمران آل جندر، در سینوب و حوالیش رفتند. به‌استثنای سواحل ازمیر (ازمیر کفار) که توسط عموری بیگ آیدین اوغلی به امپراتوری بیزانس واگذار شده بود، بقیهٔ سواحل ازمیر و نیز کشتیهای راهزنان دریایی امیرنشینهای آن منطقه به تصرف عثمانیان درآمد، و این امر سبب تقویت نیروی دریایی عثمانی‌ها گردید. دوراندیشی و رعایت مسائل سیاسی، عامل اصلی خودداری و اجتناب سلطان یلدرم بایزید از تصرف سواحل ازمیر بود. شاید اگر سلطان یلدرم

1. Ipsala.

2. Balat.

3. Berama.

بایزید در صدد تصرف سواحل از میر برمی آمد، بر اثر کمک لاتین ها، محاصره آنجا به درازا می کشید، و برنامه های تنظیم شده به اجرا در نمی آمد، و ناگزیر از جنگ با فرنگها (اروپائیان) می گردید که نتیجه چنین جنگی نامشخص بود. علاوه بر آن، می بایست احتمال می داد که ممکن است لاتین ها به تحریک امیر قرامان در آناتولی بپردازند. بدین جهت سلطان یلدرم بایزید پس از اشغال منطقه اژه، با به رسمیت شناختن امتیازهای تجاری ونیزی ها — که قبلاً از امیرنشینهای آن منطقه گرفته بودند و به تجارت می پرداختند — سیاست عاقلانه ای به کار برد. سلطان یلدرم بایزید، اداره امور اراضی امیرنشین صاروخان را به پسرش سلیمان سنج بیگ قراسی؛ و قلمرو امیرنشین آیدین را نیز به پسر دیگرش ارطغرل واگذار کرد. در اثنای این جنگ، الاشهر (فلادلفیا)، تنها شهر بیزانسی ها در آناتولی که تحت حمایت آل آیدین بود، نیز پس از اندک مقاومتی به تصرف درآمد (۵۱). در این جنگ مانوئل پسر یوانیس امپراتور بیزانس — که در اداره امپراتوری با پدرش شریک بود — همراه سلطان یلدرم بایزید بود (۵۲). سلطان یلدرم بایزید، سپس به روم ایلی بازگشت و بعد از توسعه دادن بندر گلیبولی برجی بر آن ساخت.

جنگ قرامان

سلطان یلدرم بایزید، جنگ بعدی خود در آناتولی را با حمله به سرزمین قرامان اوغلی (امیر قرامان) آغاز کرد. علاوه بر نیروهای امرای مسیحی روم ایلی تابع سلطان عثمانی که تحت فرمانش بودند، نیروهای مانوئل پالولوگ امپراتور بیزانس نیز در رکاب سلطان یلدرم بایزید بودند. صریحاً مشخص نیست که این جنگ در سال ۱۳۹۰ به وقوع پیوسته یا در سال ۱۳۹۱م (۵۳). ولی به نظر می رسد که وقوع جنگ در سال ۱۳۹۱م. بوده است. مهمترین عملیات جنگی عثمانیان در آناتولی همین جنگ قرامان بود. قرامان اوغلی به محض اطلاع از فوت سلطان مراد اول (خداوندگار) اراضی واقع در منطقه حوالی حمید ایلی، بویژه بیگ شهری را — که متعلق به عثمانیان بود — اشغال کرد، و به کوبیدن آن منطقه پرداخت. سلطان یلدرم بایزید، ابتدا وارد حمید ایلی شد و پس از تصرف اراضی متعلق به آل حمید، آنجا را به پسرش عیسی بیگ سپرد و از آنجا وارد حوالی تکه یعنی انطالیه شد، و انطالیه را نیز به تصرف در آورد (۵۴)، و آنجا را نیز به فیروزی بیگ واگذار کرد. (۱۳۹۱م.).

سلطان یلدرم بایزید بعد از آنجا به حمید ایلی بازگشت، و از حمید ایلی وارد قلمرو امیرنشین قرامان شد. علاءالدین بیگ امیر قرامان که پی برد قادر به مقابله نخواهد شد، به تاش

ایلی (طاش الی)^۱ عقب نشست. نیروهای عثمانی، قونیه یعنی مرکز قرامانیان را محاصره کردند. محاصره شهر، مصادف با زمان برداشت محصول بود. سلطان یلدرم بایزید نیز همانند پدرش دستور داد که به هیچ وجه به محصولات مردم دست‌درازی نشود. به آن عده از اهالی شهر که محصولشان در بیرون شهر بود، امان داده شد که از شهر بیرون رفته و محصول خود را جمع‌آوری کرده، و در مقابل دریافت بهای آن، محصول را به عثمانیان بفروشند.

علاءالدین بیگ قرامان اوغلی، برای مقابله با عثمانیان از قاضی برهان‌الدین احمد (۵۵)، حکمران سیواس، و سلیمان پاشا از حکمرانان آل جندر در قسطنیونی درخواست کمک کرد. ولی چون آنها در اعزام نیرو تعلل و سستی به خرج دادند، لذا، قرامان اوغلی پیشنهاد صلح نمود (۵۷۹۳.ق. / ۱۳۹۱.م.).

یلدرم بایزید، قبل از رسیدن نیروهای امدادی به علاءالدین بیگ، به سبب اوضاع و حوادثی که در راستای رود تونا (دانوب) در روم ایلی در جریان بود، با قرامان اوغلی به توافق رسید، و به موجب معاهده‌ای مجدد، بیگ شهر (بی شهر)، آق‌شهر و دیگر سرزمین‌ها که در اصل از آن عثمانیان بود، و توسط امیر قرامان اشغال شده بود، مجدداً به عثمانیان واگذار شد (۵۶)، و چهارشنبه سویی (آب چهارشنبه) و یاکوشک بوکی (۵۷)، مرز میان دو دولت تعیین گردید، و اداره آنجا به ساری تیمور تاش پاشا، از غلامان علی پاشا جاندارلی‌زاده (جندرلی‌زاده) از امرای گرمیان سپرده شد، و بدین ترتیب دومین مرحله عملیات عثمانیان در آناتولی نیز پایان گرفت (۵۸). در این جنگ مانوئل پسر و شریک سلطنت یوانیس پنجم امپراتور بیزانس نیز در اردوی عثمانیان حضور داشت. یوانیس پنجم امپراتور بیزانس در اثنای این جنگ یلدرم بایزید، قلعه مستحکمی بین یلدزلی قپو (سیلیوری قپو) در استانبول، و نواحی ساحلی واقع در جنوب استانبول بنا نمود و این نواحی را از هم جدا کرد، تا در مواقع ضروری و اضطراری به آنجا پناهنده شود. سلطان یلدرم بایزید، پس از اطلاع از بنای این قلعه، بعد از بازگشت از جنگ، اعلام داشت که قلعه بلافاصله باید تخریب شود، در غیر این صورت چشمان مانوئل پسر و شریک سلطنت یوانیس پنجم را که در رکاب سلطان بود، میل خواهد کشید، و یوانیس ناگزیر قلعه‌ای را که ساخته بود، ویران کرد (۵۹).

عملیات روم ایلی

حوادث کناره دانوب

میرچا، شاهزاده افلاق با استفاده از اشتغال سلطان یلدرم بایزید در آناتولی، و جنگ با امیرنشین قرامان به برخی از مناطق حمله کرد. در حمله وی، تحریک امرای متشبه و صاروخان که پس از تصرف سرزمینشان توسط عثمانی‌ها به سینوب نزد اسفندیاریبگ جاندار (جندر) اوغلی گریخته بودند، و بویژه تحریک و تشویق اسفندیاریبگ، عاملی مؤثر به شمار می‌رفت (۶۰).

سلطان یلدرم بایزید، در صدد بود پس از خاتمه مسئله قرامان اوغلی، به سلیمان پاشا جاندار اوغلی حمله کند. وی قبلاً از متحدان یلدرم بایزید بود، ولی از بیم آنکه سرزمین وی نیز همانند سایر امیرنشینها توسط عثمانیان اشغال گردد، با قاضی برهان‌الدین احمد، حکمران سیواس متحد شده، از عثمانیان رو برتافت. حتی به اتفاق قاضی برهان‌الدین احمد، به یاری قرامان اوغلی نیز آمده، ولی بموقع نرسیدند.

بدین جهت سلطان یلدرم بایزید، پس از پایان دادن به مسئله امیرنشین قرامان، قصد سلیمان پاشا را نمود. ولی شاید به خاطر نیرویی که قاضی برهان‌الدین احمد برای سلیمان پاشا فرستاده بود^۱. و یا شاید چون میرچا شاهزاده افلاق که در مقام مقابله به مثل با فیروزبگ سنجی‌بگ نیه‌بولی، از مرزهای عثمانی گذشته و تا قارین آباد پیش رفته و دست به غارت و چپاول زده و عده‌ای را به اسارت گرفته و یا به قتل رسانده بود، سلطان عثمانی ناچار بی‌درنگ عازم روم ایلی گردید (۵۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م.) (۶۱).

یلدرم بایزید که نیروهایش را در ادرنه گرد آورده بود، برای رفتن به افلاق (۶۲) ابتدا نیروهای خطرآفرین آقنجی را از نیه‌بولی و یا سیلیستره اعزام داشت، و خود نیز به دنبال آنها به حرکت درآمد. میرچا هرچند در صدد مقابله با آقنجی‌ها برآمد، ولی با فرارسیدن سلطان عثمانی، در جنگی که در جلگه ارقوش درگرفت، شکست خورد و تسلیم شد، و یلدرم بایزید او را به بورسه فرستاد، و اسرا و اموالی را که در حملاتش به دست آورده بود، باز پس داد. میرچا، پس از مدتی اقامت در بورسه، با تعهد پرداخت سالانه سه هزار دوکا سکه طلا به خزانه عثمانیان، و پیشکش کردن سی رأس اسب و بیست شاهین یعنی پرنده شکاری، و کمک به عثمانیان در جنگهایی که علیه مجارها قرار بود صورت گیرد، به سرزمین خود بازگردانده شد.

۱. نویسنده بزم و رزم چنین عقیده‌ای دارد، ص ۳۹۴ (مؤلف).

دولت عثمانی نیز در مقابل تعهدات وی، متعهد شد که مسلمانان را در ساحل چپ رود تونا (دانوب) یعنی اراضی افلاق اسکان نداده، و در آن ناحیه از بنای مسجد اجتناب کند (۶۳). میرچا، پس از بازگشت به سرزمینش نسبت به تعهدات خود وفادار نماند، و همان‌گونه که اشاره خواهد شد، با مجارها علیه عثمانیان متحد شد.

در طی جنگ افلاق در این مرحله، بنا به دستور و فرمان سلطان یلدرم بایزید، دو حمله یکی به بوسنی، و دیگری به صیرمیه احتمالاً برای جلوگیری از کمک مجارها به افلاق، صورت گرفت که هر دو مرحله توسط مجارها دفع شد. اما در درگیری عثمانیان با مجارها که در نزدیکیهای صیرمیه یعنی ناگی اولوز^۱ و یا فرانکو ویلا^۲ صورت گرفت، آفنجیهای عثمانی پیروز شدند (۶۴).

تصرف سلانیک

پس از بازگشت سلطان یلدرم بایزید از جنگ افلاق، هنگامی که در بورسه به سر می‌برد، اطلاع یافت که کشتیهای فرنگ (اروپایی) سواحل روم ایلی را کوبیده‌اند. سلطان عثمانی بلافاصله عازم آن منطقه شد. همان‌گونه که در زیر خواهد آمد، در این بین استانبول توسط نیروهای ترک در محاصره قرار گرفته بود، و کشتیهای اروپایی برای درهم شکستن محاصره استانبول به کوبیدن سواحل روم ایلی پرداخته، و پس از این عمل، کشتیها، در بندر سلانیک لنگر انداخته بودند. بدین جهت به طرف سلانیک رفته، این بندر را در محاصره گرفت، و برغم کمکی که از جانب کشتیهای اروپایی صورت گرفت، موفق به تصرف سلانیک گردید (۷۹۶ هـ. ق. / ۱۳۹۴ م.) (۶۵). پس از سلانیک، با حمله به یونان شمالی، لاریسا (ینی شهر) به تصرف درآمد. دوکاس و خالکوندیل می‌نویسند که یلدرم بایزید در این بین، با تهاجمهایی که صورت داد، تا تسالی (تسالی)، یونان مرکزی، و حتی تا پاتراس پیش رفت، و برخی از شهرهای این منطقه با وی به توافق رسیده و شهرهای مذکور به تصرف سلطان عثمانی درآمد. مورخان و منابع عثمانی نیز کم و بیش، نوشته‌های این دو مورخ را تأیید کرده‌اند (۶۶).

قطع رابطه استانبول با خارج توسط عثمانیان در ۱۳۹۱ میلادی

محاصره استانبول، برای نخستین بار تا پس از جنگ نیه‌بولی به صورت قطع رابطه این شهر

1. Nagi-oloz.

2. Franko villa.

با خارج صورت گرفت، لذا عنوان فوق برای آن انتخاب گردید (۶۷).
مانوئل پسر و شریک سلطنت یوانیس پنجم امپراتور بیزانس که در جنگ قرامان همراه پادشاه عثمانی بود، پس از بازگشت به بورسه، از فوت پدرش اطلاع یافت، و بدون کسب اجازه از یلدرم بایزید، خود را به استانبول رساند (۱۳۹۱ م). سلطان یلدرم بایزید، پنداشت که او به قصد خاصی فرار کرده است (۶۸). هنگام ورود به ادرنه، شخصی که حامل نامه امپراتور به سیگیسموند پادشاه مجارستان بود، دستگیر شد. امپراتور در نامه اش نوشته بود که ترکها به مجارستان حمله خواهند کرد. شخص دستگیر شده، اطلاع داد که قبل از وی، فرد دیگری نیز به مجارستان اعزام شده است. بدین جهت به تشویق و توصیه قراتیمور تاش پاشا، بیگلریک روم ایلی، از حمله ای که قرار بود به مجارستان صورت گیرد، صرف نظر شده، تصمیم به محاصره استانبول گرفته شد (۶۹).

سلطان یلدرم بایزید، این تصمیم خود را مخفی نگه داشت، و وانمود کرد که قصد حمله به مجارستان را دارد، و طبق معمول از امپراتور مانوئل دعوت کرد تا به موجب معاهده فیما بین، با نیروهای کمکی، راهی ادرنه گردد. ولی امپراتور از رفتن خودداری کرد. در این بین، پادشاه عثمانی دستور داد تا ناوگان مستقر در گلیبولی راهی استانبول گردد. علی پاشا، وزیر اعظم نیز به عنوان فرمانده و سردار نیروی زمینی، برای محاصره استانبول تعیین گردید (۷۰). در آن زمان عثمانی ها فاقد توپهایی بودند که بتوانند حصارها را کوبیده، و فرو ریزند. بدین جهت قرار شد که با گرسنه نگاه داشتن مردم، بر شهر دست یابند. راههای ارتباطی شهر از داخل به خارج قطع گردید. سلطان بایزید دستور داد که تا افراد صاحب نفوذ استانبول به سایر مناطق انتقال داده شوند و ترکها را جانشین آنها کنند. بدین ترتیب شهر را از جانب خشکی منزوی کرد. مانوئل پس از مشاهده این اوضاع و احوال، دچار شگفتی شد، و با نوشتن نامه هایی برای پاپ، پادشاه فرانسه، و پادشاه مجارستان، درخواست کمک فوری کرد (۷۱). سلطان یلدرم بایزید در این بین قصبه سیلیوری را تصرف کرد، و آنجا را به یوانیس پسر آندرونیکوس که دربارش اجحاف و حق کشی شده بود، واگذار کرد (۷۲). علاوه بر آن با اعزام ترخان بیگک، شهرهای ساحلی دریای سیاه را که از آن بیزانسی ها بود، به تصرف درآورد (۷۳).

یلدرم بایزید و سیگیسموند

در آن زمان مجارستان تنها دولتی بود که احتمال داشت بتواند در مقابل استیلای عثمانیان از بالکان دفاع کند. اما فشار لایوش پادشاه سابق مجارستان که کاتولیکی سخت متعصب بود،

برای تغییر مذهب مردم بالکان که پیرو آیین ارتدکس بودند، و شکنجه و قتل مردم بلغارستان و بوسنی، موجب نفرت مردم شبه‌جزیره بالکان از وی گردید، و سبب شد که اهالی این شبه‌جزیره خود را به آغوش ترک‌ها که پادشاهشان مسلمان بود، و به آزادی مذهب و عقیده احترام می‌گذاشت، و با مردم غیر مسلمان با رأفت و ملایمت رفتار می‌کرد، بیاندازند. روابط بالکان با عثمانیان آنچنان دوستانه شده بود که حتی در جریان و مسئله امیر تیمور و اغتشاشات آناتولی که بعدها صورت گرفت، هیچ‌گونه عصبان و مخالفتی از جانب آنها به عمل نیامد. پس از فوت لایوش، دامادش سیگیسموند (شوهر ماریا و دختر لایوش) بجای وی پادشاه مجارستان شد، و چنین وانمود کرد که حامی مردم بالکان است، و حتی ادعای حاکمیت بر بلغارستان را که تحت‌الحمایه عثمانیان بود، نمود و توسط سفیری که به دربار عثمانی‌ها اعزام داشت، سلطان بایزید را از اینکه در امور و مسائل بلغارستان دخالت کرده است، مورد سرزنش قرارداد، و اعلام داشت که سرزمین بلغارستان، بر طبق حقوق سلطنت، به وی تعلق دارد.

یلدرم بایزید که در مقابل این ادعاهای وی خونسردی و وقار خود را حفظ کرده بود، دست سفیر سیگیسموند را گرفت، و او را به محلی که مملو از اسلحه بود، برد و خطاب به وی گفت:

«برو و به ولینعمت خود بگو که من بلغارستانی را که مدعی آنی، در سایه این سلاحها به دست آورده‌ام (۷۴)».

پس از مراجعت سفیر مجارستان، به فرمان سلطان یلدرم بایزید، حملاتی از جانب آق‌چی‌ها به ترانسیلوانیا صورت گرفت. پادشاه مجارستان که به معنی این اقدامات پی‌برده بود، و نیز برای گرفتن انتقام و جبران این حمله‌ها، میرچا را که از عثمانیان روی برتافته بود، نیز همراه خود کرده، در سال ۱۳۹۲م. وارد بلغارستان شد. سیگیسموند در مقابل نیروهای ترک مستقر در مرز، به کسب پیروزی‌هایی نائل آمد، و با اشغال نیه‌بولی هرچند به پیشروی خود ادامه داد، ولی چون اطلاع یافت که سلطان یلدرم بایزید - که در این موقع در آناتولی سرگرم جنگ قسطنطنیه بود - نیرویی مهم اعزام داشته است، نیه‌بولی را رها ساخت، و برای اینکه در دام این نیروها نیافتد، به سرعت عقب نشست، به کمک یکی از افرادش موفق شد جان خود را از دست یکی از افراد سواره نظام ترک، رهایی بخشد (۷۵).

انقراض پادشاهی بلغار

رویارویی سیگیسموند - که شخصاً در رأس اردویش قرار گرفته بود - با ترک‌ها، سبب

بیداری وی شد، و پی‌برد که بدون یاری کشورهای اروپایی، در مقابل عثمانیان به موفقیتی نائل نخواهد آمد. وی علاوه بر آن، متوجه علاقه غیر مسلمانانی شد که تحت اداره ترکها بودند.

مداخله پادشاه مجارستان در امور بلغارستان، و پی‌بردن به مذاکرات پنهانی شیشمان پادشاه مجارستان با مجارها، هشدار برای ترکها بود. یک سال پس از ورود سیگسموند به بلغارستان، یعنی در سال ۱۳۹۳ م. نیروهایی که تحت فرماندهی سلیمان چلبی پسر سلطان یلدرم بایزید بودند، به بلغارستان اعزام شدند، که پس از سه ماه محاصره، موفق به تصرف ترنوا پایتخت بلغارستان شدند، و به حاکمیت بلغارستان شرقی پایان دادند. بخشی که تحت اداره استراتیشمیر برادر شیشمان بود، و ویدین مرکز آن به شمار می‌رفت، نیز پس از جنگ نیه‌بولی ضمیمه قلمرو عثمانیان گردید.

عملیات بایزید در آناتولی

پس از آنکه سیگسموند موفق به انجام کاری نشده، و با وضعی ناهنجار و پریشان مجبور به فرار شد، دیگر ضرورتی به رفتن بایزید به روم ایلی احساس نمی‌شد. در واقع در این بین در آناتولی نیز فعالیتهایی علیه عثمانیان در شرف انجام بود. سلیمان پاشای دوم، حکمران قسطنونی از خاندان جندر، همان‌گونه که در صفحات قبل اشاره شد، در نخستین جنگ یلدرم بایزید در آناتولی، شخصاً با سپاهیان شرکت کرده، در فتح ایالات و امیرنشینهای آناتولی غربی (آیدین، متشه و صاروخان) به سلطان عثمانی کمک کرد. ولی چون از برخی حوادث پی‌برد که روزی و روزگاری، آنچه بر سر امیرنشینهای دیگر آمده، بر سر خود وی نیز خواهد آمد. لذا از همراهی و یاری با بایزید، روی بر تافت، و با امیر قرامان، و نیز قاضی برهان‌الدین احمد حکمران سیواس که در آناتولی مرکزی نقش برتری داشت، متحد شد. در واقع هنگامی که سلطان یلدرم بایزید، قصد حمله به قرامان اوغلی را داشت، سلیمان پاشای دوم و قاضی برهان‌الدین احمد، در صدد کمک به قرامان اوغلی برآمدند. اما با اقدامات و عملیات شگفت‌انگیز یلدرم بایزید، چون موفق به کمک به وی نشدند، لذا علاءالدین بیگ قرامان اوغلی مجبور به واگذاری بی‌شهر (بیگ‌شهر)، و برخی از اراضی دیگر شد و با سلطان یلدرم بایزید از در صلح برآمد (۷۶).

سلطان یلدرم بایزید که به بی‌ثباتی و بدقولی سلیمان پاشا حکمران قسطنونی پی‌برد، در صدد بود که پس از جنگ با قرامان اوغلی، به قسطنونی حمله کند. ولی چون در آن بین

اطلاع یافت که شاهزاده افلاق پس از عبور از تونا (دانوب) تا حوالی قارین آباد را مورد هجوم قرار داده است، وارد روم ایلی شد. با این همه اوضاع سلیمان پاشا [دوم] را نیز از نظر دور نمی‌داشت، و در نظر داشت قبل از آنکه به وی فرصت دهد تا با قاضی برهان‌الدین احمد متحد شود، او را به جنگ آورد.

سلطان یلدرم بایزید در بورسه به سر می‌برد که رو به جانب قسطنونی به حرکت درآمد، ولی چون پی‌برد که قاضی برهان‌الدین احمد، به قصد کمک به سلیمان پاشا [دوم] وارد آماسیا (آماسیه) شده است، بایزید از تصمیمش منصرف شد و مراجعت کرد. در دومین اقدام خود نیز چون همان مسئله تکرار گردید و اطلاع یافت که قاضی برهان‌الدین وارد قصبهٔ مادن «معدن» شده است، مجدداً بازگشت. سلیمان پاشا [دوم] پس از آنکه از قصد حملهٔ مجدد یلدرم بایزید به قسطنونی اطلاع یافت، از قاضی برهان‌الدین احمد درخواست کرد تا به اتفاق قرامان اوغلی به کمک وی شتابند. قاضی برهان‌الدین احمد در حال آماده کردن و تجهیز نیروهایش بود که یلدرم بایزید وارد قسطنونی شد. در جنگی که اتفاق افتاد، سلیمان پاشا [دوم] به قتل رسید (۷۷). بدین ترتیب قلمرو شاخهٔ قسطنونی آل جندر به دست عثمانیان افتاد (۷۹۳ هـ. ق. / ۱۳۹۱ م. و یا ۷۹۴ هـ. ق. / ۱۳۹۲ م.) (۷۸).

جنگ قرق دیلیم

به دنبال اشغال قسطنونی، این منطقه و سرزمینهای امرای حوالی یشیل ایرماق — که تحت نفوذ برهان‌الدین بود و در عین حال از او نفرت داشتند — حاکمیت برتر عثمانیان را به رسمیت شناختند. این حادثه سبب بروز جنگ میان قاضی برهان‌الدین احمد، و دولت عثمانی که آناتولی میانی را به اشغال درآورده بود، گردید.

فرمانروای عثمانی، پس از به قتل آوردن دشمنش سلیمان پاشا [دوم]، نامه‌ای برای قاضی برهان‌الدین فرستاد و به قتل رسیدن متحدش جاندار اوغلی (سلیمان پاشا) را به اطلاع وی رساند، و در ضمن او را مورد تهدید قرار داد. علاوه بر آن، در واقع رو بر تافتن امرای حوالی آماسیا، عثمانجیق و مادن (معدن) از قاضی برهان‌الدین احمد، و قبول حمایت عثمانیان نیز، یکی از دلایل مهم جنگ بین آن دو، و سبب کاهش نفوذ و قدرت برهان‌الدین احمد گردید. حدود سال ۷۹۴ هـ. ق. / جولای ۱۳۹۲، در ظاهر قلعهٔ قرق دیلیم که عثمانیان در جلگهٔ چوروم به تصرف درآورده بودند، در جنگی که میان قاضی برهان‌الدین احمد، و نیروهای شاهزاده ارطغرل از پسران یلدرم بایزید و سنج‌بیگ آیدین به وقوع پیوست و سه روز طول کشید، نیروهای شاهزاده مغلوب شده (۸۰)، و ارطغرل به قتل رسید، و مغولها با کسب اجازه از

قاضی برهان‌الدین احمد، اسکلیب، آنکارا، قلعه‌جق و سیوری حصار را غارت کردند (۸۱). پس از این شکست، بر خصومت فیما بین افزوده شد. قاضی برهان‌الدین احمد به قصد آماسیا که تحت حمایت عثمانیان قرار گرفته بود، راهی آماسیا شد. ولی چون اطلاع یافت که نیروهای عثمانی به قصد نجات آماسیا وارد مرزیفون^۱ شده‌اند، در خود یارای مقاومت ندیده، به سیواس بازگشت (۸۲)، و پس از آن، مناطق حوالی یشیل ایرماق دیگر کاملاً تحت حمایت عثمانیان قرار گرفت (۸۳).

قاضی برهان‌الدین احمد، همانند سایر امرای آناتولی مردد نبود، و چون حکمرانی فعال، جنگجو، خستگی‌ناپذیر بود، لذا یکی از دشمنان مهم عثمانیان در آناتولی به‌شمار می‌رفت. اما نیروهای تحت فرمانش، از نظم و انتظامی که بتواند در مقابل عثمانیان دست به جنگهای مستمر بزند، برخوردار نبود. بلکه نیروهایی بود که از نواحی مختلف گرد آورده بود. با این همه، پیروزی وی در جنگ قرق‌دیلم نشان داد که وی حکمرانی است که غلبه بر او چندان هم آسان نیست.

احمد بیگ امیر آماسیه، چون از مجادله طولانی با قاضی برهان‌الدین احمد به ستوه آمده بود، به فرمانروای عثمانی متوسل شد، و از او خواست تا اجازه دهد که آماسیه را ترک کند و سنجق دیگری در محلی دیگر به وی واگذار نماید. به دنبال این مسئله، نیرویی سی‌هزار نفری به فرماندهی شاهزاده محمد چلبی، وارد شده آماسیا را به اشغال درآورد (۸۷۹۵ ه. ق. / ۱۳۹۳ م.). بدین جهت، قاضی برهان‌الدین احمد برای جلوگیری از پیشرفت هرچه بیشتر عثمانیان در جنوب، معابر و گذرگاهها را استحکام بخشید (۸۴).

اعزام شاهزاده چلبی محمد در سال ۱۳۹۳ م. در مقام سنجق‌بیگی، و در فرماندهی نیرویی مهم به آماسیا (آماسیه) نخستین خدمت دولتی و رسمی این شاهزاده بود. چلبی محمد بعدها با مجادلاتی که با برادرش داشت، آماسیا را مرکز فرماندهی خود قرار داد و یاران وفادار خود نظیر بایزید پاشا، حاجی عیوض پاشا، بیجر اوغلی و حمزه بیگ را در آماسیا پیدا کرد. بایزید پاشا اهل آماسیا، و حاجی عیوض پاشا و حمزه بیگ از اهالی توقات بودند. از دست رفتن آماسیا ضربتی سخت برای قاضی برهان‌الدین احمد بود (۸۵).

موفقیت در این عملیات برای عثمانیان، سبب گردید که قسطنونی، عثمانجیق، مرزیفون، آماسیا و قلاع موجود در حوالی آن مناطق از آن عثمانیان گردد. برخورد و جنگهایی در منطقه بین توقات و آماسیا، میان عثمانیان و قاضی برهان‌الدین احمد اتفاق افتاد (۸۶). تصرف

1. Merzifon.

آماسیاگامی بزرگ بود تا عثمانیان بتوانند وارد منطقه توقات و سیواس گردند. با این همه به سبب نیرومند بودن زیاده از حد دشمن (قاضی برهان‌الدین احمد) و یا به سبب کار و مسائل مهمتری در روم ایلی، عثمانیان تا مرگ قاضی برهان‌الدین احمد، دیگر عملیاتی در آن منطقه انجام ندادند.

جنگ بزرگ صلیبی و نبرد نیه‌بولی

اقدامات و فعالیت‌های عثمانیان در روم ایلی ادامه داشت. پیشرفت توسعه اسکان ترک‌ها در مناطق بوسنی و آلبانی که بر اثر تهاجم آق‌قویونلوهای ترک در این مناطق صورت گرفت، و توسعه و گسترش آنان به جانب بندر دراج که در دست ونیزی‌ها بود، و به سمت رود بویانا، سبب نگرانی و دست‌چاچگی لاتین‌ها و بویژه ونیزی‌ها که در این مناطق خود را صاحب نفوذ می‌دانستند، گردید. علاوه بر آن، پس از تصرف امیرنشینهای ساحل اژه و ادامه فعالیت کشتیهای راهزنان دریایی منسوب به امیرنشینهای مذکور و کوبیده شدن یونان شرقی و جزایر اغری بوز و ساقر توسط آنان، سبب نگرانی بحق جنووائی‌ها و ونیزی‌ها شد. با این همه عثمانی‌ها در امر کشتیرانی و دریانوردی هنوز تازه کار و بی تجربه بودند، و چون ناوگان نیرومند و دریانوردانی ماهر در اختیار نداشتند، بنابراین، فاقد قدرت مقابله با ونیزی‌ها بودند. از این رو تصرف جزایر و بنادر، هنوز برای آنان زود بود. با این همه، جمهوری ونیز به خاطر مسائل تجاری، می‌خواست با عثمانیان که سواحل دریای اژه را در اختیار داشتند، مدارا کند. جنووائی‌ها هم می‌خواستند بیشتر از ونیزی‌ها — که رقیبشان بودند — خود را به عثمانیان نزدیک کنند، و به غیر از حفظ منافع تجاری خود، به چیز دیگری نمی‌اندیشیدند. از این رو، برای جلب رضایت فرمانروای عثمانی، در تلاش و فعالیت بوده، و موفق هم شده بودند. بدین جهت، در جنگ‌های صلیبی که در زیر به آنها اشاره خواهد شد، از جنووائی‌ها به عنوان مسیحی، سودی عاید نشد. همچنین پیشنهاد سیگسموند، پادشاه مجارستان به جمهوری ونیز در سالهای ۱۳۹۲ و ۱۳۹۴م. برای کمک علیه عثمانیان، با عکس العمل چندان گرم و جدی روبرو نشد. فقط هنگامی که ترک‌ها از آناتولی به روم ایلی نیرو پیاده کردند، برای جلوگیری از این کار، به اعزام چهار فروند کشتی به بغاز چاناق قلعه (داردانل) اکتفا کردند.

اتحاد علیه عثمانیان

تنها دولت مجارستان بود که خطر ورود عثمانیان را به طور جدی احساس می‌کرد.

سیگسموند پادشاه مجارستان در عملیات ترکها در بلغارستان، پی برده بود که به تنهایی قادر به مقابله با عثمانی‌ها نخواهد شد، از این رو از کشورهای اروپایی درخواست کرد که همگام و همراه با وی، در این مورد وارد عمل شوند. امپراتوری بیزانس نیز جزو دولتهایی بود که از آنها برای تشکیل اتحادیه علیه عثمانیان دعوت شده بود (۸۷).

پیشنهاد سیگسموند پذیرفته شد، و اعلام گردید که در ماه مه ۱۳۹۶ عازم جنگ خواهد شد. در اتخاذ این تصمیم، محاصره استانبول توسط سلطان یلدرم بایزید که پنج سال بود ادامه داشت، مؤثر بود. نجات استانبول از محاصره و اشغال ترکها، یکی از اهداف اساسی این جنگ صلیبی بود. در واقع نیز بر اثر توسل و درخواست امپراتور بیزانس، چنین وعده‌ای نیز بدو داده شده بود (۸۸).

نیروهایی که قرار بود تحت فرماندهی سیگسموند علیه ترکها اعزام گردند، علاوه بر مجارها، عبارت بودند از شوالیه‌های فرانسه، آلمان، بلژیک، فلمینگ (هلند)، سوئیس و صلیبون انگلیس، اسکاتلند، و شوالیه‌های ساووا، لمباردی، رودوس و افلاق (الاخ) و بنا به آخرین بررسیها، تعدادشان حدود صد - صد و بیست هزار تن بود (۸۹).

حدود ده هزار نفر از سربازان فرانسوی نیز در بین این نیرو به چشم می‌خورد. جوانی به نام کنت دونور^۱ (ژان نور) یعنی «ژان بیباک» پسر فیلیپ دوک بورگوندی و دانی شارل ششم پادشاه فرانسه، فرمانده این نیروی ده هزار نفری بود. علاوه بر ژان نور، سه برادرزاده پادشاه فرانسه، و مارشال بوسیکو^۲ و امیرالبحر شاهزاده ا. ژاک دووینه^۳، و برخی از شوالیه‌های مشهور دیگر نیز حضور داشتند. آلبانی‌ها نیز دو هزار نفر از شوالیه‌های تولن^۴ را تحت فرماندهی فردریک کنت هوهنزولرن^۵ اعزام داشته بودند، و انگلیسی‌ها نیز با اعزام هزار نفر، در این اتحاد و جنگ شرکت کرده بودند. نیروی مهمی از جنگجویان و شوالیه‌ها از جانب کشورهایی که در فوق بدانها اشاره شد، نیز اعزام شده بودند.

نیروهای دریایی صلیبی‌ها که در ایتالیا گرد آمده بودند، تحت فرماندهی توماسو موجنیگو^۶ امیرالبحر و نیز بودند که حدود چهل فروند کشتی تحت فرمانش بود. بعدها شوالیه‌های رودوس نیز به آنها ملحق شدند. در ماه مه سال ۱۳۶۹، سفیری به ونیز اعزام گردید تا کشتیهایی را که وعده داده بود، در اختیار صلیبیها قرار دهد. ولی ونیزی‌ها فقط چهار فروند

1. Never.

2. Bosiko (Boucicaut).

3. A. Jaque de Vienne.

4. Tölen.

5. Hohenzolren.

6. Tommaso Mocenigo.

قدرغه (نوعی کشتی جنگی) وعده دادند و در ضمن، اعزام کشتیهای مذکور رانیز مشروط به حرکت هم‌زمان نیروهای رودوسی، ساقز و میدیللی دانستند. ونیزی‌ها با وجود اینکه متحمل صدمات و زیانهایی از جانب عثمانیان شده بودند، و نیز با اینکه می‌توانستند با ناوگان نیرومند خود، تنگه چاناق قلعه (داردانل) را مسدود سازند و مانع عبور نیروهای آناتولی به روم ایلی گردند، با این‌همه از اعزام ناوگانی مهم بویژه که خود نیز در این جنگ صلیبی شرکت داشتند، خودداری کردند، و این نکته‌ای شایان توجه است. عده‌ای را عقیده بر این است که جمهوری از بیم آنکه پای مجارها به روم ایلی باز شود، از اعزام ناوگانی نیرومند خودداری کردند (۹۰).

عبور صلیبیون از مرز

سیگسموند که اطلاع یافته بود سلطان یلدرم بایزید در بهار سال ۱۳۹۶، وارد مجارستان خواهد شد، خود را آماده کرده بود تا با او در سرزمینش رویارو شود. اما چون از حرکت یلدرم بایزید خبری نشد، بنابراین لازم بود که برای یافتن وی از مرز عبور کند. به همین سبب نیز متفقین عید قیام مسیح را در ۱۳۹۶ در وین برگزار کردند، و بعد، تحت فرماندهی سیگسموند رو به سوی جنوب به حرکت درآمدند. اردوی صلیبیون از دو جناح پیش می‌رفت. جناح اول، همراه با شوالیه‌های فرانسه، از ترانسیلوانیا، و از گذرگاههای کارپات و سینه^۱ (سینا) گذشته، وارد افلاق شد، و جناح دوم که در رکاب سیگسموند بود، از طریق بلغراد، دمیترقو و اورسوا^۲ و در راستای دانوب پیش رفت، صلیبیون بر سر راه خود مسیحیان پیرو آیین ارتدکس را غارت کرده به قتل رساندند (۹۱). هرچند ترکهای مقیم اورسوا مقاومت کردند، ولی چون مسیحیان بومی، آنان را به زور از شهر اخراج کردند، اورسوا به اشغال درآمد. نیروهای سیگسموند که به مقابل ویدین رسیده بودند، ایوان استراتیشیر، پادشاه بلغارستان را که تحت‌الحمايه عثمانیان بود، محاصره کردند. پادشاه بلغار از قلعه بیرون آمد و تسلیم شد. مسیحیان را آزادگذارده، ولی محافظان ترک را به قتل رساندند. نیروهای محافظ ترک در رودوس که دست به مقاومت زدند نیز، به همان سرنوشت دچار گردیدند. سرانجام جناح سیگسموند، با جناح دیگر که از طریق ترانسیلوانیا وارد افلاق شده بودند، در سپتامبر سال ۱۳۹۶، در مقابل نیه‌بولی به هم پیوستند، و بی‌آنکه قلعه را مورد حمله قرار دهند، مدت شانزده روز، از طریق خشکی و رودخانه، در محاصره گرفتند. دوغان (طغان) بیگ محافظ نیه‌بولی دست به مقاومت زد و تسلیم نگردید. صلیبیون چون نیروهای اصلی خود را برای

1. Sina.

2. Orsova.

مقابله با خود سلطان یلدرم بایزید نگهداشته بودند، قلعه را چندان تحت فشار قرار ندادند. هدف آنها پی بردن به محل اردوی ترکها بود. سقوط ویدین و اورسوا و ظاهر نشدن اردوی ترکها، بر امیدواری صلیبیون افزود، و به پیروزی خود آنچنان اطمینان کرده بودند، که حتی سیگیسموند سخن از اشغال و تصرف سوریه و قدس می‌راند.

واکنش یلدرم بایزید در برابر دشمن

یلدرم بایزید پس از اطلاع از عبور نیروهای صلیبی از مرز، تا حدی از محاصره استانبول دست کشید (۹۲) و نیروهایش را در ادرنه گرد آورد، و بلافاصله از آنجا برای حمله به دشمن حرکت کرد. هنگام ورود به ترنوا به شاخه‌هایی از قوای دشمن که برای تأمین آذوقه برای صلیبیون به آنجا اعزام شده بودند، برخورد که اکثر آنها را به اسارت درآورد. فراریان اطلاع دادند که ترکها به سرعت در حال حرکت‌اند. هرچند مارشال بوسیکو اهمیتی به این خبرها نداد، ولی سیگیسموند که گوش به زنگ بود، پس از تحقیق به صحت خبر پی‌برد، و از شنیدن مبالغه آمیز شمار نفرات نیروهای عثمانی که گفته شد حدود یکصد و بیست هزار تا دویست هزار نفراند، به وحشت افتاد (۹۳).

سلطان یلدرم بایزید فرمانده کل، اورتوزیگ فرمانده نیروهای آق‌نچی را مأمور نزدیک شدن به دشمن کرد. استفان لازاروویچ، والی صرب نیز در معیتش بود. بنا به آخرین نقشه صلیبی‌ها، فرارسیدن اردوی عثمانیان با این سرعت و شتاب پیش‌بینی نشده بود. میرچا شاهزاده افلاق با کسب اجازه از سیگیسموند، با یک گروه اکتشافی هزار نفری حرکت کرد تا درباره قوای عثمانیان اطلاعاتی کسب کند، طبق اطلاعاتی که میرچا به دست آورد، سپاه عثمانی بیست پرچم داشت که هر پرچم نماینده ده هزار نفر بود، با این حساب نیروی عثمانی‌ها، دویست هزار نفر بود (۹۴).

سیگیسموند پس از اطلاع از این مسئله پرسید که برای جنگ چه روش و تاکتیک را باید به کار برد. شاهزاده افلاق اجازه خواست تا به اتفاق سواره‌نظام خود، به دشمن حمله کند. با نزدیک شدن ترکها، سیگیسموند به قرارگاه فرانسوی‌ها رفت، و در مورد مسئله و موقعیت به مذاکره پرداخت. تعداد نیروهای عثمانی هفتاد - هشتاد هزار نفر بود (۹۵).

پادشاه مجارستان در صدد نظم و آرایش جنگی برآمد. به علت روشن بودن چگونگی و خصوصیت جنگی عثمانیان، چون شاهزاده افلاق پیشنهاد کرده بود که نخست نیروهای وی اعزام گردند، بنابراین، پیشنهاد کرد که از نیروی اصلی صلیبیون برای مقابله با ینی‌چری‌ها که در قلب اردوی ترکها بودند، استفاده شود، و بدین ترتیب نیروهای فرانسه در پشت سر مانده، و بر

قلب سپاه عثمانیان حمله‌ور شوند، و با این تاکتیک پیروزی بزرگی به‌دست آورند. ولی ژان دونور (ژان بیباک) دوک بورگوندی که در مسائل جنگی تازه کار و بی‌تجربه بود، و سایر شاهزادگان و کتتهای فرانسه، این پیشنهاد را نپذیرفتند، و از اینکه سیگسموند می‌خواست افتخار پیروزی بر ترکها نصیب خود وی گردد، به تردید افتادند، و چون تا آن موقع به‌عنوان طلایه‌دار و پیشقراول اردو عمل کرده بودند، به این پیشنهاد سیگسموند که آنها را در پشت جبهه، یعنی پسقراول قرار می‌داد، اعتراض کردند، و ادعا کردند که خود به‌تنهایی قادر به شکست دادن ترکها خواهند بود، و در این مسئله که نخست آنها دست به حمله و جنگ بزنند، اصرار ورزیدند، و این پیشنهاد سیگسموند را که می‌گفت به‌سبب آشنا بودن مجارها با شیوه جنگی عثمانیان، بهتر است مجارها نخستین حمله و درگیری را انجام دهند، نیز رد کردند، سرانجام در اثر پافشاری فرانسوی‌ها، پادشاه مجارستان برغم میل خود به خواسته فرانسوی‌ها تن درداد.

بدین ترتیب صلیبیون تمامی نیروهای سواره‌نظام خود را به جلو فرستادند و سنگین‌ترین وظایف را بر عهده آنان گذاردند، و اقدامات نهایی را نیز به پیاده‌نظام محول کردند. نقشه پیشنهادی سیگسموند که پذیرفته نشد، عکس این نقشه و برنامه بود. عثمانی‌ها نیز طبق معمول، پیاده‌نظام یعنی نیروهای ینی‌چری را در قلب اردو قرار داده، و سواره‌نظام قپوقلی^۱ را در اطراف آنها مستقر ساختند و سپاهیان تیول‌دار (زمیندار) را در جناحهای یمین و یسار قرار دادند، و پشت سر آنها نیز نیروهای ذخیره را گماردند. آرایش جنگی عثمانی‌ها به‌شکل نعل اسب (هلال) و یا دهانه گازانبر بود.

حمله فرانسوی‌ها

دو اردو در نزدیکی قلعه نیه‌بولی با هم روبرو شدند. سواره‌نظام فرانسویان که درصدد به‌دست آوردن افتخار و پیروزی بود، ابتدا نیروی عزب‌ها را که نیروی پیاده‌نظام سبک اسلحه بود و پیشاپیش ینی‌چریها در قلب اردوی یلدرم بایزید قرار داشتند، هدف حمله خود قرار دادند، و آنها را شکست داده، نابود کردند، و حتی تسلیم‌شدگان را نیز به قتل رساندند (۹۷). بعد تهاجم خود را متوجه ینی‌چریها که پشت سر عزب‌ها بودند، نمودند. ولی مواجه با رگبار تیرهای ینی‌چریها شده، تلفات زیادی دادند. در عین حال مورد حمله نیروهای شاهزاده

۱. نیروهای پیاده‌نظام و سواره‌نظام حقوق‌بگیر دائمی اردوی عثمانی بودند که آنها را «غلامان درگاه عالی»

نیز می‌گفتند (م).

مصطفی فرمانده سربازان آناتولی در جناح چپ قرار گرفتند، ولی با دفع حمله‌ی وی به پیشروی ادامه دادند. به موجب نقشه و برنامه، نیروی مرکزی عثمانی‌ها، اندکی عقب‌نشینی کرد. سیگیسموند که از نقشه ترکها اطلاع داشت، به نیروهای فرانسه دستور داد تا از پیشروی خودداری کرده، وارد حلقه‌ی گازانبری ترکها نشده، منتظر بمانند. اما آنها بدون اعتنا به این فرمان، از عقب‌نشینی ترکها جرأت یافته، وارد این حلقه شدند. سپس بخش و جبهه‌ی دوم اردوی عثمانی نیز طبق نقشه به دو قسمت شد. در این بین که فرانسویان فکر می‌کردند با اشغال تپه سبب شکست عثمانیان شده‌اند، زمانی که با نیروهایی که تحت فرماندهی شخص سلطان عثمانی بوده و از کمینگاه خارج شده بودند، روبرو شدند، دستپاچه شدند، و با اینکه برای جلوگیری از دادن تلفات بیشتر پیاده می‌جنگیدند، و پس از مواجه شدن با نیروهای یلدرم بایزید، هرچند سوار بر اسبهایشان شده، در صدد عقب‌نشینی برآمدند، ولی با دهانه‌ی مسدود گازانبری که مفر آنها بود، روبرو گردیدند و بیشتر دستپاچه شدند. نیروهایی که سیگیسموند برای نجات آنها اعزام داشت نیز بی‌آنکه توانایی پیشروی داشته باشند، مجبور به عقب‌نشینی شدند. برخی از این نیروهای فرانسوی که به دام افتاده بودند، کشته شدند و برخی نیز به اسارت درآمدند (۹۸).

نتیجه

جنگ با فرانسویان که به قلب سپاه عثمانی حمله‌ور شده بودند، حدود سه ساعت به طول انجامید. میرچا شاهزاده‌ی افلاق که با مشاهده‌ی نحوه‌ی جنگ، به نتیجه پی برده بود، بلافاصله به سرزمین خود بازگشت. ترکها پس از آنکه نخستین مرحله‌ی جنگ را که خطرناکترین مرحله نیز بود، پشت سر گذاردند، بی‌درنگ و با شدت هرچه تمامتر به بخش اصلی نیروهای سیگیسموند حمله کردند. پادشاه مجارستان که حتی نیروهای ذخیره را نیز وارد جنگ کرده بود، موفقیتی به دست نیاورد. سرانجام یلدرم بایزید که فرصت را برای کسب نتیجه‌ی قطعی مناسب و مساعد دید، بلافاصله نیروهای ذخیره خود را وارد عمل نموده، دشمن را دچار وحشتی عظیم کرد. سیگیسموند با یاری برخی از افرادی که در معیتش بودند، به جانب رود تونا (دانوب) رفت و سوار بر یک قایق ماهیگیری شد، و خود را به نزدیکی یکی از کشتیهای ونیزی‌ها که در تونا بود، رساند، و از طریق دریای سیاه به استانبول رفت، و از استانبول نیز پس از عبور از مرمره و داردانل (۹۹)، بعد از آنکه به بندر مودون رسید، از طریق دالماسیا به سرزمین خود بازگشت. یلدرم که تصور می‌کرد سیگیسموند به قتل رسیده است، دستور داد تا جسدش را پیدا کنند (۱۰۰).

برخی از شاهزادگان و اسیلزادگانی که در جنگ نیه‌بولی شرکت کرده بودند، کشته شدند و برخی نیز به اسارت درآمدند. شخصیت‌های برجسته‌ای نظیر کنت دونور، یعنی ژان بیباک که تازه به سن بیست و دو سالگی رسیده بود، و فیلیپ دارتوا^۱ و گرانند مارشال دوفرانس^۲، کنت دولا مارش^۳، هنری دوبار بوسیکو^۴ جزو اسرا بودند. فیلیپ دارتوا و گرانند مارشال دوفرانس، به سرزمین‌های خود بازنگشته و طی سپری کردن دوران اسارت خود در میخالچ، درگذشتند. سلطان یلدرم بایزید که پس از جنگ، از میدان نبرد دیدن می‌کرد، چون مشاهده کرد که شماری از مرزبانانش با وجود تسلیم شدن، مظلومانه به دست دشمن به قتل رسیده‌اند، سخت ناراحت شد و به جبران آن، دستور قتل عده‌ای از اسرا را صادر کرد (۱۰۱). به استثنای نیروهای افلاق که قبل از شروع جنگ فرار کرده بودند (۱۰۲)، و نیز سربازان کرووات، بقیه نیروهای دشمن یا به قتل رسیدند و یا هنگام فرار در رودخانه غرق شدند. افراد وابسته به خانواده‌های عالیرتبه‌ای چون ژاک بوربون^۵ امیرالبحر فرانسه و فیلیپ دولا بار^۶ نیز جزو غرق‌شدگان بودند.

نتیجه قطعی جنگ نیه‌بولی در ۲۸ ذیحجه سال ۷۹۸ / ۲۵ یا ۲۸ سپتامبر ۱۳۹۶ به دست آمد (۱۰۳). بنا به گفته تیمور پاشازاده عموریگ که شخصاً در این جنگ شرکت داشت، سلطان یلدرم بایزید که همراه با سربازان تحت فرمان خود در کمینگاه در انتظار بود، بموقع وارد عمل گردید و این نقشه و تاکتیک تا آن تاریخ در اردوی عثمانی به اجرا در نیامده، و وی با همین تاکتیک به پیروزی دست یافت (۱۰۴). استفان لازاروویچ، والی صرب نیز پس از مرحله اول جنگ، در حمله اساسی نیروهای عثمانی که ضربه نهایی را وارد کردند، همت فراوانی از خود نشان داد (۱۰۵).

به دنبال پیروزی درخشانی که در نیه‌بولی به دست آمد، نه تنها قلاعی که به دست دشمن افتاده بود، بازپس گرفته شد، بلکه به حکومت پادشاه‌نشین بلغار ویدین که تحت‌الحمايه عثمانیان بود، نیز خاتمه داده شد، و آنگاه حمله‌ای بزرگ و دامنه‌دار به مجارستان صورت گرفت، و عده بسیاری به اسارت درآمدند (۱۰۶). هرچند به نظر می‌رسد که این حمله، آغازی بود برای استیلا بر مجارستان، اما سلطان بایزید از پیشروی بیشتر خودداری کرد، و به سبب اشتغال و درگیریهایی که در سایر مناطق داشت، در این خصوص با احتیاط دست به عمل زد.

1. Filip Dartova.

2. Gran Marşal Dö Frans.

3. K. Döla Marş.

4. Hanri Dubar Bosiko.

5. Jak Burbon.

6. F. do Labar.

سلطان یلدرم بایزید پس از پایان گرفتن جنگ، ژان پسر دوک بورگوندی را با عده‌ای از امرای عالیرتبه، ابتدا به قلعه گلیبولی فرستاد و بعد از آنکه خود به بورسه رفت، آنها را نیز به بورسه آورده و در اقامتگاهی نزدیک کاخ اقامت داد (۱۰۷). سلطان یلدرم بایزید روزی خطاب به ژان بیباک گفت:

«ژان، می‌دانم که در سرزمین خود، امیری بزرگ هستید، و هنوز جوانید، و در آینده برای زدودن این لکه ننگ که در مقام شوالیه گری نصیب شما شده است، به جنگ من خواهید آمد، و مرا اگر هراسی از این مسئله بود، در این مورد شما را سوگند می‌دادم، مطمئن باشید هر زمانی که به جنگ من آید، من و سربازانم را رویاروی خود خواهید دید، زیرا من برای این کار و شکست دادن کسانی که در برابرم قرار گیرند، زاده شده‌ام» (۱۰۸).

بوسیکو که در جنگ نیه‌بولی به اسارت درآمده بود، در سال ۱۳۹۹م. در محاصره بزرگ استانبول که پس از نبرد نیه‌بولی صورت گرفت، با چهار فروند کشتی و دو رزمناو و یک هزار و دویست شوالیه و پیاده نظام به کمک استانبول آمد (۱۰۹).

برای رهایی ژان بیباک و دیگران از اسارت، درخواست پرداخت دویست هزار سکه طلا گردید، و ژاک هلی^۱ از جانب یلدرم بایزید، برای مذاکره با دوک بورگوندی و خانواده سایر اسرا، اعزام گردید. وجوه جمع‌آوری شده، یک سال پس از جنگ، توسط بازرگانان ونیزی و جنوایی — که با عثمانیان روابط تجاری داشتند — و امیر جنوایی جزیره میدیلی به سلطان یلدرم بایزید پرداخت شد، کنت دونور (نه‌ور) یعنی ژان بیباک و دیگران سرانجام آزاد شده به سرزمینهای خود بازگشتند (۱۱۰).

محاصره استانبول

قبلاً اشاره شد که قبل از محاصره نیه‌بولی، یعنی در سال ۱۳۹۱، مانوئل که از جنگ قرامان بازگشته بود، پس از اطلاع از خبر فوت پدرش، از بورسه گریخت، و پیشنهاد یلدرم بایزید را نپذیرفت. بدین جهت یلدرم بایزید نیز تصمیم به محاصره استانبول و وادار کردن اهالی شهر به تسلیم استانبول از طریق در تنگنا قرار دادن و گرسنگی گرفت. مانوئل در مقابل این محاصره، از دولتهای اروپایی درخواست کمک کرد، و نیروهای صلیبی به کمکش شتافتند، و در نیه‌بولی دچار سرنوشتی شدند که شرحش گذشت، و مانوئل این امید خود را نیز از دست داد.

1. Jak Helli

سلطان یلدرم بایزید، پس از جنگ نیه‌بولی، سفیری نزد امپراتور فرستاد و پیشنهاد تسلیم شهر را نمود. اما مانوئل حتی پاسخی به این پیشنهاد نداد، از این رو بر فشار محاصره شهر افزوده شد. به طوری که عده زیادی از مردم شهر، بر اثر فشار گرسنگی، تمایل خود را نسبت به تسلیم شهر ابراز داشتند. علت آن بود که اهالی استانبول به دو قسمت طرفداران مانوئل و هواداران یوانیس، حاکم سیلیوری تقسیم شده بودند. عثمانیان با اینکه بر فشار محاصره افزودند، ولی از جانب دریا، کاری از پیش نمی‌بردند. فرمانروای عثمانی قصد داشت با ونیزی‌ها و جنوایی‌ها که دارای نیروی دریایی نیرومندی بودند، ماهرانه و به مدارا رفتار کند تا مانع پیشرفت وی نشوند. زیرا جمهوری‌های ونیز و جنووا، در صورت تمایل می‌توانستند با مسدود کردن تنگه چاناق قلعه (داردائل) مانع عبور نیروهای عثمانی — که هنوز نیروی دریایی نیرومندی نداشتند — از آناتولی به روم ایلی گردند. امید دریافت کمک از اروپا نیز دیگر وجود نداشت، و نطقها و سخنرانیهای پاپ بونیفاس نهم در آوریل سال ۱۳۹۸ و مارس ۱۳۹۹، نیز برای تشویق و تحریک اروپاییان مبنی بر دفاع و کمک به استانبول دیگر تأثیر چندانی نداشت. سرانجام بوسیکو که در جنگ نیه‌بولی به اسارت درآمده بود، در تابستان سال ۱۳۹۹ م. برای نجات منافع جمهوری جنووا — که تحت نفوذ و حمایت فرانسه قرار گرفته بود — در گالاتا و بیگ اوغلی (بی اوغلی) با یک هزار و دویست نفر از شوالیه‌ها و چهار فروند کشتی و دو فروند قدرغه، به کمک استانبول شتافت؛ و کشتیهای جنوایی و ونیزی نیز در مسیر راه بدو ملحق شدند. بوسیکو درست بموقع به استانبول رسید و به موفقیت‌هایی در ازیمیت، مرمره و بوسفور دست یافت. یلدرم بایزید در این تاریخ سرگرم جنگ در ملطیه بود. بوسیکو به امپراتور توصیه کرد تا با برادرزاده‌اش یوانیس که در سیلیوری بود، آشتی کند. یلدرم بایزید نیز مایل به برکناری مانوئل و واگذاری امپراتوری به یوانیس که وارث حقیقی شمرده می‌شد، بود (۱۱۱). مانوئل توصیه بوسیکو را پذیرفت، و یوانیس را که بازیچه‌ای در دست ترکها بود، از سیلیوری به استانبول فراخواند و صلاح در این دید که او را در امر امپراتوری شریک خود سازد (۱۳۹۹ م.). یلدرم بایزید قصد داشت با حمایت از یوانیس، استانبول را از چنگ وی خارج سازد. بنا به عقیده دوکاس، آنها قبلاً در این باره به توافق رسیده بودند، و یلدرم بایزید پذیرفته بود که در مقابل استانبول، موره را به یوانیس واگذار کند (۱۱۲). ولی شریک شدن یوانیس در اداره امور امپراتوری، نقشه سلطان عثمانی را نقش بر آب کرد.

مانوئل پس از آنکه امپراتوری را به برادرزاده‌اش واگذار کرد، خود در دسامبر ۱۳۹۹، با یک فروند قدرغه ونیزی‌ها به قصد اتحاد دو کلیسا (کاتولیک و ارتدکس) و گرفتن کمک، مخفیانه از استانبول خارج شد، و خانواده‌اش را بر سر راه به برادرش تئودوروس که در موره

به سر می برد، سپرد.

فعالیت بوسیکو و کوبیدن برخی از شهرهای ساحلی عثمانیان و اشغال حصار قلعه، ریه^۱ (ایروه) واقع در ساحل آناتولی بوسفور و قتل محافظان آن و آتش زدن کشتیهای ترکها که به بندر ایروه پناه برده بودند، سبب سستی عثمانیان در کار محاصره استانبول گردید. در تابستان سال ۱۳۹۹، نیرویی ده هزار نفری از عثمانیان، پس از برخوردی که با جنوایی ها در گالاتا صورت دادند، قصد ورود به استانبول را داشتند، ولی موفق نشدند. همان گونه که در فوق گفته شد، در این بین بوسیکو به یاری استانبول شتافت که سبب امیدواری مانوئل گردید.

چون در آن تاریخ توپهایی که بتوان با آن قلعه را کوبید در اختیار عثمانیان نبود، بدین جهت یلدرم بایزید امیدوار بود که از طریق محاصره و گرسنه نگاه داشتن مردم، شهر را وادار به تسلیم نماید. زیرا شماری از مردم از شدت گرسنگی، با استفاده از طناب از دیوارهای شهر پایین رفته، و می گریختند (۱۱۳).

یلدرم بایزید در اثنای محاصره استانبول که بعد از جنگ نیه بولی صورت گرفت، آناتولی حصار را که به گوزل حصار معروف شد، و در محلی که رود گوک صو^۲ (آرتوس) به دریا می ریخت، ساخت که هنوز هم بقایای آن پابرجاست (۱۱۴).

یلدرم بایزید به یوانیس که با مانوئل در امر اداره امپراتوری شریک شده بود، پیشنهاد تسلیم استانبول را نمود، و بنا به توافق فیما بین — که قبلاً صورت گرفته بود — پیشنهاد واگذاری موره را بدو نمود. اما پیشنهادش پذیرفته نشد. در سال ۱۴۰۱ م.^۳ عده ای از سربازان فرانسوی و جنوایی نیز به کمک استانبول شتافتند. بدین ترتیب، محاصره استانبول به سبب آغاز جنگ بین سلطان یلدرم بایزید و امیر تیمور، تا اواسط همان سال ادامه یافت. ولی با آغاز خطر محاصره امیر تیمور، محاصره استانبول با قبول برخی شرایط یلدرم بایزید از طرف یوانیس پایان گرفت. شرایط پذیرفته شده، چنین بود:

۱. افزایش میزان پرداخت خراج سالانه به خزانه دولت عثمانی.
۲. ایجاد یک محله ترک نشین در استانبول، و احداث یک مسجد در این شهر.
۳. تعیین و استقرار یک قاضی شرع در استانبول به منظور حل و فصل اختلافات حاصله میان مسلمانان و رومی ها طبق قوانین و شرع اسلام.
۴. واگذاری حوالی سیلیوری به انضمام خود سیلیوری به عثمانیان (۱۱۵).

1. Riva (Irva).

2. Göksu (Aretos).

۳. در متن اصلی سال ۱۳۰۱ م. آمده است که خطاست (م).

یوانیس امپراتور بیزانس برای رعایت این عهدنامه، در منطقه سرکه‌جی استانبول، برای اسکان ترکها، محله‌ای شامل هفتصد باب خانه و نیز مسجدی ساخت. و سلطان یلدرم بایزید نیز مهاجرانی را از منطقه طراقلی ینی‌جه‌سی^۱، گوینوق و سواحل دریای سیاه به قصد استقرار و اسکان در استانبول، تعیین و اعزام داشت (۱۱۶).

در طی محاصره استانبول، قصبه شيله واقع در بخش آناتولی و سواحل دریای سیاه که متعلق به بیزانسی‌ها بود، توسط نیروهایی که به فرماندهی یخشی‌بیگ اعزام شده بودند، بدون توسل به جنگ و قوه قهریه به تصرف عثمانیان درآمد (۱۱۷).

یونان و موره از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ میلادی

عثمانیان هنگام تسلط بر روم ایلی با استفاده از اختلافها و دشمنی‌های موجود بین مردم بالکان، با کمک به یکی از طرفین اختلاف، منافعی را بر له خود به دست می‌آوردند. نیروهای عثمانی، بعد از تصرف سلاویک در سال ۸۷۹۶ ه. ق. / ۱۳۹۴ م. تهاجماتی به فرماندهی اورنوز بیگ به یونان شمالی صورت داده، در صدد محاصره موره نیز برآمدند. در آن منطقه دوک‌نشینها و نیز والی‌نشینهای وابسته به امپراتوری بیزانس، و نیز اسکله‌های تجاری نظیر کورون و مودون متعلق به جمهوری ونیز وجود داشت.

سلطان یلدرم بایزید، پس از پیروزیهایی که در نیه‌بولی به دست آورد، در سال ۱۳۹۷ م. به جنگی علیه یونان دست زد. انگیزه و علت این جنگ نیز، عدم واگذاری مناطقی از طرف والی تئودوروس (۱۱۸) به عثمانیان بود که پیشتر، واگذاری آن مناطق پذیرفته شده بود. البته سراسقف سالونه^۲ به سبب اختلافی که با دوک سالونه داشت، نیز مشوقی برای تصمیم سلطان یلدرم بایزید به حساب می‌آمد (۱۱۹).

این، نخستین اقدام عثمانیان علیه موره و یونان نبود. قبلاً یعنی در سالهای ۱۳۸۸ و ۱۳۹۱ م. نیز تئودوروس مذکور علیه لاتین‌ها در یونان، از عثمانیان درخواست کمک کرده بود. تئودوروس اول که از خانواده امپراتور بیزانس یعنی خاندان پالولوگوس بود، با ادعای این مسئله که یونان متعلق به امپراتوری بیزانس است، در صدد مقابله با لاتین‌ها برآمد. ولی چون قدرت مقابله با آنها را نداشت، از ترکها درخواست کمک کرد. بدین ترتیب پیش از سال ۱۳۹۷ م. عثمانیان دوبار به موره نیروی امدادی فرستادند، و تئودوروس که در سایه این

1. Tarakli yenicesi.

2. Salona.

کمکها موفق به تحکیم موقعیت خود شده بود، با قبول حاکمیت برتر عثمانیان، هرچند واگذاری برخی از شهرها را به عثمانیان پذیرفته بود، ولی به قول خود عمل نکرده بود. یلدرم بایزید پس از تصرف ینی شهر تسالی و فارساله، بدون برخورد با کوچکترین مقاومتی، از ترموپیل عبور کرد و پس از ورود به یونان مرکزی، سالونه، آتن و برخی از شهرهای دیگر را به تصرف درآورد و مراجعت کرد. ولی برای وادار کردن تئودوروس اول به قبول حاکمیت عثمانی، عدهٔ کثیری از آقنجیها را به فرماندهی ترخان بیگ (۱۲۰) پسر پاشا یگیت به قصد حمله به موره، در آنجا باقی گذاشت (۱۲۱).

در سالهایی که محاصرهٔ استانبول ادامه داشت و سبب افزایش یأس و نومیدی شده بود، به علت تهاجمهای متعددی که به شرق شبه جزیرهٔ موره صورت گرفته بود، شهر معروف آرگوس به تصرف درآمده که سبب نگرانی و وحشت ونیزیها که در این منطقه کلنی و مستملکات داشتند، گردید. تئودوروس اول، همانند سابق، مجبور به قبول حاکمیت عثمانیان، و پرداخت باج گردید.

دولت عثمانی پس از این پیروزی و تسلط، طبق سیاست معمول خود، بلافاصله مهاجران ترک و مسلمان را به مناطق اشغالی فرستاده، و در آنجا اسکان داد، و عده‌ای از مردم آنجا را به آناتولی انتقال داد (۱۲۲).

در بهار سال ۱۴۰۲ م. حملهٔ بزرگ و مهم دیگری تا منطقهٔ جنوب موره صورت گرفت، بویژه مناطق متعلق به ونیزیها کوبیده شد. در این حمله، شاهزادهٔ آخایی به عنوان متحد و متفق عثمانیان شرکت داشت. بر اثر این حمله، امپراتور بیزانس هنگام عزیمت به قصد دریافت کمک از دولتهای اروپایی، بیم آن داشت که خانواده‌اش بویژه ملکه نیز که نزد برادرش تئودوروس در مودون به سر می‌برد، به اسارت ترکها درآید (۱۲۳).

تئودوروس که از حملات پی‌درپی عثمانیان به ستوه آمده بود، به علت محاصرهٔ طولانی استانبول و فشار و ناراحتی مردم ناشی از گرسنگی، و نیز ادامهٔ جنگ در موره، چون پی برد که قادر به دریافت هیچ‌گونه کمکی از جانب دولتهای مسیحی نخواهد بود، نومیدانه به جزیرهٔ قبرس رفت، و اسپارتا را به شوالیه‌های سن ژان فروخت، و رئیس و فرمانده شوالیه‌های مذکور نیز برای تحویل اسپارتا تعدادی از شوالیه‌ها را به آنجا فرستاد. رومی‌های ارتدکس موره، با مشاهدهٔ شوالیه‌های لاتین، با اینکه به قصد قتلشان به آنها حمله کردند، ولی رئیس روحانیون موره میانجیگری کرده، و مردم را آرام نمود، و چون سلطان یلدرم بایزید نیز اعلام نمود که خود فرمانروای موره است، لذا تئودوروس وجوه پرداختی را به شوالیه‌ها پس داد و شوالیه‌ها نیز دست خالی بازگشتند. هنگام عزیمت تئودوروس از موره به رودوس، حکومت عثمانی،

سراسقف موره را جانشین وی کرد. فروختن کشور به لاتین‌ها توسط تئودوروس، سبب خشم فراوان مردم گردید، و بجای تئودوروس شخصی را به‌عنوان دوک انتخاب کردند، و از قبول تئودوروس که به موره بازگشته بود، خودداری کرده، او را مورد تحقیر قرار دادند. ولی با تقاضا و میانجیگری سراسقف مجدداً مقامش را به‌دست آورد (۱۲۴).

جنگ قرامان و قتل علاءالدین بیگ

اقدامات سیگسموند علیه عثمانی‌ها، فرصتی در اختیار علاءالدین بیگ قرامان اوغلی نهاد. در طی جنگ نیه‌ولی، به‌قصد مقابله با حمله احتمالی عثمانی‌ها، آنکارا را مورد حمله قرار داد و ساری تیمورتاش پاشا (۱۲۵) بیگلربیگ آناتولی را به اسارت درآورد. ولی پس از دریافت خبر پیروزی یلدرم بایزید بر صلیبیون، ضمن دلجویی از ساری تیمور پاشا، او را همراه سفیری نزد فرمانروای عثمانی فرستاد و تقاضای میانجیگری نمود.

سلطان یلدرم بایزید پس از سروسامان دادن به اوضاع روم ایلی، و گماردن نیروهای آق‌نچی جهت تهاجم به موره، بازگشت. عذرخواهی و پیشنهاد و تفاهم قرامان اوغلی را نپذیرفت و وارد آناتولی شد (۱۳۹۷ م). پس از گردآوری نیروهایش در بورسه، به قرامان اوغلی حمله کرد. تعداد نیروهای عثمانی، بیشتر از نیروهای قرامان اوغلی بود (۱۲۶). جنگی که در جلگه قونیه به‌وقوع پیوست و دو روز به طول انجامید، نتیجه‌ای نداد. بعد از نیمه‌شب روز دوم جنگ، حدود سی‌هزار نفر از نیروهای عثمانی، از پشت سر قوای قرامانیان را در محاصره گرفتند. قرامان اوغلی که میان دو آتش قرار گرفته بود، شکست خورد و به قلعه قونیه گریخت. این قلعه مدت یازده روز در محاصره قرار گرفت. مردم قونیه اطلاع دادند به‌شرطی که جان و مالشان در امان باشد، حاضر به تسلیم شهر هستند. شهر، پس از آمادگی و اتخاذ تدابیر لازم، به اشغال درآمد. علاءالدین بیگ که از قلعه خارج شده بود، در داخل شهر با نیروهای عثمانی جنگید، ولی نه‌تنها موفقیتی به‌دست نیاورد، بلکه در حال فرار از اسب به زیر افتاد و دستگیر شد، و او را نزد سلطان یلدرم بایزید بردند. علاءالدین بیگ که داماد سلطان عثمانی بود، در پاسخ این سؤال یلدرم بایزید که چرا از وی اطاعت نکرده است، گفت:

«چرا اطاعت کنم، من نیز مانند تو یک فرمانروا هستم.» سلطان یلدرم بایزید مغرور که از این پاسخ صریح و بی‌پرده به خشم آمده بود، دستور قتل او را صادر کرد و بدین ترتیب علاءالدین بیگ به قتل رسید (۱۲۷)، و سر بریده‌اش را بر سر نیزه‌ای زده، در شهر گرداندند (۱۲۸). بعد، سلطان عثمانی با تعیین یک والی برای قونیه به‌سوی لارنده (قرامان)

حرکت کرد. همسر علاءالدین بیگ که خواهر سلطان یلدرم بایزید بود، چون پی برد که هرگاه شهر پس از اندک مقاومتی به قهر به تصرف درآید، چه عاقبت دردناکی در انتظار شهر خواهد بود، همراه دو پسرش به قرارگاه برادرش رفت (۱۲۹). یلدرم بایزید از خیمه گاهش بیرون آمد و خواهرش را مورد استقبال قرار داد. سلطان عثمانی، خواهرش را به اتفاق دو فرزند وی، به بورسه فرستاد (پاییز سال ۸۰۰ ه. ق. / ۱۳۹۷ م.) (۱۳۰).

به دنبال قتل علاءالدین بیگ شهرهای متعلق به آل قرامان که در شمال کوههای توروس قرار داشتند، یعنی شهرهای قونیه، لارنده، نیده (نیغده) دوه‌لی قراحصار به دست عثمانیان افتاد، و شهرهای واقع در جنوب کوههای توروس یعنی موت، ارمناک، طاش ایللی و ایچل^۱، در دست شاخه دیگری از آل قرامان باقی ماند (۱۳۱).

از میان برداشتن دولت آل قرامان (قرامانیان) توسط سلطان یلدرم بایزید، اقتدار عظیم عثمانیان را در آناتولی ثابت نمود. و چون این مسئله سبب نگرانی قاضی برهان‌الدین احمد، حکمران سیواس گردید، او نیز ناگزیر به قبول حاکمیت سلطان مملوکان مصر شد.

تصرف سامسون، قلمرو قاضی برهان‌الدین احمد و ملطیه

تصرف سامسون

قبلاً اشاره شد که عثمانیان ابتدا قسطنطنیه و بعد نیز آماسیا را به تصرف درآورده، و برخی حکومتها و خاندانهای محلی تحت حاکمیت عثمانیان درآمدند. به دنبال تصرف تمامی آماسیا و حوالی آن، و بعد از خاتمه دادن به مسئله قرامان اوغلی، سلطان یلدرم بایزید، در بهار سال ۱۳۹۸ م. جنگی علیه آن مناطق (سامسون) صورت داد و به جانب جنید پسر قباد امیر جانیق حمله برد، و شهر مسلمان سامسون را که مرکز وی بود، تصرف نمود (۱۳۲). جنید بیگ فرار کرد. ولی به شرط پذیرفتن حاکمیت عثمانیان، لادیق و برخی از قلاع دیگر به وی واگذار شد (۱۳۳). سامسون و حوالی آن به صورت ایالتی درآمد و به الکساندر پسر شیشمان پادشاه بلغار که مسلمان شده بود، واگذار شد.

تصرف سامسون مسلمان‌نشین، و منطقه جانیق، سبب تقویت حاکمیت عثمانیان در آن منطقه گردید، و محمود و آلب ارسلان پسران تاج‌الدین که حاکم شهرهای چهارشنبه، ترمه و نیکسار بودند، نیز حاجی امیرزاده سلیمان بیگ (۱۳۴)، فاتح گیرسون^۲ و امیر هالیپا^۳ (ولایت

1. İçel.

2. Giresun.

3. Halipya.

اردو) و آل طاشان^۱ امیر بافرا، همه حاکمیت عثمانیان را پذیرفتند، بدین ترتیب دولت عثمانی با امپراتوری روم طرابوزان هم‌مرز گردید.

الحاق سیواس و سایر مناطق متعلق به قاضی برهان‌الدین احمد

پس از جنگ مذکور، در سال ۸۰۱ ه.ق. / ۱۳۹۹ م. حمله‌ای نیز به جانب سیواس صورت گرفت. قاضی برهان‌الدین احمد، حکمران سیواس، قیصریه و حوالی آن، ضمن تعقیب قرايولوک عثمان – رئیس قبیله آق قوینلوها – که زمانی تحت نفوذ و اطاعت وی بود، و بعد در اواخر سال ۱۳۹۶ و یا ۱۳۹۹ م. سر به مخالفت برداشت و در جنگی که اتفاق افتاد، دستگیر و به قتل رسید (ذیقعه سال ۸۰۰ / جولای ۱۳۹۸)، و بنابر تصمیم اهالی سیواس، علاء‌الدین بیگ (زین‌العابدین) پسر قاضی برهان‌الدین احمد، به حکمرانی سیواس انتخاب شد. ولی قراعثمان بیگ معروف به قرايولوک با محاصره سیواس در صدد تصرف این شهر برآمد. در نتیجه بزرگان و ارکان سیواس از فرمانروای عثمانی درخواست کمک کردند. سلطان یلدرم بایزید ضمن پذیرفتن درخواست آنها، پسرش سلیمان چلبی را همراه با بیست هزار نفر سواره‌نظام و چهار هزار نفر پیاده‌نظام، به سیواس اعزام کرد. نیروهای عثمانی قرايولوک را شکست داده، سیواس را نجات دادند (۱۳۵).

سلیمان چلبی، شخصاً از اشغال سیواس خودداری کرد و از پدرش برای اشغال شهر دعوت به عمل آورد، و یلدرم بایزید با نیرویی قابل توجه وارد شهر شد، و زین‌العابدین پسر قاضی برهان‌الدین احمد را نزد دامادش (شوهر خواهرش) ناصرالدین بیگ ذوالقدر اوغلی فرستاد، و سیواس را ضمیمه قلمرو خود نمود (۸۰۰ ه.ق. / ۱۳۹۹ م.) (۱۳۶). بدین ترتیب علاوه بر سیواس، شهرهای توقات، قیصریه و نیز آق‌سرای که بدو متعلق به قرامانیان بود و بعداً به تصرف قاضی برهان‌الدین احمد درآمده بود، اشغال و به تصرف عثمانیان درآمد. سلطان یلدرم بایزید پس از تصرف سیواس، اداره آنجا را به شاهزاده سلیمان و یا شاهزاده محمد والی آماسیا واگذار کرد (۱۳۷).

اشغال ملطیه

سلطان یلدرم بایزید، پس از تصرف سیواس یعنی پس از الحاق سرزمینهای متعلق به قاضی برهان‌الدین احمد (آناتولی مرکزی) به مرکز قلمرو خود (بورسه) بازگشت. پیروزیهای سلطان

1. Altaşan.

یلدرم بایزید، سبب نگرانی برقوق سلطان مملوکها گردید. پس از مدتی، یلدرم بایزید که از فوت سلطان برقوق در شوال سال ۸۰۱/ ژوئن ۱۳۹۱ و جانشینی پسر خردسالش فرج، و نیز اختلاف موجود بین امرای مصر اطلاع یافت، سفیری نزد سلطان ناصرالدین فرج فرستاد، و ادعا کرد که ملطیه که شهری ترک‌نشین بود، و به قاضی برهان‌الدین احمد تعلق داشت، باید به وی واگذار گردد (۱۳۸) — چون ملطیه در تصرف سلطان مملوک بود — ولی با دریافت پاسخ منفی، آماده جنگ شد، و از سیواس به جانب ملطیه حرکت کرد، چون با مقاومت و دفاع شهر روبرو گردید، ملطیه را در محاصره گرفت و خندقهای اطراف شهر را پر نموده مردم ملطیه ناگزیر از تسلیم شدند، و یلدرم بایزید پس از تصرف شهر، در آنجا نیرو گمارد و خود بازگشت (محرم سال ۸۰۲ هـ. ق. / سپتامبر سال ۱۳۹۹) (۱۳۹). در این بین قلاع کاختی، دیورگی^۱، بهسنی و دارنده که متعلق به مملوکها بود، به دست عثمانیان افتاد. بدین ترتیب مرزهای عثمانیان در این منطقه به حدود رود فرات رسید و علاوه بر ملطیه، البستان نیز به تصرف درآمد.

امیر تیمور و یلدرم بایزید

ظهور امیر تیمور

تیمور را به خاطر چلاق بودن یک پایش، در کتابهای تاریخ عثمانی از نظر تحقیر، «تیمور لنگ» و یا «آق‌ساق تیمور» که باز همان معنی تیمور لنگ را می‌دهد، نامیده‌اند. وی در سال ۷۳۶ هـ. ق. / ۱۳۳۵ م. در شهرکش واقع در جنوب سمرقند به دنیا آمد. در آن زمان خانهای جغتای از سلاله چنگیزخان بر ماوراءالنهر حکومت داشتند. تیمور چون هنگام عصیان امیر غازان والی سمرقند، همراه یعنی در رکاب وی بود، لذا مورد تعقیب خانهای جغتای که رقیب امیر غازان بودند، قرار گرفت. تیمور علیه تعلق تیمور سر به شورش برداشت و به اتفاق شوهر خواهرش، امیر حسین به فعالیت پرداخت. سرانجام در سال ۱۳۶۸ م. هنگامی که سی و سه سال داشت، امیر بلخ شد، به توسعه قلمرو خود و محدوده‌اش پرداخت.

تیمور با اینکه با اقدامات و فعالیت‌هایش بعدها تا مقام «خان» ارتقا یافت، ولی چون می‌دانست که مردم آن منطقه، به غیر از افراد منسوب به خاندان چنگیز و طایفه مغول از شخص دیگری اطاعت نخواهند کرد، خان جغتای را به عنوان حکمران به رسمیت شناخت و به نام وی سکه

1. Divrigi.

ضرب کرد.

خطرناکترین رقیب امیر تیمور، دولت آلتون اردو بود، و تیمور با اوروس^۱ و توقتمیش دو تن از خانهای این دولت به شدت درگیر شد. با اینکه زمانی که توقتمیش خان کریمه بود، متهم به قتل اوروس خان فرمانروای آلتون اردو (۱۳۷۵-۱۳۶۱ م.) شده و به تیمور پناهنده، و از محبت‌های وی برخوردار شده بود، و به دنبال فوت اوروس خان در سال ۷۷۷ ه. ق. / ۱۳۷۶ م. با کمک امیر تیمور بر فرزندان اوروس خان غلبه کرد و فرمانروای آلتون اردو شد (۷۷۸ ه. ق. / ۱۳۷۶ م.)، ولی بعد محبت‌های امیر تیمور را به طاق نسیان سپرد، و با وی به ستیزه‌جویی برخاست. اما دچار شکست‌های پی‌در پی گردید.

امیر تیمور در سایه اقدامات و فعالیت‌هایش در طی هفت سال ایران را تحت نفوذ خود درآورد (۱۳۷۸ م.)، و بعد آذربایجان، عراق عجم و عراق عرب را به اشغال درآورد، و سلطان احمد جلایری را در بغداد مجبور به فرار از بغداد و پناهنده شدن به ملک ظاهر برقوق سلطان مملوکان مصر کرد (۱۳۹۳ م.). سلطان احمد بعد از مراجعت تیمور، با کمک سلطان مملوکان، به بغداد بازگشت و امیر مسعود والی منصوب از جانب امیر تیمور را وادار به فرار کرد و مجدداً حکومت را به دست آورد.

امیر تیمور به هندوستان لشکر کشید، و پس از کسب موفقیت‌های فراوان، در سال ۱۳۹۹ م. مراجعت کرد. تیمور در این لشکرکشی خود، شمال هندوستان را فتح کرد. و پس از مراجعت از هندوستان، بغداد را دوباره به اشغال درآورد. سلطان احمد جلایر، این بار همراه با قرايوسف، رئیس طایفه قراقوینلوها که از متابعانش بود، به سوریه پناهنده شد. آنها از سوریه به حلب رفته، و بعد وارد آناتولی شده، و سلطان یلدرم بایزید آنها را پذیرفت.

نخستین رابطه یلدرم بایزید با امیر تیمور

یلدرم بایزید، عایدات کوتاهیه را به سلطان احمد، و عایدات قیصریه و آق‌سرای را به قرايوسف و افرادش اختصاص داد. با پناهنده شدن سلطان احمد جلایر و قرايوسف — که دشمن امیر تیمور بودند — به سلطان عثمانی، مکاتبه بین یلدرم بایزید و امیر تیمور آغاز گردید (۱۴۰).

یلدرم بایزید در مقابل نامه تهدید آمیز امیر تیمور که در آن درخواست تسلیم پناهندگان را کرده بود، به خشم آمده، از اعاده و تسلیم آنان خودداری کرد. عده‌ای از دولتمردان سلطان

عثمانی، صلاح در تسلیم سلطان احمد و قرایوسف دیدند، و چون نامه‌های [تهدیدآمیز] امیر تیمور ادامه یافت، قرایوسف دچار تردید شد و تصمیم به فرار گرفت، و پس از آنکه همراه با طایفه‌اش محل اقامت خود یعنی قیصریه و قیرشهر را کوید و غارت کرد، و مناطق سر راه خود را نیز تاراج نمود، وارد جلگه هیت که بین شام و بغداد قرار داشت، گردید. سلطان احمد نیز به دنبال وی فرار کرده، به بغداد رفت.

امیر تیمور به قصد ایجاد مشکل و درگیری با عثمانیان، تاتارهای چادر نشین سیواس، قیصریه و ملطیه را که باقیمانده دوره تسلط مغولها در آن نواحی بودند، و پس از الحاق قلمرو قاضی برهان‌الدین احمد، به تبعیت عثمانیان درآمده بودند، و از هم‌نژادان تیمور به‌شمار می‌رفتند، علیه عثمانیان تحریک می‌کرد.

امیر تیمور زمانی که در برده‌ه واقع در آذربایجان قشلاق کرده بود، مطهرتن، امیر ارزنجان نزد وی رفته، اظهار اطاعت کرد.

تیمور به‌خاطر اظهار تبعیت و فرمانبرداری، توغ، علم و خلعت و نیز کلاه و کمربند مخصوص که نشانه تابعیت بود، به وی اهدا کرد و او را به سرزمینش بازگرداند. اما یلدرم بایزید به مطهرتن پیغام فرستاد که وی همچنان از متابعان اوست و خراج سالانه را باید برای وی ارسال دارد. ولی مطهرتن به پیغام وی اعتنایی نکرد و مراتب را طی نامه‌ای به اطلاع امیر تیمور رساند. امیر تیمور در ارتباط با این مسئله نامه‌ای تهدیدآمیز و در عین حال حاوی پند و اندرز برای یلدرم بایزید فرستاد، و سلطان عثمانی نیز متقابلاً پاسخی تند برایش ارسال داشت. یلدرم بایزید در این نامه جوابیه نوشته بود: «مدتهاست که تصمیم به جنگ با تو گرفته‌ام، و اینک می‌خواهم تصمیم خود را از قوه به فعل درآورم، اگر تو آهنگ من نکنی، من خود خواهم آمد.» (۱۴۱).

اشغال سیواس توسط امیر تیمور

امیر تیمور پس از غلبه بر گرجی‌ها، و به تشویق و تحریک قرایولوک عثمان، رئیس طایفه آق‌قوینلوها از طریق ارزروم به سرعت عازم سیواس شد. قرایولوک عثمان و مطهرتن (طهرتن) راهنمایی اردویش را بر عهده داشتند. سیواس به‌شدت تحت محاصره قرار گرفت، و شاهزاده سلیمان والی سیواس، دفاع از قلعه را به‌عهده مصطفی بیگ مالک‌کوچ (مالقوج) اوغلی واگذار کرد و خود عقب‌نشینی کرد (۱۴۲).

سیواس فقط هیجده روز قادر به مقاومت در برابر تیمور گردید. مالک‌کوچ اوغلی محافظ قلعه از تیمور قول گرفت که در صورتی که به جان و مال کسی تعرض نشود، شهر را تسلیم

خواهد کرد، و بدین ترتیب سیواس به اشغال درآمد. تیمور بی آنکه خون کسی را بریزد، دستور داد تا مدافعان شهر را زنده‌زنده در خندق‌ها افکنده، به رویشان خاک بریزند. بدین ترتیب بدون آنکه خونی ریخته شود، همه آنها را زنده به گور کرد. مردم با پرداخت پول به عوامل تیمور زندگی خود را باز خریدند. تیمور شهر سیواس را که بسی آباد و معمور بود، تبدیل به ویرانه‌ای کرد، و عده‌ای از افراد شهر را نیز با خود به سرزمینش برد. شمار قابل توجهی دختر نیز جزو اسرا بودند.

جنگ امیر تیمور در سوریه

تیمور مدبرانه اقدام می‌کرد، و پس از تصرف سیواس و ویران کردن این شهر، چون تا آن موقع توسط جاسوسانش، موفق به کسب اطلاعات دقیق در مورد موقعیت و نیروی نظامی یلدرم بایزید نشده بود، لذا از ورود به آناتولی یعنی قلمرو عثمانیان خودداری کرد. علاوه بر این، هنوز تماس‌هایی بین طرفین وجود داشت، و بر این امید بود که یلدرم بایزید به علت واقعه و فتح سیواس، بناگزی از در اطاعت وی درخواهد آمد.

امیر تیمور ملطیه را تصرف کرد، و در سال ۱۴۰۱ م. به اشغال سوریه پرداخت. قرايولوک عثمان، رئیس آق قوینلوها، باز هم در این اقدام تیمور، او را رهبری و راهنمایی کرد. فوت سلطان برقوق که فرمانروایی مدبر و فعال بود، و جانشین شدن فردی خردسال بجای وی، و آغاز رقابت میان امرای مصر، اشغال سوریه را برای امیر تیمور آسانتر کرد. تیمور آنتب (عین تب = غازیان تب)، حلب و شام را به تصرف درآورد. دفاع مملوکان فایده‌ای نبخشید. امیر تیمور هنگام مراجعت، بعد از آنکه ماردین و نیز برای سومین بار بغداد را به تصرف درآورد، وارد تبریز شد، و در قراباغ قشلاق کرد. در این بین، مکاتبات با سلطان عثمانی ادامه داشت. امیر تیمور با توجه به اوضاع، بتدریج بر خواسته‌های خود می‌افزود.

امرای آناتولی که سرزمینهایشان توسط سلطان یلدرم بایزید به اشغال درآمده بود، نزد امیر تیمور رفته، او را علیه سلطان عثمانی تحریک می‌کردند. فرمانروای عثمانی از نامه‌های مبادله شده پی‌برده بود که هدف امیر تیمور قطعه‌قطعه کردن قلمرو عثمانی، و تحت نفوذ درآوردن خود وی می‌باشد. باوجود این، امیر تیمور، در مقابل فرمانروای عثمانی محتاطانه عمل می‌کرد و دست به حمله نمی‌زد.

موقعیت پادشاه عثمانی

زمانی که تیمور بغداد را برای نخستین بار به تصرف درآورد، قاضی برهان‌الدین احمد،

حکمران سیواس که در آن زمان در قید حیات بود، خطری را که از جانب شرق بروز کرده بود، احساس کرده، ضمن تماس با فرمانروایان عثمانی و مصر، آنها را در جریان وضع خطرناکی که شکل می‌گرفت، قرار داد و پیشنهاد نمود تا علیه امیر تیمور متحد شوند. ولی هم سلطان عثمانی، و هم مملوکان، به علت ماجراها و درگیری‌هایی که در گذشته با وی داشتند، و نیز به سبب عدم اعتماد به وی، به پیشنهاد وی اهمیت نداده و اعتنایی نکردند.

نخستین هدف امیر تیمور، عثمانیان بود که بعد از مرگ قاضی برهان‌الدین احمد، قلمرو وی، یعنی سیواس، ملطیه و دیوریگی را به تصرف درآورده بودند. از این رو سلطان یلدرم بایزید، همانند قاضی برهان‌الدین احمد، ضمن تماس با سلطان مملوکان، پیشنهاد نمود که هر دو متفقاً علیه تیمور دست به اقدام زنند. ولی امرای مملوک که از اشغال ملطیه توسط سلطان یلدرم بایزید متأسف و ناراحت بودند، پیشنهاد سلطان عثمانی را نپذیرفته، موقعیت مناسبی در اختیار تیمور قرار دادند. امیر تیمور نیز از استفاده از کدورت بین عثمانیان و مملوکان غافل نماند، و با اقدامات و عملیات حیرت‌آوری به کوبیدن هر دو دولت پرداخت.

تیمور پس از آنکه با اشغال و تخریب سیواس نخستین ضربه را به عثمانیان وارد کرد، دیگر پیشتر نرفت. سلطان یلدرم بایزید، پس از اطلاع از اوضاع و واقعه دردناک سیواس، سخت متأثر شد، ولی به علت عدم آمادگی (۱۴۳)، بلافاصله به مقابله نپرداخت، و با احتمال اینکه تیمور باز هم به پیشروی خود ادامه خواهد داد، صلاح در این دید که در داخل قلمرو خود با وی روبرو شود. بدین جهت وارد قیصریه شد و منتظر تیمور ماند. ولی تیمور برخلاف انتظار سلطان یلدرم بایزید، از سیواس فراتر نرفته، بازگشت و بی‌درنگ به سوریه حمله برد.

پس از آن یلدرم بایزید شخصاً فرماندهی اردویش را برعهده گرفت، و رو به جانب مرز شرقی نهاد، و ارزنجان و کماخ را از چنگ مطهرتن که متفق امیر تیمور بود، و سبب بروز اختلاف بین دو فرمانروای مذکور شده بود، درآورد. با اینکه به شرط به رسمیت شناختن حاکمیت مطلق عثمانیان مقامش را مجدداً به وی واگذار کرد (۱۴۴)، ولی از واگذاری قلعه کماخ به وی خودداری نمود و محافظینی در قلعه گمارد. بنا به روایاتی، خانواده مطهرتن را نیز به گروگان گرفته، به بورسه فرستاد (ذیحجه سال ۸۰۳ / جولای سال ۱۴۰۱). چنین رفتاری با مطهرتن امیر و حاکم ارزنجان و کماخ — که تابع امیر تیمور بود — سبب عمیقتر شدن شکاف موجود میان تیمور و یلدرم بایزید گردید.

امیر تیمور در طی جنگ سوریه، در نامه‌ای تهدیدآمیز که برای سلطان یلدرم بایزید فرستاد، ضمن اشاره به پیروزی‌هایش، در خاتمه از یلدرم بایزید خواسته بود که از وی اطاعت

کند. یلدرم بایزید نیز متقابلاً در نامه‌ای که توسط سفیرش به نام یعقوب بیگ برای امیر تیمور فرستاد، به اصل و نسب و پیروزیهای خود اشاره کرد، و آمادگی خود را برای رویارویی با هر دشمنی اعلام داشت. امیر تیمور در پاسخ این نامه یلدرم بایزید، نوشت برقراری و ایجاد روابط دوستانه، سبب نیرومند شدن قدرت اسلام علیه کفار خواهد بود، و درخواست کرده بود که یکی از پسرانش را نزد وی ارسال دارد. هدف امیر تیمور از این نامه ملایم این بود که با گروگان گرفتن یکی از پسران یلدرم بایزید او را وادار به اطاعت نماید.

مساعی بزرگان و ارکان دولت عثمانی — که در رأس آنها وزیر اعظم جندرلی زاده علی پاشا قرار داشت — که شاهد پیروزیهای پی‌درپی امیر تیمور بودند، در واداشتن یلدرم بایزید، برای مصالحه با امیر تیمور مؤثر واقع شد و او را اراضی کردند تا سفیری نزد امیر تیمور اعزام دارد (۱۴۵). سلطان یلدرم بایزید در نامه‌ای که برای امیر تیمور فرستاد، ضمن اعلام این مطلب که هیچ موردی برای ادامه خصومت فیما بین وجود نداشته و خود نیز همانند اجدادش با کفار در حال جنگ است. بدین ترتیب می‌توان گفت که یلدرم بایزید به امیر تیمور پیشنهاد اتفاق و اتحاد کرد. امیر تیمور با اعلام این مطلب که در فصل بهار به آناتولی آمده، و سلطان یلدرم بایزید در آنجا پاسخ لازم را خواهد گرفت، به سفرای عثمانی اجازه بازگشت داده، سفیر خود را نیز همراه آنان فرستاد.

امیر تیمور بویژه خواستار تسلیم قرایوسف به صورت مرده یا زنده بود. سلطان یلدرم بایزید در پاسخ این درخواست امیر تیمور، اعلام داشت که وی به هیچ وجه یک پناهنده را تسلیم نخواهد کرد، و اضافه نمود که قرایوسف از مدت‌ها قبل خاک عثمانی را ترک گفته است، و در صورتی که دوباره به وی پناهنده شود، به رسم مهمان‌نوازی او را مجدداً خواهد پذیرفت، با وجود این به هیچ وجه به وی کمک [نظامی] نخواهد کرد.

امیر تیمور که پی‌برده بود که با نیروهایی که در اختیار دارد، برخلاف سایر سرزمین‌ها علیه سلطان عثمانی کاری از پیش نخواهد برد، ناگزیر از فراخواندن برگزیده‌ترین نیروهایش که در آسیای مرکزی بودند، گردید، و پس از آنکه زمستان را در قراباغ سپری کرد، تصمیم گرفت به آناتولی حمله کند. در این بین امپراتور چین فوت کرد، و اغتشاشاتی در چین به وجود آمد.

از نظر امیر تیمور، هرچند استیلا و تصرف چین نتیجه مطلوبی برای وی به دست می‌داد، ولی اگر بدون اخذ نتیجه از آناتولی مراجعت می‌کرد، احتمال اینکه بایزید عراق، الجزیره و آذربایجان را تصرف کند، وجود داشت؛ و وی نمی‌خواست رقیب نیرومندی چون سلطان یلدرم بایزید را در پشت سر خود داشته باشد. در این بین، هرچند عده‌ای سعی داشتند امیر تیمور را از جنگ با عثمانیان منصرف کنند، و به او گوشزد می‌کردند که پیروزی در جنگ با

عثمانیان چندان مقرون به موفقیت نیست، و در صورت شکست، سرانجام فلاکت باری خواهد داشت، با این همه، گروهی هم بودند که او را به جنگ با عثمانیان تحریک می کردند. امیر تیمور که سرانجام لشکر خود را با آوردن نیروهای زیادی تقویت کرد، مهمترین خواسته های خود را از یلدرم بایزید به شرح زیر اعلام داشت:

۱. بازپس دادن کماخ (۱۴۶) به مطهرتن و آزادی خانواده او.
۲. ارسال یکی از شاهزادگان عثمانی نزد وی.
۳. پذیرفتن کلاه و کمر ارسالی از جانب امیر تیمور که نشانه تابعیت و قبول اطاعت بود (۱۴۷).

۴. بازپس دادن سرزمینهای اشغالی امرای آناتولی به صاحبان اولیه آنها (۱۴۸).
 ۵. تسلیم قرایوسف به وی، و چون قرایوسف مدتها قبل سرزمین عثمانیان را ترک گفته بود، بنابراین امیر تیمور خواستار تسلیم خانواده وی گردید (۱۴۹). و برخی خواسته های دیگر (۱۵۰)، و متقابلاً امیر تیمور یادآور شده بود که به دولت عثمانی در جنگ با کفار کمک خواهد کرد.

سلطان یلدرم بایزید، در مقابل تمامی توصیه و پیشنهادهای وزیر اعظم علی پاشا، که از سلطان می خواست در مقابل تمامی این مسائل باز هم محتاطانه عمل کند، گفته بود: «شرف و نیروی لازم برای مقابله را داریم، ما نمی توانیم تابع وی باشیم و بدون استقلال زندگی کنیم.» و چون جنگ با تیمور قطعی و اجتناب ناپذیر شده بود، لذا با امپراتور بیزانس مصالحه کرده، و از محاصره استانبول دست کشید و لشکریانش را از آنجا فراخواند.

بنا به نوشته برخی از منابع، هدایایی که سلطان یلدرم بایزید برای امیر تیمور فرستاده بود، او را سخت ناراحت کرده بود، هر یک از هدایای ارسالی ده تایی بودند. درحالی که عدد مطلوب و مقبول بین ترکها عدد «نه» بود. بنابراین طبق سنت مقبول می بایست از هر هدیه «نه» عدد فرستاده شود. علاوه بر آن بایزید در نامه خود، نام خود را با حروف داشت، مذهب (طلایی) نوشته، و نام امیر تیمور را با حروف ریز و با رنگ سیاه نوشته بود.

حرکت اردوهای طرفین

سرانجام چون کار به مرحله ای رسید که جنگ بین طرفین اجتناب ناپذیر شد، لذا اردوهای طرفین به حرکت درآمدند (۱۵۱). نیروهای عثمانی که در دو جناح حرکت کرده بودند، در حوالی آنکارا به هم پیوستند. امیر تیمور نیز به اقدام پرداخت و نوه اش میرزا محمد سلطان را اعزام داشت، و قلعه کماخ پس از دوازده روز محاصره سقوط کرد و مجدداً به مالک قبلی آن

یعنی مطهرتن واگذار گردید (۱۵۲). امیر تیمور سپس به جانب سیواس حرکت کرد. وی با تشکیلات و سازمان منظم جاسوسی خود از اردو و ولایتهای عثمانی کسب خبر می‌کرد. سلطان یلدرم بایزید، پس از آنکه از حضور امیر تیمور در سیواس اطلاع یافت، تجهیزات نظامی خود را در آنکارا گذاشت و در صدد برآمد تا در منطقه کوهستانی «آق داغ معدنی» و «قاضی شهری» موضع بگیرد. وی به علت فزونی افراد پیاده نظامش در مقابل سواره نظام امیر تیمور چنین صلاح دانست که با چنین شیوه‌ای با وی مقابله کند. با اینکه وزیر اعظم جندرلی زاده علی پاشا و بسیاری از فرماندهان دیگر به یلدرم بایزید توصیه کردند که از جنگ در فضای باز خودداری کند، و به محل استقرار تیمور حمله برده، و پس از قطع ارتباط تیمور با خارج، نیروهای جدامانده‌اش را کوبیده و بعد دست به حمله بزنند، ولی سلطان عثمانی، با اعتماد به خود و نیروهایش، به توصیه‌های آنان اعتنایی نکرد.

جنگ آنکارا

با اینکه نیروهای پیشقراول امیر تیمور و سلطان یلدرم بایزید در منطقه سیواس و توقات به هم رسیدند، ولی چون سلطان عثمانی معابر بین سیواس و آنکارا را مسدود کرده بود، امیر تیمور احساس کرد که جنگ در این منطقه برایش خطرناک خواهد بود، و چون درباره نیروهای عثمانی اطلاعات کافی به دست آورده بود، لذا رو به جانب قیصریه نهاد، و برای جلوگیری از تهاجم جنبی عثمانیان، با احتیاط فراوان و آهسته حرکت می‌کرد، و پس از آنکه امیر تیمور از جنگ با سلطان بایزید در منطقه میان سیواس و توقات منصرف شد، نیروهای عثمانی نیز مواضع خود را ترک کرده، به موازات نیروهای امیر تیمور رو به جانب غرب نهادند. امیر تیمور قصد داشت سلطان عثمانی را به طرف خود بکشاند. ولی سلطان عثمانی در دامی که امیر تیمور برایش گسترده بود، نیافتاد و منتظر فرصت و موقعیت مناسبی برای حمله گردید.

امیر تیمور در حال پیشروی به سوی قیرشهری بود که اطلاع یافت نیروهای عثمانی به جانب وی در حرکت‌اند، و چون این مسئله به سود وی نبود، دچار نگرانی گردید. پس از مذاکره با فرماندهان، تصمیم گرفت به پیشروی خود سرعت داده، دشمن را پشت سر گذارد. از این رو راه آنکارا را در پیش گرفت.

امیر تیمور به محض رسیدن به نزدیکی آنکارا، قلعه شهر را در محاصره گرفت. یعقوب بیگ محافظ قلعه به شدت به دفاع پرداخت و با احتمال اینکه سلطان یلدرم بایزید از

همان راهی که خود آمده است، به سوی آنکارا بیاید، جبهه مذکور را کاملاً تقویت کرد، و درصدد برآمد که قلعه را از جانب قلعه درونی یعنی شمال غربی به تصرف درآورد و با بستن آب قلعه، سعی داشت پیش از فرارسیدن نیروهای عثمانی، قلعه را وادار به تسلیم کند.

با اینکه تیمور احتمال می داد که فرارسیدن نیروهای عثمانی به طول خواهد انجامید، ولی در این گمان خود اشتباه کرده بود. زیرا نیروهای عثمانی با یک پیشروی و حرکت سریع، زودتر از آنکه تیمور انتظارش را نداشت، و از راهی که وی تصورش را هم نمی کرد، فرارسیدند. تیمور منتظر بود که قوای خصم از سمت جنوب شرقی آن منطقه فرارسد. درحالی که نیروهای عثمانی از سمت شمال شرقی یعنی از فراز قلعه جیق^۱ و راولی^۲ وارد روستای ملکشاه واقع در چپ اوا شده بودند، و این، به معنی مورد حمله قرار گرفتن امیر تیمور بود (۱۵۳). تیمور با آنکه در برابر این موقعیت خطرناک، یک دوره بحرانی را سپری می کرد، با این همه خونسردی خود را حفظ کرد، و سراسر شب را به فعالیت پرداخت، آرایش جنگی و جبهه اش را تغییر داد، و از قلعه نیز دور شد.

سلطان یلدرم بایزید که امیر تیمور را دچار چنین موقعیت خطرناکی کرده بود، با بی اعتنایی به توصیه پسران و فرماندهانش که اصرار داشتند بی درنگ دست به حمله بزنند، فرصتی بزرگ را از دست داد و طبق رسم و عادات خویش خواست تا با دشمن مردانه روبرو شود. مسلم است که این تصمیم یلدرم بایزید، فرصتی برای تیمور محسوب گردید، و او را از موقعیت خطرناکی که با آن روبرو شده بود، نجات داد و جنگ معروف آنکارا که تسلط و فتوحات عثمانیان را به مدت نیم قرن به تعویق انداخت، در روز جمعه ۱۹ ذیحجه سال ۸۰۴ / ۲۰ جولای ۱۴۰۲ و یا روز جمعه ۲۷ ذیحجه سال ۸۰۴ / ۲۸ جولای ۱۴۰۲، اتفاق افتاد (۱۵۴).

قوای طرفین از نظر تعداد با هم قابل قیاس نبود. امیر تیمور که می دانست سلطان یلدرم بایزید دشمنی خطرناک است، نیرومندترین نیروهای خود را از ماوراءالنهر که مجهز به زره بودند، نیز آورده بود، و تعداد نیروهایش یکصد و شصت هزار نفر بود. بنا به آنچه که در «فتحنامه» امیر تیمور آمده است، تعداد نیروهای عثمانی نیز هفتاد هزار تن بود. نیروهای زره دار امدادی والی صرب نیز جزو همان هفتاد هزار نفر بود (۱۵۵). بدین ترتیب نه تنها نیروهای امیر تیمور از لحاظ تعداد بر نیروهای عثمانی برتری داشت، بلکه تعداد سواره نظامش نیز بیشتر بود. گذشته از آن، تیمور سی و دو فیل نیز در اختیار داشت (۱۵۶). در

1. Kalecik.

2. Ravli.

مقابل چنین اوضاعی، سلطان یلدرم بایزید به فرماندهانش گفته بود که برای کسب موفقیت، به فداکاری زیادی نیاز است.

طبق آرایش مرسوم عثمانیان، پادشاه، صدر اعظم و شاهزادگان مصطفی چلبی، موسی چلبی و عیسی چلبی، در قلب سپاه قرار گرفته بودند، در جناح راست، نیروهای آناتولی، قرا تاتارها، و در سمت راست آنها نیز تیراندازان قرار گرفته و میره داغی (کوه میره) نیز در سمت راست تیراندازان واقع بود. والی صرب در جناح راست، و نیروهایش حدود بیست هزار نفر بود. در این جناح تعدادی از نیروهای آلبانی نیز وجود داشتند.

در جناح چپ شاهزاده سلیمان چلبی، والی سنجقهای قراسی، صاروخان و آیدین، و نیروهای ایالت روم ایلی، و در پشت سر آنها نیز، قراتاتارها — که تیمور محقیانه آنها را به‌سوی خود جلب کرده بود — و در پشت سر آنها نیز شاهزاده محمد که امارت سنجق آماسیا را داشت، قرار گرفته بود که نیروهای ذخیره محسوب می‌شدند. جناح چپ رو به جلگه قرار داشت.

در جناح راست سپاه امیر تیمور، پسرش میرانشاه، و امیرزاده محمد سلطان و سایر امرا، و در جناح چپ نیز، پسر دیگر تیمور یعنی شاهرخ بهادر و خلیل سلطان و امرا قرار داشتند، (۱۵۷) سلطان یلدرم بایزید در مرکز بر روی تپه‌ای واقع در جنوب روستای ملک‌شاه قرار داشت. و طبق آداب و رسوم، ینی‌چریها در جلو و اطرافش، و در پیشاپیش آنها نیز نیروهای سواره‌نظام سبک‌اسلحه که «عزب» نامیده می‌شدند، قرار داشتند.

نیروهای امیر تیمور که فشار اصلی را متوجه جناح چپ عثمانیان کرده بودند، در حملات اولیه خود کاری از پیش نبردند. ولی قراتاتارها که پشت سر جناح چپ عثمانیان قرار داشتند، و اشاره شد که امیر تیمور نهانی آنها را به‌سوی خود جلب کرده بود، از پشت سر به‌سوی سربازان منطقه روم ایلی تیراندازی کرده، بدین ترتیب جناح چپ نیروهای عثمانی در میان دو مهاجم تیرانداز قرار گرفتند. به همین سبب نیز چون کوشش نیروهای ذخیره برای روبراه کردن اوضاع بجایی نرسید و جناح چپ عثمانی‌ها قربانی خیانت قراتاتارها گردید، ناچار به عقب‌نشینی شد.

دفاع بموقع ینی‌چریها در مقابل حملاتی که به قلب سپاه عثمانی شد، نشان داد که نیروهای عثمانی در این بخش از برتری بیشتری برخوردارند. در جنگهایی که در جناح راست صورت گرفت، این جناح نیز با خیانت روبرو شد. نیروهای عثمانی، در این جناح بر دشمن غلبه کرده و نیروهای امیر تیمور را وادار به عقب‌نشینی کردند، و با وجود اینکه نیروهای تیمور تقویت شده و دوباره دست به حمله زدند، ولی باز هم غلبه با عثمانیان بود. تیمور که اوضاع را در این

جناح، بحرانی و خطرناک می‌دید، جنگ را با دقت هرچه تمامتر پیگیری می‌کرد. درست در این موقع، سواره‌نظام صاحب زمین که تحت فرمان امرای آناتولی بودند، به امیر تیمور پیوستند که این امر سبب عقب‌نشینی جناح راست عثمانیان گردید (۱۵۸). به دنبال این جریان نیروهایی که در قلب سپاه عثمانی دفاع می‌کردند، از دوسو، از هم جدا شدند و بین آنها فاصله افتاد و نیروهای عثمانی شکست خورده، پراکنده شدند. نیروهای صربی که در جنگ شرکت داشتند. قهرمانانه جنگیدند که حتی نحوه جنگیدن آنها مورد تحسین تیمور نیز قرار گرفت (۱۵۹).

به دنبال این موقعیت و اوضاع خطرناک به سلطان یلدرم بایزید توصیه شد که عقب‌نشینی کند، که در بدو امر مورد قبول سلطان عثمانی واقع نشد. علی پاشا وزیر اعظم، مراد پاشا، حسن آغا فرمانده ینی چریها و اینه‌بیگ سوباشی قراسی که متوجه شکست سپاه عثمانی شدند، به اتفاق شاهزاده سلیمان چلبی فرار کردند و شاهزاده چلبی محمد فرمانده نیروهای ذخیره نیز به اتفاق حدود یکهزار تن از ملازمان خود، رو به جانب آماسیا (آماسیه) مرکز ایالتش گریخت. علاوه بر آن نیروهایی که تحت فرماندهی والی صرب و برادرش بودند نیز رو به فرار نهادند. تنها سلطان یلدرم بایزید بود که استوار در جای خود ایستاده بود. سلطان عثمانی پیشنهاد فرار منت‌بیگ یکی از امرایش را نپذیرفت و گفت ترجیح می‌دهم که مرگی توأم با شرافت داشته باشم. با این همه متوجه شد که در جا و موضعی مناسب قرار نگرفته است. از این رو به محلی عقب‌تر از محل خود که «چاتال تپه» نامیده می‌شد، عقب نشست. در رکابش تنها دو - سه هزار نفر از افراد پیاده‌نظام و سواره‌نظام باقی مانده بودند که این قوای ناچیز در معرض حمله نیروی هفتاد هزار نفری تیمور قرار داشت. چاتال تپه چندبار از طرف نیروهای تیمور محاصره شد. یلدرم بایزید در آنجا نیز با تبرزینی که در دست داشت، مهاجمان را یکی پس از دیگری از پای درمی‌آورد (۱۶۰).

سلطان یلدرم بایزید برای فرار منتظر فرارسیدن تاریکی هوا یعنی شب بود. یکبار با نیرویی اندک موفق به شکستن حلقه اول محاصره و فرار گردید. ولی چون در محاصره چندین حلقه قرار گرفته بود، لذا به دشواری موفق به عبور از حلقه‌های متعدد می‌شد، و چون خبر فرارش در میان اردوی دشمن پیچید، نیروهای زیادی مأمور تعقیبش شدند. سرانجام در فاصله سه ساعته از آخرین تپه‌ای که در آنجا به دفاع می‌پرداخت، اسبش به زمین در غلطید، و در صدد سوار شدن بر اسب دیگری بود که دستگیر شد (۱۶۱).

پس از آنکه سلطان یلدرم بایزید را نزد تیمور آوردند، تیمور از وی استقبال به عمل آورد، او را مورد احترام قرار داده و به دلداریش پرداخت، و به او گفت، وی خود سبب به وجود

آمدن چنین حادثه‌ای شد و بعد به او خلعت پوشاند و برای جلوگیری از اینکه او را فراری دهند، تدابیر لازم اتخاذ کرد. موسی چلبی و مصطفی چلبی (۱۶۲) پسران یلدرم بایزید، همراه پدر و از امرایش نیز، ساری تیمور تاش پاشا و علی بیگ پسر قراتیمور تاش پاشا به اسارت درآمدند و یخشی بیگ پسر دیگر قراتیمور تاش پاشا در جنگ کشته شد. همچنین خوجه (خواجه) فیروز پاشا از امرای عثمانی که از طرفداران جنگ با امیر تیمور بود، و منت بیگ و مصطفی بیگ از دیگر امرای عثمانی نیز به اسارت درآمدند (۱۶۳).

امیر تیمور به سبب پیروزی در جنگ آنکارا، نامه‌ای برای شارل ششم پادشاه فرانسه، و هانری چهارم پادشاه انگلستان فرستاد و به آنها اطلاع داد که فرمانروای عثمانی را که آنها در جنگ نیه‌بولی نتوانستند بر وی غلبه کنند، شکست داد (۱۶۴).

امیر تیمور پس از جنگ آنکارا، عده‌ای را مأمور تعقیب نیروهای عثمانی نمود و نیز برای دستگیری شاهزاده سلیمان چلبی، نوه خود محمد میرزا را با نیرویی سی هزار نفری به حوالی بورسه فرستاد (۱۶۵).

تیمور پس از هشت روز توقف در نزدیکی آنکارا به کوتاهیه رفت، و چون از این محل خوشش آمد، حدود یک ماه در آنجا اقامت کرد. هنگام اقامت تیمور در کوتاهیه، سید محمد بخاری داماد یلدرم بایزید، و نیز شمس‌الدین محمد مشهور به ملافناری، و شمس‌الدین جزری را که هر سه از شخصیت‌های برجسته بودند، در بورسه دستگیر و نزد تیمور آوردند. همچنین محمدبیگ و علی بیگ پسران علاء‌الدین بیگ امیر مقتول قرامان را که در بورسه تحت نظر بودند، نیز به کوتاهیه نزد امیر تیمور آوردند. تیمور آنها را مورد تفقد قرار داد و علاوه بر سرزمینهای متعلق به پدرشان، قیصریه، بیگ پازاری (بی‌پازاری)، آق‌شهر، سیوری حصار و بولوادین را نیز که متعلق به عثمانیان بود، به آنان واگذار کرد.

منابع و مآخذ عثمانی و بیزانسی می‌نویسند: چلبی محمد پسر یلدرم بایزید، برای فراری دادن و نجات پدر دست به فعالیت زد (۱۶۶)، ولی معلوم نیست که این مسئله تا چه حد مقرون به حقیقت بوده است.

اوضاع پس از جنگ آنکارا

پس از جنگ آنکارا همان‌گونه که اشاره شد، تیمور نیروهایی به بورسه، قونیه، آق‌شهر، قراحصار و سایر شهرها فرستاد. نیروی سی هزار نفری تحت فرماندهی محمد میرزا (نوه امیر تیمور) که به بورسه اعزام شد، هرچند برای یافتن و دستگیری شاهزاده سلیمان چلبی فعالیت

کرد، ولی در این امر موفق نشد. سلیمان چلبی پس از آنکه به اتفاق وزیر اعظم علی پاشا از میدان جنگ فرار کرد، به بورسه رفت و خزانه دولتی موجود در بورسه، خواهرش فاطمه سلطان و نیز برادرش شاهزاده قاسم را برداشت و بی تأمل به ساحل گملیق رفت، و از آنجا از طریق دریا به داریجه و یا گوزلجه حصار یعنی آناتولی حصار واقع در بغاز رفت و ابوبکر میرزا [ای تیموری] که تا گملیق آنها را تعقیب کرده بود، موفق به دستگیری آنان نشد. حرم سلطان یلدرم بایزید که شاهزاده سلیمان چلبی موفق نشده بود آنها را از بورسه خارج کند، و در ینی شهر بورسه به سر می بردند، توسط امیر میرزا ابوبکر — که به اتفاق حدود ده هزار نفر مأمور دستگیری سلیمان چلبی بود — دستگیر شد، همسر یلدرم بایزید — که خواهر والی صرب بود — و دو دخترش، در خانه‌ای واقع در ینی شهر [بورسه] مخفی شده بودند که دستگیر و نزد تیمور که در کوتاهیه به سر می برد، برده شدند. تیمور آنان را نزد یلدرم بایزید فرستاد. بنا به نوشته ظفرنامه یکی از دختران یلدرم بایزید را به عقد ازدواج ابوبکر میرزا (نوه تیمور) درآوردند (۱۶۷). دختر سلطان احمد جلایر که نامزد شاهزاده مصطفی بود، و در بورسه به سر می برد، نیز دستگیر شد. امیر شیخ (نورالدین) وارد قلعه بورسه شده، و خزانه موجود در آنجا را و نیز هر چیز دیگری از قبیل طلا، نقره، جواهرآلات، قماش و غیره را ضبط کرده و در دفتری ثبت نمود. بورسه پس از غارت به آتش کشیده شد (۱۶۸).

تیمور طی اقامت خود در کوتاهیه، سرزمینهای اطراف کوتاهیه را درهم کوبید و پس از ایجاد امنیت و مسلط شدن بر اوضاع، امیرنشینهای قرامان، گرمیان، آیدین، صاروخان، منتشه و آل حمید را — که یلدرم بایزید به تصرف درآورده بود — به صاحبان آنان بازپس داد، و آنان تحت حاکمیت والای تیمور، اراضی آبا و اجدادی خود را دوباره به دست آوردند.

اسفندیار بیگ جاندار (جندر) اوغلی، حکمران سینوب، پیش از حمله امیر تیمور به یلدرم بایزید، نزد مطهرتن امیر ارزنجان رفته بود. مطهرتن او را نزد تیمور که برای بازدید از قلعه آلنجق^۱ آمده بود، برد. اسفندیار بیگ بعداً به سرزمین خود بازگشت (۱۶۹). اسفندیار بیگ هنگام عزیمت تیمور به از میر، به اتفاق محمدبیگ منتشه اوغلی (آل منتشه) هدایای خود را تقدیم وی کرده، مراتب فرمانبرداری خود را به تیمور اعلام داشت. تیمور علاوه بر سینوب، کلیه سرزمینهای پدري اسفندیاربیگ، یعنی قسطنونی، طوسیا، چانقری، و قلعه جق را به وی واگذار کرد. تیمور پس از حرکت از کوتاهیه به دنیزلی، به دره مندرس، گوزل حصار آیدین، و از آنجا نیز به ایاس اوغلی (سلجوق) و تیره رفت، و هنگام عزیمت به سوی از میر به شوالیه‌های

1. Alincik.

رودوس پیشنهاد کرد یا قلعه را تسلیم کنند و یا پرداخت باج را بپذیرند، و چون پاسخ منفی دریافت کرد، دستور داد تا در اطراف شهر، موانع و برجهای نظامی و جنگی بسازند، و شهر را بلافاصله در محاصره گرفت، و از میر را پس از پانزده روز مقاومت تصرف کرد (۶ جمادی الاول ۸۰۵ / ۲ دسامبر ۱۴۰۲). از قرار معلوم فرنگها (اروپاییان)، این شهر را از عموریگ آیدین اوغلی گرفته بودند و عموریگ که در صدد بازپس گرفتن شهر بود، موفق نشد و در راه این هدف خود، به قتل^۱ رسید. جای بسی تعجب است که مستحکمترین قلعه‌ها در برابر این جهانگشا یعنی تیمور قادر به مقاومت نبودند. پس از تصرف از میر لاتین‌های جزایر فوچه و ساقر نیز پرداخت خراج سالانه را به تیمور پذیرفتند. تیمور، شهر از میر را به آل آیدین سپرد و ادوات جنگی نیز در اختیار آنان گذارد.

تیمور نامه‌ای نیز برای امیر سلیمان چلبی، پسر یلدرم بایزید فرستاد، و از وی خواست تا تبعیت از او را بپذیرد. سلیمان چلبی نیز توسط سفیر خود شیخ رمضان، قبول پیشنهاد تیمور را اعلام داشت، و تیمور نیز برای وی تاج و خلعت که نشانه فرمانبرداری بود، فرستاد (۱۷۰). همچنین عیسی چلبی پسر دیگر یلدرم بایزید نیز پس از آنکه از میر توسط تیمور فتح شد، هنگامی که فوچه حاکمیت تیمور را پذیرفت، توسط سفیرش قطب‌الدین، اطاعت خود را از تیمور ابراز داشت، و برای او نیز کلاه (تاج) و هدایایی فرستاده شد (۱۷۱). با اینکه در ظفرنامه‌های یزدی و شامی اشاره‌ای به اینکه چلبی محمد سنجق بیگ آماسیا نیز سفیری نزد تیمور فرستاده و اظهار اطاعت نمود، نشده است، ولی در منابع عثمانی در این مورد اطلاعاتی وجود دارد. تیمور هنگامی که یلدرم بایزید هنوز در قید حیات بود، چلبی محمد والی آماسیا را نزد خود فراخواند. چلبی محمد حرکت کرد و در مسیر خود، با کسانی که راه بر او بسته بودند، جنگیده خود را به حوالی آنکارا رساند. چلبی محمد طی نامه‌ای که استادش صوفی بایزید برای تیمور فرستاد، اطلاع داد که توسط مخالفانش در محاصره قرار گرفته است (۱۷۲)، و ضمناً هدایای خود را نیز برای تیمور فرستاد. در کتاب فهرست مسکوکات، سکه‌هایی موجود است که چلبی محمد به نام امیر تیمور ضرب کرده بود، و این نشان می‌دهد که چلبی محمد نیز حاکمیت برتر تیمور را به رسمیت شناخته است.

تیمور طی نامه‌ای که برای امپراتور بیزانس فرستاد، اعلام داشت چون قصد ورود به روم ایلی را دارد، کشتیهایی برایش آماده کند. مانوئل امپراتور بیزانس، از دریافت این نامه به وحشت افتاد و با اعلام اطاعت از تیمور پرداخت خراج سالانه را پذیرفت، و طلا و هدایای

۱. در متن اصلی، «به شهادت» رسید، آمده است (م).

زیادی برای تیمور فرستاد (۱۷۳). سلطان فرج، سلطان مملوکان، که مصر و سوریه را در تصرف خود داشت نیز، حاکمیت تیمور را به رسمیت شناخت. تیمور هشت ماه در آناتولی توقف کرد. روم ایلی، جزایر، امپراتوری بیزانس و ممالک مصر را تحت نفوذ خود درآورد، و در آناتولی، امیرنشینهای سابق را از نو تأسیس کرد، و پس از آنکه امپراتوری عثمانی را متلاشی و دچار اغتشاش و نابسامانی نمود، به سرزمین خود بازگشت. تیمور هنگام بازگشت تصمیم گرفت قراتاتارها را که مغولان در زمان سلجوقیان با خود به آناتولی برده بودند، همراه خود ببرد، و از دو نفر از بزرگان قراتاتارها یعنی تبرک و مروت، دعوت به عمل آورد، و به آنها اعلام کرد که قصد دارد آنها را به سرزمین اجدادی خودشان ببرد. آنها نیز با قصد و پیشنهاد تیمور موافقت کردند. بدین ترتیب تیمور با این سیاست، موفق به جلوگیری از فرار آنها شده و بجز عده معدودی، بقیه را با تمام خانواده، مال و منالشان، بی آنکه خاطرشان را آزوده سازد، همراه خود برد (۱۷۴).

فوت سلطان یلدرم بایزید

هنگام لشکرکشی تیمور به آناتولی غربی، سلطان یلدرم بایزید نیز همراه وی بود. بنا به نوشته ظفرنامه، یلدرم بایزید از سقوط از میر و تصرف این شهر توسط تیمور در اندک زمانی یعنی شانزده روز، تعجب کرد. تیمور هنگام بازگشت از امیر با اعزام نیرو، قلاع اولو بورلی، اغریدر (اگریدر) را به تصرف درآورد. قلاع مذکور، متعلق به عثمانیان بود که از تسلیم شدن به تیمور خودداری کرده بودند، یلدرم بایزید هنگام تصرف اغریدر بیمار شد و تیمور او را به آق شهر فرستاد و مشهورترین پزشکان یعنی عزالدین مسعود شیرازی، و جلال الدین عربی را مأمور معالجه‌اش کرد.

فرمانروایی پرتحرک و صاحب عزت نفس چون یلدرم بایزید که به پیروزیهای یکی بعد از دیگری رسیده بود، قادر به تحمل شکست و اسارت نبود. با اینکه تیمور در مذاکرات و گفتگوهای خود به وی وعده سلطنت مجدد داده بود، ولی یلدرم بایزید قول او را باور نمی‌کرد (۱۷۵)، و سرانجام چون پی برد تیمور قصد دارد او را با خود به سمرقند ببرد، پس از بازگشت از جنگ و فتح از میر، با زهری که زیر نگین انگشتی خود داشت، خود را مسموم نمود و بیمار شد (۱۷۶)، و پس از رسیدن به آق شهر روز پنجشنبه ۱۴ شعبان ۸۰۵ / ۹ مارس ۱۴۰۳، فوت کرد (۱۷۷). با توجه به اینکه خودکشی از نظر دین اسلام گناه و حرام شمرده می‌شود، بدین جهت شرف الدین یزدی، حافظ ابرو و مؤلف تاج‌التواریخ و اکثر منابع عثمانی، در آثار خود به خودکشی سلطان یلدرم بایزید اشاره‌ای نکرده‌اند. عده‌ای مرگ او را ناشی از

تیفوئید و تیفوس، و برخی نیز ناشی از تنگی نفس و خناق ذکر کرده‌اند. دوره سلطتش حدود چهارده سال بود.

پس از مرگ یلدرم بایزید، جسدش را مومیایی کرده، و در آرامگاه محمود حیرانی واقع در آق شهر [به امانت] گذاردند. تیمور فوت سلطان یلدرم بایزید را به افراد خانواده‌اش که نزد وی بودند، تسلیت گفت، و آنها را مورد مرحمت و لطف قرار داد. بعد هنگام مراجعت به سمرقند، جسد وی را تحویل موسی چلبی داد و توصیه نمود که او را با مراسمی در شأن فرمانروایان دفن کنند. در عین حال، کمر، شمشیر مرصع و یکصد رأس اسب به نشانه حکمرانی موسی چلبی در کشور پدرش به وی اعطا نمود (۱۷۹).

تاریخ تولد سلطان یلدرم بایزید به صراحت روشن نیست. برخی از وقایعنامه‌های تاریخی (۱۸۰)، سال ۷۵۴ یا ۷۵۶ ه‍.ق. / ۱۳۵۵-۱۳۵۳ م. را سال تولد او ذکر کرده‌اند، و برخی از کتابها نیز سال جلوس پدرش یعنی سال ۷۶۳ ه‍.ق. را سال تولد وی می‌دانند، و نوشته‌اند که هنگام فوت نیز ۴۲، ۶۰ و یا ۵۷ سال داشته است؛ (۱۸۱) و چون سال ۱۳۸۱ م. ازدواج کرده است، بنابراین به نظر می‌رسد که تولد یلدرم بایزید سال ۷۶۳ ه‍.ق. / ۱۳۶۲ م. بوده است. دوره فرمانروایش حدود سیزده سال بود^۱.

پنج پسر یلدرم بایزید — که به ترتیب سن عبارت بودند از سلیمان، عیسی، محمد، موسی، و مصطفی — در جنگ آنکارا شرکت داشتند. قبلاً اشاره شد که ارطغرل پسر دیگر سلطان یلدرم بایزید که سنجق بیگ آیدین بود، در جنگ قرق دیلیم به قتل رسید. قبرش در محوطه مسجد تکه‌جق اوغلی که خود و یا پدرش ساخته بود، قرار داشت. قاسم فرزند دیگرش که خردسال بود، در بورسه بود. لازم به یادآوری است که در جنگ آنکارا موسی و مصطفی پشت سر نیروهای مرکزی قرار داشتند. با توجه به اینکه یلدرم بایزید پس از اسارت، از تیمور می‌خواهد که برای یافتن این دو پسرش اقدام کند، می‌توان به این نتیجه رسید که این دو از سه پسر دیگر یلدرم بایزید یعنی سلیمان، محمد و عیسی کوچکتر بودند. دوکاس نیز همین نظر را ذکر کرده است (۱۸۲).

سلطان یلدرم بایزید، فرمانروایی باعزم و اراده، پرتحرک، و شخصاً سخت‌جسور و بی‌باک، و فرماندهی باارزش بود، و باکردار و عملکرد خود، این همه را به اثبات رسانده بود، وی در عین حال فردی تندخو، خشن، لجوج و یک‌دنده بود. اعتیاد به مسکرات اعصابش را

۱. مؤلف اندکی قبل می‌نویسد که دوره سلطان یلدرم بایزید حدود ۱۴ سال بود و اینجا حدود ۱۳ سال

می‌نویسد (م).

خراب کرده بود. با این همه، هنگام جنگ، در برخورد با وقایع غیر مترقبه، تعادل و خونسردی خود را حفظ می‌کرد. تصمیم می‌گرفت و لشکریانش را به سرعت به نقطه مورد نظر خود هدایت می‌کرد. به همین جهت اشخاص در برخورد با وی بسیار احتیاط می‌کردند. وی در یک حمله امیرنشینهای آناتولی را از میان برداشت، و با تصرف سواحل اژه، و حوالی سامسون به سواحل دریای سیاه دست یافت. در جنگ نیه‌بولی به سبب آگاهی کامل از اصول سوق‌الجیشی و مسائل استراتژیکی، نشان داد که فرماندهی باارزش و فوق‌العاده است. همچنین در تنگنا قراردادن تیمور هنگام حمله، در حوالی آنکارا، خود شاهد دیگری است بر قدرت فرماندهی او. ولی عدم استفاده از این فرصت و نیز پیوستن قوای امیرنشینهای کوچک آناتولی و قراتاتارها به امیر تیمور، سبب شکست یلدرم بایزید در جنگ آنکارا شد (۱۸۳). رفتار یلدرم بایزید نسبت به اتباع خویش، عادلانه بود، و در این مورد کلیه منابع تاریخی متفق‌القول‌اند. یلدرم بایزید با استفاده از غنائم به دست آمده، تأسیسات زیادی در قلمرو فرمانروایی خود به وجود آورد که در رأس آنها باید از اولوجامع (مسجد جامع بزرگ) بورسه، و مسجد جامع یلدرم بایزید نام برد. همچنین مؤسسات دیگری نظیر دارالشفاء، مدرسه (مکتب) عام‌المنفعه (خیریه)، مسافرخانه و حمام ساخت و برای درویش کازرونی نیز تکیه و خانقاه ساخت. وی در ادرنه مسجد جامع، مؤسسه خیریه، و در قرافریه، کوتاهیه و بالیکیسیر نیز مساجدی ساخت. طبیبی از قاهره برای اداره دارالشفایش آورد. آب «آق‌چاغلان» را برای استفاده مردم شهر بورسه، و مؤسساتی که ساخته بود، کشاند، و موقوفات زیادی وقف مؤسساتی که ساخته بود، نمود (۱۸۴).

یادداشت‌های فصل یازدهم

۱. در منشآت فریدون بیگ (ج ۱، ص ۱۰۳) نام دختر مراد خداوندگار، «نفیسه سلطان» ذکر شده است، درحالی‌که در آن دوره، عنوان دختران پادشاه، «خاتون» بود. در بخش و ناحیه لارنده (قرامان)، در دفتر مفصل قونیه که تحت شماره ۵۰۴۸ در آرشیو نخست‌وزیری ثبت شده است، چنین آمده است:

«وقف مدرسه ملک خاتون بنت سلطان مرادبن اورخانبن عثمان غازی در نفس لارنده» بنابراین، به نظر می‌رسد که نام وی ملک بوده است. همچنین در همان دفتر چون آمده است که: «وقف تربۀ خاتون در مدرسه مذکور به نام خاتونیه» بدین جهت اشاره به مدرسه و تربت خاتونیه شده است. زیرا مدرسه خاتونیه در سال ۷۸۳هـ ق / ۱۳۸۱م. بنا شده است. بنابراین ازدواج ملک خاتون با علاءالدین بیگ [قرامان اوغلی] خیلی پیش از تاریخ مذکور باید صورت گرفته باشد.

۲. سلطان مراد اول، شخصی به نام محمودبیگ را به عنوان سنجق‌بیگ در اراضی و مناطقی که از آل حمید خریداری کرد، گمارد. علاءالدین بیگ با استفاده از فرصت حضور و درگیری سلطان مراد اول در روم ایلی، با ادعای خرید قراآغاچ و یالواچ از آل حمید، این دو شهر را اشغال کرد، و در نامه‌ای که برای سلطان مراد فرستاد، تعلق بیگ شهر (بی شهر) و سیدی شهر را به عثمانیان قبول و اعلام نمود (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۱۰۸؛ «نامه‌های محمودبیگ و قرامان اوغلی»).

۳. خیرالدین پاشا را در روم ایلی گذارد و او را رئیس قضات کرد و تمام روم ایلی را به وی سپرد. علی پاشا پسر خیرالدین پاشا در آن زمان نوجوانی بیش نبود. او را به وزارت منصوب کرد، و از آناتولی گذشته به بورسه بازآمد (تاریخ شری، ص ۲۱۶ و ۲۱۷).

۴. پس از رد پیشنهاد صلح قرامان اوغلی از طرف سلطان مراد، سفیر گفت: «بر سلطان است که بداند لشکری بزرگ در کنار قرامان اوغلی است که کمتر از تعداد لشکر سلطان نیست.

هدف از پیشنهاد صلح این است که افراد و چارپایان تلف نشوند، و الاً تعداد لشکریان ما کمتر از شما نیست، و بیشتر از شما طالب جنگیم...» سلطان مراد در پاسخ گفت: «برو به قرامان اوغلی بگو، آنچه نیرو در بازو دارد، به کار گیرد، و هر هنر و حرفی هم که دارد، بگوید و مرد باشد و مردانگی نشان دهد تا کار یکسره شود. او پیوسته مانع غزای من با کفار می شود. غزا علیه کسی که مانع غزاست، خود غزای اکبر است. ما امسال از غزا با کفار بازماندیم، حداقل شر او (قرامان اوغلی) را از سر باز کنیم.» و پس از این پاسخ، سفیر را بازگرداند (تاریخ نشری، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳).

۵. قرامان اوغلی از سفیر، از تعداد و میزان لشکریان سلطان مراد [اول] را پرسید، و او نیز گفت: «من از زبان خود سلطان شنیدم که گفت: هفتاد هزار نفر»، اما همگی جنگجو و دلاوراند. قرامان اوغلی خوشحال شد، و گفت: پس تعداد لشکریان من بیشتر است. عثمان اوغلی (عثمانیان) چاره‌ای جز جنگ با ما ندارند (تاریخ نشری، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۴).

۶. بنا به عقیده اولیا چلبی، عنوان «یلدرم» را امیر سلطان به بایزید داد (سیاحتنامه اولیا چلبی، ج ۵، ص ۳۴۹) چون امیر سلطان داماد یلدرم بایزید بود و در آن زمان بسیار جوان بود، از این رو نوشته و عقیده اولیا چلبی دور از حقیقت است.

۷. نشری، تاریخ ورود سلطان مراد به آناتولی را — به‌خاطر این جنگ — سال ۱۳۸۶ م. می‌نویسد. ولی چون پادشاه عثمانی زمستان آن سال را در بورسه گذراند، بنابراین، جنگ در تابستان سال بعد به‌وقوع پیوسته است. جاندارلی خیرالدین پاشا نیز قبل از حرکت سلطان از بورسه به قصد جنگ قرامان، در سال ۷۸۹ ه. ق. / ۱۳۸۷ م. فوت کرده بود.

در منشآت فریدون بیگ (ج ۱، ص ۱۰۸) آمده است که «سلطان مراد در نامه‌ای که برای سلطان احمد فرمانروای جلایریان فرستاد، نوشته بود که جنگ روز چهارشنبه ماه شوال سال ۷۸۸ / نوامبر ۱۳۸۶، در دو فرسخی قونیه (باگامهای عادی به فاصله دوازده روز) انجام گرفت، و جاندارلی زاده علی پاشا در مقدمه لشکر قرار گرفت و در جناح راست تیمورتاش پاشا بیگلربیگ روم ایلی و ساروجه پاشا بیگلربیگ آناتولی در جناح چپ قرار داشتند، و حمله‌ای که قرامانیان به قلب سپاه عثمانی کردند، توسط شاهزاده بایزید دفع شد.» درحالی که جنگ اول کوسووا در سال بعد صورت گرفت. در منشآت فریدون بیگ، دربارهٔ حوادث قرن چهاردهم و گاهی قرن پانزدهم چنین خطاهایی دیده می‌شود.

۸. تاریخ نشری، (ص ۳۶)، و تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۱۰)، می‌نویسند که فرماندهی که این حمله را صورت داد، لالا (لله) شاهین پاشا بود. بنا به نوشته عاشق پاشا زاده (ص ۶۱)، لالا شاهین پاشا، سالها قبل از آن فوت کرده بود، و تیمورتاش پاشا به مقام بیگلربیگی رسیده

بود. نشری تاریخ فوت لالا شاهین پاشا را بعد از وقوع جنگ پلوشنیک می‌نویسد (ص ۲۴۰ و ۲۴۱). در تاج‌التواریخ آمده است که تیمور تاش پاشا در جنگ قرامان به عنوان بیگلربیگ روم ایلی شرکت کرد که به خاطر پیروزیهای بزرگ حتی به مقام وزارت نیز رسید. نشری نیز می‌نویسد که تیمور تاش نامی همراه نیروهای گرمیان در جنگ قرامان حضور داشت که این تیمور تاش، شخص دیگری غیر از قراتیمور تاش است. نکته قابل توجه این است که در این جنگ سه نفر تحت نام تیمور تاش، شرکت داشتند که یکی قراتیمور تاش، بیگلربیگ روم ایلی، دومی پاشای گرمیان (فرمانده گرمیان)، و سومی نیز سوباشی (فرمانده نظامی) سیوری حصار بود. در قیود وقفیه (دفتر مقاطعه، شماره ۳، ص ۹۹) آمده است که شاهین لالا عزالدین، در محرم سال ۷۹۵ / نوامبر ۱۳۹۲، در روستای آلیاگوت، خانقاهی را وقف کرد. شاهین پاشایی که در پلوشنیک مغلوب شد، کسی دیگر غیر از شاهین پاشایی که فرماندهی و امارت یکی از نواحی مرزی را داشت، بود، و احتمالاً قوله شاهین پاشا بوده است.

۹. مؤلف تاریخ نشری (ص ۲۳۶ و ۲۳۷) می‌نویسد که حمله عثمانیان به بوسنی به سبب توصیه و تشویق فرمانده قلعه اسکندریه (ایشکودرا) که تابع عثمانیان بود، صورت گرفت، و اضافه می‌کند که این تشویق و توصیه از روی حيله و توطئه به عمل آمده بود.

۱۰. پلوشنیک در کنار نهر توپلیچه، جایی که به رود موره‌وا — که از شعبات دانوب است — می‌ریخت، قرار داشت، این نهر در نزدیکی قصبه نیش به رود موره‌وا می‌پیوندد.

۱۱. به نظر می‌رسد که حادثه پلوشنیک همزمان با جنگ قرامان اوغلی، و یا بعد از این جنگ به وقوع پیوسته است. توافق سریع سلطان مراد با قرامان اوغلی نیز این عقیده و احتمال را قوت می‌بخشد.

۱۲. سلطان مراد که پس از شکست پلوشنیک آماده جنگ می‌شد، دستور داد تا کفار خراجگزار با ساز و برگ آماده شوند، و کوستندیل و ساراج (سرچ) آماده شدند. اما دو نفر از کافران عصیان کرده، از آمدن خودداری کردند. یکی سوسمانوس Susmanos پسر آلکساندر (همان شیشمان پادشاه بلغار) که دختر تکفورلاز (صرب) را به عقد ازدواج پسرش درآورده بود، و دیگری پسر دوبریچه بود. این دو ملعون، علیه اعلیحضرت (سلطان مراد) عصیان کردند، و به اردو نیپوستند (تاریخ نشری، ص ۲۲۴، ۲۲۵).

۱۳. جاندارلی (جندرلی) خلیل خیرالدین پاشا را که در سال ۷۸۹ ه.ق. / ۱۳۸۷ م. در ینی‌جه وردار در حوالی سلانیک بیمار شد به سرز بردند، و وی در آنجا درگذشت. جنازه‌اش توسط علی پاشا به ازنیق (ازنیک) منتقل شد و علی پاشا (پسرش) بجای پدر وزیر اعظم

شد.

۱۴. پادشاه پس از اطلاع از پیمان اتحاد علیه عثمانیان، خطاب به وزیر علی پاشا فرمود: «عده‌ای را به اطراف اعزام دار تا به جمع‌آوری لشکر پردازند. اعلیحضرت چنین دستور دادند. بدون توجه به تابستان و زمستان، نباید به لازها تا تابستان فرصت داد. سپس فرمان سلطان را به قرامان، تکه، آیدین، منتشه، و صاروخان، و تمامی ایالات مجاور اعلام کردند و تمامی آنها فرمان را پذیرفتند و برای غزا کمر همت بر میان بستند. بدین ترتیب از سرزمینهای اطراف و نیز قلمرو عثمانیان، تمامی امرای عام و خاص در اطراف اعلیحضرت گرد آمدند.» (تاریخ نثری، ص ۲۴۰).

۱۵. علی پاشا، پس از حل مسئله بلغارستان، شهرکویی را تصرف کرد. فقط لازار والی صرب، برای بازپس گرفتن آنجا، دیمتری پسر یوان، یکی از فرماندهانش را اعزام داشت که وی با کمک مسیحیان مقیم قلعه، موفق به بازپس گرفتن قلعه شد. به دنبال این جریان، نیرویی به فرماندهی تیمور تاش پاشا زاده یخشی بیگ، اعزام گردید. صربها قلعه را تخلیه کرده، گریختند. یخشی بیگ، نظر پادشاه را در مورد تعقیب و یا عدم تعقیب فراریان جویا شد. احتمالاً سلطان برای جلوگیری از بروز فاجعه‌ای نظیر شکست پلوشنیک، تعقیب فراریان را به مصلحت ندانسته، دستور داد تا یخشی بیگ به اردو بپیوندد (تاریخ نثری، ۲۶۰-۲۶۲).

در تاریخ نثری (ص ۲۴۲-۲۴۶) درباره جاندارلی زاده علی پاشا در بلغارستان، اطلاعات مفصلی وجود دارد. تاج‌التواریخ، تفصیلات مربوط به این مسئله را از تاریخ نثری، برگرفته است. نه تنها عاشق پاشا زاده، درباره استیلای ترکها بر بلغارستان، مطلبی نوشته است، بلکه در تاریخ اوردوج بیگ، و تاریخ لطفی پاشانیز کوچکترین اشاره‌ای به این مورد نشده است. یورگا، در این مورد اطلاعاتی چند به دست می‌دهد.

۱۶. سلطان مراد هنگام ورود به روم ایلی، برای حفظ و حراست از آناتولی، پنج هزار نفر از افسران رشید و بهادر و مورد اعتماد خود را انتخاب و گمارد؛ که یکی از آنها تیمور تاش پاشا امیر ولایات ایشیک‌لی، صندوقلی و کوتاهی بود، و دیگری فیروز بیگ که سنجق آنقوری (آنکارا) را به وی تفویض کرد، سومی نیز تیمور تاش سوباشی، حاکم سیوری حصار و ساکاری (ساکاریا) بود. نفر چهارم قتلویگ که سوباشی اغریدر، و پنجمی نیز خواجه بیگ سوباشی آق شهر بود...» (تاریخ نثری، ص ۲۴۶ و ۲۴۷).

۱۷. آل حمید، آل جاندار (جندر)، آل گرمیان، صاروخانیان و نیز امرای منتشه و آیدین نیروهای امدادی به اردوی عثمانیان فرستادند (تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۱۵). در منشآت

فریدون بیگ (ج ۱، ص ۱۱۲)، در فرمانی که پس از پیروزی کوسووا صادر شد، از نیروهای گرمیان، تکه، متشه، حمید و قسطنونی، سخن به میان آمده، ولی به نیروهای صاروخانیان و آیدین اشاره‌ای نشده است. در تاریخ نثری، (ص ۲۴۰)، نیز با بحث از نیروهای قرامان، تکه و آیدین و صاروخان، نیروهای شاخه قسطنونی، امیرنشین جاندار، چون تحت‌الحمايه عثمانیان بودند، لذا اعزام سرباز و نیرو از طرف آنان امری طبیعی بود. آل حمید (حمید اوغلی) نیز نیرویی همراه مصطفی بیگ اعزام داشت (تاریخ نثری، ص ۲۴۹).

۱۸. یکی از این امرای صرب، دراگوش Draguş بود که سرز به عنوان تیول به وی واگذار شده بود، و دیگری نیز پسر ووکاش Vukaş، از امرای صربستان جنوبی بود.

۱۹. هنگام ورود به اختمان، دو راه برای پیشروی وجود داشت. یکی، راهی که از صوفیه و نیش می‌گذشت، و به شهر کویی می‌رسید، و دیگری راهی که از صوفیه و نیش گذشته، به کوستندیل می‌رسید. با توصیه سراج (ساراج) بیگ و تصویب اکثریت، قرار بر این شد که از راه سمت چپ بروند، از این رو به کوستندیل رسیدند. کستانین (کستانین) امیر آنجا نیز به اردو پیوست و راهنمای اردو گردید (تاریخ نثری، ص ۲۶۴ و ۲۶۵).

۲۰. اورتوز بیگ، سربازان کافر را دید و به اعلیحضرت خبر داد. اعلیحضرت گفت: «بلافاصله باید بجنگیم. اورتوز بیگ گفت، سلطان من، اکنون هوا داغ، و اردو خسته است، و دشمن خشمگین. امروز را استراحت کنیم. سلطان این پیشنهاد را بجا دانست (تاریخ نثری، ص ۲۷۶-۲۷۷).

۲۱. تاریخ بیستم ژوئن اشاره شده در متن، بنا به استدلال گیونس با تکیه بر پاره‌ای از منابع است. ژیره جک و یورگا، با استفاده به عادات صربها، آن را ۱۵ ژوئن ذکر کرده‌اند. تاج‌التواریخ، تاریخ خیرالله، به نقل از تاریخ هشت بهشت، تاریخ مذکور را مؤخرتر دانسته، و ۴ رمضان ۷۹۱ / ۲۷ اوت ۱۳۸۹، قید کرده‌اند. تاریخ فتحنامه کوسووا، مذکور در منشآت نیز اواسط شعبان است که مصادف با ۹ ماه اوت می‌شود که بنا به تاریخ و منابع تحریریه، اشتباه است.

۲۲. در آن زمان سه نفر به نام تیمور تاش، با عناوین قراتیمور تاش، ساری تیمور تاش، و بیاض تیمور تاش وجود داشتند، و دمیر تاش پاشاهایی که در آناتولی، کوتاهیه، و سیوری حصار گمارده شدند، افراد دیگری بودند. قراتیمور تاش پاشا هم به عنوان وزیر و هم به عنوان بیگلربیگ در جنگ کوسووا شرکت داشت.

۲۳. تاریخ نثری، ص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۲۴. فتحنامه کوسووا (منشآت، ج ۱، ص ۱۱۲). در تاج التواریخ (ج ۱، ص ۱۲۰) آمده است که وزیر اعظم علی پاشا در سمت راست و تیمور تاش پاشا نیز در سمت چپ پادشاه قرار گرفته بود. بنا به نوشته‌ای از نشری نیز چنین برمی آید که وزیر اعظم علی پاشا در جناح راست قرار داشت (تاریخ نشری، ص ۳۰۰).

۲۵. تاج التواریخ (ج ۱، ص ۱۲۰)؛ تاریخ هامر (ترجمه عطاییک) ج ۱، ص ۲۵۰؛ یورگا، می نویسد پادشاه بوسنی شخصاً در جنگ شرکت نکرد، بلکه فقط نیرو اعزام کرد.

۲۶. تاریخ هامر، ج ۱، ص ۲۴۹.

۲۷. سلطان مراد پس از مشاهده نیروهای دشمن، تعجب کرد و ارکان اردو را گرد آورد و گفت: فکر نمی‌کردم که سپاه این کافر، این همه باشد، درحالی که تعدادشان خیلی هم زیاد است، و اضافه کرد که بهتر نیست که شترها را در پیشاپیش اردو قرار دهیم؟ ولی پسرش بایزید، این پیشنهاد را بجا ندانست. علی پاشا ضمن هم عقیده بودن با وی، آیه «غلبت فئة كثيرة باذن الله والله مع الصابرين» را از قرآن کریم بر زبان آورد و حدیثهایی نیز نقل کرد. پس از اطلاع از نظر و عقیده اورتوز بیگ، از قرارداد شترها در پیشاپیش اردو صرف نظر کرده، و سلطان تصمیم گرفت با همان آرایش قبلی جنگ را شروع کنند (تاریخ نشری، ج ۱، ص ۲۷۸ الی ۲۸۳).

۲۸. به دنبال مشاهده این وضع و موقعیت خطرناک، عده‌ای که آنها را بوزگونجی‌ها^۱ می‌گفتند، فریاد برآوردند که «غازیان چه ایستاده‌اید که دشمن کافر شکست خورد و فرار کرد.» در آن زمان به کسانی که صدایی رسا داشتند، جیره مخصوصی از محل [بودجه] امیرنشینها پرداخت می‌شد. به محض برخورد و روبرو شدن غازیان با کفار، آن مردان برای تشجیع اردو فریاد می‌زدند که «لشکر کفار شکست خورد و فرار کرد.» در هر جای اردو حاضر می‌شدند. آنها را «بوزونجی»‌ها نیز می‌گفتند. آنگاه بایزیدخان با جلال و جبروت همچون صاعقه بر سر کفار فرود آمد و به تار و مار کردن لشکر کفار پرداخت. علی پاشا علی‌گونه به لشکر کفار هجوم برد...» (تاریخ نشری، ص ۳۰۰).

۲۹. در فتحنامه مورخ شعبان ۷۹۱، مربوط به جنگ کوسووا، آمده است که دشمن به قلب سپاه عثمانی حمله کرد. ولی با حمله متقابل بایزید، شکست در نیروی دشمن راه یافت.

۳۰. در منشآت فریدون بیگ، و تاریخهای عثمانی، نام وی به صورت میلوش کابیلوویچ Miloš Kabilović، و میلوش نیکولا، میلوش کابيله، و در فرمانی که یلدرم بایزید برای قاضی

۱. معنی لغوی بوزگونجی و یا بوزغونجی، مفسد و آشوب طلب می‌باشد (م).

بورسه فرستاد، به صورت میلوش کویپلک M. Kopilek ذکر شده است. هامر او را میلوش قایلوویچ نوشته است. گیونس نیز (ص ۱۵۳) می‌نویسد که وی داماد لازار و نامش میلوش اوبراویچ M. Obravič بود.

۳۱. در فرمانی که یلدرم بایزید برای قاضی بورسه فرستاد، آمده است که: «سلطان مراد پس از جنگ به خیمه (چادر) خود بازگشت؛ و در این بین مردی به نام میلوش کویلوویچ، به یکی از نگهبانان چادر همایونی گفت، «من مسلمان شده‌ام» و تقاضا کرد که به حضور پادشاه برسد، و سپس به حضور پادشاه باریافت، و با خنجری که پنهان کرده بود، سلطان را شهید کرد، و خود نیز بلافاصله قطعه قطعه گردید. در دستورنامه نیز آمده است که پس از جنگ، میلوش سوار بر اسب، نزد سلطان مراد آمد و گفت که من به دین تو درآمده‌ام، آنگاه از اسب پیاده شد و به بهانه بوسیدن دست سلطان، به او نزدیک شد و با خنجری که پنهان کرده بود، سلطان را زخمی کرد و سلطان مراد را از اسب به زیر افکند، سلطان مراد که به شدت زخمی شده بود، وصیت کرد که پس از مرگش بایزید فرمانروا شود (ص ۸۷). در تاریخ اوروج بیگ آمده است که جنگ هنوز به پایان نرسیده بود، و سلطان مراد درحالی که سوار بر اسب بود، به شهادت رسید (ص ۲۵). ولی معتبرترین این روایته‌ها، روایتی است که می‌گوید، سلطان مراد پس از جنگ، بنا به رسم و عادات مسلمانان، به شکرانه پیروزی در حال گشت در میدان جنگ بود که توسط شخصی به نام میلوش که خود زخمی شده بود، زخم برداشت.

۳۲. درباره زخمی شدن سلطان مراد، توسط میلوش و به اسارت درآمدن لازار، و به قتل رسیدنش، با اینکه در منابع عثمانی و روم و صرب روایات مختلفی وجود دارد، ولی نتیجه یکی است.

۳۳. تاریخ اوروج بیگ، ص ۲۶، تاریخ نشری، ص ۳۰۴ و ۳۰۵، تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۶۳.
۳۴. دوکاس (چاپ بن) ص ۱۷، خالکوندیل می‌نویسد که پس از شهادت سلطان مراد، بنا به تصمیم پاشاها، امرا و سایر ارکان اردو، بایزید با وجود کمی سن، به فرمانروایی انتخاب شد (چاپ پاریس، ص ۳۴). خالکوندیل در اینجا اشتباه کرده است. زیرا بایزید برادر ارشد یعقوب بود. اوروج بیگ می‌نویسد که بایزید بنا به تصمیم ارکان اردو به سلطنت برگزیده شد (ص ۲۶). دوکاس (چاپ بن) ص ۲۷؛ و نیز ابن حجر مورخ عرب، در انباء الغمر، در بیان حوادث سال ۷۹۷ ه.ق. و کسانی که به نقل از وی نوشته‌اند، به خطا، ساوجی (پسر دیگر سلطان مراد) — که مدتها قبل از آن به خاطر عصیان علیه پدرش به قتل رسید — را به جای یعقوب ذکر کرده‌اند.

۳۵. پس از اعلام فرمانروایی سلطان [یلدرم] بایزید، رجال دولت برای جلوگیری از حادثه‌ای نظیر حادثه ساوجی — که به مخالفت علیه پدر برخاسته بود — برای اینکه یعقوب بیگ نیز به مخالفت نپردازد، او را که وارد چادر پدرش — که فوت کرده بود — شد، خفه کردند (تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۴؛ تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۶۳ و ۶۴؛ و تاریخ نشری، ص ۳۰۴ و ۳۰۵).

۳۶. مدت سلطنت سلطان مراد به تاریخ هجری قمری، ۳۰ سال و به تاریخ میلادی ۲۹ سال بود.

۳۷. گیبونس، تأسیس امپراتوری عثمانی، (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۵۷.

۳۸. تاریخ فرانچس «فرانسوا» (چاپ بن)، ص ۸۱.

۳۹. خالکوندیل (ص ۲۹)، درباره سلطان مراد خداوندگار چنین می‌نویسد: «سلطان مراد در حیات خود، خطرات زیادی را از سر گذراند، کارهای عام‌المنفعه زیادی انجام داد. در روم ایلی و آناتولی، متجاوز سی و هفت جنگ سخت و بزرگ را فرماندهی کرد، و در همه آنها پیروز شد. هیچ‌گاه دیده نشد که در مقابل دشمن جا خالی کند و پشت به دشمن نماید. خوب می‌دانست که چگونه امور را سر و سامان دهد و بموقع منافعه را به دست آورد. در کمال شجاعت می‌جنگید. در اثنای جنگ به هیچ‌وجه مضطرب و دستپاچه نمی‌شد. هنگامی که دستور استراحت سربازانش را می‌داد، خود، اوقاتش را به شکار می‌گذراند، و با استراحت بیگانه بود، و از این نظر بر اسلافش پیشی گرفته بود. در ایام پیری نیز همانند دوران جوانی، فعالیت، چالاکی، تحرک و استواری خود را از دست نداده بود. پیش از هر چیز، خوب فکر می‌کرد، و برای رسیدن به هدف و نیت خود، از هیچ چیز فروگذار نمی‌کرد، و هیچ‌چیز را فراموش نمی‌نمود. با ملتهایی که از در اطاعت در می‌آمدند، و کودکان خارجی که در دربارش نگهداری می‌شدند، در کمال آرامش و ملاطفت رفتار می‌کرد. عادت داشت که هرکس را به نام و اسم کوچک صدا کنند. در جنگها، سربازان را با ذکر سخنانی و نکات بجا، تشجیع می‌کرد، و از کوچکترین خطاها و اشتباهات چشم‌پوشی نکرده و مرتکبین را به شدت مجازات می‌نمود. او از پادشاهانی بود که به قول و گفته خود احترام قائل بود. کسانی که علیه او توطئه می‌کردند، جان سالم به‌در نمی‌بردند. اطرافیانش به شدت از او واهمه داشتند و در برابرش می‌لرزیدند. با این همه، مدارا و شفقتی از خود نشان می‌داد که در هیچ فرمانروای دیگری نمی‌توان سراغ داشت...».

۴۰. درباره این عصیان ر. ک. به: بخش مربوط به روابط عثمانی - بیزانس.

۴۱. منشآت فریدون بیگ (ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۶)، در نامه‌ای که برای شاهزاده بایزید و قرامان اوغلی فرستاده شد، چنین برمی‌آید که «ساوجی بیگ، سنجق‌بیگ بورسه بود. گویا هنگامی که سلطان مراد عازم جنگ با مجارستان بود، از عصیان پسرش اطلاع پیدا کرده، بلافاصله وارد ساحل آناتولی می‌گردد. پس از ورود به اولوباد، پسرش را نزد خود فرامی‌خواند، ولی پسرش از آمدن خودداری می‌کند و پس از آن، طی جنگی که در کنار رود نیلوفر روی می‌دهد، ساوجی دستگیر شده، چشمانش را میل می‌کشند.» ولی نوشته‌های منابع بیزانس که می‌نویسند ساوجی و آندروونیکوس پسر امپراتور بیزانس در روم ایلی عصیان کردند، صحیحتر است. یوانیس و سلطان مراد، این دو عاصی را در محلی نزدیک استانبول، در تنگنا قرار دادند. قوای تحت فرمان ساوجی، به سلطان مراد پیوستند. ساوجی و آندروونیکوس متواری و به قلعه دیمه طوقه پناهنده شدند. پس از محاصره قلعه، دستگیر و چشمان هر دو را میل کشیدند. اما خشم سلطان مراد با این کار فرونشسته، دستور قتل ساوجی را صادر کرد. سال وقوع این حادثه در منشآت و تاج‌التواریخ ۷۸۷هـ.ق. / ۱۳۸۵م. قید شده است. فرانچس می‌نویسد که سلطان مراد هنگامی که خود را آماده جنگ با مجارستان می‌کرد، عازم سرکوبی برخی از امرای آناتولی که تحت تابعیتش بودند، گردید و امپراتور بیزانس نیز به موجب پیمان فیما بین، می‌بایست او را همراهی کند. اما امپراتور بجای خود پسرش آندروونیکوس و سلطان مراد نیز پسرش ساوجی را بجای خود در ادرنه گمارده بود.

۴۲. در تاریخ روحی و تاج‌التواریخ، تاریخ جلوس بایزید، چهارم رمضان ۷۹۱ / ۲۱ اوت ۱۳۸۹ قید شده است.

۴۳. گیونس نام دختر لازار را دسپینا ذکر کرده است و می‌نویسد مراسم نکاح و ازدواج آنها در مسجد‌الاجه حصار در حوالی کروش و اج انجام گرفت (ترجمه راغب خلوصی، ص ۱۶۱).

۴۴. اورنوز بیگ، پس از سال ۱۳۹۰م. یعنی پس از خاتمه جنگ کوسووا، حملات مهمی به آلبانی انجام داد، و برخی مناطق موجود در تصرف امرای آلبانی را اشغال کرد، و با اینکه در سال ۱۴۱۰م. از بالشه سوم شکست خورد، ولی موقعیت خود را دوباره سر و سامان داد.

۴۵. بایزید قبل از ورود به آناتولی، فرانچسکو گوئیرینو Francesco Guirino سفیر سنای جمهوری ونیز را به حضور پذیرفت و با وی ملاقات و مذاکره کرد و حمایت از تجارت ونیزیان را پذیرفت. این سیاست که در حقیقت، نوعی گذشت و اغماض بود، برای

جنگهای بایزید در آناتولی ضروری بود و اهمیت داشت. همان‌گونه که در بخش مربوط به روابط عثمانی - بیزانس اشاره شد، یوانیس و شریک امپراتوریش، یعنی پسرش مانوئل، دوباره به امپراتوری برگزیده شد و با انعقاد پیمانی، بایزید از جانب بیزانس نیز اطمینان پیدا کرد و آسوده‌خاطر شد.

۴۶. «در آن عهد مرادبک بغزای کفار رفت و آنجا شهید شد، پسرش بایزیدبک برجای او نشست و چون اول جلوس بود کار دولت انتظامی نیافته و مغول و قرامان از اطراف گردن طمع در ملک او دراز کردند، و مروت‌بک قیرشهر بگرفت و سلطان تسلیم کرد و جماعت قرامان قلعه بکشهری بگرفتند و ولد شاه چلبی گرمیان مواضع و ولایات خود را که به دست عثمانیان افتاده بود، بعضی را انتزاع کرد و در استخلاص باقی سعی نمود...» (بزم و رزم، ص ۳۸۷، ۳۸۸).

۴۷. «پسر عثمان چون دید که از جوانب مخالفان کرد... بانتصار و استنجداد پیش سلیمان پاشا رسول فرستاد و او را دعوت کرد و بامداد استعداد او تظاهر نمود و سلیمان پاشا ملتمس او اجابت کرد و بالشکری انبوه و شوکت و مکت تام بدو ملحق شد...» (بزم و رزم، ص ۳۸۸، بایزید بدین ترتیب، مخالفانش را مغلوب و به اطاعت درآورد).

۴۸. نشری، عشق پاشازاده و مؤلفان تاج‌التواریخ و صحائف‌الاحبار می‌نویسند که دستگیری امیر گرمیان و الحاق این امیرنشین هنگام عزیمت به جنگ قرامان صورت گرفت. ولی من «مؤلف» نظر دوکاس را ترجیح دادم. علت دستگیری یعقوب بیگ، دوستی وی با امیر قرامان بود (بهشتی، ص ۷).

۴۹. دوکاس (چاپ بن، ص ۱۸) می‌نویسد که خضریگ صاروخان اوغلی، از بایزید استقبال به عمل آورد و تسلیم شد. بایزید شوهر خواهرش خضریگ را مورد تفقد قرار داده، او را به بورس فرستاد، و دستور داد آنجا مسمومش کردند. ولی چون خضریگ درجنگ آنکارا حضور داشت، و همچنان امیر صاروخان بود، بنابراین، وی پس از اطلاع از آمدن بایزید، از مانيسا و یا از بورس فرار کرده است. تواریخ عثمانی می‌نویسند که وی فرار کرده، به سینوب رفت.

۵۰. سکه شرق از دیدگاه منابع ونیزی، ترجمه ترکی، ص ۵۹ و ۶۰. در تاریخ عثمانی اثر یورگا، تاریخ این جنگ سال ۱۳۹۰ قید شده است که صحیح می‌باشد. چنانکه بایزید در نامه مورخ ۲۱ ماه مه ۱۳۹۰ نوشته بود که امتیازهای داده شده از طرف امرای متشه و آیدین به ونیزی‌ها را پذیرفته است، از این نامه چنین برمی‌آید که امیرنشینهای آیدین و متشه و بعد صاروخان در زمستان سال ۱۳۹۰ م. و یا حداقل ماه مارس و یا آوریل همان سال به

تصرف درآمده است. (امیرنشین منتشه، پل ویتک، ترجمه اورخان شایق، ص ۸۲). در تاریخ بهشتی نیز تاریخ تصرف امیرنشینهای صاروخان و آیدین و منتشه، سال ۷۹۲ ه.ق. / ۱۳۹۰ م. ذکر شده است، و تاریخ جنگ با قرامان اوغلی را که گرمیان و حمید ایلی را غارت کرده بود، شش ماه بعد قید شده است که با تاریخ وقوع حوادث مطابقت دارد (نسخه موجود در کتابخانه ام «مؤلف» ص ۷). در تقویم نجوم (کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۲۷۸)، و در تقویمی دیگر (کتابخانه کوشک بغداد، شماره ۳۱۰). آمده است که آیدین و صاروخان در ۷۹۱ ه.ق. / ۱۳۸۹ م. تصرف شده و در این اثر اخیر تصرف قراسی نیز اضافه شده است.

۵۱. در تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۶۵)، و تاریخ نشری (ص ۳۱۲)، بهشتی (نسخه موجود در کتابخانه ام «مؤلف» ص ۷)، تاریخ تصرف فلادلفیا یعنی الاشهر سال ۷۹۲ ه.ق. / ۱۳۹۰ م. ذکر شده است. خالکوندیل نیز تصرف این شهر را در آغاز جنگ بایزید در آناتولی می‌نویسد. تاریخ هامر (ترجمه عطاییک)، ج ۱، ص ۲۶۲، تصرف الاشهر را یک سال بعد از تاریخ مذکور می‌نویسد. در تاج‌التواریخ، آمده است که تصرف الاشهر، قبل از تصرف قلمرو آل آیدین و دیگر امیرنشینها در اثنای جنگ نخست بایزید در آناتولی صورت گرفته است که بایزید این شهر را موقوفه مؤسسات خیریه (عام‌المنفعه) خود در آناتولی نمود. بنا به نوشته‌های فوق، تصرف الاشهر قبل از الحاق حوالی اژه در سال ۷۹۲ ه.ق. / ۱۳۹۰ م. صورت گرفته است. درحالی‌که لوبو (ج ۲۷، باب ۱۱۰، فصل ۵۴). می‌نویسد که در سال ۱۳۷۹ م. سلطان مراد به یوانیس امپراتور بیزانس گفته بود که الاشهر را تسلیم وی می‌کند، و چون تحت فشار قرار گرفت، امپراتور به اتفاق مانوئل که در اداره امپراتوری شریکش بود، در رأس اردویش قرار گرفت، و شهری که اهالی از اتباع خود او بودند، به اجبار تسلیم دولتی بیگانه شده بودند بر اثر دلاوری و شجاعت مانوئل مجدداً تسلیم وی گردید. لوبو، اضافه می‌کند که نوشته فرانچس و خالکوندیل مبنی بر اینکه الاشهر در زمان یلدرم بایزید به تصرف درآمده است، صحت نداشته، و نوشته‌های این دو مورخ نیز همانند تقویم و تاریخ اکثر مورخان ترک آن دوره، اشتباه و خطاست. دوکاس (چاپ بن) ص ۱۸، نیز می‌نویسد، بایزید در جنگ آناتولی، کوتاهیه و سراسر فریقیه را گرفت، و پس از آنکه امیر گرمیان را بازداشت کرد و به بورسه فرستاد، به لاذیقیه یعنی دنیزلی و بعد نیز به فلادلفیا (الاشهر) آمده، آنجا را در محاصره گرفت، و این شهر بر اثر شدت گرسنگی تسلیم شد. وی به این مسئله که امپراتور بیزانس در این جنگ همراه بایزید بوده است، اشاره نمی‌کند. شاعر احمدی که در آن دوره می‌زیست،

تصرف الاشهر را در زمان بایزید به شعر درآورده است.

۵۲. هامر به نقل از خالکوندیل (ترجمه عطاییگ، ج ۱، ص ۶۲)، (خالکوندیل، چاپ پاریس، ۱۶۳۲)، در ص ۳۵ می نویسد که بایزید، امپراتور یونانی و پسرش مانوئل را تحت فشار قرار داد و از آنها خواست تا دستور دهند که شهر تسلیم شود، و مانوئل به اهالی شهر پیغام فرستاد تا تسلیم گردند. ولی پس از دریافت پاسخ منفی، بایزید این پدر و پسر یعنی امپراتور و مانوئل را همراه خود کرده، به الاشهر رفت، و خود سربازان روم از دیوار و حصارهای شهر بالا رفته، دروازه ها را گشودند و شهر را به ترکها تسلیم کردند. ولی چون در تاریخ فوق، امپراتور بیزانس پیر شده بود و آخرین روزهای حیاتش را می گذراند، بنابراین، امکان شرکتش در جنگ وجود نداشت. از این رو، این، پسرش مانوئل بود که سلطان بایزید را همراهی کرد. شاید هم همان گونه که لوبو — در یادداشت قبلی آورده است — نوشته، این شهر در زمان سلطان مراد اول به تصرف درآمده بود.

۵۳. در مورد اینکه آیا این جنگ در تابستان سال ۱۳۹۰ م. یا ۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م. یعنی یک سال بعد اتفاق افتاده، به طور قطع و تعیین نمی توان اظهار نظر کرد. از نوشته تاج التواریخ (ج ۱، ص ۱۲۸ و ۱۲۹) چنین برمی آید که این جنگ در سال ۱۳۹۱ م. اتفاق افتاده است. در تاریخ نثری نیز همان سال ذکر شده است. هامر سال ۱۳۹۱ م. را قید کرده است. باتوجه به اینکه گیبونس می نویسد امپراتور مانوئل که در جنگ قرامان شرکت کرد، زمستان سال ۹۱-۱۳۹۰ م. را در اردوگاه آنکارا گذراند، و پس از پایان فصل زمستان، به قرامان اوغلی هجوم برد. لذا چنین به نظر می رسد که این جنگ در سال ۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م. اتفاق افتاده است.

۵۴. شیلدبرگر (Schildberger (Schitberger)، می نویسد، تصرف انطالیه، — که تحت نفوذ و سلطه سلطان مملوک بود — پس از اشغال ملطیه در سال ۱۳۹۹ یا ۱۴۰۰ م. اتفاق افتاد و اهالی، ده هزار شتر به عنوان هدیه تقدیم سلطان عثمانی کردند. یورگا به نقل از شیلدبرگر، همان تاریخ را ذکر کرده است. گیبونس نیز می نویسد، انطالیه در سال ۱۳۹۹ م. به تصرف درآمد. برخی از منابع عثمانی نیز نوشته اند که انطالیه در سال ۱۳۹۲ م. به دست عثمانی ها افتاد. با اینکه اوروج بیگ و نثری می نویسند که تکه ایللی (ایل تکه) در سال ۱۳۸۹ یا ۱۳۹۲ م. به اشغال درآمد، ولی از انطالیه نام نمی برد. بنا به نوشته ابن کمال، تکه ایللی در سال ۱۳۹۱ م. تحت انقیاد عثمانیان درآمد، و به نام فرمانروای عثمانی در آنجا سکه ضرب شد. بهشتی نیز تاریخ اشغال تکه ایللی را که به فیروزیبک واگذار شد و مرکز آن انطالیه بود، سال ۱۳۹۱ م. ذکر می کند در دائرة المعارف

اسلام «مادهٔ بایزید اول» نیز آمده است که بایزید در سال ۱۳۹۰ م. انطالیه را گرفت و مصطفی بیگ امیر آنجا، به مصر فرار کرد (استاد مکرمین خلیل ینانج). سلیمان فکری در تاریخ شهرستان انطالیه (ص ۶۳) به نقل از منابع رومی می‌نویسد که انطالیه در سال ۷۹۴ هـ. ق. / ۱۳۹۲ م. به اشغال درآمد. در این صورت انطالیه و حوالیش در یکی از سالهای ۱۳۹۰ یا ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ م. می‌بایست به اشغال درآمده باشد.

۵۵. قاضی برهان‌الدین، حکمران سیواس از شاخهٔ سالور اغوزها (غزها) بود. جد بزرگش، پدر و خودش، قاضی قیصریه بودند. برهان‌الدین تحصیلات خود را در سرزمین خود، ابتدا نزد پدرش و بعد نیز در شام و مصر ادامه داد، و پس از بازگشت به سرزمین خود، قاضی و بعد قاضی‌القضات شد و سپس وارد حیات سیاسی گردید، و به وزارت علی بیگ بن محمد پسر آردنه «آرتنه» حکمران سیواس، قیصریه، و قراحصار و ارزنجان منصوب شد (۷۹۹ هـ. ق. / ۱۳۷۷ م.^۱) پس از فوت علی بیگ در سال ۷۸۲ هـ. ق. / ۱۳۸۰ م. پسرش محمد بیگ که طفلی بیش نبود، حکمران شد، و قاضی برهان‌الدین احمد مدتی بعد، محمد بیگ را از سر راه خود برداشت، و حکمرانی خود را اعلام کرد (۷۸۳ هـ. ق. / ۱۳۸۱ م.^۲).

دوران حکمرانی برهان‌الدین احمد، با جنگ و جدال سپری شد، و علاوه بر جنگهای داخلی با رقبایش، با عثمانیان، مملوکها و امیرنشین قرامان نیز درگیر شد. حتی با اینکه نیروهای سلطان مملوک، سیواس را چهل روز در محاصره گرفتند، ولی به خاطر مقاومت سرسختانهٔ قاضی برهان‌الدین احمد، مجبور به عقب‌نشینی شدند. در جنگی که در نزدیکی چوروم با عثمانیان کرد، پیروز شد. با امیرنشین قرامان نیز گاهگاهی می‌جنگید، و همواره پیروز می‌شد.

بخشی از عشایر و قبایل آق‌قوینلوها به ریاست قرایولوک عثمان بیگ، در خدمت قاضی برهان‌الدین احمد بودند. وی چون عصیان برادرزاده‌اش، شیخ مؤید، حکمران قیصریه را که علیه وی صورت گرفته بود، سرکوب نمود، روابطش با قرایولوک عثمان به تیرگی کشید، و هنگامی که قرایولوک عثمان را مورد تعقیب قرار داده بود، در دامی که وی برایش گسترده بود، افتاد، و پس از دستگیری به قتل رسید (۸۰۱ هـ. ق. / ۱۳۹۹ م.). اهالی سیواس بجای وی، پسرش زین‌العابدین (علاء‌الدین علی) را به حکمرانی انتخاب کردند. قرایولوک عثمان در صدد برآمد، با محاصرهٔ سیواس، این منطقه را به

۱. در متن اصلی ۱۲۷۷ م. آمده است (م).

۲. در متن اصلی سال ۱۲۸۱ م. آمده است (م).

تصرف در آورده اما اهالی سیواس به سلطان یلدرم بایزید متوسل شدند، و قرایولوک عثمان ناچار عقب نشینی کرد، و سیواس بدین ترتیب به دست عثمانیان افتاد. زین العابدین در اردوی عثمانیان جزو امرای لشکر درآمد. قاضی برهان الدین احمد، دانشمندی ارزشمند و شاعری بود که منظومه‌هایی به زبان ترکی آذری دارد. وی آثار علمی و ادبی و نیز دیوانی دارد. وی عزم و اراده‌ای راسخ داشت، و فرماندهی شجاع و خستگی‌ناپذیر، در عین حال شخصیتی غدار و ستمگر بود.

۵۶. آبهایی که از طریق کانال از دریاچه بی شهر جاری است، در نزدیکی سیدی شهری، از روستای قراجه ویران گذشته در «ماوی بغاز» (تنگه آبی) واقع در سر راه بوزقیر، به بوزقیر چایی (نهر بوزقیر) پیوسته، تشکیل رود چهارشنبه را داده، شاخه‌ای از آن نیز تا نزدیکیهای قونیه می‌رسید. مؤلف تاریخ نشری (ص ۳۱۴) می‌نویسد که از کوشک بُوکی که یکی از روستاهای بی شهر (بیگ شهری) است، مرز تعیین شد.

۵۷. عاشق پاشازاده می‌نویسد که بر اثر این جنگ، آقسرائ، نیغده (نیده)، قیصریه و دوه‌لی قراحصار به دست عثمانیان افتاد، و با اینکه مقریزی نیز می‌نویسد که به موجب اخباری که در شوال ۷۹۳ / ۲ سپتامبر ۱۳۹۱ به قاهره رسید، سلطان یلدرم بایزید، قیصریه را تصرف کرد، ولی این خبر و نوشته صحت ندارد. زیرا آقسرائ که در تصرف امیر قرامان بود، در سال ۷۹۷ هـ. ق. / ۱۳۹۵ م. به دست قاضی برهان الدین احمد افتاده بود، و می‌توان گفت که این منطقه حتی پس از جنگ عثمانیان و قرامانیان باز هم در دست قرامانیان بود. در حقیقت قیصریه، دوه‌لی قراحصار، متعلق به قاضی برهان الدین احمد بود. نیده (نیغده) نیز از آن امیرنشین قرامان بود، و در سال ۸۰۰ هـ. ق. / ۱۳۹۷ م. از شهرهای این امیرنشین به حساب می‌آمد. در بزم و رزم (ص ۳۹۲) فقط اشاره شده است که بیگ شهر (بی شهر) به دست عثمانیان افتاد. در این صورت احتمال دارد که بایزید، تهاجماتی به آقسرائ، نیده و قیصریه صورت داده، و آن منطقه را به غارت کشیده باشد. در تاریخ نشری، اشاره به تصرف این مناطق نشده است. با توجه به تاریخ و زمان تصرف آنجا، این جنگ بایزید با دیگر جنگهایش در آنجا اشتباه شده است.

۵۸. در کتاب تقی الدین قاضی ابن شهبه (کتابخانه ملی پاریس، نسخه‌های خطی عربی، شماره ۱۵۹۹، ص ۴۱، و مختصرالتواریخ، همان کتابخانه، شماره ۱۳۲۲، ص ۷۰). با اینکه سلطان یلدرم بایزید در شوال سال ۷۹۳ / سپتامبر ۱۳۹۱، قیصریه را به تصرف در آورده، و حکمرانش را دستگیر کرد. ولی چون در آن تاریخ، قیصریه در دست قاضی برهان الدین احمد بود، بنابراین محل و شهری که بایزید تصرف کرده، باید شهر و یا

- قلعه‌ای دیگر جز بیگ شهری (بی شهری) باشد.
۵۹. دوکاس (چاپ بن) ص ۴۸، می‌نویسد که این جریان در طی جنگ بایزید که علیه ترکهای فریقیه واقع در پامفیلیا، صورت گرفت، انجام شد.
۶۰. تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۳۰؛ و تاریخ نشری، ص ۳۱۶؛ منجم‌باشی، ج ۳، ص ۳۰۷. آنها به اشتباه بجای اسفندیاریگ، نام پدرش قوتوروم بایزید را ذکر کرده‌اند (رک به: «امیرنشین آل جندر» در فصل سوم).
۶۱. تاریخ نشری، ص ۳۱۶؛ و بهشتی (نسخه موجود در کتابخانه‌ام «مؤلف») ص ۸؛ خیرالله افندی، ج ۵، ص ۳۹. با اینکه نمی‌توان درباره قطعی بودن تاریخها داوری کرد، ولی پس از مقایسه و کنترل، نزدیکترین تاریخ ممکن، قید شد.
۶۲. بهشتی و نشری، می‌نویسند که از نیه‌بولی به حوالی افلاق رفت. گیبونس نیز می‌نویسد، از سیلیستره رفت (ص ۱۶۹).
۶۳. گیبونس (ترجمه راغب خلوصی)، ص ۱۶۹، ۱۷۰؛ خالکوندیل می‌نویسد که در جنگ افلاق، عثمانیان و افلاقی‌ها پس از دادن تلفات، هر دو عقب نشستند. اوروج بیگ نیز (ص ۲۷) بر همان عقیده است.
۶۴. تاریخ هامر، ج ۱، ص ۲۶۷ و گیبونس، ص ۱۶۹.
۶۵. تاریخ تصرف سلانیک، در منابع تاریخی به‌طور صریح روشن نیست. از نوشته خالکوندیل چنین برمی‌آید که سلانیک برای نخستین بار، بعد از حادثه سرز، در زمان سلطان مراد، و توسط جاندارلی خلیل خیرالدین پاشا به تصرف درآمد، و پس از استدعای مانوئل به دستور سلطان مراد اول در اختیار مانوئل قرار گرفت (تاریخ هامر، ج ۱، ص ۲۷۹). از منابع عثمانی، نشری (ص ۳۲۲) تاریخ تصرف سلانیک را در زمان سلطان بایزید ۱۹ جمادی الآخر ۷۹۶ / ۲۱ آوریل ۱۳۹۴ می‌نویسد. روحی و تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۴۰ و ۱۴۱) نیز به نقل از نشری همان تاریخ را ذکر کرده‌اند. کاتب چلبی نیز در بخش مربوط به روم ایلی همان تاریخ را آورده است. دوکاس مورخ رومی نیز، بی‌آنکه اشاره‌ای به تاریخ واقعه کرده باشد، می‌نویسد که سلطان بایزید از بیتینیا وارد تراکیه (تراکیا) شد، و روستاهای نزدیک استانبول را ویران کرد و پس از آنکه اهالی منطقه پانیدو Panido تا استانبول را به مناطق دیگر انتقال داد، و سلانیک و سایر اراضی آن منطقه را تصرف کرد و آقنجیها را تحت فرماندهی اورنوزبیگ به موره اعزام داشت، ایالات لاکه دمونیا Lakedemonya و آخایی را کوید (چاپ بن، ص ۴۹ و ۵۰). تاریخ هامر (ج ۱، ص ۲۷۹) اشاره‌ای به تاریخ تصرف سلانیک ندارد، و مطالبش به

نقل از تاج‌التواریخ است و از نظر وی سال ۱۳۹۴ م. سال تصرف سلانیک است. بهشتی (نسخه موجود در کتابخانه ام «مؤلف»، ص ۱۱)، نیز می‌نویسد پس از آنکه اروپایی‌ها سواحل روم ایلی را کوبیدند، بایزید با امرایش به مذاکره و مشورت پرداخت و گفت: «محل اصلی نفوذ اروپایی‌ها، سلانیک است.» از این رو توجه خود را به سلانیک معطوف داشت، و در سال ۱۳۹۴ م. آنجا را در محاصره گرفت. گیونس با اینکه به عقیده تاج‌التواریخ که معتقد است بایزید در سال ۱۳۹۱ م. سلانیک را در محاصره گرفت، اشاره می‌کند، ولی خود به تصرف سلانیک توسط بایزید عقیده ندارد (ص ۲۷۰).

در صورتی که سلانیک بعدها توسط امیر سلیمان به امپراتور بیزانس واگذار شد. بنا به این بررسیها، بایزید در سال ۱۳۹۰ م. در آناتولی سرگرم جنگ با امیرنشین قرامان بوده، و پس از آن در زمستان سال ۱۳۹۱ م. به دنبال تجاوز میرچا به اراضی روم ایلی، به افلاق حمله برده و جنگ افلاق روی داده است. بنابراین، احتمال دارد تصرف سلانیک در تاریخ ۱۳۹۱ م. صورت گرفته باشد. ولی من «مؤلف» تاریخی را که منابع عثمانی قید کرده‌اند، پذیرفته و در متن آوردم.

۶۶. دوکاس (چاپ بن) ص ۵۰؛ خالکوندیل (چاپ پاریس) ص ۳۶؛ تاریخ نشی، ص ۳۲۴؛ عاشق پاشازاده، ص ۶۸، بهشتی، ص ۱۱ و اوروج‌بیگ، ص ۲۷. منابع عثمانی می‌نویسند که سلطان یلدرم بایزید خود در قراقره Karafere اقامت کرد و دستور حمله به یونان را صادر کرد. آنچه مسلم است، اینکه، این حملات به قصد اشغال آنجا نبوده، بلکه بیشتر به خاطر اختلافات داخلی بین امرای کوچک یونان و دعوت از عثمانیان صورت گرفته بود.

۶۷. خالکوندیل، و به نقل از وی گیونس و یورگا می‌نویسند که استانبول از سال ۱۳۹۱ تا ۱۴۰۲ م. یازده سال در محاصره قرار داشت. در منابع عثمانی (عاشق پاشازاده، نشی، اوروج‌بیگ، تاج‌التواریخ و ...) می‌نویسند که استانبول قبل و بعد از جنگ نیه‌بولی یعنی دوبار در محاصره قرار گرفت. بنا به نوشته تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۴۷)، محاصره اول شش ماه به طول انجامید، و محاصره دوم تا زمان جنگ بایزید با امیر تیمور ادامه پیدا کرد. خالکوندیل می‌نویسد از محاصره استانبول، در اثنای جنگ نیه‌بولی نیز به کلی صرف‌نظر نشده، و ادامه پیدا کرد. به نظر می‌رسد که در نظر داشتند که شهر را از طریق گرسنه نگاه داشتن مردم وادار به تسلیم کنند. عاشق پاشازاده تاریخ محاصره استانبول را سال ۵۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م. نوشته است. فرانچس، آغاز محاصره استانبول را سال ۱۳۹۲ م. می‌داند. تمامی این بررسیها نشان می‌دهد که محاصره استانبول قبل و بعد از

جنگ نیه‌بولی همچنان ادامه داشته و بایزید هنگام عزیمت به جنگ نیه‌بولی از محاصره استانبول دست نکشید، و با اینکه در طی جنگ نیه‌بولی اکثر قوای خود را از آنجا برداشت، ولی بعد از جنگ مذکور، استانبول را بیش از پیش و این بار هم از طریق دریا و هم از راه خشکی تحت فشار قرار داد. با توجه به اینکه نیروی دریایی عثمانیان از اهمیت چندانی برخوردار نبود، بدین جهت استانبول آنچنان که لازم بود، در محاصره قرار نگرفته بود. بنابراین محاصره استانبول به دو مرحله تقسیم می‌شود: اول قطع ارتباط، دوم محاصره کامل.

۶۸. امپراتور مانوئل به محض اطلاع از فوت پدرش، شبی مخفیانه از بورسه فرار نمود و وارد استانبول شد، و به این فکر افتاد که بایزید در مورد وی و شهر استانبول چه اقدامی خواهد کرد. بایزید پس از اطلاع از فوت یوانیس و فرار مانوئل، سخت ناراحت شد و سفیری نزد مانوئل فرستاد، و پیشنهاد کرد تا یک نفر ترک به عنوان حاکم شرع برای رسیدگی به دعاوی تجاری مسلمانان و رسیدگی به امور تجار مسلمان که به استانبول رفت و آمد داشتند، آنجا مستقر گردد. ضمناً پیغام داد در صورتی که او امرش به اجرا درنیاید، بهتر است که دروازه‌های شهر را بسته و خود در شهر حکمرانی کند، زیرا بیرون از شهر استانبول از آن وی (بایزید) خواهد بود (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۴۹)، و چون پیشنهاد بایزید پذیرفته نشد، شهر در محاصره قرار گرفت.

۶۹. دمیرتاش پاشا گفت: «سلطان باشوکت و عظمت من، بر ما واجب است که به استانبول حمله کنیم... این شهر کافر، چرا باید در میان ما باشد. امید است که این شهر ملعون را نیز همانند الاشهر به سهولت فتح کنیم. سلطان بایزید نیز این پیشنهاد را مناسب و بجا دانست، و به فکر فتح استانبول افتاد و فرمود کشتیها از گلیبولی به راه افتاده، به جنگ پردازند و شهر را بدین ترتیب در محاصره گرفت... اما در آن دوران تعداد توپها همانند امروز زیاد نبود. جنگ مختصری انجام شد و شهر را در محاصره قرار دادند تا از طریق گرسنه نگاه داشتن، مردم را وادار به تسلیم کنند...» (تاریخ نثری، ص ۳۲۴، و تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۲).

۷۰. مانوئل پس از رسیدن به استانبول، سال بعد آنچنان که رسم بود، نزد بایزید نرفت. درحالی که به موجب معاهده فیما بین، می‌بایست خود و یا در صورت داشتن شریک سلطنت، وی به اتفاق تعدادی سرباز برای کمک نزد سلطان عثمانی برود. به بایزید گفتند که بیهوده منتظر آمدن امپراتور است. پس از آن بایزید، علی پاشا پسر خلیل خیرالدین را نزد امپراتور فرستاد تا از او دعوت به عمل آورد، و گفت در صورتی که از آمدن

خودداری کند، استانبول را در محاصره گیرد. هرچند مانوئل دعوت را پذیرفت، ولی از آمدن خودداری کرد، و شهر در محاصره قرار گرفت. بنا به عقیده خالکوندیل، علی پاشا، به امپراتور توصیه کرد که از رفتن نزد پادشاه خودداری کند (ص ۴۲). خالکوندیل و فرانچس هر دو عقیده دارند که محاصره استانبول در سال ۱۳۹۲ م. آغاز شد.

۷۱. بایزید علیه شهر نجنگیرد و به تخریب قلاع و حصارهای شهر نیز نپرداخت. فقط با اسکان هزاران نفر از ترکها در خارج از شهر، از ورود و خروج ساکنان شهر عملاً جلوگیری نمود، که این عمل سبب قحطی در شهر گشت. مانوئل دستپاچه شده بود، و نمی دانست چه اقدامی بکند، و چون از هیچ سویی کمکی به وی نشد، نامه هایی برای پاپ، پادشاه فرانسه و پادشاه مجارستان نوشت، و به آنها اطلاع داد که شهر در محاصره و تحت فشار قرار گرفته است، و در صورتی که کمک رسانی صورت نگیرد، استانبول تسلیم دشمنان دین مسیح خواهد شد (دوکاس، ص ۵۰)، و بعد از آن بود که جنگ صلیبی به فرماندهی سیگیسموند پادشاه مجارستان صورت گرفت. در تاج التواریخ (ج ۱، ص ۱۴۲) نیز آمده است که از پادشاه مجارستان درخواست کمک کرد.

۷۲. یوانیس، پسر آندروونیکوس کور و نوه یوانیس پنجم، و امپراتور مانوئل عموی او بود. یوانیس از بیم خشم و غضب عثم مانوئل، هرچند از استانبول فرار کرد، ولی مجبور به بازگشت شد. مانوئل او را برای انجام برخی کارهای شخصی به ایتالیا فرستاده بود، و پس از انجام مأموریتش در ایتالیا بنا به فرمان عثم، مأموریت یافت به جنوا رفته، و علیه ترکها درخواست کمک کند. اما در واقع مانوئل پنهانی از جنوایی ها خواست تا یوانیس را بازداشت و در محلی مطمئن زندانی کنند، و آنها نیز چنین کردند. یوانیس که مدت زیادی در زندان بود، سرانجام راه فراری یافت و ابتدا به ایتالیا، و بعد نیز نزد بایزید که استانبول را در محاصره گرفته بود، آمد و مورد استقبال قرار گرفت. یوانیس در تسلیم بدون خونریزی سیلیوری کمک نمود، اداره سیلیوری به شرط آنکه تحت الحمايه عثمانیان باشد، به وی واگذار شد (خالکوندیل، چاپ پاریس، ص ۴۲ و ۴۳). یوانیس بعدها از نزد بایزید به استانبول گریخت.

۷۳. دوکاس (چاپ بن) ترجمه میر میر اوغلی، ص ۴۸.

۷۴. فرانچس (چاپ بن)، ترجمه میر میر اوغلی، ص ۵۸.

۷۵. هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۱، ص ۲۶۷؛ گیبونس، ص ۱۷۳؛ تاج التواریخ (ج ۱، ص ۱۳۰). وی تاریخ این جنگ را با جنگ افلاق اشتباه کرده است.

۷۶. بزم و رزم، (چاپ استانبول، ۱۹۲۸) ص ۳۹. بایزید با در نظر گرفتن احتمال کمک به

قرامان اوغلی، مستقیماً به طرف قرامان حرکت کرد، پس از تصرف حمید ایلی و تکه، از حمید ایلی ناگهان به سوی قرامان بازگشت، به طوری که قاضی برهان‌الدین احمد و سلیمان پاشا نتوانستند بموقع به وی کمک کنند.

۷۷. بزم و رزم (چاپ استانبول، ۱۹۲۸)، ص ۳۹۲-۳۹۴ و ۴۰۲. در تقویمی (موجود در کتابخانه ملت) مربوط به دوران سلطان مراد دوم درباره قتل سلیمان پاشا، چنین آمده است: «واقعه سلیمان و گرفتن عثمانیان، عثمانجق را، ثلاث و تسعین و سبعايه» عملیات آناتولی که با قتل سلیمان پاشا به نتیجه رسید، مراحل مختلفی داشت. بدین ترتیب که: بایزید هنگام عزیمت به جنگ ابتدا بر آن شد که امرای دولت آردنه (آرتنه) را که دشمن قاضی برهان‌الدین احمد بودند، به سوی خود بکشاند، و امیر احمد پسر حاجی شادگلدی پاشا، امیر آماسیا با وی به توافق رسید. به سبب قتل حاجی شادگلدی پدر امیر احمد که سرسختترین دشمن قاضی برهان‌الدین احمد بود، مسئله خونخواهی هم بین آن دو وجود داشت، و قاضی برهان‌الدین احمد، نتوانست آماسیا (آماسیه) را از چنگ وی خارج کند. امیر احمد در صدد بود عثمانیان را که دشمن قاضی برهان‌الدین احمد بودند، به جانب شیل ایرماق بکشاند. بدین جهت در صدد برآمد به کوتوال قلعه سیمالو، که Simalu می‌خواست قلعه را تسلیم عثمانیان نماید، کمک کند. اما قاضی برهان‌الدین احمد پیشدستی کرده، آنجا را به تصرف درآورد. سلطان بایزید طی نامه‌ای از قاضی برهان‌الدین احمد خواست تا بی طرف بماند او نیز در پاسخ از بایزید خواست تا اقداماتش را متوقف کند، در غیر این صورت به جنگ خواهد پرداخت. قاضی برهان‌الدین احمد هنگام عزیمت به آماسیا، خبر بازگشت بایزید به دستش رسید (بزم و رزم، ص ۳۹۴).

۷۸. تاریخ قتل سلیمان پاشا و الحاق قسطنطنیه [به قلمرو عثمانی] در تقویم موجود در کتابخانه نور عثمانیه به شماره ۳۰۸۰، سال ۷۹۱ ه. ق.؛ و در جامع‌الدول، تاریخ عثمانی انجمن تاریخ؛ و در دول اسلامیه، و مقاله احمد توحیدبیگ «مجله انجمن تاریخ عثمانی (سال ۱، ص ۳۹)، سال ۷۹۵ ه. ق. / ۱۳۹۲ م. ذکر شده است. در رساله التقویم، از کتابهای کتابخانه اسعد افندی (شماره ۱۹۷۸)، و در تواریخ ملوک قرون ماضی (موجود در کتابخانه ملت) سال ۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م. و در تقویم موجود در کتابخانه کوشک بغداد توقیاتی سرای (شماره ۳۱۰) سال ۷۹۲ ه. ق. / ۱۳۹۱ م. نوشته شده است. من «مؤلف» تاریخی را که قرین به صحت است یعنی سال ۷۹۴ ه. ق. / ۱۳۹۲ م. پذیرفتم.

۷۹. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر شماره ۱۶۶ تحریرات (دفتر ثبت اراضی شماره ۱۶۶) ص

۴۷۶.

۸۰. بزم و رزم، ص ۴۰۵؛ و تاریخ ملوک قرون ماضی «گریختن عثمانیان از [قاضی] برهان‌الدین [احمد] فی ثلاث و تسعین و سبعايه.»

۸۱. بزم و رزم، ص ۴۰۸.

۸۲. همان اثر، ص ۴۱۹.

۸۳. همان اثر، ص ۴۲۰.

۸۴. همان اثر، ملک ظاهر برقوق، سلطان مملوکها، به‌خاطر جنگ امیر قرامان، و قاضی برهان‌الدین احمد، با پادشاه عثمانی، ابتدا حسام‌الدین والی کرک (کراک = Kerak) را به‌عنوان سفیر نزد یلدرم بایزید فرستاد، و از آنها خواست که به جنگ پایان دهند. بایزید پیشنهاد وی را پذیرفت و بین طرفین صلح و آشتی برقرار شد. تاریخ تقی‌الدین قاضی‌بن شهبه، ج ۲، ص ۴۲، و مختصر التواریخ، ص ۶۶، سال ۷۹۵ هـ.ق.

۸۵. بزم و رزم، ص ۴۲۶ و «مجله انجمن تاریخ عثمانی»، سال ۶، شماره ۹۰۴، ص ۴۰۷.

۸۶. بزم و رزم، ص ۴۲۰.

۸۷. وقایعنامه فرانچس (چاپ بن)، ترجمه میرمیر اوغلی.

۸۸. یورگا، تاریخ امپراتوری عثمانی، ج ۱، ص ۱۹۰۲. پاپ مستقر در روم یعنی بونیفاس نهم (یک پاپ هم در آوینیون مستقر بود)، در سال ۱۳۹۴ م. برای ترتیب دادن جنگ صلیبی، دو فرمان صادر کرده بود در سال ۱۳۹۵ م. برای تشویق بندیکت دُژان نِور (نه‌ور) Benedict dejean Never، پاپ آوینیون، نامه‌هایی نوشت. در طی همان سال فیلیپ دومزی‌یر، بنا به فرمان شارل ششم پادشاه فرانسه، نامه مشهور و معروف خود را به ریشارد (ریچارد) پادشاه انگلستان نوشت. در سایه این قبیل تشویق و تبلیغات گوناگون، اردوی صلیبیون تشکل یافت. برای کسب اطلاعات بیشتر رک به:

Atiya, *The Crusade in The Later Middle Ages*, 1938, London, P. 435.

«تکفور کاملاً زبون شدند و برای پادشاه اونقوروس (هنگری = مجارستان) انواع و

اقسام هدایا فرستاده شد...» تاریخ آل عثمان، اثر روحی.

۸۹. درباره تعداد کل نیروهای جنگجو و جنگنده صلیبی که در جنگ نیه‌بولی شرکت داشتند، توسط ع. س عطیه بررسیهای لازم صورت گرفته و نتایج زیر به‌دست آمد:

ده‌هزار نفر فرانسوی، یک‌هزار نفر انگلیسی، شش هزار نفر آلمانی، ده‌هزار نفر افلاقی، سیزده هزار نفر داوطلبان و سربازان مزدور لهستانی، ایتالیایی، اسپانیایی و بوهمیایی، رک به:

Atiya, *The Crusade in The Later Middle Ages*, 1938, London, P. 430-445.

به هر رو، آنچه مسلم است، اینکه تعداد قطعی نیروهای جنگنده، کمتر از یکصد هزار نفر نبود. برخی از محققان که درباره جنگ نیه‌بولی سخن گفته‌اند، نوشته‌اند که تعداد نیروهای صلیبی، یکصد و بیست هزار نفر بود، بیست هزار نفر از آنها را افراد غیر نظامی و فقط خدمه به حساب آورده‌اند، بنابراین، تعداد کل نیروهای جنگنده را که به یکصد هزار نفر می‌رسید، قبول دارند (گیبونس، ص ۱۹۱، یادداشت). شیلدبرگر نیز که در جنگ نیه‌بولی به اسارت درآمده بود، می‌نویسد تعداد نیروهای صلیبی در این جنگ، شصت هزار نفر بود. در مقابل بنا به گزارش گروه اکتشافی شاهزاده افلاق، در اردوی بایزید، بیست پرچم وجود داشت. اگر هر پرچم نماینده و نشان‌دهنده ده هزار نفر به حساب آید، در این صورت اردوی عثمانی متشکل از دویست هزار نفر بود. این تعداد مبالغه‌آمیز درباره اردوی عثمانی، به‌منظور عذر و توجیه شکست قوای صلیبیون بوده است، تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۴۳) تعداد نیروی دشمن را یکصد و سی هزار نفر می‌نویسد. روحی نیز در تاریخ خود همین تعداد را ذکر کرده است.

۹۰. گیبونس، ص ۱۸۴.

۹۱. گیبونس، به نقل از تاریخ مجارستان اثر انگل Engel است (ص ۱۹۱).

۹۲. این نوشته فرانچس از محاصره استانبول قبل از جنگ نیه‌بولی سخن نمی‌گوید، و می‌نویسد در جنگ نیه‌بولی، امپراتور برخلاف پیمان فیما بین از اعزام نیروی کمکی برای عثمانیان خودداری کرد، و محاصره استانبول پس از این جنگ صورت گرفت. دوکاس (چاپ بن، ص ۴۹ و ۵۰) نیز می‌نویسد: بایزید پس از اطلاع از این موضوع که مدتی است نیروهایی از غرب رسیده و گرد هم آمده‌اند، تمام سربازان و نیروهای خود در آناتولی و روم ایلی و نیز سربازانی که استانبول را در محاصره داشتند، یکجا جمع کرد و روبه جانب دشمن حرکت کرد...» خالکوندیل نیز می‌نویسد که در طی ده سالی که استانبول در محاصره قرار داشت، از اعزام سرباز و نیرو به استانبول خودداری و غفلت نشد (چاپ پاریس، ۱۶۳۲، ص ۴۲). آنچه مسلم است، اینکه سلطان بایزید هنگام عزیمت به نیه‌بولی، برای اینکه مانع پیوستن امپراتور بیزانس به صلیبی‌ها شود، کاملاً از محاصره استانبول چشم‌پوشید و فقط از شدت آن اندکی کاست. روحی می‌نویسد، بایزید که ناگزیر از رفتن به سوی صلیبی‌ها بود، ناچار با امپراتور بیزانس از در صلح درآمد.

۹۳. بنا به گفته شیلدبرگر، این میرچا شاهزاده افلاق بود که تعداد سپاهیان عثمانی را تخمین

زد.

۹۴. شاهزاده افلاق، یکهزار نفر از افراد اردویش را برداشت و دشمن را پیدا کرد. بعد نزد پادشاه مجارستان آمد و اطلاع داد که دشمن را یافته است و دشمن بیست پرچم دارد که هر پرچم نماینده ده هزار نفر است. ضمناً در زیر پرچم، افراد متعلق به همان پرچم قرار دارند (شیلدبرگر، ترجمه حقی مخلص بیگ).

۹۵. این ادعا که تعداد افراد نیروی عثمانی دویست هزار نفر بوده، بیش از اندازه مبالغه آمیز است. عثمانیان حتی در قرن هفدهم نیز نتوانستند این چنین نیرویی را وارد میدان کنند بنا به بررسی عزیز، س. عطیه، تعداد افراد اردوی عثمانی یکصد و چهار هزار نفر بود. به موجب منابعی که برای وی موثق بوده، در اردوی عثمانیان، سی هزار نفر پیاده نظام، سی هزار نفر سواره نظام و چهل هزار نفر پسقراول و نیروهای گارد شاهی (قبوولی) بایزید نیز حضور داشتند. با توجه به اینکه تعداد نفرات نیرویی که بایزید در مقابل امیر تیمور وارد میدان کرد، هشتاد هزار نفر بود، بنابراین، تعداد یکصد و چهار هزار نفری که عطیه تخمین و ذکر کرده است، نیز مبالغه آمیز است. اگر نوشته وی قابل قبول باشد، بخشی از افراد سواره نظام و پیاده نظام جزو افراد ذخیره (یا یا و مسلم) و پشت جبهه بوده و جنگاور و محارب نبودند.

۹۶. شیلدبرگر، هامر، ج ۱، ص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۹۷. خاخام ژوزف می نویسد نیروهای داوطلب پیشقراول که از پیروزیهای اولیه بسیار خوشحال بودند، به به و چهچه می گفتند. اما این خوشحالی دیری نپایید. زیرا بایزید همراه سواره نظام و اردویش و گاریهایش، همانند هلالی تازه پدیدار شد. وی با آرایش جنگی در حرکت و پیشروی بود.

۹۸. نشری (ص ۳۲۸-۳۲۶) درباره جنگ نیه بولی چنین می نویسد: «کفار در صدد برآمدند تا سربازان اسلام را به دو بخش تقسیم کنند و در میان گیرند. سپاه اسلام نیز دو قسمت شده بود. جناح سلطان بایزید در کمینگاه مستقر شده بود. صبح روز جمعه، گروهی از غازیان بلافاصله دست به حمله زده، به جانب اونگروس (هنگری = مجارستان) هجوم بردند. زمانی که کفار آنها را از دو جانب در میان گرفتند، بایزیدخان در کمینگاه بود و با بانک تکبیر بر کفار هجوم برد. کفار متوجه شدند که ترکها نیرویی در کمینگاه دارند. کفار با گفتن اینها ترکها هستند، مثل خوکی رم کردند، و چون کلاغی که از چنگ شاهین بگریزد، گریختند...» دوکاس نیز چنین می نویسد: «صلیبیون دسته جمعی قلب سپاه ترکها را شکافتند، و با نیرویی عظیم پیشروی کرده، و هرکس را سر راه دیدند از دم تیغ

گذراندند، و به حدی پیش رفتند که به انتهای محل سپاه عثمانی رسیدند، و در صدد بودند که هنگام بازگشتن، باقیماندهٔ افراد اردوی عثمانی را نیز نابود کنند، زیرا به نظر می‌رسید که تیراندازان ترک قصد شرکت در جنگ را ندارند. ولی فلاندرها که متوجه شدند جنگ به سود عثمانیان تغییر وضع پیدا کرد، پا به فرار نهادند. تمامی سربازانی که تحت فرماندهی شخص بایزید بودند، مستمر بگیر بوده، تعدادشان متجاوز از ده هزار نفر بود (منظور دوکاسینی چریها بوده است). آنها برای اینکه شک و شبهه‌ای ایجاد کنند، در جنگل استتار کرده بودند، و به محض صدور فرمان به جانب فرانکها و مجارها هجوم بردند، و با چرخشی، آنها را در میان گرفتند و بخشی از آنها را از دم تیغ گذراندند...» (چاپ بن، ص ۵۰).

۹۹. ترکها اطلاع یافتند که سیگسموند با قدری از مقابل کلیبولی عبور می‌کند. بنابراین، ما را از بازداشتگاهمان بیرون آورده و کنار دریا بردند و به ریشخند ما را به ردیف پشت سر هم قرار داده، فریاد زدند که برای نجات سربازانت از کشتی خارج شو، و چند برخورد دریایی روی داد، ولی نتیجه‌ای حاصل نیامد و ضرری نیز وارد نیامد. پادشاه [مجارستان] به راه خود ادامه داد (شیلدبرگر، ترجمهٔ حقی مخلص).

۱۰۰. گیوننس، تأسیس امپراتوری عثمانی، ص ۱۹۹.

۱۰۱. شیلدبرگر که در این جنگ به اسارت درآمده بود، این حادثه را تحت عنوان «پادشاه ترکها، اسرا را چگونه اعدام کرد.» چنین توضیح می‌دهد: پادشاه ترکها، پس از پیروزی در جنگ، در محلی که سیگسموند در آنجا مستقر شده و جنگ در آن محل جریان یافته بود، ایستاد، به سپاهیان و سربازان کشته‌اش نگرست، و پس از مشاهدهٔ کثرت تلفات گریست و سوگند یاد کرد که انتقام خون کشته‌شدگان را بگیرد، و فرمان داد که روز بعد تمام اسرا را حاضر کنند و اظهار داشت که کسانی که از آوردن اسرا خودداری کنند، به قتل رسانده، اموالشان را مصادره خواهد کرد. روز بعد، هرکس تعداد اسرایی را که داشت، در حالی که با طناب بسته بود، حاضر کرد. کسی هم که مرا اسیر کرده و سومین اسیر او به‌شمار می‌آمد، در حالی که با طناب بسته بود، حاضر کرد. پس از آنکه اسرا را نزد پادشاه حاضر کردند، پادشاه عثمانی برای اینکه نشان دهد که چگونه انتقام خون سربازانش را خواهد گرفت، دوک بورگوندی (ژان بی‌باک به اسارت درآمده) را نزد خود خواند. دوک بورگوندی که متوجه خشم و غضب پادشاه شد، تقاضای عفو افراد مورد نظر را نمود و بایزید تقاضایش را پذیرفت. دوک دوازده نفر از امرا را که از سرزمین خود آورده بود، و نیز استفان شیمهن S.Simhen و هانس

فون بورمان Hans Von Burman را نزد خود نگاه داشت. پادشاه فرمان داد که هرکس اسیر و یا اسرایی که دارد، به قتل رساند. سر دوستانم از نشان جدا گردید، و چون از کشتن افراد کمتر از بیست سال خودداری کردند، مرا نیز نزد سایر کودکان و جوانان بردند. من «آن موقع هیجده سال داشتم.» شیلدبرگر، جزو اسرای سهم پادشاه شده بود. وی را ابتدا به قلعه گلیبولی فرستاده و پس از آنکه دو ماه در قلعه مذکور ماند، به بورسه فرستاده شد و او را همراه با فتودور، از امرای مجارستان و نیز شصت نفر از سایر اسرا را آماده کردند تا نزد سلطان مملوک بفرستند. ولی چون شیلدبرگر در آن زمان بیمار بود، او را برای خدمت به پادشاه نگاه داشتند.

۱۰۲. درباره علت عقب‌نشینی شاهزاده افلاق، رک به: اطلاعات موجود در روابط عثمانی - افلاق.

۱۰۳. در «فتحنامه نیه‌بولی» موجود در منشآت فریدون‌بیگ، با اینکه تاریخ این جنگ روز جمعه یازدهم ماه صفر ۷۹۸ ه. ق. / ۲۵ نوامبر ۱۳۹۵ ذکر شده است، ولی تاریخ مذکور مشکوک است. در منابع خارجی ۲۸ و ۲۹ سپتامبر ۱۳۹۶ آمده است. اینگِل تاریخ جنگ را روز سه‌شنبه قید کرده است که مصادف با بیست و هشتم سپتامبر می‌باشد. عطاییگ مترجم تاریخ هامر، تاریخ ذکر شده در منشآت را اساس قرار داده است و بنا به محاسبه تقویم (یعنی نه از روی اصول رؤیت هلال ماه نزد ترکها) تاریخ ۱۲ صفر ۷۹۵ / ۲۶ نوامبر ۱۳۹۵ را پذیرفته است که با حساب رؤیت هلال ماه مصادف با ۱۱ ماه صفر می‌گردد (ترجمه تاریخ هامر، ج ۳، ص ۳۳۱ و ۳۳۲). همچنین در همان فتحنامه، آمده است که شاهزاده سلیمان فرمانده جناح راست، و شاهزاده مصطفی، فرمانده جناح چپ بوده است.

۱۰۴. عاشق پاشازاده، ص ۶۶؛ تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۳؛ نوشته نشری در این مورد قبلاً به صورت یادداشت (پانوش) آمده است.

۱۰۵. بنا به عقیده شیلدبرگر، بایزید که اطلاع یافت پادشاه مجارستان قصد حمله به وی را دارد، تصمیم به فرار گرفته بود، که والی صربستان با نیرویی پانزده هزار نفری به کمک آمد و پادشاه مجارستان را مغلوب نمود. ولی چون حوادث جنگ چنین جریانی نداشته، بنابراین، نوشته وی خطاست، و در جنگ دوم که منجر به نابودی سربازان در همان مرحله نخست گردید، هنگامی که حمله به نیروهای اصلی امپراتور صورت گرفت، والی صربستان خود را به اردو رساند و عامل مؤثری در پیروزی گردید.

۱۰۶. تهاجمی که به مجارستان صورت گرفت، و تا درون و عمق سیتیریا Sitirya و پترو

وارادین Petro Varadin پیش رفت، و شانزده هزار نفر (در نوشته شیلدبرگر شش هزار نفر) به اسارت درآمدند که به روم ایلی و آناتولی فرستاده شدند.
 ۱۰۷. بنا به نوشته شیلدبرگر (ترجمه حقی مخلص)، بایزید، ژان و چند نفر دیگر را در بورسه نگاه داشت، و بقیه را به میخالیچ فرستاد. نسبت به اسرای مذکور بدرفتاری نشد و تا حدی آزادگذارده شدند. به آنها اجازه داده شد که به شکار بپردازند (گیونس، ص ۲۰۱).

۱۰۸. گیونس، به نقل از فرویسار Froissart، ص ۲۰۳، این گفته‌های بایزید هرچند طولانی بود، ولی من «مؤلف» خلاصه‌اش کردم.

۱۰۹. گیونس، ص ۲۱۲.

۱۱۰. گیونس، ص ۲۰۳؛ هامر، ج ۱، ص ۲۸۷. دوکاس در مورد آزادی اسرای مذکور چنین می‌نویسد: آنها را در مقابل مبلغی معین، و ضمانت پسر فرانچسکو گاتلوتزو F. Gateluzo، حکمران میدیلی فروختند.

۱۱۱. بایزید به مانوئل پیغام داد که: «تو شهر را ترک کن تا یوانیس وارث بر حق امپراتوری وارد شهر شود، آنگاه من نیز با مردم استانبول صلح خواهم کرد.» (دوکاس). امپراتور یوانیس پنجم، پسر دوم خود مانوئل را در امر سلطنت و امپراتوری شریک خود نمود، و بدین ترتیب، حق پسر ارشدش آندروونیکوس را ضایع کرد. او نیز با پدرش به جنگ برخاست و مدتی مقام امپراتوری را به دست آورد. ولی یوانیس پنجم و پسرش مانوئل با یاری عثمانیان دوباره امپراتوری را به دست آوردند. آندروونیکوس سرانجام به امارت سیلیوری منصوب گردید. پس از مرگ آندروونیکوس، پسرش یوانیس جانشین او شد. بایزید پس از جنگ نیه‌بولی، از یوانیس خواست تا سیلیوری را تسلیم عثمانیان کند، ولی یوانیس پاسخ داد: با اینکه مقام امپراتوری حق طبیعی پدرش بود و از این حق محروم شد، و تنها سیلیوری به وی واگذار گردید، و اینک نیز اگر چنانچه سیلیوری نیز از او گرفته شود، ظلم بزرگی در حق وی صورت می‌گیرد، لذا بایزید از این خواسته خود منصرف شد و این بار امپراتور شدن یوانیس را مناسب با سیاست خود یافت.

۱۱۲. گیونس، ص ۲۱۰-۲۱۳؛ دوکاس (چاپ بن) ص ۵۳. فرانچس (فرانسوا)، نحوه امپراتور شدن یوانیس را به طریزی دیگر غیر از آنچه که دوکاس نوشته است، ذکر کرده است. بنا به نظر فرانچس، یوانیس که از مدتها قبل نزد سلطان یلدرم بایزید بود — احتمالاً به خاطر هواداران مانوئل — شایع گردید که نسبت به جان سلطان یلدرم

بایزید سوء قصد کرده، و نزد پادشاه سخنانی علیه یوانیس گفته شد. یوانیس، پس از اطلاع از این شایعات، از بیم خشم بایزید، فرار کرد و نزد عیش امپراتور (مانوئل) رفت و مورد استقبال قرار گرفت، و هنگامی که مانوئل برای دریافت کمک عازم اروپا گردید، یوانیس را بجای خود منصوب نمود.

۱۱۳. مردم شهر آتقدر گرسنگی کشیده بودند که با طنابهایی خود را به آن سوی دیوار رسانده، تسلیم عثمانیان شدند. از دست یوانیس هیچ کاری ساخته نبود، و خزانه نیز خالی بود. نیروهای امدادی صلیبی، با حمله به تنگه بوسفور در بخش ساحلی آناتولی و مصادره کشتیها، آذوقه و مایحتاج تأمین می کردند (گیبونس، ص ۲۱۵). خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۴۶) نیز می گوید که بایزید تصمیم گرفته بود که با استفاده از حربه گرسنگی، استانبول را وادار به تسلیم کند. وی اضافه می کند، در صورتی که بایزید از حرکت امیر تیمور با اردویی عظیم به قصد وی اطلاع نمی یافت، در این امر (تصرف استانبول) موفق می شد.

۱۱۴. آناتولی حصار را، گوزل حصار و آقچه حصار نیز می گفتند. گیبونس می نویسد که آناتولی حصار در فاصله سالهای ۱۳۹۲ و ۱۳۹۷ م. بنا گردید (یادداشت ص ۲۰۹). دوکاس نیز می نویسد که این حصار توسط چلبی محمد ساخته شد (چاپ بن، ص ۲۳۹)، ولی این مسئله که آناتولی حصار بعد از جنگ نیه بولی ساخته شد، به واقعیت نزدیکتر است. نشری می نویسد که گوزل حصار پس از جنگ نیه بولی ساخته شد (ص ۳۲۸ و ۳۲۹). در تاج التواریخ (ج ۱، ص ۱۴۸) نیز همین عقیده آمده است. مورخ عالی، در اثر خود به نام کته الاخبار (ج ۵، ص ۸۱)، می نویسد که این حصار در سال ۷۹۳ ه. ق. / ۱۳۹۱ م. ساخته شده است. به موجب تاریخ خیرالله افندی (ج ۵، ص ۵۴). بایزید در سال ۷۹۷ ه. ق. وارد آناتولی شد و پس از تصرف شیله در ساحل دریای سیاه، از پشت کوه یوشا (یوشاداغی) به سوی روستاهای «دره سکی» و «آق بابا» می رفت، گوزل حصار را در کنار «گوک سودرّه سی» (دره گوک سو) ساخت. ابن کمال می نویسد که آناتولی حصار پس از تصرف شیله در سال ۷۹۸ ه. ق. / ۱۳۹۵ م. ساخته شد (کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۷۸، برگ ۹۶). عقیده دوکاس به هیچ وجه قابل قبول نیست، زیرا امیر سلیمان چلبی، پس از جنگ آنکارا، مدتی در آنجا بود، و شرف الدین یزدی در ظفرنامه می نویسد، نخستین جنگ وی با امیر تیمور، آنجا اتفاق افتاده است. «آناتولی حصار» را ینی جه قلعه نیز گفته اند (تاج التواریخ، ص ۳۹ و ۴۰). ۱۱۵. دوکاس (چاپ بن) ص ۵۷.

۱۱۶. عاشق پاشازاده، ص ۶۸؛ و تاریخ نثری، ص ۳۳۰. بهشتی، ص ۱۴؛ تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۹؛ و مورخ عالی، ج ۱، ص ۸۱. مانوئل که پس از جنگ آنکارا، از اروپا بازگشته بود، ترکهای مقیم استانبول را از شهر اخراج کرد، و به تکیرداغ تبعید نمود، و مسجد را نیز ویران کرد. ترکهای رانده شده از استانبول، در قفق واقع در حوالی استانبول مستقر شدند (خیرالله افندی، ج ۵، ص ۵۶). ابن کمال می‌نویسد که مسلمانان اخراج شده از استانبول، موفق به بازگشت به سرزمین خود نشده و مجبور به اقامت در تکیرداغ شدند (نسخه خطی کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۷۸، برگ ۹۶B).

۱۱۷. در تاریخ نثری، ص ۳۲۸؛ و تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۶۷؛ تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۴۸) آمده است که تیمور پاشازاده یخشی‌بیگ از جانب سلطان بایزید مأمور تصرف برخی از نواحی ساحلی گردید. وی نیز شیلی (شیله) حصار را تصرف کرد و سلطان عثمانی نیز از طریق قوجه ایلی به محلی که اسکندر بغازی (تنگه اسکندر) «بوسفور» نامیده می‌شد، آمد و گوزل حصار را ساخت. عاشق پاشازاده شیله را به‌صورت شیلی نوشته است، و سایرین نیز به همان صورت شیلی نوشته‌اند. بهشتی در تاریخش شیلی حصار نوشته است (ص ۱۴۵). بهشتی اضافه می‌کند که سلطان بایزید به حوالی از میت آمده و در تنگترین بخش و محل اسکندر بغازی، شیله را ساخت؛ به‌نظر می‌رسد که بغاز (تنگه) استانبول را اسکندر بغازی نیز می‌گفته‌اند.

۱۱۸. موره که تا زمان جنگهای صلیبی کاملاً تابع بیزانس بود، بعدها وابسته به امپراتوری لاتین‌ها که در استانبول تأسیس یافت، گردید. بعد از آنکه استانبول در سال ۱۳۶۲م. به‌دست رومی‌ها افتاد، مجدداً تحت اداره این امپراتوری قرار گرفت. اسپارتا و میزیستره، مرکز سراسقف‌نشین موره بود. موره از سال ۱۳۴۸م. به‌بعد، ابتدا در تصرف مانوئل و ماتیاس پسران کانتاکوزن، و بعد نیز از سال ۱۳۸۳ تا سال ۱۴۰۷م. در دست تئودوروس پسر یوانیس پنجم بود، و بعد تا تاریخ ۱۴۴۳م. حاکمیت عثمانیان را به رسمیت شناخته و تئودوروس به‌عنوان والی موره منصوب گردید.

۱۱۹. پس از فوت فدریک Fedrik دوک سالونه در یونان، هلنا همسر وی و دختر کانتاکوزن با معشوق خود روابط نامشروع ایجاد کرد و به‌علت ظلم و ستمی که روا می‌داشت، و متهم به جادوگری نیز بود، لذا سراسقف دوک‌نشین سالونه، از سلطان بایزید برای اشغال و تصرف سالونه دعوت کرد. سلطان یلدرم بایزید نیز با استفاده از اختلافات موجود در آنجا، با یک تیر دو نشان زد، و هلنا نیز سالونه را به سلطان یلدرم بایزید تسلیم نمود.

۱۲۰. فرانچس و خالکوندیل می‌نویسند که یعقوب پاشا، بیگلربیگ روم ایلی، و نیز اورنوزبیگ، مأمور عزیمت به موره شدند.
۱۲۱. ترخان و یا به عبارت صحیحتر توره‌خان، پسر پاشایگیت معروف، سنجق‌بیگ اسکوب بود، و بعدها نیز هم وی و هم پسرانش منشأ خدمات زیادی در موره شدند. آقنجیهای توره‌خانی منسوب به این خاندان هستند.
۱۲۲. بعد از جنگ نیه‌بولی، در اثنای محاصره استانبول که شهر آرگوس به تصرف درآمد، سی هزار نفر از این منطقه به آناتولی مهاجرت کردند (فرانچس، چاپ بن، ترجمه میرمیر اوغلی، ص ۸۳).
۱۲۳. گیونس، ص ۲۱۸.
۱۲۴. فرانچس (چاپ بن)، ترجمه میرمیر اوغلی.
۱۲۵. این تیمور پاشا، غیر از قراتیمور پاشاست که بیگلربیگ روم ایلی بود. بدین جهت همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، در این دوره سه تیمور پاشا زندگی می‌کردند که بزرگترین آنها قراتیمور پاشا، پسر قراعلی بیگ، بیگلربیگ روم ایلی که وزیر اعظم شده بود، و تیمور پاشایی که بیگلربیگ گرمیان و حوالی آنکارا شد، همان ساری تیمور پاشاست و سومین تیمور پاشا نیز همان غلام وزیر اعظم جاندارلی‌زاده علی پاشا بود که در خدمت و محضر وی رشد و تربیت یافت و در زمان سلطان مراد دوم می‌زیست.
۱۲۶. شیلدبرگر که شخصاً در کنار سلطان بایزید در این جنگ حضور داشت، طبق معمول دچار خطا شده، تعداد نیروهای عثمانی را یکصد و شصت هزار نفر، و تعداد نیروهای قرامان را نیز هفتاد هزار نفر ذکر کرده است.
۱۲۷. شیلدبرگر؛ تواریخ عثمانی می‌نویسند که علاءالدین بیگ در حین فرار از اسب به زیر افتاد و دستگیر شد، و او را نزد سلطان یلدرم بایزید آوردند. سلطان او را به تیمور پاشا که مدتی در اسارت وی بود، سپرد. او نیز علاءالدین بیگ را به قتل رساند. ولی شیلدبرگر می‌نویسد کسی که علاءالدین بیگ را به قتل رساند بعد خود نیز به دست سلطان بایزید به قتل رسید. در این مورد نوشته تاریخهای عثمانی به حقیقت نزدیکتر است. بنا به عقیده مورخان عثمانی، سلطان یلدرم بایزید، از اینکه در قتل علاءالدین بیگ عجله به خرج داده است، ناراحت و متأثر شده و از تیمور پاشا آزرده‌خاطر گردید. ولی استدلال تیمور پاشا، سلطان را تسکین داد.
۱۲۸. شیلدبرگر (ترجمه حقی مخلص بیگ).

۱۲۹. شیلدبرگر، از دو پسر علاءالدین بیگ سخن گفته، ولی نام آنها را ذکر نکرده است. هرچند کتابهای تاریخ نام یکی از آنها را محمد بیگ نوشته‌اند، ولی نام پسر دیگرش را ذکر نکرده‌اند. اما در وقایعنامه‌ها (کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۸۰، ص ۷، و کتابخانه کوشک بغداد، قوچاقی سرای، شماره ۳۱۰). می‌نویسند که نام پسران علاءالدین بیگ، محمد بیگ و علی بیگ بود. بعد از جنگ آنکارا، امیر تیمور، محمد بیگ را حکمرانی قونیه داد و علی بیگ را به حکمرانی نیده (نیغده) منصوب نمود.

۱۳۰. در برخی از کتابهای تاریخ عثمانی، تاریخ کشته شدن علاءالدین بیگ را سال ۷۹۳ هـ. ق. / ۱۳۹۱ م. و ۷۹۴ هـ. ق. / ۱۳۹۲ م. نوشته‌اند که اشتباه است. بنا به نوشته شیلدبرگر که در آخرین جنگ قرامان شخصاً در کنار سلطان بایزید بود، این واقعه مدت‌ها بعد یعنی دو - سه سال بعد از جنگ نیه‌بولی اتفاق افتاده است. علاوه بر آن، از نوشته عزیز استرآبادی مؤلف کتاب بزم و رزم، که حاوی وقایع زمان قاضی برهان‌الدین احمد می‌باشد، و نیز از تقویم نجومی چنین برمی‌آید که قرامان اوغلی (علاءالدین بیگ)، در سال ۷۹۹ هـ. ق. / ۱۳۹۷ م. در قید حیات بوده است. همچنین در کتاب تاریخ آل عثمان اثر عجم حامدی - که نسخه‌ای از آن نزد استاد مکرمین خلیل ینانج است - تاریخ قتل علاءالدین سال ۸۰۰ هـ. ق. / ۱۳۹۷ م. نوشته شده است. بنا به این نوشته‌های صریح و آشکار، علاءالدین بیگ حدود اواخر سال ۱۳۹۷ م. یعنی سپتامبر یا اکتبر / محرم یا صفر سال ۸۰۰ به قتل رسیده است. حادثه دیگری نیز مؤید این عقیده است. شیخ مؤید والی قیصریه، و خواهرزاده قاضی برهان‌الدین احمد، به تشویق و تحریک علاءالدین بیگ، علیه دایی خود سر به شورش برداشت، و در محرم سال ۷۹۹ / اکتبر سال ۱۳۹۶ به قتل رسید؛ و از نوشته موجود در بزم و رزم، پی برده می‌شود هنگامی که قاضی برهان‌الدین احمد، سرگرم کوبیدن سرزمین قرامان بود، علاءالدین بیگ در قید حیات بود. از این گذشته در این اثر (بزم و رزم) وقایع تا سال ۸۰۰ هـ. ق. نوشته شده و اگر علاءالدین بیگ، قبل از آن تاریخ کشته شده بود، بنابراین در این اثر، مسلماً قتل وی نیز ذکر می‌گردید.

۱۳۱. رئیس این طایفه و شاخه از قرامانیان، شیخ حسن بیگ، پسر سلیمان بیگ برادر علاءالدین بود. وی قبل از کشته شدن عمش، به قاضی برهان‌الدین احمد پناهنده شده بود (بزم و رزم، ص ۵۲۶). شیخ حسن پس از استیلای امیر تیمور بر آناتولی، به قلعه لولوا فرار کرد ولی توسط علی بیگ پسر علاءالدین بیگ دستگیر و به قتل رسید.

- (تاریخ ملوک، کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۸۰).
۱۳۲. در آن زمان دو سامسون وجود داشت که یکی مسلمان، و دیگری غیر مسلمان بود، که بسیار به همدیگر نزدیک بوده‌اند و یک تیررس از هم فاصله داشتند. هر دو با حصارهایی محصور بود. سامسون غیر مسلمان (کافر) از مستملکات متعلق به جنوایی‌ها بود، سلطان یلدرم بایزید، سامسون مسلمان را به تصرف درآورد، و چون با جنوایی‌ها دوستی داشت، متعرض سامسون غیر مسلمان نشد. سامسون متعلق به جنوایی‌ها توسط کنسولی اداره می‌شد.
۱۳۳. جنیدیگ قباد اوغلی (پسر قباد) پس از جنگ آنکارا، سامسون مسلمان‌نشین را تصرف کرد، ولی مدتی بعد، حسین بیگ پسر آلب ارسلان، از پسران تاج‌الدین، جنیدیگ را به قتل رساند، و سامسون را به اشغال درآورد. بعدها یعنی در سال ۸۲۲ ه. ق. / ۱۴۱۹ م. این منطقه مجدداً به تصرف عثمانیان درآمد.
۱۳۴. گیرسون، در سال ۷۹۹ ه. ق. / ۱۳۹۷ م. توسط امیر سلیمان فیچی Fici، از تصرف امپراتوری طرابوزان خارج شد (بزم و رزم، ص ۵۲۹).
۱۳۵. شیلدبرگر نیز همراه این نیروها بود.
۱۳۶. تاریخ تصرف و اشغال سیواس در رساله‌التقویم (کتابهای اسعد افندی، شماره ۱۹۷۸، سال ۸۰۰ هجری قمری، ذکر شده است ولی چون قتل قاضی برهان‌الدین احمد، در اواخر همین سال اتفاق افتاد، من «مؤلف» سال ۸۰۱ ه. ق. / ۱۳۹۹ م. را قید کردم.
۱۳۷. شیلدبرگر که در این عملیات ابتدا همراه سلیمان چلبی، و بعد همراه سلطان بایزید بود، می‌نویسد که شاهزاده محمد به امارت و حکمرانی سیواس منصوب گردید. ولی در تاریخ تقی‌الدین ابن شُهبه آمده است که امیر سلیمان (شاهزاده سلیمان) بود که به والیگری منصوب شد (ج ۲، ص ۴۸، کتابخانه ملی پاریس، نسخه‌های خطی عربی، شماره ۱۵۹۹).
۱۳۸. ملطیه متعلق به سلطان مملوکها بود، و در سال ۷۸۸ ه. ق. / ۱۳۸۶ م. تیمور بغا مشهور به متاش، به‌عنوان والی ملطیه تعیین گردید. متاش از غلامان ملک اشرف ناصرالدین شعبان ثانی، سلطان مملوکان بود، که از امرای بزرگ زمان ولینعمتش گردید. وی بعد از کشته شدن ملک اشرف، به شام تبعید گردید. در سال ۷۸۴ ه. ق. / ۱۳۸۲ م. پس از آنکه برقوق از غلامان و امرای چرکس به فرمانروایی مملوکان رسید، متاش را به قاهره فراخواند، و بعد به والیگری ملطیه منصوبش کرد. متاش فردی فعال و پرجنب و جوش بود، به همین سبب نیز برقوق به وی اعتماد نداشت. از طرفی متاش نیز به سلطان برقوق

که به از میان برداشتن امرا پرداخته بود، اعتماد نداشت. متاش بایل بوغا ناصری نایب‌السلطنه، یعنی والی شام به توافق رسید و این دو تصمیم به خلع سلطان برقوق گرفتند. در عین حال متاش پیشنهاد اتحاد و همدستی به قاضی برهان‌الدین احمد نمود و به او وعده تسلیم ملطیه داد. قاضی برهان‌الدین احمد، پس از قبول پیشنهاد وی به ملطیه رفت و با اینکه مورد استقبال قرار گرفت، ولی از تسلیم ملطیه به وی خودداری کرد. قاضی برهان‌الدین احمد که از این مسئله آزرده‌خاطر شده بود، متاش را همراه خود به سیواس برد، و این جریان مسئله خلع سلطان برقوق را برهم زد (۷۸۹ ه. ق. / ۱۳۸۷ م.)، و یک سال بعد، هرچند سیواس در محاصره قرار گرفت، اما نیروهای سلطان برقوق کاری از پیش نبرده، بازگشتند. مدتی بعد، یل بغا علیه سلطان برقوق دست به قیام زد، و متاش نیز به شام رفت، و همراه با وی به اقدام پرداخت، و سرانجام سلطان برقوق از سلطنت خلع شد، و ملک صالح حاجی، سلطان اعلام گردید. ولی این امر چندان نپایید و برقوق سلطنت را دوباره به دست آورد، و در سال ۱۳۹۳ م. متاش را به قتل رساند. و ادعای سلطان بایزید مبنی بر اینکه ملطیه جزو قلمرو قاضی برهان‌الدین می‌باشد، از همین مسئله ناشی شده بود.

۱۳۹. «فتح ملاطیه در دست عثمانیان فی احدی و ثمانماه» (تاریخ ملوک قرون ماضی، علی امیری، کتابخانه ملت).

۱۴۰. صورت نامه تیمور به سلطان بایزید — که به زبان عربی است — در مورد اعاده و تسلیم سلطان احمد [جلایر] و قرایوسف، در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج ۱، ص ۱۱۸، چاپ سال ۱۲۶۵). تیمور در نامه خود نوشته بود که این دو نفر افراد مفسد و خطرناکی‌اند و هر کجا قدم نهند، بدبختی و فلاکت را با خود همراه می‌برند، و آنها شایسته آن نیستند که مورد حمایت پادشاهی بزرگ چون بایزید قرار گیرند، و اضافه کرده بود که برخلاف فرمانش عمل نکند، چه، کسانی که از فرمانش سرپیچی کنند، فرجامی بد خواهند داشت. صورت یک نامه تیمور به زبان فارسی است و برای سلطان یلدرم بایزید فرستاده است — نیز در کتاب تواریخ ترکمانیه، (تاریخ سلطان محمد قطب شاهی) آمده است. کتابخانه ملی پاریس، نسخ خطی فارسی، شماره ۱۷۴). در این نامه امیر تیمور به طور خلاصه چنین نوشته بود: «چون بایزید سرگرم جهاد با کفار است، لذا از حمله به قلمرو وی خودداری می‌کند، و از وی می‌خواهد که سلطان احمد و قرایوسف را که به وی پناهنده شده‌اند، کت‌بسته نزد وی فرستد، در غیر این صورت آماده جنگ باشد.»

۱۴۱. ظفرنامه نظام الدین شامی (چاپ فلیکس تایور، ۱۹۳۷).
۱۴۲. مقریزی در اثر خود تحت عنوان کتاب السلوک، می نویسد که تیمور در سال ۸۰۲ ه. ق. به سیواس حمله برد و سلیمان چلبی نزد پدرش گریخت. مقریزی همچنین اضافه می کند که تیمور در ۶ محرم ۸۰۳، به حوالی سیواس آمده، با امیر سلیمان و قرایوسف جنگید، و امیر سلیمان و قرایوسف به بورسه گریختند و سیواس به تصرف درآمد. اما در سایر مآخذ، از این جنگ و حضور قرایوسف در سیواس سخنی نرفته است.
۱۴۳. خالکوندیل می نویسد سلطان یلدرم بایزید، هنگام محاصره و تصرف سیواس توسط امیر تیمور، در حوالی یونان بود. این نظر خالکوندیل که معتقد است ارطغرل پسر یلدرم بایزید والی سیواس بود، خطاست (چاپ پاریس، ص ۶۷) زیرا ارطغرل، در جنگ بین یلدرم بایزید و قاضی برهان الدین احمد در قرق دیلم، به قتل رسیده بود، و سلیمان چلبی پسر دیگر یلدرم بایزید والی سیواس بود.
۱۴۴. در تاج التواریخ (ج ۱، ص ۱۵۸) و منجم باشی (ج ۱، ص ۳۱۱) آمده است که در جنگ ارزنجان، قرایوسف و سلطان احمد جلایری، نیز همراه سلطان یلدرم بایزید شرکت داشتند، و سلطان یلدرم بایزید پس از تصرف ارزنجان، آنجا را به قرایوسف سپرد. ولی چون قرایوسف نتوانست با مردم سیواس مدارا کند، لذا بنا به تقاضای سلطان احمد جلایری، ارزنجان دوباره به مطهرتن واگذار گردید، و خانواده مطهرتن را به عنوان گروگان به بورسه فرستادند. در تاریخ ترکمانیه، اثر محمد نیشابوری — که درباره قراقوینلوهاست — آمده است که قرایوسف، قبل از این ماجرا از عثمانیان جدا شده بود و چون در اثر مذکور از جنگ ارزنجان سخنی نرفته است، من «مؤلف» نیز بدان اشاره نکردم. شاید قرایوسف در جنگ مذکور شرکت داشته، ولی در تاریخ ترکمانیه به آن اشاره نشده است.
۱۴۵. بنا به نوشته خالکوندیل (ص ۶۹)، وزیر اعظم علی پاشا که مردی باتجربه و کاردان بود، برای جلوگیری از بروز جنگ بین یلدرم بایزید و امیر تیمور، و آرام کردن این دو فرمانروا، پیشنهاد نمود که حاضر است خود به عنوان سفیر نزد تیمور رفته و اختلافات فیما بین را از طریق مذاکره مرتفع نماید، ولی سلطان یلدرم بایزید، این پیشنهاد صدر اعظم خود را به این سبب که موجب کاهش ارزش و اعتبار سلطان در کشور خواهد شد، نپذیرفت.
۱۴۶. یلدرم بایزید از بازپس دادن کماخ خودداری کرد. ولی امیر تیمور در طی حمله به وی، کماخ را به تصرف درآورد و به مطهرتن واگذار کرد. بنا به نوشته ظفرنامه شامی (ص

۲۵۲)، امیر تیمور از پذیرفتن ده رأس اسبی که یلدرم بایزید، پس از تصرف کماخ برایش فرستاده بود، خودداری کرد و تصمیم به جنگ گرفت.

۱۴۷. ظفرنامه شامی، ص ۲۴۹ (ترجمه ظفرنامه، ص ۲۹۷).

۱۴۸. تیمور در بازپس دادن سرزمینهای اشغالی آناتولی به صاحبان اصلی آنها، شدیداً پافشاری کرد، و به بایزید پیغام داده بود که در این مورد به امرای آناتولی قول داده است (خالکوندیل، چاپ پاریس، ص ۵۰ و ۵۱).

۱۴۹. ظفرنامه شامی، ص ۲۴۹، و ترجمه استاد نجاتی لوغال، ص ۲۹۹، (از انتشارات انجمن تاریخ ترک).

۱۵۰. یورگا در اثر خود می‌نویسد: امیر تیمور جزو پیشنهادهای خود از سلطان عثمانی خواسته بود تا به نام وی سکه ضرب کند، که این مسئله خود در بطن مواد قبول تابعیت از وی مستتر است. احتمالاً یورگا، این ماده را از خالکوندیل نقل کرده است. زیرا در موادی که خالکوندیل ذکر کرده است، مسئله ضرب سکه و خواندن خطبه در مساجد به نام امیر تیمور وجود دارد. همچنین خالکوندیل می‌نویسد که بایزید، لباسی را که امیر تیمور برای وی فرستاده بود، نپذیرفته و با خشم بازپس فرستاده بود (چاپ سال ۱۶۳۲، ص ۵۰ و ۵۱).

۱۵۱. درباره اختلاف موجود میان یلدرم بایزید و امیر تیمور و نامه‌های مبادله شده فیما بین و سایر موارد، رک به: ماده «بایزید اول» در دائرةالمعارف اسلام، نوشته مکرمین خلیل ینانج.

۱۵۲. به دنبال تصرف و اشغال کماخ، هنگامی که امیر تیمور به منظور بازدید از قلعه کماخ، از ارزنجان حرکت کرد، سفیر عثمانی — که نامه‌ای شدیدالحن از سلطان یلدرم بایزید به همراه داشت — به اتفاق سفرای اعزامی امیر تیمور فرارسید. امیر تیمور که از این نامه سلطان عثمانی بسیار خشمگین شده بود، خطاب به سفیر وی گفت: سزاوار نبود که بایزید کمترین خواسته ما را قبول نکرده، به ارسال نامه‌ای تند و خشونت آمیز و دشمنی با ما بپردازد. هر قدر ما با وی به ملایمت رفتار کردیم، او بر خشونت خود افزود. با این همه ما نمی‌خواستیم اینکه وی با کفار در جنگ است و از مرزهای مسلمانان پاسداری می‌کند، علیه او دست به شمشیر ببریم. ما خواستار صلح و تفاهم شدیم، و پیوسته منتظر واکنشی مساعد از جانب وی بودیم. متأسفانه او درست برخلاف انتظار ما عمل کرد. ما از وی سه چیز خواستیم؛ اول، بازپس دادن کماخ بود که به سهولت به تصرف درآوردیم، او دیگر ارزش تکرار ندارد (آیا منظور امیر تیمور تسلیم سلطان

احمد جلایری و قرایوسف بود؟) اگر او یکی از فرزندان خود را نزد ما می‌فرستاد، او را گرامیتر از فرزند خود می‌داشتیم. تیمور پس از دادن این پیغام، سفیر سلطان یلدرم بایزید را بازپس فرستاد، و خود با نیروهایش به حرکت درآمد (تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۷). خواجه سعدالدین این مطلب را از ظفرنامه نقل کرده است. درحالی‌که حقیقت امر این بود که امیر تیمور قصد داشت یلدرم بایزید را تحت فرمان خود درآورد، و سلطان عثمانی نیز زیر بار نمی‌رفت.

۱۵۳. در ظفرنامه شامی آمده است که به دنبال فرارسیدن یلدرم بایزید به اتفاق نیروهایش، وحشت عظیمی نیروهای امیر تیمور را فراگرفت و خود تیمور از شب تا بامداد به عبادت و دعا پرداخت، و از خداوند طلب پیروزی نمود (ظفرنامه شامی، ص ۲۵۴، و ترجمه ظفرنامه، ص ۳۰۳).

۱۵۴. نوشته‌های موجود در کتابها و منابع تاریخ در مورد روز و ماه وقوع جنگ آنکارا، ضد و نقیض‌اند (رک به: ترجمه تاریخ هامر، ج ۲، ص ۳۲۰). در میان عقاید مختلف، نظریه ابن عربشاه که وقوع جنگ را در ۲۷ ذیحجه / ۲۸ جولای ۱۴۰۲، ذکر کرده است، صحیحتر به نظر می‌رسد، نظریات مختلف در مورد روز و ماه وقوع جنگ آنکارا به شرح زیر است:

شرف‌الدین علی یزدی، تاریخ وقوع جنگ را روز جمعه ۱۹ ذیحجه سال ۸۰۴ نوشته است که مصادف است با پنجشنبه ۲۰ جولای ۱۴۲۰. در مجمع‌التواریخ اثر حافظ ابرو (نسخه کتابخانه فاتح، برگ ۳۳۹)، ذیحجه سال ۸۰۴ آمده است. ولی از اینکه جنگ در چه روزی و کدام روز از ماه به وقوع پیوسته، ذکر نرفته است. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۷۱)، و مرحوم خالص بیبق‌تای، نوشته شرف‌الدین علی یزدی، یعنی ۱۹ ذیحجه را قبول کرده است. در اثر منجم‌باشی و خیرالله افندی نیز همان تاریخ ذکر شده است. با اینکه در تاریخ عاشق پاشازاده و تاریخ عالی، سال ۸۰۴ آمده است، اما از روز و ماه سخنی نرفته است. در تاریخ نشری آمده است که وقوع جنگ سه روز مانده به آغاز سال ۸۰۴ ه. ق. اتفاق افتاده است، که مصادف با ماه اوت سال ۱۴۰۱ می‌گردد. به نظر می‌رسد که نشری در این مورد از نظر سال دچار اشتباه شده است، و بجای اینکه بنویسد قبل از آغاز سال ۸۰۵، نوشته است قبل از سال ۸۰۴ ه. ق. فرانچس، مورخ رومی وقوع جنگ را ۲۸ جولای سال ۱۴۰۲ ذکر می‌کند که مصادف است با روز جمعه ۲۷ ذیحجه، و مقریزی و عینی، مورخان عرب، وقوع جنگ آنکارا را پنجمین یکشنبه از ماه محرم سال ۸۰۵ ذکر کرده‌اند. در نجوم الزاهره، با اینکه تاریخ ۲۸ جولای

آمده است، ولی اینکه چه روزی بوده است، معلوم نیست. رومی، تاریخ ۱۳ محرم سال ۸۰۵ را ذکر می‌کند. در میان عقاید گوناگون فوق، مقرون به حقیقت‌تر از همه، تاریخی است که در متن آمده است (یعنی ۱۹ یا ۲۷ ذیحجه سال ۸۰۴ ه. ق. / ۲۰ یا ۲۸ جولای سال ۱۴۰۲). تاریخ ۱۹ ذیحجه، تاریخی است که در ظفرنامه، اثر شرف‌الدین علی یزدی آمده است که مورد قبول عده‌ای از مورخان است و عده‌ای نیز تاریخ ۲۷ ذیحجه / ۲۸ جولای را می‌پذیرند که در تاریخ ابن عربشاه آمده است. گذشته از اینها، بهشتی در اثر خود، تاریخ وقوع جنگ را ۱۳ محرم ۸۰۶، ذکر کرده است. از طرف دیگر، با اینکه عده‌ای نیز ۲۶ و یا ۲۸ ذیحجه ۸۰۵، یعنی روز اول محرم را ذکر کرده‌اند، با این همه، تاریخهایی که فوقاً ذکر کرده‌ایم، صحیح‌تراند. مرحوم عطاییگ مترجم تاریخ هامر (ج ۱، ص ۳۳۲ و ۳۳۳) تاریخ وقوع جنگ را به حساب تقویم، ۱۸ ذیحجه ۸۰۴ / یعنی چهارشنبه ۱۹ جولای ۱۴۰۲، قید کرده است. ۱۵۵. دائرةالمعارف اسلام، ماده «بایزیداول» ص ۳۸۶. بنا به توصیه وزیر اعظم جندرلی‌زاده علی پاشا، به علت قلت نیروهای عثمانی، سربازان مزدور که آنها را «جره‌خور» [جیره‌خوار] می‌گفتند، از قلمرو عثمانی استخدام شده بودند، بهشتی تعداد نیروهای عثمانی را نود هزار نفر ذکر کرده است (ص ۲۲).

۱۵۶. شیلدبرگر (ترجمه حقی مخلص).

۱۵۷. ظفرنامه شرف‌الدین یزدی و ظفرنامه شامی، و نیز مجمع‌التواریخ حافظ ابرو، طرز آرایش جنگی دولشکر را به همان گونه که در متن گفته شد، ذکر کرده‌اند. ولی برغم اینکه در مآخذ مذکور آمده است: «چلبی محمد و سایر امرا در اردو حضور داشتند، و در محلی مناسب مستقر شده بودند.» با این همه، از محل استقرارشان نام برده نشده است. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۱۶۹) نیز در مورد آرایش جنگی بایزید^۱ به خطا رفته است، و نوشته است که چلبی محمد در طلیعه اردو قرار داشت، یعنی پیشقراول اردوی عثمانیان بود. در حالی که چون نیروهای پیشقراول مورد تهاجم اولیه اردوی امیر تیمور قرار گرفته بودند، لذا حضور چلبی محمد در این بخش یعنی پیشقراول نمی‌تواند صحیح باشد. ولی بنا به نوشته گیونس (ص ۲۲۶)، محمد چلبی (چلبی محمد) در رأس نیروهای ذخیره قرار داشت، و اگر وی جزو پیشقراولان می‌بود، می‌بایست مورد نخستین تهاجم قرار گیرد. در صورتی که می‌دانیم که وی بعداً به آماسیه (آماسیا)

۱. در متن اصلی آرایش جنگی تیمور آمده است (م).

- گریخت. به طور کلی قرار دادن شاهزادگان در معرض حملات اولیه، خلاف آداب و رسوم و قاعده کلی آرایش جنگی عثمانیان بود.
۱۵۸. تاتارها به بایزیدخان (سلطان یلدرم بایزید) خیانت کردند. زیرا آرته (آردنه) برادرزاده مطهرتن بود که امیر ارزنجان بود، پس پسر امیر و ارباب تاتارها بود که آنان رو به جانب مطهرتن نهادند و لشکرگرمیان نیز به گرمیان اوغلی پیوست. خلاصه کلام اینکه، سربازان هر ولایت و ایالت به امرا و اربابان خود پیوستند و جانب آنها را گرفتند، و امرای مذکور نیز گریخته به سپاه تیمور پیوستند (تاریخ نشری، ص ۳۵۰، ۳۵۱).
۱۵۹. ولک اوغلی با سربازان کافر خود خوب جنگید. تیمور گفت که «درویشان» یعنی سربازان صرب مضایقه و کوتاهی نکردند. و تاریخ نشری، ص ۳۵۰ و ۳۵۱؛ تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۷۸).
۱۶۰. دیگر امیدی برای بایزید باقی نمانده بود. آخرین مدافعان عثمانی نیز مورد حمله قرار گرفتند. یلدرم بایزید با تبرزینی سنگین، هنوز هم به جنگ ادامه می داد، به سان گرگ گرسنه ای که به رمه می زند، او نیز با سپاه دشمن همان کار را می کرد. هر ضربه تبرزین سنگین خود را چنان فرود می آورد که دیگر نیاز به ضربت دوم نبود... (گیبونس، ص ۲۲۷، ۲۲۸). هم شرف الدین یزدی و هم ابن عربشاه، شجاعت و شهامت یلدرم بایزید را ستوده اند.
۱۶۱. تواریخ آل عثمان، به نقل از یکی از ینی چریها که در این جنگ شرکت داشت، چنین می نویسد، یلدرم خان، در میدان جنگ با ینی چریها تنها ماند. در آن زمان یلدرم خان ده هزار نفر سرباز ینی چری داشت. در میدان جنگ تنها ینی چریها [با سلطان] مانده بودند. هنگامی که یلدرم خان در میان ما قرار داشت، آمدند و گفتند: ای پادشاه، چه ایستاده ای که تمامی لشکر خیانت کرد و فرار نمود. یلدرم خان پس از شنیدن این خبر، بی نهایت عصبانی شد و دست به چماق (دگنگ) برد و در صدد برآمد که از میان ینی چریها خود را بیرون کشیده، به دنبال لشکر فراری برود، تا آنها را به زور چماق برگرداند. ما گفتیم ای پادشاه، مدتی گذشته است، از ما جدا نشو، ولی توانستیم او را قانع کنیم، و از ما جدا شد. اما از لشکریان کسی نمانده بود که بازش گرداند. بعد از آن بود که پی بردیم سپاهیان تیمور یلدرم خان را دستگیر کرده اند. اگر یلدرم خان به حرف و توصیه ما عمل می کرد و در میان ما می ماند، این امید وجود داشت که دستگیر نشود، زیرا بعد از تاریک شدن هوا، می توانستیم او را بجایی برسانیم. «تاریخ لطفی پاشا (ص ۵۶ و ۵۷) نیز تقریباً همین مطالب را ذکر کرده است.

عاشق پاشازاده (ص ۷۸) و نشری (ص ۳۲۵) می‌نویسند که یعقوب بیگ امیر گرمیان، با نشان دادن محل سلطان یلدرم بایزید سبب دستگیری وی شد. ۱۶۲. زمانی که یلدرم بایزید پس از دستگیری نزد تیمور به سر می‌برد، از تیمور تقاضا کرد که پسرانش موسی چلبی و مصطفی چلبی را که همراه او بودند یافته تا با هم باشند. در ظفرنامه‌های شرف‌الدین علی یزدی و شامی آمده است که سربازان تیمور موسی چلبی را پیدا کرده، ولی موفق به یافتن مصطفی چلبی نشدند. منابع عثمانی نیز می‌نویسند که موسی چلبی به اسارت درآمد، و مصطفی چلبی نیز در جنگ مفقودالاثر گردید. درحالی‌که از «فتحنامه تیمور» چنین برمی‌آید که موسی چلبی و مصطفی چلبی هر دو به اسارت درآمده بودند، و در دستورنامه انوری نیز آمده است که مصطفی چلبی به اسارت جغتایی‌ها یعنی قوای امیر تیمور درآمده بود.

۱۶۳. تیمور پس از حرکت از کوتاهیه به آناتولی غربی، زمانی که به جلگه آلتون تاش رسید، دستور قتل خواجه فیروز پاشا، بیگلربیگ روم ایلی را صادر کرد (ظفرنامه یزدی). ۱۶۴. متن فارسی نامه امیر تیمور به شارل ششم پادشاه فرانسه، و ترجمه آن، در تاریخ جودت (ج ۱، ص ۳۴۶) آمده است. در این نامه، بی‌آنکه اسمی ذکر شود، آمده است که دشمن خود و شما را مضمحل کردم و دیگر بازرگانان براحتمی می‌توانند رفت و آمد کنند.

۱۶۵. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره عملیات امیر تیمور در آناتولی و جنگ آنکارا، علاوه بر ظفرنامه و منابع عربی، می‌توان به منابع زیر نیز رجوع کرد:

Marie, M. Alexandrescu, *La Compagne de Tımur en Anatolie*, 1942.

و اثر مرحوم ژنرال بییق‌تای، تحت عنوان جنگ آنکارا، استانبول، چاپخانه ارتش، ۱۹۳۴.

۱۶۶. در تاریخ نشری آمده است: هنگامی که تیمور در قرارگاهی مابین سیوری حصار و موضعی به نام یانی پنار بود، چلبی محمد، عده‌ای از افراد شجاع و برگزیده خود را برای نجات پدرش اعزام داشت. ولی هنگامی که یلدرم بایزید را از چادرش فراری می‌دادند، نیروهای تیمور فرارسیده، بایزید را دوباره دستگیر کردند و با خود بردند، و از آن پس، یلدرم بایزید تحت مراقبت شدید قرار گرفت. دوکاس (چاپ بن، ص ۷۱) نیز در این باره می‌نویسد، چلبی محمد، برای نجات پدرش، شبانه به چادر وی نقب زد. ولی با روشن شدن هوا، موضوع برملا شد و چون وارد چادر یلدرم بایزید شدند، او و خواجه فیروز پاشا را آماده حرکت دیدند. تیمور پس از اطلاع از موضوع، یلدرم

بایزید را سخت مورد اهانت و تحقیر قرار داد و دستور اعدام خواجه فیروز پاشا را صادر کرد، و پس از آن، تدابیر شدیدی برای حفاظت از یلدرم بایزید اتخاذ نمود. ولی معلوم نیست که تیمور به همین علت دستور قتل خواجه فیروز پاشا را صادر کرد و یا سبب دیگری داشته است؟ خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۷۲) نیز می‌نویسد که نقب‌زنهای تیمور، برای فراری دادن یلدرم بایزید اقدام به نقب‌زدن کردند، و بعد همان داستان چگونگی نقب‌زدن را تکرار می‌کند.

۱۶۷. شامی، ظفرنامه، ص ۲۶۲؛ و شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، شرف‌الدین علی یزدی می‌نویسد، همسر بایزید که خواهر پادشاه صربستان بود، نزد تیمور به دین اسلام گروید.

۱۶۸. شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه.

۱۶۹. مکرمین خلیل ینانج، ماده بایزید اول، در دائرةالمعارف اسلام، ص ۳۸۳.

۱۷۰. تیمور در نامه‌ای که توسط سفیرش برای امیر سلیمان فرستاد، از او خواست که خود شخصاً به حضورش برسد و یا پول بفرستد، در غیر این صورت، اقدام به لشکرکشی خواهد کرد. امیر سلیمان در آن هنگام در گوزلجه حصار (آناطولی حصار) به‌سر می‌برد (ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی). امیر سلیمان توسط شیخ رمضان که ابتدا قاضی القضاة بود و بعد به مقام وزارت ارتقا یافته بود، مقدار زیادی طلا برای تیمور فرستاد، و با سخنانی ملایم و احترام‌آمیز به وی اطلاع داد که به لطف و محبت تیمور نیازمند است. تیمور به سفیر امیر سلیمان گفت که وی بی‌هیچ نگرانی و اندیشه‌ای، می‌تواند به حضورش بیاید و مورد عنایت قرار گیرد و برایش کمر و کلاه (تاج) فرستاد (ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی). شیخ رمضان که پس از فتح از میر توسط امیر تیمور، دوباره نزد تیمور آمد، مراتب فرمانبرداری امیر سلیمان را به اطلاع وی رساند. امیر تیمور نیز برای سلیمان چلبی، فرمان حکمرانی روم ایللی و نیز کمر بند زرین و کلاه (تاج) و مهر قرمز و منشور حکمرانی فرستاد (ظفرنامه‌های یزدی و شامی).

۱۷۱. ظفرنامه‌های شرف‌الدین علی یزدی و نظام‌الدین شامی. به نظر می‌رسد، همان‌طور که در ترجمه شقایق (ص ۵۸) آمده است، قطب‌الدین، نماینده و سفیر اعزامی عیسی چلبی، همان شیخ قطب‌الدین از نیقی (از نیکی) باشد که چنانکه در ذیل زندگینامه‌اش آمده، در ۸ ذیقعدة ۸۲۱ / ۷ دسامبر ۱۴۱۸ فوت نموده مذاکرات شیخ قطب‌الدین با امیر تیمور نیز در ترجمه شقایق آمده است.

۱۷۲. تاریخ شری (ص ۴۱۶، ۴۱۷)؛ تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۲۰۷، و بهشتی ص ۳۲. به عنوان

نشانی از قبول حاکمیت والای تیمور از جانب چلبی محمد، سه سکه (دو سکه نقره‌ای و سومی مسین) توسط وی به نام تیمور ضرب شد که در کتاب فهرست مسکوکات موجود است، و تاریخ ضرب سکه‌های نقره‌ای سال ۸۰۶ ه.ق. می‌باشد، و سکه سومی بدون تاریخ است (مسکوکات عثمانیه، بخش ششم، ص ۲۸).

لااله الاالله دمورخان کورکان

محمد رسول الله محمد بن بایزید

ضرب بروسه خان خلد ملکه

۱۷۳. ظفرنامه یزدی، مانوئل امپراتور بیزانس پس از اطلاع از شکست بایزید در جنگ آنکارا، از دستگیری وی خوشحال شده، به محض بازگشت به استانبول، ترکها را از شهر اخراج کرد و در مسجد را بست، ولی دریافت نامه امیر تیمور در مورد قصد رفتن به روم ایلی، دستور تدارک کشتی، وی را دستخوش اضطراب و نگرانی کرد. زیرا احتمال می‌داد که تیمور به سبب تصرف از میر در اندک زمانی، قصد تصرف استانبول را نیز داشته باشد. بدین جهت بی‌درنگ با اعزام سفیر و ارسال هدایایی، مراتب عبودیتش را اعلام داشت و پرداخت خراج را پذیرفت.

۱۷۴. ظفرنامه‌های یزدی و شامی. قراتاتارهایی که تیمور آنها را با خود برد، در حوالی سیواس، ملطیه و قیصریه توطن‌گزیده بودند. این تاتارها که بی‌نهایت غدار و سرکش بودند، در اصل از مغولان آسیای مرکزی بودند و توسط هلاکوخان در آناتولی اسکان داده شدند. قراتاتارها بعد از مرگ ابوسعید بهادرخان فرمانروای ایلخانی (مغولان غربی) با استفاده از اغتشاشات موجود، سود فراوانی بردند. قراتاتارها به پنجاه و دو شاخه تقسیم شده بودند، و هر یکصد نفر از آنها مستقلاً در جایی مستقر شده بودند. آنها در زمان آل آرته، نقش بارزی ایفا کردند، و قاضی برهان‌الدین احمد نیز اکثراً از کمک آنها برخوردار می‌شد. قراتاتارها به خاطر شرکت در غارت و چپاولها، خطرات زیادی را پشت سرگذاشته بودند.

پس از آنکه سلطان یلدرم بایزید سرزمینهای آماسیا (آماسیه)، سیواس، قیصریه، دیوریگی، ملطیه را به تصرف درآورد، از قراتاتارها نیز به عنوان سواره نظام ایالتی استفاده کرد و به آنها زمین واگذار کرد، و در اندک مدتی آنها را ثروتمند نمود. با این همه آنها به خاطر شرارت ذاتی خود، در جنگ آنکارا به شاهرگ اردوی عثمانی، از پشت خنجر زدند و عامل مهمی در شکست آنان شدند. بدین جهت، تیمور برای بردن و انتقال دسته جمعی آنان به ماوراءالنهر، بعد از آنکه مناطق استقرار آنها را کلاً

توسط نیروهای خود در محاصره گرفت، و مانع فرار و پراکندگی‌شان گردید، همه را یکجا جمع کرد و با خود برد. هنگام بازگشت چلبی سلطان محمد از جنگ سامسون، و رسیدن به حوالی اسکلیب، در آن حوالی چند هزار خانوار کوچ‌نشین را مشاهده کرد، و از آنها پرسید کیستند و چرا در آنجا گرد آمده‌اند. پاسخ دادند که برای شرکت در جشن ازدواج سرکرده خود سمغر اوغلی آمده‌اند. می‌دانیم که قراتاتارها همراه تیمور رفتند. پس آنها چگونه و برای چه در آنجا مانده بودند؟ چلبی سلطان محمد که از مفسده‌جویی آنان اطلاع داشت، دستور داد همه آنها را به روم ایلی منتقل کنند. بدین ترتیب آنها در حوالی فلیبه در موضع قونوش اسکان داده شدند، که بعدها این محل را تاتار بازاری نامیدند (تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۸).

۱۷۵. ظفرنامه‌های یزدی و شامی، «صاحبقران در نظر داشت که پس از تصرف تمامی بلاد روم، سلطنت آنجا را به یلدرم بایزید واگذار کند. در مورد غزا و جهاد با کفار او را تقویت کند، ولی افسوس که قسمت نبود...».

۱۷۶. در تاریخ عاشق پاشا زاده (ص ۸۰) آمده است که: «وقتی بایزید اطلاع یافت که او را به سمرقند خواهند برد، بلافاصله تصمیم خود را گرفت.» نثری نیز (ص ۳۶۲ و ۳۶۳) می‌نویسد: «بایزید خان بی‌نهایت غیرتمند و صاحب عزت نفس بود. چون اطلاع یافت که کشورش از جانب تیمور به قرامانیان داده شده است، از شدت غیرت، تحمل برایش ممکن نشد، مرگ را بر زبونی در دست دشمن و کشور را در دست قبایل ترجیح داد و گفت مرگ حق است، و با زهری که همراه داشت، خود را هلاک کرد.» اوروج بیگ نیز می‌نویسد که «بایزید خان به تیمور گفت: مرا بکش، ولی به سمرقند نبر.» بعد اضافه می‌کند که: «... یلدرم خان فردی غیرتمند بود و از فرط غیرت، زهری را که زیر نگین انگشترش داشت، خورد و کار خود را ساخت...» (به اهتمام بابینگر، ص ۳۷). تاریخ لطفی پاشا (ص ۵۹) نیز از خودکشی وی بحث کرده است. تاریخ منظوم حدیدی در این باره چنین می‌گوید:

«شنید یلدرم خان حدیث رفتن به سمرقند را و تصمیم خود را گرفت و خود را تسلیم حق کرد، زهر قتالی زیر نگین خود داشت که با آن خویش را از قید اسارت خصم رها کرد.»

۱۷۷. عبدالرزاق سمرقندی می‌نویسد که یلدرم بایزید، شب چهارشنبه ۱۳ شعبان / ۵ مارس، فوت کرد (دائرة المعارف اسلام، ماده «بایزید اول» ص ۳۸۸).

۱۷۸. شرف‌الدین علی یزدی می‌نویسد: «در خبر آمد که یلدرم بایزید شب گذشته از تنگی

نفس و خناق از دار فانی به دار باقی ارتحال یافت.» ظفرنامه شامی نیز می‌نویسد: «بیماری مزمن [یلدرم بایزید] بر اثر ناراحتیهای روحی شدت گرفت و از قوای جسمانی‌اش کاسته شد و فوت نمود (نسخه فارسی، ص ۲۷۱، و ترجمه ترکی، ص ۳۲۲). در تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۲۰۹) نیز آمده است که وی در اواسط ماه رجب سال ۸۰۵، به علت ناراحتیهای روحی بیمار شد و در ۱۴ شعبان فوت نمود. بهشتی می‌نویسد به مرض تیفوئید درگذشت. منجم‌باشی نیز می‌نویسد که وی به علت خناق و تنگی نفس، و بنا به روایتی دیگر از تیفوئید و آسم درگذشت (ج ۳، ص ۳۱۳).

هامر (ترجمه عطاییگ) مرگ او را ناشی از سکنه ذکر کرده است (ج ۲، ص ۸۵). ابن عرب‌شاه معاصر یلدرم بایزید که او را از نزدیک می‌شناخت، اشاره‌ای به خودکشی وی نکرده است. مورخانی چون شکرالله، محمد پاشا قرامانی، و انوری که در دوره‌های نزدیک به زمان یلدرم بایزید می‌زیستند، نیز از خودکشی وی سخنی نرانده‌اند. دوکاس (چاپ بن، ص ۷۶) نیز درباره مرگ یلدرم بایزید چنین می‌نویسد: «با توجه به نوشته و گفته‌های عده زیادی، یلدرم بایزیدخان با زهر خودکشی کرد. تیمور علاقه‌مند به حیات و زندگی یلدرم بایزید بود. زیرا می‌خواست او را با خود به عجمستان (ایران) برد تا نشان دهد که چگونه چنین هیولایی بزرگ را شکست داده و به اسارت درآورده است. بدین ترتیب می‌خواست با تحقیر و یا در واقع به نمایش گذاردن وی نزد ایرانیان، زندگی را برایش غیر قابل تحمل ساخته و بدین ترتیب به زندگیش خاتمه دهد. یلدرم بایزید هنگامی که مبادرت به خودکشی کرد، خطاب به تیمور چنین پیام فرستاد: من دیگر سرنوشتم را تغییر می‌دهم، تو با خوشحالی بر جنازه‌ام بنگر و جسد من را برای دفن به خانواده‌ام تحویل بده...»

۱۷۹. ظفرنامه‌های یزدی و شامی.

۱۸۰. در وقایعنامه شماره ۳۰۸۰ کتابخانه نور عثمانیه، تولد وی سال ۷۵۴ ه. ق. / ۱۳۵۳ م. و در وقایعنامه‌ای که به اهتمام عثمان توران منتشر شده است، سال ۷۵۶ ه. ق. / ۱۳۵۵ م. آمده است.

۱۸۱. در تاریخ اوروج‌بیگ (ص ۳۷) آمده است که: یلدرم بایزید [به هنگام مرگ] شصت سال داشت. در برخی از منابع (تقویم نجومی، کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۸۰) در وقایعنامه‌ای دیگر (نشر به اهتمام عثمان توران) پنجاه و یک سال، و پنجاه و سه سال، و در برخی منابع نیز آمده است که هنگام فوت پنجاه و هفت سال داشته است. با این همه، اکثر منابع، تاریخ تولد او را ۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲ م. دانسته و پذیرفته‌اند. بدین

جهت نیز هنگام فوت باید چهل و دو سال داشته باشد. شرکت پنج پسرش در جنگ که کوچکترین آنها ده ساله بوده است — از مادران جدا بودند — و نیز چون خود وی نیز مردی پرتحرک و پرجنب و جوش بود، نشان می‌دهد، که این نظریه که وی در چهل و دو سالگی فوت کرده است، مقرون به حقیقتترین احتمالات است.

۱۸۲. دوکاس (چاپ بن، ص ۷۱، ترجمه میر میر اوغلی).

۱۸۳. گیونس (ترجمه راغب خلوصی، ص ۲۲۵، ۲۲۶). می‌نویسد که بایزید در جنگ آنکارا مرتکب سه اشتباه شد:

اول اینکه در فصل گرما، لشکریان خود را بر اثر یک راه‌پیمایی طولانی و اجباری، خسته و فرسوده کرد. وی می‌بایست برای تجدید قوا چندروزی را در منطقه کوهستانی به سر می‌برد و تیمور را وادار می‌کرد که به جستجویش پردازد. بدین ترتیب امیر تیمور زیر آفتاب سوزان، خونس به جوش آمده، مجبور به حمله به آنکارا می‌شد که در این صورت نیروهایش فرسوده می‌شد. زیرا تیمور قبل از تصرف آنکارا، حاضر به ترک آنجا نبود و قبل از تمام شدن آذوقه‌اش مجبور بود راهی غرب شود. ولی یلدرم بایزید شتاب کرد و این همان چیزی بود که تیمور می‌خواست و در انتظارش بود.

دوم اینکه، یلدرم بایزید قراتاتارها را در خط مقدم قرار داد. وی این کار را طبق اصول و طبیعت جنگی عثمانی‌ها انجام داد. هدف و انگیزه این آرایش جنگی این بود که دشمن در مراحل اولیه جنگ، در اثر درگیری با عده‌ای از جنگجویان غیر منظم، فرسوده شود. با این تفاوت که پیش‌بینی نشده بود که قراتاتارها به علت قرابت نژادی ممکن است به اردوی دشمن بپیوندند.

سوم اینکه، وی درست در منطقه‌ای دست به حمله زد که تیمور در انتظارش بود، درحالی که یلدرم بایزید در موقعیتی قرار داشت که می‌توانست فرصت مناسب و مساعد را به دست آورد.

بین این نظریات گیونس و مرحوم ژنرال خالص بیق‌تای — که خود محل وقوع جنگ را بررسی کرده است — تفاوت‌هایی وجود دارد. به عقیده وی یلدرم بایزید، تیمور را تعقیب کرده و او را با حمله خویش در تنگنا قرار داده بود. ولی توانست و یا نخواست از این فرصت مناسب حداکثر استفاده نماید. به عقیده وی قراتاتارها در خط مقدم جبهه نبودند، بلکه در خط دوم جای گرفته بودند.

۱۸۴. گلدسته ریاض عرفان، ص ۲۴، و وفیات غزی‌زاده.

فصل دوازدهم

تجزیه دولت عثمانی

اوضاع آناتولی

در جنگ آنکارا، قوای عثمانی شکست خورد. امرای آناتولی، علاوه بر سرزمینهای از دست داده، نواحی دیگری را نیز به دست آوردند، و جنگ بر سر تصاحب تخت سلطنت میان شاهزادگان عثمانی آغاز شد. با این همه، در اروپای جنوبی یعنی شبه جزیره بالکان هیچ حرکتی علیه عثمانیان صورت نگرفت. حتی از طرف دولتهای ونیز، جنووا و مجارستان نیز که از عثمانیان متضرر شده بودند، نه به صورت فردی و نه متحد، اقدامی یا تجاوزی علیه عثمانیها صورت نگرفت، و نکته شایان توجه اینکه زمانی که چهل هزار نفر از نیروهای شکست خورده عثمانی در صدد ورود به روم ایلی برآمدند، و مانوئل امپراتور بیزانس در مقام جلوگیری از ورود آنها برآمد، کشتیهای ونیزی و جنوایی حتی به شکل رقابت گونه ای، نیروهای مذکور را به روم ایلی منتقل کردند و به این ترتیب یک لشکر نیرومند عثمانی در بالکان گرد آمد.

تنها مجارها بودند که با استفاده از شکست عثمانیان در آنکارا، در صدد بودند که تلخی شکست نیه بولی را جبران کنند. ولی در این بین، چون پاپ بونیفاس، در صدد برآمد که به لادیسلاس پادشاه سیسیل که قصد تصاحب تاج و تخت پادشاهی مجارستان را داشت، کمک کند، لذا سیگیسموند، پادشاه مجارستان نتوانست از این فرصت استفاده کرده، شکست نیه بولی را جبران، و در بالکان نقشی ایفا کند.

نکته بسیار مهم و حادثه شایان توجه، در جریان شکست آنکارا، این بود که این شکست در میان اتباع مسیحی بالکان هیچ گونه واکنش منفی علیه عثمانیان به وجود نیاورد، و مسیحیان بالکان همچنان در کمال آرامش و سکون، وابستگی خود را به عثمانیان حفظ کردند و این

مسئله نشان می‌دهد که رفتار عثمانیان با مسیحیان مذکور بسیار عادلانه‌تر از رفتار دیگر دولتهای همسایه آنان در روم ایلی بود. به این ترتیب دولت عثمانی در سایه این سیاست مدبرانه و دوراندیشانه، توانست در آن ایام بحرانی و خطرناک، بی آنکه حادثه‌ای بروز کند، روم ایلی را همچنان در اختیار داشته باشد. برخی از منابع تاریخی، علت عدم واکنش منفی در بالکان علیه عثمانی‌ها را درست زمانی که این دولت از جانب تیمور ضربتی سخت خورده و متلاشی شده بود و چنانکه خواهیم دید، جنگ شاهزادگان بر سر تصاحب قدرت نیز مزید بر علت شده بود، ناشی از عدم وحدت میان دولتهای بالکان، و برخی از منابع خارجی نیز، آن را ناشی از فقدان یگانگی بین دو کلیسای کاتولیک و ارتدکس دانسته‌اند. درحالی که حکومت عثمانی با اجرای سیاست عادلانه و عدم دخالت در امور دینی موفق به ایجاد چنین امنیت و آرامشی شده بود. علاوه بر آن از مردم متعصب ارتدکس بالکان در مقابل تعرض کاتولیکها دفاع کرده، به باورهای مذهبی آنان احترام گذاشته، به کسی اجازه دخالت در مسائل اعتقادی آنان را نمی‌داد. بدین جهت اتباع ارتدکس روم ایلی در کمال آرامش و آسایش به سر می‌بردند، و به همین دلیل نیز امکان بروز واکنشی وجود نداشت.

یلدرم بایزید هنگام اسارت، شش پسر داشت که بزرگترین آنها امیر سلیمان، و کوچکترینشان قاسم بود. از این شش پسر، سلیمان، عیسی، محمد، موسی و مصطفی همراه یلدرم بایزید در جنگ آنکارا شرکت داشتند. ولی قاسم که طفلی بیش نبود، در بورسه به سر می‌برد.

سلیمان چلبی پس از اینکه پی‌برد جنگ را باخته‌اند، به اتفاق وزیر اعظم جندرلی‌زاده علی پاشا، مراد پاشا، و حسن آغا فرمانده ینی چریها، و سوباشی اینه (عینه)، سوباشی بالیکیسیر یعنی فرمانده نظامی بالیکیسیر، همراه با تعدادی از نیروها گریخت. عیسی چلبی نیز پس از فرار از میدان جنگ، در حوالی بالیکیسیر مخفی شد. محمد چلبی به طرف آماسیا (آماسیه) عقب‌نشینی کرد، و موسی و مصطفی نیز به اسارت درآمدند (۱).

سیاست تیمور

تیمور در صدد بود که به جای دولت مقتدر عثمانی، چند امیرنشین کوچک از عثمانیان که حاکمیت وی را به رسمیت بشناسند، به وجود آورد. بدین جهت سرزمینهای متعلق به امرای آناتولی را از عثمانیان گرفت و پس از آنکه آنها را به صاحبان قبلی واگذار کرد، باقیمانده قلمرو عثمانیان را نیز میان چهار پسر یلدرم بایزید تقسیم کرد، و برای هر یک از آنها جداگانه کلاه (تاج)، کمر بند و خلعت که نشانه تابعیت بود، فرستاد و شاهزاده مصطفی را نیز همراه خود

به سمرقند برد. تیمور اراضی موجود در روم ایلی را به امیر سلیمان چلبی که در ادرنه به سر می‌برد، واگذار کرد و او را حکمران آن منطقه نمود و توسط قاضی عسکر شیخ رمضان، سفیر امیر سلیمان چلبی برایش کلاه و سایر علائم حکمرانان تابع را فرستاد (۲). عیسی چلبی نیز به فرمان تیمور به حکمرانی بالیکیسیر و بورسه منصوب شد (۳). و اداره امور آماسیا (آماسیه) را به محمد چلبی (چلبی محمد) سپرد، محمد چلبی نیز عیسی چلبی را وادار به ترک بورسه کرده، خود با مهر قرمز (آل طمغا) امیر تیمور به امارت بورسه رسید (۴).

بدین ترتیب، تقسیم قلمرو عثمانی بین شاهزادگان عثمانی توسط تیمور، سبب آغاز دورانی شد که در تواریخ عثمانی به نام «دوره فترت» معروف است که مدت یازده سال طول کشید. این تجزیه، موجب آغاز دوره خونین و متوقف شدن فتوحات عثمانی ها گردید و آتش تحریکات گوناگون امپراتوری استانبول [بیزانس] را دامن زد و تیمور به هدف خود نائل آمد. با آنکه جنگ آنکارا و تجزیه دولت عثمانی ناشی از شکست در این جنگ به این منظور بود که حکومت عثمانی دیگر زیر بار این ضربه سنگین، نتواند قد علم کند. ولی رهایی حکومت عثمانی از زیر این بار سنگین و سر و سامان دادن به اوضاع آشفته در طی یک ربع قرن، و تجدید عظمت گذشته، نشانگر استحکام و سالم بودن تشکیلات عثمانی ها و بیانگر حسن اداره سیاست و بصیرت نستوه ارکان این دولت بود. درحالی که می‌بینیم که پس از فوت تیمور، که از هندوستان، ایران، آذربایجان، عراق و سوریه گرفته تا سواحل دریای اژه را فتح کرده بود، با از میان رفتن فردی وحشت آفرین ولی فاقد تشکیلات، دولتش در اندک زمانی از هم پاشیده شد. حال آنکه دولت عثمانی به قله عظمت و گسترش خود رسید.

جنگ شاهزادگان عثمانی بر سر مقام سلطنت

همان گونه که اشاره شد، شاهزاده امیر سلیمان پسر ارشد یلدرم بایزید، پس از مشاهده شکست آنکارا، گریخت، و به سرعت خود را به بورسه رساند، و خانواده اش را برداشته در گملیق سوار کشتی شده به گوزلجه حصار (آناتولی حصار) فرار کرد، و پس از مدتی اقامت در آنجا با توافق امپراتور بیزانس به گلیبولی رفت.

مانوئل امپراتور بیزانس، پس از اطلاع از شکست سلطان یلدرم بایزید در جنگ آنکارا، به سرعت به استانبول مراجعت کرد. از قرار معلوم، مانوئل برای نجات استانبول از محاصره [عثمانی ها] و گرفتن قوای امدادی به اروپا رفته بود. مانوئل پس از بازگشت، معاهده گلیبولی را با سلیمان چلبی امضا کرد (۱۴۰۳ م). در عین حال امیر سلیمان با ونیزی ها و جنوایی ها که

نیروهای عثمانی را از آناتولی به روم ایلی منتقل کرده بودند، نیز به توافق رسید. به موجب معاهده گلیبولی، امیر سلیمان برغم مخالفت اورنوزبیگ، کارتال (قارتال)، پندیک، گیزه و برخی از جزایر در آناتولی و سواحل دریای سیاه را تا میسوری، و سیلیوری را در مرمره و سلانیک، تسالی و برخی سرزمینهای دیگر را در روم ایلی به امپراتور بیزانس واگذار کرد (۵). و برادر کهرش قاسم (یورگانام او را اورخان ذکر کرده است)، و خواهرش فاطمه سلطان را به عنوان گروگان نزد امپراتور فرستاد (۶)، با واگذاری برخی از امتیازهای تجاری نیز، با ونیزی‌ها و جنوایی‌ها به توافق رسید. در مقابل، دو دولت ونیز و جنوا تعهد کردند که مانع ورود امیر تیمور به روم ایلی گردند.

بدین ترتیب سلطان سلیمان چلبی که وارد روم ایلی شده بود، در ادرنه به عنوان حکمران اعلام شد. با واگذاری امتیازاتی به استفان لازارویچ والی صرب که از جنگ آنکارا بازگشته بود، با وی نیز به توافق رسید، و آشوبی را که به تحریک خانواده تزار قبلی در بلغارستان به وجود آمده بود، بلافاصله سرکوب کرد.

امیر سلیمان که مردی عالم و با روحی حساس بود، و از اهل علم و هنر حمایت می‌کرد، شدیداً به عیش و عیاشی و راحت‌طلبی علاقه‌مند بود، و آن اراده، عزم و تحرکی را که پدرش یلدرم بایزید داشت، دارا نبود. بدین جهت برغم کوشش وزیر اعظم جندرلی زاده علی پاشا، وی نتوانست با تسلط بر اداره امور، وحدت ممالک عثمانی را ممکن سازد.

جنگهای عیسی چلبی و محمد چلبی

عیسی چلبی که پس از جنگ آنکارا، در حوالی بالیکیسیر پنهان شده بود، هنگامی که امیر تیمور در حوالی از میر به سر می‌برد، بورسه را به تصرف درآورد و با فرمان (یرلیغ) تیمور مدتی در آنجا حکمرانی کرد. تیمور هنگام بازگشت به سمرقند، جنازه سلطان یلدرم بایزید را به موسی چلبی سپرد و او را برای دفن جنازه پدر روانه بورسه کرد. موسی چلبی پس از ورود به بورسه، عیسی چلبی را وادار به فرار کرد، و حکمرانی خود را در بورسه اعلام داشت (۷). مدتی بعد عیسی بیگ (چلبی) دوباره به بورسه حمله آورد و این شهر را دوباره به دست آورد. در این بین، به علت ورود عیسی چلبی به بورسه، موسی چلبی ناچار در نزد دایی خود امیر گرمیان در کوتاهیه اقامت کرد (۸). احتمالاً از آنجا نیز نزد قرامان اوغلی (امیر قرامان) رفت. شاهزاده محمد که در آماسیه (آماسیا) به سر می‌برد، با امرای محلی آماسیا، جانیق، توقات، نیکسار و سیواس یعنی قراولت‌شاه قباد اوغلی، گوزلر اوغلی و کوچک اوغلی، و مزیدیگ داماد قاضی برهان‌الدین احمد، درگیری پیدا کرد و بعد تمام مناطق مذکور را تحت

نفوذ خود در آورد. بنا به توصیه سوباشی عینه «اینه» بیگ، با ارسال پیامی برای برادرش عیسی بیگ که در بورسه بود، پیشنهاد کرد که آناتولی را میان خود تقسیم کنند. ولی عیسی چلبی به این بهانه که «من برادر ارشدم» پیشنهاد او را نپذیرفت، و به همین جهت نیز جنگهایی بین این دو برادر در گرفت. در جنگ اولوباد، عیسی چلبی شکست خورد و گریخت. ابتدا به یالووا و از آنجا نیز به استانبول رفت، و بعد بنا به تقاضای سلیمان چلبی، به موجب معاهده فیما بین، عیسی چلبی بعد از مدتی به ادرنه نزد سلیمان چلبی فرستاده شد. در این بین بیگلربیگ ساری تیمور پاشا، از امرای عثمانی — که در جنگ آنکارا به اسارت درآمد و پس از بازگشت تیمور به سمرقند آزاد شد — که از همراهان و طرفداران عیسی چلبی بود، پس از شکست وی در جنگ اولوباد، گریخت. در اثنای فرارش، رکابدارش او را به ضرب خنجر زخمی کرد و از اسب به زیر افکند و خود با اسب ولینعمتش فرار نمود (۹). نیروهای چلبی محمد که آنها را مورد تعقیب قرار داده بودند، ساری تیمور پاشا را در حالی که زخمی بود، دستگیر کرده، نزد چلبی محمد فرستادند، و او نیز بی درنگ دستور داد تا سر از تنش جدا کنند، و نزد امیر سلیمان فرستند (۱۰). همچنین سوباشی عینه بیگ، سردار چلبی محمد نیز در جنگ مذکور به دستور عیسی چلبی به قتل رسیده بود (۱۱). چلبی محمد پس از موفقیت در جنگ اولوباد، بورسه و از نیک (از نیک) را تصرف کرد. چلبی محمد، پس از تصرف بورسه فرمانروایی خود را اعلام داشت، و با ارسال پیغامی برای یعقوب بیگ گرمیان اوغلی، خواستار تسلیم نعلش پدر و برادرش موسی چلبی شد. او نیز قبول کرد و فرستاد (۱۲). چلبی محمد، جسد پدرش را در مسجد، — روبروی بیمارستانی که به دستور وی ساخته شده بود — دفن کرد که در سال ۸۰۹ ه. ق. / ۱۴۰۶ م. توسط امیر سلیمان پسر بزرگش، آرامگاهی بر روی مزارش ساخته شد. امیر سلیمان، به عیسی چلبی که نزد خود آورده بود، کمک کرد و او را دوباره به بورسه فرستاد. عیسی چلبی از گلیبولی وارد بخش آناتولی شده، ابتدا حوالی قراسی را اشغال کرد؛ بعد نیز، بی آنکه رو به جانب بورسه آورد، راهی حوالی بی پازاری (بیگ پازاری) شد، و در آن منطقه با قرامانیان جنگید. بعد از مراجعت از این منطقه، به بورسه رفت، و در صدد برآمد که بورسه را به حمله به تصرف در آورد، یعنی اینکه اشغال بورسه با موافقت چلبی محمد صورت می گیرد. ولی اهالی بورسه در قلعه مستقر شده، حالت تدافعی بخود گرفتند. بدین جهت، عیسی چلبی شهر را به آتش کشید. چلبی محمد پس از اطلاع از اوضاع به سرعت خود را به بورسه رساند. در جنگی که در گرفت، عیسی چلبی باز هم شکست خورد و نزد اسفندیاریگ جندر اوغلی (جاندار اوغلی) گریخت. عیسی چلبی به اتفاق اسفندیاریگ، به قصد اشغال آنکارا که در تصرف چلبی محمد بود، حرکت کرد، ولی موفق به تصرف این

شهر نشد. عیسی چلبی که در جنگ گَرده^۱ برای سومین بار شکست خورد، همراه با اسفندیاریک به قسطنطنیه گریخت. چلبی محمد وارد بورسه شد، و از آنجا به توقات بازگشت، و دختر ناصرالدین محمدیگ ذوالقدر اوغلی را نامزد کرد (۱۳).

عیسی چلبی که از جنگ خسته نمی شد، این بار از طریق بورسه، به میخالیچ آمد، ولی چون اطلاع یافت که چلبی محمد با نیرویی ده هزار نفری در حال حرکت است، به جانب آنا تولی غربی عقب نشست، و نزد جنید آیدین اوغلی رفت. عیسی چلبی هنگام اقامت در آنجا، بنا به توصیه و راهنمایی جنیدیگ، با امرای صاروخان، متشه و آیدین، متحد شده و یک بار دیگر شانس خود را آزمایش کرد. ولی باز هم موقعیتی به دست نیاورد. چلبی محمد، با جنیدیگ و متفقیش وارد جنگ شد. جنید که پی برد قادر به مقابله نخواهد بود، تقاضای عفو کرد که مورد بخشش قرار گرفت، و تضمیناتی برای وفاداریش سپرد. بعد چلبی محمد بنا گهان، خضرخان صاروخان اوغلی را در مانيسا مورد حمله قرار داد، و او را در حالی که در حمام بود، دستگیر ساخت، و بی اعتنا به عجز و التماسش به قتل رساند (۱۴). عیسی چلبی برای آخرین بار نزد قرامان اوغلی فرار کرد. عیسی چلبی یک بار دیگر، و برای آخرین بار از منطقه قرامان خارج شد و وارد قلمرو عثمانیان گردید، افراد چلبی محمد از ورود وی اطلاع یافتند، و در حمای در اسکی شهر دستگیر و خفه اش کردند. جسدش را به بورسه برده، در کنار قبر پدرش دفن کردند (۱۵).

جنگهای امیر سلیمان و چلبی محمد

امیر سلیمان که در ادرنه اقامت داشت، اقدامات و عملیات در آنا تولی را از نظر دور نمی داشت و مدام جریان وقایع را دنبال می کرد. پس از آخرین جنگ با عیسی چلبی - برغم اینکه امرای صاروخان، آیدین و متشه به وی کمک کردند - که منجر به پیروزی چلبی محمد گردید، امیر سلیمان با مشاهده افزایش نفوذ و قدرت چلبی محمد در آنا تولی، وارد آن سرزمین شد و بورسه را تصرف نمود. چلبی محمد به مقابله با وی نپرداخت و به آماسیا عقب نشست. امیر سلیمان، به جانب آنکارا حرکت کرد و با تدابیر وزیر اعظم علی پاشا، آنکارا را به حیل از چنگ فیروزیگ زاده علی بیگ که از جانب چلبی محمد به محافظت آنجا گمارده شده بود، خارج ساخت. ولی بیشتر از آن به پیشروی خود ادامه نداد، و به آن مقدار موفقیت بسنده کرد و به بورسه بازگشت، و در بورسه به خوشگذرانی که بدان عادت کرده بود،

1. Gerece.

پرداخت.

چلبی محمد به این غفلت برادرش امیر سلیمان پی برد و تصمیم گرفت هرچه زودتر تا هنگامی که برادرش در بورسه اقامت دارد، او را مورد حمله قرار دهد و با این نیت به جانب بورسه حرکت کرد. سوباشی سلیمان، از افراد امیر سلیمان خبر حرکت چلبی محمد را به سوی بورسه، به اطلاع رساند. امیر سلیمان زمانی این خبر را دریافت کرد که در حمام سرگرم عیش و نوش بود. نگرانی زیادی بر وی دست یافت، در صدد فرار به روم ایلی برآمد، ولی وزیر اعظم جندرلی زاده علی پاشا، از فرارش جلوگیری کرد و گفت مدعیان سلطنت باید متانت خود را حفظ کنند و با پایداری خود مانع تضعیف روحیه سربازان گردند، و بدین ترتیب امیر سلیمان را حاضر به دفاع نمود، و بانیره‌های موجود به جانب ینی شهر بورسه حرکت کردند. دولشکر با اینکه با هم روبرو شدند، ولی اقدام به جنگ نکردند. علی پاشا، نامه‌ای برای چلبی محمد فرستاد، و ضمن اعلام وفاداری و صداقتش به وی، اضافه نمود که امرای حاضر در اردوی وی، نهانی با امیر سلیمان متحد شده‌اند و در حین جنگ به او خواهند پیوست. ولی چلبی محمد چون اطلاع داشت که علی پاشا، قلعه آنکارا را نیز با چنین نامه حيله گرانه‌ای تصرف کرده است، لذا به نوشته و نامه وزیر اعظم اعتماد نکرد. ولی فرار یکی از امرایش به نام شرابدار الیاس و پیوستن وی به امیر سلیمان صحت مفاد نامه علی پاشا را ثابت کرد. چلبی محمد با وجود آنکه یکی از مورد اعتمادترین افرادش یعنی بایزید پاشا به وی تذکر و هشدار داد که فریب این گونه دسایس را نخورد و از تصمیم خود منصرف نشود، ولی وی از اقدام به جنگ خودداری کرد و به آماسیا بازگشت و امیر سلیمان نیز به بورسه مراجعت کرد.

در این بین اهالی سیوری حصار با مراجعه به امیر سلیمان، اطلاع دادند که حاضر به تسلیم قلعه هستند. این قلعه به عثمانیان تعلق داشت که تیمور آن را به قرامانیان واگذار کرده بود. امیر سلیمان هر چند به جانب قلعه سیوری حصار رفت، ولی قلعه تسلیم نشد. امیر سلیمان با بخشی از نیروهایش، قلعه را در محاصره گرفت، و بخشی دیگر را نیز برای کوبیدن اراضی متعلق به قلمرو چلبی محمد، اعزام داشت.

محمد بیگ قرامان اوغلی چون اطلاع یافت که امیر سلیمان با نیرویی اندک سرگرم محاصره سیوری حصار است، تصمیم گرفت او را مورد حمله قرار دهد. ولی امیر سلیمان نیز از قصد وی اطلاع یافت و اورنوز بیگ را مأمور کوبیدن سرزمین قرامان نمود. اورنوز بیگ، منطقه قرامان را که تا آقسرای کشیده می شد، کوبید. قرامان اوغلی چون پی برد قادر به مقابله نخواهد بود، به چلبی محمد متوسل شد و خواستار مذاکره با وی گردید، و به قیر شهر آمده، و در آن حوالی در قلعه جماله با چلبی محمد ملاقات کرده، و این دو، علیه امیر سلیمان با هم

متحد شدند، به موجب این اتحاد، قرار شد موسی چلبی که نزد قرامان اوغلی به سر می برد، به شرط وفاداری به چلبی محمد، به روم ایلی اعزام گردد، و در این سرزمین دست به فعالیت بزنند. بدین ترتیب، امیر سلیمان ناگزیر از رفتن به روم ایلی می گردید (۱۶). اورنوزیگک پس از اطلاع از اتحاد آنها، نزد امیر سلیمان بازگشت و اوضاع را گزارش داد. بنا به توصیه وی، سلیمان چلبی، با قوای خود به جوار آنکارا رفته، و پس از گماردن نیرو در آنجا، وارد بورسه شد. چون در جریان این حوادث وزیر اعظم جندرلی زاده علی پاشا درگذشت، امیر سلیمان از داشتن مشاور و راهنمایی صادق و ارزشمند محروم ماند (۸۰۹ ه. ق. / ۱۴۰۶ م.).

دوکاس می نویسد که سلیمان چلبی، هنگامی که در آناتولی به سر می برد، تصمیم گرفت که به جنید آیدین اوغلی که با وی به مخالفت برخاسته بود، حمله کند، و جنیدیکگ امرای گرمیان و قرامان را به یاری طلبید، و آنها متفقاً علیه امیر سلیمان دست به فعالیت زدند. ولی چون جنیدیکگ به متحدین خود اعتماد نداشت، ناچار به خود امیر سلیمان متوسل شده، به اطاعت وی درآمد. بدین ترتیب از اتحادی که علیه امیر سلیمان تشکیل شده بود، نتیجه ای حاصل نشد، و امیر سلیمان پس از چهار ماه توقف در ایاسلوق به ادرنه بازگشت (۱۷).

اعزام موسی چلبی به روم ایلی

حضور امیر سلیمان با نیروهایش در آناتولی، مانع ادامه فعالیت چلبی محمد شده بود، و به طور کلی بخشی از مناطق آناتولی میانی و غربی که متعلق به عثمانیان بود، به تصرف سلیمان درآمده، و امارت چلبی محمد منحصر به توقات، آماسیه و سیواس شده بود. چلبی محمد، پس از آنکه از اتحاد با جنید و امرای قرامان و گرمیان علیه برادرش نتیجه ای به دست نیاورد، در پی یافتن راهی برآمد تا امیر سلیمان را به روم ایلی کشانده، خود آزادانه در آناتولی به فعالیتهايش ادامه دهد (۱۸).

بنا به نوشته تواریخ ترکک، تصمیم گرفته شد موسی چلبی را که نزد چلبی محمد به سر می برد — در برخی از منابع نیز آمده است که وی نزد قرامان اوغلی بود — با نیرویی از طریق دریا و از راه افلاق جهت فعالیت، به روم ایلی اعزام دارند. با این نقشه، احتمال بازگشت امیر سلیمان به روم ایلی وجود داشت. در صورتی که موسی چلبی در این مأموریت موفق می شد، در این صورت می بایست فرمانروایی چلبی محمد را به رسمیت شناخته و از او تبعیت کند (۱۹).

در واقع چلبی محمد، در این مورد با اسفندیار جندر (جاندار) اوغلی به توافق رسید. وی نیز با مکاتبه با میرچا شاهزاده افلاق، موافقت او را کسب کرد. به دنبال این مسئله، نیرویی در

اختیار موسی چلبی گذارده، با کمک اسفندیاریگ، او را از سینوب، از طریق دریا به حوالی افلاق فرستاد (۲۰). بنا به نوشته مورخ عالی (ج ۵، ص ۱۱۹)، موسی چلبی که با دختر میرچا ازدواج کرده بود، وارد بالکان شده، و طرفداران زیادی پیدا کرد. امیر سلیمان پس از اطلاع از این جریان دچار نگرانی شد، و از گلیبولی وارد ادرنه گردید (۲۱). بدین ترتیب چلبی محمد که در آناتولی آزاد مانده بود، آنکارا، بورسه و حوالی آن یعنی مناطق متعلق به عثمانی ها در آناتولی را مجدداً به تصرف درآورد.

جنگهای امیر سلیمان با موسی چلبی

موسی چلبی وارد افلاق شد و از یاری میرچا شاهزاده افلاق برخوردار گردید و بعد به بالکان رفت، و از بالکان نیرویی گرد آورد و در عین حال ووک برادر والی صرب و نیز امرای بلغار نیز به وی کمک کردند. امیر سلیمان که وارد منطقه روم ایلی شده بود، موافقت امپراتور بیزانس را برای مقابله با آنها جلب کرد. در جنگی که رخ داد، به سبب پیوستن ناگهانی نیروهای صربستان به امیر سلیمان، موسی چلبی که نیروهایش تضعیف شده بود، مغلوب شد و گریخت (۲۲). امیر سلیمان که پیروز شده بود، اشتباه کرد و با این تصور که مسئله خاتمه یافته است، برادرش را مورد تعقیب قرار نداد.

موسی چلبی از اهمال امیر سلیمان استفاده کرده، از مخفیگاهش خارج شده، فعالیتش را به صورت جنگهای غیر منظم یعنی پارتیزانی ادامه داد.

امیر سلیمان که فکر نمی کرد موسی چلبی را دوباره سر راه خود ببیند، و از فعالیتهای نگرانی بخود راه نمی داد، غرق در خوشگذرانی و مسکرات که بدان معتاد شده بود، گردید. رشته امور امیر سلیمان در واقع پس از فوت وزیر اعظم جندرلی زاده علی پاشا در جوار آنکارا - که اداره تمامی امور را در دست داشت و سبب تداوم حکمرانی وی شده بود - از هم گسیخته بود. بدین ترتیب، هنگامی که امیر سلیمان در عالم غفلت و بی خبری به سر می برد، موسی چلبی، ضمن همدست کردن امرای روم ایلی با خود، محمدیگ میخال اوغلی فرمانده آفنجیهای بالکان را نیز با خود همدستان کرد، و پس از انتصاب وی به مقام بیگلربیگی، با نیرویی که تجهیزش کرده بود، نیروهایی را که امیر سلیمان به مقابله اش فرستاده بود، در نزدیکی صوفیه شکست داد و ناگهان به ادرنه حمله نمود (دوکاس، ص ۸۹) اورنوزبیگ فرمانده آفنجی ها، این خبر را هنگامی که امیر سلیمان در حمام بود، به اطلاع وی رساند. امیر سلیمان این فرمانده را مورد اهانت قرار داده، در عالم مستی و بی خبری، دستور داد تا ریش حسن آغا فرمانده ینی چریها را تراشیدند (۲۳). پس از هوشیاری، شبانه رو به سوی استانبول

گریخت. اما در راه توسط روستائیان دستگیر شد، و به دست افرادی که موسی چلبی مأمور تعقیب امیر سلیمان کرده بود، خفه شد (محرم سال ۸۱۳ / ۱۸ مه ۱۴۱۰) (۲۴). جسدش را به بورسه فرستاده، در کنار قبر جدش سلطان مراد خداوندگار به خاک سپردند (۲۵). مدت فرمانروایش به سال میلادی، هشت سال و هفت ماه و ده روز بود.

حکمرانی موسی چلبی در روم ایلی

موسی چلبی پس از ورود به ادرنه، مفاد قراردادی را که با برادرش چلبی داشت، رعایت نکرده، حکمرانی خود را در ادرنه اعلام داشت (۸۱۳ ه.ق. / ۱۴۱۰ م.). ووک برادر امیر صرب را که از او رو برگردانده به برادرش امیر سلیمان پیوسته بود، دستگیر و به قتل رساند (۶ ژوئن ۱۳۴۰). لازار پسر استفان والی صرب نیز به همان سرنوشت گرفتار آمد. با از میان رفتن امیر سلیمان، تنها موسی چلبی در صحنه مبارزه بر سر تصاحب قدرت باقی ماند. در این ایام، محمد چلبی، آناتولی را در اختیار داشت، موسی چلبی نیز بر روم ایلی مسلط بود. موسی چلبی از قدرت برادرش چلبی محمد در آناتولی کاملاً اطلاع داشت. لذا علیه وی دست به جنگ نزد.

موسی چلبی با اینکه مردی جسور، ترس و فعال بود، در عین حال مردی تندخو و خشن بود (۲۶). چون به افراد برادرش امیر سلیمان — که بدو پیوسته بودند — اعتماد نداشت مقامشان را تغییر داد، و یکی از امرا به نام کور ملکشاه را به عنوان سفیر خود انتخاب کرد، و میخال اوغلی محمدبیگ را نیز به مقام بیگلربیگی منصوب نمود (۲۷)، و شیخ بدرالدین محمود پسر دانشمند بزرگ شیخ بدرالدین سماوی را که در میان مردم به عنوان ساماونا «سماونا» معروف بود، به مقام قاضی عسکری تعیین نمود (۲۸).

موسی چلبی ابتدا در صدد گرفتن انتقام از والی صرب که علیه او به برادرش کمک کرده بود، برآمد، و با نیرویی عظیم، ابتدا نوو بردا^۱ را تصرف کرد، و امیر بلغارستان را که در ویدین قیام کرده بود، تحت اطاعت خود درآورد. و با امپراتور بیزانس که به برادرش امیر سلیمان یاری کرده بود، درگیر شد. موسی چلبی ادعای کرد که امپراتور بیزانس، مسبب اصلی آنچه که بر سر پدرش سلطان یلدرم بایزید در واقعه تیمور آمد، می باشد (۲۹)، وی پس از تصرف شهرهای واقع بر سواحل دریای سیاه را که برادرش امیر سلیمان به امپراتور بیزانس واگذار کرده بود، و پس از اشغال تسالی، استانبول را در محاصره گرفت (۸۱۴ ه.ق. /

1. Novo Berda.

(۱۴۱۰م). (۳۰).

امپراتور پس از اطلاع از این مسئله، برای نجات شهر از محاصره، شاهزاده اورخان (۳۱) پسر امیر سلیمان را که پس از کشته شدن پدرش، به استانبول گریخته بود، و یا به عبارت صحیحتر به عنوان گروگان نزد وی به سر می برد، به روم ایلی اعزام داشت. شاهزاده اورخان با ادعای حکومت بر مناطق تسالی و سلانیک، وارد فعالیت شد و سلطان موسی (موسی چلبی) با توجه به فعالیت وی، تا حدی از محاصره دست کشید و به سرعت عازم سلانیک شد. موسی چلبی، نیروهای شاهزاده اورخان را منهزم کرد و اورخان به قلعه سلانیک گریخت، و موسی چلبی سلانیک را در محاصره گرفت (۳۲)، و بعد، حلقه محاصره استانبول را تنگتر کرد.

امپراتور مانوئل که از قدرت موسی چلبی هراسناک بود، و می خواست، از مبارزات شاهزادگان عثمانی برای تصاحب تاج و تخت سلطنت استفاده کند، با توجه به نیروی اندکی که در استانبول داشت، از تصرف شهر توسط موسی چلبی در هراس افتاد. با ارسال پیغامی برای چلبی محمد که در بورس به سر می برد، او را به استانبول دعوت نمود، و پس از مذاکره، با وی به توافق رسید. به موجب این توافق، چلبی محمد، مناطقی را به امپراتور واگذار کرد، و نیروهای چلبی محمد توسط کشتیهایی که امپراتور فرستاده بود، از منطقه آناتولی قواغی (۳۳) و یا بنا به نوشته دوکاس (ص ۹۵)، سربازانش وارد اسکدار شده، به روم ایلی منتقل شدند، و خود چلبی محمد نیز به اسکدار آمده، با امپراتور ملاقات کرد. طبق قرارداد، در صورت شکست، امپراتور می بایست از ورود وی به استانبول ممانعت نکند.

چلبی محمد در چهارمین روز زدو خورد، در جنگی که با برادرش موسی چلبی در اینجه قز (۳۴) روی داد، شکست یافت و درحالی که زخمی شده بود، با وضعی پریشان با شمار کمی از همراهانش به جانب استانبول گریخت، و توسط کشتیهای امپراتور به آناتولی رفت (۵۸۱۴. ق. / ۱۴۱۱م). (۳۶).

موسی چلبی برغم تمام این پیروزیها، با اطرافیان و امرایش رفتاری تند و خشن داشت. امرای روم ایلی از او رویگردان شده، و در انتظار فرصتی مناسب بودند. به طور مثال سنجق بیگهای (فرمانداران نظامی) مناطق مرزی صربستان، از جمله پاشایگی (یغیت) سنجق بیگ اسکدار، و برخی امرای دیگر که قبلاً در خدمت سلیمان چلبی بودند، به دستور موسی چلبی زندانی شده، و بعد مورد عفو قرار گرفته بودند، و به محل مأموریت سابق خود بازگشته بودند، با استفان لازارویچ، علیه موسی چلبی متحد شدند. موسی چلبی در نخستین سال فرمانروایی خود (۱۴۱۰م)، با غلبه بر استفان لازارویچ، برخی مناطق متعلق به او را تصرف کرده، از این رو، والی صربستان به خصومت با موسی چلبی پرداخت.

چلبی محمد، هر چند با استفاده از درگیرهای موسی چلبی در نقاط دیگر وارد روم ایلی شد، و به جنگ با برادرش پرداخت، ولی این بار نیز موفقیتی به دست نیاورد (۸۱۵ ه. ق. / ۱۴۱۲ م.) (۳۷).

چلبی محمد بعد از این دومین شکست خود، با آگاهی از اینکه امرای روم ایلی مخالف موسی چلبی هستند، پنهانی به آنان پیغام فرستاد، و آنها را به سوی خود جلب کرد. به طور مثال، پس از آنکه با اورنوزبیگ فرمانده معروف آقنجه‌ها کاملاً به توافق رسید، و از پدرزنش یعنی نصرالدین بیگ ذوالقدر اوغلی نیرو دریافت کرد، با نیرویی سی هزار نفری، دوباره توسط کشتیهایی که امپراتور بیزانس در اختیارش گذارده بود، وارد روم ایلی شد. امپراتور شماری از قوای روم را نیز همراهش کرده بود. اورنوزبیگ نظر صربها را به سوی چلبی محمد جلب کرده بود (۳۸).

غیر از فرماندهانی چون محمد بیگ میخال اوغلی و عموربیگ پسر تیمور تاش پاشا، کس دیگری نزد موسی چلبی باقی نمانده بود. چلبی محمد پس از دریافت نامه‌ای از اورنوزبیگ که حاوی توصیه‌های لازم بود، دیگر با احتیاط عمل می‌کرد. وی ابتدا نیروهای پیشقراول موسی چلبی را در منطقه ویزه — که تحت فرماندهی قراخلیل بودند — شکست داد و بعد به سمت ادرنه حرکت کرد. مردم شهر می‌گفتند، تا پایان جنگ شهر را به هیچ کس تسلیم نخواهند کرد، و به هر یک از طرفین غالب آمد، تحویل خواهند داد. چلبی محمد، این پیشنهاد را پذیرفت و بلافاصله به جانب زاگرا (زاگره) حرکت نمود (۳۹).

موسی چلبی پی برد که در مقابل نیروهای چلبی محمد قادر به مقاومت نخواهد بود، در صدد بود که به جانب بلغارستان شمالی عقب‌نشینی کند. چلبی محمد که در راستای سواحل دریای سیاه و از جنوب بالکان در حال پیشروی برای پیوستن به متحدانش بود، در نزدیکی فلیبه با موسی چلبی روبرو شد. ولی اقدام به جنگ نکرد، و به اتفاق استفان لازاروویچ والی صرب، امرای مقدونیه، و نیز پاشا یگیت، براق بیگ، سنان بیگ امیر ترخاله، و غازی اورنوزبیگ، به حرکت درآمده، به حوالی نیش رفت، و بعد همه با هم به موسی چلبی که در حال عقب‌نشینی به جانب تونا (دانوب) بود، برخورد، او را مجبور به جنگ کردند.

در جنگی که در نزدیکی چامورلی در بند، نزدیک قصبه ساماکو واقع در جنوب صوفیه اتفاق افتاد، با اینکه موسی چلبی با جسارت و شجاعتی فوق‌العاده‌ای جنگید، اما به علت قلت شمار نفراتش شکست خورد و زخمی گردید و گریخت. ولی به جویی واقع در شالیزاری در غلطید. بایزید پاشا و میخال اوغلی (بخشی بیگ) و براق بیگ که او را مورد تعقیب قرار داده بودند، فرار سیده دستگیرش کردند، دستهایش را بستند. در این بین بالکه اوغلی فرار سید،

و در حالی که می‌گفت چه بر سر امیر سلیمان آوردی، خفه‌اش کرد. (۴۰) قبرش در بورسه، در آرامگاه پدرش می‌باشد (ربیع‌الاول ۸۱۶ / ۱۰ جولای ۱۴۱۳) (۴۱). حکمرانی موسی چلبی در روم ایلی، کمتر از سه سال بود (۴۲). سکه‌هایی که وی در سال ۸۱۳ هـ. ق. / ۱۴۱۰ م. یعنی سال آغاز حکمرانش ضرب کرده بود، در فهرست مسکوکات موجود است (۴۳).

شاهرخ میرزا، پسر تیمور، بعد از اطلاع از خبر قتل موسی چلبی، طی نامه مورخ ذیحجه ۸۱۸ / فوریه ۱۴۱۶، چلبی محمد را که جزو متابعین خویش به‌شمار می‌آورد، به‌خاطر قتل برادر مورد مؤاخذه و سرزنش قرار داد. چلبی محمد نیز اطلاع داد که وی در امر حکومت نمی‌تواند شریکی برای خود بپذیرد، زیرا این مسئله به دشمن فرصت بهره‌گیری بیشتری می‌دهد، و از دست رفتن سلاطین نیز به همین خاطر بوده است (۴۴). جنیدیگ آیدین اوغلی که در طی درگیریها و جنگهای موسی چلبی و چلبی محمد، سنجق‌بیگ آخری بود، با استفاده از اختلافات آنان به سرزمین خویش بازگشت و پس از قتل والی منصوب از جانب امیر سلیمان، ایاسلوق را تصرف کرد (۸۱۲ هـ. ق. / ۱۴۰۹ م.).

یادداشت‌های فصل دوازدهم

۱. همان‌گونه که در فصل پیش اشاره شد، در فتحنامه تیمور به اسارت موسی چلبی و مصطفی چلبی اشاره شده بود. تیمور، مصطفی چلبی را احتمالاً به عنوان گروگان با خود برد که پس از فوتش، توسط پسرش شاهرخ، آزاد شد و به آناتولی بازگشت. ابن عربشاه در اثر خود تحت عنوان عجائب المقدور فی نوائب تیمور می‌نویسد که موسی چلبی بعد از قاسم، کوچکترین پسر یلدرم بایزید بود (ترجمه نظم‌ی زاده، ص ۱۴۶). همچنین در همان اثر آمده است که در زمان محمد چلبی و به دستور وی، حدود سی نفر که نامشان مصطفی بود، و به شاهزاده مصطفی شبیه بودند، به قتل رسیدند.

۲. سلیمان چلبی، هنگامی که تیمور به جانب آناتولی غربی لشکر می‌کشید، و اندکی پیش از تصرف از میر، شخصی به نام شیخ رمضان را که مقام قاضی عسکری داشت و بعد به وزارت رسید، به عنوان سفیر اول نزد تیمور فرستاد، و مراتب اطاعت خود را از وی اعلام داشت و برغم دعوت تیمور، از اینکه نتوانسته شخصاً به حضور برسد، عذرخواهی کرده و کلاه و کمر حکمرانی ارسالی تیمور را پذیرفت و طلاهای مورد نظر تیمور را برایش فرستاد (ظفرنامه یزدی و ظفرنامه شامی).

۳. عیسی چلبی به دنبال فتح از میر، و به رسمیت شناخته شدن حاکمیت تیمور از طرف جنوایی‌های مقیم فوچه، سفیری به نام قطب‌الدین را نزد تیمور فرستاد و وابستگی خود را بدو اعلام داشت. تیمور نیز حکمرانی محلی را که در آنجا به سر می‌برد، به وی واگذار کرد و برایش کلاه و کمر مخصوص حکمرانی فرستاد. عیسی چلبی مدتی نیز بورسه را تحت فرمان خود درآورد، ولی پس از آنکه برادرش موسی چلبی با منشور تیمور، همراه جنازه پدر وارد بورسه شد، وی ناگزیر از ترک بورسه گردید. با اینکه عیسی چلبی بعداً، برای بار دوم بورسه را گرفت، ولی مغلوب محمد چلبی شده، بورسه را به وی واگذار کرد. به حکمرانی عیسی چلبی در بورسه، از واگذاری فرمان و برات تملیک روستای چوچی

Çuçi از توابع اینه گول، به قزل دلی اوغلی می توان پی برد (آرشیو نخست وزیری، دفتر ثبت اراضی، شماره ۱۶۶، برگ ۲۲).

۴. ظفرنامه شرف الدین علی یزدی.

۵. دوکاس (چاپ بن، ص ۷۸)، ضمن اشاره به این مطلب که معاهده در استانبول به امضا رسید، در اشاره به مناطقی که وی به امپراتور واگذار کرد، چنین می نویسد: «سلیمان چلبی به جانب غرب رفت و وارد استانبول شد و به پای امپراتور افتاد و از او چنین استدعا کرد: من پسر توأم، بعد از این بین ما نه فتنه و فساد خواهد بود و نه رسوایی و فضاحتی. مرا به تراکیه بفرست تا سرزمینهای باقیمانده از اجدادم را در اختیار داشته باشم، و یکی از برادرانش را که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، و نیز برادرزاده اش^۱ فاطمه خاتون را به عنوان گروگان نزد امپراتور گذاشت. علاوه بر آن منطقه سلانیک را تا زیتونیو Zitunio و حوالی رود اوسترومه (استرمة) و نیز موره را به امپراتور واگذار کرد. همچنین اراضی موجود بین پندیک در کنار استانبول و مقدس آغاز (مصب مقدس) «بین اسکدار و سرای بورنی» و اراضی موجود از مصب مقدس آغاز را تا وارنا، و تمام قلاع موجود در ساحل دریای سیاه را به امپراتور داد. امپراتور پس از امضای این قرارداد، امیر سلیمان را به ادرنه فرستاد. دیتمیریوس لئونتاری را که در دریانوردی مهارت داشت، برای تحویل گرفتن سلانیک فرستاد. لئونتاری، سلانیک را تحویل گرفت، و مراتب را گزارش داد، و با اعزام مأمورانی سایر شهرها را نیز تحویل گرفت و ترکها را از شهرهای مذکور دور کرد...» انوری نیز می نویسد که سلیمان چلبی سلانیک را تسلیم امپراتور کرد.

۶. برخی از تواریخ از جمله اثر یورگا، به نقل از دوکاس مورخ رومی نوشته اند که برادر کهرتش اورخان، و خواهرش فاطمه را به گروگان نزد امپراتور گذاشت، در واقع با اینکه دوکاس می نویسد که یلدرم بایزید دو شاهزاده به نامهای مصطفی و اورخان در قصر بورسه داشت، ولی چون شاهزاده مصطفی در جنگ شرکت داشت، بنابراین، شاهزاده اورخان که دوکاس از وی نام برده است، باید همان شاهزاده قاسم باشد (چاپ بن، ص ۷۱). عاشق پاشازاده (ص ۸۱) و اوروج بیگ (ص ۳۷) نام شاهزاده قاسم را می برند. شاید دوکاس اورخان پسر سلیمان چلبی را با نام قاسم برادر سلیمان اشتباه کرده است. با این همه دوکاس در جای دیگر اثرش، می نویسد که امیر سلیمان دو پسر بایزید را به اتفاق خواهرش نزد

۱. در متن اصلی کتاب (ص ۳۲۹) در پانویست شماره ۶، به عنوان خواهرش ذکر گردیده است (م).

امپراتور به گروگان گذاشت، و از این دو برادر، آنکه بزرگتر بود و نیز فاطمه آزاد شده و برادر دیگر نزد امپراتور می ماند. امپراتور مانوئل، به تربیت وی و پسر خود یوانیس همت می گمارد و این شاهزاده عثمانی به دین مسیح می گردد (چاپ بن، ص ۹۸). بنا به نوشته شارل ویل به نقل از دوکاس، شاهزاده قاسم با یوانیس پسر امپراتور در استانبول با هم بزرگ شده، و تربیت یافتند. شاهزاده قاسم علاقه فراوانی به ادبیات یونان داشت، از آن لذت می برد. وی به دین مسیح گروید و در سال ۱۴۱۷م. فوت کرد، و در درگاهی در داخل صومعه پرودروموس Prodromus واقع در ایا یانی استودیون Aya Yani Studyon دفن شد.

۷. عاشق پاشازاده، ص ۸۱.

۸. مؤلف تاج التواریخ (ج ۱، ص ۲۲۶) می نویسد که پس از آنکه چلبی محمد، برادرش عیسی چلبی را از بورسه فراری داد، پیغامی برای یعقوب بیگ گرمیان اوغلی — بنا به قراین و بنا به نوشته سفینه مولویه، عیسی چلبی و موسی چلبی خواهرزادگان یعقوب بیگ بودند و مادر چلبی محمد کنیز بود — فرستاد و تحویل برادرش موسی را به انضمام جنازه پدرش از وی درخواست کرد. بنا به استدلالاتی، چون موسی قبلاً حکمران بورسه بود و ناچار از جنگ با برادرش عیسی چلبی بود، احتمالاً جنازه پدرش را تا آن زمان به بورسه منتقل نکرده بود، و موسی چلبی احتمالاً پس از آنکه عیسی چلبی بورسه را مجدداً به تصرف درآورد، به گرمیان اوغلی پناهنده شد. در هر صورت، این حوادث مغشوش و مشکوک به نظر می رسد.

۹. بهشتی، ص ۳۳.

۱۰. در آن ایام سه تیمور پاشا وجود داشت. یکی تیمور پاشا پسر قراعلی بیگ بود که پس از لالا شاهین پاشا، بیگلربیگ عثمانیان شد. دومی، ساری تیمور تاش پاشا، و سومی نیز تیمور پاشای دیگری بود که از غلامی وزیر اعظم علی پاشا ارتقای مقام یافت. به نظر می رسد تیمور پاشایی که در جنگ آنکارا به اسارت درآمد، همان ساری تیمور پاشا باشد. چون قراتیمور تاش پاشا، بسیار مسن بود. لذا نمی توانست در جنگ آنکارا شرکت داشته باشد، و چون ساری تیمور پاشا — که به خزانه تیمور در بورسه دست یافت — مدتی طولانی بیگلربیگ حوالی گرمیان در آنکارا بود، بنابراین، وی همان ساری تیمور تاش پاشا باید باشد و قراتیمور تاش پاشا در جنگ آنکارا شرکت نداشت. هرچند تواریخ می نویسند که تیمور تاش پاشا و پسرش علی بیگ در جنگ آنکارا به اسارت درآمده، و پسر دیگرش یخشی بیگ به قتل رسید، ولی در اینجا ساری تیمور تاش پاشا،

با قراتیمور تاش پاشا با یکدیگر اشتباه شده‌اند. بلیغ بورسوی و غزّی زاده می‌نویسند که ساری تیمور تاش پاشا، به دست چلبی [محمد] کشته شد. آنچه مشخص است اینکه قراتیمور تاش پاشا، همراه یلدرم بایزید در محاصره استانبول و جنگ نیه‌بولی شرکت داشت، و رمضان سال ۸۰۶/مارس ۱۴۰۴، فوت کرد و در محوطه مسجد تیمور تاش واقع در بورسه به خاک سپرده شد. جنازه ساری تیمور پاشا نیز در بورسه واقع در محله بالیق پازاری دفن شد، و با اینکه در آرامگاهش در مسیر جاده‌ای جدید الاحداث بود، ولی به علت تاریخی بودن بنا، حفظ شده است. سومین تیمور تاش پاشا بعد از سال ۱۴۲۹م. فوت کرد.

۱۱. قبر عینه‌بیگ، سوباشی بالیکیسیر، در آرامگاهش واقع در روستای تکه در بخشهای قسود بالیکیسیر است. در پرونده‌های محکمه شرعی، نام او اینه (عینه) علی بابا قید شده است. وی در جوار مسجد پاشا که در بالیکیسیر با نام اینه‌جی (عینه‌جی) بیگ شهرت دارد، مدرسه‌ای دارد. در پرونده محکمه شرعی مورخ ۱۰۰۱ ه. ق. / ۱۵۹۳ م. در بالیکیسیر، آمده که از وی یک مسجد، یک خانقاه و یک مدرسه بجا مانده است، و دو حمام وقف این مؤسسه‌ها شده است که یکی در محله شیخ لطف‌الله و دیگری در تاش پازاری است. در وقفنامه خانقاه درویش کازرونی که در رمضان سال ۸۰۲ ه. ق. / ۱۴۰۰ م. به دستور یلدرم بایزید ساخته شده است، از او به نام وزیر نام برده شده، و نام پدرش نیز ملک‌الدین بوده است.

۱۲. بنا به نوشته تواریخ عثمانی، که از تاریخ نشری نقل کرده‌اند، چلبی محمد، بعد از پیروزی در جنگ اولوباد که موفق به گریزاندن عیسی چلبی و تصرف بورسه شد، با ارسال پیامی به یعقوب بیگ گرمیان اوغلی، از او خواستار ارسال جنازه پدرش و برادرش موسی که در کوتاهیه بود، گردید، و او نیز خواهش را عملی کرد. همان‌گونه که اشاره شد، از مطالب هشت بهشت و سایر منابع تاریخی برمی‌آید که موسی چلبی با آل طمغای تیمور، همراه جنازه پدرش به بورسه رفت و عیسی چلبی را وادار به فرار از آنجا نمود، و حکمرانی خود را در بورسه اعلام داشت، ولی بنا به نوشته نشری، چون عیسی چلبی در بورسه بود، لذا موسی چلبی نتوانست وارد آنجا شود و ناچار در کوتاهیه ماند. به دنبال غلبه چلبی محمد بر برادرش عیسی چلبی، و بنا به درخواست چلبی محمد، به بورسه فرستاده شد. به موجب نوشته مورخ عالی (ج ۵، ص ۱۲۳) عقیده برخی از مورخان در مورد وقوع جنگ بین عیسی چلبی و موسی چلبی نادرست است، و موسی چلبی تا عزیمت به روم ایلی نزد چلبی محمد به سر می‌برد. اوروج بیگ (ص ۳۷) نیز می‌نویسد که

بین موسی و عیسی جنگ درگرفت و موسی بورسه را از جنگ عیسی درآورد و بعد از مقابل امیر سلیمان گریخت و نزد قرامانیان رفت. عاشق پاشازاده (ص ۸۱) نیز عقیده اوروچ بیگ را دارد.

۱۳. تاریخ نثری (از انتشارات انجمن تاریخ ترک) ص ۴۴۴.

۱۴. تاریخ وقوع این حوادث معلوم نیست، فقط با قراین تاریخی می توان حدس زد که باید سال ۸۰۸ یا ۸۰۹ ه. ق. / ۱۴۰۵ م. اتفاق افتاده باشد. در تواریخ ترک آمده است که جنید بیگ مراتب اطاعت خود را از چلبی محمد اعلام داشت و خضرشاه امیر صاروخان به قتل رسید و امیر متشه حاکمیت عثمانیان را پذیرفت. درحالی که در جامع الدول اثر منجم باشی و به نقل از آن احمد توحید (مجله انجمن تاریخ عثمانی، سال ۲، ص ۶۱۸) و خلیل ادهم (دول اسلامی، ص ۲۷۷) نیز سال ۸۱۳ ه. ق. / ۱۴۱۰ م. را ذکر کرده اند، و اگر این تاریخ صحیح باشد، بنابراین قتل خضرشاه در اثنای بازگشت امیر سلیمان از روم ایلی و تسلط چلبی محمد بر آناتولی غربی صورت گرفته است. زیرا در کتابهای تاریخ، سالهای جنگ شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تاج و تخت سلطنت مشخص نشده است، از این رو، در بیان وقایع تقدم و تأخر دیده می شود.

۱۵. بهشتی، ص ۳۷، و تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۳۵.

۱۶. در تواریخ ملوک قرون ماضی، چنین آمده است: «ملاقات سلطان محمد با محمد قرامانی در حوالی قیرشهر فی اثنی عشر و ثمانمیه» یعنی در ۸۱۲ ه. ق. / ۱۴۰۹ م. صورت گرفته است، ولی از نوشته تاج التواریخ (ج ۱، ص ۲۴۵) و منجم باشی (ج ۳، ص ۳۲۰) چنین برمی آید که این ملاقات حدود سال ۱۴۰۶ م. انجام شده است.

۱۷. دوکاس (چاپ بن) ص ۸۵-۸۷. به نظر می رسد که مخالفت جنید با امیر سلیمان و تبعیت از چلبی محمد، و بعد اتحاد با امرای قرامان و گرمیان، برای مقابله با امیر سلیمان، ناشی از اتحاد بین چلبی محمد و قرامان اوغلی و متفق وی یعقوب بیگ بوده است.

۱۸. در تاریخ شکرالله (نسخه موجود در کتابخانه نور عثمانیه، ص ۳۱۹) آمده است که میان چلبی محمد و اسفندیاری بیگ، حکمران جندر، در محلی بین گرده و چاتا جنگ درگرفت، و چلبی محمد نیروهای اسفندیاری بیگ را مغلوب کرد و غنائم مالی بسیاری به دست آورد. ولی وی تاریخ وقوع این جنگ را مشخص نکرده است. به نظر می رسد که این جنگ قبل از اعزام موسی چلبی به روم ایلی صورت گرفته، و بعد آن دو با هم دوست شده اند.

۱۹. از بررسی حوادث چنین برمی آید که چلبی محمد و موسی چلبی چنین توافق کرده بودند که چلبی محمد در آناتولی و موسی چلبی در روم ایلی حکمرانی کنند.

۲۰. روابط چلبی محمد با موسی چلبی، حتی جنگهای شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب قدرت، در تواریخ ترک مبهم و آشفته است. چنانکه اشاره شد، در تاج‌التواریخ آمده است که چلبی محمد که بورسه را از چنگ عیسی چلبی خارج کرد، با ارسال پیغامی برای گرمیان اوغلی، ارسال جنازه پدرش و نیز برادرش موسی چلبی را که نزد وی بود، از وی خواستار شد که او نیز خواسته چلبی محمد را برآورد. در این صورت موسی چلبی، همراه چلبی محمد بوده است. بعد نیز برای وادار کردن امیر سلیمان به بازگشت به روم ایلی، با اقدام و میانجیگری موسی چلبی، محمد چلبی با اسفندیاریبگ جندر اوغلی به توافق رسید، و او را به روم ایلی فرستاد. ولی چون اسفندیاریبگ اهمیت چندانی به این مسئله نداد، موسی از رفتن به نزد برادر خودداری کرد، و بعد به دنبال توافق اسفندیاریبگ با امیر افلاق، موسی را از قرامان اوغلی خواسته، او را در سینوب توسط کشتی به افلاق فرستاد (تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۴۶، و صفحات بعد، و تاریخ بهشتی، ص ۴۱).

تاریخ عاشق پاشازاده (ص ۸۱)، و تاریخ اوردوج بیگ (ص ۳۹)، و تاریخ لطفی پاشا (ص ۶۱) می‌نویسند، سلیمان چلبی پس از اطلاع از اینکه برادرش موسی چلبی نزد قرامان اوغلی است، پیغامی برای محمدبیگ قرامان اوغلی فرستاد و اطلاع داد در صورتی که خواهان روابط دوستانه است، اجازه حرکت به جایی را به موسی چلبی ندهد. ولی قرامان اوغلی — احتمالاً به خاطر مذاکرات و ملاقات با چلبی محمد در قلعه جماله و اتحاد با وی علیه امیر سلیمان — موسی چلبی را نزد اسفندیاریبگ فرستاد. دوکاس (ص ۸۷) می‌نویسد که هنگامی که موسی در آنکارا نزد برادرش چلبی محمد به سر می‌برد، از نزد او فرار کرده، نزد اسفندیاریبگ رفت.

۲۱. هنگام اقامت امیر سلیمان در ایاسلوق، خبر رسید که موسی چلبی از افلاق به سوی بالکان حرکت کرده است، و چون پیغام رسید که اگر کشور و مملکت را واجتر می‌داند به سرعت خود را برساند، لذا امیر سلیمان نیز جنیدیگ را همراه خود برداشته، و شخصی را بجای خود در ایاسلوق — که پایتخت آیدینیان بود — گمارد، و خود وارد گلیولی شد. وی که اهمیت چندانی به فعالیت موسی چلبی نمی‌داد، مدتی نیز در گلیولی به خوشگذرانی پرداخت، بعد جنیدیگ را به سنجق آخری فرستاده، خود نیز به ادرنه بازگشت (دوکاس، چاپ بن، ص ۸۷، ترجمه میرمیر

اوغلی).

۲۲. ژیره جک می‌نویسد که جنگ بین امیر سلیمان و موسی چلبی، در جوار حصارهای بیزانس و نزدیک کسمیدیون Kosmidion (خاص کوی) واقع در خلیج صورت گرفت. از کمک امپراتور بیزانس به امیر سلیمان می‌توان چنین حدس زد که احتمالاً جنگ در محلی نزدیک استانبول و شاید هم در حوالی چاتالچه رخ داده باشد.

۲۳. حسن آغا فرمانده ینی‌چریها که با تراشیده شدن ریشش مورد تحقیر قرار گرفته و آزرده‌خاطر شده بود، پس از ترک امیر سلیمان به ینی‌چریها گفت که «آگاه باشید که من می‌روم تا به موسی چلبی پیوندم. از قاپی‌اوغلانها (قبواوغلانها = ینی‌چریها) هر که مایل است، همراه من بیاید و با ینی‌چریهایی که او را همراهی کردند، به موسی چلبی پیوست. عده زیادی از امرا نیز به تأسی از وی، به موسی چلبی ملحق شدند، و تنها سه امیر مشهور یعنی قراجه بیگ، قرامقبل و اوروج بیگ نزد امیر سلیمان ماندند...» در تاریخ نثری (ص ۴۸۲ و ۴۸۳)، بهشتی (ص ۴۳) و تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۲۵۳ و ۲۵۴) نیز همین موضوع قید شده است. دوکاس (چاپ بن، ص ۹۰) می‌نویسد، روستائیان امیر سلیمان را که در حال فرار بود، از روی لباسش شناختند. و پنج جوان تیرانداز از اهالی روستاها، نزد امیر سلیمان آمدند، امیر سلیمان به آنها مشکوک شده، دو نفر از آنان را به قتل رساند، و سه جوان دیگر نیز امیر سلیمان را به قتل رسانده، سر از تنش جدا کردند. موسی چلبی که به اتفاق همراهانش وارد ادرنه شده بود، جسد برادر و قاتلان وی را به ادرنه آورد. جنازه برادرش را به بورسه فرستاد و قاتلانش را با تمام خانواده‌هایشان یکجا در آتش سوزاند.

۲۴. بنا به عقیده نثری (ص ۴۸۴ و ۴۸۵) امیر سلیمان به دنبال حمله موسی چلبی، از حمام بیرون آمده و بر روی اسب پرید و به قصرش رفت، و با استفاده از تاریکی هوا، به اتفاق قراجه بیگ و قرامقبل به طرف استانبول فرار کرد. راهنمایان که آنها را از راه دیگری می‌برد و حضور امیر سلیمان را به اطلاع اهالی روستا رساند. روستائیان آنها را در میان گرفته، قراجه بیگ را زخمی و قرامقبل را کشتند. بعد اسب امیر سلیمان را با تیر زده، از اسب به زیرش افکند، دستگیرش کردند. موسی چلبی که خود را به آنجا رسانده بود، به یکی از افرادش به نام قویون موسی سی (موسی گوسفند) دستور خفه کردن برادرش را داد. در تاریخ لطفی پاشا نیز آمده است که امیر سلیمان هنگام فرار به استانبول بر سر راه، وارد روستایی شد که در آنجا مراسم عروسی برپا بود. مردم امیر سلیمان را کشتند و موسی چلبی نیز از قاتلان برادر انتقام گرفت (ص ۶۲). عاشق پاشازاده (ص ۸۲)

می‌نویسد که موسی چلبی ضمن این سؤال که شما به چه علت برادرم را کشتید، روستا را به آتش کشید. اوروج بیگ (ص ۳۹) نیز همین مطلب را نوشته است، و اضافه می‌کند که روستاها را با اهالیش سوزاند.

۲۵. امیر سلیمان در جنگها مردی شجاع و بسیار جوانمرد بود. اهل علم را محترم می‌شمرد و از شعرا حمایت می‌کرد. با این همه به سبب اعتیاد شدیدش به مسکرات، بی فکر و بیعار شده بود، همین مسئله نیز وی را به ورطه هلاک افکند.

۲۶. موسی چلبی مردی سخت عصبی مزاج بود، و از مردم روم ایلی خوشش نمی‌آمد. به سبب خیانت به برادرش امیر سلطان (سلیمان) و پیوستن به خود او...» (تاریخ لطفی پاشا، ص ۶۵).

۲۷. عاشق پاشازاده هرچند در جایی از اثرش نام محمد بیگ را می‌برد (ص ۸۲) و در جایی دیگر نام یخشی بیگ را (ص ۸۴)، ولی اولی صحیحتر است. کور ملکشاها بعدها از نزد موسی چلبی فرار کرد و به استانبول نزد امپراتور بیزانس رفت. بعد به دنبال دعوت چلبی محمد، نزد وی رفت و محمد چلبی از تدابیر و اطلاعات وی برای ورود به روم ایلی استفاده کرد.

۲۸. لطفی پاشا، بدرالدین را به نقل از مردم و با زبان آنها، سامونا پسر بدرالدین می‌نویسد (ص ۶۴) عاشق پاشازاده (ص ۸۳). پسر قاضی سیمائون آورده است؛ و اوروج بیگ نیز همانند وی، او را پسر قاضی سیمائون ذکر کرده است (ص ۳۹). سامونا در حال حاضر در دست یونانیان است، و بین قراآغاج و دیمه طوقه قرار دارد.

۲۹. موسی چلبی بزرگان تراکیه، مقدونیه و سایر ولایات را گرد آورده، خطاب به آنها چنین گفت: «کسی که تیمور را علیه ما وادار به حمله کرد، امپراتور بیزانس و بیزانسی‌ها بودند. برادرم به اینجا آمد و تراکیه و سایر مناطق را به تصرف درآورد. درحالی که نه تنها به پدر احترام و شفقتی نشان نداد، بلکه برعکس خود نیمه کافر نیز شد. بدین جهت خداوند از وی رویگردان شد و شمشیر پیغمبر (ص) را در دست من نهاد. از این رو، واگذاری شهرهای مقدونیه و سلانیک را که پدرم با عرق جبین تصرف کرده بود، به امپراتور بیزانس از طرف برادرم کار درستی نبود. من حتی تصمیم دارم که اگر خدا بخواهد، استانبول مادر شهرها را نیز به یاری شما تصرف کنم (دوکاس، چاپ بن، ترجمه میر میر اوغلی، ص ۹۱).

۳۰. مقریزی، تاریخ محاصره استانبول توسط موسی چلبی را شعبان سال ۸۱۴ / اکتبر یا نوامبر ۱۴۱۱ ذکر می‌کند.

۳۱. عاشق پاشازاده (ص ۸۳) می‌نویسد که یک پسر و یک دختر امیر سلیمان پسر از مرگ پدرشان به استانبول فرار کردند. اوروج‌بیگ (ص ۳۹) نیز بی‌آنکه نام آنها را ذکر کند، همین عقیده را دارد. ولی بهشتی (ص ۵۰)، و تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۲۷۶)، منجم‌باشی (ج ۳، ص ۳۳۰)، و صولاق‌زاده (ص ۱۲۶) می‌نویسند که این کودکان به عنوان گروگان نزد امپراتور بیزانس بودند. فرانچس می‌نویسد که امپراتور، افرادی را به آناتولی فرستاد تا اورخان پسر امیر سلیمان را نزد وی آورند تا به عنوان حکمران به روم ایلی فرستاده شود، و در جنگی که میان اورخان و موسی چلبی درگرفت، اورخان دستگیر و به دستور موسی چلبی چشمانش را میل کشیدند (چاپ بن، ص ۸۳)، ولی فرانچس این حادثه را با حادثه دیگری اشتباه می‌کند. زیرا اورخان در زمان چلبی محمد برای بار دوم به روم ایلی اعزام شد، و پس از دستگیری چشمانش را میل کشیدند.

۳۲. هامر (ج ۱، ص ۱۰۷) می‌نویسد که موسی چلبی پس از رفع غائله اورخان چلبی، استانبول را در محاصره گرفت. هامر این عقیده خود را با استناد به خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۸۴) ابراز داشته است. شاهزاده اورخان، در زمان عمش چلبی محمد، برای بار دوم به دستور امپراتور به روم ایلی حمله برد. آقنجیهای منطقه قرین‌آباد، در صدد برآمدن او را حکمران اعلام کنند. چلبی محمد آقنجیها را تار و مار کرد، و اورخان را توسط لالایش زاگانوس (زاغانوس) در یانبولی دستگیر و چشمانش را میل کشید و او را در بورسه اقامت داد. محمد چلبی عایدات چارداق کویی واقع در گیوه Geyve را برای امرار معاش وی اختصاص داد و خواهرانش را نیز به عقد ازدواج سنجق‌بیگهای (امرای سنجق) معروف خود درآورد. اورخان‌بیگ در سال ۸۳۲ هـ. ق. / ۱۴۲۸ م. به مرض طاعون درگذشت. محمد چلبی وقتی وارد بورسه شد، اورخان را احضار و با وی ملاقات و مذاکره کرد (عاشق پاشازاده، ص ۸۶).

۳۳. سلطان محمد (چلبی محمد) پس از آنکه در یوروس Yoros (حصاری بر سر راه آناتولی کاواغی (قواغی که خرابه‌هایش هنوز هم باقی است) مستقر شد. تکفور استانبول کشتیهای برای فرستاد که این کشتیها سلطان محمد و افرادش را به روم ایلی منتقل کرد. «عاشق پاشازاده، ص ۸۴).

۳۴. اینجه‌قر «اینجه غز» Incekiz، روستایی در شمال غربی چاتالچه و دومین ایستگاه راه آهن بعد از چاتالچه است.

۳۵. در جنگ اینجه‌قر، ابتدا جناحهای راست و چپ موسی چلبی شکست خوردند و هنگامی که نیروهای چلبی محمد آنها را مورد تعقیب قرار داده بودند، موسی چلبی نیز با احتمال شکست در جنگ، درصدد فرار برآمد، ولی هفت هزار نفر از ینی چریهایی که همراهش بودند، مانع از این کار وی شدند، و به چلبی محمد که با قوایی اندک در میدان جنگ مانده بود، حمله کرده، اسب و خودش را زخمی کردند. چلبی محمد درصدد بازگشت و پیوستن به سربازانش برآمد. اما این بار نیز سد راه او شدند، چلبی محمد که سخت درمانده بود، همراه با یکصد الی دویست نفر از سوارانش موفق به فرار به استانبول گردید (تاریخ نثری، ص ۴۹۲-۴۹۵).

۳۶. در جنگی که در شعبان سال ۸۱۴ / نوامبر ۱۴۱۱، در نزدیکی استانبول بین چلبی محمد و موسی چلبی اتفاق افتاد، چلبی محمد شکست خورد (مقریزی، کتاب السلوک). تاریخ مذکور تاریخی است که خبر شکست به قاهره رسیده بود. در بهجت التواریخ نیز آمده است که محمد به صربستان گریخت، و از آنجا به بورسه رفت که درست نیست. مقریزی همچنین در شرح حوادث سال ۸۱۵ ه. ق. چنین می‌نویسد: «در طی این سال امیر موسی بن عثمان، شهرهای مسیحیان را ضبط کرد و شماری را به اسارت گرفت و هنگام بازگشت، اطلاع یافت که امپراتور، چلبی محمد را به روم ایلی منتقل کرده است. در جنگی که بین آنها اتفاق افتاد، امرای موسی به وی خیانت کردند.» همچنین رک به: تواریخ بیزانس و تاریخ نثری، ج ۲، ص ۵۰۰.

۳۷. امپراتور که از موسی چلبی دل پر خونی داشت، با نیروهای روم ایلی و افلاق قصد او کرد. دروازه‌های استانبول را مرمت نمود و مانع رفتن مردم به شهرهای دیگر شده، از موسی به چلبی محمد شکایت برد. سلطان محمد (چلبی محمد) نیز گفت که من هم در حال حمله به وی هستم. تو نیز بهتر است در کنار من باشی. امپراتور گفت، من پیر شده‌ام و یارای کمک ندارم، اما افرادی را همراه تو می‌فرستم. آنگاه شمار بسیاری از کفار را به قصد کمک، همراه او کرد (تاریخ نثری، ص ۵۰۶).

۳۸. اورنوزبیگ، پس از اطلاع از اینکه امرای موسی چلبی از وی روی بر تافته‌اند، از قبول دعوت، موسی چلبی به این بهانه که دیگر پیر شده و چشمانش کم سو شده و یارای دیدن ندارند، معذرت خواست. موسی چلبی گفته‌های اورنوزبیگ را باور نکرد، و دوباره از او دعوت به عمل آورد. اورنوزبیگ در حالی که رفتار کوران را تقلید می‌کرد، به حضور موسی چلبی رسید. حتی گوشت قورباغه‌ای را که موسی چلبی برای آزمایش جلو او گذارده بود، خورد، و موسی چلبی کوری او را باور کرد. اورنوزبیگ بازگشت و ماجرا

را به اطلاع چلبی محمد رساند (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۲۵۷).

۳۹. دوکاس (چاپ بن، ص ۹۶)، جریان جنگ میان چلبی محمد و موسی چلبی را چنین شرح می‌دهد: «چلبی محمد پس از آنکه دوبار از موسی چلبی شکست خورد، برای بار سوم دست به اقدام زد و هنگام حرکت از استانبول و عزیمت به ادرنه، نیروهایش را به دو بخش تقسیم کرد. بخشی را به حوالی دریای سیاه فرستاد، و خود با بخش دیگر به جانب ادرنه رفت. موسی چلبی پس از اینکه اطلاع یافت که برادرش چلبی محمد، لشکریانش را به دو بخش تقسیم کرده است، به تعقیب آن بخش از لشکریان که به حوالی دریای سیاه رفته بودند، پرداخت. بدین ترتیب لشکریانش میان دو سپاه چلبی محمد قرار گرفت و شکست خورد، و سپاهیانش به چلبی محمد پیوستند. فرانچس نیز می‌نویسد که چلبی محمد دوبار از موسی چلبی شکست خورد و بار سوم با گرفتن کمک از امپراتور بیزانس، بلغارها و صربها و نیز جلب نظر امرای موسی چلبی، بر او غلبه یافت. در اثر خالکوندیل نیز اطلاعات مفصلی درباره جنگ چلبی محمد و موسی چلبی وجود دارد (چاپ پاریس، ص ۸۶-۹۰)؛ مقریزی نیز همانند فرانچس می‌نویسد که در فاصله سالهای ۸۱۴، ۸۱۵ و ۸۱۶ ه. ق. چلبی محمد، سه بار وارد روم ایللی شد (نسخه کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۳۷۶).

۴۰. نشری (ص ۵۱۴)، و عاشق پاشازاده (ص ۸۴) می‌نویسند که موسی چلبی هنگام فرار در باتلاقی می‌افتد و توسط غلامش ساروجه، دستگیر و نزد چلبی محمد برده می‌شود، که عصر همان روز در چادرش، خفه‌اش می‌کنند. دوکاس مورخ رومی نیز (چاپ بن، ص ۹۶) می‌نویسد که موسی چلبی، پس از شکست فرار می‌کند، و یکی از فرماندهان چلبی محمد که مأمور تعقیب او بود، به دست موسی چلبی کشته می‌شود. یکی از غلامانش دست راست موسی چلبی را از بازو قطع کرده، او را به سوی باتلاق می‌راند. موسی چلبی که به علت قطع بازویش، خون زیادی از وی رفته بود، بیهوش شده، از اسب به زیر می‌افتد. غلام فرمانده مذکور نزد چلبی محمد آمده، و جریان کشته شدن فرمانده و مجروح بودن موسی چلبی را به اطلاع وی می‌رساند. چلبی محمد عده‌ای را به سراغ موسی چلبی می‌فرستد، و آنها او را مرده می‌یابند. چلبی محمد با دیدن جنازه برادر به گریه می‌افتد و جنازه را برای دفن نزد قبر پدرش به بورسه می‌فرستد.

۴۱. البته نباید موسی چلبی را با پسر دیگر بایزید که در زمان حیات پدرش فوت کرد و در آرامگاه سلطان مراد خداوندگار دفن گردید، اشتباه کرد (رک به: نشریه اوقاف، ج ۲، ص

۴۰۹، سند منتشر شده توسط مرحوم کامل کپه‌چی، تحت عنوان «دو پسر یلدرم بایزید به نام موسی».

۴۲. بهشتی (ص ۴۹) می‌نویسد که دوره فرمانروایی موسی چلبی، دو سال و هفت ماه و بیست روز بود، نشری و شکرالله نیز همان مدت را ذکر کرده‌اند (نسخه کتابخانه نور عثمانیه، ص ۳۱۹؛ و ترجمه بهجت التواریخ توسط نهال آتسز، ص ۵۹) ولی مؤلف تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۲۷۳)، و تاریخ لطفی پاشا (ص ۶۸)، دوره حکمرانی وی را سه سال ذکر کرده‌اند. نشری (ج ۲، ص ۵۱۶). آغاز حکمرانی چلبی محمد را که موفق به ایجاد وحدت دولت عثمانی شد، دوم جمادی‌الاول سال ۸۱۶، می‌نویسد.

۴۳. ژیره جک می‌نویسد که موسی چلبی با شجاعتی فوق‌العاده در این نبرد جنگید. ولی توسط یورگی برانکوویچ از ناحیه دنده‌ها زخم برداشت و تصمیم به فرار گرفت. ولی وقتی به لب آب رسید، از پشت سر رسیده، خفه‌اش کردند. عاشق پاشا زاده نیز می‌نویسد، موسی چلبی که به غیر از نیروهای آق‌نچی، نیروی دیگری برایش نمانده بود، پس از شکست در جنگ ساماکوف (ساماکوو)، هنگام فرار پای اسبش در گل فرو رفت، و غلامش به نام ترزی (درزی) ساریجه، اسبش را پی کرد و او را دستگیر کرد و نزد چلبی محمد آورد، و عصر همان روز در چادرش خفه‌اش کردند و جسدش را به بورسه فرستاده، نزد قبر جدش (منظور پدرش است) دفن کردند (ص ۸۴).

۴۴. منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۱۴۳.

فصل سیزدهم

ایجاد وحدت در دولت عثمانی

دورهٔ سلطان محمد اوّل

چلبی محمد، هنگامی موفق شد دولت عثمانی را تحت ادارهٔ واحدی درآورد که این دولت، پس از جنگ آنکارا، اراضی زیادی را بویژه در آناتولی از دست داده بود. مناطق بین استانبول تا سیلیوری در روم ایلی، و بخش مهمی از روم ایلی، در ساحل دریای سیاه، و نیز سلانیک، یونان شمالی (تسالی) و همچنین کارتال، پندیک و گبزه در آناتولی به امپراتوری بیزانس واگذار شده بود (۱).

در آناتولی، قسطنطنیه، چانقری (چانقری) طوسیا، و پافلاگونیا^۱ (پفلاگونیا) توسط امیر تیمور به آل جندر (جاندار) داده شده بود. به استثنای انطالیه تمامی سرزمینهای امیرنشینهای صاروخان، آیدین، و متشه، حمید ایلی، گرمیان و قرامان از دست رفته، به صاحبان اولیه خود واگذار شده بود. حتی گذشته از سرزمینهای فوق، بعضی از سرزمینها، شهرها و قصبه‌های متعلق به خود عثمانیان از قبیل: بیگک پازاری (بی پازاری) سیوری حصار و قیصریه نیز به رسم بخشش و پیشکش به قرامانیان داده شده بود.

چلبی محمد، به دنبال تزلزل قدرت دولت که پس از جنگ آنکارا به وجود آمده بود، هنگام اقامت در آماسیه، در مناطق سامسون، نیکسار، توقات و سیواس ناچار از جنگ با امرای محلی ترکمن نظیر قرا دولتشاه، قباد اوغلی، اینال اوغلی، گوزلر اوغلی، ساوجی اوغلی و مزیدیگک داماد قاضی برهان‌الدین احمد شد که سرانجام توانست عده‌ای از آنها را کشته و عده‌ای را نیز وادار به اطاعت از خویش نماید و اوضاع آن حوالی را سر و سامان بخشد، و در

1. Paflagonya.

آن زمان تنها سیواس، توقات، آماسیه، چوروم، آنکارا، اسکی شهر، قوجه الی، بورسه، بالیکیسیر جزو قلمرو عثمانیان باقی مانده بود، چلبی محمد در دوره کوتاه سلطنتش موفق شد تمامی قلمرو صاروخانیان، و بخشی از امیرنشینهای آیدین اوغلی را ضمیمه قلمرو خود نموده، امیرنشین متشه را نیز تحت حاکمیت خود درآورد.

هنگامی که موسی چلبی در روم ایلی حکمرانی می کرد، اراضی حوالی استانبول، و دریای سیاه و سواحل دریای مرمره در روم ایلی و تسالی را که برادرش امیر سلیمان به امپراتور واگذار کرده بود، بازپس گرفت، چلبی محمد پس از رسیدن به حکومت، به موجب قرارداد فیما بین با امپراتور، اراضی فوق را مجدداً به امپراتور داد (۲) و به والی صرب که در آخرین جنگ به وی کمک کرده بود، نیز سرزمینهایی را که موسی چلبی گرفته بود، واگذار نمود.

بنا به آنچه که در منابع تاریخی آمده است، پس از حادثه موسی چلبی، واقعه اورخان چلبی پسر امیر سلیمان که به عنوان گروگان نزد امپراتور بیزانس به سر می برد، به وقوع پیوست. امپراتور با رعایت پیمانی که با چلبی محمد داشت، اورخان چلبی را از استانبول اخراج کرد و او نیز به قصد رفتن به افلاق وارد روم ایلی گردید. ولی به تشویق آقنجی هایی که در حوالی قرین آباد در اطراف وی گرد آمدند، دست به فعالیت زد. اما توسط چلبی محمد دستگیر و چشمانش را میل کشید و در بورسه اقامتش داد. به نظر می رسد چون اورخان چلبی به عنوان گروگان نزد امپراتور به سر می برد، از این رو، امپراتور هنگام اخراج وی از استانبول از چلبی محمد قول گرفت که او را به قتل نرساند، و گرد آمدن آقنجی ها در اطراف وی در حوالی قرین آباد نیز به منظور حمایت و محافظت از وی بوده است. وی اگر علیه عمش (چلبی محمد) دست به عصیان زده بود، بدون تردید به قتل می رسید. دوکاس می نویسد که از دو پسر بایزید (که منظور پسران سلیمان است)، پسر بزرگتر به اتفاق خواهرش فاطمه آزاد شده، در بورسه اقامت گزیدند (چاپ بن، ص ۹۸).

به دنبال اعلام فرمانروایی چلبی محمد در ادرنه، سفرای جمهوری راگوسا (دوبروونیک / دوبروونیک)، والی صرب، و شاهزاده افلاق، دوک یانیا، والی لاکدمونیا، شاهزاده آخایی، جهت عرض تبریک وارد ادرنه شدند، همچنین دولتهای ونیز، جنووا، و سایر کشورهایی که به مناسبتی با دولت عثمانی رابطه داشتند، معاهده های تجاری و دوستی را تجدید کردند.

بنا به نوشته منابع تاریخی، چلبی محمد پس از رسیدن به حکومت برغم نوشته های منابع ترک، وی از زندانی کردن محمد بیگ میخال اوغلی که برادرش او را به مقام بیگلربیگی منصوب کرده بود، در قلعه توقات خودداری نمود و چون محمد بیگ از امرای نافوذ بود، از وجودش در «دیوان» استفاده کرد. چلبی محمد، شیخ بدرالدین محمود پسر قاضی سیمائونا را

که برادرش موسی چلبی به عنوان قاضی عسکر منصوب کرده بود، مجبور به اقامت در ازنیک کرد و به سبب احترام به فضل و کمالی که داشت، ماهانه یک هزار آقچه مقرری برایش تعیین نمود. در حالی که محمد بیگ میخال اوغلی که نهانی طرفدار چلبی محمد بود، همان گونه که گفته شد، زندانی نشد، و همان گونه که گفته خواهد شد، زندانی شدن او که بعدها اتفاق افتاد، به خاطر این بود که چلبی محمد، تصور می کرد که او نیز در عصیان شیخ بدرالدین که در سال ۱۴۲۰م. اتفاق افتاد، دخالت داشته است (۳).

عملیات آناتولی

فرمانروای عثمانی که مجبور بود شیرازه نظم داخلی کشور را که از هم گسسته بود، محکم کرده و تشکیلات به هم خورده را مجدداً اصلاح و ترمیم نماید، ایجاد روابط دوستانه با دولتهای مسلمان و غیر مسلمان و به سر بردن در صلح و آرامش را در رأس برنامه های خود قرار داد، و خطاب به سفرای شاهزادگان بالکان و موره و سایر دولتهای بیگانه که برای عرض تبریک فرمانروائیش به حضورش رسیده بودند، گفت که وی خواهان صلح و صفاست و قراردادهایی نیز با آنها منعقد ساخت.

برغم صلح دوستی چلبی محمد، محمد بیگ قرامان اوغلی — که با وی از دوران طفولیت دوست بود — آرام ننشست، در جنگ بر سر تصاحب قدرت و سلطنت میان شاهزادگان عثمانی، ابتدا، از چلبی محمد حمایت کرد و علیه سلیمان چلبی با وی متفق گردید، ولی زمانی که چلبی محمد در روم ایلی سرگرم مبارزه و جنگ با موسی چلبی بود، وی با استفاده از عدم حضور نیروهای عثمانی در آناتولی، بلافاصله به قلمرو عثمانیان تعرض کرد و علاوه بر اینکه بدواً سرزمین یعقوب بیگ گرمیان اوغلی (۴) را که متحد چلبی محمد بود، به اشغال درآورد (۵)، یک سال بعد خود را تا بورسه نیز رسانده، قلعه شهر را در محاصره گرفت و شهر را غارت نمود و به قصد انتقام از دایی خود یعنی یلدرم بایزید، گور او را مورد بی احترامی قرار داد (۶).

با اینکه قرامان اوغلی برای تصرف قلعه بورسه کوشش فراوانی کرد، ولی حاجی عیوض پاشا محافظ قلعه، سی و یک روز از قلعه دفاع کرد. در این بین چون از شکست موسی چلبی در برابر چلبی محمد، و مرگ او و نیز ارسال جنازه اش به بورسه اطلاع یافت، شخصاً برای دیدن جنازه موسی چلبی رفت و پس از آنکه یقین کرد که خود اوست، شهر را به آتش کشید و چون معابر راهی که آمده بود یعنی گذرگاههای راستای گرمیان توسط عثمانیان مسدود و

اشغال شده بود، از قیرمستی (مصطفی کمال پاشا) دور زده، عقب‌نشینی کرد (۷). حاجی عیوض پاشا پسر اخی بایزید اوغلی توفاتی که از زمانی که چلبی محمد وارد آماسیه شده بود، همراه وی بود، مدت سی و یک روز از قلعه بورسه دفاع کرد. حتی با اینکه زخمی شده بود، اعتنایی بدان نکرده، و در دفاع از قلعه پایداری نمود. چلبی محمد پس از رسیدن به فرمانروایی، پسر ارشدش مراد را که هنوز هفت سالش نشده بود، به والیگری آماسیه تعیین نمود (۸) و حمزه‌بیگ بیچر اوغلی را به‌عنوان لالای (لله) شاهزاده مراد با وی فرستاد.

تصرف از میر

چلبی محمد پس از سامان بخشیدن به اوضاع منطقه روم ایلی، پس از وقوع حادثه قرامان اوغلی بلافاصله وارد آناتولی شد و نخستین کارش حمله به جنیدبیگ آیدین اوغلی بود که از آخری فرار کرده به از میر رفته و والی منصوب از طرف عثمانیان را در آیدین‌الی، کشته و با ضبط و اشغال ایاسلوق، امیرنشین آیدین را از نو احیا کرده بود. به وی پیغام فرستاد که بلافاصله اراضی متصرفی را ترک کند. جنید پاسخی به پیغام وی نداد به استحکام مناطقی که در تصرف داشت، پرداخت.

چلبی محمد، ابتدا جندرلی را از طریق جنگ گرفت، و بعد به دنبال تصرف قلعه‌های منه‌من^۱، قایاجق، نیف (کمال پاشا) و از میر را در محاصره گرفت. جنید، همسر، مادر، خواهر و اطفال خود را در از میر گذاشت و خود فرار نمود.

چلبی محمد از میر را از راه خشکی محاصره کرد. ناوگان شوالیه‌های رودوس، و امیرنشینهای میدیلی، ساقز و منتشه که به جنید اعتمادی نداشتند، از طریق دریا به کمک چلبی محمد آمدند. سرانجام بعد از ده روز جنگ، همسر، مادر و فرزندان جنید، قلعه را تسلیم کردند. چلبی محمد، بخش اعظم حصارهای از میر را با خاک یکسان کرد. علاوه بر آن قلعه بزرگی که شوالیه‌های رودوس کار بنای آن را به نیمه رسانده بودند را نیز یکشنبه ویران کرد. استاد اعظم شوالیه‌های رودوس که در آن ایام در از میر بود، نزد چلبی محمد آمد، و ضمن اعتراض شدید، تهدید کرد در صورتی که اجازه تجدید بنای قلعه را ندهد، جنگ بزرگی میان پاپ و دولت عثمانی در خواهد گرفت و بخش اعظمی از سرزمین عثمانی توسط ناوگانش تخریب خواهد شد.

چلبی محمد که در کمال آرامش به تهدیدهای فوق گوش فراداد، و گفت همه می‌دانند که

1. Menemen.

من فرد عادل‌ی هستم. اما آن قلعه پایگاهی برای دزدان دریایی بود که می‌توانست برای مسلمانان آن منطقه منبع ضرر و مزاحمت باشد، و ضمن اظهار این مطلب که تخریب قلعه به اصرار مردم منطقه صورت گرفته است و چنانچه اجازه تجدید بنای آن را صادر کند، کاری بس زشت‌تر از کار امیر تیمور صورت خواهد گرفت، اضافه نمود که: «با این همه برای اینکه هم نظر تو تأمین شود و هم رضایت ترکها جلب گردد، در حوالی کاریا (مغلا) و کیلیکیه (انطالیه غربی)، هر قدر که دلخواهت می‌باشد، زمین در اختیارت می‌گذارم تا قلعه را آنجا بسازی.» و وقتی استاد اعظم گفت که آن سرزمینها متعلق به امیر متشه است، چلبی محمد گفت که امیر متشه تحت حاکمیت وی قرار دارد، و بدین ترتیب مسئله را حل کرد. استاد اعظم دستور داد تا قلعه‌ای در هالیکارناس سابق که امروز به بودروم معروف است، ساختند.

جنید بنا به تقاضای مادرش مورد عفو قرار گرفت و سوگند یاد کرد که تا پایان عمر نسبت به حکومت عثمانی وفادار مانده، و حاکمیت عثمانیان را به رسمیت بشناسد. سلطان محمد [اول]، امیرنشین جنید را به آلکساندر پسر پادشاه بلغارستان که به دین اسلام گرویده و از طرف بایزید اول (یلدرم بایزید) به والیگری سامسون منصوب شده بود، داد. جنید نیز در روم ایلی به‌عنوان سنج‌بیگ (فرماندار) نیه‌بولی تعیین گردید (۱۴۱۴ م.). (۱۰) به دنبال تصرف سواحل دریای اژه، ساقز، میدیلی و فوچه که تابع جنوایی‌ها بودند، حاکمیت عثمانی را به رسمیت شناخته خراج سالانه به آن دولت را پذیرفتند.

جنگ قرامان

پس از حوادثی که شرحش گذشت، قوای عثمانی، به‌سوی قرامانیان به حرکت درآمد. نیروهای یعقوب‌بیگ گرمیان اوغلی، و اسفندیاریگ جاندار اوغلی به‌عنوان نیروهای کمکی وارد اردوی عثمانیان شدند. اسفندیاریگ نیرویی به فرماندهی پسرش قاسم‌بیگ فرستاده بود.

نیروهای عثمانی بدون برخورد با مقاومتی، ابتدا آق‌شهر را که سابقاً به خودشان تعلق داشت تصرف کردند بعد سعید ایلی، بیگ شهری (بی شهری)، سیدی شهری، او تلق حصار و برخی مناطق دیگر را به اشغال درآوردند. قونیه در محاصره قرار گرفت، ولی به‌خاطر بارندگیهای شدید، اردوی عثمانی خسارات زیادی دید و قادر به پیشروی بیشتر نشد، و با محمدبیگ قرامان اوغلی پیمان صلح منعقد گردید (۸۱۷ ه. ق. / ۱۴۱۴ م.). (۱۱) بعد چلبی محمد به حوالی جانق رفت. محمدبیگ از ضایعات و خساراتی که در اثنای محاصره قونیه متوجه اردوی عثمانی شده بود، جسارت و قوت پیدا کرد. لذا سال بعد هنگامی که چلبی

محمد سرگرم جنگ جانق بود، دوباره دست به تعرض زد. چلبی محمد از این اقدام امیر قرامان خشمناک شد. به طوری که دچار یک بحران عصبی گردید. محمدیگ قرامان اوغلی پس از شکست در جنگ قونیه، به طاش ایلی فرار کرد. وی بجای خود پسرش مصطفی بیگ را در قونیه گذاشته بود. با تدابیر وزیر اعظم بایزید پاشا، محمدیگ قرامانی مورد عفو قرار گرفت و همراه پسرش مصطفی بیگ به اردوگاه عثمانی‌ها آمد. محمدیگ این بار برای نجات خود ناگزیر از امضای معاهده‌ای شد که شرایطش به مراتب سنگین‌تر از پیمان قبلی بود. به موجب این پیمان، شهرها و مناطق بیگ پازاری (بی پازاری)، سیوری حصار، آق‌شهر، بالواج، بیگ شهری و سیدی شهر به صاحبان اولیه یعنی عثمانیان واگذار شد (۱۲). علاوه بر آن قرامان اوغلی پذیرفت که در مواقع لزوم از نظر نظامی به عثمانیان کمک کند و سرباز اعزام دارد (۸۱۸ هـ. ق. / ۱۴۱۵ م.) (۱۳). در قبال این خدمت وزیر اعظم بایزید پاشا، علاوه بر مقام صدر اعظمی، مقام بیگلربیگی نیز بدو داده شد.

نخستین جنگ دریایی با ونیزی‌ها

فعالیت دریایی عثمانیان از اواسط قرن چهاردهم میلادی و در زمان سلطان یلدرم بایزید با تصرف امیرنشینهای صاروخان، آیدین و متشه و نیز تسلط بر دریای اژه بتدریج رو به گسترش نهاد. در زمان این پادشاه فعالیت دریایی عثمانیان نخست با تأسیس یک کارگاه کشتی‌سازی در گلیولی در مقیاس کوچکی آغاز گردید، و پس از تصرف سواحل دریای اژه، کشتیهای راهزنان دریایی ترک موجود در آنجا نیز مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گرفت، و در دریای مدیترانه نیز عملیات دریایی نسبتاً قابل توجهی صورت گرفت. با آنکه قدرت دریایی عثمانیان در قیاس با قدرت دریایی ونیزی‌ها که بر مدیترانه تسلط داشتند ناچیز بود، اما باز هم موجود بود و در مواقع لزوم مورد استفاده قرار می‌گرفت.

به سبب اقدامات و فعالیت‌های خصمانه کشتیهای یکی از اصیلزادگان به نام پیترو زنو^۱ حاکم جزیره آندروس — که از جمله جزایر مجمع‌الجزایر سیکلاد در مدیترانه که تابع ونیز بود — علیه کشتیهای تجاری عثمانیان، در سال ۱۴۱۵ م. ناوگانی مرکب از سی فروند کشتی جنگی که در بندر گلیولی ساخته و آماده شده بود، به فرماندهی چالی بیگ به مدیترانه اعزام گردید. برغم اینکه جزایر سیکلاد از ونیزی‌ها اطاعت می‌کرد، ولی در معاهده‌ای که بین عثمانیان و

1. Pietro Zeno.

جمهوری و نیز منعقد شده بود، مورد بحث و مذاکره قرار نگرفته بود، به طور کلی عمل و رفتار خصمانه حاکم جزیره آندروس علیه کشتیهای تجاری عثمانیان نیز خود مؤید این مسئله بود (۱۴).

ناوگان عثمانی پس از حرکت از بندر گلیبولی وارد جزایر آندروس، پاروس و سیلوس گردید. چالی بیگ عده زیادی از اهالی جزایر را به اسارت گرفت و پس از وارد آوردن خسارات فراوان و تعرض به کشتیهای تجاری ونیزی‌ها، مراجعت نمود.

پس از این جریان، ونیزی‌ها در بهار سال بعد، دو فروند کشتی جنگی که سه ردیف پاروزن داشتند، آماده کرده، تحت فرماندهی پیتر لوره دانو^۱ قرار دادند. کشتیهای مذکور به جزایر اغری بوز^۲، کرت و سیکلاد نیز سرزده و هفت فروند کشتی جنگی نیز از جزایر مذکور برداشته، از بغاز (بوسفور) گذشته و به نزدیکی لاپسکی^۳ آمدند. ناوگان ترکها نیز در بندر گلیبولی لنگر انداخته و آماده حرکت بود. سنای ونیز به لوره دانو دستور اکید داده بود، تا زمانی که حمله‌ای از سوی ترکها صورت نگرفته است، وی نیز دست به عمل تهاجمی نزنند. زیرا شهرهای موجود در ساحل دریای ایونی (ایونیین)^۴ مجاور خاک عثمانی قرار داشتند. بدین ترتیب می‌خواست از حمله احتمالی ترکها به این شهرها جلوگیری نماید.

ناوگان ونیز برای ضبط کشتی کوچکی که از طرف استانبول می‌آمد، به تصور اینکه کشتی از آن ترکها می‌باشد، یک کشتی جنگی فرستاد، و ناوگان عثمانی نیز به تصور اینکه کشتی از آن عثمانی‌هاست، برای محافظتش رزمناوی فرستاد. درحالی‌که کشتی مذکور متعلق به جزیره میدیللی بود که از استانبول عازم میدیللی بود.

ناوگان ونیز به محض اینکه حرکت تمام ناوگان عثمانیان را مشاهده کرد، دست به حمله زد. در جنگی که میان جزیره مرمره و بندر گلیبولی (۱۵) اتفاق افتاد، ونیزی‌ها به کشتی حامل امیر البحر چالی بیگ حمله کردند (ماه مه ۱۴۱۶) و چالی بیگ به شهادت رسید (۱۶). بعد نیز سایر کشتیهای عثمانیان را مورد حمله قرار داده، ناوگان عثمانی را شکست دادند. در این جنگ لوره دانو امیر البحر ونیز از ناحیه چشم و دست زخم برداشت و به بوزجه آدا (بوزجاده) عقب‌نشینی کرد. ونیزی‌ها تمامی ملوانان ترک و نیز مسیحیانی را که در کشتیهای عثمانیان ملوانی می‌کردند، به قتل رساندند، ولی از کشتن ملوانانی که در آن کشتیها به کار اجباری گمارده شده بودند، خودداری کرده، آنها را به کرت، اغریبوز و ونیز فرستادند.

1. P. Loredano.

2. Egriboz.

3. Lapseki.

4. Iyoniyen.

لوره دانو سال بعد مجدداً وارد بغاز چاناق قلعه (داردائل) شد، و برای تسخیر قلعه‌ای که امیر سلیمان در لاپسکی ساخته بود، این قلعه را به توپ بست. ولی چون متجاوز از ده هزار نفر تحت فرماندهی حمزه‌بیگ برادر بایزید بیگ، در ساحل مستقر شده بودند، و ونیزی‌ها پی بردند که کاری از پیش نخواهند برد، رو به جانب استانبول رفتند. حمزه‌بیگ دستور داد قلعه را از اساس ویران کنند. سرانجام با میانجیگری مانوئل امپراتور بیزانس، طرفین به شرط مبادله اسرا، صلح کردند. فرمانروای عثمانی به قصد نشان دادن مراتب صلحجو بودن خود، پذیرفت که علیه کشتیهای راهزنان دریایی که مزاحم کشتیرانی بین دریای اژه و تنگه داردائل بودند، موضع خصمانه اتخاذ کند. یک سال بعد، سفیری از جانب ترکها قرارداد منعقد را به ونیز برد (۱۷). هنگامی که حکومت عثمانی سرگرم جبران خسارات دریایی بود، عصیان شیخ بدرالدین گسترش یافت و شکل خطرناکی بخود گرفت، بدین جهت فعالیتهای مذکور ناتمام ماند.

مسئله افلاق و جنگ با مجارستان

به دنبال تجزیه دولت عثمانی، میرچا شاهزاده افلاق در جریان جنگ قدرت بین شاهزادگان عثمانی، نقش مهمی ایفا کرد. حتی در اواخر کاملاً از موسی چلبی حمایت می‌کرد. یکی از منسوبان میرچا، به نام دان به صورت رقیبی علیه او وارد میدان شد. دان ضمن مراجعه به عثمانیان از آنان خواست که به وی کمک کنند. در مقابل کمک میرچا به موسی چلبی، به دان وعده داده شد که از او حمایت خواهد شد.

در مقابل حمایت عثمانیان از دان، سیگیسموند پادشاه مجارستان و امپراتور آلمان نیز از میرچا حمایت می‌کرد. سیگیسموند از حکومت عثمانی خواست که از حمایت دان علیه میرچا خودداری کند. ولی چون قبلاً به دان مبنی بر حمایت از وی قول داده شده بود، لذا پیشنهاد و تقاضای سیگیسموند پذیرفته نشد؛ و دولت عثمانی به دان، و مجارها نیز به میرچا کمک کردند. در جنگی که بین طرفین اتفاق افتاد، دان غالب آمد و فرمانده مجارها در جنگ کشته شد (۱۸). میرچا که به جدی بودن مسئله پی‌برد درخواست صلح کرد و پسرش را به عنوان گروگان داد، و علاوه بر پرداخت مالیات سه ساله — وی سه سال بود از پرداخت مالیات خودداری کرده بود — تعهد کرد که مالیات (خراج) جدید را نیز هر سال به طور مرتبپردازد (۱۹هـ. ق. / ۱۴۱۶م.).

به موجب معاهده فیما بین، نیروهای امیرنشین قرامان و امیرنشین جندر (جاندار) نیز در

جنگ افلاق شرکت داشتند (۱۹).

مسئله افلاق منجر به برخوردهای طولانی مرزی بین عثمانی‌ها و مجارها و جنگها و تهاجمهای فراوان گردید. عثمانیان در صربستان، بوسنه (بوسنی) و استریا زد و خوردهای زیادی با مجارها انجام دادند. سیگیسموند شخصاً برای شرکت در جنگ حرکت کرد، و در فاصله میان نیه‌بولی و نیش به موفقیت‌هایی علیه ترکها نائل آمد (۱۴۱۹م). با اینکه مجادله بین ترکها و مجارها به طول انجامید، ولی حالت یک جنگ واقعی را نداشت، و در واقع تجربه و آزمونها و مقدمه‌ای برای آغاز یک جنگ بزرگ به‌شمار می‌آمد.

عملیات آناتولی

روابط با امرای جندر

اسفندیاریک جاندار (جندر) اوغلی، پس از جنگ آنکارا، بعد از آنکه تحت حمایت امیر تیمور قرار گرفت، ابتدا مناطق قسطنونی، چانکری (چانقری)، قلعه جق، طوسیا و صفران بولی (زعفران بولی) را که قبلاً به برادر ارشدش سلیمان پاشا تعلق داشت و به تصرف عثمانیان درآمده بود، تصرف کرد، و بعد در سال ۸۲۱ هـ. ق. / ۱۴۱۸ م. نیز با استفاده از اختلافات موجود بین امرای جائق، بخش سامسون مسلمان‌نشین و با فراراکه قبلاً به عثمانیان تعلق داشت، تصرف نمود.

سلطان چلبی محمد، پس از تأمین وحدت دولت عثمانی، با اسفندیاریک مدارا کرد و هنگام اعزام برادرش موسی چلبی به روم ایلی از کمک وی برخوردار شد. حتی در جنگهای قرامان و افلاق نیز اسفندیاریک با ارسال قوایی تحت فرماندهی پسرش قاسم بیگ نزد چلبی محمد، از لحاظ نیروی نظامی نیز به وی کمک کرد.

بعد از جنگ افلاق، قاسم بیگ پس از مراجعت به سرزمینش، چون رابطه‌اش با پدرش به هم خورد، از آنجا فرار کرد و به عثمانیان پناهنده شد. علت اختلاف و آزرده‌خاطر شدن قاسم بیگ از پدرش، این بود که پدرش قصد داشت شهرها و مناطق حاصلخیزی چون طوسیا، چانکری، قلعه جق و قسطنونی را به پسر دوم خود خضر بیگ که علاقه وافر به او داشت، واگذار کند. قاسم بیگ از فرمانروای عثمانی تقاضا کرد که برای واگذاری مناطق فوق به وی، وساطت کند، و ضمناً از دولت عثمانی درخواست نمود که به وی اجازه دهد که تحت حمایت آن دولت قرار گیرد. چلبی محمد که این پیشنهاد را به سود خود دید، پذیرفت.

به دنبال تقاضای قاسم بیگ، پادشاه عثمانی واگذاری اراضی و مناطق مذکور در فوق را به

قاسم بیگ، از اسفندیاریگ در خواست کرد، ولی پاسخ منفی دریافت کرد. به همین جهت نیروهای عثمانی سینوب را محاصره کردند. اسفندیاریگ که درمانده شده بود، ضمن تأیید حاکمیت عثمانی، پذیرفت که به نام سلطان محمد چلبی خطبه بخواند و سکه ضرب کند. اسفندیار بیگ از سلطان عثمانی درخواست کرد که قسطنونی و باکر کوره سی در اختیار و تصرف وی باقی بماند، در مقابل باقی شهرها را نه به قاسم بیگ بلکه به دولت عثمانی واگذار کند. نیروهای عثمانی پس از اشغال طوسیا، چانکری و قلعه جق، آنها را به قاسم بیگ دادند، و ایلغاز داغی (کوه ایلغاز) مرز تعیین گردید (۲۰). بدین ترتیب امیرنشین جندر اوغلی به دو بخش، نیمه مستقل و تحت الحمايه تقسیم گردید.

تصرف سامسون

هنگام شرح وقایع اواخر قرن چهاردهم میلادی، گفته شد که بخش سامسون مسلمان در سال ۱۳۹۸ م. از چنگک جنیدبن قباد خارج شد. هرچند بعد از جنگ آنکارا (۱۴۰۲ م.)، دوباره به دست قباد اوغلی افتاد، اما حسن بیگ از امرای آل تاج الدین او را به قتل رساند و حوالی «چهارشنبه» را به تصرف خود درآورد، و اسفندیاریگ جندر اوغلی نیز بافرا و بخش سامسون مسلمان را تصرف کرده، به پسرش خضر بیگ داد (۲۲).

در این بین عثمانی ها ابتدا تصمیم به اشغال تمامی منطقه جائق (جانیق) که تابع آنها بود، گرفتند. بدین جهت در فاصله سالهای ۸۲۲-۸۲۰ ه. ق. / ۱۴۱۹-۱۴۱۷ م. حمزه بیگ بیجر اوغلی للّه شاهزاده مراد سنجق بیگ آماسیه مأمور تصرف این منطقه شد (۲۳). حمزه بیگ بدو تصمیم به تصرف بخش سامسون کافر که در دست جنوایی ها بود، گرفت. مردم این مستملکه شهر را آتش زده، و توسط کشتی فرار کردند. از این رو، شهر به تصرف درآمد. به دنبال آن چون چلبی محمد شخصاً به جانب سامسون مسلمان رفت. خضر بیگ قلعه را تسلیم پادشاه عثمانی نمود. با توجه به اینکه خضر بیگ با اروپائیان مقیم سامسون و جنوایی ها روابط تجاری برقرار کرده بود، لذا، سامسون مسلمان از این نظر از اهمیت خاصی برخوردار بود. ولی با آتش زدن و تخلیه شهر، سامسون مسلمان اهمیت تجاری خود را از دست داده، و اسفندیاریگ بی آنکه در صدد دفاع از آنجا برآمد، شهر را تسلیم نمود (۲۴).

سلطان محمد، پس از مذاکره با خضر بیگ، همانند برادرش قاسم بیگ از وی خواست نزد وی بماند. ولی خضر بیگ همانند برادرش قاسم بیگ که موجب تجزیه کشور گردید، عمل نکرد، ضمن گفتن این مطلب که دیگر نمی خواهد همراه قاسم بیگ باشد، از قبول پیشنهاد پادشاه عثمانی معذرت خواست و نزد پدرش بازگشت (۲۵).

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، چلبی محمد هنگام مراجعت از این جنگ، دستور داد تا تاتارهای مستقر در سَمَغر (ساماقر) که تحت فرمان مَنّت‌بیگ بودند، بی‌درنگ به روم ایلی انتقال داده شوند، و بخشی را در حوالی فلیبه و بخشی دیگر را نیز در حوالی آلبانی (۲۶) اسکان دهند (۲۷). بدین جهت بخشی از آنها در موضع قونوش حصار واقع در نزدیکی فلیبه روم ایلی، و بخش دیگر نیز در حوالی آلبانی اسکان داده شدند. مَنّت‌بیگ پسر محمدبیگ در آنجا مسجد جامع، مؤسسه خیریه و کاروانسرا دارد.

مرز شرقی عثمانی‌ها

در آن ایام، دولتهای ترکمن قراقوینلو و آق قوینلو در مرز شرقی عثمانیان قرار داشتند. این ترکمنها، با همدیگر خصومت داشتند و با مجادلات و درگیریهای مذهبی و سیاسی، سالهای طولانی در آناتولی شرقی، ایران و عراق سبب سلب آسایش مردم شده بودند. قرایوسف بیگ مؤسس سلسله قراقوینلوها، دشمن امیر تیمور بود (۲۸). در مقابلش سر اطاعت فرود نیاورد، و تا پایان حیاتش با او در جنگ بود.

قرايولوك عثمان‌بیگ امیر آق‌قوینلوها، چنانکه در فوق اشاره شد، از حمایت تیمور برخوردار شده، دیار بکر را به تصرف درآورد. و به علت حمایت از طرف جانشینان تیمور، توانست با دشمن خود یعنی قراقوینلوها به مقابله پردازد (۲۹).

پس از فوت مطهرتن امیر ارزنجان بر سر اشغال ارزنجان و بایبورد میان قراقوینلوها و آق قوینلوها مجادلاتی صورت گرفت، و قرایوسف با تصرف ارزنجان، آنجا را به پیر عمریگ واگذار کرد. پیر عمر با توسعه مناطقی که در تصرف داشت، قراحصار شرقی را که در تصرف حسن‌بیگ پسر ملک احمدبیگ بود، از چنگ وی خارج ساخت، در این ایام بود که عثمانی‌ها با قراقوینلوها هم‌مرز و همسایه شدند.

واقعه شیخ بدرالدین قاضی سماونا

شیخ بدرالدین کیست؟

بنا به نوشته منظوم اثر حافظ خلیل نوه شیخ بدرالدین محمود تحت عنوان مناقب شیخ بدرالدین، وی از نسل و تبار علاءالدین کیقباد فرمانروای سلجوقیان آناتولی بود (۳۰). عبدالعزیز جد بدرالدین، زمانی که عثمانی‌ها تسلط خود را بر روم ایلی آغاز کردند، همراه آنان بود که در جنگ دیمه طوقه شهید شد.

اسرائیل پسر عبدالعزیز با دختر حاکم رومی قلعه دیمه طوقه ازدواج کرد و شیخ بدرالدین ثمره این ازدواج بود، و چون زادگاه بدرالدین محمود، قلعه سامونا (امروزه به یونانیان تعلق دارد) واقع در بین قراآغاج و دیمه طوقه در نزدیکی ادرنه بود، لذا وی به عنوان پسر قاضی سماونا اشتهار یافت، و بعدها به اشتباه او را منسوب به قصبه «سماو» کوتاهیه دانستند و به او بدرالدین سماوی گفتند.

تحصیلات شیخ بدرالدین

شیخ بدرالدین وقتی به سن تحصیل رسید به بورسه رفت، به اتفاق یار تحصیلی اش موسی مشهور به قاضی زاده رومی (ستاره شناس و ریاضیدان معروف) نزد پدر وی قوجه محمود افندی قاضی بورسه به تحصیل پرداخت و بعد در قونیه نزد علامه فیض الله تحصیل کرد. سپس از قونیه به سوریه رفت. اما علمای سوریه را در حدی نیافت که به آنها اقتدا کند و از آنها پیروی نماید، لذا عازم قاهره شد.

شیخ بدرالدین در قاهره، همراه دوستانش سید شریف جرجانی دانشمند معروف، و طبیب مشهور حاجی پاشا آیدینی (خضرین علی) نزد مبارکشاه منطقی (متوفی ۸۱۶ ه. ق. / ۱۴۱۳ م.) به فراگرفتن الهیات، فلسفه و منطق پرداخت و تحصیلات عالی اش را تکمیل کرد، و در همان ایام از محضر حسین اخلاطی که در قاهره به حال انزوا به سر می برد، اصول تصوف فراگرفت. وی بنا به دستور شیخ و مرادش مدتی به تبریز رفت و در مجلس مباحثه اش که با حضور تیمور میان علما صورت گرفت، شرکت کرد، و تسلط و وقوف خود را در بحثهای علمی نشان داد. شیخ بدرالدین در اثنای این سفر، به قزوین رفت و از آنجا سرشار از عقاید باطنی بازگشت.

شیخ بدرالدین محمود، بنا به توصیه حسین اخلاطی که مورد احترام سلطان مملوکها ملک ظاهر برقوق بود، به استادی فرج پسر سلطان، تعیین گردید، و هنگام اقامت در قاهره آثار فقهی (یعنی حقوق اسلام) خود را به رشته تحریر درآورد؛ و در سال ۱۳۹۷ به دنبال فوت شیخ و مرادش مدتی در قاهره بجای وی به شیوخیت پرداخت، و بعد به آناتولی بازگشت. در آناتولی، به سیر و سیاحت در ایالات قرمان، گرمیان، آیدین و تیره، و سایر مناطق مسکونی علویان پرداخت.

فعالیت شیخ بدرالدین و قاضی عسکری وی

شیخ بدرالدین هنگامی که به قصد ارشاد در آناتولی مشغول سیر و سیاحت بود، شروع به

انتشار تصوف و در واقع عقاید باطنی نمود و در مناطقی که به سیر و سفر می پرداخت، پیوسته با ترکمنهای علوی تماس پیدا کرده، در صدد بود تا برای رسیدن به مقاصد خود آنها را آماده کند. شیخ بدرالدین بعدها به روم ایلی رفت و در ادرنه اقامت گزید و با ملاقات و مذاکره با کسانی که به زیارتش می آمدند، بتدریج دامنه فعالیت خود را گسترش داد.

فعالیت شیخ بدرالدین با تجزیه دولت عثمانی و جنگ شاهزادگان بر سر تصاحب قدرت همزمان بود. آوازه دانش و فضیلت و قدرت و عرفانش در اطراف پیچیده بود، از این رو موسی چلبی که فرمانروایی خود را در ادرنه اعلام نموده بود، شیخ بدرالدین را مقام قاضی عسکری داد، و بدین ترتیب ناخودآگاه به گسترش نفوذ وی کمک کرد، و او نیز از بهره برداری از این موقعیت غافل نماند. قصد شیخ بدرالدین از این فعالیتهايش، به دست گرفتن حکومت و زمام امور بود.

چلبی سلطان محمد پس از غلبه بر برادرش موسی چلبی، و اعلام فرمانروایی خود (۸۱۶ هـ . ق. / ۱۴۱۳ م.)، شیخ بدرالدین را از مقام قاضی عسکری عزل کرد، و او را ناگزیر کرد که همراه دو پسر و دخترش در ازنیک (ازنیک) اقامت کند، و برایش به پاس احترام به دانش و فضیلتش یک هزار آچه مقرر تعیین نمود. بدرالدین در ازنیک آزادانه زندگی می کرد و به تألیف آثارش می پرداخت، و با کسانی که به زیارتش می آمدند، ملاقات و مذاکره می کرد.

فرار بدرالدین به روم ایلی و عصیان

شیخ بدرالدین پس از اطلاع از موفقیت خلیفه و مریدش بوروکلوجه مصطفی در قرابورون، روزی به بهانه رفتن به حج، فرزندانش را در ازنیک گذارده، خود به قسطنطنیه فرار کرد، و از آنجا به سینوب رفته، با کشتی به کفه و بعد نیز نزد والی افلاق رفت (۳۱). بوروکلوجه مصطفی که از افراد بدرالدین بود و هنگام قاضی عسکری وی، کدخدایی وی را برعهده داشت، در قرابورون واقع در شمال شبه جزیره اورلا در منطقه از میر، و نیز طورلاق کمال یکی دیگر از افراد شیخ بدرالدین که قبلاً یهودی و بعد به دین اسلام گرویده بود، در منطقه قزلباش نشین مانيسه (مانيسا)، فعالیت داشتند، آنها با استفاده از ضعف دولت عثمانی، در آناتولی، و خود شیخ بدرالدین نیز در روم ایلی در تدارک یک عصیان بودند.

شیخ بدرالدین از افلاق وارد قلمرو عثمانی شد، و با تبلیغ در حوالی سیلیستره، دوبروجه و دلی اورمان، طرفداران فراوانی پیدا کرد و آنها را به دور خود جمع نمود. شیخ بدرالدین دلی اورمان را که ساکنانش علوی (شیعه) بودند، به عنوان منطقه عصیان و مرکز عملیات انتخاب

نمود.

عصیان بوروکلوجه مصطفی و طورلاق کمال

شیخ بدرالدین می خواست با ایجاد شورش در آناتولی و روم ایلی، دولت عثمانی را که تازه از درگیری و جنگهای داخلی فراغت یافته بود، غافلگیرانه شکار کند، و از مقام شیوخیت به پادشاهی برسد. وی افرادی از ادیان و مذاهب دیگر را نیز وارد گروه و جمعیت خود کرده بود. حدود پنج هزار نفر در قرابورون در اطراف بوروکلوجه مصطفی گرد آمده بودند. عصیان از قرابورون آغاز شد و در اندک زمانی دامنه و ماهیت وحشتناکی یافت.

آلکساندر سنجق بیگ از میر با نیرویی عظیم از طرف حکومت عثمانی مأمور سرکوبی بوروکلوجه مصطفی (که مشهور به دده سلطان بود) گردید، که به قتل رسید. کشته شدن آلکساندر بر اهمیت مسئله افزود. تیمور تاش پاشا زاده علی بیگ سنجق بیگ صاروخان نیز از وی شکست خورد و به دشواری موفق به نجات جان خود شد و به مانیه گریخت، و با فرار وی اوضاع سخت بحرانی و حساس شد. چلبی سلطان محمد ناگزیر از اتخاذ تصمیمی حاد و شدید گردید، و وزیر اعظم بایزید پاشا را که در عین حال بیگلربیگ نیز بود، به همراه پسرش شاهزاده مراد، با نیروی عظیمتر مأمور حمله به بوروکلوجه مصطفی نمود. بایزید پاشا در آغاز کار، ابتدا گروههای خرد و کلان از عاصیان را بر سر راه خود از میان برداشت، و سرانجام به کوهی که شورشیان پناه برده بودند، رسید. بوروکلوجه مصطفی و سایر نیروهای عاصی که قادر به مقاومت نبودند، خود را تسلیم کردند. با این حال بایزید پاشا برای این موفقیت بهای گزافی پرداخت و تلفات زیادی داد.

بایزید پاشا تسلیم شدگان را به ایاسلوق برد، و آنها را تحت بازجویی قرار داد و سر نخ را به دست آورد. شورشیان را در مقابل دیدگان دده سلطان (بوروکلوجه مصطفی) سر بریدند. آنها هنگام مرگ فریاد می زدند: «دده سلطان به دادمان برس» دده سلطان را درحالی که دستهایش را به تخته ای میخ کرده بودند، سوار بر شتری در شهر به نمایش گذاردند و بعد به قتلش رساندند (۳۳).

عصیان طورلاق کمال در حوالی مانیه با اینکه همانند عصیان قرابورون وحشت انگیز نبود، با این همه تعداد عاصیان در آنجا حدود سه هزار نفر بود. شاهزاده مراد و بایزید پاشا، پس از سرکوبی عصیان بوروکلوجه مصطفی، عازم حمله به طورلاق کمال شدند، و پس از انهزام گروهش، طورلاق و یارانش را به دار آویختند و بدین ترتیب عصیان علویان سرکوب گردید.

دستگیری و اعدام شیخ بدرالدین

شیخ بدرالدین که رهبر اصلی این قیام علویان بود، نیز، پس از اقامت و استقرار در دلی اورمان، با اعزام مأمور و نامه‌هایی به حوالی آن منطقه، مردم را دعوت می‌کرد تا به گروه و جمعیت وی بپیوندند (۳۴). خود نیز زمانی که در روم ایلی مقام قاضی عسکری داشت، طرفداران زیادی یافته بود. وی تنها منتظر گسترش قیام در آناتولی بود. سرکوبی عصیانهای بوروکلوچه و طورلاق، روحیه بدرالدین و همراهانش را به کلی تضعیف نمود.

در این ایام چلبی محمد، به منظور مقابله و جلوگیری از فعالیت مصطفی چلبی پسر سلطان یلدرم بایزید که در منابع تاریخی به نام دوزمه مصطفی (مصطفی قلابی) معروف است، و در تسالی و سلانیک ادعای سلطنت می‌کرد، عازم آن منطقه بود. وی پس از رسیدن به سرز^۱ از فعالیت و عصیان شیخ بدرالدین در دلی اورمان اطلاع پیدا کرد. شاید نیز از قبل از آن اطلاع داشت و منتظر بازگشت بایزید پاشا از آناتولی بود.

چلبی محمد به محض رسیدن بایزید پاشا، او را مأمور سرکوب شیخ بدرالدین نمود. لازم به ذکر است که برخی از اطرافیان و مریدان شیخ بدرالدین پس از اطلاع از سرکوب عصیان در آناتولی، او را ترک گفته، پراکنده شدند. بدین جهت پس از نبردی بی‌اهمیت، شیخ بدرالدین به آسانی دستگیر شد (۳۵). و او را به سرز که چلبی سلطان محمد آنجا بود، فرستادند. نظر به اینکه شیخ بدرالدین از اولاد فاتحان بزرگ روم ایلی، و متفکر و دانشمندی بزرگ بود، بلافاصله به قتلش نرسانند، و چلبی سلطان محمد درمورد قتل وی از علما و روحانیون خواست تا درباره قتلش فتوی دهند.

از هیأتی مرکب از علما و روحانیون خواسته شد تا نظر خود را درباره اینکه آیا اقدامات شیخ بدرالدین خلاف شرع و اسلام بوده است یا خیر، و در صورت گناهکار بودن و استحقاق کیفر چه مجازاتی باید درباره اش اعمال شود، اعلام دارند، و بعد از آنکه شیخ بدرالدین مجرم و گناهکار شناخته شد، یکی از علما به نام مولانا حیدر هراتی در این باره با وی به مناظره علمی پرداخت، و سرانجام شیخ بدرالدین را که قصد برهم زدن نظام جامعه (کشور) را داشت، مجاب نمود. طبق فتوای وی — که به روایتی خود شیخ بدرالدین نیز آن را پذیرفته بود — شیخ در بازار سرز در مقابل دکانی به دار آویخته شد، و اموالش به وارثانش داده شد (۸۲۳ ه. ق. / ۱۴۲۰ م.). (۳۶). به علت شرکت آقنجیهای آن منطقه در عصیان شیخ بدرالدین، فرمانده آقنجیهای بالکان یعنی بیگلربیگی میخال اوغلی محمدیگ مورد سوء ظن قرار گرفت، و در

قلعه توقات زندانی شد، و یک سال بعد، به دنبال فوت چلبی سلطان محمد و جلوس سلطان مراد دوم بر تخت سلطنت، آزاد شد. ناگفته نماند که تجزیه نیروی نظامی (ارتش) عثمانی، احتمالاً این امید و انگیزه را در دل شیخ بدرالدین ایجاد کرده بود که با شورشی می‌تواند، حکومت را به دست گیرد.

وی خلیفه و نماینده حسین اخلاطی از مشایخ باطنی بود، و همین باعث گردید که وی به مناطق علوی‌نشین اعتماد کند.

آثار شیخ بدرالدین

شیخ بدرالدین محمود به سبب تسلط و احاطه کامل بر علوم ظاهری و باطنی مقامی ممتاز و استثنایی داشت. در علم فقه (حقوق اسلام) به منزله امام عصر خویش بود. جامع‌الفصولین در این باره نشانگر ارزش این شخصیت است. وی قبل از اثر مذکور کتاب لطائف‌الاشارات را در فقه به رشته تحریر درآورد، و بعد جامع‌الفصولین را که نشان‌دهنده احاطه کامل وی بر فقه است، نوشت. هنگام نوشتن این دو اثر، زمانی که در قاهره بود، درباره فتوای فقهای مذاهب چهارگانه نیز تحقیق و بررسی کرده بود (۳۷).

کتاب التسهیل را که بدرالدین به نوشتنش پرداخت، و شرح کتاب دیگر او یعنی لطائف‌الاشارات است، از روز دوشنبه ۸ شوال ۸۱۶، هنگامی که در ادرنه قاضی عسکر بود، آغاز، و روز سه‌شنبه ۲۷ جمادی‌الآخر سال ۸۱۸، زمانی که به ازنیق (ازنیک) تبعید گردیده بود، به پایان رساند (۳۸). آثارش از نظر علما، از اعتبار زیادی برخوردار است. از مناقب شیخ بدرالدین اثر نوه‌اش حافظ خلیل، پی‌می‌بریم که وی تفسیری تحت عنوان نود القلوب نیز داشته است. و اثر دیگری نیز دارد که در کتابخانه اولو جامع بورسه است. کتاب مذکور درباره صرف و شرحی بر مقصود است (مجله ترکشناسی، ج ۴، ص ۲۳۵). شیخ بدرالدین عقاید خود را درباره تصوف در کتاب مشهورش به نام واردات به رشته تحریر درآورد. وی همچنین حاشیه‌ای بر کتاب فصوص‌الحکم اثر محی‌الدین عربی، و نیز کتاب دیگری به نام مسرة القلوب در تصوف دارد. اثر دیگرش عقود‌الجواهر، شرحی است بر مقصود در صرف. واردات شیخ بدرالدین مورد استقبال وابستگان فلسفه وحدت وجود قرار گرفت (۳۹). وی در این اثر، معتقد به قدمت عالم بوده و خداوند را از مخلوقات متمایز نمی‌داند. به عقیده شیخ بدرالدین، بهشت و دوزخ آنچنان که افراد جاهل و نادان تصور می‌کنند، نیست، بلکه بهشت و دوزخ نتیجه اعمال نیک و بد انسانها در این دنیا است که به صورت مرارت و یا شادکامی انعکاس می‌یابد. حشر جسمانی مورد قبول شیخ بدرالدین نیست؛ و عقیده دارد که امکان احیای اجزا

پس از مرگ وجود ندارد.

واقعه مصطفی چلبی پسر سلطان یلدرم بایزید

مصطفی چلبی

مصطفی چلبی که از پسران سلطان یلدرم بایزید بود که چون داعیه سلطنت کرد، لذا در تمامی منابع تاریخی، به عمد او را دوزمه مصطفی (۴۰)، نامیده‌اند. او در جنگ آنکارا همراه پدرش بود، یلدرم بایزید پس از اسارت از تیمور خواست تا پسرانش مصطفی چلبی و موسی چلبی را که همراهش بودند، پیدا کنند. و به دستور تیمور به جستجوی آنها پرداخته شد. بنا به نوشته ظفرنامه‌ها (۴۱)، موسی چلبی را پیدا کردند، ولی مصطفی چلبی را پیدا نکردند، و او را مفقودالاثار اعلام داشتند. درحالی که تیمور در فتحنامه‌هایی که پس از جنگ آنکارا به اطراف و اکناف فرستاد، نوشته بود که بایزید را به همراه دو پسرش دستگیر کرده است. بدین جهت به نظر می‌رسد که وی نیز به اسارت تیموریان درآمده بود. وی شاید بعد از تقاضای پدرش از تیمور مبنی بر جستجوی فرزندانش، پیدا شده است. از متن دستورنامه انوری نیز چنین برمی‌آید که مصطفی چلبی به اسارت درآمد و چند سال بعد مراجعت کرد (۴۲).

مصطفی چلبی که همراه تیمور به سمرقند برده شد، پس از مرگ تیمور، جزو اسرای آزاد شده بود. وی پس از رهایی از اسارت به آناتولی بازگشت، و پس از آنکه مدتی در نیغده (نیده) در سرزمین قرامان اوغلی اقامت کرد، نزد امپراتور بیزانس، و به عبارت صحیحتر نزد شاهزاده افلاق رفت و تقاضای کمک علیه برادرش چلبی محمد نمود (۴۳).

امپراتور مانوئل که پی‌برد مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید است، و او نیز سهمی در قلمرو عثمانیان دارد، هرچند دو نفر از امرای بیزانس را نزد چلبی محمد فرستاد، ولی پیشنهادش پذیرفته نشد (۴۴).

توافق مصطفی چلبی با امپراتور

امپراتور مانوئل بنا به صوابدید و اقتضای منافع خویش، با چلبی محمد روابط دوستانه ایجاد کرد و حتی بنا به ادعایش او را همانند فرزند خود می‌دانست. البته متقابلاً در این روابط منافع دولت عثمانی نیز تأمین بود. در واقع امپراتور در جنگ چلبی محمد علیه برادرش موسی چلبی، از چلبی محمد پشتیبانی می‌کرد. زیرا موسی چلبی علاوه بر محاصره استانبول درصدد تصرف سلانیک نیز برآمده بود. بدین جهت امپراتور مانوئل با چلبی محمد وارد

معامله شد و در ازای دریافت برخی از اراضی، به وی کمک کرد. این بار نیز مصطفی چلبی یکی دیگر از پسران سلطان یلدرم بایزید وارد میدان شد، و با دادن وعده واگذاری مناطق بیشتری امپراتور را راضی به کمک نمود. بدین سبب در سال ۸۲۲ هـ. ق. / ۱۴۱۹ م. امپراتور تصمیم گرفت مصطفی چلبی را به روم ایللی اعزام دارد. مصطفی چلبی ابتدا به حوالی افلاق فرستاده شد (۴۵). وی در آنجا مورد استقبال شاهزاده افلاق قرار گرفته از کمکهای وی برخوردار گردید. در این بین جنیدیگ آیدین اوغلی، سنجق بیگ نیبولی، بی درنگ به افلاق رفته به مصطفی چلبی پیوست (۴۶). آن دو به همراه نیروهای افلاق و نیروهایی که به آنها پیوسته بودند، در حوالی تسالی و سلاونیک به فعالیت پرداختند. سبب انتخاب این دو ناحیه برای فعالیت، این بود که در صورت شکست احتمالی، بتوانند در قلعه سلاونیک پناه گیرند.

چلبی محمد، به محض اطلاع از این جریان، بلافاصله به حرکت درآمد؛ و در جنگی که در منطقه سلاونیک اتفاق افتاد، هرچند مصطفی چلبی را شکست داد، اما موفق به دستگیری وی نشد و مصطفی چلبی، به اتفاق جنیدیگ و عده‌ای از همراهانش به قلعه سلاونیک پناهنده شد (۴۷). چلبی محمد از لاسکاریس لئونتاریوس^۱ والی سلاونیک، خواست تا مصطفی چلبی را تسلیم وی کند، ولی والی سلاونیک ضمن بیان این مطلب که بدون کسب اجازه از امپراتور دست به کاری نخواهد زد و هرچه امپراتور تصمیم بگیرد همان گونه رفتار خواهد کرد، از قبول پیشنهاد چلبی محمد معذرت خواست (۴۸).

از این رو، چلبی محمد ناچار با مراجعه به امپراتور تسلیم مصطفی چلبی را درخواست کرد. مانوئل در نامه‌ای که برای چلبی محمد فرستاد، چنین نوشته بود:

«من و تو با هم عهد کردیم که تو بسان فرزند من باشی و من در مقام پدر تو. اگر تو نمی‌خواهی پایبند سوگندی که یاد کرده‌ای باشی، در این صورت خداوند سزای طرفی که ناحق است، بدهد. پیشنهاد تسلیم کسانی که به من پناه آورده‌اند، نه تنها نمی‌خواهم قبول کنم بلکه حتی نمی‌خواهم شنوای پیشنهاد نیز باشم، با این همه به اقاویم سه گانه (پدر، پسر و روح القدس) سوگند یاد می‌کنم تا زمانی که تو سلطنت می‌کنی و در قید حیات هستی، مصطفی چلبی و جنیدیگ زندانی من خواهند بود.» بدین ترتیب از قبول پیشنهاد چلبی محمد مبنی بر تسلیم مصطفی چلبی و جنیدیگ خودداری کرد. در عین حال به والی سلاونیک نیز فرمان داد تا مصطفی چلبی و جنیدیگ را بلافاصله نزد وی فرستد.

1. Laskaris Leontarius.

سلطان چلبی محمد، بیش از آن فرانرفت، و پیشنهاد امپراتور را پذیرفت، و دست از محاصرهٔ سلانیک کشید و به ادرنه بازگشت. امپراتور، مصطفی چلبی، جنیدیگ و سی هزار از همراهان آنها را که به استانبول فرستاده شده بودند، به جزیرهٔ لیمنی فرستاد (۴۹). دولت عثمانی متعهد شد که سالانه مبلغ سیصد هزار آقچه به عنوان هزینه نگهداری پناهندگان مذکور به امپراتور بپردازد و امپراتور بیزانس نیز متقابلاً قول داد تا زمانی که چلبی سلطان محمد در قید حیات است، مصطفی چلبی را آزاد نکند، و بعد از وی نیز در زمان جانشینانش با توجه به سیاست آنها نسبت به امپراتوری بیزانس تصمیم‌گیری کند. پس از این توافق چلبی سلطان محمد با لشکرکشی و تهاجم به اراضی افلاق در صدد برآمد به قصد تلافی کمک نظامی افلاق به مصطفی چلبی، انتقام بگیرد (۵۰). در منابع تاریخی بیزانس، مشخص نشده است که نخستین قیام مصطفی چلبی که ناموفق ماند و ناچار به سلانیک گریخت در چه تاریخی صورت گرفته است. قبلاً اشاره شد که احتمالاً این حادثه قبل از قیام شیخ بدرالدین و در سال ۸۲۲ هـ.ق. / ۱۴۱۹ م. اتفاق افتاده است (۵۱). و این احتمال از آنجا به وجود آمد که در جریان قیام شیخ بدرالدین، چلبی سلطان محمد در سرز حضور داشت که با پناهنده شدن مصطفی چلبی به سلانیک و توافق چلبی سلطان محمد با امپراتور و بازگشتش به ادرنه همزمان بوده است.

سلطان چلبی محمد، در سال ۱۴۲۰ م. تصمیم گرفت که از طریق استانبول وارد آناتولی شود. و چون جاسوسان بیزانس اطلاع دادند که سلطان عثمانی پس از خاتمه کار آناتولی به محاصرهٔ استانبول خواهد پرداخت، برخی از رجال بیزانس پیشنهاد کردند که نسبت به توقیف سلطان چلبی محمد هنگام عبور از استانبول اقدام کند. ولی امپراتور مانوئل پیشنهاد آنها را نپذیرفت. با این همه با توجه به خبر مذکور به منظور احتیاط، حتی فرزندان را نیز برای استقبال از سلطان عثمانی نفرستاد (۵۲).

چلبی محمد، وارد سواحل دُلمه باغچه و توپخانه شده، امپراتور با یک کشتی جنگی که سه ردیف پاروزن داشت، از او استقبال کرد؛ و هر دو درحالی که مذاکره می‌کردند، وارد هریسو پولیس یعنی اسکدار شدند، امپراتور از کشتی پیاده نشد. چلبی محمد پس از آنکه وارد خشکی شد، به چادرش رفت، و هنگام عصر به اتفاق همراهانش به از میت رفت، و وارد بورسه گردید (۵۳).

تأسیسات چلبی محمد

چلبی محمد پس از خاتمه کار موسی چلبی دستور داد تا کار ساختمان اسکی جامع

(مسجد قدیم) را که در زمان امیر سلیمان آغاز شده، و در دوران موسی چلبی نیز همچنان ادامه داشت، به پایان رسانند. و اسکی بدستان (بزازستان = بازار سرپوشیده قدیم) را نیز وقف آن کرد، هنگامی که سلطان محمد اول (چلبی محمد) در بورسه مشغول ساختن یشیل جامع (مسجد جامع سبز)، مدرسه، مؤسسات خیریه و آرامگاه خویش بود، بنا به توصیه دولتمردان عثمانی (۵۴)، عموریگ پسر قراتیمور تاش پاشا را جهت تصرف اراضی خلیج از میت یعنی حوالی خرکه، گبزه، داریجه، کارتال و پندیک — که از زمان اورخان غازی به عثمانی ها تعلق داشت و بیزانسی ها به تصرف درآورده بودند — فرستاد تا آنها را وقف مؤسسات مذکور کند و عموریگ آن مناطق را به تصرف درآورد (۵۸۲۳.ق. / ۱۴۲۰م). این اقدام در عین حال عمل مقابله به مثلی بود به تلافی پشتیبانی امپراتور بیزانس از مصطفی چلبی. تصرف مناطق مذکور این شایعه را به وجود آورد که چلبی محمد قصد استانبول را دارد که همین شایعه سبب نگرانی رومی ها شد. امپراتور مانوئل برای پی بردن به قصد و نیت سلطان عثمانی، سفیری به ادرنه فرستاد و از دوستی فیما بین سخن گفت.

فوت چلبی محمد

سلطان محمد اول (چلبی) پس از سپری کردن زمستان در بورسه، در بهار سال ۱۴۲۱ از طریق گلیبولی وارد ادرنه شد. امپراتور پس از اطلاع از ورود وی به ادرنه، لئونتاریوس را برای پی بردن به قصد سلطان عثمانی به عنوان سفیر به ادرنه فرستاد. چلبی محمد، سفیر امپراتور را با خوشحالی پذیرفت، و اظهار داشت که چون چند روزی است بیمار است لذا پس از بهبود با وی مذاکره خواهد کرد (۵۵). درحالی که وی دچار سکتة شده بود (۵۶). و چون پی برد که بهبود نخواهد یافت وزرایش بایزید پاشا، جندرلی زاده ابراهیم پاشا و عیوض پاشا را به حضور فراخواند و خطاب به آنان گفت مصطفی چلبی تا زمانی که من زنده ام در جزیره لیمنی تحت نظر و زندانی است، ولی احتمال دارد که پس از مرگ من، امپراتور او را آزاد کند. و به آنها توصیه کرد که تا آمدن پسر ارشدش شاهزاده مراد از آماسیه، خبر فوت او را منتشر نکنند، و اضافه کرد که بلافاصله پسرش مراد سنج بیگ آماسیه (والی رومیه «روم» صغرا) را به ادرنه فراخوانند (۵۷). الوان بیگ چاشنی گیرباشی را برای دعوت از شاهزاده مراد به آماسیه فرستادند (۵۸) سلطان محمد اول (چلبی) قبل از ورود شاهزاده مراد به ادرنه، به رحمت ایزدی پیوست (جمادی الاول ۸۲۴ / ماه مه ۱۴۲۱) (۵۹). روحی می نویسد که سلطان چلبی محمد، قریب به شش ماه در بستر بیماری بود (۶۰).

بنا به تدابیر اتخاذ شده راههای منتهی به استانبول و سایر مناطق به گونه ای مسدود گردید که

حتی پرنده‌ای نیز قادر به پرواز نبود. بنا به توصیه حاجی عیوض‌زاده - انگار که سلطان چلبی محمد در قید حیات است، اعلام شد که سلطان قصد جنگ و حمله به قرامان اوغلی را دارد، بنابراین سربازان قپوقلی و آناتولی باید در موضع بقیه گرد آیند (۶۱). با تشکیل دیوان (مجلس) سنجق‌ها و تیول‌ها واگذار شد و امور مسیر طبیعی خود را می‌پیمود. کسی از فوت سلطان محمد اول اطلاع نداشت. سلاحداران رکاب همایون از غیبت سلطان به تردید افتاده و وزرا را تحت فشار حمله قرار داده می‌پرسیدند چه بر سر سلطان آمده که در دیوان حاضر نمی‌شود. وزرا پاسخ می‌دادند که اطبا اجازه حرکت و خروج را به وی نمی‌دهند و با اتخاذ تدابیری کسانی را که قصد دیدن پادشاه را داشتند، فریب داده، از سر باز می‌کردند (۶۲).

همان‌گونه که در فوق اشاره شد، سفیر بیزانس که به ادرنه آمده بود، منتظر بود که سلطان او را به حضور بپذیرد. سلطان محمد اول سه روز پس از ورود سفیر بیزانس به ادرنه فوت کرد. ولی سرانجام لئونتاریوس از فوت پادشاه عثمانی اطلاع یافت، با اینکه بلافاصله پیکه‌ایی چند نزد امپراتور فرستاد، اما به علت مسدود بودن راه‌ها، پیکه‌ها موفق نشدند خود را به استانبول برسانند. چندین و چندین روز سپری شد، بالاخره سفیر بیزانس موفق گردید که خبر فوت سلطان را از طریق دریا و موره به اطلاع استانبول برساند (۶۳). بدین ترتیب خبر مرگ سلطان چلبی محمد، به مدت چهل روز تا زمانی که شاهزاده مراد وارد بورسه گردید، مخفی نگه‌داشته شد (۶۴).

شخصیت سلطان چلبی محمد

سلطان چلبی محمد که از پادشاهان بزرگ عثمانی به‌شمار می‌آید، مردی صاحب عزم و باوقار، و دارای فضائل اخلاقی بسیار بود. وی پایبند عهد و پیمان خویش و در سایه اعمال سیاسی متعادل و اجتناب از افراط‌کاری در اداره امور مملکت، و تصمیم‌گیری بجا و بموقع و هوشیارانه در برابر خطرات و حوادث احتمالی و پیش‌بینی نشده، موفق گردید تا کشور تجزیه شده عثمانی را تحت یک اداره واحد درآورد. وی مناطقی را که پس از جنگ آنکارا از قلمرو عثمانیان خارج شده بود، مجدداً بازپس گرفت. به حساب تقویم میلادی، وی هفت سال و هشت ماه و بیست روز بر تمامی قلمرو عثمانی حکومت کرد (۶۵).

فرانچس می‌نویسد که سلطان محمد اول در برابر دوستان وفادار و جوانمردش، دوست و جوانمرد، و در مقابل دشمنانش خشن و بیرحم بود. در زمان وی ادرنه برای نخستین بار پایتخت دائمی دولت عثمانی گردید (۶۶).

فرمانروایی سلطان مراد دوم

سلطان مراد [دوم] به سرعت حرکت کرده خود را به بورسه رساند، و ورودش را به اطلاع بایزید پاشا که در ادرنه بود، رساند، پس از آن بود که خبر فوت سلطان چلبی محمد اعلام و انتشار یافت. جنازه را برداشته به بورسه بردند و مراد سلطان اعلام شد (۸۲۴ هـ.ق. / ۱۴۲۱ م.). سلطان مراد هنگام جلوس بر تخت سلطنت، هیجده سال داشت، و چون چهل روز پس از فوت پدرش به فرمانروایی رسید، جلوسش تقریباً مصادف با ماه ژوئن می‌گردد.

تسلیم امپراتور و پیشنهادش

فرمانروایی سلطان مراد دوم به اطلاع دولتهای همجوار رسید. امپراتور قبل از همه، دونفر را به عنوان سفیر نزد سلطان مراد دوم فرستاد. یکی از وظایف این سفرا، تسلیم و تبریک گفتن به سلطان جدید بود و مأموریت دوم پیشنهاد تسلیم دو برادرش به امپراتور بود تا طبق وصیت پدرش از آنها حمایت کند. امپراتور مانوئل به سلطان مراد پیغام فرستاده بود که در صورت خودداری از تحویل و تسلیم دو شاهزاده، مصطفی چلبی را آزاد گذارده و او را روانه روم ایلی خواهد کرد.

بایزید پاشا لله و اتابک سلطان و وزیر اعظم و بیگلریگی دربار عثمانی، به نام سلطان جوان به سفرای مذکور اطلاع داد که سلطان مایل به داشتن روابط دوستانه با امپراتور است، و سلطان، امپراتور را پدر معنوی دو کودک مورد نظر می‌داند و لطف و محبت امپراتور را نسبت به آنها مغتنم شمرده و به معاهدات فیما بین وفادار خواهد ماند. و اضافه نمود که چون دو کودک مذکور مسلمان و مسلمان زاده‌اند، لذا تربیت آنها به دست امپراتور مغایر دین و شرع اسلام می‌باشد. سفرای امپراتور بیزانس بازگردانده شدند (۶۷).

توافق با مصطفی چلبی

به دنبال خودداری سلطان مراد دوم از تسلیم شاهزادگان به امپراتور، مانوئل امپراتور روم با دولتمردان جلسه مشاوره‌ای ترتیب داد. عده‌ای از آنها که در رأسشان یوانیس پسر و شریک سلطنت امپراتور قرار داشت، بر این عقیده بودند که با توافق با مصطفی چلبی، او را در روم ایلی فرمانروا اعلام دارند. ولی عده دیگر و خود امپراتور پیر نیز عقیده داشتند، که بهتر است با سلطان مراد [دوم] به توافق برسند. ولی چون هواداران یوانیس در توافق با مصطفی چلبی که به آنها وعده دادن گلیولی را داده بود، اصرار کردند، در تحمیل عقیده خود موفق شدند، و

بلافاصله ژنرال دیمتریوس لاسکاریوس^۱ با چند فروند کشتی جنگی به جزیره لیمنی اعزام و توافق لازم با مصطفی صورت گرفت (۶۸).

به موجب توافقی که میان مصطفی چلبی و امپراتور به عمل آمد، مصطفی چلبی پذیرفت که از گفته‌های امپراتور سرپیچی نکرده، و پسرش را به عنوان گروگان نزد او گذاشته، و شبه جزیره گلیبولی و اراضی موجود در سواحل دریای سیاه تا سواحل افلاق، و نیز مناطق تسالی، تا اریسوس^۲ و آیناروز را به امپراتور واگذار کند. مصطفی چلبی پس از امضای قرارداد مذکور با نماینده امپراتور، خود، جنیدیگ، همراهانش و نیز تعدادی از نیروهای روم که در اختیارش نهاده شده بود، با ده فروند کشتی که از جانب امپراتور فرستاده شده بود، وارد گلیبولی شد. ولی سلطان مراد دوم قبلاً قلعه گلیبولی را تحکیم بخشیده، و به اندازه کافی نیرو در آن مستقر کرده بود (۶۹).

نیروهای مصطفی چلبی زمانی که وارد گلیبولی شدند، با نیروهای مراد دوم روبرو شدند، و جنگ سختی درگرفت، و جنیدیگ که فرماندهی نیروهای مصطفی چلبی را بر عهده داشت بر آنها پیروز شد. بعد از این موفقیت، مصطفی چلبی از کشتی قدم به خشکی نهاد. جنگ دوباره ادامه یافت. مصطفی چلبی به اتفاق ژنرال دیمتریوس لاسکاریس، شب را دوباره در کشتی سپری کرد. سرانجام مصطفی چلبی از سران گلیبولی دعوت به عمل آورد و خطاب به آنها گفت: «من پسر سلطان یلدرم بایزید هستم. برادرم چلبی محمد مرا ناگزیر از فرار کرد و به دست رومی‌ها زندانی شدم.» آنگاه از آنها خواست که راه را برای رفتنش به ادرنه باز کنند و سلطنتش را به رسمیت بشناسند. با اینکه اهالی گلیبولی و حوایش با مصطفی چلبی بیعت کردند، ولی محافظان قلعه حاضر به تسلیم نشدند. فردی به نام شاه ملک فرمانده نیروهای محافظ قلعه بود (۷۰). دیمتریوس لاسکاریس به دنبال عدم تسلیم قلعه، آنجا را در محاصره گرفت. مصطفی چلبی همچنان که در زیر گفته خواهد شد، نیروهای سلطان مراد دوم را به فرماندهی بایزید پاشا شکست داد، بعد وارد ادرنه شد و فرمانروایی خود را اعلام داشت (ذیقعه ۸۲۴ / اکتبر ۱۴۲۱).

اعزام بایزید پاشا به جنگ مصطفی چلبی

به دنبال این حادثه، جلسه‌ای با شرکت بایزید پاشا وزیر اعظم و بیگلریگی، وزیر ثانی جندرلی زاده ابراهیم پاشا، حاجی عیوض پاشا وزیر ثالث، و سه پسر تیمور تاش پاشا یعنی

1. Dimitriyos Laskariyüs.

2. Erisos.

علی بیگ، عموریگ و اوروج بیگ در حضور سلطان مراد دوم تشکیل گردید. ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا پیشنهاد کردند که وزیر اعظم بایزید پاشا که در عین حال بیگلربیگی نیز بود، و با امرای روم ایلی از نزدیک آشنایی داشت، برای حمله به مصطفی چلبی اعزام گردد. پسران تیمور تاش پاشا نیز پیشنهاد کردند که پادشاه شخصاً عازم این جنگ شود. سلطان مراد دوم پیشنهاد دو وزیر خود را پذیرفت، و چنین صلاح دانست که بایزید پاشا را اعزام دارد (۷۱). بایزید پاشا هنگام عزیمت وصیت کرد و خواهان اجرای مفاد وصیت نامه اش شد، و این امر را به اوروج بیگ پسر ارشد تیمور تاش پاشا واگذار نمود و مبلغ پنجاه هزار آقچه نیز به وی سپرد و او را وصی خود کرد (بهشتی، ص ۵۷).

به سبب مسدود بودن راه گلیولی، بایزید پاشا، از تنگه استانبول، و از طریق گوزلجه حصار، وارد بخش روم ایلی شد (۷۲). وی نیروی قابل توجهی همراه نداشت. ناچار به حوالی ادرنه رفت و به جمع آوری نیرو پرداخت. پس از اطلاع از اینکه مصطفی چلبی از گلیولی خارج شده است با او در سازلی دره رویارو شد (۷۳)، ولی چون در نخستین برخورد، ابتدا جناح راست و بعد جناح چپ نیروهای بایزید پاشا، به مصطفی چلبی ملحق شدند، بایزید پاشا نیز خود را تسلیم نیروهای مصطفی چلبی کرد (اول رمضان ۸۲۴ / ۳۰ اوت ۱۴۲۱). مصطفی چلبی بر روی شکم علامتی به شکل شیار داشت که با نشان دادن آن به امرای روم ایلی آنان را مجاب ساخته بود که وی واقعاً پسر سلطان یلدرم بایزید است. این بار نیز همان شیار را به بایزید پاشا — که خود را تسلیم کرده بود — نشان داد و بدین وسیله در صدد برآمد ثابت کند که وی فرزند سلطان یلدرم بایزید است. ولی به تحریک اورنوز بیگ و جنیدیگ که دشمن دیرین بایزید پاشا بودند، وی روز بعد به قتل رسید (۷۴). سپس مصطفی چلبی وارد ادرنه شد و همان گونه که گفته شد، فرمانروا اعلام گردید (۷۵).

سلطنت مصطفی چلبی

گذشته از پسران اورنوز، توره خان بیگ و پسرانش، گوملو اوغلی (۷۶)، و فاتحان روم ایلی و پسران آنها (فاتحان اوغولاری) که مراتب اطاعتشان را از مصطفی چلبی اعلام داشته بودند، سایر آقنجیها نیز به دور او گرد آمدند، و سلطنت او را در روم ایلی به رسمیت شناختند و به نامش سکه زدند (۷۷).

مصطفی چلبی بعد راحت ننشسته و به قصد رفتن به آناتولی راهی گلیولی شد. در این سفر کلیه امرای روم ایلی با نیروهایشان او را همراهی می کردند. محافظ قلعه گلیولی، پس از اطلاع از موفقیت مصطفی چلبی در جنگ سازلی دره و اعلام سلطنت وی، قلعه را تسلیم

دیمیتریوس لئونتاریوس کرد. دیمیتریوس در صدد گماردن نیرو و گذاشتن مهمات در قلعه بود که جنیدیگ سر رسید، و مانع از آن شد. دیمیتریوس به مصطفی چلبی مراجعه کرد. مصطفی چلبی ضمن اقرار به تعهدش در مقابل امپراتور مبنی بر تسلیم و تحویل گلیبولی به وی، متذکر شد که اگر وی در چنین شرایطی، دست به این کار بزند، ترکها از اطاعت وی سر خواهند پیچید، و اضافه نمود که گلیبولی ملک شخصی او نیست و به مردم تعلق دارد، و او نمی تواند ملکی را که از آن مردم است، به دیگری ببخشد. دیمیتریوس لئونتاریوس ناچار به استانبول بازگشت و کیفیت را به امپراتور بازگفت (۷۸).

مصطفی چلبی قلعه گلیبولی را مستحکم کرد، و فرماندهی برای ناوگان تعیین نمود، و بعد از اتمام و سروسامان بخشیدن به امور آنجا، راهی ادرنه شد و خزائن برادرش را تصاحب نمود و به عیش و عشرت پرداخت (۷۹).

امپراتور که احساس کرده بود مصطفی چلبی در صدد فریب اوست و می خواهد از تسلیم گلیبولی خودداری کند، در صدد توافق با سلطان مراد [دوم] برآمد. حکومت بورسه، بعد از اطلاع از اینکه گلیبولی به امپراتور تسلیم نشده و لئونتاریوس دست خالی بازگشته است، در صدد استفاده از این فرصت برآمده و جندرلی زاده ابراهیم پاشای وزیر را به عنوان سفیر به استانبول فرستاد. همین ابراهیم پاشا پس از کشته شدن بایزید پاشا وزیر اعظم شده بود.

جندرلی زاده ابراهیم پاشا چنین وانمود کرد که از اختلاف میان مصطفی چلبی و امپراتور اطلاع ندارد، و از امپراتور مانوئل درخواست کمک کرد، و کوشید تا با رفتاری موقر، نظر لطف امپراتور را جلب کند. و درخواست کرد که امپراتور به سلطان مراد نیز همانند پدرش چلبی محمد کمک کند و او را مورد مدح و ثناء، تعریف و تمجید قرار داد، و استدعا کرد که از خواسته خود مبنی بر تحویل دو شاهزاده و تسلیم گلیبولی منصرف شود (۸۰). ولی چون امپراتور در تحویل دو شاهزاده (به عنوان گروگان) و واگذاری گلیبولی به وی پافشاری کرد، ابراهیم پاشا برغم اقامت نسبتاً طولانی در استانبول بدون اخذ نتیجه مراجعت کرد (۸۱).

پیشنهاد کمک به سلطان مراد

از معادن شاب^۱ (پتاس) موجود در فوچه، جنوایی ها بهره برداری می کردند. امیر جنوایی فوچه زمانی با پرداخت مقرری سالانه به آل صاروخان، اجازه اقامت در فوچه را گرفته بود، و پتاس استخراج شده را روانه بازارهای اروپا می کرد. پس از آنکه این مناطق به

۱. جسمی است ضد عفونی کننده که از ترکیب المونیوم و سلفات پتاسیم حاصل می شود (م).

تصرف عثمانی‌ها درآمد، مالیات و مقرری تعیین شده را عثمانی‌ها دریافت می‌کردند. این مستملکه نیز مانند سایر مستملکات جنوبا (ساقز، گالاتا، آماصره، سامسون و کفه) توسط کنسولی که برای مدت محدودی انتخاب می‌شد، اداره می‌گردید. در زمان چلبی محمد، شخصی به نام ژان (یان) آدورنو^۱ به عنوان کنسول در فوچه بود و والیگری یعنی اداره امور آنجا به مدت ده سال به وی واگذار شده بود.

آدورنو پس از ورود به فوچه با چلبی محمد ملاقات کرد، امتیاز استخراج معدن فوچه را به شرط پرداخت سالانه بیست هزار سکه طلا به مدت ده سال گرفت. پس از گذشت شش سال چلبی محمد فوت کرد و ماجرای مصطفی چلبی به میان آمد، و همزمان با آن، کار استخراج معدن پتاس فوچه تعطیل شد و به علت وقوع حوادثی که از چند سال قبل ادامه داشت، جنوبایی‌ها مقرری سالانه را پرداخت نکرده بودند. در نتیجه جنگی که میان جنوبایی‌ها و کاتالانها اتفاق افتاد، کاتالانها، از رفت و آمد کشتیهای جنوبا به ایتالیا، فرانسه، اسپانیا و انگلستان جلوگیری کردند، طبیعی است که کار استخراج و بهره‌برداری معدن فوچه نیز متوقف گردید، و با این رکورد، آدورنو زیر بار بدهی سنگینی رفت.

آدورنو به محض اطلاع از فوت چلبی سلطان محمد، برای رهایی از بدهیهایش درصدد استفاده از این فرصت برآمد، و قبل از آنکه سلطان مراد از آماسیه به بورسه برود، نامه‌هایی برایش فرستاد. این نامه‌ها را دوکاس مورخ رومی که سمت کاتبی و دبیری آدورنو را داشت، نوشته بود. آدورنو در نامه‌هایش از دوستی خود با محمد چلبی سخن گفته، و به سلطان مراد پیشنهاد کرد که در صورت تمایل، وی آماده است که این روابط دوستانه را تجدید کند، و اضافه کرد «که آماده‌ام ترا به وسیله کشتیهایم از آناتولی به روم ایلی بیرم و چنان خدمتی به تو انجام دهم که کسی را یارای انجام آن نباشد.» و نوشته بود که در انتظار پاسخ سلطان مراد است.

سلطان مراد این پیشنهاد را با خوشحالی پذیرفت و در پاسخ نوشت: «به خواست خداوند، تا چند روز دیگر به بورسه خواهم آمد. یکی از نزدیکان وفادار خود را به بورسه بفرست تا در این باره بیانديشم و درباره آنچه که باید انجام شود، تصمیم‌گیری کنیم.»

چند روز بعد آدورنو، یکی از معتمدان خود را به نام دیمتریوس که آگاسای^۲ نامیده می‌شد، با نامه‌های بسیار مهمی به بورسه فرستاد، که این نامه‌ها را نیز دوکاس نوشته بود. یکی از نامه‌ها خطاب به سلطان مراد، و سایر نامه‌ها خطاب به وزرایش علی پاشا، عمور پاشا و

1. Jan Adorno.

2. Agasay.

حاجی عیوض پاشا بود (بایزید پاشا توسط مصطفی چلبی اعدام شده بود). ملاقات و مذاکره با دیمتریوس صورت گرفت و همه تصمیمها اتخاذ گردید، و یکی از علمای هوشیار و دانا به نام خطیب همراه دیمتریوس فرستاده شد (۸۲). مبلغ پنجاه هزار سکه طلای بیزانس برای عبور وی از بغاز و تدارک و تجهیز ناوگان در اختیار خطیب گذارده شده بود. این اقدامات همزمان با اوایل فصل پاییز بود.

مصطفی چلبی با وجود اطلاع از این اتحاد سلطان مراد با اهالی فوچه، در ادرنه سرگرم عیش و عشرت خویش بود و رقیب خود سلطان مراد را فراموش کرده بود. جنید به مصطفی چلبی هشدار داد، و اطلاع داد که سلطان مراد سرگرم توافق با امپراتور بر سر سرنوشت و آینده تو هستند و علاوه بر آن سلطان مراد با اروپائیان نیز در حال تبانی است. ما نیز در ادرنه بی هیچ واکنشی دست روی دست گذاشته ایم. صلاح در این است که قبل از آنکه آنها وارد قلمرو ما شوند، ما به جانب خاک آنها حرکت کنیم، ما از هر لحاظ بر آنان برتری داریم. در صورتی که آنها وارد خاک ما شوند، برای ما فاجعه آمیز بوده، و بدبختی برایمان خواهد داشت.

ورود مصطفی چلبی به منطقه آاناتولی

مصطفی چلبی، بی درنگ نیروهایش را گرد آورد، به گلیولی رفته و از آنجا وارد لاپسکی شد (۲۰ ژانویه ۱۴۲۲). ناوگان اهالی فوچه که متحد سلطان مراد بودند، در صدد جلوگیری از عبور مصطفی چلبی برآمد، ولی موفق نشد. مصطفی چلبی دوازده هزار سواره نظام و پنج هزار نفر پیاده نظام همراه داشت، و پس از سه روز اقامت در آنجا، به سوی بورسه حرکت کرد. سلطان مراد پس از آگاهی از این خبر، با نیرویی کافی بورسه را ترک گفت و به اولوباد رفت، و پل اولوباد را قطع کرد. حاجی عیوض پاشا، و سه پسر تیمور تاش پاشا، یعنی علی بیگ، عموریگ و اوروج بیگ و نیز حمزه بیگ که گفته می شد برادر جنید است، همراه سلطان مراد بودند (۸۳). طرفین در برابر نهر اولوباد و در دو سمت رود با هم روبرو شدند. مصطفی چلبی در صدد برآمد تا با نیروهای عزب خود (پیاده نظام سبک اسلحه) به سلطان مراد حمله ور شود، ولی با حمله متقابل عموریگ که از کمینگاهش خارج شده بود، اقدام مصطفی چلبی ناموفق ماند (۸۴). میخال اوغلی محمد (محمد پسر میخال «میخائیل») نیز همراه سلطان مراد بود. وی در زمان سلطنت موسی چلبی در روم ایلی، بیگلربیگ وی یعنی فرمانده اردویش بود که پنهانی از چلبی محمد طرفداری می کرد. در زمان چلبی محمد نیز فرماندهی آقچیها را بر عهده داشت و نیز عضو دیوان بود، ولی به علت هواداری از شیخ بدرالدین در قلعه توقات

زندانی شده بود. (۱۴۲۰م.)

مراد پس از رسیدن به حکومت و بروز واقعه مصطفی چلبی، دولتمردان سلطان مراد به وی توصیه کردند که محمد میخال اوغلی را که نزد فرماندهان آقنجیهای روم ایلی صاحب نفوذ است و خود از امرای معروف روم ایلی است، آزاد کند. محمد میخال اوغلی بلافاصله از زندان توقات آزاد شد و به بورس آمد و همراه اردو به اولوباد عزیمت کرد.

شبی میخال اوغلی محمدیگ به ساحل رود اولوباد آمده و امرای آقنجیهای موجود در اردوی مصطفی چلبی را به اسم صدا زد. آنها به ساحل رود آمده، میخال اوغلی محمد را که فکر می کردند مرده است، زنده دیدند. محمدیگ، امرای آقنجیها را از اینکه از پسر سلطاناشان (سلطان مراد) روی برگردانده، و به اطاعت یک حکمران تقلبی درآمده اند، مورد سرزنش قرار داد (۸۵). مصطفی چلبی پس از اطلاع از این ملاقات به تردید افتاد. میخال اوغلی از امرای روم ایلی قول گرفته بود که به قوای سلطان مراد بپیوندند.

در این بین نامه‌ای سری و محرمانه از جانب حاجی عیوض پاشا — که مأمور محافظت از حوالی دریاچه آبلویوند^۱ بود — برای مصطفی چلبی فرستاده شد. در این نامه ضمن ابراز صداقت و وفاداری به مصطفی چلبی و بحث از یک حمله ناگهانی به اطلاع رسانده بود که امرای روم ایلی نهانی با سلطان مراد متحد شده، قصد دارند با یک حمله ناگهانی او را دستگیر سازند. متن نامه به گونه‌ای نوشته شده بود که مصطفی چلبی مفاد آن را باور کرد (۸۶). همزمان با این نامه، نامه‌ای نیز از جانب پسران تیمور تاش پاشا برای جنیدیگ آیدین اوغلی فرستاده شده بود (۸۷). آنها در این نامه ضمن یادآوری دوستی دیرین فیما بین، نوشته بودند که امرای روم ایلی مصطفی چلبی را دستگیر و تسلیم سلطان مراد خواهند کرد، و به او وعده داده بودند که در صورت به رسمیت شناختن حاکمیت والای عثمانیان (سلطان مراد)، اداره امور آیدین و حوالی آن به وی داده خواهد شد.

مصطفی چلبی که قبلاً از ملاقات امرای روم ایلی با میخال اوغلی محمدیگ به تردید افتاده بود، با دریافت نامه حاجی عیوض پاشا، تردیدش مبدل به یقین شد، و کیفیت را به جنیدیگ بازگو کرد. او نیز نامه‌هایی را که برایش رسیده بود، نشان داد. جنیدیگ پس از این جریان، چون پی برد که عاقبتی ناخوشایند در انتظار اوست، شبی با هفتاد تن از افرادش اردوی مصطفی چلبی را ترک کرد و به آیدین سرزمین آبا و اجدادیش گریخت (۸۹). در واقع در پی آن حمله‌ای از جانب جناح حاجی عیوض پاشا علیه نیروهای مصطفی چلبی

1. Abluyund (آبلویوند)

صورت گرفت که صدق و صحت مطالب نامه‌های نوشته شده را تأیید کرد.

فرار مصطفی چلبی و عاقبت کار او

صبح هنگام خبر فرار جنیدیگ بر ملا شد و مصطفی چلبی که از خواب برخاسته بود، از شنیدن این خبر دچار نگرانی و اضطراب گردید، و به تهیه مقدمات فرار پرداخت. وحشی عظیم بر اردویش حاکم بود. مصطفی چلبی، تصور می‌کرد که جنید به سلطان مراد پیوسته است، از اردوی سلطان مراد، صدای طبل و شیپور به نشانه جشن و شادمانی برمی‌خاست. مصطفی چلبی که فریب خورده بود و دیگر به کسی اعتماد نداشت، تصمیم گرفت که بلافاصله به جانب روم ایلی فرار کند. و با تعداد اندکی از افرادش ابتدا به لاپسکی گریخت. پس از فرار مصطفی چلبی، امرای روم ایلی و آقنجیهای صاحب تیول، از پلی که بر روی رود اولوباد زده شده بود، گذشته، و مراتب اطاعت و فرمانبرداری خود را به سلطان مراد اعلام داشتند. وزیر اعظم ابراهیم پاشا خواستار مجازات آنها به سبب خیانتشان بود، ولی حاجی عیوض پاشا، با طرح این مطلب که آنها فریب جنیدیگ را خورده بودند، آنها را مورد عفو پادشاه قرار داد (۹۰).

مصطفی چلبی، حین فرار به کنار رود بقیه آمد. به اقتضای فصل، رود طغیان کرده بود. وی با راهنمایی قاضی محل و در مقابل پراخت مبلغ قابل توجهی سکه طلا، معبر رود را یافته، موفق به عبور از رود شد (۹۱). بعد خود را به ساحل رسانده و سوار بر کشتی به سوی گلیولی رفت. هنگام حرکت برای اینکه مورد تعقیب قرار نگیرد، تمامی وسائط نقلیه موجود در ساحل آناتولی را همراه خود برد، و پس از ورود به گلیولی، وسائط نقلیه موجود در آنجا را نیز برای جلوگیری از بردن آنها به ساحل آناتولی، به خشکی کشاند، و به این ترتیب امنیت لازم را برای خود به وجود آورد، و محافظانی در ساحل گمارد.

با فرار و عقب‌نشینی مصطفی چلبی بدان نحو، دولتمردان سلطان مراد بدون هیچ تردیدی تصمیم گرفتند، تا اوضاع روبراه است، موضوع را به یکباره فیصله دهند. ولی متأسفانه در ساحل آناتولی، هیچ کشتی یا قایقی برای عبور و رفتن به آن سو وجود نداشت. ولی سلطان مراد اوضاع را به امیر فوچه که قبلاً با وی به توافق رسیده بود، اطلاع داد و برایش نوشت که بلافاصله کشتیهای جنگی را برایش ارسال دارد. آدورنو با کشتیهای آماده، از تنگه گذشته، و با هفت کشتی جنگی به لاپسکی آمد، و سلطان مراد با احتمال اینکه اروپائیان در مقابل دریافت مبالغ هنگفتی درصدد تسلیم وی به برادرش مصطفی چلبی برآیند، محتاطانه عمل کرد و با پانصد نفر از اطرافیانش سوار بزرگترین کشتی آدورنو شد (۹۲). کشتیهای دیگر

حامل سربازان ترک و اروپایی بودند. درست زمانی که به وسط دریا رسیده بودند، آدورنو درحالی که در مقابل سلطان مراد زانو زده بود، درخواست کرد بدهیهایش را به دولت عثمانی بابت معادن پتاس به وی ببخشد. سلطان مراد تقاضای وی را پذیرفت و سندی دال بر بخشودگی بدهیهایش به وی داد. بدهی آدورنو معادل بیست و هفت هزار سکه طلای بیزانس بود.

مصطفی چلبی که در ساحل گلیبولی بود، وقتی نزدیک شدن کشتیهای جنوبی را دید برای آدورنو پیغام فرستاد که در مقابل دریافت پنجاه هزار سکه طلا، از پیاده کردن سلطان مراد در خشکی خودداری کند. ولی پیشنهادش پذیرفته نشد.

پس از نزدیک شدن کشتیها، هواداران مصطفی چلبی در صدد برآمدن با کشتیهای خود، مانع پیاده شدن سربازان در خشکی برآیند. بدین جهت آدورنو متجاوز از پانصد نفر از تیراندازان (کمانداران) خود را سوار بیست فروند کشتی کرده، آنها را به سوی ساحل فرستاد. این تیراندازان، پس از آنکه تیراندازان مصطفی چلبی را در ساحل وادار به عقب‌نشینی کردند در ساحل پیاده شدند و پس از امن کردن ساحل، سلطان مراد نیز با حدود سه هزار نفر از تیراندازان در ساحل پیاده شد (۹۳).

آنگاه جنگ میان نیروهای مصطفی چلبی، و نیروهای مشترک سلطان مراد و اروپائیان درگرفت که به شکست و فرار نیروهای مصطفی چلبی منجر شد. قلعه گلیبولی تسلیم سلطان مراد شد. مصطفی چلبی که به سرعت فرار کرده بود، خود را به ادرنه رساند و آنچه را که در خزانه یافت، با خود برداشت و به افلاق گریخت. سلطان مراد پس از سه روز اقامت در گلیبولی و تحویل قلعه، با نیرویی بسیار، وارد ادرنه شد، بنا به نوشته دوکاس، در آغاز فصل زمستان در ادرنه بر تخت سلطنت جلوس کرد، دو هزار نفر از نیروهای پیاده نظام آدورنو، نیز همراه سلطان مراد بودند.

سلطان مراد عده‌ای از نیروهای برگزیده خود را به تعقیب مصطفی چلبی فرستاد؛ و در مقابل خدمات آدورنو، عایدات روستای پریتریون را که سابقاً شهری در ساحل غربی تراکیه بود، به وی اختصاص داد و علاوه بر آن عوارض گمرکی بازرگانان فوچه را نیز به او داد. سلطان مراد به همراهان آدورنو، لباسهای فاخر و اشیای قیمتی داده، و مدتی بعد آنها را روانه کشورشان نمود.

مصطفی چلبی به سرعت مورد تعقیب نیروهای سلطان مراد قرار گرفت. سرانجام او را در قزلبه آغاج ینی‌جه، واقع در ساحل رود تونجه (طونجه) که در شمال ادرنه بود، دستگیر کرده، به ادرنه آوردند. سلطان مراد دستور داد تا او را همانند یک فرد عادی در میدان شهر به

دار آویزند (۹۴). مصطفی چلبی به سلطان مراد گفت که قصد بیان مطلبی را دارد که سلطان مراد نپذیرفت، و وی را از برج حصار شهر آویختند (۸۲۵ هـ.ق. / ۱۴۲۲ م.). (۹۵) بهشتی می‌نویسد، جسد مصطفی چلبی آنقدر بر سر دار ماند تا پوسید.

حکمرانی مصطفی چلبی در روم ایلی حدود یک سال و نیم بود (۹۶). وی بیانی نافذ و دلنشین داشت که در مخاطبان سخت تأثیر می‌گذاشت (۹۷)؛ و زمانی که در سازلی دره با نیروهای بیگ‌زاده پاشا روبرو شد، مصطفی چلبی با شهادتی شگفت پیش رفت و با سخنان مؤثر خود، سبب گردید که نیروهای بیگ‌زاده پاشا به وی پیوندند (۹۸).

اعزام سفیر از سوی امپراتور

امپراتور مانوئل پیر و پسرش یوانیس که در اداره امور شریک پدرش بود، با شنیدن خبر سرکوبی مصطفی چلبی دچار نگرانی و اضطراب شدند، و به ظاهر برای عرض تبریک جلوس سلطان مراد بر تخت سلطنت و پیوند دوباره رسته دوستی از هم گسیخته، ولی در واقع برای پی‌بردن به اوضاع و احوال، دو نفر از اصیلزادگان بیزانس را به نامهای لاکاناس^۱ و مارکو گانیس^۲، به عنوان سفیر به حضور سلطان مراد فرستادند.

سفرای مذکور تمامی گناهان را متوجه بایزید پاشا نمودند و گفتند برغم وصیت سلطان محمد (اول)، بایزید پاشا از تسلیم دو پسر خردسال وی به امپراتور جلوگیری کرد و سفرا را از دربار عثمانی راند. سلطان مراد نه تنها سفرای امپراتور را به حضور نپذیرفت، بلکه هدایایی که آورده بودند را نیز قبول ننمود. در واقع سلطان مراد برای گرفتن انتقام از امپراتور در تدارک بود. وی سفرای امپراتور را مدتی بازداشت کرد و پس از آنکه آمادگی لازم برای محاصره استانبول حاصل آمد، آنها را آزاد کرد و با این پیغام آنها را بازگرداند: «بروید و به امپراتور بگوئید که هرچه زودتر به سوی استانبول حرکت خواهیم کرد.» (۹۹).

محاصره استانبول

امپراتور بیزانس در پی درخواستها و وعده و وعیدهای مکرر مصطفی چلبی، تصمیم گرفت برای حفظ و تأمین منافع خود، او را یاری دهد، ولی محاسباتش درست از آب درنیامد، و در اولین گام به علت تسلیم نکردن گلیبولی به امپراتور دوستی فیما بین به کدورت

1. Lakanas.

2. Marko Ganis.

مبدل شد. سلطان مراد برای بهره‌برداری از این موقعیت، با اعزام جندرلی زاده ابراهیم پاشا، از امپراتور خواست که از خواسته خود مبنی بر تحویل دو شاهزاده خردسال، حسن نیت و گذشت خود را نشان دهد. لکن امپراتور نه تنها درخواست سلطان مراد را نپذیرفت بلکه حاضر به شنیدن پیشنهاد وی نیز نشد. ولی پس از حل مسئله مصطفی چلبی، زمان مساعد برای تصفیه حساب با امپراتور فرارسید. سلطان مراد در بهار سال ۱۴۲۲م. فرمان آماده‌باش داد و ابتدا در ژوئن همان سال میخال اوغلی محمدیگ را با نیرویی ده هزار نفری برای کوبیدن حومه استانبول اعزام داشت. بعد سلطان مراد خود با نیرویی بیست هزار نفری در پی وی حرکت کرد (۱۰۰)، و ناوگان نیز در امر محاصره استانبول شرکت کرد. امپراتور هیأتی را برای عقد معاهده صلح نزد سلطان مراد فرستاد، ولی پاسخ رد شنید (۱۰۱). سلطان مراد همراه با نیروهایش در ۲۰ ژوئن به نزدیک استانبول رسید. شهر از جانب خشکی از یالدزلی قپو^۱ تا خلیج به محاصره درآمد (۱۰۲). اردوی عثمانی مجهز به توپ بود. برای حمله به حصار و عبور از آن برجهایی چرخدار به ارتفاع همان حصار و حتی بلندتر از آن ساختند. توپخانه به کوبیدن حصار شهر پرداخت، و در ۲۴ اوت همان سال حمله عمومی آغاز شد. حمله عمومی با بارانی از تیرکمانداران شروع شد که سبب ارعاب مدافعان گردید. با این همه در این حمله موقعیتی عاید عثمانیان نشد (۱۰۳). در این بین مانوئل امپراتور پیر با نوبیدی تمام در بستر بیماری بود. در واقع تمام امور در دست پسرش یوانیس هشتم شریک سلطنتش بود. امپراتور که پس از اعزام هیأتی، امید به صلح را از دست داده بود، چاره دیگر اندیشید. بدین معنی که این بار برادر کهنتر سلطان مراد یعنی مصطفی چلبی کوچک را آلت دست قرار داد.

این شاهزاده در زمان حیات پدرش، سنجق‌یگ حمید الی (حمید ایللی) بود. بعد از به حکومت رسیدن برادرش از بیم کشته شدن نزد قرامان اوغلی گریخت. امپراتور این شاهزاده را نزد خود برده، و او را تشویق کرد که علیه سلطان مراد داعیه سلطنت کند. بدین ترتیب مصطفی چلبی (کوچک) که فریب وعده‌های حکمرانان قرامان، گرمیان و امپراتور را خورده بود، از استانبول به آناتولی فرستاده شد. سلطان مراد پس از اطلاع از این مسئله ناچار از محاصره استانبول دست کشید و بلافاصله به مصطفی چلبی که در حوالی بورسه و از نیک به فعالیت پرداخته بود، حمله کرد (۱۰۴) بنا به قرائن تاریخی، محاصره استانبول این بار، دو ماه طول کشیده بود (۱۰۵).

واقعۀ مصطفی چلبی کوچک

وی از فرزندان چلبی محمد بود، که تازه به سیزده سالگی رسیده (۱۰۶) و سنجق بیگ حمید ایللی شده بود. بعد از جلوس برادرش بر تخت سلطنت، از بیم جانش نزد قرامان اوغلی گریخت. همان گونه که در بخش محاصره استانبول به اختصار گفته شد، امپراتور که می خواست از این محاصره رهایی یابد، نامه هایی برای شرابدار الیاس للّه شاهزاده مصطفی چلبی نوشت، و مبلغ قابل توجهی سکّه طلا فرستاد، و از او خواست تا با این پولها، به گردآوری سرباز پردازد. در عین حال مصطفی چلبی [کوچک] را به استانبول برد. مصطفی چلبی پس از رسیدن به توافق با امپراتور در این زمینه که پس از موفقیت محبت او را جبران کند (بالطبع با واگذار کردن و بخشیدن برخی مناطق به امپراتور) همراه نیروهای بیزانس وارد منطقه آناتولی شد و فعالیتش را آغاز نمود (۱۰۷). نیروهای ترکمن تورگوتلو که تحت فرمان قرامان اوغلی بودند، و نیز نیروهای گرمیان اوغلی نیز به او پیوستند (۱۰۸). شرابدار الیاس، و محمود پسر قرا تاج الدین وزیر و فرمانده نیروهای مصطفی چلبی [کوچک] بودند (۱۰۹). مصطفی با نیروهایی که گرد آورده بود، رو به سوی بورسه نهاد. اهالی بورسه از تسلیم شهر و قلعه به مصطفی خودداری کردند، و اخی یعقوب و اخی خوشقدم را که از افراد بانفوذ شهر بودند، به عنوان سفیر نزد وی فرستادند، و در صدد برآمدند که با پرداخت پول و هدایایی مسئله را فیصله دهند. نمایندگان بورسه ضمن ملاقات با شرابدار الیاس وزیر مصطفی و عامل اصلی این حوادث، اظهار داشتند که مردم بورسه با سلطان مراد بیعت کرده اند و از او رو برنخواهند تافت، و در صورت اجبار به دفاع از شهر خواهند پرداخت، و اضافه کردند که حمله به یک شهر عثمانی با نیروهای قرامانیان کار درستی نیست (۱۱۰). شرابدار الیاس پولها و هدایا را پذیرفت و نیروهای مصطفی به سوی از نیک رفتند.

شاهزاده مصطفی قلعه از نیک را چهل روز در محاصره گرفت. علی بیگ بن فیروز بیگ که محافظت قلعه را بر عهده داشت، کیفیت را به اطلاع سلطان مراد رساند. سلطان مراد برای ش نوشت که قلعه را بدون توسل به جنگ به مصطفی تسلیم کند، و در قلعه سرگرمش نماید و مانع از فرارش گردد تا او خود را به قلعه برساند. ضمناً فرمان (برات) بیگلربیگی آناتولی را نیز برای شرابدار الیاس فرستاد، و به او نیز نوشت که شاهزاده مصطفی را سرگرم کند تا به جای دیگری نرود (۱۱۱).

علی بیگ طبق تعلیماتی که دریافت کرده بود، بعد از چهل روز محاصره، شهر و قلعه

از نیک را با اخذ تأمین جان و مال مردم تسلیم کرد، و شرابدار الیاس نیز با دریافت مژده مقام جدید، در از نیک ماند و مصطفی چلبی [کوچک] که در کاخ جندرلی زاده ابراهیم پاشا اقامت کرده بود، اوقات خود را به صدور فرامین و احکام مختلف سپری می‌کرد (۱۱۲).

سلطان مراد [دوم] سرگرم محاصره استانبول بود که از ماجرای برادرش اطلاع پیدا کرد و همان‌گونه که گفته شد، بعد از آنکه تصمیمات مذکور را اتخاذ کرد، بلافاصله از محاصره دست کشید و از طریق گلیبولی وارد آناتولی شد و رو به سوی از نیک نهاد. فرماندهان نیروهای گرمیان و تورگوتلو که اقامت مصطفی چلبی را در از نیک خطرناک می‌دیدند، در صدد برآمدن تا او را به منطقه قرامان منتقل کنند ولی شرابدار الیاس مانع این کار شد (۱۱۳).

نیروهای پیشقراول سلطان مراد یعنی آقنجیها، تحت فرماندهی میخال اوغلی محمدیگ به ناگهان از نیک را مورد حمله قرار دادند.

مصطفی چلبی در حمام بود. محمودیگ پسر تاج‌الدین که بیگلریگی (فرمانده اردوی) مصطفی چلبی بود، بی‌درنگ اسبی فراهم آورد و در صدد نجات مصطفی چلبی برآمد، ولی موفق نشد، وی با محمدیگ به زد و خورد پرداخت، و او را از اسب به زیر کشید و کشت (۱۱۴). در این بین، شرابدار الیاس، مصطفی چلبی را دستگیر کرد و نزد سلطان مراد که شهر را در محاصره داشت، برد. به دستور سلطان مراد، مصطفی چلبی را به خارج شهر (از نیک) بردند و در پای درخت انجیری خفه‌اش کردند و جسدش را به بورسه فرستادند (۱۱۵).

محمودیگ پسر تاج‌الدین نیز که میخال اوغلی را کشته و خود را مخفی کرده بود، از نهانگاهش بیرون آورده، به دست افراد میخال اوغلی کشته شد (۸۲۶ هـ. ق. / ۱۴۲۳ م). شاهزاده مصطفی در بورسه در آرامگاه پدرش مدفون است.

سلطان مراد دوم پس از این حادثه از بیم آنکه در آینده نیز برای سلطنتش مدعی جدیدی پیدا شود، چشمان دو برادرش یعنی محمود و یوسف را که در توقات زندانی بودند، میل کشید و از قتل آنها صرف‌نظر نمود، و بعد از کور کردن برادرانش، آنها را همراه با مادرشان به بورسه فرستاد و برایشان مقرری تعیین و اختصاص داد.

جنگ با جندر اوغلی (۱۱۶)

فعالیت اسفندیار بیگ علیه عثمانیان

پس از فوت چلبی سلطان محمد، و به دنبال وقوع حوادث چلبی‌ها (دو مصطفی چلبی) حکمران جندر (جاندار) این موقعیت را غنیمت شمرد و طوسیا، چانکری (چانقری) و

قلعه جق را که تحت فشار چلبی سلطان محمد، ناگزیر به پسرش قاسم بیگ واگذار کرده بود، بازپس گرفت. قاسم بیگ نیز فرار کرده و نزد سلطان مراد که در حال رفتن به سوی ازبیک بود، رفت. اسفندیاری بیگ علاوه بر مناطق مذکور در فوق، قلعه صفران بولی (زعفران بولی) را که به طراقلی بورلی اشتهاار داشت، در محاصره گرفت.

پس از خاتمه کار مصطفی چلبی کوچک، نیروهای عثمانی که قاسم بیگ نیز همراه آنها بود، برای حمله به اسفندیاری بیگ اعزام شدند. نیروهای مذکور هنگام رسیدن به بولی، نیروهای قاسم بیگ که در آن زمان (بعد از فرار قاسم بیگ) تحت فرمان اسفندیاری بیگ قرار گرفته بودند، نزد ولینعمت خود فرار کردند، اسفندیاری بیگ که با فرار آنها نیروهایش به ضعف گرائید، در جنگی که بین بولی و گرده انجام گرفت، شکست خورد، و بر اثر ضربه گرز شش پری که قپوچی باشی یخشی بیگ بر سرش وارد کرد، شنوایی خود را از دست داد و بی آنکه در قسطنونی توقف کند، به قلعه سینوب پناه برد.

صلح با عثمانی ها

نیروهای عثمانی که در تعقیب جندر اوغلی بودند، قسطنونی و باقر کوره سی (کوره مس) را تصرف کردند. اسفندیاری بیگ با اعزام هیأتی به ریاست پسر کوچکش مرادی بیگ، درخواست صلح کرد، و با نوشتن نامه های جداگانه ای به هر یک از دولتمردان، از آنان تقاضای میانجیگری کرد، و پیشنهاد کرد نوه اش (دختر پسرش ابراهیم بیگ) را که در زیبایی و حسن جمال شهرت داشت، به عقد ازدواج سلطان مراد درآورد. نظر دولتمردان را نیز با دادن هدایایی جلب کرد. آنها از پادشاه تقاضا کردند تا پیشنهاد صلح او را بپذیرد و سلطان مراد تقاضای آنان را پذیرفت (۱۱۷).

به موجب این مصالحه، اسفندیاری بیگ ملزم به بازپس دادن اراضی قاسم بیگ شد، و قسطنونی و باقر کوره سی (کوره مس) که عثمانیان اشغال کرده بودند، به اسفندیاری بیگ اعاده شد با این تفاوت که اسفندیاری بیگ ملزم به دادن بخش اعظم عایدات باقر کوره سی به دولت عثمانی شد، و در مواقع ضروری و نیاز، سرباز در اختیار آن دولت قرار دهد (۸۲۷ ه. ق. / ۱۴۲۳ م.) (۱۱۸).

مملکتداری^۱ سلطان مراد دوم

اداره امور کشور توسط پادشاه جوان

سلطان مراد [دوم] هنگامی که فرمانروا اعلام شد، هیجده سال داشت. او رقیبی خطرناک و نیرومند چون عمش مصطفی چلبی را در برابر خود داشت. نخستین سال سلطنتش واقعاً تا حد نومیدکننده، وحشتناک بود. اطرافیان و یاران صادقش عبارت بودند از بایزید پاشا، ابراهیم پاشا، حاجی عیوض پاشا، محمد بیگ میخال اوغلی، و پسران قرایمور تاش پاشا، یعنی علی بیگ، عموری بیگ، و اوروج بیگ که این سه به مقامی رسیده بودند که امروزه وزارت نامیده می شود.

عمش مصطفی چلبی نیز در روم ایلی یارانی چون پسران اورنوز بیگ، توره خان بیگ پسر پاشا یگیت، یگیت بیگ پسر گوملو (۱۱۹) سایر بزرگان روم ایلی و امرای آقنجه‌ها را در اطراف خود داشت. سرانجام سلطان مراد بویژه بر اثر تعلیمات و تصمیماتی که حاجی عیوض پاشا اتخاذ کرد، بر رقیبش پیروز شد، و سلطان مراد شاهد فداکاریهای بزرگ این دولتمردان خود گردید.

در زمان سلطان مراد دوم نیز همانند دوران سایر فرمانروایان، رقابت میان دولتمردان حکمفرما بود. در میان اطرافیان سلطان مراد [دوم] بایزید پاشا قابل اعتمادترینشان بود که وی زمانی که چلبی محمد درگیر جنگ بر سر قدرت بود، همت و فداکاری شایان توجهی از خود نشان داد. بدین جهت بایزید پاشا تا پایان زندگی چلبی محمد، هم سمت وزارت اعظمی و هم مقام بیگلربیگی (فرماندهی اردو) را بر عهده داشت و تنها مرجع صاحب صلاحیت در امور مملکتی بود. او حتی بر سایر وزرا نیز تحکم می کرد و کسی را یارای مخالفت با تصمیمها و آرایش نبود. در دیوان به غیر از بایزید پاشا، جندرلی زاده ابراهیم پاشا وزیر دوم، و حاجی عیوض پاشا توفاتی — که از افراد فداکار چلبی محمد به شمار می رفت — وزیر سوم بود که حتی این دو وزیر نیز از تحکم بایزید پاشا به ستوه آمده بودند.

پس از فوت چلبی، زمانی که سلطان مراد در بورسه حکومت را به دست گرفت، واقعه چلبی مصطفی به میان آمد. ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا، پیشنهاد کردند که بایزید پاشا که مقام بیگلربیگی (فرماندهی اردو) را نیز داشت، فرماندهی نیروهای اعزامی را برای حمله به مصطفی چلبی بر عهده گیرد و در این پیشنهاد خود پافشاری نیز کردند. البته پیشنهاد آنها

۱. در متن اصلی این عنوان به صورت «فعالیت اداری و اجرایی سلطان مراد دوم» آمده است (م).

متناسب با واقعیت نیز بود.

فرمانروای جوان که تحت تأثیر و نفوذ آنان بود، ناگزیر در مورد عزیمت بایزید پاشا به روم ایلی از وی خواهش و تقاضا کرد. پسران تیمور تاش پاشا اعزام بایزید پاشا را به روم ایلی با نیروی اندکی که در اختیار داشت، به صلاح ندانستند، و با اینکه از پادشاه خواستند که خود شخصاً عازم این جنگ شود، ولی با پیشنهاد آنان موافقت نشد (۱۲۰)، و بایزید پاشا مجبور به عزیمت شد، و سرانجام نیز به دست مصطفی چلبی (تقلبی) به قتل رسید، و با قتل وی وزرای دیگر از تحکم وی خلاصی یافتند، و جندرلی زاده ابراهیم پاشا به مقام وزیر اعظمی منصوب گردید.

بعد از فیصله یافتن مسئله مصطفی چلبی کوچک و اسفندیاریبگ، این بار نوبت به پسران قرا تیمور تاش پاشا که عضو دیوان بودند، رسید. سلطان مراد، عموریبگ یکی از این سه برادر را به کوتاهیه، و علی بیگ را به سنجق بیگی صاروخان (مانیسا / مانیسه) فرستاد و اوروج بیگ را نیز مقام والیگری آنا تولی داد. بدین ترتیب فقط ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا در دیوان ماندند. سلطان مراد لله خود یورگوج^۱ پاشا را نیز به عنوان والی روم صغیر به آماسیه فرستاد.

ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا

پس از انتصاب ابراهیم پاشا به مقام وزیر اعظمی، این بار رقابت بین او و حاجی عیوض پاشا آغاز شد. ابراهیم پاشا از خانواده‌ای بود که از بدو تأسیس دولت عثمانی وارد خدمت آنان شده، پدرش خیرالدین پاشا، و برادرش علی پاشا تا مقام وزیر اعظمی ارتقا یافته بودند، و در سراسر کشور از نفوذ بسیاری برخوردار بودند. ابراهیم پاشا به صداقت به چلبی محمد و خدمات ارزنده‌اش به هنگام بروز خطر و نیز به سبب فضل و کمالش، شهرت یافته و مورد توجه بود. وی در زمان وزیر اعظمی بایزید پاشا، در دیوان وزیر ثانی بود و بعد از وی وزیر اول یعنی وزیر اعظم شد.

در مورد حاجی عیوض پاشا نیز باید گفت که وی در تمام جنگهای چلبی محمد شرکت داشت. هنگام محاصره بوره توسط قرامان اوغلی در دفاع و محافظت از شهر ثبات قدم نشان داد و در حادثه مصطفی چلبی [بزرگ] با اتخاذ تصمیمها و تدابیر لازم و بجاء، و نوشتن نامه‌هایی سبب پراکندگی نیروهای مصطفی چلبی و پیروزی سلطان مراد شد. وی شخصیت باارزشی به شمار می‌رفت. حاجی عیوض پاشا از خانواده‌های پرنفوذ توقات، و پسر اخی

1. Yorgüç.

بایزید بود که مورد احترام چلبی محمد قرار داشت. نقشه و طرحهای یشیل جامع از اوست. وی هنرمندان و صنعتکاران زیادی از خارج وارد کشور کرده بود (۱۲۱). رقابت این دو وزیر ارزشمند، سبب خارج شدن حاجی عیوض پاشا از صحنه گردید. نه تنها ابراهیم پاشا، بلکه عالم مشهور ملافناری نیز مخالف حاجی عیوض پاشا بود. سرانجام به سلطان مراد اطلاع داده شد که حاجی عیوض پاشا، نهانی با ینی چریها جهت انجام سوء قصد علیه سلطان به توافق رسیده، و مسلح وارد دیوان شده است. سلطان مراد روزی در دیوان، با دست به سینه حاجی عیوض پاشا زد و پی برد که وی زیر جامه‌اش زره پوشیده است، سلطان مراد علت آن را پرسید، و چون حاجی عیوض پاشا از دادن پاسخ عاجز ماند (۱۲۲)، دستور داد تا چشمانش را میل کشیدند و به بورسه تبعیدش کردند. تاریخ میل کشیدن به چشمان حاجی عیوض پاشا، دقیقاً مشخص نیست. با توجه به اینکه در وقفنامه مورخ اوایل جمادی الاول سال ۸۳۰ / فوریه ۱۴۲۷، با عناوین پرطمطراق از وی سخن رفته است، بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت که حادثه میل کشیدن به چشمان وی در ماههای بعد از جمادی الاول صورت گرفته است (۱۲۳). بعد از این ماجرا، ابراهیم پاشا در انجام تمامی کارها، بی‌رقیب ماند، و با اعتمادی که سلطان مراد به وی داشت، در انجام کارهایش تقریباً مستقل بود. حاجی عیوض پاشا، در سال ۸۳۱ هـ. ق. / ۱۴۲۸ م. بر اثر ابتلا به طاعون، در بورسه درگذشت و در موضع قوزقونلوق واقع در پناریاشی دفن شد.

استقرار در روم ایلی

اوضاع افلاق

دراکول والی افلاق در خلال عملیاتی که علیه جندر اوغلی اسفندیاریگک انجام شد، با استفاده از فرصت از سیلیستره گذشت و به تجاوز به قلمرو عثمانی پرداخت. مدت زیادی نگذشت که فیروزیگک به تلافی اقدام وی حمله شدیدی به افلاق نموده، دراکول را شکست داد. دراکول با تعهد پرداخت مبلغی معادل دو سال خراج و دادن هدایایی فراوان ناگزیر از صلح شد. پس از مراجعت سلطان مراد از آناتولی به ادرنه، دراکول نیز همراه دو پسرش به ادرنه رفت و ضمن اظهار اطاعت و فرمانبرداری، خراج دو ساله را نیز پرداخت. بدین جهت با چشم‌پوشی از آنچه که انجام داده بود، او را به سرزمینش بازگردانده و یکی از دو پسرش را به عنوان گروگان نگاه داشتند (۸۲۷ هـ. ق. / ۱۴۲۴ م.).

توافق با امپراتور

مانوئل امپراتور پیر بیزانس با اینکه در قید حیات بود، ولی به سبب سکنه در بستر به سر می برد. در واقع هفت، هشت، ده سالی بود که کلیه امور کشور را پسرش یوانیس هشتم که در امر سلطنت شریک پدرش بود، به تنهایی انجام می داد.

حادثه مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید، صرفاً به خاطر اصرار و پافشاری یوانیس هشتم به وجود آمد. یوانیس که نه از حادثه مصطفی چلبی، و نه از عصیان مصطفی چلبی کوچک نتیجه ای عایدش نشد، برای آنکه دچار موقعیت خطرناکتری نشود، اقدام به صلح با سلطان عثمانی نمود، و لوکاس نوتاراس^۱ (که بعدها گراندوک شد)، ملاخرینوس^۲ را به اتفاق فرانچس مورخ بیزانسی، به عنوان سفیر نزد سلطان مراد دوم فرستاد (۱۲۴). به موجب توافقی که حاصل آمد، امپراتور بیزانس پرداخت سالانه سیصد هزار آقچه یا سی هزار سکه طلا به خزانه دولت عثمانی را پذیرفت (۱۲۵) و علاوه بر آن به استثنای مناطق میسوری (۱۲۶) ترکوس^۳، واگذاری کلیه مناطق ساحلی دریای سیاه را که عثمانیان ضمن جنگ موفق به تصرف آنها نشده بودند، و نیز سیتونیون^۴ و استریمون^۵ یعنی استروما (حوالی قراصو) واقع در اطراف سلانیک، همچنین ایزدین^۶ (لیزیماکیا^۷) - که عثمانی ها آن را زیتون می گفتند - نیز پذیرفت (۲۸ فوریه ۱۴۲۴) (۱۲۷).

اعزام والی صرب نزد امپراتور آلمان از طرف عثمانی ها

استفان (اتین) لازارویچ والی صرب در سال ۱۴۲۴م. وارد ادرنه شده، از یک طرف پیمان دوستی پیشین را تجدید کرد و از طرف دیگر، همراه با یک هیأت ترک نزد سیگیسموند پادشاه مجارستان که به عنوان امپراتور آلمان برگزیده شده بود، اعزام گردید. مأموریت این هیأت (۱۲۸)، ضمن تبریک انتخاب سیگیسموند به امپراتوری آلمان، عقد قرارداد متارکه ای به مدت دو سال بود (زیرا از زمان سلطان چلبی محمد، برخوردهای مرزی صورت گرفته بود). هیأت ترکها از جانب امپراتور آلمان پذیرفته شد و متارکه انجام گردید، و سیگیسموند نیز متقابلاً هدایایی برای پادشاه عثمانی فرستاد. طبق برنامه، دولت عثمانی کارهای زیادی داشت که می بایست در آناتولی انجام دهد.

1. Lukas Notaras.

2. Melahrinos.

3. Terkos.

4. Situnion.

5. Strimon.

6. Izidin.

7. Lizimakya.

پس از آنکه اوضاع در روم ایلی سر و سامان یافت، و منطقه تحت امنیت قرار گرفت، زمان رسیدگی به مشکلات و مسائل آناتولی فرارسید.

عملیات آناتولی

انضمام امیرنشین منتشه

بعد از جنگ آنکارا، محمد بیگ منتشه اوغلی مجدداً صاحب اراضی خود شد و اندک زمانی بعد فوت نمود. پسرش الیاس که جانشین پدر گردید در جنگ تصاحب تخت سلطنت که میان شاهزادگان عثمانی در گرفت، همراه با خضر شاه پسر صارو خان، و جنید پسر آیدین، به عیسی چلبی کمک کرد. ولی سرانجام در سال ۸۱۷ ه. ق. / ۱۴۱۴ م. حاکمیت و فرمانروایی چلبی محمد را پذیرفت و به نامش سکه ضرب کرد. الیاس بیگ که بعداً حاکمیت و فرمانروایی سلطان مراد دوم را نیز پذیرفت، در سال ۸۲۴ ه. ق. / ۱۴۲۱ م. درگذشت. دو پسر وی به نامهای لیث و احمد که به عنوان گروگان در دربار عثمانی به سر می بردند، پس از فوت چلبی محمد، و در خلال حوادث مصطفی چلبی بزرگ و مصطفی چلبی کوچک، فرار کرده، به سرزمین خود برگشته، به حکمرانی پرداختند (۱۲۹).

سلطان مراد دوم که در سایه تدابیرش، آرامش را به روم ایلی بازگردانده بود، عازم سرزمین منتشه شد و این دو برادر را به چنگ آورده، به قلعه توقات فرستاد و بعد تمامی سرزمین منتشه را به قلمرو عثمانیان منضم نمود، از سال ۸۲۹ ه. ق. / ۱۴۲۵ م. به بعد، این امیرنشین نیز به تاریخ پیوست.

پایان کار جنید بیگ آیدین اوغلی

در بخش مربوط به «امیرنشین آیدین اوغلی» و نیز ضمن شرح وقایع عثمانی، مطالبی درباره جنید بیگ ذکر شد، از این رو دیگر لزومی به تکرار آن نیست. جنید، نیروهای مصطفی چلبی را تا ساحل رود اولوباد همراهی کرد. پس از آنکه از جانب سلطان مراد تأمین یافت، به امیرنشین آیدین بازگشت، و با تمام همّ خود، سعی در تصرف کلیه سرزمینهای پیشین آیدینیان نمود، و با امرای عثمانیان در آن سامان درگیر شد. جنید بیگ زمانی که نیرویی برای مقابله اش اعزام می شد، چون قادر به مقاومت نبود، عقب نشینی می کرد، و بعد دوباره پا به میدان می گذاشت و به مبارزه اش ادامه می داد. یک بار نیز اوروج بیگ پسر قراتیمور تاش پاشا بیگلربیگ آناتولی برای مقابله با وی اعزام شد. اوروج بیگ، او را شکست داد ولی موفق به دستگیری نشد. جنید بیگ تا فرصتی و امکانی می یافت باز دست به فعالیت می زد. سلطان

مراد دوم که از این تعرضها و جنگ و گریز وی به ستوه آمده بود، برای سرکوبی او دستور قاطع صادر کرد، و حمزه بیگ، بیگلریک جدید آناتولی برای حمله به وی اعزام شد. در جنگی که در نزدیکی «صالح‌لی» اتفاق افتاد (۱۳۰) قورد حسن پسر جنید دستگیر شد، و خود جنید گریخت و در موضع مستحکم اِپسلی^۱ روبروی جزیره سیسام پناه گرفت و به مجادلات خود ادامه داد. سرانجام چون از طریق دریا بویژه با کشتیهایی که از جنوایی‌ها اجاره شده بود، تحت فشار قرار گرفت، خود را تسلیم نمود. حمزه بیگ او را تحویل بالظه اوغلی خلیل داد؛ و او نیز بی‌درنگ او را به قتل رساند. و بدین ترتیب غائله جنید بیگ خاتمه یافت (۸۲۹ هـ. ق. / ۱۴۲۶ م.) (۱۳۱).

روابط عثمانیان با قرامانیان در آن زمان

محمد بیگ و علی بیگ قرامان اوغلی

همان‌گونه که در بخشهای پیشین گفته شد، بعد از جنگ آنکارا، دولت قرامان مجدداً به وجود آمد، و امیر تیمور محمد بیگ پسر علاءالدین بیگ مقتول را به حکمرانی این دولت منصوب نمود، و برادرش بنگی علی بیگ نیز به شرط به رسمیت شناختن حاکمیت برادرش، نیده (نیغده) و حوالیش را صاحب شد. محمد بیگ به سبب هراسی که از عثمانی‌ها داشت، مدتی خود را تحت حمایت سلطان مملوکهای مصر قرار داد. ولی بعد چون به برخی از اراضی متعلق به مملوکان تعرض نمود، روابطشان به هم خورد و به اسارت درآمد و در قاهره زندانی گردید و برادرش علی بیگ امیر نیده، از طرف مملوکان مصر به حکمرانی قرامان منصوب گردید. اما اندکی پس از مرگ ملک مؤید شیخ، سلطان مملوکها، سیف‌الدین تاتار که فرمانروایی مملوکها را به دست آورده بود، محمد بیگ را آزاد کرد و او را به سرزمین خود فرستاد، و محمد بیگ مجدداً امارت و حکمرانی قرامان را به چنگ آورد، و برادرش علی بیگ نیز مجدداً به نیده عقب نشست (۸۲۴ هـ. ق. / ۱۴۲۱ م.).

همچنین امیر تیمور پس از جنگ آنکارا، انطالیه و قورقود ایللی و حوالیش را به عثمان بیگ حمید اوغلی واگذار کرد. عثمان بیگ موفق نشد انطالیه را از چنگ عثمانیان خارج کند، ولی بر استانوس^۲ یعنی قورقود ایللی حکمرانی، و برای به دست آوردن و تصرف انطالیه چاره‌اندیشی می‌کرد.

به سبب فوت چلبی محمد، و حوادث مصطفی چلبی (بزرگ) و مصطفی چلبی (کوچک)،

1. Ipsili.

2. Istanos.

عثمان بیگ حمید اوغلی با استفاده از اغتشاشات موجود، در صدد اشغال انطالیه برآمد، ولی چون پی برد که نیروی کافی برای انجام این کار را ندارد، تصمیم گرفت که به اتفاق امیر قرامان وارد عمل شود.

حمزه بیگ پسر فیروزیبگ، سنجق بیگ عثمانیان در انطالیه، قبل از متحد شدن نیروهای قرامان اوغلی و حمید اوغلی، به نیروهای عثمان بیگ که در قورقود ایلی مستقر بودند، حمله برد و حمید اوغلی که در آن زمان بیمار بود کشته شد. به دنبال این حادثه، قرامان اوغلی خود را به نزدیک انطالیه رساند، و قلعه را از طریق خشکی در محاصره گرفت. ولی قرامان اوغلی بر اثر اصابت ترکش گلوله توپ که از قلعه شلیک شد، زخمی شد، و از همان زخم نیز درگذشت، و انطالیه از محاصره و اشغال رهایی یافت. ابراهیم بیگ پسر محمد بیگ قرامان که در اردو بود، جنازه پدرش را برداشت و همراه نیروهای قرامان بازگشت و جسد محمد بیگ (قرامانی) را در لارنده به خاک سپرد (۲۷ صفر ۸۲۶ / فوریه ۱۶۲۳) (۱۳۲).

کمک سلطان مراد دوم به ابراهیم بیگ قوامانی

پس از کشته شدن محمد بیگ، علی بیگ یکی از پسرانش که همراه پدر بود، که برای به دست آوردن مقام حکمرانی، با برادرش ابراهیم بیگ رقابت داشت، چون به تمایل نظامیان به ابراهیم بیگ پی برد (۱۳۳)، به قلعه انطالیه گریخت، و ابراهیم بیگ به همراه دیگر برادرش عیسی بیگ جنازه پدر را برداشته به سرزمین خود بازگشت. بنگی علی بیگ برادر محمد بیگ و امیر نیده، به محض اطلاع از خبر فوت محمد بیگ، خود را به قونیه رساند و حکمرانی خود را اعلام نمود. ابراهیم بیگ پس از به خاک سپردن جنازه پدر، همراه برادرش عیسی بیگ ناگزیر از پناهنده شدن به عثمانیان گردید. حمزه بیگ کشته شدن محمد بیگ و رهایی انطالیه از محاصره و نیز پناهنده شدن علی بیگ قرامان اوغلی به قلعه شهر را به استحضار سلطان عثمانی رساند، و به پادشاه این خدماتش، اداره امور کلیه مناطق تکه ایلی به وی واگذار شد.

ابراهیم بیگ برای جانشینی عمش علی بیگ از سلطان عثمانی تقاضای کمک کرد. سلطان مراد دوم برای استحکام رشته قرابت و خویشاوندی، سه خواهر خود را به عقد ازدواج ابراهیم بیگ، و دو برادرش عیسی بیگ و علی بیگ درآورد (۱۳۴). در عین حال نیرویی نیز در اختیار ابراهیم بیگ گذارد. ابراهیم بیگ در ازای این کمک سلطان مراد دوم، رضایت داد تا آن بخش از سرزمینهای عثمانی را که پس از جنگ آنکارا، از طرف تیمور به قرامانیان واگذار شده بود، یعنی سرزمینهای حمید ایلی، بیگ شهر (بی شهر) و اوتلق حصاری را به عثمانیان بازگرداند. هرچند مناطق مذکور توسط چلبی محمد به تصرف درآمد، اما مجدداً از دست

عثمانیان خارج شده بود. بدین ترتیب ابراهیم بیگ با نیروی دریافتی از عثمانیان رو به جانب قونیه نهاد و عمش را فراری داد و امیرنشین قرمان را تصاحب کرد (۵۸۲۷.ق. / ۱۶۲۶م). سلطان مراد دوم، حمید ایللی را به شرابدار الیاس بیگ واگذار کرد.

فعالیت لالا یورگوج پاشا

هنگامی که سلطان مراد دوم عده‌ای از پاشاها (صاحبمنصبان نظامی و کشوری) را که در مرکز حکومت بودند، به سویی و منطقه‌ای می‌فرستاد، یعنی در حدود سال ۱۶۲۶م. حمزه بیگ بیچر اوغلی که در زمان شاهزادگی و سنجق‌بیگی خود، سمت لالا (لله) را داشت و در ۵۸۲۳.ق. / ۱۶۲۰م. فوت کرد و یورگوج پاشا را که بجای حمزه بیگ بیچر اوغلی سمت لالگری پیدا کرده بود، نیز به آماسیه فرستاد. مرز شرقی دولت عثمانی در آن ایام، به علت جنگهای آق‌قوینلوها و قراقوینلوها از اهمیت خاصی برخوردار بود، و در حوالی مناطقی نظیر آماسیه، توقات و جانیق (جائق) به علت وجود تعدادی خانواده ترکمن و عشایر و ضبط و ربط آنها، حکومت را سخت مشغول داشته بود.

بخش عمده‌ای از این خانواده‌های ترکمن بومی هر چند بعد از جنگ آنکارا، توسط چلبی محمد، از میان برداشته شدند، ولی خانواده‌های کوچکی از آنان در آن حوالی فعالیت داشتند.

پایان کار پسران قزل قوجه

از جمله خانواده‌های ترکمن که هنوز در جانیق (جائق) فعالیت داشتند، باید از حسن بیگ پسر آلب ارسلان و پسران قزل قوجه — چهار برادر بودند — و نیز حیدر بیگ حاکم قوجه کایا (قایا) در حوالی عثمانجیق (عثمانجق) نام برد. ترکمنهای قزل قوجه که در حوالی چوروم بودند، خطرناکترین آنها محسوب می‌شدند، و می‌توان گفت که تقریباً بر مناطق توقات و آماسیه مسلط بودند. به سبب شقاوت و غارتگری آنان، سکون و آرامش از آن منطقه رخت بر بسته بود.

جسارت و گستاخی آنان بجایی رسیده بود که زنان را از گرمابه‌ها برداشته و با خود می‌بردند. آنها ترکمنهای ذوالقدری، و هایل پسر قرا یولوک عثمان سرکرده آق قوینلوها را به غارتگری تشویق و تحریک می‌کردند.

لالا یورگوج پاشا از قول سلطان عثمانی برای چهار برادر (پسران قزل قوجه) نامه‌ای محبت‌آمیز فرستاد و طی آن خواست تا یورگوج پاشا را در امر تصرف جائق که در دست

حسن بیگ پسر آلب ارسلان بود، یاری کنند و در ازای کمکشان برای اقامتشان اراضی ارتق او را به عنوان تیول به آنها واگذار می‌کرد. علاوه بر نامه فوق، یورگوچ پاشا، از جانب خود، نماینده‌ای را همراه با هدایایی برای آنها فرستاد. آنان فرمان را پذیرفتند و به تدارک پرداختند. ولی از طرفی نیز تصمیم گرفتند با کشتن یورگوچ پاشا بر آن حوالی دست یابند. یورگوچ پاشا که به نحوی از این تصمیم و دسیسه آنها اطلاع پیدا کرده بود، انگار که از هیچ چیز آگاه نیست، پسرش خضر بیگ را به استقبال این ترکمنها که وارد مرزيفون شده بودند، فرستاد. آنها به اتفاق خضر بیگ به آماسیه رفته، میهمان او شدند. همراهانشان را نیز به بخشهایی تقسیم کرده، هر بخش را به جایی به عنوان میهمان فرستادند. بدین ترتیب از جمع شدنشان در یکجا جلوگیری کرده، و آنها را پراکنده کردند. هنگامی که آنها در آماسیه با خوردن و نوشیدن مشغول سپری کردن اوقات بودند، به موجب نقشه از قبل طرح شده، شبی سرکرده ترکمنهای مذکور یعنی چهار برادر، و دیگر بزرگان آنها را مورد حمله قرار داده، کشتند، و سایر ترکمنها را دستگیر کرده در حالی که در غل و زنجیر بودند، به غاری برده با دود خفه‌شان کردند. از طرفی بقیه ترکمنها را نیز که در چوروم بودند، مورد حمله ناگهانی قرار داده، و ترکمنهای ذکوری که به اسارت درآمده، کشته شدند، بقیه ترکمنها را نیز که پراکنده شده بودند، مردم دستگیر کردند و در مقابل خلعت و پاداشی که گرفتند، آنها را به یورگوچ پاشا تحویل دادند، و یورگوچ پاشا آنها را نیز به قتل آورد. فراریان نزد هابیل آق قوبینلو رفته و جانشان را نجات دادند (۱۳۵).

حیدر بیگ حکمران قوجه کایا

در قلعه‌ای که قوجه کایا (قایا) نامیده می‌شد و در حوالی زیتون واقع در بخش عثمانجیق ایالت چوروم، امیری از ترکمنها به نام حیدر بیگ اقامت داشت که با اعتماد و اتکا به استحکام قلعه‌اش و فراوانی آذوقه‌اش که کفاف سالها را می‌کرد، سر تسلیم و اطاعت پیش کسی فرود نمی‌آورد. حیدر بیگ که پسرش قاسم را گاهی همراه با هدایایی نزد امرا و حکمرانان همسایه و همجوار می‌فرستاد، از بیم آنکه دستگیر شود، پنهان کرده بود که وی پسر خودش می‌باشد. یورگوچ پاشا که قصد تصرف قوجه کایا را داشت، چون مطمئن بود که از راه زور و فشار قادر به تصرف قلعه نخواهد بود، لذا تصمیم گرفت که انبار غلات و آذوقه حیدر بیگ را به آتش بکشد. یورگوچ پاشا، شخصی به نام طیفور چلبی را که محرم اسرار و قابل اعتمادترین فرد حیدر بیگ بود، با دادن وعده و وعیدهای بسیار فریب داد. انبار آذوقه حیدر بیگ را آتش زد و بعد قلعه را در محاصره گرفت. حیدر بیگ که پی‌برد مدافعه نتیجه‌ای عاید او نخواهد کرد،

ناگزیر خود را تسلیم یورگوچ نمود. یورگوچ پاشا کیفیت را به استحضار سلطان مراد دوم رساند و پاشا تیولی را برای امرار معاش حیدریگ اختصاص داد. حیدریگ نیز تا پایان عمر، به همان طریق زندگی کرد (۸۳۰ ه.ق. / ۱۴۲۷ م.) (۱۳۶) حیدریگ در روستای اوروج ناحیه قوجه کایا، مسجدی دارد (آرشیو توپقایی سرای «کاخ توپقایی» شماره ۳۲۲).

تصرف قلعه جانق

حسن بیگ پسر آلب ارسلان (از خاندان تاج الدین) که منسوب به خانواده های ترک و امرای قدیمی بود، در حوالی «اردو» و چهارشنبه حکمرانی می کرد (۱۳۷). با اینکه سامسون به تصرف عثمانی ها درآمده بود، با این همه، به قلمرو حسن بیگ تعرض نشده بود. لالا یورگوچ پاشا درصدد تصرف سرزمین حسن بیگ برآمد و او را به ضیافتی که به خاطر جشن عروسی ترتیب داده بود، دعوت نمود. حسن بیگ که از دسایس، مکر و فریب یورگوچ پاشا اطلاع داشت، دعوت را نپذیرفت و به او چنین پیغامی فرستاد: «اگر مراد تو از دعوت من به جشن عروسی، تصرف این جنگل ویران و خراب شده است که در اختیار دارم، فرمان، فرمان پادشاه است.» در هر صورت سلطان جای دیگری را بمن خواهد بخشید، ولی چون اطلاع یافت که یورگوچ پاشا در تدارک حمله به آن منطقه است، خود شخصاً نزد وی رفت. یورگوچ پاشا، او را بازداشت کرد و نزد سلطان مراد دوم فرستاد که در قلعه بورسه زندانی شد (۸۳۱ ه.ق. / ۱۴۲۸ م.) یورگوچ پاشا، دستور داد خانواده حسن بیگ را به آماسیه ببرند و حوالی چهارشنبه را که منطقه و قلمرو حسن بیگ بود، به اشغال درآورد. حسن بیگ پس از آنکه مدتی در حصار بورسه محبوس ماند، گریخت. دو سال بعد، به سلطان عثمانی پناه آورد و سلطان سنجق گومولجنه در روم ایلی را به وی واگذار کرد و خانواده اش را نیز نزدش فرستادند.

وصیت امیر گرمیان به سلطان مراد دوم درباره سرزمینش

امیرنشین گرمیان که سلطان یدرم بایزید آن را به اشغال درآورده بود، بعد از جنگ آنکارا به حکمران پیشین آنجا یعنی یعقوب بیگ واگذار شد. یعقوب بیگ در جنگهای شاهزادگان عثمانی بر سر تخت سلطنت، از چلبی محمد طرفداری کرد و با کمک به او، برغم تجاوزات و تخریبهای محمد بیگ قرامانی، در سایه حمایت عثمانی ها، موفق به حفظ و نگهداری سرزمینش شد.

یعقوب بیگ بعد از فوت چلبی محمد، خود را از تحت الحمایگی عثمانیان خارج کرد و

آزاد و مستقل ماند. حتی زمانی که مصطفی چلبی کوچک برادر سلطان مراد دوم، ادعای سلطنت کرد و پا به میدان گذارد، به اتفاق قرامان اوغلی نه تنها به او کمک کرد، بلکه حتی نیروی نظامی نیز فرستاد. سلطان مراد در مقابل این عمل یعقوب بیگ، هیچ گونه اقدامی علیه وی انجام نداد، و یعقوب بیگ تا آخرین لحظات زندگیش، امیرنشین خود را حفظ نمود. حتی پادشاه عثمانی، هنگامی که نوه جندراوغلی را به همسری می گرفت، همسر یعقوب بیگ را که شاه آئه (مادر شاه) خطابش می کرد، برای آوردن عروس فرستاد.

یعقوب بیگ فرزند ذکوری نداشت. یک سال قبل از فوتش، تا ادرنه رفت و مهمان سلطان مراد دوم شد. وی وصیت کرد که بعد از فوتش، سرزمینش به عثمانی ها واگذار شود. یعقوب بیگ یک سال بعد از بازگشت از کوتاهیه، درگذشت و به موجب وصیتش امیرنشین گرمیان تحت اداره عثمانیان قرار گرفت، و عثمان بیگ پسر عمور بیگ که نوه قراتیمور تاش پاشا هم بود، برای اداره این امیرنشین انتخاب گردید (۸۳۲ ه.ق. / ۱۴۲۸ م.). یعقوب بیگ هنگام مسافرت به ادرنه و بازگشتش مورد استقبال و بدرقه در خور و شأن یک فرمانروا قرار گرفت، و سلطان مراد دوم نیز مراتب احترام را درباره او بجای آورد.

اوضاع روم ایلی

سیگسموند و مسائل صربستان

استفان لازارویچ حکمران صربستان که تحت الحمايه عثمانی ها بود و خراج سالانه به آن دولت می پرداخت، و در صورت نیاز سرباز و نیروی نظامی در اختیار عثمانی ها قرار می داد، در اواسط سال ۱۴۲۷ م. (۱۹ ژوئن) بی آنکه فرزندی از خود بجای گذارد، درگذشت، و خواهرزاده اش ژرژ (یورگی) برانکوویچ که در منابع عثمانی به ویلک اوغلی^۱ (پسر ویلک) شهرت دارد، حکمران صربستان شد (۱۳۸). وی سیاست سلفش لازارویچ را که دوست عثمانی ها بود، تعدیل کرد، و در مقابل به منظور دفاع در برابر عثمانیان و جلوگیری از تجاوز ترکها به شمال یعنی مجارستان، برخی نقاط مهم خاک کشورش را در اختیار سیگسموند امپراتور آلمان و پادشاه مجارستان قرار داد. از جمله این مناطق، کولومبوج^۲ بود که در کنار رود تونا (دانوب) و بین سمندیره (مرکز صربها) و اورسوا^۳ قرار داشت و ترکها آن را گورجینلیق می نامیدند. حال آنکه لازارویچ حکمران پیشین، قبل از فوتش کولومبوج را در

1. Vilkoglu.

2. Kolomboc.

3. Orsova.

مقابل دوازده هزار دوکا (دوکات) بدهی خود نزد یکی از بوریاهای یعنی امرایش به گرو گذاشته بود. سیگیموند در صدد برآمد که بدون پرداخت این مبلغ به بویار مذکور، اقدام به تصرف کولومبوج نماید، و بویار (امیر مذکور) نیز قلعه را به عثمانیان واگذار نمود (۸۳۱ ه.ق. / ۱۴۲۵ م.). سیگیموند که میخواست قلعه را به زور تصاحب کند، در این امر موفق نشد، و سرانجام معاهده‌ای با حکومت عثمانی منعقد نمود و ناگزیر از واگذاری کولومبوج به ترکها گردید. سیگیموند در این جنگ که برای تصرف قلعه صورت گرفت، با خطر مرگ روبرو شد که در سایه یکی از فدائیان از مهلکه جان سالم بدر برد.

ژرژ برانکوویچ که از سیگیموند قطع امید کرده بود، ناگزیر با عثمانیان به توافق رسید و متعهد شد که سالانه پنجاه هزار سکه طلا خراج پردازد و روابطش را با مجارستان قطع کند و در صورت نیاز نیروی نظامی در اختیار عثمانیان قرار دهد.

واقعه امرای روم ایلی

بنا به نوشته نثری، واقعه امرای روم ایلی در سال ۸۳۰ ه.ق. / ۱۴۲۷ م. اتفاق افتاد، و میخال اوغلی و ملک و یا مالک بیگ پسر قاسم بیگ به قتل رسیدند. نثری از علت بروز واقعه اطلاعی نداشته است. یک سال بعد نیز واقعه گوندوز اوغلی به وقوع پیوست و نثری درباره علت بروز این واقعه نیز مطلبی ننوشته است. به هر حال وقایع عجیبی در روم ایلی اتفاق افتاده بود. از فحواي برخی نوشته‌ها و منابع می‌توان پی‌برد که شاهزاده خلیل پسر غازی اورخان، پسری به نام گوندوز داشته است.

آیا منظور نثری از بیان واقعه گوندوز اوغلی (پسر گوندوز) این بوده است که عصبانی توسط یکی از پسران گوندوز - که نثری از نام وی بی‌اطلاع بوده است - صورت گرفته بود؟ آیا واقعه روم ایلی ارتباطی با این حادثه داشته است؟ چیزی معلوم و مشخص نشده است.

تصرف سلانیک و یانیا

سلانیک و عثمانی‌ها

سلانیک در زمان سلطان مراد اول محاصره شد، ولی به تصرف درنیامد، و در ۱۹ جمادی‌الآخر ۷۹۱ / ۲۱ آوریل ۱۳۹۴، توسط سلطان یلدرم بایزید تصرف شد، و پس از جنگ آنکارا، توسط امیر سلیمان که در صدد سازش با امپراتور بود، به بیزانسی‌ها واگذار شد (۱۴۰). سلطان مراد دوم پس از سروسامان بخشیدن به اوضاع وخیم و خطرناک، و بازیافتن

اقتدار سابق، و به دنبال سرکوبی عصیانهای مصطفی چلبی‌ها (مصطفی چلبی بزرگ و کوچک)، با اعزام پسران اورنوز، و توره‌خان بیگ، دستور محاصرهٔ سلاونیک را داد. بنا به نوشتهٔ دوکاس، در طی این محاصره، امرای رومی مناطق تسالی، اتولیا، وادیاس، تب و یانیا، در این عملیات به عثمانیان کمک کردند (۱۴۱). در آن زمان آندروونیکوس پسر مانوئل حکمرانی سلاونیک را داشت. مردم با گرسنگی ناشی از محاصره دست به گریبان و نگران بودند، سرانجام مردم سلاونیک، تصمیم گرفتند که با رضایت و یا عدم رضایت حکمران، شهر را به شرط دادن آذوقه و آباد کردن آن، به ونیزی‌ها بفروشند. ونیزی‌ها نیز به شرط حفظ صداقت و وفادار ماندن به آنان پیشنهاد اهالی سلاونیک را پذیرفتند، و سلاونیک را در قبال پرداخت پنجاه هزار دوکا خریدند و آندروونیکوس را که در واقع بیمار هم بود به شبه‌جزیرهٔ موره فرستادند (۸۲۶ ه. ق. / ۱۴۲۳ م.) (۱۴۲).

سلطان مراد دوم مایل نبود که سلاونیک در تصرف و یا در اختیار ونیزی‌ها باشد. ولی چون در آن ایام درگیر مسائل و مشکلات مهمتری بود، لذا سکوت اختیار کرد و واکنشی از خود نشان نداده، منتظر زمان و فرصت مناسبی شد. سلطان مراد دوم تقریباً در سال ۱۴۲۶ م. وارد ایاسلوق گردید، و هنگام اقامت در آنجا، ضمن تجدید معاهداتی که با سافز، میدیللی، رودوس داشت، از تجدید معاهده با ونیزی‌ها خودداری کرد و سفرای ونیز را بازگرداند.

سلطان عثمانی پس از سروسامان بخشیدن امور به ادرنه مراجعت کرد. ونیزی‌ها با اعزام هیأتی خواستار تجدید معاهده شدند. پادشاه از تجدید معاهده خودداری کرد و خطاب به هیأت چنین گفت:

«سلاونیک مملکتی است که از پدرم به من به ارث رسیده است. پدر بزرگم [سلطان یلدرم بایزید] به زور بازو آنجا را از رومیان گرفت. اگر ادارهٔ آنجا در اختیار رومیان می‌بود، می‌توانستند ادعا کنند که دربارهٔ آنها بی‌انصافی کرده‌ام. ولی شما لاتین‌هایی از ایتالیا آمده هستید. به چه علت در امور اینجا دخالت می‌کنید؟ اگر به میل خود آنجا را ترک کردید که چه بهتر، والا بی‌درنگ حرکت خواهم کرد.» بدین ترتیب سفرای ونیز بی‌آنکه به نتیجه‌ای برسند، بازگشتند (۱۴۳).

سنای ونیز برای نجات سلاونیک، حتی از امپراتور تقاضای میانجیگری کرد. ولی امپراتور نیز نتوانست دولت عثمانی را از تصمیمی که اتخاذ کرده بود، منصرف کند. سلطان مراد از این میانجیگری امپراتور تعجب کرد، و خطاب به نیکولا دوگونا و فرانکو پولوس نمایندگان یونانیس امپراتور بیزانس گفت: اگر سلاونیک متعلق به امپراتور بود، هیچ‌گاه در صدد تصرف

آنجا بر نمی‌آمد، ولی اجازه نمی‌دهم که ونیزی‌ها در منطقه‌ای بین سرزمین من و کشور امپراتور مستقر شوند، و بعد آنها را نیز بازگرداند (۱۴۴).

تصرف سلانیک

در طی این مذاکرات سلطان مراد دوم به تهیه مقدمات امر پرداخت و حدود اواسط فوریه سال ۱۴۳۰، از ادرنه وارد سرز شد. پس از گردآوری نیروهای آناتولی تحت فرماندهی حمزه بیگ، بیگلربیگ آناتولی، و قوای روم ایلی تحت فرماندهی سنان بیگ در سرز، خود در سرزمند و ابتدا حمزه بیگ را به پیش فرستاد. حمزه بیگ پس از آنکه آمادگی لازم را برای محاصره کامل سلانیک ایجاد کرد، به والی ونیزی سلانیک پیشنهاد تسلیم شهر را نمود. ولی او پیشنهاد را نپذیرفت. در پی این پاسخ، با توپ به کوبیدن شهر پرداخت. مردم سلانیک از ونیزی‌ها درخواست کمک و ارسال ناوگان نمودند. اما درخواستشان بجایی نرسید (۱۴۵). سلطان مراد که به قرارگاه نیروهای محاصره کننده آمده بود، به توصیه علی بیگ پسر اورنوز، اعلام داشت در صورت تصرف شهر، تمامی آنچه که در شهر است به سربازان تعلق خواهد گرفت، فقط شهر را به وی تحویل دهند (۱۴۶).

عثمانی‌ها در صدد تطمیع برخی از رومی‌های داخل شهر برآمدند، ولی موفق نشدند. با این‌همه، اهالی شهر با این احتمال که رومی‌ها ممکن است خیانت کنند، آنها را شدیداً تحت نظر و کنترل گرفته بودند. سرانجام در شهر شایع شد که در آخرین روز فوریه روز اول ماه مارس حمله عمومی صورت خواهد گرفت. در واقع نیز دومین روز ماه مارس حمله شدیدی از سمت کاخ صورت گرفت و با استفاده از نردبانها حصارهای قلعه اشغال گردید و در پی آن باگشودن دروازه‌های قلعه، سلانیک به تصرف درآمد (۲۷ رجب ۸۳۳ / ۲ مارس ۱۴۳۰) (۱۴۷). تصرف سلانیک سبب تأثیر شدیدی در اروپای غربی بویژه در ونیز شد (واسیلیف، ج ۲).

سلطان مراد دوم خانواده‌های ترک را از ینی‌جه و ردار (واردار) و سایر شهرها به آنجا منتقل کرد و اسکان داد (۱۴۸)، و کلیسای ایا دیمتری^۱ (سن دیمتریوس) را به رومی‌های مانده در شهر اختصاص داد و بقیه کلیساها را به مسجد تبدیل نمود. بنا به نوشته منابع تاریخ عثمانی، سلانیک در طی چهل روز به تصرف درآمد. ولی بنا به نوشته منابع خارجی، چون محاصره سلانیک در اواسط ماه فوریه و یا حتی دیرتر از آن شروع شد، بنابراین، تصرف

1. Ayadimitri (Sen Demetriyos).

سلانیک باید طی زمان کمتر از آنچه که مورخان ترک نوشته‌اند، صورت گرفته باشد. همچنین با اینکه در منابع و تاریخهای عثمانی آمده است که در محاصره سلانیک، ناوگان ترکها نیز شرکت داشت (۱۴۹)، ولی در سایر منابع نه تنها از ناوگان ترکها سخنی به میان نیامده است، بلکه به طوری که از منابع خارجی برمی آید، در آن ایام امیرالبحر آندره آموچینکو با حمله به بندر گلیبولی موفق به پاره کردن یکی از زنجیرهای بندرگاه شد. با این همه بی آنکه بتواند علیه ناوگان مستقر ترکها در گلیبولی اقدامی صورت دهد، مجبور به بازگشت شد (۱۵۰). از این مطلب می توان پی برد که ناوگان ترکها در محاصره سلانیک شرکت نداشته، بلکه در گلیبولی بوده است.

سیلوستره موریزینی^۱ در سال ۱۴۳۱م. به قصد انتقام و تلافی تصرف سلانیک، استحکامات آناتولی را در تنگه چاناق قلعه (داردانل) تصرف کرد و پس از قتل محافظانش، حصارهایش را ویران نمود (۱۵۱). در پی آن سلطان مراد سفیری را به منظور صلح به ونیز فرستاد، معاهده‌ای را در گلیبولی امضا کرد (۱۵۲).

تصرف یانیا

در پی فوت کارلوتوچی^۲ والی اپیر که مرکز حکمرانش یانیا و حاکمیت والای عثمانیان را پذیرفته بود، مجادله بر سر تصاحب قدرت میان پسرانش درگرفت. ممّن^۳ یکی از پسران کارلوتوچی با توسل به عثمانی‌ها از آنان درخواست کمک کرد، در سایه نیرویی که به فرماندهی قراجه پاشا اعزام شد، ممّن هر چند به هدف خود رسید، اما چون مردم اپیر از مجادله و جنگهای آنان به ستوه آمده بودند، تصمیم گرفتند که مستقیماً تحت اداره عثمانی‌ها قرار گیرند، بدین جهت وضع تغییر پیدا کرد. اهالی اپیر پس از مراجعه به سلطان مراد، و کسب موافقت سلطان مراد، یانیا را به قراجه پاشا تسلیم کردند (۱۵۳)، و بی درنگ ترکها را در آنجا نیز اسکان دادند (۱۳ صفر ۸۳۵ / ۱۹ اکتبر ۱۴۳۱) (۱۵۴).

برخوردهای جدید با افلاق، صرب و مجارستان

نقش مجارها در بالکان

مجارها در آن روزگار در مورد افلاق و صربستان پیوسته نقش کنترل کننده و محافظ و

1. Silvestre Morizini.

2. Karlotoci.

3. Memnon.

متبوع را داشتند، و در هر فرصتی رشته پیوند و دوستی میان این دو سرزمین را با عثمانی‌ها از هم می‌گسستند. از این رو حکومت عثمانی نیز سیاستی در پیش گرفت تا روابط صربستان و افلاق را با مجارها هرچه بیشتر سست و تیره گرداند.

مسئله افلاق

پس از فوت میرچا شاهزاده افلاق، برادرزاده‌اش دان امیر افلاق شد. دان به دست ولاد دراکول (۱۵۵) که مخالف وی بود و شاهزاده بوغدان را علیه او یاری می‌کرد، به قتل رسید. پسرش بسارابه^۱ از این مسئله نزد عثمانیان در مقام شکایت برآمد. با اینکه از لحاظ نیروی نظامی به وی کمک شد، ولی موفقیتی به دست نیاورده، به سرنوشت پدرش گرفتار آمد و به دست ولاد کشته شد (۱۴۳۱ م.). این جرأت و جسارت و نیز موفقیت ولاد ناشی از حمایتی بود که مجارها بویژه سیگسموند به او می‌نمود. سیگسموند حتی برای ولاد «نشان دراگون»^۲ فرستاد. ولاد به رغم این حمایت، چون می‌دانست که سیگسموند قادر نخواهد بود او را از جنگ عثمانی‌ها نجات دهد، با وجود پیروزی و غلبه بر رقبایش، خود را به عثمانیان نزدیک می‌کرد و بدین وسیله می‌خواست حسن نیت صوری خود را به آنها نشان دهد. در واقع دراکول هنگام حرکت سلطان عثمانی به جنگ قرامان، شخصاً تا بورسه آمد و وفاداریش را به عثمانیان معروض داشت، و وعده داد که در جنگ سلطان مراد علیه مجارستان، تسهیلات لازم را فراهم کرده، و در جنگ با مجارستان راهنمایی اردوی عثمانی را به عهده خواهد گرفت. سلطان مراد ضمن ابراز خوشحالی و رضایت از این وعده وی، هنگام عزیمت به جنگ قرامان، دراکول را به کشورش بازگردانید (۱۴۳۲ م.) (۱۵۶).

دولت عثمانی چون از دورویی وی آگاه بود، برای ایجاد کدورت میان دراکول و مجارستان در طی همان سال یعنی ۱۴۳۲ م. او را به همراه نیرویی که در اختیارش گذارد، مأمور حمله به ترانسیلوانیا نمود. سلطان مراد که بدین ترتیب به دست ولاد دراکول به مجارستان ضربه وارد کرد، بعدها برای ایجاد روابط با مجارستان، هیأت سفارتی را همراه با هدایایی به شهر بال که امپراتور در آنجا بود، اعزام داشت و پیمان متارکه را تجدید کرد (نوامبر ۱۴۳۳).

۱. Basaraba.

۲. Dragon، به معنی اژدهاست و به نوعی سواره نظام شمشیرزن نیز اطلاق می‌شد و در اینجا منظور نشانی بود مخصوص شوالیه‌ها (م).

مسئله صربستان

حکمران صربستان برغم آنکه خود را نسبت به عثمانی‌ها صادق و علاقه‌مند نشان می‌داد، از سال ۱۴۳۵ م. به بعد به مجارها گرایش پیدا کرده بود. اسحاق بیگ، سنجق بیگ اسکوب به سلطان مراد اطلاع داد که وی پنهانی دست به اقداماتی علیه دولت عثمانی زده است، و از این بابت در مقام شکایت نزد دولت مرکزی برآمد. حکومت عثمانی با نیرویی تحت فرماندهی وی، دست به حمله‌ای در خاک صربستان زد. برانکوویچ حکمران صربستان با پذیرفتن قطع رابطه با مجارستان، و موافقت با ازدواج دخترش ماریا با سلطان مراد دوم موفق به جلوگیری از بروز فاجعه‌ای گردید. ساریجه پاشا، بری انجام مراسم سوگند وفاداری و آوردن عروس به سمندیره اعزام شد. مراسم سوگند انجام شد، ولی چون دخترش هنوز کوچک بود، مراسم عروسی و رفتنش به دربار عثمانی به تعویق افتاد (۱۵۷).

اتحاد صربستان، مجارستان و قرامان اوغلی علیه عثمانیان

همان‌گونه که در بخشهای پیش گفته شد، ابراهیم بیگ قرامان اوغلی، با کمک عثمانی‌ها رقیب و عمش علی بیگ را از میان برداشت و علاوه بر استرداد اراضی عثمانیان — که امیر تیمور پس از جنگ آنکارا به پدرش واگذار کرده بود — به صاحبان اولیه‌اش، با خواهر سلطان عثمانی نیز ازدواج کرد. ابراهیم بیگ پس از تحکیم موقعیت خویش، برای بازپس گرفتن مناطق مسترد شده، منتظر فرصت مناسبی بود. سرانجام فرصتی که در پی آن بود، به دست آمد و با حکمران صربستان و مجارها علیه عثمانیان متحد شد (۱۵۸).

ابراهیم بیگ قرامان اوغلی با تعرض و حمله به حوالی بیگ شهری (بی شهری) و حمید ایللی، شرابدار الیاس بیگ، سنجق بیگ حمید ایللی را به اسارت گرفت. در همین ایام مجارها نیز به تعرض پرداخته، و قلعه کولومبوج یعنی گوورجینلیق را کوبیدند. سلطان مراد جنگ با قرامان اوغلی را به تأخیر انداخته در ادرنه ماند تا هر دو طرف را زیر نظر داشته باشد. نیرویی تحت فرماندهی سنان پاشا، بیگلربیگ روم ایللی برای حمله به مجارها اعزام گردید. پس از مذاکرات توام با جزّ و بحث میان فرماندهان، به همت سنان بیگ، سنجق بیگ ویدین که به عنوان سنان ویدین مشهور شد، پس از یک جنگ سخت، مجارها شکست خوردند. عده‌ای از آنان در رود تونا (دانوب) غرق شد، ولی پادشاه مجارها موفق به فرار شد (۸۳۷ ه. ق. / ۱۴۳۳ م.).

سلطان مراد دوم بعد از این پیروزی، وزیر ساریجه پاشا را به محافظت از ادرنه گمارد و

خود عازم حمله به قرامان اوغلی شد. آق شهر، قونیه و بیگ شهری را به تصرف درآورده، تا بوزقیر پیشروی کرد و بر آن شد که از تعقیب قرامان اوغلی دست بردارد. و با اعلام عیسی بیگ قرامان اوغلی که در رکابش بود، به عنوان حکمران قرامان، تصمیم گرفت تا پایان کار ابراهیم بیگ را مورد تعقیب قرار دهد. ابراهیم بیگ توسط یکی از علمای بزرگ یعنی مولانا حمزه در مقام عذرخواهی برآمد و درخواست صلح نمود، و مولانا حمزه که سمت نمایندگی تام‌الاختیار ابراهیم بیگ را داشت در این مورد برای راضی کردن سلطان مراد بسیار زبان‌بازی کرد. سلطان مراد خطاب به وی گفت:

«به خاطر حرمت تو از گناهِش چشم‌پوشی می‌کنم، ولی این را بدان که وی با پشتیبانی ما به آن مقام دست یافته بود، اینک او را عزل کرده و مصلحت می‌دانم که برادرش عیسی بیگ را حکمران قرامان نمایم. ولی مولانا حمزه خود را به پای سلطان مراد انداخت و موفق شد که سلطان را از این فکر و تصمیم خود منصرف سازد، و سرانجام به بازپس گرفتن مناطقی که اشغال کرده بود، بسنده شد، و شکرالله (مؤلف بهجت‌التواریخ) مصاحب سلطان مراد، به عنوان نماینده نزد امیر قرامان اعزام شد (۸۳۸ هـ. ق. / ۱۴۳۴ م.). (۱۵۹). علت اتخاذ این تصمیم نیز حمله مجارها به حوالی آلاجه بود.

پس از آن نوبت حکمران صربستان و متفق قرامان اوغلی بود. سلطان مراد پس از بازگشت از جنگ قرامان، چون توسط اسحاق بیگ (۱۶۰) سنجق بیگ اسکوب اطلاع یافت که حکمران صربستان واسطه اتحاد پادشاه مجارستان با قرامان اوغلی بوده است، لذا برای تسلط بر صربستان، به تدارکات لازم پرداخت. حکمران صربستان پس از اطلاع از این تصمیم سلطان مراد، پیغام داد که جهیزه دخترش که نامزد سلطان عثمانی است، آماده است و نوشت تا برای بردن عروس اقدام شود. سلطان مراد پیشنهاد و مفاد نامه او را با ارکان دولتش در میان نهاد و با آنها به مذاکره نشست. تصمیم گرفته شد که در حال حاضر نسبت به آوردن عروس اقدام شود، تا فرصت مناسب برای تصفیه حساب با حکمران صربستان فراهم گردد (۱۶۱). همسر اسحاق بیگ و دو نفر از خدمه کاخ به نامهای ریحان و اورنگ برای آوردن عروس به سمندیره رفتند، و عروس را آوردند. اما سلطان مراد عروس را در ادرنه نگاه نداشت و او را به بورسه فرستاد، و همسرش را که نوه اسفندیار بیگ بود، به ادرنه آورد (۱۶۲).

جنگ سلطان مراد با مجارستان

انگیزه اصلی اتحاد علیه ترکها، حتی پیش از آنکه فرمانروای عثمانی عازم جنگ قرامان گردد، و مجارها دست به تعرض بزنند، حمله علی بیگ پسر اورنوز به مجارستان در سال ۸۳۶

ه. ق. / ۱۴۳۲ م. بود که در آن آقنجیها هزیمت یافته، و دست به غارت و چپاول زدند. ولی مورد حمله مجارها قرار گرفته و خود علی بیگ نیز به دشواری موفق به نجات جان خود شد و اکثر آقنجیها کشته شدند؛ که به این جریان در صفحات قبل اشاره شد.

این شکست، منجر به اتحاد قرامانیان و پادشاه مجارستان شد که با میانجیگری و فعالیت پس پرده والی صربستان صورت گرفت و هنگامی که سلطان مراد دوم سرگرم جنگ قرامان بود، حوالی آلاجه حصار به دستور پادشاه مجارستان کوبیده شد (۱۶۳).

پادشاه عثمانی پس از بازگشت از جنگ قرامان، برای باز کردن و هموار نمودن راههای مجارستان در سال ۸۴۰ ه. ق. / ۱۴۳۶ م. علی بیگ پسر اورنوز را احضار، و به وی دستور داد تا حملاتی به مجارستان صورت دهد. اورنوز اوغلی علی بیگ همراه با آقنجیهای روم ایلی از تونا (دانوب) گذشت و چهل روز مدام حوالی تمشوار را کوبید و با غنائم فراوان بازگشت و سهولت تسلط و اشغال آن منطقه را به عرض سلطان عثمانی رساند.

سلطان عثمانی در سال ۸۴۱ ه. ق. / ۱۴۳۷ م. شخصاً با قوایی بسیار، از جوار سمندیره (به نوشته دوکاس از نیه بولی، و بنا به نوشته نشری از ویدین) از تونا عبور کرد و وارد ترانسیلوانیا شد. در این جنگ ترانکوویچ والی صربستان، و ولاد دراکول شاهزاده افلاق با سربازان و نیروهای خود به اردوی عثمانی ها پیوستند. با وجود اینکه شش قلعه مجارها به تصرف درآمد، ولی هنوز از پادشاه مجارستان خبری نبود (۱۶۴). بنا به نوشته دوکاس (ص ۲۰۶)، مجارها پس از اطلاع از خبر ورود سلطان مراد، شهرها و دهات را ترک گفته، عقب نشینی کرده بودند. پیشروی تا شهر زبین^۱ ادامه یافت. ولی پادشاه و اردوی عثمانی از بیم آنکه گرفتار دام و حیلۀ دراکول شوند، بازگشتند. جنگ ترانسیلوانیا چهل و پنج روز طول کشید. پس از این جنگ عیسی بیگ پسر اورنوز به آلبانی حمله برد. در عملیات جنگ ترانسیلوانیا والی صرب و شاهزاده افلاق راهنمایی نیروهای عثمانی را عهده دار بودند.

اشغال صربستان

پس از این آخرین جنگ مجارستان، یورگی (ژرژ) برانکوویچ والی صربستان — که دیگر از نظر سلطان عثمانی قابل اعتماد نبود — به ادرنه فراخوانده شد و به وی اعلام گردید که کلید شهر سمندیره که مرکز امارتش بود را نیز همراه بیاورد.

والی صربستان خود از آمدن اجتناب کرد و یکی از پسرانش را فرستاد، و از ارسال کلید

1. Zibin.

شهر سمندیره نیز خودداری کرده، و یکی دیگر از پسرانش به نام گریگوار را در پایتخت گذارده، خود همراه لازار پسر دیگرش نزد آلبرت، امپراتور آلمان و پادشاه مجارستان گریخت.

پسر (۱۶۵) برانکوویچ که به ادرنه فرستاده شده بود، تا اشغال و تصرف سمندیره، در ادرنه ماند. قلعه سمندیره، بیش از سه ماه در برابر محاصره ترکها مقاومت کرد. در آن بین اسحاق بیگ که از سفر حج بازگشته بود و به گرگ آن منطقه معروف بود، فرماندهی محاصره را بر عهده گرفته و در طی چند روز سمندیره را به تصرف درآورد. گریگوار که از قلعه دفاع می‌کرد، به اسارت درآمد و به ادرنه فرستاده شد، و همراه با پسر دیگر برانکوویچ که به عنوان گروگان در ادرنه به سر می‌برد، چشمانش را میل کشیدند و به قلعه توقات فرستادند.

در جریان محاصره سمندیره که ولاد دراکول شاهزاده افلاق نیز شرکت داشت و بعد مدتی بازداشت گردید، دو پسرش را به عنوان گروگان به عثمانی‌ها سپرد که به قلعه «آمد» در کوتاهیه فرستاده شدند، و خود ولاد به سرزمینش بازگشت (۱۶۶).

پس از تصرف سمندیره، اردوی مجارها ظاهر شد. غازی اسحاق بیگ، و عثمان بیگ پسر تیمور تاش پاشا، بعد از یک جنگ خونین، پیروزی بزرگی به دست آوردند و با غنائم و اسرای زیادی بازگشتند. عاشق پاشازاده مورخ مشهور نیز در این جنگ حضور داشت (۱۶۷). در این بین بلغراد تحت محاصره قرار گرفته بود (۸۴۲ هـ. ق. / ۱۴۳۸ م.).

در طی این جنگ سلطان مراد بشخصه به نوووبردا که به خاطر معادن آهنش شهرت داشت، رفت و آنجا را به تصرف درآورد (۸۴۳ هـ. ق. / ۱۴۳۹ م.). نوووبردا توسط موسی چلبی به تصرف درآمده بود، ولی بنا به شرایط موجود و به اقتضای زمان، از طرف چلبی محمد، به استفان لازاروویچ واگذار شده بود که این بار مجدداً توسط عثمانی‌ها به تصرف درآمد (۱۶۸). از معادن آهن نوووبردا سالیان دراز برای ساختن گلوله جهت مصارف جنگی اردوی عثمانی‌ها بهره‌برداری شد. با اینکه اردویی از مجارها برای بازپس گرفتن سمندیره به حرکت درآمد، ولی بنا به نوشته هامر، به علت شیوع بیماری اسهال خونی در میان مجارها، مجبور به بازگشت شد (۱۶۹). عملیات تعرضی علیه صربستان، توارتکو پادشاه بوسنی را به وحشت انداخت، به طوری که بیست هزار سکه طلا خراج سالانه را به بیست و پنج هزار سکه افزایش داد (۱۷۰).

محاصره بلغراد

در اثنای جنگ قدرت بر سر تصاحب مقام سلطنت در بوهیم (بوهیمیا) و به دنبال کشمکش

که بر اثر فوت آلبرت امپراتور آلمان و پادشاه مجارستان به وجود آمد، سلطان مراد دوم با استفاده از فرصت، علی‌بیگ پسر اورنوز را مأمور محاصره بلغراد نمود، و بلغراد از راه خشکی و رودخانه تحت محاصره قرار گرفت (۱۷۱). قلعه زیر بارانی از گلوله‌های توپ قرار گرفت و بخش اعظمی از آن ویران شد. عثمانی‌ها از این بخش تخریب شده دست به تهاجم زدند، ولی با مقاومت شدیدی مواجه شدند. دفاع قلعه را راهبی از راگوسا به نام زووان^۱ بر عهده داشت. ولی اورنوز اوغلی دست از محاصره نکشید، و دستور داد تا سنگری بزرگ در نزدیک خندق پای حصار به وجود آورند، و بدین ترتیب افرادی را که از برجها مزاحم فعالیت می‌شدند، وادار به عقب‌نشینی کرد. بعد از حملات شدیدی که از شکافهای به وجود آمده، صورت گرفت. عده‌ای هر چند موفق به ورود به داخل شهر شدند، اما نگهبانان قلعه با مشاهده پراکندگی آنان، با حمله متقابلی که انجام دادند، آنها را به عقب‌نشینی وادار کردند، خود را از موقعیت وخیمی که داشتند، نجات دادند. ولادیسلاس پادشاه لهستان که در عین حال به پادشاهی مجارستان نیز انتخاب شده بود، نزدیک به پایان محاصره، از سلطان مراد تقاضا کرد که از محاصره بلغراد صرف‌نظر کند. ولی سلطان عثمانی به تقاضای وی اعتنایی نکرد. در این بین حملاتی نیز به مجارستان صورت گرفت. محاصره بلغراد حدود شش ماه طول کشید و ترکهای بی‌آنکه نتیجه‌ای از آن به دست آورند، سرانجام دست از محاصره کشیدند (۸۴۳ ه. ق. / ۱۴۳۹ م.).

ژان هونیاد، جنگ صلیبی و متاهده ادرنه - سگدین

جنگ با مجارها ادامه داشت. نیرویی از آقنجیها به فرماندهی مزیدیگ در ۳۰ ذی‌القعدة ۸۴۵ / ۱۸ مارس ۱۴۴۲، وارد ترانسیلوانیا شده، بعد از حملات متعدد، در موضع سنت ایمره موفقیت‌هایی به دست آورده، قلعه هرمانشتاد را به محاصره درآورد. در این بین ژان (یان) هونیاد^۲ (هونیادی یانوش) به یاری قلعه شتافت. مزیدیگ که دست از محاصره کشیده بود، به مقابله با ژان هونیاد رفت. در نبرد سختی که در گرفت، سیمون دوگمنی^۳ دوست ژان هونیاد، با سه هزار نفر از سربازان کشته شدند. ترکها در آستانه پیروزی بودند که در این هنگام، افراد محصور در قلعه هرمانشتاد وارد میدان جنگ شدند و آقنجیها بین دو آتش قرار گرفته، اسراراً

1. Zovan.

2. Jan Hunyad (Hunyadi Yanoş).

3. Simon dö Gemeni.

رها کردند، و با دادن بیست هزار نفر تلفات، شکست خوردند. مزیدیگ و پسرش نیز به قتل رسیدند (۱۷۲). ترکهای به اسارت درآمده را بر سر سفره غذا که به مناسبت پیروزی گسترده شده بود، با شکنجه‌های وحشیانه به طرز فجیعی به قتل رساندند. پس از آن ژان هونیاد وارد افلاق شد، و پس از تخریب مناطق دو طرف ساحل تونا (دانوب)، بازگشت (۱۷۳).

دومین حمله به مجارستان

این پیروزی ژان هونیاد، سبب شهرت و معروفیتش در اروپا شد. حکومت عثمانی برای جبران تلخی و مرارت این شکست در ماه سپتامبر همان سال تصمیم به اعزام نیرویی دیگر گرفت، و نیرویی بزرگ متشکل از قوای روم ایلی و شش سنجق آناتولی به فرماندهی خادم شهاب‌الدین پاشا (۱۷۴) بیگلریگ روم ایلی که نام دیگرش کوله (قوله) شاهین پاشا بود، اعزام داشت (۱۷۵). کوله شاهین پاشا که به نیروهای خود می‌بالید، بدون توجه به توصیه‌ی امرای باتجربه‌ی آقجه‌ها، بی‌احتیاطانه عمل کرد و در موضع وازاغ^۱ شکست سختی از ژان هونیاد خورد (۱۷۶). پانزده نفر از امرای ارزشمند آقجه‌ها در میدان جنگ باقی ماندند (۱۷۷)، و کوله شاهین پاشا فرار کرده، از توناگذشت (۸۴۶ ه.ق. / ۱۴۴۲ م.)، و بلافاصله از مقام بیگلریگی عزل گردید و قاسم پاشا بجای وی بیگلریگ روم ایلی شد (۱۷۸). این دو پیروزی ژان هونیاد، عاملی برای یک جنگ صلیبی علیه ترکها گردید، و فرماندهی جنگ و ابتکار عمل نیز به ولادیسلاس پادشاه لهستان و مجارستان واگذار گردید.

اتحاد علیه عثمانی‌ها

پیروزی هرامنشاد و وازاغ سبب افزایش بیش از حد شهرت ژان هونیاد در اروپا شد، و پاپ اوژن چهارم، با استفاده از این مسئله، بی‌درنگ به تشویق ایجاد اتحاد علیه ترکها پرداخت. علاوه بر مجارستان، لهستان، اولاخ (افلاق)، صربها، ملل موجود در قلمرو امپراتوری آلمان و داوطلبان فرانسه و بلژیک، و نیز ابراهیم بیگ قرامان اوغلی در آناتولی وارد این اتحاد شدند، و برخی از مردم بوسنی، بلغارستان و آلبانی نیز به اردوی متحد که در ۲۲ جولای ۱۴۴۳، از آفن^۲ یعنی بودین مرکز مجارستان حرکت کرده و در نزدیکی سمندیره از تونا عبور کرد، ملحق شدند. یوانیس امپراتور بیزانس برغم ادعای دوستی با سلطان مراد، سفرایی نزد پادشاه مجارستان و پاپ فرستاد و آنها را علیه ترکها تحریک

1. Vazag.

2. Offen.

حمله و جنگ موره‌وا

لادیسلاس پادشاه لهستان و مجارستان و نیز ژان هونیاد فاتح دو جنگ بزرگ (هرمانشتاد و وازاغ) در رأس نیروهای متحدین قرار داشتند. یورگی (ژرژ) برانکوویچ والی صربستان که به مجارها پناهنده شده بود، دراکول شاهزاده افلاق، و کاردینال ژولین سزارینی^۱ نماینده پاپ نیز در اردوی متحدین حضور داشتند. ژان هونیاد، با دو هزار سواره نظام زبده و برگزیده در پیشاپیش اردو در حرکت بود. ژان هونیاد، پس از تصرف صربستان، کروش و اج^۲ (الاجه حصار) شهرکوی و نیش را تخریب کرد و آتش زد. ولادیسلاس با دو روز فاصله، در پی ژان هونیاد در حرکت بود. نخستین برخورد در جنگ با صلیبیون — که در اکتبر ۱۴۴۳ وارد قلمرو عثمانیان شده بودند — در ۳ نوامبر ۱۴۴۳ در کنار رود موره‌وا و نزدیکی نیش اتفاق افتاد. اردوی عثمانی در سه جبهه در این منطقه وارد جنگ شد که تحت فرماندهی قاسم پاشا بیگلربیگ روم ایلی بود. در این جنگ نیروهای عثمانی شکست خوردند، و چهار هزار نفر اسیر و دو هزار نفر کشته دادند. سلطان مراد قبل از این شکست، پس از اطلاع از اتحاد امیر قرامان با صلیبیون، وارد آناتولی شده، رو به جانب قونیه پیش رفت و با قرامان اوغلی که شکست خورده بود، معاهده‌ای منعقد کرد، و به شتاب به ادرنه بازگشت و از آنجا، به جانب صوفیه رفت. در این بین چون صلیبیون در جنگ موره‌وا پیروز شده بودند، سلطان مراد به جنوب بالکان عقب نشست (۱۸۰). نیروهای صلیبی پس از ورود به خاک بلغارستان، صوفیه را به تصرف درآوردند. بلغارها که متحد صلیبیون به شمار می‌آمدند، هم از نظر نیروی سواره نظام و هم از نظر تأمین آذوقه به متحدین کمک می‌کردند. صلیبیون به قصد رفتن به جنوب بالکان به پیشروی خود ادامه دادند. آنها در کوههای بالکان ناچار از عبور از گذرگاههای تنگی بودند که «در بند» نامیده می‌شد، و چون تنگه معبر قرابوغازی از طرف ترکها تحکیم شده بود، و صلیبیون می‌بایست از آن عبور کنند، مردد شدند، و ناچار لازم بود که از معبر بالکان معروف به معبر ترایان عبور کنند. اما این معبر نیز با تخته سنگها مسدود شده بود، از طرف دیگر به علت فصل زمستان (ماه دسامبر ۱۴۴۳)، و سرازیر شدن آب از دامنه کوهها، گذرگاه یخ‌بسته بود. بدین جهت صلیبیون موفق به عبور از این گذرگاه نیز نشدند، و

1. Jülyen Cezzarini.

2. Kruševac.

هنگامی که به مقابل گذرگاه ترایان (صوجی) رسیدند، با مشاهده استحکامات آنجا توقف کردند و ناچار از تغییر مسیر و رفتن به سوی گذرگاه ایزلادی شدند.

جنگ ایزلادی

سلطان مراد به مقابل ایزلادی آمد و با دشمن رویارو شد. وی در جلسه شورای جنگی که تشکیل داده بود، موقعیت را مورد مذاکره قرار داده، نظر فرماندهانش را جویا شد. قاسم پاشا بیگلربیگ روم ایلی عقیده داشت که دست به حمله بزنند، و تره خان (تراخان) بیگ نیز بر این عقیده بود که عقب نشینی کرده، و در فرصت مناسب به حمله پردازند. نظر عیسی بیگ پسر اورنوز نیز این بود که حالت تدافعی بخود بگیرند. سرانجام عقیده عیسی بیگ پذیرفته شد (۱۸۱). در جنگی که با حمله دشمن در ۲۴ دسامبر صورت گرفت، دشمن با عبور از معبر وارد جلگه فلیبه شد و در سومین جنگی که در استپهای یالوواج صورت گرفت، نیروهای عثمانی باز هم شکست خوردند. ولی شدت سرما صلیبیون را آنچنان به ستوه آورده بود، که ناچار از بازگشت شدند، و نیروهای ترک به تعقیب آنان پرداختند. نیروهای ترک که فریب عقب نشینی ساختگی و دروغین ژان هونیاد را خورده و او را تعقیب می کردند، در دام افتادند و عده ای از آنها به اسارت درآمدند. سنجق بیگ بولی، جندرلی زاده محمود بیگ برادر صدر اعظم خلیل پاشا و شوهر خواهر سلطان مراد نیز جزو اسرا بود (۱۸۲). چون بی توجهی تره خان (تراخان) بیگ فرمانده آفنجیها سبب این شکست شده بود، لذا بنا به شکایت قاسم پاشا، تره خان بیگ به قلعه توقات فرستاده شد و در آنجا زندانی گردید (۱۸۳). سلطان مراد درحالی که سخت ناراحت و خشمگین بود، به ادرنه بازگشت.

در این بین امیر قرامان مجدداً از مرز قلمرو عثمانیان گذشت و دست به حملاتی زد و به خرابکاریهای وحشتناکی مبادرت ورزید. سلطان مراد با عنوان کردن این مسئله که وقتی فرمانروای یک کشور مسلمان سرگرم دفع حملات دشمنان دین است، کشورش مورد تجاوز و حمله یک حکمران مسلمان دیگر، و ملتش مورد قتل و غارت قرار گیرد تا چند حد از موازین دینی و اسلامی به دور می باشد، از علمای مذاهب چهارگانه تسنن، خواستار صدور فتوی درباره اقدام و عملکرد ابراهیم بیگ قرامان شد. در حال حاضر به این استفتا اشاره ای نمی شود، و آن را به روند وقایع جنگ قرامان، یعنی پس از عقد معاهده ادرنه موکول می کنیم، و به شرح نخستین تعرض امیر قرامان پس از شکست عثمانیان در وازاغ می پردازیم.

اتحاد امیر قرامان با صلیبی‌ها و نقض پیمان صلح

سلطان مراد دوم که شکست عثمانی‌ها در وازاغ و اتحاد صلیبی‌ها علیه ترک‌ها را در ادرنه با نگرانی پیگیری می‌کرد، مورد حمله ناگهانی ابراهیم بیگ قرامان اوغلی که توسط والی صربستان با مجارها علیه عثمانیان متحد شده بود، قرار گرفت (۱۸۴). ابراهیم بیگ قرامان اوغلی که وارد قلمرو عثمانیان شده بود، با نیروهایی که تحت فرماندهی حسن بیگ تورگوت اوغلی، اعزام داشته بود، مناطق واقع در بولودین، بی‌پازاری (بیگ‌پازاری)، آنکارا، سید غازی و کوتاهی را غارت کرده، نوامیس مردم را مورد تجاوز قرار داد و عده زیادی را به قتل رساند (۱۸۵)؛ و آق‌شهر و بی‌شهر را اشغال نمود. سلطان مراد، پسر ارشدش علاءالدین بیگ را که سنجق بیگ آماسیه بود، مأمور حمله به ابراهیم بیگ نمود، و خود نیز در پی آن، با سربازان قبولی راهی آن حوالی شد و مسئله روم ایلی را به فرماندهانش سپرد. امیر قرامان طبق معمول، در مقام مقابله برنیامد و به مناطق صعب‌العبور عقب‌نشینی کرد. پس از کوبیده شدن حوالی قونیه و قرامان، ابراهیم بیگ درخواست صلح نمود، و پس از ترک مناطقی که به اشغال درآورده بود، بنا به خواهش همسرش که خواهر سلطان مراد بود، صلح فی‌مابین برقرار شد، و سلطان مراد به سبب حملات صلیبی‌ها، به شتاب به ادرنه بازگشت (۸۴۷ هـ. ق. / ۱۴۴۳ م.). شاهزاده علاءالدین اندک زمانی پس از بازگشت از جنگ قرامان به آماسیه فوت کرد (۱۸۶)، و برای سلطان مراد، غیر از پسر دیگرش محمد، فرزند ذکور دیگری باقی نماند. همان‌گونه که در بالا گفته شد، بین عثمانی‌ها و صلیبیون جنگ‌های موره‌وا، ایزلادی و یالوواج اتفاق افتاد که به شکست عثمانیان تمام شد، و بدین ترتیب امیر قرامان که متحد صلیبیون بود، مناسبترین فرصت را به دست آورده، ضمن نقض پیمان صلح در بهار سال ۱۴۴۴ م. مجدداً از مرز قلمرو عثمانیان عبور کرده، به خرابکاریهای گسترده‌تری دست زد، و بدین ترتیب عثمانی‌ها در روم ایلی و آناتولی مابین دو آتش قرار گرفتند.

صلیبی‌ها پس از جنگ یالوواج، در صدد برآمدند که زمستان را در جلگه توپلوجه (قوزلودره) واقع در میان فلییه و اوتلق‌کویی سپری کنند؛ ولی به علت شدت سرما و کمبود آذوقه و دیگر لوازم، به پیروزیهای به دست آمده بسنده کرده، و بازگشتند و بر اثر بارش برف بخش اعظمی از مهمات خود را بر جای گذاردند و در نظر داشتند که با نیروهای تازه نفس‌تری برگشته و مجدداً دست به حمله بزنند؛ و اگر چنین می‌کردند، اوضاع بسی حساس و وخیم می‌شد. اوضاع در عین حال در آناتولی نیز وخیم بود. بدین جهت سلطان مراد صلاح را در عقد پیمان صلح دید.

سلطان مراد توسط یورکی برانکوویچ با پادشاه مجارستان تماس گرفته، درخواست صلح

نمود. ولادیسلاس درخواست و پیشنهاد سلطان مراد را پذیرفته، هیأتی را به ادرنه اعزام داشت (۱۸۷). سلطان مراد که از شکستهای پی‌درپی متأثر و ناراحت بود، تصمیم به کناره‌گیری از سلطنت گرفت و شاهزاده محمد، والی مانيسا را به ادرنه فراخواند، ولی از اعلام فرمانروایی وی خودداری کرد (۱۸۸). سیراکوس هنگامی که در ۲۳ ماه مه ۱۴۴۴ همراه سفرا در ادرنه به حضور سلطان مراد رسید، پسرش شاهزاده محمد را درحالی که در مجلس نزد پدرش نشسته بود، مشاهده کرد. سلطان مراد پس از امضای معاهده صلح با مجارها در ادرنه، همان‌گونه که گفته خواهد شد، به جنگ قرامان پرداخت.

معاهده ادرنه - سِگِدین

در ۲۵ صفر سال ۸۴۸ / ۱۲ ژوئن سال ۱۴۴۴، دولت عثمانی معاهده‌ای ده ساله با هیأت اعزامی مجارستان در ادرنه امضا کرد. به موجب این معاهده، مناطقی که از صربها گرفته شده بود (مهمترینشان سمندیره، کولومباچ، کروش و اچ (الجه حصار)، توپلوجه، لسکوفجه و زلینگراد بود)، به ژرژ برانکوویچ پس داده، تأسیس دوباره صربستان و آزادی دو پسر برانکوویچ که نزد عثمانیان زندانی (گروگان) بودند، از طرف حکومت عثمانی پذیرفته شد، و والی صربستان متعهد پرداخت خراج سالانه به دولت عثمانی گردید. علاوه بر آن، افلاق ضمن پرداخت خراج به دولت عثمانی می‌بایست تحت نفوذ مجارستان قرار گیرد. با اینکه نمایندگان تام‌الاختیار عثمانی برای عدم استرداد کولومباچ (گورجینلیق) پافشاری کردند، اما بی‌نتیجه ماند. سلطان مراد در مقابل سفرای مجارستان سوگند یاد کرد که به مفاد پیمان وفادار خواهد ماند. قرار شد برای تأیید مفاد قرارداد از طرف پادشاه مجارستان یعنی ولادیسلاس هیأتی از جانب عثمانیان همراه هیأت مجاری به مجارستان اعزام گردد. به موجب معاهده، دو پسر والی صربستان که در زندان عثمانیان بودند، می‌بایست آزاد گردند، و جندرلی زاده محمود چلبی داماد سلطان مراد نیز که در جریان جنگ به اسارت درآمده، محافظت از وی به عهده والی صربستان بود، در مقابل پرداخت هفتاد هزار سکه طلا به عنوان فدیة نجات، آزاد شود، و بعد از آن تاریخ ترکها و مجارها می‌بایست از تجاوز به خاک یکدیگر خودداری کرده و با یکدیگر روابط دوستانه داشته باشند.

هیأتی از جانب سلطان مراد به ریاست قپوچی‌باشی بالطه اوغلی سلیمان بیگ همراه هیأت مجاری به مجارستان اعزام شد تا معاهده تصدیق شده توسط سلطان مراد را برای ولادیسلاس برده و معاهده تأیید و امضا شده پادشاه مجارستان را با خود بیاورد. هیأت اعزامی عثمانیان، ابتدا نزد ژان هونیاد رفت و او نیز هیأت مذکور را نزد مجلس ملی که در سگدین (سکه‌دین)

بود، فرستاد (۱۸۹). هیأت عثمانی که یکصد سواره نظام همراهش بود، وارد سگدین شد. پادشاه مجارستان نیز که دستور تشکیل مجلس را صادر کرده بود، پس از صدور فرمان تجهیز و تدارک اردویش، در اواخر ماه جولای وارد سگدین گردید. در این بین در محافل سیاسی مجارستان دو گروه وجود داشت که یکی موافق صلح و دیگری خواهان جنگ بود. پاپ از گروه هواخواه جنگ پشتیبانی می کرد، و کاردینال سزارینی نماینده پاپ در رأس این گروه بود. دولت و نیز هم به پادشاه لهستان و مجارستان شرکت خود در جنگ را اعلام داشته بود، و نوشته بود که در صورت وقوع جنگ، کشتیهایی را که وعده داده است به تنگه چاناق قلعه (داردائل) اعزام خواهد داشت. بدین ترتیب گروه هوادار جنگ پس از اطلاع از این مسئله که در صورت وقوع جنگ ناوگانی وارد داردائل خواهد شد، تقویت شدند.

ولادیسلاس برای ادامه جنگ تا بهار در انتظار رسیدن نیروهایی شد که متحدانش وعده اعزامشان را داده بودند. ولی خبری از آنها نشد. پاپ و امپراتور بیزانس، ولادیسلاس را تحریک و تشویق می کردند که از تصدیق و امضای معاهده خودداری کند. در مقابل، والی صربستان که در سایه معاهده ادرنه سرزمینش نجات می یافت، چون در صورت ادامه جنگ نه تنها نفعی عایدش نمی شد، بلکه متضرر نیز می گردید، در امضاء قرارداد اصرار داشت (۱۹۰). در عین حال ژان هونیاد نیز اصرار داشت که معاهده موقتاً از طرف ولادیسلاس امضا گردد. سرانجام ولادیسلاس نظر آنان را پذیرفت، و در ۱۲ جولای ۱۴۴۴ معاهده را در سگدین امضا نمود و به هیأت عثمانی تحویل داد، و برای عدم نقض معاهده دست روی کتاب مقدس گذارد و در مقابل هیأت عثمانی سوگند یاد کرد. معاهده به دوزبان نوشته شده و مبادله گردید (۱۹۱).

جنگ قرامان

قبلاً اشاره کردیم که ابراهیم بیگ، هنگامی که صلیبی ها از بالکان گذشتند، اوضاع را به سود خود دیده، معاهده ای را که قبلاً امضا کرده بود، نقض کرد و به حمله ای به مراتب شدیدتر از حمله اول دست زد، و اشاره کردیم که سلطان مراد در مقابل این عمل ابراهیم بیگ، از علمای مذاهب چهارگانه اهل تسنن (اعراب)، خواست تا با در نظر گرفتن رفتار و اعمال وی در این مورد نسبت به صدور فتوی اقدام کنند. فتوی مورد درخواست و انتظار سلطان مراد دریافت شد (۱۹۲). سلطان مراد پسرش محمد، سنجق بیگ مانيسا را که از هنگام عقد قرارداد صلح در بهار ۱۴۴۴ م. در ادرنه نزد وی به سر می برد، به نیابت خویش گمارد (۱۹۳)، و به استناد فتاوی صادره، تصمیم گرفت که کار و تکلیف ابراهیم بیگ را یکسره کند (۱۹۴).

یک ماه پس از معاهده ادرنه، در ۱۲ جولای ۱۴۴۴، سلطان مراد از تنگه چاناق قلعه (داردانل) عبور کرده وارد سرزمین قرامان شد، وی در مسیر خویش همه جا را آنچنان تخریب کرد که سنگ روی سنگ نماند. علاوه بر آن به عنوان تلافی تجاوز به نوامیس مردم، اعمال شنیعی صورت گرفت (۱۹۵). ابراهیم بیگ به طاش ایلی گریخت و همسرش را که خواهر سلطان مراد بود به اتفاق وزیرش سرور آغا، برای انعقاد پیمان صلح نزد سلطان عثمانی فرستاد. این دو، نزد سلطان مراد التماس فراوانی کردند و اظهار داشتند که ابراهیم بیگ در نخستین حمله تقصیری نداشت و دومین حمله نیز به تحریک تورگوت اوغلی صورت گرفته است و بدین ترتیب موفق به جلب نظر سلطان مراد برای عقد قرارداد صلح شدند. به موجب این عهدنامه، ابراهیم بیگ ضمن ادای سوگند، متعهد شد که از آن پس هرگز مبادرت به تجاوز به قلمرو عثمانیان نکرده، و در هیچ اقدامی علیه آنان شرکت نکنند، و اگر نامه‌ای نیز از سوی دشمنان سلطان مراد یا پسرش محمد (۱۹۶) دریافت دارد، متن آنها را به اطلاع سلطان رساند. وی همچنین متعهد شد که پسرش را به عنوان گروگان نزد سلطان مراد بفرستد، و در صورت نیاز نیروی نظامی در اختیار عثمانیان قرار دهد. معاهده با شرایط مذکور و نیز شرایط بسیار دیگر در ماه اوت سال ۱۴۴۴، منعقد شد (۱۹۷). به موجب این قرارداد، عثمانیان سرزمینهای متعلق به قرامانیان را که به تصرف درآورده بودند، به آنان بازپس دادند. پس از این جریان، سلطان دیگر به ادرنه بازنگشت و فرمانروایی را به تنها پسرش محمد که والی مانیسا بود، واگذار نمود (۱۹۸) و خود در بورسه اقامت کرد (۸۴۸ هـ. ق. / ۱۴۴۴ م). (۱۹۹).

کناره گیری سلطان مراد دوم از سلطنت

همان گونه که اشاره شد، سلطان مراد، قبل از حمله به امیر قرامان پسرش محمد والی مانیسا را به ادرنه فراخواند و بعد راهی سرکوب قرامان اوغلی شد. همان طور که در بخش پیشین گفته شد، بعد از به تفاهم رسیدن با قرامان اوغلی در بازگشت در میخالج سلطنت را به پسرش محمد واگذار کرد و مراتب را به اطلاع ارکان لشکر و بنی چریها رساند، و بعد از آنکه اعلام داشت که فرمانروای جدید در ادرنه است، خود به بورسه رفت (۲۰۰).

کناره گیری فرماندهی باتجربه نظیر سلطان مراد از سلطنت در چنان موقعیت بحرانی، سبب بروز نگرانی و هیجاناتی در ادرنه گردید. عده‌ای که توانایی مالی داشته و صاحب امکانات بودند، با توجه به پیروزیهای قبلی صلیبی‌ها، به کوچ کردن به جانب آناتولی پرداختند. در اطراف ادرنه خندقها کردند و سنگرها ساختند. شاهزاده محمد در آن ایام سیزده ساله بود و

زاگانوس^۱ پاشا به عنوان لالا (لله) همراه وی بود. جندرلی زاده خلیل پاشا، وزیر اعظم و ملاخسرو (محمد بن فرامرز) نیز قاضی عسکر بود. سلطان محمد خردسال تحت تأثیر اللهاش زاگانوس پاشا، وزیر اعظم خلیل پاشا را که در زمان سلطان مراد در اداره امور استقلال داشت، تحت فشار قرار داد. از این رو، روابط وزیر اعظم با سلطان محمد و اللهاش به تیرگی کشید. یک ماه پس از انعقاد پیمان صلح ادرنه و ده روز پس از آنکه پادشاه مجارستان در سگدین با سوگند خود آن را تأیید کرده بود، پاپ اعلام داشت که پیمان صلح مذکور را که برخلاف نظر اوست نخواهد پذیرفت، و کوشید تا توسط نماینده اش در مجارستان یعنی کاردینال سزارینی، پادشاه مجارستان را به نقض پیمانی که به قید سوگند منعقد شده بود، وادارد. وی با عنوان کردن این مسئله که سوگند در برابر مشرکان ارزش و اعتباری ندارد، پادشاه مجارستان را ناگزیر از نادیده گرفتن پیمان مذکور نمود. مجلس سلطنتی مجارستان تصمیم به جنگ مجدد با ترکها گرفت. البته انگیزه های دیگری نیز در نقض صلح وجود داشت.

کناره گیری فرمانروایی باتجربه چون سلطان مراد از سلطنت و به حکومت رسیدن کودکی سیزده ساله، پیغام امیر قرامان با توجه به موقعیت سرزمینش و سوگندی که یاد کرده بود، — برغم آنکه خود عملاً اقدامی نکرد — به متحدان دایر بر اینکه اوضاع به نفع آنان است، علاوه بر آن تشویق امپراتور بیزانس، پاپ را به جنگ علیه عثمانی ها، اعزام شاهزاده اورخان (پسر چلبی محمد)، که در دربار امپراتور بیزانس بود، به حوالی چاتالجه با ادعای تصاحب تاج و تخت سلطنت، اوضاع را سخت بحرانی کرده بود (۲۰۱). به دنبال تحریکات وی (۲۰۲) اعزام ناوگانی از جانب پاپ به فرماندهی فرانچسکو گوندل مییری^۲ به قصد مسدود کردن چاناق قلعه (دارداتل) یعنی راه لاپسکی — گلیبولی به منظور جلوگیری از کوچ مردم از روم ایلی به آناتولی، و علاوه بر آن تأثیر نامه های تشویق آمیز امیرالبحر فرانچسکو گوندل مییری از عوامل اصلی شروع مجدد جنگ با ترکها گردید.

فرمانده ناوگان پاپ، مانع از انتقال نیرو از آناتولی به روم ایلی شده و این مسئله قطعی شده بود که ترکها را از بالکان بیرون خواهند راند. با دادن وعده پادشاهی بلغارستان به ژان هونیاد که موجب پیروزی صلیبی ها شده و راضی به جنگ مجدد با ترکها نبود، سرانجام او را نیز به این امر راضی کردند.

1. Zaganos.

2. Françesko Gondelmiyeri.

اتحاد بزرگ

به دنبال نقض معاهده ادرنه - سگدین، اتحاد بزرگی متشکل از مجارستان، بوهم (بوهیمیا)، افلاق، کرووات، لهستان، آلمان تشکیل شد، و هواداران پاپ، همچنین دولت ونیز هم با اعزام نهانی ناوگان، وارد این اتحاد شدند. ونیزی‌ها که در این امر دچار شک و تردید بودند، با شکستهای پی‌درپی ترکها، بارقه‌امیدی در دل‌هایشان جرقه زده بود که بتوانند از این اتحاد نفعی عاید خود کنند. ونیزی‌ها در صورت موفقیت و پیروزی متحدان می‌توانستند گلیبولی، سلاویک و برخی نواحی از سواحل دریای سیاه را تصاحب کنند. با این همه، پرچمهای خود را بر فراز کشتیهایی که در اختیار پاپ قرار داده بودند به اهتزاز درنیاورده و پاپ پرچمهای دوک‌نشین بورگوندی و جمهوری راگوسا را بر کشتیهایی ونیزیان نصب کرده بود (۲۰۳). هدف ونیزیان از این سیاست، این بود که خود را در مقابل عثمانیان بی‌طرف نشان دهند. حتی جمهوری راگوسا (دوبروونیک) نیز که به عثمانیان باج می‌پرداخت، همگام و همراه با مجارها به فعالیت پرداخته، درصدد بود که در پایان جنگ آلونیا و کانینا را تصاحب کند. با اینکه امپراتوری بیزانس بر این امید بود که از پیروزی متحدان سود ببرد، ولی چون از عثمانیان هراس داشت خود را در این مسئله چندان مشتاق نشان نمی‌داد. با این همه نمایندگان پاپ یعنی کاردینال ویکه کانگه لریوس^۱ و کاتالیکوس^۲ برای تشویق امپراتور از طریق موره به استانبول رفتند (۲۰۴). امپراتور یوانیس هشتم، ضمن تماس با پادشاه مجارستان و سایر مسیحیان، از آنان خواست که با استفاده از عصیان قرامان اوغلی، هر چه زودتر جنگ را آغاز کنند؛ و به دنبال عقد پیمان صلح ادرنه، دومین نامه را در ۳۰ جولای ۱۴۴۴ نوشت و اعلام داشت که ترکها در موقعیتی بس وخیم قرار دارند و بجاست که هرچه سریعتر جنگ را آغاز کنند. با این همه، برغم تشویق پاپ، خود قصد شرکت در جنگ را نداشت و در نظر داشت بی‌آنکه خونی از دماغ کسی بریزد، سهمی را نصیب خویش سازد، و نیز برغم وعده پاپ مبنی بر از میان برداشتن اختلافات موجود بین دو کلیسا (ارتدکس و کاتولیک)، امپراتور که از نتیجه کار بیم داشت تمایل چندانی به شرکت آشکار در این جنگ صلیبی از خود نشان نمی‌داد، فقط تنها کاری که کرد، این بود که شاهزاده اورخان را علیه سلطان جوان علم کند که وی نیز موقعیتی به دست نیاورد.

جنگ پس از نقض پیمان صلح، بلافاصله صورت نگرفت. زیرا صلیبی‌ها مدتی مستظر ماندند تا ترکها به موجب قرارداد ادرنه - سگدین اراضی متصرفی را به صربها بازپس دهند.

1. Vikekangelierios.

2. Katalikos.

در واقع نیز دولت عثمانی که از نقض یک‌جانبه قرارداد صلح اطلاعی نداشت، مناطقی را که در صربستان به تصرف درآورده بود، بازپس داد، و صلیبیون بعد از این جریان، دست به حمله زدند. ولی قبل از حمله آنها جاسوسان ترکها، اطلاع داده بودند که نیروهای مجارستان و افلاق در سواحل تونا (دانوب) گرد آمده‌اند (۲۰۵). فعالیت متحدین در فصل پاییز شروع شد. والی صربستان که کشور خویش را باز یافته بود، ضمن خودداری از نقض پیمانی که به قید سوگند بسته شده بود، دولت عثمانی را از وضع و موقعیت متحدین آگاه ساخت.

عبور صلیبیون از مرز (۲۰۶)

متحدین که باز لادیسلاس پادشاه مجارستان در رأس آنها قرار داشت، برغم عدم شرکت والی صربستان در جنگ، وارد خاک وی نشده، از طریق اوسووا از دانوب گذشتند و وارد ویدین شدند، و پس از به آتش کشیدن آنجا، در نیه‌بولی به نیروهای ولاد دراکول امیر افلاق پیوسته، در راستای تونا (دانوب) مدتی پیشروی کرده، بعد وارد شومنو شدند، و در مسیر خود روستاهای بی‌دفاع و حتی کلیساها را غارت کرده، و پس از تصرف شومنو، از طریق پره وادی به مقابل وارنا رسیدند، و بیست و هشت فروند از کشتیهای عثمانی‌ها را که در دهانه رودخانه کمچیک^۱ ساخته بودند و در دانوب فعالیت داشتند، به آتش کشیده شد و حوالی این منطقه به آسانی به تصرف درآمد.

همزمان با این اقدامات، بیست و پنج فروند کشتی از طریق دریای اژه فرارسید (۲۰۷)، در مقابل گلیبولی لنگر انداخت و برخی از آنها نیز در مقدس آغز (دهانه مقدس) یعنی بین سرای بورنی و اسکدار لنگر انداخت (۲۰۸).

دعوت از سلطان مراد برای فرماندهی اردو

به محض اطلاع از عبور سپاه صلیبی‌ها از مرز، وزیر اعظم خلیل پاشا، اوضاع را به اطلاع سلطان مراد رساند و پی‌درپی به وی پیغام می‌فرستاد که خود سلطان در رأس اردو قرار گیرد، و برای قانع کردن سلطان مراد و نیز آگاه کردن وی از ابعاد خطر، جبه علی‌بیگ را به بورسه فرستاد (۲۰۹). این اوضاع و موقعیت به خلیل پاشا فرصت این را داد که از سلطان مراد برای احراز مجدد مقام سلطنت دعوت به عمل آورد (۲۱۰). سرانجام بنا به توصیه وزیر اعظم و نیز توصیه سایر دولتمردان هواخواه وی، محمد دوم، از پدرش درخواست کرد که فرماندهی کل

1. Kamçik.

اردو را بر عهده گیرد. به دنبال این درخواست سلطان مراد با چهل هزار نفر از نیروهای آناتولی به حرکت درآمد. ولی چون تنگه چاناق قلعه (داردائل) توسط ناوگان صلیبی‌ها مسدود شده بود و امکان عبور به روم ایلی وجود نداشت، برای سرگرم کردن و فریفتن دشمن نیروی کوچکی به سوی چاناق قلعه فرستاد، خود به سرعت از طریق تنگه استانبول وارد گوزلجه حصار (آناتولی حصار) شد. وزیر اعظم خلیل پاشا درحالی که توپخانه را همراه داشت، با بخشی از نیروها وارد آن بخش از ساحل روم ایلی شد که در مقابل گوزلجه حصار قرار داشت (۲۱۱)، و با پرداخت یک سکه در ازای هر یک نفر، با کشتیهای جنوایی‌ها در بیستم ماه اکتبر وارد ساحل روم ایلی شد (۲۱۲).

هرچند هنگام عبور آنها، دو فروند از کشتیهای بیزانسی‌ها قصد جلوگیری از عبور آنها را کردند، ولی یکی از کشتیها بر اثر شلیک توپ غرق گردید و دیگری نیز درحال که صدمه دیده بود، گریخت. پس از اطلاع از ورود سلطان مراد به روم ایلی، نگرانی در دل فرماندهان دشمن به وجود آمد. سلطان مراد به سرعت خود را به ادرنه رساند و سلطان محمد [دوم] و وزیر اعظم را در آنجا گذارده (۲۱۳)، به عنوان فرمانده اردو، رو به سوی اردوی صلیبی‌ها که به مقابل وارنا رسیده بود، نهاد.

قبل از آغاز جنگ بنا به تقاضای ژان هونیاد، یک شورای جنگی تشکیل شد، و تصمیم بر این گرفته شد که بدون آنکه مسئله را طولانی کنند، بی درنگ به جنگ بپردازند.

جنگ وارنا

آرایش جنگی طرفین

در رأس جناح راست اردوی عثمانی‌ها، قراجه بیگلریک آناتولی و در رأس جناح چپ نیز خادم شهاب الدین پاشا بیگلریک روم ایلی قرار داشت (۲۱۴). در مرکز یعنی قلب اردو نیز، سلطان مراد فرمانده کل قرار گرفته بود (۲۱۵). معاهده ادرنه - سگدین بر فراز نیزه‌ای نصب شده، و در جلو بخش مرکزی اردو قرار داده شده بود، و چون بخش عقبه جبهه چندان استوار نبوده و استحکام داده نشده بود، احتمال و خطر حمله از این بخش بیشتر وجود داشت. در برابر ینی چریها (در قلب لشکر) خندقی وجود داشت که با تیرکهای تیز چوبین از آن محافظت می‌شد.

جناح چپ متحدین که متشکل از نیروهای افلاق و پنج دسته از قوای مجارها بود، به خاطر باتلاقیهای وارنا در امنیت قرار داشت، ولی جناح راست در جلگه و مشرف به شهر قرار داشت.

نظر به اینکه جناح راست، باز بود و بیشتر در معرض خطر قرار داشت، لذا، کلیه نیروهای مجارستان در این جناح گرد آمده بودند. رنگ پرچمشان سیاه بود. نیروهای تحت فرماندهی کاردینال ژولین سزارینی در این جناح بود. لادیسلاس پادشاه مجارستان در قلب (مرکز) زیر پرچم سن ژرژ (جرج مقدس) قرار داشت و پنجاه نفر از سواره نظام از وی محافظت می کردند. ژان هونیاد فرمانده کل، چون فرماندهی تمامی جناحها را عهده دار بود، سیار بود. با اینکه شمار واقعی نیروهای طرفین به روشنی معلوم نیست، ولی آنچه مسلم است اینکه شمار نیروهای دشمن بر نیروهای عثمانی فزونی داشت (۲۱۶). جنگ وارنا روز سه شنبه ۲۸ رجب سال ۸۴۸ / ۱۰ نوامبر ۱۴۴۴ اتفاق افتاد (۲۱۷). آن روز چون مصادف با عید پرهیز «سن مارتین» بود، لذا از نظر مسیحیان روزی فرخنده و مبارکی به حساب می آمد. قراجه پاشا بیگلریک آناتولی، فرماندهی جناح راست، و خادم شهاب الدین پاشا نیز فرماندهی جناح چپ اردوی عثمانی را بر عهده داشتند. سلطان مراد دوم طبق رسوم در قلب اردو و بین بینی چریها جای گرفته بود.

به محض شروع جنگ، ژان هونیاد شخصاً به جناح راست اردوی عثمانی که تحت فرماندهی قراجه پاشا بود، حمله برد و این جناح را به عقب راند. نیروهای افلاق نیز که جناح چپ را تحت فشار قرار داده بودند، این جناح را شکست دادند، به طوری که حتی به طرف قلب اردوی عثمانی که سلطان مراد آنجا قرار داشت، نیز حمله بردند، ولی عقب رانده شدند. به علت عدم تحکیم بخش عقبه اردوی عثمانی (که در آنجا اشتران و مهمات متمرکز شده بود) این بخش از اردو مورد تهدید قرار گرفت، و چون جناحهای یمین و یسار پراکنده و منهزم شده بودند، لذا در مرکز سپاه فقط سلطان با همراهانش و نیز نیروهای قپوقلی باقی مانده بودند. اما سلطان مراد نگرانی به دل راه نداده، در جای خود ایستاد و به فرماندهی خویش ادامه داد (۲۱۸).

لادیسلاس سوم پادشاه مجارستان که شاهد انهزام جناح راست و چپ نیروهای عثمانی بود، به هیجان آمد، برغم ممانعت ژان هونیاد، نتوانست خودداری کند و همراه با نیروهای لهستانی، رو به جانب قلب سپاه عثمانی و خود سلطان مراد نهاده، تا جایی که پرچمهای عثمانی افراشته شده بود، پیشرفت (۲۱۹). بینی چریها به شدت به دفاع پرداختند، و نیروهای دشمن را که وارد قلب سپاه شده بودند، برگرداندند. در این بین جوانی از بینی چریها به نام تیمور تاش، تبری به پای اسب پادشاه مجارستان زد، که پادشاه و اسبش به زمین در غلطیدند. یایاباشی (فرمانده یکی از دستجات بینی چریها) قوجه خضر به محض مشاهده سرنگونی پادشاه مجارستان، بی درنگ شتافت و سر پادشاه مجار را از تنش جدا کرد (۲۲۰). و آن را بر

سر نیزه‌ای زد و ضمن نشان دادن آن، با صدایی رسا فریاد کشید، که سبب تضعیف روحیه نیروهای لهستانی گردید (۲۲۱)، که ناچار دست به فرار زدند. اما هیچ‌یک موفق به فرار نشده، و همگی به قتل رسیدند (۲۲۲). جنگ وارنا، آخرین جنگ صلیبیون برای نجات قسطنطنیه بود.^۱

نتیجه

در این بین ژان هونیاد که موفق به پس‌راندن جناح چپ عثمانیان شده بود، به سرعت فرار سید، و سعی کرد تا جسد پادشاه مجار را بردارد، از این رو ضمن گفتن «ما نه به‌خاطر پادشاه، بلکه به‌خاطر دین خود برای جنگیدن آمده‌ایم.» تلاش کرد تا سربازان را تشجیع کند، و برای انجام این کار حتی دست به یکی - دو حمله نیز زد، ولی چون مشاهده کرد که سربازان فراری و انهزام یافته ترک پس‌ازاطلاع از خبر کشته شدن پادشاه مجار، بازگشته و بر نیروی عثمانیان افزوده شده است (۲۲۳)، حتی موفق به گردآوری سپاهیان خویش هم نشد. زیرا شیوع خبر کشته شدن پادشاه مجار، وحشتی عظیم در دل نیروهای صلیبی ایجاد کرده بود. ژان هونیاد تعدادی از سربازان لهستانی را که موفق به نجات جان خود شده بودند، همراه خود برداشته، گریخت. سلطان مراد با خودداری از ترک میدان نبرد، سبب این پیروزی بزرگ عثمانیان گردید.

در جنگ وارنا، قراجه پاشا داماد پادشاه عثمانی و بیگلربیگ آناتولی، و عثمان‌بیگ پسر عموریگ و نوه قراتیمور تاش پاشا، به شهادت رسیدند. از اردوی دشمن نیز، لادیسلاس پادشاه مجارستان، و کاردینال ژولین سزارینی که عامل اصلی به‌هم خوردن پیمان صلح محسوب می‌شد، کشته شدند. برخی از فرماندهان بزرگ دشمن به اسارت درآمدند. فراریان را تا ساحل رود تونا (دانوب) مورد تعقیب قرار دادند. بنا به مآخذ و منابع عربی زبان، تلفات عثمانی‌ها حدود ده‌هزار نفر، و تلفات دشمن نیز خیلی بیشتر از آن بود (۲۲۴). جنگ وارنا و شکست ژان هونیاد، ننگ شکست قبلی عثمانیان را تا حدودی زدود و سبب تحکیم موقعیت و استقرار ترکها در روم ایلی شد. جنگ وارنا از صبح تا عصر یعنی حدود هشت - نه ساعت به‌طول انجامید.

۱. جهان‌شاه قراقوینلو در شعبان ۸۵۳ / ۱۴۴۹، در پاسخ نامه‌ای که توسط مولانا شکرالله به مناسبت فتح و پیروزی وارنا برایش فرستاده شده بود، نامه تبریکی ارسال داشت (آرشیو توفقایی سرای شماره ۸۳۴۳) «یادداشت مؤلف».

دور دوم سلطنت سلطان مراد دوم

سلطان مراد پس از مراجعت از وارنا به ادرنه بنا به توصیه و تشویق وزیر اعظم خلیل پاشا، و سایر ارکان و بزرگان کشور با این احتمال که خطر هنوز به کلی مرتفع نشده است، از بازگشت به آناتولی خودداری، و دور دوم فرمانروایی خود را، این بار با تشریک پسرش محمد، آغاز کرد (۲۲۵).

این پیروزی طی ارسال فتحنامه‌هایی به اطلاع ملک ظاهر چقماق سلطان مملوکان، و شاهرخ میرزای تیموری، و نیز جهان‌شاه حکمران قراقوینلوها رسید، و ضمن ارسال هدایایی، عده‌ای از اسرا را که در جنگ به دست آورده بودند، فرستادند (۲۲۶). علاوه بر هدایایی که توسط عزب بیگ برای سلطان مملوک فرستاده شد، بیست و پنج نفر از اسرای جنگی را نیز فرستادند.

دور دوم سلطنت سلطان محمد دوم

سلطان مراد در این دومین دور فرمانرواییش که حدود یک سال طول کشید، چون دریافت که خطر و مسئله‌ای به وجود نیامد، بنا به نوشته اوروج بیگ (ص ۵۸)، برای دومین بار پسرش را به خاطر آینده‌اش به فرمانروایی گمارد و خود به مانيسا رفت (تقریباً اوایل ماه رمضان سال ۸۴۹ / سپتامبر ۱۴۴۵). سلطان محمد طی نامه‌ای به سلطان مملوکان اطلاع داد که پدرش بنا به خواسته خود از سلطنت کناره‌گیری کرده و او جانشینش شده است (۲۲۷).

این دومین دور سلطنت سلطان محمد [دوم] نیز زیاد به طول نیانجامید. گروه زاگانوس پاشا رقیب وزیر اعظم خلیل پاشا و گروهش که اطراف پادشاه جوان را گرفته بودند، او را برای فتوحات جدیدی تشویق و تحریک می‌کردند. خلیل پاشا از خطر حضور ژان هونیاد در آن سوی دانوب که شاهزاده افلاق نیز بدو پیوسته بود، اطلاع داشت (یورگا، ج ۱، ص ۴۴۴) و از این رو به پادشاه جوان توصیه می‌کرد که با احتیاط عمل کند. در واقع به علت برخی اقدامات هواداران جنگ، والی صربستان و حکمرانان قرامان و جندر، در مقام شکایت نزد سلطان مراد که در مانيسا بود، برآمدند. سلطان مراد قاطعانه از پسرش خواست تا از هر نوع اقدام تعرض آمیز خودداری کند (هشت بهشت، تاریخ بهشتی و تاریخ عالی). در ذیحجه سال ۸۴۹ / مارس ۱۴۴۶، آتش سوزی بزرگی در ادرنه صورت گرفت، که به دنبال آن یسعی چریها در خارج از ادرنه در بالای تپه‌ای در جزیره گرد آمده، شورشهایی برپا داشتند. یسعی چریها، اقامتگاه برخی از ارکان دولت، بویژه اقامتگاه خادم شهاب‌الدین پاشا بیگلریک روم ایلی را که دشمن درجه یک وزیر اعظم خلیل پاشا بود، غارت کردند، و در صدد قتل خود وی نیز

برآمدند که با فرار به کاخ نزد سلطان محمد، موفق به نجات جان خویش شد (۲۲۸). آتش این عصیان که گفته شد به علت سقوط عیار پول (سکه) صورت گرفته است (۲۲۹)، با افزایش حقوق ینی چریها به میزان نیم آقچه، خاموش شد. با این همه وزیر اعظم خلیل پاشا، سایر دولتمردان نظیر اسحاق پاشا، ساروجه (ساریجه) پاشا، با قوروجی دوغان فرمانده ینی چریها، و نیز اوزگور اوغلی عیسی بیگ بیگلریگک آناتولی نهانی به مذاکره پرداخته، تصمیم گرفتند مجدداً سلطان مراد را به سلطنت وادارند، و ساروجه پاشا را برای آوردن سلطان به مانيسا فرستادند.

سومین دور سلطنت سلطان مراد دوم

به موجب تصمیم اتخاذ شده، سلطان محمد را می‌بایست به بهانه شکار از شهر خارج کنند، و سلطان مراد را نهانی به ادرنه آورده، سلطان اعلام دارند، و طبق همین برنامه سلطان مراد به ادرنه آمده و فرمانروا اعلام گردید، و سلطان محمد را نیز به سنجق سابق خود یعنی مانيسا فرستادند (۲۳۰). بنا به نوشته برخی از منابع تاریخی، زاگانوس پاشا معلم، مشاور و وزیر سلطان محمد، همراه وی به مانيسا رفت، و بنا به برخی از منابع دیگر نیز از مقامش عزل گردید و به بالیکیسیر تبعید شد. سلطان محمد کینه شدیدی از وزیر اعظم خلیل پاشا که سبب شده بود، وی دوبار از سلطنت خلع گردد، در دل گرفت، و پس از فتح استانبول به بهانه اینکه خلیل پاشا مانع فتوحات وی شده است، او را به قتل رسانده، انتقام خود را گرفت. این دور دوم سلطنت و فرمانروایی سلطان محمد، به تقریب سه ماه و نیم بود (۲۳۱).

موره تحت نفوذ ترکها

معبور کورنت، دروازه موره

رشته وابستگی منطقه موره که در زمان سلطنت سلطان یلدرم بایزید تحت نفوذ عثمانی‌ها درآمده بود، بعد از جنگ آنکارا از هم گسیخت.

سلطان مراد دوم که پس از شکست از صلیبیون ناچار به قبول معاهده ادرنه - سگدین شده بود، از سلطنت کناره گیری کرد و به بورسه رفت. در این بین کستانین (کنستانتین) (۲۳۲) والی موره که برادر امپراتور بود، اوضاع را مساعد دید، مناطق تب^۱، بشوتیا^۲ و

1. Teb.

2. Beotya.

پندوس^۱ را به تصرف درآورد، و به قصد دفاع از موره، به فعالیت پرداخت. کنستانتین برای جلوگیری از تهاجم ترکها از جانب شمال سراسر معبری را که گوردس^۲ و کورنت^۳ (گذرگاه تنگ) نامیده می‌شد و دروازه و مرز موره از طریق خشکی به‌شمار می‌رفت، استحکام بخشید (۲۳۳). پنج حصار که در منابع عثمانی به‌گرمه حصار معروف است، مانع بزرگی برای کسانی بود که قصد ورود به موره را داشتند. علاوه بر آن در مقابل آن نیز خندقی بزرگ و قابل توجه وجود داشت (۲۳۴).

تصرف کورنت و تسلط ترکها بر موره

در سطور پیشین گفته شد که کنستانتین چون دید که تنگه چاناق قلعه (داردائل) توسط ناوگان پاپ مسدود شده، و پادشاه مجارستان نیز وارد وارنا شده است، از فرصت استفاده کرده، با احتمال اینکه عثمانیان در روم ایلی کاملاً منهزم خواهند شد، از معبر کورنت گذشت و تب و شهرهای همجوار آن را تصرف کرد. بعد از پیروزی ترکها در جنگ وارنا، سلطان مراد از کنستانتین خواست تا شهرهایی را که به تصرف درآورده است، باز پس دهد، ولی پاسخ مثبتی دریافت نکرد. کنستانتین خود را آماده جنگ نمود و به تحکیم اگزامیلیون یعنی گذرگاه کورنت پرداخت.

حکومت عثمانی به دنبال این مسئله، چون می‌خواست موره را مجدداً تحت نفوذ خود درآورد، لذا، پس از آنکه اطلاعات لازم و کافی را از فرمانده مشهور آقنجیها یعنی تراخان بیگ پاشایگیت اوغلی به‌دست آورد، ابتدا تراخان بیگ را همراه نیروهای آقنجی مأمور اشغال و تصرف موره نمود. چون برای تصرف قلعه‌های کورنت به تعداد زیادی گلوله توپ نیاز بود و لازم بود که هر پنج قلعه یکجا کوبیده شود، بنابراین با اشتراک مقدار زیادی مس به حوالی کورنت حمل، و به ساختن توپ پرداخته شد، هم به همت تراخان بیگ و هم به همت نیروهای اصلی عثمانیان به فرماندهی شخص سلطان مراد که در ۸ رمضان سال ۸۵۰ / ۲۷ نوامبر ۱۴۴۶ به نزدیکی کورنت آمده بودند، سرانجام در دهم ماه دسامبر کورنت به تصرف درآمد. بر اثر پیشرفت عثمانی‌ها در امر توپخانه، حصار در طی سیزده روز سوراخ شد و نخست یکی از بنی‌چریها به‌نام خضر، از حصار بالا رفته و از سوراخی که ایجاد شده بود، داخل قلعه شد، پاتراس که در منابع عثمانی آن را «بالیه بادرا» نامیده‌اند، و نیز گوردس به

1. Pindos.

2. Gördes.

3. Korent.

تصرف درآمد (۲۳۵). بعد از گشوده شدن دروازه موره، از یک سو سلطان مراد، و از سوی دیگر تراخان بیگ به حرکت درآمدند. کنستانتین، با مشاهده این اوضاع خالکوندیلاس مورخ مشهور را به عنوان سفیر نزد سلطان مراد فرستاد. فرستاده کنستانتین ابتدا بازداشت شد، ولی بعد چون کنستانتین پرداخت باج سالانه را و نیز تخریب استحکامات کورنت را پذیرفت، طرفین به توافق رسیدند (۲۳۶). بنا به نوشته دوکاس، در این حملات عثمانی ها حدود شصت هزار نفر را به اسارت درآوردند (۲۳۷).

کنستانتین در آگازس والی موره، در سال ۱۴۴۸ م. با موافقت سلطان مراد دوم، بر برادرش توماس ترجیح داده شد و بجای برادر دیگرش یوانیس هشتم، امپراتور بیزانس شد (۲۳۸)؛ و برادرانش توماس و دیمتریوس را به والیگری موره فرستادند.

آلبانی و اسکندربیگ

اوضاع آلبانی در نیمه اول قرن پانزدهم

تسلط ترکها بر آلبانی سبب مجادلات بسیاری شد، و ترکهایی که در آنجا مستقر شدند، با شورشهای متعددی روبرو گردیدند. آندره توپیا امیر آلبانی در سال ۱۴۳۲ م. سر به شورش برداشت و به نیروهای ترک مستقر در آلبانی حمله برده، پس از غلبه بر آنها، عصیانهای این منطقه گسترش بسیار یافت و نیروهایی که در سال ۱۴۳۳ م. برای سرکوبی آلبانی ها به فرماندهی علی بیگ پسر اورنوز اعزام شدند و نیز نیروهای دیگری که سال بعد به فرماندهی عیسی بیگ سنجق بیگ اوسکوب و پسر دیگر اورنوز فرستاده شدند، مغلوب عاصیان شدند. اما نیروهایی که بعد از آن تحت فرماندهی تراخان بیگ اعزام شدند، این سه شکست را جبران کردند، و بدین ترتیب در آلبانی از سال ۱۴۳۸ تا سال ۱۴۴۳ م. که اسکندربیگ سر به عصیان برداشت، سکون و آرامش برقرار گردید، و تشریف به دین اسلام در بین اهالی آلبانی آغاز شد. در جریان عصیان آلبانیایی ها که فوقاً شرح آن گذشت. یانی (یان / ژان) کاستریوتا که حاکمیت عثمانی ها را پذیرفته بود، دو پسرش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد.

خانواده کاستریوتا و اسکندربیگ

در طی فعالیتهای عثمانیان در آلبانی، یانی (ژان) کاستریوتا حکمران اماتیا^۱ یا میردیتا^۲ از خاندان کاستریوتا — که ابتدا در سال ۱۴۱۰، و بعد در ۱۴۲۳ و ۱۴۲۴ حاکمیت عثمانیان را

1. Ematya.

2. Mirdita.

پذیرفته بود — پسرانش را به عنوان گروگان به دربار عثمانی فرستاد (۲۳۹). کوچکترین این پسران یعنی اسکندر زنده ماند و سایرین فوت کردند. این کودک آلبانیایی که نام مسیحی وی ژرژ، و نام اسلامی او اسکندر بود، سالهایتمادی در نزد ترکها و در دربار عثمانی پرورش یافت و به مقام سنجق‌بیگی رسید. به دنبال فوت پدرش یانی (ژان) کاستریوتا در سال ۱۴۴۳ م. کشورش مستقیماً ضمیمه قلمرو عثمانیان گردید.

اسکندربیگ که درصدد به دست آوردن کشورش بود، می‌خواست با فرار از نزد عثمانی‌ها، میردیتا را به تصرف درآورد. سرانجام فرصتی را که در انتظارش بود، به دست آورد. وی در اثنای جنگ عثمانیان با ژان هونیاد در موره‌وا (نزدیک نیش)، از آنجا گریخت و سبب شکست عثمانیان شد. وی درحالی که فرمانی جعلی دایر بر سنجق‌بیگی کرویا^۱ (آچه حصار) را در دست داشت، وارد آن شهر شد، و پس از کشتن محافظان ترک آنجا، به جنگهای خود علیه عثمانیان که در تاریخ شهرت دارند، پرداخت (۲۴۰).

سلطان مراد در سال ۱۴۴۷ م. به تشویق حمزه‌بیگ (۲۴۱) برادرزاده اسکندربیگ، راهی قلعه کرویا شد و آنجا را در ۸۵۱ ه. ق. / ۱۴۴۷ م. به محاصره درآورد. وی در اثنای محاصره دستور داد تا به ساختن توپ پردازند، و با آتش توپخانه، با اینکه قلعه را سوراخ کرد، ولی موفق به تصرف کرویا نشد (۲۴۲). سلطان مراد درصدد ادامه محاصره برآمد تا مردم را از شدت گرسنگی وادار به تسلیم کند. در این بین توسط افرادی که ژرژ برانکوویچ والی صرب فرستاده بود، اطلاع یافت که ژان هونیاد، با گردآوری نیروهای مجارستان، اردل و افلاق از دانوب گذشته وارد صربستان شده است، و به ناچار دست از محاصره کرویا برداشت. اسکندربیگ در جریان محاصره، در کرویا حضور نداشت، بلکه برای کمک به شهر و حمله به نیروهای عثمانی قرارگاهی در کوه برای خود ساخته بود (۲۴۳).

محمد سنجق‌بیگ مانيسا که پا به هفده سالگی گذارده بود، در این جنگ همراه پدرش بود (۲۴۴). شرح مجادلات اسکندربیگ با عثمانیان که تا تاریخ فوت وی ادامه یافت، در جلد دوم کتاب آمده است. بدین جهت به توضیحات فوق درباره وی بسنده شد.

دومین جنگ کوسووا

ژان هونیاد و جنگ صلیبی جدید

دولت عثمانی سرگرم سرکوب و آرام کردن شورشهایی بود که مردم آلبانی به تحریک

1. Kroya.

اسکندریه ایجا کرده بودند. هنگامی که سلطان مراد دوم شخصاً سرگرم محاصره مرکز اسکندریه یعنی کرویا (آچه حصار) بود، چون از عبور ژان هونیاد از مرزهای قلمروش هم توسط سنجق بیگ ویدین و هم از طریق اطلاعاتی که والی صربستان فرستاده بود، آگاه شد، از محاصره کرویا دست کشید و مراجعت کرد. ژان هونیاد نایب السلطنه آلبرت فرزند کوچک لادیسلاس شده، تمام امور کشور را به دست گرفته، و در صدد زدودن لکه ننگ شکست وارنا بود. ژان هونیاد علاوه بر نیروهای مجاری، از افلاق، لهستان، اردل و آلمان نیز نیرو گرد آورده بود.

عبور ژان هونیاد از مرز

ژان هونیاد، به غیر از بیست و پنج هزار نفر نیروی مجاری، با نیروهایی که از افلاق، بوهم (بوهمیا)، لهستان و آلمان گرفته و مجموع آنها به نود هزار نفر می رسید، پس از اشغال صربستان که با وی متحد نبود، به پیشروی ادامه داد. اسکندریه امیر آلبانی نیز به وی وعده اعزام نیرو داده بود.

سلطان مراد دوم چون اطلاع یافت که ژان هونیاد در شرف عبور از تونا (دانوب) می باشد، به سرعت آلبانی را ترک کرد و به صوفیه رفت، و از مرخص کردن اردو خودداری نمود و عده ای را به عنوان «خرچلیق جی» (۲۴۵) برای آوردن معاش و عایدات سپاهیان تیولدار تعیین کرد و به سرزمینها و ولایات سپاهی ها فرستاد، و خود در صوفیه اقامت کرد. ژان هونیاد، از صربستان خارج شده، بعد از ورود به اراضی عثمانیان، در اواسط شوال ۸۵۲ / اکتبر ۱۴۴۸، وارد کوسووا شد، به دنبال وی، سلطان مراد دوم نیز با نیرویی هشتاد - یکصد هزار نفری فرارسید. در اردوی عثمانی، نیروهای امدادی اعزامی قرامان اوغلی نیز - طبق معاهده ای که فیما بین وجود داشت - حضور داشتند (۲۴۶).

سلطان مراد دوم پیش از آغاز جنگ، در صدد برآمد با اعزام سفیری نزد ژان هونیاد با وی معاهده صلح منعقد کند (۲۴۷). ولی چون پیشنهادش پذیرفته نشد، فرستاده اش مراجعت کرد (۲۴۸). دولشکر یک شبانه روز بی آنکه اقدام به حمله کنند، در برابر هم قرار گرفتند، و قبل از حمله در همان محلی که بودند، با تیر، توپ و تفنگ به مبادله آتش پرداختند (۲۴۹).

در این جنگ، فرزندان فرماندهان مشهور آقنجیهای مرزها یعنی اسحاق بیگ اوغلی، تراخان بیگ پاشایگیت اوغلی، و خضر بیگ میخال اوغلی - که هر یک خود فرمانده آقنجیها بودند - سلطان مراد دوم را همراهی می کردند. با استفاده از تجربه ای که از جنگ وارنا به دست آمده بود، آذوقه و مهمات را در عقبه اردو قرار داده، و گروهی از مهمتران و

خدمتکاران را مسلح ساخته، آنها را در همان محلی که مهمات را گذارده بودند، جای داده، و فرماندهی آنها را به ستان بیگ برادر ساروجه پاشا سپردند (۲۵۰). جنگ در ۱۷ ماه اکتبر ۱۴۴۸ شروع و تا نوزدهم همان ماه یعنی سه روز طول کشید (۲۵۱). جنگ با حمله ژان هونیاد آغاز گردید. چاووشهای^۱ اردو، با صدایی بلند و رسا و سخنانی هیجان برانگیز سربازان را تشویق و تشجیع می کردند. اردوی عثمانی طبق معمول مرکب از سه جناح راست، چپ و قلب (مرکز) بود. سبیلی ها و مجارها در جناح راست اردوی دشمن، در جناح چپ نیز، نیروهای آلمان، بوهیمیا و ترانسیلوانیا، و در مرکز نیز نیروهای افلاق (اولاخ) قرار داشتند.

جنگ موره

ژان هونیاد چون می دانست که علت شکست در جنگ وارنا ناشی از هیجان زدگی و شتاب لادیسلاس، و حمله حساب نشده او به قلب سپاه عثمانیان بود، این بار چون فرماندهی را خود بر عهده داشت، اطمینان داشت که پیروز خواهد شد. در اردوی صلیبیون شخصی به نام داود پسر ساوجی بیگ پسر سلطان مراد اول که پس از قتل پدرش به دست سلطان موفق به فرار شده بود حضور داشت (۲۵۲).

در نخستین روز جنگ (۱۷ اکتبر) بخشی از نیروهای سبک اسلحه در شرایط مساوی به جنگ پرداختند، و پیروزی نصیب هیچ یک از آنها نشد. ژان هونیاد با اعتماد به نیروهای تحت فرماندهی خود، امیدوار بود که نیروهای عثمانی در دومین روز جنگ، عقب نشینی کنند. حمله اصلی حوالی ظهر روز دوم جنگ آغاز گردید و تا غروب همان روز ادامه یافت، باز هم پیروزی نصیب هیچ یک از طرفین نشد. حتی حمله ای که در نیمه شب به توصیه داود پسر ساوجی به اردوی عثمانی صورت گرفت، نیز نتیجه ای عاید نکرد (۲۵۳). نتیجه نهایی در سومین روز جنگ مشخص شد.

جنگ روز سوم، قبل از طلوع آفتاب آغاز شد. طبق نقشه قبلی، جناحهای نیروهای عثمانی وانمود کردند که قادر به مقاومت نیستند و عقب نشینی کردند، و بدین ترتیب چون جناح مرکزی در برابر دشمن باز و بی دفاع ماند، دشمن به شدت به قلب سپاه حمله برد. ینی چریها

۱. Çavuş، به مأمورانی که حکومت عثمانی در بخشها و خدمات مختلف از آنها استفاده می کرد، اطلاق می گردید، استفاده از چاووشها از زمان حکومت یلدرم بایزید مرسوم شد. آنها به دو قسمت تیول دار و مزدبگیر تقسیم می شدند و تقسیمات مختلفی داشتند (م).

سرسختانه به دفاع پرداختند. نیروهای مرکزی عثمانیان نیز طبق نقشه از قبل طرح ریزی شده، بتدریج عقب‌نشینی کردند. در این بین بود که نیروهای جناح راست و چپ عثمانیان، قوای دشمن را که وارد قلب سپاه عثمانی شده بود، از پشت سر و از پهلو، در محاصره گرفتند. در این عملیات جناح راست تحت فرماندهی تراخان بیگ مرکز ثقل حمله متقابل عثمانیان را تشکیل می‌داد. زیرا تراخان بیگ جناح راست نیروهای ژان هونیاد را که سرگرم جنگ با جناح چپ قوای عثمانی بودند، در محاصره گرفته بود. دشمن که به محاصره شدن خود پی برده بود، مأیوسانه می‌جنگید.

در این بین با تدبیر و کیاست جندرلی زاده خلیل پاشا وزیر اعظم، و وعده و وعیدهای وی، نظر شاهزاده افلاق به سوی عثمانیان جلب شد، و درست در یک موقعیت حساس، نیروهای افلاق، صلیبی‌ها را ترک گفتند، و دشمن به کلی زبون و متزلزل شد (۲۵۴). در واقع وحشت عمومی نیروهای دشمن را که از روبرو و پشت سر مورد حمله قرار گرفته بودند، فراگرفت، ولی با عقب‌نشینی تا حدودی موفق شدند خود را به سنگرهای اصلی خود برسانند. هونیاد فرماندهان را گرد آورد و با آنان به مذاکره پرداخت، و دستور داد که آلمانی‌ها و توپچیها را به مقابل قرارگاه سلطان مراد بردند و خود نیز مخفیانه اردوگاهش را ترک گفت و همراه با سواره نظام برگزیده خود شبانه فرار کرد (۲۵۵).

در ۱۹ اکتبر یعنی سومین روز جنگ ترکها به مرکز اردوی هونیاد که استحکام بخشیده بود، حمله بردند. با اینکه نیروهای آلمانی و بوهیمیایی از خود دفاع کردند، ولی چون فرماندهانشان یعنی ژان هونیاد — که در مقابل ترکها رجزخوانی می‌کرد — شبانه فرار کرده بود، آنها نیز پراکنده شدند و فقط شمار خیلی از قوای دشمن موفق به نجات خود شد. تعداد تلفات دشمن حدود هفده هزار نفر بود که اصلزادگان مجاری نیز جزو آنها بودند (۲۵۶). هامر می‌نویسد در این جنگ سخت که سه روز طول کشید، ترکها چهل هزار نفر تلفات دادند (۲۵۷) که بسی مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. خانکوندیل شمار تلفات عثمانی‌ها را چهار هزار نفر ذکر کرده است (۲۵۸).

آخرین سالهای سلطنت سلطان مراد دوم

سلطان مراد دوم که دختر امیر ذوالقدر را برای ازدواج با پسرش محمد در نظر گرفته بود، نظر وزیر اعظم خلیل پاشا را در این مورد جویا شد، و او نیز کاملاً با این نظر موافقت کرد. در آن ایام سلیمان بیگ پسر ناصرالدین محمد حکمران امیرنشین ذوالقدر بود؛ و چون سلطان

چلبی محمد نیز با دختر ناصرالدین محمد ازدواج کرده بود، لذا، خویشاوندی دیرینه‌ای بین این دو خاندان وجود داشت. شاهزاده محمد قبلاً ازدواج کرده بود و از همسرش گلبهار صاحب پسری به نام بایزید (سلطان بایزید دوم) شده بود. بنا به تصمیم اتخاذ شده، همسر خضر بیگ پسر یورگوچ پاشا، سنجق بیگ آماسیه به عنوان خواستگار به البستان فرستاده شد، و یکی از پنج دختر سلیمان بیگ برای ازدواج با شاهزاده محمد انتخاب گردید. در سال ۸۵۳ ه. ق. / ۱۴۴۹ م. مراسم عقد توسط هیأتی که به البستان فرستاده شد، انجام گردید، و عروس را به ادرنه آوردند، و مراسم عروسی صورت گرفت. این دختر که سَتی^۱ نام داشت در سال ۸۷۱ ه. ق. / ۱۴۶۶ م. در ادرنه درگذشت.

تأسیسات سلطان مراد دوم

مهمترین تأسیسات و بناهایی که به دستور سلطان مراد ساخته شد، در ادرنه و بورسه بود. ادرنه در زمان حکومت وی، از نظر عمران و آبادی به نهایت درجه خود رسید. مسجد مرادیه، مدرسه، مؤسسه خیریه، دارالحديث و مسجد «اوج شرفه‌لی» (جایگاه اذان در مناره‌های مساجد) از آثار تاریخی ساخت سلطان مراد دوم در ادرنه به شمار می‌آیند. مسجد جامع مرادیه، مدرسه و مؤسسه خیریه موجود در بورسه نیز از آثار سلطان مراد دوم است. قصبه ارگنه^۲ را سلطان مراد ساخت و پل مشهور ارگنه و مسجد و مؤسسه خیریه موجود در آنجا نیز از کارهای اوست. مساجدی نیز در سلانیک و ایپسالا از او بر جای مانده است. سلطان مراد دوم برای پیشبرد و اعتلای سطح فرهنگ کشورش از هیچ‌گونه کوششی فروگذار نکرد، و آثار بسیاری به نام وی تألیف و ترجمه گردید که در بخش مربوط از آنها سخن خواهد رفت. در زمینه تداوم حیات فکری پس از عمش امیر سلیمان، بیشترین فعالیت را از خود نشان داد، و حتی در این زمینه از او نیز پیشی گرفت.

فوت سلطان مراد و شخصیت او

سلطان مراد تقریباً ساعت ۱۰ نخستین چهارشنبه ماه محرم سال ۸۵۵ / سوم فوریه ۱۴۵۱، بر اثر سکه درگذشت. جسدش را مومیایی کرده، و وزیراعظم خلیل پاشا، بی‌درنگ به پسرش شاهزاده محمد والی مانيسا پیغام فرستاد و تا آمدن وی جنازه را نگاه داشتند. شانزده روز بعد شاهزاده محمد به آنجا رسید و فرمانروا اعلام شد، و جسد سلطان مراد دوم به موجب

1. Sitti.

2. Ergene.

وصیتنامه‌اش — که دوسال و نیم قبل تنظیم شده بود — به بورسۀ انتقال داده شد و در آرامگاهش دفن گردید. در وصیتنامه تأکید شده بود هیچ‌کس دیگری را در آرامگاه وی دفن نکنند (نشریه اوقاف، سال چهارم، ۱۹۵۸).

تمامی مورخان عثمانی، مسلمان و مسیحی در این مورد متفق‌القولند که سلطان مراد دوم مردی با روحی ظریف و حساس، و بسیار عادل و صاحب مروت، سخت پایبند عهد و قول خود بود. او صاحب اراده‌ای راسخ، و مردی بود مدبر و دلیر. مردی گشاده‌رو بود و دوست کسانی بود که به عهد و میثاق خود وفادار می‌ماندند و برعکس دشمن سرسخت افرادی بود که پیمان شکنی می‌کردند. همان‌گونه که هامر نیز اعتراف کرده است، وی کشورش را با افتخار و حقانیت اداره می‌کرد، و در اذهان ملت خود، به دینداری، عدالت و وقار مشهور بود. به پیمان صلح بیشتر از زمان جنگ، احترام قائل بود (۲۵۹). سلطان مراد دوم مردی حساس با روحی ظریف بود. دوستدار مباحثات علمی، و از علما و دانشمندان حمایت می‌کرد، و برای آنان مقرریهای خاصی تعیین می‌کرد. شیفته موسیقی، شعر و ادبیات بود. مجالس او پیوسته با این قبیل افراد حساس و هنرمند مزین بود. به محض اطلاع از اینکه کشورش در معرض خطر قرار گرفته است، مجلس عیش و عشرت را ترک گفته به مرزها می‌شتافت. اداره تمامی امور کشور را به وزیر اعظم‌هایش، جندرلی ابراهیم پاشا و پسرش خلیل پاشا واگذار کرده بود (۲۶۰). طبق تقویم میلادی هنگام فوت چهل و هشت سال داشت (۲۶۱). دوره فرمانرواییش طبق سالشمار هجری، سی سال و شش ماه و هفده روز بود و به حساب سال میلادی نیز بیست و نه سال و هشت ماه بود.

فرمانروایی سلطان محمد دوم (فاتح)

محمد دوم هنگامی که در شانزدهم ماه محرم سال ۸۵۵ / ۱۸ فوریه ۱۴۵۱، برای سومین بار در ادرنه به فرمانروایی رسید، بین نوزده و بیست سال داشت (۲۶۲). سلطان مراد دوم هنگام فوتش، علاوه بر محمد، پسر شیرخواره‌ای به نام احمد از همسرش که نوه اسفندیاریبگ بود، داشت. وزیر اعظم خلیل پاشا، مرگ سلطان مراد را مخفی نگاه داشت، و پنهانی این خبر را به شاهزاده محمد والی مانيسا اطلاع داد. طبق آداب و رسوم فرمانروای جدید، که با شتاب خود را به ادرنه رسانده بود، طفل شیرخواره را خفه کردند. جندرلی زاده خلیل پاشا را که دوبار موجب خلع وی از سلطنت شده بود، مجدداً در مقامش ابقا کرد، و کینه‌ای را که از وی به دل داشت، بروز نداد. زیرا چون از قدرت و نفوذ وی بویژه در امر

خلعش از سلطنت آگاه بود، تصمیم گرفت تا تحکیم موقعیتش با وی مدارا کند.

نقض پیمان صلح از طرف امیر قرامان

امیرنشین قرامان که با استفاده از هر فرصتی علیه عثمانی‌ها دست به عملیات خصمانه می‌زد، این بار نیز در صدد برآمد از تغییر سلطنت بهره‌برداری کند. ابراهیم بیگ در این مورد با جمهوری و نیز پیمانی منعقد کرد و شخصاً به علائیه که به اشغالش درآورده بود، رفته و ضمن برقراری ارتباط با ونیزی‌ها، با دراختیارگذاشتن نیرو در اختیار برخی از فرزندان امرای آناتولی، آنها را روانه مرزهای عثمانی کرد. بدین جهت فرمانروای جوان عثمانی نخستین جنگ خود را علیه امیر قرامان انجام داد، و برای اینکه در روم ایلی مورد تعرض قرار نگیرد، دایی قراجه پاشا، بیگلریک روم ایلی را همراه با سربازان و نیروهای روم ایلی — به علت عدم انعقاد پیمان صلح با مجارها احتمال حمله از جانب ژان هونیاد می‌رفت — در صوفیه مستقر کرد.

سلطان محمد قبل از عزیمت، بجای اوزگور اوغلی — که به خاطر عدم توانایی در سرکوبی قرامان اوغلی از مقامش عزل شده بود — اسحاق پاشا بیگلریک آناتولی را منصوب، و اعزام داشت. اسحاق پاشا، ابتدا به الیاس بیگ پسر احمد بیگ از آل متشه که در منطقه متشه ادعای فرمانروایی می‌کرد، حمله برد. الیاس پس از پی‌بردن به این مسئله که ادعایش مورد استقبال قرار نخواهد گرفت، به رودوس گریخت (ابن کمال، ج ۷، ص ۲۱-۱۹).

سلطان محمد دوم هنگامی که همراه با اردویش رو به جانب آق‌شهر و بی‌شهر (بیگ‌شهر) نهاد، ابراهیم بیگ که متوجه شده بود، قادر به مقاومت و مقابله نخواهد بود، به طاش ایلی واقع در منطقه ارمناک عقب نشست، و توسط ملا ولی از علما تقاضای صلح کرد. با میانجیگری وزرا تقاضای وی را پذیرفت، و امیر قرامان آق‌شهر، بی‌شهر و سیدی‌شهر را که با توجه به شرایط حساس، پیش از جنگ وارنا و با رضایت سلطان مراد دوم اشغال کرده بود، به عثمانی‌ها بازپس داد (۲۶۳)، و ایلگین به عنوان مرز تعیین گردید و امیر قرامان متعهد شد که در جنگها نیروی نظامی در اختیار عثمانیان قرار دهد. از جمله پیشنهادهای امیر قرامان، ازدواج پادشاه جوان عثمانی با دخترش بود. ولی در منابع تاریخی ترکیها به مطلبی دایر بر ازدواج سلطان محمد با این دختر برخورد نشده است (۲۶۴). در پی این جنگ قرامان، سلطان عثمانی، قصاب اوغلی محمود بیگ را به نمایندگی خود، نزد ابراهیم بیگ فرستاد.

زمانی که سلطان محمد از جنگ قرامان بازگشت و به نزدیکیهای بورسه رسید، بنی‌چریها فرمانروای عثمانی را مورد استقبال قرار دادند، و چون نخستین جنگ سلطان عثمانی بود،

طبق آداب و رسوم درخواست انعام جنگ کردند. بنا به نوشته ابن کمال، و توصیه خادم شهاب‌الدین پاشا و تراخان بیگ با اینکه دستور پرداخت بیست بدره طلا را صادر کرد، ولی این جرأت و گستاخی آنان سبب تکدر خاطرش شد، و چند روز بعد قوروجی و یا قازانجی دوغان، فرمانده ینی چریها را از مقامش عزل کرده، و به سبب عدم وجود نظم و انضباط در میان سربازان، دستور کتک زدن یا یاباشی‌ها یعنی فرماندهان دستجات ینی چریها را نیز صادر کرد و مصطفی بیگ را به فرماندهی ینی چریها منصوب نمود.

سلطان محمد دوم پس از مراجعت به ادرنه با ژان هونیاد نایب‌السلطنه مجارستان — چون پادشاه مجارستان هنوز خردسال بود — پیمان صلحی سه ساله منعقد نمود و خاطرش از آن سوی آسوده گردید. کروش و واج یعنی الاجه حصار را به والی صربستان واگذار کرد و بدین ترتیب معاهده فیما بین را با سفرای صربستان تجدید نمود، و نامادریش (مارا) را که دختر والی صربستان بود، نزد پدرش بازگرداند و برای تأمین نیازهای گوناگون وی، در مرزهای صربستان، عایدات زمینهای زیادی را به وی اختصاص داد (۲۶۵). و برای جلوگیری از ایجاد غائله‌ای از جانب امپراتور بیزانس و آزاد نکردن شاهزاده اورخان، حوالی چورلو را به امپراتور واگذار کرد. علاوه بر آن با دولتهای افلاق، میدیلی، سافز، رودوس و سایر دولتها نیز معاهدات فیما بین را تجدید نمود. پس از بازگشت از جنگ قرامان قرارداد فیما بین با جمهوری ونیز را به نحوی تجدید کرد که موجب رضایت خاطر ونیزی‌ها گردید. یکی از مواد عهدنامه‌ای که پیش از عزیمت به جنگ قرامان با دولت بیزانس منعقد شد، پرداخت سالانه سیصد هزار آقچه به منظور نگهداری شاهزاده اورخان (۲۶۶) — از خاندان عثمانی — بود. قرار بر این بود که این مبلغ و مقرری همه ساله از منطقه قراسو (استرومه) واقع در جوار سلاونیک تأمین و به خزانه امپراتور بیزانس واریز شود. سلطان محمد پرداخت مجدد این مبلغ را نیز تعهد کرد.

تحریک سلطان محمد از جانب امپراتور

هنگام عزیمت سلطان محمد [دوم] برای جنگ با امیر قرامان، در مقابل پیمان شکنیهای مکرر ابراهیم بیگ، در صدد مجازات وی برآمده، به پیشنهادهای صلح او وقعی ننهاد و تصمیم قطعی گرفته بود که او را مورد تعقیب قرار دهد. ولی در همین زمان امپراتور کنستانتین و سنای بیزانس، از فرصت عزیمت سلطان محمد به این جنگ استفاده کرده، توسط سفیرایی که اعزام کرد، اعلام داشت که باید بر هزینه و مقرری نگهداری شاهزاده اورخان بیافزاید، در غیر این صورت او را به روم ایلی خواهد فرستاد. چون رسم بر این بود که سفرا قبلاً با وزیر

اعظم ملاقات و مذاکره کنند و هدفشان را از آمدن خود اعلام دارند، لذا، سفرای پیشنهاد امپراتور بیزانس را به اطلاع وزیر اعظم رسانند.

امپراتور اطلاع داده بود که چون وجه و مقرری اختصاص یافته برای نگهداری شاهزاده اورخان در استانبول، کافی نیست، لذا درخواست افزایش این مقرری را نموده بود (۲۶۷)، و تهدید کرده بود در صورت عدم قبول پیشنهادش، او را به روم ایلی خواهد فرستاد. وزیر اعظم خلیل پاشا پس از اطلاع از پیشنهاد و منظور امپراتور، چون آن را مخالف عهد و پیمانی که هنوز مرکب امضایش خشک نشده بود، می‌دانست ضمن سخنان تند و تهدیدآمیز اضافه کرد که:

«شما در حال حاضر چون می‌دانید که نیروهای عثمانیان در آناتولی هستند و در فریکیه به سر می‌برند، از موقعیت استفاده کرده، طبق معمول با سخنان بیهوده و ساختگی قصد ترساندن ما را دارید. ما کودک نیستیم و هرچه از دستان برمی‌آید، مضایقه نکنید. و اگر قصد دارید شاهزاده اورخان را پادشاه تراکیه اعلام دارید، درنگ نکنید و در صورت تمایل مجارها را نیز دعوت کنید. ولی این را بدانید نه تنها در این مورد نتیجه‌ای به دست نخواهید آورد، بلکه برعکس، آنچه را که دارید نیز از دست خواهید داد. با این همه، آنچه گفتید، به عرض پادشاه خواهم رساند تا چه تصمیمی بگیرد.» (۲۶۸).

سلطان محمد پس از اطلاع از درخواست امپراتور و سنای بیزانس، و مذاکره خلیل پاشا با سفرای بیزانس، به خشم آمد، ولی چون بیم آن داشت که امپراتور غائله‌ای برپا کند، سفرای امپراتور را با گشاده‌رویی پذیرفت. پس از آنکه به سفرای گفت که بزودی به ادرنه بازگشته و آنجا مذاکره کرده و خواسته‌هایشان را برآورد خواهد کرد، با زبانی خوش و سخنانی امیدوارکننده، آنها را بازگرداند. آنگاه از تعقیب قرامان اوغلی صرف‌نظر کرده، و پس از انعقاد پیمان صلح با ابراهیم بیگ، به سرعت به ادرنه بازگشت. نخستین کارش، اعزام مأمورانی بود به منطقه قراصو که عایداتش به شاهزاده اورخان اختصاص یافته بود، و دستور داد که از پرداخت و ارسال مقرری خودداری نمایند، ضمناً دستور داد که مأموران بیزانسی وصول عایدات را از آن منطقه اخراج کنند (۲۶۹).

تیرگی روابط با امپراتور بیزانس

اقدام برای احداث قلعه بغاز کسن و نگرانی امپراتور

اشغال بالکان در روم ایلی تا حدود حوضه رود تونا (دانوب) توسط عثمانیان، تصرف

استانبول را که مانعی بر سر راه دو قاره آسیا و اروپا بود و عرصه را در این میان تنگ کرده بود، ضروری و اجتناب ناپذیر کرده بود، هنگام جلوس سلطان محمد فاتح بر تخت سلطنت، علاوه بر برخی نواحی اطراف چورلی که به بیزانسی‌ها واگذار شده بود، سیلیوری (۲۷۰)، و نیز بیگادوس^۱ (جدا شده از اپیواتس^۲ زمان بیزانس‌ها)، پرینتوس^۳، ارگلی^۴ مرمره و برخی روستاهای ساحل مرمره، و شهرهای ویزه، میسوری، آخیولی، سوزه‌بولی، میدیه و قلاع مستحکم دیگر در دست بیزانسی‌ها مانده بود.

در تمامی اقداماتی که تا آن تاریخ برای فتح استانبول صورت گرفته بود، مانعی به عمد و یا غیر عمد به وجود آمده بود که کار فتح آن را به تعویق افکنده بود، و تا زمانی که استانبول در دست و تصرف امپراتور بود، اشغال و تصرف تمامی روم ایلی غیر ممکن می‌نمود. چنانکه هنگام عزیمت به جنگ وارنا، چون چاناق قلعه (داردائل) و حتی سرای بورنی و نقاط متبعی به بغاز (بوسفور) توسط دشمن مسدود شده بود، و استانبول نیز در تصرف امپراتور بود که خود دشمنان را علیه عثمانیان تحریک و تشویق می‌کرد، لذا با پرداخت چهل هزار سکه طلا، به کشتیهای جنوایی‌ها، همچنین با مستقر کردن توپخانه، در سواحل روم ایلی و نیز وزش باد مساعد از طرف جنوب، کشتیهای دشمن ناگزیر از ترک بغاز شده، و عثمانیان موفق شدند که با مشکلات فراوان از ینی‌جه که آناتولی حصار می‌شد (ابن کمال، ج ۷، ص ۲۹) وارد آن سوی ساحل یعنی روم ایلی گردند (۲۷۱). به‌طور کلی به‌علت سیاست نهانی و مودیانۀ امپراتور بیزانس علیه عثمانیان، در دو قاره (آسیا و اروپا)، این دولت با حوادث و خطرات زیادی مواجه شد.

سلطان محمد دوم (فاتح) در بازگشت از جنگ قرامان، پس از اطلاع از استقرار کشتیهای فرنگان (اروپایی) در تنگۀ داردائل، به تنگۀ استانبول رفت و هنگام عبور از ساحل روم ایلی، دستور داد تا در برابر آناتولی حصار و در نقطه‌ای که پدرش از آنجا گذشته بود، قلعه‌ای بسازند (۲۷۲).

فتح استانبول برای عثمانیان با تجربیات حاصل از خطراتی که با آنها روبرو شده بودند، ولی هنوز صاحب ناوگانی نیرومند نبودند، ضرورت کامل داشت تا بتوانند این نقیصه را جبران و برطرف نمایند. از این رو به منظور جلوگیری از هر نوع کمک احتمالی به دشمن از طرف دریای سیاه، و به منظور امکان‌پذیر ساختن راه عبور به ساحل روبرو، به دستور سلطان

1. Bigados.

2. Epivates.

3. Perintos.

4. Eregli.

عثمانی، احداث «بغاز کسن حصاری» و یا «روم ایلی حصاری» آغاز شد. پادشاه عثمانی به محض بازگشت از جنگ قرامان با ارسال فرمانهایی به آناتولی و روم ایلی، دستور داد تا نسبت به اعزام هزار نفر بتا و به همان نسبت عمله و گنج کار و مصالح و لوازم مورد نیاز ساختمانی، جهت ساختن قلعه، تا فصل بهار اقدام گردد (۲۷۳).

محلی که سلطان محمد [فاتح] قصد احداث قلعه را داشت، باریکترین نقطه بغاز بود که بیزانسی‌ها آنجا را «هرمانتوم پرومونتاریوم»^۱ می‌گفتند، و گفته می‌شد که در روزگاران بس امن نیز از همین نقطه سرباز و نیروی نظامی به ساحل مقابل عبور داده شده است (۲۷۴). همچنین در صورت لزوم علاوه بر اینکه عبور دادن نیرو به ساحل مقابل به آسانی ممکن می‌شد، بلکه بسادگی هم می‌شد از عبور کشتیهای دشمن ممانعت به عمل آورد، در نتیجه امکان جلوگیری از ارسال آذوقه به استانبول نیز وجود داشت. با رسیدن فصل بهار فرامینی به هر سو ارسال گردید تا امکانات و لوازم مورد نیاز احداث قلعه که قبلاً اطلاع داده شده بود، به محل ارسال گردد.

اعزام سفیر به ادرنه از جانب امپراتور

امپراتور کنستانتین که از این اقدامات عثمانی‌ها دستخوش نگرانی شده بود، سفرایی به ادرنه فرستاد. سفرای مذکور طبق تعلیمات و دستوری که دریافت کرده بودند، نمی‌بایست از هزینه و مقرری نگهداری شاهزاده اورخان سخنی به میان آورند. وظیفه داشتند برای رسیدن به توافق با پادشاه عثمانی از هیچ کوشش و اهتمامی خودداری نکنند. امپراتور توسط سفرای خود پیغام داده بود که: «از زمان سلطان مراد اول تاکنون هیچ‌یک از پادشاهان عثمانی در حومه استانبول نه تنها اقدام به احداث قلعه، بلکه حتی کلبه‌ای نیز نکرده است. تنها چلبی محمد بود که با کسب اجازه از امپراتور مانوئل، اقدام به ساختن قلعه‌ای در ساحل روم ایلی برای اسکان ترکها نمود.» (۲۷۵) وی همچنین پیغام داده بود که «احداث قلعه مانع رفت و آمد اروپائیان شده، عوارض گمرکی به صفر خواهد رسید، و استانبول بی آذوقه و مردمش گرسنه خواهند ماند و برای انصراف از این تصمیم آنچه بخواهند، خواهیم داد.» (۲۷۶).

سلطان محمد (فاتح) پس از استماع پیغام امپراتور چنین پاسخ داد: من از شهر استانبول چیزی نمی‌خواهم، شهر به استثنای خندق چیز دیگری ندارد، بنابراین حق ممانعت از احداث قلعه در بغاز را ندارید. قلاع موجود در ساحل آناتولی، و مردم ساکن آنها، و اراضی غیر

1. Hermaneum Promontarium.

مسکون به من تعلق دارند. هنگامی که پادشاه مجار به ما حمله کرد، و از راه خشکی پیشروی می‌کرد، کشتیهای اروپائیان وارد تنگه چاناق قلعه (داردائل) شده و با مسدود کردن تنگه گلیبولی، مانع عبور پدرم به تراکیا شدند. پدرم ناچار به «مقدس آغز» (دهانه مقدس) (محلی بین سرای بورنی و اسکدار) رفت و از محلی نزدیک به قلعه‌ای که پدرش ساخته بود، از تنگه گذشت. شما خود نیک می‌دانید که پدرم هنگام عبور از تنگه با چه مشکلاتی درگیر شد. کشتیهای امپراتور برای جلوگیری از عبور پدرم از تنگه استانبول پیوسته در حال گشت بودند. من آن زمان کودکی بیش نبودم، در ادرنه نشسته و هر آن منتظر فرارسیدن مجارها بودم. مجارها سرزمینهای اطراف وارنا را غارت کردند و امپراتور شما، روز به روز خوشحالت‌تر می‌شد، و مسلمانان در نگرانی و اضطراب به سر می‌بردند. پدرم پس از آنکه خطرات فراوانی را پشت سر گذاشت، از تنگه عبور کرد، و سوگند یاد کرد که قلعه‌ای دیگر در برابر قلعه آناتولی بسازد ولی موفق به انجام آن نشد. در سایه توجهات خداوند، من آن را خواهم ساخت، به چه دلیل در صدد ممانعت از آن هستید؟ آیا من اجازه ندارم که در کشور خود، آنچه را که می‌خواهم بسازم؟ بروید و به امپراتور خود بگویید که پادشاه فعلی، چون پادشاهان قبلی نیست. کارهایی که آنها قادر به انجامش نشدند، من به آسانی انجام خواهم داد، و بگویید، آنچه پادشاهان قبلی نمی‌خواستند، پادشاه فعلی می‌خواهد و طالب آن است و به دست خواهد آورد. از این پس هرگاه کسی به این منظور اینجا بیاید، پوستش کنده خواهد شد.» (۲۷۷).

احداث بغازکسن (روم ایلی - حصاری)

در فصل بهار و حدود اواخر ماه مارس، مقادیر زیادی لوازم و مصالح ساختمانی، بنا و عمه، و گنج‌کار به مقابل آناتولی حصاری در روم ایلی اعزام و فرستاده شد. تیر، الوار و تخته‌آلات، از ازمیر و ارگلی دریای سیاه و سنگها از حوالی آناتولی فرستاده شدند، و شمار زیادی از افراد نیز برای بیگاری آمده بودند. سلطان محمد از راه خشکی به آن ناحیه آمده، و همراه با افراد خبره، به گشت و گذار در آن ناحیه پرداخت و درباره جریانه‌های دریایی اطلاعاتی کسب کرد و دستور داد تا فاصله بین دو ساحل را اندازه‌گیری کنند، و خود محل و محوطه‌ای که می‌بایست قلعه آنجا ساخته شود، مشخص کرد و حدود آن را تعیین نمود. به موجب نقشه تهیه شده، قلعه می‌بایست سه گوش (مثلثی شکل) باشد که یک سوی آن مشرف به دریا و دو سوی دیگر، در خشکی و محصور به دامنه کوه باشد (۲۷۸).

قرار شد که در ساختمان قلعه از ستونهای مرمرین کلیسای ارخی میخائیل (میکائیل) که در جوار محل ساختمان قلعه قرار داشت، و بعداً ویران شده بود، استفاده شود. تنگترین محل

بغاز در فاصله بندر استانبول تا بیگ قوزو، و ینی کوی قرار داشت که طبق نقشه می‌بایست بین قلعه آناتولی حصار و قلعه جدید الاحداث قرار می‌گرفت. سلطان محمد مسئولیت کار و احداث قلعه را بین سه وزیر تقسیم کرد: مسئولیت کار ساختمان برجی مستحکم که جنبه قلعه درونی را داشته، در ضلع شرقی یعنی در گوشه ساحلی را بر عهده خلیل پاشا، و مسئولیت ساختن برجی بزرگ را در سمت دامنه کوه (در جوار و جانب گورستان)، به عهده زاگانوس پاشا، و مسئولیت کار ساختمان برج سوم را در بخش شمالی نیز به عهده صاروجه (ساروجه) پاشا واگذار کرد (۲۷۹). وزیر شهاب‌الدین نظارت کلی کار ساختمان قلعه را بر عهده داشت (۲۸۰).

کار بنای قلعه بغاز کُشن در ۲۱ مارس ۱۴۵۲، با کار پنج - شش هزار کارگر آغاز گردید (۲۸۱) و در طی چهار ماه (بنا به نوشته خالکوندیل در ظرف سه ماه) یعنی در اواخر جولای همان سال به پایان رسید. در فاصله سه برج مذکور دیوارهایی که آن را «گرمه» می‌گفتند، کشیده شد. کار ساختمان قلعه زیر نظر معمار مصلح‌الدین انجام شد. کار ساختمان قلعه می‌بایست به‌طور کلی از جانب سه وزیر فوق‌الذکر و با هزینه آنها، ساخته شود (۲۸۲).

بلندای حصارها سی‌پا بود و ضخامت دیوار حصار بیست و پنج خطوه (گام) بود، و در برجهای بزرگ قلعه، توپ کار گذاشته شده بود. همچنین در طی همان سال قلعه مقابل آن یعنی گوزلجه حصار نیز تعمیر و مرمت شد. بزرگترین توپ در برج مشرف به دریا یعنی برج خلیل پاشا (خلیل پاشا برجی) کار گذاشته شد. در دو برج دیگر نیز توپ کار گذاشته شد (۲۸۳). چون محل مذکور محل عبور کشتیها بود، لذا برای اینکه در مدت کار احداث قلعه، از هر تجاوزی از طریق دریا جلوگیری به عمل آید، تعداد سی فروند کشتی جنگی از ناوگان موجود در گلیبولی و تعدادی کشتی بارکش از گلیبولی به بغاز آورده شد. در قلعه جدید الاحداث توپ و توپچی مستقر شد. بدین ترتیب دو قلعه روبروی هم و بغاز تحت کنترل قرار گرفت. شخص پادشاه نیز در جریان کار ساختمان حضور و نظارت داشت. فیروز آغا برای محافظت قلعه و به عنوان فرمانده قلعه تعیین گردید و چهارصد نفر از ینی چریها تحت فرمان وی قرار داده شده و تعدادی سرباز و مقداری مهمات نیز آنجا گذارده شد (۲۸۴).

پس از پایان کار ساختمان قلعه، سلطان محمد قبل از ترک آنجا چند روزی را صرف بررسی قلعه‌ها و خندقهای اطراف استانبول کرد و پس از آنکه نیرویی مختصر از نگهبانان و تجسس‌گران را در آنجا گمارد، در اول ماه سپتامبر به ادرنه بازگشت (۲۸۵).

تدارک برای فتح استانبول

سلطان محمد فاتح به محض بازگشت به ادرنه، فرمان ساختن توپهای بزرگ آزمایشی را که در محاصره قلعه مورد استفاده قرار می‌گرفت، صادر کرد. مهندس مصلح‌الدین، ساریجه سگبان و اوربان مجاری (۲۸۶) — که هنگام محاصره قلعه از استانبول گریخته و به عثمانیان پناهنده شده بود — بر این کار نظارت داشتند (۲۸۷). از طرف دیگر برای حفظ و آرامش در روم ایلی و مواجه نشدن با حملاتی از جانب خارج به اتخاذ تدابیری پرداخت. با ونیزیهای دریانورد نیز در سال ۱۴۵۱، به تجدید معاهدات پرداخت. از جانب جنوایی‌ها که با ونیزیها دشمنی و با عثمانیان روابط دوستانه‌ای داشتند، نگرانی وجود نداشت.

سلطان محمد بعد از اقدامات فوق، تمامی زمستان را با اندیشه فتح استانبول سپری کرد. وزیر اعظم خلیل پاشا که مخاطرات سه جنگ صلیبی و نیز خطرات از دست دادن روم ایلی را پشت سر گذارده بود، با این تصور که در صورت اقدام به فتح استانبول با یک جنگ صلیبی دیگر و خطری بزرگ روبرو خواهند شد، موافق اقدام و درگیری عظیم و ماجرابی خطیر نبود. امپراتور نیز با اعزام سفرایی، از خارج درخواست کمک کرده بود. سلطان محمد که در مورد فتح استانبول تصمیم قطعی گرفته بود، با تشکیل جلسه فوق‌العاده، علی‌رغم مخالفت وزیر اعظم، موافقت اکثریت شرکت‌کنندگان را با تصمیم خود کسب کرده، وارد عمل گردید.

بنا به نوشته دوکاس، پادشاه شبی ناگهان وزیر اعظم را به دربار احضار کرد و وزیر اعظم خلیل پاشا، از این فراخوانی بی‌مقدمه هراسناک شد، زیرا وی دوبار وسیله خلع سلطان محمد شده و از تکدر خاطر سلطان محمد پیوسته بیمناک بود. سلطان محمد خطاب به وزیر اعظم گفت که شبها از فکر و اندیشه فتح استانبول خواب راحتی ندارد و از وی خواست که در این راه از هر کمکی که می‌تواند، دریغ نکند. وزیر اعظم در پاسخ گفت: خدایی که ترا مالک بخش اعظم سرزمینهای امپراتوری روم (بیزانس) کرده است، استانبول را نیز به تو ارزانی خواهد کرد، تمام افراد در راه نیل به این مقصود بزرگ جان و مال خویش را فدا خواهیم کرد، و از این بابت آسوده خاطر باش. (۲۸۸).

پادشاه نقشه استانبول را در دست گرفت، موقعیت مواضع اطراف استانبول را مشخص کرده، و به کسانی که با فنون نظامی آشنا بودند، محل استقرار توپها و سایر جنگ‌افزارها، آلات محاصره را نشان می‌داد و نقاطی را که از آنجا می‌بایست نقب زده شود، بر روی نقشه مشخص می‌نمود. مدخل خندقهای شهر و نقاطی را که نردبانها می‌بایست در برجها حصارها کار گذاشته شوند، تعیین کرده و علامت می‌گذازد. شب و روزش را با این فکر و چنین طرحهایی سپری می‌کرد (۲۸۹).

اوضاع بیزانس و اروپا در آن ایام

پس از شکست ژان (یان) هونیاد نایب السلطنه مجارستان در دومین جنگ کوسووا، برای آغاز یک جنگ صلیبی دیگر علیه عثمانیان و فرماندهی و رهبری این جنگ، دیگر فرمانده قابل و با ارزشی وجود نداشت. صلیبی‌ها با دو ضربه شدیدی که در طی چهار سال در جنگهای وارنا و کوسووا، متحمل شدند، آنچنان دچار تزلزل روحی شده بودند که دیگر توانی برای ورود به ماجرای که پایان نامشخصی را داشت، نداشتند. در این اوضاع و احوال شایع شده که ژان هونیاد در قبال به دست آوردن منافعی، به امپراتور وعده کمک داده است. در واقع نیز امپراتور کنستانتین، پس از آغاز کار احداث قلعه بغاز گسن (روم ایلی حصار) به چپ و راست، و این و آن متوسل می‌شد و شدیداً در تلاش بود، و از جمله کسانی که امپراتور به وی متوسل شد، ژان هونیاد بود، ژان هونیاد به امپراتور اعلام داشت که در صورت واگذاری سیلیوری و یا میسیوری به وی، او را کمک خواهد کرد. قبل از آغاز محاصره استانبول، بنا به دستور امپراتور با پیشنهاد و خواسته ژان هونیاد موافقت گردید، و فرمانی که فرانچس آن را نوشت، برای ژان هونیاد فرستاده شد، ولی با آغاز کار محاصره، نتیجه‌ای از این اقدام امپراتور حاصل نشد (۲۹۰).

همچنین، پادشاه کاتالانها، نیز در این مورد، به امپراتور در مقابل واگذاری جزیره لیمنی به وی، وعده و پیشنهاد کمک از طریق دریا را داد. امپراتور به مصداق اینکه، «غریقی در دریا حتی به مار هم چنگ می‌اندازد.» این پیشنهاد را نیز پذیرفت (۲۹۱). پاپ نیکلای پنجم به نمایندگان اعزامی از جانب امپراتور — برای درخواست کمک — در روم اعلام داشت که به شرط پیگیری مسئله اتحاد کلیساهای ارتدکس و کاتولیک، و خواندن نام پاپ در کلیسای بزرگ (ایاصوفیه)، و موافقت با بازگشت بطریق (مطران) گریگوریوس (کشیش ارتدکس) — که در سال ۱۴۵۰م. از مقامش عزل شده بود — و احراز مجدد مقام و سمت قبلی خود، و نیز اعزام نمایندگان ذیصلاح برای رفع اختلاف بین کلیساهای کاتولیک و ارتدکس، حاضر به ارسال نیروی کمکی خواهد بود (۲۹۲).

فعالیت علیه اتحاد دو کلیسا

به دنبال درخواست امپراتور از پاپ، وی ایزودور کاردینال لهستان را که رومی‌الاصل بود و مدتها مقام سراسقفی (متروپولیت) را در روسیه بر عهده داشت، نزد امپراتور فرستاد. ایزودور که فردی عالم و واقف به مسائل دینی بود، در اجلاس فلورانس نیز شرکت داشت.

ایزودور به اتفاق پنجاه تن از همراهانش با یک کشتی جنوبی به ساقز رفت و از آنجا بعد از اینکه عده‌ای از لاتن‌ها را همراه خود برداشت، در نوامبر سال ۱۴۵۲ وارد استانبول شد، و مورد استقبال خوبی قرار گرفت. ایزودور پی برد که امپراتور و تعدادی از سران کلیساها با اتحاد دو کلیسای کاتولیک و ارتدکس موافقت دارند، ولی بخش اعظم روحانیان، کشیشها و رهبانان مخالف وحدت دو کلیسا بودند، و مردم نیز طرفدار جبهه مخالفان هستند. گراندوک نوتاراس^۱ و گنادیوس^۲ (جنادیوس) (سلطان محمد فاتح پس از فتح استانبول گنادیوس را به سمت سراسقف کلیساهای رومی منصوب کرد) در رأس مخالفان وحدت دو کلیسا قرار داشتند. گنادیوس در کلیسای پانتوکراتور^۳ (مسجد جامع زیرک فعلی) بست نشست و علیه کسانی که «از خداوند بریده امیدشان را به اروپائیان بسته بودند» متحصن شد و نامه‌ای را نیز در ارتباط با این اعتراض از در کلیسا آویخت و خود گوشه‌نشینی اختیار کرد (۲۹۳). کسانی که نوشته اعتراض‌آمیز گنادیوس را می‌خواندند، علیه کاتولیکها تحریک شده، خواهان دور کردن آنان از خود بودند. با وجود این مخالفتها، ایزودر در دوازدهم ماه دسامبر ۱۴۵۲ در کلیسای ایاصوفیه مراسمی بر پا کرد و چنین وانمود کرد که وحدت دو کلیسا عملی شده است. شمار زیادی از شرکت‌کنندگان در این مراسم، از پذیرفتن نان مقدس به‌خاطر اینکه در مراسم وحدت بر آن دعا خوانده شده بود، خودداری کردند. گراندوک نوتاراس که بعد از امپراتور عالیت‌ترین مقام دولتی را عهده‌دار بود، نیز جزو مخالفان بود. وی عقیده داشت که دیدن و قبول دستار ترکها در استانبول بهتر از دیدن کلاه لاتین‌هاست (۲۹۴). ارتدکسهای متعصب نیز حاکمیت ترکها را بر حاکمیت لاتین‌ها یعنی کاتولیکها ترجیح می‌دادند. باید اشاره کرد که در این مسئله سابقه رفتار اغماض‌گرانه ترکان عثمانی در مورد آزادی مذهب و عقیده، مؤثر بود.

امپراتور کنستانتین که در میان انواع تشویقها و تحریکات تصمیم به دفاع از استانبول گرفته بود، برای تأمین آذوقه شهر در اثنای محاصره، متنفذان و معتمدان شهر را به اطراف و اکناف فرستاد. گندم، شراب، روغن زیتون، انجیر خشک، جو، شاخ بز و انواع حبوبات را که در جزیره ساقز آماده کرده بودند، با چهار کشتی بزرگ به استانبول منتقل کرده، علاوه بر آن از شبه جزیره موره نیز گذشته از مهمات و مواد غذایی، جوانان داوطلب نیز فرستاده شد (۲۹۵).

1. Notaras.

2. Gennadios.

3. Pantokrator.

حرکت به سوی استانبول

نخستین نیروهای اعزامی و تصرف قلعه‌های خارج از شهر

سلطان محمد بعد از احداث قلعه بغاز کسن و پیش از محاصره استانبول، توسط عده‌ای از نیروهای نظامی، ارتباط استانبول را با خارج قطع، و تأکید کرده بود که به کسی اجازه ورود و خروج به استانبول را ندهند. امپراتور نیز با انتقال مردم از خارج شهر به داخل استانبول، دروازه‌ها را بسته بود، ارتباط دریایی استانبول با خارج هنوز قطع نشده بود. رومی‌ها از طریق دریا، روستاهای متعلق به ترکها را مورد حمله قرار داده، عده‌ای را به اسارت درآورده و عده‌ای را نیز به قتل رساندند. در فوریه سال ۱۴۵۳، سلطان محمد دستور داد تا توپ بزرگی که ریخته شده بود، به نزدیک استانبول منتقل کنند. شصت گاو میش توپ را حمل می‌کردند. برای جلوگیری از لغزیدن توپ در هر دو طرف آن دو یست نفر سرباز گمارده شده بود. برای هموار کردن پستی و بلندیهای سر راه، و ساختن پلهای چوبی، قبلاً پنجاه تن استادکار و دو یست عمله و کارگر اعزام شده بود. سرانجام در موضعی به فاصله پنج میل از استانبول کار گذاشته شد (۲۹۶).

پیش از انتقال توپ، قراجه پاشا با نیرویی ده هزار نفری اعزام شد. وی قلعه‌های میسوری، آخیولی، ویزه، و برخی قلعه‌های دیگر را به تصرف درآورد. قلعه دیگری در حوالی سیلیوری نیز به قوه قهریه به اشغال درآمد. با این همه، اهالی قلعه به شدت به دفاع پرداختند. بیگادوس تسلیم شد، و توپی که به نزدیکی حصار استانبول آورده شده بود، تحویل قراجه پاشا گردید (۲۹۷).

از اوایل ماه مارس به بعد، سلطان محمد با ارسال فرمانهایی به ایالات و سنجقها، اعلام داشت که برای تصرف استانبول اقدام خواهد کرد و از مردم خواست تا به اردو پیوندند. عده زیادی از مردم به صورت داوطلب و موظف به اردو پیوستند.

حمله به موره

سلطان محمد با در نظر گرفتن این مسئله که هنگام محاصره استانبول، احتمال دارد که برادران امپراتور یعنی توماس و دیمتریوس — که والیان موره بودند — در صدد یاری به امپراتور برآیند، ثره‌خان (توراخان) و پسرانش احمد بیگ و عمر بیگ را مأمور حمله به موره کرد. آنها با حملاتی که به موره کردند، از توماس و دیمتریوس زهرچشم گرفتند.

حرکت سلطان محمد به جانب استانبول

سلطان محمد پس از آمادگی و تدارکات کامل و لازم، در دوازدهم ربیع الاول سال ۸۵۷/ بیست و سوم مارس ۱۴۵۳، از ادرنه به قصد استانبول حرکت کرد (۲۹۸). وی در موضع «کشان» (کشن) توقف کرد و منتظر نیروهایی شد که می‌بایست از چاناق قلعه (داردائل) عبور کنند؛ و پس از الحاق این نیروها، به حرکت خود ادامه داد و در پنجم آوریل ۱۴۵۳، به مقابل حصار استانبول رسید، و یک روز بعد، یعنی ششم ماه آوریل برابر با بیست و ششم ماه ربیع الاول که مصادف با روز جمعه بود، استانبول را در محاصره گرفت (۲۹۹). سلطان محمد تمام حصار را از موضع «ایوان سرای» واقع در خلیج، تا حرسی پیلی^۱ (بالدزلی قیو) از جانب خشکی در محاصره قرار داد. این محاصره با محاصره‌های قبلی استانبول تفاوت فراوانی داشت، زیرا نیروی دریایی عثمانی که نیرومند شده بود نیز در این محاصره شرکت داشت.

حصارهای استانبول (۳۰۰)

شهر لیگوس — محلی که اکنون توپقایی سرای «کاخ توپقایی» در آنجا قرار دارد — در قرن نهم قبل از میلاد ساخته شد. در سال ۶۶۰ قبل از میلاد بیزاس «بیزانس» مغاریبی^۲ (مگارایی) این منطقه را به تصرف درآورده، نام خود را بر آن نهاد، و دژ جدیدالتأسیس واقع در سرای بورنی فعلی و نیز شهر را با حصارهایی محکم محصور نمود. این نخستین حصار از شمال «آخور قیوفنری» شروع و پس از دربرگرفتن محلی که ایاصوفیه فعلی در آن قرار دارد، از محلی که کاخ یره باتان^۳ در آن قرار داشت، تا بندر سرکه‌جی (موضع پروس فونیون)^۴ ادامه می‌یافت. شهر لیگوس در درون این حصار که هفت برج داشت، قرار گرفته بود. ساحل نیز با حصارهایی محصور شده بود.

بعدها سبتیم سور، امپراتور روم (۲۱۱-۱۹۳ م.) آنجا را گسترش داد و دومین حصار را بر آن کشید. این حصار از پورتا پرما^۵ یعنی بالیق پازاری شروع، از محلی که مسجد نور عثمانیه فعلی در شرق آن قرار می‌گرفت، و در محل مسجد حمزه پاشا و از شرق مسجد صوقللی محمد پاشا، گذشته، باز به طرف شرق پیچیده، پس از گذشتن از جنوب ایاصوفیه، سرانجام به حصار بیزانس متصل می‌شد.

1. Hrisipili.

2. Megarali.

3. Yerebâtân.

4. Pros Phonion.

5. Portaperema.

یک قرن و نیم پس از احداث این دومین حصار، کنستانتین کبیر (۳۳۳-۳۰۶ م.) که دیگر روم مورد پسندش نبود، به تغییر پایتختش از روم به بیزانس پرداخت (۸ نوامبر ۳۲۴). وی نخست به بنای ایاصوفیه، و سایر عبادتگاهها و بناها پرداخت. شهر چون مرکز حکومت شد، بنابراین، محدوده آن از حصارها فراتر رفت، و کنستانتین دستور ساختن حصارهای جدیدی را داد که به نام خود وی معروف شد. حصار جدید در مقایسه با حصارهای قبلی محدوده گسترده تری را دربرمی گرفت. حصار جدید از ایاقپو واقع در خلیج شروع، نخست به جانب غرب امتداد یافت، و پس از گذشتن از شمال بونوس سارنجی (سلطان سلیم سارنجی)، به طرف جنوب پیچیده، از کنار مواضعی نظیر، بایرام پاشا دره سی، آلتی مرمر، چوکور بوستان (چخور بستان)، داود پاشا، و مسجد حکیم اوغلی گذشته، از جوار دروازه سماتیه (سماتیه قپوسی) به جانب مرمره امتداد می یافت. کنستانتین علاوه بر مرمت حصارهای ساحل که قبلاً ساخته شده بود، حصارهای مذکور را تا محدوده حصاری که خود ساخته بود، نیز امتداد داد. به علت افزایش زیاده از حد جمعیت بیزانس، در اوایل قرن پنجم میلادی، مردم ناگزیر از ساختن مسکن در خارج از حصارها گردیدند. همزمان با این مسائل، شهرک ویلاخارنه^۱ مخصوص امپراتور در خارج از شهر - منطقه چهاردهم شهر - ساخته شد که این شهرک نیز با حصارهایی محصور گردید. پس از آن حصارهای فعلی استانبول که به نام حصارهای تئودوسیوس دوم (۴۵۰-۴۰۸ م.) معروفند، ساخته شد. این حصارها از «طبق خانه قپوسی» (دباغ خانه قپوسی) واقع در ساحل مرمره آغاز، به حصارهای منطقه چهاردهم مذکور در فوق، واقع در منطقه تکیر سرای، متصل شد و حصار از شمال غربی منطقه چهاردهم تا خلیج تداوم یافت و فاصله بین خلیج و مرمره را دربرگرفت. حصارهای تئودوسیوس بر اثر زلزله ای صدمه دید، که بعد مرمت شد و حصار دیگری به فاصله پانزده - بیست متر از آن کشیده شد، و در امتداد این حصار خندقی به عمق شش الی هفت متر حفر گردید. ارتفاع حصار اول هشت و نیم، و ضخامتش دو متر، و بلندای حصار دوم دوازده، و ضخامتش نیز تقریباً پنج متر بود.

وضعیت حصارها هنگام محاصره استانبول

هنگامی که سلطان محمد استانبول را در محاصره گرفت، آخرین حصارهای ساخته شده استانبول، از جانب خشکی مرمت شده، و موقعیت مستحکمی داشت. ولی حصارهای سمت دریا به استثنای سمت مرمره، حصار واقع در بخش خلیج، ضخامت کمی داشت و از استحکام

1. Vilaharna.

زیادی برخوردار نبود. ولی چون خلیج در فاصله سرکه‌جی تا گالاتا مسدود شده بود، ناوگان عثمانی قادر به عبور از آنجا نبوده، و حصارهای مذکور نیز از امنیت برخوردار بودند. حصارهای بخش خشکی دو جداره بوده، از قدرت تدافعی مضاعف برخوردار بود، به‌طوری‌که اگر حصار نخستین به تصرف درمی‌آمد، حصار دوم شهر را حفاظت می‌کرد. باوجود اینکه حصار خارجی بلندای چندانی نداشت، ولی از استحکام زیادی برخوردار بود و در جلو آن نیز خندقی هفت متری که از سنگهای تراشیده شده ساخته شده بود، وجود داشت. حصار دوم (داخلی) بسیار مستحکم و مرتفعتر از حصار اول بود. به‌طوری‌که امپراتور و اعضای مجلس در این مورد که کدام یک از این دو حصار را برای خط دفاع انتخاب کنند، دودل بودند. سرانجام تصمیم گرفتند همانند محاصره استانبول در زمان سلطان مراد دوم، این بار نیز از هر دو حصار برای دفاع شهر استفاده کنند (۳۰۱).

رسیدن قوای کمکی به استانبول

امپراتور سرگرم مرمت، تحکیم حصارها و اخذ تدابیر دفاعی بود. در مقابل تمامی دروازه‌های رو به خشکی شهر دیوار کشیده شد و امپراتور به انتظار سرنوشت نشست. در ۲۶ ژانویه سال ۱۴۵۳، ژوستینیانی جنوایی با دو فروند کشتی و هفتصد تن جنگجو برای شکستن^۱ محاصره استانبول فرارسید. این فرد فعال در تعمیر و اتخاذ تدابیر دفاعی با امپراتور به همکاری پرداخت، و چون فرماندهی لایق بود، امپراتور او را به‌عنوان فرمانده کل سپاه خود منصوب کرد، و او را در ابتدا مأمور حفاظت از حصارهای کاخ ویلا خارنه نمود، و به وی وعده داد در صورتی که استانبول از محاصره نجات پیدا کند، جزیره لیمنوس را به وی واگذار کند (۳۰۲). ولی چون سنگینی محاصره متوجه قسمتهای ضعیف حصار یعنی توپقاپی و ادرنه قپو شد، ژوستینیانی با چهارصد تن از جنگجویان زره‌پوش تحت فرمانش، مأمور دفاع از این قسمت گردید (۳۰۳).

علاوه بر آن، پاپ در اثنای محاصره استانبول، سه کشتی بزرگ همراه با دویست تن سرباز و مقداری آذوقه فرستاد، و اطلاع داد که سی کشتی و سیصد تن سرباز و نیز نیروهایی از اسپانیا و جزایر فرستاده شد (۳۰۵).

جنوایی‌های موجود در گالاتا نیز چون از دست رفتن استانبول را به ضرر خود می‌دیدند، لذا، برای دفاع از شهر همراه امپراتور در تلاش بودند. بعلاوه آنها ضمن آگاه کردن جمهوری

۱. در متن «برای شرکت در محاصره» آمده است (م).

جنووا از ماجرا تقاضای کمک کرده بودند. در پاسخ درخواست کمکشان، خبر آمد که یک فروند کشتی با پانصد تن جنگجو به کمک گالاتا فرستاده شده است. با این همه این جنوایی‌های بازرگان ساکن گالاتا، با در نظر گرفتن هر احتمالی، پس از آنکه استانبول در محاصره قرار گرفت، برای آنکه سبب برانگیخته شدن خشم عثمانی‌ها نشوند، در مقابل دریافت وعده‌هایی، از کمک به آنها نیز خودداری نمی‌کردند. سلطان محمد هنوز از ادرنه حرکت نکرده بود که جنوایی‌های ساکن گالاتا با اعزام هیأتی، معاهده دوستی فیما بین را تجدید کردند. سلطان محمد فاتح ادامه روابط دوستی با جنوایی‌های ساکن گالاتا را منوط به خودداری آنان از کمک به استانبول اعلام کرده بود (۳۰۶).

کشتیهای ونیزی‌ها که به بهانه تجارت به حوالی دریای سیاه و دریای آزوف رفته بودند، هنگام بازگشت به استانبول سرزده و درصدد بازگشت به ونیز بودند، هم به اصرار امپراتور و هم به اصرار ونیزی‌های ساکن استانبول، در استانبول ماندگار شدند (۳۰۷).

چگونگی محاصره استانبول

توپهای سنگین عثمانیان به منظور درهم کوبیدن حصارهای استانبول، در مقابل ویلاخارنه (تکفور سرای)، ادرنه قپوسی و توپقایی کار گذاشته شد. بزرگترین توپ در کالیگاریا^۱ (ایری قپو) جای داده شده بود (۳۰۸). لیکن چون پی برده شد که به سبب استحکام حصارها در این قسمت نتیجه‌ای عاید نخواهد شد، توپ مزبور را به قسمت شمالی توپقایی مستقر کردند (۳۰۹). توپها به چهارده بخش تقسیم شده بود، سه دسته در بخش ویلارخانه (ولارخانه) سرای، دو بخش در ایری قپو و ادرنه قپو، چهار بخش در توپقایی (ایارومانوس)، و سه بخش نیز در منطقه سیلیوری قپو کار گذاشته شده بود (۳۱۰). بنا به نوشته باربارو، تعداد توپهای بزرگ چهار عراده بود (۳۱۱). در نزدیکی قلعه توپ ریخته می‌شد و توپهای آسیب دیده را تعمیر می‌کردند (۳۱۲).

قرارگاه پادشاه عثمانی، در حوالی مال تپه یعنی پشت میدانگاه و محوطه‌ای که روبروی توپقایی قرار داشت، مستقر شده بود (۳۱۳). فرماندهی عملیات جناح چپ حصارهای رو به خشکی را که از ایوان سرای (سینه گیون)^۲ تا ادرنه قپو بود، دایی قراجه پاشا، بیگلربیگ روم ایلی به عهده داشت. حصارهای بین ادرنه قپو و توپقایی، عملیات قلب اردو را که سلطان محمد در آن قرار داشت، تشکیل می‌داد. بخشی که از توپقایی تا یدی کوله بود نیز تحت

1. Kaligarya.

2. Sinegion.

فرماندهی اسحاق پاشا، بیگلربیگ آناتولی و محمود پاشا قرار داشت (۳۱۴).

نیروهای محاصره‌کننده عثمانیان

به موجب روایات مختلف تعداد نیروهای عثمانی شرکت‌کننده در محاصره استانبول هرچند بین یکصد و پنجاه تا دویست هزار نفر گفته شده است (۳۱۵)، ولی مشخص نشده است که چه تعداد از این افراد، ابواب جمعی واقعی اردو و چه تعداد را داوطلبان و افراد غیر نظامی نا آشنا به فنون نظامی تشکیل می‌دادند. احتمالاً تعداد نیروهای عثمانی در این محاصره، اعم از اجاقهای قپوقلی (گارد ویژه)، و سربازان تیولدار روم ایلی و آناتولی، عزب‌ها و داوطلبان، بین صد الی یکصد و بیست هزار نفر بوده است. بخشی از این نیروها تحت فرماندهی زاگانوس پاشا قرار داشت که در بیگ اوغلی (بی اوغلی) خارج از محدوده حصارهای گالاتا یعنی محل اقامت جنوایی‌ها مستقر شده بود (۳۱۶).

نیروی دریایی عثمانیان

گفته شده است که تعداد کشتیهای عثمانیان در این جنگ اعم از کشتیهای بارکش (حمل و نقل) بزرگ و کوچک، بیش از یکصد و پنجاه فروند بوده است (۳۱۷). ولی برخی از مورخان رومی این تعداد را به چهارصد و بیست فروند رسانده‌اند (۳۱۸). ناوگان عثمانی تحت فرماندهی بالظه اوغلی سلیمان بیگ بود که به استثنای حصارهای خلیج، بقیه حصارهای استانبول را که مشرف به دریا بودند، در محاصره داشت. بنا به نوشته کریتولوس، بالظه اوغلی یک ماه و نیم قبل از فتح استانبول، یعنی در ۱۳ آوریل قلعه بیوک آدا (۳۱۹) (پرینکیپوس)^۱ را، و سلطان محمد نیز قلعه قرابیه واقع در بغاز را به اشغال درآورد (۳۲۰) و طی همان روز قلعه استودیو یعنی بورگز (۳۲۱) را نیز متصرف شدند، و بدین ترتیب عثمانی‌ها در آن حوالی صاحب یک مرکز امنیتی و سرویس اطلاعاتی گردیدند.

نیروهای زمینی و دریایی بیزانس

تعداد نیروهای مدافع استانبول نیز مشخص نیست. در این مورد با بررسی منابع متعدد، نظر واحدی به دست آمده است. آنچه که بیش از همه مقرون به واقعیت است، اینکه تعداد نیروهای امپراتور در زمان محاصره پنج هزار نفر و نیرویی که امپراتور بر اثر اعلام بسیج عمومی،

1. Prinkipos.

قبل از محاصره گرد آورده و متشکل از کلیه افرادی که قادر به حمل سلاح بودند، ۴۹۷۳ نفر بود. علاوه بر آن، تعداد نیروهای امدادی که از ونیز، جنووا، کرت، ساقر، اسپانیا، و پرووانس اعزام شده بودند، نیز سه هزار نفر بود، که باید تعداد دو هزار نفر خدمه کشتیهای اجنبی و رومی و نیز تعداد ششصد نفر از سربازان ترک را که در خدمت شاهزاده اورخان بودند، بر آن افزود (۳۲۲)؛ و به طور کلی نیروهای مدافع استانبول قریب به پانزده هزار نفر بود (۳۲۳). بدیهی است بر اثر تلفاتی که طی برخوردهای محاصره روی داد، تعدادی قوای جانشین به این رقم اضافه شده بود. حصارها به بیست و هفت منطقه دفاعی تقسیم شده بود که هر منطقه تحت فرمان یک فرمانده قرار داشت. منطقه آيوس رومانوس یعنی توپقایی، توسط امپراتور، ژوستینیانی و کانتاکوزن مدافعه می شد.

تعداد نیروهای ناوگان بیزانس اعم از کشتیهای رومی و خارجی که به کمک آمده بودند، جمعاً سی و نه فروند که متشکل از هشت فروند کشتی جنوایی، پانزده فروند کشتی متعلق به ونیز، شش فروند متعلق به جمهوریهای ایتالیا، و هفت فروند کشتی بیزانسی، و کشتیهای متعلق به سایر کشورها و مناطق بود (۳۲۴). کشتیهای مذکور بنا به دستور امپراتور از دوم آوریل در خلیج در پشت زنجیری که از یالی کوشکی تا قورشونلی مخزن در گالاتا کشیده شده بود، مستقر شدند (۳۲۵). دو فروند از این کشتیها برای جلوگیری از گسسته شدن زنجیر — بر اثر حمله احتمالی دشمن — در خط اول جبهه قرار گرفته بودند.

پیشنهاد تسلیم استانبول و رد پیشنهاد

عملیات محاصره که در ششم ماه آوریل ۱۴۵۳ شروع شده بود، شش روز ادامه یافت و در یازدهم ماه تکمیل گردید. بدین ترتیب مقدمات امر فراهم شد و پس از آنکه زاگانوس پاشا نیز در بخش بیگ اوغلی (بی اوغلی) آمادگی لازم را یافت، سلطان محمد طبق قوانین اسلام، محمد پاشا را نزد امپراتور فرستاد و پیشنهاد کرد برای جلوگیری از قتل و خونریزی شهر را تسلیم کند. ولی امپراتور پاسخ داد که سوگند یاد کرده است که از شهر دفاع کند؛ اما آماده است که به موجب معاهده خراج سالانه پردازد، و با این پاسخ پیشنهاد تسلیم شهر را نپذیرفت. در پی این پاسخ، باگشودن آتش توپهای بزرگ در دوم ربیع الآخر ۸۵۷ / دوازدهم آوریل ۱۴۵۳، محاصره اصلی و اساسی استانبول آغاز گردید. هرچند از پنج روز قبل زد و خوردهای کم اهمیت و پراکنده ای صورت گرفته بود، و حتی یک بار نیز رومی ها مبادرت به شکستن حلقه محاصره کرده بودند، ولی این عملیات از اهمیت چندانی برخوردار نبود. در دوازدهم ماه آوریل، ناوگان عثمانی نیز به مقابل بندر استانبول رسید.

فتح استانبول

غرض توپ بزرگی که نزدیک سن رومن (توپقایی) کار گذاشته شده بود، روحیه مردم شهر (استانبول) را متزلزل کرد. با این توپ روزی فقط هفت - هشت بار می‌شد شلیک کرد. توپها از برنج ساخته شده، و برد زیادی داشتند و گلوله‌های بزرگ سنگی پرتاب می‌کردند (۳۲۶). برای تقویت روحیه مردم شهر در برابر وحشتی که با آن روبرو شده بودند، تصویر حضرت مریم را از کاخ بیرون آورده، و در کوچه‌های شهر می‌گرداندند. سایر توپها به گلوله‌باران بی‌امان و مداوم خود ادامه می‌دادند. در دهمین روز محاصره یکی از توپهای بزرگ ترکید، و سبب قتل افرادی شد که در اطراف آن بودند. ولی آن را تعمیر کرده، دوباره مورد استفاده قرار دادند. اگرچه توپها، رخنه و شکافهایی در برخی نقاط به وجود می‌آوردند، اما مردم شهر از زن و مرد گرفته، همه با جان و دل در تلاش بودند و شکافها را مسدود می‌کردند. امپراتور هر روز از حصارها بازدید می‌کرد و مدافعان را تشجیع و تشویق می‌کرد (۳۲۷).

نخستین حمله

بر اثر آتش مداوم توپخانه که تا روز هیجدهم آوریل ادامه داشت، در قسمت ضعیف و کم ضخامت حصارها یعنی «بایرام پاشا دره‌سی» که سلطان محمد روبروی آن مستقر بود، شکافی در حصارهای اول و دوم گشوده شد، و شبانه از این شکافها، حمله‌ای به داخل شهر صورت گرفت که چهار ساعت ادامه یافت، و برجهای بزرگ نظامی چوبین نیز در حمله شرکت کردند. ولی این برجهای متحرک بر اثر گلوله‌های آتشین منجنیق به آتش کشیده شدند. سربازان در صدد برآمدند که با استفاده از نردبانها، از حصارها بالا روند، ولی این اقدامشان نیز نتیجه‌ای نداد، و از این نخستین حمله نتیجه‌ای حاصل نشد. به دنبال این عدم موفقیت، حمله ناوگان عثمانی که به منظور از هم گسیختن زنجیرهای خلیج صورت گرفت، نیز بی‌نتیجه ماند و ناوگان عثمانی قادر به گسستن زنجیرها و ورود به خلیج نشد.

جنگ دریایی (۳۲۸)

دو روز پس از این عملیات ناموفق، در بیستم آوریل جنگ دریایی این ناکامیها را تکمیل نمود. پاپ برای کمک به استانبول، سه فروند کشتی متعلق به جنوایی‌ها را که هر کدام چهارصد جنگجو سرنشین داشت، اعزام داشت و اطلاع داد که سی فروند کشتی دیگر را نیز

متعاقباً خواهد فرستاد. در راه موره یک فروند کشتی ییزانسی حامل غلات، جنگک افزار و شراب به این سه کشتی ملحق شد و کشتیها با استفاده از باد مساعد به طرف استانبول حرکت کردند. ناوگان عثمانی، از حرکت این کشتیها اطلاع یافت (۳۲۹)، و سلطان محمد به بالظه اوغلی سلیمان بیگ دستور نابودی این کشتیها را صادر کرد (۳۳۰). سلیمان بیگ نیز با هیجده فروند کشتی رو به جانب آنها نهاد. هرچند جهت وزش باد برای کشتیهای اعزامی پاپ مناسب و مساعد بود، ولی برعکس برای کشتیهای عثمانی که رو به جانب آنها می رفتند، چنین نبود، و کشتیها با همین اوضاع و احوال از یدی کوله عبور کردند. امپراتور از بالای حصارهای قلعه، و سلطان محمد نیز از «زیتون بورنی» با هیجان و نگرانی این مسئله و ماجرا را دنبال می کردند. سرانجام کشتیهای دو طرف در پهنه غربی یشیل کوی مقابل یکدیگر رسیدند. باد از وزش افتاده، و جنگ دریایی ابتدا از فاصله دور و بعد از نزدیک شروع گردید. ناوگان عثمانی آنها را محاصره کرد. کشتیهای صلیبیون بی هدف در حرکت بودند و با کشتیهای عثمانی که آنها را در میان گرفته بودند، می جنگیدند. چون کشتیهای متفقین از نوع کشتیهای مرتفع سپردار بود که گوغه نامیده می شد و کشتیهای عثمانیان از نوع قدرغه (پارویی) بود. هنگامی که به هم نزدیک شدند، وقتی سربازان عثمانی در صدد پیاده شدن در کشتیهای دشمن برآمدند، کشتیهای خصم به علت بلندای زیادترشان و مشرف بودن بر عثمانیان بارانی از تیر و سنگ و گلوله های شعله ور آتشین بر سر سربازان ترک بارانند. کشتیهای عثمانی که در فضای باز قرار گرفته بود، ضایعات زیادی متحمل شدند. جنگ با شدت هرچه تامتتر ساعتها بود ادامه داشت. بدین جهت ناوگان عثمانی چون پی برد که با این وضع کاری از پیش نخواهد برد، به سوی ساحل عقب نشینی کرد. ولی کشتیهای دشمن به تعقیب عثمانیان پرداختند. کشتیهای عثمانی که نمی توانست در مقابل باران آتش کشتیهای دشمن که از نظر ارتفاع برتری داشت، مقاومت کند، گریخت.

سلطان محمد که شاهد و ناظر این اوضاع بود، با مشاهده حرکت ناوگانش به سوی ساحل، از شدت تأثر و ناراحتی با اسب به دریا زد و به علت کمی عمق، تا مسافتی زیاد در دریا پیش رفت (۳۳۱). بنا به فرمان سلطان محمد، جنگ مجدداً در مقابل و نزدیکی یدی کوله در گرفت. این بار ترکها کشتیهای کمکی را تحت فشار قرار دادند. ولی با وزیدن مجدد باد، کشتیهای کمکی به راه خود ادامه داده، وارد یکی از بنادر خلیج شدند. در این بین زنجیرهایی که راه ورود کشتیهای عثمانی را مسدود کرده بودند، باز شد و دو کشتی جنگی و نیزی ها شبانه به حرکت درآمد، و کشتیهای کمکی را همراه خود کرده و وارد خلیج کردند و زنجیرها دوباره در محل خود بسته شد. بالظه اوغلی به سبب عدم موفقیت در مأموریتش از مقامش

عزل گردید و حمزه بیگ پسر چالی بیگ به جای وی منصوب گردید.

مذاکره و شورا در اردوی عثمانی

عدم موفقیت عملیات زمینی و شکست جنگ دریایی، سبب تزلزل و ضعف روحی سربازان ترک از یک سو، و شایعه پراکنی از دیگر سو گردید. بدین جهت یک شورای جنگی تشکیل و اوضاع مورد بررسی و مذاکره قرار گرفت، رسیدن قوای کمکی غلات و آذوقه و نیز جنگ افزار به دست دشمن، بالطبع سبب طولانی شدن محاصره می شد که این خود خطری برای نیروهای عثمانی به حساب می آمد. وزیر اعظم خلیل پاشا که از مداخله دولتهای غربی (اروپایی) در مسئله محاصره استانبول اندیشناک بود، پیشنهاد کرد که هفتاد هزار سکه طلای پیشنهادی امپراتور را به عنوان خراج سالانه پذیرفته و دست از محاصره بردارند. اما خصم و رقیبش زاگانوس پاشا و برخی از فرماندهان و علما، که مخالف این پیشنهاد بودند، تصمیم به ادامه جنگ گرفتند. به تعویق افتادن قوای امدادی زمینی و دریایی که خلیل پاشا از آن بیمناک بود، و نیز بموقع نرسیدن ناوگانی که پاپ اعزام کرده بود — ناوگان اعزامی پاپ در راه بود که خبر سقوط استانبول دریافت شد — عثمانیان را از موقعیت وخیمی که داشتند نجات داد و این را فقط می توان شانس و اقبال به حساب آورد.

وارد کردن ناوگان به خلیج

فرماندهی بخش بیگ اوغلی (بی اوغلی)، قاسم پاشا و خاص کوی، در پشت حصارهای گالاتا به عهده زاگانوس پاشا گذاشته شده بود که نیرویی حدود پانزده هزار نفر تحت فرمانش بود، و از خلیج تا ایوان سرای در ساحل روبرو، تحت نظارت و کنترل وی قرار داشت. زاگانوس پاشا مأمور بستن پلی مابین خاص کوی و ساحل روبرو گردید. در صورت احداث این پل، بین بیگ اوغلی و حصارها ارتباط برقرار می شد. برای تحقق این امر نیز، ورود ناوگان عثمانی به خلیج و از میان برداشتن ناوگان دشمن ضرورت داشت تا پل تحت امنیت قرار گیرد. جنوایی های ساکن گالاتا هم با عثمانی ها سر و سری داشتند و هم با بیزانسی ها. از یک سو با تمام قوا به امپراتور کمک می کردند، و از دیگر سو نیز با پادشاه عثمانی دم از دوستی می زدند، و جنگ افزار مورد نیازش را در اختیارش قرار می دادند. ضمن اینکه روغن زیتون مورد نیاز توپخانه و سایر لوازم را در اختیار عثمانیان قرار می دادند، شبانه به طور مخفیانه رو به رومی ها آورده و برای آنها کار می کردند (۳۳۲).

سلطان محمد که به سبب شکست ناوگانش، موفق به عبور از موانعی نظیر کشتیهای

فرسوده، بشکه‌ها و زنجیرهایی که بین یالی کوشکی و قورشونلی بسته شده و در نتیجه ورود به خلیج نشد، در صدد برآمد چاره‌ای دیگر بیاندیشد. اصرار سلطان محمد برای ورود به خلیج این بود که این قسمت از حصارها استحکام زیادی نداشته و سهولت قابل تخریب بود، و در واقع نیز علت کشیدن زنجیر در این قسمت از خلیج نیز ناشی از همین ویژگی حصارها بود (۳۳۳).

پادشاه عثمانی برای غرق کردن ناوگان دشمن تصمیم به ساختن ماشین توپ‌اندازی و پرتاب گلوله‌های سنگی از ارتفاع بالا توسط این دستگاه گرفت و با این دستگاه‌ها که در دامنه بیگک اوغلی (بی اوغلی) کار گذاشت، موفق به غرق کردن تعدادی از کشتیهای دشمن در خلیج گردید.

وارد کردن بخشی از ناوگان عثمانی به خلیج شدیداً ضرورت داشت. بدین جهت برای تحقق آن، به تدارک پرداخته شد. سلطان محمد با این نقشه هم موفق به از بین بردن ناوگان دشمن می‌گردید و هم اینکه پلی بین خاص کوی و ایوان سرای کشیده شده و نیروهای دو طرف می‌توانستند با هم ارتباط و تماس برقرار کنند. بنا به تصمیم اتخاذ شده، ابتدا محلی که می‌بایست کشتیها از خشکی به سوی خلیج کشیده شوند، مشخص گردید، محل مشخص شده جنگلی بود که تا موضع قاسم پاشا ادامه داشت. مسیری که می‌بایست کشتیها کشیده شوند، از ساحلی که در مقابل توپخانه قرار داشت، شروع می‌شد و از بغاز کتن عبور کرده و از آنجا به طرف جنوب غربی پیچیده، از تپه‌ها گذشته و از محلی که «لوبون پاستانسی»^۱ نامیده می‌شد، سردر می‌آورد، و پس از گذشتن از پشت تپه، از پهلوی پرپالاس^۲ به قاسم پاشا یعنی ساحل خلیج می‌رسید (۳۳۴). پس از مشخص شدن مسیر، به هموار کردن راه و مسیر پرداخته شد، و از چوبهای استوانه‌ای سورت‌هایی ساخته شد، برای اینکه کشتیها به راحتی روی این چوبها (سورتمه‌ها) بلغزند، آنها را با روغن زیتون، روغن معمولی و روغن خوک که از جنوایی‌ها گرفته شده بود، کاملاً روغنکاری کردند. ضمن انجام این عملیات، تدابیری اتخاذ گردید تا جنوایی‌های گالاتا از این مسئله و اصل ماجرا اطلاع حاصل نکنند و عملیاتی ساختگی انجام شد تا وانمود کنند که مشغول ساختن توپهایی از نوع هاون برای کوبیدن کشتیهای دشمن و پاره کردن زنجیرها هستند.

سرانجام یک شب (۲۱ یا ۲۲ آوریل) شصت و هفت و یا هفتاد و دو فروند کشتی پارودار از ناوگان مستقر در پایین منطقه چیفته ستون، یعنی حوالی توپخانه، انتخاب شد (۳۳۵) و این

1. Löbon Pastahansi.

2. Perapalas.

کشتیها از مسیر هموار و پاکسازی شده که قبلاً بدان اشاره شد (باربارو، می‌نویسد که کشتیها روی چرخ قرار داشتند) وارد قاسم پاشا شدند. برای جلوگیری از هرگونه حمله احتمالی به کشتیها با تعدادی توپ و تیرانداز و شمشال‌انداز از آنها حمایت شد (۳۳۶).

وارد کردن کشتیها به خلیج طی یک شب، دشمن را مبهوت و حیرت زده کرد (۳۳۷). نخستین کار و اقدام عثمانی‌ها، احداث پلی بین خاص کوی و ایوان سرای (حوالی دروازه آوجی‌لر «شکارچیان») بود. چوبهای صندل و بشکه‌های فراوانی پشت سر هم به هم بسته شدند و بعد روی آنها را با تخته فرش کردند، و پس از متصل کردن چنگالهایی به آن، پلی به عرض پنجاه و طول یکصد قلاج^۱ به وجود آمد. بنا به نوشته دوکاس، از این پل پنج نفر می‌توانست شانه به شانه حرکت کرده، بگذرد. حصارهای آن قسمت با توپهایی که بر روی پل مستقر شده بود و نیز توسط توپخانه موجود در ناوگان مستقر در خلیج کوییده شده، این بخش از حصار از نیروی تدافعی اندکی برخوردار بود، و امپراتور ناگزیر بخشی از نیروهای قسمتهای دیگر حصار را برای دفاع به این قسمت انتقال داد.

ورود ناوگان عثمانی به خلیج و احداث پل سبب نگرانی زیادی گردید و از این رو با اینکه در شورای نظامی که برای این منظور تشکیل شده بود، تصمیم به نابودی و تخریب پل گرفته شد، ولی موفق به انجام آن نشدند، و چهل نفر از سربازان رومی که مأمور تخریب پل شده بودند، دستگیر و بی‌درنگ به قتل رسیدند. امپراتور به تلافی قتل سربازان رومی دستور داد تا حدود دویست و شصت نفر از اسرای ترک را بر بالای برج به قتل برسانند.

با توپهایی که بر بالای تپه آئیئوس تئودوروس^۲ واقع در گالاتا مستقر شده بود، ناوگان دشمن در خلیج زیر آتش قرار گرفت. بزرگترین کشتی دشمن غرق شد و سایر کشتیها نیز به سواحل گالاتا پناه بردند و از خطر آتش توپها در امان ماندند، و دیگر فعالیتی از آنان مشاهده نشد. به دستور امپراتور با دو عراده توپی که روی حصار خلیج کار گذاشته شده بود، به کشتیهای ترکها شلیک شد و در نتیجه دو فروند از کشتیهای عثمانی غرق شد. از سوی دیگر توپچیه‌های مستقر در حصار خلیج نیز متقابلاً زیر آتش توپخانه ترکها قرار گرفتند.

دومین حمله در ششم ماه مه

حصارها همه روز زیر آتش توپخانه ترکها قرار داشت. یکی از توپهای بزرگ مستقر در

۱. Kulaç، واحد طول به اندازه درازای دو دست (دو بازو) گشوده (م).

2. Aios Teodoros.

اغری قپو (ایری قپو) به سبب استحکام فراوان و غیر قابل نفوذ بودن حصارهای آن، به جبهه توپقایی منتقل شد. با افزایش تعداد توپها در این قسمت به نظر می‌رسید که نتیجه مورد نظر در این قسمت به دست خواهد آمد. حصارها به‌طور مداوم کوبیده می‌شد. پادشاه عثمانی که از عملیات انجام شده رضایت خاطر پیدا کرده بود، چهار ساعت پس از غروب آفتاب و شب‌هنگام در ششم ماه مه دستور داد تا دومین حمله به حصارها واقع در موضع وادی بایرام پاشا دره‌سی، صورت گیرد. ولی نتیجه‌ای از این حمله حاصل نشد. رومی‌ها با انتقال چهارصد سرباز و دریانورد از سه کشتی ونیزی برای دفاع از حصارهای توپقایی، این قسمت را تقویت کردند.

حمله دوازدهم ماه مه

در دوازدهم ماه مه یک حمله موضعی به حصارهایی که مابین ویلارخانه سرای و ادرنه قپوسی قرار داشت، صورت گرفت. در بدو امر، با اینکه حمله‌ای که به شکاف حاصل در حصار صورت گرفت، موفقیت‌آمیز به نظر می‌رسید، ولی با فرارسیدن قوای ذخیره بیزانسی‌ها، این حمله دفع شد. در پی این حمله، تهاجم دیگری صورت گرفت که باز موفقیت‌آمیز به نظر می‌رسید، ولی باز هم با رسیدن یک نیروی کمکی هزار نفری اعزامی از منطقه ادرنه قپوسی (دروازه ادرنه)، این حمله نیز بجایی نرسید.

پس از این دو حمله، روزهای متمادی نبرد با جنگ توپخانه، تیراندازی کمانداران، پرتاب گلوله‌های آتشین، کندن نقب و حمله بزرگ متحرک به حصارها سپری شد. کلیه نقبها را نقب‌زنان و نقب‌یابان بیزانسی کشف می‌کردند.

آخرین پیشنهاد تسلیم به امپراتور

سلطان محمد فاتح که پی برده بود زمان حمله عمومی فرارسیده است، پیش از اقدام، تصمیم گرفت تا مسئله را از راه مسالمت‌آمیز حل کند، بدین منظور در ۲۳ و یا ۲۴ ماه مه، اسفندیار اوغلی قاسم‌بیگ را به عنوان نماینده و سفیر خود نزد امپراتور فرستاد و پیغام داد که حمله عمومی و سراسری عثمانی‌ها نتایج وخیم و فاجعه‌باری به دنبال خواهد داشت، و در این مورد پیشنهادهایی به شرح زیر به امپراتور نمود:

۱- تسلیم شهر به سلطان محمد [فاتح].

۲- امپراتور می‌تواند همراه با اطرافیان و خزانه‌اش به نقطه‌ای که مورد نظرش است، رفته و در صورت تمایل والیگری موره را داشته باشد.

۳- اهالی شهر در ترک و یا ماندن در شهر آزادند. در غیر این صورت، هرگاه شهر به زور از طریق جنگ تصرف شود، اهالی شهر در حکم اسرای جنگی خواهند بود. قاسم بیگ سعی کرد تا امپراتور را که دچار وضع وخیمی شده بود، وادار به صلح کند. امپراتور نیز با اعزام سفرایی پیشنهادهای متقابلی کرد. سفرای امپراتور گفتند که امپراتور پرداخت هر میزان مالیاتی (خراج) را که سلطان می خواهد، حتی اگر میزان درخواستی خارج از امکانات و قدرت امپراتور باشد، قبول دارد و علاوه بر آن امتیازات دیگری را نیز برای عثمانی ها قائل خواهد شد. ولی بنا به نوشته دوکاس، سلطان محمد در پاسخ پیشنهادهای سفرای امپراتور گفت: «برای من امکان بازگشت از اینجا دیگر وجود ندارد، یا شهر را به تصرف درخواهم آورد و یا اینکه شهر زنده یا مرده مرا خواهد گرفت. اگر امپراتور به صلح و صفا شهر را ترک کند، موره را به وی و به برادرانش نیز ایالاتی دیگر واگذار خواهم کرد، و بدین ترتیب دوست همدیگر خواهیم شد، ولی اگر به زور و به جنگ وارد شهر شوم، اعیان و اشراف شهر و امپراتور را کشته و اهالی را به اسارت درآورده و خود شهر را تاراج خواهم کرد.» (۳۳۸).

سفیر پادشاه مجارستان

در آخرین روزهای محاصره استانبول (۲۵ و ۲۶ ماه مه) یک هیأت مجارستانی وارد قرارگاه عثمانیان شد. هیأت مذکور اطلاع داد که ژان هونیاد از نیابت سلطنت کناره گیری کرده و پادشاه جوان لادیسلاس بر تخت سلطنت مجارستان نشسته است. سفرای مذکور پس از اعلام خبر فوق، اضافه کردند که به علت جلوس پادشاه جدید، ژان هونیاد خواستار اعاده عهدنامه ای است که سه سال قبل با سلطان محمد منعقد کرده است و نسخه ای از عهدنامه ای را نیز که نزد خود بود برای سلطان محمد فرستاده است، هیأت نمایندگی مجارستان با وزیر اعظم و دو نفر از وزرای همراه وی ملاقات کرد. این هیأت بنا به تعلیماتی که دیده بودند، از سلطان عثمانی، درخواست انصراف از محاصره را کرده، و افزودند در غیر این صورت مجارها به هواداری از رومی ها وارد عمل خواهند شد. علاوه بر آن اظهار داشتند که یک ناوگان غربی نیز به قصد کمک به امپراتور در راه است. خبر آمدن هیأت مجاری، و کمک مجارستان به بیزانس و همچنین خبر اعزام ناوگان کشورهای غربی منتشر شد و همین امر سبب بروز شایعات زیادی گردید (۳۳۹).

در ۲۶ ژانویه سال ۱۴۵۳، بین جمهوری ونیز و امپراتور بیزانس عهدنامه ای منعقد شد، به موجب این پیمان قرار بر این شد که ناوگان ونیزی مستقر در دریای جزایر (اژه) به یاری

امپراتور اعزام گردد. ولی از این ناوگان خبری نبود، و امپراتور به لوره دانو فرمانده ناوگان ونیزی در مدیترانه پیغام فرستاد تا طبق پیمان فیما بین در اعزام ناوگان شتاب کند (۳۴۰)؛ و احتمالاً منظور سفیر مجارستان، از اعزام ناوگان کمکی، باید همین ناوگان باشد.

مذاکره در اردوی عثمانی

گزارش مذاکره با سفیر مجارستان به پادشاه تقدیم گردید. مسئله خطر کمک مجارها به رومی‌ها، و اعزام ناوگان غرب برای کمک به رومی‌ها، سلطان محمد را به فکر انداخت. عصر روز ۲۷ ماه مه، جلسه‌ای تشکیل گردید و موضوع مورد مذاکره قرار گرفت. وزیر اعظم خلیل پاشا چون خطر و مشکلات سه جنگ صلیبی قبلی را دیده، از آغاز یک جنگ صلیبی دیگر وحشت داشت، پیشنهاد کرد که با بستن خراجی سنگین به امپراتور، از محاصره استانبول دست کشیده شود، و حتی افزود که برای جلوگیری از اتحاد مسیحیان که احتمالاً ممکن است به اخراج ترکها از بالکان منجر شده و بدبختی بیشتری برای ترکها به بار آورد، باید عقب‌نشینی کنند. بی‌شک، وی در تأیید نظرات خود، سرانجام سلطان یلدرم بایزید و جنگهای ایزلادی، وارنا، و دومین جنگ کوسووا را یادآوری می‌کرد (۳۴۱). در برابر پیشنهاد و نظرات وی، زاگانوس پاشا عقیده داشت که هیچ‌گونه کمکی به استانبول صورت نخواهد گرفت، و حتی اگر کمکی نیز صورت گیرد، اهمیت چندانی نخواهد داشت و دیگران نیز سخنانی که نگرانی و هیجان سلطان محمد را تسکین دهند، بیان داشتند. بعد از آنکه تعدادی از امرا و علما و نیز آق شمس‌الدین با عقاید زاگانوس پاشا همداستان شدند، به عنوان آخرین امید، تصمیم به یک حمله همگانی گرفته شد.

در این بین اطلاع حاصل شد که ناوگان ونیز و یا پاپ وارد جزیره ساقز شده است. از مرخص کردن سفیر مجارستان تا روشن شدن نتیجه آخرین حمله، خودداری شد. به سبب طولانی شدن محاصره، و به دست نیامدن موفقیتی، سربازان نیز به اظهار ناراحتی پرداختند. سلطان محمد بواقع اندیشناک و ناراحت بود. البته نامه آق شمس‌الدین و نویدهای معنوی وی در مورد پایداری و حمله تا حدی در سلطان محمد مؤثر واقع شده بود (۳۴۲).

تدارک برای حمله همگانی

سلطان محمد فرماندهان نیروهای دریایی و زمینی را گرد آورد و ضمن ایراد سخنانی مهیج و تحریک‌کننده، از آنان به خاطر همت و فداکاریهایشان سپاسگزاری کرد، و افزود که در این حمله نهایی نیز از آنان انتظار فداکاری و از خودگذشتگی دارد و خاطرنشان کرد که تا

فتح استانبول بازگشتی در بین نبوده، و در صورت فتح استانبول چه منافعی عاید آنان خواهد شد و وعده داد که در صورت فتح شهر، تمام ثروت موجود در آن را به آنها واگذار خواهد کرد. سلطان محمد بر ضرورت فتح استانبول که سالیان سال با ترکها دشمنی و خصومت کرده است، تأکید نمود و افزود که تعداد مدافعان اندک است، و حصارها قابل نفوذ شده‌اند، و مدافعان حصارها نیز دیگر خسته شده‌اند؛ زیرا آنها مانند سربازان ترک امکان استراحت نداشته و همین امر نیز خود عاملی برای موفقیت ترکها خواهد بود، و با توجه به این مسائل بزودی حمله همگانی صورت خواهد گرفت، و مجدداً تکرار کرد که تا در آغوش گرفتن مقصود یعنی فتح استانبول، بازگشتی در بین نخواهد بود، و صلح و متارکه‌ای نیز صورت نخواهد گرفت، و بدین ترتیب به تشجیع آنان پرداخت (۳۴۳).

طی گلوله‌بارانی لاینقطع که در ۲۷ ماه مه آغاز شد و سه روز ادامه یافت، بخشی از حصارها فرو ریخت (۳۴۴)، و برای جلوگیری از تعمیر و ترمیم مجدد مواضع تخریب شده توسط رومی‌ها، به گلوله‌باران حتی در شب نیز ادامه داده شد. با اینکه روز بعد تعدادی از سربازان ترک از مواضع تخریب شده به درون حصارها رخنه کردند، ولی ژوستینیانی فرارسید و آنها را پس‌راند. در این بین مراد پاشا به قصد کشتن ژوستینیانی دست به حمله زد، ولی خود به قتل رسید. به امپراتور پیشنهاد فرار شد، ولی نپذیرفت و با عجله به جانب حصارها شتافت، و امپراتور ترکهایی که در این فاصله وارد حصارها شده بودند، عقب‌راند. چون خبر حمله همه‌جانبه ترکها در ۲۷ ماه مه، توسط جنوایی‌های گالاتا و رومی‌هایی که در اردوی عثمانی خدمت می‌کردند، از طریق نوشته‌هایی که بر پیکانها بسته شده و پرتاب شده، و به اطلاع رومی‌ها رسیده بود، امپراتور و ژوستینیانی تا جایی که مقدور بود، به تدارکات لازم پرداخته بودند. شب ۲۸ ماه مه، مراسم بزرگی در کلیسای ایاصوفیه برپا گردید که امپراتور نیز در این آیین شرکت کرد. امپراتور پس از انجام مراسم به کاخ و لاخارنه (تکفور سرای) رفت، و با نزدیکانش وداع کرد و بعد به بازرسی حصارها پرداخت. از ساعت ۲ بامداد ۲۸ ماه مه کلیه مقدمات و امور مربوط به حمله انجام گردید. گلوله‌باران از شکافهای ایجاد شده در حصارها، از صبحگاه شدت یافت. شکاف ایجاد شده در سمت توپقایی که به وادی لیگوس مشرف می‌شد، عریضتر گردید.

ناوگان مستقر در چیفته ستون یعنی بنادر توپخانه و فندقلی، مأمور و موظف به محاصره حصارهای بین لانگا و سماتیه شده، و در مواضع مناسب در خشکی سرباز و نیرو پیاده کرده، و این نیروها می‌باید توسط نردبانها خود را به بالای حصارها برسانند. صعود این افراد از حصارها، توسط ناوگان و با استفاده از منجنیق‌ها و تیراندازان حمایت می‌شد. ناوگان مستقر

در خلیج نیز، می‌بایست از تخته قپو تا دروازه اونی قپانی را تحت پوشش بگیرد. آرایش جنگی محاصره زمینی همان‌گونه که گفته شد، همانند آرایش نخستین روز محاصره بود. یعنی اسحاق پاشا و محمود پاشا در جناح راست، و قراجیه پاشا در جناح چپ قرار داشتند، و خود سلطان محمد نیز در جبهه توپقایی مستقر شده بود.

حمله همه‌جانبه و تصرف شهر

در پی دو حمله‌ای که شب ۲۹ ماه مه صورت گرفت و تانزدیکیهای صبحگاه ادامه یافت، روز سه‌شنبه ۲۹ ماه مه، حمله عمومی و همه‌جانبه شروع شد. شکاف ایجاد شده مابین توپقایی و ادرنه قپوسی، محلی بود که مهاجمان قصد داشتند که از همین محل به نتیجه قطعی برسند و جناح مرکزی اردو که تحت فرمان سلطان محمد بود، تمامی سنگینی حمله را در این نقطه متمرکز ساخت. نخستین حمله عمومی دو ساعت، و دومین آن یک ساعت و نیم طول کشید، ولی هنوز نتیجه‌ای حاصل نشده بود. مدافعان شهر جان برکف گرفته، تلاش می‌کردند. با آتش گلوله و هر وسیله ممکن دیگر کسانی را که از نردبانها قصد بالا رفتن داشتند، به قتل می‌رساندند. حملاتی که از جانب جناحهای دیگر صورت گرفت، نتیجه‌ای به دست نداد. بدین جهت، ینی‌چریهای قلب سپاه و نیروهای ذخیره به عنوان آخرین امید، به پیش رانده شدند. شخص سلطان محمد نیز در این حمله همراه ینی‌چریها بود. امپراتور نیز در همان جبهه بود. در این بین ژوستینیانی فرمانده کل رومی‌ها که با جان و دل از حصارها دفاع می‌کرد، از ناحیه دست و بازو زخم برداشت، و بنا به اصرار امپراتور وی که خون زیادی از دست داده بود، صحنه جنگ را ترک گفت (۳۴۵).

ینی‌چریها در اثنای این حمله، خود را تانزدیکی خندق رساندند. پادشاه عثمانی ینی‌چریها را همانجا متوقف کرد، و بعد زیر حمایت بارانی از تیر و نیزه تیراندازان و نیزه‌اندازان دستور پیشروی به آنان را صادر کرد. ینی‌چریها با عبور از خندق خود را به حصار رساندند. یکی از ینی‌چریهای قوی‌هیکل به نام حسن اهل اولوبادی، درحالی‌که با دست چپ سپرش را بالای سرش گرفته بود، و با دست راست شمشیرش را به جولان درمی‌آورد، نخستین کسی بود که خود را بالای حصار رساند. سی نفر از ینی‌چریها به پیروی از وی شروع به بالا رفتن به سوی حصار نهادند که هشت تن از آنان، با تیر و آتش گلوله مدافعان کشته شدند. حسن اولوبادی با اینکه زخمی شده بود، در بالا رفتن هم‌زمانش به آنان کمک کرد. اما آنها نیز، به قتل رسیده و خود حسن نیز بر اثر اصابت سنگ بزرگی از بالای حصار به پایین سرنگون شد و بر اثر تیر و گلوله‌هایی که از بالا به سویش پرتاب شد، کشته شد (۳۴۶). ولی بر اثر ادامه تهاجم بر تعداد

افرادی که از حصار بالا رفتند، افزوده شد و در بالای حصار مستقر شدند. در پی آن، بنی چریها از شکاف و محلی که توسط گلوله‌های توپ ایجاد شده بود، وارد حصار شدند، و محوطه مابین حصار اول و دوم را اشغال کردند. امپراتور به اتفاق همراهانش به جانب دروازهٔ پمتون^۱ فرار کرد که بشدت مورد تعقیب قرار گرفت. کنستانتین از ناحیهٔ کتف زخمی شده و کانتاکوزن که همراهش بود، به قتل رسید.

مدافعان حصار دوم چون دیدند که امپراتور فرار کرده رو به سوی آنها می‌آید، دچار وحشتی عظیم شدند و بنا به روایتی امپراتور نیز در اثنای این وحشت و فرار عمومی زیر دست و پا افتاد و کشته شد (۳۴۷). بعد از سقوط حصار برونی و اشغال محوطهٔ مابین دو حصار، حصارهای درونی که بی‌دفاع مانده بودند، نیز به تصرف درآمد. دروازهٔ توپقایی از درون کنده شد و نیروهای ترک از این دروازه وارد شهر شدند. عده‌ای از سربازان نیز با فشار به شکافی که در دروازهٔ سیلیوری ایجاد شده بود، از این نقطه نیز وارد شهر شدند. ولی حصارهای واسیلئوس (بازیل) لئون، والکسیوس که توسط دریانوردان کرت مدافعه می‌شد، به تصرف درنیامد. آنها قهرمانانه جنگیدند. موضوع دفاع آنان به سلطان محمد گزارش شد. مدافعان با گرفتن قول امان، برجها را تسلیم کرده، خود بدون معارض و با اموالشان به سرزمین خود بازگشتند (۳۴۸). نیروهای موجود در ناوگان که در خلیج مستقر بودند از طریق دروازه اودون (دروازه هیزم) وارد شهر شدند.

در اثنای اشغال محوطهٔ مابین حصارهای توپقایی و ادرنه قپو، حدود پنجاه نفر از نیروهای جناح قراجه پاشا، از دروازهٔ کرکاپورتا^۲ (جانبازخانه) که قبلاً بنا به فرمان کنستانتین مسدود، و بعد گشوده شده بود، وارد شهر شده و با نیروهایی که به آنها ملحق شدند، تقویت شدند، و به طرف افرادی که در مقابل قراجه پاشا دفاع می‌کردند، حمله برده، بدین ترتیب حصار را از این سمت نیز اشغال کردند و پرچم عثمانیان در آنجا نیز افراشته شد.

بدین ترتیب پس از ۵۴ روز جنگ و چهار حملهٔ بزرگ و سخت که در ۱۸ آوریل و ۶، ۱۲، ۲۹ ماه مه صورت گرفت — که آخرین حمله، بزرگترین این حملات محسوب می‌شد — استانبول (قسطنطنیه)، پایتخت ۱۱۲۵ سالهٔ امپراتوری روم شرقی، روز سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاول سال ۸۵۷ / ۲۹ ماه مه ۱۴۵۳، به تصرف عثمانیان درآمد (۳۵۰). مدافعان بخش مشرف به دریای شهر که در مقابل ناوگان عثمانی از حصارهای آن بخش دفاع می‌کردند، با کسانی که قصد صعود از حصار را داشتند، جنگیده، و از خود دفاع می‌کردند. ولی آنها اطلاع

1. Pemton.

2. Kerkaporta.

یافتند که شهر از طریق خشکی به اشغال درآمده و نیروهای ترک ساعت سه رو به سوی آنها نهاده‌اند. ترکها که مشاهده کردند رومی‌ها در خارج از حصار با سربازان ترک به جنگ پرداخته‌اند، به رومی‌های موجود در حصارها حمله کرده به کشتار آنان پرداختند. بدین ترتیب نیروهای موجود در ناوگان نیز از دروازه مشرف به دریا وارد شهر شدند، و به گرفتن غنائم پرداختند. و یک ساعت و نیم و یا دو ساعت پس از سقوط حصارهای استانبول از جانب خشکی، حصارهای مشرف به دریا نیز تصرف شد (دوکاس، ص ۲۹۳). شاهزاده اورخان پسر چلبی محمد که فرماندهی بخشی از حصارهای منطقه مرمره را بر عهده داشت، پس از اطلاع از تصرف شهر توسط عثمانیان، با تغییر لباس خود را داخل جمع سربازان کرد، اما چون پی‌برد که به جستجویش پرداخته‌اند، خود را از بالای حصار به پایین افکند و خودکشی کرد. سرش را از تن جدا کرده نزد سلطان محمد آوردند. سرنشینان کشتیهای خارجی مستقر در خلیج نیز چون ورود نیروهای ناوگان عثمانی به شهر را دیدند، فرصت را از دست نداده، همراه فراریان و پناهندگان از استانبول دور شدند. فرانچس می‌نویسد که ترکها ساعت ۲/۵ بعد از ظهر بر شهر مسلط شدند (۳۵۱).

امپراتور کنستانتین یازدهم، علی‌رغم تمامی مشکلات و خیانتها، با عزمی راسخ از شهر دفاع کرد، و هنگامی که به وی پیشنهاد شد که از راه دریا فرار کند، پیشنهاد را نپذیرفت و در رأس سربازان خود و در راه کشورش کشته شد. کنستانتین هنگام مرگ ۴۹ یا ۵۰ سال داشت (۳۵۲). تعداد افرادی که به دنبال فتح استانبول به اسارت درآمدند، حدود پنجاه هزار نفر بود.

ورود سلطان محمد به استانبول (۳۵۳)

سلطان محمد دوم، در ۲۲ سالگی استانبول را فتح کرد و در تاریخ عنوان و لقب «فاتح» را گرفت. مردان، زنان و اطفال بعد از اشغال حصارها و ورود نیروهای ترک به داخل شهر، رو به سوی کلیسای بزرگ شهر فرار کردند و آنهایی که موفق به فرار نشدند به اسارت درآمدند (۳۵۴). سربازان ترک تا ایاصوفیه پیش رفتند و از بین مردمی که به کلیسا پناه برده بودند، هر چند تعدادی را که می‌خواستند به اسارت گرفتند. سلطان محمد فاتح تحت مراقبتهای بسیار شدید، درحالی که وزرا، علما، و سایر بزرگان و ارکان دولت همراهش بودند، طی مراسمی باشکوه، از دروازه توقیای وارد شهر شد. درباره ورود سلطان محمد فاتح به استانبول، خلاصه‌ای از وقایعنامه‌ای را که مؤلفان و مورخان قدیم از آن اطلاعی نداشته‌اند، و در سالهای اخیر به دست آمده است، در ذیل نقل می‌کنم: (۳۵۵)

«در شهر درگیرها و زد و خوردهای جسته و گریخته‌ای به چشم می‌خورد. فرماندهان به

پادشاه گفتند، در صورتی که خود شما وارد شهر نشوید، ما نمی‌توانیم مردم را وادار به اطاعت کنیم. سلطان محمد دستور داد تا به جستجوی امپراتور پردازند و از تعرض به جان مردم خودداری کرده، مردم را به اطاعت فراخوانند. بدین ترتیب در شهر سکون و آرامش برقرار گردید. تمامی اجساد موجود در شهر را سوزانده، شهر را پاکسازی کردند. سلطان محمد فاتح از طریق دروازه رومانوس (توپقای) وارد شهر شد و به کلیسای ایاصوفیه رفت، چون به کلیسا رسید، از اسب فرو آمد و به شکرانه فتح شهر، به خاک افتاد و مشتی خاک برداشته، بر بالای سر گرفت. در این بین، رئیس روحانی کلیسا (بطریق / مطران)، اسقف و کشیشها، و مردم بسیاری از زن و مرد و کودک گرد آمدند، پادشاه پس از مشاهده عظمت شهر گفت: واقعاً افراد این شهر مرد هستند. جنگاوری آنان هنگام جنگ، و مرگ را سعادت دانستن برای خود، بیهوده نبود. بعد وارد ایاصوفیه شد و در مکان مقدس ایستاد. بطریق و مردم بر خاک افتادند و گریستند. سلطان محمد با دست آنان را به سکوت فراخواند. پس از برقراری سکوت، خطاب به بطریق گفت:

بلند شو، من سلطان محمد به تو، دوستان و تمامی مردم می‌گویم که از امروز به بعد دیگر به خاطر زندگی و آزادی خود از خشم من واهمه نداشته باشید. بعد خطاب به فرماندهانش گفت: «به سربازان دستور دهید که به هیچ وجه متعرض مردم نشوند، و هرکس از فرمان سرپیچی کند به مجازات مرگ محکوم خواهد شد.» (۳۵۶).

سلطان محمد که می‌خواست از تمامی کلیسا و خزانه‌اش بازدید کند، دستور داد تا مردم کلیسا را ترک کنند. ولی چون مردم با تانی کلیسا را ترک می‌گفتند، و خود نیز حوصله و طاقت انتظار زیاد را نداشت، به کاخ امپراتور رفت. در کاخ، با یک مرد صربستانی که سر بریده امپراتور کنستانتین را در دست داشت، روبرو شد. پادشاه از امرای رومی پرسید که آیا این سر متعلق به امپراتور هست یا نه؟ چون پاسخ مثبت شنید، خطاب به سر بریده گفت: خداوند تو را با عزت آفرید، و تو را امپراتور ساخت. چرا خواستی این چنین بیهوده کشته شوی. بعد سر بریده را نزد بطریق فرستاد (۳۵۷).

امپراتور یس، یعنی همسر امپراتور کنستانتین پس از آخرین وداع با شوهرش، و به دنبال اشغال استانبول، توسط امرای بیزانس، همراه دختران و زنان منسوب به خاندان امپراتور با کشتی روستینیانی به موره فرستاده شدند. سلطان محمد پس از اطلاع و شناسایی افرادی که آنها را فراری داده بودند، همه را اعدام کرد، و حوالی غروب به قرارگاه خود در خارج از حصارهای شهر بازگشت (۳۵۸).

همان‌گونه که در جلد دوم کتاب خواهد آمد، سلطان محمد فاتح پس از انتخاب بطریق

(رئیس روحانی کلیسای روم)، و تعیین مأموران لازم برای نظم بخشیدن به امور استانبول، تا هیجدهم ژوئن همان سال در استانبول ماند و بعد به ادرنه بازگشت، و طی مراسمی باشکوه و دبدبه و عظمت ناشی از پیروزی وارد ادرنه گردید (۳۵۹).

سه و یا پنج سال پس از فتح استانبول (۱۴۵۶ و یا ۱۴۵۸ م.). آتن که در تصرف لاتن‌ها بود، اشغال گردید، و تمامی یونان که پلوپونز نیز جزو آن بود، به تصرف درآمد.

یادداشت‌های فصل سیزدهم

۱. امپراتور مانوئل وقتی پی‌برد که چلبی محمد به تنهایی ادارهٔ امور را به دست گرفته است، سفیری نزد وی فرستاد و از او خواست تا اراضی‌ای را که هنگام اقامت در استانبول وعده داده بود، تحویل وی دهد. محمد چلبی، با خوشرویی سفیر امپراتور را پذیرفت و سرزمینهایی را که توسط سلیمان چلبی به امپراتور واگذار کرده و موسی چلبی آن را بازپس گرفته بود، و تمام قلاع موجود در ساحل دریای سیاه و نیز اراضی موجود در تسالی و همچنین قلاع موجود در ساحل دریای مرمره را به وی واگذار کرد (دوکاس، چاپ بن، ص ۹۷).

۲. دوکاس، ص ۹۷، ترجمهٔ میرمیر اوغلی.

۳. در این مورد ر. ک. به مقالهٔ من (مؤلف) تحت عنوان «محمدیگ میخال اوغلی به چه علت توسط چلبی محمد در قلعهٔ توقات زندانی شد.» (بولتن، ج ۲۱، شماره ۸۱، سال ۱۹۵۷).
۴. مقریزی در شرح حوادث سال ۸۱۳ ه. ق. می‌نویسد، گرمیان اوغلی داماد قرامان اوغلی بود، که به پدرزنش خیانت کرد، و خیانت وی سبب گردید که قرامان اوغلی سرزمین گرمیان اوغلی را محاصره کند و به آتش کشد (کتاب السلوک).

۵. مقریزی در شرح حوادث سال ۸۱۴ ه. ق. / ۱۴۱۱ م. می‌نویسد، محمدیگ قرامان اوغلی باگردآوری نیرو، سرزمین گرمیان اوغلی را به اشغال درآورد، که این مسأله در وقفنامهٔ سنگی یعقوب بیگ گرمیان اوغلی نیز منعکس است.

۶. دوکاس (چاپ بن، ص ۱۰۳) می‌نویسد، محمدیگ قرامان اوغلی، استخوانهای یلدرم بایزید را از قبر بیرون کشید و آتش زد.

۷. مقریزی در کتاب السلوک، در شرح حوادث سال ۸۱۶ ه. ق. / ۱۴۱۳ م. می‌نویسد، قرامان اوغلی به‌سوی بورسہ حرکت کرد و قلعه شهر را در محاصره گرفت و درست زمانی که نزدیک به اشغال کامل قلعه بود، از مرگ موسی چلبی اطلاع یافت و به سرزمین خویش

بازگشت.

۸. در کتاب السلوک (نسخه کتابخانه ایاصوفیه) «ج ۴» جزو شرح وقایع سال ۸۱۳ ه. ق. آمده است.

۹. بنا به نوشته منابع عثمانی، جنیدیگ به دنبال شکست چلبی محمد از برادرش موسی چلبی در جنگ اینجه قر، از فرمان چلبی محمد سرپیچید و به فعالیت‌های تجاوزگرانه پرداخت. چلبی محمد بلافاصله برای حمله به جنید، عازم از میر شد و جنید درخواست عفو کرد، چلبی محمد که هنوز درگیر جنگ با موسی چلبی بود، جنید را مورد عفو قرار داد.

۱۰. تلخیص از اثر دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۰۳-۱۰۸ و ۱۱۵.

۱۱. در کتاب السلوک در شرح وقایع سال ۸۱۷ ه. ق. آمده است که در جنگی که میان پادشاه عثمانی و حکمران قرامان اتفاق افتاد، قرامان اوغلی شکست خورد و به تنهایی موفق به فرار گردید. در وقایعنامه کتابخانه نور عثمانیه سال ۸۱۷ ه. ق. و در یکی از وقایعنامه‌هایی که استاد عثمان توران منتشر کرده است (ص ۲۰)، جنگ قرامان در سال ۸۱۸ ه. ق. و در وقایعنامه دیگری (ص ۵۶) سال ۸۱۹ ه. ق. قید شده است. مقریزی این جنگ را که مواجهه با سیل شد، جزو حوادث سال ۸۲۰ ه. ق. / ۱۴۱۷ م. آورده است. بنا به نوشته وی، چلبی محمد سه بار به سوی قرامان اوغلی لشکر کشید. در تقویم نجومی سال وقوع جنگ قرامان، ۸۱۲ ه. ق. / ۱۴۱۶ م. قید شده است.

۱۲. با اینکه در برخی از منابع تاریخ آمده است که نیغده (نیده) نیز به عثمانیان واگذار شد، ولی خطاست.

۱۳. در کتاب السلوک نیز همان سال قید گردیده است و چنین آمده است: «محمد گورشچی (کشتی‌گیر) پسر خونکار (اعلیحضرت) ابویزید پادشاه روم، به قصد و نیت محمدیگ قرامانی وارد اراضی قسطنطنیه (قسطنونی) شد. داعیان دولت قرامان اوغلی، نزد محمد گورشچی فرار کردند، و عثمان اوغلی، شهرهای زیادی از قرامانیان را به تصرف درآورد، و قرامان اوغلی نیز به بلاد وارساق گریخت و در آنجا پنهان شد. در تقویم‌های نجومی تاریخ وقوع جنگ قرامان در سال ۸۱۷ یا ۸۱۸، و یا ۸۱۹ ه. ق. / ۱۴۱۶، ۱۴۱۵ و ۱۴۱۴ م. قید شده است (نسخه موجود در کتابخانه نور عثمانیه و نیز وقایعنامه نشر توسط عثمان توران و تقویمی که انجمن تاریخ ترک منتشر کرده است، ص ۲۰ و ۵۶).

۱۴. در اثر دوکاس (چاپ بن، ص ۱۰۹)، علت حمله ناوگان عثمانی، به ناکسوس و آندروس یعنی جزایر کیکلد (کیکلاد) ذکر نشده است.

۱۵. فرانچس می نویسد که این جنگ میان جزیره مرمره و بندر گلیبولی اتفاق افتاد (چاپ بن، ص ۹۰). مقریزی می نویسد، در سال ۸۱۹ ه. ق. / ۱۴۱۶ م. در جنگ میان عثمانیان و فرانکها (اروپائیان)، دوازده فروند از کشتیهای عثمانیان توسط ونیزی ها به تصرف درآمد، و چهار هزار نفر از مسلمانان به قتل رسیدند.

خالکوندیل می نویسد که ترکها به یک فروند کشتی باقیمانده از ناوگان ونیزی ها حمله بردند، که بدین ترتیب جنگ شروع شد. امیرالبحر به کشتی مذکور علامت داد که بدون درگیری به راه خود ادامه دهد، ولی ناخدای کشتی در دریافت علامت اشتباه کرد، و اقدام به درگیری شد. پس از ورود لوره دانوبه ونیز، حکومت ونیز اقدام به یک عمل نمایی زد. بدین معنی که لوره دانو را به محض ورود به ونیز دستگیر و به سبب جنگ با ترکها محاکمه کرد، ولی وی در این دادگاه تبرئه شد (چاپ پاریس، ص ۹۶، ۹۷).

۱۶. دوکاس، چاپ بن، ص ۱۱۰.

۱۷. تاریخ هامر، ج ۱، ص ۱۲۷.

۱۸. به موجب آنچه که در منشآت فریدون بیگ آمده است (ج ۱، ص ۱۵۶)، چلبی محمد که در جنگ افلاق بود، هنگام حمله به مجارستان از اسب به زیر افتاد و او را با تخت روان به پایتخت آوردند. نشری (ج ۲، ص ۵۳۶) نیز می نویسد که چلبی محمد در جنگ افلاق از اسب به زیر افتاد و به زحمت توانست خود را به ادرنه برساند.

۱۹. تاریخ نشری، ص ۵۳۶ (از انتشارات انجمن تاریخ ترک).

۲۰. بهشتی، ص ۵۲؛ و نشری ص ۵۴۰؛ بنا به عقیده نشری به موجب قرارداد، بخشی از محصولات با کرکوره سی، می بایست به عثمانیان داده شود. عاشق پاشا زاده به این مسئله اشاره نکرده است.

۲۱. مقریزی در کتاب السلوک از جنگی که در سال ۸۱۹ ه. ق. / ۱۴۱۶ م. بین عثمانیان و اسفندیارییگ جندر اوغلی روی داد، سخن می گوید که در هیچ یک از منابع تاریخی ترک به آن اشاره نشده است. مقریزی در این باره چنین می نویسد: «در این ماه محمد گور شچی پسر عثمان و صاحب بورسه، و اسفندیار بن ابویزید پادشاه قسطنونی به جنگ پرداختند. اسفندیار در سینوب در محاصره قرار گرفت و به شرط خواندن خطبه و ضرب سکه به نام محمد (چلبی سلطان محمد)، صلح بین آنها برقرار شد. پس از پایان محاصره، اسفندیارییگ به قسطنونی بازگشت. ولی حسن خواند سالار وزیر اسفندیارییگ حاضر نشد در مسجدی که ساخته بود، خطبه را به نام محمد بخواند و خطبه را به نام پادشاه خود اسفندیارییگ خواند. ولی در سایر مساجد خطبه به نام محمد خوانده شد. بدین ترتیب در

یک شهر به نام دو پادشاه خطبه خوانده شد که این از عجایب بود. بنا به این نوشته مقریزی، از دست رفتن بیش از نیمی از سرزمینش مورد قبول اسفندیاریگ قرار نگرفت. که این عدم پذیرش، منجر به وقوع جنگی شد که نتیجه آن به رسمیت شناختن حاکمیت عثمانیان از طرف اسفندیاریگ بود. و این طبیعی بود که اسفندیاریگ به از دست رفتن بخش مهمی از سرزمینش رضا ندهد، و به همین جهت نیز امکان وقوع جنگی وجود داشت.

۲۲. با توجه به اینکه معراج نامه‌ای به نام خضر بیگ در سال ۸۱۴ ه. ق. / ۱۴۱۱ م. ترجمه شده است، بنابراین منطقه مذکور قبلاً به تصرف اسفندیاریگ درآمده بوده است.

۲۳. بنا به روند حوادث آن زمان، شاهزاده مراد مأمور سرکوبی عصیان بورکلوجه^۱ مصطفی، خلیفه و نماینده شیخ بدرالدین شده بود، و پس از سرکوبی عصیان وی، به عنوان سنج بیگ آماسیه تعیین شده بود که این جریانه‌ها در همان سال اتفاق افتاد. ولی تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۲۹۸) می‌نویسد، مراد زمانی که سنج بیگ آماسیه (والی رومیه صغری) بود، مأمور حمله به بورکلوجه گردید. مقریزی نیز همین عقیده را دارد. اما دوکاس که اطلاعات کافی درباره آن عصر دارد، می‌نویسد که پس از پایان واقعه بورکلوجه بود که شاهزاده مراد به عنوان سنج بیگ آماسیه تعیین گردید (چاپ بن، ص ۱۱۵).

۲۴. عاشق پاشازاده، ص ۹۰.

۲۵. عاشق پاشازاده، ص ۹۰، در تقویم تواریخ ملوک ماضی آمده است که سامسون در رجب سال ۸۱۹ / اوت ۱۴۱۶ و یا سپتامبر همان سال تصرف شد (فتح یکیشهر (بنی شهر) فی ولایت صونیس و فتح صامسون شهر رجب المرجب سنه تسع عشر و ثمانمائه) و در تقویم موجود در کتابخانه نور عثمانیه، سال ۸۱۸ ه. ق. ذکر شده است، در تاج‌التواریخ سال ۸۲۱ ه. ق. / ۱۴۱۸ م. آمده است. ولی چون این واقعه قبل از جنگ صورت گرفته است، لذا، تاریخ مندرج در متن صحیحتر است. بنا به آنچه که در تاریخ اودوج بیگ آمده است، اشغال و تصرف سامسون بعد از جنگ افلاق بوده است. لطفی پاشا در اثر خود (ص ۷۱)، و عاشق پاشازاده (ص ۹۹)، و نشری (ص ۵۴۱) و تاج‌التواریخ، عملیات سامسون را در سال ۸۲۲ ه. ق. / ۱۴۱۹ م. ذکر می‌کنند.

۲۶. در دفتر ثبت اراضی مربوط به سنج بلگراد آلبانی (برات) چنین آمده است که «تیمار

قوندو عوت» برادر دوقلوی آیدین است. در زمان مرحوم سلطان محمد (چلبی) تاتارهای رانده شده از آناتولی در آنجا مستقر شدند. در زمان پادشاهمان یعنی سلطان مراد دوم به او داده شد. همچنین آمده است که: «تاتارهای رانده شده از آناتولی در زمان سلطان مرحوم در تیمار بالابان غلام میر، سکنی گزیدند.» (آرشیو نخست وزیری، دفتر ثبت اراضی آولونیا، برات، سال ۸۳۵ ه. ق.، ص ۲۰۸، ۲۶۱).

۲۷. چلبی محمد چون پی برده بود که عثمانیان بر اثر خیانت قراتاتارها در جنگ آنکارا شکست خوردند، منت بیگ را احضار کرده و به وی پرخاش کرد و گفت: «مگر نگفته بودند که تیمور تاتارها را از این سرزمین با خود برده است، پس درحالی که آنها در این ولایت امیر و سرکرده دارند و جشن عروسی برپا می دارند و با هم در رفت و آمدند، چرا نباید در جنگهای من شرکت کنند، آنها را باید از این سرزمین تبعید نمود و تمامی آنها را راند.» و تاتارهایی که از بیم تیمور مخفی شده بودند، در روم اسکان داده شدند.

۲۸. دولت عثمانی با دولت قراقوینلو (واقع در مرز شرقی) روابط دوستانه داشت. قرايوسف بیگ مؤسس این دولت، از دست تیمور گریخته و همراه با سلطان احمد جلایر حکمران بغداد به سلطان یلدرم بایزید پناهنده شد. اسکندر میرزا پسر قرايوسف و دومین فرمانروای قراقوینلوها نیز زمانی که مورد تعقیب شاهرخ میرزا پسر تیمور قرار گرفت، به قصبه توقات در قلمرو عثمانیان پناهنده شد (۸۲۷ ه. ق. / ۱۴۲۴ م.). در زمان جهانشاه که بعد از اسکندر میرزا فرمانروای قراقوینلوها شد، دولت قراقوینلو گسترش فراوانی پیدا کرد، و آناتولی شرقی، آذربایجان، عراق، عراق عجم و ایران تحت نفوذ و سلطه وی قرار گرفت. میان سلطان مراد و جهانشاه قراقوینلو نامه های صمیمانه ای مبادله شده و شکرالله مورخ مشهور به عنوان سفیر نزد جهانشاه فرستاده شد.

جهانشاه که یک امپراتوری وسیع به وجود آورد، به قدرت دولت خویش متکی بود، وی درصدد تأدیب اوزون حسن بیگ امیر آق قوینلوها که جهانشاه به هیچ وجه اهمیت و ارزشی به وی قائل نبود و از قبول حاکمیت وی خودداری می کرد، برآمد. ولی به سبب فصل زمستان انجام این کار را به بعد موکول کرد، و سربازان خود را مرخص نمود، و مورد حمله ناگهانی اوزون حسن بیگ که از این جریان اطلاع یافته بود، قرار گرفت و به اسارت درآمد و بلافاصله به زندگیش خاتمه داده شد. با کشته شدن جهانشاه دولت عظیم وی تجزیه گردید و آق قوینلوها تقریباً تمامی قلمرو آن دولت را تصاحب کردند.

۲۹. بعد از قراقوینلوها، آق قوینلوها مدتهای مدید با عثمانیان همسایه شدند. روابط میان عثمانیان و آق قوینلوها خصمانه بود. این خصومت از زمانی که قرايولوک عثمان رئیس

عشیره بود، با اشغال سیواس توسط وی آغاز شد. بعد چون قرایولوک عثمان راهنمایی اردوی تیمور را به عهده گرفت، لذا تیمور در قبال این خدمت وی، دیار بکر و حوالی آن را به قرایولوک عثمان داد (حدود سال ۱۴۰۳ م.).

قرايولوک عثمان با اینکه مدام با قراقوینلوها در جنگ و جدال بود، با این همه، با برخورداری از حمایت تیموریان موفق به حفظ دیار بکر و ارزروم گردید. در سال ۱۴۳۵ م. در جنگی که در حوالی ارزروم با قراقوینلوها داشت، زخمی شد و از همین زخم نیز درگذشت. و با مرگ وی مبارزه بر سر تصاحب مقام ریاست عشیره بین افراد خانواده اش بروز کرد، تا سرانجام، اوزون حسن بیگ پسر علی بیگ و نوه قرايولوک عثمان، موفق شد که کشور تجزیه شده را تحت یک حکومت واحد درآورد. اوزون حسن بیگ در طی مدت حکومت خود (۱۴۷۸-۱۴۳۳ م.) دولت قراقوینلوها را از میان برداشت و با فتوحات گسترده اش موفق به تشکیل یک امپراتوری شد. اوزون حسن بیگ که آناتولی شرقی، آذربایجان، عراق عجم، عراق عرب، ایران و خراسان را در اختیار و تحت نفوذ داشت، در مرز غربی قلمرو خود با عثمانیان همسایه شد؛ و این همسایگی به علت حمایت آق قوینلوها از قرامانیان که قلمروشان به تصرف عثمانیان درآمده بود، حالت خصمانه ای به خود گرفت؛ و به طوری که در جلد دوم خواهد آمد، منجر به جنگ اوتلوق بلی^۱ گردید.

۳۰. مدعیان سلطنت و کسانی که در صدد تأسیس حکومت هستند، پس از موفقیت، برای مشروع جلوه دادن کارها و عملیات خویش، خود را به یکی از سلسله های سلاطین قدیمی منسوب می ساختند، و برای اثبات آن، نسب نامه و شجره نامه می ساختند. انتساب شیخ بدرالدین به سلجوقیان توسط مؤلف مناقب شیخ بدرالدین نیز از این جمله باید باشد.

۳۱. بنا به نظر عالی مورخ (ج ۵، ص ۱۴۳). پس از رفتن شیخ بدرالدین به قسطنطونی نزد اسفندیاری بیگ، وی از بیم پادشاه عثمانی، شیخ بدرالدین را تحویل سلطان عثمانی داد و پادشاه به شیخ اجازه داد که در زگرا^۲ سکونت کند.

۳۲. در آن زمان او را «طورلاق هو کمال» می گفتند. وی به محض اینکه از آئینی روی برمی تافت، به آیین دیگری می پرداخت، کارهای غیر مشروع زیادی انجام داد. او حتی «بورق ارق پوندوس؟» را نیز همراه داشت. آنها را «کمالی» می گفتند. پابره نهایی بیش نبودند. تعدادشان متجاوز از دو هزار نفر بود. با علم و نی در ایلات می گشتند، افراد را

1. Otluk beli.

2. Zagra.

فریب داده، آنها را از مزارع و کار و بارشان دور کرده، شبیه خود می‌ساختند. آنها حتی دست به انواع فتنه و فساد زده، و اقدام به اعمال ملحدانه و ظاهر سازی نموده، در منطقه آیدین با همان قیافه و ظاهر خود، اماکن مورد استفاده خود را ویران کردند.» (کتابخانه ملی پاریس، نسخه‌های خطی، شماره ۹۹، ص ۶۶. به نقل از نسخه استنساخ شده توسط استاد مکرمین خلیل ینانج).

در اثر دوکاس (چاپ بن، ص ۱۱۲) اطلاعاتی در مورد بورکلوچه مصطفی و مریدش کشیش تورلاتی^۱ در جزیره ساقز، وجود دارد.

۳۳. دوکاس، در جزیره ساقز با کشیشی که از مریدان بورکلوچه مصطفی بود، ملاقات کرده، نظر او را درباره وی که او را پیامبر دروغین می‌نامید، پرسیده است، او نیز گفته بود که دده سلطان (بورکلوچه مصطفی) نمرده است. بلکه به سیام رفته و آنجا به شیوه سابق زندگی می‌کند و افزوده بود که به افکار و اعتقادات وی باور ندارد (چاپ بن، ص ۱۱۵).
۳۴. شیخ بدرالدین وارد «آغاج دیزی» (دلی اورمان) شد. بعد آنجا را ترک گفت و برای چند صوفی بدبخت و مفلوک پیغام فرستاد که مردم جلگه زاگرا را به سوی او دعوت کنند و به آنها بگویند که بعد از این امارت و حکمرانی از آن من است و تخت فرمانروایی به من داده شده است. صوفیان مذکور وارد جلگه زاگرا شده و مردم را به سوی شیخ بدرالدین فراخواندند. عده‌ای فریب خوردند و خدم و حشم فراوانی در اطراف صوفی‌ها گرد آمدند. تمامی نواب و محبانی که در زمان قاضی عسکریش در دستگاه موسی چلبی داشت، جملگی گرد او جمع شدند.» (تاریخ لطفی پاشا، ص ۷۳).

۳۵. ادریس بدلیسی می‌نویسد که بایزید پاشا پس از غلبه بر شیخ بدرالدین، برخی از افراد قابل اعتماد خود را به ظاهر برای بیعت کردن با شیخ بدرالدین نزد آنها فرستاد و توسط آنها موفق به دستگیری وی گردید. عاشق پاشازاده (ص ۹۲) و نشری (ص ۵۴۶) می‌نویسند که شیخ بدرالدین توسط افراد خود دستگیر و نزد سلطان محمد (چلبی) برده شد. بهشتی (ص ۵۳)، می‌نویسد سلطان محمد چلبی حدود دویست نفر را تحت فرماندهی قپوچی-باشی الوان‌ینگ اعزام داشت و آنها شیخ بدرالدین را در زاگرا دستگیر کرده، آوردند.

۳۶. مولانا حیدر هراتی در فتوای خود گفته بود «قتل وی از نظر شرعی حلال ولی تصاحب اموالش حرام است.» عاشق پاشازاده (ص ۹۳) و نشری (ص ۵۴۶). با اینکه تاریخ به دار آویخته شدن شیخ بدرالدین بنا به گفته بهشتی (ص ۵۳) ترجمه شقایق (ص ۷۳) و

1. Turlati.

اوروج بیگ (ص ۴۵) سال ۸۲۰ ه. ق. / ۱۴۱۷ م. ذکر شده است، ولی چون این جریان پس از تصرف منطقه سامسون صورت گرفته است، بنابراین مصادف با سال ۸۲۳ ه. ق. / ۱۴۲۰ م. می شود. در جهان نما (ص ۶۸۵)، نیز سال ۸۲۳ ه. ق. آمده است (عجلی الوصول له عشق و دودالابد)، صحیح آن نیز سال ۸۲۳ ه. ق. می باشد.

۳۷. درباره عقاید شیخ بدرالدین ر. ک. به: رساله شرف الدین یالثکایا تحت عنوان «شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماون» (چاپ استانبول، ۱۹۲۴). همچنین ر. ک. به دائرة المعارف اسلام، ماده «بدرالدین سماوی».

۳۸. کتاب التمهیل لی بدرالدین محمود بن اسرائیل بن عبدالعزیز، «کان ابوه اسرائیل امیراً علی قاضی عسکر المسلمین و قاضیاً بلده سماونه فی قرب ادرنه اتفق الابتدا بتألیف الشرح یوم الثامن من شوال سنة ست عشر و ثمانمائه هجریه فی بلدة ادرنه و وقع الفراغ عنه یوم الثلاثاء السابع و العشرین من جمادی الاخره سنة ثمان عشر و ثمانمائه فی بلدة ایزنیک» (کتابها فیض الله افندی، شماره ۶۹۳).

۳۹. شیخ مصری نیازی در بیت زیر، فصوص الحکم محی الدین عربی را به دریا و واردات شیخ بدرالدین را به رودخانه تشبیه کرده است. در بین متصوفان عده ای هستند که مخالف واردات هستند و گروهی نیز هستند که بخشهای مخالف شرع این کتاب را تأویل و تحریف کرده اند.

«محی الدین و بدرالدین احیای دین کردند

دریا فصوص است نیازی و انهار واردات»

۴۰. روحی در تاریخ آل عثمان بجای دوزمه مصطفی، معادل عربی آن یعنی «جعلی» را به کار برده است، و او را مصطفی جعلی نامیده است.

۴۱. ظفرنامه شرف الدین یزدی و ظفرنامه نظام الدین شامی. چون مصطفی چلبی و موسی چلبی، خردسال بودند، لذا در جنگ آنکارا، مسئولیتی به آنان واگذار نشده، و در بخش عقبی جناح مرکز که پدرشان آنجا بود، قرار داده شده بودند.

در منشآت فریدون بیگ آمده است که مصطفی چلبی در جنگ نیه بولی فرماندهی یکی از جناحها را به عهده داشته است. مصطفی چلبی هنوز ازدواج نکرده بود، و بنا به نوشته شرف الدین علی یزدی و حافظ ابرو، نامزد دختر سلطان احمد جلایر حکمران بغداد بود. دختر مذکور را هنگام اشغال بورسه به اسارت درآورده، نزد امیر تیمور بردند.

۴۲. انوری (ص ۹۱) می نویسد:

جغتای، مصطفی را کرد اسیر چند سال بعد بازگشت آن امیر

۴۳. خال‌کوندیل می‌نویسد، مصطفی چلبی ابتدا به سینوب نزد اسفندیاری‌بگ رفت و پس از توافق با وی عازم افلاق شد. و بعد از گرفتن وعده کمک، با سیصد نفر سوار از همراهانش، عازم روم ایلی شده، در صدد برآمد تا امرای موجود در آن منطقه را به سوی خود جلب کند. ولی به خاطر علاقه و احترامی که امران نسبت به چلبی محمد داشتند در این هدف خود موفق نشد، و به سلانیک پناهنده گردید (چاپ پاریس، ۱۶۳۲، ص ۱۰۵).

۴۴. تاریخ خیرالله افندی، ج ۷، ص ۳۶؛ عاشق پاشا زاده (ص ۹۶) با نوشتن اینکه مصطفی چلبی در زمان مراد دوم با ادعای سلطنت، سلانیک را ترک گفته، به وردارینی جهسی و سرز رفته، حوادث دوره چلبی محمد را با حوادث دوره بعد، اشتباه کرده است. در تاریخ اوروج‌بگ (ص ۱۰۵) چنین آمده است: «یلدرم بایزید را شش پسر ماند. یکی در جنگ مفقود الاثر شد که نامش مصطفی چلبی بود، که بعداً از سلانیک خارج شده پا به میدان گذاشت، و آن‌که او را دوزمه مصطفی (مصطفی جعلی) می‌گویند، هموست.» دوکاس (چاپ بن، ص ۱۱۷). و خال‌کوندیل می‌نویسد که مصطفی چلبی در افلاق اقامت داشت. در تواریخ عثمانی در این باره که مصطفی چلبی در زمان سلطان محمد چلبی ادعای سلطنت کرد، بحثی به میان نیامده است، ولی از تازه به دوران رسیده بی‌سر و پایی سخن گفته‌اند که پس از فوت چلبی سلطان محمد با ادعای سلطنت پا به میدان گذارد. از طرف دیگر نیز خیرالله افندی منبع اطلاعات خود را مبنی بر اینکه مصطفی چلبی در زمان سلطان مراد دوم خروج کرد، ذکر ننموده است. ولی از آنجایی که دوستی میان چلبی محمد و امپراتور تا پایان حیات وی ادامه داشته است، لذا، قبول نظریه خیرالله افندی باید توأم با احتیاط باشد. به هر حال نوشته منابع بیزانسی به حقیقت نزدیکتر است.

۴۵. دوکاس (ص ۱۱۷) و خال‌کوندیل (چاپ پاریس، ص ۹۷)، می‌نویسند که مصطفی چلبی بی‌آنکه نزد امپراتور رود، به افلاق رفت. خال‌کوندیل می‌نویسد که مصطفی چلبی با برخورداری از کمک اسفندیاری‌بگ از سینوب به افلاق رفت. ولی یورگا (ج ۱، ص ۳۷۰-۳۶۶) می‌نویسد که یکی از افراد مصطفی چلبی با یک فروند کشتی که از طرابوزان عازم استانبول بود، برای دریافت کمک به ونیز رفت، و چون به وی گفته شد که امیر افلاق قادر به کمک به وی می‌باشد، لذا باید به افلاق برود و مطمئن باشد که درخواستش پذیرفته خواهد شد، لذا مصطفی چلبی وارد افلاق شد. و از اینجا می‌توان چنین نتیجه گرفت که مصطفی چلبی، در سینوب با اسفندیاری‌بگ سازش کرده، به توافق رسید و بعد وارد افلاق شد، که با توجه به رویدادها نیز این گفته صحیح به نظر می‌رسد، یعنی اینکه مصطفی چلبی ابتدا از سینوب به افلاق رفت و بعد با امپراتور مانوئل به توافق رسید.

۴۶. خبر حضور مصطفی چلبی در اولاًخ به برادر مهترش چلبی محمد رسید. چلبی محمد، قبل از هر چیز برای کشتن جنیدیگ، دو نفر از افرادش را اعزام داشت، اما جنیدیگ دو روز قبل از آن به افلاق رفته به مصطفی چلبی پیوسته بود (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۱۷).
۴۷. دستورنامه، ص ۹۲:

دوسالونیم موسی امیر شد آنها با کفار گیرودار (پیوند) نمی کنند
موسی رفت و محمد شاه شد مصطفی راه به بن بست یافت
۴۸. والی سلانیک پناهندگان را مورد احترام قرار داده، آنها را دلداری داد. چون صبح شد، چلبی محمد مأموری نزد والی سلانیک فرستاد و به علت دوستی ابدی که با امپراتور داشت، درخواست تسلیم مصطفی چلبی و جنید را کرد و گفت دوستی فیما بین را به هم نزن و باعث متضرر شدن رومی ها نشو. در صورتی که از تسلیم آنها خودداری کنی، دست به عمل خصمانه زده، سلانیک را تصرف خواهم کرد. لاسکاریس لئونتاریوس والی سلانیک پاسخی ملایم فرستاد و گفت: «من مأموری وابسته به امپراتور هستم. در عین حال به تو هم وابسته ام. کسی که پناهنده شده، فردی عادی و معمولی نیست. طبق اطلاعی که دارم برادر توست. اندکی صبر کن تا من به عرض امپراتور برسانم. هرچه وی فرمان دهد، همان نیز اجرا خواهد شد.» (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۱۹ و ۱۱۸).
۴۹. دوکاس (ص ۱۲۱). امپراتور اندک زمانی بعد مصطفی چلبی را به جزیره لیمنی فرستاد، و برای اقامت جنیدیگ صومعه پاماکاریستوس (مسجد فتحیه) را اختصاص داد. فرانچس «فرانسوا» (چاپ بن، ص ۱۱۴). می نویسد که امپراتور مصطفی چلبی را بعد از جزیره لیمنی به قصبه میسیسترا واقع در موره، فرستاد.

۵۰. دوکاس (چاپ بن) ص ۱۲۲.

۵۱. مرحوم علی بیگ متخصص سکه شناسی، در نوشته خود تحت عنوان آنچه های مصطفی چلبی، به نقل از هامر نوشته است که مصطفی چلبی در تاریخ ۵۸۲۳ ه. ق. / ۱۴۲۰ م. برای نخستین بار در روم ایلی وارد میدان شد و ادعای سلطنت کرد (مجله انجمن تاریخ ترک، سال ۱۵، ص ۳۹۰-۳۸۹) شاید نیز تاریخ سرکوبی مصطفی چلبی باشد.

۵۲. فرانچس (چاپ بن) و خالکوندیل (چاپ پاریس).

۵۳. فرانچس (چاپ بن) و خالکوندیل.

۵۴. چلبی محمد کار احداث و ساختمان یشیل جامع را در ذیحجه ۸۲۲ / دسامبر ۱۴۱۹ به پایان رساند. و بقیه تأسیسات بعداً به اتمام رسید. از نوشته تاج التواریخ (ج ۱، ص ۲۹۵) چنین برمی آید که قبل از پایان کار ساختمان موقوفه شدند. همچنین بهشتی، عاشق

پاشازاده و نشری نیز همین مطلب را ذکر کرده‌اند.

۵۵. فرانچس (چاپ بن) ترجمه میر میر اوغلی.

۵۶. سلطان چلبی محمد، در شکار خوک وحشی، هنگام پرتاب نیزه به سوی خوک دچار سگته شد، و بعد بر اثر دومین سگته فوت کرد: «چلبی محمد سوار بر اسب، هنگام شکار درحالی که در جنگل نیزه‌ای را به سوی خوکی پرتاب می‌کرد، دچار سگته گردید، به حال بیهوشی از اسب به زیر افتاد. افرادش بی‌درنگ سلطان را به قصرش بردند. در واقع شکارگاه، محلی نزدیک ادرنه بود. حاذق‌ترین و ماهرترین اطباء را از اطراف و اکناف بر بالیش آوردند. سربازان تقاضای دیدار سلطان را داشتند. برای اطمینان خاطر سربازان و اینکه سلطان زنده است، او را به بیرون (به دیوان = مجلس) بردند. سربازان و دیگر مردم از دیدن وی خوشحال شدند. فردای آن روز بر اثر سگته مجدد از گفتار بازماند و شب هنگام درگذشت.» (دوکاس، چاپ بن، ص ۱۲۳، و هامر، ج ۲، ص ۱۴۳).

۵۷. فرانچس می‌نویسد، سلطان محمد (چلبی) از بیم آنکه شاهزاده مراد پس از جلوس بر تخت فرمانروایی، دو پسر دیگرش را از میان خواهد برد، جداگانه وصیت کرد که آن دو را نزد امپراتور [ایزاس] بفرستند. که حوادث بعدی نشان داد که این وصیت صحت دارد، زیرا در مقابل تقاضای مراد از امپراتور در خصوص تسلیم آنها، امپراتور پاسخ داد که بنا به وصیت چلبی محمد از استرداد و آزادگذاشتن آن دو معذور است (دوکاس، ص ۱۲۷).

۵۸. همین که سر بر بالین گذارد، وزرا را گرد آورد و گفت پسر ارشدم مراد را فراخوانید، الوان بیگ چاشنی‌گیرباشی را برای دعوت از مراد فرستادند. و گفت من زنده از این بستر برنخواهم خاست، و من قبل از رسیدن شاهزاده مراد، خواهم مرد. کشور به هم خواهد ریخت، و کاری کنید که کسی از فوت من اطلاع پیدا نکند... (عاشق پاشازاده، ص ۹۴، و اوروج بیگ، ص ۵۴، و ۱۱۲؛ بهشتی، ص ۵۵).

۵۹. نشری (ج ۲، ص ۵۵۰) و تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۰۰) می‌نویسند، وی در اوایل جمادی‌الاول فوت کرد. در کتیبه آرامگاهش نیز، مشخص شده است که در چندمین روز جمادی‌الاول فوت کرده است. شکرالله در بهجت‌التواریخ (ص ۳۲۳)، می‌نویسد که سلطان محمد اول در ماه جمادی‌الاول بیست و سه روز در بستر بیماری بود.

۶۰. بهجت‌التواریخ و نشری، می‌نویسند که سلطان چلبی محمد پس از آنکه دولت عثمانی را تحت حکومت واحدی درآورد، هفت سال و یازده ماه و چند روز فرمانروایی کرد.

۶۱. عاشق پاشازاده، نشری، تاج‌التواریخ، بهشتی و به نقل از آنها سایر منابع تاریخ عثمانی،

نوشته‌اند که این جنگ علیه آیدین اوغلی جنید بوده است، ولی در مری‌التواریخ آمده است که جنگ علیه قرمان اوغلی صورت گرفته است (ج ۱، چاپی، ص ۴۳۵) و چون جنید در آن زمان بنا به دستور امپراتور در لیمنی زندانی بود، لذا، نوشته مری‌التواریخ به حقیقت نزدیکتر است.

۶۲. عاشق پاشازاده، (ص ۹۵)؛ بهشتی (ص ۵۵) و تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۰۳).

۶۳. فرانچس، (چاپ بن) ص ۱۲۳.

۶۴. «جسد سلطان محمد [اول] که در ادرنه درگذشت، چهل روز در کاخ مخفی نگهداشته شد، و به غیر از چهار نفر، کسی دیگر از فوت وی اطلاع نداشت. افرادی که از مرگ سلطان اطلاع داشتند، عبارت بودند از: بایزید پاشا، ابراهیم پاشا، و دو طبیب (گویا دوکاس حاجی عیوض پاشا را فراموش کرده شده است). آنها هر روز به کاخ رفت و آمد می‌کردند، و برای اینکه شک و سوءظن همگان را به یقین تبدیل نکنند چنین شایع کرده بودند که برای معالجه و تداوی سلطان محمد [اول] از خارج دارو وارد می‌کنند. طبیبان شکم جسد را شکافته، روده‌ها، و جگر و ششهایش را درآورده و درون جسد را کاملاً شستند، و اطاقی را که جسد آنجا بود، کنده، آنچه را از شکم جسد بیرون آورده بودند، همانجا دفن کردند. بعد جسد را آغشته به عطریات کرده، در کفن پیچیدند، و همانند کسی که زنده است، در بستر خوابانند. تمامی این کارها را دو وزیر و غلام‌بچگان انجام دادند. غلام‌بچگان نیز به هیچ روی از کاخ بیرون نمی‌رفتند و با کسی در تماس نبودند...» (دوکاس، ص ۱۲۸). به نظر دوکاس علت اتخاذ این همه تدابیر احتیاط آمیز این بود که تا ورود وارث تاج و تخت کسی از فوت سلطان محمد [اول] اطلاع حاصل نکرده و دولتهای همجوار با اطلاع از فوت سلطان، دست به تعرضی نزنند. ولی انگیزه اصلی اقدامات آنها، بیم از مصطفی چلبی بود، زیرا این امکان وجود داشت که امپراتور با اطلاع از فوت چلبی محمد، مصطفی چلبی را آزاد کند.

۶۵. شکرالله در بهجت‌التواریخ می‌نویسد «از آل عثمان هفت سال و یازده ماه و روز چند بر سریر غزاة مقرر شد.» یعنی اینکه سلطان چلبی محمد به تقویم هجری قمری، مدت هفت سال و یازده ماه و چند روز فرمانروایی کرده است. در نسخه‌ای که نهال آتسز ترجمه کرده است، تاریخ میلادی که در متن آمد، ذکر شده است.

۶۶. وقایعنامه فرانچس.

۶۷. خالکوندیل، می‌نویسد، بایزید پاشا نزد امپراتور فرستاده شد که اشتباه است. احتمالاً برای سازش با امپراتور، جندرلی‌زاده ابراهیم پاشا به استانبول اعزام شد، و وی به

امپراتور پیشنهاد کرد که دولت عثمانی بجای مصطفی چلبی، آماده است که دوازده کودک از خانواده‌های سرشناس و متشخص را به عنوان گروگان به دربار امپراتور بفرستد، و ضمن پرداخت مبلغ دویست هزار سکه نقره (آقچه)، بخش وسیعی از اراضی حاصلخیز اطراف گلیولی را به انتخاب امپراتور، به وی واگذار کند (خالکوندیل چاپ پاریس، ص ۱۰۶، ۱۰۷).

۶۸. دوکاس (ص ۱۳۴) می‌نویسد، لئونتاریوس برای بردن مصطفی چلبی به میدیللی اعزام شد؛ و فرانچس نیز می‌نویسد که در سپتامبر سال ۱۴۲۱ امپراتور یوانیس با توافق با مصطفی چلبی که او را به موره آورده بود، به اتفاق وی با شمار زیادی کشتی به گلیولی رفت.

۶۹. تاریخ عاشق پاشا زده، نخستین ادعای سلطنت مصطفی چلبی، با دومین دور ادعای وی با هم اشتباه شده است، بنا به نوشته وی، مصطفی چلبی بعد از مرگ چلبی محمد، از سلانیک خارج شد. به «ورداری نی‌جه‌سی» و سپس به سرز، و سرانجام به ادرنه رفت و تمامی امرای روم ایلی از وی اطاعت کردند (ص ۹۶). بهشتی نیز همان مطالب را ذکر کرده است (ص ۵۶).

۷۰. بهشتی (ص ۵۶) می‌نویسد، شاه ملک فرمانده نیروهای محافظ قلعه گلیولی، قلعه را به مصطفی چلبی تسلیم کرد. عالی (ج ۳، ص ۱۹۸) می‌نویسد، به موجب معاهده فیما بین مصطفی چلبی و امپراتور، مصطفی چلبی، درخواست تسلیم قلعه را نمود، ولی شاه ملک فرمانده محافظان قلعه، مخالفت نمود. فرانچس نیز می‌نویسد که چون گلیولی نخستین شهر مقدس ترکها در روم ایلی به حساب می‌آمد، لذا از تسلیم آنجا خودداری کردند (چاپ بن، ص ۱۱۵). خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۰۷) نیز می‌نویسد مصطفی چلبی می‌خواست گلیولی را که امپراتور شدیداً خواهان آن بود، به وی واگذار کند. ولی چون ترکهای هوادارش، مخالف واگذاری گلیولی به امپراتور بودند، لذا، از پادشاه جدید (مصطفی چلبی) که هنوز در ابتدای سلطنتش بود و سلطنت کاملاً در اختیارش قرار نگرفته بود، خواستند که از واگذاری گلیولی به رومی‌ها خودداری کند، و مصطفی چلبی نیز طبق خواسته آنان عمل کرد که این مسئله سبب ناخشنودی رومی‌ها گردید.

۷۱. سلطان مراد خطاب به بایزید پاشا گفت: «تو لالا» لله» من هستی، و از زمان پدر و جدم بر مسند وزارت تکیه زده‌ای، و عقل و درایت از هر جهت از تمامی اعیان و ارکان مملکت برتر است، و تمامی آنها به تو اعتماد و اعتقاد دارند. اگر رضایت ما را طالبی بی‌درنگ عزیمت کن. بایزید پاشا نیز اطاعت کرد (بهشتی، ص ۵۶، ۵۷).

۷۲. دوکاس، ص ۱۴۴، و هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۱۵۸، بهشتی در این مورد چنین می‌گوید: «بایزید پاشا چون پی برد که موفق به عبور از گلیبولی نخواهد شد، به حوالی بغاز استانبول آمد، و از امپراتور درخواست کشتی کرد، ولی موفق نشد. در نزدیکی گوزلجه حصار یکی دو فروند کشتی کوچک تهیه کرد و سربازان را عبور داد و اسبها را وادار به شنا کرده، سختی زیادی را متحمل شد. از آنجا گذشته، راهی ادرنه گردید...» (ص ۵۷).

۷۳. بایزید پاشا که وارد ساحل روم ایلی شده بود، دو روزه خود را به ادرنه رساند، و تعداد زیادی سرباز در آنجا گرد آورد. در صدد برآمد که از نزدیکترین راه خود را به شبه جزیره گلیبولی برساند. جاسوسانی را که فرستاده بود، خبر آوردند که مصطفی چلبی با نیرویی فراوان از گلیبولی حرکت کرده است، بایزید پاشا با نیروی سی هزار نفری خود، ادرنه را ترک گفته و به سازلی دره آمد، و با نیروهای مصطفی چلبی روبرو شد. بایزید پاشا خطاب به سربازانش گفت که مصطفی پاشا پسر یلدرم بایزید نیست و از زبان خود چلبی محمد شنیده است که برادرش مصطفی در خردسالی فوت کرده است، و اینک امپراتور او را با نام مصطفی چلبی علم کرده است (دوکاس، ص ۱۴۵-۱۴۷). فرانچس نیز می‌نویسد، بایزید پاشا از ادرنه و مصطفی چلبی از گلیبولی به حرکت درآمده در سازلی دره با هم روبرو شدند. همچنین ر. ک. به خالکوندیل، ص ۱۰۷.

۷۴. مناقب شیخ بدرالدین (نسخه موجود در کتابخانه خصوصی «مؤلف»)، ص ۱۴۰.

۷۵. دوکاس، ص ۱۵۲، سلطان مراد پس از اطلاع از خبر قتل بایزید پاشا، روحیه‌اش را باخت، ولی سید امیر بخاری داماد سلطان یلدرم بایزید - که در بورسه بود - شمشیر بر کمرش بسته او را تشجیع نمود و نوید داد که سرانجام پیروز خواهد شد.

۷۶. خانواده گوملو اوغلی مرکب بودند از مرادیگ پسر گوملو و دو پسرش به نام سلئوق و اسکندر، و پاشا یگیت (یغیت/یت) و مرادیگ از احفاد گوملو. سلطان محمد فاتح، عایدات برخی از روستاها را در حوالی حصار قدیمی زاگرا به سلئوق یگیت و اسکندریگ اختصاص داده بود. آنها نیز مسجد و خانقاهی در گوملو اوغلی کویی (روستای گوملو اوغلی)، و مسجدی در ادرنه و خانقاه و مسجدی در کوسوا وقف کرده بودند. سلطان بایزید دوم نیز دو روستا را به یگیت یگیت گوملو اوغلی واگذار کرد.

۷۷. در فهرست مسکوکات، دو سکه نقره از مصطفی چلبی که یکی در سرز و دیگری در ادرنه ضرب شده است، وجود دارد. تقویم مسکوکات عثمانیه، از اسماعیل غالب، ص ۲۴، مسکوکات عثمانیه از خلیل ادهم، ص ۳۶؛ آقچه‌های مصطفی چلبی (عالی) نشریه انجمن

تاریخ ترک، سال ۱۵، ص ۳۸۷-۳۹۰.

۷۸. دوکاس در صفحات ۱۵۴-۱۵۲ اثرش اطلاعات مفصلی درباره مذاکرات جنیدیگ، مصطفی چلبی و دیمتریوس به دست داده است. خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۰۷) می‌نویسد که مصطفی چلبی به امپراتور پیغام فرستاد که در حال حاضر درگیر جنگ است. ولی آسوده‌خاطر باشد که پس از تصرف سراسر قلمرو عثمانی، گلیبولی را طبق تعهدی که دارد، تسلیم امپراتور خواهد کرد.

۷۹. «... وقتی وارد قصر برادرش چلبی محمد شد، ثروتی بی‌حساب و اشیای ذیقیمت فراوانی دید. هر روز مست می‌شد، و اوقات خود را به لذات نفسانی سپری می‌کرد...» (دوکاس، ص ۱۵۷).

۸۰. چلبی محمد، چهار پسر به اسامی مراد، مصطفی، محمود و یوسف داشت که مراد به فرمانروایی رسید، و پسر دیگرش مصطفی نیز سنجق‌بیگ حمید الی گردید. چلبی محمد برای جلوگیری از قتل دو پسر خردسالش یعنی محمود و یوسف وصیت کرده بود که آنها را نزد امپراتور بیزانس بفرستند. به همین جهت بود که امپراتور در تحویل این دو شاهزاده پافشاری می‌کرد. سلطان مراد هنگامی که برای تحکیم سلطنتش درگیر مسائل داخلی بود، آن دو شاهزاده را به توقات فرستاده، زندانی کرده بود، بعدها آنها را به بورسه آورده، چشمانشان را میل کشید، و با اختصاص مقرری آنها را به اتفاق مادرشان و ادار به اقامت در بورسه کرد. این دو برادر (محمود و یوسف) از بیماری ناشی از طاعون که در سال ۸۳۲ ه. ق. / ۱۴۲۹ م. شیوع پیدا کرد، درگذشتند. بنا به قرائن تاریخی، چلبی محمد پسر دیگری به نام اورخان داشت که نزد امپراتور به سر می‌برد.

۸۱. دوکاس (چاپ بن، ص ۱۵۸-۱۶۰).

۸۲. این شخص که در منابع عثمانی به «طهارت سیز خطیب» (خطیب بی‌طهارت) شهرت دارد، از منسوبان وزیر اعظم جندرلی زاده ابراهیم پاشا بود که مأمور تجهیز کشتیهای جنوایی‌ها شد (عاشق پاشا زاده، ص ۹۹، تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۴، و تاریخ بهشتی، ص ۶۰).

۸۳. عقیده دوکاس مبنی بر اینکه حمزه‌بیگ برادر جنید بود، مورد تردید است. دوکاس به خطا نام پدر جنید را نیز حسن سوباشی ذکر کرده است. احتمالاً حمزه‌بیگ پسر و یا یکی از خویشاوندان نزدیک جنید بوده است.

۸۴. تاریخ بهشتی، ص ۸۵۰، مصطفی چلبی، در حمله‌ای که با چهار هزار نفر از نیروهای عزب خود به بنی چریهایی که در کنار آب لیوند بودند، صورت داد، ناموفق ماند، و بر اثر حمله

متقابل نیروهای سلطان مراد، پیاده نظام سبک اسلحه مصطفی چلبی (یعنی عزبها) شکست خورد (روحی، تاریخ آل عثمان).

۸۵. میخال اوغلی محمدیگ کنار آب آمد، اولین کلامش این بود که یکی ترک اصیل است (سلطان مراد) و دیگری خائن. و تمامی امرای روم ایلی از جمله گوملو اوغلی و اورنوز اوغلی را فراخواند. تمامی روم ایلی ها کنار آب آمدند. سلام کرد و سخنان بسیار گفت، و اضافه نمود که مصطفی [چلبی] فرد کاذبی است که شهرت یافته است...» (تاریخ نشری، ص ۵۶۰، همچنین عاشق پاشازاده، ص ۹۸، تاریخ بهشتی، ص ۵۸، تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۰).

۸۶. عاشق پاشازاده، ص ۹۸؛ تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۲، (بخش منظوم)، تاریخ بهشتی، ص ۵۹.

۸۷. دوکاس (چاپ بن، ص ۱۶۹) می نویسد که این نامه از طرف حمزه بیگ به برادرش جنید، نوشته شده بود، و از یک گفتگوی شبانه آن دو نیز سخن می گوید. بهشتی نیز (ص ۵۸) می نویسد که نامه توسط دانشمندی به نام بایزید قوینلو برای جنید فرستاده شد، و وی با شنا از رودخانه گذشت، و نامه های قانع کننده ای را که برای جنید و سایر امرای روم ایلی نوشته شده بود، با خود برد.

۸۸. دوکاس، ص ۶۹، هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۱۶۴.

۸۹. دوکاس (چاپ بن) ص ۱۷۴.

۹۰. عاشق پاشازاده، ص ۹۸، بهشتی، ص ۵۹.

۹۱. عاشق پاشازاده، ص ۹۹؛ بهشتی، ص ۵۹، نشری، ص ۵۶۴. سلطان مراد، قاضی بیقه را به دلیل اینکه معبر رودخانه را به مصطفی چلبی نشان داده بود، در همان معبر به دار آویخت.

۹۲. درباره ورود سلطان مراد دوم به روم ایلی در نوشته عاشق پاشازاده به طور خلاصه اطلاعات زیر وجود دارد: به یکی از افراد جندرلی زاده ابراهیم پاشا به نام خطیب بی طهارت در گلیولی که مرد کاردانی بود، پیغام فرستاده شد و از وی کشتی خواسته شد. او نیز در اجه اواسی^۱ به بهانه اینکه قصد تجارت دارد، یک فروند کشتی اروپایی را به مبلغ پانزده هزار سکه طلا خریداری کرد که قرار بود همین کشتی سلطان مراد را به اجه اواسی برسد. خطیب بی طهارت برای آگاه کردن ابراهیم پاشا از مآوقع، شبانه مردی را از

1. Ece ovasi.

قم بورنی روانه کرد تا شناکنان خود را به ابراهیم پاشا برساند. این شخص چادر ابراهیم پاشا را یافت و او را در جریان امر قرار داد، و از شب تا صبحگاه عده زیادی از افراد با همان کشتی از آب گذشتند (ص ۹۹). بهشتی می نویسد که ابراهیم پاشا، توسط شناگری نامه ای برای خطیب بی طهارت که در گلیولی بود، فرستاد و پیغام داد و اگر طالب دولت و سعادتی، برای تهیه کشتی چاره ای بیاندیش، خطیب یک فروند کشتی را که از جنوا برای تجارت آمده بود، به مبلغ پنج هزار سکه خریداری کرد. کشتی مذکور به ساحل آناتولی آمده، عده ای از سربازان برگزیده را به حوالی قوزلی دره برد. مصطفی چلبی هرچند در صدد جلوگیری از خروج آنها برآمد، ولی موفق نشد (ص ۶۰). تاج التواریخ (ج ۱، ص ۳۱۴) همان مطالب را از همان منابع ذکر و نقل می کند. همچنین منجم باشی (ج ۳، ص ۳۳۹)، نیز همان مطالب را تکرار می کند. عالی (ج ۵، ص ۱۹۹) می نویسد که یک کشتی بزرگ (از نوع برجه / قدرغه) بازرگانان جنوایی در ساحل آناتولی لنگر انداخت و وزرا، چهار هزار فلوری^۱ به فرمانده کشتی مزبور پرداختند. در ص ۷۸ تاریخ لطفی پاشا آمده است که سلطان مراد با یک کشتی تجاری به اجه اواسی رفت. با این همه مطالبی که در متن آمد و از دوکاس که خود شاهد ماجرا بوده و نامه هایی در ارتباط با روابط آدورنو و سلطان مراد نوشته بود، نقل گردید، صحیحتر است. دوکاس نیز از خطیب نام می برد و می نویسد که مبلغ پنجاه هزار سکه طلای ییزانس، برای تهیه کشتی در اختیار وی گذارده شده بود، و او نیز سوگند یاد کرده بود که در مقابل آدورنو صادقانه عمل کند که این مسئله نشان می دهد که خطیب از قبل مأمور تهیه و تدارک کشتی شده بود (دوکاس، ص ۱۶۵).

۹۳. عاشق پاشازاده در این باره می نویسد که سلطان مراد مستقیماً وارد گلیولی نشد، بلکه نخست در حوالی اجه آباد پیاده شد، و از عقب نشینی مصطفی چلبی پس از جنگ به بولایر، و بعد از استقبال مردم گلیولی از سلطان مراد سخن می گوید (ص ۱۰۰). بهشتی و روحی می نویسند که سربازان سلطان مراد در قوزلی دره پیاده شدند و مصطفی چلبی سعی کرد تا از پیاده شدن آنان جلوگیری کند. روحی و عالی با تفضیلات بیشتری می نویسند که به علت شلیک توپهایی که از قلعه گلیولی صورت می گرفت، سلطان مراد نتوانست نیروهایش را در بندر گلیولی پیاده کند، لذا سربازان ناچار در قوزلی دره پیاده شدند (که الاخبار، ج ۵، ص ۱۹۹، ۲۰۰). لطفی پاشا نیز می نویسد مصطفی چلبی که از عبور سلطان مراد از اجه اواسی اطلاع پیدا کرد، از طریق بولایر فرار کرده و به ادرنه

رفت (ص ۷۸).

۹۴. دوکاس در ص ۱۸۱ چنین می‌نویسد: «مصطفی چلبی را به حضور سلطان مراد آوردند. او نیز دستور داد تا مصطفی را همانند یک قاتل در میدان عمومی به دار آویزند. مصطفی چلبی درخواست کرد که از اعدام وی بدان صورت خودداری کند. هدف سلطان مراد از به دار آویختن مصطفی این بود که به مردم ثابت کند که او از خاندان عثمانی نیست که طبیعتاً کسی آن را باور نمی‌کرد. سلطان مراد به مردم القا می‌کرد که وی مردی است متقلب، که امپراتور مانوئل او را علم کرده است. درحالی‌که اگر واقعیت را بخواهید، او مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید بود. هم درخاندان چنگیز و هم در خاندان عثمانی، رسم بر این بود که اگر یکی از افراد خانواده می‌بایست از میان برود او را خفه می‌کردند، مصطفی نیز با توجه به این قانون نمی‌خواست به دار آویخته شود.

۹۵. عاشق پاشازاده (ص ۱۰۰)، لطفی پاشا (ص ۷۹)، تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۱۵)، و بهشتی (ص ۶)، می‌نویسند که اطرافیان مصطفی چلبی او را دستگیر و نزد سلطان مراد آوردند. روحی نیز می‌نویسد که میخال اوغلی که مأمور تعقیب مصطفی چلبی بود، او را دستگیر و با زه کمان خفه‌اش کرد.

۹۶. غالب‌بیگ در اثر خود به نام تقویم مسکوکات عثمانیه و خلیل ادهم به نقل از وی در مسکوکات عثمانیه، می‌نویسند که آغاز حکومت مصطفی چلبی در سال ۸۲۲ ه. ق. / ۱۴۱۸ م. در ادرنه شروع شده و سکه‌ای نیز به دستور وی ضرب شده است. ولی چون در تاریخ یاد شده، ادرنه در دست چلبی محمد بود، لذا مصطفی چلبی نمی‌توانست در آنجا به ضرب سکه بپردازد. در واقع خود غالب‌بیگ نیز نتوانسته است تاریخ این سکه را دقیقاً مشخص کند. مرحوم علی‌بیگ متخصص سکه‌شناسی در این مورد تحقیقاتی دارد که در نشریه انجمن تاریخ ترک (سال ۱۵، ص ۳۸۷) چاپ شده است.

۹۷. خیرالله افندی (ج ۷، ص ۳۸) به نقل از آثار خالکوندیل، دوکاس، فرانچس، هامر، ادریس، بدلیسی و لطفی پاشا.

۹۸. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۴۹.

۹۹. همان اثر، ص ۱۸۲ و ۱۸۳؛ و هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۱۶۷، و تاریخ خیرالله افندی، ج ۷، ص ۴۷.

۱۰۰. در منابع تاریخ عثمانیان بیش از نیم سطر در مورد محاصره استانبول توسط سلطان مراد دوم آن هم ضمن توضیح مسئله و واقعه مصطفی چلبی کوچک مطلب وجود ندارد؛ و اطلاعات در این باره را باید از منابع بیزانس و سایر منابع خارجی به دست آورد.

۱۰۱. خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۱۰)، می‌نویسد، زمانی که شهر استانبول توسط سلطان مراد دوم تحت فشار قرار گرفت، امپراتور هیأتی را با پیشنهاد صلح نزد وی فرستاد، ولی سلطان مراد به پیشنهاد امپراتور پاسخ منفی داد، با این همه، سلطان مراد چند روز بعد دست از محاصره کشید و رفت.

۱۰۲. یوانیس کانانوس می‌نویسد، محاصره استانبول در ۲۴ اوت سال ۱۴۲۲ آغاز شد. و شمار نیروهای سلطان مراد را پنجاه هزار نفر ذکر می‌کند. ولی به نظر می‌رسد که تاریخ حمله عمومی بوده است (نشریه تاریخ دانشکده ادبیات «استانبول»، ج ۸، شماره ۱۱-۱۲، ترجمه ظفر تاشلیقلی اوغلی).

۱۰۳. درباره محاصره استانبول ر. ک. به دوکاس، ص ۱۸۳ و صفحات بعد؛ و فرانچس (چاپ بن)، خالکوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۰۸-۱۱۰؛ هامر، ج ۲، ص ۱۶۹؛ فریدون دمرتکین، فتح استانبول، ص ۳۴، و خیرالله افندی، ج ۷، ص ۴۷-۵۰.

۱۰۴. فرانچس (چاپ بن، ص ۹۰) می‌نویسد که سلطان مراد دوم با میانجیگری نامادریش مارا (مارا همسر سلطان یلدرم بایزید و دختر لازار والی صرب بود و در عین حال نامادری چلبی محمد نیز بود) دست از محاصره استانبول کشید و با امپراتور صلح نمود، که البته بعد از مسئله و واقعه مصطفی چلبی کوچک با امپراتور صلح کرد.

۱۰۵. فرانچس درباره این محاصره استانبول می‌نویسد، ابتدا میخال اوغلی محمدبیگ در ژوئن سال ۱۴۲۲ در رأس نیروهای آقنچی اعزام شد و بعد در ۱۵ همان ماه، خود سلطان مراد نیز حرکت کرد و شهر در ۲۲ ماه اوت به محاصره درآمد و عجیب آنکه وی می‌نویسد، سلطان مراد در ششم ماه سپتامبر سال ۱۴۲۳ دست از محاصره استانبول کشید، که بنا به عقیده وی، محاصره شهر ۱۴ ماه به طول انجامیده است. اما در این مورد و در تأیید نوشته فرانچس هیچ نوع سند و اطلاعاتی وجود ندارد. احتمال دارد که بجای ماه سپتامبر سال ۱۴۲۲، سال ۱۴۲۳ نوشته شده باشد و یا اینکه محاصره نه در سال ۱۴۲۲، بلکه در ۱۴۲۳ م. صورت گرفته باشد.

۱۰۶. دوکاس (ص ۱۸۷) می‌نویسد که مصطفی چلبی (کوچک) شش سال داشت و خالکوندیل (ص ۱۱۰) عقیده دارد که وی سیزده ساله بود. با توجه به اینکه تا زمانی که شاهزاده‌ای سنش از ده سال تجاوز نمی‌کرد، نمی‌توانست به سنج‌یگی منطقه‌ای منصوب گردد، بنابراین، عقیده خالکوندیل درست‌تر است. دوکاس اشاره‌ای به سنج‌یگ بودن وی نکرده است و فقط نوشته است که وی از بیم کشته شدن به دست برادرش به اتفاق لاله‌اش شرابدار الیاس به پافلاگونیا گریخت و هنگام اقامت در آنجا،

نامه امپراتور را که حاکی از دعوت از وی بود، دریافت داشت.

۱۰۷. فرانچس (چاپ بن، ص ۱۱۵) می‌نویسد، مصطفی در سی‌ام سپتامبر ۱۴۲۳ وارد استانبول شد، و فردای آن روز یعنی اول اکتبر به حضور امپراتور رسید، و پس از صرف غذا امپراتور دچار سکنه شد، مصطفی چلبی پس از مدتی اقامت در استانبول به سیلیوری رفت، و بعد دوباره به استانبول بازگشت، و از آنجا به بورسه رفت. خالکوندیل نیز می‌نویسد هنگامی که مصطفی نزد امیر قرامان به سر می‌برد از طرف امپراتور احضار شد و مصطفی به استانبول فرستاده شد. وی به امپراتور وعده داده که در صورت رسیدن به قدرت دو برابر مناطقی را که سلطان مراد وعده داده است، تسلیم وی خواهد کرد، و با این وعده و وعیدها نیرویی گرد آورد و همراه با نیروهایی که امپراتور در اختیارش گذارده بود، وارد آناتولی شد و موضع چپوله را تصرف کرده، و از هرکجا که عبور می‌کرد مردم آنجا به او می‌پیوستند (ص ۱۱۰). اشتباه فرانچس در مورد ذکر تاریخ ۱۴۲۳ م. مشخص است، و اگر تاریخ ۱۴۲۲ م. می‌نوشت، درست بود. مؤلفان وقایعنامه‌های عثمانی، تاریخ حادثه مصطفی چلبی را یک سال قبل از تاریخ فوق ذکر کرده‌اند. عاشق پاشازاده بی‌آنکه به محاصره استانبول اشاره کند، می‌نویسد که سلطان مراد پس از اطلاع از واقعه مصطفی چلبی کوچک، از ادرنه حرکت کرد، و نه روزه خود را به از نیک رساند (ص ۱۰۲).

۱۰۸. عاشق پاشازاده، ص ۱۱۰؛ تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۵؛ خیرالله افندی، ج ۷، ص ۵۰.

۱۰۹. تاریخ بهشتی، ص ۶۱.

۱۱۰. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۱۶)؛ تاریخ بهشتی، ص ۶۱. عاشق پاشازاده چنین می‌نویسد: نمایندگان اعزامی مردم شهر یعنی اخی‌ها، نزد شرابدار الیاس که لله مصطفی بود، رفتند و گفتند، وی نیز پسر پادشاه ماست. لکن برادرش آمد و حصار شهر را تحکیم بخشید. حال لطف کنید و اجازه ندهید که مملکت پدرش به دست لشکریان بیگانه ویران شود. وارد شهر نشوید، زیرا آنها شهر را با ویران می‌کنند و یا می‌کوبند. می‌دانیم که قرامان دشمن آنهاست. شرابدار الیاس نیز گفته‌های آنان را پذیرفت، پیشکشها را گرفت و بعد رو به جانب از نیک نهادند... (ص ۱۰۱).

۱۱۱. در تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۱۰۲، و تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۵ آمده است که شرابدار الیاس در واقعه و جنگهای شاهزادگان ابتدا از هواداران چلبی محمد بود و بعد به امیر سلیمان پیوست، و سبب عقب‌نشینی چلبی محمد شد. ولی بعدها باز به خدمت چلبی محمد درآمد و به‌عنوان لله شاهزاده مصطفی تعیین گردید.

۱۱۲. عاشق پاشازاده، ص ۱۰۲؛ تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۷.
۱۱۳. آل تورگوت (تورگوت اوغولاری) و امرای گرمیان، که نزد آن پسر بچه (منظور مصطفی چلبی است) از خیانت شرابدار الیاس اطلاع پیدا کردند، خطاب به وی گفتند: آهای، بیا و این پسر بچه را به ما تحویل بده، تا او را به گرمیان، قرمان، و یا استانبول برسانیم. حال و احوال تو معلوم است و روشن است که چه خیالی در سرداری. بگذار ما حق نان و نمک را بجای آوریم. مدتهای مدیدی است که ما سوار بر اسب شاهزاده شده‌ایم. خلعتش را پوشیده و نمکش را خورده‌ایم، در این آخرین لحظات نمی‌خواهیم به او خیانت کنیم. ولی این سخنان فایده‌ای نداشت و موفق به گرفتن شاهزاده از شرابدار الیاس نشدند...» (تاریخ نشری، ص ۵۶۸).
۱۱۴. «فردی به نام تاج‌الدین» منسوب به سلاطین ارزنجان (و یا به عبارت بهتر، یکی از پسران آل تاج‌الدین امیر جانیق)، به محض شنیدن صدای غرش دشمن، دوید و در صدد دفاع از جان مصطفی برآمد و خود را به میان مردم انداخت و با شجاعتی بی‌نظیر، هر کس را که در برابر خود دید از جمله مهمان و دوست قدیمی خود میخال اوغلی سنج‌بیگ روم ایلی و نیز عده زیادی را به قتل آورد و سرانجام خود نیز از «دم تیغ گذشت» (خالکوندیل، چاپ پاریس، ص ۱۱۱).
۱۱۵. تاریخ روحی می‌نویسد که مصطفی چلبی توسط مزید بیگ دستگیر و نزد سلطان مراد فرستاده شد، و بعد از آنکه خفه‌اش کردند، در از نیک دفش کردند، و اضافه می‌کند که مصطفی چلبی در آن هنگام دوازده سال داشت.
۱۱۶. عاشق پاشازاده (ص ۱۰۴). به نقل از وی تاج‌التواریخ، و برخی دیگر از مؤلفان تاریخ تحقق تشکیلات اداری سلطان مراد را قبل از جنگ با جندر اوغلی نوشته‌اند. ولی با توجه به سیر حوادث، چون بعد از جنگ مذکور بوده است، لذا شرح جنگ با جندر اوغلی را مقدم دانستم (مؤلف) بهشتی (ص ۶۲) نیز، همان‌گونه که در متن آمده است، می‌نویسد، تعرض اسفندیار همزمان با واقعه مصطفی چلبی کوچک بوده است.
۱۱۷. نام دختری که سلطان مراد به عقد ازدواج درآورد، خدیجه سلطان بود و وقفنامه‌ای به تاریخ ۹۰۶ هـ. ق. / ۱۵۰۰ م. دارد. قبرش در بورسه، واقع در جوار «گوگردلی قپولی جه‌سی» است که به نام آرامگاه خدیجه سلطان مشهور است و آرامگاهی است بزرگ که علاوه بر قبر وی، قبور زیاد دیگری نیز آنجاست. نه قبر و نه مقبره‌اش هیچ یک کتیبه‌ای ندارند.
۱۱۸. در تاریخ نشری تاریخ جنگ با اسفندیار بیگ سال ۸۲۸ هـ. ق. / ۱۴۲۵ م. ذکر شده است.

۱۱۹. از وقفنامه‌ای پی برده شد که نام گوملو اوغلی، پاشا یگیت بوده است: «ملک در وقف ابناء کوملو قریه موسی بکلی از زغرۀ عتیق مذکور قریه یی بش دپه مرحوم سلطان بایزیدخان، کوملو اوغلی پاشا یگیت بکه تملیک ابدوب الینه حکم شریف ارزانی قیلش بعده پاشا یگیت دخی ملک مزبوری وقف ابنا اتمش».

(یعنی ملک ابنا گوملو بود و قریه موسی بیگلو از قرای بش تپه که مرحوم سلطان یلدرم بایزید به پاشا یگیت واگذار کرد و حکم و فرمان شریفش را به وی مرحمت فرمود، بعد پاشا یگیت نیز ملک مزبور را وقف مردم کرد) «آرشیو نخست وزیری، اسناد تدوین شده توسط فکته، شماره ۷۳».

۱۲۰. دوکاس (ص ۱۴۳) در این باره چنین می نویسد: نزدیکان سلطان مراد که از دیرباز با بایزید پاشا — که برای کسی اهمیت قائل نبود — خصومت داشتند. فرصت را غنیمت شمردند. زیرا بایزید پاشا که همچون قاطری چموش که به چپ و راست جفتک بیاندازد، بسیاری از اطرافیان و نزدیکان سلطان را از خود رنجانده بود. سلطان مراد نیز به سبب کمی سن و سال، و تجربه کم جرأت اظهار نظر مستقلانه‌ای نداشت. مخالفان بایزید پاشا به سلطان مراد گفتند که: «سلطان شوکت مآب، ولایت روم ایلی به کلی از دست رفت. تاج پادشاهی بر تارک مصطفی [چلبی] قرار گرفت. در صورتی که تدبیری عاجلانه اتخاذ نکردند، این سرزمین نیز به دست وی خواهد افتاد. از این رو، قبل از آنکه نیروهای موجود در روم ایلی به مصطفی چلبی بپیوندند، دستور دهید تا نیروهایی که در راه هستند، وارد روم ایلی شوند، و در میان فرماندهان هیچ کس برای انجام این کار شایسته تر از بایزید پاشا نیست. زیرا در میان سربازان تراکیه از احترام خاصی برخوردار است. بایزید می تواند آنها را فراخوانده، به دلخواه خود به خدمت گیرد و به اطاعت وادارد...».

عاشق پاشازاده از مورخان عثمانی نیز در صفحه ۹۶ اثر خود در این مورد چنین می نویسد: «امرا نزد بایزید پاشا رفتند و گفتند، تو بیگلربیگی (فرمانده اردو) هستی، تاکنون غسلش را تو خورده‌ای و اینک نیز زمان آن فرا رسیده است که نیش زنبورش را برطرف کنی.» همچنین ر. ک. به تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۰۷، و منجم باشی، ج ۳، ص ۳۳۷.

۱۲۱. کاشیکاری دربار آل عثمان از اوست. همچنین وی هنرمندان و صنعتکاران زیادی را از خارج وارد کرد. در کوسووا مدرسه‌ای ساخت و در بورسه نیز مدرسه‌ای ساخت (مدرسه قزازیه در تاوق پازاری) از محل تمامی موقوفاتش برای مستمندان مکه و

مدینه مقرر تعیین کرد (عاشق پاشا زاده، ص ۱۹۰). چون در وقفنامه اش کنیه عمادالدین داشت لذا مدرسه اش به نام عمادیه ذکر شده است.

۱۲۲. هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۱۷۶؛ تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۱۹؛ خیرالله افندی، ج ۷، ص ۵۴؛ «روزی سلطان مراد و حاجی عیوض پاشا، سوار بر اسب در گردش بودند، دستش را روی خلعتی که وی پوشیده بود، گذارد و پرسید، زیر این خلعت چه پوشیده‌ای؟ حاجی عیوض پاشا پاسخ داد که به علت عدم اعتماد به برخی از نظامیان، زره پوشیده‌ام. وی با این پاسخ در واقع گفته‌های دشمنانش را مورد تأیید قرار داد. بدین جهت بود که چشمانش را میل کشیدند» (نشری (ص ۵۷۶)، نیز چون نوشته‌های فوق را بیان کرده است، بنابراین خیرالله افندی این مطلب را از همان منبع نقل کرده است.

۱۲۳. نشری در اثر خود، تاریخ میل کشیدن چشمان حاجی عیوض پاشا را سال ۸۲۸ ه. ق. / ۱۴۲۵ م. ذکر کرده است. تاج التواریخ، منجم‌باشی، خیرالله افندی و هامر، نیز گفته‌اند که این حادثه پس از جنگ با اسفندیاریگ صورت گرفته است که باز هم مصادف با همان تاریخ می‌گردد.

۱۲۴. در ۲۲ فوریه ۱۴۲۴، با سلطان مراد معاهده دوستی منعقد کردیم. در آن تاریخ، لوکاس نوتاراس، ملا خرینوس مانوئل و من (یعنی فرانچس) برای همان منظور به عنوان سفیر نزد پادشاه [عثمانی] اعزام شدیم. چون ملا خرینوس کسی بود که قبل از ما نزد سلطان مراد فرستاده شده بود، از راه و رسم عقد پیمان دوستی آگاه بود، و لوکاس نوتاراس نیز برای تنظیم همان پیمان، و من (فرانچس) نیز از جانب دسپینای عزیز، مادر سلطان عثمانی (ملکه) اعزام شده بودیم... وقایعنامه فرانچس.

۱۲۵. هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۱۷۷، اگرچه میزان خراج سالانه، یکصد هزار آقچه ذکر شده است، ولی هم در اثر دوکاس (چاپ بن، ص ۱۹۷) و هم در چاپ فرانسوی تاریخ هامر (ج ۲، ص ۲۴۹)، این مبلغ سیصد هزار آقچه آمده است.

۱۲۶. در ترجمه هامر یکی از دو منطقه و محلی که استثنا شده بود، سیلیوری ذکر شده است (ج ۱، ص ۱۷۷). در حالی که دوکاس می‌نویسد، این محل سیلیوری نبوده، بلکه میسئوری بوده است (چاپ بن، ص ۱۹۶). همچنین این عقیده هامر که می‌نویسد در اثنای عقد قرارداد مذکور امپراتور مانوئل فوت کرد، کاملاً اشتباه بوده است. زیرا فرانچس می‌نویسد که مانوئل در جولای سال ۱۴۲۵ م. فوت کرد. هنگام مرگ هفتاد و هفت سال داشت و مدت چهل و دو سال فرمانروایی کرد.

۱۲۷. دوکاس (چاپ پن، ص ۱۹۶)؛ فرانچس چون شخصاً هنگام عقد قرارداد حضور داشته است، لذا شرایط تاریخ عقد قرارداد را در کتاب خود آورده است.

۱۲۸. چون انتخاب سیگیسموند به امپراتوری آلمان در سال ۱۴۱۰م. صورت گرفته است، لذا، کار تبریک مدت زمانی به طول انجامیده است. ولی این در واقع بهانه‌ای بود برای تحقق قصد اصلی سلطان یعنی انعقاد قرارداد متارکه، و این نیز یک علت ظاهری برای توجیه مسئله می‌باشد.

۱۲۹. در تاریخ نثری (ص ۵۸۶) آمده است که اوئیس و احمد، نه پسر الیاس بیگ، بلکه برادرزاده وی یعنی پسر محمود بیگ بودند. عاشق پاشازاده (ص ۱۰۹) نیز می‌نویسد، یعقوب بیگ متشه اوغلی فوت کرد و از او دو پسر به نامهای الیاس و محمود باقی ماند. محمود بیگ درگذشت و الیاس امیر شد و او نیز به رحمت ایزدی پیوست. از او نیز دو پسر به نامهای اوئیس و احمد باقی ماند. در اثر عاشق پاشازاده بجای لیث، اوئیس آمده است. چون هم در سکه‌های وی و هم در سکه‌های احمد نام پدرشان الیاس آمده است، بنابراین عقیده نثری خطاست.

۱۳۰. روحی می‌نویسد که قورد حسن در موضع گلناس واقع در پایین دست آق حصار شکست خورد.

۱۳۱. در تاریخ بهشتی تاریخ قتل جنید بیگ سال ۸۸۹ ه. ق. / ۱۴۲۶ م. آمده است، برای کسب اطلاعات بیشتر ر. ک. به بخش «امیرنشین آیدین».

۱۳۲. «رحلت کردن از دنیا سلطان ابن سلطان محمد بن علاء الدین بن قرامان رحمهم الله روز سه شنبه بیست و هفتم ماه صفر سنه ست و عشرين و ثمانمائه در موضع انطالیه...» (نقل از سرآغاز اثری تحت شماره ۹۴۵ کتابخانه ایاصوفیه).

۱۳۳. تاریخ بهشتی، ص ۶۵.

۱۳۴. سلطان مراد سه تن از خواهرانش را به عقد ازدواج قرامان اوغلی‌ها (ابراهیم، علاء الدین (علی) و عیسی) درآورد. (عاشق پاشازاده)، سلطان مراد، علی بیگ قرامان اوغلی را به سنجق بیگی صوفیه منصوب نمود، و به عیسی بیگ نیز سنجقی در روم ایلی واگذار کرد (تاریخ بهشتی، ص ۶۵ و تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۱).

۱۳۵. تلخیص از تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۳۲-۳۳۵؛ عاشق پاشازاده، ص ۱۱۱؛ و بهشتی، ص ۶۶.

۱۳۶. از منابع تاریخی پی‌برده می‌شود که حیدر بیگ امیر قوجه کایاسی، پسر بی‌نام قاسم داشته است. و از وقفنامه مورخ ۸۴۰ ه. ق. / ۱۴۳۶ م. یورگوج پاشا نیز می‌توان پی‌برد

که حیدریگ دختری به نام بدر ملک نیز داشته است (دفتر حرمین، شماره ۱۳، ص ۳۵۲).

۱۳۷. تاج‌الدین جد حسن‌بیگ امیر حوالی نیکسار، اسکفسیر^۱ و جانیق به مرکزیت نیکسار بود. با قاضی برهان‌الدین حکمران سیواس گاهی روابط دوستانه بود، و گاهی نیز با وی مجادله داشت، و در حمله‌ای که حاجی امیرزاده سلیمان‌بیگ، امیر ترکمنهایی که در چهارچوب ولایت «اردو» می‌زیستند، نمود، به قتل رسید. و پسرش محمودبیگ جانشینش شد. آلب ارسلان برادر محمدبیگ، به مخالفت با برادر برخاست، و نیکسار را به تصرف درآورد و از قاضی برهان‌الدین درخواست کمک کرد. اما چون قاضی برهان‌الدین از ارتباط وی با فریدون از خویشاوندان آرته که با او دشمنی داشت، اطلاع یافت، آلب ارسلان را به قتل رساند. آلب ارسلان دو پسر به نامهای حسام‌الدین حسن و محمد یاووز داشت. حسن‌بیگ که در متن از وی سخن رفته است، همین شخص است. در برخی از منابع تاریخ به اشتباه نام او را بجای حسن‌بیگ، حسین‌بیگ ذکر کرده‌اند. ولی در وقفنامه مورخ ۸۲۷ هـ. ق. مسجدی که در «چهارشنبه» ساخته است، کنیه‌اش را حسام‌الدین و نامش را حسن آورده است (وقفنامه‌ها، مدیر عمومی مجید، آناتولی، شماره ۱۱، ص ۲۱۵).

۱۳۸. نام پدر ژرژ (یورگی) برانکوویچ، «وولک» بود که منابع عثمانی بجای وولک اوغلی، به خطا «ویلک اوغلی» نوشته‌اند.

۱۳۹. با اینکه خالکوندیل (پاریس، ص ۲۷) و به نقل از وی هامر (ترجمه عطاییگ، ج ۲، ص ۱۹۶) نوشته‌اند که سلانیک به علت عصیان سرز در زمان سلطان مراد اول و توسط وزیر اعظم خیرالدین پاشا به تصرف درآمد، ولی نه در منابع غربی و نه در منابع شرقی، مطلبی دال بر تأیید نوشته‌های آنان وجود ندارد. منابع عثمانی می‌نویسند، سلانیک به تصرف قوای سلطان مراد اول درنیامد، بلکه فقط مواضع آن را کوبیدند. یورگا می‌نویسد سلانیک در سال ۱۳۸۷ م. موقتاً به تصرف ترکها درآمد.

۱۴۰. دوکاس (چاپ بن) ص ۷۸، و دستورنامه انوری، ص ۹۰.

۱۴۱. دوکاس (چاپ بن) ص ۱۹۷.

۱۴۲. فرانچس می‌نویسد مانوئل قبل از فوتش، کشورش را میان پسرانش تقسیم کرد، و سلانیک و حوالیش را به آندرونیکوس داد. آندرونیکوس به علت بیماریش، سلانیک

را در قبال پنجاه هزار سکه طلا به سنای ونیز فروخت و خود به ایالت مونتینیا (مونتینیایا)^۱ واقع در موره رفت. دوکاس نیز می‌نویسد اهالی سلاونیک از شدت نگرانی از گرسنگی تصمیم گرفتند با رضایت و یا بدون رضایت حکمران، شهر را به ونیزی‌ها بفروشند و فروختند (چاپ بن، ص ۱۹۷).

۱۴۳. دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۹۹.

۱۴۴. هامر به نقل از فرانچس (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۱۸۹.

۱۴۵. ناوگانی که مردم سلاونیک از ونیز درخواست کرده بودند، یک روز قبل از اشغال شهر، رسید که آن‌هم فقط مرکب از سه فروند کشتی بود. از قرار معلوم ونیزی‌ها که پی‌برده بودند شهر از دست رفته است، این سه کشتی را برای بازگرداندن سربازان خویش فرستاده بود.

۱۴۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۰۰.

۱۴۷. همانجا؛ و خالکوندیل (چاپ پاریس) ص ۱۱۱، سلطان مراد دوم در نامه‌ای که برای ملک اشرف برس‌بیگ سلطان مملوکان فرستاد، اطلاع داد که سلاونیک پنجشنبه روزی از ماه رجب سال ۸۳۲ / آوریل ۱۴۲۹، به تصرف درآمد (منشآت فریدونیگ، ج ۱، ۱۵۲). بهشتی (ص ۶۹)؛ لطفی پاشا (ص ۸۸)؛ منجم‌باشی (ج ۳، ص ۳۴۸)؛ و تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۴۵) نیز همان تاریخ را نوشته‌اند؛ ولی از ذکر «ماه» وقوع حادثه خودداری کرده‌اند. تاریخ نشری (ص ۶۱۲)، عاشق پاشا زاده (ص ۱۱۸) و اوروج‌بیگ (ص ۴۹) نیز تاریخ تصرف سلاونیک را متناسب با تقویم و تاریخ اجنبی‌ها (غربیان) ۸۳۳ ه. ق. / ۱۴۳۰ م. ذکر کرده‌اند. روحی می‌نویسد سلاونیک در سال ۸۳۱ ه. ق. به تصرف درآمد. عالی (ج ۵، ص ۲۰۴) نیز می‌نویسد در جنگ سلاونیک که منجر به تصرف آن در سال ۸۳۰ ه. ق. / ۱۴۲۷ م. گردید، وزیر اعظم جندرلی زاده ابراهیم پاشا، و حاجی عیوض پاشا شرکت داشتند که خطاست. سلاونیک در سال ۸۳۳ ه. ق. / ۱۴۳۰ م. به تصرف درآمد که هم وزیر اعظم ابراهیم پاشا و هم حاجی عیوض پاشا، هر دو فوت کرده بودند.

۱۴۸. تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۵؛ و دوکاس (چاپ بن) ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۱۴۹. تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۴.

۱۵۰. هامر (ترجمه عطاییگ)، ج ۲، ص ۱۹۷.

۱۵۱. «... و کشتیهای کفار (ونیزی‌ها) تنگه گلیبولی را سد کردند، و امیر سلیمان بورگوز را محاصره کرده، جنگ و کشتار درگرفت. سپس با سلطان مراد صلح کردند و کشتیها بازگشتند.» (تاریخ نشری، ص ۶۱۲).

۱۵۲. دوکاس (ص ۲۰۱) ونیزی‌ها از بیم تصرف جزیره اغری بوز توسط عثمانی‌ها، خواستار صلح شدند. مطالبی که در متن آمده، به نقل از تاریخ هامر (ج ۲، ص ۱۹۷) است.

۱۵۳. ممن توکو^۱ که سبب مداخله عثمانی‌ها در یانیا گردید، خود به آرزویش نرسید، و پس از آنکه حکمرانی اپیر را از دست داد، نزد سیگیسموند که خود را علیه عثمانی‌ها آماده می‌کرد، رفت (۱۴۳۳ م.)، سیگیسموند به وی مقام و مرتبه حکمرانی یانیا و نارد را تفویض کرد.

۱۵۴. فرانچس (چاپ بن، ص ۱۵۷) می‌نویسد که یانیا در اکتبر ۱۴۳۱، توسط یکی از فرماندهان ترک به نام سنان به تصرف درآمد. ولی خالکوندیل می‌نویسد که یانیا توسط قراجه پاشا بیگلریگ روم ایلی اشغال گردید (چاپ پاریس، ص ۱۱۱). این مورخ رومی چنین می‌نویسد: «سلطان مراد، بیگلریگ روم ایلی یعنی قراجه پاشا را در رأس نیرویی بزرگ مأمور تصرف شهر یانیا در منطقه آئتولیه^۲ نمود. یانیا به محاصره درآمد، ولی به تصرف درنیامد. سرانجام شاهزاده‌ای که در قلعه پناه گرفته بود، به شرط واگذاری آکارنانی^۳ و اپیر به وی، یانیا را تسلیم کرد، و در قبال سرزمینهایی که به وی واگذار شده بود، پرداخت خراج سالانه و تأمین سرباز مورد نیاز عثمانی‌ها را متعهد شد...»

۱۵۵. بنا به نوشته دوکاس (ص ۲۰۱)، دان در اثنای محاصره استانبول توسط سلطان مراد دوم در اردوی عثمانی‌ها بود. در اثنای حمله ترکها، دان به حيله‌ای متوسل شده، به استانبول گریخت و خود را به امپراتور معرفی نمود، و از وی تقاضای کمک کرد. در سایه کمک امپراتور، وی موفق به بازگشت به سرزمینش گردید، و شاهزاده (امیر) افلاق شد. هرچند یکی دیگر از پسران میرچا، که در دربار استانبول بزرگ شده و تربیت یافته بود، با وی به مخالفت برخاست، ولی دان او را دستگیر و به قتل رساند، و با اعزام سفرایی نزد سلطان عثمانی، با وی به توافق رسید. ولی این بار ولاد دراکول فرزند دیگر میرچا بنای مخالفت با برادرش دان را نهاد، و دان را به قتل رساند. سلطان مراد یکی

1. M. Toko.

2. Aetolie.

3. Akarnani.

دیگر از برادران دان را همراه با نیرویی اعزام داشت، ولی دراکول بر او نیز غلبه یافت و به قتلش رساند.

۱۵۶. دوکاس می‌نویسد که ولاد پسر میرچا بود (چاپ بن ص ۲۰۲) بنا به نوشته دیگر، ولاد پسر آلکساندر شاهزاده (امیر) پیشین افلاق بود. در «ماده افلاق» دائرةالمعارف اسلام، آمده است که ولاد پسر میرچا بود که از نظر سیر وقایع نیز این عقیده صحیح است.

۱۵۷. ماریا برانکوویچ، حاصل ازدواج ژرژ برانکوویچ با خواهر کالیویانی امپراتور طرابوزان بود.

۱۵۸. برخی از تاریخهای عثمانی می‌نویسند که انگیزه و علت بروز جنگ قرامان به خاطر یک اسب بود (هشت بهشت، تاج‌التواریخ، بهشتی و منجم‌باشی). عاشق پاشازاده نیز انگیزه جنگ را ناشی از اتحاد پادشاه مجارستان، حکمران صربستان و قرامان اوغلی می‌داند. داستان اسب چنین است: ناصرالدین محمدیگ ذوالقدر اوغلی اسبی بسیار اصیل داشت. قرامان اوغلی از وجود چنین اسبی نزد وی اطلاع پیدا کرده، خواستار آن می‌شود، و او پاسخ می‌دهد که اسب را برای سلطان مراد پرورش داده است. اما قرامان اوغلی یکی از ترکمنهای وارساق را مأمور دزدیدن آن اسب می‌کند. ترکمن مذکور اسب را می‌دزدد. ناصرالدین بیگ ماجرا را به اطلاع سلطان مراد دوم می‌رساند. سلطان از قرامان اوغلی می‌خواهد که اسب را تسلیم وی کند. قرامان اوغلی خطاب به مأمور اعزامی سلطان مراد گفت: ولینعمت تو، نمی‌تواند سوار بر این اسب شود، و سخنان تند و توهین آمیز دیگری نیز می‌گوید. فرستاده با این پاسخ باز می‌گردد و جنگ قرامان به دنبال آن آغاز می‌گردد.

۱۵۹. عاشق پاشازاده و روحی، تاریخ حمله به قرامان اوغلی را ۸۳۹ هـ. ق. / ۱۴۳۵ م. نوشته‌اند.

۱۶۰. اسحاق بیگ مذکور همان غازی اسحاق بیگ، فرزند ناتنی یگیت پاشا، امیر اسکوب بود.

۱۶۱. هامر می‌نویسد، ژرژ برای ساختن قلعه‌ای در سمندیره و در کنار تونا (دانوب) از پادشاه عثمانی کسب اجازه کرد (ج ۲، ص ۲۰۳) و دوکاس (چاپ بن، ص ۲۰۶) نیز می‌نویسد که این قلعه، همان سمندیره است.

۱۶۲. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۵۹) و عاشق پاشازاده (ص ۱۲۲) می‌نویسند که سلطان مراد به سبب کدورتی که از حکمران صرب پیدا کرده بود، به ماریا بی‌توجهی نشان داد و او را به بورس فرستاد. نشری (ص ۶۲۰) در این باره چنین می‌نویسد: «پادشاه، بی‌آنکه مراسم عقد را بجای آورد، ماریا را پس از مدتی کوتاه اقامت در ادرنه، به بورس

فرستاد، و همسرش را که نوهٔ اسفندیاریگ بود، به ادرنه فراخواند. فرانچس (چاپ بن، ص ۲۱۶) می‌نویسد، پس از مرگ سلطان مراد، دسپینا ماریا، نزد پدرش فرستاده شد. کستانین (کنستانتین) آخرین امپراتور بیزانس ماریا را از حکمران صربستان خواستگاری کرد، و مورد موافقت نیز قرار گرفت، ولی دسپینا ماریا چنین گفت: «من نذر کرده‌ام که اگر خداوند متعال مرا از دست کفار (ترکها) نجات دهد، دیگر هرگز ازدواج نکنم.» و با این سخنان، پیشنهاد ازدواج امپراتور بیزانس را نپذیرفت.

۱۶۳. صحایف الاخبار، ج ۳، ص ۳۵۲.

۱۶۴. در آن تاریخ، سیگیسموند امپراتور آلمان و پادشاه مجارستان فوت کرده بود و دامادش آلبرت پادشاه مجارستان شده بود که یک سال بعد یعنی در سال ۱۴۳۸ م. به امپراتوری آلمان نیز برگزیده شد. نشری جنگ سلطان مراد را در مجارستان سال ۸۳۹ ه. ق. / ۱۴۳۶ م. ذکر کرده است که خطاست. منجم‌باشی و بهشتی آن را سال ۸۴۱ ه. ق. / ۱۴۳۷ م. و تاج‌التواریخ و عاشق پاشازاده نیز یک سال قبل از آن نوشته‌اند در برخی از منابع تاریخی، حملهٔ علی‌یگ، با جنگ و حملهٔ سلطان مراد با هم اشتباهی ذکر شده است. بعضی هر دو جنگ را یکی دانسته، و برخی نیز تاریخهای آن را اشتباه نوشته‌اند.

۱۶۵. عاشق پاشازاده (ص ۱۲۶) می‌نویسد، دو پسر و یلک اوغلی که به ادرنه فرستاد، در قلعهٔ توقات زندانی شدند، و نشری (ص ۶۲۶) نیز می‌نویسد، و یلک اوغلی هنگام فرار به مجارستان، دو پسرش را در سمندیره گذاشت، و این دو پس از تصرف سمندیره به اسارت درآمده، ابتدا به دیمه طوقه و بعد نیز به توقات فرستاده شدند. چون عاشق پاشازاده شخصاً شاهد ماجرا و وقایع بود، لذا نوشتهٔ وی قابل قبول‌تر است. با این همه اگر حوادث در مد نظر قرار گیرند، به این نتیجه باید رسید که والی صربستان یکی از پسرانش را نزد عثمانی‌ها فرستاده و پسر دیگرش بعد از تصرف سمندیره به اسارت درآمد.

۱۶۶. به دنبال بازداشت دراکول و دو پسرش، افلاق بی‌سرپرست ماند، مردم مجارستان با مراجعه به پادشاه مجارستان از وی خواستند تا امیری برای افلاق تعیین کند، و او نیز یکی از امرای افلاق را به امارت آنجا برگزید. نیروهای عثمانی به قصد مخالفت با این انتخاب، به افلاق اعزام شدند ولی شکست خوردند، و سرانجام برای جلوگیری از مداخلهٔ مجارها ولاد دراکول به سرزمینش بازگردانده شد (منجم‌باشی، ج ۳، ص ۳۱۴، و تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۷).

۱۶۷. عاشق پاشازاده می‌نویسد که حمله به اراضی مجارستان هنگام محاصره بلغراد صورت گرفت، و اسرا و غنائم زیادی به چنگ عثمانی‌ها افتاد، به‌طوری‌که یک کنیز با یک جفت چکمه معاوضه می‌شد. به عقیده وی، این بزرگترین غذای مسلمانان بود. وی می‌افزاید: «من حقیر نیز در آن جنگ حضور داشتم، روزی نزد اعلیحضرت رفتم. دستور داد به من حقیر نیز از اسرا حصه‌ای دهند. گفتم که سلطان کامکارم، برای بردن این اسیر نیاز به اسب و برای خرج راه نیز نیاز به پول است. پنج هزار آقچه و دو اسب به من داد. با نه نفر اسیر و چهار اسب به ادرنه آمدم. بعضی از اسرا را به سیصد آقچه و برخی را به دویست آقچه فروختم. این غذا در ۸۴۲ ه. ق. اتفاق افتاد...» (ص ۱۲۵).

۱۶۸. نووبردا در تقسیمات کشوری قدیم در فاصله سه ساعته شمال غربی قصبه گنلان Genlan و وابسته به سنجق پریشینه Prištine بود.

۱۶۹. هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۲۰۷؛ در تاج‌التواریخ، تاریخ تصرف سمندیره سال ۸۴۱ ه. ق. / ۱۴۴۰ م. ذکر شده، که اشتباه است.

۱۷۰. خالکوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۱۵؛ هامر، ج ۲، ص ۲۰۷، به نقل از سه منبع.
۱۷۱. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۶۲). محاصره بلغراد را قبل از تصرف سمندیره ذکر می‌کند. حال آنکه اساساً محاصره آنجا قبل از اشغال صربستان باید صورت گرفته باشد، و همان‌گونه که نشری نوشته است، محاصره بلغراد بعد از تصرف سمندیره بوده است. ولی عاشق پاشازاده (ص ۱۲۶) نوشته است که محاصره بلغراد قبل از تصرف سمندیره بوده، و سلطان مراد که از اسکوب بازگشته بود، در سال ۸۴۱ ه. ق. / ۱۴۳۷ م. به تشویق اسحاق‌بیگ آنجا را به تصرف درآورد. درحالی‌که خود عاشق پاشا در اثر خود، آورده است که محاصره بلغراد در سال ۸۴۲ ه. ق. و تصرف سمندیره در سال ۸۴۱ ه. ق. صورت گرفته است. بدین ترتیب یک خطا و اشتباه تاریخی صورت گرفته است، یعنی شرح و تاریخی که وی ذکر می‌کند، با هم مطابقت ندارند.

۱۷۲. خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۱۷) می‌نویسد، مزیدیگ بر اثر اصابت گلوله‌ای در محاصره هرمانشتاد به قتل رسید.

۱۷۳. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۶۷) می‌نویسد، امیر افلاق از کوه‌ها فرارسید و به ژان هونیاد کمک کرد. بهشتی (ص ۷۵) نیز می‌نویسد، شاهزاده افلاق به ژان هونیاد کمک نمود. اوروج‌بیگ تاریخ این شکست را سال ۱۴۴۱ م. می‌نویسد.

۱۷۴. در آثار اوروج‌بیگ (ص ۵۲)؛ خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۱۷)؛ هامر (ج ۲، ص ۲۱۰)، عالی (ج ۵، ص ۲۰۷)، و لطفی پاشا (ص ۹۷)، نام فرمانده نیروهای عثمانی،

شهاب‌الدین، و در سایر منابع نظیر عاشق پاشازاده، نشری، تاج‌التواریخ، منجم‌باشی و بهشتی، کوله شاهین پاشا ذکر شده است. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۷۰)، می‌نویسد، برخی از منابع، نام کوله شاهین پاشا را، خادم شهاب‌الدین پاشا نیز ذکر کرده‌اند. عاشق پاشازاده (ص ۱۲۹، ۱۴۲) با بحث از کوله شاهین پاشا، در صفحه ۱۹۲ اثرش، از خادم شهاب‌الدین پاشا که در فلیبه مؤسسه‌ای خیریه و مدرسه‌ای داشته است، سخنی به میان نمی‌آورد. وی چون در فلیبه، تأسیساتی دارد، بنابراین باید اسمش شاهین و کنیه‌اش شهاب‌الدین بوده باشد. از این روست که استاد خلیل اینالجق در اثر خود تحت عنوان، بررسی‌ها و اسنادی دربارهٔ فاتح (سلطان محمد فاتح) (ص ۱ و ۱۰)، هر دو اسم را یکی دانسته که نظر او درست است.

۱۷۵. هامر (ج ۲، ص ۲۱۰) می‌نویسد که نیروی مذکور ۸۰ هزار نفر بود که مبالغه‌آمیز به نظر می‌رسد. فقط در تاج‌التواریخ آمده است که نیروهایی نیز از آناتولی اعزام شدند (ج ۱، ص ۳۶۸).

۱۷۶. این موضع در اثر ژیره جک، ژالومبجه (یالومبجه) علیا آمده است که در افلاق واقع بوده است. جنگ در ۶ سپتامبر در این موضع شروع شد.

۱۷۷. بهشتی می‌نویسد که قرامان اوغلی، در سال ۸۴۶ ه. ق. / ۱۴۴۲ م. یعنی سال وقوع شکست وازاغ وارد اتحادیه علیه عثمانی‌ها شد (نسخه موجود در کتابخانه «مؤلف» ص ۷۵).

۱۷۸. با توجه به مدارک تاریخی، شهاب‌الدین و کوله شاهین پاشا، هر دو شخص واحدی بوده است، ولی بهشتی آنها را دو شخص جداگانه ثبت کرده است (ص ۷۷).

۱۷۹. ذیل خالکوندیل، (چاپ پاریس)، ص ۱۳۴.

۱۸۰. هامر (ترجمهٔ عطاییگ) ج ۲، ص ۲۱۱. علت شکست در جنگ موره‌وا (کونوویکا) ترک موضع و فرار اسکندربیگ پسر حاکم میردیتا — که در خدمت عثمانی‌ها بود — ذکر شده است.

۱۸۱. در شورای جنگ، قاسم پاشا بیگلربیگ روم ایلی گفته بود که دست به حمله بزنند، و تراخان‌بیگ نیز پیشنهاد کرده بود که عقب‌نشینی کرده منتظر فرصت مناسب باشند، اما عیسی‌بیگ عقیده داشت که به دفاع پردازند (خالکوندیل، ص ۱۳۵).

۱۸۲. بنا به نوشتهٔ هامر (ج ۲، ص ۲۱۲)، در جنگ یالوواج قاسم پاشا و محمودبیگ سنجق‌بیگ بولی به اسارت درآمدند. اوروج‌بیگ (ص ۵۴)، می‌نویسد، که محمودبیگ در جنگ ایزلادی به اسارت درآمد و از جنگ دیگری که بعداً به وقوع

پیوست، سخنی به میان نمی آورد. بهشتی نیز می نویسد نیروهای دشمن بر اثر فرار سیدن فصل زمستان و کمبود آذوقه ناگزیر از عقب نشینی شدند و نیروهای عثمانی که به تعقیب آنها پرداختند در دام ژان هونیاد افتادند، و محمود بیگ در این موقع به اسارت درآمد. مؤلف تاج التواریخ، (ج ۱، ص ۳۷۳)، و نیز منجم باشی (ج ۳، ص ۳۵۶)، ضمن تأیید نوشته بهشتی، می نویسند، قاسم پاشا، و بالابان بیگ سنجق بیگ توقات، و محمود بیگ سنجق بیگ بولی مأمور تعقیب دشمن شدند که در حوالی نیش در دام ژان هونیاد افتادند که محمود چلبی در آن موقع اسیر گردید. خالکوندیل (ص ۱۳۵) نیز می نویسد، دشمن چون موفق به عبور از معبر ایزلادی نشد، به علت کمبود آذوقه، شبانه عقب نشینی کرد، و روز بعد، ترکها پس از اطلاع از عقب نشینی دشمن، سلطان مراد قاسم پاشا، و تراخان بیگ را مأمور تعقیب خصم نمود و تراخان بیگ به قاسم بیگ توصیه نمود که به منظور گرفتار نشدن در دام احتمالی ژان هونیاد از تعقیب سریع دشمن خودداری کند، ولی قاسم پاشا توجهی به تذکر وی نکرد و سرانجام در دام هونیاد گرفتار آمد. قاسم بیگ خود گریخت، و بخش اعظمی از نیروهایش، کشته و اسیر شدند، و سرانجام، همه تقصیرها را به گردن تراخان بیگ انداخت.

۱۸۳. گویا تراخان بیگ به آقنجیهای تحت فرمان خود گفته بود که شما با کفار با احتیاط بجنگید، زیرا اگر کفار مغلوب شوند دیگر نیازی به شما نخواهد بود و شما دوباره به صورت رعیت در خواهید آمد، بدین جهت آقنجیها نیز مسئله تعقیب را جدی نگرفتند و همین امر، سبب شکست عثمانیان شد (اوروج بیگ، ص ۵۴؛ و منجم باشی، ج ۳، ص ۳۷۷). خالکوندیل نیز می نویسد که قاسم پاشا به عرض سلطان مراد رساند که تراخان بیگ در مقام کمک به وی برنیامد، و تمام اطلاعات را در اختیار دشمن گذارد. سلطان مراد که گفته های قاسم پاشا را باور کرده بود، دستور داد تا تراخان بیگ را در توقات زندانی کنند. زندانی شدن تراخان بیگ صحت دارد، ولی کدام یک از نوشته های مورخان مذکور درست و یا خطاست، معلوم نیست. ولی به نظر می رسد که قاسم پاشا برای رهایی خود از مسئولیت شکست، سلطان مراد را به این امر که تراخان بیگ مقصر بوده است، راضی و قانع کرده بود. اگر چنانچه تراخان بیگ به قاسم بیگ توصیه کرده باشد که در تعقیب دشمن جانب احتیاط را رعایت کند، حوادث بعدی نشان داد که وی در این توصیه محق بوده است.

۱۸۴. «چنین روایت کرده اند که چون سمندیره به تصرف درآمد، و پر از لشکر اسلام شد، دل کفار پر از درد و رنج شد. و ولک اوغلی دست به دامن اونگروس (هنگری) /

مجارستان) شد و سفیر قرامان اوغلی (امیر قرامان) نیز به مجارستان رفت، و گفت ما از این سو، و شما از آن سو به حرکت درآئیم و روم ایلی از آن شما، و آناتولی از آن ما باشد و عثمانیان را از میان برداریم و سرزمین وولک اوغلی را به او باز پس دهیم. بدین ترتیب پادشاه مجارستان تمامی سپاهیان خود را در سال ۸۴۸ هجری قمری در اختیار یانکو (ژان هونیاد) و وولک اوغلی قرار داد...» (تاریخ نشری، ص ۶۳۳)؛ همچنین ر.ک. به عاشق پاشازاده، ص ۱۳۱).

۱۸۵. بعد از شکست کوله شاهین و یا شهاب الدین پاشا از ژان هونیاد، امیر قرامان فرصت را از دست نداده، ضمن حمله به مردمی که در امیر داغی ییلاق کرده بودند، حوالی بی‌پازاری، سید غازی، کوتاهیه و بولوادین را تخریب کرد و بی‌شهری را به اشغال درآورد (تاریخ نشری، ص ۶۳۶). در تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۱۲۹، آمده است که به دنبال شکست کوله شاهین پاشا، قرامان اوغلی چون اطلاع یافت که دایبی‌اش لشکر اسلام را شکست داده است، بسیار شادمان شد و به حرکت درآمد، ییلاق‌نشینان امیر داغی را تار و مار کرده است و دست به فساد و فجایع علیه زن و فرزندان مسلمانان زد و به پیشروی خود ادامه داد تا به بی‌پازاری (بیگ پازاری) رسید، آنجا را نیز بدتر از امیر داغی کرد...» به نظر می‌رسد که امیر قرامان در همین ایام با صلیبی‌ها پیمان اتحاد بسته است.

۱۸۶. بنا به نوشته مستقیم نشری (ص ۶۵۰)، شاهزاده علاء الدین به دست دایبی قراجه‌بیگ به قتل رسید. ابن کمال نیز به همین مسئله اشاره دارد. خیرالله افندی نیز به کشته شدن وی اعتقاد دارد. در تاریخ آماسیه نیز چنین آمده است. شاهزاده علاء الدین هنگام مرگ هیجده سال داشت.

۱۸۷. پیشنهاد صلح سلطان مراد دوم توسط همسرش مارا و با میانجیگری پدرش صورت گرفت. برانکوویچ فعالترین نقش را در زمینه صلح بر عهده داشت. به نظر می‌رسد که وی در این فعالیت و اقدامش صمیمی و صادق بوده است، زیرا بیم آن داشت که پس از آنکه سرزمینش توسط کاتولیکها از چنگ عثمانیان خارج شد، کاتولیکها اتباعش را که ارتدکس مذهب بودند تحت نفوذ خود درآورند. هیأت اعزامی مرکب از استویکا گیستانیش Stoyka Gistanich نماینده تام‌الاختیار پادشاه مجارستان، و فرستادگان برانکوویچ و ژان هونیاد بود (استاد خلیل اینالچق، بررسیها و اسناد مربوط به [سلطان محمد] فاتح، ص ۱۷).

۱۸۸. بررسیها و اسناد مربوط به [سلطان محمد] فاتح، ص ۱۹، ۲۰؛ و در ذیل همان اثر، غزوات

- سلطان مراد بن محمدخان، ص ۱۹۱، ۱۹۲.
۱۸۹. سگه‌دین (سگ‌دین) در مجارستان، در نقطه‌ای بالای رودخانه تیسزه (تیچه / Tisze) از شاخه‌های رود تونا (دانوب) در محلی که این رودخانه به رود ماروش Maros می‌پیوندد، قرار دارد. ژیره جک تاریخ عقد پیمان را در ژوئن سال ۱۴۴۴ ذکر می‌کند، که این تاریخ، تاریخ پیمانی است که در ادرنه منعقد شد.
۱۹۰. خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۳۷) درباره این معاهده چنین می‌نویسد: دسپوت (والی) ژرژ برای نجات و استرداد سرزمینش، چون پی‌برد که از مجارها کمکی که امید و انتظارش را داشت، نخواهد گرفت، با اعزام سفیری نزد سلطان مراد، نظر او را در مورد صلح جو یا شد و اعلام داشت که در قبال استرداد سرزمینش به وی، پرداخت باج به عثمانیان را خواهد پذیرفت. سلطان مراد این پیشنهاد او را پذیرفت. به دنبال موافقت سلطان مراد، والی صرب، پادشاه مجارستان را برای صلح تشویق کرد و پس از قبول پادشاه مجار، توافق حاصل شد. به موجب توافق و عهدنامه، شاهزاده افلاق نیز با اینکه می‌بایست به عثمانیان باج پردازد، ولی تابع مجارستان باقی می‌ماند.
۱۹۱. در مورد اینکه آیا پادشاه مجارستان عهدنامه را با قید سوگند تأیید کرد یا نه، در اسناد موجود اختلاف نظر وجود دارد. از وقایعنامه عثمانی که قسمتی از آن اخیراً توسط استاد خلیل اینالجبی منتشر شده است، می‌توان پی‌برد که پادشاه مجار به قید سوگند آن را امضا کرده است. استاد خلیل اینالجبی این مسئله را با بررسی نظرات مندرج در منابع مختلف تثبیت کرده است.
۱۹۲. این فتاوی تحت عنوان: «مثال نسخ الفتاوی المکتبه فی شان ابراهیم بن قرامان» در ارتباط با وقفنامه ابراهیم بیگ، توسط اینجانب «مؤلف» همراه با تصویر فتاوی در بولتن شماره یک منتشر شده است. نخستین فتوی‌دهنده عبارت بود از فقیه ابن حجر عسقلانی امام مذهب شافعی و مورخ مشهور (متوفی به سال ۸۵۲ ه. ق. / ۱۴۴۸ م.)، و دومین آنها، قاضی القضاات و شیخ الاسلام سعدالدین دیری (متوفی به سال ۸۶۸ ه. ق. / ۱۴۶۲ م.) از علمای مذهب حنفی، سومین فتوی‌دهنده، بدرالدین تونسلی (متوفی به سال ۸۵۳ ه. ق. / ۱۴۴۹ م.) قاضی القضاات و شیخ الاسلام و از علمای مذهب مالکی، و چهارمین، بدرالدین بغدادی (متوفی ۸۵۷ ه. ق. / ۱۴۵۳ م.)^۱. قاضی القضاات و شیخ الاسلام و از علمای مذهب حنبلی بود. علاوه بر چهار نفر مذکور، فتاوی سعدالدین

بغدادی از علمای مذهب حنفی و عبدالرحمان بن محمد مصطفی قاضی آماسیه نیز صادر شده بود. سه فتوا از فتاوی چهارگانه مذکور درباره ابراهیم بیگ بسیار شدید بود. ابن حجر (شهاب الدین احمد) عسقلانی با دلایل متعدد گفته بود، خودداری کسانی را که قادر به مقاتله قرامان اوغلی هستند، جایز ندانسته، و باید بلافاصله به جنگ با وی پرداخته و قتل ابراهیم بیگ را واجب دانسته بود. سعدالدین بغدادی، بدرالدین حنبلی و نیز بدرالدین تونسلی نیز گفته بودند که قتل ابراهیم بیگ از واجبات است. عبدالرحمان مصلحی قاضی آماسیه نیز با آنان هم عقیده بود. سعدالدین دیری قاضی القضاات حنفی نیز گفته بود در صورتی که امیر قرامان از کرده خود پشیمان شده و توبه کند، و با لشکریانش به عثمان اوغلی (سلطان مراد) علیه او پایان کافر کمک نماید، باید توبه اش را قبول کرد و در غیر این صورت خسارالدنیا و الآخرة خواهد بود.

۱۹۳. پادشاهان عثمانی از زمان یلدرم بایزید به بعد، هنگام عزیمت به جنگ در منطقه آناتولی، هیچ یک از شاهزادگان را در ادرنه بجای خود نمی گماردند. ولی سلطان مراد دوم یا به سبب کناره گیری و یا اتخاذ تصمیم قطعی برای کناره گیری از سلطنت، تصمیم گرفت پسرش را به نیابت خود در ادرنه گذاشته، خود به جنگ قرامان برود. با توجه به اینکه سوگندنامه یعنی عهدنامه امیر قرامان نیز خطاب به سلطان مراد و پسرش محمد بوده است، لذا این مسئله، خود تصمیم سلطان مراد را در مورد کناره گیری از سلطنت قوت می بخشد. از سوگندنامه امیر قرامان چنین برمی آید که پدر و پسر در اداره مملکت و سلطنت، شریک بوده اند.

۱۹۴. از بررسی منابع تاریخی برمی آید که سلطان مراد پس از انعقاد عهدنامه ادرنه، عازم جنگ با امیر قرامان شده است. ولی به نظر می رسد که کناره گیری وی از سلطنت بعد از مراجعت از این جنگ بوده است. در عهدنامه ای که با ابراهیم بیگ به امضا رسیده، هم نام سلطان مراد و هم نام پسرش محمد آمده است. در این صورت می توان گفت که شاهزاده محمد در آن زمان و یا بعد از امضای قرارداد فرمانروا بوده است. با توجه به اینکه در چند جای عهدنامه «نام مراد بیگ و محمد بیگ» آمده است. و عهدنامه را سلطان مراد امضا کرده است، بنابراین، وی هنوز در آن ایام، فرمانروا بوده است. لذا من «مؤلف» مسئله کناره گیری سلطان مراد را از سلطنت پس از جنگ قرامان آورده ام.

۱۹۵. اعلیحضرت لشگری عظیم گرد آورد و نیز تمامی سربازان کفار تابع عثمانیان در روم ایلی را نیز با خود به قونیه برد و به یغما پرداخت. ولایت قرامان را چنان کوبید که شهرها و روستاها همچون غربالی سوراخ سوراخ شد و جنگ در گرفت و قرامان اوغلی فرار

- کرد و وارد طاش (طاش ایلی) شد. آن سال هر پسر و دختری که از مادر زاده شد مجهول‌النسب بود.» (عاشق پاشازاده، ص ۱۳۰).
۱۹۶. نظر به اینکه سیریا کوس، هنگامی که همراه با سفرا در ۲۲ ماه مه ۱۴۴۴ در ادرنه، طی یک بار عام رسمی به حضور سلطان مراد رسید، پسرش چلبی (سلطان محمد فاتح آینده) را که به اتفاق پاشاها (وزرا) در کنار سلطان مراد نشسته بود، دید، به نظر می‌رسد که سلطان مراد بعد از انعقاد پیمان صلح ادرنه، هنگام عزیمت به جنگ قرامان پسرش را به عنوان نایب خود در ادرنه بجا گذاشته بود. قسم موجود در سوگندنامه (عهدنامه) و سایر تعهدات که در آن نام مراد و محمد برده شده است نیز مؤید این نظریه است.
۱۹۷. متن سوگندنامه یعنی عهدنامه، در بولتن شماره ۱، ص ۶۶ منتشر شده است. عاشق پاشازاده، ص ۱۳۵، و تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۴. ابراهیم بیگ بنا به تعهدی که داشت در دومین جنگ کوسووا نیروی کمکی برای عثمانیان فرستاده بود.
۱۹۸. پادشاه عالم‌پناه، شهرهای امیر قرامان را به او بازپس داد. و خود با سربازان اسلام بازگشت و چندروزی در بورسه ماند و از آنجا به جلگه میخالیچ رفته و دستور داد تا خضر آغا فرمانده ینی چریها و سایر امرا گرد آیند... و فرمود امرا و پاشاها تا امروز من سلطان شما بودم بعد از این پسر پادشاه شماست... چون پادشاه این جمله را بر زبان راند، جمله امرا پیشانی بر خاک سودند و گفتند، پسر تان پادشاهمان است، و جملگی رو به سوی ادرنه نهادند (بررسیها و اسناد مربوط به فاتح، ص ۱۹۶، ۱۹۷). از این وقایعنامه چنین برمی‌آید که سلطان مراد پس از جنگ قرامان از رفتن به ادرنه خودداری کرده، و از میخالیچ به بورسه رفته است. سلطان محمد دوم، سکه‌هایی به تاریخ ۸۴۸ ه. ق. / ۱۴۴۴ م. دارد. شاهزاده علاءالدین برادر ارشد محمد و والی آماسیا اندک زمانی پیش از آن فوت کرده و دیگر شاهزادگان نیز قبلاً درگذشته بودند.
۱۹۹. سلطان مراد که قبل از عزیمت به جنگ قرامان تصمیم به کناره‌گیری از سلطنت گرفته بود، بعد از انعقاد پیمان صلح با قرامان اوغلی به بورسه رفت. همچنانکه در پانوشت قبلی گفته شد، پس از بازگشت از جنگ قرامان دیگر به ادرنه نرفت و از میخالیچ راهی بورسه شد. من (مؤلف) آنچه را که در متن آوردم چون در پانوشت قبلی داده‌ام، ترجیح دادم.
۲۰۰. خالکوندیل (ص ۱۵۴) و دوکاس (ص ۲۲۰)، می‌نویسند که وی به بورسه رفت، ولی تواریخ عثمانی، می‌نویسند که وی در دومین عزیمت خود، عازم مانیسا شد.
۲۰۱. با اینکه شاهزاده اورخان در حوالی چاتالچه دست به فعالیت زد، ولی چون پی‌برد کسی

از وی هواداری نمی‌کند، وارد دلی اورمان که اجاق و کانون آتجیها بود، گردید، و این مسئله سبب نگرانیهای زیادی گردید. سرانجام خادم شهاب‌الدین پاشا که از افراد فرمانروای جوان بود، به شاهزاده اورخان حمله برد و او را وادار به فرار به استانبول نمود (برسیها و اسناد مربوط به فاتح).

۲۰۲. امپراتور استانبول (بیزانس) پس از اطلاع از مراجعت اردوی مجارها و توافق آنها با ترکها، به تشویق شاهزاده ژرژ، نماینده‌ای نزد پاپ فرستاد و پیغام داد در صورتی که ناوگانی برای جلوگیری از ورود ترکها به روم ایلی به چاناق قلعه (داردافل) فرستاده شود، به آسانی می‌توان از عهده عثمانیان برآمد، و در صورتی که سلطان مراد از کمک نیروهای آناتولی محروم بماند، مسلماً جرأت جنگیدن نخواهد داشت. علاوه بر آن امپراتور بیزانس، ضمن اعزام نمایندگانی نزد پادشاه فرانسه، و دوک بورگوندی، و یادآوری خاطره شکست نیه‌بولی، آنها را به گرفتن انتقام از ترکها تشویق کرد. پاپ خود ده فروند کشتی تدارک دید و ده فروند دیگر نیز از جاهای دیگر آماده نمود. شایع شده بود که ترکها را از روم ایلی اخراج خواهند کرد (خالکوندیل، چاپ پاریس، ص ۱۳۹).

۲۰۳. تاریخ عثمانی، اثر میگنوت Mignot، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲۰۴. فرانچس (چاپ بن)، ص ۱۸۱.

۲۰۵. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۲۰.

۲۰۶. در فتحنامه وارنا که از طرف سلطان مراد دوم برای جهانشاه فرمانروای قراقوینلوها فرستاده شد، آمده است که در سال اول جمادی‌الآخر سال ۸۴۸ هـ. ق. / ۱۵ سپتامبر ۱۴۴۴، نیروی یکصد هزار نفری مجهز دشمن از رود تونا عبور کردند (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۱۶۳، ۱۶۴، چاپ تقویم‌خانه، ۱۲۶۵).

۲۰۷. همان‌گونه که در متن آمده است دوکاس (چاپ بن، ص ۲۲۰)؛ نیز تعداد کشتیهایی صلیبی‌ها را بیست و پنج فروند ذکر کرده است؛ ولی خالکوندیل این تعداد را بیست و دو فروند؛ و برخی از تواریخ ترکها (بهشتی، روحی و تاج‌التواریخ) شمار آنها را شصت و پنج، و عالی (که‌الاجبار) شصت فروند ذکر کرده‌اند.

۲۰۸. دوکاس (ص ۲۲۰)؛ و خالکوندیل (پاریس، ص ۱۴۱).

۲۰۹. برخی از منابع تاریخی نوشته‌اند که قصاب اوغلی محمودبیگ مأمور دعوت از سلطان مراد دوم شد.

۲۱۰. در تاریخ ابوالفتح (تاریخ دوسون‌بیگ) ص ۳۲ و ۳۳، چنین آمده است: «سلطان مراد از

اینکه سلطنت را به پسرش واگذارده است، پشیمان شده بود. اطرافیانش در مجالس بزم وی در مانيساء، او را از اینکه سلطنت را به پسرش واگذار کرده است، سرزنش کرده و نامطلوب بودن سرانجام آن را یادآوری می‌کردند. سلطان مراد حل این مشکل یعنی بازگشت مجدد به سلطنت را به درایت و کیاست وزیر اعظم خلیل پاشا واگذار کرده بود. در این بین خبر فعالیت و اقدامات دشمن دریافت شد. خلیل پاشا این فرصت را غنیمت شمرده، با ارکان کشوری و لشکری مذاکره کرد. آنها قاطعانه و مصرانه خواستند تا سلطان مراد شخصاً فرماندهی اردو را بر عهده گیرد. وزیر اعظم درخواست آنها را به عرض سلطان محمد رساند، گفت: امکان مقاومت در برابر دشمن وجود ندارد مگر اینکه پدرت دوباره سلطنت را به دست گیرد و کلیه امر نیز بر همین عقیده‌اند، و چنین مصلحت می‌دانند، شما سرگرم عیش و صفای خود باشید و آنها را به مقابله با دشمن بفرستید. پس از دفع این حادثه، سلطنت دوباره از آن شما خواهد بود...» سلطان محمد این پیشنهاد و گفته وزیر اعظم را نپسندید، و گفت حال که چنین احتمالاتی وجود دارد باید قبلاً در این باره فکر نمود. ولی سرانجام در مقابل موقعیتی که وجود داشت ناچار از دعوت از پدرش گردید.

۲۱۱. خالکوندیل می‌نویسد که مقدس آغز (دهانه مقدس) توسط کشتیهای دشمن مسدود شده بود، ولی بر اثر وقوع طوفان در لودوس (Lodos)، کشتیها قادر به مقاومت نشده، از آنجا دور شدند، و سلطان مراد با استفاده از فرصت وارد ساحل روم ایلی شد (چاپ پاریس، ص ۱۴۱). خیرالله افندی (ج ۳، ص ۷۴)، نام این موضع را کایاها (صخره‌ها) نامیده است که همان محلی است که اکنون قبرستان و در روم ایلی حصار قرار دارد. ۲۱۲. در غزوات سلطان مرادخان، آمده است نیروهایی که سلطان مراد با خود از آناتولی آورده بود، با کشتیهایی که حمزه پسر عبدالرحمان از فرماندهان کشتی در حوالی ازمیت تدارک دیده بود، کشتیهای صلیبی‌ها را در بغاز داردائل متلاشی ساخته، وارد ساحل روم ایلی شدند.

۲۱۳. ابن کمال در اثر خود تحت عنوان تواریخ آل عثمان می‌نویسد، سلطان محمد از این لحاظ در ادرنه باقی ماند که اردوی عثمانیان از پشت سر مورد حمله قرار نگیرد. اوروج بیگ و سایر منابع تاریخی نیز می‌نویسند که سلطان محمد، شخصاً در جنگ شرکت کرد. موثق‌ترین مأخذ در این مورد نامه و فتحنامه‌ای است که سلطان محمد در رمضان سال ۸۴۸ برای شاهرخ میرزا و قرامان اوغلی، فرستاد، که در آن آمده است که سلطان محمد در ادرنه مانده بود (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۲۱۴ و ۲۲۱).

۲۱۴. بنا به نوشته برخی از منابع، فرماندهی جناح چپ را تراخان بر عهده داشت. که در جنگهای موره‌وا، ایزلادی و یالواج شرکت داشت و بر اثر شکایت قاسم پاشا، در توفاقت زندانی شد، و وی همان یگیت پاشاست که فرمانده آفنجیها بود، و در توفاقت زندانی بود. برخی از منابع تاریخی نیز می‌نویسند، پس از پیروزی در جنگ وارنا، تراخان (توره‌خان) بیگ مورد عفو قرار گرفت (تاریخ نشری، تاریخ رستم پاشا و تاریخ ابن کمال). خیرالله افندی (ج ۷، ص ۷۴) می‌نویسد، توراخان (تراخان) بیگ قبل از شروع جنگ وارنا از زندان آزاد شد، و به همراه داودیگ در جناح راست سپاه روم ایلی قرار گرفت.

۲۱۵. بهشتی می‌نویسد، در رأس جناح راست اردو، قراجه پاشا بیگلربیگ آناتولی، و عیسی بیگ پسر اورنوز، و در رأس جناح چپ، شهاب‌الدین پاشا بیگلربیگ روم ایلی و داودیگ قرار داشتند (ص ۷۸). خالکوندیل (پاریس، ص ۱۴۳) نیز می‌نویسد، در رأس جناح راست اردوی عثمانی، قراجه پاشا قرار داشت (وی او را شخصیتی با ارزش و شایان احترام می‌داند)، و در رأس جناح چپ نیز بیگلربیگ آناتولی — که از اسم وی نام نبرده است — قرار داشت. خیرالله افندی (ج ۷، ص ۷۴) می‌نویسد، در رأس جناح راست، داودیگ بیگلربیگ روم ایلی، و در رأس جناح چپ نیز قراجه پاشا قرار داشت که نوشته وی درست‌تر به نظر می‌رسد.

۲۱۶. در یازدهم ماه نوامبر ۱۴۴۴، پادشاه مجارستان در وارنا به دست سلطان عثمانی به قتل رسید. قبل از آغاز جنگ نیروهای پادشاه مجار از هر نظر بر نیروهای عثمانیان برتری داشت و فائق بود... وحشت عظیمی در دل ترکها راه یافت. مجارها خوشحال بودند و جسور به نظر می‌رسیدند، و تردیدی نداشتند که پیروز خواهند شد... (فرانچس).

۲۱۷. به دنبال جنگ وارنا در فتحنامه سلطان مراد دوم که به زبان فارسی بود (بولتن شماره ۵۶، ص ۶۲۰، نشر توسط عدنان ارضی)، آمده است که دشمن در جمادی‌الآخر سال ۸۴۸، با نیرویی یکصد هزار نفری از تونا عبور کرده، و مردم آن نواحی را به قتل رساند، و یا به اسارت درآورد و روز شنبه که مصادف با اول ماه شعبان ۸۴۸ بود، جنگ آغاز گردید که از صبح تا عصر ادامه یافت. در تاریخ اوروج بیگ آغاز جنگ ۲۹ ماه رجب نوشته شده، و فرانچس می‌نویسد، پادشاه مجارستان در ۱۱ نوامبر سال ۱۴۴۶ به قتل رسید که همان روز آغاز جنگ است (چاپ بن، ص ۱۹۷). در فتحنامه‌ای که سلطان محمد به مناسبت پیروزی برای قرامان اوغلی فرستاد (منشآت فریدون بیگ، ج ۱، ص ۲۲۷) روز آغاز جنگ ۲۹ ماه رجب ذکر شده است. برخی

منابع تاریخی نیز ۹ ماه رجب را روز شروع جنگ ذکر کرده‌اند. نوشته خیرالله افندی که تاریخ شروع جنگ را ۱۳ ماه مه ۱۴۴۴ ذکر کرده است، کاملاً خطا و اشتباه است (ج ۷، ص ۷۴). وی احتمالاً هنگام ترجمه و نقل از نوشته هامر از لحاظ تاریخ دچار اشتباه شده است. هامر می‌نویسد که نیروهای طرفین یک روز قبل از عید پرهیز «سن مارتین» مسیحیان، با هم روبرو شدند و عید پرهیز مسیحیان مصادف با ۱۰ ماه نوامبر بود. بنابراین، جنگ وارنا روز سه‌شنبه دهم نوامبر ۱۴۴۴ روی داد که مصادف با روز سه‌شنبه ۲۸ رجب سال ۸۴۸ می‌باشد.

۲۱۸. بنا به نوشته تاریخ نشری، این دایی قراجه‌بیگ بود که سلطان مراد را تشویق به مقاومت نمود که وی بعدها بیگلربیگی (فرمانده لشکر) شد (ص ۶۵۰).

۲۱۹. فتحنامه سلطان مراد [دوم] (بولتن شماره ۵۶).

۲۲۰. تاریخ بهشتی، ص ۸۰؛ «چون پادشاه مجار قصد سلطان را کرد و به‌سوی او تاخت، پیاده‌نظام (ینی‌چری‌های باتجربه) راه بر او گشودند، وقتی پادشاه مجار وارد قلب سپاه شد، یکی از یایاباشی‌ها که او را بهادر می‌نامیدند، چون تازیدن پادشاه مجار به میان ینی‌چری‌ها را دید، به‌سوی او تاخت و ضربه‌ای بر وی وارد آورد. ولی موفق نشد او را به زیر افکند. پسقراولان که از پشت سر می‌آمدند، سوباشی بهادر را شهید کردند. یکی از ینی‌چری‌ها به‌نام تیمور تاش اسب پادشاه مجارستان را پی کرد و وقتی سرنگون گردید، یکی دیگر از یایاباشی‌ها به‌نام قوجه‌خضر از اسب به زیر آمده، سر از تنش جدا نمود و سر بریده را در حالی که تاج مکرر داشت، بر سر نیزه کرد.» فرانچس می‌نویسد، کسی که سر از تن پادشاه مجار جدا نمود، حمزه موره‌ای نام داشت (چاپ بن، ص ۱۹۹). از نوشته نشری چنین برمی‌آید که کسی که پادشاه مجار را از اسب به زیر افکند و کسی که سر از تنش جدا نمود، دو شخص جداگانه بوده‌اند (ص ۶۵۲).

۲۲۱. «... پادشاه مجار اسبش را به‌سوی اعلیحضرت راند و او را مورد هدف قرار داد. شمار اطرافیان سلطان را اندک دید و با خود گفت که فرصت مناسبی برای گرفتن فرمانروای ترک‌هاست. برویم و دستگیرش کنیم. و ضمن گفتن «همه به جانب مراد همه، و دستگیرش کنید.» پیش تاخت. صف ینی‌چری‌ها شکافته شد و پادشاه مجارستان وارد قلب اردوی ترک‌ها شد. ولی بی‌درنگ اسبش را پی کرده، او را به زیر افکندند. قوجه‌خضر درصدد برآمد که سر از تنش جدا کند که فریاد برآورد «ای مراد کبیر، ای مراد کبیر» ولی قوجه‌خضر مجالش نداد و سرش را برید. سر بریده را بر سر نیزه زدند، و هم‌صدا تکبیر گفتند...» (تاریخ نشری، ص ۶۵۲).

۲۲۲. برای سالم نگاه داشتن سر پادشاه مجار آن را در عسل خوابانند، و همراه نامه‌ای آن را نزد جبه علی‌بیگ سوباشی به بورسه فرستادند. سر بریده او را در آب «نیلوفر» شستند. تر و تازه مانده، انگار که تازه بریده شده است، و آنگاه در شهر به نمایش گذاردند (تاریخ نشری، ص ۶۵۲؛ و تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۳). سلطان مراد برای اطمینان خاطر از اینکه آیا مقتول واقعاً پادشاه مجارستان است یا نه، هویتش را از شخصی که به اسارت درآمده بود، پرسید. این شخص پس از مشاهده سر بریده، در حال که می‌گریست، و تأیید کرد که آن سر متعلق به پادشاه مجار است. سایر اسرا نیز آن را تأیید کردند (تاریخ اوروج‌بیگ، ص ۵۷ و ۱۲۰)؛ لطفی پاشا (ص ۱۳۴) می‌نویسد، دو نفر از ینی‌چریها، سر پادشاه مجار را از تن جدا کردند.

۲۲۳. تاریخ لطفی پاشا، ص ۱۴۰، ۱۴۱.

۲۲۴. سخاوی، التبرک المسبوك فی ذیل السلوك (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۱۳) ص ۱۹۱. ابوالمحاسن بن تغریب‌دی، حوادث الدهور (کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۸۵)، ج ۱، ص ۳۵.

۲۲۵. برخی از محققان عقیده دارند که اقامت سلطان مراد در ادرنه پس از جنگ وارنا به دلیل احراز مجدد مقام سلطنت نبوده است. ولی از آنجا که وی قریب یک سالی در ادرنه اقامت کرد، نشان می‌دهد که وی فرمانروایی می‌کرده است. باید اشاره کرد که اگر بین محققان در این مورد مسئله و مناقشاتی نیز وجود داشته باشد، من «مؤلف» در حال حاضر آنچه را که در متن آمده است، ترجیح داده‌ام. حتی این موضوع که محمد دوم در زمان حیات پدرش دوبار به سلطنت رسید، نیز مورد مناقشه است.

۲۲۶. شکرالله مؤلف بهجت‌التواریخ و مصاحب سلطان مراد دوم، فتحنامه وارنا را برای جهان‌شاه قراقوینلو برد (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۱۶۸). فتحنامه‌ای که پس از جنگ وارنا برای سلطان مملوکان فرستاده شد نیز به نام سلطان مراد دوم بود، که در ۲۱ ذیحجه سال ۸۴۸ / مارس ۱۴۴۵، به قاهره رسید.

۲۲۷. سخاوی، التبرک المسبوك فی ذیل السلوك، ص ۲۱۶؛ و حوادث الدهور، ج ۱، ص ۴۲. فرستادگان عثمانی که برای اعلام جلوس سلطان محمد (دوم) عازم مصر شده بودند، در ۳ شوال ۸۴۹ / ۲ دسامبر ۱۴۴۵، با هدایایی وارد قاهره شدند. از این رو تاریخی که در متن آمده یعنی رمضان سال ۸۴۹، تاریخ تقریبی است.

۲۲۸. با توجه به اینکه قوای روم ایلی تحت فرمان شهاب‌الدین پاشا بیگلریک روم ایلی بود، لذا احتمال دارد که با اتکا به نیروهای روم ایلی قصد داشت از جلوس مجدد سلطان

مراد بر تخت سلطنت ممانعت کند. خلیل پاشا برای آنکه بدون خونریزی سلطان مراد را مجدداً به سلطنت بنشاند، موافقت ینی چریها را توسط قوردجی دوغان فرمانده آنان — که از منسوبانش بود — به دست آورد، و عیسی بیگ بیگلربیگ آناتولی را نیز جزو موافقان خود درآورد.

۲۲۹. نشریه انجمن تاریخ عثمانی، سال شانزدهم، ص ۸۲، مقاله مرحوم علی بیگ متخصص مسکوکات «سکه شناس».

۲۳۰. دوکاس چنین می نویسد: «چون خلیل [پاشا] در اداره کشور آگاهی و وقوف داشت و قادر به اداره کشور بود، و سلطان جوان (محمد) در آن موقعیت کامیاب نمی شد، لذا، سلطان مراد را به کاخ ادرنه دعوت کرد، سلطان مراد به عنوان فرمانروا، مورد استقبال قرار گرفت، و محمد که تازه به فرمانروایی رسیده بود، به دستور پدرش به مانيسا فرستاده شد.» (چاپ بن، ص ۲۲۲). روحی و عالی از مورخان ترک می نویسند، سلطان مراد مخفیانه وارد ادرنه شده و در اقامتگاه ساروجه پاشا منزل کرد. استاد خلیل اینالجبی در بررسی های خود درباره اینکه سلطان مراد و سلطان محمد، چندبار بر اریکه سلطنت نشستند، با نقل روایتهای مختلف به این نتیجه رسیده است که آنها دوبار بر تخت سلطنت جلوس کردند. بنابراین، هیأتی که برای اعلام جلوس سلطان محمد (دوم) به سلطان مملوکان در ۳ شوال ۸۴۹ / ۲ دسامبر ۱۴۴۵، وارد قاهره شد، نشان می دهد که سلطان محمد در سال ۸۴۹ برای دومین بار بجای پدرش به سلطنت رسیده است.

۲۳۱. آتش سوزی ادرنه و عصیان ینی چریها چون در ذیحجه سال ۸۴۹ / مارس ۱۴۴۶ به وقوع پیوست (تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۷). لذا جلوس سلطان مراد دوم یا در اواخر همان ماه و یا در آغاز سال ۸۵۰ ه. ق. صورت گرفته است که مصادف با ماه مارس یا فوریه سال ۱۴۴۶ می باشد. با استناد به نامه سیریا کوس که در مانيسا با سلطان مراد ملاقات کرده بود، سلطان مراد در اوایل ماه مه به قصد عزیمت به روم ایلی، مانيسا را ترک گفته، مدتی در بورسه اقامت کرده، بعد از طریق گلیبولی، راهی روم ایلی شد (تحقیقاتی درباره دوره فاتح، ص ۹۷).

۲۳۲. کنستانتین دراگازس K. Dragazes، دومین پسر امپراتور مانوئل بود. هنگام والیگری در سیلیوری جای خود را با برادرش تئودوروس که والی موره بود، عوض کرد و در سال ۱۴۴۳ والی موره گردید. کنستانتین یازدهم آخرین امپراتور بیزانس همین شخص بود.

۲۳۳. کورنت معبر تنگی بود بین دریای جزایر (اژه) و دریای یونان، یعنی مابین دو خلیج اژینه و لپانت این دو دریا قرار داشت، و از پنج حصار مستحکم به هم پیوسته که

اگزامیلیون Ekzamiliyon (گره حصار) نامیده می‌شد، تشکیل شده بود. کسانی که قصد ورود به موره را داشتند، بدون عبور از این گذرگاه قادر به ورود به موره نبودند. فرانچس می‌نویسد که امپراتور مانوئل در سال ۱۴۰۵م. دستور داد تا اگزامیلیون یا گره حصار را مرمت کنند. وی می‌افزاید که فاصله آن بین دو دریا ۳۸۰۰ قولاج (هر قولاج یک متر و هفتاد سانتیمتر) بود. به دستور امپراتور در طول حصار ۱۵۳ برج ساخته شد و کتیبه‌ای نیز بر روی آن نصب گردید.

۲۳۴. دوکاس (چاپ بن) ص ۲۲۲، ۲۲۳. کنستانتین و برادرش توماس والی آخایی (پاتراس) بر اثر خیانت آلبانیایی‌ها نزدیک بود دستگیر و تسلیم سلطان مراد شوند که کنستانتین از موضوع اطلاع یافت و به داخل خاک موره گریخت.

۲۳۵. فرانچس (چاپ بن، ص ۲۲۰). با اینکه فرانچس می‌نویسد که پاتراس و کورنت تخریب شدند، ولی از گوردس سخنی به میان نمی‌آورد. دوکاس نیز می‌نویسد، پاتراس و گلارنچا Glarença تخریب شد (ص ۲۲۳).

۲۳۶. نشری و عاشق پاشازاده عقیده دارند که گره حصار قبل از جنگ صلیبی به تصرف درآمد، ولی در هشت بهشت آمده است که در سال ۸۵۰ه.ق. / ۱۴۴۶م. تصرف آنجا صورت گرفت، هامر نیز همان تاریخ را ذکر کرده است. هامر آن را از نوشته فرانچس نقل کرده است. در اثر بهشتی، دستورنامه انوری و گیزه Giese تاریخ تصرف آنجا، ۲۱ رمضان سال ۸۵۰ / دهم دسامبر ۱۴۴۶ ذکر شده است که درست است. دوکاس می‌نویسد که جنگ موره پس از جنگ کوسووا صورت گرفته است. ولی تنها فرانچس است که تاریخ وقوع این حوادث را ذکر کرده است.

۲۳۷. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۲۳.

۲۳۸. امپراتور یوانیس هشتم در ۳۱ اکتبر سال ۱۴۴۸ در پنجاه و هفت سالگی فوت کرد. توماس یکی از برادرانش در صدد برآمد تا جانشین برادر گردد، ولی چون کنستانتین والی موره از نظر سنی بزرگتر بود و بین مردم محبوبیت داشت، لذا او را ترجیح دادند، و فرانچس از جانب ایرن ملکه مادر و بزرگان کشور به عنوان سفیر نزد سلطان مراد دوم فرستاده شد و موافقت سلطان عثمانی نیز حاصل آمد (فرانچس، کتاب سوم). کنستانتین در موره تاجگذاری کرد و در اواسط ماه ژانویه سال ۱۴۴۹ وارد استانبول شد.

۲۳۹. ژیره جک در اثر خود تحت عنوان تاریخ بلغارها، می‌نویسد که ژرژ (اسکندر) که همراه برادرانش به عنوان گروگان در دربار عثمانیان به سر می‌برد، نزد عثمانی‌ها پرورش یافت و از خود لیاقت نشان داد و در اثنای جنگ موره و اگریخت و ملتش را علیه عثمانیان

تحریک کرد که این مقرون به حقیقت نیست، و استناد این مورخ به منابع موثق مبنی بر اینکه اسکندریبگ جوانی خود را در کشورش سپری کرد نیز با حقیقت وفق نمی‌دهد. تحقیقات بعدی آشکارا نشان داد که اسکندریبگ به دربار عثمانی سپرده شد (ر.ک. به ا. گگاژ، آلبانی در قرن پانزدهم و استیلای ترکان، پاریس، ۱۹۳۴). عاشق پاشازاده که بر اوضاع آن زمان وقوف داشته می‌نویسد، «اعلیحضرت آن ولایت را به کافری به‌نام اسکندر که پسر امیر آلبانی است، به تیول داد. وی از ایچ اوغلانهای^۱ (اعلیحضرت بود) بدین ترتیب معلوم می‌شود که اسکندر ابتدا در دربار پرورش یافته و بعد وارد خدمت عثمانیان شده است. حضور و شرکت وی در جنگ موره‌وا، باید در ارتباط با تیول وی باشد.

۲۴۰. با توجه به اینکه نشری (ص ۶۲۴) می‌نویسد که بعد از جنگ ترانسیلوانیا، عیسی‌بگ پسر اورنوز همراه آقنجیهای خود مأمور حمله به آلبانی شد، و اسکندریبگ راه بر آقنجیهای ترک گرفت؛ بنابراین چنین می‌توان نتیجه گرفت که اسکندریبگ پیش از شکست عثمانیان در ایزلادی، از نزد عثمانیان گریخته بود.

۲۴۱. حمزه‌بگ تحت حمایت عثمانیان قرار داشت، و به دین اسلام گرویده بود، و در جنگ موره‌وا همراه اسکندریبگ گریخت و دوباره به مسیحیت گروید، و چون رابطه‌اش با اسکندر به تیرگی کشید، دوباره به دین اسلام گروید، و به خدمت حکومت عثمانی درآمد. در تواریخ آمده است که حمزه‌بگ پسر عم اسکندریبگ بود.

۲۴۲. خالکوندیل (چاپ پاریس) ص ۱۵۶، تواریخ عثمانی (بهشتی، عاشق پاشازاده، لطفی پاشا، تاج‌التواریخ و منجم‌باشی) با اینکه می‌نویسند پس از دوماه محاصره، با قطع آب شهر، کرویا یعنی آقچه حصار به تصرف درآمد و توپها در مقابل قلعه ساخته شدند، ولی در نوشته‌های خالکوندیل، و هامر و مآخذی که هامر ذکر کرده است، سخنی از تصرف قلعه نرفته است. اوروج‌بگ (ص ۵۶) می‌نویسد که قوجه‌حصاری به تصرف درآمد و اسکندریبگ از راه دریا گریخت. وی اضافه می‌کند که سلطان مراد در سال ۸۵۴ هـ. ق. / ۱۴۵۰ م. جنگ آلبانی را شروع کرد و آقچه حصار را به محاصره درآورد، ولی موفق به تصرف آنجا نشد و بازگشت (ص ۶۴). خیرالله افندی می‌نویسد

۱. جوانان مسیحی‌زاده‌ای که برای خدمت در دربار عثمانی در کاخهای توپقایی، گالاتا، ابراهیم پاشا و ادرنه تربیت می‌شدند، و به مرور زمان وارد خدمت‌های مختلف می‌شدند آنها را سرای عجی اوغلان لاری و یا جَلَب نیز می‌گفتند (م).

که سلطان مراد پس از جنگ کوسووا به جنگ آلبانی مبادرت کرد (ج ۷، ص ۸۳). عالی نیز جنگ آلبانی، و تصرف قوجه جق و آقچه حصار را پیش از وقوع جنگ کوسووا ذکر می‌کند (ج ۵، ص ۲۱۷).

۲۴۳. خالکوندیل (ص ۱۵۶)؛ و هامر (ترجمه عطایک) ج ۲، ص ۱۴۷.

۲۴۴. نشری (ص ۴۵۶)؛ عاشق پاشازاده (ص ۱۳۴)؛ و بهشتی (ص ۸۳).

۲۴۵. Harçilikçi، خرجلیق‌چی، این عنوان به کسانی اطلاق می‌شد که برای آوردن هزینه و معاش سواره‌نظام تیول‌داری — که در میدان جنگ و یا در پشت جبهه می‌ماند و به کشورش باز نمی‌گشت — که از طرف خانواده‌اش ارسال می‌شد، به قصبه و یا شهرها فرستاده می‌شدند «مؤلف». این نام به کسی اطلاق می‌شد که برای آوردن درآمد و عایدات حاصل از تیول سپاهیان و سواره‌نظامیانی که در میدان جنگ بودند، اعزام می‌شد (م).

۲۴۶. بهشتی می‌نویسد که سلطان مراد پس از اعلام بسیج عمومی وقتی دریافت که تعداد داوطلبان و جیره‌گیرها متجاوز از یکصد هزار نفر شده‌اند، خوشحال شد (ص ۷۵). خالکوندیل می‌نویسد که تعداد نیروهای اردوی ترکها، یکصد و پنجاه هزار نفر بود (چاپ پاریس، ص ۱۵۷). همچنین ر. ک. به عاشق پاشازاده، ص ۱۳۴، و تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲۴۷. هامر (ترجمه عطایک) ج ۲، ص ۲۳۷؛ می‌نویسد که سلطان مراد قبل از شروع جنگ هشت نفر را به عنوان ایلچی به اردوگاه مسیحیان فرستاد و پیشنهاد عقد قرارداد تازه‌ای نمود. ولی ژان هونیاد حتی حاضر به شنیدن پیشنهاد سفرای نیز نشد.

۲۴۸. چنین برمی‌آید که سلطان مراد برای اجتناب از شکست، سخت محتاطانه عمل می‌کرد و نگران شکست خوردن بود. به علت شدت خطر، بسیج عمومی و غزای اکبر اعلام شده بود (تاریخ لطفی پاشا، ص ۱۶۱)؛ و اوروج‌بیگ، ص ۶۰؛ عاشق پاشازاده، ص ۱۳۴، و مناقب شیخ بدرالدین، چاپ بابینگر، ص ۱۱۲).

۲۴۹. تاریخ لطفی پاشا، ص ۱۶۳.

۲۵۰. خالکوندیل می‌نویسد، فرماندهی جناح راست عثمانیان را ساروجه پاشا، و فرماندهی جناح چپ را قراجیه پاشا بر عهده داشت.

۲۵۱. نشری، عاشق پاشازاده، روحی و تاج‌التواریخ به نقل از آنها، می‌نویسند که این جنگ دو روز و یک شب یعنی روز جمعه و شب شنبه ادامه یافت. بهشتی، لطفی پاشا و هامر نیز سه روز می‌نویسند. تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۳۹۴)، و منجم‌باشی به نقل از آن، می‌نویسند

که جنگ چهارمین جمعه از ماه شعبان سال ۸۵۲ آغاز شد. هامر نیز (ج ۲، ص ۲۳۷)، می‌نویسد که جنگ در ۱۷ ماه اکتبر شروع گردید که مصادف با روز پنجشنبه ۱۸ ماه شعبان سال ۸۵۲ می‌باشد. خیرالله افندی (ج ۷، ص ۸۳). آغاز جنگ را روز جمعه ۱۸ ماه اکتبر (۱۹ ماه شعبان) می‌داند؛ و بهشتی می‌نویسد که جنگ روز جمعه آغاز گردید ولی اشاره‌ای به اینکه در کدامین ماه بوده است، نکرده‌اند (ص ۸۶). عالی (ج ۵، ص ۲۱۸) می‌نویسد روز جمعه، و تاریخ اوروج‌بیگ می‌نویسد که جنگ روز جمعه آغاز گردید، و شب ادامه یافت و روز بعد به پایان رسید.

۲۵۲. خالکوندیل (چاپ پاریس) ص ۱۵۹.

۲۵۳. همان اثر، همانجا.

۲۵۴. همان اثر، ص ۱۶۰.

۲۵۵. ژان هونیاد هنوز صبح نشده بود که زبده‌ترین سواره‌نظام خود را که به آن اعتماد داشت، برداشت و به راه یافت، و رو به جانب تونا نهاده و فرار کرد. هنگامی که آفتاب سر زد، افرادی که در ارا به‌ها در انتظار فرمانده (ژان هونیاد) بودند نه از وی و نه از سربازانش اثری ندیدند...» (خالکوندیل، ص ۱۶۱).

۲۵۶. بهشتی می‌نویسد که پادشاه چک در این جنگ به اسارت درآمد و به قتل رسید (ص ۸۷). عالی نیز (ج ۵، ص ۲۱۹)، می‌نویسد، کسی که به قتل رسید یکی از امرا بود. عاشق پاشا زاده که خود در این جنگ حضور داشت نیز می‌نویسد، یکی از امرا چک — که از ذکر نام وی خودداری کرده است — بود که به اسارت درآمد و به قتل رسید (ص ۱۳۶). روحی نیز این مطلب را نوشته است: «بان» یعنی امیر چک را اسیر کرده نزد پادشاه اسلام آوردند. پادشاه اسلام دستور داد تا مترجمی آورند و خطاب به «بان» (امیر) چک گفت: من که با شما دشمنی نکردم، شما چرا وارد سرزمین من شدید. آن کافر پاسخ داد: این برای ما خجالت‌آور بود، اما من بعد با پنج هزار مرد جنگی در جنگ پادشاه [عثمانی] شرکت خواهم کرد، ده قلعه از قلاع خود را واگذار می‌کنم و علاوه بر آن خراج نیز خواهم پرداخت، و دستور داد تا خراج را آماده کنند. ولی پادشاه اسلام دیگر به سخنان وی توجهی نکرد و دستور داد تا جلاد به قتلش برساند...» نثری نیز مطلبی نظیر همین را دارد.

۲۵۷. هامر (ترجمه عطاییگ) ج ۲، ص ۲۳۸.

۲۵۸. خالکوندیل (ص ۱۶۱)، به موجب شمارش والی صربستان، تعداد کشته‌شدگان صلیبی‌ها را هفده هزار نفر و تلفات عثمانی‌ها را نیز چهار هزار نفر نوشته است.

۲۵۹. هامر (ترجمه عطایگ، ج ۲، ص ۲۴۹).

۲۶۰. درباره سلطان مراد دوم به غیر از تواریخ عثمانی ر. ک. به آثار ابن تغریب‌دی، سخاوی، ابن حجر، عینی، و آثار مورخان رومی یعنی فرانچس، دوکاس، خالکوندیل و همچنین هامر.

۲۶۱. کریتولوس، در تاریخ سلطان محمدخان ثانی، می‌نویسد سلطان مراد دوم در پنجاه و دو سالگی فوت کرد (ص ۱۴).

۲۶۲. درباره ماه و سال تولد سلطان محمد فاتح در تواریخ عثمانی اطلاعات قاطع و قانع‌کننده‌ای وجود ندارد. عالی در کنه‌الآخبار (ج ۵، ص ۲۴۶) می‌نویسد که سلطان محمد در هفتم ماه رجب سال ۸۳۴ به دنیا آمد. عاشق پاشازاده چون نوشته است که سلطان محمد فاتح در پنجاه سالگی فوت کرده است (ص ۲۱۹)، بنابراین باید تاریخ تولدش سال ۸۳۲ ه. ق. باشد. در ترجمه شقایق نعمانیه نیز (ص ۱۳۴). همان تاریخ و سال ذکر شده است. در تاج‌التواریخ آمده است که وی در روز شنبه هفتم رجب سال ۸۳۳ متولد شده است (ج ۱، ص ۳۴۵)، و در سجل عثمانیه رجب سال ۸۳۲ ه. ق. ذکر شده است. از نوشته تاریخ هامر نیز چنین برمی‌آید که وی در بیست و یک سالگی به حکومت رسید، که تاریخ تولدش مصادف با سال ۸۳۴ ه. ق. / ۱۴۳۱ م. می‌گردد. کریتولوس نیز می‌نویسد که وی در بیست سالگی به فرمانروایی رسید یعنی تولدش سال ۸۳۵ ه. ق. / ۱۴۳۲ م. می‌باشد، انوری نیز در دستورنامه‌اش به صورت منظم آورده است که تولد سلطان محمد فاتح شب شنبه ۲۶ ماه رجب سال ۸۳۵ صورت گرفته است. پروفیسور دکتر سهیل اوتور در رساله بشیر چلبی به زبان فارسی تحت عنوان طالع مولود ابوالفتح سلطان محمدخان که در مجله «آواهایی از تاریخ» (شماره‌های ۲۱-۲۰) (سال ۱۹۴۳)، آورده است که سلطان محمد ساعت هشت و چهار دقیقه (به وقت محلی) روز شنبه ۲۶ ماه رجب سال ۸۳۵ در ادرنه متولد شد، و شکرالله نیز در بهجت‌التواریخ آورده است که وی سپیده‌دم روز شنبه ۲۷ رجب ۸۳۵ / ۲۸ مارس ۱۴۳۲ به دنیا آمد. در رساله تقویم در ۸۳۵ ه. ق. و در تاریخ ادرج‌بیگ نیز آمده است که سلطان محمد سه‌شنبه ۲۱ ماه رجب سال ۸۳۴ در دیمه طوقه به دنیا آمد. از بین این همه نظرات و عقاید، درست‌تر از همه نوشته شکرالله، مصاحب سلطان مراد دوم است، و چون انوری و رساله بشیر چلبی نیز نوشته او را تأیید و قبول کرده‌اند، — زیرا آنها در آن ایام زندگی کرده‌اند — بنابراین سلطان محمد فاتح در ۲۷ رجب سال ۸۳۵ / ۳۰ مارس ۱۴۳۲ به دنیا آمده است.

۲۶۳. خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۶۳) می‌نویسد که ابراهیم بیگ به علت تهدید نهانی وزیر اعظم خلیل پاشا، علائیه را که به اشغال درآورده بود، به صاحبان اصلی آن تحویل داد.

۲۶۴. تاریخ ابوالفتح، ص ۳۵.

۲۶۵. دوکاس (چاپ بن) ص ۲۳۱. سلطان محمد فاتح رضایت داده بود که نامادریش دسپینا (مارا) صومعه ایامانی را در سلانیک خریداری کرده و از آن به عنوان ملک شخصی استفاده کند؛ فرمان مورخ ۸۶۳ هـ. ق. / مارس ۱۴۵۹ (آرشیو کاخ توپقایی، شماره ۶۲۵۴).

۲۶۶. در مورد هویت شاهزاده اورخان و اینکه وی پسر چه کسی بوده است، اطلاعات به دست داده شده با هم منطبق و همگون نیستند. امیر سلیمان پس از جنگ آنکارا با دادن پسرش قاسم و دخترش فاطمه به عنوان گروگان به امپراتور بیزانس، وارد روم ایلی شد، و این امری مشخص است. از یکی از مطالب دوکاس برمی آید که بجز برادر کوچک امیر سلیمان، یکی دیگر از پسران سلطان یلدرم بایزید نیز نزد امپراتور گروگان بوده است (ص ۹۸). در زمان چلبی سلطان محمد، از این برادر (شاید قاسم برادر بزرگتر) به اتفاق خواهرش فاطمه، که نزد امپراتور بیزانس یعنی مانوئل به سر می بردند، به دستور امپراتور آزاد شدند، و شاهزاده دیگر (که بنا به نوشته خالکوندیل نامش یوسف بود) به دین مسیح گروید و امپراتور مانوئل را به عنوان پدر تعمیدی خود پذیرفت، و بعد از مرگش در درگاه صومعه پروردرو موس دفن گردید (دوکاس، ص ۹۹). بعد از فوت امیر سلیمان پسرش اورخان چلبی به استانبول گریخت. اورخان چلبی، بعدها در روم ایلی برای به دست آوردن مقام سلطنت به فعالیت پرداخت، ولی به دست چلبی محمد دستگیر شده، چشمانش را میل کشیده به بورسه تبعیدش کرده و آق حصار گیوه را به عنوان تیول به وی واگذار کردند، او نیز این منطقه را موقوفه مسجدی که ساخته بود، نمود. این اورخان چلبی در سال ۸۳۲ هـ. ق. / ۱۴۲۹ م. در بورسه درگذشت (دفتر ثبت اراضی شماره ۱۶۶، «وقف مرحوم اورخان چلبی بن امیر سلیمان قریه آق حصار» همچنین ر. ک. به بهشتی، ص ۷۰، تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۵. المنهل الصافی از منابع عربی می‌نویسد: بعد از فوت محمد چلبی، غلامان دو فرزند پسرش اورخان چلبی را یعنی یک پسر به نام سلیمان و دیگری که دختر بود، به مصر فراری دادند. آنها توسط افراد سلطان مراد که به مصر اعزام شده بودند، از قاهره فراری داده شدند، ولی مملوکان پس از اطلاع از این امر، آنها را دوباره بازگرداندند. سلیمان در سال ۸۴۱ هـ. ق. /

۱۴۳۷م. که حدوداً ۱۵ سال داشت، فوت کرد و خواهرش هوند (خواند) شهزاده نیز ابتدا با ملک اشرف برس بیگ، سلطان مملوکان ازدواج کرد و بعد از فوت وی نیز به عقد ازدواج ملک ظاهر چقماق سلطان دیگر مملوکان درآمد (نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۴۲۸، برگ a ۳۳۹). گفته می‌شود که این شاهزاده سلیمان و خواهرش از کنیزی که به اورخان داده شده بود، به دنیا آمده بودند. ولی به نظر می‌رسد که اورخان نه پسر چلبی محمد، بلکه پسر امیر سلیمان بوده است. در این صورت شاهزاده اورخانی که در بیزانس به سر می‌برد، همان اورخان پسر امیر سلیمان نبود. خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۷۴، و چاپ بن، ص ۳۹۸)، می‌نویسد که اورخان نوه امیر سلیمان بود، هامر (ج ۲، ص ۳۰۱) نیز به نقل از فرانچس می‌گوید که این شاهزاده نوه امیر سلیمان بوده است. کریتولوس (ص ۸۳) می‌نویسد که اورخان عم سلطان محمد فاتح بود. در این صورت او باید پسر چلبی محمد باشد. در منابع عثمانی ذکر وی از این مطلب که چلبی محمد، پسر به نام اورخان داشته است، نرفته است و می‌نویسند که از وی هنگام مرگ چهار پسر به نامهای مراد، مصطفی، محمود و یوسف بجای ماند. شاید پسر وی همان اسم داشته ولی چون در کشور بیزانس می‌زیسته، اسمی از وی برده نشده است، و یا اینکه از وجود وی اطلاعی نداشته‌اند. فردریش گیزه، در اثرش به نام «مسئله مس‌ترین شاهزاده در سلسله عثمانی» (*Mitteilungen Zur osmanischen Geschichte, Band 2*)، که در سال ۱۹۲۶-۱۹۲۳ چاپ شد) می‌نویسد که اورخان پسر سلطان مراد دوم بود. ولی وی هنگامی که پدرش در قید حیات بود، فوت کرد و در دارالحدیثی در کنار تونچه واقع در ادرنه، به خاک سپرده شد. که این روایت نیز درست نیست. از تمام این عقاید برمی‌آید که درست‌ترین عقیده در این مورد این است که یکی از آن اورخان‌ها، اورخان پسر چلبی محمد - البته اگر داشته باشد، و دیگری همان اورخان نوه امیر سلیمان بوده، ولی چون کریتولوس می‌نویسد که آن شخص عم سلطان چلبی محمد بوده است، که در این صورت وی پسر چلبی محمد بوده، که این واقعی‌ترین احتمال است. امپراتور یونانیس قبل از وقوع جنگ وارنا و در نخستین دوره حکومت سلطنت سلطان محمد دوم، شاهزاده اورخان را به روم ایلی فرستاد. او نیز در شمال کوه‌های بالکان به فعالیت پرداخت، و در برابر نیروهایی که مأمور حمله به وی شدند، شاهزاده اورخان به سواحل دریای سیاه گریخت، و از میدیه به استانبول رفت (پاییز ۱۴۴۴م.).

۲۶۷. رومیهای ابله، بدون توجه به آینده، با تصویری باطل، سفرایی نزد سلطان محمد فرستادند. به موجب مقررات و رسوم، سفرای می‌بایست مکونات پیشنهادهای خود را به

اطلاع وزیر اعظم] برسانند. آنها به وزیر اعظم گفتند که امپراتور کنستانتین، به سالانه سیصد هزار آقچه مقرر برای نگهداری (بازداشت) شاهزاده اورخان] راضی نیست. شاهزاده اورخان نیز همانند پادشاه شما جوانی است که به سن بلوغ و قانونی رسیده است. روزانه عده زیادی نزد وی می آیند و او را امیر (سلطان) خطاب می کنند، و در صددند که او را پادشاه اعلام کنند. اورخان نیز اگرچه می خواهد به آنها هدایایی داده و انعامی دهد، به علت نداشتن نقدینه قادر به این کار نیست و چون کسی را سراغ ندارد تا از وی پولی بگیرد، لذا مدام به امپراتور متوسل می شود، اما امپراتور نیز از نظر مالی در مضیقه است، قادر به برآورده کردن تقاضای وی نیست. بنابراین دو راه بیش نمانده است، یا اینکه مقرری سالانه را دو برابر کنید و یا اینکه امپراتور ناچار است که شاهزاده اورخان را آزاد کند. نگهداری و تأمین معاش عثمان اوغلی (شاهزاده ای از عثمانیان = شاهزاده اورخان) وظیفه ما نیست. هزینه معاش وی، باید از بیت المال پرداخت شود. همین قدر که مانع خروج شاهزاده اورخان از شهر شده و بنا به خواسته شما در بازداشت نگاهش داشته ایم، برایمان کافیست.» (دوکاس، چاپ بن، ترجمه میرمیر اوغلی، ص ۲۳۴، ۲۳۵).

۲۶۸. دوکاس، چاپ بن، ترجمه میرمیر اوغلی، ص ۲۳۶.

۲۶۹. همان اثر، ص ۲۳۷.

۲۷۰. سیلیوری نخستین بار از طریق مصالحه توسط سلطان یلدرم بایزید گرفته شد، و به یوانیس برادرزاده امپراتور مانوئل که با وی مخالف بود، واگذار شد. یوانیس مخفیانه به عمش اطلاع داد که از تسلیم استانبول به یلدرم بایزید خودداری کند، و خود نیز از بیم یلدرم بایزید به استانبول گریخت. پس از جنگ آنکارا، امیر سلیمان، سیلیوری را مجدداً به دولت بیزانس واگذار کرد.

۲۷۱. دوکاس، همان اثر، ص ۲۲۱.

۲۷۲. تاریخ ابن کمال، ج ۷، ص ۲۹ و ۳۰، عاشق پاشازاده نیز (ص ۱۴۱) چنین می نویسد: سلطان محمد پس از آنکه از جنگ قرامان مراجعت نمود، به او اطلاع دادند که کشتیهای کفار در تنگه گلیبولی مستقر شده است. اعلیحضرت، مستقیماً به جانب قوجه ایلی حرکت کرد و خود را به آقچه حصار (آناتولی حصار) در بخش علیای استانبول در نزدیکی تنگه رساند، و از همانجایی که پدرش عبور کرده بود، گذشت و وارد روم ایلی گردید، و به مقابل آقچه حصار آمد، و به خلیل پاشا گفت «لالا» احداث قلعه ای در اینجا ضروری است بلافاصله قلعه ای در آنجا ساخته شد...»

۲۷۳. دوکاس، همان اثر، ص ۲۳۸.

۲۷۴. این موضع را الموکوپیون Democopion، و یا پیرهیوسکیون Pyrhioskion نیز می‌گفتند. بنا به روایت، دارا در جنگ با اسکیت‌ها برای عبور اردویش، پلی بر این نقطه زد و وارد ساحل روبرو گردید.

۲۷۵. این یلدرم بایزید بود که گوزلجه حصار یعنی آناتولی حصار (بنی‌جه قلعه) را ساخت، بنابراین، نوشته دوکاس (ص ۲۳۹) مبنی بر اینکه این منطقه را چلبی محمد ساخته است، اشتباه است.

۲۷۶. دوکاس، همان اثر، ص ۲۳۹.

۲۷۷. دوکاس (چاپ بن) ص ۲۴۰؛ و کزیتولوس می‌نویسند که می‌توان تصور کرد که احداث قلعه به منظور و قصد تصرف استانبول بوده است. و امپراتور برای جلوگیری از آن سفیری نزد سلطان محمد فرستاد و پیغام داد که به موجب احکام معاهده فیما بین احداث هر بنایی در بغاز، برای هر دو دولت ممنوع بوده، فقط به موجب یکی از بندهای معاهده، سربازان ترک از ساحلی به ساحل دیگر نقل مکان کنند و اشیاء و لوازم ضروری منتقل نمایند، لذا نقض عهدنامه به‌خاطر چنین موارد و مسائل بی‌اهمیت شایسته نیست. سلطان محمد توسط سفرای بیزانس پاسخ داد که با ساختن و احداث قلعه به هیچ وجه قصد ندارد که علیه بیزانس دست به اقدامی بزند، و احداث قلعه زیرانی متوجه امپراتور نخواهد کرد و هدف از احداث قلعه، حفظ منافع خویشان است و چون دولت عثمانی در دو قاره آسیا و اروپا سرزمینهایی و نیز دشمنانی دارد، بنابراین ضرورت دارد که هر دو قاره را زیر نظر و کنترل داشته باشد. سلطان محمد سپس تعرض و تجاوز مجارها در زمان پدرش را خاطر نشان کرد و گفت: «منطقه‌ای که قصد احداث قلعه را در آنجا دارم و شما از آن شکایت دارید، متعلق به خود ماست، و از قدیم الایام گذرگاه ما بوده است. اگر خواهان پابرجایی و ادامه صلح هستید، در این مسئله دخالتی نکنید. تا زمانی که شما پا را از دایره حد خود بیرون نگذارده و دخالتی در مسائل ما نکرده‌اید، ما قصد نقض عهدنامه را نداشته و نخواهیم داشت.» (تاریخ سلطان محمدخان ثانی، ص ۱۹ و ۲۰). بنا به نوشته تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۴۱۷)، هنگامی که سلطان محمد برای احداث قلعه با امپراتور تماس گرفت، امپراتور پاسخ داد که در اصل آن منطقه از توابع گالاتاست، و حکم ما در مورد آنجا نافذ نیست. سلطان محمد پاسخ داد که «هدف ما جلب موافقت امپراتور است، حال که آنجا متعلق به فرنگها (اروپاییان) است، بنابراین به‌خاطر اروپاییان، کار خود را به تعویق نمی‌اندازیم.» و بعد سفرای امپراتور را مرخص کرد.

۲۷۸. در مورد احداث روم ایلی حصار، ر.ک. به اثر استاد پروفیسور آلبرت گابریل، تحت عنوان *Chateaux Turcs de Besphore* (پاریس، ۱۹۴۳).

۲۷۹. دوکاس (چاپ بن)، ص ۳۴۲؛ و هامر، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲۸۰. تاریخ ابن کمال، از انتشارات انجمن تاریخ ترک، رونوشت اصل، ص ۳۰.

۲۸۱. گفته شده است که در ساختن قلعه، یک هزار بتا و شش هزار کارگر شرکت داشتند. هامر (ترجمه عطاییگ، ج ۲، ص ۲۶۵) می نویسد در درون قلعه یک هزار بتا و دو هزار نفر کارگر مشغول به کار بودند و بدین سان، در احداث قلعه، متجاوز از شش هزار کارگر شرکت داشتند.

۲۸۲. از این سه برج تنها کتیبه ای از برج زاگانوس پاشا موجود است که در بخش داخلی برج قرار دارد:

الف: «امر ببناء هذه القلعة والقلعة المنیعة الرفیعة السلطان الاعظم والخان المعظم محمد بن مرادخان.»

ب: «خلدت مملکته لعبد المکرم و وزیره المعظم زغنوس پاشا بن عبدالله و فرغ منها لتمام شهر و (ربیع الآخر) من شهر سنه ست و خمسين و ثمانمائه.»

علاوه بر این کتیبه، کتیبه دیگری با همین مضمون در بخش مشرف به دریا وجود دارد. به موجب این کتیبه کار احداث برج زاگانوس پاشا در ربیع الآخر سال ۸۵۶ / ژوئن ۱۴۵۲ به اتمام رسیده است. شرف الدین بیگ قویومجی (نقره ساز / زرگر) واژه (شهر) در کتیبه را که بیانگر ماه ربیع الآخر است، به صورت «شهرین» خوانده است، از این رو، نوشته است که کار احداث برج در دو ماه به پایان رسیده است. در مورد کتیبه و شرح حال زاگانوس پاشا ر.ک. به مقاله مرحوم خلیل ادهم بیگ منتشره در مجله انجمن تاریخ عثمانی، سال ۲، ص ۴۸۶. عالی (ج ۵، ص ۲۵۱) می نویسد، هنگام ساختن قلعه، خندق باز شد که در آن به حمای بر خوردند که از سنگهای آن در کار احداث قلعه استفاده شد. به نظر می رسد که آنچه را که عالی حمام تصور و ذکر کرده است باید کلیسای میخائیل (سن میشل) باشد. دوکاس (ص ۳۴۲) و شولومبرژ (ترجمه م. ناهید، ص ۳۰) می نویسند از ستونهای این کلیسا در کار احداث قلعه استفاده شد. بنا به نوشته خالکوندیل، ضخامت دیوارهای قلعه ۲، و ارتفاع برجهای آن ۳۰ پا (هر پا معادل ۳۴ سانتیمتر) بوده است، و اضافه می کند که برجها را با سرب پوشانده بودند (چاپ پاریس، ص ۲۶۵). کریتوولوس نیز ضخامت دیوارهای برج را ۱۲ ذراع (هر ذراع ۷۵ سانتیمتر)، و ارتفاع آن چهار برابر ضخامتش (۴۸ ذراع) بوده است (تاریخ

سلطان محمد ثانی، ص ۲۳). فرانچس نوشته است که پهنای دیوار روم ایلی حصار از بیرون ۲۵ پا و از درون ۳۲ پا بوده است که بعداً روی آن را با سرب پوشانده‌اند. ۲۸۳. بر روی برج خلیل پاشا توپهایی ساخته شده بود که گلوله‌های توپ مسین به وزن متجاوز از ۶۰۰ کیلو (لیتر) پرتاب می‌کرد. (دوکاس، ص ۲۴۶).

۲۸۴. پادشاه به فیروز آغا فرمانده محافظان قلعه دستور داده بود که تمامی کشتیها — متعلق به هر کشور و دولتی که باشد — هنگام عبور از بغاز باید بادبانهایشان را پایین آورده و عوارض گمرکی پرداخت کنند، و در صورت تخلف از این فرمان، مبادرت به غرق کشتی متخلف نماید. در اجرای این فرمان یک فروند کشتی ونیزی تحت فرماندهی ریکو که از فرمان اطاعت نکرده و بادبانهایش را پایین نکشید، غرق گردید (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۴۶ و ۲۴۸).

۲۸۵. فرانچس (چاپ بن)، سلطان محمد در ۲۸ ماه اوت سال ۱۴۵۲، با نیرویی پنجاه هزار نفری به مقابل برجهای استانبول رفت، و پس از بررسی اوضاع و موقعیت، به ادرنه بازگشت و ناوگان نیز به گلیبولی رفت (شولومبرژ، ص ۳۴).

۲۸۶. با اینکه گفته شده است که اوربان از اهالی مجارستان، دانمارک و یا اولاخ (افلاق) بوده، ولی اکثر صاحبنظران بر این عقیده‌اند که وی از اهالی مجارستان بوده است، بنا به نوشته دوکاس (چاپ بن، ص ۲۴۷) اوربان مدتها قبل به استانبول آمده بود، و از استادکاران ماهر به‌شمار می‌آمد، و مهارت وی را به اطلاع امپراتور رسانده بودند. امپراتور نیز دستور داد با تعیین مقرری از وجودش استفاده کنند. مبلغ مقرری تعیین شده با توجه به مهارت وی کم بود. روزی از شهر گریخت و به سلطان محمد پناهنده شد، و تخصص و مهارت خود را به عرض سلطان محمد رساند، برایش مقرری بیش از خواسته و انتظارش تعیین گردید. اوربان اطلاعاتی در مورد برجها و حصارهای استانبول در اختیار سلطان محمد قرار داد. سلطان از او پرسید آیا می‌توان توپی که قادر به پرتاب گلوله‌های سنگی باشد که بتوان حصارها را تخریب نمود، ساخت؟ اوربان پاسخ داد قادر به ساختن توپ مورد نظر هستم ولی از ساختن گلوله توپ عاجزم. سلطان خطاب به اوربان گفت، توپش را تو بساز، گلوله‌اش با من. در واقع اوربان در ادرنه، توپی آزمایشی ساخت و مهارتش را در این امر نشان داد. در مقابل دیوارهای قلعه نیز توپهای بزرگی ریخته شد (فتح جلیل قسطنطنیه، ص ۱۴، ۱۰۳، ۱۰۹).

۲۸۷. پادشاه از اوربان خواست تا توپی را که ساخته بود، آزمایش کند. توپ را در حیاط کاخ

قرار دادند. گلوله را داخل آن کرده و به میزان کافی باروت ریختند. توپ با صدایی مهیب شلیک شد و گلوله سنگی در فاصله یک میلی در یک تل و تپه خاکی فرو رفت (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۴۸ و ۲۴۹).

۲۸۸. دوکاس، چاپ بن، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۲۸۹. همان اثر، ص ۲۵۲.

۲۹۰. فرانچس (چاپ بن)، ص ۳۳۷، در آخرین روزهای محاصره استانبول، فردریک سوم امپراتور آلمان، و ژان هونیاد، برای دست کشیدن از محاصره استانبول توسط سفرای که اعزام داشتند، پیغامهای تهدیدآمیزی فرستادند. ولی استانبول قبل از رسیدن سفرا، سقوط کرد.

۲۹۱. فرانچس (چاپ بن)، ص ۳۲۷.

۲۹۲. امپراتور یوانیس هشتم پیش از مرگ به هزینه پاپ، به همراه بطریق یوسف و دیگر کشیشان و بزرگان کشور به ایتالیا رفت. طرفین مذاکره در مورد اتحاد دو کلیسا در شهر فرارا با هم ملاقات و مذاکره کردند. ولی به سبب شیوع یک بیماری مسری، محل مذاکره به فلورانس انتقال یافت، و مذاکرات در آنجا ادامه یافت. طرفین نظرات خود را مطرح کرده، پس از مناظرات و مناقشه های فراوان، سرانجام به توافق رسیدند، و مقرر شد هرکس برخلاف تصمیمهای متخذه عمل کند، او را لعن و تکفیر نمایند. مسئله مورد اختلاف که عبارت بود در روح القدس، پدر و پسر، که از یک مبنا نشأت می گرفت، در این مجلس سینود تثبیت گردید. رومی ها عقیده داشتند که پدر از طریق پسر روح القدس نشأت گرفته است. پس از اتخاذ تصمیمات لازم، همه با هم مراسم مذهبی انجام داده، و امپراتور و اعضای سینود بعداً به استانبول بازگشتند. از این رو بود که کنستانتین خواهان اجرای تصمیمات متخذه در فلورانس بود (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۱۲-۲۱۴).

۲۹۳. چون گنادیوس مخالف وحدت دو کلیسا بود، امپراتور او را مجبور به اقامت در کلیسای پانتوکراتور نمود.

۲۹۴. دوکاس، چاپ بن، ص ۲۶۴.

۲۹۵. همان اثر، ص ۲۵۷.

۲۹۶. همان اثر، ص ۲۵۸.

۲۹۷. ابن کمال (ص ۹۳) می نویسد که پس از فتح استانبول، شهرهای کومبورغاز، بیگادوس و سیلیوری توسط قراجه پاشا (دایی) به تصرف درآمد.

۲۹۸. از فتحنامه‌ای که سلطان محمد فاتح برای جهان‌شاه قراقوینلو فرستاد: «روز جمعه که ثانی عشر ربیع‌الاول که اول ربیع سنه سبع و خمسين و ثمانمائه بود از دارالنصر ادرنه... نهضت نموده...» (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۲۳۹).
۲۹۹. در نامه‌هایی که به خط و انشای ملاگورانی برای ملک اشرف اینال و جهان‌شاه قراقوینلو فرستاده شد، نوشته شده بود که محاصره در ۲۶ ماه ربیع‌الاول آغاز شده است که مصادف با ششم آوریل می‌باشد. در تاریخ ابن تغریب‌دی یعنی حوادث الدهور، نیز همین تاریخ ذکر شده است (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۲۳۰ و ۲۳۹ و ابن تغریب‌دی، نسخه کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۸۵، ص ۲۷۷).
۳۰۰. در مورد حصار و دیوارهای استانبول به اثر دوست محققم آقای فریدون دیریمتکین تحت عنوان فتح استانبول، چاپ ۱۹۴۹، ص ۸۰-۸۶ رجوع کنید.
۳۰۱. خالکوندیل (چاپ پاریس)، ص ۱۶۹.
۳۰۲. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۶۶.
۳۰۳. دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۳۹.
۳۰۴. کریتوولوس، ص ۶۱.
۳۰۵. واسیلیف، ج ۲، در فتحنامه‌ای که سلطان محمد فاتح برای جهان‌شاه قراقوینلو فرستاد از نیروهای جنووا، کاتالان، ونیز، رودوس، فرانسه و... به عنوان نیروهای کمکی اسم برده شده است (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۲۳۹)، در فتحنامه‌ای که برای سلطان مملوک فرستاده شد نیز، نوشته شده است که نیروهای رودوس، کاتالان، ونیز، جنووا و غیره به کمک آمده بودند (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۲۲۹).
۳۰۶. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۶۷.
۳۰۷. همان اثر، ص ۲۶۵.
۳۰۸. نام دیگر کالیکاریا «هریصو قپوسی» بود.
۳۰۹. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۳۷.
۳۱۰. همانجا؛ و هامر، ج ۲، ص ۲۸۱.
۳۱۱. «... در این بین، جنگ‌افزار و ماشین آلات به‌طور مداوم و به مقدار فراوان می‌رسید. توپهای زیادی آوردند. برخی از این توپها به اندازه‌ای بزرگ بودند که هر کدام از آنها را پنجاه جفت گاو نر و یا دو هزار نفر حمل می‌کردند...» (منشآت فریدون‌بیگ، و فتح استانبول به نقل از باربارو، ص ۱۳۷. یادداشت شماره ۲).
۳۱۲. در کتاب فتح استانبول، ص ۱۳۷، یادداشت ۲، و نیز در کتاب تاریخ فتح استانبول که

نویسنده اش مجهول است، آمده است که توپ تعمیر گردید. بنا به روایت خالکوندیل، هنگام شلیک توپها، یکی از آنها منفجر شد و اوربان کشته شد، ولی به موجب وقفنامه سلطان محمد فاتح که در دسترس است، روایت خالکوندیل خطاست و اوربان بعد از فتح استانبول نیز در قید حیات بوده و خانه‌ای در نزدیکی تکیه گور شچیلر «کشتی‌گیران» واقع در میدان تیراندازی داشت «المحدودین من الاطراف الثلاثة بالطریق و بیوت توبجی اربان...» (موزه اوقاف، شماره ۱۸۷۲).

۳۱۳. سلطان محمد فاتح «چادرهایش را بر بالای تپه‌ای مقابل هریصو قیوسی برپا داشت» دوکاس، ص ۲۶۳. فرانچس می‌نویسد، در دومین روز ماه آوریل پادشاه فرا رسیده، چادرهایش را در نزدیکی دروازه عزیز رومانوس برافراشت.

۳۱۴. تاریخ ابن کمال (ج ۷، ص ۴۶) می‌نویسد که اسحاق پاشا فرماندهی جناح راست و قراجه پاشا فرماندهی جناح چپ را بر عهده گرفتند. در تاریخ مجهول المؤلف مربوط به تاریخ عثمانی، از اسحاق پاشا و قراجه (محمود) پاشا نام برده نشده، بلکه نوشته شده است که مصطفی پاشا بیگلربیگ آناتولی بوده است (این اثر که توسط یورگا منتشر شده، وسیله عدنان ارضی و فاضل ایشیک اوزلو به ترکی ترجمه شده در بولتن شماره ۴۹، منتشر گردیده است).

۳۱۵. فرانچس، (چاپ بن، ص ۲۴۰) می‌نویسد که تعداد نیروهای زمینی عثمانیان ۲۵۰ هزار نفر، و دوکاس ۲۰۰ هزار نفر، و هامر (ترجمه عطاییگ، ج ۲، ص ۸۲)، نیز ۲۵۰ هزار نفر و در سایر منابع نیز به تعداد مختلف قید گردیده است (ر. ک. به هامر، ج ۲، ص ۳۷۱. بخش مربوط به ذیلها، و فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۷۱).

۳۱۶. زاگانوس پاشا، خویشاوند سلطان نیز فرارسید، و با نیروهایی که در اختیارش نهاده شد، در بخش علیای گالاتا چادر زد... (فرانچس).

۳۱۷. فرانچس، تعداد ناوگان عثمانیان را در بدو امر، سی فروند قدره با سه ردیف پاروزن، و یکصد و سی فروند کشتی کوچک بایک ردیف پاروزن، ذکر کرده است (چاپ بن، ص ۲۳۸). دوکاس (چاپ بن، ص ۲۶۵) نیز تعداد کشتیهای عثمانیان را سیصد فروند که از قدره‌هایی که دو ردیف و سه ردیف پاروزن داشتند، ذکر نموده است.

۳۱۸. فرانچس می‌نویسد، از تعداد سیصد فروند کشتی که بعداً به ناوگان عثمانیان ملحق شدند، بیست و پنج فروند آن ویژه حمل لوازم محاصره، از قبیل الوار، تخته و گچ بود (ص ۲۴۰).

۳۱۹. قلعه پرینکیپیوس Prinkipios، در سمت «مادن» واقع در بیوک آدا و در جوار چنار

- میدانی بود (دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۴۹، و کريتولوس، ص ۵۵).
۳۲۰. قلعه ترابیه، در سمت شمالی خلیج ترابیه در موضعی قرار داشت که هم بر بغاز (تنگه) و هم بر خلیج مشرف و مسلط بود (فتح استانبول، ص ۱۴۹، کريتولوس، ص ۵۵).
۳۲۱. درباره این قلعه که کريتولوس در ص ۵۵ اثرش تحت عنوان تاریخ سلطان محمد ثانی از آن نام برده، از میر میر اوغلی مقاله‌ای تحقیقی در بولتن شماره ۵۵ چاپ و منتشر شده است.
۳۲۲. منطقه تدافعی مابین قم قپو و سمانیه، توسط نیروهای اندک ترک تحت فرمان شاهزاده اورخان و تعدادی راهب داوطلب، اشغال گردیده بود (فتح استانبول، ص ۱۴۲).
۳۲۳. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۶۳-۸۳.
۳۲۴. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۶۹، ۷۰. فرانچس می‌نویسد که نیروی دریایی امپراتور در خلیج عبارت بود از سه کشتی متعلق به جنوبایی‌ها، یک فروند متعلق به اسپانیایی‌ها، یک فروند از آن ایالت پرووانس کشور فرانسه، چهار فروند متعلق به کرت، دو فروند متعلق به آیوالیق، و سه کشتی بزرگ متعلق به ونیز، و سه فروند نیز از آن خود بیزانس. امپراتور دستور داده بود که کشتیهای مذکور در بندر عهده‌دار دفاع شوند.
۳۲۵. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۴۲.
۳۲۶. نیکلا باربارو، گزارش محاصره استانبول.
۳۲۷. خالکوندیل چنین می‌نویسد: «به دنبال محاصره، سلطان محمد برای کوبیدن دیوار و حصارها، بزرگترین توپ را به آنجا نزدیک کرد. یکی از توپها را به طرف کاخ امپراتور (ویلارخانه = تکفورسرای) و دیگری را به طرف دروازه رومانوس (سن رومانوس = توپقایی) که محل استقرار امپراتور بود، نشانه روی کردند. سنگینی هر یک از گلوله‌های توپهای مذکور حدود یکصد کیلو بود که از سنگهای گرانیت که از سواحل دریای سیاه آورده بودند، ساخته بودند. علاوه بر آن توپهای کوچک دیگری نیز وجود داشت. ترکها با دو عراده توپ بزرگ از دو سو آتش می‌گشودند و در حصار از دو سو شکاف ایجاد می‌کردند. بعد محلی را که شکاف ایجاد شده بود، با گلوله‌های بزرگتری (تقریباً سه برابر)، هدف قرار داده، شکافهای بزرگتری ایجاد کرده، و بدین ترتیب دیوارها سست شده، فرو می‌ریخت. صدای غرش توپها و واحد آتشبار چنان شدید و وحشتناک بود که تا دو فرسخی همه‌جا را به لرزه درآورده بود. بدین ترتیب حصارهای خارجی شهر زیر آتش توپخانه قرار گرفت. ناگفته نماند که حصارهای

درونی بر اثر شدت ضربات صدمه می‌دید. استفاده و اداره این توپهای بزرگ مشکل بود. روزها هفت - هشت بار آتش و شلیک می‌شد و شبها تا نزدیکیهای صبح آنهم برای بیدار کردن دیگران [یک بار] شلیک می‌گردید. بنی‌چریها که سپر و سنگرهای فراوانی در اختیار داشتند، با استفاده از آنها، خود را تا نزدیکیهای خندق می‌رساندند. عده‌ای نیز خود را پشت سنگرها رسانده، و لایتنقطع بارانی از تیر به مزغله‌ها (شکافها) می‌بارانددند. رومی‌ها دیگر در مزغله‌ها دیده نمی‌شدند. علاوه بر آن دستور داده بود که نقبهای بسیاری به قلعه بزنند. این نقبها از زیر خندق و حصارهای دوگانه گذشته، و وارد شهر اصلی می‌شد. در مدخل این راههای زیرزمینی، چهار برج ساخته شده بود. از بالای این برجها نیز، زوین به طرف ساکنان شهر پرتاب می‌شد. چون نقبها توسط رومی‌ها کشف می‌شد، لذا، مورد استفاده زیادی قرار نگرفتند. ترکها علاوه بر برجهای مذکور، برجهای چوبین مرتفعتری نیز ساخته بودند، و پلهای متحرک نردبان‌گونه به منظور تکیه دادن به برجها و حصارها ساخته شده بود (چاپ پاریس، ص ۱۶۹، ۱۷۰).

۳۲۸. اطلاعات مفصلی در فتح استانبول، اثر فریدون دیریمتکین (ص ۱۵۴-۱۶۰)، وجود دارد.

۳۲۹. کریتولوس (ص ۶۱)، می‌نویسد، تعداد کشتیهایی که به کمک آمده بودند، سه فروند بود. باربارو نیز همانند کریتولوس می‌نویسد، سه فروند کشتی بزرگ جنوایی که حامل تعداد زیادی جنگاور بود، به کمک آمده بود. دوکاس (چاپ بن، ص ۲۶۸)، می‌نویسد، یک فروند کشتی حامل گندم از موره وارد شد که کشتی بیزانسی‌ها بود و چهار فروند نیز متعلق به جنوایی‌ها بود که در مجموع پنج فروند بودند. فرانچس (چاپ بن، ص ۲۵۰) می‌نویسد، یک فروند کشتی متعلق به امپراتور و سه فروند کشتی جنوایی‌ها وارد شدند. پاپ اعلام داشته بود که به دنبال کشتیهایی فوق، سی فروند کشتی دیگر نیز عازم خواهند شد (شولومبرژ، محاصره و فتح استانبول، ترجمه م. ناهید، ص ۱۲۴). در کتاب فتح جلیل قسطنطنیه همان‌گونه که دوکاس نیز نوشته است، از حضور پنج کشتی سخن رفته است. به موجب تحقیقاتی که اخیراً صورت گرفته است، این مسئله که پاپ، جنوایی‌ها و یا دیگران ادعا کرده‌اند که برای کمک به استانبول کشتیهایی فرستاده بودند و این کشتیها دو روز بعد از فتح استانبول به محل رسیدند، شایعه و تبلیغاتی بیش نبوده است.

۳۳۰. کشتی حامل گندم که قرار بود از موره به بیزانس برود و نیز چهار فروند کشتی جنوایی

که توسط امپراتور برای حمل‌گندم خریداری شده بود، تا اواخر ماه مارس در جزیره سافز لنگر انداختند، زیرا باد نامساعد مانع حرکت آنها شده بود. سرانجام با وزش باد مساعد جنوبی، کشتیهای مذکور به حرکت درآمدند. ساکنان استانبول با اشتیاق هرچه تمامتر منتظر آنها بودند. پادشاه عثمانی به محض اطلاع از آمدن این کشتیها، دستور داد یا کشتیها را به تصرف درآورند و یا اینکه خود به بندر نفوذ کنند. ناوگان عثمانی، در خارج از بندر یالدزلی قپو منتظر کشتیهای مذکور بود (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۶۸).

۳۳۱. پادشاه عثمانی، تاب تحمل این هزیمت را نداشت، و درحالی که سوار بر اسب بود، به سوی دریا راند. وی تصور می‌کرد که می‌تواند به همراه اسب شناکنان، خود را به کشتیها برساند. در این بین باد وزیدن گرفت، و در بادبانها پیچید. کشتیهای امدادی در حال حرکت به سوی بندر بودند. کشتیهای سلطان محمد نیز روبروی آنها بود. سلطان محمد که آشنا به فن شنا نبود، با تمامی نیرو فریاد می‌کشید. سلطان محمد از شدت غیظ و عصبانیت دستور داد که ناوگان به چifte ستون (مابین توپخانه و فندق‌لی) عقب‌نشینی کند و کاپیتان پاشا (امیرالبحر) را به حضورش بیاورند. امیرالبحر را آوردند و چهار نفر او را بر روی زمین خوابانیدند، و خود پادشاه شخصاً با چماقی زرین که در دست داشت، به زدنش پرداخت. امیرالبحر بالطه‌سوی Battlesoy نام داشت، و پسر یکی از اصیلزادگان بلغار بود که سالها قبل به اسارت ترکها درآمده بود، او را خریدند و غلام پدر سلطان محمد شد. بالطه‌سوی چهار سال قبل از آن تاریخ به میدیلی رفته، عده زیادی را به اسارت گرفته بود (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۶۹، ۲۷۰).

۳۳۲. دوکاس، چاپ بن، ص ۲۷۵.

۳۳۳. این زنجیرها نخستین بار در سال ۷۱۸م. توسط امپراتور لئون، هنگامی که استانبول در محاصره اعراب قرار گرفته بود، مورد استفاده قرار گرفت. بعدها در سال ۱۲۰۳م. هنگام جنگهای صلیبی توسط ناوگان ونیزی‌ها از هم گسسته شد، و ناوگان وارد خلیج شده، و از ناحیه پترین Petriyan مابین آیاقپو و فئر، شهر را مورد تعرض قرار داده، ولی موفق به تصرف آن نشد (دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۱۴۲).

۳۳۴. راهی که ناوگان از آنجا وارد خلیج شد، تا این اواخر مورد مناقشه و اختلاف قرار داشت. بررسیهای اخیر (ناوگان سلطان محمد فاتح و فتح استانبول) ثابت کرده است که راه دیلوکیونیون یعنی چifte ستون که نوشته‌اند کشتیها از آنجا حرکت کردند، اشتباه بوده است. علاوه بر آن، در مورد مسافت و فاصله باید گفت که علی‌رغم اطلاعاتی که از

طرف افرادی که در آن زمان در قید حیات بودند، به دست داده شده است، با توجه به سربالایی موجود به نظر می‌رسد که حوالی دلمه باغچه سرای که انحنای کمتری داشت، راه عبور ناوگان بوده است. باربارو پزشک ونیزی که در محاصره استانبول حضور داشت، می‌نویسد که فاصله راهی که کشتیها از سربالایی تا سراشیب پیمودند، سه میل بود. کریتولوس نیز این مسافت را هشت استادیون می‌نویسد که همان اندازه‌ای که باربارو ذکر کرده است، می‌باشد. این مسافت با آنچه که در متن آمده، مطابقت دارد. دتیر Dethier مدیر موزه شخصاً این مسافت را اندازه‌گیری کرده، از توپخانه تا سر چهارراه ۹۸۰، و از آنجا تا تپه‌باشی، ۲۴۰، و تا قاسم پاشا ۹۰۶ پا که جمعاً ۲۱۲۶ پا می‌شود^۱ و به صحت آنچه که باربارو و کریتولوس نوشته‌اند، پی‌برده است. تاریخ ابوالفتح (ص ۴۶) می‌نویسد که کشتیها از محل قلعه گالاتا و پشت خلیج، و از محلی نزدیک حصار که در سمت بیگ اوغلی بود، عبور کردند. همچنین عاشق پاشا زاده (ص ۱۴۲)، می‌گوید از کنار حصار، و در تاریخ نشری نیز آمده است، از محلی بالای قلعه، عبور می‌کردند. فرانچس می‌نویسد که ناوگان در شب وارد خلیج گردید.

۳۳۵. کریتولوس (ص ۶۶)، می‌نویسد تعداد کشتیهایی که وارد خلیج شدند، ۶۷ فروند، و دوکاس (ص ۲۷۱)، ۸۰ فروند، تاجی‌زاده، ۵۰ فروند، باربارو ۷۲ فروند، و نشری و خالکوندیل (ص ۷۰) نیز ۷۰ فروند نوشته‌اند.

۳۳۶. دوکاس درباره‌ی وارد کردن کشتیها به خلیج چنین می‌نویسد: «پس از آنکه سلطان محمد اطلاع یافت که تعداد کشتیهای بزرگ دشمن، ۸ فروند، و کشتیهای کوچک بیش از ۲۰ فروند بوده و علاوه بر آن کشتیهای جنگی (قدرغه) ونیزی و امپراتور — که سه ردیف پاروزن داشتند — و سفاین زیاد دیگری به کمک آمده‌اند، پی‌برد که امکان تصرف بندر وجود نخواهد داشت، و تصمیم به اجرای نقشه‌ای جسورانه گرفت، و دستور داد تا راههای منتهی به خلیج از چifte ستون واقع در شرق گالاتا تا خلیج هموار سازند، و تا آنجایی که امکان داشت این راهها هموار گردید، و با قرقره کشتیها را از دریا به خشکی انتقال داد. بادبانها را باز کردند. وی دستور داد تا این کشتیها را از دهانه مقدس بغاز، از طریق خشکی به خلیج منتقل کنند. کشتیها کشیده می‌شد، و در ابتدای هر یک از آنها یک فرمانده دریایی (کاپیتان)، در قسمت پشتی آن یک سکاندار نشسته بود. خدمه‌ای نیز با دست بادبانها را به حرکت درمی‌آورد. یکی طبل می‌زد و دیگری شیپور

می‌نواخت و ترانه‌های مخصوص دریانوردان خوانده می‌شد، و هنگامی که باد مساعد می‌وزید، از جنگلها و دره‌ها می‌گذشتند و به سوی دریا پیش می‌رفتند. تعداد این کشتیها ۸۰ فروند بود که در بین آنها قدرغه‌هایی بود که دوردیف پاروزن داشت. هیچ‌کس تا آن زمان چنین کار فوق‌العاده‌ای را نه دیده و نه شنیده بود (دوکاس، چاپ بن، ص ۲۷۱).

۳۳۷. دوکاس چنین می‌نویسد: «کیاخسار (خشایارشا) بر روی دریا پل زد و انگار که در خشکی راه می‌رود، آنهمه سرباز را از طریق این پل، عبور داد. این مقدونیه‌ای جدید (یعنی پادشاه عثمانی)، به نظر من بزرگترین پادشاه خاندان عثمانی یعنی سلطان محمد، خشکی را تبدیل به دریا نمود؛ و بجای امواج، کشتیها را از روی تپه‌ها عبور داد. بنابراین وی، از کیاخسار نیز سبقت گرفت.» (ص ۲۷۱).

۳۳۸. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۷۶.

۳۳۹. فرانچس (چاپ بن)، ص ۳۲۶، و شولومبرژ، محاصره و فتح استانبول، ترجمه م. ناهید، ص ۳۶.

۳۴۰. فتح استانبول، ص ۱۷۷. پروفیسور خلیل اینالچق، با استناد به منابع تاریخی غرب، چنین می‌نویسد: «در واقع ونیز، در هفتم ماه مه، ناوگانی را که تدارک دیده بود، تحت فرماندهی گک. لوره‌دانو، به آبهای اژه اعزام داشت. پاپ نیز به هزینه خود پنج فروند کشتی تدارک دیده و اعزام داشته بود. از طرف دیگر قرامان اوغلی بنا به قولی که به ونیزی‌ها داده بود، در نزدیکی استانبول با استفاده از هر فرصتی آماده هرگونه تعرضی بود (تحقیقات اسناد مربوط به دوران سلطان محمد فاتح، ص ۱۲۹).

۳۴۱. همان اثر، ص ۱۳۰.

۳۴۲. اصل این نامه در آرشیو موزه توبقایی، تحت شماره ۵۵۸۴ موجود است. تصویر نامه در اثر تحقیقات و اسناد مربوط به دوران فاتح، موجود است.

۳۴۳. تلخیص از کریتولوس. دوکاس می‌نویسد که سلطان محمد در این جنگ فقط ابنیه و حصارها را از سربازان برای خود خواست و بقیه تمامی ثروت شهر و اسرا را به سربازان واگذار کرد (ص ۲۸۰).

۳۴۴. به علت این گلوله‌باران لایق‌قطع، و ورود عده‌ای از نیروهای ترک از شکافهای ایجاد شده، به شهر — که شرح آن گذشت — برخی از مورخان بر این عقیده‌اند که حمله عمومی و همه‌جانبه در ۲۷ ماه مه آغاز گردید. در واقع از این تاریخ به بعد، هرچند عده‌ای از طریق شکافها وارد شهر شدند، ولی موفقیتی به دست نیاوردند.

۳۴۵. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۸۴. فرانچس می نویسد، ژوستینیانوس از ناحیه ران راست زخم برداشت. ژوستینیانوس (ژوستینیانی) را در حالی که مجروح بود به یک کشتی منتقل کردند و کشتی به طرف جزیره ساقز به حرکت درآمد. ژوستینیانی کمی بعد درگذشت و در ساقز دفن شد (واسیلیف، ج ۲).

۳۴۶. درباره حسن اولوبادی در اثر فرانچس اطلاعات مفصلی وجود دارد.

۳۴۷. دیریمتکین، فتح استانبول، ص ۲۱۹. دوکاس فوت و حادثه مرگ امپراتور را چنین توضیح می دهد: «سربازان رومی چون دیدند که از بالای قلعه ها بارانی از تیر بی امان به سوی آنها پرتاب می شود، پی بردند که سربازان ترک بر بالای حصارها دست یافته اند، و رو به فرار نهاده، درحالی که همدیگر را زیر دست و پاله می کردند، از طریق هاوایسو (اغری قیو)، رو به درون شهر نهادند. امپراتور دیگر خسته شده بود. درحالی که شمشیر و سپر را در دستهایش داشت، فریاد کشید: «آیا یک فرد مسیحی پیدا نمی شود که سر مرا از تنم جدا کند؟». وی تنها مانده بود، در این بین یکی از سربازان ترک، با وارد کردن ضربه ای، صورت او را زخمی کرد و امپراتور نیز ضربه ای بر سرباز ترک وارد آورد. پس از آن سرباز دیگری از ترکها با وارد کردن ضربه مهلکی او را بر زمین افکند. آنها متوجه نشدند که این شخص امپراتور است و او را سربازی عادی شمرده، رهایش کرده و رفتند.» دوکاس، ص ۲۸۷، ۲۸۸. در وقایعنامه ای که مؤلف آن مجهول و ناشناخته است نیز، آمده است که امپراتور پس از اجرای آخرین مراسم در کلیسای ایاصوفیه، به کاخ رفت و پس از آنکه با خانواده اش وداع کرد، در حوالی بالدزلی قیو به جنگ پرداخت و به قتل رسید.

۳۴۸. «یکی از ترکها از شجاعت آنان با پادشاه سخن گفت. پادشاه نیز دستور داد که آنها را با کشتیها و اموالشان آزاد گذارند و اتباع کثرت برجها را ترک گفته و رفتند.» (فرانچس).

۳۴۹. فرانچس می نویسد عمر امپراتوری روم شرقی ۱۱۴۳ سال و دو ماه و چهار روز بود.

۳۵۰. هامر (ترجمه عطایگ)، می نویسد، محاصره استانبول در ۶ آوریل بود که باید ۲۷ ربیع الاول، و فتح استانبول نیز ۲۹ ماه مه بوده که باید مصادف با ۲۱ جمادی الاول باشد. در نزد ترکها بنا به تاریخ عربی، تا زمانی که ماه در آسمان (در ابتدای هر ماه) به چشم دیده نشود و آن را تکمیل ثلاثین گویند، ماه سی روز به حساب می آید و چون آغاز ماه جمادی الاول مصادف با روز پنجشنبه می شد، بنابراین بیستم این ماه می باید روز سه شنبه باشد. از این روی چنین اختلافهایی — در قیاس با تاریخ میلادی و عربی — به وجود می آید. اکثر مورخان متفق القولند که آغاز جنگ روز جمعه بوده، و فتح

استانبول نیز مصادف با روز سه‌شنبه بود. در فتحنامه‌ای که به مناسبت فتح استانبول، به زبان عربی برای ملک اشرف اینال، سلطان مملوکها فرستاده شد، آمده است که محاصره استانبول در ۲۶ ربیع‌الاول سال ۸۵۷، آغاز و پس از پنجاه و چهار روز و شب جنگ در روز سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاول سال ۸۵۷، شهر به تصرف درآمد (منشآت، ج ۱، ص ۲۳۰). در پاسخ به این فتحنامه، به‌عنوان تبریک هدایای زیادی ارسال شد. در فتحنامه‌ای که به انشای خواجه کریمی برای جهان‌شاه [قراقینلو] فرستاده شد نیز، همین تاریخ ذکر شده است.

۳۵۱. دوکاس (چاپ بن)، ص ۲۹۱، می‌نویسد که ترکها اندکی پس از ساعت یک وارد شهر شدند که با یک ساعت تفاوت همان زمانی است که فرانچس اشاره کرده است.

۳۵۲. کنستانتین دراگازس یازدهم، یکی از هشت پسر امپراتور مانوئل بود. وی در ۹ فوریه سال ۱۴۰۴ متولد شد. مادرش دختر کنستانتین دراگازس امیر کستندیل در شمال غربی مقدونیه — زمانی تابع بیزانسی‌ها و بعد تابع عثمانی‌ها شد — بود که امپراتور کنستانتین نیز، نام پدر بزرگش را از طرف مادری گرفت. فرانچس می‌نویسد که امپراتور کنستانتین ۴۹ سال و سه ماه و بیست روز زندگی کرد.

۳۵۳. درباره روز ورود سلطان محمد به شهر (استانبول) باید تأمل کرد. گفته شده است که وی روز فتح شهر، وارد شد. طبق معمول آن زمان هر شهری پس از فتح سه روز می‌بایست مورد غارت سربازان فاتح قرار گیرد. بنابراین، ورود سلطان محمد فاتح در روز فتح شهر، و در اوج هرج و مرج و مجادلات، بویژه که برخی از حصارها هنوز سقوط نکرده بود، دور از عقل به نظر می‌رسد. در این صورت، سلطان محمد روز بعد از فتح شهر و یا اینکه روز پنجشنبه می‌باید وارد شهر شده باشد که این، با عقل و منطق مناسب به نظر می‌رسد. همان‌گونه که بعداً اشاره خواهد شد، اگر به مسئله سوزاندن اجساد مردگان، پاکسازی شهر و صدور دستور منع غارت شهر توجه شود، ورود سلطان محمد به شهر حداقل یک روز پس از فتح آن صورت گرفته است.

۳۵۴. دوکاس علت فرار مردم به کلیسای بزرگ شهر را چنین توضیح می‌دهد: کاهنی پیشگویی کرده بود که در آینده شهر به دست ترکها خواهد افتاد، و هنگامی که ترکها به مقابل کنستانتین ستونی (ستون کنستانتین) «چنبرلی تاش» رسیدند، فرشته‌ای از آسمان فرود آمد، امپراتوری را به مردی ساده‌دل داده، شمشیری به دستش خواهد داد و او، ترکها را تا مرز عجم (ایرانیان) پس خواهد راند. مردم نیز که این روایت در میان‌شان شایع شده بود، باور کرده، از نطقه ستون کنستانتین عبور کرده، به کلیسای ایاصوفیه پناه

برده بودند (چاپ بن، ص ۲۸۹).

۳۵۵. این وقایعنامه که مؤلف آن ناشناخته است، توسط فاضل ایشیک اوزلو، و پروفیسور عدنان ارضی به ترکی ترجمه، و در بولتن (جلد هشتم، شماره ۴۹) چاپ و منتشر شده است. این اثر نخستین بار توسط مورخ مشهور یورگا کشف و به زبان فرانسه ترجمه شد. ۳۵۶. سومین روز فتح استانبول، پادشاه ترکها (سلطان محمد فاتح) به مناسبت این فتح و پیروزی و برای بزرگداشت آن، مراسم جشنی برپا داشت، و دستور داد تا از کوچک و بزرگ هرکس که در گوشه و کنار استانبول خود را مخفی کرده است، بیرون آید و اعلام داشت که آنها آزاد بوده و کسی متعرض آنها نخواهد شد، و دستور داد کسانی که به خاطر جنگ استانبول را ترک گفته‌اند، به شهر بازگشته سرگرم کسب و کار و زندگی خود گردند (به نقل از فرانچس).

۳۵۷. چون شهر فتح شد و پادشاه وارد آن گردید، در مورد اینکه آیا امپراتور زنده است یا نه، سؤال کرد. عده‌ای گفتند فرار کرده است، و عده‌ای نیز گفتند که در شهر مخفی شده، و عده‌ای نیز اظهار داشتند در طی جنگ کشته شده است. پادشاه برای اطمینان از این مسئله دستور داد تا در بین کشته‌شدگان به جستجویش پردازند. با اینکه موفق به یافتن سر امپراتور نشدند، ولی از کفشپایش، جسدش را شناسایی کرده، یافتند. زیرا طبق رسوم، بر کفش و جوراب امپراتوران تصویر زربفت عقاب نقش می‌کردند. سلطان محمد فاتح از شنیدن این خبر، بسیار خوشحال شد. بنا به خواسته پادشاه، مسیحیان حاضر، جسد امپراتور را طی مراسمی باشکوه که در شأن امپراتوری باشد، دفن کردند... (به نقل از فرانچس).

۳۵۸. در مورد فتح استانبول، من (مؤلف) در بسیاری موارد از نوشته فریدون دیریمتکین (فتح استانبول)، بهره جستم. برای کسب اطلاعات بیشتر در این مورد به آثار زیر نیز رجوع شود:

1. G. Schlumberger, *Siege, Prise et de Constantinopol par les Turcs* 1953.

این اثر توسط آقای م. ناهید به ترکی ترجمه شده، و در سال ۱۳۳۰ ه. ق. در استانبول به چاپ رسید.

2. E. Pears, *Destruction of the Grek Empire and Capture of Constantinopol*

۳. فریدون دیریمتکین، فتح استانبول، ۱۹۴۹، استانبول.

۴. تاریخ، مؤلف ناشناخته، چاپ و نشر توسط ن. یورگا، این اثر توسط فاضل

ایشیک اوزلو و عدنان ارضی به ترکی ترجمه شده است.

۵. فتح جلیل قسطنطنیه (ا. مختار پاشا).

۳۵۹. سلطان محمد فاتح، هم برای تبریک جلوس سلطان ملک اشرف سیف‌الدین اینال، سلطان مملوکها، و هم برای اعلام خبر پیروزی و فتح استانبول خود، سفرایی همراه با هدایا و نیز دو نفر از اسیران را که از بزرگان روم محسوب می‌شدند، به قاهره فرستاد. آنها روز شنبه ۲۳ شوال وارد قاهره شدند. سلطان محمد فاتح در نامه‌اش اعلام داشت که محاصره شهر در روز جمعه، ۲۶ ربیع‌الاول (۶ آوریل ۱۴۵۳) شروع، و در روز سه‌شنبه ۲۰ جمادی‌الاول سال ۸۷۷ (۲۹ ماه مه) فتح گردید، به مناسبت این خبر مسرت‌بخش، شهر قاهره را آذین بستند، و این آذین‌بندی روزهای متمادی ادامه یافت، و طبخانه سلطان مملوکها، هر روز صبح به صدا درمی‌آمد. مردم از صمیم قلب به خوشحالی و شادمانی پرداختند. هدایایی که سلطان محمد فاتح فرستاده بود، بر اساس عدد نه (۹) — که عدد ۹ در بین ترکها عددی خوش‌یمن بود و شگون داشت — ترتیب یافته و صورت گرفته بود، یعنی از هر هدیه‌ای ۹ عدد فرستاده شده بود. این هدایا عبارت بودند از ۹ قفس (صندوق) حصیری حاوی پوست سمور با ۹ صندوق پوست یوزپلنگ؛ ۹ صندوق پوست قاقم، ۹ صندوق پوست سنجاب؛ ۹ صندوق مخمل سرمه‌دوزی شده؛ ۹ صندوق مخمل ساده رنگارنگ؛ ۹ صندوق پارچه اطلسی؛ و ۹ دسته غلام (ابن تغریب‌دی، حوادث الدهور ذیل السلوک، نسخه کتابخانه ایا صوفیه، شماره ۳۱۸۵، ص ۲۷۷). در منشآت فریدون‌بیگ، آمده است که درباره فتح استانبول نامه‌ای که به انشای ملا گورانی نوشته شده و توسط امیر جمال‌الدین قابونی فرستاده شد. مقدار و اسامی هدایا در کاغذی جداگانه ذکر گردیده است. سلطان مملوک به این نامه پادشاه عثمانی پاسخ داد، و متقابلاً هدایایی نیز فرستاد (منشآت فریدون‌بیگ، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۵۵).

فصل چهاردهم

خاندان آل عثمان تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

خاندان و سلاطین عثمانی

خاندان عثمانی منسوب به یکی از تیره‌های غزا به نام «قایی» بود. به موجب قانون و رسوم متداول در بین همه دولتهای ترک، کشور، ملک و سرزمین مشترک خاندان محسوب می‌شد، و رئیس منتخب از بین اعضای خاندان که «اولویگ» یعنی «امیر بزرگ» خوانده می‌شد، رئیس آن خاندان و رئیس کشور به حساب می‌آمد.

این رسم و قانون که در دوران اولیه عثمانیان نیز متداول بود، از زمان سلطان مراد اول به بعد، فقط مختص فرمانروا و فرزندانش گردید. همچنین در اوایل امر، انتخاب فرمانروا، توسط وزیر، بیگلربیگ‌ها که اداره کشور را عهده دار بودند، و نیز «اخی‌ها» که نقشهای مهمی در تأسیس دولت عثمانی داشتند، صورت می‌گرفت. سلطان که بر اریکه قدرت تکیه زده بود، هرگز کسی را به عنوان جانشین خود تعیین و نامزد نمی‌کرد. فقط چلبی محمد با احتمال ادعای مجدد برادرش مصطفی چلبی — که نزد بیزانسی‌ها بسر می‌برد — و نیز قطع امید از حیات خود، به وزیر و بیگلربیگ‌هایی که نزدش بودند، توصیه کرد که پسرش مراد را به فرمانروایی برگزینند و تا آمدن او، خبر مرگش را از دیگران مخفی نگهدارند. در بین عثمانی‌ها هیچ قانونی برای تعیین فرمانروا و جانشینی سلطان وضع نشده بود، و سلاطین برای جلوگیری از بروز عصبانی، برادران خود را به قتل می‌رساندند. این رسم بعدها با قانونی که سلطان محمد فاتح وضع کرد، شکل قانونی و رسمی بخود گرفت. در قانوننامه سلطان محمد فاتح ماده‌ای گنجانده شده بود که به موجب آن سلطنت نصیب هر یک از افراد خاندان می‌شود، وی برای حفظ «نظام عالم» می‌توانست برادرانش را از میان بردارد.

نظر به اینکه سلطان عثمانی صاحب و مالک کشور محسوب می‌شد، لذا حق هرگونه دخل و تصرفی در جان و مال اتباع خویش را داشت، و مستقیم و غیر مستقیم از این حق خود

استفاده می‌کرد. هر نوع قدرتی از پادشاه، نشأت می‌گرفت. منتهی این قدرت را نه به میل شخصی خود، بلکه از روی قانون و متکی به آداب و رسوم و به اقتضای شرایط موجود اعمال می‌کرد. در امور حکومتی، قبل از صدور و اتخاذ یک تصمیم قطعی، مسائل ابتدا در دیوان دولت مورد بررسی قرار گرفته، و بعد آخرین تصمیم با سلطان می‌بود. تصمیم سلطان درباره هر موضوع و مسئله‌ای، و اظهار نظر قاطعانه درباره هر امری به منزله قانون بود. سلطان گاهی درباره امور دولت و مسائل شرعی و حقوقی، با افراد صاحب نظر مشورت می‌کرد، و از آنان نظرخواهی می‌کرد. با توجه به این مطالب، پادشاه که ظاهراً دارای اختیارات وسیع و نامحدودی بود، در عین حال ناگزیر از رعایت برخی از قوانین بود که این نیز برای دوام و بقای حکومت ضروری می‌نمود.

در دوران اولیه فرمانروایی خاندان عثمانی و حتی در دوره مقتدرترین سلاطین، فرمانروای عثمانی، تصمیمات «دیوان» را رعایت می‌کرد، و سابقه نداشت که خارج از تصمیمات دیوان، اقدامی بکند.

نخستین پادشاهان عثمانی (تا اواخر قرن شانزدهم) در دوران شاهزادگی خود، در مقام سنجق‌یگی خدمت می‌کردند و در جنگها فرماندهی جناحهای اردو را عهده‌دار می‌شدند، تا بر اوضاع مملکت و قواعد و اصول جنگ و قوف پیدا کنند و هنگامی که به فرمانروایی رسیدند از این تجارب خود استفاده نمایند. سلاطین عثمانی، فرمانده کل اردوی خود نیز بودند. در جنگهای مهم و بزرگ شخصاً شرکت می‌کردند، و برای جنگهای کوچک و کم‌اهمیت شخص صلاحیتداری را به فرماندهی منصوب می‌کردند. سلاطین عثمانی هنگامی که در کاخهای خود به استراحت می‌پرداختند، فرماندهی کل را با تمامی اختیاراتی که خود داشتند به وزیر اعظم تفویض می‌کردند که در جلدهای بعدی به این مسئله اشاره خواهد شد.

پادشاهان عثمانی شش سنجق (پرچم) سلطنتی داشتند که مهمترین آنها «آق سنجق» بود و نیز شش «توغ»^۱ (تاج) داشتند. سلاطین عثمانی تا زمان سلطان محمد فاتح، خود بشخصه ریاست «دیوان» را بر عهده می‌گرفتند، و به امور دولت رسیدگی کرده، تصمیمات مقتضی اتخاذ می‌کردند، و هرگاه پادشاه غیبت داشت و یا بیمار می‌شد، ریاست دیوان را وزیر اعظم

۱. نشان و تاجی بود از پر مرغ و یا موی دم اسب که شبیه جارو درست می‌کردند، پادشاهان عثمانی آن را به تیمسارها (پاشاها) می‌دادند و آنها را پاشای یک تاجی، دو تاجی و یا سه تاجی می‌گفتند، و این نشان در بین ترکهای قدیم، هندی‌ها و چینی‌ها نیز مرسوم بود و علامت امارت و فرمانروایی محسوب می‌گردید (م).

به عهده می‌گرفت.

شخصیت پادشاهان

عثمان غازی که در تواریخ عثمانی نخستین پادشاه عثمانیان به‌شمار می‌آید، در واقع پادشاه نبود، بلکه یکی از امرای مرزی شمال غربی سرزمین ترکها بود. تاکنون از وی نه سکه‌ای به‌دست آمده و نه کتیبه‌ای بجا مانده است. عثمان غازی با استفاده از نفوذ «آخی‌ها» و با فعالیتهایی که طبق نقشه و برنامه انجام داد، حدود امارت خود را گسترش داد، و تازمانی که در قید حیات بود به‌عنوان امیری تابع سلجوقیان آناتولی و یا ایلخانان باقی ماند.

اورخان بیگ در واقع نخستین فرمانروای عثمانی به‌شمار می‌آید (۱۳۶۲-۱۳۲۴ م.). اورخان بیگ که در اواخر عمر پدرش به نیابت از او اداره امور را در دست داشت، بعد از فوت پدر نیز بنا به تصمیم و انتخاب آخی‌ها، عملاً اداره امیرنشین خود را بر عهده گرفت. وی امیری سازمانده، هشیار و با اراده بود و بخوبی از حوادث سیاسی بهره‌برداری می‌کرد. با یک نقشه برنامه‌ریزی شده و اساسی، نخستین گام را برای استقرار ترکها در روم ایلی برداشت. در سایه فرماندهان ارزشمند خود، مرزهای امیرنشین عثمانی را گسترش داد، و با تشکیلاتی اداری و نظامی آن را به صورت دولت و حکومتی درآورد.

مراد اول پسر اورخان بیگ (۱۳۸۹-۱۳۶۲ م.) با پیروزیهای خود در روم ایلی و آناتولی حکومت خود را به پایه یک امپراتوری رساند. اجاق و سازمان قپوقلی‌ها و سایر تشکیلات نظامی به اقتضای نیازهای زمان، در دوره حکمرانی وی به وجود آمد. وی در روم ایلی توانست از نیروهای پادشاه‌نشینها و والی‌نشینهایی که تحت نفوذ و تسلط وی درآمده بودند، در فتوحات خود به‌عنوان نیروی کمکی حداکثر استفاده را نماید. فردی با اراده، صاحب عزم، فعال و پرتحرک و نسبت به اتباع خویش عادل و صبور، و بسیار سریع‌العمل بود. در تمامی عملیات خود با برنامه‌ای حساب شده اقدام می‌نمود. و استقرار ترکها را در روم ایلی تأمین کرد، و در اجرای این مقصود، عده‌ای از طوایف ترک و برخی از اهالی بومی را در روم ایلی اسکان داد، و با وضع قوانین جدید، بر قدرت دولت افزود. در این موفقیت‌های وی، وزرا و فرماندهان مهمی چون جندرلی (جاندارلی) قراخلیل خیرالدین پاشا، و پسرش علی پاشا، لالا شاهین پاشا، و تیمور تاش پاشا، حاجی ایل بیگی، و اورنوز بیگ، نقش و خدمات مهمی انجام دادند. در تاریخ لقب «غازی خنکار»^۱ و «خداوندگار» گرفت. از آثار بسیاری که استنساخ

۱. خنکار عنوانی بود مترادف با اعلیحضرت (م).

شده، می‌توان به وجود کتابخانه شخصی مراد اول پی‌برد.

یلدرم بایزید پسر مراد اول (۱۴۰۲-۱۳۸۹م.) بیشتر فتوحات خود را نه در روم ایلی، بلکه در آناتولی ادامه داد. فقط با الحاق مستقیم بلغارستان به قلمرو فرمانروایی خود، و نیز با پیروزی بزرگ خود در جنگ نیه‌بولی، سکون و آرامش را در بالکان تأمین کرد. سلطان یلدرم بایزید که با حمله‌ای امیرنشینهای آناتولی را از میان برداشت، آماسیه، سامسون، سیواس و ملطیه را تصرف کرد و مرزها را تا ارزنجان گسترش داد. یلدرم بایزید فرمانروایی بود عصبی و تندخو، و به سبب اعتماد به نفسی که داشت از قول و تصمیم خود منصرف نمی‌شد. وی با اینکه فرماندهی با ارزش بود، در نزدیکی آنکارا از روی عناد و لجاج بیهوده‌اش به خاطر بی‌اعتنایی به توصیه‌های فرماندهانش در جنگ مشهور آنکارا شکست خورد و چون مشاهده کرد که کشوری را که مرزهایش را آنهمه گسترش داده بود، تقسیم گردید و قلمروش کوچک شد، از شدت ناراحتی فوت کرد. حادثه‌ی امیر تیمور، فتوحات عثمانی‌ها را هفتاد سال به تعویق انداخت.

بعد از فوت یلدرم بایزید و مراجعت امیر تیمور به سرزمین خویش، به دنبال اختلافات و زد و خورد های شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تاج و تخت سلطنت، این چلبی سلطان محمد (۱۴۲۱-۱۴۱۳م.) بود که موفق گردید دولت و مناطق پراکنده‌ی عثمانی را تحت حکومت و اداره‌ی واحدی درآورد (۱). چلبی سلطان محمد در طی هشت سال فرمانروایی خود، با اراده و جدیت خود، و نیز احترام به قول و پیمانهای منعقد، اطمینان و اعتماد حکمرانان معاصر خود را به دست آورده، و بحق دومین مؤسس حکومت عثمانی لقب گرفت. وی برخی از مناطقی که برادرش سلیمان چلبی در منطقه آناتولی و سواحل مرمره به ییزانسی‌ها واگذار کرده بود، و نیز مناطق سامسون، صاروخان، و آیدین ایلی را بازپس گرفت، و امیرنشین متشه را نیز تحت تسلط و حاکمیت خویش درآورد. روایت شده است که چلبی سلطان محمد، در دوران فرمانروائیش، در بیست و چهار جنگ شرکت کرد و بیش از چهل زخم برداشت. به نظر می‌رسد که چلبی سلطان محمد نیز کتابخانه‌ای خصوصی و شخصی داشته است.

مراد دوم پسر سلطان چلبی محمد (۱۴۵۱-۱۴۲۱م.) هنگامی که در هیجده سالگی اداره‌ی امور کشور را به دست گرفت، به یاری تدابیر و تجارب وزرا و امرای خود، علیه عم خود که به عنوان مدعی سلطنت در برابرش علم کرده بودند، موفق گردید. در دوره‌ی فرمانروائیش حدود قلمرو عثمانیان گسترش یافت. پیروزی وی در جنگ واران، لکه‌ی ننگ شکست قبلی او را در برابر صلیبیون زدود. وی حامی علما و شعرا بود. با ذوق و اشتیاق به موازات امور

کشور، در دفاع از سرزمین خود نیز موفق گردید. هنگام بروز خطر در قلمرو حکومتش از پای سفره عیش و نوش برخاسته، در رأس اردویش عازم جنگ می شد. از بررسی وقایع دوران وی پی برده می شود که سلطان مراد دوم، پادشاهی ملایم، خوش قلب، عادل، جسور و باتجربه بود. با این همه، او صاحب آن عزم و اراده ای که پدرش، و نیز پسرش داشت، نبود. از آغاز تا پایان دوره فرمانرواییش تمامی امور مملکت را جندرلی (جاندارلی) ابراهیم پاشا و پسرش خلیل پاشا — که در انجام کارهایشان کاملاً مستقل بودند و سلطان به آنان نهایت اعتماد را داشت — اداره کردند. سلطان مراد دوم نیز یک کتابخانه شخصی داشت.

سلطنت در دوران عثمانیان

تا زمان سلطان محمد فاتح، وزرا و امرای ترک در اداره امور کشور، صاحب نفوذ و قدرت بودند. ولی از زمان سلطان مراد دوم به بعد، عرصه به دست کسانی که طبق اصول «دوشیرمه» پرورش یافته بودند، افتاد. حتی در سال ۱۴۴۴ م. در پی عهدنامه ادرنه — سگدین، در دور اول سلطنت و فرمانروایی سلطان محمد دوم (فاتح)، زاگانوس پاشا که رومی الاصل بود، چون قدرت و نفوذ فراوانی پیدا کرد، وزیر اعظم، جندرلی زاده خلیل پاشا، که تحمل نفوذ بیش از حد وی در پادشاه را نداشت، با دیگر ارکان دولت به توافق رسیده، سلطان مراد دوم را که به نفع پسرش محمد از سلطنت کناره گیری کرده بود، در مقام فرماندهی کل اردو، وادار به شرکت در جنگ وارنا کرده، و بعد نیز سلطنت مجدد او را اعلام داشتند. ولی پس از فتح استانبول، وزیر اعظم خلیل پاشا بنا به دستور سلطان محمد فاتح به قتل رسید، و سایر امرای ترک نیز از کار برکنار شدند، و عرصه برای کسانی که در اجاق «دوشیرمه» تربیت و رشد یافته بودند، خالی ماند، و سلطنت سلاطین عثمانی بعد از این دگرگونی وارد مرحله اصلی گردید.

سلاطین عثمانی از ابتدا تا سال ۱۴۵۱ م. — که سلطان مراد دوم را نیز شامل می شد — پیوسته با مردم در تماس بودند، و در دیوان در جریان دعاوی مردم قرار گرفته، به امور کشوری رسیدگی می کردند، و در میادین جنگ با سربازان همانند همزمان خود رفتار می کردند. سلطان محمد فاتح با پذیرفتن و رعایت اصول و قواعد سلطنت، از شرکت در مذاکرات و مباحث در دیوان خودداری کرد، و تماس خود را با مردم قطع کرد، و در زمان جانشینانش این قطع رابطه و تماس با مردم بیشتر شد، به طوری که سلطان، و مردم دیگر همدیگر را نمی دیدند و از نزدیک نمی شناختند.

شاهزادگان عثمانی

فرزندان پادشاهان عثمانی را «شهزاده» که مخفف «شاهزاده» است، می‌گفتند و از نیمه دوم قرن چهاردهم و قرن پانزدهم همان‌گونه که در سایر امیرنشینهای آناتولی مرسوم بود، گاهی آنها را «چلبی» نیز می‌نامیدند.

فرزندان ذکور پادشاهان عثمانی در زمان حیات پدرشان با مقرری قابل توجهی در سنجقهای تعیین شده، حکمرانی کرده، به اداره ایالت تحت فرمان خود می‌پرداختند، و بدین ترتیب در امور اداری و نظامی مجرب می‌شدند. هر شهزاده‌ای تربیت یافته و در فاصله ده - پانزده سالگی به سنجقی که برایش تعیین می‌گردید، اعزام می‌شد؛ و فرد باتجربه‌ای به عنوان «لالا» همراه او اعزام می‌گردید تا راه و رسم کشورداری را به شهزاده بیاموزد. علاوه بر «لالا» عده بسیاری نیز برای انجام خدمات مختلف همراه شاهزاده اعزام می‌شدند. شاهزادگان، مادران خود را نیز همراه خود به سنجق تعیین شده می‌بردند. شاهزادگانی را که به سنجقها فرستاده می‌شدند، «چلبی سلطان» می‌نامیدند.

از شاهزادگان عثمانی، آنها که مقام سنجق‌بیگی می‌یافتند، افرادی چون نشانجی، رئیس الکتاب و مقاماتی چون میر علم، میر آخور، قپو آغاسی (فرمانده تشریفات که از میان خادمان سفید انتخاب می‌شد)، و برخی ارکان دربار را همراه خود داشتند. طبق قانون، واگذاری سنجق به شاهزادگان در ادرنه صورت می‌گرفت.

چلبی سلطان‌ها یعنی شاهزادگانی که سنجق‌بیگی می‌شدند، در دوره معینی یعنی زمانی که به سن مناسبی می‌رسیدند، شخصاً دیوان تشکیل می‌دادند، و به امور مربوط به سنجق خود رسیدگی می‌کردند، و در صورتی که شاهزاده‌ای کم‌سن و سال بود، انجام این وظایف بر عهده لالایش می‌بود. به‌طور کلی رسیدگی به مسائل، و تمام تشریفات زیر نظر «لالا» صورت و انجام می‌گرفت. «لالا»ها از میان افراد مورد اعتماد حکومت انتخاب می‌شدند. شاهزادگان حق واگذاری زعامت و تیول را داشتند. فرمان و منشور صادر کرده، و زیر فرامینی را که صادر می‌کردند و به جایی می‌فرستادند، با طغرای که بیانگر اسمشان بود، مهمور می‌ساختند. منتهی مراتب واگذاری تیول و صدور فرمان را به دولت مرکزی گزارش می‌کردند تا در دفتر کل ثبت اراضی، ثبت گردد.

تا اواسط قرن پانزدهم بنا به مقتضیات زمان شهرهایی چون از میت، اسکی شهر، بورسه، آیدین، کوتاهیه، اسپارتا، بالیکیسیر، انطالیه، آماسیه، مانيسا و سیواس، مراکز حکومتی شاهزادگان صاحب سنجق بودند.

شاهزادگان عثمانی، یا به همراه پدرشان و یا به تنهایی در جنگها شرکت می‌کردند، و اگر

همراه پدر عازم جنگ می شدند، فرماندهی یکی از جناحها و یا اینکه فرماندهی نیروی ذخیره را در پشت جبهه عهده دار می شدند.

در میان شاهزادگان عثمانی اتفاق افتاده بود که با به سلطنت رسیدن برادری، برادر دیگر به ادعای سلطنت، دست به عصیان بزند. چنانکه در اواخر نیمه دوم قرن چهاردهم، ساوجی بیگ علیه پدرش سلطان مراد اول، دست به قیام زد.

یادداشت‌های فصل چهاردهم

۱. پس از تجزیه دولت عثمانی، چون هر یک از شاهزادگان عثمانی، در ایالتی به ادعای سلطنت برخاست، لذا این دوره، دوره فاصله سلطنت و یا «دوره فترت» نام گرفت. برخی از تاریخ‌های متأخر بی آنکه ویژگی‌های یک سرزمین واحد عثمانی را در نظر بگیرند، از شاهزادگانی چون سلیمان و موسی، تنها به خاطر اینکه در ادرنه اقامت داشتند، به عنوان سلطان سلیمان و سلطان موسی یاد کرده‌اند که خطاست.

فصل پانزدهم

تشکیلات نخستین دولت عثمانی

«دیوان» از جمله تشکیلات و سازمانهای مرکزی

شورا و اجلاسیه هیأت وزیران که به ریاست شخص سلطان، و یا در غیاب وی به ریاست وزیر اعظم تشکیل می‌شد، «دیوان» نام داشت که در پایتخت و یا محلی که پادشاه آنجا بود، تشکیل می‌شد. تصمیمات نهایی مربوط به امور کشور و دولت در «دیوان» اتخاذ می‌شد. دیوان عثمانی حدود نیم قرن، دیوان ایلخانان را الگوی خود ساخت. همان‌گونه که در زمان ایلخانان، وزرا نه از میان نظامیان که «ارباب سیف» نامیده می‌شدند. بلکه از میان دبیران و دانشمندان برگزیده می‌شدند؛ در دوره عثمانیان نیز تا زمان صدر اعظمی جندرلی قراخلیل، وزرای اعظم از میان صنف علما انتخاب می‌شدند. یعنی وزرای منتخب از میان علما، به کار لشگری نمی‌پرداختند، و مقام فرماندهی لشکر جدا از مقام وزیر اعظم بود. ولی زمانی که جندرلی قراخلیل، با لقب خیرالدین هم مقام وزیر اعظمی، و هم فرماندهی اردو را به دست گرفت، از آن پس، وزرای اعظم هر دو مقام و مسئولیت را عهده‌دار شدند، و مقام بیگلربیگی یعنی فرماندهی لشکر که تا آن تاریخ در درجه نخست اهمیت قرار داشت، به مقام درجه دو تنزل یافت.

«دیوان» هر روز صبح بعد از نماز با حضور پادشاه تشکیل می‌شد، و درباره مسائل مختلف خواه مسائل مربوط به دولت و حکومت، و خواه مربوط به مسائل مردم اعم از لشکری، اداری، مالی، حقوقی و عرفی، تصمیم‌گیری می‌کرد.

در دیوان علاوه بر سلطان، وزیر اعظم، و سایر وزرا، قاضی عسکر، دفتردار (رئیس مالیه) و نشانجی نیز عضو دیوان محسوب شده و شرکت می‌کردند. امور لشکری و عرفی را وزیر اعظم، امور شرعی و حقوقی را قاضی عسکر، و امور مالی را دفتردار مورد بررسی قرار داده،

نظرات خود را اعلام می‌داشتند. نشانجی رئیس دبیران و دبیرخانه دیوان بود، که امور مربوط به اراضی، خالصجات و واگذاری زعامت و تیول به او محول می‌شد و وی آنها را در دفتر کل ثبت اراضی و املاک، ثبت می‌کرد. وضع و تنظیم قوانین مربوط به این مسائل نیز از وظایف او بود. طغرانیسی بر فرمانها، منشورهای حکام، والیها، و سنجق‌بیگها و ویووداها نیز بر عهده او بود. در آن تاریخ، رئیس‌الکتاب که رئیس کاتبان و دبیران بود، زیر نظر نشانجی انجام وظیفه می‌کرد.

جلسات دیوان از اواسط قرن پانزدهم به بعد، چهار روز در هفته (از شنبه تا سه‌شنبه) تشکیل می‌شد. پادشاه در هر محل و منطقه‌ای که بود، «دیوان» نیز همانجا تشکیل می‌گردید.

وزیر اعظم و وزرا

در اوایل دوران حکومت عثمانیان، دیوان تنها یک وزیر که از صنف علما برگزیده می‌شد، داشت. بعدها، زمانی که بر تعداد وزرا افزوده گشت، وزیر اول، وزیر اعظم نام گرفت. اولین وزیر اعظم، و یا وزیر اول «نخست‌وزیر» جندرلی‌زاده علی پاشا بود. در زمان وی، هنگامی که مقام وزارت به تیمور تاش پاشا نیز داده شد، علی پاشا وزیر اول، و یا وزیر اعظم نامیده شد. وزرا سه توغ که نشان وزارت بود، داشتند (۱). توغها را پادشاه به آنها می‌داد، در صورت فوت و یا عزل، توغها از وزرا بازپس گرفته می‌شد.

در اواخر دوره سلطنت محمد فاتح، سلاطین عثمانی شخصاً ریاست دیوان را بر عهده می‌گرفتند، ولی بعد، این مقام به وزیر اعظم واگذار شد و «اطاق عرض» (سالن تشریفات) به همین جهت به وجود آمد.

تا اواخر قرن پانزدهم، تعداد وزرا تقریباً از سه وزیر تجاوز نکرد. وزیر اعظم وکیل و نماینده مطلق پادشاه بود و به نشانه این نمایندگی و وکالت، مهر طلایی بیضی شکل پادشاه که نامش روی آن حک شده بود، نزد وی بود. مسئولیت تمامی امور بر عهده وزیر اعظم بود، تمامی عزل و نصبها، و تشریفات با تصمیم وی، و با اجازه سلطان، انجام می‌گرفت، و در آن تاریخ هیچ خواسته و تصمیمات وزیر اعظم از جانب پادشاه رد نمی‌شد.

بیگلربیگها

در اوایل، مقام بیگلربیگی (فرماندهی لشکر) فقط یکی و دارنده این مقام (بیگلربیگ) مسئول تمام امور لشکری بود، و در امر حکومت، پس از پادشاه امر و تصمیم او نافذ بود. سلیمان پاشا پسر اورخان فرمانده لشکر وی (بیگلربیگ وی) بود، و بعد از فوت وی، این مقام

به لالا شاهین پاشا واگذار شد. ولی در آن ایام یعنی در زمان سلطان مراد اول، زمانی که وزیر جندرلی خلیل خیرالدین پاشا، مقام فرماندهی لشکر را نیز بر عهده گرفت، مقام بیگلربیگها، یک درجه تنزل یافت، با این همه، همچنان صاحب نفوذ بودند. پس از گسترش دامنه فتوحات در روم ایلی، چون اداره امور آناتولی و روم ایلی توسط یک بیگلربیگ مشکل می نمود، لذا دو مقام بیگلربیگی (یعنی بیگلربیگ روم ایلی و بیگلربیگ آناتولی) به وجود آمد. بعدها هم بر تعداد بیگلربیگها افزوده گشت و هم از قدرت و اختیارات آنان کاسته شد، با این همه، بیگلربیگها مقام فرماندهی کل لشکریان ایالات خود را همچنان حفظ کردند. بیگلربیگها تاجی دو توغی و تیولهایی که «خاص» (خالصه) نامیده می شد و معاش آنها محسوب می شد، داشتند. هنگام عملیات جنگی، تمامی سنجق بیگها و سپاهیان تیولدار بیگلربیگی (ایالت) تحت فرمان او قرار گرفته، و در محلی که از قبل تعیین شده بود، به اردوی اصلی می پیوستند. اما چون در دوران اولیه حکومت این خاندان، شاهزادگان به عنوان سنجق بیگ به ایالت آناتولی اعزام می شدند، لذا نفوذ و قدرت بیگلربیگهای آناتولی به پای نفوذ و قدرت بیگلربیگهای روم ایلی نمی رسید. میزان نفوذ بیگلربیگهای آناتولی بر سنجق بیگها در حدود یک بازرسی و کنترل کلی بود. سنجق بیگها خود مستقیماً با مرکز حکومت مکاتبه می کردند. اما در زمان جنگ، بیگلربیگها فرماندهان لشکریان ایالت خود بودند. بیگلربیگها تنها مسئول اداره مرکز ایالت خویش بودند.

سنجق بیگها

سنجق بیگها از نظر سلسله مراتب، تابع بیگلربیگها بودند و علاوه بر تیول و اقطاع آزاد مناطق تحت حکمرانی خود، مسئول امور اداری (دولتی) و لشکری و نیز تأمین آسایش و امنیت منطقه خود بودند. رسیدگی و کنترل تیول و اقطاع آزاد بر عهده صاحبان تیول بود. سنجق بیگها که تاج یک توغی داشتند، نیز برای امرار معاش، خالصجاتی در اختیار داشتند. هنگام وقوع جنگ، هر سنجق بیگ، پس از گردآوری سپاهیان تیولدار منطقه خود، تحت فرمان بیگلربیگ ایالت خود، عازم جنگ می شد. مسئول تیول شهرستانها (شهرستانها در تقسیمات کشوری کوچکتر از شهرها بودند)، که سوباشی نامیده می شدند، حفظ نظم و امنیت شهرستان خود را عهده دار بودند.

همان گونه که در بخش مربوط به شاهزادگان عثمانی اشاره شد، در برخی از سنجقها، فرزندان ذکور پادشاه که آنها را «چلبی سلطان» می گفتند، مقام سنجق بیگی داشتند. اختیارات آنها بیشتر از سایر سنجق بیگها بود، حتی در زمان جنگ نسبت به بیگلربیگهای آناتولی و روم

ایلی مقام و مرتبه‌ای برتر داشتند.

تقسیمات کشوری

سرزمینهای تحت اداره عثمانیان، از نظر تقسیمات کشوری و لشکری از پایین به بالا، عبارت بود از روستا، بخش (شهرستان)، سنجق (شهر) و بیگلریک لیق (استان = ایالت). روستائیان که رعایا نامیده می‌شدند به سه بخش مهم تحت عناوین روستائیان دیرلیق (تیول) وقف و ملک تقسیم می‌شدند (۲). حل و فصل دعوا و اختلافات شرعی و حقوقی روستائیان (بجز مسائل نظامی) بر عهده قاضیان محلی بود در قضاها (بخشها = شهرستانها) که از اجتماع روستاها به وجود می‌آمد، قضات، فرماندهان دسته و گروه، و سوباشی عهده‌دار مسئولیت بودند. تأمین نظم و آرامش در قضاها، بر عهده سوباشی‌ها بود، و همان‌گونه که اشاره شد، قضات به امور شرعی و عرفی رسیدگی می‌کردند. مفهوم قضا که تا زمانهای اخیر متداول بود، ناشی از آن بود که رسیدگی به امور عرفی و شرعی آن بر عهده قاضی بود، و تا عصر حاضر نیز رایج است (۳). نام سنجقها که متشکل از تعداد زیادی قضا بود و امروزه آن را ایلچه می‌نامند، مشخص است. نواحی و اراضی گرفته شده از هر یک از امرای آناتولی، به صورت سنجقهای جداگانه‌ای درآمد، و برخی از آنها نیز به اقتضای موقعیتی که داشتند، سنجق بیگ‌نشین (مرکز سنجق بیگ) شدند. در دوره‌ای که از تاریخ آن سخن می‌رود، دو بیگلریک‌نشین آناتولی و روم ایلی وجود داشتند، که از نظر درجه اهمیت، بیگلریگی روم ایلی برتر و مهمتر از آناتولی بود. ماناستر مرکز بیگلریگی روم ایلی، و کوتاهیه مرکز بیگلریگی (استان) آناتولی بود، ابتدا تا زمانی که کوتاهیه به صورت سنجق شهزاده‌نشین باشد، آنکارا مرکز بیگلریگی بود و بعد کوتاهیه مرکز دائمی بیگلریک‌نشین گردید.

عثمانیان در اوایل دوران خود، بنا به مقتضیات، مرکز حکومت خود را مدام تغییر می‌دادند. بیلجق، ینی شهر، ازینق و بورس، مرکز حکومت امیرنشین کوچک عثمانی بود، ولی پس از گسترش دامنه فتوحات در روم ایلی، ادرنه ابتدا به صورت موقت، و بعدها به طور دائم مرکز حکومت عثمانیان در دوران مورد بحث و تا فتح استانبول گردید.

نحوه اداره اراضی

عثمانیان همانند دولت سلجوقیان بزرگ، سلجوقیان آناتولی و امیرنشینهای آناتولی — که قبل از عثمانیان تشکیل پیدا کرده بود — در سرزمینهایی که فتح می‌کردند، اراضی را تقسیم کرده به اداره‌اش می‌پرداختند. در دوره اسلام، سه نوع زمین به صورت خراجی، عشری و

امیری وجود داشت و عثمانی‌ها پس از تصرف اراضی امیرنشینهای آناتولی، تقسیمات اراضی را به همان شکل اولیه پذیرفته بودند، و تمامی سرزمینهایی را که در روم ایلی تصرف کردند البته به‌استثنای اراضی متعلق به کلیساها و صومعه‌ها، به صورت اراضی امیری یعنی اراضی دولتی درآوردند.

زمینهایی که «اراضی امیریّه» (۴) و یا «اراضی مملکت» نامیده می‌شدند، زمینهای متعلق به دولت بودند که این اراضی بر حسب عشریه، مالیات و عوارض، و بهره‌دهی، به قطعات بزرگ، متوسط و کوچک تقسیم شده بود. به کسانی که بر روی این زمینها به کار کشت و زرع می‌پرداختند، رعایا گفته می‌شد. اراضی کشوری را که به تصرف درمی‌آمد (به‌استثنای باغ، و باغچه و مراتع موجود در شهرها)، اراضی امیریّه (دولتی) به حساب آورده، به ثبت می‌رساندند، و آنها را به شرط کشت و زرع و بایر نگذاشتن، به صاحبان و مالکان اولیه‌شان واگذار می‌کردند. آنها با رعایت شرایط به کشت و زرع زمینها می‌پرداختند و در صورت فوت مالکی، زمینها را به فرزندان مالک انتقال می‌دادند. زمینهای امیری (امیریّه)، به سه نوع، خاص، زعامت و تیول، تقسیم شده بود. کسانی که در زمینهای دولتی (امیری) کشت و زرع می‌کردند، عشریه و مالیات سالانه آن را نه به خزانه دولت (که عبارت بود از گندم و غلات و آذوقه و یا معادل آن پول) بلکه باید به کس و یا محلی که دولت تعیین می‌کرد — در مقابل انجام خدمات — پرداخت کنند. در صورتی که عشریه و مالیات به سپاهی صاحب تیول اختصاص داده شده بود، رعایا می‌بایست آن را به وی تحویل دهند، و سپاهی تیول‌دار نیز همچنان که در بخش مربوط اشاره شد، در مقابل دریافت این عشریه و مالیاتها، می‌باید در زمان وقوع جنگ، در جنگ شرکت کند؛ و در صورتی که زمینها جز اراضی خاص و یا زعامت بود، عشریه و مالیاتها به صاحبان آن اراضی خاص یا زعامت پرداخت می‌شد. به مالیاتهايي که صاحبان اراضی خاص، زعامت، و تیول از این سه نوع زمین واگذار شده به آنها، اخذ می‌کردند، دمیرلیق (پولی برای امرار معاش و رفاه) گفته و صاحبان آنها را «صاحب ارض» می‌نامیدند. صاحب ارض، زمانی که رعایا وظیفه خود را نسبت به زمینی که به وی واگذار شده، انجام نمی‌داد، به نیابت از فرمانروا، می‌توانست زمین را از وی گرفته، به کس دیگری واگذار کند و به همین جهت او را «صاحب ارض» می‌گفتند.

در دوره عثمانیان علاوه بر اراضی دولتی (اراضی امیریّه)، اراضی دیگری به نام «وقف» و «ملک» نیز وجود داشت، این اراضی با داشتن تفاوتهایی با اراضی دولتی، به مؤسسات، و یا در ازای انجام خدمات به بعضی از افراد واگذار شده بود. بالطبع این اراضی نیز رعایایی داشتند که زمینها را کشت و زرع می‌کردند. عشریه و مالیات زمینهای «وقف» (موقوفات) به

مؤسسه‌های دینی، علمی و اجتماعی اختصاص یافته بود. رعایای موقوفات، مالیات و عشریه خود را به متولی مؤسسه‌ای می‌پرداختند که آن موقوفه به آن اختصاص یافته بود و متولی نیز به موجب وقفنامه آن را به مصارف مقتضی و مربوط می‌رساند. اراضی موقوفه، غیر قابل فروش و غیر قابل انتقال به دیگری بود و به عنوان هدیه نیز قابل واگذاری نبود. اگرچه امکان داشت گاهی زمینهای وقفی به صاحب اصلی آن یعنی دولت داده شود یا به زمینهای دولتی منضم گردد، اما این گونه موارد بسیار اندک بود. علت آن نیز افزایش زمینهای موقوفه، و کمبود زمینهایی بود که برای دفاع از کشور، به نظامیان واگذار می‌شد.

اراضی ملک نیز در ازای انجام خدمات واگذار می‌شد، که خود شامل چند نوع بود. فروش، اهدا، و یا تقسیم تمامی این نوع از زمینها آزاد بود و کسی حق اعتراض و یا مداخله در این مسئله را نداشت. ولی دولت در صورت تمایل می‌توانست زمین را وقف کرده و یا به فرزندان صاحب ملک انتقال دهد.

در مورد رعایا و یا روستائینی که در زمین به کشت و زرع می‌پرداختند، باید گفت که آنها، رعایای شخص و یا مؤسسه‌ای محسوب می‌شدند که مالیات و عشریه به آن شخص و یا آن مؤسسه پرداخت می‌شد. رعایا به شرط کشت و زرع و آباد کردن زمین، می‌توانستند زمین را برای خود نگهدارند، در غیر این صورت «صاحب ارض» مزرع‌اش را گرفته به دیگری واگذار می‌کرد. تمامی این فعل و انفعالات و معاملات صورت گرفته در مورد این اراضی، در دفاتر تحریر (دفاتر ثبت اراضی)، منعکس و ثبت می‌گردید. نقل و انتقال این اراضی از کسی به کس دیگر نیز در این دفاتر نوشته می‌شد. در صورتی که یکی از رعایا فوت می‌کرد، پسرش بجای پدرش صاحب آن اراضی می‌شد. سند این انتقال توسط صاحب ارض (خاص، زعامت و یا تیول) به او داده شد. در صورت بروز اختلاف میان صاحب ارض و رعایا، یا قاضیان محلی به اختلاف آنها رسیدگی می‌کردند، و یا بنا به دستوری که از مرکز صادر می‌شد و یا به طریق دیگر رسیدگی می‌گردید. همان‌گونه که رعایا در مقابل صاحب ارض حق دفاع از خواسته و حقوق را داشت، صاحب ارض نیز دارای چنین حقی بود.

با توجه به مراتبی که شرح داده شد، هرچند «صاحب ارض» به منزله ولینعت رعایا، و صاحب زمینی بود که وی بر روی آن کار می‌کرد، ولی حق نداشت نسبت به او ستم روا داشته و یا به میل و دلخواه خویش عمل کند، و در صورتی که چنین می‌کرد، مورد پیگرد قرار می‌گرفت، و در صورت لزوم تیولش از وی بازپس گرفته می‌شد. در واقع زمین، نه به رعایا، و نه به «صاحب ارض» تعلق داشت، بلکه از آن دولت بود. دهقان (رعایا) موظف به کشت و زرع، و آباد کردن زمین، و «صاحب ارض» نیز مکلف و موظف به انجام وظایفش بود. از

این رو، زمین مذکور غیر قابل فروش و غیر قابل بخشش بود. ولی در صورتی که صاحب کشور یعنی پادشاه می خواست، می توانست زمین مذکور را به صورت اراضی «موقوفه» و یا «ملک» در اختیار مؤسسه و یا در ازای انجام خدمتی به هرکس که می خواهد، قرار داده، و واگذار کند.

یادداشت‌های فصل پانزدهم

۱. توغ یک واژه ترکی است. در زمان عثمانیان یک دسته از موی دم اسب را چیده و آن را به صورت گلوله و یا هلال درآورده، بر سر تیر یا چوبی باریک نصب کرده، و توغ درست می‌کردند. موهای توغ را قرمز، رنگ آمیزی می‌کردند، بر سر این موهای رنگ‌شده، کلاهک ظریفی آمیخته از موهای سیاه و سفید قرار داشت. وزرا سه، بیگلربیگها، دو، و سنج‌بیگها، یک توغ داشتند.
۲. در اوایل به تمامی مردم روستاها اعم از مسیحی و مسلمان، رعایا گفته می‌شد، و این عنوان بعدها فقط در مورد غیر مسلمانها به کار برده شد.
۳. به موجب تغییر و تعدیلاتی که صورت گرفت، در تشکیلات اساسیه (قانون اساسی)، ولایتها، «ایل»، قضاها (شهرستانها)، «ایلچه»، و ناحیه‌ها «بوجاق» نام گرفت.
۴. در کشورهایی که به طریق استبدادی اداره می‌شدند، زمین و رعایا از آن «امیر» یعنی پادشاه بود. بدین جهت در بیان و تعبیر فعلی، به زمینهایی که از آن دولت بود، زمینها و یا «اراضی امیریه» گفته می‌شد.

فصل شانزدهم

تشکیلات نظامی عثمانیان

اجمالی از تشکیلات نظامی

در تشکیلات نظامی عثمانیان، تأثیر کم و بیش سلجوقیان آناتولی، ایلخانان و مملوکان مصر را می‌توان دید. نیروهای عثمانی شامل سه نیروی قپوقلی، ایالت — که نیروهای مرزی نیز جزء آن محسوب می‌شدند — و نیروی دریایی بودند.

نیروهای قپوقلی، متشکل از پیاده‌نظام «ینی‌چری» جبه‌جی، توپچی و آتلی بولوکلر (دستجات سواره) بودند. این دو گروه نظامی، ویژه سلطان بوده، و نیروهای حقوق‌بگیر مرکز حکومت، و در همه جا همراه پادشاه بودند.

در مورد نظامیان ایالات باید گفت که این نیروها در درجه اول عبارت بودند از سپاهیان تیول‌دار، و نیز «یایا» «مُسَلِّم» «عزب» همچنین «آق‌نجی‌ها» که در مرزهای روم ایلی مستقر بودند. در نیروی دریایی عثمانیان در دوران اولیه که تازه تأسیس و تشکیل یافته بود، ملوانان و دریانوردان، عزبها و نیز در زمان وقوع جنگ سپاهیان تیول‌دار خدمت می‌کردند.

دولت عثمانی در اوایل کار به علت آنکه دولتی کوچک بود، و نیروی نظامی کافی برای فتوحات در اختیار نداشت، لذا، برای جبران این کمبود، در آغاز کار برای تسلط بر سرزمینهای دیگر، به فکر استفاده از نیروهای نظامی والی‌نشینها و شاهزاده‌نشینهای امپراتوری بیزانس و بالکان، که زیر نفوذ خود درآورده بود، افتاد، و طبق معاهده‌های منعقد، آنان را مکلف و موظف گردانید تا هنگام وقوع جنگ تعداد معینی نیرو در اختیار این دولت قرار دهند. علاوه بر این، در مواقع اضطراری از امیرنشینهای آناتولی نیز علیه صلیبیون، کمک — هرچند کم — دریافت می‌کردند.

نظر به اینکه عثمانیان، در تشکیلات نظامی خود، قبل از به وجود آوردن اجاقهای قپوقلی،

دست به ایجاد رسته و گروه‌های «یایا» و «مُسَلِّم» زدند، از این رو در اینجا ابتدا از این دو گروه سخن می‌رود.

«یایا»ها و «مُسَلِّم»ها

غازی اورخان بیگ، هنگامی که بنای دولت عثمانی را پی افکند، بنا به توصیه وزیرش علاءالدین پاشا (۱) و قاضی جندرلی قراخلیل، بجای نیروی سواره نظام عشیره‌ای، نیرویی یکهزار نفری مرکب از سواره نظام و پیاده، تحت عنوان «یایا» (پیاده نظام) و «مُسَلِّم» از جوانان ترک تشکیل داد، و بعدها بنا به اقتضای زمان، بر تعداد آنان افزود. بنابراین، پیروزیهای اولیه غازی اورخان و سلطان مراد اول، مدیون «یایا»ها، «مُسَلِّم»ها و نیروهای عشیره‌ای بود. در زمان جنگ به افراد نیروهای «یایا» و «مُسَلِّم» روزانه دو آقچه حقوق پرداخت می‌کردند. به هنگام صلح نیز عشریه و مالیات زمینهایی که به آنها واگذار نشده بود، به آنان پرداخت می‌شد. «یایا»ها و «مُسَلِّم»ها، تا اواسط قرن پانزدهم، نیروهای بالفعل مسلح بودند. بعدها با افزایش تعداد نفرات قبیولی‌های پیاده و سواره، آنها در پشت جبهه در کارهایی نظیر امور حمل و نقل، استخراج معادن، احداث قلعه‌ها، و خدمات کشتی‌سازی مورد استفاده قرار گرفتند.

نیروهای قبیولی

اجاق عجمی‌ها

با گسترش دامنه فتوحات عثمانیان در روم ایلی، چون به وجود سرباز بیشتر نیاز پیدا شد، لذا، برای تأمین این نیروها، دولت عثمانی در صدد برآمد تا اسرای مسیحی را مدتی به شیوه ترکها تحت تعلیم و تربیت قرار دهد و یک دسته نظامی از آنان به وجود آورد. از این روی، مقرر شد که از هر پنج اسیری که طی جنگ به دست سپاهیا می‌افتاد، یک اسیر سهم دولت باشد، و بلافاصله به اجرای این تصمیم پرداخته شد و این سرآغاز تشکیل اجاق ینی چریها بود (۳).

ایجاد و تشکیل اجاقهای ینی چری و عجمی، در زمان سلطان مراد اول، و به توصیه قاضی عسکر جندرلی قراخلیل، و ملا رستم قونوی مطرح شد. برای تربیت سرباز جهت اجاق ینی چریها، برای نخستین بار ابتدا اجاق عجمی در گلیولی تشکیل شد، اسرا در ابتدا، مستقیماً جذب این اجاق شده، با دریافت روزانه یک آقچه، در وسائط نقلیه (کشتی) که بین گلیولی،

چارداق و لاپسکی در رفت و آمد بودند، خدمت کرده، و بعد تحویل اجاق ینی چریها می شدند. ولی چون این اسرا با به دست آوردن کوچکترین فرصت دست به فرار می زدند، لذا، رسم و شیوه مذکور تغییر یافت. بنا بر اصول و شیوه جدید، مسیحیان خردسالی که در جنگها به اسارت در می آمدند، ابتدا بین روستاییان آناتولی تقسیم می شدند، و با دریافت دستمزدی اندک کار می کردند، و بعد از آنکه در روستاها، اصول، قواعد و رسوم ترکها و اسلام را فرامی گرفتند، و خود را با شرایط محیط تطبیق می دادند، با روزی یک آقچه حقوق، در اجاق عجمی ها ثبت نام می کردند، و بعد از آنکه مدتی در این اجاق خدمت کردند، با روزی دو آقچه حقوق، وارد اجاق ینی چریها می شدند. اجاق عجمی های گلیولی متشکل از هشت رسته یا گروه بود. این کودکان را که پس از اسارت به خدمت گرفته می شدند، «پنجیک اوغلانی» (پسر پنج یک) می گفتند. زیرا دولت بجای مالیات از پنج اسیر، یک اسیر را به عنوان سهم خود برمی داشت، و اگر دولت نیازی به اسرای بیشتر نداشت، در این صورت، مالیات اسرا، به نفع خزانه دولت گرفته می شد. بیشتر این اسرا در تهاجمات گرفته می شدند.

بعد از جنگ آنکارا، به علت متوقف شدن کار فتوحات و اختلاف و مجادلات داخلی، گرفتن اسیر برای مقاصد ذکر شده در فوق نیز متوقف گردید، و برای تأمین و تکمیل کادر اجاق قپوقلی ها، در اوایل با وضع قانونی، تعدادی از اطفال اتباع مسیحی در روم ایلی را به عنوان «دوشیرمه» به خدمت گرفتند. این اطفال پس از جمع آوری برای خدمت نزد دهقانان آناتولی فرستاده شده و بعد جذب اجاق عجمی ها می شدند. اطفال خوش چهره، زیبا و خوش اندام اسرای پنجیک (پنج یک) و «دوشیرمه» را برای اعزام و خدمت در دربار و کاخها، جدا می کردند و پس از تربیت در کاخ دیگر، به کاخ سلطان اعزام می شدند.

افراد اجاق عجمی ها، علاوه بر اجاق ینی چریها، برای خدمت در رده های جبه جی، توپچی و کارگاههای کشتی سازی نیز فرستاده می شدند، و نیازهای آنان نیز از این طریق تأمین می شد. اشاره شد که تأمین اجاق عجمی ها از بین کودکان اتباع مسیحی، در چهارچوب قانون صورت می گرفت. نقائص قانون «دوشیرمه» بنا به نیاز و مقتضیات زمان، بتدریج تعدیل و رفع شده و کامل گردید. اصول «دوشیرمه» به موجب قانون چنین بود:

مأمور مسئول «دوشیرمه» با فرمانی که در دست داشت به منطقه محل مأموریت خود می رفت و با یاری قاضیهای محلی و سپاهیا، در بخشها و شهرها می گشت و توسط مسئولان کلیساها، کودکان اتباع مسیحی را جمع آوری می کرد.

به موجب قانون، مسیحیانی که تنها یک فرزند داشتند، از قانون «دوشیرمه» معاف بودند، و فرزند برای خدمت نزد پدر می ماند. ولی یکی از پسران خانواده هایی که بیش از دو پسر

داشتند، مشمول قانون و اصول «دوشیرمه» می‌شد. در انتخاب این کودکان دقت می‌شد که اولاً از خانواده‌ای اصیل و صاحب تبار بوده و ثانیاً متوسط‌القامه باشند. کودکان کوتاه‌قد، کوسه، و آنهایی که با رفت و آمد در قصبه‌ها و شهر، چشم و گوششان باز شده بود، به خدمت گرفته نمی‌شدند. در میان کودکانی که جمع‌آوری می‌شدند، آنهایی که چهره‌ای زیبا و اندامی بلندبالا داشتند، برای خدمت در کاخ برگزیده می‌شدند، این پسر بچه‌ها از بین کودکان و نوجوانان هشت تا هیجده‌ساله انتخاب می‌شدند. کودکان جمع‌آوری شده از هر منطقه‌ای به صورت قافله‌های یکصد و پنجاه الی دویست نفری که «سورو»^۱ نامیده می‌شدند به مرکز حکومت فرستاده می‌شدند، و طبق دفتری که در دست بود، کاملاً مورد معاینه قرار گرفته، و پس از آنکه هویتشان کاملاً تثبیت شد، به آنا تولی فرستاده می‌شدند، و در موعد مقرر به اجاق گلیولی تحویل داده می‌شدند. بعدها اجاق استانبول جایگزین اجاق گلیولی شد. فرمانده و ارباب گلیولی، عالمرته‌ترین افسر اجاق محسوب می‌شد.

اجاق ینی‌چری‌ها

اجاق ینی‌چری‌ها که افراد پیاده‌نظام نیروی مخصوص سلطان عثمانی را تشکیل می‌دادند، در سال ۱۳۶۳م. تشکیل شد. گسترش دامنه فتوحات در شبه جزیره بالکان، وجود یک نیروی پیاده‌نظام دائمی را اقتضا می‌کرد و پایه‌های این تشکیلات با ایجاد اجاق عجمی‌ها افکنده شد. دوشیرمه‌ها و اسرای مسیحی پس از تربیت در اجاق عجمی‌ها با روزی دو آقچه وارد اجاق ینی‌چری‌ها می‌شدند، و بعد نسبت به سابقه و شایستگی و استعدادشان مقرریشان افزایش می‌یافت.

افراد اجاق ینی‌چری که با ارزشترین نفرات اجاق قپوقلی بودند، در جنگها، در قلب سپاه که سلطان آنجا قرار داشت، مستقر می‌شدند. در جبهه جنگ پادشاه سوار بر اسب در پشت سر و یا در میان آنها قرار می‌گرفت. هنگام عزیمت به جنگ و یا در اردوگاهها، ینی‌چری‌ها در اطراف سلطان قرار گرفته و از وی محافظت می‌کردند.

اجاق ینی‌چری‌ها تا اواسط قرن پانزدهم، متشکل از یک صنف و رسته به نام «گروه پیاده‌نظام» و یا «جماعت» بود و از سال ۱۴۵۱م. به بعد، پس از الحاق دسته دیگری به نام «سکبان‌ها» این اجاق شامل دو رسته و صنف گردید، در سالهای بعد گروه دیگری تحت نام «آغا بولوکلری» تشکیل گردید که در جلد دوم از آن سخن خواهد رفت.

۱. Sürü، به معنی، گروه، دسته و رسته است (م).

بتدریج بر تعداد رسته‌های پیاده‌نظام (یا یا بولوک لری) و یا «جماعت» افزوده شد و تا جایی که به حدود یکصد و یک رسته و گروه رسید، رسته‌های سکبان نیز، شامل سی و چهار رسته بود، که شصت و پنجمین گروه «جماعت» را تشکیل می‌دادند. هر جماعتی قرارگاه و یا پایگاهی مخصوص خود که به نام اودا (آدا) و نیز آتشی‌خانه و علامتی ویژه خود که «نشان» نامیده می‌شد، داشت.

هر جماعت و یا گروهی یک فرمانده گروه به نام «چورباچی» داشت، و در رسته‌های «سکبان» و یا «آغا بولوک لری» این فرمانده را «بولوکباشی» می‌گفتند. علاوه بر این، در هر یک از این گروه‌ها، افسرانی به نام «کدخدا»، «آداباشی»، «وکیل خرج»، «بیرقدار» و «باش اسکی» خدمت می‌کردند.

بالاترین فرمانده ینی‌چری‌ها، ینی‌چری آغاسی «فرمانده ینی‌چری‌ها» نامیده می‌شد، و سکبان‌باشی، مقامی پایتر از او داشت. «اجاق کدخداسی» (کدخدای اجاق)، و یا «قل کدخداسی» (کدخدای غلامان)، «زاغا راجی باشی»، «سانسونجی باشی»، «تورناجی باشی»، «باش چاووش» و «مُحضر آغا» با رعایت سلسله مراتب از فرماندهان گوناگون اجاق بودند. علاوه بر ینی‌چری آغاسی و «سکبان‌باشی» اجاق دارای عضو عالی‌رتبه دیگری به نام «ینی‌چری افندسی» یعنی کاتب و دبیر اجاق بود. وی همراه با هیأتی از دبیران که در خدمتش بودند، دفاتر اجاق را تنظیم کرده، و به امور پرداخت حقوق و ثبت نام از افراد تازه‌وارد می‌پرداخت. انتصاب و یا عزل وی در صلاحیت وزیر اعظم بود.

حقوق ینی‌چری‌ها هر سه ماه یکبار پرداخت می‌شد، پرداخت حقوق ینی‌چری‌ها در درون کیسه‌های چرمی — که از قبل آماده می‌شد — در روز سه‌شنبه، قانون بود. حقوق آنها بر حسب ماه عربی یعنی ماه سال هجری قمری پرداخت می‌گردید. سه ماهه اول سال هجری قمری یعنی محرم، صفر، ربیع‌الاول، «مَصَر» نام داشت که از ترکیب حروف اول این سه ماه تشکیل یافته بود. سه ماه دوم یعنی ربیع‌الآخر، جمادی‌الاول و جمادی‌الآخر، «رجج» نامیده می‌شد. ماه‌های هفتم، هشتم و نهم یعنی ماه‌های رجب، شعبان و رمضان «رَشَن» (۴) و ماه‌های شوال، ذیقعد، و ذیحجه با انتخاب حرف آخر ماه شوال، و دو حروف اول دیگر از ماه‌ها «لذذ» نامیده می‌شد.

ینی‌چری‌ها کلاهی از نمد سفید که «بُورک» نامیده می‌شد، و مخصوص ترک‌های مناطق مرزنشین و برای مشخص‌تر شدن از دیگران بود، بر سر می‌نهادند. از پشت «بُورک» (کلاه)

پارچه‌ای که آن را «یاتر تما^۱» می‌گفتند، آویزان بود که بر روی گردن ینی‌چری می‌افتاد و قسمتی از شانه و پشت او را می‌پوشاند. افراد ینی‌چری، کلاهشان را کج، و افسران‌شان راست، بر سر می‌نهادند. کلاه افسران سرمه‌دوزی شده بود که آن را «اُسکوف^۲» می‌گفتند.

غذای ینی‌چریها در مطبخ قرارگاهشان پخته می‌شد، هزینه غذا، از پولی که هر هفته از خود ینی‌چریها جمع‌آوری می‌شد، تأمین می‌گردید. هر اُرتا (ادا) خود یک آشپزباشی داشت که خود از افسران اجاق محسوب می‌شد. هر مجرمی به‌استثنای قاتل، چون در مطبخ «اورتای» خود بازداشت می‌شد، از این‌رو، مطبخ حکم «توقیف‌خانه» یعنی بازداشتگاه را نیز داشت.

اجاق ینی‌چریها، پرچم و دسته موزیک خود را داشت. افراد اجاق خود را مستحب به حاجی بکناش ولی، از فرقه بابایی‌ها می‌دانستند که در نیمه دوم قرن سیزدهم می‌زیست، و آن را پیر، و مراد اجاق خود می‌دانستند. زیرا «آلپرن^۳»ها و بابایی‌ها در تأسیس و تشکل اجاق تأثیر داشتند. چون در آن زمان و حتی قبل از آن تاریخ، هر صنف و سازمان ورسته‌ای برای خود شیخ یعنی پیر و مرادی داشت، لذا، اجاق ینی‌چریها نیز از این رسم تبعیت کرده بودند. در اوایل تأسیس اجاق ینی‌چریها برای تعلیم تیراندازی با تیر (بعدها تعلیم تیراندازی با تفنگ)، یک مرکز تعلیمات که «تعلیمات خانه» نامیده می‌شد وجود داشت که در آنجا تمرینهای لازم صورت می‌گرفت و این مرکز (تعلیمات خانه)، افراد اجاق را در مورد چگونگی تیراندازی و به‌دست گرفتن قبضه تفنگ تعلیم می‌داد. ینی‌چریها در طی این قرون (در نیمه دوم قرن چهاردهم و نیمه اول قرن پانزدهم) جنگ‌افزارهایی چون تیر، کمان، شمشیر، سپر، نیزه و کارد به کار می‌بردند. در جنگها، برای کندن سنگر، بیل و کلنگ نیز در اختیارشان قرار داده می‌شد.

هنگام تشکیل دیوان، عده‌ای از ینی‌چریها به نوبت برای محافظت از دیوان، گمارده می‌شدند. بعد از خاتمه جلسات دیوان، ینی‌چریها پس از آنکه از آشی که از مطبخ دیوان برایشان آورده می‌شد، می‌خوردند، به قرارگاههای خود باز می‌گشتند. پرداخت پولی تحت نام «انعام و بخشش جلوس» به افراد اجاق قپوقلی هنگام جلوس سلطان جدید بر تخت سلطنت، و نیز پرداخت وجوهی به نام انعام و بخشش جنگ، هنگامی که سلطان برای اولین بار عازم جنگ می‌شد، به آنها، قانون بود.

ینی‌چریها در اورته «اورتا» و یا دستجات خود صندوقهای کمک جداگانه‌ای داشتند.

1. Yatirtma.

2. Üskuf.

3. Alperen.

آنهايي که در مضيقه پولی قرار می گرفتند از این صندوقها، با بهره ای اندک پول قرض می گرفتند. برخی از هزینه های گروهها نیز از محل بهره ای که این صندوقها می گرفتند، تأمین می شد. ماترک هر ینی چری بدون وارث تبدیل به پول شده به صندوق گروه واریز می شد.

هنگامی که پادشاه شخصاً عازم جنگ می شد، تمامی ینی چریها — به استثنای افراد بیمار — همراه پادشاه می رفتند. تنها ینی چریهایی برای محافظت از قرارگاهها، بجا می ماندند، و در صورتی که خود پادشاه عازم جنگ نمی شد، ولی به وجود و شرکت ینی چریها در جنگ نیاز پیدا می شد، در آن صورت تعدادی از آنها — با توجه به نیازی که اعلام می شد — تحت فرماندهی یکی از افسران، اعزام می شدند. فرمانده ینی چریها، فقط همراه پادشاه عازم جنگ می شد. در جبهه های جنگ، در جلو ینی چریها که در جناح مرکزی اردو (قلب سپاه) قرار داشتند، توپچیا و در جلو آنها نیز، سربازان پیاده نظام عزب قرار می گرفتند.

ینی چریها سالانه، لباس زیر خود، و نیز پالتویی را که از چوخای محلی ساخته می شد و هزینه آنها را دولت می پرداخت، می گرفتند. و رنگ این پالتوها آبی سیر بود که پارچه آن در کارخانه های فیلوردین و سلانیک بافته می شد. لباسهای زیر ینی چریها نیز از کرباسهایی که در ترخاله واقع در تسالیا (تسالی) — که امروز جزو یونان است — و نیز در قزلبه توزلا، ادرمیت، برگمه، مانيسا، تیره و از میر در آناتولی غربی بافته می شد، تهیه می گردید.

شورا و مجلسی تحت عنوان «دیوان فرمانده» تحت ریاست فرمانده ینی چریها (ینی چری آغاسی)، و با شرکت فرماندهان اجاق در روزهایی معین تشکیل می گردید که به امور و مسائل مربوط به اجاق در این دیوان رسیدگی می شد. کاتب و دبیر اجاق یعنی «ینی چری افندی سی» نیز از اعضای این دیوان بود.

هرگاه یکی از افراد اجاق ینی چری ارتقا پیدا می کرد، یا جزو گروههای عالی یا متوسط اجاق سواره نظام قپوقلی درمی آمد، و یا اینکه به عنوان سپاهی تیولدار اجاق را ترک می کرد. دادن بهای زین و ترکش و نیز یک رأس حیوان به ینی چریهایی که جزو سواره نظام قپوقلی درمی آمدند، از طرف دولت، قانون و رسم بود.

اجاق جبه جی ها

جبه به معنی زره است. ولی عثمانیان معنی گسترده تری بدان داده بودند. بدین جهت در حکومت عثمانی، به اجاق افرادی که به ساختن و یا تهیه تیر، کمان، سپر، شمشیر، تفنگ، تبر، بیل و گلنگ، گلوله، باروت و سایر نیازمندیهای جنگی می پرداختند، «اجاق جبه جی» گفته می شد. این اجاق جنگ افزار و سایر وسایل جنگی مورد نیاز ینی چریها را توسط اشتران و

قاطران حمل کرده، و در جبهه‌های جنگ میان ینی‌چریها توزیع می‌کرد، و بعد از جنگ دوباره آنها را جمع‌آوری می‌نمود، لوازم و وسایلی را که به تعمیر احتیاج داشتند، تعمیر کرده در انبارهای اسلحه نگهداری می‌کرد. بالاترین مقام اجاق جبه‌جی‌ها که به گروه‌های متعددی تقسیم می‌شد، جبه‌جی‌باشی (فرمانده جبه‌جی‌ها) بود، و «کدخدای اجاق» در مقامی پایتر از وی قرار می‌گرفت. بالطبع اجاق جبه‌جی‌ها، افسرانی به نام «بولوک‌باشی» (فرمانده گروه) داشت. افراد این اجاق، از اجاق عجمی‌ها تأمین می‌گردید.

اجاق توپچی‌ها

اجاق توپچی‌ها که به منظور ساختن توپ و گلوله توپ و تیراندازی آن تشکیل شد، از اجزاء پیاده‌نظام تشکیلات قپوقلی بود. اردوی عثمانی، نخستین بار در جنگ اول کوسووا در ۱۳۸۹، از توپ استفاده کرد، در اجاق توپچی‌ها، بخشی که در آن توپ ساخته می‌شد، و بخش و گروهی که وظیفه تیراندازی و شلیک توپ را بر عهده داشت، از هم متمایز بودند. ساختن توپ در مراکز توپ‌سازی موجود در مرکز حکومت حتمی و الزامی نبود، و اکثراً هنگام محاصره قلعه‌ای، در نزدیک آن قلعه مبادرت به ریختن توپ می‌شد. چنانکه در زمان سلطان مراد دوم هنگام جنگ‌های موره و آلبانی، و نیز هنگام محاصره استانبول که بعداً صورت گرفت، این چنین عمل شد، مواد و لوازم ضروری توپ توسط اشتران برای ریختن توپ به مقابل و نزدیکی قلعه‌ها برده شد.

توپچی‌باشی عالیرتبه‌ترین افسر اجاق توپچی‌ها بود. افراد این اجاق نیز، از اجاق عجمی‌ها تأمین می‌گردید. رسته‌های توپچی هنگام جنگ‌ها، در جلو ینی‌چریها به ردیف ایستاده و با توپهایی که آنجا مستقر می‌کردند، در مقابل حملات دشمن، از ینی‌چریها محافظت می‌کردند. بعدها با تکمیل توپ‌سازی و تکامل فن توپچگری، برای حمل توپها توسط ارابه‌ها، هرچند اجاق دیگری تحت عنوان «اجاق ارابه‌چیان توپ» از بخشی از نیروی پیاده‌نظام قپوقلی‌ها به وجود آمد، ولی تاریخ تأسیس این اجاق متعلق به زمانهای متأخر بود.

سواره‌نظام قپوقلی

در پیروزیهای عثمانیان در طی یک قرن و نیم، سواره‌نظام قپوقلی نیز همانند ینی‌چریها، نقش و سهم چشمگیری داشتند. این سواره‌نظام از افراد «ایچ اوغلان لاری» اندرون و بیرون، و نیز ینی‌چریهای ترفیع یافته، تشکیل یافته بود. به موجب قانوننامه، اجاق قپوقلی‌ها در زمان سلطان مراد اول و بنا به توصیه تیمور تاش پاشا به وجود آمد که مرکب از دو دسته «سپاه» و

«سلاحدار» بود، و بعدها چهار دسته دیگر تحت عناوین «علوفه جیان راست»، «علوفه جیان چپ»، «غریبهای راست» و «غریبهای چپ» به این اجاق اضافه شدند که مجموعاً شامل شش رسته و یا گروه و دسته شدند.

اجاق سواره نظام نیز همانند اجاق ینی چریها، جزو نیروهای ویژه پادشاه بود و افراد آن از نظر رتبه و حقوق برتر از ینی چریها قرار داشتند. اما از لحاظ خدمت و نفوذ، ینی چریها بر آنها پیشی داشتند. هنگامی که از رسته‌های ینی چری و یا افرادی از کاخ، وارد اجاق سواره نظام قیوقلی می‌شدند، این عمل و انتقال را «ارتقاء گروه»^۱ می‌نامیدند. مهمترین رسته سواره نظام قیوقلی از اواسط قرن پانزدهم به بعد، رسته «سپاه» بود. در اوایل فرزندان دولتمردان عثمانی نیز در این رسته پذیرفته می‌شدند. این اجاق به مرور زمان به سیصد رسته تقسیم شد. هر رسته شامل بیست - سی نفر سواره نظام بود، و به رسته سپاه، «قرمزی بایراق» (بیرق یا پرچم سرخ) نیز می‌گفتند. رسته «سلاحدار» بعد از رسته سپاه قرار داشت که نام دیگرش «ساری بایراق» (بیرق یا پرچم زرد) بود. تا زمان سلطان محمد فاتح، «رسته سلاحدار» در اولویت قرار داشت، ولی بعد از آن چون فرزندان رجال و دولتمردان وارد رسته سپاه شدند، از این رو، این رسته در درجه اول اهمیت قرار گرفت. این رسته نیز به مرور زمان خود به دویست و شصت رسته تقسیم شد.

چهار رسته «علوفه جیان راست»، «علوفه جیان چپ»، «غریبهای راست» و «غریبهای چپ» بعداً در قرن پانزدهم به اجاق قیوقلی‌ها اضافه شدند، ولی تاریخ و سال دقیق تشکیل این رسته‌ها مشخص نیست. علوفه جیان راست که آنها را «یشیل بایراق» (بیرق و یا پرچم سبز)، می‌گفتند شامل یکصد و پنج رسته، و علوفه جیان چپ، شامل یکصد رسته، و هر یک از رسته‌های غریبهای راست و چپ، خود به یکصد رسته فرعی تقسیم شده بود، افراد «ایچ اوغلانها» وارد رسته علوفه جیان می‌شدند، و از افراد مسلمان غیر «دوشیرمه» که کاربردشان در جنگها دیده شده بود، برای رسته غریبها استفاده می‌شد. رسته سپاه از بین این شش رسته بالاترین میزان حقوق روزانه را دریافت می‌کرد، و سایر رسته‌ها به ترتیب سلسله مراتب حقوق کمتری می‌گرفتند.

سواره نظام قیوقلی هنگامی که همراه پادشاه عازم جنگ می‌شدند، در طرفین وی یعنی راست و چپ پادشاه حرکت می‌کردند، رسته سپاه در طرف راست و رسته سلاحدار در طرف چپ پادشاه قرار می‌گرفتند. در سمت راست رسته سپاه، علوفه جیان راست، و در سمت چپ

رسته سلاحدار نیز علوفه‌جیان چپ قرار داشتند و رسته غریبه‌های راست و چپ نیز در سمت راست و چپ افراد مذکور حرکت می‌کردند.

رسته‌های سپاه و سلاحدار در میدین جنگ از چادر پادشاه، و علوفه‌جیان چه در جنگ و چه در قرارگاهها، از پرچمهای سلطنتی، و غریبه‌ها نیز از مهمات و جنگ‌افزارها و نیز خزائن اردو محافظت می‌کردند.

افراد شش رسته مذکور چون به کار پرورش احشام می‌پرداختند، لذا در مناطق پرمرتع که از مرکز حکومت (استانبول) چندان دور نبود، سکونت می‌کردند. اسلحه آنها شامل تیر، کمان، سپر، زوبین، تبر، شمشیر بزرگ منحنی، و یا خنجر، و شمشیری کوتاه — که قداره نامیده می‌شد و از زین آویزان می‌کردند — و نیز، گرسی چوبین که بوزدوغان نامیده می‌شد، بود. تیرها را در ترکی می‌بستند، قرار می‌دادند، و در جنگها، بسته به موقعیت و شرایط، هر یک از این سلاحها را مورد استفاده قرار می‌دادند.

هر یک از رسته‌های شش‌گانه که تشکیل اجاق سواره‌نظام قیوقلی را می‌دادند، خود فرمانده جداگانه‌ای داشتند. مانند فرمانده رسته سپاه، فرمانده رسته سلاحدار و فرمانده علوفه‌جیان راست و ... از نظر سلسله مراتب و مقام فرمانده رسته سپاه ارشدتر از دیگر فرماندهان رسته‌ها بود. هر یک از رسته‌ها، سرکرده‌هایی نیز برای خود داشت، هر یک از مناطقی که سواره‌نظام در آنجا ساکن و مستقر بودند و در خارج از استانبول قرار داشت، خود مأموری به نام «کدخدایری» (کدخدای محل) داشت.

نیروهای ایالتی

سواره‌نظام تیول‌دار

نظام تیول‌داری و یا اقطاع سبب به وجود آمدن سواره‌نظام تیولدار که نیرومندترین سنگ بنای امپراتوری عثمانی را و نیز مهمترین نقش در گسترش این امپراتوری را داشت، گردید، که این نظام در حکومت‌های ترک — اسلام قبل از عثمانیان — نیز رایج بود. سپاهیان تیول‌دار (صاحب زمین) در مقابل خدمتی که به دولت و حکومت می‌کردند، از روستائینی که در زمینهایشان کار می‌کردند، عشریه و مالیات می‌گرفتند که آن را «دیرلیک» (درآمد حاصل از زمین)، و خود سپاهی را نیز «صاحب ارض» می‌گفتند.

دولت عثمانی نیز همانند سایر دولتهای ترک در فتوحات خویش نظام تیول را اجرا کرده و آن را تکمیل نمود، و بدین ترتیب سپاهیان صاحب تیول در مقابل درآمدهای حاصل از

زمینهایشان از دولت حمایت و حفاظت می‌کردند.

درآمد سالانه سپاهیان تیول‌دار، از محل زمینهایشان بسته به قدمت، خدمت و کاربردشان، و با توجه به افزایشی که در حقوقشان صورت می‌گرفت، مابین یکهزار آقچه تا نوزده هزار و نهصد و نود و نه آقچه در نوسان بود، و نوزده هزار و نهصد و نود و نه آقچه، بالاترین رقم درآمد سالانه آنها بود. تیولی که درآمدش بیشتر از رقم فوق باشد، وجود نداشت. درآمد مابین بیست هزار و یکصد هزار آقچه را «زعامت» می‌گفتند و درآمد بیشتر از یکصد هزار آقچه نیز «خاص» (خالصه) نامیده می‌شد.

درآمدهای حاصله از تیولها و اقطاعات، به سپاهیهای صاحب تیول اختصاص یافته، و عشریه مالیات این قبیل زمینها، به خزانه دولت واریز نمی‌شد. یعنی صاحبان این‌گونه درآمدها که روستائیان به آنها پرداخت می‌کردند، خود و یا توسط نمایندگانشان اخذ کرده، و در ازای این درآمد، خدمت نظامگیری انجام می‌دادند و در جنگها شرکت می‌کردند. یعنی دولت، عشریه و مالیاتی را که می‌بایست سالانه از روستائیان دریافت کند، در ازای خدمات نظامی سپاهی‌ها به آنان واگذار می‌کرد، و سپاهی تیول‌دار در مقابل این درآمد، هنگام بروز جنگ، خود با دو یا سه نفر سواره نظام — که نسبت به بزرگی و یا کوچکی و نیز تعداد افراد روستایی فرق می‌کرد — و آنها را «جبلی» می‌گفتند، با تجهیزات کامل در جنگها شرکت می‌کرد. در قانون عثمانی تصریح شده بود که هر سپاهی صاحب تیول باید در ازای چند هزار آقچه، چند سواره نظام به جنگ اعزام دارد. تأمین تمامی هزینه‌های «جبلی» به عهده اربابش یعنی سپاهی صاحب تیول بود. زمین هر سپاهی صاحب تیول در صورتی که بدون عذر موجه از شرکت در جنگ خودداری کرد، بازپس گرفته می‌شد، و بر میزان درآمد آنهايي که منشأ خدماتی می‌شدند، نیز افزوده می‌گشت. به موجب قانون، هر سپاهی تیول‌دار موظف به سکونت در همان منطقه یعنی جایی که سنجقش محسوب می‌شد، بود.

در صورت فوت یک سپاهی تیول‌دار، بخشی از زمین و تیولش اگر فرزند ذکوری داشت، به وی واگذار می‌شد، و در صورتی که سپاهی صاحب تیول فرزند ذکوری نداشت، تیول را منحل کرده، آن را بنا به مصلحت و توصیه عالیه‌ترین مأمور و افسر صاحب تیول آن منطقه که «آلای بیگی» می‌گفتند، به یکی از افراد نظامی مناسب واگذار می‌کردند.

سپاهیان صاحب تیول در هر سنجقی به دستجاتی تقسیم شده بودند. هر دسته فرماندهی به نام «سوباشی» و نیز مأمورانی تحت عناوین پرچمدار و چاووش داشت. هر ده رسته تحت فرماندهی یک «آلای بیگ» بود. هر آلای بیگ با افراد تحت فرمانش، هنگام وقوع جنگ، تحت فرمان سنجق بیگها، و سنجق بیگها نیز با افراد تحت فرمان خود، زیر نظر شاهزادگانی که

«چلبی سلطان» نامیده می‌شدند و یا بیگلربیگها، عازم جنگ می‌شدند. یک‌دهم تعداد سپاهیهای تیول‌دار هر منطقه به نوبت، هم برای حفاظت و تأمین آسایش و امنیت منطقه و هم برای انجام کارهای دوستانش که عازم جنگ شده بودند و نیز نظارت بر امور کشت و کار، در منطقه می‌ماندند و از رفتن به جنگ معاف بودند. در صورتی که سپاهیان بنا به ضرورت جنگ، فصل زمستان نیز مجبور به ماندن در اردو می‌شدند، افرادی از بین آنها که «خرجلیق‌چی» نامیده می‌شدند، به منطقه خود بازگشته، و پس از جمع‌آوری عایدات و تأمین هزینه دیگر سپاهی‌ها، دوباره به میادین جنگ بازمی‌گشتند.

تیول و اقطاع عثمانیان، انواع مختلفی نظیر «قلیچ تیماری» (تیول شمشیر)، «اشکنجی تیماری» (تیول شرکت در جنگ)، «به نوبت تیماری» (تیول متناوب و به نوبت)، «ملک تیماری» (تیول قلمرو)، و «مستحفظ تیماری» (تیول نگهبان) داشت که در جلد دوم از آنها سخن خواهد رفت. درباره «زعامت» که بالاتر و بیشتر از مقدار تیول بود که به آلای بیگها، و سایر افسران عالیرتبه و همچنین اهل قلم و دیوان واگذار می‌شد، در جلد دوم توضیح داده خواهد شد. اصول زعامت با تفاوتهایی چند شبیه تیول بود که در جلد دوم هنگام بحث مجدد تشکیلات تیول و اقطاع، بدان پرداخته خواهد شد.

عزب‌ها

عزب به معنی مجرد و ازدواج نکرده است. عزب‌ها جوانان نیرومند، مجرد، سالم و سر حال ترک بودند که از منطقه آناتولی گردآوری می‌شدند. عزبها سربازان پیاده نظام سبک اسلحه اردوی عثمانی را تشکیل می‌دادند. تأمین هزینه و مخارج زندگی آنها به عهده مردم منطقه‌ای بود که عزبها از آن منطقه گردآوری می‌شدند. آنها مجهز به تیر، کمان، و سپر بودند. بر حسب نیاز از هر بیست - سی خانوار یک نفر عزب گرفته می‌شد تعداد آنها در دوره مورد بحث حدود پانزده - بیست هزار نفر بود.

عزبها در جنگها پیشاپیش قلب سپاه قرار گرفته در معرض نخستین حملات بودند. پشت عزبها، توپها، و پشت توپها نیز ینی‌چریها قرار می‌گرفتند. هنگام شروع جنگ، عزبها به سمت یمین و یسار محلی که قرار گرفته بودند، می‌رفتند و راه را برای فعالیت توپها باز می‌کردند. علاوه بر عزبهای مذکور، عزبهای نیروی دریایی و قلعه‌ها نیز وجود داشتند که اینها در سالها و تاریخهای بعد به وجود آمدند.

آقنجی‌ها

آقنجی‌ها سواران (سواره نظام) سبک اسلحه‌ای بودند که از ترک‌ها تشکیل یافته بودند. آنها در مرزهای قلمرو عثمانی مستقر شده، و تابع تشکیلات و سازمانی منظم و کامل بودند. آنها با حملات نخستین خود به قلمرو دشمن و گرفتن اسرای، اطلاعات لازم را در مورد منطقه مورد نظر به دست می‌آوردند، و بعداً در آن سرزمین مستقر می‌شدند.

مهمترین کار و وظیفه آقنجی‌ها عبارت بود از خدمات اکتشافی، شناسایی سرزمینهای دشمن به منظور گشودن راه برای عبور سپاه، ممانعت از دام‌گستری دشمن، محافظت از محصولات مسیر اردو، به اسارت گرفتن افراد دشمن به منظور کسب اطلاعات، و مشخص کردن راه عبور رودخانه‌ها برای پل بستن؛ و به خاطر وظایفی این چنین، آنها چهار - پنج روز زودتر و جلوتر از اردو حرکت می‌کردند. آنها همچون قوای موتوریزه امروز، چون بسیار سریع حرکت و عمل می‌کردند، لذا در متزلزل ساختن روحیه دشمن، تأثیر و نقش به سزایی داشتند. آقنجی‌ها در این حملات که به قیمت جانشان هم تمام می‌شد، غنایم بسیاری به دست می‌آوردند.

آقنجی‌های عثمانی، در مناطق مختلف حضور داشتند، و هر منطقه‌ای فرماندهی برای خود داشت. فرمانده یک‌هزار نفر از آقنجی‌ها را «بین‌باشی» (مین‌باشی)، فرمانده صد نفر را «یوزباشی» و فرمانده ده نفر را «اون‌باشی» می‌گفتند، و همان‌گونه که اشاره شد، در رأس همه آنها نیز فرمانده آقنجی‌ها قرار داشت که وی را سنج‌بیگ آقنجی‌ها نیز می‌گفتند.

حمله صورت گرفته، زمانی «آقن» (تهاجم) نام می‌گرفت که عمل حمله تحت فرمان فرمانده آقنجی‌ها، صورت گرفته باشد، و در صورتی که فرمانده آقنجی‌ها در تهاجم شرکت نمی‌کرد، و نیرویی که برای تهاجم می‌فرستاد، یکصد و یا بیشتر بود، این تهاجم را «حرامیگری»، و چنانچه تعداد شرکت‌کنندگان در تهاجم (آقن)، کمتر از یکصد نفر بود، آن را «چته» می‌گفتند.

آقنجی‌ها دفاتری مخصوص داشتند که در این دفاتر اسامی، هویت و مشخصات آقنجی‌های هر منطقه، با اسم فرماندهانشان ثبت می‌شد. آقنجی‌ها به دو نوع «آقنجی‌های تیول‌دار» و «آقنجی‌های معاف از مالیات» تقسیم می‌شدند.

آقنجی‌ها در روم ایلی، در مناطق مختلف و به صورت اجاق و تشکیلات جداگانه حضور و فعالیت داشتند که هر تشکیلاتی با نام فرمانده خود شناخته می‌شد. در اوایل دوران فتوحات عثمانی‌ها، تنها آقنجی‌های اورنوزبیگ وجود داشتند، ولی بعدها با گسترش فعالیت و فتوحات عثمانی‌ها، آقنجی‌های آل میخال (فرزندان میخائیل)، تراخان‌بیگ و مالقوج (مالکوج) اوغلی

به وجود آمدند که به نام آقنجه‌های میخائیلی، تراخانی، و مالقوچ اوغلی شهرت داشتند و تا اواخر قرن شانزدهم شهرت خود را حفظ کردند و در فتوحات و پیروزیها خدمات شایانی از خود نشان دادند.

یادداشت‌های فصل شانزدهم

۱. مورخان عثمانی و برخی از مورخان خارجی متأثر از منابع ترکها، علاءالدین پاشای وزیر را با علاءالدین بیگ پسر عثمان غازی، اشتباه کرده‌اند، و ایجاد نخستین تشکیلات دولت در زمان اورخان بیگ را به این شاهزاده نسبت داده‌اند. در صورتی که در اوایل حکمرانی اورخان، علاءالدین پاشا، پسر حاجی کمال‌الدین پاشا، مقام وزارت را داشت و کارهایی که صورت گرفت به دست وی و همکارش جاندارلی (جندرلی) قراخلیل، انجام شد. نام این شاهزاده در اسناد و مدارک، علاءالدین بیگ ذکر شده است.
۲. زمینهایی که آن را «چیف‌تلیق» (مزرعه) می‌گفتند. برحسب قوت و ضعف زمین به سه نوع تقسیم می‌شد: هر هشتاد دُونوم Dömüm (هر دُونوم برابر ۹۴۰ متر مربع) زمین مرغوب و درجه یک، و یکصد دُونوم زمین متوسط و درجه دو، و یکصد و پنجاه دُونوم زمین ضعیف و کم‌قوت، یک مزرعه (چیف‌تلیق) به‌شمار می‌آمد.
۳. چون مقرر شد که از هر اسیر، یک اسیر را به پادشاه اختصاص دهند، تعدادشان فراوان شد، لذا جندرلی خیرالدین پاشا، توصیه نمود که آنها را به دست ترکها بپارند تا هم مسلمان شوند و هم زبان ترکی را فراگیرند و بعد ینی‌چری شوند. پس چنین کردند و بر تعداد ینی‌چریها افزوده شد (تاریخ نثری، ص ۱۹۸).
۴. با حروف اول ماههای رجب و شعبان، و حرف آخر ماه رمضان یعنی «نون» واژه و رمز «رشن» به‌وجود آمد.

فصل هفدهم

جریانهای فکری و مؤسسات علمی - اجتماعی عثمانیان

مراکز علمی خاور نزدیک در قرون چهاردهم و پانزدهم میلادی

سخنی دربارهٔ جریانات فکری شرق و غرب

جریانهای فکری، و علوم دینی و مثبت جهان اسلام که از اوایل دورهٔ حکومت عباسیان آغاز شد و در طی قرون شاخ و برگ زیادی پیدا کرد، در سرزمین اندلس نیز گسترش یافته و هم‌زمان با سقوط حکومت عباسی و نابودی آثار علمی و فکری در بغداد، این جریانات و حیات علمی در اندلس ادامه داشت.

فعالتهای علمی حاکم بر جهان اسلام اندلس به کشورهای همسایه نیز سرایت کرد و با بهره‌برداری از نوشته‌های عربی دربارهٔ علوم مثبت، و در سایهٔ تحقیقات دانشمندان والامقام مسیحی آشنا به زبان عربی، بویژه از نیمهٔ دوم قرن سیزدهم به بعد، جریانات و فعالتهای علمی در دانشگاههای کشورهای مسیحی شروع شد و با اینکه «بیکن»^۱ استاد دانشگاه اکسفورد که توصیه نمود زبان عربی باید آموخته شده، و آثار علمی عربی مورد استفاده قرار گیرد، خود مورد تحقیر قرار گرفت، ولی هم بیکن، و هم دانشمندان و افرادی چون رابرت کروستسته^۲، آرنولد دی ویلانود^۳، آلبرتوس ماگنوس^۴ (آلبرت دو ویلانوا) و دیگران با استفاده از آثار علمی عربی، تألیفاتی دربارهٔ علوم مثبت به وجود آوردند، در مقابل این رشد و جهش علمی و فکری در غرب؛ در شرق و در جهان اسلام، سقوط و انحطاط روزافزونی در مسائل علمی به وجود آمد، بویژه بی‌اعتنایی و کم‌توجهی نسبت به علوم مثبت همه‌جاگیر شد. با اینکه

1. Bacon (Bakon).

2. R. Krosteste.

3. Arnold di Vilanovd.

4. Albertus Magnus (Albert dö Villenova).

فعالیهایی دربارهٔ ریاضیات و علم هیئت در آسیای مرکزی چشمگیر بودند (در مراکزی مثل سمرقند و مراغه) ولی این فعالیتها، فقط کورسویی از فعالیتهای درخشان گذشته بود. در طی جریانهای علمی در غرب (نیمهٔ دوم قرن سیزدهم و قرن چهاردهم)، همزمان با رونق اومانیسم و به دنبال آغاز عصر رنسانس، با استفادهٔ کامل و مستقیم از آثار علمی و فلسفی زبان یونانی، فرهنگ اروپا رو به گسترش نهاد، و برعکس در قرن سیزدهم و قرون بعد، سیر قهقرای مستمر و مداوم در جهان اسلام آن زمان به وجود آمد. بدین جهت زمانی که فعالیتهای علمی در جهان اسلام دورهٔ ایستایی و سقوط خود را آغاز کرد، و از آن در ذیل سخن خواهد رفت، حاشیه‌نویسی و شرح‌نگاری بر برخی آثار دینی و ادبی، جای فعالیتهای علوم مثبت را گرفت که ذیلاً به اختصار به آن اشاره خواهد شد.

با مرگ ابوسعید بهادرخان در ۵۷۳۶ ه. ق. / ۱۳۳۵ م. و مجادلات و درگیریهای موجود بین رقبای سلطنت تا زمان تیموریان، لطامات فراوانی به فعالیتهای علمی ایران، خراسان، بخارا و سمرقند وارد آمد. ولی فعالیتهای علمی در زمان تیمور و پسرش شاهرخ، رو به گسترش نهاد، به‌طوری‌که آثار آن فراتر از قلمرو تیموریان نیز رفت. تا جایی که آثار سعدالدین تفتازانی (متوفی ۱۳۹۰ م.) و سید شریف جورجانی (متوفی ۱۴۱۰ م.) دو دانشمند بزرگ در کلام و اصول فقه، و مکاتب آنها که به یاری شاگردانشان تأسیس شد، در قرون بعد، در بین ترکها بویژه مدارس عثمانی‌ها تأثیر مداوم خود را نشان داد.

فعالیهایی که دربارهٔ فلسفه، منطق، فقه و اصول فقه در آسیای مرکزی به چشم می‌خورد، در مقایسه با فعالیتهای مشابه در سوریه و قاهره، قویتر و با فکر و اندیشه‌ای پیشرفته‌تر تعلیم و آموزش داده می‌شد. ولی در سوریه و مصر، تفسیر، حدیث، فقه، ادبیات و تاریخ نسبت به فلسفه و منطق، پیشرفت و گسترش بیشتری داشت، و فلسفه وحدت وجود به علت تعصب زیاد از حد، در آن مناطق، پیشرفت نداشته و رواج پیدا نکرده بود. در مقابل ارج و ارزشی که در ایران و آسیای مرکزی بر علوم عقلی داده می‌شد، در مصر و سوریه علوم نقلی رواج و توسعه داشت. هنگامی که شمس‌الدین ملافتاری متفکر بزرگ ترک به قاهره رفت، با وجود آنکه دانشمندان و علمای مصر، در صدد تحریک وی برآمدند، ولی به علت بیم از تعصبات دانشمندان آنجا، از بحث با علمای آن دیار دربارهٔ فلسفه وحدت وجود که خود به آن انتساب داشت، خودداری نمود.

با توجه به برتری مؤسسات علمی ایران، مصر، سوریه و آسیای مرکزی بر مؤسسات مشابه در آناتولی در طول قرون چهاردهم و پانزدهم، علمای آناتولی برای دورهٔ تخصص رهسپار ایران، مصر و آسیای مرکزی می‌شدند. از این علمای آناتولی، اظه‌بالی (اده‌بالی) پدرزن عثمان

غازی در شام، داود قیصری در قاهره، محسن قیصری در شام، قراخوجه (خواجه) علاءالدین در ایران، موسی قاضی زاده رومی در خراسان و ماوراءالنهر (۱)، ملافتاری (محمد بن حمزه) و بدرالدین سماوانی، در قاهره، علاءالدین رومی در سمرقند، و احمدی گرمیانی در مصر، دوره تخصص خود را گذراندند.

مشاهده می شود که در قرون چهاردهم میلادی ایران، ماوراءالنهر، سوریه و مصر از نظر فرهنگ برتر و پیشرفته تر از آناتولی بودند. اما از نیمه دوم قرن پانزدهم این برتری بتدریج رو به کاستی نهاد، و استانبول نامزد احراز مقام درجه اول گردید. چه خواه به خاطر بازگشت افرادی که دوره تخصص خود را در خارج گذرانده بودند، و خواه در سایه ورود دانشمندی که به علل مختلف به سرزمین و قلمرو عثمانیان مهاجرت می کردند، جریانات و فعالیت های علمی در ترکیه (عثمانی) به ناگهان اوج گرفت.

از بین این دانشمندان مهاجر می توان از شیخ محمد جزری و شیخ احمد جزری، ابن عرب شاه، و عبدالواجد هیئت شناس، فخرالدین عجمی، حیدر هروی، علاءالدین طوسی، سیدعلی عجمی، و فتح الله ریاضیدان، نام برد که در نیمه اول قرن پانزدهم وارد سرزمین عثمانی شدند. مهاجرت دانشمندان به قلمرو عثمانیان در نیمه دوم قرن پانزدهم رو به ازدیاد نهاد که از آن میان می توان از علی قوشجی، علاءالدین مصنفک، طیب کمال الدین تبریزی، طیب حکیم شاه قزوینی، طیب شکرالله شیروانی، عبدالله طیب و ریاضیدان، حکیم لاری، مظفرالدین علی شیرازی، ریاضیدان و هیئت شناس، و ادیس بتلیسی [مورخ] نام برد. علاوه بر آن تعداد زیادی از علما و هنرمندان (صنعتکاران) پس از تأسیس دولت صفوی در ایران، به قلمرو عثمانیان مهاجرت کردند.

با توجه به توضیحات مختصر فوق، به چگونگی پیشرفت فعالیت های علمی و فکری در کشور عثمانی، و چگونگی نامزدی احراز مقام اول از لحاظ فعالیت های علمی عثمانیان پی برده می شود.

عثمانیان در روم ایلی تنها به تصرف شهرها و قصبه ها بسنده نکردند و قصد کشورگشایی موقت را نداشتند، بلکه به موجب برنامه ای حساب شده و از قبل تدارک دیده شده، مهاجرانی را از آناتولی به مناطق به تصرف درآمده در روم ایلی انتقال داده، مستقرشان کردند، و بلافاصله به فعالیت های عمرانی در آن مناطق پرداخته، و با ایجاد مؤسسه های علمی - اجتماعی، آن مناطق را مملو به مهر ترکها کردند.

بویژه در روم ایلی که ساکنانش کلاً غیر مسلمان بودند، این مؤسسات چنان به سرعت ایجاد شد که سیاحانی که ده - پانزده سال بعد از اشغال این منطقه توسط عثمانی ها از آنجا دیدن

می‌کردند، در کمال شگفتی مناطق تحت اشغال روم ایلی را کاملاً به صورت شهرهای ترکها دیدند. با توجه به اینکه فعالیتهای اولیه عثمانیان در این مورد، در اسناد و مدارکی که امروز در دسترس است، منعکس شده است، دیگر لزومی به شرح مفصل آن نیست.

نخستین مؤسسات علمی عثمانی‌ها

اورخان غازی مؤسس دولت عثمانی، ضمن ایجاد تشکیلات کشوری، لشکری و قضایی، از ایجاد و تأسیس تشکیلات و مؤسسات علمی و اجتماعی نیز غفلت نکرد، و با ایجاد مسجد جامع، مؤسسه خیریه و مدرسه در ازنیق (ازنیک) که آنجا را مرکز امیرنشین کوچک خود قرار داده بود، نخستین گام را در این راه برداشت، و مدرسه ازنیق را در سال ۱۳۳۱م. یعنی یک سال پس از تصرف این شهر، تأسیس کرد، و داود قیصری از متفکران و علمای زمان را با بالاترین حقوق آن زمان یعنی سی آقچه در روز، به‌عنوان مدرس این مدرسه تعیین نمود. همچنین اورخان غازی با ایجاد و تأسیس مؤسسه خیریه‌ای در منطقه دروازه ینی شهر ازنیق، نخستین مؤسسه خیریه عثمانیان را بنا نهاد و در مراسم افتتاحیه این مؤسسه، ابتدا خود اورخان‌بیگ با تقسیم آتش بین مستمندان و مسکینان، و روشن نمودن قندیل‌های مؤسسه، حمایت و محبت خود را نسبت به مردم نشان داد.

قرار گرفتن متفکری چون داود قیصری، که در علوم ظاهر و باطن اطلاعات عمیقی داشت، در رأس مدرسه ازنیق و تدریس علم کلام یعنی فلسفه اسلام، ضمن سایر دروس، نشان‌دهنده اهمیت است که برای مدرسه ازنیق قائل بودند.

با گسترش وسعت و حدود مرزهای عثمانی، مؤسسات علمی و اجتماعی نیز در شهرهای مهم ایجاد و تأسیس می‌گردید. بعد از ازنیق، بزرگترین مدارس در بورسه ساخته شد. اورخان غازی علاوه بر مسجد جامع، مؤسسه خیریه، نقاهتخانه و رباط یعنی کانسروایی که ساخت، کلیسای موجود در حصار بورسه را نیز تبدیل به مدرسه نمود و برای طلاب این مدرسه، اتاقهایی ساخت، و موقوفاتی نیز برای این مدرسه اختصاص داد. همچنین مدرسی که توسط سلطان مراد اول، سلطان یلدرم بایزید، سلطان چلبی محمد، و سلطان مراد دوم در بورسه ایجاد و تأسیس گردید، از یک سو سبب پیشرفت و ترقی فعالیتهای علمی شد، و از طرف دیگر نیز ایجاد مدارس و مؤسسات درجه دو و سه توسط وزرا و بیگ‌ریگ‌ها، سبب پیشرفت و توسعه جریانات و فعالیتهای علمی در کشور عثمانی گردید.

در اواخر قرن چهاردهم مدرسه ازنیق دیگر اهمیت درجه اول خود را از دست داد، و مدارس بورسه جایگزین آن از نظر ارزش و اهمیت شدند. در مقابل سی آقچه یومیه مدرس

مدرسه ازنیق، به مدرس مدرسه سلطانیه که چلبی محمد در بورسه ساخت، روزانه پنجاه آقچه حقوق پرداخت می‌شد. همچنین پس از آنکه ادرنه در نیمه اول قرن پانزدهم در سایه امنیت به صورت مرکز حکومت (پایتخت) عثمانیان درآمد، شکل یک مرکز علمی را نیز بخود گرفت، و این بار مدارس بورسه در درجه دوم اهمیت قرار گرفتند. علاوه بر مسجد جامع، مؤسسه خیریه، خانه معلم، مسافرخانه و مولوی‌خانه، که به همت سلطان مراد دوم در ادرنه ساخته شد، مدرسه‌ای نیز احداث و تأسیس گردید که معلم و مدرسش روزانه یکصد آقچه حقوق دریافت می‌کردند و حقوق روزانه مدرس دارالحديث ادرنه نیز، پنجاه آقچه بود که از این لحاظ این مدرسه و دارالحديث در درجه اول اهمیت قرار داشتند. مدارس شهر ادرنه تا زمانی که سلطان محمد فاتح مدارس صحن - ثمان را در استانبول احداث کرد، همچنان مقام اول خود را حفظ کردند.

مدارس مذکور با توجه به دروسی که در آنها تدریس می‌شد، از نظر درجه‌بندی به مدارس عالی، متوسط و مقدماتی تقسیم می‌شدند. در آن زمان دروس علوم دینی، فلسفه، ریاضی و ادبیات در مدارس تدریس می‌شد. مدرسی که توسط پادشاهان عثمانی ساخته شده بود، در درجه اول اهمیت قرار داشتند. در این دوره از تاریخ عثمانی‌ها، هر شهری که مرکز حکومت (پایتخت) می‌شد، پیشرو حرکت‌های علمی و فکری بود، که این موقعیت شهرها در دوران بعدی عثمانیان نیز همچنان ادامه یافت.

مدارسی که توسط پادشاهان، وزرا و سایر رجال دولت عثمانی ایجاد و تأسیس می‌گردید، در اندک زمانی عامل مهمی در انتشار فرهنگ ترک بویژه در منطقه روم ایلی گردید. هنگام گسترش مرزهای عثمانی در آناتولی، تمامی مؤسسات علمی - اجتماعی تأسیس شده توسط امرای آناتولی با حفظ شرایط موقوفه‌هایشان، به فعالیتهای پیشین خود ادامه دادند.

درجه‌بندی و دروس مدارس

تا زمان سلطان محمد فاتح که مدارس «صحن» را احداث و تأسیس کرد، اطلاعاتی در مورد دروسهای مدارس و چگونگی سلسله مراتب آنها و نیز درجه‌بندی کلاسها در دست نیست. با این‌همه، در صورت مقایسه و بررسی چگونگی مدارس قدیمی و تشکیلات مدارس اواخر قرن پانزدهم، تا حدی امکان اظهار نظر وجود دارد.

مدارس عثمانی به‌استثنای بخش مخصوص تحصیلات عالی (معادل دانشکده)، به سه نوع مدارس «تلویح»، «مفتاح» و «حاشیه تجرید» تقسیم می‌شد. همچنین نوعی مدارس پایتتر نیز که در این مدارس قواعد یعنی صرف و نحو (دستور) تدریس می‌شد.

درسهای مدارس عثمانیان که تحصیلات عالیه نیز شامل آن می‌شد، از پایستری سطح به ترتیب عبارت بودند از گرامر (صرف و نحو)، منطق، فرائض، کلام، بلاغت، اصول فقه، فقه، اصول حدیث، حدیث و تفسیر، که برای توضیح هر یک از آنها، شروح و حواشی متعدد و مختصر و مفصل، و بسته به نوع مدارس، نوع آنها تغییر می‌کرد، یعنی در مدارس سطح پایین ابتدا مختصر و بعد در مدارس عالی مفصل خوانده می‌شد.

گرامر، همان کتاب صرف و نحو مختصر و مفصل عربی بود که شاگرد را برای فراگیری دروس اصلی آماده می‌ساخت. منطق، علمی است که فکر را به تکاپو وامی‌دارد، و رعایت اصول و قواعد آن از خطای ذهن جلوگیری کرده و اندیشه صواب و خطا را از یکدیگر متمایز می‌کند.

فرائض علمی است که کم و کیف و چگونگی میراث و ارث و میزان آنها را از نظر قوانین اسلام مشخص می‌کند، یعنی می‌آموزد که مال و ملک و دارایی یک مرده، چگونه باید بین وراثت تقسیم شود که درباره آنها، شرح و توضیحات دقیق و لازم نیز در فرائض وجود دارد. کلام فلسفه اسلامی است که به مسائل اعتقادی ارتباط دارد و این مسائل را با استناد استفاده از متافیزیک و علوم طبیعی به اثبات می‌رساند که آن را علم توحید نیز گویند.

بلاغت، درباره ادبیات و زبان عربی و زیباشناسی و از معانی، بدیع، بیان (۲)، عروض، قافیه، و جز آن بحث می‌کند، که هم به‌طور مختصر و هم به‌طور مفصل تدریس می‌شد. فقه علمی است که از اعمال و افعال مربوط به مسائل دینی، نظیر نماز، روزه، زکوة، حج، بیوع، شفعة (۳) و سایر احکام عبادی اسلام بحث می‌کند، و اصول فقه نیز که نقطه پایانی و نهایی علوم شرعی محسوب می‌شود، و از اصول آن بحث می‌کند، علمی است که با سلسله قواعدی کلی و با استناد به احکام و دلایلی نظیر کتاب و سنت، اجماع امت، و قیاس فقها، احکام شرعی را به وجود می‌آورد. به‌طور خلاصه باید گفت که این علم مسائل دینی را با استناد به دلایل شرعی حل و فصل می‌کند که این نیز مانند سایر علوم خود بخش مختصر و مفصل در مدارس دارد.

نظر به اینکه تدریس دروس تحصیلات عالی یعنی اصول حدیث و حدیث و تفسیر، خود یک کار مهم و تخصصی به‌شمار می‌رفت، بنابراین محدثان و مفسران یعنی مدرسان تحصیلات عالی نسبت به مدرسان سایر علوم در مقام و موقعیت بالاتری قرار داشتند. با توجه به اینکه در جلد دوم کتاب اطلاعات مفصلی درباره چگونگی درجات مدارس و دروس از قرن پانزدهم به بعد، به دست داده خواهد شد، لذا در اینجا به همین مختصر بسنده می‌شود.

سیر و جریانهای ادبی عثمانیان

در نیمه دوم قرن چهاردهم و نیمه اول قرن پانزدهم میلادی

مقدمه‌ای درباره قرن چهاردهم

برای پیگیری جریانهای ادبی حاکم بر سرزمینهای موجود در قلمرو عثمانیان، بویژه آگاهی از سیر ادبیات و جریانهای ادبی امیرنشینهای آناتولی در قرن چهاردهم ضرورت دارد (۴). در قرن چهاردهم میلادی فرمانروایان عثمانی نیز همانند امرای آناتولی، به زبان ملی خود اهمیت فراوانی می‌دادند، و برای پیشرفت و گسترش زبان ترکی و تبدیل آن به زبان رسمی خدمات زیادی کردند. اسناد و مدارک رسمی بسیاری در دست است که مکاتبات رسمی عثمانیان در قرن چهاردهم به زبان ترکی ساده انجام می‌گرفت و نویسندگان و شعرای بسیاری، اکثر آثار منظوم و مثنوی خود را به زبان ترکی نوشتند و سرودند.

نخستین آثار

منظومه قلعه مقفع^۱ اثر دورسون، فقیه مشهور، منظومه قلعه سلاسل (آنکارا) اثر نقیب اوغلی، و منظومه قلعه جنادیل اثر معن اوغلی حسن اهل بی‌بازاری (بیگ‌بازاری) از جمله نخستین آثار ترکی به‌شمار می‌آیند (۵).

بعدها، زمانی که سرزمینهای متعلق به امیرنشینهای آناتولی به تصرف عثمانیان درآمد، همراه با تعداد زیادی از مؤسساتی که در محدوده و چهارچوب این امیرنشینها وجود داشتند، بسیاری از علما و ادبای این امیرنشینها نیز وارد خدمت عثمانیان شدند، و خدمات فراوانی به توسعه زبان ملی (ترکی) و جریانهای فکری نمودند، و باید گفت که عثمانیان همان‌گونه که در آناتولی وحدت سیاسی به‌وجود آوردند، از نظر علم و ادبیات نیز به ایجاد چنین وحدتی نایل آمدند.

شیخ اوغلی

علاوه بر منظومه‌هایی که بدان اشاره شد، لازم است از دو اثر دیگر که در اواخر قرن چهاردهم نوشته شد، نام برده شود. یکی از این دو اثر عبارت است از داستان خودشید و فرحشاد اثر منظوم شیخ اوغلی مصطفی اهل کوتاهیه که به شیوه مثنوی سروده شده، و دیگری نیز

۱. قلعه مقفع در ابالت یمن بود (م).

اسکندرنامه اثر شاعر احمدی اهل کوتاهیه.

با اینکه سرودن داستان خورشید و فرحشاد، به نام سلیمان‌شاه حکمران و امیر گرمیان آغاز شد، ولی پس از فوت وی، به دامادش یعنی سلطان بایزید اهدا شد، شیخ اوغلی مصطفی که مصاحب و در عین حال نشانجی و دفتردار امیر گرمیان بود، در سال ۱۳۳۴م. به دنیا آمد و در اوایل قرن پانزدهم یعنی سال ۱۴۱۳م. فوت کرد. منظومه‌های دورسون فقیه، نقیب اوغلی و معن اوغلی، در قیاس با منظومه شیخ اوغلی ساده‌اند. ولی در داستان خورشید و فرحشاد، کم و بیش کلمات فارسی و عربی به کار برده شده است. شیخ اوغلی با احاطه و تسلطی کامل اشعار فارسی را به ترکی ترجمه کرده، و اشعارش با اینکه غنایی و احساساتی نیستند، ولی از نظر تکنیک و اسلوب، نقصی ندارند. مرزبان‌نامه، و قابوسنامه که به نام سلیمان‌شاه امیر گرمیان از فارسی به ترکی در آمد، نیز از کارهای شیخ اوغلی است.

احمدی

تنها احمدی بود که در اواخر قرن چهاردهم بر شیخ اوغلی پیشی گرفت. به ظن قوی به نظر می‌رسد که احمدی که نامش ابراهیم و لقبش تاج‌الدین بود، از اهالی ناحیه سیواسلی قضاو بخش اوشاق بود. احمدی که تحصیلاتش را در قاهره نزد ملاکمل بایبوردی به پایان رسانده بود، از شعرای ارزنده‌ای است که در اوایل قرن پانزدهم نیز حیات داشت. وی در سال ۱۳۳۵م. به دنیا آمد، و در ۱۴۱۲م. فوت کرد. احمدی اسکندرنامه ۸۲۵۱ بیتی خود را در سال ۱۳۹۰م. به پایان رساند.

در مورد اسکندرنامه احمدی که سرودن آن را به نام سلیمان‌شاه امیر گرمیان شروع کرد، ولی بعد آن را به شاهزاده امیر سلیمان چلبی پسر سلطان یلدرم بایزید تقدیم نمود، باید گفت که این اثر نیز همانند خورشید و فرحشاد، اثری است منظوم که نشان‌دهنده سیر تکاملی زبان ترکی می‌باشد. این اثر گذشته از شرح و اطلاعاتی مربوط به زندگی و جنگهای اسکندر معروف (مقدونی)، حاوی اطلاعاتی درباره حکمت، طب و فلسفه اسلامی است، و در پایان نیز بخشی در مورد «داستان تواریخ آل عثمان» یعنی تاریخ عثمانی از اطرغرل غازی تا دوره امیر سلیمان چلبی دارد. اطلاعات تاریخی اسکندرنامه، تا حد امکان روشنگر بخشی از تاریخ اوایل حکومت عثمانیان است. احمدی، بخش مربوط به تاریخ عثمانی را، پس از آنکه خود را متسبب به دولت عثمانی نمود، به اسکندرنامه‌اش اضافه کرد.

احمدی دیوان شعری نیز دارد که در قیاس با اسکندرنامه‌اش، به مراتب برتر و والاتر است. در این دیوان شعر که متجاوز از هشت هزار بیت می‌باشد، منظومه‌هایی با اشکال مختلف شعر

می‌توان یافت. همچنین احمدی در منظومه پنج هزار بیتی خود تحت عنوان جمشید و خورشید، داستان و ماجرای عاشقانه جمشید پسر پادشاه (خاقان) چین را با خورشید دختر قیصر روم به تصویر کشیده است. احمدی هم این اثر، و هم اثر منظوم دیگرش ترویج الارواح را درباره طب بنا به فرمان امیر سلیمان چلبی به رشته تحریر درآورد.

احمدی نیز ابتدا در خدمت امرای گرمیان بود، و بعد به خدمت عثمانیان درآمد، و از حمایت فراوان امیر سلیمان چلبی پسر سلطان یلدرم بایزید برخوردار بود (۶).

مقدمه‌ای درباره قرن پانزدهم

جریانی که احمدی از نظر ادبی آغاز کرد، توسط شاگردش شیخی سنان اهل کوتاهیه، در اوایل قرن پانزدهم فرآیند تکامل یافته‌تری را پیمود. با اینکه به سبب جنگ آنکارا و تجزیه دولت عثمانی، نابسامانی‌هایی روی داد و بر نهضت‌های علمی و ادبی لطمه وارد کرد، اما این نابسامانی‌ها موقتی بود و فرهنگ ملی ترک که هنوز پیشرفت نکرده بود، با مهاجرت و استقرار ترک‌ها در روم ایلی، رو به ترقی نهاد و تقویت شد. بدین ترتیب در نیمه اول قرن پانزدهم، همزمان با گسترش نفوذ عثمانی‌ها در روم ایلی و آناتولی، زبان ترکی نیز به صورت زبان علمی درآمد، و بدین ترتیب آثار بسیاری به زبان ترکی ترجمه گردید، و زبان ترکی با اشعار ساده و سلیس، زینت یافت. منظومه خلیل، امام جماعت مسجد جامع «قربولوت» در ادرنه، درباره وفات حضرت فاطمه (س) که در اوایل قرن پانزدهم سرود، از آن جمله است. پس از آن شعرا و ادبایی که در ادرنه در اطراف امیر سلیمان چلبی گرد آمده بودند، سبب تقویت نهضت فرهنگی موجود در ادرنه شدند. امیر سلیمان چلبی و سلطان مراد دوم با اهمیت دادن به جریانات فکری کشور، شعرا و ادبا را مورد حمایت قرار دادند و سرعت قابل توجهی به حرکت و جریانات ملی دادند که شخصیت‌هایی مانند احمدی، شیخی سنان، احمد داعی، عطایی، و جمالی و ...، از جمله شعرا و علمایی بودند که از حمایت آنان برخوردار شدند. بویژه سلطان مراد دوم برای پیشرفت و گسترش زبان و ادبیات ترکی سخت تلاش می‌کرد و از هنر موسیقی نیز حمایت می‌نمود. سلطان مراد دوم همچنین برای شعرا و ادبا مقرری‌های سالانه اختصاص داده، که این رسم و شیوه تا زمان مرگ ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان قانونی به قوت خود باقی بود.

دانشمندان و شعرای قرن پانزدهم

بعد از این مقدمه و توضیحات مختصر، می‌توان از ادبا و شعرای عثمانی در نیمه اول قرن

پانزدهم سخن گفت. در اوایل این قرن، احمدی باز هم به فعالیت‌هایش ادامه می‌داد، و تحت حمایت امیر سلیمان چلبی سالهای آخر عمر خود را سپری می‌کرد. همچنین در نیمه اول این قرن باید از سلیمان چلبی که امام جماعت مسجد بزرگ بورسه و صاحب اثر مشهور «مولود» بود، نام برد. کتاب مولود که شاهکار اشعار ساده وی بود که در ۸۱۲ ه. ق. / ۱۴۰۹ م. به سرودن آن پرداخت، به سبب روانی و سلاست زبان و بیان صمیمانه‌اش، امروز نیز با علاقه فراوان مورد مطالعه است. سلیمان چلبی هنگام سرودن مولود از منظومه‌های عاشق پاشا الهام می‌گرفت، همچنین در این قرن صاحب قلم‌هایی چون کمال اُمّی و اشرف اوغلی (اهل ایزنیک)، با منظومه‌های خود به نشر عقاید خود در زمینه‌های طریقت و تصوف پرداختند، و مؤلفانی نظیر یازجی محمد، مؤلف محمدیه، و برادرش احمد بیجان مؤلف مزکی النفوس نیز در این قرن می‌زیستند که به علت ارتباط منظومه‌هایشان با تصوف، از آنان در بحث مربوط به تصوف در دوره عثمانیان سخن خواهد رفت.

احمد داعی بن ابراهیم بن محمد از شعرای این قرن ابتدا در دربار گرمیان و بعد در دربار عثمانی‌ها رشد یافت و از حمایت امیر سلیمان برخوردار شد و دو اثر منظوم به نام‌های چنگ‌نامه، و فرح‌نامه به نام وی سرود. علاوه بر این دو اثر، کتاب‌های فرهنگ لغات، تفسیر و طب نبوی را تحت عنوان الشفا فی احادیث المصطفی را به نام عموریگ پسر تیمورتاش پاشا به ترکی ترجمه کرد، و اثر دیگری به نام تعبیرنامه در تعبیر خواب دارد. احمد داعی که دیوان شعری مفصل و کامل دارد، در وادی تصوف به سیر و سلوک پرداخت. از بررسی دیوانش به این نتیجه می‌توان رسید که وی در شعر به پای شیخی سنان نمی‌رسد، ولی در تقلید از شعرای ایرانی موفق بوده است. بعضی از منظومه‌هایش سبک خاص و مخصوص به خود دارد.

همچنین در این قرن به شخصیت بارزی به نام شیخی سنان برخورد می‌شود که صاحب مکتبی بود. شیخی سنان که دست‌پرورده شاعر احمدی بود، هم شاعر و هم طبیب بود، و مصاحب یعقوب بیگ دوم آخرین حکمران گرمیان بود. وی به سبب ایمازهای قوی و زنده، بیان و زبانی ظریف و شیرین، و قدرت تخیلی وسیع در سرودن شعر سرآمد معاصرانش بود. تحصیلاتش را در ایران تکمیل نمود و به دستور سلطان مراد دوم، خسرو و شیرین نظامی گنجوی را به ترکی ترجمه کرد. این ترجمه، یک اثر ترجمه شده معمولی نیست، بلکه یک اثر هنری است که شخصیت شیخی سنان را نیز نشان می‌دهد، و یکی از عوامل مهم و مؤثر در شهرت وی نیز همین ترجمه اوست. با اینکه شعرای بسیاری داستان خسرو و شیرین را به نظم درآورده‌اند، ولی هیچ‌یک از آنها این چنین شهرتی کسب نکردند.

شیخی سنان بیشتر در قصیده‌سرایی و مثنوی تسلط داشت. وی در اواخر قرن پانزدهم به

زادگاهش کوتاهیه بازگشت و در روستای دولوپنار در جوار شهرستان یونجه‌لی فوت کرد. وی در هجو رقبای خود منظومه‌ای به نام خارنامه دارد که به سبب داشتن نکات ظریف و سلامت بیان به خواندنش می‌ارزد.

علاوه بر شخصیت‌های مذکور، افرادی چون جمالی برادرزاده (یا خواهرزاده) شیخی، همامی، حسامی، و شاعر و نقاش صافی، حصان، شمس و سیفی، که مورد حمایت سلطان مراد بودند، از شخصیت‌های ممتاز و برجسته دربار عثمانی‌ها به شمار می‌آمدند. برخی از آنها از دربار امرای آناتولی که سرزمینشان توسط عثمانیان اشغال و به تصرف درآمده بود، وارد دربار عثمانی شده بودند. سیفی شاعر، فتوحات سلطان مراد دوم را به صورت منظوم به رشته تحریر درآورد. خطیب اوغلی، ترجمه فرح‌نامه را که شامل یکصد حدیث و یکصد حکایت پندآموز بود و در هفت سال به اتمام رسیده بود، در سال ۸۲۹ ه. ق. / ۱۴۲۹ م. به پایان رساند و به سلطان مراد دوم تقدیم کرد.

سیر تصوف در دوره عثمانیان از نیمه دوم قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

اخی‌ها و بابایی‌ها

طریقت‌های اخی، بابایی و مولوی هنگام تشکیل و تأسیس دولت عثمانی، فعالترین دوران خود را در آناتولی سپری می‌کردند، و بر امیرنشینهای موجود در این منطقه اعمال نفوذ می‌کردند. نفوذ این طریقت‌ها بویژه طریقت‌های اخی و بابایی حتی در امیرنشین عثمانی نیز قابل توجه بود. بدین ترتیب سیر تصوف که در آناتولی اشاعه پیدا کرده بود، در اواخر قرن چهاردهم بویژه در قرن پانزدهم، فرصت نضج گرفتن پیدا کرد و حمایت امرای امیرنشینها نیز در تقویت و گسترش این طریقت‌ها مؤثر بود. آثار منظوم و منثور بسیاری در این دوره در زمینه تصوف به وجود آمد. دواوین عاشق پاشا، یونس امره و سلطان ولد مربوط به قرن چهاردهم، و دواوین کمال امی، نسیمی، و اشرف‌زاده عبدالله رومی و نیز حیرت‌نامه اشرف‌زاده «اشرف اوغلی» (متوفی به سال ۸۷۴ ه. ق. / ۱۴۶۹ م.) و مزکی النفوس وی درباره اخلاق که در سال ۸۵۲ ه. ق. / ۱۴۴۷ م. نوشته شد؛ و ترجمه ولایت‌نامه حاجی بکتاش [ولی]، توسط خطیب اوغلی، و نیز آثار منظوم و منثور بسیار دیگر، از جمله آثار و رساله‌های ارزشمند قرن پانزدهم در زمینه تصوف است.

امیرنشین عثمانی هنگامی که پایه‌های دولت خود را پی می‌افکند، از نفوذ طریقت

آخی‌گری، و شیوخ این طریقت استفاده کرد. در واقع شیخ اطه‌بالی (اده‌بالی) پدرزن عثمان غازی که از بزرگان طریقت آخی‌ها در آن زمان به شمار می‌رفت، و نیز آخی حسن، آخی محمود و جندرلی قراخلیل که منتسب به این طریقت بودند، در دستگاه عثمانی‌ها خدمت می‌کردند. به خدمات و نفوذ آخی حسن در کتابهای تاریخ نیز اشاره شده است (۷)، نفوذ آخی‌ها در نیمه اول قرن پانزدهم نیز تداوم داشت (۸).

با اینکه مشخص نیست که ریاست طریقت آخی‌ها را پس از اطه‌بالی چه کسی بر عهده گرفت، ولی این مسئله روشن است که بعدها این مقام به سلطان مراد اول انتقال یافت، و اجازه‌نامه مورخ رجب ۷۶۷ / ۱۴ مارس ۱۳۶۶، و نیز وقفنامه مراد غازی (سلطان مراد اول) به‌عنوان آخی موسی از پیشوایان آخی‌ها در گلیبولی مؤید این امر است: «... شال کمری را که آخی‌ها بر کمرم بسته‌اند، و به دست خود بر کمر آخی موسی بسته، و او را به عنوان آخی ملقرا گماردم. و موسی مختار است که آن را به هر یک از فرزندان، خویشاوندانش، و یا هر یک از منتسبان طریقت واگذار کند، و اجازه نامه طریقت را بدو دهد و بگوید که جانشینم تویی که بعد از فوتشان از نظر شرع این امر ثابت شده باشد...» (۹).

هنگام تشکیل امیرنشین عثمانی، علاوه بر آخی‌ها، غازیهای منسوب به طریقت بابایی که آنها را آلپ‌رنها می‌گفتند، نیز از اهمیتی خاص برخوردار بودند و برایشان تکیه و خانقاههایی ساخته شد. گشیک‌لی بابا، ابدال موسی و دُغلو بابا، و امثال آنها، که همراه اورخان‌بیگ در جنگهای زیادی شرکت کردند، از آلپ‌رهای منتسب به بابایی‌ها بودند که بعدها طریقتشان به بکتاشیه (بکتاشیگری) تغییر نام یافت. در زمان اورخان غازی و در دامنه اولو داغ (کشیش داغی = کوه کشیش) بورسه، خانقاههایی مخصوص ساخته شد. همچنین به دستور سلطان مراد اول برای پوستین‌پوش بابا (شیخ پوستین‌پوش) خانقاهی در «ینی شهر» بورسه ساخته شد.

با اینکه اورخان غازی با بابایی‌ها که از وجودشان برای مقاصد خود استفاده می‌کرد، مدارا می‌نمود، ولی کنترل آنها را در برابر شورش احتمالی، از دست نمی‌داد. اورخان غازی زمانی که اطلاع یافت که تعداد ابدال‌ها، تورلاقها و ایشیک‌ها (بابایی‌ها) در حوالی بورسه رو به ازدیاد نهاده و به نشر عقاید خود پرداخته‌اند، به تحقیق و بررسی در این مورد پرداخت و بیرق و چراغ افرادی را که به نشر عقاید مضره می‌پرداختند، گرفت و آنها را از سرزمین خود راند (۱۰). طریقت بابایی بعدها در اجاق ینی چریها نفوذ کرد و ینی چریها بعدها خود را منتسب به حاجی بکناش ولی پیر طریقت بکتاشیه (بابایی) متوفی در نیمه دوم قرن سیزدهم میلادی که توسط خلیفه‌های بابایی در میان‌شان رواج یافته بود، نمودند (۱۱).

نفوذ طریقت بابایی از قرن سیزدهم، تا اواخر قرن شانزدهم در خلال جریانهای سیاسی و

اجتماعی، تحت عناوین بابایی، قلندری، تورلاق، سماونایی و ایشیک، در شهرها، روستاها و در میان عشایر رخنه کرد. بابایی‌ها اکثراً در شهرهای سیواس، چوروم، یوزقات، آیدین، از میر، بالیکیسیر، آتاتولی شمالی (منطقه مابین گیرسون و سینوب) قونیه، انطالیه و حوالیش، به اشاعه و ترویج عقاید خود پرداختند (۱۲). پیروان این طریقت از اوایل قرن شانزدهم به فعالیت در روم ایلی نیز پرداختند (۱۳).

سید نسیمی، خلیفه و جانشین فضل‌الله بانی طریقت حروفیه و هواداران‌شان که عقاید طریقت خود را تبلیغ می‌کردند، سبب گردید که بر تعداد پیروان این طریقت به‌شدت افزوده شود و در این مسئله، آثار و نوشته‌های رفیعی از مریدان نسیمی تأثیر فراوانی داشت. علاوه بر رفیعی، حروفیانی چون فرشته اوغلی (ابن ملک) و «ویرانی بابا» عقاید خود و طریقتشان را به شیوه و سبک رفیعی انتشار دادند. حروفیگری بعدها در آثار منظوم و منثور صوفیان سایر طریقتها و نیز منتسبین به طریقتها نیز انعکاس پیدا کرد.

فعالیت تصوف تدریسی

علاوه بر اخی‌ها و بابایی‌ها، فلسفه وحدت وجود و طریقتگرایی علمی نیز به سبک تدریس در قلمرو عثمانی‌ها به چشم می‌خورد، و این بیشتر مخصوص خواص بود که در شهرها و قصبه‌های مهم ریشه کرده بود. همان‌گونه که گسترش فتوحات عثمانیان در روم ایلی و فتوحات پی‌درپی آنها سبب گردید که عده زیادی از آلپ‌رها وارد سرزمین عثمانیان شوند، احترام و مدارای فرمانروایان و وزرای عثمانی با صوفیان نیز سبب گردید که مکتب صوفیگری توسط عده‌ای از صوفیان به وجود آید (۱۴). یلدرم بایزید دخترش را به عقد ازدواج امیر بخاری درآورد و این خود دلیل زنده‌ای است بر اینکه سلاطین عثمانی تا چه حد برای اهل طریقت احترام قائل بودند (۱۵). به‌خاطر همین احترام بود که طریقت‌هایی نظیر اکبریه، بسطامیه و زینیه از اواخر قرن چهاردهم به بعد در قلمرو دولت عثمانی پا به وجود گذاردند. نخستین آنها یعنی طریقت اکبریه که منسوب به شیخ اکبر محی‌الدین عربی بود، توسط داود قیصری وارد سرزمین عثمانی‌ها شد که هم توسط وی و هم بعداً به همت شمس‌الدین ملافناری گسترش پیدا کرد. همچنین طریقت بسطامیه نیز (منسوب به ابویزید «بایزید» بسطامی) در اواخر قرن چهاردهم توسط شیخ حامد قیصری (حمیدالدین «حامدالدین آقسرائی») وارد قلمرو عثمانی‌ها شد، یلدرم بایزید شیخ حامد را که وارد بورسه شده بود، مورد احترام و اعزاز قرار داد، و از شیخ حامد درخواست کرد که در مسجدی که ساخته بود، وی نخستین موعظه و نصایح خود را ایراد کند. و در این روزگار بود که ملافناری

از محضر شیخ حامد کسب فیض کرد. عبداللطیف مقدسی که در نیمه اول قرن پانزدهم وارد بورسه شد و به نشر عقایدش پرداخت، در این شهر با ملافناری ملاقات کرد و او را به طریقت خویش خواند.

از این نوشته‌ها برمی آید که ملافناری علاوه بر ریاست بر مدرسه، عامل مؤثری در گسترش و نضج عقاید این سه طریقت (اکبریه، بسطامیه و زینیه) بود. طریقت زینیه بعدها در زمان شیخ مصلح‌الدین وفا (متوفی سال ۱۴۹۱)، به دوره کمال خود رسید، و خانقاه وی محل تجمع عده بسیاری از علمای متفکر عثمانی گردید.

حرمت و احترامی که دولت عثمانی در اوایل قرن پانزدهم به منظور تقویت معنوی طریقتها نسبت به شیوخ و اربابان طریقت از خود نشان می‌داد، گاهی نتایج بد و وخیمی به بار می‌آورد. همان‌گونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی گفته شد، عصیان و انقلابی که شیخ بدرالدین پسر قاضی سماونا به وجود آورد، شکل مصیبت‌باری بخود گرفت، و نهضتی که توسط طرفداران شیخ بدرالدین در روم ایلی و آناتولی به وجود آمد، به دشواری سرکوب گردید (۱۴۲۰ م.).

نهضت شیخ بدرالدین حادثه‌ای بود شایان توجه. این عصیان، شبیه عصیان بابا اسحاق بود که در اواسط قرن دوازدهم روی داد. همان‌گونه که بابا اسحاق با استناد و تکیه به بابایی‌ها و علوی‌ها، به تبلیغ عقاید خویش پرداخت و محیط را برای انجام مقاصد خویش آماده نمود، با استفاده از اشتغالات نیروهای سلجوقی، هوادارانش را در شهرهای ملطیه، مرعش (ماراش)، سیواس، چوروم، توقات و آماسیه و حوالی آنها به قیام واداشت، شیخ بدرالدین نیز توسط خلیفه‌هایش (نمایندگان) در مناطق علوی‌نشین روم ایلی و آناتولی به شیوه بابا اسحاق عمل نمود.

بعد از حادثه شیخ بدرالدین که نوعی قیام علوی‌ها به حساب می‌آمد، با اینکه حکومت عثمانی روش احتیاط‌آمیزی پیش گرفت، ولی سدی در برابر آزادی فکر و اندیشه‌ای که در کشور وجود داشت، و روند آن ایجاد نکرد؛ و با این‌همه، سیاست توأم با احتیاط وجود داشت، زمانی که به سلطان مراد دوم اطلاع داده شد که به سبب افزایش تعداد زیاده از حد مریدان حاجی بایرام ولی (متوفی سال ۸۳۳ ه. ق. / ۱۴۳۰ م.) در آنکارا، احتمال بروز حادثه‌ای وجود دارد، سلطان مراد دوم دستور داد تا وی را به اردنه آورند، و چون دریافت که آنچه درباره حاجی بایرام گفته شده، عاری از حقیقت است، نهایت مراتب احترام را نسبت به وی انجام داد و پس از پند و اندرز به وی، او را با احترامی شایسته و درخور به آنکارا بازپس فرستاد. طریقت بایرامیه، پس از حاجی بایرام ولی، توسط خلیفه‌هایش یعنی آق شمس‌الدین و

شیخ عمر سَکین (بیچاقچی عمر = عمر چاقوساز) به دو طریقت جداگانه ملامیه و بایرامیه تقسیم شد. آثاری که در زمینه تصوف، صوفیگری و ادبیات خانقاهی توسط یازیدجی زاده محمد افندی و برادرش احمد بیجان افندی - از متسبین به حاجی بایرام ولی - نوشته شد، در انتشار و نضج طریقت بایرامیه مؤثر افتاد. اثر احمد بیجان افندی تحت عنوان دُرّ مکنون دربارهٔ هیئت کلاسیک (کوسموگرافی)، و نیز اثر کوچک دیگری با نام عجایب مخلوقات (کوسموگرافی) - که در ۱۴۵۳ م. نوشت - (تلخیص از قزوینی) دارد.

در اواخر قرن چهاردهم و نیز قرن پانزدهم، طریقتهای «خلوتیه»، «قادریه»، و «مولویه» در سرزمینهای عثمانیان بتدریج آغاز به گسترش و انتشار کردند.

پیروان طریقتها گاهی در جنگها شرکت می کردند، مثلاً سید امیر بخاری داماد سلطان یلدرم بایزید، که در بورسه اقامت داشت، هنگامی که سلطان مراد دوم فرمانروای عثمانی علیه برادرش مصطفی چلبی دست به اقدام زد، شمشیر به کمر بست، و نیز عده‌ای از پیروان طریقتها، در جنگ دوم کوسووا در اردوی عثمانی شرکت داشتند، و این گونه مسائل نشانگر احترامی است که سلاطین عثمانی نسبت به اهل طریقت قایل بودند. آق شمس الدین، و آق بیق که از خلیفه‌های حاجی بایرام ولی بودند، هنگام فتح استانبول در اردو حضور داشتند که برای فتح استانبول پادشاه جوان عثمانی را تحریک و تشویق می کردند.

برخی از تألیفات در ادوار اولیه عثمانیان

حمایت از علما و متفکران

هنگام پی ریزی پایه‌های بنای حکومت عثمانی و شکل‌گیری تشکیلات و سازمانهای آن، نخستین فعالیتهای علمی نیز با تأسیس مدرسهٔ از نیک (از نیق) آغاز شد. گسترش مرزهای قلمرو عثمانی و حمایت سلاطین این دولت موجب گردید عدهٔ بسیاری از علما، متفکران و هنرمندان آسیای مرکزی، ایران، سوریه، مصر و امیرنشینهای آناتولی راهی سرزمین عثمانی‌ها گردند.

همانند سایر امیرنشینهای آناتولی، چون تعداد زیادی از فرمانروایان و دولتمردان اولیهٔ عثمانی، به غیر از زبان ترکی که زبان مادریشان بود، به زبان دیگری آشنا نبودند، لذا، آثاری که به آنها تقدیم می شد اعم از تألیف و ترجمه - به استثنای برخی آثار علمی - همه به زبان ترکی بود، و این مسئله سبب تکامل زبان ترکی، و افزایش آثار ترکی و سرعت گرفتن حیات فرهنگی در روم ایلی و آناتولی گردید.

برخی از آثار اهدا شده به سلاطین، شاهزادگان و دولتمردان

بر اثر حمایت و تشویق سلاطین و دولتمردانی نظیر سلیمان پاشا و برادرش مراد اول و پسرش یلدرم بایزید، و جندرلی خلیل خیرالدین پاشا و پسرش علی پاشا در قرن چهاردهم؛ و امیر سلیمان، چلبی محمد، مراد دوم، حاجی عیوض پاشا توقاتی، عموریگ تیمور تاش پاشا زاده و جندرلی پاشای دوم، و خلیل پاشای بورگزی و غیره تا اواسط قرن پانزدهم، جریانهای علمی و فکری نیز پایه‌های موفقیتها و پیروزیهای سیاسی و نظامی سرعت در حال پیشرفت بود. علما و ادیبانی که از حمایت چنین افرادی برخوردار بودند به تألیف و یا ترجمه آثار مختلفی که اکثراً به زبان ترکی بود، مبادرت ورزیده، و روند حیات علمی و فکری را که از قرن چهاردهم در آناتولی آغاز شده بود، به شکل تکامل یافته‌تر و گسترده‌تری ادامه دادند. از میان نخستین آثار نوشته شده در دوران عثمانی، باید از مطلع خصوص الحکم فی شرح فصوص الحکم، داودبن محمد قیصری (متوفی ۷۵۱ ه. ق. / ۱۳۵۰ م.) مدرس نخستین مدرسه از نیک - که شرحی واقفانه بر فصوص الحکم اثر شیخ اکبر محی‌الدین عربی بود - نام برد. شرح فصوص الحکم داودبن محمد قیصری که در سال ۱۲۹۹ ه. ق. / ۱۸۸۲ م. در تهران به چاپ رسید، در انتشار و گسترش تصوف در قرن چهاردهم در سرزمین عثمانی‌ها تأثیر گذارد. علاوه بر آن، تفسیر سوره ملک که مصطفی‌بن محمد آنکارایی، آن را به نام سلیمان پاشا پسر اورخان غازی به رشته تحریر درآورد، و شرحی (۱۶) به نام کوزالانوار در فقه به نام سلطان مراد اول توسط قراخوجه علاءالدین (علاءالدین اسود) نوشته شد، و شرح مختصر مفتاح (۱۷) به نام مجمع النواد که باز به سلطان مراد اول تقدیم گردید، و شرح مشکلات قرآن و شرح مشکلات حدیث که در زمان شاهزادگی سلطان یلدرم بایزید به وی تقدیم گردید، و نیز شرح تفسیر کشاف که به جندرلی خلیل خیرالدین تقدیم گردید، از آثار این دوره محسوب می‌شوند.

سلطان یلدرم بایزید که به استثنای امیرنشین آل جندر، دیگر امیرنشینهای خرد و کلان آناتولی را از میان برد، تمامی مؤسسات موجود در آناتولی را همراه با موقوفه‌های آنان به رسمیت شناخت، لذا حیات فکری موجود در آناتولی بی‌آنکه دچار تزلزلی شود، همچنان ادامه یافت. به همین جهت نیز آثاری چون خلاصة المنهاج فی اهل الحساب اثر علی‌بن هبة الله که کتابی کوچک به زبان عربی بود، و فتوت‌نامه که ترجمه‌ای اثری از زبانهای فارسی و عربی در آداب فتوت بود که توسط شیخ حسن صورت گرفت، و نیز بدر الواعظین و ذخیر العابدین، در اخلاق و مواعظ، از محمد پسر ابن ملک، به زبان عربی، تألیف و ترجمه شد و به سلطان یلدرم بایزید تقدیم گردید.

حیات الحیوان که در سال ۸۰۰ ه.ق. / ۱۳۹۸ م. توسط محمد بن سلیمان ترجمه گردید، نیز از این آثار بود که یک نسخه از آن تحت شماره ۱۶۶۰ در کتابخانه روان کاخ توپقایی موجود است. اصل این اثر از آن شیخ کمال الدین بن عیسی الدمیری است که درباره حیوانات یعنی جانورشناسی است (۱۸). علاوه بر اینکه نیازی بورسه‌ای دیوان اشعارش را به سلطان یلدرم بایزید تقدیم نمود، همان‌گونه که در مبحث ادبی اشاره شد، اثر منظوم «خورشید و فرحشاد» نیز به نام همین سلطان سروده شد. منظومه فرحنامه اثر شیخ اوغلی از آثار این دوره است.

کاخ امیر سلیمان چلبی پسر سلطان یلدرم بایزید در ادرنه که بیش و بهتر از دیگر پسرانش تحصیل کرده بود، محل اجتماع بسیاری از علما، شعرا و موسیقی‌شناسان بود. به نام این فرمانروا آثار بسیاری در موضوعهای مختلف نوشته شده است. قوس‌نامه (۱۹) که کتابی است در زمینه تعلیم تیراندازی توسط محمد بن شیخ مصطفی از عربی ترجمه گردید، و عشق‌نامه، که توسط فردی به نام محمد به صورت داستانی منظوم نوشته شد؛ و سیاستنامه اثر دینی - فلسفی خضر بن یعقوب، آثاری هستند که به نام امیر سلیمان چلبی نوشته و ترجمه گردید. همچنین در مبحث ادبی و ادبیات نیز گفته شد که احمدی شاعر، و احمد داعی آثار خود را به همین شاهزاده تقدیم کردند (۲۰).

در زمان سلطنت کوتاه مدت چلبی سلطان محمد، کتاب عجایب المخلوقات اثر زکریا بن محمد قزوینی، که کتابی است دائرة المعارف‌گونه درباره هیئت، جغرافیا، طب، نباتات، معادن، داروها، و شهرها و قصبه‌های مشهور، به نام این سلطان توسط رکن الدین احمد به ترکی ترجمه شد. عبدالوهاب بن یوسف بن احمد کتاب المنتخب فی الطب را که اثری است منتخب از مباحث پزشکی که برای گنجینه چلبی سلطان محمد تنظیم و تألیف کرد، و این اثر تحت شماره ۵۹۱ در کتابخانه نجیب پاشای شهر تیره موجود است (۲۱).

منظومه شرح شمسیه، اثر یازجی اوغلی صلاح الدین که به نام اسکندر بن حاجی پاشا از خاندان دولت خان - که در سال ۱۴۰۸ م. در آنکارا می‌زیست - نوشته شد، و کتاب ملحه به زبان فارسی که با تعلیقات و اضافاتی بدان کاملتر و مفصلتر شد. جوری شاعر، این اثر یازجی زاده را تعدیل کرد و سرود؛ و کتاب روح القلوب خطیب اوغلی، در شرعیات؛ و شرح دیوستان و شصت و چهار بیت از القصیده النصیحه بلغة ترکیه که به نام جاجا (جه‌جه) اوغلی نورالدین حمزه بیگ به رشته تحریر درآمد، جزو آثاری است که در اوایل قرن پانزدهم به نگارش درآمدند.

سلطان مراد دوم معروف به ابوالخیر، در بین سلاطین عثمانی، شخصیتی والا مقام است که

تاکنون آنچنان که در خور و شایسته اوست، مورد تقدیر قرار نگرفته است. تمام مورخان مسلمان و مسیحی معاصر وی، از شخصیت، روش سیاست، عدالت و توجه به حقانیت سلطان مراد دوم با تحسین و تقدیر ذکر و یاد کرده‌اند (۲۲). وی در زمان صلح هفته‌ای دوبار در مجالس بحثهای علمی شرکت می‌کرد (۲۳)، و در پیشرفت زبان و ادبیات ملی عامل مهمی محسوب می‌شود. اوقات فراغتش را با موسیقی و مصاحبت با دوستانش سپری می‌کرد. سلطان مراد دوم چون اداره امور دولت را به دو وزیر اعظم خود یعنی چندرلی‌زاده ابراهیم پاشا و پسرش چندرلی‌زاده خلیل پاشا واگذار کرده بود، لذا، خود فراغت بیشتری داشت. با این همه، زمانی که اطلاع می‌یافت کشورش با خطری مواجه است و یا مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته است، بلافاصله تفریح و عیش، و مصاحبت دوستان را ترک، و در رأس اردویش به سوی مرزهای کشورش می‌شتافت. در زمان سلطنت وی، بر شدت فعالیت‌های علمی افزوده شد و ذوق و شوق به موسیقی نضج گرفت.

سلطان مراد دوم گاهی شعر نیز می‌سرود. بیت زیر که در تذکرة الشعرا نیز آمده به وی تعلق دارد (۲۴):

Gerçikim haddim degildir buseni Kilmak dilek

Arif olan çün bilir ani ne lazim söylemek^۱

تعداد آثاری که از دوران سلطان مراد دوم به بعد به نگارش در آمد، در مقایسه با آثار قبلی هم بیشتر، و هم از نظر کیفیت ارزشمندتر بودند. عبدالواجد محمد، مدرس مدرسه واجدیه کوتاهیه در سال ۸۳۸ ه. ق. / ۱۴۳۴ م. شرحی به نام نقایه فی علم الهدایه بر وقایه، مختصر برهان الشریعه در فقه نوشت، و آن را به سلطان مراد دوم تقدیم کرد (۲۵). همچنین رساله‌ای در آداب نزدیکی (جماع)، در هفده باب به نام بهنام توسط موسی بن مسعود از فارسی به ترکی ترجمه شد و تقدیم سلطان مراد دوم گردید (۲۶). ذخیره مرادیه کتاب مفصلی در زمینه طب توسط طبیب مؤمن بن مقل به نام سلطان مراد [دوم] به رشته تحریر درآمد (۲۷). همچنین همین پزشک کتابی مختصر در تشریح و حفظ تندرستی، و کتاب مفصل دیگری در زمینه بیماریهای چشم به نام مفتاح النور و خزائن السرور، به نام سلطان مراد دوم نوشت و به وی تقدیم کرد (۲۸)؛ و نیز مصطفی بن سیدی رساله‌ای از خواجه نصیر طوسی را در باب خواص و انواع جواهرات از فارسی به ترکی ترجمه کرده، با اضافاتی در هفت باب، آن را جوهرنامه نامید؛ و

۱. ترجمه تحت‌اللفظی بیت فوق:

گرچه در حد من نیست آرزوی بوسیدن عارف چو خود می‌داند، نیازی به گفتن نیست

قاسم بن محمود قراحصاری نیز مرصادالعباد نجم‌الدین دایه را از فارسی به ترکی ترجمه نمود (۲۹). اثر عظیم ابن ملک بن محمد در علم اخلاق و مخدرات به نام بحرالحکم، و ترجمه‌های هدایه و وقایه (۳۰) از دولت اوغلی بالیکیسیری، فرحنامه خطیب اوغلی، سلیمان‌نامه نظمی سرزی (اهل سرز)، ترجمه البدایه والنهایه اثر ابن کثیر در تاریخ، سلجوقنامه یازنجی اوغلی علی چلبی، کتاب انشای یحیی بن محمد، تحت نام منهاج الانشاء و جاماسب‌نامه اثر منظوم موسی از نیکی که در سال ۸۳۳ ه. ق. / ۱۴۲۹ م. به نام سلطان مراد دوم به رشته تحریر درآمد؛ و ترجمه جامع‌الحکایات و لامع‌الروایات (۳۱)، که توسط ابن عرب‌شاه احمد، دبیر و نشانجی چلبی سلطان محمد و استاد سلطان مراد دوم، بنا به فرمان چلبی سلطان محمد از فارسی به ترکی صورت گرفت؛ و مجموعه‌النظائر که اثری است گردآوری شده از اشعار شعرای قرن پانزدهم که توسط عمر بن یزید صورت گرفت و در ۸۴۰ ه. ق. / ۱۴۳۶ م. به تیمور تاش پاشا زاده عموریگ تقدیم گردید، ترجمه اکسیر السعادة اثر قاضی برهان‌الدین احمد، تحت عنوان قره‌العین الطالین اهدایی به عموریگ مذکور؛ ترجمه مفردات ابن البیطار در طب - نوشته موجود در کتاب علم در میان ترکان عثمانی، در این مورد که این کتاب به آیدین اوغلی عموریگ تقدیم شده است، خطاست - ترجمه طب نبوی تحت نام شفا فی الطب المسند علی‌المصطفی، توسط علی داعی شاعر، و تحفه مرادی فی اصناف الجواهر (۳۲)، اثری که توسط محمد بن محمود به رشته تحریر درآمد؛ و ترجمه قسمتی از کامل‌الصناعة (۳۳) توسط قاضی شهر برگمه که نامش نامشخص است؛ و سی‌نامه همای از نیکی که به وزیر اعظم چندرلی زاده خلیل پاشا تقدیم گردید؛ و صیدله ابی‌ربحان، که توسط ابوالخیر احمد به همان وزیر اعظم تقدیم شد، و ترجمه شریعت‌الاسلام که به چراغ‌بیگ برادر حاجی عیوض پاشا تقدیم گردید، و متجاوز از بیست کتاب تألیف و ترجمه شده به زبان ترکی، که همه آثار دوره سلطان مراد دوم می‌باشند که بسیاری از آنها نیز به نام این فرمانروا به رشته تحریر درآمده است. در ترجمه شقایق آمده است که یکی از علما به نام فقیه بخشایش چند رساله به نام سلطان مراد دوم نوشته، ولی از نام این رساله‌ها ذکر به عمل نیامده است، ولی مؤلف شقایق می‌نویسد که شخصاً این رساله‌ها را دیده است (۳۴). حسام‌الدین توقاتی، معروف به ابن مدّاس (چیزمه‌جی اوغلی = پسر چکمه‌فروش) از علمای دوره سلطان مراد دوم اثری در زمینه علایم سماوی به نام قوس و قزح نوشت. به نظر می‌رسد که نویسنده - چون مطالب اثرش علمی و فنی بود - از بیم تکفیر علما و اینکه به بی‌اعتقادی و بی‌دینی متهم شود، در اثرش تصریح کرده است که تحقیقاتش بر مبنای مذهب و آیین حکما نوشته شده و مشرعان بر آن بی‌اعتقادند (۳۵)؛ و نیز در نیمه اول قرن پانزدهم به بخش پایانی کتاب عجایب العجائب اثر محمد، قاضی مانیاس که اثری است

درباره فرشتگان و شیاطین، کتابی مختصر درباره حساب اضافه شده است (۳۶). مؤلف مذکور گلستان را ترجمه نمود و به سلطان مراد دوم تقدیم کرد و یک نسخه زیبا از این ترجمه نزد رثوف یلکن جی موجود است.

پس از کتاب حساب علی بن هبة الله - که به سلطان یلدرم بایزید تقدیم شد - کتاب حساب افزوده بر کتاب عجائب العجائب دومین کتاب در زمینه حساب به شمار می آید که در دوره عثمانیان نوشته شده است؛ همچنین سید محمد بن سید حسن در اواخر قرن پانزدهم، کتاب جامع اللغة را به رشته تحریر درآورد که آن را در سال ۸۵۴ ه. ق. به شاهزاده محمد (سلطان محمد فاتح) تقدیم کرد؛ و نیز ضعیفی اهل گلیولی غزوات سلطان مراد دوم را به نظم درآورد.

علاوه بر آثار تألیف و ترجمه شده به نام سلاطین، وزرا و امرای عثمانی، در این دوره (نیمه دوم قرن چهاردهم و نیمه اول قرن پانزدهم) آثار مختلف و متنوع بسیاری که درباره موضوعهای گوناگون نوشته شده است، نیز وجود دارند که در حوصله کتاب مختصر ما نمی گنجد، و آثاری که از آنان سخن رفت، برای شناساندن جریان و روند علمی و فکری اوایل دوره حکومت عثمانی ها کافی به نظر می رسد.

مؤسسات اجتماعی عثمانیان از اواخر قرن چهاردهم تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

مؤسسات اجتماعی

دولت عثمانی پس از تأسیس مؤسسات علمی در قلمرو خود، نسبت به تأسیس مؤسسات اجتماعی نیز در سرزمینهای تحت تسلط خود بلافاصله به اقدام پرداخت؛ و به نسبت گسترش مرزهای عثمانی ها، بر شمار این قبیل مؤسسه ها نیز افزوده شد. برای حفظ و نگهداری این مؤسسه های اجتماعی نظیر مسجد، مؤسسه خیریه، بیمارستان، کاروانسرا، پل، حمام، چشمه، تکیه و خانقاهها، موقوفاتی در نظر گرفته شده بود و یا اهالی هر منطقه و محل با معافیت از پرداخت مالیات، نگهداری از آنها را بر عهده می گرفتند (۳۷).

مساجد

مساجد که در رأس مؤسسه های اجتماعی قرار داشتند، علاوه بر اینکه محل یک اجتماع معنوی و عبادت مردم به شمار می آمد، از صدر اسلام بدین سو، مکانی برای حل و فصل امور

مسلمانان و اتخاذ تصمیم شده بود. مردم در مساجد از مسائل حکومتی و تصمیمات اتخاذ شده در محله خود و سایر شهرها و قصبات اطلاع پیدا می‌کردند. در آن ایام، امام (پیشماز) هر مسجدی از هر محله‌ای، اعتبار و نفوذ زیادی داشت. حتی امروز نیز در بسیاری از روستاها قوانین و فرامین حکومتی، از طریق الصاق فرمان و قانون بر در مساجد و یا محلی نزدیک به مسجد، به اطلاع مردم می‌رسد.

مساجدی که بنا به فرمان پادشاهان عثمانی نظیر اورخان غازی، سلطان مراد اول، سلطان یدلرم بایزید، چلبی سلطان محمد، و سلطان مراد دوم در بورسه و ادرنه ساخته شد، و نیز یشیل جامع (مسجد جامع سبز) که به دستور وزیر اعظم جندرلی خلیل خیرالدین پاشا، در ازنیق (ازنیک) ساخته شد و مسجدی که بایزید پاشا در آماسیه ساخت و اکثر مساجدی که پادشاهان و امرا در سایر نقاط ساختند، از نظر سبک معماری و تزئینات نیز اهمیت فراوانی دارند.

مؤسسات خیریه (عام‌المنفعه)

یکی دیگر از مؤسسات اجتماعی، مؤسسات خیریه بودند. حتی تا این اواخر نیز سودمندی این مؤسساتها برای مردم آشکارا دیده شده است. وقتی می‌بینیم اجداد دل‌رحم ما (عثمانیان) از پرندگان حمایت کرده و دانه زمستانی در روزهای پربرف، و آب آشامیدنی روزهای گرم تابستان آنها را فراهم می‌کردند، دیگر لازم نیست که بگوییم در مورد طلبه‌های مدارس و افراد بی‌کس و نیازمند تا چه حد رحیم و مهربان بوده‌اند. اگر دفاتر ثبت اراضی و موقوفات، امروز نیز مورد بررسی قرار گیرند، به صدها مؤسسه خیریه از این قبیل برخورد خواهد شد.

نخستین بار، اورخان غازی، همزمان با احداث مدرسه ازنیق، دستور ساختن مؤسسه خیریه‌ای را نیز صادر کرد، و در مراسم افتتاح مؤسسه، طبق عادات و سنن، به دست خویش آتش تقسیم کرد. گذشته از آن سه مؤسسه خیریه نیز توسط جندرلی‌ها (پدر و پسر که وزیر اعظم بودند) در ازنیک ساخته شد، و تعداد مؤسسات خیریه این شهر به هفت رسید. علاوه بر مؤسسات خیریه‌ای که سلطان مراد اول، سلطان یدلرم بایزید، چلبی سلطان محمد و سلطان مراد دوم با موقوفات بزرگ و ثروتمند در بورسه ساختند، بیست و چهار مؤسسه خیریه دیگری نیز وجود داشت که امرا و سایر شخصیتها ساخته بودند.

مؤسسات خیریه بسیاری توسط اشخاص و شخصیتهای مختلف، در نقاط گوناگون سرزمین عثمانی‌ها برای تأمین معاش طلاب (شاگردان مدارس و مکتبها) و هزینه زندگی فقرا و مستمندان ساخته شد که مهمترین آنها عبارت بودند از مؤسسه خیریه سلیمان پاشا در

بولاییر، مؤسسه خیریه شهاب الدین پاشا در ادرنه، اوزون کوپرو، مانیسا و فیلیبه، مؤسسه خیریه اورنوز بیگ و پسرانش در سرز، گومولجنه، و ینی جة وردار، مؤسسه خیریه ساروجه پاشا در گلیولی، مؤسسه خیریه عینه سوباشی در بالیکیسیر، مؤسسه خیریه قراجه پاشا در میخالیچ، و مؤسسه خیریه مادر چلبی سلطان محمد، در ترخال، و مؤسسه‌های خیریه دیگر که تعدادشان بسیار بود. کیفیت غذای مؤسسه‌های خیریه به شرایطی که صاحب موقوفه قایل شده، و نسبت به غنای موقوفه، کم و زیاد و خوب یا متوسط می‌شد. تقریباً در تمامی مؤسسه‌های خیریه هر روز برای صبحانه آش و گوشت و هفته‌ای دوبار پلو و شله‌زرد، و هر روز فودلا (نوعی نان از خمیر ترش شده) داده می‌شد.

بیمارستانها

بیمارستانها سومین مؤسسه اجتماعی عثمانی‌ها بود، و نخستین بیمارستان توسط سلطان یلدرم بایزید در بورسه، در بخش شرقی شهر و در دامنه کوه، و تقریباً نزدیک مسجد جامع ساخته شد. این بیمارستان در ۸۰۱ ه.ق. / ۱۳۹۹ م. ساخته شد. در ماه مه سال ۱۴۰۰، برای این بیمارستان که موقوفه‌اش از طرف ملافتاری محمدبن حمزه قاضی بورسه، تأمین شده بود، از طرف سلطان یلدرم بایزید، از ملک ظاهر برقوق فرمانروای مملوک مصر درخواست اعزام طبیبی حاذق گردید. سلطان مملوکها نیز طبیبی حاذق به نام شمس الدین ساغر را اعزام داشت. در این بیمارستان که دو اطاق مجزا نزدیک در بیمارستان، و در هر طرف حیاط بیمارستان یعنی در سمت راست و چپ نیز ده اطاق وجود داشت، سه پزشک که یکی از آنها حکیم‌باشی (سرپزشک) بود، و نیز دو داروساز، دو نفر شربت‌چی (کسانی که به بیمار دارو می‌خوراندند)، آشپز، نانوا، و سایر خدمه، مشغول خدمت بودند. این بیمارستان سالهای سال به خدمات و فعالیت‌هایش ادامه می‌داد.

علاوه بر بیمارستان سلطان یلدرم بایزید، عثمانی‌ها پس از تصرف سیواس، آماسیه، توقات، چانکری، قسطنطنیه و قونیه، ضمن قبول شرایط موقوفات مدارس موجود در این مناطق، با استفاده از موقوفه‌های ویژه و متعلق به بیمارستانها، امکانات ادامه فعالیت این بیمارستانها را تأمین کردند.

کاروانسراها

کاروانسراها و «خان»ها چهارمین نوع مؤسسه‌های اجتماعی را تشکیل می‌دادند، که این کاروانسراها و «خان»ها در شهرها، قصبه‌ها و نیز بر سر راهها احداث شده بودند. این دو (کاروانسراها و خان‌ها) با هم فرق داشتند. به بناهایی که دارای حیاطی در وسط بود و دور تا

دور آن را تختهای چوبین جهت نشستن و خوابیدن مسافران گذاشته بودند، «کاروانسرا» می‌گفتند که این کاروانسراها فاقد اطاق بودند. و تمام مسافران روی همان تختها می‌نشستند و می‌خوابیدند. ولی «خان»ها اطاق داشتند. «خان»ها شبیه هتلها و مسافرخانه‌های امروز بودند. مسافرانی که وارد این مؤسسه‌ها (کاروانسراها و خانها) می‌شدند، پیرو هر دین و مذهبی که بودند، فرق نمی‌کرد و سه روز و سه شب حق ماندن در آنجا را داشتند، و در ازای استفاده از خورد و خوراک و محل خواب، وجهی پرداخت نمی‌کردند.

دولت برای حفاظت از جان و مال کاروانها و مسافران از حملهٔ راهزنان، در تنگه‌های تنگ و نقاط ناامن و خطرناک، عده‌ای نگهبان (محافظ) را تحت عنوان «دربندچی» در این محله‌ها — بشرط معافیت از مالیات — می‌گمارد. آنها به شکل و صورت یک روستا در نزدیکی همان دربند و گذرگاه و محل خطرناک اسکان داده می‌شدند. پس از فوت هر یک از این نگهبانان، این وظیفه به فرزندان و خویشاوندانش واگذار می‌شد، و «دربندچی»ها (محافظان گذرگاهها) مسلح، و موظف و مکلف به حفظ جان مسافران و اموال کاروانها بودند.

خانقاهها

خانقاهها اماکنی بودند که به صورت موقوفه در اختیار برخی از مشایخ آخی‌ها، بابایی‌ها، و آلپرن‌ها که منشأ خدماتی در تأسیس دولت عثمانی شده بودند، و مشایخ قابل احترام قرار داده می‌شد، که در حوالی شهرها و قصبه‌ها و یا نزدیکی روستاها و بر سر راهها و جاده‌ها ساخته می‌شد. صاحب خانقاه که خانقاه‌دار (زاویه‌دار) نامیده می‌شد، در موقوفهٔ خانقاهی که به وی واگذار شده بود، به کشت و کار می‌پرداخت، و درآمد حاصله از آن را صرف خانقاهش می‌کرد. هر مسافری که وارد خانقاه می‌شد، آبی برای نوشیدن، غذایی برای خوردن و جایی برای خوابیدن می‌یافت.

اداره و مراقبت از پلها، چشمه‌ها، و سایر مؤسسه‌های اجتماعی یا به صورت موقوفه‌هایی که برایشان اختصاص می‌یافت، و یا توسط عده‌ای از روستاییان — بشرط معافیت از مالیاتها و عوارض — صورت می‌گرفت و مرمت می‌گردید.

اوزون کوپرو (پل طویل) که به دستور سلطان مراد دوم در محلی باتلاقی که جایگاه و کمینگاه راهزنان بود، ساخته شد. هنوز هم سبب شگفتی و تحسین بیننده می‌گردد. برای محافظت و مراقبت از این پل که ۳۹۲ متر طول و ۱۷۴ قوس داشت، روستایی ساخته شد و مسجد و مؤسسه‌ای نیز برای آن احداث گردید، و اهالی این روستا در قبال مراقبت، تعمیر و مرمت پل، از پرداخت مالیات معاف شده بودند.

یادداشت‌های فصل هفدهم

۱. وی نوه محمود، مشهور به قوجه افندی قاضی بورسه و نام اصیلش موسی بود. این دانشمند که به نام قاضی زاده رومی اشتهار یافته بود، در سال ۱۳۳۷م. در بورسه به دنیا آمد، و در سال ۱۴۱۳م. در سمرقند فوت نمود. مشهورترین اثر قاضی زاده که به نجوم (ستاره‌شناسی) و ریاضیات اختصاص داشت، شرحی بود که بر المخلص فی الحی، اثر محمودبن عمر چغینی (چگینی) که در ۱۴۱۱م. نوشت. و نیز شرحی بود که یک سال بعد، بر اشکال تأسیس اثر شمس الدین سمرقندی نوشت. ولی اصیلترین اثر او، شرحی است که بر رساله فی استخراج جیب درجه واحده، اثر غیاث الدین جمشید نگاشت. وی در این شرح، اصول محاسبه یک درجه قوس جیبی را به شکلی بسیار سهل و قابل فهم توضیح داده است (ر.ک. به صالح زکی. آثار باقیه، ج ۱، ص ۱۹۰). وی جدیدترین و واقعیت‌ترین منجم و ستاره‌شناس زمان خود بود، ولی به علم نجوم (استرولوژی = Astroloji) که علم بسیار رایج زمان بود، اهمیت و ارزشی قائل نشد (ر.ک. به عدنان آدیوار، علم در میان ترکان عثمانی (به زبان فرانسه)، پاریس، ۱۹۳۹، ص ۱۴؛ و ترجمه شقایق، ص ۳۷).

۲. بدیع، بیان و معانی، این سه را علم بلاغت می‌گفتند. رعایت فن لفظیه و معنویه در گفتار و نوشتار را بدیع گویند. بیان، عبارت بود از گفتار و نوشتار کنایه آمیز، استعاره گونه (جناس). معانی نیز عبارت است از گفتار به مقتضای اوضاع و احوال یعنی بسته به موقعیت، کلام را طولانی و یا مختصر ادا کردن.

۳. «بیع» عبارت بود از عوض کردن جنس و مالی را با جنس و مالی دیگر که «بیوع» جمع آن است. که با گفتن گرفتم (خریدم) و دادم (فروختم) صورت می‌گیرد. در فقه (حقوق اسلامی)، احکام مربوط به خرید و فروش در بخش مربوط از کتاب بیوع آمده است. در فقه فصل جداگانه‌ای درباره مستغلات و شفعه وجود دارد، که مربوط به اولویت حقوق افراد درباره تملک سهام خود می‌باشد. در مجله احکام عدلیه که حاوی قانون مدنی پیشین

- ترکهاست، این احکام و حقوق آمده است.
۴. در این مورد ر.ک. به اثر دیگر اینجانب (مؤلف) تحت عنوان امیرنشینهای آناتولی.
۵. مجله شماره ۱۶۸۲، بخش دواوین در کتابخانه ملت.
۶. در مورد احمدی، آقای نهاد سامی بینارلی در مجله ترکیات (ترکشناسی)، شماره ۶، یک بررسی دارد و نیز م. فؤاد کوپرولو در دائرةالمعارف اسلام، ذیل ماده «احمدی» اطلاعات مفصلی به دست داده است.
۷. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۲۹، ۳۶.
۸. همان اثر، ص ۱۰۱.
۹. مجله اسناد تاریخی، شماره ۴، سال ۱۹۴۱، قانون اول (دسامبر).
۱۰. تاریخ ابن کمال، (نسخه کتابخانه نور عثمانیه)، شماره ۳۰۷۸، برگ ۵۳۱۳.
۱۱. از وقفنامه قیرشهر آخی اورن Evren که در سال ۸۶۷۶ ه.ق. / ۱۲۷۷ م. تنظیم شده بود (اسناد تدوین شده توسط علی امیری) چنین به نظر می رسد که حاجی بکتاش در ۱۲۷۷ م. فوت کرده است.
۱۲. عقدالجمان (تاریخ عینی)، وقایع سال ۸۷۰۶ ه.ق. / ۱۳۰۶ م. و ماده شیخ بَرَق (برک).
۱۳. تاریخ عالی (نسخه چاپ نشده) برگ ۱۴۶؛ و ماده «خیالی شاعر»؛ و همین اسم در تذکره قتالی زاده؛ علاوه بر اینها در سایر تذکرها نیز اطلاعاتی وجود دارد.
۱۴. در وقفنامه مورخ ۸۳۱ ه.ق. / ژانویه ۱۴۲۸، شیخ پاشابن شهاب الدین برای وقف کردن برخی مناطق چنین آمده است: «سيدة الخواتین تاج النساء فی العالمین الحسیبة النسبیه الشریفه بنت المرحوم بایزید خداوندگار زوجه سیدالسادات... السید البخاری دامت برکته» آرشو نخست وزیری، تدوین فکته، شماره ۸).
۱۵. سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی که در بین اهالی بورسه به امیر سلطان معروف و از اولاد امام حسین (ع) بود، در اواخر قرن چهاردهم و اوایل قرن پانزدهم میلادی زندگی می کرد که شخصیتی بزرگ بود و در بخارا به دنیا آمد و در همانجا به تحصیل پرداخت، از طریقت کبرویه که بعدها نور بخشی نام گرفت و پدرش منتسب به آن بود، پیروی کرد. شمس الدین بخاری بعدها به حج رفت و از آنجا راهی بغداد شد، و از آنجا نیز وارد آناتولی گردید و در زمان سلطان یلدرم بایزید در بورسه به شهرت رسید و حدود سال ۸۳۳ ه.ق. / ۱۴۲۹ م.^۱ فوت کرد و در آرامگاه فعلیش دفن شد: وی بر کمر سلطان مراد

۱. در متن ۱۹۲۹ م. آمده است (م).

- دوم شمیر بست (هزار فن حسین افندی، تنقیح التواریخ).
۱۶. این شرح رموز الاسرار در اصول فقه است.
۱۷. مفتاح، در بلاغت، اثر سگاکلی (متوفی ۶۰۶ ه. ق. / ۱۲۰۹ م.) است که شرح بسیاری بر آن نوشته شده است.
۱۸. ترجمه‌ای از حیات الحيوان که توسط حکیمشاه قزوینی انجام شده بود، به یاووز سلطان سلیم تقدیم گردید.
۱۹. این اثر در کتابخانه سلیمانیه، در بین کتابهای خسرو پاشا تحت شماره ۸۱۶ ثبت گردیده است. مترجم در زمان امیر سلیمان وارد آنکارا شد، و در این شهر با شخصی به نام پهلوان بیگ، حاجی محمد بن حاجی بیگ آشنا شد. پهلوان بیگ، از محمد بن شیخ مصطفی اطلاعاتی درباره قوسنامه خواست، و او نیز قوسنامه‌ای را که همراه داشت و به زبان عربی بود، نشان داد، و بنا به خواهش پهلوان بیگ، قوسنامه مذکور را تحت عنوان عمدة المتاصلین به ترکی ترجمه کرد. بعدها نام تیراندازان از زمان سلطان محمد فاتح تا زمان سلطان سلیمان قانونی را بر آن افزودند.
۲۰. در مورد احمدی ر. ک. به دائرة المعارف اسلام، و مقاله دکتر بدیع شمسوار اوغلی در مجله دانشکده پزشکی، ج ۱۶، شماره ۳-۴.
۲۱. مجله دانشکده پزشکی، شماره ۱، سال ۱۹۵۹.
۲۲. در این مورد به ر. ک. حوادث الدهور، عقد الجمان، و آثار فرانچس، خالکوندیل، و دوکاس.
۲۳. عاشق چلبی به مناسبت به سلطنت رسیدن سلطان مراد [دوم] چنین می‌نویسد: «انوار مهر منیر عثمانی فرونی یافت، چراغ در باب علم و کمال بسان لطف شمع نورانی... به نام شریفش کتابها نوشته شد. هر گروهی و صنفی از مشاهیر با دریافت مقرری سالانه، از لطف او بهره‌مند شد. و از جرعه جرعه جام بخشایش و انعام وی، در بزم شعرا پیاله‌ها به گردش درآمد و جشنهای شوق و شادی برپا گردید...»
۲۴. تذکره‌های لطیفی، و قتالی زاده.
۲۵. ترجمه شقایق نعمانیه (مجدی)، ص ۶۶؛ و کشف الظنون (از انتشارات وزارت آموزش و پرورش، ص ۱۹۷۱).
۲۶. یک نسخه از این اثر تحت شماره ۲۸۳، در بین کتابهای شهید علی پاشا موجود است.
۲۷. ذخیره مرادیه، اثری به زبان ترکی است که از منابع عربی و فارسی گردآوری و ترجمه شده است و به پنج باب تقسیم شده است، و در این بخشها از بیماریهای مغز، سر، چشم، بینی و پوست بحث شده است (تحت شماره ۵۵۰۷ جزو کتابهای یحیی افندی)

مهمترین بخش این کتابها، بخشی است که در آن از بیماریهای چشم بحث می‌شود. مؤلف همراه با اصطلاحات عربی، از اصطلاحات ترکی نیز استفاده کرده است (دکتر عدنان آدیوار، علم در میان ترکان عثمانی، ص ۱۳).

۲۸. یک نسخه از مفتاح النور، تحت شماره ۳۵۸۵، در کتابخانه نور عثمانیه موجود است. برای کسب اطلاعاتی مختصر درباره این اثر ر. ک. به علم در میان ترکان عثمانی، ص ۱۳، ۱۴. ۲۹. این ترجمه قاسم بن محمود در ۲۰ ربیع الاول ۵۸۲۵ ه. ق. / ۱۴ مارس ۱۴۲۲، به اتمام رسید، و ارشاد المرید الی المراد، و یا مرادنامه نام گرفت. نسخه‌ای از آن تحت شماره‌های ۵۵۶، ۵۵۹، ۸۳۶ در کتابخانه دانشگاه، بین کتابهای خطی ترکی و نسخه‌ای تحت شماره ۲۵۲ در بین کتابهای مهرشاه والده سلطان (ملکه مادر) در کتابخانه خسرو پاشای سلیمانیه موجود است.

۳۰. هدایه اثری است معروف در فقه، و وقایه شرحی است بر آن.

۳۱. «الی ان اتصل بخدمة السلطان غیاث‌الدین ابی‌الفتح محمد بن عثمان الکرشجی و اقرأ اولاده و منهم سلطان مرادخان و ترجم له کتاب جامع الحکایات من الفارسی الی الترمکی نظماً و نثراً و هو فی ست مجلدات و ترجم تفسیر الی لیث السمرقندی و تفسیر القادری نظماً و کان یکتب عند السلطان غیاث‌الدین المذکور الی سار الاطراف عربیاً و فارسیاً و ترمکیاً و غیر ذلک.» ترجمه آن:

«ابن عربشاه، پیش از آنکه وارد خدمت غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن عثمان گورشجی (کشتی‌گیر) شود، استاد و معلم سلطان مراد از شاهزادگان او بود، و جامع الحکایات را به نام این شاهزاده به صورت منظوم و منثور در شش جلد از فارسی به ترکی ترجمه کرد. تفسیرهای ابولیت و قادری را نیز به صورت منظوم به ترکی ترجمه کرد. ابن عربشاه به عنوان کاتب در خدمت چلبی سلطان محمد بود، و نامه‌هایی که به زبان فارسی، عربی و ترکی برای فرمانروایان و حکمرانان ارسال می‌گردید، او می‌نوشت.»

جامع الحکایات اثری است از جمال‌الدین محمد عوفی به زبان فارسی، که بعدها توسط نجاتی شاعر به نام سلطان بایزید دوم، و توسط جلال‌زاده صالح افندی به نام بایزید پسر سلطان سلیمان قانونی، از فارسی به ترکی ترجمه گردید.

۳۲. یک نسخه از تحفة مرادی، تحت شماره ۳۵۷۷، در کتابخانه ایاصوفیه موجود است.

۳۳. کامل الصنعة اثری است از علی بن عباس المجوسی، مشتمل بر بیست فصل و بابهای بسیار علمی و نظری. قاضی برگمه، فصل دوم در این اثر را که درباره بهداشت و نحوه مداوای

- بیماریهاست، و نیز باب ۳۴، و مقاله چهارم در مورد آبله، سرخک و زخم معده را ترجمه کرد. یک نسخه از آن در کتابخانه عینه‌بیگ در بورسه موجود است.
۳۴. ترجمه شقایق، ص ۱۲۴.
۳۵. همان اثر، ص ۱۲۲؛ و علم در میان ترکان عثمانی، اثر عدنان آدیوار، ص ۱۴.
۳۶. ترجمه شقایق، ص ۱۲۳، و علم در میان ترکان عثمانی، ص ۱۴ و ۱۵.
۳۷. اوزون کوپرو (پل دراز) یا «جسر ارگنه» به طول ۳۹۲ متر در طی ۱۶ الی ۱۸ سال به دستور سلطان مراد دوم ساخته شد، در سال ۸۴۷ هـ. ق. / ۱۴۴۳ م. افتتاح گردید، در محوطه ابتدای پل، مسجد و مؤسسه خیریه ساخته شد، و پس از استقرار مردم در آنجا، قصبه ارگنه به وجود آمد. علاوه بر آن در محل تقاطع و پیوند رودخانه‌های مریچ، تونجه، اردا (آرده)، ارگنه و قزل دلی، (در یخشی‌بیگ کویی «روستای یخشی‌بیگ» در خیابان استانبول)، برای عبور مردم از یک سو به سوی دیگر رود، قایقهای وقفی به کار گرفته شد، و مرمت قایقها — در صورت نیاز — به شرط معافیت از پرداخت مالیات به عهده مردم روستای یخشی‌بیگ گذارده شد (آرشیو نخست‌وزیری، اسناد نفعیه، شماره ۱۴، تدوین جودت).

فصل هیجدهم^۱

سکه‌های عثمانی تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

در اوایل قرن چهاردهم، پیش از تشکیل امیرنشین عثمانی، عثمان غازی که از امرای مرزنشین بود، ظاهراً از سلجوقیان — که اواخر عمر حکومت خود را سپری می‌کردند — تبعیت می‌کرد. ولی در باطن و حقیقت، وابسته به ایلخانان بود. علاوه بر معامله پایاپای مردم عشیره تحت فرمان عثمان غازی با همسایگانیشان یعنی ترکها و رومی‌ها، داد و ستد آنها به صورت نقدی نیز امری طبیعی بود. این قبیل معاملات نیز به علت آنکه آناتولی تحت نفوذ ایلخانان بود، با پول رایج سلجوقیان و یا با سکه‌های نقره‌ای ایلخانان صورت می‌گرفت. پس از آنکه حکومت سلجوقیان آناتولی به تاریخ پیوست و منقرض شد، همان‌گونه که تمامی معاملات در شهرها و قصبه‌های آناتولی با سکه‌های ایلخانان صورت می‌گرفت، در نقاط مرزی نیز، داد و ستدها به همان ترتیب انجام می‌گردید.

با کاهش نفوذ تاریخی ایلخانان در آناتولی در اوایل قرن چهاردهم، و فرار تیمور تاش والی آناتولی به مصر در اواخر سال ۷۲۷ ه. ق. / نوامبر ۱۳۲۷، اورخان غازی پسر عثمان غازی در همان سال، نخستین سکه خود را در بورسه ضرب کرد، و بدین ترتیب گامی به سوی استقلال برداشت.

قبل از ضرب سکه از سوی اورخان غازی، در آناتولی و نوارهای مرزی سکه‌ای رایج بود که در دو سوی آن عبارت «خَلَدَ اللَّهُ مُلْكَهُ» نوشته شده بود بدون آنکه نام حکمرانی بر آن دیده شود (۱)، علاوه بر آن سکه دیگری شبیه سکه تاتارها که در یک روی کلمه شهادتین، و در

۱. در متن اصلی، فصل هفدهم آمده است (م).

روی دیگر، در سطر اول عبارت «السلطان اعظم» و در سطر دوم اسمی ناخوانا، و در سطر سوم عبارتی شبیه «خَلْدَالله» وجود داشت، نیز رایج بود (۲)، که به ایلخانان تعلق داشت.

هنگام بحث دربارهٔ اورخان غازی اشاره شد که وی در سال ۷۲۷ هجری قمری سکه‌ای نقره‌ای (آقچه) در بورسه ضرب کرد. نام سکه‌ای که اورخان غازی به ضرب آن پرداخت، آقچه بود که برگرفته از نام مغولی بود. وزن نخستین آقچه پنج قیراط و سه حبه بود (۳). علاوه بر سکه مذکور، اورخان غازی مبادرت به ضرب دو سکه دیگر کرد که وزن سکه دو آقچه‌ای یازده قیراط و یک حبه، و وزن سکه پنج آقچه‌ای، یک درهم و سیزده قیراط و سه حبه بود، که بدین ترتیب، نوع، میزان و مقدار سکه‌های آقچه افزایش و رواج بیشتری یافت و داد و ستد سهلتر گردید. این آقچه‌ها بعدها نام «آقچه عثمانی» و یا تنها «عثمانی» بخود گرفت که با همین اسم نیز همچنان به رواج خود ادامه داد. سکه‌های عثمانی نه وزن سکه‌های مغولی، و نه سکه‌های سلجوقیان را داشت، بلکه وزن خاصی بود بر مبنای یک چهارم مثقال عرفی که در ضرب دینار و درهم یعنی سکه‌های زرین و سیمین رایج بود. چون یک مثقال، یک و نیم درهم یعنی برابر بیست و چهار قیراط (یعنی چهار گرم و ۶۱۸ میلی گرم «۴/۶۱۸») بود، بنابراین، سکه‌ای (آقچه‌ای) که اورخان غازی ضرب کرد، به وزن پنج قیراط و سه حبه (۱/۱۵ گرم) بود، لذا، وزن این سکه، تقریباً برابر وزن مثقال عرفی بود (۴).

سلطان مراد خداوندگار (سلطان مراد اول) هم به ضرب آقچه (سکه سیمین) و هم برای نخستین بار به ضرب سکه مسین پرداخت. در برخی از سکه‌های او برای نخستین بار عبارت «سلطان الغالب» دیده می‌شد.

نوشته‌های روی سکه‌ها به شکل «طغرا» نخستین بار در زمان سلطان مراد اول، و در سکه‌های امیر سلیمان متداول گردید، و بعدها چلبی سلطان محمد و سلطان مراد دوم نیز، نام خود را به صورت طغرا بر سکه‌ها زدند.

در سکه‌های چلبی سلطان محمد، نام و عنوان پدرش به صورت «خان» ذکر شده که این امر و توصیف، بعد از قبول حاکمیت والای امیر تیمور از جانب وی در تمامی سکه‌های مشترک آنها نیز دیده می‌شود. علاوه بر آن چلبی سلطان محمد، سکه‌های دیگری نیز دارد که بر روی آنها کلمات «سلطان اعظم» و «سلطان ملک اعظم» دیده می‌شود. بعد از سلطان مراد اول، عنوان «سلطان» بر روی سکه‌های رایج وی مشاهده می‌شود. در دوران تجزیه دولت عثمانی^۱ با اینکه عیسی چلبی مدت کمی در بورسه به حکمرانی پرداخت، ولی سکه‌ای از وی به دست

۱. پس از شکست سلطان یدلرم بایزید از امیر تیمور (م).

نیامده است، تنها از فرامینی که صادر کرده است به وجود آنها می‌توان پی برد (۵). در کتاب فهرست مشخصات مسکوکات (کاتالوگ)، سکه‌ای از موسی چلبی که به تاریخ ۸۱۳ ه. ق. / ۱۴۱۰ م. در ادرنه ضرب شده، و از مصطفی چلبی نیز دو سکه، یکی بدون تاریخ، و دیگری به تاریخ ۸۲۴ ه. ق. / ۱۴۲۱ م. دیده می‌شود (۶).

در پاره‌ای از سکه‌های سلطان مراد اول، هرچند عنوان «سلطان» دیده می‌شود، ولی در برخی سکه‌ها نیز تنها اسم «مراد» آمده و عنوان پدرش نیز به صورت «خان» ذکر شده است. همان‌گونه که اشاره شد، در برخی از سکه‌هایش نیز نامش به صورت «طغرا» ضرب شده است. وزن سکه‌های عثمانی، پنج قیراط و یک حبه، و پنج قیراط و سه حبه و گاهی نیز شش قیراط بود. وزن سکه‌های مانقر (۷) یعنی سکه‌های مسین نیز، اندکی بیشتر و یا کمتر از یک درهم بود (۸).

در بین سکه‌های عثمانیان، بر روی سکه‌های متعلق به دوره اورخان غازی برای نخستین بار نشان قبیله «قایی» که عثمانیان بدان منسوبند، دیده می‌شود. که این نشان و علامت بر روی برخی از سکه‌های سلطان مراد دوم نیز وجود داشت (۹). در سکه‌های چلبی سلطان محمد، که در تاریخ ۸۲۲ ه. ق. / ۱۴۱۹ م. در بورسه، ادرنه و ایاسلوق ضرب گردید، داخل نیم‌دایره‌ای، علامتی این‌چنین ﴿ 》 دیده می‌شود که احتمال دارد علامت و نشان قبیله «قایی» باشد (۱۰). اضعاف آقچه‌های (سکه‌های سیمین) عثمانیان، دو آقچه‌ای و پنج آقچه‌ای بود و سکه‌های رایج زرین نیز «دوکای» و نیزی، و نیز سکه طلای دیگری بود به نام فلوری، و سکه‌های جزء آن نیز سکه‌های مسین یعنی مانقر بود. با اینکه مرحوم «غالب بیگ» بر این عقیده است که نهادن تاریخ بر روی سکه‌های عثمانی از زمان سلطان یلدرم بایزید مرسوم شد (۱۱)، ولی چون در نخستین سکه ضرب شده در زمان اورخان غازی تاریخ ضرب سکه نیز قید شده است، بنابراین عقیده وی صحیح نیست. به استثنای یک سکه از سکه‌های زمان سلطان مراد اول، بقیه سکه‌های زمان وی فاقد تاریخ است، و در یک سکه مسین زمان وی نه تنها تاریخ ضرب سکه یعنی ۷۹۰ ه. ق. / ۱۳۸۸ م. وجود دارد، بلکه ماه ضرب سکه یعنی «ماه رمضان» نیز قید شده است که در میان سکه‌های عثمانی منحصر به فرد است (۱۲).

نخستین سکه طلای عثمانی، در زمان سلطان محمد فاتح ضرب شد. دولت عثمانی با سنجش عیار سکه‌های نقره خود (آقچه) با دوکای و نیزی و سکه فلوری (۱۳) «فلورین» — که سکه‌های طلا بودند — به داد و ستد و تجارت با خارجی‌ان پرداخت. عثمانیان برخلاف امیرنشینهای صاروخان، آیدین و متشه، معاملات خود را با خارجی‌ان با سکه‌های لاتین‌ها که «ژیگلیاتی» نامیده می‌شد، انجام نمی‌دادند؛ بلکه این معاملات، تنها با سکه‌های طلای و نیزی

یعنی دوکا، و نیز فلورین، همچنین آقچه‌های عثمانی صورت می‌گرفت (۱۴).
کشورهایی که با دولت عثمانی معاملات تجاری انجام می‌دادند، عبارت بودند از: ونیز،
جنوا، لاتین‌های ایتالیا، کلنی‌های جنوا در جزایر، شوالیه‌های رودوس، و نیز جمهوری
دوبروونیک یعنی راگوسا که تحت‌الحمایه عثمانی‌ها بود. بالطبع، با کشور همسایه، یعنی
امپراتوری بیزانس نیز روابط تجاری برقرار بود.

یادداشت‌های فصل هیجدهم

۱. اسماعیل غالب، تقویم مسکوکات عثمانیه، ص ۱؛ و مسکوکات عثمانیه، بخش ششم، اثر خلیل ادهم، ص ۲.

۲. تقویم مسکوکات عثمانیه، ص ۲، و مسکوکات عثمانیه، بخش ششم ص ۳.

۳. سکه نقره‌ای را، درهم گویند. درهم از نظر شرعی و عرفی، به دو گونه است. وزن درهم شرعی چهارده قیراط، و درهم عرفی نیز شانزده قیراط بود. سکه‌های عثمانی بر مبنای درهم عرفی ضرب شده بود. یک درهم برابر شانزده قیراط و چهار حبه بود. به حساب اعشاری یک قیراط برابر بیست سانتی‌متر (چهارگندم)، و یک درهم نیز برابر $3/207$ گرم بود. در مقیاسات اوزان قدیم، یک درهم به عنوان چهار دنک (عیار) پذیرفته شده بود.

۴. تقویم مسکوکات عثمانیه اثر اسماعیل غالب، ص ۸. به غیر از مثقال عرفی، مثقال شرعی نیز وجود داشت که بیست قیراط بود. یک مثقال طبق حساب اعشاری، یک و نیم درهم، یعنی $4/807$ گرم بود. هفت مثقال، ده درهم ارزش داشت، و سکه‌ها بر همین عیار ضرب شده بودند.

۵. اوقاف اشکینجه‌لی قریه جوجی: «غازی مراد خداوندگار قریه مذکور را به ملک، به قزل مراد اوغلی واگذار کرد. بعد نیز پسر قزل مراد اوغلی، یعنی قزل پاشا ملک، آن را به عنوان «ملک» به دست آورد، که بعد به صورت اشکنجی یعنی نوعی تیول درآمد، و از سلاطین ماضی، مرحوم امیر سلیمان، مرحوم عیسی چلبی، مرحوم سلطان خداوندگار و مرحوم مراد خداوندگار در این مورد فرامینی دارند...» (آرشیو نخست وزیری، دفتر شماره ۱۶۶ ثبت اراضی، بخش اوقاف بورسه، ص ۲۲).

۶. مرحوم غالب بیگ در ص ۲۴ تقویم مسکوکات عثمانیه، سکه‌ای به تاریخ ۸۲۲ ه. ق. از مصطفی چلبی در ادرنه، را چاپ و منتشر کرده است. ولی بعدها مرحوم میرآلای (سرهنگ) علی بیگ متخصص و سکه شناس معروف، ثابت کرد که غالب بیگ در خواندن

- تاریخ سکه اشتباه کرده است، و ضرب سکه توسط مصطفی چلبی در تاریخ مذکور در ادرنه غیر ممکن بوده است و ادعای خود را با انتشار سکه‌های چلبی سلطان محمد در ادرنه و در همان تاریخ، ثابت کرد (مجله انجمن تاریخ ترک، سال پانزدهم، ص ۳۸۹، و ۳۹۰).
۷. مانقر، تحریف شده واژه مونگون (مونقون) مغولی است. که بعدها همین سکه، پول مسین نام گرفت. در اصطلاحات مالی قدیم هر وقت به واژه «چروک آقچه» (آقچه خراب) برخورد می‌شود، مراد همان «مانقر» است، و «ساغ آقچه» (آقچه سالم) نیز همان آقچه نقره‌ای است.
۸. ر. ک. به «ماده مانقر» در دائرة المعارف اسلام.
۹. تقویم مسکوکات عثمانیه، ص ۳۱ و ۳۳، و مسکوکات عثمانیه، بخش ششم، ص ۴۹، ۵۸، ۶۸.
۱۰. مسکوکات عثمانیه، ص ۳۸، ۳۹.
۱۱. تقویم مسکوکات عثمانیه، ص ۱۶، ۱۷.
۱۲. مسکوکات عثمانیه، ص ۱۷، در یک روی این سکه عبارت «مرادخان عز نصره» و در روی دیگر آن «رمضان ۷۹۰» دیده می‌شود.
۱۳. فلوری یا فلورین که برای نخستین بار در فلورانس ضرب شد، سکه طلا بود که تصویر یک گل زنبق بر روی آن دیده می‌شد. بعدها سکه‌های طلایی که در سایر کشورهای اروپایی ضرب شد، نیز نام فلورین گرفت. عثمانی‌ها نیز سکه‌های طلای خود را که بعدها ضرب کردند، فلوری نامیدند. بدین جهت، پس از آنکه سکه‌های طلای عثمانی تعمیم یافت، از آن پس مراد از فلوری که در تاریخهای عثمانی آمده است، همان سکه طلای عثمانیان بود. و همین کتابهای تاریخ، سکه‌های طلای سایر کشورها را بعد از فلوری عثمانی، با نام همان کشور نظیر دوکای ونیز، سکه طلای مجار و... ذکر کردند.
۱۴. در وقفنامه مورخ ذیحجه ۷۹۶ / ۱۳۹۴ م. چندرلی‌زاده علی پاشا، آمده است که هر فلوری برابر با سی درهم بوده است (اداره کل اوقاف، دفتر حرمین، شماره ۷۳۴، ص ۱۰۹)، بنابر این نوشته، در اواخر قرن چهاردهم، هر فلوری بر مبنای سی درهم ارزیابی شده بود.

فصل نوزدهم^۱

بعضی خانواده‌ها و شخصیتها که در تشکیل دولت عثمانی منشأ خدمات شدند

چون به نظر می‌رسد که اطلاع از شرح حال و زندگی بعضی از شخصیتها و خانواده‌هایی که در تشکیل حکومت عثمانی منشأ خدماتی ارزنده بوده‌اند، مفید فایده خواهد بود، لذا به ترتیب حروف الفبا، به معرفی مختصر این شخصیتها و خانواده‌ها پرداخته می‌شود. البته خانواده و شخصیتهای دیگری نیز وجود داشتند که هنگامی که امیرنشین عثمانی به صورت عشیرتی زندگی می‌کرد، در تقویت و گسترش این امیرنشین خدمات ارزنده و فداکاریهای بسیاری از خود نشان دادند، که از آن جمله می‌توان از افرادی نظیر صمصاچاوش، آیتود آلپ، کونور آلپ، غازی عبدالرحمان، تورگوت آلپ، سلتوق آلپ و سایرین، نام برد. اما چون خدمات آنان قبل از تشکیل امیرنشین عثمانی صورت گرفته بود، و نیز در دسترس نبودن شرح حالشان، فقط به ذکر نام آنها اکتفا گردید.

آقچه قوجه

آقچه قوجه یکی از امرا و رؤسای عشیره‌ای است که در تشکیل دولت عثمانی خدمات ارزنده‌ای انجام داد، و از جمله هم‌زمان عثمان غازی به شمار می‌رفت (۱). وی حدود سال ۱۳۲۰م. مأمور تصرف از میت و حوالی آن گردید. آقچه قوجه، با حملاتی که به منطقه ساکاریا (زکریا) و حوالی از میت کرد، قلاعی چند را به تصرف درآورد، و با به تصرف درآوردن پالانکای (قلعه کوچک چوبین) موجود در حوالی عیان گولی (سابانجه گولی) =

۱. در متن اصلی فصل هیجدهم آمده است (م).

دریاچه سابانجه) آنجا را قرارگاه خود نمود، و بعد نیز «ارمنی پزاری» و قندیره را به تصرف درآورد، و به اتفاق کونوریگک از امرای عشیره و طایفه، آیدوس و سمندیره را به اشغال درآورد، و قلعه سمندیره به عنوان ملک شخصی به آقچه قوجه واگذار شد. تمامی موفقیتها و پیروزیهایی که در منطقه مابین از میت و اسکدار نصیب ترکها گردید، در سایه فعالیتها و آقچه قوجه و غازي عبدالرحمان صورت گرفت.

فوت آقچه قوجه بعد از سال ۷۲۶ ه. ق. / ۱۳۲۶ م. صورت گرفته، و قبرش بر بالای تپه‌ای واقع در قندیره است. نام ولایت از میت به خاطر وی قوجه‌ایلی نامگذاری شد. حاجی الیاس پسر آقچه قوجه و فضل‌الله، قاضی گبزه، نوه او بود که بعدها به نام افضل پاشا به مقام وزارت رسید (۲). هنگامی که فضل‌الله به عنوان قاضی در گبزه به سر می‌برد، از جانب چلبی محمد، که علیه موسی چلبی می‌جنگید، برای کسب اجازه جهت عبور و ورود به روم ایلی، نزد امپراتور بیزانس اعزام گردید، و قوای پانزده هزار نفری چلبی محمد با کشتیهایی که امپراتور به سواحل آناتولی (آناتولی قاواغی) فرستاد، موفق گردید وارد آن سوی ساحل یعنی روم ایلی (روم ایلی قاواغی) گردد. پس از جلوس سلطان مراد دوم بر تخت سلطنت، باز هم قاضی فضل‌الله به منظور عقد قرارداد تفاهم به عنوان سفیر از جانب عثمانی‌ها نزد امپراتور روم (بیزانس) اعزام گردید (۳). قاضی فضل‌الله بعدها یعنی در سال ۸۴۰ ه. ق. / ۱۴۳۶ م. در زمان سلطان مراد دوم، مقام وزارت یافت (۴). قاضی فضل‌الله که یک سال بعد از مقامش عزل شد، در سال ۸۴۳ ه. ق. / ۱۴۳۹ م. دوباره به وزارت رسید، ولی در سال ۸۴۶ ه. ق. / ۱۴۴۲ م. دوباره معزول شد. قاضی فضل‌الله در اوایل دوره سلطنت سلطان محمد فاتح فوت کرد. وی وقفنامه‌ای به تاریخ ۸۳۸ ه. ق. / ۱۴۳۴ م. و خانقاهی موقوفه در گبزه دارد. در وقفنامه‌اش با القاب «افتخارالعلما والفضلا مولانا افضل پاشا ابن حاجی الیاس» توصیف شده است که دلیلی بر وزیر بودنش است (۵). خود، و پسرش اسماعیل و نوه‌اش قطب‌الدین که هر دو از علما بودند، در گبزه مدفون‌اند، آرامگاهش در جوار داروخانه و در گبزه است. در کتب تاریخ به نام «فضل‌الله پاشا» و در وقفنامه به عنوان «افضل پاشا» و در دفتر ثبت اراضی (۶) با عنوان «فضل‌الله القاضی» از او یاد شده است. عاشق پاشا زاده می‌نویسد که یکی از علل عزل فضل‌الله پاشا در یکی از ادوار وزارتش، این بود که اجرای طرح مالیاتی را از مردم به سلطان مراد دوم پیشنهاد کرد (۷).

شجره‌نامه خانواده آقچه قوجه

آقچه قوجه

|

حاجی الیاس

|

افضل و یا فضل‌الله پاشا (۸)

|

مولانا قطب‌الدین (۹)

|

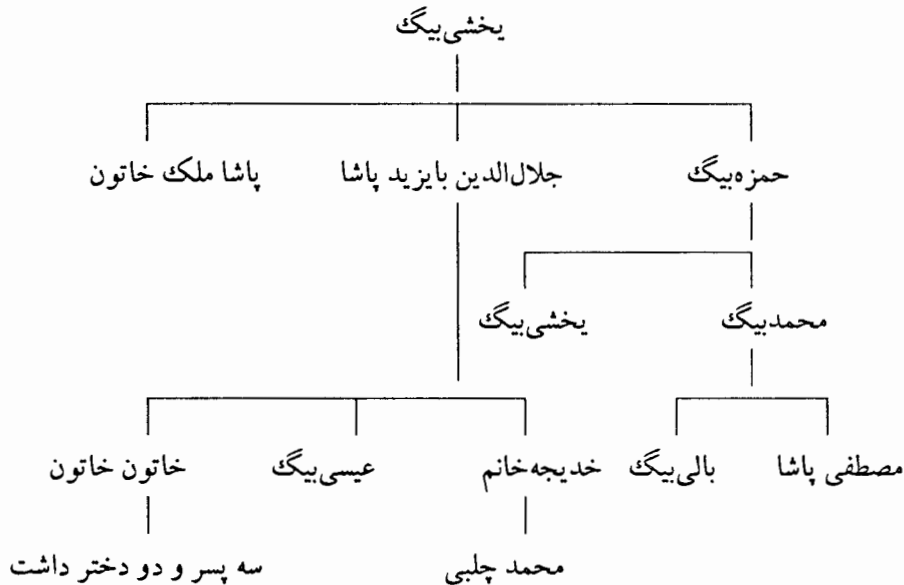
سیدی چلبی

بایزید پاشا

وی اهل آماسیه، و نام پدرش یخشی بود. تخلصش بنا به وقفنامه مورخ ۸۲۰ ه. ق. / ۱۴۱۷ م. و نیز به موجب وقفنامه‌های دیگری به تاریخ ۸۲۱ ه. ق. / ۱۴۱۸ م. و ۸۲۳ ه. ق. / ۱۴۲۰ م. جلال‌الدین بوده است. هنگامی که چلبی سلطان محمد به عنوان سنجق‌بیگ در آماسیه به سر می‌برد، بایزید پاشا در خدمت و رکاب وی بود. بعد از جنگ آنکارا، بایزید پاشا در مجادلات بین شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تخت سلطنت، نسبت به چلبی محمد، ولینعت خود وفادار ماند، و با صداقت به وی خدمت کرد. بعد از آنکه چلبی محمد به فرمانروایی رسید، بایزید پاشا به مقام وزیر اول (وزیر اعظمی) رسید، و پس از آنکه خدمت بزرگی که در جنگ محمد چلبی با قرامان اوغلی انجام داد، علاوه بر مقام وزارت، مقام بیگلربیگی روم ایلی را نیز به دست آورد و تا پایان عمر این دو مقام را برای خود حفظ کرد (۱۰). در تمام امور صاحب اختیار مطلق بود و نفوذ کلام داشت، و به همین جهت نیز مخالفان زیادی پیدا کرد. پس از اعلام پادشاهی سلطان مراد دوم، چون عثم مصطفی چلبی به عنوان مدعی سلطنت در مقابل وی سر برافراشت، بنا به اصرار چندرلی زاده ابراهیم پاشا، و حاجی عیوض پاشا، تصمیم گرفته شد بایزید پاشا را که مقام بیگلربیگی روم ایلی را نیز داشت مأمور حمله به مصطفی پاشا نمایند (۱۱). بایزید پاشا که با مقداری نیرو از بغاز استانبول وارد روم ایلی گردید، بسرعت وارد ادرنه شد و به سبب داشتن مقام بیگلربیگی، با نیرویی که جمع آوری نمود، به مقابله با مصطفی چلبی پرداخت. ولی چون در حین مقابله نیروهای دو طرف در سازلی دره، نیروهای تحت فرمایش به نیروهای مصطفی

چلبی پیوستند، بایزید پاشا نیز ناگزیر تسلیم گردید، و به علت عدم اطمینانی که نسبت به وی وجود داشت، بنا به اصرار جنیدیگ آیدین اوغلی که همراه مصطفی چلبی بود، بایزید پاشا به قتل رسید (۸۲۴ هـ. ق. / ۱۴۲۱ م.). قبرش در سازلی دره است (۱۲). از نوه‌هایش تا زمان حاضر نیز در قید حیات بودند. وی در آماسیه، مؤسسه خیریه و مدرسه و نیز وقفنامه‌هایی با تاریخ ۸۲۱، ۸۲۱، ۸۲۳ هجری قمری، دارد (اداره کل اوقاف، دفتر مکرر آناتولی، شماره ۱۹، ص ۲۴۴-۲۴۹). پسرش عیسی بیگ از امرایی بود که مسجد و مدرسه‌ای در بورسه دارد.

شجره‌نامه خانواده بایزید پاشا



خانواده وزیر چندرلی

اعضای این خانواده که در صحنه تاریخ در کنار خاندان عثمانی قرار دارد، مدت یک قرن و نیم، عالترین مقام علمی یعنی قاضی عسکری و بالاترین مقام کشوری یعنی وزیر اعظمی را در اختیار داشتند. این خانواده اصیل ترک که اعضای آن در سازماندهی و تشکیلات دولت عثمانی چه از نظر نظامی، و چه از نظر اداری و سیاسی، بزرگترین و مؤثرترین نقش را بر عهده داشتند، از روستای جندره، وابسته به قصبه و منطقه نالی دره از توابع آنکارا بودند (۱۳). نخستین شخصیت علمی شناخته شده این خانواده که مقام قاضیگری و قاضی عسکری را داشت، خلیل خیرالدین معروف به قراخلیل افندی است. از کتیبه به دست آمده از مؤسسات چنین برمی آید که پدرش علی نام داشته است.

قراخلیل افندی از آخی‌هایی بود که در قرن چهاردهم صاحب تشکیلات و سازمانهایی

گسترده در برخی مناطق آناتولی بودند، وی در عین حال از خویشاوندان اطه‌بالی، از بزرگان آخی‌ها و پدرزن غازی عثمان بود. قراخلیل که تحصیلات مدرسه‌ای داشت، به احتمال قوی در زمان اورخان غازی، قاضی بیلجق (بیلجیق) شد و بعد در ازینک به قاضیگری پرداخت، پس از آن نیز به مقام قاضیگری بورسه، مرکز حکومت عثمانی تعیین گردید.

همان‌گونه که در بخش وقایع عثمانی گفته شد، قراخلیل افندی در مقام قاضیگری بورسه، نخستین تشکیلات نظامی این امیرنشین یعنی «یایا» و «مُسَلِّم» را پی افکند، و بدین ترتیب، گامی در راه تبدیل نیروهای عشیره‌ای به نیروهای منظم و تشکیلات نظامی برداشته شد. این تشکیلات و سازمان جدید نظامی در پیروزیهای اولیه عثمانیان عامل مؤثری بود.

به دنبال آغاز سلطنت سلطان مراد خداوندگار در ۷۶۳ ه. ق. / ۱۳۶۲ م. قراخلیل افندی به مقام قاضی عسکری که بالاترین مقام قاضیگری و علمی بود، و برای نخستین بار در تشکیلات عثمانی‌ها به وجود می‌آمد، منصوب گردید. قراخلیل افندی پس از انتصاب به این مقام، بنا به وظیفه و مسئولیت مقامش، در جنگها همراه سلطان عثمانی بود. وی در این مقام به موفقیتها و پیشرفتهایی نایل آمد. به سبب پیشرفت و گسترش دامنه فتوحات عثمانی‌ها و بنا به ضرورت افزایش قوای نظامی، و توصیه قراخلیل افندی، جوانان مسیحی به اسارت درآمده در جنگها، به دهقانان ترک سپرده شدند تا با اصول اسلام تربیت شده، و زبان ترکی را فراگیرند، و وارد اجاق عجمی شده، و بعد نیز جزو اجاق ینی چریها درآیند. بدین ترتیب نخستین سازمان و قوای نظامی پیاده نظام منظم عثمانیان به وجود آمد، که این سازمان و تشکیلات «اجاق ینی چری» نامیده شد. همچنین با هشدار و تذکر قرارستم قرامانی که از علما بود، و نیز تقاضای قراخلیل افندی از سلطان، تشکیلات مالیه به وجود آمد، و قانون مربوط به اختصاص یک اسیر از هر پنج اسیر به دولت برای تکمیل اجاق ینی چری، در صورت عدم نیاز به اسیر، پرداخت مالیات هر یک اسیر به خزانه دولت، تصویب شد.

قراخلیل افندی در سال ۷۷۴ ه. ق. / ۱۳۷۲ م. بعد از سنان الدین یوسف پاشا، وزیر شد. در این بین اطلاع حاصل شد که مانوئل والی سلاونیک و پسر دوم امپراتور یونان در صدد است که رومی‌های سرز را به عصیان وادارد. بدین جهت، وزیر خلیل پاشا — که بعد از انتصاب به مقام وزارت او را خیرالدین پاشا می‌گفتند — بلافاصله مأمور اشغال سرز و دستگیری مانوئل گردید. مانوئل فرار کرد و بدین جهت دستگیری وی ممکن نشد. تا زمان وزارت خیرالدین پاشا، وزرای عثمانی حق دخالت در امور نظامی را نداشتند. ولی بعد از آنکه وی مقام وزارت یافت، مقام فرماندهی را نیز بر عهده گرفت، و به پیروزیهای نائل آمد، و بعد از خیرالدین پاشا نیز، وزرای اعظم عثمانی، هم امور کشوری و هم لشکری را در دست گرفتند.

خیرالدین پاشا در سال ۱۳۸۵، به عنوان فرمانده لشکر در تراکیای غربی، مقدونیه، و آلبانی، دست به فعالیتهایی زد، و با کمک به توپیا، امیر دراج، بالشه دوم خصم او را که شاهزاده زانتا در آلبانی بود، شکست داد.

سلطان مراد اول در پی تجاوز و تعرض علاءالدین بیگ امیر قرامان در سال ۷۸۸ ه. ق. / ۱۳۸۶ م. علیه او به تدارک پرداخت، و هنگامی که قصد رفتن به جانب بورس را داشت، خیرالدین پاشا را برای محافظت از روم ایلی، در حوالی مرز مستقر ساخت، و پسرش علی بیگ را که مقام قاضی عسکری داشت، همراه خود برد، ولی خیرالدین پاشا اندکی بعد در ۷۸۹ ه. ق. / ۱۳۸۷ م. در اردوگاه ینیجه وردار بیمار شد و او را به سرز انتقال دادند، اما همانجا درگذشت، و پسرش علی پاشا جانشین وی شد، و برای آوردن جنازه پدرش به سرز رفت، و بی درنگ مراجعت کرد و در جنگ قرامان شرکت نمود. کلیه کتابهای تاریخ عثمانی و خارجی، به استثنای مورخانی که خواهان ادامه سبک و شیوه عشیرتی و مخالف سازمانهای نظامی جدید بودند، از استعداد، قابلیت و توانایی او سخن رانده اند (۱۴)، در واقع نیز وی، منشأ خدمات ارزنده ای در زمینه های اداری، مالی و نظامی شد، و در تشکیل و تأسیس دولت عثمانی نقش بزرگی بر عهده داشت. وی در از نیک مسجدی که یشیل جامع (مسجد جامع سبز) نامیده می شود، و نیز مؤسسه خیریه دارد، از وی همچنین مسجد جامعی در سرز و گلیبولی به جا مانده است.

از سه پسر خلیل خیرالدین پاشا، به نامهای علی، الیاس و ابراهیم، پسر ارشدش علی، بعد از فوت پدر، مقام وزارت یافت. علی پاشا از سال ۱۳۸۷ تا ۱۴۰۶ م. به مدت ۱۹ سال مقام وزیر اعظمی سلاطینی چون سلطان مراد اول، سلطان یلدرم بایزید، و امیر سلیمان را بر عهده داشت. وی نیز همانند پدرش علاوه بر اینکه فردی سازمانده و مدیری قدرتمند بود، مهارت و استعداد خود را در تسلط عثمانیان بر بلغارستان با ابتکارات و عملیات سوق الجیشی نشان داد. او قبل از آغاز جنگ امیر تیمور با سلطان یلدرم بایزید، به سلطان عثمانی توصیه کرد که از درگیری و برخورد مستقیم با تیمور خودداری کرده، و با عملیات تدافعی و پارتیزانی، قوای امیر تیمور را فرسوده کند. ولی سلطان یلدرم بایزید از قبول پیشنهاد وی خودداری کرد، علی پاشا چون پی برد شکست عثمانیان در جنگ آنکارا (۸۰۵ ه. ق. / ۱۴۰۲ م.) مسلم است، پسر بزرگ سلطان یعنی سلیمان چلبی را همراه خود برداشته و گریخت، ابتدا به بورس، و بعد از راه گملیق به ادرنه رفت.

علی پاشا، در مجادلات شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تاج و تخت، در مقام وزیر اعظم امیر سلیمان چلبی خدمت کرد و همانند یک فرمانروا تمام امور را — که امیر سلیمان

بدو واگذار کرده بود — با فعالیتی تمام اداره کرده، و به استثنای حوالی آماسیه، سیواس، و توقات، موفق به حفظ حاکمیت امیر سلیمان در دیگر نقاط آناتولی و روم ایلی گردید. با مرگ علی پاشا در ۸۰۹ ه. ق. / ۱۴۰۶ م. موقعیت برتر امیر سلیمان دچار تزلزل گردید.

در زمان سلطان یلدرم بایزید، بنا به توصیه علی پاشا، مقرر شد که برای حل هر یک از اختلافات و دعاوی مردم، مقرری و اجرت معینی برای قضات در نظر گرفته شود، و بدین ترتیب از ارتشاً قضات جلوگیری به عمل آمد. کتابهای تاریخ با وجود اینکه ارزش و خدمات وی را مورد تقدیر و تحسین قرار داده‌اند، ولی از اینکه سلطان یلدرم بایزید را معتاد به مسکرات کرد، او را مقصر و گناهکار می‌دانند. علی پاشا چون فرزند ذکوری نداشت، از این‌رو، متولی‌گری و نظارت بر مسجد و خانقاهی را که در بورسه ساخته بود، به قاضیهای بورسه واگذار کرد (۱۵). ایجاد گروه خدمتکاران «ایچ اوغلانی» (غلام‌بچگان اندرون «حرم‌سرا») که در کاخ سلطان و تشکیلات و دوایر وزراء خدمت می‌کردند، از ابتکارات و کارهای اوست. قبرش در ازنیک در آرامگاه پدرش است، به نوشته مورخان، علی پاشا بسیار جوانمرد بود.

الیاس پاشا، برادر علی پاشا، در زمان سلطان یلدرم بایزید، هنگامی که مقام بیگلربیگی داشت، فوت نمود. برادر دیگرش ابراهیم پاشا نیز که اهل علم و دانش و از صنف علما برخاسته بود، در زمان صدارت علی پاشا، قاضی بورسه بود. وقفنامه مورخ رجب ۸۰۸ / دسامبر ۱۴۰۵، علی پاشا را برادرش ابراهیم چلبی تنظیم کرد. بنا به نوشته برخی از کتابهای تاریخ، وی هنگامی که موسی چلبی در روم ایلی حکمرانی داشت، قاضیگری ادرنه را عهده‌دار بود، و بعد نزد چلبی محمد رفته است، و او ابتدا به مقام قاضی عسکری و در سال ۸۲۳ ه. ق. / ۱۴۲۰ م. نیز به مقام وزیر ثانی رسید.

بعد از جلوس سلطان مراد دوم بر تخت سلطنت، در ۸۲۴ ه. ق. / ۱۴۲۱ م. در واقعه مصطفی چلبی (پسر یلدرم بایزید)، به دنبال فوت وزیر اعظم بایزید پاشا، مقام وزیر اعظمی به ابراهیم پاشا واگذار شد، و وی این مقام را با اعتماد و استقلال هرچه تمامتر تا زمان فوتش در ۲۴ ذی‌قعدة ۸۳۲ / ۲۵ اوت ۱۴۲۹، حفظ کرد. وی در آرامگاهش در ازنیک مدفون است، و در ازنیک مؤسسه خیریه‌ای دارد. وی همانند پدر و برادرش فرماندهی اردو را بر عهده نداشت، اما نفوذ و اقتدارش را با مدیریت خوبش، حفظ کرد. وی کاخی در ازنیک داشت، و مصطفی چلبی کوچک (برادر سلطان مراد دوم) که با ادعای سلطنت پا به میدان گذارد، پس از تصرف ازنیک در این کاخ ابراهیم پاشا مستقر شد.

ابراهیم پاشا دو پسر داشت، خلیل پاشا (۱۶) پسر ارشدش که مقام قاضی عسکری داشت که بعد از پدر، وزیر اعظم شد، محمود چلبی پسر کهنتر ابراهیم پاشا نیز که یکی از فرماندهان و

امرا بود، با حفصه سلطان دختر چلبی سلطان محمد ازدواج کرد، و از آن دو فرزندی در وجود آمد.

خلیل پاشا نیز همانند پدرش در زمان سلطان مراد دوم تمامی اقتدار را در دست گرفت. در سال ۸۴۸ ه. ق / ۱۴۴۴ م. پس از انعقاد معاهده ادرنه - سگدین و کناره گیری سلطان مراد دوم از سلطنت، وزیر اعظمی سلطان محمد دوم (فاتح) - که والی مانيسا بود و جانشین پدر شد - نیز عهده دار شد. ولی به خاطر فرامین بیجایی - که پادشاه جوان بنا به تشویق زاگانوس پاشا، لله (لالا) فرمانروای سیزده ساله صادر می کرد - آزرده خاطر شد. زیرا وی مایل نبود در کارهایش که در زمان سلطان مراد دوم مستقلانه انجام می داد، دخالتی صورت گیرد. در این بین، به علت نقض معاهده، یعنی آغاز یک جنگ صلیبی جدید، وی، سلطان محمد را وادار کرد تا از پدرش (سلطان مراد دوم)، دعوت کند که فرماندهی اردو را بر عهده گیرد. سلطان مراد به عنوان فرمانده کل اردو، در جنگ وارنا پیروز شد، و هنگام بازگشت به ادرنه، بر اثر نفوذ خلیل پاشا، سلطان مراد پسرش را به مانيسا فرستاد و خود برای دومین بار فرمانروایی را بر عهده گرفت.

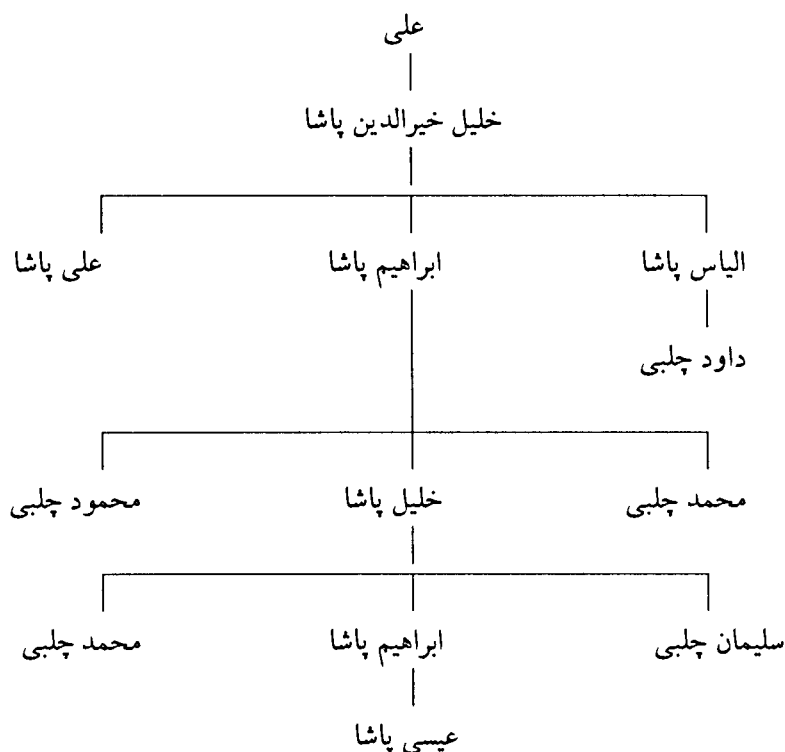
سلطان مراد دوم اندک زمانی بعد، دوباره از سلطنت کناره گیری کرده، به مانيسا رفت و پسرش شاهزاده محمد را برای بار دوم به سلطنت برگزید. چند ماه بعد، جریان آتش سوزی ادرنه، و در پی آن شورش ینی چریها اتفاق افتاد. خلیل پاشا که احساس کرده بود، اداره امور کشور باید به دست فردی مقتدر سپرده شود، با اطلاع از تمایل باطنی سلطان مراد به سلطنت، نهانی او را به ادرنه آورد، و برای بار سوم او را به سلطنت رساند. با اینکه این مسئله بحق سبب رنجش سلطان جوان (محمد دوم) از خلیل پاشا گردید، اما فاقد قدرتی بود که قادر به انجام کاری شود.

در پی فوت سلطان مراد دوم در سال ۸۵۵ ه. ق. / ۱۴۵۱ م. سلطان محمد دوم برای بار سوم به سلطنت رسید و خود را برای فتح استانبول آماده کرد. خلیل پاشا چون بیم داشت این اقدام سبب بروز یک جنگ صلیبی جدید از طرف اروپاییان گردد، چندان طرفدار تصرف استانبول نبود. وی چون سه جنگ صلیبی را پشت سر نهاده و مخاطرات زیادی را از سر گذرانده بود، از وقوع یک جنگ صلیبی دیگر وحشت داشت. در اثنای محاصره استانبول، مسئله تهدید مجارستان برای انصراف از محاصره استانبول به میان آمد، و اطلاع حاصل شد که پاپ در حال اعزام سی فروند کشتی است، و در این بین بود که استانبول با آخرین همت و تلاش ترکها به تصرف درآمد، سلطان محمد فاتح در اثنای برگزاری مراسم شادی و جشن این پیروزی، خلیل پاشا را که دوبار او را از سلطنت برکنار کرده بود، به بهانه گرفتن رشوه از امپراتور بیزانس به قتل رساند و اموالش را مصادره کرد. بدین ترتیب انتقامش را از وی

بازستانند (۱۴۵۳م.). دوره وزیر اعظمی خلیل پاشا حدود بیست و چهار سال بود. جنازه خلیل پاشا توسط پسرش ابراهیم پاشا به ازنیق انتقال داده شد و در آنجا دفن گردید. قلعه‌ای که در دهانه خلیج چندرلی واقع در ساحل اژه قرار دارد، توسط خلیل پاشا ساخته شد و هنوز هم به نام وی خوانده می‌شود. چندین اثر به نام وی تألیف و ترجمه شده است.

هنگام قتل خلیل پاشا، یکی از پسرانش یعنی سلیمان چلبی، قاضی عسکر، و پسر دیگرش ابراهیم چلبی، نیز در مقام قاضیگری ادرنه بود. سلیمان چلبی را از مقام قاضی عسکری عزل کردند و بعد از سال ۸۵۹ه. ق. / ۱۴۵۵م. فوت کرد. ابراهیم چلبی نیز مدتهای مدید در مقام قاضیگری ادرنه بود و مدتی به عنوان لالای شاهزاده بایزید تعیین گردید، و بعد به مقام قاضی عسکری رسید، و در صفر سال ۸۹۱ / فوریه ۱۴۸۶، که مقام قاضی عسکری روم ایلی را داشت، وزیر شد و در سال ۹۰۴ه. ق. / ۱۴۹۸م. مقام وزیر اعظمی یافت. و یک سال بعد در اثنای جنگ اینه‌بختی فوت نمود. جسدش به ازنیق منتقل شده، آنجا دفن گردید. از نواده‌های شاخه خلیل پاشا، الیاس پاشا، و محمود چلبی، از خانواده چندرلی تا زمان حاضر نیز در قید حیات بودند.

شجره‌نامه خانواده چندرلی



شیخ اظه بالی

همان‌گونه که در بخشهای پیشین به مناسبتهای مختلف از آخی‌ها که در اوان تأسیس دولت عثمانی یعنی نیمه اول قرن چهاردهم در شهرها و قصبه‌های آناتولی صاحب نفوذ بودند، سخن گفته شد، و نیز اشاره شد که در تأسیس این دولت نیز نقش مهمی داشتند. هنگام حضور غازی عثمان‌بیگ در سویوت (سوغوت) و حوالیش، بانفوذترین فرد و رئیس این منطقه شخصی به نام شیخ اظه بالی (اده بالی) بود. اظه بالی در ایت بورنو، در جنوب شرقی چوکور حصار (چخور حصار) واقع در بین سویوت و اسکی شهر اقامت داشت. اظه بالی که در اصل از اهالی حوالی قرامان (قونیه و سیوری حصار) بود، در محضر علمای سرزمینش به تحصیل پرداخت، و بعد برای تحصیلات عالی عازم شام شد، و پس از فراگرفتن اصول حدیث و حدیث، در فقه یعنی حقوق اسلام تخصص گرفت و به کشورش بازگشت و بر شهرتش افزوده شد، و در این میان با غازی عثمان‌بیگ آشنا شد.

غازی عثمان‌بیگ با استفاده از نفوذ وی، در کارهایی که قصد انجامش را داشت، با وی مشورت و مذاکره می‌کرد، و با دختر شیخ یعنی ربیع و یا بالا خاتون ازدواج کرد و به دامادی شیخ درآمد (۱۷)، و شاهزاده علاءالدین از این ازدواج در وجود آمد.

آظه بالی و پسرش شیخ محمود، و دورسون فقیه شاگرد و داماد وی، با بزرگان طریقت آخی نظیر آخی شمس‌الدین و آخی حسن، و بعدها نیز به اتفاق چندرلی قراخلیل غازی، در تأسیس امیرنشین عثمانی که غازی عثمان‌بیگ در پی آن بود، خدمات مهم و ارزنده‌ای انجام دادند. شیخ اظه بالی در اواخر عمر، به اتفاق دختر و نوه‌اش علاءالدین‌بیگ در بیلجیق (بیلجیق) سکونت کرد، و عشریه و درآمد روستای قوز آغاچ از توابع بیلجیق، برای امرار معاش آنان اختصاص یافت (۱۸). بنا به روایت، شیخ اظه بالی اندکی پیش از دامادش غازی عثمان‌بیگ در بیلجیق فوت کرد و در آرامگاهی که آنجا داشت، دفن شد. دخترش بالا خاتون نیز همانجا مدفون است. در شجره‌نامه‌ای که توسط مرحوم علی امیری افندی تنظیم یافته است، چنین برمی‌آید که شیخ اظه بالی دو پسر به نامهای محمود و محمد داشته است. شیخ محمود به مناسبت ورود سلیمان پاشا به روم ایلی، بیت زیر را سرود:

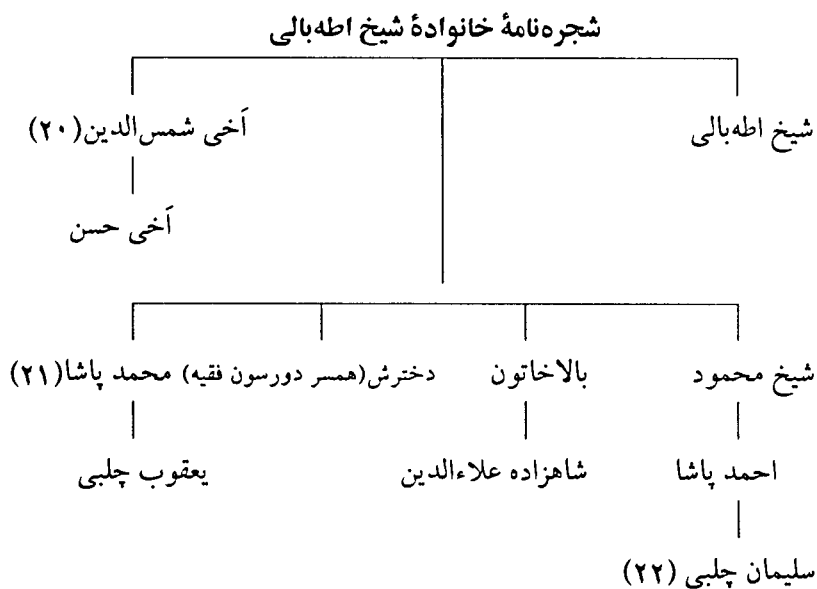
Keramet gösterip halka suya seccade salmışsin

Yakasin Rumeli, nin dest-i takva ile almışsin^۱

۱. ترجمه تحت‌اللفظی بیت فوق:

نمودی کرامت به مردم و سجاده بر آب گستریدی می‌سوزانی روم ایلی را که با دست تقوی گرفتی

همچنین بنا به روایت، احمد پاشا پسر شیخ محمود در زمان اورخان غازی مقام وزارت یافت. در وقفنامه مورخ ۵۷۴۹ ه. ق. / ۱۳۴۸ م. بیگلربیگی لالا شاهین پاشا، احتمال بسیار دارد «احمد بن محمود الوزير» که جزو گواهان وقف بود، همان احمد پاشا پسر شیخ محمود و نوه شیخ اطه‌بالی باشد. همچنین مرحوم امیری افندی، سلیمان چلبی صاحب «مولودنامه» را بی آنکه مأخذی ارائه کند، به عنوان پسر احمد پاشا ذکر کرده است. محمد پاشا پسر اطه‌بالی، فرزندی به نام یعقوب چلبی داشت که شیخ خانقاهی شد که در سال ۵۷۶۱ ه. ق. / ۱۳۵۹ م. به دستور اورخان غازی ساخته شد. با استناد به این روایات، می‌توان شجره‌نامه‌ای به شرح زیر - امانه به طور کاملاً یقین - برای خانواده شیخ اطه‌بالی تنظیم کرد (۱۹).



غازی اورنوز بیگ و خانواده‌اش

در کتابهای قدیم تاریخ، این اسم به صورت اورنوس Evrenos آمده است و حرف «ز» به صورت حرف «س» نوشته شده است. ولی در تاریخ عاشق پاشازاده، این اسم به صورت صحیح آن با حرف «ز» یعنی اورنوز Evrenuz آمده است. که از دو کلمه «اورن Evren» و «اوز Uz» ترکیب شده است. مورخان بیزانسی آن را به صورت «آورنه‌زیس Avrenesis» و یا «ورنزیس Verenezis» و اروپاییان به شکل ورنز Verenez نوشته‌اند. بنا به دفتر ثبت اراضی و شجره‌نامه خانوادگی (۲۳) پرانکی عیسی بیگ، رئیس این خانواده، به اتفاق غازی سلیمان پاشا، در فتوحات روم ایلی شرکت کرد، و بعدها در یکی از حملاتی که در آن منطقه صورت گرفت،

در نزدیکی رادوویشته^۱ به شهادت رسید. عیسی بیگ و پسرش اورنوزبیگ، از امرای امیرنشین قراسی بودند و بعد از اشغال این امیرنشین توسط اورخان غازی، هر دو وارد خدمت دولت عثمانی شدند.

پس از فوت شاهزاده سلیمان پاشا، تا زمان فرمانروایی سلطان مراد، و ورود وی به روم ایلی، هنگام عقب نشینی قوای عثمانی بر اثر حملات دشمن، اورنوزبیگ به اتفاق حاجی ایل بیگی — از امرای قراسی که به خدمت عثمانیان درآمده بود — در آن موقعیت حساس و خطرناک، بر اثر فعالیت جدی و همتی که نشان دادند، از حمله و وقوع خطر جلوگیری به عمل آمد.

هنگامی که سلطان مراد اول وارد روم ایلی شد، اورنوزبیگ «کشان» و ایپسالا را تصرف کرده بود، و بعد به فرماندهی جناح چپ نیروی ترکها که عازم حمله به ادرنه بود، تعیین گردید، و مأمور جلوگیری از حملات احتمالی نیروهای صرب مستقر در مقدونیه شرقی گردید. اورنوزبیگ بعدها فرماندهی آقنجی ها را در سرزبر عهده گرفت. اورنوزبیگ که سرز را برای بار دوم به تصرف درآورد، این شهر را مرکز فرماندهی خود قرار داد و با حملات مهمی که به مقدونیه صورت داد، شهرها و قصبه های مهم این منطقه را تصرف کرد.

اورنوزبیگ حدود سال ۱۳۸۵م. همراه وزیر چندرلی خلیل خیرالدین پاشا، در عملیات مقدونیه شرکت کرد، و ماناستر را برای بار دوم به تصرف درآورد؛ و همراه خلیل خیرالدین پاشا، تا حوالی ایلسن در آلبانی، و مناطق غربی تر پیش رفت. اورنوزبیگ پس از این مأموریت به حج رفت و پس از بازگشت، با ایام آغاز جنگ اول کوسووارویارو شد، و در این جنگ از تجربیات وی استفاده شد.

پس از جنگ کوسووا، و به دنبال سلطنت سلطان یلدرم بایزید، اورنوزبیگ که قصبه های وودینه و چیتروز را به تصرف درآورده بود، از سال ۱۳۹۰م. به بعد، پنج — شش سال پشت سر هم به آلبانی حمله کرد، و در جنگ نیبولی در ۷۹۸ هـ ق / ۱۳۹۶م، و نیز جنگ افلاق شرکت نمود.

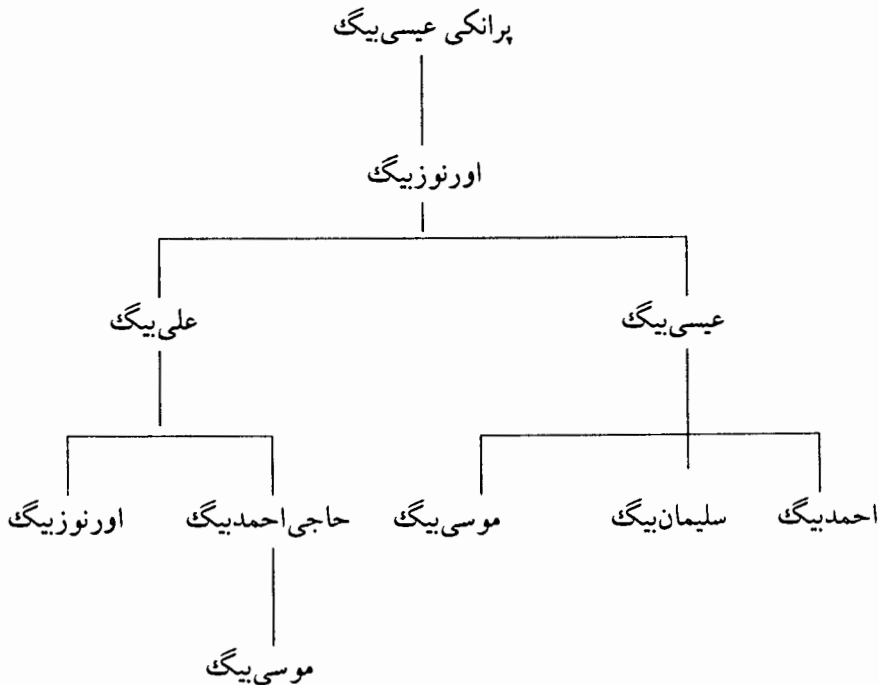
اورنوزبیگ در مجادلات شاهزادگان عثمانی بر سر تخت سلطنت، پس از سلیمان چلبی به خاطر کهولت سن در صدد برآمد که در کار آنها دخالت نکند، ولی چون موسی چلبی که در روم ایلی حضور داشت و حکمران آنجا بود، او را تحت فشار قرار داد، نهانی از چلبی محمد طرفداری کرد، درباره نحوه عملیات در روم ایلی، چلبی محمد را راهنمایی نمود، و زمانی

که چلبی محمد طبق نقشه وی وارد روم ایللی شد و به مرز صربها رسید، همراه با سایر امرای مرزنشین به چلبی محمد پیوست. اورتوزبیگ در شوال ۸۲۰/ نوامبر ۱۴۱۷، در سن کهولت فوت کرد، و در آرامگاهش واقع در ینی‌جه وردار به خاک سپرده شد. اورتوزبیگ در ینی‌جه وردار علاوه بر مدرسه و مؤسسه خیریه و مسجد؛ در سایر نقاط نیز مؤسسات خیریه زیادی داشت. هنگامی که غازی مراد خداوندگار پسرش یلدرم بایزید را داماد می‌کرد، اورتوزبیگ، علاوه بر پارچه‌های گرانیقیمت، صد پسر بچه و صد دختر یعنی کنیز و غلام، به عنوان هدیه عروسی تقدیم کرد. بنا به روایت، ده نفر از غلامان مذکور ده سینی پراز طلا، و نیز ده کنیز جوان نیز ده سینی پراز طلا، در دست داشتند. یکصد و هشتاد غلام و کنیز بقیه نیز در یک دست ابریق و در دست دیگر لگن نقره‌ای حمل می‌کردند. سلطان مراد شهابشاهی تقدیمی اورتوزبیگ را به سفرای مصر، قرامان اوغلی، حمید اوغلی، و سایر دولتهایی که دعوت او را پذیرفته و نماینده فرستاده بودند، هدیه کرد، و هدایای تمام سفرا را نیز به اورتوزبیگ داد. سلطان مراد همچنین بخشی از طلاهایی که اورتوزبیگ آورده بود، به سفرا داد، و بقیه را نیز بین علما و فقرا تقسیم کرد (۲۴).

بعد از اورتوزبیگ، فرزندان او یعنی علی بیگ و عیسی بیگ مقام فرماندهی آقینجیها را در روم ایللی برعهده گرفتند. علی بیگ اورتوزاوغلی، زیر دست پدرش پرورش یافت، و بعد از پدر یکی از مشهورترین فرماندهان آقینجیهای روم ایللی شد. در زمان سلطان مراد دوم، وی در سال ۱۴۳۰م، در تصرف سلانیک منشأ خدمات ارزنده‌ای شد، و نیز با حملات و حشتناک خود به مجارستان و آلبانی، روی پدر را سفید کرد. علی بیگ در حمله خود به مجارستان در سال ۸۴۱هـ/ ۱۴۳۷م، با هفتاد هزار اسیر و غنایم بی‌شمار بازگشت. بعد نیز برای نخستین بار بلغراد را در محاصره گرفت، ولی به سبب بروز جنگ صلیبی ناگزیر از محاصره دست کشید. وی در فتح استانبول و نیز در جنگ افلاق در ۸۶۶هـ/ ۱۴۶۲م — در زمان سلطان محمد فاتح — شرکت داشت. تاریخ فوت علی بیگ مشخص نیست. قبرش در ینی‌جه وردار است. این عقیده دوکاس و به نقل از وی، هامر، و برخی دیگر از مورخان در مورد اینکه، هنگام جلوس سلطان محمد فاتح، چون اورتوززاده علی بیگ برادر سلطان را خفه کرد، لذا فردای آن روز سلطان محمد دستور اعدامش را صادر نمود؛ کاملاً خطاست، زیرا علی بیگ که از فرماندهان مرزی بود، در سال ۱۴۶۲م، در جنگ افلاق شرکت داشته، بنابراین در خفه کردن برادر سلطان محمد، باید پای فرد دیگری در میان باشد (۲۵).

عیسی بیگ پسر دیگر اورتوزبیگ نیز از فرماندهان آقنچی بود، و در سالهای ۸۴۲ و ۸۳۸هـ/ ۱۴۳۸ و ۱۴۳۴م، در عملیات آلبانی، و در سال ۸۴۷هـ/ ۱۴۴۳م، در جنگ موره‌وا

که با نیروهای صلیبی روی داد، شرکت داشت. هنگام تعرض و حمله ژان هونیاد، در مذاکراتی که با حضور پادشاه صورت گرفت، وی توصیه کرد که عملیات نظامی به صورت دفاع و مدافعه درآید، عده‌ای نیز با اینکه خلاف عقیده عیسی بیگ را داشتند، ولی نظریه وی پذیرفته شد (۲۶). وی بعد از برادرش علی بیگ فوت نمود، و در آرامگاهش واقع در ینی‌جه وردار دفن شد. عیسی بیگ نیز در ینی‌جه وردار مسجد و مدرسه دارد. احمد بیگ و اورنوز بیگ از پسران علی بیگ؛ و موسی بیگ و سلیمان بیگ، پسران احمد بیگ، به مقام سنجق بیگی رسیدند، و در اوایل قرن شانزدهم منشأ خدمات مهمی شدند. از وقفنامه مورخ ۹۰۴ هـ ق / ۱۴۹۸ م، احمد بیگ ملقب به شمس‌الدین امیرکبیر، چنین برمی‌آید که احمد بیگ در ینی‌جه وردار، مسجد، مدرسه و مؤسسه خیریه بنا کرده است، وی، پسرش موسی بیگ را متولی موقوفاتش کرد. فوت وی باید قبل از سال ۹۰۸ هـ ق / ۱۵۰۲ م، صورت گرفته باشد. خانواده اورنوز بیگ، در رأس «تشکیلات اولاد فاتحان» که در روم ایلی به وجود آمده بود، قرار داشتند و اخلاف این خانواده تا قرن نوزدهم نیز در رأس این تشکیلات بودند. خانواده اورنوز، به صورت شاخه‌های متعدد و مختلف، تا عصر حاضر زندگی می‌کردند. امرای اولیه خانواده اورنوز در شجره‌نامه زیر آمده است:



خانواده حاجی عیوض پاشا

کنیه‌اش، عمادالدین است. وی پسر آخی بایزید بن عیوض از سلسله آخیهای توقات بود (۲۷). و زمانی که چلبی سلطان محمد سنجق‌بیگی آماسیه را داشت، وی از سپاهیهای تیول‌دار بود که خود را منتسب به چلبی محمد نمود. بعد از جنگ آنکارا برای به حکومت رسیدن چلبی محمد به فعالیت پرداخت، و سوباشی توقات شد؛ و هنگام ورود چلبی محمد به روم ایلی به عنوان سوباشی (فرمانده گروه محافظت) بورسه تعیین گردید. وی در این مقام بود که حمله طویل‌المدت محمد بیگ قرمان اوغلی به آن منطقه صورت گرفت. حاجی عیوض بیگ در مقابل محاصره سی و پنج - چهل روزه قلعه بورسه - که توسط قرمان اوغلی صورت گرفت - مقاومت کرد. با اینکه زخمی شده بود، ولی برای جلوگیری از تضعیف روحیه سربازان، آن را مخفی نگه داشت. قرمان اوغلی که از محاصره بورسه به نتیجه‌ای نرسید، بازگشت؛ و پس از آنکه چلبی محمد فرمانروایی همه‌جانبه را در کشور به دست آورد، حاجی عیوض نیز مقام وزارت یافت.

حاجی عیوض به دنبال فوت چلبی سلطان محمد، برای جلوگیری از انتشار این خبر، با عنوان کردن اینکه جنگی در آناتولی در پیش است، توصیه کرد که سربازان را بلافاصله به آن منطقه اعزام دارند، و در واقعه و مسئله مصطفی چلبی پسر یلدرم بایزید - که تا بورسه یعنی نزدیکی آب (نهر) اولوباد پیشروی کرده بود - خود را نسبت به وی وفادار و صادق نشان داده، و طی نامه‌هایی به وی اطلاع داد که امرای روم ایلی در صدد دستگیری وی هستند، و بدین ترتیب مصطفی چلبی را دچار شک و دودلی کرد. مصطفی چلبی وقتی از حضور میخال (میخائیل) اوغلی بیگلریک روم ایلی در کنار نهر اطلاع حاصل کرد، مندرجات نامه حاجی عیوض پاشا را واقعیت نداشته، دچار بیم و هراس شد و در صدد برآمد که با آیدین اوغلی جنیدیگ ملاقات و مذاکره نماید که اطلاع حاصل کرد که وی نیز فرار کرده است. زیرا حاجی عیوض بیگ از یک سو نیز آیدین اوغلی جنیدیگ را با دادن وعده بازپس دادن اراضی و اینکه حتی فرمان پادشاه را نیز در این مورد برایش خواهد فرستاد، او را به سوی خود جلب کرده بود، از این رو، جنیدیگ، شبانه اردوی مصطفی چلبی را ترک کرده، فرار نمود. مصطفی چلبی نیز ناگزیر به اتفاق تعدادی چند از همراهانش گریخت، و با این تدابیر حاجی عیوض پاشا، از خطر رست.

حاجی عیوض پاشا، در زمان چلبی سلطان محمد، بعد از بایزید پاشا و چندرلی زاده ابراهیم پاشا، به عنوان وزیر ثالث در دیوان حضور پیدا کرد، و پس از به سلطنت رسیدن سلطان مراد دوم، به دنبال کشته شدن بایزید پاشا به دست مصطفی چلبی، چندرلی زاده

ابراهیم پاشا، به مقام وزیراعظمی رسید، و حاجی عیوض پاشا نیز وزیر ثانی شد. به سبب اختلاف بر سر نفوذ و قدرت و رقابت میان ابراهیم پاشا و حاجی عیوض پاشا، روابط این دو وزیر تیره شده بود، و چون ملافتاری، دانشمند معروف نیز از ابراهیم پاشا طرفداری می‌کرد، به پادشاه اطلاع داده شد که حاجی عیوض پاشا، درصدد است در «دیوان» به جان پادشاه سوء قصد کند. از این رو نیز همیشه در زیر لباس خود زره بر تن می‌کند. بنا به روایت، روزی پادشاه در دیوان ویاطی گردش، با لمس لباس حاجی عیوض پاشا، به زره زیر لباس وی پی می‌برد، و علت این امر را از حاجی عیوض پاشا جویا می‌شود. حاجی عیوض پاشا در پاسخ اظهار می‌دارد که به سبب عدم اعتماد به لشکریان و برای حفظ جاننش اقدام به این کار کرده است. اما سلطان مراد دوم با این تصور که وی قصد سوئی دارد، او را در سال ۸۳۰ هـ.ق / ۱۴۲۷ م، از وزارت عزل و فرمان داد تا چشمانش را میل کشیدند.

حاجی عیوض پاشا در حالی که کور بود دو سال دیگر پس از این حادثه زنده ماند، و در ذیقعدۀ ۸۳۲ / اوت ۱۴۲۹، بر اثر ابتلا به طاعون که در بورسه شیوع پیدا کرده بود، فوت کرد، و در محوطه‌ای نزدیک موضع قوزقونلوق در پنارباشی دفن شد. بر سنگ مزارش از او با عنوان (صاحب السیف والقلم والحساب)، و در کتیبه‌ی شیل جامع، نیز با عنوان «راقمه و ناظمه و مقنن قوانینه» نام برده شده است، و از این دو عنوان چنین برمی‌آید که حاجی عیوض پاشا از هندسه و معماری سر رشته داشته است. در واقع نیز، طرح و نقشه‌ی مسجد جامع (یشیل جامع) چلبی سلطان محمد در بورسه که کار ساختمان آن در ۸۲۲ هـ.ق / ۱۴۱۹ م، به پایان رسید، و نیز یشیل تُربه (آرامگاه سبز) که در ۱۴۲۱ م پایان یافت، از حاجی عیوض پاشا بوده، و کار ساختمانی آن زیر نظر وی انجام یافت که به این مسئله از کتیبه‌ی مسجد جامع می‌توان پی برد. بنا به نوشته‌ی عاشق پاشا زاده، استفاده از ظروف چینی در ضیافت‌های دربار آل عثمان از ابتکارات حاجی عیوض پاشا بود. حاجی عیوض پاشا بسیاری از اهل فن و هنرمندان و صنعتکاران را از سایر کشورها به بورسه آورد (۲۸). حاجی عیوض پاشا در ناحیه‌ی غازاوا در توقات که زادگاه خودش بود، مدرسه، مسجد، و حمام؛ و در بورسه نیز مدرسه‌ای ساخت که بنا به کنیه‌اش آن را مدرسه‌ی عمادیه نامیدند. وی هر ساله وجوهی را برای تقسیم و توزیع بین فقرای مکه و مدینه اختصاص داده بود. مدرسه‌ی وی بعدها ویران گردید.

حاجی عیوض پاشا دو برادر به نامهای چراغ‌بیگ شرف‌الدین، و خیرالدین حاجی خضر داشت که در بورسه موقوفاتی داشتند، و پنج پسر به نامهای بالی چلبی، بکر چلبی، محمد چلبی، آخی چلبی و محمود چلبی داشت. آخی چلبی، با تخلص «عطایی» شعرهای زیبایی دارد. وی (عطایی) در سال ۸۴۰ هـ.ق. / ۱۴۳۷ م. فوت کرده «قصیده‌ی آفتاب» وی که به نام

سلطان مراد دوم سروده، مشهور است. آخی چلبی بعد از شیخی سنان زبردست‌ترین شاعر زمان خود بود. بیت زیر از آن اوست:

Zemana gussalarin bi geran imiş bildik

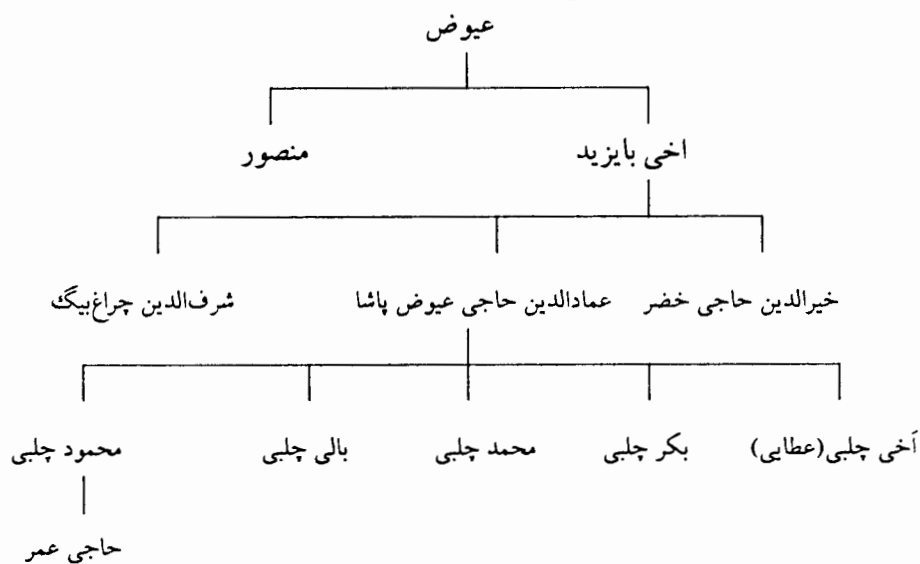
Veli devasi mey-ierguvan imiş bildik^۱

نظر به اینکه عطایی زیبا و بسیار خویروی بود، سلطان مراد دوم بر آن شد که او را به کاخ آورده، مصاحب خویش قرار دهد، اما عطایی با سرودن غزلی تحت عنوان «دریغ» این خواسته سلطان را نپذیرفت. یک بیت از غزل مذکور چنین است:

Adline signur idi Zulm-i zamaneden (۲۹)

Şimdi gucu Alayi, ye sultan eder dirig^۲

عطایی در کنار و در سمت راست قبر پدرش دفن شده است. محمود چلبی نیز در قبرستان زینی‌ها مدفون است. دیوان عطایی در موزه کتابخانه بورسه موجود است. نخستین افراد خانواده حاجی عیوض پاشا به شرح زیر است:



۱. ترجمه تحت‌اللفظی بیت فوق:

غصه زمانه بی‌کران است، دانستیم ولی درمانش می‌ارغوان است، دانستیم

۲. ترجمه تحت‌اللفظی بیت فوق:

از ظلم زمانه به عدل تو پناه می‌آورد و تو حال قدرتت را می‌کنی از عطایی دریغ

حاجی ایلیگی

حاجی ایلیگی، این فرمانده قهرمان ترک که در گسترش نفوذ امیرنشین عثمانی در روم ایلی خدمات بسیاری نمود و در حمله و جنگ مشهور صربسندیغی قوای صلیبیها را که قصد حمله به عثمانیان را داشتند، پراکنده کرد، از امرای امیرنشین قراسی بود، و بعد از اشغال قسمتی از این امیرنشین توسط اورخان غازی، همراه اورنوز بیگ، اجه یعقوب بیگ و فاضل بیگ، به خدمت امیرنشین عثمانی درآمد، و در معیت شاهزاده سلیمان پاشا که به عنوان امیر قراسی منصوب شده بود قرار گرفته، همراه وی، در فتوحات عثمانیان در روم ایلی شرکت کرد.

در آغاز فتوحات در روم ایلی، حاجی ایلیگی بعد از تصرف کونورحصار، به محافظت آنجا گمارده شد. وی این ناحیه را به عنوان ستاد و پایگاه خود قرار داده، ملقرا و ایپسالا را تصرف کرد، و حملاتی به خیره بولی، و چورلی صورت داد، و بعدها کوله‌لی بورگر را تصرف کرد، و این بار آنجا را به عنوان پایگاه خویش قرار داد. در جریان عقب‌نشینی که در پی فوت سلیمان پاشا روی داد، حاجی ایلیگی خونسردی خود را حفظ کرد و با نظم و آرامش عقب نشست. پس از بهبود اوضاع، با پیشدستی به حاکم رومی دیمه‌طوقه که قصد حمله به وی را داشت، او را شکست داد و امیر رومی را به اسارت درآورد و بدین ترتیب به تصرف دیمه‌طوقه نائل آمد. و این موفقیت را به سلطان مراد اول که در آن ایام برای دنبال کردن فتوحات در روم ایلی، به بورگر آمده بود، مژده داد.

در حمله به ادرنه در معیت لالاشاهین پاشا در عملیات فتح آنجا و بعد نیز باز همراه با لالاشاهین پاشا، در فتح فیلیبه و زاگره شرکت کرد. برای مقابله با این اقدامات و پیروزیها، سپاهی عظیم و متحد از صربها، بلغارها و بوسنه (بوسنی)، تحت فرماندهی پادشاه مجارستان به حرکت درآمده، پس از عبور از رود مریچ، خود را به موضع چیرمن رساندند. نخستین هدف آنها نجات ادرنه بود. این مسئله سبب نگرانی بحق لالاشاهین پاشا بیگلریگی (فرمانده اردو) که در ادرنه بود، گردید، و کیفیت را به اطلاع سلطان مراد که در بورسه بود، رساند و درخواست کمک فوری نمود. حاجی ایلیگی، لالاشاهین پاشا را که مضطرب بود، تسکین داد و به عنوان طلایه‌دار با سپاهیان تحت فرمانش، به جلو اعزام شد. حاجی ایلیگی به بررسی و شناسایی نیروها و اوضاع دشمن پرداخت. صلیبیون که به پیروزی خود اعتماد داشتند، اوقات خود را به باده‌گساری و تفریح سپری می‌کردند. حاجی ایلیگی با استفاده از تاریکی شب، دشمن را تحت شبیخونی سخت قرار داد. صلیبیون به تصور آنکه مورد حمله قوای اصلی ترکها قرار گرفته‌اند، با شکست مواجه شدند. عده‌ای از آنان به قتل رسیدند و عده‌ای نیز در رود مریچ غرق شدند. سلطان مجارستان به‌سختی موفق به نجات خود شد. بنا به روایت،

پادشاه مجارستان نجات خود را مدیون تصویر مریم مقدسی دانست که برگردن داشت، و به شکرانه نجاتش دستور داد تا کلیسایی به نام مریم مقدس ساخته شود. این جنگ که در کتابهای تاریخ عثمانی آن را جنگ صربسندی، و در کتابهای تاریخ خارجی جنگ مریچ و یا جنگ چیرمن نامیده شده، حدود سال ۷۶۵هـ.ق / ۱۳۶۴م. اتفاق افتاد.

درخواست قوای کمکی لالا شاهین پاشا، از سلطان مراد با این پندار که شمار قوای دشمن بسیار است، درحالی که یکی از فرماندهانش با نیرویی ده هزار نفری موفق به شکست و هزیمت دشمن با شمار تقریبی شصت هزار نفر شده بود، سبب انفعال و شرمندگی وی گردید، و همین شرمندگی نیز سبب گردید که به بهانه‌ای، این فرمانده ارزشمند را مسموم کند (فوت تقریبی حاجی ایلبیگی سال ۷۶۶هـ.ق. / ۱۳۶۵م. است) (۳۰).

خانواده کوسه میخائیل بیگ

هم‌چنانکه در کتابهای تاریخ ترک آمده است، غازی کوسه میخال (میخائیل) بیگ، هم‌رزم و دوست وفادار غازی عثمان بیگ بوده، و از امرای قلاع مرزی امپراتوری بیزانس بود. وی امیر ناحیه خرمن کایا «خرمن قایا» واقع در بین ناحیه «انحصار» و ناحیه «میخال غازی» در شرق ولایت بیله‌جیق «بیله‌جیق» بود (۳۱). بنا به روایات و نوشته‌های منابع تاریخی عثمانی، در جنگی که میان عثمان غازی و امیر ترک اسکی شهر اتفاق افتاد، میخال بیگ که جزو نیروهای متخاصم طرف مقابل بود، به اسارت غازی عثمان درآمد، و غازی عثمان بیگ، با توجه به شجاعت میخال بیگ، او را آزاد کرد، و با وی از در دوستی درآمد. میخال بیگ به‌خاطر دوستی با ترکها و غازی عثمان بیگ، در سال ۱۳۱۳م. به دین اسلام مشرف گردید. هم خود و هم پسر و نوادگانش در فتوحات عثمانیان موفقیت‌های زیادی به‌دست آوردند. تاریخ فوت میخال بیگ مشخص نیست، و آرامگاهش نزدیک ارمنی کویی (روستای ارمنی) ناحیه میخال غازی می‌باشد (۳۲). وی در زمان اورخان غازی در تصرف بورسه شرکت داشت. بدین جهت فوت وی باید بعد از سال ۱۳۲۶م. اتفاق افتاده باشد.

«آنجیهای میخالی» (مهاجمان میخائیلی) که فعالیت آنها تا اواخر قرن شانزدهم ادامه پیدا کرد، و شرح آنها در کتابهای تاریخ عثمانی آمده است، همان فرزندان و نوادگان کوسه میخال بیگ بودند. عزیز پاشا پسر کوسه میخال بیگ بن عزیز پاشا نیز نواده کوسه میخال بیگ بود که مسجد جامعی در ادرنه دارد و در سال ۸۳۹هـ.ق. / ۱۴۳۵م. فوت نمود. طبق شجره‌نامه مربوط به آل میخال (میخال اوغولاری)، کوسه میخال بیگ (غازی میخال) علاوه بر عزیز پاشا، پسر دیگری به نام علی داشته است که این هر دو در تواریخ

عثمانی مشهورند. بنا به نوشته منابع تاریخ عثمانی، میخال اوغلی محمدیگ (پسر میخال دوم که پسر عزیز پاشاست)، در مجادلات شاهزادگان عثمانی بر سر تاج و تخت، بیگلریگی (فرمانده اردو) موسی چلبی بود، ولی نهانی از چلبی سلطان محمد هواداری کرده و پس از پیروزی و غلبه چلبی سلطان محمد، به خدمت وی درآمد (۳۳). میخال اوغلی محمدیگ بعدها به جرم رابطه با عصیان بدرالدین، بازداشت و زندانی شد.

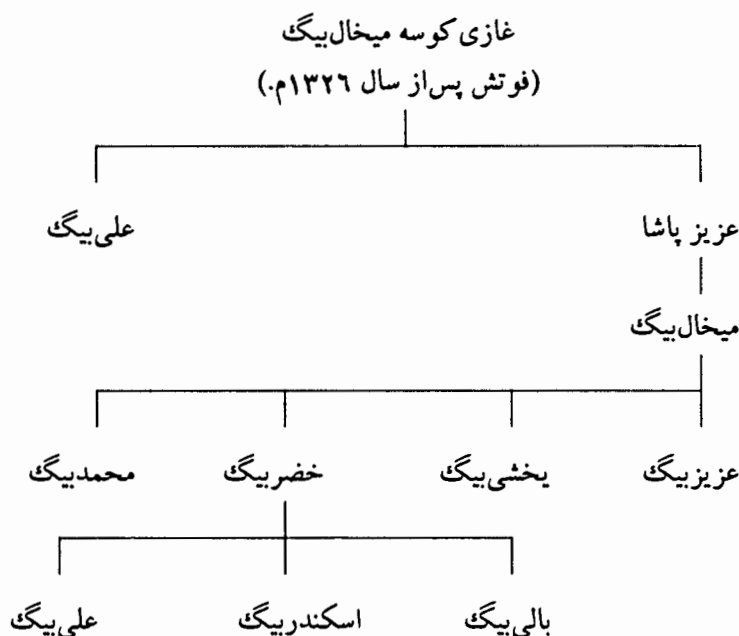
در زمان سلطنت سلطان مراد دوم، هنگامی که مصطفی چلبی با داعیه سلطنت، خود را در روم ایلی پادشاه خواند، تمامی امرای معروف روم ایلی نظیر اورنوز، تراخان و گوملو «قوملو اوغلی» با مصطفی چلبی بیعت، و تا نزدیکیهای بورسۀ پیشروی کردند، سلطان مراد با مشاهده این اوضاع، محمدیگ میخال اوغلی را که در زندان بود، آزاد کرده، دستور داد او را به بورسۀ آورند. محمدیگ میخال اوغلی در ساحل رود الوباد (اولوباد صویو)، یکایک امرای روم ایلی را به اسم خواند و از آنان خواست تا پشت به مصطفی چلبی کرده، و به سلطان مراد [دوم] پیوندند، که آنها نیز پذیرفتند.

هنگامی که سلطان مراد دوم به قصد انتقامجویی از امپراتور بیزانس، به محاصره استانبول پرداخته بود، مصطفی چلبی کوچک با ادعای سلطنت به بورسۀ، و از آنجا نیز به ازنیک رفت. سلطان مراد دوم پس از اطلاع از این جریان، محمدیگ میخال اوغلی را بی درنگ همراه آقنجیها به آنجا فرستاد. محمدیگ میخال اوغلی، پس از ورود به ازنیک، به دست محمودیگ بن تاج الدین، فرمانده نیروهای مصطفی چلبی کوچک، به قتل رسید (۵۸۲۶. ق. / ۱۴۲۳ م). یخشی بیگ، خضربیگ، و پسرانش علی بیگ و اسکندربیگ (۳۴)، از خانواده میخال اوغلی، بعدها، به فرماندهی آقنجیها رسیدند.

احفاد میخال اوغلیها (آل میخائیل)، در دو شاخهٔ اختمانلی^۱ و پیله ونلی^۲ تا عصر حاضر ادامه داشت. برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ کوسه میخال بیگ، به اسناد و مدارک جدیدی نیاز است. شجره نامهٔ نخستین امرای آقنجی این خاندان در زیر آمده است.

1. Ihtimanli.

2. Pilevneli.



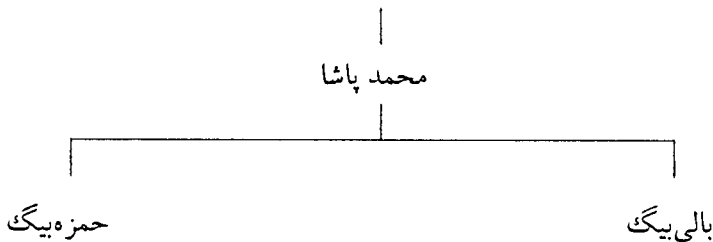
لالاشاهین پاشا

در وقفنامه مورخ ۵۷۴۶ ه. ق. / ۱۳۴۸ م. نام پدر لالاشاهین پاشا، که از فرماندهان ارزشمندی بود که در تأسیس و تشکیل دولت عثمانی، منشأ خدمات ارزنده‌ای شد، عبدالمعین قید شده است. از این نام چنین برمی آید که وی یا از مسیحیانی بوده که بعداً به دین اسلام گرویده، و یا اینکه در خردسالی به اسارت درآمده و تربیت اسلامی یافته بود. البته نباید این لالاشاهین پاشا را با لالاشاهین بن عزالدین که خانقاهی را در سال ۵۷۹۵ ه. ق. در روستای آلاگوت ولایت بولی وقف کرد، اشتباه نمود.

شاهین پاشا بن عبدالمعین، چون در زمان شاهزادگی سلطان مراد اول به سمت لالایی او منصوب گردید، بنابراین به عنوان لالاشاهین پاشا شهرت یافت. به دنبال فوت سلیمان پاشا پسر بزرگ اورخان غازی، وی به همراه شاهزاده مراد که به روم ایلی اعزام گردید، و به اتفاق شاهزاده مراد، فتوحات عثمانیان را در این منطقه ادامه داد. لالاشاهین پاشا، پس از فوت اورخان غازی و به سلطنت رسیدن سلطان مراد اول، به عنوان بیگلربیگی یعنی فرمانده اردو، به فعالیت‌هایش ادامه داد، و ادرنه و بعد نیز فلیبه و زاگرا را به تصرف درآورد. وی، حاجی ایلبیگی را به مقابله با نیروهای صلیبی که در سال ۱۳۶۴ م. تا موضع چیرمن که صرب‌نندیگی نامیده می‌شد، پیش آمده بودند، اعزام داشت؛ و صلیبی‌ها بر اثر حمله‌ای که از جانب حاجی

ایلیگی صورت گرفت، شکست خورده منهزم شدند، لالاشاهین پاشا به خاطر اینکه این پیروزی نصیب شخص وی نگردیده است، به حاجی ایلیگی حسد ورزید و علیرغم خدمات ارزنده، این فرمانده ارزشمند را مسموم کرد. تاریخ فوت لالاشاهین پاشا مشخص نیست (۳۵). وی چون در زمان سلطان مراد اول یعنی در سال ۷۸۹ هـ. ق. / ۱۳۸۷ م. در جنگ با قرامان اوغلی حضور و شرکت نداشت، لذا، احتمالاً قبل از آن تاریخ باید فوت کرده باشد. لالاشاهین پاشا، در زمان اورخان غازی، مدرسه‌ای موقوفه به تاریخ ۷۴۹ هـ. ق. / ۱۳۴۸ م. در بورسه و نیز در قیرمستی (مصطفی کمال پاشا) مسجد جامع و خانقاهی موقوفه دارد. بنا به وقفنامه موجود در اداره کل اوقاف «دفتر مقاطعه ۳» لالاشاهین پاشا، پس از فوتش، پسرش محمد پاشا (۳۶)، و فرزندان او را متولی موقوفاتش کرده بود (۳۷).

شجره‌نامه لالاشاهین بن عبدالمتین



تیمور تاش پاشا و پسرانش

به موجب نوشته تواریخ عثمانی، آیقودالپ از هم‌زمان غازی عثمان بیگ، جد قراتیمور تاش پاشاست. قراعلی پدر قراتیمور تاش همراه غازی عثمان بیگ در جنگهای وی شرکت داشت، و در سال ۷۰۸ هـ. ق. / ۱۳۰۸ م. با قوایی که در اختیارش گذارده شد، مأمور تصرف جزیره آلیوس^۱ واقع در آبلیوند شد. وی جزیره را بدون مبادرت به جنگ تصرف کرد، و کشیش کلیسای بزرگ آنجا را که مورد احترام رومی‌ها بود، همراه با خانواده‌اش نزد غازی عثمان بیگ آورد، و غازی عثمان بیگ دختر کشیش را که در زیبایی شهره بود، به عقد ازدواج قراعلی بیگ درآورد (۳۸). قراعلی بیگ در جریان محاصره قلعه «هرکه» تیری به چشمش اصابت کرد که کورش نمود (۳۹).

1. Alyos.

تیمور تاش پاشا در تاریخهای عثمانی با نام قراتیمور تاش پاشا مشهور است، و اغلب مورخان او را با معاصرانش یعنی ساری تیمور تاش پاشا (تیمور پاشای زرد «بور») و بیاض تیمور تاش پاشا (تیمور پاشای سفید) اشتباه کرده‌اند. بنا به نوشته «روحی» قراتیمور تاش پاشا، لالای یلدرم بایزید بود، و در سال جلوس سلطان مراد خداوندگار و ورودش به روم ایلی، وی همراه یلدرم بایزید در بورسه ماند. قراتیمور پاشا که در فتوحات روم ایلی شرکت کرد و بعد از لالاشاهین پاشا، مقام بیگلربیگی (فرماندهی لشکر) یافت، در سال ۷۸۴ ه. ق. / ۱۳۸۲ م. برای نخستین بار قلعه‌های ماناستر، پیرلپه و ایشتیپ را به اشغال درآورد، و در سال بعد، بوسنی و آلبانی را مورد حمله قرار داد. در جنگی که سلطان مراد خداوندگار با قرامان اوغلی داشت، قراتیمور تاش پاشا از خود فداکاری و تلاش زیادی نشان داد که سبب پیروزی سلطان مراد گردید، و به پاداش همین فداکاری، مقام وزارت نیز به مقام بیگلربیگی وی افزوده شد.

ساری تیمور پاشا، والی حوالی ایشیکلی، صندوقلی و کوتاهی، که سلطان مراد خداوندگار هنگام عزیمت به جنگ کوسو او را به عنوان محافظ آناتولی گمارد، و نیز تیمور تاش محافظ سیوری حصار، افرادی غیر از قراتیمور تاش پاشا بودند (۴۰).

قراتیمور تاش پاشا مقام بیگلربیگی خود را تا اواخر عمر حفظ کرد. وی در جنگ آنکارا — شاید به خاطر کهنولش — شرکت نکرد، ولی پسرانش علی بیگ و یخشی بیگ شرکت داشتند که علی بیگ به اسارت درآمد و یخشی بیگ به قتل رسید. قراتیمور تاش پاشا در رمضان سال ۸۰۶ / مارس ۱۴۰۴، در بورسه فوت کرد و در جوار مسجدی که خود ساخته و محله‌ای که به نام خود وی معروف بود، قرار داشت، دفن شد. از سنگ مزارش که به عنوان «ملک الامرا تیمور تاش بن علی» دارد، می‌توان پی‌برد که وی مقام بیگلربیگی داشته است. تشکیلات سواره نظام حقوق‌بگیر قبوقلی، و تشکیلات وینوق^۱ یعنی اجاق خاص آخور و علف جمع‌کن، بر اثر اقدامات قراتیمور تاش پاشا به وجود آمد، همچنین قانون واگذاری تیول سپاهیان فوت شده، به فرزندان ذکور آنها نیز بنا به توصیه و پیشنهاد وی وضع شد.

قراتیمور تاش پاشا، چهار پسر به نامهای یخشی، اوروج، علی و عمور داشت. یخشی بیگ

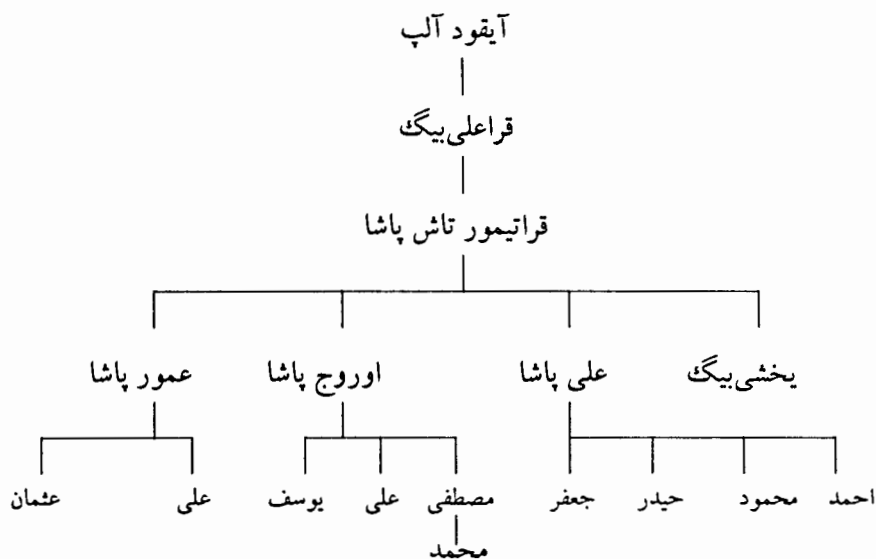
۱. Voynook، کلمه‌ای است اسلاوی، و به معنی سرباز. در تاریخهای عثمانی، صنفی از سربازان بودند که از مسیحیان بویژه بلغارها برای این صنف انتخاب می‌کردند، و از آنها برای نگهداری اسبهای وزرا و امرا در جنگها استفاده می‌شد و در زمان صلح نیز از آنها در علفزارها یعنی علف جمع‌کنی و این قبیل خدمات استفاده می‌شد (م).

که بزرگترین آنها بود، فاتح شهرنیش بود که در جنگ آنکارا کشته شد. سه پسر دیگر هم در میادین جنگ و هم در اداره امور کشوری منشأ خدمات چشمگیری بودند. در واقعه مصطفی چلبی که بعد از فوت چلبی سلطان محمد، به ادعای سلطنت به مقابله با سلطان مراد دوم برخاسته بود، این سه برادر صادقانه به سلطان مراد دوم خدمت کردند، و تا برطرف شدن تمامی غائله‌ها با رتبه وزارت در دیوان حضور پیدا می‌کردند.

سلطان مراد دوم، پس از رفع بحرانه‌های خطرناک، تعداد اعضای دیوان را کاهش داد و بیگلربیگی آناتولی را به اوروج بیگ، سنجق بیگی صاروخان (مانیسا) را به علی بیگ واگذار کرد، و عموریگ را نیز به عنوان سفیر نزد یعقوب بیگ گرمیان اوغلی فرستاد، و یورگوچ پاشا، لالای خود را نیز به مقام سنجق بیگی آماسیه منصوب کرد (۸۲۶ ه. ق. / ۱۴۲۳ م.). اوروج پاشا در زمان بیگلربیگی، مأمور حمله به جنیدیگ آیدین اوغلی که به مخالفت با دولت برخاسته بود، گردید. وی با اینکه او را شکست داد، ولی به علت فرارش به قلعه افسیلی، موفق به دستگیریش نشد. اوروج بیگ در سال ۸۲۹ ه. ق. / ۱۴۲۶ م. فوت کرد، و حمزه بیگ بجای وی، به بیگلربیگی آناتولی تعیین گردید.

علی بیگ (پاشا) سنجق بیگ صاروخان، چهار - پنج سال در آنجا ماند، و در سال ۸۳۱ ه. ق. / ۱۴۲۸ م. بازنشسته شد و در مانیسا، مسجد جامعی را که به نام مسجد جامع علی بیگ معروف است، ساخت. فوت وی بعد از تاریخ فوق می‌باشد. وی، پسرش حیدر چلبی و بعد از او نیز پسر دیگرش جعفر چلبی را متولی تأسیساتش نمود.

عموریگ پسر قراتیمور تاش پاشا که هم دانشمند و هم مجاهد بود، در بورسه مسجدی ساخت و کتابهایی را به شرط عدم خروج از مسجد، به این مسجد وقف نمود. علاوه بر این، مدرسه‌ای در برگمه، مسجد جامعی در بیگه، و مدرسه و مسجد جامعی نیز در افیون قراحصار، و مسجدی در ادرنه ساخت و موقوفاتی وقف این بناها و مؤسسات نمود. وقفنامه‌اش را در اواخر ماه محرم سال ۸۵۹ / ژانویه ۱۴۵۵، به زبان ترکی تنظیم کرده، آن را بر روی دو قطعه سنگ در جلو در مسجدش در بورسه حک گردانید. بعضی آثار، به نام عموریگ به ترکی ترجمه شده است. وی در تمام جنگها شرکت کرد و خدمات بسیاری در این جنگها نمود. عاشق پاشا زاده برخی وقایع تاریخی را از زبان عموریگ نقل کرده است. عموریگ در ذیقعه ۸۶۵ / اوت ۱۴۶۱ م. فوت کرد و در بورسه دفن گردید. شجره نامه خانواده قراتیمور تاش پاشا به شرح زیر است:



خانواده تراخان

نام تراخان (توره‌خان) بیگ فرمانده آقنجیهای موره را که در تواریخ عثمانی به توره خانلی معروف است، به خطا تورخان ذکر می‌کنند. درحالی‌که در برخی از کتابهای قدیمی تاریخ، نام او صحیح نوشته شده است (۴۲). نام پدر تراخان بیگ، پاشایگیت (یغیت) بود که در زمان سلطان یلدرم بایزید، امیر اسکوب بود و با نام تراخان (توره‌خان) ترک معروف است. به نظر می‌رسد که اجداد این خانواده از مانيسا آمده بودند. تراخان بیگ سنجق بیگ تسالی و فرمانده آقنجیها بود. وی چندین بار به مرزهای کورنت حمله کرد و حصارهای آنجا را ویران کرد.

توره‌خان (تراخان) بیگ در مجلس مشاوره‌ای که درباره نحوه عکس‌العمل ترکها در مقابل نیروهای صلیبی به فرماندهی لادیسلاس پادشاه مجارستان که در سال ۱۴۴۳ م. عازم جنگ با عثمانی‌ها بودند با حضور سلطان، تشکیل شد، پیشنهاد کرد که بی آنکه اقدام به جنگ نمایند، احتیاط را رعایت کرده، و همه آنچه را که سر راه دشمن قرار دارد، آتش زده و خراب کنند و به آرامی عقب‌نشینی کنند، تا زمانی که دشمن از لحاظ آذوقه و غلات در مضیقه مانده و دچار ناراحتی گردد، منتظر مانده، و آنگاه دست به حمله بزنند، ولی پیشنهاد عیسی بیگ اورنوز اوغلی دایر بر جنگ تدافعی در آن مجلس پذیرفته شد (۴۳)، و در نتیجه اردوی عثمانی در جنگهای موره‌وا، ایزلادی (ایسلادی) و یالواج، شکست خورد، و دشمن به علت

فرارسیدن فصل زمستان اقدام به عقب‌نشینی کرد. توره‌خان‌بیگ که در معیت قاسم پاشا — که مأمور تعقیب دشمن شده بود — در مقام حرکات بی‌احتیاطانه قاسم پاشا به وی هشدار داد، اما قاسم پاشا به سبب عدم اعتنا به اعتراض و هشدار توره‌خان‌بیگ، یک‌بار دیگر سبب شکست عثمانیان گردید. قاسم پاشا علت این شکست را کمک نرسانیدن توره‌خان و انمود کرد، بدین جهت نیز سلطان مراد دستور زندانی کردن توره‌خان‌بیگ را در قلعه (برج) «بدوی چارداق» توقات صادر نمود. اما به دنبال پیروزی در جنگ وارنا، و یا بنا به برخی نوشته‌ها، اندکی قبل از شروع جنگ وارنا، سلطان مراد دوم بنا به تقاضای آقنجی‌ها، توره‌خان‌بیگ را عفو کرد و او را دوباره به فرماندهی آقنجی‌های موره منصوب نمود (۱۴۴۴ م.) (۴۴). توره‌خان‌بیگ و پسرانش حملات متعددی به موره کردند. سلطان مراد دوم پس از کسب اطلاعات لازم از توره‌خان‌بیگ درباره موره، در سال ۱۴۴۶ م. خود شخصاً به حرکت درآمد، مرز کورنت را اشغال کرد و دستور ویران کردن حصارهای مرز را صادر نمود، و توره‌خان‌بیگ را مأمور حمله به درون موره نموده، والیان موره را وادار به پرداخت خراج به دولت عثمانی کرد.

سلطان محمد دوم (فاتح) قبل از آغاز محاصره استانبول در پاییز سال ۱۴۵۲ م. برای جلوگیری از کمک والیان موره یعنی توماس و دیمتریوس به امپراتور که برادرانش بودند، توره‌خان‌بیگ و پسرانش احمدبیگ و عمربیگ را مأمور حمله به داخل شبه جزیره موره نمود، و از آنها زهرچشم گرفت. فرماندهی این حملات را که در تمام فصل زمستان ادامه پیدا کرد، توره‌خان‌بیگ و پسرش احمدبیگ برعهده داشتند. اما احمدبیگ در دامی که دشمن گسترده بود، افتاد و به اسارت درآمد و به نزد دیمتریوس به اسبارتا فرستاده شد (۴۵). احمدبیگ بعدها آزاد گردید.

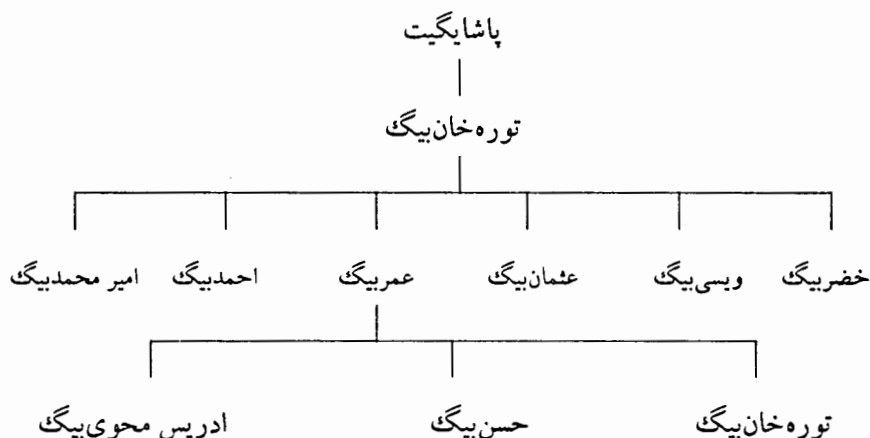
تاریخ فوت توره‌خان‌بیگ مشخص نیست. با توجه به وقفنامه مورخ محرم ۸۵۹ / ۱۴۵۵ م. فوت او باید بعد از این سال بوده باشد. توره‌خان‌بیگ در ملقرا مدرسه و مسجد و خانقاهی داشت که موقوفاتی برایشان تعیین کرد، و پسرش عمربیگ را متولی موقوفاتش نمود. پسران دیگرش جزو گواهان ذکر شده در وقفنامه‌اند (۴۶).

عمربیگ نیز از فرماندهان مشهور آقنجی‌ها در زمان خود بود. قبل از جنگ اولتلی‌لی با اوزون حسن آق‌قویونلو، هنگامی که خاص مراد پاشا، فرمانده جناح پیشرو پادشاه عثمانی مغلوب قوای آق‌قویونلوها گردید و کشته شد، عمربیگ نیز به اسارت درآمد.

اوزون حسن‌بیگ که از غلبه بر قوای ده هزار نفری خاص مراد پاشا سخت شادمان بود، خطاب به عمربیگ گفت: «امید اصلی عثمانی‌ها، سپاهی‌های روم ایلی بود، که شکست خورده است، دیگر برای عثمانی‌ها چه نیروی مانده است.» و نظر عمربیگ را در این مورد جویا شد.

عمر بیگ نیز پاسخ داد: «پادشاه عثمانی صد هزار بنده و غلام چون من، و سربازان بسیار دارد، با اسارت ما خللی در نیروی پادشاه عثمانی وارد نمی‌شود.» اوزون حسن که از این پاسخ ناراحت شده بود، بر عمر بیگ خشم گرفت. عمر بیگ برای کاهش خشم وی، و در تفسیر سخنان خود ادامه داد که وظیفه حق شناسی و بندگی ایجاب می‌کند که از پادشاه و ولینعمت خود که برگردنش حق دارد، دفاع کند. اوزون حسن بیگ پس از شنیدن این قسمت از سخنان وی، خطاب به امرایش گفت: «عمر بیگ راست می‌گوید، فراموش کردن حق و ولینعمت، مغایر با اصول دیانت است، کسی که حق نان و نمک و ولینعمتش را پاس ندارد، انسان شایسته‌ای است.» و خشمش فروکش کرد (۴۷). عمر بیگ بعدها، از اسارت خلاصی یافت و به کشورش بازگشت، و در جنگی که در سال ۸۹۴ ه. ق. / ۱۴۸۹ م. با مملوکها صورت گرفت، شرکت کرد، فوت وی بعد از آن تاریخ اتفاق افتاده است. وی در ملقرا مدفون است. محمد بیگ پسر دیگر توره خان نیز، جزو امرا و فرماندهان بود که در زمان سلطان بایزید دوم فوت کرد. ادریس محوی، یکی از پسران عمر بیگ، دانشمند و شاعری با ارزش بود. او منظومه‌های «خسرو و شیرین» و «لیلی و مجنون» عبدالرحمان هاتفی را در کمال تسلط و زیبایی از فارسی به ترکی ترجمه کرد (۴۸). توره خان بیگ، پسر دیگر عمر بیگ در مقام فرماندهی آق‌چی‌ها در سال ۹۶۱ ه. ق. / ۱۵۵۴ م. در جنگ با ایران شرکت داشت (۴۹).

شجره‌نامه خانواده توره خان بیگ



یادداشت‌های فصل نوزدهم

۱. در وقفنامه مورخ رمضان ۸۳۸ / اکتبر ۱۴۳۸، مربوط به فضل‌الله پاشا نوه آقچه‌قوجه شجره‌نامه‌اش چنین است: «فضل‌الله بن الحاج الیاس بن آقچه قوجه ابن عبدالملک غازی بن عبدالفتاح العباسی الغازی» (آرشیو توپقایی سرای، شماره ۷۰۸۴).
۲. عاشق پاشازاده، ص ۳۹.
۳. همان اثر، ص ۸۳ و ۱۰۱؛ اوروج‌بیگ، ص ۴۰ و ۱۰۸.
۴. اوروج‌بیگ، ص ۵۱؛ و در صفحه ۱۱۵ تاریخ اوروج‌بیگ آمده است که بجای محمد آغا (پاشا)، فضل‌الله حکیم مقام وزارت یافت.
۵. وقفنامه مورخ ۸۳۸ هـ.ق. / ۱۴۳۴ م. (اداره کل اوقاف، دفتر حرمین، شماره ۲، ص ۱۳۷).
۶. آرشیو نخست‌وزیری، دفتر ثبت اراضی شماره ۷۳۳، برگ ۲۵۲.
۷. سلطان مراد دوم تصمیم گرفت از اموال حلال صدقاتی برای مجاوران (خدام) مکه، مدینه و قدس بفرستد. از این رو، وزیر فضل‌الله پاشا گفت، پادشاهان باید خزانه داشته باشند، اگر اجازه فرماید گرد آورم. پادشاه پرسید چگونه خزانه گردآوری خواهی کرد. فضل‌پاشا گفت: «این سرزمین مال و ثروت فراوانی دارد، و پادشاهان را جایز است که گاهگاه بخشی از آن را دریافت کنند.» ولی سلطان مراد گفت: «هی فضل‌الله، این چه حرفی است که می‌گویی، سرزمین ما سه لقمه حلال دارد که در سایر کشورها نیست. یکی معدن‌هاست، دومی، خراجی است که از کفار گرفته می‌شود، و سومی اموالی است که از غزوات نصیب می‌گردد، و لشکر ما، لشکر غازیان و مجاهدان است که لقمه حلال آنها را شایسته است. پادشاهی که لقمه حرام به لشکرش بخوراند، آن لشکر حرامی (دزد) می‌شود، و حرامی هرگز ثابت‌قدم نمی‌ماند، و معلوم است که چه سرنوشتی خواهد داشت.» و همین پیشنهاد فضل‌الله، سبب عزل وی گردید (تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۱۹۷).
۸. وی از وزرای دوره سلطان مراد دوم بود (اداره کل اوقاف، دفتر حرمین، شماره ۲، ص

- ۱۳۷). وی وقفنامه‌ای به تاریخ ۸۳۸ ه. ق. برای خانقاهی در گیزه دارد و علاوه بر آن مؤسسه خیریه‌ای در ادرنه مخصوص سادات به نام «دارالسیاده» دارد.
۹. اداره کل اوقاف، دفتر حرمین، شماره ۱۱۴، ص ۱۱۱ (موقوفه‌اش عبارت بود از زمینهایی که به صورت مالکانه «اربابی» داشت).
۱۰. در کتیبه مرمت شده مسجد اورخان غازی که در جریان آتش سوزی بورسه به دست امیر قرامان سوخته بود، و تاریخ ۸۲۰ ه. ق. / ۱۴۱۷ م. را دارد، نام وی به عنوان «وزیر کبیر» آمده است.
۱۱. عاشق پاشازاده، ص ۹۶، «امرا به بایزید پاشا گفتند: بیگلریک روم ایلی هستی. تاکنون نوشتن را تو خوردی و خود نیز برو آرزویش را برآورده کن».
۱۲. در مورد قتل وی ر. ک. به دوکاس (چاپ بن)، ص ۱۵۱-۱۴۳، تواریخ عثمانی می‌نویسند، بایزید پاشا، با مصطفی چلبی بیعت کرده، و دستش را بوسید و به مقام وزارت رسید. ولی چون مورد اعتماد قرار نگرفت به تشویق و تحریک جنیدیگ به قتل رسید.
۱۳. مستقیم زاده، در اثر خود به نام مجلة النصاب نوشته است، قراخلیل از اهالی روستای جندره از توابع شهرستان سیوری حصار بود، و چون روستای مذکور امروز وابسته به شهرستان نالی خان (نعلی خان) است، لذا خلیل افندی باید از اهالی آنجا باشد که رسم و رسوم خانوادگی آنها نیز مؤید آن است.
۱۴. خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۲۷) درباره خیرالدین پاشا چنین می‌نویسد: «خیرالدین شخصی عاقل و بسیار مدبر بود. در دوره خود کارهای موفقیت آمیزی انجام داد. پیوسته با نصایح زیبا و بجا، پادشاه را متنبه می‌کرد. سلطان مراد بسیاری از مشکلات و امور خطیر را در آناتولی و روم ایلی در سایه رأی و ذکای وی به طور دلخواه حل و فصل کرد. در ملاقاتها و مذاکرات مداومی که با سلطان مراد داشت، سخنان حکیمانه ایراد می‌کرد. سخنان وی چون اغلب مربوط به امور نظامی و نظم و دیسپلین امور بود، فراموش شدنی نیست». عاشق پاشازاده نیز چنین می‌نویسد: «سلطان مراد، خیرالدین را به عنوان قاضی عسکر منصوب کرد. همراه او حتی به روم ایلی نیز رفت. تشکیلات ینی چریها را نیز او بنیاد نهاد. بعد از قاضی عسکری، مقام وزارت یافت و او را خیرالدین پاشا نامیدند، و پادشاه را پیوسته به انجام کارهای نیک راهنمایی می‌کرد...» سایر کتابهای تاریخ نیز به نقل از دو منبع فوق، درباره خیرالدین پاشا همین نظر را بیان کرده‌اند. ر. ک. همچنین به مقاله من «مؤلف» درباره چندرلی خلیل خیرالدین پاشا در بولتن شماره ۹۱.
۱۵. علی پاشا دو وقفنامه که در تاریخهای ذیحجه ۷۹۶ / اکتبر ۱۳۹۴، و رجب ۸۰۷ /

- دسامبر ۱۴۰۵ تنظیم شده است، دارد. وقفنامه اول را ملافناری، و وقفنامه دوم را برادرش ابراهیم چلبی که قاضی بورسه بود، تنظیم کرده بود.
۱۶. در مورد قاضی عسکری خلیل پاشا در تاریخ ۸۲۹ ه. ق. / ۱۴۲۶ م. در وقفنامه محمدیگ نوه اوزرخاتون، دستخطی امضا شده دایر بر قاضی عسکری وی وجود دارد (آرشیو توپقایی سرای، دفتر اوقاف شماره ۷۰۹۹).
۱۷. در تاریخ اوروج بیگ (ص ۹، و ۸۴) نیز نام دختر اظه‌بالی، ربیعه، و در تاریخ نشری (ص ۷۴)، مال (مل) خاتون، و در تاریخ عاشق پاشازاده، (ص ۶، ۳۵) نیز به صورت ملحون خاتون آمده است.
۱۸. ربیعه و یا بالاخاتون دختر اظه‌بالی و همسر غازی عثمان، روستایی را که به آنان واگذار شده بود، وقف خانقاه کرد. فرمانی در این مورد وجود دارد:
- فرمان به قاضی بیله جیق:
- «مرحوم غازی عثمان علیه‌الرحمه والغفران، دختر مرحوم مشایخ عظام اظه‌بالی را به نکاح خود درآورد قریه کوز آغاچ (قوز آغاچ) از توابع بخش وقضای مذکور بدو واگذار و احسان شد و مشارالیه‌ها آن را وقف نمود...» (دفتر مهمه، شماره ۳۱، ص ۲۱۷، سال ۹۸۵ ه. ق.)
۱۹. هدف از نوشتن شجرنامه مذکور، این است که موردنظر و توجه محققان در آینده قرار گیرد. این شجره‌نامه برای مؤلف مشکوک به نظر می‌رسد. چنین به نظر می‌رسد که تنها احمد پاشا بن محمود وزیر اورخان غازی بوده است.
۲۰. به نظر نشری، وی برادر اظه‌بالی بود (ص ۱۳۰ و ۱۳۱) تاریخ عثمانی، از انتشارات انجمن تاریخ عثمانی، ص ۶۲۴.
۲۱. تاریخ نشری، ص ۸۴ و ۸۵.
۲۲. حسین ایوان‌سرای، در نشریه وفیات، تاریخ فوت سلیمان چلبی را سال ۷۸۰ ه. ق/ ۱۳۷۸ م، ذکر می‌کند. لطیفی در تاریخ خود سلیمان چلبی را به خطا پسر حاجی عیوض پاشا نوشته است (ص ۵۵). در بین گواهان ذکر شده در وقفنامه مورخ ۷۹۵ ه. ق. لالاشاهین پاشا، از شخصی به نام مولانا سلیمان بن احمد یاد شده است که احتمالاً باید همان سلیمان چلبی صاحب مولودنامه باشد. عالی مورخ نیز (ج ۵، ص ۱۱۶) می‌نویسد سلیمان چلبی نوه شیخ محمود بود. در شجره‌نامه‌ای که مرحوم امیری افندی آورده نیز به همین صورت درج شده است.
۲۳. وقف مرحوم اورنوزبیگ، پرانکی عیسی‌بیگ پدر این شخص در محل مذکور شهید شد،

قبرش در روستای مذکور (قزجق نام دیگر قریه پرانکی) بود که برای شادی روح پدرش وقف کرده تا عایدات آن صرف آینده و رونده باشد (آرشیو نخست‌وزیری، دفتر شماره ۲۸۲، سنجق روم ایلی پاشا، سال ۹۳۷).

۲۴. تاریخ عاشق پاشازاده، ص ۵۷؛ و تاریخ نشری، ص ۲۰۶، ۲۰۷.

۲۵. دوکاس (چاپ بن) ص ۲۲۹؛ هامر (ترجمه عطاییک) ج ۲، ص ۲۵۸.

۲۶. خالکوندیل (چاپ پاریس) ص ۱۳۴.

۲۷. آخی بایزید پدر حاجی عیوض پاشا، در مزرعه‌ای به نام بیگک اوبه‌سی «بی اوبه‌سی» واقع در فاصله نیم‌ساعته مرکز ناحیه بازار از توابع ولایت توقات مدفون است. نگارنده در مسافرتی که در سال ۱۹۲۵ به آن ناحیه کردم، سنگ بالای قبر او را که از مرمر بود، سالم و سنگ زیر پایش را از بین رفته دیدم (نشریه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول، ج ۱۰، شماره ۱۴).

۲۸. عاشق پاشازاده، ص ۱۹۰.

۲۹. مصرع مذکور در تذکره عاشق پاشا چلبی چنین است:

«هرکس که روزگار بر وی سخت گیرد، به در سلطان آید»

۳۰. «اخبار زمان منقول چنان است که حاجی ایل‌بکی را جهت همین غصه از غایت حسد لالاشاهین تسمیم نمود و شهد شهادت حاجی ایل‌بکی بزرهر بود...» (هشت بهشت)؛ تاج‌التواریخ (ج ۱، ص ۷۹) نیز چنین می‌نویسد: «آن شیر معرکه کارزار و آن مجاهد نامدار، لالاشاهین تسمیم شد...» عاشق پاشازاده و نشری از مسموم شدن وی سخنی نمی‌گویند، و تنها می‌نویسند به رحمت ایزدی پیوست. عالی (ج ۵، ص ۵۱)، می‌گوید، بر اثر خشم و حسد امرا، چشمانش را درآوردند و با شکنجه به قتلش آوردند. اوروج‌بیگ و لطفی پاشا، در اثر خود از حاجی ایل‌بکی سخنی نمی‌گویند. شمعی‌زاده در مرء‌التواریخ می‌نویسد که وی چون محسود واقع شد، به قتل رسید.

۳۱. خرمن قایا برخلاف نظر هامر و مورخانی که از او نقل کرده‌اند، محل دیگری جز خرمن جیق واقع در دامنه اولوداغ می‌باشد.

۳۲. اسماعیل کمال‌بیگ، متصرف بولی، طی تلگرافی به تاریخ جمادی‌الآخر ۱۳۰۳/ مارس ۱۸۸۵، به عنوان حاجی علی‌بیگ (پاشا) وزیر دوم سلطان عبدالحمید دوم، از او برای تجدید بنای آرامگاه راهنمایی خواسته بود (آرشیو نخست‌وزیری، اوراق و اسناد «یلدز» شماره ۳۶۰).

۳۳. در تاریخ بهشتی (ص ۴۶)، آمده است که وی پسر محمدبیگ میخال‌اوغلی، بیگلربیگی

موسی چلبی بود. محمد بیگ در صدد بود که به چلبی محمد پیوند و قبلاً یخشی بیگ پسر خود را فرستاد.

۳۴. در جنگ با مملوکان، اسکندریه و یکی از پسرانش به اسارت علاءالدوله ذوالقدری درآمدند، و پسر دیگرش شهید شد. اسکندریه از خود شهامت و شجاعت فوق العاده ای نشان داد (۸۹۵ هـ ق / ۱۴۹۰ م).

۳۵. با اینکه تاریخهای عثمانی تاریخ فوت وی را ۷۸۲ هـ ق / ۱۳۸۰ م، و یا ۱۳۸۴ م ذکر کرده اند، ولی این تاریخها اشتباه است. و یا اینکه لالا شاهین، همان شاهین لالاست. در این مورد باید در انتظار به دست آمدن اسناد جدید بود.

۳۶. پرونده و شناسنامه «محکمه شرعیه بورسه، شماره ۸. ۲۳/۲۵، ص ۱۷۴. وی تازمانی که در قید حیات بود، خود متولی موقوفه اش بود، و بعد از مرگش نیز پسر ارشدش محمد بیگ، و بعد از وی نوه هایش بالی بیگ و حمزه بیگ و بعد نیز فرزندان آنها را متولی نمود.

۳۷. چون محمد بیگ نیز پسرش حمزه بیگ را متولی موقوفه اش نمود، لذا چنین بر می آید که بالی بیگ پسر دیگرش قبلاً فوت کرده بود.

۳۸. در هشت بهشت آمده است که قراخلیل بیگ جزیره گالیوس را در نزدیکی اولوباد تصرف کرد. هامر به نقل از هشت بهشت هنگام نقل این مسئله، به سبب تشابه اسمی، نام کالولیمنی که نام سابقش گالیوس بوده است، یعنی جزیره ایمرلی را ذکر کرده و تصور کرده است که علی بیگ آنجا را به تصرف در آورده است. این جزیره را قرآداسی (جزیره دختر) نامیده اند، شاید این وجه تسمیه به سبب دختر زیبای کشیش بوده که علی بیگ او را گرفت (تاریخ عثمانی، از انتشارات انجمن تاریخ عثمانی، ص ۶۰۴ و ۶۰۵).

۳۹. تاج التواریخ، ج ۱، ص ۳۷.

۴۰. از جمله شهود و قننامه ملافتاری و حاجی عیوض پاشا، از تیمورتاش پاشا برای احتراز از اشتباه با دیگر تیمورتاش ها، به نام تیمورتاش بن عبدالله البیضا، یعنی بیاض تیمور پاشا نام برده شده است. بیاض تیمورتاش پاشا، غلام چندرلی زاده علی پاشا بود که در زمان سلطان مراد اول سوباشی سیوری حصار شد. ساری تیمورتاش پاشا فرمانده عیسی چلبی بود که به دست چلبی محمد به قتل رسید و ساری تیمور پاشایی که در بورسه، در جوار اولو جامع در یک بنای تاریخی مدفون است، همین ساری تیمور پاشا فرمانده نیروی عیسی چلبی می باشد.

۴۱. در جنگ آنکارا، فیروز پاشا بیگلریک روم ایلی بود که یلدرم بایزید را به جنگ تشویق

- می‌کرد. وی به اسارت تیمور در آمد و بعد از مدتی، به دستور وی به قتل رسید.
۴۲. تاریخ اُروج‌بیگ، ص ۵۰، ۵۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸ و در نوشته خالکوندیل نیز به صورت توره‌جان آمده است (چاپ پاریس، ص ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۶، ۱۳۴) و در سایر صفحات به صورت تورخان نوشته شده است. در وقفنامه‌اش نیز به همان صورت آمده است، احفادش که تا زمان حاضر رسیده‌اند، نیز از او به نام تورخان «توره‌خان» اسم می‌برند.
۴۳. خالکوندیل (چاپ پاریس) ص ۱۳۴، ۱۳۵.
۴۴. در نوشته خالکوندیل (چاپ پاریس، ص ۱۳۶). حادثه چنین آمده است: «سلطان مراد، قاسم‌پاشا را مأمور تعقیب دشمن کرد و توره‌خان‌بیگ را نیز به قصد کمک به قاسم‌پاشا (در مواقع ضروری) مأمور نمود. ژان هونیاد برای مقابله با تعقیب‌کنندگان، قسمتی از قوای خود را در کمینگاه نهاد. قاسم‌پاشا با سرعت زیاد در تعقیب دشمن بود که توره‌خان‌بیگ از پشت سر فرارسید و به او گفت، از تعقیب دشمن با این سرعت خودداری کند. ولی قاسم‌پاشا اعتنایی به این اخطار و گفته وی نکرد. از این رو، از قاسم‌پاشا جدا شد، و خود همراه آقینجیهای تسالی، از دامنه کوه شروع به پیشروی کرد. قاسم‌پاشا که در تعقیب دشمن بود، به دام افتاد، عده زیادی از ترکها تلف شدند و تعداد بسیاری نیز به اسارت درآمدند، و قاسم‌پاشا شکست خورد و به سختی توانست از مهلکه جان بدر برد، و به سلطان مراد چنین گفت که توره‌خان‌بیگ از کمک به وی خودداری کرد و بدین ترتیب تمام تقصیرها را متوجه توره‌خان‌بیگ نمود. در برخی از تواریخ عثمانی نیز آمده است، که توره‌خان‌بیگ به علت دوستی و رفاقتی که با والی صرب داشت، مسئله را جدی نگرفت. عده‌ای از مورخان نیز بر این عقیده‌اند که توره‌خان‌بیگ به آقینجیها گفته بود که در صورت غلبه بر دشمن دیگر نیاز به آنها نخواهد بود، و آقینجیها ناچار بیکار خواهند ماند، بدین ترتیب آنان را از جنگ با دشمن بازداشت و قاسم‌پاشا را تنها گذارد (تاریخ عاشق‌پاشا زاده، ص ۱۳۱، و تاریخ اُروج‌بیگ، ص ۵۲ و تاریخ نثری، و به نقل از آنها، تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۳۷۵).
۴۵. فرانچس (چاپ بن).
۴۶. اصل وقفنامه توره‌خان‌بیگ، به صورت طوماری درون محفظه‌ای در اداره کل اوقاف نگهداری می‌شود.
۴۷. تاج‌التواریخ، ج ۱، ص ۵۳۲.
۴۸. تذکره سہی بیگ، ص ۳۶.
۴۹. طبقات الممالک (کتابخانه ملّت، شماره ۷۷۹، ص ۸۱۵).

فصل بیستم^۱

وزرای اعظم دولت عثمانی از آغاز تأسیس تافتح استانبول

سازماندهی تدریجی از بدو تأسیس امیرنشین عثمانی و واگذاری سرزمینهای مفتوحه به امرای شرکت‌کننده در غزوه‌ها، و نیز تعیین قاضی برای رسیدگی به امور شرعی، همچنین قرارگرفتن تعدادی از علما به اسم وزیر در رأس امور و اشتغال آنان به اداره امور کشوری و اداری، از همان ابتدا، در این امیرنشین به چشم می‌خورد. از بین وزرای اعظم عثمانیان در ذیل از آنهایی سخن خواهد رفت که تا آن تاریخ اسم آنها ذکر شده است. این وزرا تا زمان وزارت قراخلیل خیرالدین پاشا، همانند وزرای ایلخانان (مغولهای غرب)، عهده‌دار انجام تمام امور به استثنای امور نظامی و لشکری بودند. رسیدگی به امور لشکری و نظامی را در اوایل سوباشی و بعد نیز بیگلریگی‌ها انجام می‌دادند. پس از افزایش تعداد وزرا در دوره‌های بعد، وزیر اول، وزیر اعظم نامیده شد.

علاءالدین پاشا

وی نخستین وزیر اورخان غازی بود. پدرش شخصی به نام حاجی کمال‌الدین بود. احتمال دارد که وی از رجال طریقت آخی‌ها بوده باشد. علاءالدین پاشا در وقفنامه مورخ رمضان ۷۲۳ / سپتامبر ۱۳۲۳، اسپورچه خاتون یکی از همسران اورخان غازی، به عنوان نماینده اسپورچه خاتون تعیین شده است، به سبب تشابه اسمی، مورخان عثمانی، علاءالدین پسر حاجی کمال‌الدین را با علاءالدین پسر کوچک غازی عثمان اشتباه کرده‌اند، و نوشته‌اند که

۱. در متن اصلی باز هم فصل هیجدهم آمده است (م).

علاءالدین، وزیر برادرش اورخان غازی بوده است. فوت علاءالدین پاشا قبل از سال ۱۳۴۰ بوده است.

نظام‌الدین احمد پاشا

پدرش اخی محمود بود (۱). از وقفنامه مورخ ۷۴۱ ه. ق. / ۱۳۴۰ م. نظام‌الدین احمد پاشا، برمی آید که وی مقام وزارت داشته است. همچنین در وقفنامه مورخ ربیع‌الاول ۷۴۹ / ژوئن ۱۳۴۸ لالا شاهین پاشا نیز که نظام‌الدین احمد پاشا به عنوان یکی از گواهان معرفی شده، از او با عنوان وزیر یاد شده است. نظام‌الدین احمد پاشا اندکی پس از سال ۱۳۴۸ م. فوت کرده است (۲).

حاجی پاشا

از روی سند ملکی که در تاریخ ربیع‌الاول ۷۴۹ ه. ق. / ژوئن ۱۳۴۸، از جانب اورخان غازی به حاجی پاشا داده شده است، پی برده می‌شود، که وی پس از نظام‌الدین احمد پاشا مقام وزارت یافته است. تا حال مشخص نشده است که آیا این شخص همان حاجی پاشای منسوب به خانواده «دولتخان» در آنکاراست و یا حاجی پاشای دیگری است (۲).

سنان‌الدین یوسف پاشا

سنان‌الدین یوسف پاشا که نامش در سند ملکی مذکور در فوق، به عنوان یکی از گواهان و در کنار اسم حاجی پاشا، به صورت سنان‌الدین فقیه آمده است، بعد از فوت حاجی پاشا مقام وزارت یافت (۳). سنان‌الدین پاشا، آخرین وزیر اورخان غازی بود، و نامش در وقفنامه مورخ ۷۶۱ ه. ق. / ۱۳۶۰ م. اورخان غازی آمده است و از آنجا پی برده می‌شود که نام پدرش مصلح‌الدین موسی، و نام جدش مجدالدین عیسی بوده است (۴). از عنوان صدرالکبیر — که عنوانی بود برای رجال آخیا — که در وقفنامه اورخان غازی آمده، پی برده می‌شود که سنان‌الدین پاشا نیز خود از رجال طریقت آخیا بوده است.

سنان‌الدین یوسف پاشا، نخستین وزیر سلطان مراد خداوندگار نیز بود. بعد از فوت وی، قاضی عسکر چندرلی قراخلیل افندی به وزارت رسید که با نام خیرالدین پاشا معروفیت یافت.

چندرلی خلیل خیرالدین پاشا

وی که قبل از سال ۷۷۳ ه. ق. / ۱۳۷۱ م. در مقام قاضی عسکری بود، پس از سنان‌الدین

یوسف پاشا به وزارت منصوب شد (۵). خیرالدین پاشا مدتی بعد، مسئولیت فرماندهی لشکر و وزارت هر دو را یکجا بر دوش گرفت و بدین ترتیب، کلیه امور دولتی اعم از لشکری و کشوری را در دست گرفت و این رسم بعد از وی نیز همچنان ادامه یافت. خیرالدین پاشا در سال ۷۸۹ هـ. ق. / ۱۳۸۷ م. فوت کرد و علی پاشا پسرش که مقام قاضی عسکری داشت، به جای پدر وزیر شد.

علی پاشا (چندرلی زاده)

وی پسر بزرگ چندرلی قراخلیل خیرالدین پاشا بود که هنگام عزیمت سلطان مراد به جنگ با قرامان اوغلی، مقام وزارت یافت. در زمان علی پاشا، چون مقام وزارت به قراتیمور تاش پاشا نیز داده شد، بنابراین علی پاشا وزیر اعظم نامیده شد. علی پاشا، هم وزیر یلدرم بایزید شد و هم وزیر امیر سلیمان از شاهزادگان یلدرم بایزید گردید و در تاریخ ۸۰۹ هـ. ق. / ۱۴۰۶ م. فوت کرد.

شیخ رمضان پاشا

مشخص نیست که بعد از چندرلی زاده علی پاشا چه کسی به وزارت امیر سلیمان رسید. ولی با توجه به اینکه در آن دوره، معمولاً قاضی عسکرها به مقام وزارت منصوب می شدند، و شیخ رمضان نیز در اواخر عمر علی پاشا مقام قاضی عسکری داشت (۷)، بنابراین به احتمال قوی، وی پس از چندرلی علی پاشا به این مقام یعنی وزارت منصوب شده است. زیرا در ظفرنامه شرف الدین علی یزدی آمده است که وی دوبار از جانب امیر سلیمان که در آن هنگام در منطقه اژه به سر می برد، به عنوان سفیر نزد امیر تیمور رفته و بعد نیز از مقام قاضیگری به وزارت رسید. از این نوشته شرف الدین علی یزدی می توان پی برد که وی پس از علی پاشا وزیر شده است. شیخ رمضان پاشا اهل قیرشهر و نام پدرش بایزید بود. تاریخ فوت وی مشخص نیست.

شاه ملک (کور) (۸)

با حکمرانی موسی چلبی در روم ایلی در تاریخ ۸۱۳ هـ. ق. / ۱۴۱۰ م. شاه ملک پسر شادی بیگ وزیر و شیخ بدرالدین پسر قاضی سیماونا نیز قاضی عسکر شد (۹). بعدها شاه ملک هنگام محاصره استانبول از جانب موسی چلبی، او را ترک گفت و به استانبول، و از آنجا نیز نزد چلبی سلطان محمد که از او دعوت به عمل آورده بود، رفت (۱۰)، و در مورد

ورود به روم ایلی از وی نظرخواهی شد و طبق توصیه وی عمل گردید (۱۱). در بعضی از کتابهای تاریخ آمده است، هنگامی که مصطفی چلبی معروف به «قلابی» وارد گلیولی شد، محافظ قلعه شخصی به نام شاه ملک بود که قلعه را تسلیم وی کرد (۱۲). ولی چون این مورخان عنوان «کور» را در مورد شاه ملک مذکور ذکر نکرده‌اند، احتمال دارد که آن شخص، شاه ملک دیگری باشد. در هر صورت، در حال حاضر نمی‌توان در این مورد اظهار نظر قطعی نمود.

بایزید پاشا

بایزید پاشا هنگامی که چلبی محمد سنجق‌بیگ آماسیه بود، در رکاب وی بود و در مجادلات شاهزادگان عثمانی بر سر تصاحب تاج و تخت سلطنت، صادقانه به ولینعت خود خدمت کرد، وی سمت فرماندهی سپاه چلبی محمد را بر عهده داشت و تا زمانی که چلبی محمد کشور را تحت اداره واحدی درآورد، بایزید پاشا هر دو مقام یعنی وزیر اعظمی و فرماندهی لشکر را دارا بود و این دو مقام را تا زمان فوتش حفظ نمود. همان‌گونه که در بخش مربوط به وقایع عثمانی و نیز در فصل پیشین در وصف شرح حالش گفته شد، بایزید پاشا در سال ۸۲۴ ه. ق. / ۱۴۲۱ م.^۱ در سازلی دره به قتل رسید.

ابراهیم پاشا (چندرلی‌زاده)

وی از صنف علما بود و مقام قاضی عسکری داشت، و هنگامی که در ادرنه بود، از طرف موسی چلبی برای مطالبه خراج سه ساله نزد امپراتور بیزانس به استانبول اعزام شد، و از آنجا نزد چلبی محمد به بورسه رفت، و قاضی عسکری آنجا را گرفت و بعد به عنوان وزیر ثانی چلبی محمد انتخاب گردید، و پس از کشته شدن بایزید پاشا وزیر اول (وزیر اعظم) شد (۸۲۴ ه. ق. / ۱۴۲۱ م.). ابراهیم پاشا با جلب اعتماد کامل سلطان مراد دوم، در اداره تمامی امور، مستقلانه عمل کرد و تا سال ۸۳۲ ه. ق. / ۱۴۲۹ م. که فوت کرد، مقامش را حفظ نمود، و پس از فوتش پسرش خلیل پاشا که مقام قاضی عسکری داشت، وزیر اعظم شد.

خلیل پاشا (چندرلی‌زاده)

وی پسر ابراهیم پاشا (چندرلی‌زاده) بود. خلیل پاشا نیز همانند پدرش عمل می‌کرد، وی

۱. در متن اصلی سال ۱۳۲۱ م. آمده است (م). ۲. در متن اصلی ۱۴۲۴ م. آمده است (م).

سلطان مراد دوم را که دوبار از سلطنت کناره گیری کرده بود، به خاطر نجات کشور از خطری که با آن روبرو شده بود، دوباره به فرمانروایی رساند و پسرش محمد دوم (سلطان محمد فاتح) را دوبار از سلطنت خلع نمود. در سال ۸۵۷ هـ. ق. / ۱۴۵۳ م. سلطان محمد پس از فتح استانبول، خلیل پاشا را که دوبار سلطنت را از چنگش درآورده به پدرش بازپس داده بود، به بهانه آنکه قصد ممانعت از فتح استانبول را داشت، به قتل رساند و بدین ترتیب انتقامش را از وی گرفت.

یادداشت‌های فصل بیستم

۱. در شجره‌نامه‌ای که مرحوم علی امیری تنظیم کرده، اخی محمود به عنوان پسر اطمه‌بالی ذکر شده است.

۲. اداره کل اوقاف، دفتر شماره ۳ مقاطعه، ص ۷۴. وقفنامه لالا شاهین پاشا (احمد بن محمود الوزیر).

۳. در بین گواهان موجود در سند مالکیتی که اورخان غازی تحت عنوان «به فرزند» به یکی از فرماندهان سپاهیان داد (مقاله «اهمیت یک سند جدید در تاریخ عثمانی، و تفسیر و شرح آن، و اطلاعاتی درباره وزرای اولیه عثمانی»، بولتن شماره ۹).

۴. احمد بن شاعر درباره سنان پاشا چنین سروده است:

Geldi katina Sinankim ol fakir

Olmuş idi fakr elinde esir

İlim adana etti ani paşa sinan

Buldu ondan mal-u-cah-u nam-u şan

آمد آن سنان‌الدین تهیدست به بارگاهش که گرفتار بود و اسیر در چنگ فقر
به خاطر علمش او را سنان پاشا ساخت کز آن، نام و مال و جان و شأن یافت
نثری (ص ۱۸۶)، بعد از آنکه می‌نویسد مولانا سنان وزیر اورخان غازی بود، این شعر
احمدی را نیز آورده است.

۵. در وقفنامه اورخان غازی، از سنان پاشا چنین یاد شده است: «دستور مکرم... مربی العلماء والفضلا... سنان الملة والحق والدین یوسف بن صدر الکبیر مصلح الدین موسی بن المرحوم مجد الدین عیسی الغالب علی اسمہ الشریف سنان پاشا...» و در تاریخ ابن کمال (نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۷۸، ص ۷۲) نیز آمده است که سنان پاشا وزیر اورخان غازی و از صنف علما بود.

۶. احمدی شاعر دربارهٔ خلیل خیرالدین پاشا چنین سروده است:

Binevalikten koyuben Çenderi

Katina geldi Halil-i Cenderi

Bu Kamu Silaki ilmi az idi

Her hunderde ari ve nâzaz idi

Gurbet halin ve fakrin bildi ol

Lutfile ani ehl-i mansab kildi ol

Akibet mulke ani itti vezir

Ne Vezaret aldi bir ulu emir

ترجمه تحت‌اللفظی ابیات فوق:

از بسینوایی رفت از چندری آمد به بارگاهش خلیل چندری
این فرد عادی از علم فقیر بود و نیز عاری از هر هنری
پی برد به فقر و غربت او به لطف، او را صاحب‌منصب کرد او
عاقبت او را وزیر ملکش نمود نه وزارت، شد یک بزرگ‌امیر
۷. در آن زمان (در زمان یلدرم بایزید)، دانشمندی شیخ رمضان نام و در علم بی‌نظیر، کامل و
فاضل بود. پادشاه اسلام به دیانت و مهارتش در علوم فقه پی‌برد، دهات و املاک زیادی به
وی داد... و به مصاحبت خویش برگزید و دربارهٔ برخی مسائل شرعی با وی مشورت
می‌کرد، و سرانجام او را قاضی نمود و کلیه مصالح شرعیه را به وی تفویض نمود... (تاریخ
روحی).

۸. در تاریخ روحی، به «فتح کاف» شاه ملک ذکر شده است.

۹. عاشق پاشازاده، ص ۸۳، اوروج بیگ، ص ۳۹ و ۱۰۷.

۱۰. عاشق پاشازاده، ص ۸۲؛ اوروج بیگ، ص ۳۹، و تاریخ عالی، ج ۵، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۱۱. عاشق پاشازاده، ص ۸۳، و اوروج بیگ، ص ۴۰، و تاریخ عالی، ج ۵، ص ۱۶۵.

فصل بیست و یکم^۱

برخی فرمانروایان دولتهای اسلامی و مسیحی معاصر دولت عثمانی از بدو تأسیس تا اواسط قرن پانزدهم میلادی

فرمانروایان معاصر غازی عثمان بیگ

- فرمانروایان سلجوقی آناتولی: علاءالدین کیقباد سوم، ۱۳۰۲ م. و غیاثالدین مسعود دوم، ۱۳۰۸ م.
- سلاطین مملوک مصر: حسامالدین لاجین، ۱۲۹۹ م. ملک ناصر محمد (دومین دور)، ۱۳۰۹ م. رکنالدین بیبرس، ۱۳۱۰ م. ملک ناصر محمد (سومین دور)، ۱۳۴۱ م.
- فرمانروایان تونس از بنی حفص: ابو حفص عمر اول، ۱۲۹۵ م. ابو عبدالله محمد دوم، ۱۳۰۹ م. ابوالبقا خالد اول، ۱۳۱۱ م. ابویحیی زکریا، ۱۳۱۷ م. ابو ضربه محمد سوم، ۱۳۱۸ م. ابویحیی ابوبکر دوم، ۱۳۴۶ م.
- فرمانروایان الجزایر (جزایر) از بنی زیان: ابوسعید عثمان اول، ۱۳۰۳ م. ابوزیان محمد، ۱۳۰۸ م. ابوحمو موسی، ۱۳۱۸ م. ابوتشفین، عبدالرحمان اول، ۱۳۳۷ م.
- فرمانروایان مغرب اقصی (مراکش) ابویعقوب یوسف، ۱۳۰۶ م. ابوثابت عامر، ۱۳۰۸ م. از بنی مورین (مُرین): ابوالربیع سلیمان، ۱۳۱۰ م. ابو سعید عثمان سوم، ۱۳۳۱ م.

۱. در متن اصلی فصل نوزدهم آمده است (م).

- فرمانروایان غرناطه از بنی احمر
(نصر):
ابوعبدالله محمد دوم، ۱۳۰۲ م. ابوعبدالله محمد سوم، ۱۳۰۹ م. ابوالجیوش نصر ۱۳۱۴ م. ابوالولید اسماعیل اول، ۱۳۲۵ م.
غازان محمودخان، ۱۳۰۳ م. خدا بنده الجاتیو محمد، ۱۳۱۶ م. ابوسعید بهادرخان، ۱۳۳۵ م.
آندرونیکوس پالولوگوس دوم، ۱۳۳۲ م.
یان «ژان» (یووانس) دوم، ۱۲۹۷ م. الکسیوس دوم، ۱۳۳۰ م.
هوگ چهارم، ۱۳۵۳.
مارین کیگورگی، ۱۳۱۳ م. جان سارازو، ۱۳۲۹ م.
آلبرت (ازهابسبورگها) ۱۳۰۸ م. هانری هفتم (از لوکزامبورکها) ۱۳۱۳ م. لویی پنجم (دوک باوریا)، ۱۳۴۷ م.
ونجلاس، ۱۳۰۴ م. اوتون باوریایی، ۱۳۰۹ م. شارل روبرت، ۱۳۴۲ م.
ولادیسلاس، ۱۳۰۰ م. ونجلاس (ازپلازنها) ۱۳۰۵ م. ولادیسلاس، ۱۳۳۳ م.
فیلیپ زیبا، ۱۳۱۴ م. لویی لجباز، ۱۳۱۶ م. فیلیپ طویل، ۱۳۲۲ م. شارل زیبا، ۱۳۲۸ م.
ادوارد اول، ۱۳۰۷ م. ادوارد دوم، ۱۳۲۷ م.
جان (بولیول) ۱۳۰۳ م. روبرت بروس، ۱۳۲۹ م.
فردیناند چهارم، ۱۳۱۲ م. آلفونس یازدهم، ۱۳۵۰ م.
بونیفاس هشتم، ۱۳۰۳ م. بنوا یازدهم، کلماں پنجم، ۱۳۱۴ م. ژان بیست و یکم، ۱۳۱۶ م.
- پادشاه قبرس:
رؤسای جمهور ونیز:
امپراتور آلمان:
پادشاهان مجارستان:
پادشاهان بلغارستان:
پادشاهان فرانسه:
پادشاهان انگلستان:
پادشاهان اسکاتلند:
پادشاهان اسپانیا:
پاپها:

فرمانروایان معاصر اورخان غازی

- سلاطین مملوک مصر:
ملک ناصر محمد، ۱۳۴۱ م. سیف الدین ابوبکر، ۱۳۴۱ م. علاء الدین کوچک، ۱۳۴۲ م. شهاب الدین احمد، ۱۳۴۲ م. عمادالدین اسماعیل، ۱۳۴۵ م.
سیف الدین شعبان، ۱۳۴۶ م. سیف الدین حاجی اول، ۱۳۴۷ م. ناصرالدین حسن، ۱۳۵۱ م. صلاح الدین

- صالح، ۱۳۵۴م. ناصرالدین حسن (دومین دور)،
 ۱۳۶۱م. (این فرمانروایان فرزندان ملک ناصر محمد
 هستند که در سال ۱۳۴۱م. بعد از فوت وی سلطان
 شدند).
- فرمانروایان تونس از بنی حفص:
 ابویحیی ابوبکر دوم، ۱۳۴۶م. ابوالعباس احمد اول،
 ۱۳۵۰م. ابواسحاق ابراهیم دوم، ۱۳۶۸م.
- فرمانروایان الجزایر (جزایر) از بنی زیان:
 ابوتشفین عبدالرحمان اول، ۱۳۰۷م. ابوسعید عثمان
 دوم، و برادرش ابو ثابت، ۱۳۵۹م. ابوحمو موسی
 دوم، ۱۳۸۹م.
- فرمانروایان مغرب اقصی (مراکش)
 از بنی مورین (مُرین):
 ابوسعید عثمان دوم، ۱۳۳۱م. ابوالحسن علی،
 ۱۳۴۸م. ابوعثمان، ۱۳۵۸م. السعید، ۱۳۵۹م.
 ابوسالم ابراهیم، ۱۳۶۱م.
- فرمانروایان غرناطه از بنی احمر
 (بنی نصر):
 محمد چهارم، ۱۳۳۳م. یوسف اول، ۱۳۵۴م.
 محمد پنجم، ۱۳۵۹، اسماعیل دوم، ۱۳۶۰م.
- فرمانروایان مغول غرب (ایلخانان):
 ابوسعید بهادرخان، ۱۳۳۵م. آریاخان، ۱۳۳۶م.
 موسی خان، ۱۳۳۶م. و خانهای رقیب که تا سال
 ۱۳۴۴م. حکمران بودند.
- فرمانروایان جلایری (ایلکانان)
 در بغداد:
 شیخ حسن بزرگ، ۱۳۵۶م. شیخ اویس بهادرخان،
 ۱۳۷۴م.
- حکمرانان آرتنه در سیواس:
 علاءالدین آرتنه، ۱۳۵۲م. غیاثالدین محمد بیگ،
 ۱۳۶۵م.
- حکمرانان آل قرامان:
 (قرامان اوغلاری)
 بدرالدین ابراهیم بیگ، خلیل بیگ، موسی بیگ،
 سیفالدین سلیمان بیگ، ۱۳۶۱م.
- حکمرانان آل حمید آغریدر:
 خضری بیگ، نجمالدین اسحاق بیگ، مظفرالدین
 مصطفی بیگ، حسامالدین الیاس بیگ، (نامبردگان از
 ۱۳۲۷ الی ۱۳۹۱م. حکمرانی کردند، ولی تاریخ
 جلوس و فوتشان مشخص نیست).
- حکمرانان آل حمید انطالیه:
 خضر بن یونس، محمود بیگ.
- حکمرانان آل منتشه:
 شجاعالدین اورخان (قبل از سال ۱۳۴۴م.)، ابراهیم،
 ۱۳۶۰م. محمد بیگ، ۱۳۹۰م.
- حکمرانان آل گرمیان:
 یعقوب بیگ اول، محمد بیگ، سلیمان شاه (شاه چلبی)

- ۱۳۸۸م.
 محمد بیگ، ۱۳۳۴م. غازی عموریگ، ۱۳۴۸م.
 خضریگ، عیسی بیگ، ۱۳۹۰م.
 صاروخان بیگ (از سال ۱۳۴۸م. به بعد)، فخرالدین
 الیاس بیگ، ۱۳۶۴م.
 دمیرخان بیگ، و سلیمان شاه در منطقه چاناق قلعه
 (دارداتل).
 سلیمان پاشای اول، غیاث الدین ابراهیم پاشا عادل بیگ،
 کوتوروم بایزیدیگ، ۱۳۸۵م.
 آندرونیگوس دوم، ۱۳۳۲م. آندرونیگوس جوان،
 ۱۳۴۱م. یان «ژان» (یوانیس) کانتاکوزن، ۱۳۵۷م. و
 ژان (یان = یوانیس) پائولوگوس ۱۳۸۴م.
 آلكسیوس دوم، ۱۳۳۰م. آندرونیگوس دوم،
 ۱۳۳۲، بازیل (باسیل) اول، ۱۳۴۰م. میخال
 (میخائیل)، ۱۳۴۴م. یوانیس سوم، ۱۳۵۰م. میخال
 (بار دوم)، ۱۳۵۰م. آلكسیوس سوم، ۱۳۹۰م.
 هوگ چهارم، ۱۳۵۳م. پیر اول، ۱۳۷۱م.
 فرانچسکو داندالو، ۱۳۳۹م. بارتولومئو (بارتولمی)
 گرادنیکو، ۱۳۴۲م. آندره آ داندالو، ۱۳۵۴، مارین
 فالیر، ۱۳۵۵م. یان (ژان) گرادنیکو، ۱۳۵۶م. ژان
 دلفینو، ۱۳۶۱م.
 لویی پنجم، ۱۳۴۷، کارل (شارل) چهارم، ۱۳۷۸م.
 لویی اول (لایوش)، ۱۳۸۲م. ماری، ۱۳۸۶م.
 ولادیسلاس، ۱۳۳۳م. کازیمیر سوم، ۱۳۷۰م.
 شارل زیبا، ۱۳۲۸م. فیلیپ دووالوا، ۱۳۵۰م. ژان،
 ۱۳۶۴م.
 ادوارد سوم، ۱۳۷۷م.
 رابرت بروس، ۱۳۲۹م. دیوید دوم، ۱۳۷۱م.
 آلفونس یازدهم، ۱۳۵۰م. پیر ظالم، ۱۳۶۹م.
 دانیل آلكساندروویچ، ۱۳۴۰م. سمئون (سیمون)
 ایوانوویچ، ۱۳۵۳م. ایوان، ایوانوویچ، ۱۳۵۹م.
- حکمرانان آل آیدین:
 امرای صاروخان:
 امرای قراسی:
 حکمرانان آل جاندار (جندر):
 امپراتوران بیزانس:
 امپراتوران طرابوزان:
 پادشاهان قبرس:
 رؤسای جمهور ونیز:
 امپراتوران آلمان:
 پادشاهان مجارستان:
 پادشاهان لهستان:
 پادشاهان فرانسه:
 پادشاهان انگلستان:
 پادشاهان اسکاتلند:
 پادشاهان اسپانیا:
 دوکهای روسیه:

پایه:

ژان بیست و دوم، ۱۳۳۴م. بنوای هفتم، ۱۳۴۲م.
کلمان ششم، ۱۳۵۲م. اینوسان ششم، ۱۳۶۲م.

فرمانروایان معاصر سلطان مراد اول (خداوندگار)

سلاطین مملوک مصر:	صلاح الدین محمد، ۱۳۶۳م. ناصرالدین شعبان دوم، ۱۳۷۷م. علاءالدین علی، ۱۳۸۱م. صلاح الدین حاجی ثانی، ۱۳۸۲م. برقوق، ۱۳۸۹م. حاجی ثانی، (بار دوم)، ۱۳۹۰م.
حکمرانان بنی حفص در تونس:	ابو اسحاق ابراهیم دوم، ۱۳۶۸م. ابوالبقا خالد دوم، ۱۳۷۰م. ابوالعباس احمد دوم، ۱۳۹۴م.
حکمرانان بنی زیان در الجزایر:	ابوحمو موسی دوم، ۱۳۸۹م. ابوتشفین (جزایر) عبدالرحمان دوم، ۱۳۹۳م.
حکمرانان بنی مورین در مغرب اقصی (مراکش):	ابو عمر تشفین، ۱۳۶۱م. عبدالحلیم، ۱۳۶۲م. ابوزیان محمد دوم، ۱۳۶۶م. عبدالعزیز، ۱۳۷۲م. السعید محمد سوم، ۱۳۷۴م. ابوالعباس احمد، ۱۳۷۴م. عبدالرحمان (در مراکش)، ۱۳۸۲م. موسی، ۱۳۸۴م. منتصر، ۱۳۸۴م. محمد چهارم، ۱۳۸۷م. ابوالعباس احمد (بار دوم)، ۱۳۹۳م.
حکمرانان بنی احمر (بنی نصر) در غرناطه:	محمد پنجم (بار دوم)، ۱۳۹۱م.
حکمرانان آل جلایر:	شیخ اویس بهادر، ۱۳۷۴م. حسین، ۱۳۸۱م. سلطان احمد، ۱۴۱۰م.
تیموریان:	تیمور گورکان، ۱۴۰۹م.
حکمرانان آرَتنه در سیواس:	غیاث الدین محمد، ۱۳۶۵م. علی بیگ، ۱۳۸۰م. قاضی برهان الدین احمد، ۱۳۹۸م.
آل قرامان:	علاء الدین بیگ، ۱۳۹۸م.
آل حمید اسپارنا:	کمال الدین حسین بیگ، ۱۳۹۱م.
آل حمید انطالیه:	مبارزالدین محمد بیگ، عثمان بیگ.
آل متشه:	ابراهیم بیگ، ۱۳۶۰م. محمد بیگ، ۱۳۹۰م.
آل گرمیان:	سلیمان شاه، ۱۳۸۸م.
آل آیدین:	عیسی بیگ، ۱۳۹۰م.

آل صاروخان:	الیاس بیگ، ۱۳۶۴، اسحاق بیگ، ۱۳۸۸ م. خضر شاه بیگ، ۱۳۹۰ م. سلیمان شاه.
آل قراسی:	سلیمان شاه.
آل جاندار (جندر):	کوتوروم بایزیدیگ، ۱۳۸۵ م. اسفندیاریگ، ۱۴۳۹ م.
حکمرانان آل جاندار (جندر) در قسطمونی:	سلیمان پاشای دوم، ۱۳۹۲ م.
امپراتوران بیزانس:	یان «ژان» (یوانیس) پالئولوگوس، ۱۳۸۴ م. مانوئل دوم، ۱۴۲۵ م.
امپراتوران طرابوزان:	الکسیوس سوم، ۱۳۹۰ م. مانوئل سوم، ۱۴۱۶ م.
پادشاهان قبرس:	پیر اول، ۱۳۷۱ م. پیر دوم، ۱۳۸۳ م. ژاک اول، ۱۳۹۸ م.
شوالیه‌های رودوس:	ریموند، ۱۳۷۳ م. روبرت، ۱۳۷۶ م. ژان فردیناند، ۱۳۹۶ م.
رؤسای جمهور ونیز:	لورن جلسی، ۱۳۶۵ م. مارک کورتارو، ۱۳۶۸ م. آندره آکونتارینی، ۱۳۸۲ م. میشل موروینی، ۱۳۸۲ م. آنتوان ورنه، ۱۴۰۰ م.
امپراتوران آلمان:	کارل (شارل) پنجم، ۱۳۷۸ م. ونجلاس، ۱۴۰۰ م.
پادشاهان مجار:	ماریا، ۱۳۸۶ م. ماری سیگیسموند، ۱۴۳۷ م.
پادشاهان لهستان:	کازیمیر سوم، ۱۳۷۰ م. لایوش (لویی)، پادشاه مجارستان: ۱۳۸۲ م. ولادیسلاس یاگلون پنجم، ۱۴۳۴ م.
پادشاهان فرانسه:	ژان، ۱۳۶۴ م. شارل پنجم، ۱۳۸۰ م. شارل ششم، ۱۴۲۲ م.
پادشاهان انگلیس:	ادوارد سوم، ۱۳۷۷ م. ریشارد دوم، ۱۳۹۹ م.
پادشاهان اسکاتلند:	دیوید دوم، ۱۳۷۱ م. رابرت دوم (استوارت)، ۱۳۹۰ م.
پادشاهان اسپانیا:	پیر ظالم، ۱۳۶۹، هانری دوم، ۱۳۷۹ م. ^۱ . ژان (خوان) اول، ۱۳۹۰ م.

- دوکهای روسیه: ایوان ایوانوویچ دوم، ۱۳۵۹م. دیمتری ایوانوویچ، ۱۳۸۹م. واسیل دومتروویچ، ۱۴۲۵.
پاپها: اینوسان ششم، ۱۳۶۲م. اوربن پنجم، ۱۳۷۰م. گرگوار یازدهم، ۱۳۷۸م. اوربن ششم، ۱۳۸۹م. بونیفاس نهم، ۱۴۰۴م.

فرمانروایان معاصر سلطان یلدرم بایزید

- سلاطین مملوک: حاجی ثانی، ۱۳۹۰م. برقوق، ۱۳۹۹م. ملک ظاهر فرج (بار اول)، ۱۴۰۵م.
حکمرانان بنی حفص در تونس: ابوالعباس احمد دوم، ۱۳۹۴م. ابوالفارس عبدالعزیز، ۱۴۳۳م.
حکمرانان بنی زیان در الجزایر: ابوتشفین عبدالرحمان دوم، ۱۳۹۳م. ابوثابت (جزایر) یوسف، ۱۳۹۳م. ابوالحجاج یوسف، ۱۳۹۴م. ابوزیان، ۱۳۹۹م. ابومحمد عبدالله اول، ۱۴۰۱م. ابوعبدالله محمد اول، ۱۴۱۱م.
حکمرانان بنی مورین «مُرین» در مغرب اقصی (مراکش): ابوالعباس احمد (بار دوم)، ۱۳۹۳م. فارس المتوکل الله، ۱۴۰۸م.
حکمرانان بنی احمر (بنی نصر) در غرناطه: ابوالحجاج یوسف دوم، ۱۳۹۲م. مستعین بالله محمد هفتم، ۱۴۰۸م.
حکمرانان آل جلاویه: سلطان احمد بهادرخان، ۱۴۱۰م.
حکمرانان قراقوینلو: قرا یوسف، ۱۴۰۰م. و مشترکاً با پسرش پیربداق از ۱۴۰۵-۱۴۱۴م.
تیمور: ۱۴۰۹م.
آل قرامان: علاءالدین بیگ، ۱۳۹۸م.
حکمرانان منتشه: محمد بیگ، ۱۳۹۰م.
حکمرانان گرمیان: یعقوب بیگ دوم، ۱۳۹۰، و یا ۱۳۹۱م.
حکمرانان آیدین: عیسی بیگ، ۱۳۹۰م.
حکمرانان صاروخان: خضر شاه بیگ، ۱۳۹۰م.
آل جاندار (جندر): اسفندیار بیگ (حکمران منطقه سینوب)، ۱۴۳۹م. سلیمان پاشای دوم، (حکمران منطقه قسطنطنیه)، ۱۳۹۲م.

سلطان سیواس:	قاضی برهان‌الدین احمد، ۱۳۹۸ م. زین‌العابدین، ۱۳۹۸ م.
امپراتور بیزانس:	مانوئل دوم، ۱۴۲۵ م.
امپراتوران طرابوزان:	الکسی سوم؛ ۱۳۹۰ م. مانوئل سوم ۱۴۱۲ م.
پادشاهان قبرس:	ژاک اول، ۱۳۹۸ م. ژان (ژانوس) دوم، ۱۴۳۲ م.
شوالیه‌های رودوس:	ژان فردیناند، ۱۳۹۶ م. فلیبرت، ۱۴۲۱ م.
رؤسای جمهور ونیز:	آنتوان، ۱۴۰۰ م. میشل، ۱۴۱۳ م.
امپراتوران آلمان:	ونسلاس (ونجلاس)، ۱۴۰۰ م. بودور رابرت، ۱۴۱۰ م.
پادشاهان مجارستان:	ماری - سیگسموند، ۱۴۳۷ م.
پادشاه لهستان:	لادیسلاس یا گلون پنجم، ۱۴۳۴ م.
پادشاه فرانسه:	شارل ششم، ۱۴۲۲ م.
پادشاهان انگلستان:	ریشارد دوم، ۱۳۹۹ م. هانری چهارم، ۱۴۱۳ م.
پادشاهان اسکاتلند:	رابرت دوم (استوارت)، ۱۳۹۰ م. جان رابرت سوم (استوارت)، ۱۴۰۶ م.
فرمانروای اسپانیا:	هانری سوم، ۱۴۰۶ م.
دوک روسیه:	واسیل دوم و ویچ دوم، ۱۴۲۵ م.
پاپ:	بونیفاس نهم، ۱۴۰۴ م.

فرمانروایان معاصر فرزندان یلدوم بایزید (در زمان مبارزه با یکدیگر)

سلاطین مملوک مصر:	ملک ناصر فرج، ۱۴۰۵ م. عبدالعزیز، ۱۴۰۶ م.
حکمران بنی حفص در تونس:	ملک ناصر فرج (بار دوم)، ۱۴۱۲ م. ملک مؤید شیخ، ۱۴۲۱ م.
حکمرانان بنی زیان در الجزایر:	ابوالفارس عبدالعزیز، ۱۴۳۳ م.
(جزایر)	ابوعبدالله محمد اول، ۱۴۱۱ م. عبدالرحمان بن ابی عبدالله، ۱۴۱۲ م. سعید بن ابی حمو، ۱۴۱۲ م.
حکمرانان بنی مورین، «مُرین» در مغرب	ابو ملک عبدالواحد (بار اول)، ۱۴۲۴ م.
اقصی (مراکش):	فارس المتوکل الله، ۱۴۰۸ م. ابوسعید، ۱۴۱۶ م.
حکمران بنی احمر (بنی نصر)	یوسف سوم، ۱۴۱۷ م.
تیموریان:	تیمورخان، ۱۴۰۹ م. شاهرخ میرزا، ۱۴۴۷ م.

قرايوسف بيگ، ۱۴۳۴م.	حکمران قراقوينلوها:
قرايولوک عثمان بيگ، ۱۴۳۴م.	حکمران آق قوينلوها:
محمد بيگ دوم، ۱۴۲۴م.	آل قرامان:
محمد بيگ، ۱۴۰۲م. الياس بيگ، ۱۴۲۱م.	حکمران منتشه:
يعقوب بيگ دوم، ۱۴۲۸م.	حکمران گرميان:
موسی بيگ، ۱۴۰۲م. عموريگ دوم، ۱۴۰۳م.	آل آيدين:
جنيد بيگ (تقريباً ۱۴۰۸م.).	
خضر شاه بيگ، ۱۴۰۶م. ويا ۱۴۱۰م.	آل صاروخان:
اسفندياريگ، ۱۴۳۹م.	آل جاندار (جندر):
مانوئل دوم، ۱۴۲۵م.	امپراتور بيزانس:
مانوئل سوم، ۱۴۱۲م. الکسی چهارم، ۱۴۴۷م.	امپراتوران طرابوزان:
ژان دوم، ۱۴۳۲م.	پادشاه قبرس:
فيلبرت، ۱۴۲۱م.	شوالیه های رودوس:
میشل سيتو، ۱۴۱۳م. توماس موجنيکو، ۱۴۳۷م.	رؤسای جمهور ونيز:
رابرت، ۱۴۱۰م. سيگيسموند، ۱۴۳۷م.	امپراتوران آلمان:
ماری - سيگيسموند، ۱۴۳۷م.	پادشاه مجارستان:
ولاديسلاس ياگلون پنجم (اول).	پادشاه لهستان:
شارل ششم، ۱۴۲۲م.	پادشاه فرانسه:
هانری چهارم، ۱۴۱۳م. هانری پنجم، ۱۴۲۲م.	پادشاهان انگلستان:
رابرت سوم، ۱۴۰۶م. ژاک اول (استوارت)	پادشاهان اسكاتلند:
۱۴۳۷م.	
هانری سوم، ۱۴۰۶م. ژان «خوان» دوم،	پادشاهان اسپانيا:
۱۴۵۴م.	
واسيل ديميتروويچ دوم، ۱۴۲۵م.	دوک روسيه:
اينوسان هفتم، ۱۴۰۶م. گرگوار دوازدهم، ۱۴۰۹م.	پاپها:
الکساندر پنجم، ۱۴۱۰م. ژان بيست و دوم،	
۱۴۱۵م.	

فرمانروایان معاصر چلبی سلطان محمد

سلطان مملوک مصر:	ملک مؤيد شيخ، ۱۴۲۱م.
حکمران بنی حفص در تونس:	ابوالفارس عبدالعزيز، ۱۴۳۳م.

ابو ملک عبدالواحد (بار اول)، ۱۴۲۴م.	حکمران بنی زیان در الجزایر: (جزایر)
ابوسعید، ۱۴۱۶م. عبدالله، ۱۴۲۴م.	حکمرانان بنی مورین (مُرین) در مغرب اقصی (مراکش):
یوسف سوم، ۱۴۱۷ک. محمدالمستمک بالله، ۱۴۲۷م.	حکمرانان بنی احمر (بنی نصر) در غرناطه:
قرايوسف، ۱۴۲۰م. اسکندر میرزا، ۱۴۳۷م.	حکمرانان قراقوینلوها:
قرايولوک عثمان بیگ، ۱۴۳۷م.	حکمران آق قوینلوها:
شاهرخ میرزا، ۱۴۴۷م.	از تیموریان:
محمد بیگ دوم، ۱۴۲۴م.	آل قرامان:
الیاس بیگ، ۱۴۲۱م.	آل منتشه:
یعقوب بیگ دوم، ۱۴۲۸م.	حکمران گرمیان:
جنید بیگ، ۱۴۲۶م.	آل آیدین:
اسفندیار بیگ، ۱۴۳۹م.	حکمران جاندار (جندر):
مانوئل، ۱۴۲۵م.	امپراتور بیزانس:
الکسی چهارم، ۱۴۴۷م.	امپراتور طرابوزان:
ژان دوم، ۱۴۳۲م.	پادشاه قبرس:
فیلبرت، ۱۴۲۱م.	شوالیه‌های رودوس:
توماس مونچنیکو، ۱۴۳۳م.	رئیس جمهور ونیز:
سیگیسموند، ۱۴۳۷م.	امپراتور آلمان:
ماری - سیگیسموند، ۱۴۳۷م.	پادشاهان مجارستان:
لادیسلاس یاگلون پنجم، ۱۴۳۴م.	پادشاه لهستان:
شارل ششم، ۱۴۲۲م.	پادشاه فرانسه:
هانری پنجم، ۱۴۲۲م.	پادشاه انگلستان:
ژاک اول (استوارت)، ۱۴۳۷م.	پادشاه اسکاتلند:
ژان «خوان» دوم، ۱۴۵۴م.	پادشاه اسپانیا:
واسیل دیمیتروویچ دوم، ۱۴۲۵م.	تزارنشین روسیه:
ژان بیست و دوم، ۱۴۱۵م. مارتن پنجم، ۱۴۳۱م.	پاپها:

فرمانروایان معاصر سلطان مراد دوم

سلطین مملوک:	ملک اشرف برس بیگ، ۱۴۳۸م. جمال الدین
	یوسف، ۱۴۳۸م. ملک ظاهر چقماق، ۱۴۵۳م.
حکمرانان بنی حفص در تونس:	ابوالفارس عبدالعزیز، ۱۴۳۳م. محمد متصر بالله، ۱۴۳۵م. ابو عمر عثمان، ۱۴۸۸م.
حکمرانان بنی زیان در الجزایر:	ابو ملک عبدالواحد، ۱۴۲۴م. ابو عبدالله محمد دوم، ۱۴۲۸م. ابو ملک عبدالواحد (بار دوم)، ۱۴۳۰م. ابو عبدالله محمد دوم (بار دوم)، ۱۴۳۱م. ابو العباس احمد، ۱۴۶۲م. السعید، ۱۴۲۴م. عبدالله، ۱۴۷۰م.
حکمرانان بنی مورین «مُرین» (در مراکش):	محمد المستمسک بالله هشتم، ۱۴۲۷م. محمد نهم، (صغیر)، ۱۴۲۹م. محمد هشتم، (بار دوم)، ۱۴۳۲م. یوسف ابوالحجاج دوم، ۱۴۳۲م. محمد هشتم (بار سوم)، ۱۴۴۴م. محمد دهم، (الاحنف)، ۱۴۴۵م. سعد المستعین بالله، ۱۴۴۶م. محمد دهم (بار دوم)، ۱۴۵۳م.
حکمرانان قراقوینلوها:	اسکندر میرزا، ۱۴۳۷م. جهان شاه، ۱۴۶۷م.
حکمرانان آق قوینلو:	قرا یولوک عثمان بیگ، ۱۴۳۴م. علی بیگ، ۱۴۳۸م. حمزه بیگ، ۱۴۴۴م. جهانگیر، ۱۴۵۴م.
تیموریان:	شاهرخ میرزا، ۱۴۴۷م. الغ بیگ، ۱۴۴۹م. عبداللطیف، ۱۴۵۰م. عبدالله، ۱۴۵۱م. ابوسعید، ۱۴۶۹م.
آل قرامان:	محمد دوم، ۱۴۲۴م. بنگی علی بیگ، ۱۴۲۴م. ابراهیم بیگ، ۱۴۶۳م.
آل گرمیان:	یعقوب بیگ دوم، ۱۴۲۸م.
آل آیدین:	جنید بیگ، ۱۴۲۶م.
آل جاندار (جندر):	اسفندیار بیگ، ۱۴۳۹، ابراهیم بیگ، ۱۴۴۳م. اسماعیل بیگ، ۱۴۶۱م.
امپراتور بیزانس:	مانوئل دوم، ۱۴۲۵م. یوانیس، ۱۴۴۸م. کنستانتین دراگازس، ۱۴۵۳م.

- امپراتوران طرابوزان: الکسی چهارم، ۱۴۴۷م. ژان چهارم، ۱۴۵۸م. دیوید، ۱۴۶۱م.
- پادشاهان قبرس: ژان دوم، ۱۴۳۲م. ژان سوم، ۱۴۵۸م.
- شوالیه‌های رودوس: آنتوان فیلووینی، ۱۴۳۷م. ژان دولاستیس، ۱۴۵۴م.
- رؤسای جمهور ونیز: توماس موجنیکو، ۱۴۲۳م. فرانسوا فوسکاری، ۱۴۵۷م.
- امپراتوران آلمان: سیگسموند، ۱۴۳۷م. آلبرت دوم (اهل اتریش)، ۱۴۳۹م. فردریک، ۱۴۹۳م.
- پادشاهان مجارستان: ماری - سیگسموند، ۱۴۳۷م. آلبرت اتریشی، ۱۴۳۹م. لادیسلاس چهارم، ۱۴۴۴م. ژان هونیاد (نایب السلطنه)، لادیسلاس پنجم، ۱۴۵۷م.
- پادشاهان لهستان: لادیسلاس یاگلون پنجم، ۱۴۳۴م. لادیسلاس (پادشاه مجارستان)، ۱۴۴۴م. کازیمیر چهارم، ۱۴۹۲م.
- پادشاه فرانسه: شارل هفتم، ۱۴۶۱م.
- پادشاه انگلستان: هانری ششم، ۱۴۶۴م.
- پادشاهان اسکاتلند: ژاک اول (استوارت)، ۱۴۳۷، ژاک دوم (استوارت)، ۱۴۶۰م.
- پادشاه اسپانیا: ژان (خوآن) دوم، ۱۴۵۴م.
- تزارنشین روسیه: واسیل دوم، ۱۴۲۵م. واسیل سوم، ۱۴۶۲م.
- پاپها: مارتن پنجم، ۱۴۳۱، اوژن چهارم، ۱۴۴۷م. نیکلا پنجم، ۱۴۵۵م.

کتابشناسی

آتسز، نهال: اهتمام در چاپ تاریخهای شکرالله و عاشق پاشازاده، و ترجمه تاریخ شکرالله از فارسی به ترکی.

آدیوار، عدنان (عبدالرحمان): علم در میان ترکان عثمانی، استانبول، ۱۹۴۳.
آق تپه، منیر: قلعه چیمپه، نخستین فتح عثمانیان در روم ایللی، نشریه تاریخ، دانشکده ادبیات دانشگاه استانبول، شماره ۲، ۱۹۵۰.

آکن، حکمت: تحقیقی درباره تاریخ آل آیدین، انتشارات دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیا، دانشگاه آنکارا، ۱۹۴۶.

آلتون آی. احمد رفیق: آل عثمان، انجمن تاریخ ترک، آنکارا.
ابن بطوطه: تحفة النظار فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار (سفرنامه ابن بطوطه) ترجمه مرحوم محمد شریف پاشا.

ابن تغریبندی، ابوالمحاسن یوسف: النجوم الزاهرة، چاپ اروپا، ۱۹۱۹-۱۹۱۵، و المنهل الصافی. نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۴۲۹ و ۳۴۲۵؛ و حوادث الدهور، نسخه کتابخانه ایاصوفیه، شماره ۳۱۸۵، و همان اثر به اهتمام دبلیو، پوپر.

ابن عربشاه: عجائب المقدور فی نوائب تیمور، چاپ مصر، ۱۲۸۵، و ترجمه به ترکی توسط نظمی زاده.

ابن کمال: تاریخ آل عثمان، نسخه های کتابخانه نور عثمانیه، و کتابخانه فاتح. احمدی، اسکندرنامه.

ارضی، عدنان، ص. و فاضل ایشیک اوزلی، منبعی فراموش شده درباره فتح استانبول، ترجمه از رومی، بولتن، شماره ۴۹، ۱۹۴۹.

اریق، فخریه، ترجمه مقاله ظهور امپراتوری عثمانی، اثر پروفیسور ویتک، با تعلیقات اضافه شده بر آن، ۱۹۴۷.

اسماعیل پاشا (بغدادی): ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون (ذیل کشف الظنون)
چاپ وزارت معارف، ۱۹۴۷-۱۹۴۵.

الدم خلیل ادهم،

الف: دول اسلامی، استانبول، ۱۹۲۷.

ب: کاتولوک مسکوکات عثمانیه، بخش ششم، استانبول.

ج: کتبه‌های آل گرمیان، نشریه انجمن تاریخ عثمانی، استانبول.

د: وثیقه‌های حک شده درباره آل آیدین، نشریه انجمن تاریخ عثمانی، استانبول.

ه: کتبه‌های اسلامی در آناتولی، نشریه انجمن تاریخ عثمانی، استانبول.

و: قدیمیترین کتبه عثمانیان در استانبول، نشریه تاریخ عثمانی، استانبول.

ز: کتبه‌ای به نام قاضی برهان‌الدین در قیصریه، نشریه انجمن تاریخ عثمانی، استانبول و
سایر مقاله‌ها.

انوری، دستورنامه، به اهتمام مکرمین خلیل ینانج، کلیات، انجمن تاریخ ترک، استانبول،

۱۹۲۸.

اوروج بیگ، تواریخ آل عثمان، به اهتمام بایینگر، ۱۹۲۵.

اورقون حسین نامیق، درباره اصالت عثمانیان، نشریه ترک‌گرایی، ۱۹۳۹.

اینالجق، خلیل، بررسیها و اسنادی درباره سلطان محمد فاتح، از انتشارات انجمن تاریخ ترک،

۱۹۵۶.

بتلیسی (بدلیسی)، ادریس، هشت بهشت، نسخه‌های کتابخانه دانشگاه استانبول و کتابخانه

نور عثمانیه.

برموی، آلکساندر، ترکها چه زمانی ادرنه را فتح کردند، ترجمه از بلغاری به ترکی از حسن

ارن، بولتن، شماره ۴۹.

بلیغ، اسماعیل، گلدسته ریاض عرفان و وفیات دانشوران نادره‌دان، تاریخ بورسه، بورسه،

۱۳۰۲.

بهشتی، سنان چلبی، تاریخ آل عثمان، نسخه موجود در کتابخانه مؤلف.

بییق‌تای، خالص، هجوم تیمور به آناتولی و جنگ آنکارا، چاپخانه ارتش، ۱۹۳۴.

پچی میرس، تاریخ استانبول، ج ۶، پاریس، ۱۶۸۵، ترجمه علی شوکت.

توحید، احمد: مقاله‌های:

الف: تأسیس ملوک الطوائف، یا انقراض دولت سلجوقیان آناتولی (روم).

ب: پروانه‌زادگان در سینوب.

- ج: غازی چلبی در سینوب.
 د: خانواده حاجی چوپان بیگ در قسطنونی.
 ه: آل اسفندیار.
 و: امرای گرمیان در کوتاهیه.
 ز: صاحب آتا در قراحصار.
 ح: آل قراسی در بالیکیسیر.
 ط: آل صاروخان، آل متشه و آل آیدین.
 ی: امارت دیزلی.
 ک: کتیبه مسجد جامع عموریگ در بورسه.
 ل: کتیبه‌های خیراتی احمد غازی بیگ، از امرای آل متشه.
 م: اخی‌های آنکارا.
 ن: قدیمیترین کتیبه در بورسه.
 س: کتیبه‌های موجود در بورسه به نام حفصه سلطان از همسران چلبی سلطان محمد، مورخ
 رجب ۸۴۷.
 ع: مزار همسر سلیمان پاشا فاتح روم ایلی در آق‌شهر.
 ف: احمد از امرای صاحب آتا.
 جعفر چلبی (تاجی‌زاده) فتحنامه محاصره استانبول، از ملحقات انجمن تاریخ عثمانی،
 ۱۳۳۱.
 جنابی، مصطفی، العلیم الزاهر، تاریخ عمومی به زبان عربی.
 حافظ ابرو: مجمع التواریخ، نسخه کتابخانه فاتح.
 حافظ خلیل: مناقب شیخ بدرالدین، چاپ فرانتس باینگر.
 حدیدی: تاریخ منظوم آل عثمان، کتابخانه سلیمانیه، کتابهای اسعد افندی.
 حسنو، ابن عربشاه، مجله ترک‌شناسی، ج ۳، ص ۱۵۴.
 حسین حسام‌الدین (آماسایی)، مقاله‌های:
 الف: علاء‌الدین بیگ
 ب: قوجه محمد پاشا
 ج: وقفنامه اورخان بیگ
 د: ملافتاری
 منتشره در مجله انجمن تاریخ عثمانی، و مجله انجمن تاریخ ترک.

- اوزون چارشلی، اسماعیل حقی:
- الف: شهر سیواس، استانبول، ۱۹۲۷.
- ب: شهر کوتاهی، ۱۹۳۲.
- ج: کتیه‌ها بخش اول و دوم، ۱۹۲۹، ۱۹۲۷.
- د: امیرنشینهای آناتولی و دولتهای قراقوینلو و آق‌قوینلو، ۱۹۳۷.
- ه: اجاقهای قیوقلی، دو جلد، ۱۹۴۳.
- و: مدخلی بر تشکیلات دولت عثمانی، ۱۹۴۰.
- ز: تشکیلات دربار عثمانیان، ۱۹۴۵.
- ح: مطالعاتی درباره نخستین وزرای عثمانیان، بولتن، شماره ۹.
- ط: وقفنامه غازی اورخان، بولتن، شماره ۱۹.
- ی: تاریخ حکمران شدن اورخان غازی و نخستین سکه وی، بولتن، شماره ۳۴.
- ک: تاریخچه ولایت قراسی، استانبول، ۱۹۴۱.
- م: «یادداشت‌هایی درباره مؤسسه‌های علمی و اجتماعی عثمانیان» و «تصحیح برخی نادرست‌ها درباره تاریخ نخستین عثمانیان»، بولتن، شماره ۸۱.
- ن: چندرلی قراخلیل خیرالدین پاشا، بولتن، شماره ۹۱.
- س: درباره حاجی عیوض پاشا، نشریه تاریخ دانشکده ادبیات و دانشگاه استانبول، ج ۱۰، شماره ۲۴.
- حمید وهبی: مشاهیر اسلام، استانبول، ۱۳۰۱.
- خیرالله افندی، تاریخ عثمانی، استانبول، ۱۲۹۲.
- دمیرتاش، فاروق [سومر]: قایی‌ها در زمان عثمانیان، بولتن، شماره ۴۷.
- دمیرتکین، فریدون: فتح استانبول، استانبول، ۱۹۴۹.
- دورسون‌بیگ: تاریخ ابوالفتح، از ضمائمه نشریه انجمن تاریخ عثمانی، ۱۳۳۰.
- دوکاس (مورخ رومی)، «چاپ بن» ترجمه میرمیر اوغلی.
- روحی (ادرنه‌ای): تاریخ آل عثمان، (فتوکی موجود در نزد پروفیسور مکرمین خلیل ینانچ).
- ریف اشتال، ر. م: معماری ترک‌ها در آناتولی جنوب غربی، استانبول، ۱۹۴۸.
- زیلبر اشمیت، ماکس: مسئله شرق در زمان ظهور امپراتوری با توجه به منابع ونیزی، ترجمه احمد جمال کوپرولو، از انتشارات نشریه ترکیات «ترکشناسی»، ۱۹۳۰.
- سخاوی، ابوالخیر محمد:

- الف: التبر المسبوك فى ذيل السلوك، كتابخانه اياصوفيه، شماره ۳۱۱۳.
- ب: وجيز الكلام، ذيل ذهبى كتابخانه كوپرولو، شماره ۱۱۸۹.
- سعدالدين (خواجه): تاج التواريخ، استانبول، ۱۲۷۹.
- شرف الدين يزدى، ظفرنامه، چاپ كلكته، ۱۸۸۷.
- شكرالله: بهجت التواريخ، نسخه كتابخانه نور عثمانيه، ۳۰۵۹.
- شلومبرگر شلومبرژ، گك: محاصره و تصرف استانبول، ترجمه م. نهاد، استانبول، ۱۳۳۰.
- شهاب الدين عمر: مسالك الابصار، به اهتمام، تاشنر.
- صولاق زاده: تاريخ عثمانى، استانبول، ۱۲۹۸.
- عاشق پاشا زاده: تواريخ آل عثمان، به اهتمام على بيگ، استانبول، ۱۹۳۲.
- عزيز استرآبادى، بزم و رزم، چاپ انستيتو تركيات «تركشناسى»، استانبول، ۱۹۲۸.
- عينى، بدرالدين محمود، عقدالجمان فى تاريخ اهل الزمان، كتابهاى ولى الدين افندى.
- غالب، اسماعيل، تقويم مسكوكات عثمانيه، استانبول، ۱۳۰۷.
- فرانچسكو (مورخ رومى): چاپ بن: اين اثر توسط ميرمير اوغلى ترجمه شده ولى به چاپ نرسيده است.
- فريدون بيگ، منشآت سلاطين، استانبول، ۱۲۷۴.
- قراچلبى زاده عبدالعزيز: روضة الابرار، به اهتمام بولاك، ۱۲۴۸.
- قلقشندى، شهاب الدين احمد، صبح الاعشى فى صناعة الانشاء، جلدهاى ۵، ۷، ۸، چاپ قاهره، ۱۹۱۵.
- قويون اوغلى محمد تورگوت: تاريخ ازنيك و بورس، بورس، از انتشارات خانه مردم، ۱۹۳۵.
- كاتب چلبى، جهان نما، (چاپ متفرقه)، و بخش چاپ نشده روم ايلنى، (نسخه موجود در كتابخانه مؤلف)، و كشف الظنون، انتشارات وزارت معارف.
- كانتا كوزن، تاريخ بيزانس، ج ۷ (ترجمه على شوكت).
- كريتوولوس، تاريخ سلطان محمدخان ثانى، ترجمه كاروليدى افندى، مجله انجمن تاريخ عثمانى، ۱۳۲۹.
- كوپرولو، فؤاد:
- الف: ملاحظاتى در تأثير مؤسسه هاى بيزانس بر مؤسسه هاى عثمانى، نشرية حقوق و اقتصاد تركيه، شماره ۱، ۱۹۳۱.
- ب: اسلام در آناتولى، مجله دانشكده ادبيات.

- ج: نگاهی به زبان و ادبیات ترک در آناتولی، انجمن تاریخ ترک.
د: «ماده احمدی»، دائرة المعارف اسلام.
ه: مسئله منشأ نژادی امپراتوری عثمانی، بولتن شماره ۲۵ و ۲۸.
و: یادداشت‌هایی درباره تاریخ امیرنشینهای آناتولی، و مقاله‌ای درباره امیرنشین گرمیان (مجله ترک‌شناسی، سال ۲، ۱۹۲۸).

و

Les Origines de L' Empire Ottoman (Paris, 1935).

- گریگوراس (مورخ ییزانسی): ترجمه مرحوم فاضل نظمی (ترجمه ناتمام است).
گیبونس: تأسیس امپراتوری ییزانس، ترجمه راغب خالص، استانبول، ۱۹۲۸.
لطفی پاشا: تواریخ آل عثمان، همراه با حاشیه مرحوم علی بیگ، استانبول، ۱۳۴۱.
لوغال، نجاتی: ترجمه ظفرنامه شامی، از انتشارات انجمن تاریخ ترک، ۱۹۴۹.
مجدی: ترجمه شقایق نعمانی، (حدایق الشقایق)، چاپ ۱۲۱۹.
محمد عارف: آل حمید (از تاریخ آناتولی)، مجله انجمن تاریخ عثمانی، سال سوم، ۹۳۸ ه.ق.
محمد محاسب زاده: ترجمه شقایق، کتابخانه خصوصی آقای رسوخی بیگ قراخان.
مقریزی، تقی الدین احمد: کتاب السلوک لمعرفة الدول والملوک.
منجم‌باشی (احمد دده) جامع الدول، نسخه کتابخانه عمومی عربی، شماره ۵۰۲۰، و صحایف الاخبار، ترجمه چاپ شده آن (۱۲۸۵).
میر میر اوغلی (ولادیمیر):
الف: ناوگان سلطان محمد فاتح و جنگهای دریایی وی، استانبول، ۱۹۴۶.
ب: درباره موضع جنگ پلکانون (بولتن شماره ۵۰).
ج: قلعه سوتودیو (بولتن شماره ۵۰).
ه: ترجمه‌هایی از تاریخ دوکاس و تاریخ فرانچسکو، (چاپ بن)، از زبان رومی.
محمد نشانجی (محمد پاشا قرامانی)، تواریخ السلاطین العثماني (استانبول، انتشارات ترکیه).
مختار پاشا (احمد) فریق، فتح جلیل قسطنطنیه، استانبول، ۱۳۱۶.
نجاتی، سلیم: درباره جنگ وارنا، ۱۹۳۱ (ضمیمه مجله ارتش).
نجیب عاصم محمد عارف: تاریخ عثمانی، (از انتشارات انجمن تاریخ عثمانی)، استانبول، ۱۹۳۵.
نشری: جهان‌نما، تاریخ آل عثمانی، انتشارات انجمن تاریخ ترک.

نظام‌الدین شامی: ظفرنامه (به زبان فارسی) به اهتمام فلیکس تایور، پراگ، ۱۹۳۷.
 نظم‌زاده، تاریخ تیمور لنگ (ترجمه عجائب‌المقدور... اثر ابن عرب‌شاه، استانبول ۱۲۷۷).
 نیشابوری، محمود: تاریخ ترکمانیه، به زبان فارسی، استنساخ توسط پروفیسور مکرمین خلیل
 ینانج، از نسخه موجود در لندن، (تحت نظارت کتابخانه هندوستان به شماره ۳۰۲۲؛ و شماره
 ۱۰۹۲-۷۰۲۶، موجود در کتابخانه معارف آنکارا).
 ویتک، پاول، ظهور امپراتوری عثمانی (ترجمه فخریه اریق) و امیرنشین متشه، (ترجمه اورخان
 شایق گوک‌یای) آنکارا، ۱۹۴۴.

هامر: تاریخ دولت عثمانیه، ترجمه عطاییگ، استانبول، ۱۳۲۹.
 ینانج، مکرمین خلیل، «ماده بایزید اول»، دائرةالمعارف اسلام، و شرح دستورنامه، ۱۹۲۹.

برخی دفاتر موجود در آرشیو نخست‌وزیری،
 تاریخ ملوک قرون ماضی، کتابخانه ملت.
 تذکرة الشعراى سخی، تذکرة الشعراى لطیفی، تذکرة الشعراى عاشق چلبی، تذکرة الشعراى عهدی،
 تذکرة الشعراى قتالی‌زاده و تذکرة الشعراى ریاضی.
 تقویم نجومی (ختایی حسینی)، کوشک بغداد، توپقایی سرای (کاخ توپقایی)، شماره ۳۱۰.
 تقویم نجومی، کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۲۷۸۲.
 رسالة التقویم، کتابهای اسعد افندی، شماره ۱۹۷۸.
 فتحنامه روم، فتحنامه‌ای که تیمور پس از پیروزی در جنگ آنکارا برای فرزندانش فرستاد
 (کتابهای عشر افندی، بخش سوم، در مجموعه شماره ۳۲۶).
 اصل وقفنامه مورخ ۷۶۱ ه. ق. / ۱۳۶۰ م. سلیمان پاشا ابن اورخان غازی (آرشیو
 توپقایی سرای).

C. C. Giurescu, *Istoria Romanilor II*, Bucuresti, 1940.

Gabriel, Albert, *Chateaux turcs du Bosphore*, 1943, Paris.

Gegaj (Athanase), *L' Albanie et L' Invasion turgue au, XVe Siècle*, 1934, Paris.

Halkondil (Chalcondyle): *Histoire de la décadence de L' Empire grec et l' Etablissement de celui des Turcs*, Paris, 1620-1632.

Jirecak, *Geschichte der Bulgaren*, Prag, 1876.

Jorga, *Geschichte des osmanischen Reiches*, Gotha, 1902, (ترجمه فاضل ایشیک گوزلو)

ترجمه نصرت خضر، و:

Philippe de Mézières, et la Croisade au XVIe siècle, Paris, 1892.

Le Beau, Histoire du Bas-Empire.

(بخش مربوط به ترکها توسط اسماعیل حامد دانشمند ترجمه شده است).

Moncado, Expédition des catalans et des Aragonnais, 1828.

Muralt, E, DE, Essai de Chronographie Byzantine, Vol. II, Saint Petersburg, 1873.

Pears, E. Destruction of the Greek Empire and Capture of Constantinople by the Turks, London, 1903.

Schiltberger (Johann). The bondage and travels, London, 1879.

نسخه ترجمه توسط حقی مخلص، در کتابخانه ملت موجود است.

Temperley, Herald, W. History of serbia, 1919.

ترجمه فاضل ایشیک گوزلو.

فهرست اعلام

نام اشخاص

نام جاها

اسامی اقوام، طوایف، دودمانها و ...

نام اشخاص

آنتوان ۷۰۴	آلبرت دوم ۷۰۸، ۲۸۱	آ
آنتوان فیلوویونی ۷۰۸	آلبرت گابریل ۵۷۴	آباقاخان ۱۴ - ۱۷
آنتوان ورنه ۷۰۲	آلبرتوس ماگنوس (آلبرت دو	آبوشقه ۲۰
آنتیواری ۲۳۶	ویلانووا) ۶۲۱	آپوکرک ۶۷
آندرونیک کور ۱۵۷، ۱۶۲،	آلپاگوت ۳۴۷	آترانوس ۱۰۹
۳۶۲، ۲۵۸، ۱۶۹	آلپاگی ۷۶	آدورنو (آدورنه) ۹۶، ۲۷۲،
آندرونیکوس ۹۷، ۱۱۱، ۱۴۴،	آلپاوغلی ۱۱۰	۵۳۹، ۴۴۲، ۴۴۱
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۹ -	آلتون آی ۷۰۹	آپارخان ۶۹۹
۱۶۱، ۱۶۵، ۱۹۹، ۲۲۲،	آلفونس پنجم ۲۶۳	آرسن ۳۶
۳۰۱، ۳۰۸، ۳۵۳، ۳۶۹،	آلفونس یازدهم ۶۹۸، ۷۰۰	آرگوس ۳۷۲
۴۶۰، ۵۴۷	آلکساندر ۱۵۳، ۲۲۱، ۲۲۴،	آسپاروخ ۲۵۵، ۲۱۹
آندرونیکوس پائولوگوس (پیر)	۲۲۵، ۲۵۸-۲۵۶، ۳۲۶،	آسن ۲۲۰، ۲۱۹
۱۱۰، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۴۰،	۳۴۷، ۴۱۷، ۴۲۶، ۵۵۰،	آرنولد دی ویلانوزد ۶۲۱
۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۹۸،	آلکساندر بُورهُوف ۲۰۱	آقباش ۱۲۴
۲۲۰، ۲۲۶، ۲۷۲، ۷۰۰	آلکساندر پنجم ۷۰۵	آق بیق ۶۳۵
آندرونیکوس سوم (جوان) ۶۷،	آلکساندر دوقاقین ۲۶۱	آق تیمور ۱۱۱
۷۳، ۹۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۴۲،	آلکساندر دوم ۲۴۵	آقساق تیمور ← امیر تیمور
۱۵۳، ۱۶۹-۱۷۱، ۱۷۹،	آلکساندر روجل بون ۲۴۶، ۲۴۷،	آق شمس الدین ۵۱۶، ۶۳۴، ۶۳۵
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۲۰، ۲۳۴،	آلکساندر گیوریش ۲۳۴	آکُن، حکمت ۷۰۹
۲۸۷	آلکساندرو (آلدنا) ۲۴۴، ۲۴۷،	آگاسای ۴۳۸
آندرونیکوس کوموس ۲۵۶	۲۶۳	آلبارسلان ۱، ۳۲۶، ۳۷۴، ۴۵۵ -
آندره ۲۷۲	آلیسوریوس ۸۹	۴۵۷، ۵۴۷
آندره آیمو ۲۸۵	آمادئه «کنت ساووا» ۱۵۸، ۱۸۸،	آلبرت ۲۸۰-۲۸۲، ۲۸۸-۲۹۰،
آندره آندالو ۷۰۰	۲۲۲، ۲۷۳	۴۶۷، ۴۶۸، ۴۸۷، ۶۹۸
آندره آس ۱۶۵	آموریوس ۱۲۳	آلبرت اتریشی ۷۰۸
آندره کونتارینی ۷۰۲	آنادوساوا ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۱،	آلبرت پنجم ۲۸۰
آندره آگوتارو ۲۰۷	۱۸۰، ۶۷۹	آلبرت چهارم ۲۸۸

ابوالفداء ۹۴	ابراہیم چلبی ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۸۴	آندره آموجنیکو ۴۶۲
ابوالفضل حسین بن محمد	ابلسان ۵۴، ۵۷	آندره توپیا ۱۷۴، ۲۴۰، ۲۵۹
تفلیسی ۲۲	ابن بطوطہ ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۶۴	۴۸۵
ابوبکر ۱۳۶، ۱۴۵	۶۶، ۷۴، ۷۷، ۸۱، ۹۱	آندره کاتشو ۲۸۷
ابوبکر میرزا (تیموری) ۳۴۰	۱۲۴، ۱۴۴، ۷۰۹	آورہ نہ زیس ← اورنوزیگ
ابوعبداللہ محمد اول ۷۰۴	ابن بی بی ۲۵، ۳۱، ۳۲	آی خان ۹۹، ۱۰۰
ابوثیفین عبدالرحمان اول ۶۹۷	ابن تغیردی (ابوالمحاسن بن	آیدوغدو ۱۱۰
۶۹۹	ابوالحسن یوسف) ۵۶۳،	آیدین اوغلی ۶۸-۷۱، ۷۳، ۹۶
ابوثیفین عبدالرحمان دوم ۷۰۱	۵۶۹، ۵۷۷، ۵۸۷، ۷۰۹	۴۱۴، ۱۶۴
۷۰۳	ابن حجر (شہاب الدین احمد	آیدین اوغلی ← آیدین اوغلی
ابو عثمان ۶۹۹	عقلانی) ۵۵۶-۵۵۷، ۵۶۹	محمد بیگ
ابوعمر ثنین ۷۰۱	ابن سعید ۹۴	آیدین اوغلی جنید ۱۶۴، ۵۳۴
ابوثابت (جزایر) یوسف ۶۹۹	ابن عربشاه ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۵	۶۶۹
۷۰۳	۴۰۰، ۶۲۳، ۶۳۹، ۶۴۷	آیدین اوغلی عموریگ ۶۳۹
ابوثابت عامر ۶۹۷	۷۱۱، ۷۱۵، ۷۰۹	آیدین اوغلی محمد بیگ ۵۹
ابوحفص عمر اول ۶۹۷	ابن کثیر ۶۳۹	۶۶، ۶۵
ابوحمو موسی ۶۹۷	ابن کمال ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۰	آیدین بیگ ۷۲
ابوحمو موسی دوم ۶۹۹، ۷۰۱	۳۵۶، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۹۲	آیقود (آیگوت) آلپ ۱۰۷
ابوحنیفہ عبدالکریم بن ابی بکر	۴۹۳، ۴۹۵، ۵۵۵، ۵۶۰	۶۷۹، ۶۷۶، ۶۵۵
۲۲	۵۷۶، ۷۰۹	
ابوزیان ۷۰۳	ابن مداس ۶۳۹	الف
ابوزیان محمد ۶۹۷	ابن ملک بن محمد ۶۳۹	ابدال موسی ۶۳۲
ابوزیان محمد دوم ۷۰۱	ابوالبقا خالد اول ۶۹۷	ابراہیم ۱۹۸، ۱۹۹، ۵۴۶، ۶۲۸
ابوسالم ابراہیم ۶۹۹	ابوالبقا خالد دوم ۷۰۱	۶۶۹، ۶۶۰
ابوسعید ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷	ابوالحسن علی ۶۶۹	ابراہیم بن خضر بیگ ۹۳
ابوسعید بہادرخان ۴۳، ۵۰، ۵۹	ابوالخیر احمد سخاوی ۶۳۹	ابراہیم بہادر ۹۶
۶۳، ۸۱، ۸۹، ۹۰، ۳۸۳	۷۱۲	ابراہیم بیگ قرمان اوغلی ۴۶
۶۲۲، ۶۹۸، ۶۹۹	ابوالربیع سلیمان ۶۹۷	۴۷، ۵۵، ۵۷، ۸۴، ۸۶
ابوسعید عثمان اول ۶۹۷	ابواسحاق ابراہیم دوم ۶۹۹	۱۹۸، ۲۷۰، ۴۵۴، ۴۵۵
ابوسعید عثمان دوم ۶۹۹	۷۰۱	۴۶۳-۴۶۵، ۴۶۹، ۴۷۱
ابوسعید عثمان سوم ۶۹۷	ابوالجیوش نصر ۶۹۸	۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۹۲
ابوضریہ محمد سوم ۶۹۷	ابوالحجاج یوسف ۷۰۳	۴۹۴، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۷۰
ابوعبداللہ محمد دوم ۶۹۷	ابوالعباس احمد ۶۶۹، ۷۰۱	۷۰۱، ۷۰۱
۷۰۷، ۶۹۸	۷۰۷	ابراہیم پاشا ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۸
ابوعبداللہ محمد سوم ۶۹۸	ابوالعباس احمد دوم ۷۰۱، ۷۰۳	۴۵۰، ۵۳۴، ۵۳۹، ۶۲۹
ابوعمر عثمان ۷۰۷	ابوالفارس عبدالعزیز ۷۰۳-	۶۶۱، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۹۲
ابولث ۶۴۷	۷۰۵، ۷۰۷	ابراہیم (پسر سلیمان پاشا) ۸۱

استراتیشیر ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰ استفان ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۹، ۳۹۶ استفان اوروش ۲۲۶، ۲۳۲ استفان اوستویا ۲۵۰، ۲۵۱ استفان توارتکو (دوم) ۲۵۱ استفان توماس ۲۵۰، ۲۵۱ استفان توماسیچ ۲۵۰، ۲۵۱ استفان چرنروبیچ ۲۶۱ استفان دابیچہ ۲۴۹، ۲۵۱ استفان دراگوٹن ۲۴۸ استفان دوشان ۱۵۳، ۱۸۰، ۲۲۷- ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۵۳ استفان شیمین ۳۶۷ استفان کوساریچ ۲۵۲، ۲۵۳ استفان کوسترمانیچ (اتشین کوسترمان) ۲۴۷، ۲۵۱ استفان (اتشین) لازاروویچ ۲۳۱، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۹ ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۵۱ ۴۵۸، ۴۶۸ استفان وولک ۲۴۸ استویان جانسزاف (کانسزاف) ۲۱۶، ۲۱۷ استویکا گیتانیش ۵۵۵ استیوری ۲۴۳ اسماعیل (سلیمان پاشا) ۲۱۱ اسماعیل غالب ۱۱۸، ۱۴۵، ۵۳۶، ۵۵۳ اسماعیل کمال بیگ ۶۸۵ اشرف ۹۰ اشرف زادہ عبداللہ رومی ۶۳۱ اشرف اوغلی ← سلیمان بیگ اشرف اوغلی اشرف اوغلی سلیمان دوم ۴۳ اٹھ بالی ← اوطہ بالی ← آدہ بالی	آخی بایزید اوغلی توقاتی ۴۱۶ آخی بایزید بن عیوض ۶۶۹، ۶۷۱، ۶۸۵ آخی حسن ۱۰۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۶۳۲، ۶۶۵ آخی چلبی ۶۷۰، ۶۷۱ آخی شمس الدین ۱۰۷، ۶۶۵ آخی ملقرا ۶۳۲ آخی محمد ۲۵ آخی محمود ۱۴۶، ۱۶۳، ۶۹۰، ۶۹۴ آخی موسیٰ ۶۳۲ ادوارد اول ۶۹۸ ادوارد دوم ۲۸۳، ۶۹۸ ادوارد سوم ۷۰۰، ۷۰۲، ادریس بدلیسی (بتلیسی) ۱۱۹، ۲۰۵، ۵۲۹، ۵۴۰، ۶۳۲، ۷۱۰ ادریس چلبی ۷۵، ۷۶ ادریس محوی ۶۸۱ ادوکیا ۱۹۰، ۲۵۷ ادہ بالی ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۴۶، ۱۶۲، ۶۳۲، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۸۴، ۶۹۴ آرتنہ (آرتنہ) ۴۳، ۵۹، ۶۳، ۹۰، ۹۱، ۱۲۷، ۲۰۰، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۸۰، ۵۴۷، ۶۹۹، ۷۰۱ ارزرومی ۷۰۹ ارطغرل ۷۵، ۹۹، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۷-۱۲۱، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۷۶، ۶۲۸ ارغون خان ۱۵، ۱۷، ۱۹ ازمیر اوغلی ۹۶ اسبورچہ خاتون ۱۴۶، ۱۹۸، ۶۸۹، استانیشا ۲۶۲	ابو محمد عبداللہ اول ۷۰۳ ابو ملک عبدالواحد ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷ ابوالولید اسماعیل اول ۶۹۸ ابویحییٰ ابوبکر دوم ۶۹۷، ۶۹۹ ابویحییٰ زکریا ۶۹۷ ابویزید (بایزید): بسطامی ۶۳۳ ابویعقوب یوسف ۶۹۷ اجہ خلیل ۷۷، ۱۳۵ اجہ یعقوب بیگ ۶۷۲ اجلان (عجلان) بیگ قراسی اوغلی ۹۶ احمد ۵۶، ۱۴۶، ۴۴۶، ۴۵۲، ۴۹۱، ۶۷۹، ۷۱۱ احمد (شاہزادہ) ۸۷ احمد بن سعید الزنجانی ۲۴ احمد بیجان افندی ۶۳۰، ۶۳۵ احمد بیگ ۵۵، ۵۷، ۱۱۸، ۳۱۲، ۴۹۲، ۵۰۲، ۶۶۸، ۶۸۰، ۶۸۱ احمد پاشا بن محمود ۱۴۶، ۶۶۰، ۶۶۵، ۶۸۴، ۶۹۴ احمد پاشا دوقاقین اوغلی ۲۶۲ احمد توحید بیگ ۸۴، ۳۶۳، ۴۰۴، ۷۱۰ احمد جمال کوپرولو ۷۱۲ احمد داعی بن ابراہیم بن محمد ۶۱، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۷ احمد رفیق ۷۰۹ احمد غازی بیگ ۷۱۱ احمد ناجی ۱۱۵ احمد ہر سکویچ ← ہر سک زادہ احمد پاشا احمدی ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۹۹، ۳۵۵، ۶۲۸-۶۳۰، ۶۳۷، ۶۴۵، ۶۶۶، ۶۹۴، ۷۰۹، ۷۱۴ احمدی گرمانی ۶۲۳ آخی اورن ۶۴۵
--	---	---

امیر سلیمان فیجی ۳۷۴	۷۵، ۸۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۲۶۸	افضل پاشا (یا فضل اللہ پاشا)
امیر سلیمان بورگوز ۵۴۹	۲۶۹، ۳۰۹، ۳۲۳ - ۳۲۹	۶۵۷، ۶۵۶
امیر سیف الدین سلیمان ۱۸، ۴۵	۳۴۱ - ۳۴۴، ۳۶۰، ۳۶۶	اکتای قآن ۷
۴۷، ۴۸، ۵۹، ۹۰، ۹۲	۳۷۰، ۳۷۳، ۳۷۶ - ۳۷۹	الدم خلیل ادهم ۷۱۰
۶۹۹، ۶۳۰	۳۸۲ - ۳۸۸، ۳۸۶، ۳۸۴	الغریک ۷۰۷
امیر شیخ (نور الدین) ۳۴۰	۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۹	الکسی (امپراتور/ قیصر) ۵، ۳۹
امیر عادل بیگ ۸۷	۴۰۳، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۱۷	الکسی (پسر ایزاق) ← الکسی
امیر غازان ۳۲۸	۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۵۴	چهارم
امیر محمد بیگ ۶۸۱	۴۶۲، ۴۶۳، ۵۰۸، ۵۳۰	الکسی چہارم ۳۳، ۳۴، ۷۰۵
امیر مسعود ۳۲۹	۵۶۱، ۵۹۲، ۶۲۲، ۶۵۰	۷۰۸، ۷۰۶
امیر موسی بن عثمان ۴۰۹	۶۸۷، ۶۹۱، ۷۰۱، ۷۰۳	الکسی پنجم ۳۴
امیر یعقوب ۸۷	۷۰۴، ۷۱۵	الکسی ژ. لائر ۳۳، ۳۴، ۳۸
امیری ۲۱۶	امیر تیمور محمد بیگ ۴۵۳	الکسی سوم ۳۳، ۷۰۴
امیری افندی ۶۸۴، ۶۶۵	امیر جمال الدین قابونی ۵۸۷	الکسی کومین ۲، ۳۴
انگل (انجل) ۳۶۵، ۳۶۸	امیر چاکا (چکا/ چاقا) ۲	الکسی لائر ← الکسی ژ. لائر
انوری ۳۸۵، ۴۰۱، ۵۳۰، ۵۶۹	امیر چوپان ۲۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵	الکسیوس دوم ۵۱۹، ۶۹۸، ۷۰۰
۷۱۰	۴۸، ۵۰، ۵۹، ۶۳، ۸۰، ۸۹	الکسیوس سوم ۷۰۰، ۷۰۲
اوتمان بیگ ۸۹، ۱۰۶	۹۰، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۲۶	المتوکل اللہ ۷۰۳
اوتون باوریایی ۶۹۸	۱۲۷	الن گروہ ۲۴۹
اوربان ۲۸۸، ۵۷۵، ۵۷۸	امیر حسین ۳۲۸	الوان بیگ (چاشنی گیر باشی)
اوربان پنجم ۱۸۷، ۲۷۶	امیر دانشمند ۳، ۱	۵۳۳، ۴۳۲
اوربان ششم ۲۷۷	امیرزادہ محمد سلطان ۳۳۷	الوان بیگ (قورچی باشی) ۵۲۹
اوربن (اوربان) پنجم ۷۰۳	امیر سلطان ← امیر سلیمان	الیاس ← فخر الدین الیاس
اوربن (اوربان) ششم ۷۰۳	امیر سلیمان ۷۰، ۷۵، ۱۶۳	الیاس بیگ ۴۹-۵۱، ۵۳، ۵۶، ۵۷
اورخان ← اورخان بیگ ←	۲۰۴، ۲۲۴، ۲۷۱، ۳۱۰	۳۹۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۲
اورخان چلبی ← اورخان	۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۷، ۳۳۸	۴۵۵، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۹۲، ۵۴۱-
عثمان اوغلی ← شاہزادہ	۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۶۰	۵۴۳، ۵۴۶، ۵۴۷، ۶۶۰، ۶۶۱، ۷۰۲
اورخان ← اورخان غازی	۳۶۱، ۳۷۰، ۳۷۴، ۳۷۶	۷۰۵، ۷۰۶
اورخان بیگ ← شجاع الدین	۳۸۲، ۳۸۸ - ۳۹۷، ۳۹۹	الیاس پاشا ۶۶۳
اورخان بیگ	۴۰۱، ۴۰۳ - ۴۰۸، ۴۱۴	الیزابت ۲۸۸-۲۹۰
اورخان بیگ (صاروخانی پسر	۴۱۵، ۴۲۰، ۴۳۲، ۴۵۹	امام حسین (ع) ۶۴۵
مبارز الدین اسحاق) ۷۵، ۷۶	۴۹۰، ۵۲۳، ۵۷۰ - ۵۷۲	اموریوس (عمور) ۸۹
اورخان شایق ← اورخان	۵۹۲، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۶	امیر احمد ۳۶۳
شایق گوک یای	۶۳۷، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۵۰	امیر العادل ← عادل بیگ
اروخان شایق گوک یای ۹۴	۶۵۳، ۶۶۰، ۶۶۳، ۶۶۵	امیر بخاری ۶۳۳
۳۵۵، ۷۱۵	۶۶۶، ۶۸۴، ۶۹۱	امیر برهان الدین موسی ۴۴
اورخان غازی ۶۸، ۷۴، ۷۷	امیر سلیمان بیگ ← امیر سلیمان	امیر تیمور ۴۶، ۵۲، ۵۶، ۶۱

اولیس ۵۴۶	اوروج بیگ ۷۱، ۱۱۹، ۱۲۰	۸۳، ۹۶، ۱۰۸-۱۱۳، ۱۱۴
ایاس اوغلی (سلجوق) ۳۴۰	۱۴۱، ۱۶۷، ۱۹۶، ۲۰۰	۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۴
ایرن ۱۷۱	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۳۵۶	۱۲۷-۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶
ایزاق (اسحاق) ۳۳، ۳۴	۳۵۹، ۳۶۰، ۳۸۴، ۴۰۰	۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۲
ایزدور ۵۰۰، ۵۰۱	۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶، ۴۰۸	۱۷۹ - ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۷ -
ایل ٹغا ۳۷۵	۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۸، ۴۴۹	۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۱
ایلگین ۲۰۰	۴۵۲، ۴۸۲، ۵۳۰، ۵۳۳	۲۱۵، ۲۲۸، ۲۶۵، ۲۷۴
اینال اوغلی ۴۱۳	۵۴۸، ۵۵۲-۵۵۴، ۵۶۰	۲۸۶، ۲۹۲، ۳۰۰، ۳۹۰
اینانج بیگ ۶۴، ۶۵	۵۶۶ - ۵۶۸، ۶۷۷، ۶۷۸	۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۱۴
اینوسان ششم ۷۰۱، ۷۰۳	۶۸۲، ۶۸۵، ۶۹۵	۴۳۲، ۴۵۹، ۴۷۶، ۴۷۷
اینوسان ہفتم ۷۰۵	اوروج پاشا ۶۷۸، ۶۷۹	۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۰۸
اینونو ۱۰۷	اوروش اول ۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۹	۵۲۰، ۵۵۷، ۵۵۹، ۵۷۰
اینہ بیگ (سوباشی قراسی) ۳۳۸	۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۸، ۲۶۰	۵۷۱، ۵۷۹، ۵۹۱، ۵۹۸
اینہ جی (عینہ جی) بیگ ۴۰۳	اوروش پنجم ۱۸۷	۶۰۶، ۶۱۹، ۶۲۴، ۶۳۲
اینہ (عینہ) علی بابا ۴۰۳	اورژن پنجم ۴۶۹، ۷۰۸	۶۳۶، ۶۴۱، ۶۴۹ - ۶۵۱
ایوان ۲۳۵، ۷۰۰	اورژن ہفتم ۲۷۷	۶۵۹، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۷۲
ایوان آسن (کومتوس) ۲۲۵	اورژر خاتون ۶۸۴	۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۳
۲۳۴، ۲۵۶	اورژگور اوغلی ← اورژگور	۶۸۴، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۴
ایوان آلکساندر ۲۲۰، ۲۲۱	اوغلی عیسی بیگ	۶۹۸
۲۲۵	اورژگور اوغلی عیسی بیگ ۴۸۳	اورنگ ۴۶۵
ایوان استراتیشیر ۲۲۱-۲۲۳	۴۹۲	اورنوز ← اورنوز اوغلی
۲۲۵، ۳۱۰، ۳۱۵	اوزون حسن بیگ ← اوزون	اورنوز بیگ
ایوان اوروش ۲۳۲، ۲۵۸	حسن آق قوینلو	اورنوز بیگ ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۸
ایوان ایوانوویچ دوم ۷۰۳	اوزون حسن آق قوینلو ۸۶	۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۲، ۱۸۴
ایوان برانکوویچ «یانی» ۲۳۲	۲۷۰، ۵۲۷، ۵۲۸، ۶۸۰	۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۴، ۲۰۰
۲۳۳	۶۸۱	۲۱۰، ۲۵۹، ۲۹۷، ۲۹۸
ایوان شیشمان سوم ۲۲۵	اغوزخان ← اغوزخان	۳۰۲، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۴۹
ایوانکو ← ایوانکو باراب	اغوز آلپ ۱۱۹	۳۵۰، ۳۵۳، ۳۷۲، ۳۹۰
ایوانکو باراب ۲۲۰، ۲۴۱	اغوزخان ۹۹، ۱۱۹	۳۹۳ - ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۹
۲۴۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۶	اولجایتو (محمد خدا بندہ	۴۳۶، ۴۴۸، ۴۶۰، ۴۶۱
ایوانیچ ۲۶۱، ۷۰۰	خریندہ) ۵۰، ۹۲، ۱۲۶	۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۱
	۱۵۰، ۶۹۸	۴۸۵، ۵۳۸، ۵۶۱، ۵۶۶
ب	اولگون ۲۶۰	۵۹۱، ۶۱۷، ۶۴۲، ۶۶۵ -
بابا اسحاق ۹، ۵۸، ۶۳۴	اولو عارف چلبی ← عارف	۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۴، ۶۸۴
بابا اسکی ۱۸۵	چلبی بزرگ	اورنوززادہ علی بیگ ۲۸۰
بابا پوسنین پوش ۱۸۸	اولیورا ۲۵۹، ۳۰۲	اورنوس ← اورنوز بیگ
بابینگر ۳۸۴، ۵۶۷	ایویہ شا ۲۲۹، ۲۳۰	اوروج ← اوروج بیگ

۲۴، ۲۳	بایزید خداوندگار ← سلطان	۵۸۲، ۵۸۰، ۵۱۳، ۵۰۶	باربارو
برهان‌الدین موسی بیگ ۴۷	یلدرم بایزید	بارتولومئو (بارتولمی) گرادنیکو	
بکر چلبی ۶۷۱، ۶۷۰	بایزید قوینلو ۵۳۸	۷۰۰	
بلغ بورسوی ۴۰۳	بتلیسی (بدلیسی) ادریس ←	۲۹۳	باریم بیگ
بندیکت دژن نور (نه‌ور) ۳۶۴	ادریس بدلیسی	۷۰۰	بازیل (باسیل) اول
بنگی علی بیگ ۴۷، ۴۵۴، ۷۰۷	بخشایش (فتیه) ۶۳۹	۵۵۴	بالابان بیگ
بنوا ۱۷۰	بدرالدین ۴۰۷	۱۱۳، ۱۲۳، ۶۶۵	بالاخاتون
بنوا دوازدهم ۲۸۱	بدرالدین ← بدرالدین ابراهیم	۶۸۴	
بنوا زاخاری ۲۸۷	بدرالدین ابراهیم بیگ ۴۴، ۴۷	بالانجیق ۱۱۱	
بنوا هفتم ۷۰۱	۶۹۹	۱۹	بالتو
بنوا یازدهم ۶۹۸	بدرالدین بغدادی ۵۵۶	۲۵۹، ۲۳۴، ۱۹۴	بالشه (بالشی)
بودور رابرت ۷۰۴	بدرالدین تونس ۵۵۷، ۵۵۶	۲۶۰	
بودئن ← بودئن فلاندر	بدرالدین حنبلی ۵۵۷	۲۳۵ - ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۴۹، ۶۶۰	بالشه دوم
بودئن دوم ۱۱، ۳۶، ۳۹	بدرالدین سماوی ← قاضی	۲۶۱، ۲۴۰، ۲۳۶	بالشه سوم
بودئن فلاندر ۳۴، ۳۵	بدرالدین	۳۵۳	
بورق ارق بوندوس ؟ ۵۲۸	بدرالدین محمود ← قاضی	۴۵۳	بالطه اوغلی خلیل
بوروکلوچه ← بورو کلوچه	بدرالدین	۵۰۷	بالطه اوغلی سلیمان بیگ
مصطفی	بدر ملک ۵۴۷	۵۱۰	
بوروکلوچه مصطفی ۲۲۵، ۴۲۵	بدیع شهسوار اوغلی ۶۴۶	۵۸۱	بالطه سوی
۴۲۷، ۵۲۶، ۵۲۹	براق بیگ ۳۹۸	۳۹۸	بالکه اوغلی
بوزگوش بهادر ۶۳	برانکوویچ ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۹۸	۶۷۶، ۶۷۵، ۶۵۸	بالی بیگ
بوسیکو ۲۷۴، ۲۷۵، ۳۱۴	۴۶۴، ۴۷۰، ۴۷۶	۶۸۷	
۳۲۰ - ۳۲۲	۵۵۵	۶۷۱، ۶۷۰	بالی چلبی
بولاک ۷۱۳	برتراندون دولابروکیه ۲۱۳	۲۰، ۱۳، ۱۰، ۹	بایجونویان
بنوئیت زاخاریا ۱۷۰	۲۸۷	۱۹	بایدو
بونوز ۴۴	برکه خان ۱۷	بایزید اول ← سلطان یلدرم	
بونیفاس ۳۸۷	برکیارق ۲، ۳	بایزید	
بونیفاس نهم ۲۶۴، ۲۷۷، ۷۰۳	برکیارق (پسر سلطان قلیچ ارسلان	بایزید (آیدین اوغلی) ۷۲	
۷۰۴	دوم) ۲۲	بایزید بیگ ← جلال‌الدین بایزید	
بنه‌دو ۱۵۲	بساربه ۴۶۳	بایزید پاشا ۳۱۲، ۳۹۳، ۳۹۸	
بهاء‌الدین ← عموریگ	بشیر چلبی ۵۶۹	۴۱۸، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۲	
بهاء‌الدین (سلطان‌العلماء/پدر	برقوق ۳۷۴، ۳۷۵، ۷۰۱، ۷۰۳	۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۹	
مولانا) ۲۳	برموی آلکساندر ۷۱۰	۴۴۳، ۴۴۸، ۴۴۹، ۵۲۹	
بهاء‌الدین قتلوجه ۸	برهان‌الدین احمد ← قاضی	۵۳۶-۵۳۷، ۶۵۸، ۶۸۳	
بهشتی ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۷۹، ۳۸۲	برهان‌الدین احمد	بایزید خان ← سلطان یلدرم	
۳۸۵، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۶	برهان‌الدین انوری ۵	بایزید	
۴۰۸، ۴۱۱، ۴۳۶، ۴۴۳	برهان‌الدین محقق ترمذی (سید)		

۴۸۵، ۴۸۴، ۴۷۱، ۴۶۰	پچی میرس ۷۱۰	۵۲۵، ۵۲۹، ۵۳۲-۵۳۵
۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۳، ۵۰۲	پرانکی عیسی بیگ ۶۶۸، ۶۸۴	۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۴، ۵۴۸
۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۱، ۶۱۷	پرسیوال پالاویچینی ۹۶	۵۵۰-۵۵۴، ۵۵۹، ۵۶۱
۶۷۴، ۶۷۹-۶۸۱، ۶۸۷	پطرو (کولوپیر) ۲۱۹	۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۰
ترزی (درزی) ساریجه ۴۱۱	پل (پاول) دوقاقین ۱۶۱	۷۱۰
تُغلق تیمور ۳۲۸	پُل (پاول) ویتک ۹۴، ۱۳۳	بیاتی ۱۱۹
تقی الدین قاضی ابن شهبه ۳۵۸	۱۶۶، ۱۹۹، ۳۵۵، ۷۱۵	بسیاض تیمورتاش پاشا ۳۴۹
تکه جق ۳۴۳	پوپر ۷۰۹	۶۷۶، ۶۷۷
توارتکو ۲۲۲، ۲۳۱، ۲۳۵، ۲۴۷	پوستین پوش بابا (شیخ پوستین پوش) - بابا پوستین پوش	بی اوغلی (بیگ اوغلی) ۲۸۶
- ۲۵۱، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۹۵	پهلوان بیگ ۶۴۶	بیجر اوغلی ۳۱۲
۲۹۸، ۴۶۷	پیامبر کوسه ۹۱	بیرس ۱۵، ۲۷
تسورگوت آلپ ۱۰۸، ۱۰۹	پیترو لوره دانو ۴۱۹	بیکن ۶۲۱
۱۳۲، ۶۵۵	پیشتی ۲۶۳	بیگادوس ۵۰۲
تورگوت اوغلی ۴۷۵	پیر احمد بیگ ۴۷	بیگ زاده پاشا ۴۴۳
تورلانی ۵۲۹	پیربداق ۷۰۳	بیگلربیگی ۷۹
توروس ۲	پیتر و زمو ۲۷۰، ۲۸۵، ۴۱۸	بیگ هوجه (خواجه) ۱۰۸
توراخان - تراخان بیگ	پیتر اول ۷۰۰، ۷۰۲	بیلون - نیلوفر
تورهان - تراخان بیگ	پیتر دوم ۷۰۲	بییق تای - خالص بییق تای
توقمیش ۳۲۹	پیتر ظالم ۷۰۰، ۷۰۲	
توماس ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۵۸، ۴۸۵		پ
۵۰۲، ۵۶۵، ۶۸۰		پاخیمرس ۱۰۹، ۱۲۴-۱۲۶
توماس (توماسو) موچنیکو ۳۱۴	ت	پازارلی بیگ ۱۳۳
۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۸	تاج الدین ۳۲۶، ۳۷۴، ۴۴۶	پاشا علی بیگ ۱۲۹
تومورتاسیو ۲۸۶	۴۵۷، ۵۴۳، ۵۴۷، ۶۲۸	پاشا ملک خاتون ۶۵۸
تیمور - امیر تیمور	تاج الدین ابراهیم بیگ ۸۷	پاشا یگیت (یغیت) ۲۳۶، ۲۴۹
تیمور بُغا ۳۷۴	تاج الدین پروانه ۸	۲۵۳، ۲۶۴، ۲۹۷، ۳۰۱
تیمور پاشا ۳۷۲، ۴۰۲	تاج الدین حسین ۶۳، ۶۴، ۶۵	۳۰۲، ۳۲۴، ۳۷۲، ۳۹۷
تیمورتاش بن عبدالله البیضا ۶۸۶	تاج الدین غازی احمد بیگ ۵۷	۳۹۸، ۴۴۸، ۵۳۶، ۵۴۴
تیمورتاش بیگ - تیمورتاش پاشا	تاجی زاده ۵۸۲	۶۷۹، ۶۸۱، ۷۰۹
تیمورتاش پاشا ۹۶، ۱۸۸، ۲۱۵	تاشنر ۱۹۸، ۷۱۳	پاشا یگیت اوغلی ۴۸۴، ۴۸۷
۲۲۳، ۲۸۷، ۲۹۴، ۲۹۸	تامارا ۶	پالولوگ - پالولوگوس
۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۰	تونوسیتوپیا ۲۵۹	پالولوگوس ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۳
۳۹۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۹	تیرک ۳۴۲	۱۹۹
۴۶۷، ۴۸۰، ۵۶۲، ۵۹۱	ترانکوویچ ۴۶۶	پاول ویتک - پل (پاول)
۵۹۸، ۶۱۲، ۶۳۰، ۶۴۹	نستا، بارون دُو ۲۶۴	ویتک
۶۷۶، ۶۷۷، ۶۸۶	تراخان بیگ ۲۶۴، ۳۰۸، ۳۲۴	بیوسکی ۲۴۱
	۳۷۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۴۸	پترو آرون ۲۴۷

جندرلی زاده علی پاشا ۲۲۳، ۲۵۶، ۲۹۶، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۳-۳۹۹، ۵۹۸، ۶۵۴، ۶۶۴، ۶۸۶، جندرلی زاده محمود بیگ ۴۷۱، ۴۷۳ جندرلی زاده محمود چلبی ← جندرلی زاده محمود بیگ جندرلی قراخلیل ← جاندارلی خلیل خیرالدین پاشا جنیدیگ ← جنید بیگ آیدین اوغلی جنیدیگ آیدین اوغلی ۵۶، ۷۰- ۷۲، ۷۵، ۹۶، ۳۲۶، ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵-۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۳، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۵۶، ۴۷۳، ۶۶۹، ۷۰۵، ۷۰۷-۷۰۷ جنیدبن قباد ← جنیدیگ قباد اوغلی جنیدیگ قباد اوغلی ۳۷۴، ۴۲۲ جودت ۶۴۸ جودی ۶۳۷ جهانشاه ← جهانشاه قراقوینلو جهانشاه قراقوینلو ۴۸۲، ۵۲۷، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۷۷، ۵۸۵، ۷۰۷ جهانشاه (ملک ارزروم) ۶ جهانگیر ۷۰۷ جیمری ۱۶، ۱۷، ۴۴، ۵۸، ۶۴، ۹۲، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۸ جیوانی موآزو ۲۵۶ جیوانی ۲۷۳	۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۰- ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۱۲ جاندارلی زاده ← جندر اوغلی جان سارازو ۶۹۸ جیوش ۲۶۴ جُبه علی بیگ سوباشی ۴۷۸، ۵۱۳ جعفر ← جعفر چلبی جعفر چلبی (تاجی زاده) ۶۷۸، ۶۷۹، ۷۱۱ جفتای ۳۲۸، ۵۳۰ جلال الدین بایزید پاشا ۸۱-۸۳، ۸۶، ۸۷، ۳۵۹، ۴۲۰، ۶۵۷، ۶۵۸، ۷۰۰، ۷۰۲ جلال الدین خوارزمشاه ← جلال الدین منکبرتی جلال الدین عربی ۳۴۲ جلال الدین قراتای ۱۱، ۲۷ جلال الدین منکبرتی ۵، ۹، ۵۸، ۷۳، ۸۶، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۱۸ جلال زاده صالح افندی ۶۴۷ جمال الدین محمد عوفی ۶۴۷ جمال الدین یوسف ۷۰۷ جمالی ۶۲۹، ۶۳۱ جنابی ← مصطفی جنابی جندراوغلی ۸۳، ۱۴۶، ۱۶۶، ۲۹۲، ۲۹۳، ۴۲۲، ۴۴۷، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۵۴، ۶۹۱ جندرلی اوغلی اسفندیاریگ ۴۵۰ جندرلی پاشا (دوم) ۱۳۶ جندرلی زاده ابراهیم پاشا ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۹۱، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۸، ۵۹۳، ۶۳۸، ۶۵۷، ۶۶۹، ۷۷۰	تیمورتاش پاشا زاده علی بیگ ۴۲۶ تیمورتاش پاشا زاده عمویگ ۳۱۹، ۳۴۸، ۶۳۹ تیمورتاش پاشا زاده یخشی بیگ ۲۲۳، ۳۷۱ تیمورتاش سوباشی ۳۴۸ تیمورخان ← امیر تیمور تئودورا ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۷۲، ۱۸۰، ۱۹۸، ۲۲۰ تئودور لاسکاریس ۳۶-۳۸، ۱۲۱ تئودوروس ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۴، ۳۲۱، ۳۲۳-۳۲۵، ۳۷۱، ۵۶۴ تئودوسیوس دوم ۵۰۴ توفیل ۲۷۱ ج جاجا (جهجه) اوغلی نورالدین حمزه بیگ ۶۳۷ جان (بولیول) ۶۹۸ جاندارلی (جندرلی) خلیل خیرالدین پاشا (قرا) ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۶-۱۳۸، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۳۵، ۲۶۰، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۹۸، ۴۴۹، ۴۷۱، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۱-۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۹، ۵۱۱، ۵۱۶، ۵۴۷، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۵، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۹، ۶۰۶، ۶۱۹، ۶۳۲، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۵۸-۶۶۰
--	--	--

۵۳۴، ۵۴۵، ۵۴۸، ۶۳۶
۶۳۹، ۶۵۷، ۶۷۱، ۶۸۵
۶۸۶
حاجی کمال الدین پاشا ۱۳۷
۶۱۹، ۶۸۹
حاجی محمد بن حاجی بیگ
۶۴۶
حافظ ابرو ۳۴۲، ۳۷۸، ۳۷۹
۵۳۰، ۷۱۱
حافظ خلیل ۴۲۳، ۴۲۸، ۷۱۱
حامدی ۱۲۵
حدیدی ۱۲۴، ۷۱۱
حسام الدین ۱۱۹، ۳۶۴
حسام الدین الیاس (بیگ) ۵۰
۵۱، ۶۰، ۶۹۹
حسام الدین توقاتی ← ابن مدّاس
حسام الدین چوپان ۸۰، ۷۱۱
حسام الدین حسن ۵۴۷
حسام الدین سالار (امیر) ۲۳
حسام الدین قایماز ۹
حسام الدین قیرخان ۸
حسام الدین لاجین ۶۹۷
حسام الدین محمود ۴۷
صامی ۶۳۱
حسن ۶۳
حسن آغا ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۶
حسن آلپ ۱۰۹
حسن آرن ۲۰۱، ۷۱۰
حسن الویادی ۵۱۸، ۵۸۴
حسن بیگ ۸۵، ۸۷، ۲۳۹، ۴۲۲
۴۲۳، ۴۵۵-۴۵۷، ۵۴۷، ۶۸۱
حسن بیگ تورگوت اوغلی ۴۷۲
حسن (پسر کمال الدین)
اسماعیل بیگ ۸۵
حسن خواندسالار ۵۲۵
حسن سوباشی ۵۳۷
حُسنو ۷۱۱

چندرلی زاده علی پاشا
چندرلی قراخلیل خیرالدین ←
چاندارلی خلیل خیرالدین
پاشا (قرا)
چنگیزخان ۵۲۸، ۵۴۰
چوپان اوغلی ← امیر چوپان
چوپان بیگ ۸۱، ۸۷، ۱۱۴
چوقی (چوقا/چوگی) بیگ ۷۶
چیزمه جی اوغلی ← ابن مدّس

ح

حاجی احمد بیگ ۶۶۸
حاجی الیاس ۶۵۶، ۶۵۷
حاجی امیرزاده سلیمان بیگ
۳۲۶، ۵۴۷
حاجی ایلگی ۱۳۵، ۱۸۰
۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۰۰
۲۰۳، ۵۹۱، ۶۶۶، ۶۶۹
۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵
۶۷۶، ۶۸۵
حاجی بایرام ولی ۶۳۴، ۶۳۵
حاجی بکتاش ← حاجی
بکتاش ولی
حاجی بکتاش ولی ۶۱۰، ۶۳۲
۶۴۵
حاجی پاشا ۱۴۶، ۶۹۰
حاجی پاشا آیدینی (خضر بن
علی) ۴۲۴
حاجی پاشا خضر بن عمر ۶۹
حاجی ثانی ← صلاح الدین
حاجی ثانی
حاجی شادگلدی پاشا ۹۱، ۳۶۳
حاجی علی بیگ (پاشا) ۶۸۵
حاجی عمر ۶۷۱
حاجی عیوض پاشا ۳۱۲، ۴۱۵
۴۱۶، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۶
۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۸-۴۵۰

چ

چاغداشان محمد بیگ ۵۹، ۶۲
چالی بیگ ۴۱۸، ۴۱۹، ۵۱۱
چراغ بیگ شرف الدین ۶۳۹
۶۷۰
چرماغون نویان ۶
چلبی ترک ۹۶
چلبی سلطان ← چلبی سلطان
محمد
چلبی سلطان محمد ۵۶، ۶۱، ۷۰
۷۱، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۴
۹۷، ۹۸، ۱۶۴، ۲۴۷، ۲۵۰
۲۷۱، ۲۸۵، ۳۱۲، ۳۲۷
۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۷۰
۳۷۹، ۳۸۳-۳۸۴، ۳۸۸
۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۲-۴۰۵
۴۰۷-۴۱۱، ۴۱۳-۴۱۸، ۴۲۱-
۴۲۳، ۴۲۵-۴۳۱، ۴۳۴-۴۳۹
۴۴۳، ۴۴۵-۴۵۵، ۴۵۷
۴۶۷، ۴۷۶، ۴۹۰، ۵۲۰
۵۲۳-۵۲۵، ۵۲۷، ۵۲۹
۵۳۱-۵۳۴، ۵۳۶، ۵۴۰-۵۴۲
۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۹۲
۵۹۴، ۵۹۹، ۶۱۶، ۶۲۴
۶۲۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۹
۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۷، ۶۵۰
۶۵۱، ۶۵۴، ۶۵۶، ۶۵۷
۶۵۸، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۶
۶۶۷، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱
۶۷۴، ۶۷۸، ۶۸۶، ۶۹۱
۶۹۲، ۷۰۵، ۷۱۱
چلبی محمد ← چلبی سلطان
محمد
چندرلی زاده ← چندر اوغلی
چندرلی زاده ابراهیم پاشا ←
چندرلی زاده ابراهیم پاشا
چندرلی زاده علی پاشا ←

خضر بن یعقوب ۶۳۷	حیدر ۶۷۹	حسین اخلاطی ۴۲۸، ۴۲۴
خضر بن یونس بیگ ۵۰، ۵۳	حیدر بیگ ۴۵۵ - ۴۵۷، ۵۴۶	حسین افندی ۶۴۶
۶۹۹، ۹۳	۵۴۷	حسین ایوان سرائی ۶۸۴
خضر بیگ ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۶	حیدر چلبی ۶۷۸	حسین بیگ ← حسین بیگ
۴۸۴، ۴۹۰، ۶۷۴، ۶۷۵	حیدر هروی ۶۲۳	آیدین اوغلی
۶۸۱	حیمه آنا (ننه حیمه) ۱۰۵، ۱۲۰	حسین بیگ آیدین اوغلی ۴۵
خضر بیگ (آل حمید): ۵۱، ۵۲	خ	۱۹۳، ۳۷۴، ۵۴۷، ۷۰۱
۹۳	خاتون خاتون ۶۵۸	حسین حسام الدین (آماسیایی) ۷۱۱
خضر بیگ «امیر ایاسلوغ» ←	خادم شهاب الدین پاشا ۴۹۳	حسین نامیق اورخون ۱۲۰
خضر بیگ ابراهیم	خالص بسیق تائی ۳۷۸، ۳۸۱	حصان ۶۳۱
خضر بیگ ابراهیم ۵۱، ۶۶	۳۸۶، ۷۱۰	حصار بیگ ۶۱، ۳۰۳
۴۲۲، ۷۲، ۴۲۱	خالکوندیل ۱۱۹، ۱۴۳، ۱۷۱	حفصه خانم (حفصه سلطان) ۶۹
خضر بیگ (اسفندیار اوغلی)	۱۹۷، ۲۰۱، ۲۵۷، ۲۶۴	۷۱۱
۸۴، ۸۳	۳۰۰، ۳۳۰، ۳۰۷، ۳۵۱	حقّی ۹۸
خضر بیگ بن دونداریک ۹۳	۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹	حقّی مخلص بیگ ۳۶۶، ۳۶۷
خضر بیگ عبدالرحیم بیگ ۵۳	۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۰	۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۹، ۷۱۶
خضر بیگ میخال اوغلی ۴۸۷	۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۲	حکیمشاه قزوینی (طیب) ۶۲۳
خضر چلبی ۸۶	۴۰۸، ۴۱۰، ۴۸۵، ۴۸۹	۶۴۶
خضر شاه ۵۶، ۷۵، ۷۶، ۳۵۴	۴۹۸، ۵۲۵، ۵۳۱، ۵۳۲	حکیم لاری ۶۲۳
۳۹۲، ۴۰۴، ۴۵۲، ۷۰۰	۵۳۴، ۵۳۷، ۵۴۰-۵۴۳	حمزه بیگ ۷۱، ۷۲، ۲۳۶، ۲۳۹
۷۰۵، ۷۰۳، ۷۰۲	۵۴۷، ۵۴۹، ۵۵۳، ۵۵۴	۲۴۱، ۲۵۲، ۲۶۲، ۳۱۲
خطیب اوغلی ۶۳۱	۵۵۶، ۵۵۸-۵۶۱، ۵۶۶	۴۲۰، ۴۲۲، ۴۳۹، ۴۵۴
خطیب محمد بن محمود ۲۵	۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۷۹	۴۶۱، ۴۸۶، ۵۱۱، ۵۳۷
خطیر اوغلی ← شرف الدین	۵۸۲، ۶۴۶، ۶۸۳، ۶۸۵	۵۳۸، ۵۶۰، ۵۶۶، ۶۵۸
معود خطیر اوغلی	۶۸۷	۶۷۶، ۶۷۸، ۶۸۴، ۶۸۶
خلیل ادهم ۱۴۵، ۱۴۶، ۴۰۴	خدا بندد الجایتو محمد ←	۷۰۷
۵۳۶، ۵۴۰، ۶۵۶	اولجایتو	حمزه بیگ بیچراوغلی ۴۱۶
خلیل اینالجنق ۲۱۱، ۵۵۳، ۵۵۵	خداوندگار ← سلطان مراد اول	۴۲۲، ۴۵۵
۵۵۶، ۵۶۴، ۵۸۳	خدیجه خانم ۵۴۳، ۶۵۸	حمزه پاشا ۵۰۳
خلیل بن مؤمن سینوبی «طیب»	خدیجه سلطان ۸۴، ۸۷	حمزه موره ای ۵۶۲
۸۶، ۸۱	خُربنده «الجایتو محمد خدا بندد»	حمید ۱۱۳، ۱۲۷، ۲۹۸
خلیل (پسر اورخان عثمانی) ۷۴	← اولجایتو	حمید اوغلی (دونداریک) ←
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۹۸	خسرو پاشا ۶۴۶	دونداریک
۱۹۹، ۴۵۹	خضر آغا ۵۵۸	حمید بیگ (آل حمید) ۵۱، ۵۳
خلیل بیات بیگ ۱۱۸	خضر بن علی ← حاجی پاشا	۱۱۴
خلیل بیگ (امیر قرمان) ۴۴	آیدینی	حمید وهبی ۷۱۲
۴۵، ۴۷، ۶۹۹		

دوروس (دوروسی‌یف) ۲۱۶، ۳۲۹	۶۳۶، ۶۳۳، ۶۲۴	خلیل پاشا جاندارلی خلیل
دوزمه مصطفی (مصطفی قلابی) ۵۳۱، ۵۳۰، ۴۲۹، ۴۲۷	داود بیگ ۵۶۱	خیرالدین پاشا (قرا)
دوشان ۱۵۵، ۱۸۳، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۶۰-۲۵۸	داود پاشا ۵۰۴	خلیل پاشا بورگزری ۶۳۶
دوغان (طغان پاشا) ۶۴، ۶۵، ۳۱۵	داود چلبی ۶۶۳	خلیل خیرالدین پاشا ← جاندارلی
دوکاس ۷۰-۷۲، ۹۵، ۱۷۳، ۱۷۵، ۲۰۴، ۲۸۸، ۳۰۷، ۳۲۱، ۳۵۱، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹-۳۶۲، ۳۶۵-۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴-۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۴، ۴۲۲، ۴۳۸، ۴۴۲، ۴۶۰، ۴۶۶، ۴۹۹، ۵۱۳-۵۱۵، ۵۲۰-۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱-۵۴۱، ۵۴۴-۵۵۰، ۵۵۸-۵۶۴، ۵۶۵-۵۶۷، ۵۷۰-۵۷۲، ۵۷۸-۵۸۰، ۵۸۵، ۶۴۳، ۶۸۳، ۶۸۵، ۷۱۲	دایسی قراجیه پاشا ۴۹۲، ۵۰۶، ۵۵۵، ۵۶۲	خلیل خیرالدین پاشا خلیل سلطان ۳۳۷ خواجه بیگ ۳۴۸ خواجه سعدالدین ۱۱۹، ۳۷۸، ۷۱۳
دولت اوغلی بالیکیری ۶۳۹	دبره ۲۶۲	خواجه (خوجه) فیروز پاشا ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۹
دولت خاتون ۹۴، ۹۸، ۱۹۲	دجی، ا. ۲۶۴	خواجه نصیر طوسی ۶۳۸
دولت خان ۷۵، ۷۶	دده سلطان ۴۲۶، ۵۲۹	خوارزمشاه ۷۵
دومانچ ۱۰۵، ۱۰۸	دراکول ۲۶۴، ۴۵۰، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۰، ۵۴۹-۵۵۱	خواندسالار علی ۹۷
دومینیک ۲۸۷	دراگونتن ۲۲۶	خونکار ابویزید ← سلطان یلدرم
دوندار بیگ ۴۳، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۵۹، ۹۴، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۲۹۲، ۲۶۷	دراگوش ۳۴۹	بایزید
نه‌ور (سنت دونور «نه‌ور» «ژان» ۳۱۴، ۳۱۹، ۳۲۰	دسپینا «مارا» ۲۳۱، ۳۵۳، ۵۵۱، ۵۷۰	خیالی ۶۴۵
دتیر ۵۸۲	دغلوبابا ۶۳۲	خیرالدین ۵۹۷
دیان ۲۵۷	دلی اورخان ۵۵۹	خیرالدین حاجی خضر ۶۷۰، ۶۷۱
دیخان ۴۶۵	دمشق خواجه ۶۳، ۹۰	خیرالله افندی ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۹۶، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۸، ۵۳۱، ۵۴۰-۵۴۲، ۵۴۵، ۵۵۵، ۵۶۰-۵۶۲، ۵۶۶، ۵۶۸، ۶۸۳، ۷۱۲
دیریمتکین ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۴	دمورخان گورکان ← امیر تیمور ۱۷۱ ۱۷۱ ۱۷۱	د
	دمیرتاش ۲۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۰، ۵۹، ۶۳، ۸۹-۹۱، ۹۳	دایچه ۲۶۴
	دمیرخان ← امیر تیمور ۱۱۱، ۳۴۹	دارا ۵۷۳
	دمیرخان (پسر قراسی بیگ) ← دمیرخان قراسی اوغلی دمیرخان قراسی اوغلی ۷۷-۷۹	داغ خان ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲
	دنیزخان ۹۹، ۱۰۳	دان ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۰، ۵۴۹
	دوبروتیچ ۲۲۱، ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۹۵	دان دوم ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۶۳
	دورسون بیگ ۷۷-۷۹، ۹۷	دان سوم ۲۴۴-۲۴۶، ۲۶۳
	۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۴، ۷۱۲	دانیل آلکساندروویچ ۷۰۰
	دورسون فقیه ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۶۴، ۶۶۵	داود ۱۷۴، ۴۸۸
		داود بن محمد قیصری ۶۲۳،

ز	المظنطب) ٢٥	ديمتري ٣٤٨
زاگانوس پاشا ٤٠٨، ٤٧٦، ٤٨٢،	رکن الدين بيرس ٦٩٧	ديمتري ايوانوويچ ٧٠٣
٤٨٣، ٤٩٨، ٥٠٧، ٥٠٨،	رکن الدين سليمان (سليمانشاه) ٣،	ديمتريوس (ديمتريس) ١٦٥،
٥١١، ٥١٦، ٥٧٤، ٥٧٨،	٢٣-٢١، ٩، ٦، ٤	١٦٧، ٤٣٨، ٤٣٩، ٤٨٥،
٥٩٣، ٦٦٢	رکن الدين سياوش ← رکن الدين	٥٠٢، ٥٣٧، ٦٨٠
زغنوس پاشا ← زاگانوس پاشا	قليج ارسلان	ديمتريوس لاسكاريس ٤٣٥
زكريا بن محمد قزويني ٦٣٧	رکن الدين قليج ارسلان (پسر	ديمتريوس لئونتاري
زووان ٤٦٨	عزالدين كيكائوس) ١٧	(لئونتاريوس) ٤٠١، ٤٣٧
زيلبر اشमित (ماکس) ٢٨٦،	رکن الدين قليج ارسلان چهارم	ديونيوس ٢٢٢
٧١٢	١١-١٤، ١٨، ٤٤، ٧٩، ٨٠	ديويد ٧٠٨
زين الحاج ٤٤	رکن الدين قليج ارسلان مقتول ←	ديويد دوم ٧٠٠، ٧٠٢
زين الدين بشرا ٨	رکن الدين قليج ارسلان	
زين العابدين (علاء الدين علي)	چهارم	ر
٣٥٧، ٣٥٨، ٧٠٤	رکن الدين كيومرث ٨٠	رابرت دوم (استوارت) ٧٠٢،
	رگينه بالسه ٢٣٧	٧٠٤
ژ	روبرت (رابرت) ← روبرت	رابرت سوم ٧٠٥
ژاک اول (استوارت) ٧٠٢،	رابرت (بروسي)	رابرت کروستنه ٦٢١
٧٠٨، ٧٠٦-٧٠٤	روبرت (رابرت) بروسي ٦٩٨،	رادو اول ٢٤٥، ٢٦٤
ژاک بوربون ٣١٩	٧٠٠، ٧٠٢، ٧٠٥	رادو دوم ٢٤٢
ژاک دوم (استوارت) ٧٠٨	روبرت کارولي ٢٢٨، ٢٤١	رادو ويسته ٦٦٦
ژاک دوويه ٣١٤	روحي ١١٩، ١٢٧، ٣٥٩، ٣٦٤،	راديج ٢٣٦
ژاک جلی ٣٢٠	٣٦٥، ٣٨٦، ٤٣٢، ٥٣٠،	راديو ٢٥١
ژان (يان) آندرينو ٢٨٧، ٢٨٨،	٥٣٨-٥٤٠، ٥٤٨، ٥٥٠،	راغب خلوصي ١٢٦، ١٤١،
٤٣٨	٥٥٩، ٥٦٧، ٥٦٨، ٦٧٧،	٢٠٣، ٢٠٥-٢٠٧، ٢٥٨،
ژان (يان/خوان) اول ٧٠٢	٧١٢	٢٨٥، ٢٨٧، ٣٥٢، ٣٥٣،
ژان بيباک ← ژان دونور (نهور)	روژ، دوفلور ١٥٠، ١٧٠	٣٥٩، ٣٨٦، ٧١٤
ژان بيست و دوم ٩٥، ٧٠١، ٧٠٥،	روسودان ٦	راوندي (محمد بن علي
٧٠٦	ريشارد (ريچارد) دوم ٢٨٣،	بن سليمان) ٤
ژان بيست و يکم ٦٩٨	٣٦٤، ٧٠٢، ٧٠٤	ربيعة (بالاخاتون) ١٢٣، ٦٦٤،
ژان (يان/يونانيس) پائلولوکوس	ريشتال ٢٠، ٣٢، ٧١٢	٦٨٤
٧٠٠	ريکو ← ريکو ماژو	رپوشی ٢٦٢
ژان چهارم ٣٦، ٧٠٨	ريکو ماژو ٢٩٧، ٥٧٥	رسوخي بيگ قرامان ٧١٤
ژان دولاستيس ٧٠٨	ريموند ٧٠٢	رضا پاشا ١٩٧
ژان دونيور ٣١٤، ٣١٧، ٣١٩،	رينولد ٢٨٦	رفعت بيگ (اهل کيلي) ٩٥
٣٢٠، ٣٦٧	رنوف بلکن جي ٦٤٠	رفيعي ٦٣٣
ژان دلفينو ٧٠٠		رکن الدين احمد ٦٣٧
ژان (يان) دوکاس ١١		رکن الدين ابوبکر (صدر

سعد المستعین باللہ ۷۰۷	۵۶۵، ۵۵۶، ۵۵۳، ۴۱۱	ژان (ژانوس) دوم ۷۰۴ - ۷۰۶،
سعید بن ابی حمو ۷۰۴		۷۰۸
سکاکی ۶۴۶	س	ژان سوم ۷۰۸
سلطوق آلپ ۶۵۵	سارازین ۲۸۶	ژان فردیناند ۷۰۲، ۷۰۴
سلطوق ۳۰۱، ۵۳۶	ساروباتی ۱۰۸، ۱۲۴	ژان کاستریوتا ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۶۲
سلجوق خاتون ۸۴	ساروجہ (ساریجہ) پاشا ۲۹۸،	ژان (یان) واتاس سوم ۳۵، ۳۶
سلجوق قتلش ۱	۳۴۶، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۸۳،	ژان ہوش ۲۸۹
سلطان ابن سلطان محمد بن	۴۸۸، ۴۹۸، ۵۶۷، ۶۴۲	ژان (یان) ہونیاد ۱۶۶، ۲۳۹،
علاء الدین بن قرامان ۵۴۶	ساری تیمورتاش پاشا ۲۹۲،	۲۴۴، ۲۴۵، ۲۶۴، ۲۸۱،
سلطان احمد جلایری ۳۲۹،	۳۰۵، ۳۲۵، ۳۳۹، ۳۴۹،	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۸-۲۹۰،
۳۳۰، ۳۴۰، ۳۴۶، ۳۷۵،	۳۷۲، ۳۹۱، ۴۰۲، ۴۰۳،	۳۲۰، ۴۱۸، ۴۶۷-۴۷۱،
۳۷۶، ۳۷۸، ۵۲۷، ۵۳۰،	۵۶۴، ۶۷۷، ۶۸۶	۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۸ -
۷۰۱، ۷۰۳	ساری سلطوق ۷۷	۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۲،
سلطان الیاس بن محمد بن	ساسا (ساسہ) بیگ ۶۶، ۸۹	۴۹۳، ۵۰۰، ۵۱۵، ۵۵۲،
ابراہیم بن اورخان ۹۴	سالپاکس متشہ ۵۴	۵۵۴، ۵۵۵، ۵۶۷، ۵۶۸،
سلطان اویس ۲۰۰	سامسہ (صمصا) چاووش ۱۰۷،	۵۷۶، ۶۶۸، ۷۰۰، ۷۰۲،
سلطان برقوق ۳۳۱	۱۰۸، ۱۳۱	۷۰۸
سلطان جلال الدین خوارزمشاہ	سامونا ۴۰۷	ژرژ ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹ - ۲۶۲،
جلال الدین منکبرتی	ساوجی اوغلی / ساوجی بیگ	۴۸۶، ۵۵۰، ۵۵۶، ۵۵۹
سلطان خاتون ۹۷	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۵،	ژرژ آرائیتی ۲۶۲
سلطان سلیمان قانونی ۶۲۹،	۲۹۴، ۳۰۱، ۳۵۱-۳۵۳،	ژرژ استراتیشیر ۲۴۰
۶۴۶، ۶۴۷	۴۱۳، ۴۸۸، ۵۹۵	ژرژ اسکندر ۵۶۵
سلطان عبدالحمید دوم ۱۲۰،	پیتی ۴۹۰	ژرژ بالٹہ اول ۲۴۰
۶۸۵	سخاوی ۵۶۳، ۵۶۹	ژرژ (یورگی) برانکوویچ ۴۵۸،
سلطان علاء الدین کیقباد ۱۲۰،	سراج الدین ارموی (ابوالثنا	۴۵۹، ۴۷۳، ۴۸۶، ۵۵۰،
۱۲۱	محمود بن ابی بکر) ۲۴	۵۴۷
سلطان علاء الدین کیقباد سوم	سراج (سراج) بیگ ۳۴۹، ۳۹۷	ژرژ بریریز دوم ۲۵۶
۱۲۴، ۱۲۹	سزارینی ۴۷۴، ۴۷۶	ژرژ دوم ۲۶۰
سلطان محمد اول چلبی	سعد الدین اوغلی ۴۳	ژرژ کاستریوتا ۲۳۷، ۲۴۱، ۲۹۵
سلطان محمد	سعد الدین بغدادی ۵۵۷	ژوزف (خاخام) ۳۶۶
سلطان محمد چلبی چلبی	سعد الدین تفتازانی ۶۲۲	ژوستینیائی ۵۰۵، ۵۰۸، ۵۱۷،
سلطان محمد	سعد الدین خواجہ چ خواجہ	۵۱۸، ۵۲۱، ۵۸۴
سلطان محمد خدا بندہ	سعد الدین	ژولین سزارینی ۴۰۷، ۴۸۰،
اولجایتو	سعد الدین دیری (شیخ الاسلام)	۴۸۱
سلطان محمد دوم چ سلطان	۵۵۶	ژیبرہ جک ۱۱۷، ۲۰۶، ۲۱۶،
محمد فاتح	سعد الدین فرغانی ۲۵	۲۱۷، ۲۲۵، ۲۵۷، ۲۶۱،
سلطان محمد فاتح ۵۶، ۸۵، ۸۶،	سعد الدین کوپک ۸، ۹	۲۶۴، ۲۶۵، ۳۴۹، ۴۰۶،

۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۱، ۲۲۴	۱۱۶، ۱۶۷-۱۶۴، ۱۱۷	۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۷، ۱۶۷
۲۵۷، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۹	۲۵۷، ۲۴۷، ۲۳۸، ۲۱۳	۲۵۳، ۴۰۴، ۴۰۲، ۴۷۸
۲۷۴، ۲۷۰، ۲۶۹، ۲۵۹	۲۷۸، ۲۷۱، ۲۶۴، ۲۶۲	۴۹۹-۴۹۱، ۴۸۳، ۴۷۹
۲۹۳، ۲۸۲، ۲۷۹، ۲۷۵	۲۹۲، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۸۰	۵۱۲-۵۰۶، ۵۰۳، ۵۰۱
۳۰۱، ۲۹۹ - ۲۹۷، ۲۹۴	۳۵۹، ۳۵۵، ۲۹۶، ۲۹۴	۵۵۳، ۵۳۶، ۵۲۱-۵۱۴
۳۴۶، ۳۴۱ - ۳۱۴، ۳۱۱	۴۳۹-۴۳۶، ۴۲۸، ۳۷۲	۵۶۳، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۸
۳۶۵، ۳۶۴، ۳۶۲ - ۳۵۰	۴۶۱-۴۴۶، ۴۴۴-۴۴۱	۵۷۴، ۵۷۱-۵۶۹، ۵۶۴
۳۷۸، ۳۷۷ - ۳۶۹، ۳۶۶	۴۶۷، ۴۶۶، ۴۶۴، ۴۶۳	۵۸۵، ۵۸۲، ۵۸۱، ۵۷۷
۳۹۰ - ۳۸۵، ۳۸۳، ۳۸۲	۴۷۸، ۴۷۵، ۴۷۲، ۴۷۱	۶۲۵، ۵۹۸، ۵۹۳، ۵۸۷
۴۰۳، ۴۰۱، ۴۰۰، ۳۹۶	۴۸۵، ۴۸۳، ۴۸۲، ۴۸۰	۶۵۶، ۶۵۱، ۶۴۶، ۶۴۰
۴۱۵، ۴۱۴، ۴۱۱، ۴۱۰	۵۲۷، ۴۹۲-۴۸۹، ۴۸۷	۶۶۲، ۶۶۳، ۶۸۰، ۷۰۷
۴۲۹، ۴۲۷، ۴۱۸، ۴۱۷	۵۴۴، ۵۴۱-۵۳۸، ۵۳۱	سلطان مراد اول (خداوندگار)
۴۵۰، ۴۳۶-۴۳۴، ۴۳۰	۵۵۵، ۵۵۲-۵۴۸، ۵۴۶	۴۵، ۵۲-۵۰، ۶۰، ۶۹، ۷۹
۴۸۳، ۴۶۰، ۴۵۹، ۴۵۷	۵۷۱، ۵۶۹، ۵۶۷، ۵۶۵	۸۱، ۸۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۴
۵۲۴، ۵۲۳، ۵۱۶، ۴۹۰	۵۹۳، ۵۹۲، ۵۷۵، ۵۷۳	۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۷
۵۴۰، ۵۳۶، ۵۳۱، ۵۲۷	۶۱۲، ۶۲۵، ۶۲۴، ۶۱۲	۱۵۹، ۱۸۲، ۱۸۵-۱۸۷
۵۷۰، ۵۵۷، ۵۴۴، ۵۴۱	۶۳۲، ۶۳۴-۶۳۱، ۶۳۲	۱۸۹-۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶
۶۲۴، ۵۹۲، ۵۷۳، ۵۷۲	۶۵۰، ۶۴۸، ۶۴۶، ۶۴۵	۱۹۸-۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴
۶۳۵، ۶۳۳، ۶۲۹، ۶۲۸	۶۵۱، ۶۵۷، ۶۵۶، ۶۶۱	۲۰۶، ۲۲۳-۲۲۵، ۲۵۷
۶۴۵، ۶۴۲-۶۴۰، ۶۳۷	۶۶۲، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۶۹	۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۸۲
۶۶۳، ۶۶۱-۶۵۹، ۶۴۷	۶۷۴، ۶۸۰، ۶۸۲، ۶۸۷	۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۱-۲۹۳
۶۷۹، ۶۶۹، ۶۶۷، ۶۶۶	۷۰۷، ۶۹۳-۶۹۱	۲۹۶-۳۰۲، ۳۴۵-۳۴۸
۷۰۳، ۶۹۱، ۶۸۶، ۶۸۱	سلطان مراد غازی ← سلطان	۳۵۰-۳۵۳، ۳۵۵، ۳۹۶
۷۱۵، ۷۰۴	مراد اول (خداوندگار)	۴۱۰، ۴۱۶، ۴۲۶، ۴۵۹
سلیمان آقمازخان ۷۶	سلطان مراد قاسم پاشا ۵۵۴	۴۶۳-۴۶۵، ۴۶۷، ۴۶۸
سلیمان بیگ ۷۹، ۹۳، ۳۴۳	سلطان مسعود ← غیاث الدین	۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۸
۵۱۰، ۴۹۰، ۴۸۹، ۳۷۳	مسعود	۴۸۴-۴۸۶، ۵۳۵-۵۳۸
۵۹۶، ۶۶۸	سلطان موسی ← موسی چلبی	۵۴۶، ۵۴۷، ۵۸۹، ۵۹۱
سلیمان بیگ (از آل اشرف) ← امیر	سلطان ناصر الدین فرج ۳۲۸	۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۹، ۶۰۶
سیف الدین سلیمان	۳۴۲	۶۱۲، ۶۱۴، ۶۲۲، ۶۳۶
سلیمان بیگ (پسر صاروخان	سلطان ولد ۶۳۱، ۵۹	۶۴۱، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱
بیگ) ۶۸	سلطان یعقوب بن دولت خان ۷۶	۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۹-۶۶۱
سلیمان بیگ (عثمانی) ←	سلطان یلدرم بایزید ۱۶، ۴۵	۶۶۷، ۶۷۳، ۶۷۵-۶۷۷
امیر سلیمان	۴۶، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۶۰-۶۲	۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۹۰
سلیمان بیگ دوم ۴۸، ۴۹	۶۹، ۷۱، ۸۲-۸۴، ۹۲، ۹۵	۷۰۱
سلیمان پاشا ۹۷، ۱۰۸، ۱۲۴	۱۲۸، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۵	سلطان مراد دوم (ابراخیم) ۳۱
۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۶، ۱۳۴	۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۰۶	۶۱، ۷۱، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۹۴

سمئون (سیمون) ایوانوویچ ۷۰۰	سویاشی سلیمان ۳۹۳	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۸۱
سیمون دوگمینی ۴۶۸	سوتلاو ۲۵۶، ۲۲۰	۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۹-۱۹۶
سیمه‌ئون ۲۲۹	سوسمانوس ۳۴۷، ۲۲۱	۲۰۱، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۲۸
سیمه‌ئون پالئولوک اوروش ۲۵۸	سوغوق قآن (خان) ۱۱۵	۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۰
سیمه‌ئون (والی تسالی و اپیر) ۲۳۲	سولامش/سولامیش ۱۰۸، ۲۰	۳۵۴، ۳۶۳، ۴۲۱، ۵۹۸
	سهیل اونور ۵۶۹	۶۳۶، ۶۴۱، ۶۶۴، ۶۷۲
	سیاوش ← جیمیری	۶۷۵، ۷۰۰، ۷۱۱، ۷۱۵
ش	سید البخاری ← سید امیر بخاری	سلیمان پاشا (پسر شمس الدین
شادی بیگ ۶۹۱	سید امیر بخاری ۶۳۵، ۶۳۶	یامان جاندار) ۸۰-۸۲
شارل ۲۵۹	۶۴۵	سلیمان پاشا (دوم) ۸۲، ۸۶، ۸۷
شارل (پادشاه ایتالیا) ۳۶	سید شریف جورجانی ۴۲۴	۳۰۲، ۳۰۳
شارل پنجم ۷۰۲	۶۲۲	سلیمان (پسر رکن الدین سلیمان) ۳
شارل توپیا (توپید) ۱۹۴، ۲۳۴	سید شمس الدین محمد بن علی	سلیمان (پسر قلمش) ۱، ۲
۲۶۰، ۲۴۰، ۲۳۵	الحسینی ۶۴۵	سلیمان چلبی ← امیر سلیمان
شارل چهارم ۲۸۱	سید علی عجمی ۹۸، ۶۲۳	سلیمان شاه (سلیمان بیگ) ۴۸
شارل دو آنزو ۱۵۰، ۲۳۴	سید محمد بخاری ۳۳۹	۵۰، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵، ۸۲
شارل دووالوا ۱۵۱	سید محمد بن سید حسن ۶۴۰	۸۳، ۹۱، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۷
شارل روبرت ۲۷۸، ۶۹۸	سید نسیمی ۶۳۳	۱۱۹، ۱۲۰، ۲۹۱، ۶۲۸
شارل زیبا ۶۹۸، ۷۰۰	سیدی چلبی ۶۵۷	۶۹۹-۷۲۰
شارل ششم ۲۸۲، ۲۸۴، ۳۱۴	سیراکوس ۴۷۳، ۵۵۸	سلیمان فکری ۳۵۷
۳۳۹، ۳۶۴، ۳۸۱، ۷۰۲ -	سیف الدین آبیگ ۸	سلیمان قراسی اوغلی ۶۸، ۷۸
۷۰۶	سیف الدین ابوبکر ۶۹۸	سمغراوغلی ۳۸۴
شارل کنت پرووانس ۲۸۸	سیف الدین تاتار ۴۵۳	سنان الدین ۶۹۴
شارل ویل ۴۰۲	سیف الدین حاجی (اول) ۶۹۸	سنان الدین چالش ۵۲، ۵۳
شارل هفتم ۲۸۲، ۲۸۴، ۷۰۸	سیف الدین شعبان ۶۹۸	سنان الدین یاقوت ۹
شامی ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲	سیف الدین سلیمان بیگ ← امیر	سنان الدین یوسف پاشا ۷۶، ۱۶۶
۳۸۳، ۳۸۴	سیف الدین سلیمان بیگ	۶۵۹، ۶۹۰
شاه چلبی ← سلیمان شاه	سینی ۶۳۱	سنان بیگ (پاشا) ۲۸۰، ۳۹۸
شاهرخ میرزا (بشادر) ۳۳۷	سیگیموند ۱۶۲، ۱۷۴، ۲۲۴	۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۸۸
۳۹۹، ۴۰۰، ۴۸۲، ۵۲۷	۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۷۹	۵۴۹، ۶۹۴
۵۶۰، ۶۲۲، ۷۰۴، ۷۰۷	۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹	سنان چلبی ۷۱۰
شاهزاده سلیمان پاشا ← امیر	۳۰۸-۳۱۰، ۳۱۳-۳۱۸، ۳۲۵	سنایی ۹۸
سلیمان	۳۶۲، ۳۶۷، ۳۸۷، ۴۲۰	سن ژان ۵۵، ۱۵۲، ۱۷۰، ۲۷۶
شاهزاده محمد ← سلطان محمد	۴۲۱، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۵۹	۳۲۴
فاتح	۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۹، ۵۵۱	سن پی‌یر (پیر) ۲۸۸
شاه‌ملک ۵۳۵، ۶۹۱، ۶۹۲	۷۰۵، ۷۰۷، ۷۰۸	سن ژرژ ۴۸۰
شاهین ۵۵۳	سیلوستره موریزی ۴۶۲	سن مارتین ۴۸۰، ۵۶۲

۶۹۱، ۶۷۴، ۶۳۴	شمس الدین ملافتاری ۶۲۲، ۶۳۳	شاهین بیگ (پاشا) ۲۴۹، ۲۹۵
شیخ بَرَق (بَرَك) ۶۴۵	شمس الدین یامان جندر ۷۹، ۸۰	شاهین پاشا بن عبدالمعین ۶۷۵
شیخ پاشا بن شهاب الدین ۶۴۵	شمعی ۶۳۱	شجاع الدین ← سلیمان پاشا
شیخ حامد ۶۳۳، ۶۳۴	شمعی زاده ۶۸۵	شجاع الدین الیاس بیگ ۵۷
شیخ حسن ۶۳۶	شولومبرز ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۰	شجاع الدین اورخان بیگ ۵۵، ۵۷، ۶۹۹
شیخ حسن بزرگ ۹۰، ۹۱، ۹۶	۷۱۳، ۵۸۳	شجاع الدین سلیمان پاشا ۸۷
۱۲۷، ۶۹۹	شهاب الدین ابوالفتوح یحیی بن	شجاع الدین یحیی بیگ ۷۸
شیخ حسن بیگ ۳۷۳	حبش بن امیرک ۳۱	شرابدار الیاسی ۳۹۳
شیخ حسن کوچک ۹۰، ۹۱، ۹۶	شهاب الدین احمد بن علی ۱۴۶، ۶۹۸	شرف الدین بیگ قویومچی ۵۷۴
شیخ رمضان (پاشا) ۳۴۱، ۳۸۲	شهاب الدین پاشا ۴۶۹، ۴۷۹	شرف الدین چراغ بیگ ۶۷۱
۳۸۹، ۴۰۰، ۶۹۱، ۶۹۵	۴۸۰، ۴۸۲، ۴۹۸، ۵۵۳	شرف الدین علی یزدی ۳۴۲، ۳۷۰، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
شیخ سنان (شیخ صنعان) ۶۱	۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۳	۳۸۲، ۷۱۳
۶۲۹، ۶۳۰، ۶۷۱	۶۴۲	شرف الدین معمود ←
شیخ صدرالدین قونوی ۸، ۲۴	شهاب الدین سهروردی ۳، ۲۲	شرف الدین معمود
شیخ عمر سگین (بیجاچی) ۶۳۵	۲۴	خطیر اوغلی
شیخ قطب الدین ازنیقی (ازنیکی) ۳۸۲	شهاب الدین عمر (عمری) ۶۲، ۷۱۳، ۶۵	شرف الدین معمود خطیر اوغلی ۱۵
شیخ کمال الدین بن عیسی الدمیری ۶۳۷	شهاب الدین مقتول ←	شریف پاشا ۱۲۳
شیخ لطف الله ۴۰۳	شهاب الدین سهروردی	شکرالله ۱۱۸، ۳۸۵، ۴۱۱
شیخ مجد الدین اسحاق ۳۲	شهنشاه ۲	۴۶۵، ۵۲۳، ۵۳۴، ۵۶۳
شیخ محمد جزری ۳۳۹، ۶۲۳	شیخ اطه بالی ← اده بالی	۵۶۹، ۷۱۳
شیخ محمد غازی ۱۰۷	شیخ اکبر محی الدین عربی ۲۴، ۶۳۳	شکرالله شیروانی (طیب) ۶۲۳
شیخ محمود ۱۳۲، ۶۶۴، ۶۶۵	شیخ اوغلی ← شیخ اوغلی مصطفی	شمس الدین اصفهانی ۲۴
۶۸۴	شیخ اوغلی مصطفی ۶۰، ۶۱	شمس الدین امیرکبیر ۶۶۸
شیخ مخلص بابا ۱۲۳	۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۷	شمس الدین بیگ ۴۷
شیخ مصری نیاز ۵۳۰	شیخ اویس بهادر ۶۹۹، ۷۰۱	شمس الدین حمزه طغرائی ۲۴
شیخ مصلح الدین وفا ۶۳۴	شیخ بدرالدین ← بدرالدین محمود	شمس الدین ساغر ۶۴۲
شیخ مؤید ۳۵۷، ۳۷۳	شیخ بدرالدین سماوی ← قاضی بدرالدین سماوی	شمس الدین سمرقندی ۶۴۴
شیرمرد بیگ ۱۹۰	۳۹۶، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۲۰	شمس الدین طبری ۲۳
شیشمان ۱۷۴، ۲۲۱ - ۲۲۵	۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۲۸	شمس الدین عمر فروینی ۷
۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۶، ۲۵۷	۵۲۶، ۵۲۸ - ۵۳۰، ۶۳۱	شمس الدین محمد ۹۵، ۳۳۹
۲۹۶، ۳۱۰، ۳۲۶، ۳۴۷		شمس الدین محمد بیگ قرمان ۴۴، ۴۷، ۶۳
شیلدبرگر ۲۵۷، ۳۵۶، ۳۶۶		شمس الدین محمد ترشتری ۴۸
۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲ - ۳۷۴		شمس الدین محمود ۱۳
۳۷۹		

شیخی ۶۳۱	ظ	۵۵۷
ص	ظهیرالدین ایللی ۷۶	عبدالرحمان هاتفی ۶۸۱
صاحب آتا ← صاحب آتا	ظهیرالدین فاریابی ۲۳	عبدالحلیم ۷۰۱
فخرالدین علی	ع	عبدالرزاق سمرقندی ۳۸۴
صاحب آتا فخرالدین علی ۳	عادل بیگ ۸۱	عبدالعزیز ۴۲۳، ۴۲۴، ۷۰۱
۱۴، ۱۶، ۱۷، ۵۹، ۶۲، ۶۳	عادل ۹	۷۰۴
۹۴، ۹۵، ۷۱۱	عارف چلبی (بزرگ) / اولو عارف	عبدالقادر اینان ۱۱۵
صاحب شمس الدین اصفهانی ۱۱	چلبی (چلبی) ۵۵، ۵۹، ۶۴	عبداللطیف مقدسی ۶۳۴، ۷۰۷
صادق عثمان بیگ ۱۱۱	عاشق پاشا الهام ۶۳۰	عبدالله ۷۰۶، ۷۰۷
صاروجه پاشا ← ساروجه	عاشق پاشازاده ۱۱۹، ۱۲۰	عبدالله (طیب و ریاضیدان)
(ساریجه) پاشا	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۲۹	۶۲۳
ساروخان (بیگ) ۶۶، ۶۷، ۷۳	۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۹۶	عبدالمعین ۶۷۵
۷۴، ۷۶، ۷۸، ۷۰۰، ۷۰۳	۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲-۲۰۶	عبدالواجد محمد ۶۲۳، ۶۳۸
صافی ۶۳۱	۲۳۸، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۴	عبدالوهاب بن یوسف بن احمد
صالح زکی ۶۴۴	۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۷۰	۶۳۷
صاوجی ← ساوجی	۳۸۰، ۳۸۱، ۴۰۱، ۴۰۲	عثمان ۱۲۱، ۱۳۶، ۱۴۵، ۵۲۵
صدرالدین قونوی ← شیخ	۴۰۴، ۴۰۸-۴۰۶، ۴۱۰	۶۷۲
صدرالدین قونوی	۴۱۱، ۴۶۷، ۵۲۵، ۵۲۶	عثمان اوغلی ۵۲۴
صلاح الدین ایوبی ۳، ۲۲، ۳۲	۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۴	عثمان بیگ حمید اوغلی ۵۲
صلاح الدین حاجی ثانی ۷۰۱	۵۳۷-۵۴۰، ۵۴۲-۵۴۶	۵۳، ۴۵۳، ۴۵۴
۷۰۳	۵۴۸، ۵۵۰-۵۵۳، ۵۵۵	عثمان توران ۹۲، ۳۸۵، ۵۲۴
صلاح الدین صالح ۶۹۹	۵۵۶، ۵۵۸، ۵۶۵-۵۶۹	عثمان غازی / عثمان بیگ ۹۹
صلاح الدین محمد ۷۰۱	۵۷۲، ۵۸۲، ۶۵۶، ۶۷۰	۱۰۶ - ۱۱۴، ۱۲۰ - ۱۲۹
صمصا چاووش ← سامه	۶۷۳، ۶۸۲، ۶۸۷، ۶۹۵	۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۵۱
(صمصا) چاووش	۷۰۹، ۷۱۳	۳۰۰، ۴۵۸، ۴۶۷، ۵۱۹
صوفی بایزید ۳۴۱	عاشق چلبی ۶۴۶	۵۹۱، ۶۱۹، ۶۲۳، ۶۲۹
صولاق زاده ۴۰۸، ۷۱۳	عاشق محمد بیگ بن حافظ عمر	۶۳۲، ۶۴۹، ۶۵۵، ۶۵۹
ط	طرابوزانی ۲۱۶	۶۶۴، ۶۷۳، ۶۷۶، ۶۸۱
طغرل (شاهزاده) ۳۰۳	عالی (مورخ) ۲۰۰، ۳۷۱، ۳۹۵	۶۸۴، ۶۸۹، ۷۰۱
طلعت ممتاز یامان ۸۴	۴۰۳، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۸	عثمان مزید ساغلام ۹۲، ۱۴۵
طورلاق ۴۲۵، ۴۲۷	۵۵۲، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۶۷	عجم (عجمی) حامدی ۹۷، ۹۸
طورلاق کمال ۴۲۵، ۴۲۶، ۵۲۸	۵۶۹، ۵۷۴، ۶۸۴، ۶۸۵	۳۷۳
طب گؤک بیلگین ۲۰۶، ۲۶۴	عبدالاحد نوری ۸۴	عدنان آدیوار ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۴۸
طیقور چلبی ۴۵۶	عبدالرحمان ۵۶۰، ۶۵۵، ۷۰۱	۷۰۹
	عبدالرحمان بن ابی عبدالله ۷۰۴	عدنان اوضی ۵۶۱، ۵۷۸، ۵۸۶
	عبدالرحمان بن محمد مصطفی	۵۸۷، ۷۰۹
		عزالدین احمد ۷، ۶۸

علی بیگ بن محمد ۳۵۷	۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵	عزالدین اسفندیار بیگ ۸۲ -
علی بن عباس المجوسی ۶۴۷	۳۱۰، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۹	۸۴، ۸۶، ۸۷
علی بن هبة الله ۶۳۶	۳۷۲، ۳۷۳، ۴۳۹، ۴۵۳	عزالدین قلیچ ارسلان ۸، ۹
علی بیگ (میرآلای) ۶۵۳	۴۷۲، ۷۰۶	عزالدین قلیچ خان ← عزالدین قلیچ ارسلان
علی پاشا ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۱۳۶	علاءالدین پاشا ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۶۹	عزالدین کیکاوس اول ۴، ۵، ۲۳
۱۳۷، ۱۴۶، ۲۹۳، ۲۹۷	۶۸۹، ۶۹۰	- ۲۵، ۳۲، ۵۲
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۴	علاءالدین رومی ۶۲۳	عزالدین کیکاوس دوم ۱۱-۱۴
۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۷	علاءالدین طوسی ۶۲۳	۱۶، ۱۷، ۲۰، ۳۱، ۳۶، ۷۹
۳۴۸، ۳۵۰، ۳۶۱، ۳۶۲	علاءالدین علی ۵۴۶، ۷۰۲	۹۲
۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۲، ۳۹۳	علاءالدین کوچک ۶۹۸	عزالدین مسعود شیرازی ۳۴۲
۴۰۲، ۴۲۴، ۴۳۸، ۴۴۹	علاءالدین کیفاد ۴-۸، ۲۴، ۲۵	عزب بیگ ۴۸۲
۵۹۱، ۶۰۶، ۶۳۶، ۶۴۶	۳۱، ۴۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۷	عزیز استرآبادی ۳۷۳، ۷۱۳
۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۷۸	۱۱۸، ۱۲۳، ۴۲۳، ۵۵۵	عزیز بیگ ۶۷۵
۶۷۹، ۶۸۳	۵۵۸	عزیز پاشا ۶۷۳-۶۷۵
علی پاشا جاندارلی زاده	علاءالدین کیفاد سوم ۵، ۱۲	عزیز زاده ۴۰۳
(جندرلی زاده) ۳۰۵	۲۰، ۵۸، ۱۰۸، ۶۹۷	عشیرافندی ۷۱۵
علی چلبی ۲۹۲	علاءالدین کیفاد کبیر ۴۱، ۷۴	عطای بیگ ۹۶، ۹۷، ۱۲۹، ۱۹۶
علی داعی ۶۳۹	علاءالدین مصنفک ۶۲۳	۲۰۳، ۲۰۵، ۳۵۰، ۳۵۸
علی شوکت ۷۱۰، ۷۱۳	علاءالدین عیسی ۵۴۶	۳۶۲، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۵
علیشیر ۶۲	علی (ع) ۱۳۶	۵۳۶، ۵۳۸، ۵۴۰، ۵۴۵
علی قوشچی ۶۲۳	علی ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۳	۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۵۳
علی یازجی زاده ۱۰۰	۱۶۷، ۱۶۹	۵۶۷-۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۸
عمادالدین ابوبکر بن قراارسلان	علی امیری ۳۷۵، ۶۴۵، ۶۶۴	۵۸۴، ۷۱۵
۲۲	۶۹۴	عطایی ۶۷۰، ۶۷۱
عمادالدین اسماعیل ۵۴۵، ۶۶۹	علی بیگ اورنوز اوغلی ۶۶۷	عطیه ۳۶۴، ۳۶۶
۶۹۸	علی بیگ (از امرای آل گرمیان)	علاءالدوله آزدنه (آرتنه) ۹۱
عمادالدین حاجی عیوض پاشا	۶۴	۱۳۵، ۶۹۹
۶۷۱	علی بیگ قرامان اوغلی ۸۱، ۸۷	علاءالدوله ذوالقدری ۶۸۶
عمر ۱۴۵، ۱۳۶	۹۱، ۱۷۴، ۳۳۹، ۳۷۳	علاءالدوله کیخسرو ۷
عمر بن احمد ۹۸	۴۰۲، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۸	علاءالدین (شاهزاده) ۶۶۴، ۶۶۵
عمر بن یزید ۳۹	۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۱، ۴۶۳ -	علاءالدین ← علاءالدین کیفاد
عمر بیگ ۱۱۳، ۱۲۳، ۴۲۳	۴۶۶، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۸۵	علاءالدین بیگ (زین العابدین)
۵۰۲، ۶۸۰، ۶۸۱	۵۲۸، ۵۳۲، ۵۴۰، ۵۶۴	۳۲۷
عموریگ ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۰۵	۶۶۰، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۵	علاءالدین بیگ قرامان اوغلی ۴۵
عموریگ آیدین اوغلی ۶۶ -	۶۷۷، ۶۷۸، ۶۸۶، ۷۰۱	- ۶۰، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۳
۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۸، ۸۱، ۹۵	۷۰۳، ۷۰۷، ۷۱۳، ۷۱۴	۱۱۴، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵
۹۶، ۱۰۷، ۱۲۷، ۱۴۰	علی بیگ بن فیروز بیگ ۴۴۵	

غیاث‌الدین عبدالرحیم ۹۴	غازی اسحاق بیگ ۴۶۷، ۵۵۰	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۷۲
غیاث‌الدین محمد ۶۹۹، ۷۰۱	غازی اورخان بیگ ← اورخان	۱۷۹، ۳۰۳، ۳۴۱، ۳۹۸
غیاث‌الدین محمود ۵۶	غازی	۴۳۲، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۸
غیاث‌الدین مسعود دوم ۱۸-۲۰، ۲۵، ۴۲، ۴۸، ۸۰، ۹۲	غازی اورنزی بیگ ← اورنوز بیگ	۴۴۹، ۴۵۱، ۴۸۱، ۶۳۰
۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۶۷، ۶۹۷	غازی چلبی ۸۰، ۷۱۱	۶۷۷، ۶۷۸، ۷۰۰
	غازی خنکار ← سلطان مراد اول	عموریگ تیمورتاش پاشا زاده ۶۳۶
	غازی سلیمان پاشا ۶۶۵	عمورپاشا ۴۳۸، ۶۷۹
ف	غازی عبدالرحمان ۱۰۷، ۱۳۱	عیسی (ع) ۲۵۰، ۲۶۴
فازش ۷۰۳	۶۵۶، ۱۳۲	عیسی ۳۴۳، ۳۸۸، ۴۰۴
فارس المتوکل الله ۷۰۴	غازی عثمان بیگ ← عثمان	عیسی آیدین اوغلی ←
فاروق سومر (میرتاش) ۱۱۵، ۷۱۲، ۱۱۶	غازی	فخرالدین عیسی بیگ
فاطمه (س) ۶۲۹	غازی عمور ← عموریگ	عیسی بیگ ۷۰۱
فاطمه ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۹۸، ۴۰۱	غازی فاضل بیگ ۱۳۵، ۱۸۰	عیسی بیگ اورنوز اوغلی ۶۷۹
۴۰۲، ۴۱۴، ۵۷۰	۱۹۷	عیسی بیگ قرامان اوغلی ۳۰۳
فاطمه سلطان ۳۴۰، ۳۹۰	غازی کوسه میخال (میخائیل)	۳۰۴، ۳۹۱، ۴۵۴، ۴۶۵
فاضل بیگ ۶۷۲	بیگ ۱۳۲، ۶۷۳، ۶۷۵	۴۶۶، ۴۷۱، ۴۸۵، ۵۴۶
فاضل ایشیک اوزلر ۵۷۸، ۵۸۶	غازی مراد خداوندگار ←	۵۵۱، ۵۵۳، ۵۶۱، ۵۶۴
۵۸۷، ۷۰۹، ۷۱۵، ۷۱۶	سلطان مراد اول	۵۶۶، ۶۵۸، ۶۶۶-۶۶۸
فاضل نظمی ۱۴۲، ۷۱۴	غالب اسماعیل ۷۱۳	۷۰۰، ۷۰۳
فتح‌الله شیرازی ۹۸، ۶۲۳	غالب بیگ ۵۴۰، ۶۵۱، ۶۵۳	عیسی پاشا ۶۶۳
فخرالدین ۱۱۲	غزالی ۲۴	عیسی چلبی ۵۲، ۵۶، ۷۵، ۸۴
فخرالدین الیاس ۷۴، ۷۶، ۷۰۰	غیاث‌الدین ابراهیم پاشا عادل	۳۳۷، ۳۴۱، ۳۵۲، ۳۸۲
فخرالدین دونداز حمید اوغلی ۱۱۳	بیگ ۸۰، ۸۱، ۸۷، ۷۰۰	۳۸۸-۳۹۲، ۳۹۸، ۴۰۰
فخرالدین عجمی ۶۲۳	غیاث‌الدین ابوالفتح محمد بن عثمان کوزشچی ۶۴۷	۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۵، ۶۵۰
فخرالدین علی بن حسین ۶۴	غیاث‌الدین بایزید بیگ ۸۲	۶۵۳، ۶۸۶
فخرالدین علی صاحب آتا ۱۳-	غیاث‌الدین جمشید ۶۴۴	عبوض پاشا ۴۳۲
۳۱، ۴۷، ۴۷	غیاث‌الدین سیاوش ← جیمری	عینی (بدرالدین محمود) ۳۷۸
فخرالدین قزوینی ۱۹	غیاث‌الدین کیخسرو اول ۳، ۴	۶۱۹، ۷۱۳
فخرالدین عیسی بیگ ۴۷، ۶۹	۳۵، ۳۵۲، ۴۶، ۹۲، ۱۰۷	عینه (اینه) بیگ (سوباشی)
۷۰، ۷۲	غیاث‌الدین کیخسرو (دوم) ۷-	۳۹۱، ۴۰۳، ۴۴۲
فخریه اریق ۱۱۶، ۷۰۵، ۷۰۹	۳۳-۳۵، ۳۸، ۵۸	
فدریک ۳۷۱	غیاث‌الدین کیخسرو (سوم) ۱۴	غ
فرانتس بابینگر ۷۱۱	۱۶، ۴۸، ۵۸، ۱۰۵	غازان خان ۱۹، ۲۰، ۱۲۵، ۱۵۰
فرادی ۴۰۸	۱۰۶، ۱۱۸	۶۹۸
		غازان محمودخان ← غازان خان
		غازی احمد بیگ ۵۶

فلیکس تایور ۷۱۵	فریدون ۵۴۷	فرانچس ۳۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۸، ۲۰۵، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۸، ۴۰۸، ۴۵۱، ۴۲۳، ۴۱۰، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۳۲، ۵۳۶، ۵۴۰، ۵۴۲، ۵۴۵ - ۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۵، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۶۶، ۶۸۷
ق	فریدون بیگ ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۶۸، ۷۱۳	فرانچسکو ۳۰۰، ۷۱۳
قازانجی دوغان [طغان] ۴۹۳	فریدون دمیرتگین ۵۴۱، ۵۵۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۶، ۷۱۲	فرانچسکو گاته لوتزو ۳۶۹
قازقلی ویوودا ۲۴۶	فضل الله ۶۳۳، ۶۵۶، ۶۸۲	فرانچسکو گوندولیمری ۲۷۸
قاسم/قاسم بیگ/قاسم پاشا ۴۷	فضل الله قاضی ۶۵۶	۴۷۶
۸۳، ۸۴، ۸۶، ۹۷، ۱۱۹، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۷۰، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۸۸، ۳۹۰، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۸، ۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۷، ۴۸۰، ۵۱۱-۵۱۳، ۵۱۵، ۵۴۴، ۵۴۶، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۶۱، ۵۷۰، ۵۸۲، ۶۸۲	فضل الله بن الحاج الیاس بن آقچه قوجه ابن عبدالملک غازی بن عبدالفتاح العباسی الغازی ۶۸۲	فرانچسکو گوئرینو ۳۵۳
قاسم بن محمود قراحصاری ۳۲	فضل الله پاشا ۶۸۲	فرانچسکو داندالو ۷۰۰
۶۴۷، ۶۳۹	فلک الدین دوندار بیگ ۴۹، ۵۱، ۹۰	فرانچسکی ۱۵۶
قاضی برهان الدین احمد ۸۱	فراد کپرولو ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۷	فرانسوا سکاری ۷۰۸
۸۲، ۹۱، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰-۳۲۸، ۳۲۶، ۳۱۴-۳۲۰، ۳۲۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۳-۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۲۴، ۴۵۷، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۹، ۷۰۱، ۷۰۴	فلوکر دوو بلار ۱۷۱	فرانکو پولوس ۴۶۰
قاضی برهان الدین (ابونصر مسمود) آنوی ۲۳	فیروز آغا ۴۱۸، ۵۷۵	فرانکو ویلا ۳۰۷
قاضی زاده رومی ۶۴۴	فیروز بیگ ۲۴۲، ۲۶۴، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۴۸، ۳۵۶، ۴۵۰، ۴۵۴	فرامرز (پسر عزالدین کیکاوس) ۱۷، ۲۰، ۳۱
قاضی سماونا ← قاضی برهان الدین احمد قایا (کایا) بیگ ۸۶	فیروز پاشا ۶۸۶	فرج ۳۲۸، ۴۲۴
قپوچی پاشی بالظه اوغلی سلیمان بیگ ۴۷۳	فیض الله افندی ۴۲۴، ۵۳۰	فردیش گیزه ۵۷۱
قپوچی پاشی بخشی بیگ ۴۴۷	فیلبرت ۷۰۴-۷۰۶	فردریک ۷۰۸
قلمش ۱	فیلوکر ۱۴۳، ۱۷۰	فردریک بارباروس ۳
قتلویک ۳۴۸	فئودور ۳۶۸	فردریک سوم ۲۵۲، ۲۸۲، ۵۷۶
قباد اوغلی ← قرادولت شاه	فیلیپ دارتوا ۳۱۹	فردریک (کنت هوهنزلرن) ۳۱۴
	فیلیپ دوفریر ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۶۴	فردیناند آراگون ۱۵۰
	فیلیپ (دوک بورگوندی) ۳۱۴	فردیناند چهارم ۶۹۸
	فیلیپ دولابار ۳۱۹	فرشته اوغلی (ابن ملک) ۶۳۳
	فیلیپ دووالوا ۷۰۰	فرگوسس ۲۷۲
	فیلیپ زیبا ۵۵، ۱۵۱، ۱۵۲	فوزر ۲۰۳
	۱۷۱، ۲۸۱، ۲۹۸	
	فیلیپ طویل ۶۹۸	
	فیلیکس ۳۷۶	

قوجه افندی ۶۴۴	۴۵۸، ۴۶۳-۴۶۵، ۴۷۵	قباد اوغلی
قوجه خضر ۴۸۰، ۵۶۲	۴۷۷، ۴۸۷، ۴۹۲، ۴۹۴	قرا تاج الدین ۴۴۵
قوجه دَهانی خراسانی ۲۵	۵۲۳، ۵۲۵، ۵۳۴، ۵۴۶	قرا تیمورتاش پاشا ۱۹۲ - ۱۹۴،
قوجه محمود افندی ۴۲۴	۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۷	۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۳۹
قورد حسن ۷۱، ۷۲، ۴۵۳، ۵۴۶	۵۵۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۸۳	۳۴۷، ۳۷۲، ۴۰۲، ۴۰۳
قورد (کُوزئی) بیگ ۵۴، ۵۷	۶۵۷، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۹۱	۴۱۱، ۴۳۲، ۴۴۸، ۴۵۲
قوروچی دوغان ۴۸۳، ۵۶۴	قرا مقبل ۴۰۶	۴۵۸، ۶۷۸ - ۶۷۹، ۶۹۱
قوله شاهین پاشا ۲۸۱، ۳۴۷	قرا یوسف بیگ ۳۲۹، ۳۳۳	قراجیه بیگ ۴۰۶، ۴۶۲، ۴۷۹
۴۶۹، ۵۵۳، ۵۵۵	۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۴۲۳	۴۸۰، ۴۸۱، ۵۰۲، ۵۱۸
قویون اوغلی محمد تورگوت	۴۲۹، ۴۳۰، ۵۲۷، ۷۰۳	۵۱۹، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۷۶
۷۱۳	۷۰۵، ۷۰۶	۵۷۸، ۶۲۳، ۶۳۶، ۶۴۲
قویون موسی سی ۴۰۶	قرا پولوک عثمان ۳۲۷، ۳۳۰	قرا چلبی زاده عبدالعزیز ۷۱۳
قیرخان ← حسام الدین قیرخان	۳۳۱، ۳۵۷، ۳۵۸، ۴۲۳	قرا حسن ۹۶، ۱۷۰
ک	۴۵۵، ۵۲۷، ۵۲۸، ۷۰۵ - ۷۰۷	قرا خلیل ← جاندارلی خلیل
کانالی کوس ۴۷۷	قرزل احمد بیگ ۸۵ - ۸۷، ۹۷	خیرالدین پاشا (قرا)
کاتب چلبی ۷۱۳	قرزل پاشا ملک ۶۵۳	قرا خلیل جندرلی ← جاندارلی
کانتیا ۲۸۷	قرزل ذلی اوغلی ۴۰۱	خلیل خیرالدین پاشا (قرا)
کازیمیر ۲۸۰، ۲۸۹، ۷۰۰، ۷۰۱	قرزل قوجه ۴۵۵	قرادولت شاه ← قرادولت شاه قباد
۷۰۷	قرزل مراد اوغلی ۶۵۳	اوغلی
کارل (شارل) پنجم ۷۰۲	قروینی ۶۳۵	قرادولت شاه قباد اوغلی ۳۲۶،
کارل (شارل) چهارم ۷۰۰	قصاب اوغلی ۴۹۲، ۵۵۹	۳۹۰، ۴۱۳، ۴۲۲
کارلو توجی ۴۶۲	قطب الدین ۳۴۱، ۳۸۲، ۴۰۰	قراسی (قره سی) بیگ ۶۶، ۷۶ - ۷۹
کارولیدی افندی ۷۱۳	۶۵۶، ۶۵۷	قرا علی بیگ ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۸۸
کاسانوپاشا ۲۸۶	قطب الدین محمود بن مسعود	۳۷۲، ۴۰۲، ۶۷۶، ۶۷۹
کاستریوتا ۲۶۱	شیرازی ۸۱	قرامان اوغلی (علاء الدین) ۲۹۳،
کالامیس (قلم بیگ) ۸۹	قلفشندی ۱۴۶، ۷۱۳	۳۷۳
کالوزان ۳۵	قلم بیگ ۶۶، ۷۶، ۷۷، ۷۹	قرامان اوغلی محمد بیگ (امیر
کالویانی ۵۵۰	قلم شاه ← قلم بیگ	قرامان) ۱۶، ۱۸، ۲۱، ۴۵
کامل که چی ۴۱۱	قلیچ ارسلان اول ۲	۴۶، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۷۲
کانتالوزن ۶۷، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۹۵	قلیچ ارسلان چهارم ۳۶	۸۰، ۹۲، ۹۵، ۱۷۴، ۲۹۲
۱۱۴، ۱۲۹، ۱۴۲ - ۱۴۵	قلیچ ارسلان دوم ۲، ۳، ۲۱ - ۲۳	۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۰
۱۵۲ - ۱۵۶، ۱۷۰ - ۱۷۳	۲۹	۳۱۱، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۴۷
۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۹۶	قنالی زاده ۶۴۶	۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۳
۱۹۸، ۲۲۶، ۲۲۸، ۳۷۱	قوبرات ۲۵۵	۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۴
۵۰۸، ۵۱۶، ۷۱۳	قوتوروم بایزیده ← جلال الدین	۴۰۵، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۲۹
کراجه، دسپوتیکا ۲۲۵	بایزید	۴۴۳-۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۴

گوزلر اوغلی ۳۹۰، ۴۱۳	جلال الدین بایزید	کرتادو آرگش ۲۴۲
گؤک آلپ ۱۱۹	کوچک اوغلی ۳۹۰	کرنیوک ۹۱
گؤک خان ۹۹، ۱۰۲	کوچک محمد بیگ ۵۲	کرتوولوس ۲۶۴، ۵۰۷، ۵۶۹
گوملو (قوملو) اوغلی ۲۵۳	کور ملک شاه ۳۹۶، ۴۰۷	۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۷
۴۳۶، ۴۴۸، ۵۳۶، ۵۳۸	گوری (قوری) بیگ ← قورو	۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳
۵۴۴، ۶۷۴	(گوری) بیگ	۷۱۳
گؤن خان ۱۰۰، ۱۰۴	کوسه میخال (میخائیل) ۱۲۶،	کریم الدین علی شیر ۵۸، ۶۲
گوندوز آلپ/گوندوز بیگ ۱۰۵	۱۳۲، ۱۴۰، ۶۷۳، ۶۷۴	کریم الدین قرامان ۴۴، ۴۷
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۰	کوله شاهین پاشا ← قوله شاهین	کستانین ← کستانین
۱۲۴	پاشا	کلمان پنجم ۵۵، ۶۷، ۱۵۱
گوندوز اوغلی ۴۵۹	کومنن ۲۶۲	۱۷۱، ۲۸۸، ۶۹۸
گونری بیگ قرامان اوغلی ۴۴	کومته موساکی/موساچی ۲۳۷	کلمان (کلمنت) ششم ۲۷۲،
۴۸، ۴۷	کونتوفر ۱۴۲	۲۷۶، ۲۸۸، ۷۰۱
گویکو ۲۲۹، ۲۳۰	کونور آلپ ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۱	کمال الدین ۹۸
گیونس ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۲۰۳	۱۳۱، ۶۵۵	کمال الدین ابوبکر بن اسماعیل
۲۰۵-۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴	کونوری بیگ ۶۵۶	۲۲
۲۵۸، ۲۵۹، ۲۸۵-۲۸۸	کیا خسار (خشیارشا) ۵۸۳	کمال الدین اسماعیل بیگ ۸۵،
۲۹۰، ۳۰۰، ۳۴۹، ۳۵۱	کیقباد سوم ← علاء الدین کیقباد	۸۷
۳۵۳، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۰	سوم	کمال الدین تبریزی (طیب) ۶۲۳
۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹	گ	کمال الدین حسین بیگ ۵۰، ۵۱
۳۷۰، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۶	گاتیلو زیو ۲۵۹	۲۹۲، ۷۰۷
۷۱۴	گرچی خاتون ۳۱	کمال الدین کامیار ۸، ۹، ۲۴
گیخاتو ۱۸، ۱۹، ۸۰	گرگوار ۲۳۳، ۴۶۷	کمال امی ۶۳۰، ۶۳۱
گیورسکو ۲۶۳، ۲۸۴، ۲۹۰	گرگوار دوازدهم ۷۰۵	کمالی ۵۲۸
گین (جین) زنه بیسی ۲۳۶	گرگوار یازدهم ۲۷۶، ۲۸۸، ۷۰۳	کستانین ۱۷، ۱۶۷، ۱۶۸
گنیک لی بابا ۶۳۲	گرگوری بالاس ۲۱۱	۱۹۰، ۲۰۵، ۲۲۱، ۲۲۵
ل	گرمیان اوغلی ۵۰، ۱۲۷، ۳۸۰	۲۴۱، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۶۲
لاپکی ۴۲۰، ۶۰۷	۴۰۲، ۴۰۵، ۴۴۵، ۵۲۳	۲۹۷، ۳۴۹، ۴۸۳-۴۸۵
لاتوش ۱۰۸	گریگوراس ۸۹، ۹۶، ۱۲۳	۴۹۶، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۹
لادنه ۲۶۲	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۷۱	۵۲۱، ۵۲۵، ۵۷۲، ۵۷۶
لادیلاس ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۹	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۹۸، ۷۱۴	کستانین دراگز/دراگازس ۱۶۷،
۲۹۰، ۳۸۷، ۴۷۰، ۴۷۸	گریگوریوس ۵۰۰	۴۸۵، ۵۶۴، ۵۸۷، ۷۰۷
۴۸۰، ۴۸۷، ۴۸۸، ۵۱۵	گگاز ۱۷۴، ۵۶۶	کستانین کبیر ۵۰۴
۶۷۹، ۶۹۸	گلپهار ۴۹۰	کستانین یازدهم ۱۶۹، ۵۲۰
لادیلاس چهارم ۲۸۰، ۲۹۰	گل پاشا خاتون ۱۴۶	۵۶۴
	گنادیوس ۵۰۱، ۵۷۶	کوپرولوزاده احمد پاشا ۳۸
		کوتوروم (قوتوروم) بایزید ←

ساری ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۸۹، ۲۲۳، ۲۵۹، ۳۰۲، ۳۰۹، ۴۶۴، ۷۰۲، ۷۰۰	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۷۹، ۳۰۸، ۳۰۹، ۷۰۰، ۷۰۲ لایکو (لادیلاو) ۲۲۲ لطفی پاشا ۱۱۹، ۱۲۶، ۴۰۶، ۴۰۷، ۵۲۶، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۸، ۵۵۲، ۵۶۳، ۵۶۶، ۶۸۵، ۷۱۴ لیکا ۲۶۱ لوبو ۹۷، ۱۴۰ - ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۵۵، ۳۵۶ لودویک چهارم ۲۸۱ لودویک فون تالوتزی ۲۵۱ لورن (لورنزو) چلسی ۱۵۷، ۷۰۲ لورده دانو ۴۱۶، ۴۱۹، ۴۲۰، ۵۲۵، ۵۸۳ لوکاس نوتاراس ۴۵۱، ۴۵۵ لویی اول ← لایوش لویی پنجم ۶۹۸، ۷۰۰ لویی (کنت پلوا) ۳۸	۷۰۸ لادیلاس سوم ۴۸۰، ۴۸۰ لادیلاس یا گیلون پنجم ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۸ لازار ۱۹۶، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۷۹، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۵۱، ۳۵۳، ۴۶۷، ۴۹۶، ۵۴۱ لازار توارتکو ۲۹۵ لازارگر بلیانوویچ ۱۹۰، ۲۳۰، ۲۳۳ لازاروویچ ۲۳۲، ۲۴۲ لاکاناس ۴۴۳ لاکه دمونیا ۳۵۹ لاسکاریس ← تئودور لاسکاریس لاسکاریس لئونتاریوس ۴۳۰، ۵۳۲ لالاشاهین پاشا ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۳، ۳۴۶، ۳۳۷، ۴۰۲، ۵۹۱، ۵۹۹، ۶۶۵، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۸۴-۶۸۶، ۶۹۰، ۶۹۴ لالاشاهین بن عبدالمعین ۶۷۶ لالاشاهین بن عزالدین ۶۷۵ لالایش زاگانوس (زاغانوس) ← زاگانوس پاشا لالایورگوج پاشا ← یورگوج پاشا لامارش، کنت دو ۳۱۹ لامپروس ۱۴۱ لائودیه ۶۴ لائورنت چلسی ۲۶۹ لایوش/لودویک/لویی ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۴۶
مانوئل ۷۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۹۰، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۲۰-۳۲۲، ۳۴۱، ۳۵۴-۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۹-۳۷۱، ۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۰۲، ۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۱، ۴۶۰، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۹۰، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۸۵، ۶۵۶، ۷۰۲ مانوئل پالولوگ ۳۰۴ مانوئل دوم ۱۶۹، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۹ مانوئل سوم ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۵ مانوئل کومنین ۲ مادهری خاتون ۱۰ مبارزالدین اسحاق ۷۵، ۷۶ مبارزالدین بهرامشاه ۸ مبارزالدین محمدبیگ ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۳، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۰۱ مبارکشاه منطقی ۴۲۴	م ماتیا ۲۶۲ ماتیاس کورون ۲۸۲، ۲۹۰، ۳۷۱ ماتیو/ماتیاس ۱۵۵، ۱۷۳، ۱۸۰ مبارا ۱۱۰، ۲۲۵، ۲۳۳، ۴۹۳، ۵۴۱، ۵۵۵ مارادسپینا ۲۳۳ مارتن پنجم ۱۷۰، ۲۷۷، ۷۰۶، ۷۰۸ مارک کورتارو ۷۰۲ مارکو کرلیهویچ ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۵۸ مارکوفانیس ۴۴۳ مارکون آلپ ۱۱۹ ماریکا ۱۵۶ مارکی دو مونفرا ۳۸	لالاشاهین بن عبدالمعین ۶۷۶ لالاشاهین بن عزالدین ۶۷۵ لالایش زاگانوس (زاغانوس) ← زاگانوس پاشا لالایورگوج پاشا ← یورگوج پاشا لامارش، کنت دو ۳۱۹ لامپروس ۱۴۱ لائودیه ۶۴ لائورنت چلسی ۲۶۹ لایوش/لودویک/لویی ۱۵۷، ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۴۱، ۲۴۶

محمد هشتم ۷۰۷	۷۰۶	مته - مو - تون ۲۵۵
محمد هفتم ۷۰۳	محمد بیگ (متشه اوغلی) ۵۵ -	مجدالدین ابوبکر ۲۴
محمد یاوز ۵۴۷	۴۵۲، ۴۳۰، ۸۳، ۵۷	مجدالدین عیسی ۶۹۰
محمود ۳۲۶، ۴۴۵، ۵۳۷، ۵۷۱	محمد بیگ پسر معین الدین	مجدی ۷۱۴
۶۶۴، ۶۶۶، ۶۷۹	پروانه ۸۰	مجیرالدین امیرشاه ۱۹، ۲۰
محمود بن عمر چغینی (چگینی) ۶۴۴	محمد بیگ ← شمس الدین	محبی بیگ ۴۴۹
محمود بیگ ۵۲، ۳۰۳، ۳۴۵	محمد بیگ قرامان	محسن قیصری ۶۲۳
۴۴۶، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۵۳	محمد بیگ قرامانی ۱۵، ۱۶	محمد «رسول الله» (ص) ۱۴۵
۵۵۴، ۶۹۹	۴۶، ۴۷، ۵۹، ۳۹۳، ۴۰۴	۳۸۳
محمود بیگ (از آل مجید) ۵۳	۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۷	محمد ۳۴۳، ۳۸۸، ۴۷۲، ۴۷۵
محمود بیگ (امیر قرامان) ۴۴	۴۱۸، ۴۲۳، ۴۵۴، ۴۵۷	۴۸۲، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۵۷
محمود بیگ بن تاج الدین ۶۷۴	۵۲۳، ۵۲۴، ۶۶۹	۵۵۸، ۶۶۶، ۶۷۹
محمود پاشا ۸۵، ۹۷، ۵۰۷، ۵۱۸	محمد پاشا (قرامانی) ۳۸۵، ۵۰۸	محمد آغاپاشا ۶۸۲
محمود چلبی ۵۶، ۵۷، ۵۵۴	۶۶۵، ۶۷۶، ۷۱۴	محمد المستمک بالله هشتم
۶۶۱، ۶۶۳، ۶۷۰، ۶۷۱	محمد پسر ابن ملک ۶۳۶	۷۰۶، ۷۰۷
محمود حیرانی ۳۴۳	محمد پسر دوندار بیگ ۵۰	محمد بن بایزید ۳۸۳
محمود کاشغری ۱۱۵	محمد پنجم ۶۹۹، ۷۰۱	محمد بن حاج خلیل قونوی ۱۱۹
محمود نیشابوری ۷۱۵	محمد چلبی ← چلبی سلطان محمد	محمد بن سلیمان ۶۳۷
محمی الدین جمالی ۱۱۹	محمد چهارم ۶۹۹، ۷۰۱	محمد بن شیخ مصطفی ۶۳۷
محمی الدین عربی ۴۲۸	محمد دوم ← سلطان محمد فاتح	۶۴۶
محمی الدین نیکساری ۹۸	محمد دهم (الاحنف) ۷۰۷	محمد بن علی راوندی ۲۳
مختار پاشا (احمد) فریق ۵۸۷	محمد سینیوی ۹۸	محمد بن غازی ۲۲
۷۱۴	محمد (شاهزاده) ۳۳۷، ۳۷۴	محمد بن محمود (شیروانی) ۹۴
مراد ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۴۰، ۵۲۶	۴۹۰	۶۳۹
۵۳۷، ۵۵۸، ۵۷۱	محمد شریف پاشا ۷۰۹	محمد بن مرادخان ← سلطان محمد فاتح
مراد ارسلان بیگ ۶۵	محمد عارف ۷۱۴	محمد بن فرامرز ۴۷۶
مراد بن اورخان بن عثمان غازی	محمد گور شچی ۵۲۴، ۵۲۵	محمد بیگ ۹۱، ۹۳، ۲۰۰، ۳۰۳
← سلطان مراد اول	محمد محتسب زاده ۷۱۴	۳۳۹، ۳۵۷، ۳۷۳، ۴۰۷
مراد بیگ ۱۳۲، ۱۸۱، ۱۸۲	محمد متصر بالله ۷۰۷	۴۱۷، ۴۳۳، ۴۵۳، ۵۴۷
۳۵۴، ۴۴۷، ۵۳۶، ۵۵۷	محمد میخال اوغلی ← میخال اوغلی محمد بیگ	۵۵۷، ۶۵۸، ۶۷۵، ۶۸۱
مراد پاشا ۳۳۸، ۳۸۸، ۵۱۷، ۶۸۰	محمد میرزا پاشا ۸۷	۶۸۴، ۶۸۶، ۶۹۹، ۷۰۰
مراد خداوندگار ← سلطان مراد اول	محمد نشانچی ← محمد پاشا قرامانی	۷۰۱، ۷۰۵
مراد دوم ← سلطان مراد دوم	محمد نهم (صغیر) ۷۰۷	محمد بیگ از آل آیدین ← مبارز الدین محمد بیگ
مراد (شاهزاده) ۴۲۶، ۴۳۲	محمد نیشابوری ۳۷۶	محمد بیگ (امیر گل حصار) ۵۱
۴۳۳، ۵۳۳، ۶۷۵		محمد بیگ دوم ۴۷، ۴۸، ۷۰۵

معین الدین پروانه ۱۳ - ۱۶، ۲۵، ۸۰، ۴۴، ۳۱ مغیث الدین طغرل شاه ۳، ۴ مقریزی (تقی الدین احمد) ۹۷، ۳۷۸، ۳۷۶، ۳۵۹، ۳۵۸ ۷۱۴، ۴۱۰، ۴۰۹، ۴۰۷ مکرمین خلیل ینانچ ۱۱۹، ۱۲۲، ۱۹۷، ۳۵۷، ۳۷۷، ۳۸۲ ۷۱۵، ۷۱۲، ۵۲۹ ملاکمل بایوردی ۶۲۸ ملاخرینوس ۴۵۱، ۵۴۵ ملا خسرو (محمد بن فرامرز) ۴۷۶ ملا خطاب قراحصاری ۱۲۳ ملارستم قونوی ۱۹۱، ۶۰۶ ملافناری (محمد بن حمزه) ۶۲۳، ۶۲۳، ۶۳۴، ۶۳۹ ۶۴۲، ۶۷۰، ۶۸۴، ۶۸۶ ۷۱۱ ملاگورائی ۵۸۷ ملاولی ۴۹۲ مل (مال) خاتون ۱۱۳، ۱۲۳، ۶۸۴ ملخون خاتون ۱۰۷، ۱۲۳، ۶۸۴ ملک ۹۳، ۱۱۳، ۴۹۳ ملک (پسر عزالدین کیکاوس) ۱۷ ملک احمد بیگ ۴۲۳ ملک ارسلان ۸۷ ملک اشرف ۷ ملک اشرف ابوی ۴، ۵ ملک اشرف برسیگ ۵۴۸، ۵۷۱، ۷۰۷ ملک اشرف سیف الدین ینال ۵۸۵، ۵۸۷ ملک اشرف موسی ۶ ملک اشرف ناصر الدین (شعبان	۳۱۸، ۳۳۷، ۳۸۱، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۴۱-۴۳۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۵۳۰-۵۳۲، ۵۳۴-۵۴۲، ۵۴۴، ۵۵۱، ۵۵۹، ۶۳۵، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۶۱، ۶۶۹، ۶۷۴، ۶۷۸، ۶۸۳، ۶۹۲ مصطفی چلبی بزرگ ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰ مصطفی چلبی کوچک ۴۴۵ - ۴۴۷، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۸، ۴۶۰، ۵۴۲-۵۴۰، ۶۶۱، ۶۷۴ مصطفی (شاهزاده) ۳۶۸ مصطفی کاذب ← مصطفی چلبی مصطفی کمال پاشا ۶۷۶ مصلح الدین ۴۹۸، ۴۹۹ مصلح الدین موسی ۶۹۰ مظفر الدین اسحاق بیگ ۷۴، ۷۶ مظفر الدین دوله ۶۲، ۶۴ مظفر الدین علیشیر ۵۸، ۶۲ مظفر الدین علی شیرازی ۶۲۳ مظفر الدین محمود ۷۶ مظفر الدین مصطفی بیگ ۵۰، ۶۹۹ مظفر الدین یادلاق ارسلان (حسام الدین چوپان اوغلی) ۸۰، ۱۸ مظهرتن ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۸۰ معزالدین ابراهیم بن خضریگ (امیرکبیر) ۵۱ معن اوغلی ۶۲۸ معن اوغلی حسن ۶۲۷	مروت بیگ ۳۰۲، ۳۴۲، ۳۵۴ مریم مقدس ۱۸۷، ۲۷۹، ۵۰۹، ۶۷۳ مزید بیگ ۲۸۱، ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۶۸، ۵۴۳، ۵۵۲، ۶۶۹ مستعین بالله ۷۰۳ مستقیم زاده ۶۸۳ مستنصر بالله ۷ معود ← ملک معود معود بن احمد ۶۸ معود بیگ ۵۵ معود بیگ (از آل منته) ۵۷ معود اول ۲ معود پسر عزالدین کیکاوس ۱۷، ۱۸ معود دوم (سلطان) ← غیاث الدین معود دوم مسیح (ع) ۲۱۶، ۳۱۵، ۴۰۲، ۵۷۰ مصطفی ۳۴۳، ۳۸۸، ۴۰۱، ۵۳۷، ۵۷۱، ۶۷۹ مصطفی بن سیدی ۶۳۸ مصطفی بن محمد آنکارایی ۶۳۶ مصطفی بیگ ۳۳۹، ۳۴۹، ۳۵۷، ۴۱۸، ۴۹۳ مصطفی بیگ (از امرای عثمانی) ۵۱ مصطفی بیگ (پسر کمال الدین حسین) ۵۱ مصطفی بیگ مالفوج اوغلی ۳۳۰ مصطفی بیگ ← مظفر الدین مصطفی بیگ مصطفی پاشا ۵۳۶، ۵۷۸ مصطفی جنابی ۱۱۹، ۷۱۱ مصطفی چلبی ۱۶، ۵۶، ۷۰، ۷۱، ۸۴، ۹۲، ۹۴، ۱۶۴ - ۱۶۶، ۲۴۴، ۲۸۷، ۲۹۸
---	--	---

مولانا سان ۱۴۶	۵۴۹، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۸	ثانی ۳۷۴
مولوی ۶۳۱	۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۶۶	ملک الدین ۴۰۳
مؤمن بن مقبل (طیب) ۶۳۸	۵۶۷	ملک الظاهر ← ملک ظاهر
مومچیلو ۱۵۴	منصور ۶۷۱	برقوق
مہذب الدین علی ۱۱، ۱۰	منصور (پسر سلجوق قتلش) ۱	ملک بیگ ۱۱۴
میخالج ۲۱۶، ۳۶۹	منگوچک ۱	ملک خاتون بنت سلطان مراد
میخال (میخائیل) ۱۵۰، ۱۵۲	منیر آق تپہ ۱۹۶، ۲۱۵، ۷۰۹	بن اورخان بن عثمان غازی
۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۲۰	مورال ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۱ -	۴۵، ۴۶، ۹۳، ۱۱۴، ۲۹۱
۲۲۶، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۳	۱۷۴، ۱۹۸، ۲۰۱، ۲۰۲	۲۹۴
میخال ← میخال اوغلی محمد	۲۸۵	ملک دانشمند غازی ۷۶، ۷۹
بیگ	موروزوموس ۳۴	ملک سیاوش ۴۸، ۹۲
میخال آسن ۱۵۲، ۲۲۵، ۲۵۶	موزالون ۳۶، ۱۰۹، ۱۲۵	ملکشاه ۴۰۷
میخال اوغلی محمد بیگ ۱۷۰	موساکی (موساکیو) ۲۶۰، ۲۶۲	ملک صالح حاجی ۳۷۵
۱۷۱، ۲۲۶، ۲۴۴، ۲۴۵	موسی ۵۳۲، ۷۰۱	ملک ظاہر برقوق ۳۲، ۳۲۹
۲۴۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۹۵	موسی ازنیکی ۶۳۹	۳۶۴، ۴۲۴، ۶۴۲
۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۱۴	موسی بن مسعود ۶۳۸	ملک ظاہر بیبرس ۱۳، ۱۵، ۲۷
۴۱۵، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۹	موسی بیگ ۵۵، ۵۷، ۷۰، ۷۲	ملک ظاہر چقماق ۵۷۱، ۷۰۷
۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۴۸	۶۶۶، ۶۶۸، ۶۶۹، ۷۰۵	ملک ظاہر فرج ۷۰۳، ۷۰۴
۴۵۹، ۵۲۳، ۵۳۸، ۵۴۰	موسی چلبی ۶۰، ۷۰، ۸۴، ۱۶۳	ملک عادل ۹
۵۴۱، ۵۴۳، ۶۶۹، ۶۷۴	۱۶۴، ۲۰۴، ۲۳۳، ۲۴۳	ملک کامل ۷
۶۷۵، ۶۸۵، ۷۰۰	۲۷۱، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۳	ملک مسعود ۵
میخال اوغلی بخشی بیگ ۳۹۸	۳۸۱، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱	ملک مظفر ۷
میخال بیگ بن عزیز پاشا ۶۷۳	۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۱۴	ملک ناصر محمد ۱۹۷، ۲۰۴
میخال پالٹولوگ (پالٹولوگوس)	۴۱۵، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴	۶۹۷-۶۹۹
۱۷، ۳۶، ۳۹، ۱۴۹، ۱۵۷	۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۹	ملک مؤید شیخ ۴۵۳، ۷۰۴
۱۶۹، ۱۷۴، ۲۷۲	۴۴۲، ۴۶۷، ۵۲۳، ۵۲۴	۷۰۵
میخال ارم ۶۷۴	۵۲۹، ۵۳۰، ۵۹۶، ۶۴۴	منن توکو ۴۲۶، ۵۴۹
میخال غازی ۱۲۴	۶۵۱، ۶۵۶، ۶۷۴، ۶۸۶	منتاش بایل بوغا ناصری ۳۷۴
میخائیل نہم ۱۶۹	۶۹۱، ۶۹۲، ۷۰۵	۳۷۵
میرانشاد ۳۳۷	موسی خان ۶۹۹	منت بیگ ۳۳۸، ۳۳۹، ۴۲۳
میرچا ۲۴۲-۲۴۶، ۲۶۴، ۳۰۶	موسی قاضی زادہ رومی ۶۲۳	۵۲۷
۳۰۸، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۶۰	موسی مختار ۶۳۲	منتشہ (مؤسس آل منتشہ) «فتہ
۳۶۵، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۲۰	مولانا جلال الدین رومی ۸، ۲۳	بیگ» ۵۴، ۵۷
۴۲۳، ۵۴۹، ۵۵۰	۲۴، ۵۵، ۵۹	منتصر ۷۰۱
میرزا محمد سلطان ۳۳۴	مولانا حمزہ ۶۶۵	منجم پاشی ۶۲، ۶۳، ۶۶، ۷۷
میلاس غازی احمد ۵۴	مولانا حیدر ہراتی ۴۲۷، ۵۲۹	۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۳۷۶
میر میر اوغلی (مورتمان) ۳۹	مولانا سلیسان بن احمد ۶۸۴	۳۸۵، ۴۰۴، ۴۰۸، ۵۳۳

نورہ صوفی ۴۳، ۴۴، ۴۷ نہاد، م. ۷۱۳ نہاد سامی بنارلی ۶۴۵ نہال آتسز ۲۰۰، ۴۱۱، ۷۰۹ نہال ناجی ۱۱۵ نیازی بورسہ ای (بورسوی) ۶۳۷ نیکلا باریارو ۵۷۹ نیکلا پنجم ۲۸۸، ۵۰۰، ۷۰۸ نیکولا آلکساندر ۲۶۳ نیکولا دوگونا ۴۶۰ نیلوفر ۱۲۴، ۱۳۴، ۱۹۹	نجم الدین اسحاق بیگ ۵۰، ۵۱ ۶۹۹، ۹۳ نجم الدین دایہ ۸، ۲۴، ۶۳۹ نجم الدین قیرشہری ۱۰ نجیب عاصم محمد عارف ۷۱۴ نیمی ۶۳۱ نشانچی چلبی سلطان محمد ← چلبی سلطان محمد نشری ۵۲، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴ ۱۲۷ - ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱ ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۹۶ ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲ ۲۰۶، ۲۱۵، ۳۴۷، ۳۵۰ ۳۵۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۸۱ ۳۸۴، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۵۱ ۴۶۶، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹ ۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۵، ۵۵۰ ۵۵۳، ۵۶۵-۵۶۷، ۶۸۴ ۶۸۵، ۶۹۴، ۷۱۴ نصرت الدین احمد ۶۳، ۶۴ نصر الدین بیگ ذوالقدر اوغلی ۳۹۸ نصرت خضر ۷۱۶ نصیر الدین طوسی ۲۴، ۷۶ نصیری ۲۵ نظام الدین احمد (امیر عرض) ۲۴ نظام الدین احمد پاشا ۶۹۰ نظام الدین ارزنجانی ۲۳ نظام الدین شامی ۷۱۵ نظام الدین یاغی باسان ۲، ۷۶ نظام الملک ۲۴ نظمی زادہ ۴۰۰، ۷۰۹، ۷۱۵ نفیہ سلطان ۴۵، ۳۴۵ نقیب اوغلی ۶۲۷، ۶۲۸ نوتاراس (گرانڈوگ) ۵۰۱ نور الدین محمود ۳	۹۵، ۱۰۷، ۱۲۰، ۱۴۱ ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۸۶ ۴۰۵ - ۴۰۷، ۵۳۳، ۵۷۲ ۵۷۳، ۵۷۹، ۷۱۲ - ۷۱۴ میشل پالٹولوگ ← میخال پالٹولوگ (پالٹولوگوس) میشل اویلیئر ۲۹۹ میشل سینو ۷۰۴، ۷۰۵ میشل کابیلہ (کابیلوویچ) ۳۵۰، ۳۵۱ میشل کوپلیک ۳۵۱ میشل مورونی ۷۰۲ میکہ خاتون ۴۵ میگنوت ۵۵۹ میلوتن ۲۵۶ میلوتن ← میلوتن میلوش اوبراویچ ۳۵۱ میلوش نیکولا ۳۵۰ میلووا ۲۵۹ میلیترا ۲۳۱
و واتاس (واتاتس) ۷۸ واسیل دوم ۷۰۸ واسیل دومتروویچ ۷۰۳ واسیل دومتروویچ دوم ۷۰۴ - ۷۰۶ واسیل سوم ۷۰۸ واسیلیف ۲۵۶، ۴۶۱، ۵۷۷ ۵۸۴ ویرنر ← اورنوزیگ ویرنیز ← اورنوزیگ ولانکو ۲۵۲ ولاد ۲۴۳، ۲۴۶، ۵۵۰ ولادچیش ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۶۳ ولاد دراکول ۲۴۴ - ۲۴۶، ۲۶۳ ۲۶۴، ۴۷۸ ولاد شیطان ← ولاد دراکول ولادیسلاس ۲۵۲، ۴۶۸، ۴۶۹ ۴۷۳، ۷۰۰ ولادیسلاس یاگلون ۲۴۶ ولادیسلاس یاگلون پنجم ۷۰۲، ۷۰۵ ولادیسلا ۲۲۲، ۲۴۳ ولادیسلاو دوم ۲۴۶، ۲۶۳ ولادیسلاو (ولادیکو) ۲۶۳	ن ناصر ۱۹۷ ناصر الدین ارتقارسلان ۸ ناصر الدین برکیارق ← برکیارق ناصر الدین حسن ۹۵، ۶۹۸ ۶۹۹ ناصر الدین شعبان دوم ۷۰۱ ناصر الدین محمد بیگ ذوالقدر اوغلی ۳۲۷، ۳۹۲، ۴۸۹ ۴۹۰، ۵۵۰ نامید، م. ۵۷۴، ۵۸۰، ۵۸۳ ۵۸۶ نجاتی سلیم ۷۱۴ نجاتی لوغال ۳۷۷، ۷۱۴ نجم الدین ابوبکر رازی ← نجم الدین دایہ	

٢٩٦، ٣٢٣، ٣٣٩، ٣٤٨	هانری ششم ٧٠٨	ولادیسلاو بساراب ٢٤١، ٢٤٢
١٤٠٢، ١٤٠٧، ١٤٥٧، ١٤٥٨	هانری هفتم ٦٩٨	ولدشاه چلبی ٣٥٤
٦٧٤، ٦٧٥	هانس فون بورمان ٣٦٨	ولی الدین افندی ٧١٣
بخشی (پسر قراسی بیگ) ٧٧	هتوم (ختوم) ١٠	ونجلاس ٦٩٨، ٧٠٢، ٧٠٤
بخشی خان ٧٩	هرسک زاده احمد پاشا ٢٥٣	ونسلاس ← ونجلاس
یعقوب ٩٥، ٢٠٥، ٣٥١	ملاکو ١٣، ١٩، ٣٨، ٤٣، ٣٨٣	ووسیللاو ٢٥٦
یعقوب آجه ١٨٠، ١٩٧	ملتا ٢٢٩، ٣٧١	ووک ٢٣٣، ٢٥٩، ٣٩٥
یعقوب بن علی شیر اول ٥٨، ٦٢	همامی ٦٣١	ووکاش ٣٤٩
یعقوب بیگ ٨١، ٢٩٣، ٢٩٧	هنری دوبار بوسیکو ٣١٩	ووکاشین ٢٠٥، ٢٢٩ - ٢٣١
٣٢٣، ٣٣٥، ٣٥٢، ٣٨١	هوگ چهارم ٦٩٨، ٧٠٠	٢٣٥، ٢٤٢، ٢٦٠، ٢٦١
١٤٠٢، ١٤٠٤، ١٤٥٧، ١٤٥٨	هولوفیرا (لولوفر/نیلوفر) ١٢٤	ووک برانکوویچ ٣٠١
یعقوب بیگ دوم ٦٠ - ٦٢، ٩٤	هوند (خواند) «شهزاده» ٥٧١	ووکچیچ ٢٥٢
٢٩٩، ٣٠٢، ٣٠٣، ٦٦٥	هونیاد یانوش ← ژان هونیاد	وولک ٢٣٢
٧٠٣ - ٧٠٥ - ٧٠٧		وولک اوغلی ٢٣٢، ٢٣٥، ٣٨٠
یعقوب بیگ گرمیان اوغلی ٥٩	ی	٢٣٥، ٢٤٧، ٢٥١، ٥٥٤
٦١ - ٦٥، ٣٥٤، ٣٩١، ٤٠٢ -	یاغدی بیگ ٧٩	٥٥٥
٤٠٤، ٤١٥، ٤١٧، ٥٢٣	یاغی باسان ← نظام الدین یاغی	ویکو ٢٩٠
٦٣٠، ٦٧٨، ٦٩٩	باسان	ویرانی بابا ٦٣٣
یعقوب بیگ (منتشه اوغلی) ٥٤٦	بازجی اوغلی صلاح الدین ٦٣٧	ویکه کانگه لریوس ٤٧٧
یعقوب پاشا ١٦٢، ٢٩٢، ٣٠١	بازجی اوغلی علی ١٠٣، ١٠٤	ویلک اوغلی ← وولک اوغلی
٣٧٢	١١٣، ١٢٠، ٦٣٧	
یعقوب (پسر دولت خان) ٧٥	بازجی اوغلی محمد افندی	ه
یعقوب خان چلبی ← یعقوب	٦٣٠، ٦٣٥	هابیل ٤٥٥
بیگ دوم	بالوواج قاسم پاشا ٥٥٣	هارولد، دبلیو. وی. تمپرلی ٢٠٣
یعقوب (شاهزاده) ٣٠٢	یان (ژان) آسن ٢١٩	هامر ١٠٤، ١٢٥، ١٤١، ٢٠٤
یگیت بیگ ٤٤٨، ٥٦١	یان (ژان) «یوانیس» پالئولوگوس	٢٩٨، ٣٥٦، ٣٦٢، ٣٦٦
یگیت بیگ گوملواوغلی ٥٣٦	٧٠٢	٣٦٩، ٣٨٥، ٤٠٨، ٤٨٩
یگیت پاشا ٥٥٠	یان (ژان) «یوانیس» دوم ٦٩٨	٤٩١، ٥٣٣، ٥٣٦، ٥٣٨
یلدرم بایزید ← سلطان یلدرم	یان «یوانیس» کانتاکوزن ٧٠٠	٥٦٥ - ٥٦٩، ٥٧١، ٥٧٤
بایزید	یانکو ← ژان هونیاد	٥٧٧، ٥٧٨، ٥٨٤ - ٦٦٧
یلدزخان بُوزاؤق ٩٩، ١٠٠	یانی (یان/ژان) کاستریوتا ٤٨٥	٦٨٥، ٧١٥
١٠٢	٤٨٦	هانری ٣٥
یوآن ٣٤٨	یان (ژان) گرادنیکو ٧٠٠	هانری پنجم ٢٨٣، ٧٠٥، ٧٠٦
یوانیس ١٥٣ - ١٦١، ١٦٦	یاووز سلطان سلیم ٢٦٢، ٦٤٦	هانری چهارم ٢٨٣، ٣٣٩، ٧٠٤
١٦٧، ١٧١، ١٧٣ - ١٧٤	یحیی افندی ٦٤٦	٧٠٥
١٨٨، ١٩٨، ٢٢٢، ٢٦٩	یحیی بن محمد ٦٣٩	هانری دوم ٧٠٢
٢٨٨، ٣٠٤، ٣٢١ - ٣٢٣	یخشی بیگ ٧١، ٩٦، ١٩٤	هانری سوم ٧٠٤، ٧٠٥

یوسف ابوالحجاج دوم ۷۰۷	۴۴۴، ۴۵۱، ۴۷۷، ۴۸۵	۳۵۳ - ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۹
یوسف اول ۶۹۹	۵۶۵، ۵۷۶	۳۷۰، ۴۰۲، ۴۳۴، ۴۴۳
یوسف پاشا ۶۹۱	یونانیس هشتم ۱۶۹	۴۶۰، ۴۶۹، ۵۳۵، ۵۷۱
یوسف چلبی ۷۵	یورگا ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵	۵۷۲، ۶۵۹
یوسف سوم ۷۰۴، ۷۰۶	۲۰۶، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۳	یونانیس پالولوگوس ۷۴، ۱۷۲
یوسف ۵۷۶	۲۸۵، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۴۹	۱۷۹، ۲۵۶
یونس امره ۶۳۱	۳۵۰، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۰	یونانیس پنجم ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۹
یونس بن خلیل ۸۶	۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۷، ۳۹۰	۱۷۴، ۱۸۰، ۱۸۵، ۲۷۳
یونس بیگ (از آل حمید) ۴۹	۴۰۱، ۴۸۲، ۵۳۱، ۵۴۷	۲۷۷، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۶۲
۵۲، ۵۳	۵۷۸، ۵۸۶	۳۶۹، ۳۷۱
یونس بیگ امیراستانوس ۹۴	یورگوچ پاشا ۴۴۹، ۴۵۵ - ۴۵۷	یونانیس (دان اول) ۲۶۳
یوان ۲۳۶	۴۹۰، ۵۴۶، ۶۷۸	یونانیس رادول ۲۶۳
یوان آسن کومنوس ۲۳۶	یورگی ۲۳۳، ۴۶۶، ۴۷۰	یونانیس سوم ۷۰۰
یوان شیمان ۱۸۹، ۱۹۰	یورگی برانکوویچ ۴۱۱، ۴۷۲	یونانیس کانانوس ۵۴۱
	یوسف ۴۴۶، ۵۳۷، ۵۷۰، ۵۷۱	یونانیس (میرچا) ۲۶۳
	۶۶۹	یونانیس هشتم ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹

نام جاها

آق چاغلان ۳۴۴	آ	آبولوند (درياجه) ۴۴۰، ۵۳۷
آفجه چای ۴۶		۶۷۶
آفجه حصار (کرويا) ۲۵۹، ۳۸۶		آبی کريدون ۱۵۹
۵۷۲، ۵۶۷، ۵۶۶		آتالا ۷۳
آفجه شهر ۶۶		آترانوس ۱۳۲، ۱۴۰
آفجه قوجه ۱۰۷، ۱۳۱، ۱۳۲		آتن ۳۹، ۱۴۱، ۱۵۱، ۵۲۲
۱۴۰، ۱۴۱، ۶۵۵ - ۶۵۷		آخایی ۳۹، ۳۲۶، ۴۱۴، ۴۹۵
۶۸۲		۵۶۵، ۵۰۲
آق حصار ۷۳، ۱۱۱، ۱۱، ۱۲۶		آخوریونتری ۵۳۰
۵۷۰، ۵۴۶، ۲۱۶		آخیولی ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۰، ۲۲۲
آق داغ ۳۳۵		آذربایجان ۵، ۱۰، ۹۰، ۹۱
آق رای ۲، ۶، ۱۲، ۱۴، ۱۶		۱۱۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۳
۹۱، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۵۸		۵۲۸، ۵۲۷، ۳۸۹
۳۹۳		آرال ۲۱۹
آق شیر ۴۵، ۴۸، ۵۷، ۱۲۴		آرپا ۶۶
۱۹۳، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۳۹		آرده ← اردا
۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۸، ۴۱۷		آرکادی پولیس ۱۸۴
۴۱۸، ۴۶۵، ۴۷۲، ۴۹۲		آرگش ۲۴۲
۷۱۱		آرگوس ۳۲۴
آق یازی ۱۳۱		آرموتلو ۱۳۴
آکازیانی ۵۴۹		آسیا ۲۰۲، ۴۹۵، ۵۷۳
آکاو ۱۲۱		آسیای مرکزی ۲۳، ۳۳۳، ۳۸۳
آکرمان ۲۴۷		۶۳۵، ۶۲۲
آلاجه حصار ← الاجه حصار		آغاج دیزی ۵۲۹
آلبانی ۱۸۳، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۷		آق بابا ۳۷۰
۲۲۳، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰		آق تکه (آق تکیه) ۸۴
۲۳۳ - ۲۴۰، ۲۵۸ - ۲۶۰		
۲۶۲، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۹۵		
۲۹۸، ۳۱۳، ۳۳۷، ۳۵۳		
۴۲۳، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۸۵		
۴۸۷، ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۱۲		
۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۷		
آلپاگوت (روستا) ۶۷۵		
آلتون اردو ۷، ۸۰، ۲۴۶، ۳۲۹		
آلتون آوا ← ایازمند		
آلتوناش ۱۷، ۳۸۱		
آلتی مرمر ۵۰۴		
آلمان ۳، ۱۷۳، ۲۵۲، ۲۷۶		
۲۸۰-۲۸۲، ۲۸۸، ۳۱۴		
۴۲۰، ۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۷ -		
۴۶۹، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۸۸		
۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۷۶		
۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴ -		
۷۰۶، ۷۰۸		
آلنجق ۳۴۰		
الیوس ۱۱۰، ۶۷۶		
آماسیا (آماسیه) ۲، ۹، ۱۰، ۲۵		
۹۱، ۱۱۷، ۳۱۱-۳۱۳		
۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۷، ۳۳۸		
۳۴۱، ۳۶۳، ۳۷۹، ۳۸۳		
۳۸۸-۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴		
۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۶، ۴۲۲		
۴۳۲، ۴۳۸، ۴۵۶، ۴۵۷		
۴۷۲، ۴۹۰، ۵۲۶، ۵۵۷		

۵۷۰، ۵۷۲، ۵۹۲، ۶۰۰	۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۷	۵۵۸، ۵۹۴-۵۹۲، ۶۳۴
۶۰۷، ۶۲۹، ۶۳۴، ۶۳۷	۵۲۷، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۲	۶۴۱، ۶۴۲، ۶۵۷، ۶۵۸
۶۶۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰	۵۴۷، ۵۵۵، ۵۵۳، ۵۴۷	۶۶۱، ۶۶۹، ۶۷۸، ۶۹۲
۶۶۹، ۶۸۶، ۶۹۰، ۷۰۹	۵۵۹-۵۶۱، ۵۶۴، ۵۷۸	آماصره (۲۷۳، ۴۳۸)
۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۵	۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۹	آمد ۵۸، ۶۰، ۱۱۸، ۶۶۷
آوجی لر ۵۱۳	۶۰۱، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۰۸	آناتولی ۱، ۲، ۲۹، ۳۳-۳۶، ۳۸
آولونیا (۲۲۷، ۲۳۴-۲۳۷، ۲۳۹)	۶۱۱، ۶۲۵، ۶۲۷، ۶۳۱	۴۱-۴۶، ۴۸-۵۲، ۵۶-۵۷
۲۶۰، ۲۶۲، ۴۷۷، ۵۲۷	۶۳۳-۶۳۶، ۶۴۵، ۶۴۹	۵۸-۶۴، ۶۹، ۷۱، ۷۷-۷۳
آوینیون (۲۷۶، ۲۸۸، ۳۶۴)	۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۱، ۶۶۹	۷۹-۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۰، ۹۲
آیاماورا ۲۶۸	۶۷۷، ۶۷۸، ۶۹۷	۹۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷
آیان گولی (عیان گولی) ۱۳۱	آناتولی حصار (۲۵۹، ۳۲۲)	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۵-۱۱۸
آییدوس (۱۳۲، ۱۹۶، ۲۲۰)	۳۴۰، ۳۴۷، ۳۸۹، ۴۳۶	۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۲
۲۲۳، ۲۵۶	۴۷۹، ۴۸۲، ۴۹۵، ۴۹۸	۱۳۴-۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴
آیدین ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۵۴، ۶۵	۵۳۶، ۵۷۳	۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۹
۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۵	آناتولی شرقی (پسین) ۱۲۱	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۷
۸۶، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹۱	آناتولی قواغی (۳۹۷، ۴۰۸)	۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴
۲۷۰، ۲۹۸، ۳۰۲-۳۰۴	آناخور ۱۳۴	۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶
۳۱۰، ۳۱۱، ۳۳۷، ۳۴۳	آنالجه ۶۰	۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵
۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵	آنتیوخ ۴، ۳۱، ۳۳، ۳۵، ۳۸	۲۳۹، ۲۴۲، ۲۵۳، ۲۵۷
۳۶۰، ۳۹۲، ۴۱۳، ۴۱۶	آندروس ۴۱۸، ۴۱۹، ۵۲۴	۲۵۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳
۴۱۸، ۴۲۴، ۴۵۲، ۵۲۷	آندریا ۲۰۰	۲۷۶، ۲۹۱-۲۹۴، ۲۹۶
۵۲۹، ۵۴۶، ۵۹۴، ۶۳۳	آنقوره ← آنکارا	۲۹۸، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴
۶۵۱، ۷۰۳	آنکارا ۲، ۴، ۲۴، ۲۵، ۵۲، ۵۶	۳۰۶، ۳۰۹-۳۱۳، ۳۱۵
آیدین جق (ادینجیق) ۷۷، ۱۸۸	۶۱، ۶۹، ۷۵، ۸۳، ۸۵، ۹۱	۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۴-۳۲۶
۱۹۷	۱۰۴-۱۰۶، ۱۱۹، ۱۲۰	۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۴
آیناروز (اینهروز - عینهروز)	۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۲، ۱۶۴	۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸
۱۵۱، ۴۳۵	۱۶۵، ۱۸۲، ۱۹۸، ۲۰۲	۳۴۹، ۳۵۵-۳۵۷، ۳۶۰
آینهجق ۹۷	۲۰۴، ۲۳۲، ۲۴۳، ۲۵۹	۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲
آینهلی ۹۷	۲۹۱، ۲۹۲، ۳۱۲، ۳۲۵	۳۷۳، ۳۷۷، ۳۸۱، ۳۸۳
آیواجق ← توزلا	۳۳۴-۳۳۶، ۳۴۳، ۳۴۴	۳۹۰-۳۹۲، ۳۹۴-۳۹۶
آیوالیق ۵۷۹	۳۴۸، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۷۰	۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵
آیوس رومانوس ۵۰۸	۳۷۴، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۳	۴۰۸، ۴۱۳-۴۱۶، ۴۲۱
آئولی ۵۴۹	۳۸۶، ۳۸۷، ۳۹۵، ۴۰۲	۴۲۳-۴۲۷، ۴۲۹، ۴۳۱
آئیئوس تئودوروس ۵۱۳	۴۰۵، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۱	۴۳۳، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۱
	۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۵۲	۴۴۴-۴۴۶، ۴۴۹-۴۵۳
	۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۹، ۴۶۳	۴۶۱، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۵
	۴۶۴، ۴۷۲، ۴۸۳، ۵۳۰	۴۷۶، ۴۷۹-۴۸۳، ۴۹۲
الف		
ایسلا (ایسالا) ۶۱، ۱۸۴، ۱۹۱		

۱۶۲، ۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۵	۵۳۶-۵۳۴، ۵۲۵، ۵۲۲	۶۷۲، ۶۶۶، ۳۰۳
۱۸۷، ۱۸۰، ۱۶۶، ۱۶۵	۵۵۲-۵۵۰، ۵۴۲، ۵۳۹	اپیلی (اپیلی)، ۷۲، ۷۱، ۴۵۳
۲۲۱، ۲۰۹، ۱۹۴-۱۹۲	۵۶۳، ۵۶۰، ۵۵۸-۵۵۶	۶۷۸
۲۵۳، ۲۴۱، ۲۳۵، ۲۳۳	۵۷۵، ۵۷۱، ۵۶۹، ۵۶۴	اپیر ۳۹، ۱۸۳، ۱۹۴، ۲۲۹
۲۷۶، ۲۷۵، ۲۶۹، ۲۶۷	۶۰۰، ۵۹۶، ۵۹۴، ۵۹۳	۲۵۸، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۳۴
۳۷۰، ۳۲۱، ۳۰۰، ۲۸۲	۶۴۲، ۶۴۱، ۶۳۴، ۶۲۹	۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۸، ۴۶۲
۴۳۷، ۴۸۹، ۴۸۷، ۴۷۱	۶۵۷، ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۱	۵۴۹
۵۷۳، ۴۹۵، ۴۶۹، ۴۶۱	۶۸۳، ۶۷۸، ۶۷۲، ۶۶۶	اپواتس ۴۹۵
۷۰۹، ۶۲۲	۶۹۲	اتریش ۷۰۸، ۲۸۸
ازبوس ۴۳۵	ادینجیق ۱۳۵	اتولیا ۴۶۰، ۲۵۸، ۳۹
ازمیت ۴۳، ۷۴، ۱۰۷، ۱۱۰	اراج ۸۲، ۹۸	اتیه ۶۶
۱۳۴، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۲۶	ارتق ۵	اجه آباد ۵۳۹
۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۲، ۱۴۰	اردا (آرده) ۶۴۸	اجه اواسی ۵۳۸، ۵۳۹
۴۳۲، ۴۳۱، ۴۲۱، ۴۲۱	آرذک ۱۳۵	اختمان ۱۸۸، ۲۹۷
۶۵۶، ۵۹۴، ۶۵۵، ۶۵۶	اردل ۴۸۷، ۴۸۶، ۲۴۳، ۲۲۲	آخری ۷۰، ۱۹۴، ۲۲۶، ۲۳۵
ازمیر ۵۵-۶۶، ۶۸، ۷۱، ۸۳-۸۹	اردو ۴۵۷، ۴۵۷، ۵۴۷	۲۳۹، ۳۹۹، ۴۰۵
۲۷۳، ۱۶۳، ۱۵۳، ۹۶	ارزروم ۳، ۶، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۵	۴۱۶
۳۰۴، ۳۰۳، ۲۸۸، ۲۷۶	۲۹، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۳۰	اخلاط ۶، ۷، ۲۹
۴۰۰، ۳۸۳، ۳۴۲-۳۴۰	۵۲۸	ادرمیت ۱۳۵، ۶۱۱
۶۱۱، ۴۲۶-۴۲۴، ۴۱۶	ارزنجان ۶، ۱۲، ۱۷، ۲۴، ۲۹	ادرمید ۷۷
۶۳۳	۹۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۳۳۰	ادرنه ۱۶، ۳۵، ۶۱، ۶۸، ۷۱
ارزنیق - ازینک	۳۳۲، ۳۴۰، ۳۵۷، ۳۷۶	۱۵۰، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۶
ازینک ۱، ۲، ۴، ۱۰، ۱۱، ۱۷	۳۷۷، ۳۸۰، ۴۲۳، ۵۴۳	۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۱
۹۴، ۴۳، ۳۸، ۳۶-۳۳	۵۹۲	۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۸
۱۱۴، ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۷	ارقوش ۳۰۶	۲۰۱-۲۰۴، ۲۱۶، ۲۲۰
۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۱، ۱۲۰	ارگش ۲۶۳	۲۳۸، ۲۴۴، ۲۶۴، ۲۷۸
۱۴۲-۱۳۲، ۱۳۹، ۱۳۴	آرگلی ۳۴، ۴۹۵	۲۹۰، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۶
۲۱۶، ۱۶۵، ۱۵۲، ۱۴۴	آرگنه ۴۸۰، ۶۴۸	۳۴۴، ۳۸۹-۳۹۲، ۳۹۴
۳۹۱، ۳۴۷، ۲۹۳، ۲۱۹	ارگیری ۱۸۳، ۲۳۶	۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۰۵
۴۴۴، ۴۲۸، ۴۲۵، ۴۱۵	ارمناک ۱۶، ۴۳، ۴۴، ۲۹۱	۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۴، ۴۲۴
۶۲۴، ۶۰۰، ۵۴۲، ۴۴۷	۴۹۲، ۴۲۶	۴۲۵، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۳
۶۴۱، ۶۳۵، ۶۳۰، ۶۲۵	ارمنستان ۴۴	۴۳۵، ۴۳۹، ۴۵۰، ۴۵۱
۶۷۴، ۶۶۳، ۶۶۱-۶۵۹	ارمنی بازاری ۱۱۲، ۱۳۱، ۶۵۶	۴۵۸، ۴۶۱، ۴۶۳-۴۶۸
ازینه ۶۶، ۷۷	ارمنی دربندی ۱۰۵، ۱۲۰	۴۷۰-۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۲
ازینه ۵۶۴	۴۷۰	۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳
اسپارتا ۳۳، ۳۹، ۴۹، ۱۱۸	ارمنی کویی ۶۷۳	۴۹۶-۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۵
۳۲۴، ۱۹۳، ۱۶۵، ۱۶۲	اروپا ۳۴، ۳۹، ۹۵، ۱۳۵، ۱۵۰	۵۰۶، ۵۱۴، ۵۱۸، ۵۱۹

اصفهان ۲۰، ۱۲۹	استانوس ۵۲، ۵۳، ۴۵۳	۳۷۱، ۵۹۴، ۶۸۰
آغریذر (آگریذر) ۴۹، ۵۰، ۵۱	استانیشا ۲۴۱	اسپانیا ۵۰۵، ۵۰۸، ۶۹۸
۹۳، ۱۴۵، ۲۹۳، ۳۴۲	استرومجه ۲۲۷، ۲۵۷	۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۶
۳۴۸، ۶۹۹	استرومه ۲۳، ۲۲۷، ۲۳۰، ۴۰۱	۷۰۸
آغری قپو ← ایری قپو	۴۵۱	اسپرو ۱۸۳
آغری گوز (ایری گوز) ۵۸	استریمون ۴۵۱	استانبول ۴، ۱۱، ۱۷، ۳۳-۳۶
افلاق ۱۸۳، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۲۰	استودیو (قلعه) ۵۰۷	۳۸، ۳۹، ۴۲، ۶۷، ۶۸، ۸۶
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۱-۲۴۷	اسراییل ۴۲۴	۱۰۷، ۱۱۰، ۱۲۹، ۱۳۲
۲۵۷، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۹۵	اسعد افندی (کتابخانه) ۳۶۳	۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۴
۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷	اسکاتلند ۲۷۶، ۳۱۴، ۶۹۸	۱۴۹-۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷
۳۱۱، ۳۱۴-۳۱۵، ۳۱۸	۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۶	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۸
۳۱۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۲	۷۰۸	۱۷۲-۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۴
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۹۴	اسکدار ۱۳۲، ۱۵۴، ۱۷۲	۱۸۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۶
۳۹۵، ۴۰۵، ۴۰۹، ۴۲۰	۲۸۷، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۳۱	۲۱۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۳
۴۲۵، ۴۲۹-۴۳۱، ۴۳۵	۴۷۸، ۴۹۷، ۶۵۶	۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴، ۲۵۵
۴۴۲، ۴۵۰، ۴۶۲، ۴۶۳	اسکفیر ۵۴۷	۲۵۶، ۲۶۸، ۲۷۱-۲۷۵
۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳	اسکلیب ۱۱۸، ۳۱۲، ۳۸۴	۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳
۴۷۷-۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۶	اسکندر بغازی ۳۷۱	۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۴
۴۸۹، ۴۹۳، ۵۲۵، ۵۲۶	اسکندریه ۵۵، ۷۴، ۲۳۵، ۲۶۷	۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰-۳۲۴
۵۳۱، ۵۳۲، ۵۴۹-۵۵۳	۲۶۸، ۳۴۷	۳۳۴، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۳
۵۵۶، ۵۷۵، ۶۶۶، ۶۶۷	اسکوب ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹	۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲
افلانی ۸۰	۲۳۶، ۲۶۴، ۲۹۷، ۳۰۱	۳۸۳، ۳۸۹، ۳۹۱، ۳۹۵
آفن ۴۶۹	۳۰۲، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۷۲	۳۹۷، ۴۰۱-۴۰۳، ۴۰۶
افسوس (سلجوق) ۸۹	۴۸۵، ۵۵۰، ۵۵۲، ۶۷۹	۴۱۰، ۴۱۳-۴۱۹، ۴۲۰
افیون قراحصار (قراصاحب	اسکی بستان ۴۳۲	۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۶
حصار) ۱۶، ۲۵، ۳۳، ۵۹	اسکی جامع ۴۳۱	۴۳۷، ۴۴۳-۴۴۵، ۴۷۷
۶۲، ۶۴، ۹۰، ۱۱۸، ۶۷۸	اسکی زاگرا (زغره/زاگرای	۴۷۹، ۴۸۳، ۴۹۴-۵۱۱
اگرامیلیون (اکامیلیون) ۴۸۴	قدیم) ۲۲۳	۵۱۷، ۵۱۹-۵۲۳، ۵۲۵
۵۶۵	اسکی شهر ۳۳، ۴۳، ۱۰۷ -	۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۴-۵۳۶
الاجه حصار (مسجد) ۳۵۹	۱۰۹، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۹۹	۵۴۱-۵۴۳، ۵۴۸، ۵۴۹
۳۷۰، ۳۹۳، ۴۶۵، ۴۶۶	۳۹۲، ۴۱۴، ۵۹۴، ۶۶۴	۵۵۹، ۵۶۵، ۵۷۱-۵۷۳
الاشهر (فیلاولیا) ۳۱، ۵۸، ۶۶	۶۸۳	۵۷۵-۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۴
۶۹، ۷۳، ۱۶۱، ۳۰۴، ۳۵۵	اسلمیه ۲۵۶	۵۸۷، ۵۹۴، ۶۰۰، ۶۱۱
۳۵۶، ۳۶۱	اشتب ۲۲۶، ۲۵۷، ۶۷۷	۶۱۴، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۵۷
البستان ۳، ۱۵، ۳۲۸، ۴۹۰	اشکومبی ۲۳۴	۶۶۷، ۶۷۴، ۶۸۹، ۶۹۱
۶۶۶	اشکینجیلی ۶۵۳	۶۹۳، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۲
آلبسن (یاسانیا) ۲۳۵، ۲۶۰	اشمه ۵۸	۷۱۵

۵۲۱، ۵۲۰، ۵۱۷، ۵۰۴	اوربان مجاری ۴۹۹	۲۷۰
۵۸۴، ۵۷۷، ۵۴۶، ۵۲۴	اورتاقچی ۶۶	الجزایر ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱
۷۱۳، ۷۰۹، ۶۷۷، ۵۸۷	اورسوا ۳۱۵، ۳۱۶، ۴۵۸، ۴۷۸	۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷
ایاقو ۵۰۴	اورفه ۸، ۲۲	الجزیره (جزایر) ۳۳۳
ایامانی ۵۷۰	اورلا ۲، ۶۶، ۴۲۵	الکسیوس ۵۱۹
ایایانی استودیون ۴۰۲	اوروج ۴۵۷	المپوس (کشیش داغ/اولوداغ) ۸۹
ایبار ۲۳۰	اوزون کوپرو ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۸	الیاس بیگ (مسجد) ۵۶، ۸۸
ایسالا ← اسپالا	اوزی ← سیلیتره	الیپوندوس (هلیپونت داردانل)
اییک ۲۲۷، ۲۳۴	اوشاق ۶۲۸	۸۹
ایستالیا ۶، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۷۳	اولاخ ← افلاق	امانیا ۴۸۵
۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۲	اولگون ۲۳۹	امید (آمید) ← آمید
۳۶۲، ۴۳۸، ۴۶۰، ۵۰۸	اولوداغ ۶۸۵	امونا ۲۵۶
۵۷۶، ۶۵۲	اولوباد ۹۶، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۵	امیری (کتابخانه) ۲۱۶
ایت بورنی ۱۰۷	۱۴۴، ۱۶۵، ۳۵۳، ۳۹۱	امینه بالکان ۲۲۰
ایجل ۲۹، ۳۲۶، ۴۱۸	۴۰۳ - ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۵۲	امینه بورنی ۲۵۶
ایدوس ۱۸۹	۵۱۸، ۶۶۹، ۶۷۴، ۶۸۶	انحصار ۶۷۳
ایران ۵، ۱۵، ۲۲، ۳۲، ۱۱۷	الوبورلی ۳، ۳۴۲	اندلس ۶۲۱
۱۲۴، ۲۶۹، ۳۸۹، ۴۲۳	اولو جامع «بورسه» (کتابخانه و	اینز ۱۷، ۲۸، ۳۹، ۹۷، ۱۸۳
۵۲۷، ۵۲۸، ۶۲۲، ۶۲۳	مسجد) ۳۴۴، ۴۲۸، ۶۸۶	۱۸۵
۶۳۵	اولوداغ ۶۳۲، ۶۸۵	انطاکیه (انتیوخیا) ۶، ۸۹
آبری بُوز (آغری بُوز) ۶۶، ۱۵۸	اون قبیانی ۵۱۸	انطالیه ۴ - ۶، ۱۳، ۲۵، ۲۹، ۴۹
۲۲۸، ۲۶۷، ۲۷۰، ۳۱۳	اونقوروس ← اونگروس	۵۰، ۵۲، ۵۳، ۳۰۴، ۴۱۳
۴۱۹، ۵۴۹	اونگروس (هنگری) ۳۶۴	۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷
ایری قپو ۵۱۴	۳۶۶، ۵۵۴	۵۹۴، ۶۳۳، ۶۹۹، ۷۰۱
ایزدین ۴۵۱	اویاجالی ۹۸	انگلستان ۲۶۷، ۲۷۶، ۲۸۲
ایزلادی (ایسلادی) ۲۸۱، ۴۷۱	اویاجالی آراج ۹۸	۲۸۳، ۳۳۹، ۳۶۴، ۴۳۸
۴۷۲، ۵۱۶، ۵۵۳، ۵۵۴	اویناش ۶۳	۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴ -
۵۶۱، ۵۶۶، ۶۷۹	آیارومانوس ۵۰۶	۷۰۸، ۷۰۶
ایستریا ۲۶۷، ۴۲۱	ایازمند (آلتون آوا) ۷۷	انگیز (کلیا گوی) ۵۸
ایسکجه ۱۵۴، ۱۹۰	ایاسلوغ (ایاسلوغ/سلجوق) ۵۹	اوتلق بلی ۵۲۸، ۶۸۰
ایشکودرا ۱۹۴، ۲۳۴، ۲۳۶	۶۶، ۷۲ - ۸۸، ۳۰۳	اوتلق حصاری ۴۱۷، ۴۵۴
۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۸، ۲۵۹	۳۹۴، ۴۱۶، ۴۰۵، ۴۲۶	اوتلق گویین ۴۷۲
۲۶۰، ۲۶۱، ۳۴۷	۶۵۱، ۶۶۰	اوج شرفه لی (مسجد) ۴۹۰
ایشیک ۶۳۳	ایاسلوغ ← ایاسلوغ	اودگوکلک (اودکوغلوک) ۱۹۷
ایشیکلی ۵۸، ۶۳۳، ۶۷۷	ایاصوفیه ۲۲، ۹۴، ۱۲۰، ۱۲۷	اودکیسا ۲۵۷
ایلغاز (ایلگاز) ۸۳	۱۳۴، ۱۴۵، ۲۰۴، ۲۱۶	اودون (دروازه) ۵۱۹
ایلغازداغی ۴۲۲	۴۱۰، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳	اودیرا ۱۷۳

۵۷۳، ۴۹۵، ۴۱۹	۳۸۸، ۳۸۷، ۳۲۳، ۳۰۹	ایلگین ۴۹۲
بسفازگتن ۴۹۶، ۴۹۸ - ۴۹۹	۴۲۷، ۴۰۵، ۳۹۸، ۳۹۵	ایلوداغی ۲۲۷
۵۱۲، ۵۰۲، ۵۰۰	۴۷۴، ۴۷۰، ۴۶۹، ۴۶۲	ایلیجه ۷۳
بغداد ۳۲۹ - ۳۳۱، ۵۲۷، ۵۳۰	۴۷۶، ۴۹۴، ۵۱۶، ۵۷۱	ایمرالی ۱۲۵، ۶۸۶
۶۹۹، ۶۴۵	۶۰۸، ۶۰۵، ۵۹۲	اینجه گیز (اینجه قز) ۱۹۱، ۲۱۰، ۴۱۸، ۴۰۹، ۴۰۸، ۳۹۷
بقلان ۵۸	بالیامولی ۶۶	۵۲۴، ۴۱۹
بلخ ۳۲۸	بالیق بازار ۴۰۳، ۵۰۳	اینه (عینه) ۳۸۸
بلیزیک ۳۱۴، ۴۶۹	بالیکسیر ۶۶، ۷۸-۷۶، ۹۶	اینه بختی ۶۶۳
بلغار/بلغارستان ۳۵، ۳۸، ۱۵۲	۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۸، ۲۰۵	اینه گول ۸۵، ۱۰۸، ۱۰۹
۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۱	۲۰۹، ۲۹۷، ۳۴۴، ۳۸۸ -	۴۰۱، ۱۲۰
۱۷۴، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۸۷	۳۹۰، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۸۳	ایوان سرای (سینه گین) ۵۰۳
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳	۵۹۴، ۶۴۲	۵۱۳، ۵۰۶
۱۹۸، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۳	بالیه باردا ۴۸۴	ایوریندی ۷۷
۲۱۶، ۲۱۹ - ۲۲۱، ۲۲۳	بانات ۲۴۷	ائولیا ۶۶، ۷۷
۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۴۳	باناز ۵۸	ائولوس ۸۹
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۵ - ۲۵۸	باوریا (باوریا) ۲۸۱، ۶۹۸	ایونیا ۶۵، ۸۹
۲۷۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۹	بایورد ۲۹۳	ایوه ۳۲۲
۳۱۰، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۶	بایرام پاشادردسی ۵۰۴، ۵۰۹	
۳۴۷، ۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۶	۵۱۴	
۳۹۸، ۴۱۷، ۴۶۹، ۴۷۰	بایراملی (بیرملی) ۶۶	ب
۴۷۶، ۵۸۱، ۵۹۲، ۶۹۸	بایرامیچ ۷۷	باباسکی ۱۸۵
بلگراد (بلگراد آلبانی/برات)	بایندر ۶۶	باش کلنه ۷۷
۲۳۴، ۲۹۰، ۳۱۵، ۴۶۷	بچین ۵۴ - ۵۶، ۵۸	بافائون ۱۰۹
۴۶۸، ۵۲۶، ۵۵۲	بخارا ۲۴، ۶۲۲	بافرا ۸۳، ۸۴، ۳۲۷، ۴۳۲
بن ۹۵، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۴۵	بخارست ۲۶۳، ۲۹۰	باکتر کوره سی ۸۳، ۸۴، ۹۸، ۴۲۲
۱۷۳، ۲۸۸، ۳۵۱، ۳۵۲	بندوی چارداغ ۵۶، ۶۸۰	۴۴۷، ۵۲۵
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹ - ۳۶۲	برات ۲۳۶، ۲۶۰	بال ۲۸۲، ۴۶۳
۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۰	براشوو (براشوف) ۲۴۳	بالات (پلاتیا/بالا ط) ۴۶، ۵۶
۳۷۲، ۳۸۱، ۴۰۱، ۴۰۲	برامه ۳۰۳	۶۶، ۸۸، ۳۰۳
۴۰۴ - ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۴	برجینلی (خسرو پاشا) ۶۳	بالانجیق ۱۱۱
۵۲۳ - ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۱ -	برگمه ۷۷، ۷۸، ۹۶، ۱۳۵، ۱۱۱	بالکان ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۹
۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۰ - ۵۴۲	۶۳۹، ۶۴۷، ۶۷۸	۱۸۰، ۱۸۱ - ۱۸۶، ۱۸۸
۵۴۴ - ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۵۹	برهانیه ۷۷	۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۵
۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۴، ۵۶۵	بشاراب ۲۵۶، ۲۶۳	۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۹، ۲۱۱ -
۵۷۰ - ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۱	بش تپه (بش دبه) ۵۴۴	۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹
۵۸۳ - ۵۸۶، ۶۶۷، ۶۸۳	بغازایچی (بوسفور) ۱۵۳، ۱۶۴	۲۲۲ - ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷
۶۸۵، ۶۸۷، ۷۱۲ - ۷۱۴	۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۰، ۳۷۱	۲۷۹، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸

۵۱۱، ۵۰۸، ۵۰۷، ۳۲۱	بورلو (بورلی) ۱۷، ۱۲، ۴۹	بنیان ۲۷
۵۸۲، ۵۱۲	بورله ۱۹۰	بودروم ۴۱۷
بسی پازاری (بیگ پازاری) ۳۹۱	بوز اویوق ۵۴	بودین ۴۶۹
۵۵۵، ۴۷۲، ۴۱۸، ۴۱۳	بوزجه آدا (بوزجاده/بوزجه	بورتو ۶۶۴
۶۷۲	اوطشه) ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶	بوردر ۱۱۸، ۵۱
بسی تینیا ۳۶-۳۸، ۱۰۷، ۱۱۰	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۹۲	بورسه (بورسا) ۳۵، ۴۳، ۴۶
۱۳۴، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۱۱	۴۱۹، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۵۶	۵۲، ۷۸، ۱۰۷، ۱۰۹
۳۵۹، ۱۹۸	بوزدوغان ۶۶	۱۱۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹
بیرگی ۵۹، ۶۶، ۶۷، ۶۹، ۷۲	بوزقیرچایی ۳۵۶، ۴۶۵	۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶
۹۶، ۸۸	بوسفور ← بغازایچی	۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶
بیزانس سفارایی (بیزانس	بوسنه ← بوسنی	۱۵۲، ۱۶۱، ۱۷۴، ۱۸۱
میکارایی) ۵۰۳	بوسنی ۱۸۳، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳	۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۹
بیزانس ۱-۵، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۱	۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷	۲۰۰، ۲۰۳، ۲۵۷، ۲۸۷
۶۷، ۵۹، ۵۴، ۴۲، ۳۸، ۳۷	۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۷	۲۹۲-۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۱
۸۰، ۷۸، ۷۴، ۷۳، ۷۱	۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۶۷	۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۱، ۳۲۰
۱۰۹-۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۶	۲۶۹، ۲۹۲، ۲۹۵، ۲۹۸	۳۲۵-۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۹
۱۳۱-۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۹	۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹	۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۵۱
۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲	۳۱۳، ۳۴۷، ۳۵۰، ۴۲۱	۳۵۵، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۸۳
۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۹، ۱۷۴	۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۲، ۶۷۷	۳۸۸-۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶
۱۸۰، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸	بسوخلان (بغدان) ۲۱۶، ۲۲۱	۴۰۸-۴۱۱، ۴۱۴، ۴۱۶
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۱۰	۲۲۹، ۲۴۱، ۲۴۶، ۲۴۷	۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۳۲
۲۱۲، ۲۲۰، ۲۲۵-۲۲۸	۴۶۳	۴۳۷-۴۴۰، ۴۴۶-۴۴۹
۲۳۴، ۲۵۵، ۲۶۷، ۲۶۹	بولایر ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۷	۴۴۸، ۴۵۰، ۴۵۷، ۴۶۳
۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۶	۵۳۹، ۶۴۲	۴۶۵، ۴۷۵، ۴۷۸، ۴۹۰
۲۹۲، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۵	بولدان دنیزلی ۱۱، ۳۵، ۹۴	۴۹۲، ۴۹۳، ۵۲۵، ۵۳۰
۳۰۸، ۳۱۴، ۳۲۳، ۳۲۴	بولوادین، ۴۸، ۶۳، ۳۳۹، ۴۷۲	۵۳۶، ۵۳۷، ۵۴۲، ۵۴۳
۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۵۲	۵۵۵	۵۴۳، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۶۳
۳۵۵، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۷۱	بولی ۳۳، ۸۵، ۸۶، ۴۴۷، ۴۷۱	۵۷۰، ۵۹۴، ۶۲۴، ۶۲۵
۳۸۳، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۰	۵۵۳، ۵۵۴، ۶۷۵، ۶۸۵	۶۳۰، ۶۳۲-۶۳۵، ۶۴۱
۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۶	بونوس سارنجی ۵۰۴	۶۴۲، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۸
۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۴	بوهیم (بوهیمیا) ۲۸۰، ۲۸۹	۶۵۱، ۶۵۳، ۶۵۸-۶۶۱
۴۲۰، ۴۲۹، ۴۳۱، ۴۳۳	۴۶۷، ۴۷۷، ۴۸۷، ۴۸۸	۶۶۹، ۶۷۰-۶۷۴، ۶۷۶
۴۳۴، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۵	بویالی ۹۸	۶۷۸، ۶۸۶، ۶۸۱، ۶۹۲
۴۵۱، ۴۶۰، ۴۷۴، ۴۷۶	بویانا ۲۷۹، ۳۱۳	۷۱۱، ۷۱۳
۴۷۷، ۴۸۵، ۴۹۳، ۴۹۴	بیگ آوبه سی (بی آوبه سی) ۶۸۵	بورگر ۱۸۱، ۱۸۹، ۵۰۷
۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۴	بی اوغلی (بیگ اوغلی) ۱۴۹	بورگوندی ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۶۷
۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۵، ۵۲۱	۲۵۹، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۸۶	۴۷۷، ۵۵۹

پلاکانون ۱۱۴، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۱	۵۶۸-۵۶۶، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۰، ۶۴۴، ۶۸۳، ۶۸۷، ۷۱۰	۵۴۳، ۵۴۹، ۵۴۰، ۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۳، ۵۷۹، ۶۰۵، ۶۵۲، ۶۶۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۹۲، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۴، ۷۰۷
پلاگاژ ۲۵۰	پازارجق ۱۲۰	بیگادوس ۴۹۵، ۵۷۶
پلاودیو (فیلپوپولیس) ۱۸۵	پازارلی ۱۱۳، ۱۱۴، ۶۸۵	بیگ شهر (بسی شهر) ۴۵، ۴۷
پلوپونز ۵۲۲	پاشا (مجد) ۴۰۳	۴۸، ۸۸، ۱۹۳، ۲۰۴، ۲۹۲
پسلوشینگ ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۹۵، ۳۴۷، ۳۴۸	پاکوس ۲۶۸	۲۹۴، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۵
پله کانون ← پلاکانون	پاما کار یستوس (صومعه) مجد فتحیه ۵۳۲	۳۱۰، ۳۴۵، ۳۵۴، ۳۵۸
پمتون ۵۱۹	پامفلیا ۳۵۹	۳۵۹، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۳۴
پنارباشی ۱۳۲، ۴۵۰، ۶۷۰	پانتوکراتور ۵۰۱، ۵۷۶	۴۵۴، ۴۶۵-۴۶۳، ۴۷۲
پنارحصار ۷۷، ۱۸۵، ۱۸۹	پانیدو ۳۵۹	۴۹۲، ۵۵۵
پندیک ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۳۲	پترو وارادین ۳۶۹	بیگ قوزو ۴۹۸
پو ۲۷۶	پتریچ ۲۵۷	بیقه ← بیگه
پواتیه ۱۷۱	پترین ۵۸۱	بیگه ۱۵۱، ۱۸۱، ۲۰۴، ۴۳۴
پو نام ۱۸۳	پراپالاس ۵۱۲	۵۳۸، ۶۷۸
پورتا پرما ۵۳۰	پراک ۲۱۷، ۲۲۵، ۷۱۵	بیگه دیچ ۷۷
پوریمنی ۸۹	پرانکی ۶۸۵	بیله جق ۱۰۵، ۱۰۷-۱۰۹
پولونیا (لهستان) ۱۹۱	پرسبه ۲۲۶	۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۵
پوماریو (پوماریا/پوماریه/	پرمنیوس ۱۲۴	۶۰۰، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۷۳
پومریه) ۲۲۹، ۲۶۱	پرودروموس ۴۰۲، ۵۰۷	۶۸۴
پومری (پومریه) ← پوماریو	پرستانا ۴۹	بوتیا ۲۳۴، ۴۸۳
په پا ۲۶۱	پروس فونیون ۵۰۳	بیوک آدا ۵۰۷، ۵۷۸
پیرله ۱۹۳، ۲۲۷، ۲۳۰، ۶۷۷	پروسک ۲۲۶	
پیرولیتوس ۱۷۳	پرووانس ۵۰۸، ۵۷۹	
پیر هیوسکیون ۵۷۳	پروشته ۱۹۰	
پسیر یشتینه ۲۳۱، ۲۹۷، ۳۰۱، ۵۵۲	پره نر ۱۸۳	
پیزا ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۵	پرهودی ۲۹۶، ۴۷۸	
پیژن ۲۲۹	پریتوریون ۴۴۲	
پیندوس ۲۵۸، ۴۸۴	پریتنوس ۴۹۵	
	پرینکیپوس ۵۷۸	
	پسین ۱۱۷	
	پسین لر ۱۲۱	
ت	پفلاگونیا (پافلاگونیا) ۷۹، ۸۱، ۸۹، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۲۵	
تاتار بازاری ۲۹۷، ۳۸۴	۱۴۰، ۴۱۳، ۴۴۲	
تارین ۲۶۸	پلاتیا (بالات) ۵۴-۵۶	
تاش ایلی (طاش ایلی) ۳۰۴		
تاش بازاری ۴۰۳		

۴۴۹، ۴۴۶، ۴۴۰، ۴۳۹	تریبولیس ۱۱، ۵۸، ۹۴	ناشور ۱۸۳، ۲۷۳
۴۷۱، ۴۶۷، ۴۵۵، ۴۵۲	تریکیکیا (تریکیکیه) ۱۱۰	نامیزیه ۶۶
۵۵۱، ۵۳۷، ۵۲۷، ۵۲۳	۱۲۶	نانا ۲۶۸
۶۴۲، ۶۳۴، ۵۶۱، ۵۵۴	تسالی ۱۴۹، ۱۶۵-۱۶۳، ۱۲۸	ناؤق بازارى ۵۴۴
۶۶۹، ۶۶۱، ۶۸۵، ۶۸۰	۲۲۹، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۵۸	تب ۴۸۴، ۴۸۳، ۴۶۰
۶۷۰	۳۰۷، ۳۲۴، ۳۹۰، ۳۹۶	تبرک ۲۹۴
تولن ۳۱۴	۳۹۷، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۵	تبریز ۱۷، ۱۹، ۳۳۱، ۴۲۴
تونا (دانوب) ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۱۶	۴۶۰، ۵۲۳، ۶۱۱، ۶۷۹	تخته قیو ۵۱۸
۲۳۰، ۲۲۶، ۲۲۱، ۲۱۹	۶۸۷	تراپیه ۵۷۹
۲۵۵، ۲۴۷، ۲۴۳-۲۴۱	تکه ۴۹، ۵۳، ۲۹۸، ۳۰۴، ۳۴۸	تراکیه (تراکیا) ۱۵۰، ۱۵۱
۳۰۵، ۲۹۶، ۲۷۹، ۲۷۳	۳۴۹، ۳۵۶، ۳۶۳، ۴۰۳	۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۹-۱۸۶
۳۴۷، ۳۱۸، ۳۱۱، ۳۰۷	۴۵۴	۱۹۰-۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲
۴۶۹، ۴۶۶، ۴۶۴، ۳۹۱	تکیرداغ ۱۸۱، ۳۷۱	۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳
۴۸۶، ۴۸۲، ۴۸۱، ۴۷۸	تکیرسرای ۵۰۴	۲۲۷، ۳۵۹، ۴۰۱، ۴۰۷
۵۵۶، ۵۵۰، ۴۹۴، ۴۸۷	تمشوار ۴۶۶	۴۹۴، ۴۹۷، ۵۴۴، ۶۶۰
۵۶۸، ۵۶۱، ۵۵۹	تنه دوس ۱۵۶، ۱۶۰	ترالس ۵۴
تونجه (طونجه) ۲۵۶، ۴۴۲	توپخانه (بندر) ۵۱۷، ۵۸۱	ترانسیلوانیا ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۸۱
۶۴۸، ۵۷۱	توپقایى ۹۷، ۱۰۴، ۱۱۸، ۳۷۳	۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۱۵
تونس ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۳	۴۵۷، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۶	۴۶۳، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۸۸
۷۰۷، ۷۰۵	۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۷	۵۶۶
تهران ۶۳۶	۵۲۰، ۵۷۰، ۵۸۳، ۶۳۷	ترایان ۴۷۰، ۴۷۱
تیران ۲۳۸، ۳۴۰، ۶۱۱، ۶۳۷	۶۸۲، ۶۸۴، ۷۱۵	ترایانوپولیس ۹۷
تیره ۶۶، ۶۹، ۷۲، ۳۰۳، ۳۲۴	توپلیجه (توپلیسه) ۲۹۵، ۳۴۷	تریه عادل بیگ (روستا) ۸۱
تیمار بالابان غلام میر ۵۲۷	۴۷۲، ۴۷۳	ترخاله ۳۹۸، ۶۱۱
تیمار قوندوعوت ۵۲۷	توپیا ۲۳۸، ۲۳۹، ۶۶۰	ترخانیات ۷۳
تئوگولوس (ایاسلوغ/سلجوق) ۹۶	تورگوتلو ۷۳، ۴۴۵، ۴۴۶	ترزی (درزی) ساریجه ۴۱۱
تیزه (تیجه) ۵۵۶	تورلا (دنستر) ۲۵۵	ترفیل (تورفیل) ۶۸
تیمور آنتب (عین تب/غازیان ۳۳۱ تب)	تورلاق ← طورلاق	ترکوس ۱۶۶، ۴۵۱
	توروس ۴۶، ۳۲۶	ترکیه ۲۱۴، ۲۸۳، ۲۸۶، ۶۲۳
	تورینو ۲۷۳	۷۱۴
	توزلا (آیواجیق) ۷۷، ۱۴۲	ترموپیل ۳۲۴
	۱۷۰	ترمه ۳۲۶
ج	توسبوغا ۲۹۳	ترنوا ۳۵، ۱۸۹، ۲۱۹-۲۲۱
جائق (جانیق) ۲۱۰، ۳۲۶	توقات ۳، ۴، ۹، ۱۰، ۱۶، ۲۲	۲۲۳-۲۲۵، ۲۲۷، ۲۴۹
۴۲۱، ۴۱۸، ۴۱۷، ۳۹۰	۲۵، ۵۶، ۹۱، ۳۱۲، ۳۱۴	۲۹۶، ۳۱۰، ۳۱۶
۵۴۷، ۵۴۳، ۴۲۲	۳۳۷، ۳۹۰، ۳۹۲	ترووا ۷۷، ۷۸، ۱۳۵
جبر (قلعه) ۱۱۷	۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۲۸	تریولی ۳۵
جرمانیکا (ژرمانیکا) ۲۶۲		

جزیره ۷	۶۴۲، ۴۴۶	چیمه (چیمی/چیمنی/چیمیق)
جماله ۳۹۳، ۴۰۵	چای ۱۶	۱۴۴، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۸۰
جملیق ۱۳۱	چایرجق ۹۸	۱۹۶، ۷۰۹
جندر ۷۹، ۸۱۲-۸۸، ۲۹۲، ۳۲۶	چق'اوا ۳۳۶	چیملیق/چملق ۱۷۲
۳۴۹، ۴۰۴، ۴۱۷، ۴۱۸	چپوله ۵۴۲	چین ۳۳۳، ۶۲۹
۴۲۰ - ۴۲۲، ۴۴۶، ۴۸۲	چشمه ۶۶	چین حصارى ۱۷۲
۷۰۶	چك ۵۶۸، ۲۹۸	چینه ۵۴
چندرلی ۴۱۶	چکیرگه ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۶	چپوریل ۲
چندرہ ۶۵۸، ۶۸۳	۲۹۹	
جوجی ← چرچی	چلسی ۱۵۷	ح
جنووا ۵، ۱۴۹، ۱۶۴، ۱۹۲	چم-بیجیق ۱۷۲	حاوره (هاوسه) ۴۱۶
۲۶۷، ۲۷۱-۲۷۵، ۲۸۶	چمن قلعہ سی ۱۷۲	خران ۴، ۷، ۸
۳۶۲، ۳۸۷، ۴۱۴، ۴۳۸	چمنلیق (چمنلق) ۱۷۲	حرسى پیل (بالدزلی قپو) ۳، ۵
۵۰۸، ۵۳۹، ۵۷۷، ۶۵۲	چمشنگرک ۵	۵۰۳
جنوويز ← جنووا	چنبرلی تاش ۵۸۵	حصار ۱۱۲
چنید ۴۳۹	چنبی ۱۹۶	حصار قلعہ ۳۲۲
جیحون ۱۱۷	چندرلی ۶۶۳	حصن کفا ۱۱۷
	چوچی ۴۰۰، ۶۵۳	حصن منصور ۵
چ	چورلوزنیلیوری ۱۵۴، ۱۷۹	حکیم اوغلی (مسجد) ۵۰۴
چاتا ۴۰۴	۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴	حلب ۳، ۴، ۲۲، ۳۲، ۱۱۷
چاتال بورگر ۱۹۱	چورلی ۴۹۳، ۴۹۵، ۶۷۲	۳۲۹، ۳۳۱
چاتال تپه ۳۳۸	چورولون ۱۸۴	حما ۷
چاتالجه ۱۶۲، ۱۸۹، ۱۹۱	چوروم ۳۱۱، ۳۵۷، ۴۱۴، ۴۵۵	حمید (منطقه) ۴۲، ۴۳، ۵۰
۴۰۶، ۴۰۸، ۴۷۶، ۵۵۸	۴۵۶، ۶۳۳، ۶۳۴	۵۱، ۱۴۵، ۲۹۷، ۳۴۹
چارداق کویی ۴۰۸	چوکوز'اوا (چخور'اوا) ۱۱۷	حمید ایلی (حمیدالی) ۳۰۴
چاغازان ۲۹۴، ۲۹۳	چوکوزبوستان (چچوربوستان)	۳۵۵، ۳۶۳، ۴۴۴، ۴۴۵
چاکرپنار ۱۲۲	۵۰۴	۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۳، ۴۶۴
چامورلی دربند ۳۹۸	چوکوز حصار (چخور حصار)	۵۳۷
چاناق قلعہ (داردانل) ۳۸، ۶۸	۶۶۴	
۷۸، ۱۵۵، ۱۶۶، ۱۶۷	چهارشنبه سویی ۵۸، ۱۲۰	خ
۱۷۲، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۸	۳۰۵، ۳۲۶، ۳۵۸، ۴۵۷	خاتونیه ۹۳، ۳۴۵
۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱	۵۴۷	خاص کوی ۵۱۱، ۵۱۳
۴۲۰، ۴۶۲-۴۷۶، ۴۷۹	چیتروز ۳۰۲، ۶۶۶	خراسان ۱۱۷، ۵۲۸، ۶۲۲، ۶۲۳
۴۸۴، ۴۹۵، ۵۰۳، ۵۵۹	چیرمن ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۳	خرپوت ۷، ۱۷، ۲۲، ۲۹، ۱۱۷
۵۶۰، ۷۰۰	۲۰۴، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۵۸	۱۱۸
چانکری (چانقری) ۲، ۲۵، ۲۶	۲۷۹، ۳۰۰، ۶۷۳، ۶۷۵	خرکه ۴۳۲
۸۳، ۸۶، ۳۴۰، ۴۱۳، ۴۲۲	چیفته ستون ۵۱۷، ۵۸۲	خرمن جق ۶۸۵

دوبریچہ ۷۷، ۱۸۳، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۷۳، ۲۹۵ ۲۲۵، ۳۴۷، ۲۹۶ دوبر ۲۵۰ دوڑہ قانی ۸۴، ۹۸ دوڑجہ ۱۳۱ دوگمو ۲۳۹ دوگنو ۲۳۶ دومانچ ۱۰۶، ۱۱۸، ۱۲۰ دوملو پناہ ۶۳۱ دنیزلی (لادیق) ۲۵، ۳۱، ۳۳، ۵۸ - ۶۵، ۶۶، ۸۸ ۹۰، ۹۴، ۱۱۸، ۱۲۷، ۱۴۵ ۳۰۳، ۳۴۰، ۳۵۵، ۷۱۱ دوول (دوبوسا) ۲۳۵ دوولی ۳۵۸ دیاربکر ۵، ۱۷، ۲۰، ۲۹، ۱۱۷ ۵۲۸ دیل ۱۰۹ دیلو کیونیون ۵۸۱ دیسمہ طوقہ ۹۷، ۱۵۳، ۱۵۵ ۲۶۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۴ ۱۸۵، ۲۰۰، ۲۲۸، ۳۰۱ ۳۵۳، ۴۰۷، ۴۲۳، ۴۲۴ ۵۵۱، ۶۷۲ دینوریگی ۳، ۲۶، ۳۲۸، ۳۳۲ ۳۸۳ ذ ذوالقدر ۴۸۹ ر راگوسا (دوبروونیک) دوبروونیک ۱۸۳، ۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹ ۲۶۱، ۲۶۵، ۴۱۴، ۴۵۲ ۴۶۸، ۴۷۷	۳۸۹، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۰، ۴۷۸، ۵۱۵، ۵۶۴، ۵۸۳ ۶۶۳، ۶۹۱ دریای ایونی (ایونین) ۴۱۹ دریای سیاہ ۲۹، ۳۴، ۳۶، ۶۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۳ ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۳ - ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۴، ۲۲۰، ۲۲۲ ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۶۷ ۲۷۳، ۲۸۰، ۲۹۰، ۳۰۸ ۳۲۳، ۳۴۴، ۳۷۰، ۳۹۰ ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۰ ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۳۵، ۴۵۱ ۴۷۷، ۴۹۵، ۵۰۶، ۵۳۱ ۵۷۱، ۵۷۹ دریای مدیترانہ ۴، ۵، ۲۹، ۳۸، ۵۴، ۶۷، ۱۶۴، ۲۳۵، ۲۶۷ ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳ ۴۱۸، ۵۱۶ دریای مرمرہ ۱، ۲، ۳۳، ۱۳۵، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۳، ۱۷۹ ۱۸۱، ۱۹۶، ۲۷۴، ۳۱۸ ۳۲۱، ۳۹۰، ۴۱۴، ۴۱۹ ۴۹۵، ۵۰۴، ۵۲۰، ۵۲۳ ۵۲۵، ۵۹۲ دروازہ عزیز رومانوس ۵۷۸ درین (درینا) ۲۶۱ دشت مغان ۱۰ دلمہ باغچہ ۴۳۱، ۵۸۲ دلی اورمان ۴۲۵، ۴۲۷ دمیرجہ (دمیرجی) ۷۳، ۷۵ - ۷۷ دمیرقبو ۳۱۵ دمیرلی ۹۸ دواز ۵۴ دوبروونیک (دوبروونیک) راگوسا ۲۵۳، ۲۵۴، ۴۱۴ ۴۷۷، ۶۵۲	خرمن کایا ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۲۶، ۶۷۳، ۶۸۵ خسروپاشا (کتابخانہ) ۶۴۷ خسروپاشا بسورجی (برج) خلیل پاشا ۴۹۸ خوارزم (خورزم) ۶، ۸، ۵۸، ۷۳ خوناز ۵۸ خیرہ پولی ۱۸۹، ۶۷۲ د دادای ۱۱۸ داردانل ← چاناق قلعہ داربیچہ ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۰، ۴۳۲، ۴۴۰ دازقیری ۵۸ داغلی بیلاق ۵۵۵ دالماسیا ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳ ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۱۸ دالمان درہ ۹۴ دانمارک ۵۷۵ دانوب ← تونا دبرہ ۲۳۸ دژدہ آغاجی (مقری/مگری) ۱۸۴ دراج ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۱۳، ۶۶۰ دراما (درامہ) ۱۹۰، ۲۲۹ دریند ارمنی ← ارمنی دریند دژدسکی (روستا) ۳۷۰ دریای آدریاتیک ۱۸۰، ۲۲۹، ۲۳۸، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱ ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۳، ۲۷۹ ۲۸۰ دریای آزوف ۲۵۵، ۵۰۶ دریای اژہ ۱، ۲، ۳۵، ۳۶، ۵۴، ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۱۴۹، ۲۷۳ ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۷، ۲۸۸ ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۴۴، ۳۵۵
--	---	---

زامانی ۲۷	۲۲۰، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۳۹	راولی ۳۳۶
زاننا ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۶۰، ۲۶۸	۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۸، ۲۵۳	رسچوق ۲۲۴
۶۶۰	۲۵۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۶	رفامیه ۱۱۸
زغره عتیق ۵۴۴	۲۷۸، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۱	زقه ۷
زلینگراد ۴۷۳	۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰	رم ← روم
زمنی ۲۶۲	۳۰۲-۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱	رن ۲۸۸
زنجان ۳۲	۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۳	رودنیک ۲۳۰
زنیجه ۲۳۰	۳۲۵، ۳۸۷-۳۹۳، ۳۹۹	زودوب ۲۲۹، ۱۸۹، ۱۵۴
زیین ۴۶۶	۴۰۳-۴۰۵، ۴۰۷	رودوس ۵۵، ۵۶، ۶۷، ۶۸، ۹۵
زیتون بورنی ۴۵۱، ۴۵۶، ۵۱۰	۴۱۰، ۴۱۳-۴۱۷، ۴۲۱	۱۵۲، ۱۶۲، ۱۷۲، ۳۱۴
زیتونیو ۴۰۱	۴۲۳، ۴۲۵-۴۲۷، ۴۳۰	۳۱۵، ۳۴۱، ۴۱۶، ۴۶۰
زیخنه ۱۹۰، ۲۱۶	۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷-۴۴۱	۴۹۲، ۴۹۳، ۵۷۷، ۶۵۲
زیرک (مسجد جامع) ۵۰۱	۴۴۳، ۵۰۷، ۵۳۱، ۵۳۲	۷۰۲، ۷۰۴-۷۰۶، ۷۰۸
زیرد ۸۹	۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۸، ۵۵۳	روسیه ۵، ۵۰۰، ۷۰۳-۷۰۶
	۵۵۵، ۵۵۷، ۵۵۹-۵۶۲	۷۰۸
ژ	۵۶۳، ۵۶۴، ۵۷۰-۵۷۲	روم (ژم) ۴، ۱۰، ۱۳، ۲۵، ۲۹
ژالویه (بالومبجه) ۵۵۳	۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۹-۶۰۱	۳۳، ۴۱، ۴۲، ۷۹، ۸۰
	۶۰۵-۶۰۷، ۶۱۷، ۶۲۳	۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۱، ۱۳۳
س	۶۲۵، ۶۲۹، ۶۳۳-۶۳۵	۱۴۵، ۱۵۹، ۲۰۰، ۲۰۹
سابانجه گولی ۱۱۸، ۱۳۱	۶۵۶، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۱	۲۱۰، ۲۵۸، ۲۷۶-۲۷۸
ساراج (سرچ) ۳۴۷	۶۶۳-۶۶۹، ۶۷۲، ۶۷۴	۲۸۸، ۳۰۳، ۳۵۶، ۳۶۴
سارخانسی ۸۹	۶۷۵، ۶۷۷، ۶۸۰، ۶۸۳	۳۸۴، ۴۳۵، ۴۴۹، ۵۰۰
ساروجه ۴۱۰	۶۸۶، ۶۹۱، ۷۰۹، ۷۱۱	۵۰۳، ۵۰۴، ۵۱۹، ۵۲۲
ساریچه ۴۹۹	۷۱۳	۵۲۴، ۵۲۷، ۵۸۴، ۵۸۷
ساروز ۱۴۰	رومایلی پاشا ۶۸۵	۶۲۹
سازلی دره ۱۸۵، ۴۳۶، ۴۴۳	رومایلی حصار ۴۹۶، ۵۶۰	رومانوس/سن رومانوس توبقایی
۵۳۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۹۲	۵۷۴، ۵۷۵	۵۷۹
سافز ۲، ۶۶، ۱۵۲، ۱۷۰، ۲۷۰	رومایلی قاواغی ۶۵۶	رومانی ۲۱۹
۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۷، ۳۱۳	رومیه صغری ۴۳۲، ۵۲۶	رومایلی ۱۷، ۳۴-۳۶، ۴۵، ۶۱
۳۱۵، ۳۴۱، ۴۱۶، ۴۱۷	روونیه ۲۴۲	۶۶، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۸۵
۴۳۸، ۴۶۰، ۴۹۳، ۵۰۱	زها ۷۰۴	۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۳
۵۰۸، ۵۱۶، ۵۲۹، ۵۸۱		۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۳-۱۶۷
۵۸۴	ز	۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱
ساکاریا ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۳	زارا ۱۰، ۲۷۳	۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۱-۱۹۳
۱۴۰، ۳۴۸، ۶۵۵	زاگارا ۳۴، ۱۸۵	۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰
سالونه ۳۲۳، ۳۷۱	زاگرا (زاگرد) ۳۹۸، ۵۲۸، ۵۲۹	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۰
ساماکوف (ساماکو) ۱۸۸، ۱۸۹	۵۳۶، ۶۷۲، ۶۷۵	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶

سورقون ۹۷، ۱۰۸	۳۶۰، ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۹	۴۱۱، ۳۹۸، ۱۹۰
سوره (ساوره/دوول) ۱۹۴	۴۰۱، ۴۰۷، ۴۱۳، ۴۲۷	ساماونا/سماونا ۳۹۶، ۴۲۳
سوریہ ۲، ۵، ۷، ۹، ۱۱، ۲۲	۴۲۹-۴۳۱، ۴۶۰-۴۶۲	۴۲۴
۲۶، ۱۲۵، ۲۶۸، ۲۶۹	۴۷۷، ۴۹۰، ۴۹۳، ۵۰۷	سامون ۸۳، ۸۴، ۲۲۴، ۲۵۸
۲۸۳، ۳۱۶، ۳۲۹، ۳۳۱	۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۵، ۵۴۷	۲۷۳، ۲۸۶، ۳۲۶، ۳۴۴
۳۳۲، ۳۶۲، ۳۸۹، ۴۲۴	۵۴۸، ۶۱۱، ۶۵۹، ۶۶۷	۳۷۴، ۳۸۴، ۴۱۳، ۴۱۷
۶۲۲، ۶۲۳، ۶۳۵	سلجوق ← ایاسلوغ	۴۲۱، ۴۲۲، ۴۳۸، ۴۵۷
سوزہ بولی (ایشہ بولی) ۱۵۴	سلطان اونو ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۱	۵۲۶، ۵۳۰، ۵۹۲
۱۸۹، ۲۲۰، ۲۲۲، ۴۹۵	۱۹۹	سامونا ۴۲۴
سوزہ پولیس ← اولوبورلی	سلطان اویوغو ← سلطان اونو	سانکاریوس ← ساکاریا
سوغوت (سویت) ۴۳، ۱۰۵	سلطان حصار ۵۴، ۶۶	ساوا ۲۲۶
۱۰۷، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۲۴	سلطان سلیم سارنجی ۵۰۴	ساوا ۱۵۸، ۲۷۳، ۲۹۶، ۳۱۴
۶۶۴	سلطان علاء الدین (مسجد) ۸۲	شداق ۶، ۱۸، ۳۱
سوئیس ۳۱۴	۸۴	سرای ۱۷، ۸۰
سهرورد ۳۲	سلطانیہ ۶۲۵	سرای بورنی ۴۰۱، ۴۷۸، ۴۹۵
ستیریا ۳۶۸	سلمان کوی (مسجد جامع) ۹۶	۴۹۷، ۵۰۳
ستونیون ۴۵۱	سَلندی ۵۸	سرت (سرد) ۶۶
سیحان ۷	سلیمان شہری ← بیگک شہری/	سرز ۱۶۰، ۱۸۵، ۱۹۰، ۲۰۱
سیدغازی ۴۷۲، ۵۵۵	بی شہری	۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۶
سیدی شہری ۴۵، ۴۸، ۵۰	سلیمانیہ (کتابخانہ) ۶۶، ۷۱۱	۲۲۷، ۲۲۹، ۲۵۸، ۲۹۳
۱۹۳، ۲۹۲، ۳۴۵، ۳۵۸	سماتیہ ۵۰۴	۳۵۹، ۳۶۱، ۴۲۷، ۵۳۱
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۹۲	سمانیہ ۵۷۹	۵۳۶، ۶۳۹، ۶۴۲، ۶۵۹
سیریا کوس ۵۶۴	سَمجدی ۱۲۹	۶۶۱
سزیک (قبرداغی) ۳۸	سمرقند ۳۲۸، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۸۴	سرکہ جی ۱۶۲، ۳۲۳، ۵۰۳
سیام ۲، ۷۱، ۴۵۳، ۵۲۹	۳۸۹-۳۹۱، ۴۲۹، ۶۲۲	۵۰۵
سییل ۳۹، ۱۵۰، ۲۳۴، ۲۸۸	۶۲۳، ۶۴۴	سرمہ لی چخور ۱۱۷، ۱۱۸
۳۸۷	سَمغر (ساماقر) ۲۹۴، ۴۲۳	سعيد ايلي ۴۱۷
سیکلاد، ۴۱۸، ۴۱۹	سمندیرہ ۱۳۱، ۱۳۲، ۴۵۸	سَغہ (سگہ) ۲۹۳
سیلوس ۴۱۹	۴۶۳-۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۳	سیگدین ۱۶۶، ۲۷۸، ۴۶۸
سیلیترہ ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۴۲	۵۵۰-۵۵۲، ۵۵۴، ۶۵۶	۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹
۲۵۵، ۲۹۶، ۳۰۶، ۳۵۹	سنتا ۲۶۵	۴۸۳، ۵۵۶، ۵۹۳، ۶۶۲
۴۲۵، ۴۵۰	سنتار ۲۵۲	سلالہ ۲۹۰
سیلوری ۸۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۲	سنتاس اوا (سنتاساوا) ۲۵۲، ۲۶۵	سلانیک ۳۸، ۷۱، ۱۵۵، ۱۵۹
۳۰۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۶۲	سنت الی ۱۱۲	۱۶۱، ۱۶۳-۱۶۵، ۱۸۰
۳۶۹، ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۹۵	سنت ایمرہ ۴۶۸	۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۰
۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۶، ۵۱۹	سن رومن ← توپقاپی	۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۵
۵۴۲، ۵۴۵، ۵۶۴، ۵۷۲	سوئودیو ۷۱۴	۲۹۳، ۳۰۷، ۳۴۷، ۳۵۸

۴۸۲، ۴۷۸، ۴۷۲، ۴۷۰
۵۴۱، ۴۹۳، ۴۸۷، ۴۸۶
۵۵۸، ۵۵۶، ۵۵۱، ۵۵۰
۶۸۷

صربسندینی ۱۱۸، ۲۰۱، ۲۰۳
۲۰۴، ۲۴۱، ۲۵۸، ۳۶۱
۲۷۹، ۳۰۰، ۶۷۲، ۶۷۳
۶۷۵

صفران بولی (زعفران بولی) ۸۰
۸۱، ۸۴، ۴۲۱، ۴۴۷

صندرغی ۷۷

صندوقلی ۶۳، ۳۴۸، ۶۷۷

صوفیه ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۰۶
۲۱۶، ۲۲۳-۲۲۱، ۲۴۱
۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۹
۳۰۰، ۳۴۹، ۳۹۵، ۳۹۸

۴۷۰، ۴۸۷، ۴۹۲، ۵۴۶
صوقلو محمد پاشا (مسجد) ۵۰۳
صولوماناستر (پری وله پتوس)
۱۵۶

صولی ۱۷۳

صونیا ۵۲۶

صیریه ۳۰۷

ط

طاشرایلی ۳۲۶، ۴۱۸، ۴۷۵
۴۹۲، ۵۵۸

طاوشانلی آمد (آغری گوز) ۵۸
۶۰، ۱۱۸، ۱۹۳

طبّق خانه قپوسی (دباغ خانه
قپوسی) ۵۰۴

طرابوزان ۴، ۵، ۱۳، ۳۴، ۸۵
۸۶، ۲۱۰، ۲۵۶، ۲۷۳

۳۲۷، ۳۷۴، ۵۳۱، ۵۵۱
۷۰۰، ۷۰۶-۷۰۴، ۷۰۸

طراقلی ۱۰۸

طراقلی بولی (صفران بولی)

۳۷۴، ۶۲۳، ۶۶۴

شبین قراحصار ۹۱

شرداغی (شارداغی) ۲۵۸

شومنو (شمنو) ۲۹۶، ۴۷۸

شومنی ۲۲۴

شهر گویی ۲۹۶، ۳۴۹، ۴۷۰

شهرد ۵۱، ۶۳، ۹۲

شیخ لیر ۵۸

شیله حصار ۳۲۳، ۳۷۰، ۳۷۱

شیلی حصار ← شیله حصار

ص

صاروخان ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۶۹

۷۵، ۷۶، ۱۱۳، ۱۵۰، ۱۵۴

۱۹۱، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۵

۲۲۵، ۲۸۷، ۳۰۴-۳۰۲

۳۰۶، ۳۱۰، ۳۴۰، ۳۴۹

۳۵۴، ۳۵۵، ۳۹۲، ۴۰۴

۴۱۳، ۴۱۸، ۴۲۶، ۴۴۹

۴۵۲، ۵۹۲، ۶۵۱، ۶۷۸

صالح لی ۴۵۳

صالحی ۷۱

صحن ثمان ۶۲۵

صرب/صربستان ۱۵۳، ۱۷۲

۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷

۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۳

۲۰۵، ۲۱۰، ۲۲۵-۲۲۷

۲۲۹-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۸

۲۴۲، ۲۴۸-۲۵۰، ۲۵۶

۲۵۸ - ۲۶۱، ۲۸۰، ۲۹۲

۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷-۲۹۹

۳۰۱-۳۰۳، ۳۱۶-۳۱۹

۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۴۷

۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۸، ۳۸۰

۳۸۲، ۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۵

۳۹۷، ۴۰۹، ۴۱۴، ۴۲۱

۴۵۱، ۴۵۸، ۴۶۲-۴۶۷

۵۷۶

سیلوان ۱۷

سیمالو ۳۶۳

سیماو ← سیماونا

سیماوگولو (سیماو) ۵۹

سیماونا (سیماو) ۵۸، ۱۹۳

۲۴۳، ۴۰۷، ۴۱۴، ۴۲۴

۶۹۱

سینوب ۵، ۶، ۱۳، ۱۴، ۱۷، ۱۸

۲۹، ۳۲، ۴۳، ۷۹-۸۶، ۹۲

۹۷، ۹۸، ۱۴۵، ۲۱۶، ۲۷۳

۳۰۳، ۳۰۶، ۳۴۰، ۴۵۴

۳۹۵، ۴۰۵، ۴۲۲، ۴۲۵

۴۴۷، ۵۲۵، ۵۳۱، ۶۳۳

۷۰۳، ۷۱۱

سینه (سینا) ۳۱۵

سیواس ۲، ۶، ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۸

۲۳-۲۶، ۴۳، ۶۳، ۸۲، ۹۰

۹۱، ۱۱۸، ۱۳۵، ۳۰۲

۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۱۲

۳۱۳، ۳۲۶-۳۲۸، ۳۳۰

۳۳۲، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۵۸

۳۷۴-۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۰

۳۹۴، ۴۱۳، ۴۱۴، ۵۲۸

۵۴۷، ۵۹۴، ۶۳۳، ۶۳۴

۶۴۲، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۴

سیواسلی قضا ۶۲۸

سیوری حصار ۶۶، ۲۹۴، ۳۱۲

۳۳۹، ۳۴۷-۳۴۹، ۳۸۱

۳۹۲، ۳۹۳، ۴۱۳، ۴۱۸

۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۳، ۶۸۶

سیلوتن ۲۰۳

ش

شادروان کبود (گوزک شادروان)

(مسجد) ۶۱

شام ۱۵، ۲۰، ۶۱، ۳۳۰، ۳۳۱

۵۶۴، ۵۶۳، ۴۵۳، ۴۲۸	۳۸۱، ۳۳۹، ۳۱۹-۳۱۷	۴۴۷، ۲۱۰، ۱۶۲، ۸۰
۱۶۲۸، ۱۶۲۳، ۱۶۲۲، ۵۸۷	۵۸۹، ۵۷۹، ۵۷۷، ۴۶۹	طراقلی پنی جه سی ۳۲۳
۷۱۳	۷۰۲، ۷۰۰، ۶۹۸، ۶۴۴	طرسوس ۱۱
قایا جق ۴۱۶، ۷۳	۷۰۶، ۷۰۴	طور لاق ۶۳۳
قبحاق ۳۹، ۱۷، ۵	فرت (صوسورلوق) ۷۷	طوسیا ۸۳، ۹۷، ۳۴۰، ۴۱۳
قبرس ۱۵۱، ۹۵، ۷۴، ۶۷، ۵۲	فریتیہ ← فریکہ	۴۵۵، ۴۴۶، ۴۲۲، ۴۲۱
۲۷۶-۲۷۳، ۲۶۸، ۱۷۰	فریکہ ۱، ۸۹، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۹۴	ع
۷۰۰، ۳۹۸، ۳۲۴، ۲۸۸	فکھ (فیکہ) ۵۳، ۵۴	عثمان ایللی ۱۰۸
۷۰۸، ۷۰۶-۷۰۴، ۷۰۲	فلک آباد ۴۹، ۵۰	عثمان جیق ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۶۳
قبور بالیکیر ۴۰۳	فلینگ (هلند) ۳۱۴	۴۵۶، ۴۵۵
قہوداغی (کاپی داغی) ۱۳۵، ۱۵۰	فلورانس ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۷۷	عجمستان ۳۸۵
قدس ۲، ۳۱۶، ۶۸۲	۵۰۰، ۵۷۶، ۶۵۴	عراق ۹، ۲۲، ۹۰، ۲۰۰، ۳۳۳
قرا آغاج ۴۵، ۵۰، ۱۹۳، ۲۰۷	فلوگرن ← فیلوگرن	۴۲۳، ۳۸۹
۴۲۴، ۴۰۷، ۳۴۵، ۲۹۲	فندقلی ۵۱۷، ۵۸۱	عراق عجم ۳۲، ۳۲۹، ۵۲۷
قرا باغ ۳۳۱، ۳۳۳	فندی ۲۶۱	۵۲۸
قرا بغازی ۴۷۰	فوتره ۱۱۳	عراق عرب ۳۲۹، ۵۲۸
قرا بورون ۶۶، ۴۲۲، ۴۲۵	فوجہ ۲، ۷۴-۷۲، ۹۶، ۱۵۳	عگا ۱۷۰
قرا بولوت (مسجد جامع) ۶۲۹	۱۷۳، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۶	علائہ ۵، ۸، ۲۹، ۴۹
قرا بیہ (قلعہ) ۵۰۷	۱۹۸، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۸۷	عمادیہ ۵۴۵، ۶۷۰
قرا تائی ۲۷	۳۴۱، ۴۰۰، ۴۱۷، ۴۳۷	عیان گولی (سابانجه گولی) ۶۵۵
قرا جالار ۷۳	۴۳۹	غ
قرا جه حصار ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۱	فیرہ جیق ۹۷، ۱۹۱	غازاوا ۶۷۰
۱۲۴، ۱۲۶، ۳۵۸	فیلور دین ۶۱۱	غمرناطہ ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۱
قرا جه داغ ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶	فیایہ ۳۸، ۸۵، ۹۸، ۱۷۳، ۱۸۵	۷۰۷، ۷۰۶، ۷۰۳
۱۱۷-۱۱۹، ۱۲۱	۱۸۷، ۲۰۱، ۲۲۰، ۳۹۸	ف
قرا جه قوینلو ۶۶	۴۲۳، ۴۷۱، ۴۷۲، ۶۴۲	فاتح (کتابخانه) ۳۷۸، ۷۰۹
قرا حصار ۶، ۲۹، ۶۴، ۱۱۰	۶۷۲، ۶۷۵	فارسالہ ۳۲۴
۲۹۳، ۳۳۹، ۳۵۷، ۳۵۸	فیلا دلفیا (الاشهر) ۵۸، ۵۹، ۸۹	فاما گوستا ۲۷۳
۷۱۱، ۴۲۳	۱۵۰، ۳۰۴، ۳۵۵	فرات ۱۱۷، ۱۱۹، ۳۲۸
قرا حصار دولہ ← قرا حصار	ق	فرارہ ۲۷۷
صاحب	قابلیجہ ۱۱۱	فرانسہ ۹۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۲
قرا حصار صاحب ۶۲، ۶۳	قارلی ایللی ۲۳۵	۲۵۹، ۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۲
قرا داغ ۲۵۸	قاسم پاشا ۵۱۲	۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۱-۲۸۴
قرا سی (نیکہ کور فوکاس ترووا)	قاضی شہری ۳۳۵	۲۸۸، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵
۶۸، ۷۵-۷۹، ۸۹، ۹۶، ۹۷	قاضی گری ۳۸	
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۵۴	قاہرہ ۳۵۸، ۳۷۴، ۴۰۹، ۴۲۴	

قورخانه (مدرسه) ۶۰	قزلجه آغاچ یینی جه ۴۴۲	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۱، ۱۹۷
قورشونلی ۵۰۸، ۵۱۲	قزلجه ← قزلجه سرای اوزو	۲۱۰، ۲۱۵، ۲۹۱، ۲۹۳
قورقود ← استانلی	قزلجه نرزلا ۶۱۱	۲۹۷، ۳۰۴، ۳۳۷، ۳۳۸
قورقودایلی ۴۵۴، ۴۵۳	قزلجه سرای اوزو ۷۷، ۱۲۰	۳۵۰، ۳۵۵، ۳۹۱، ۳۹۲
قوز آغاچ ۱۲۳، ۶۶۴، ۶۸۴	قزل حصار ۶۶	۶۶۶، ۶۷۱، ۷۰۰
قوزقونلوق ۴۵۰، ۶۷۰	قزل دلی ۶۴۸	قراضو (استرومه) ۴۵۸، ۴۱۳
قوزلی دره ۵۳۹	قزوين ۴۲۴	قزافریه ۱۹۰، ۳۴۴
قوزیاقا ۸۱	قسطمونی ۱۸، ۲۶، ۴۶، ۷۹-	قزافریقیه ← فربکیه
قونوش آداسی ۶۶	۸۵، ۸۸، ۹۷، ۹۸، ۱۱۸	قزاقروم ۷، ۱۲
قوله ۱۹۳	۱۴۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۲	قزاسمان ۱۵، ۴۳-۴۶، ۴۸، ۵۰
قونجه لی ۶۴	۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۲-۳۰۹	۷۰، ۷۲، ۸۸، ۹۳، ۱۲۷
قونوش حصار ۳۸۴، ۴۲۳	۳۲۶، ۳۴۰، ۳۴۹، ۳۶۳	۱۴۵، ۱۶۱، ۲۳۱، ۲۹۱
قونییه ۱-۱۲، ۱۶، ۱۸، ۲۴	۳۹۲، ۴۱۳، ۴۲۱، ۴۲۲	۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸
۲۶، ۴۴-۴۶، ۴۸، ۵۰، ۸۰	۴۲۵، ۴۴۷، ۵۲۴، ۵۲۵	۳۱۰، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۷
۸۸، ۹۲، ۹۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴	۵۲۸، ۶۴۲، ۷۰۲، ۷۰۳	۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۶-۳۴۹
۳۰۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۹	۷۰۸	۳۵۴، ۳۵۸-۳۵۶، ۳۶۰
۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۸، ۳۷۳	قسططنیه ۴۸۱	۳۶۳، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۷۳
۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۴، ۴۵۴	قصابلار (روستا) ۸۴	۳۹۰، ۳۹۲، ۳۹۴، ۴۰۴
۴۵۵، ۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۲	قصریه (کسریه) ۲۱۶، ۲۳۰	۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸
۵۵۷، ۶۳۳، ۶۴۲، ۶۶۴	۲۶۰	۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۴۴
قوواقلار ۳۸	قنقاز ۲۵۵	۴۴۶، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۳
قوواقلی (کاواکلی) ۹۸	قلاقات ۲۴۲	۴۶۶، ۴۷۰-۴۷۶، ۴۸۲
قویرن حصار ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۲۵	قلعه جق ۸۳، ۳۱۲، ۳۳۶، ۳۴۰	۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۶، ۵۴۲
قیرشهر ۵۸، ۳۰۲، ۳۳۵	۴۲۱، ۴۲۲، ۴۴۷	۵۴۳، ۵۵۰، ۵۵۸، ۵۷۲
۳۵۴، ۳۹۸، ۴۰۴، ۶۹۱	قمانووا (کمانووا) ۲۱۶	۶۶۰، ۶۶۴، ۶۸۳
قیرمتی (مصطفی کمال پاشا)	قمانیچه وه ۲۱۶	قرامرسل ۱۳۲
۱۳۵، ۴۱۶، ۶۷۶	قُم بورنی ۵۳۹	قرجق ۶۸۵
قصریه ۴، ۷، ۱۰-۱۲، ۱۵، ۱۶	قُم قیو ۵۷۹	قزق دیلیم ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۴۳
۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۰۲۵، ۴۲	قمرالدین (منطقه) ← ارمناک	۳۷۶
۴۳، ۸۰، ۹۱، ۳۲۷، ۳۲۹-	قندیره ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۶۵۶	قزقلارالی (قزقلارالی) ۱۸۹
۳۳۱، ۳۳۵، ۳۳۹، ۳۵۷	قندیه ۳۸	قزقلارالی ۱۸۵
۳۵۸، ۳۷۳، ۳۸۳، ۴۱۳	قواله (کاوالا) ۲۲۷	قرین آباد/قارین آباد ۱۶۳، ۱۸۹
۷۱۰	قوجه الی (قوجه ایلی) ۱۳۲	۲۴۲، ۳۰۶، ۳۱۱، ۴۰۸
قیوریم (کیوریم) ۸۲	۳۷۱، ۴۱۴، ۵۷۲، ۶۵۶	۴۱۴
ک	قوجه جق ۵۶۷	قرآداسی ۶۸۶
کاپادوکیه ۱	قوجه کابا ۴۵۵-۴۵۷، ۵۴۶	قزازییه ۵۴۴
	قورباغه حصار ۱۶	قزل آغاچ ۱۸۸

کورفو ۲۴۳، ۲۶۸	کیان ۱۸۱	کاتارو ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۶۱، ۲۷۳
کورنت ۴۸۳-۴۸۵، ۵۶۴، ۶۷۹، ۶۸۰	کُتیل ۱۰۹، ۶۶	کاخته (کاختی) ۵، ۱۱۸، ۳۲۸
کوره ← باقر (باکر) کوروسی	کُستندیل ← کورستندیل	کارپات ۲۴۲، ۲۶۳، ۳۱۵
کورون ۳۲۳	کسمیدیون (خاص کوی) ۴۰۶	کارتال ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۳۲
کوز آغاج ← فوز آغاج	کسندیره ۱۵۱	کارگی ۹۷
کوزیاک ۲۵۶	کشان ← کُشن	کاریا (منطقه) ۵۴، ۵۵، ۲۳۶
کُرسندیل (ولپوز/ولپوزد) ۱۶۷، ۱۹۰، ۲۰۵، ۲۲۰، ۲۲۱	کُشن ۲۰۰، ۳۲۸، ۵۰۳، ۶۶۶	۴۱۷
۲۲۶، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۹۲	کُشیش داغی ← اولوداغی	کاستلن آوا ۲۵۲
۲۹۳، ۳۴۷، ۳۴۹	کفالونیا ۲۶۸	کاستیل ۲۷۶
۵۸۵	کفرسود ۹	کالابریٹ ۱۸۳
کوسووا ۴۵، ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۶۹	کفہ ۲۷۳، ۴۲۵، ۴۳۸	کالولیمنی ۶۸۶
۷۵، ۸۲، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۲	کلاس ۶۶	کالیگاریا (ایری فیر) ۵۰۶، ۵۷۷
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۹	کلکنہ ۷۱۳	کامبولونگ ۲۶۳
۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۴، ۲۹۷	کلیسا کوی ← انگیز	کانینا ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹
۳۰۱، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰	کلیکیہ (انطالیہ غربی) ۲، ۳، ۴، ۶، ۱۰، ۴۱، ۴۳، ۱۵۰	۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۷
۳۵۳، ۳۵۴، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۰۰	۴۱۷، ۱۵۱	کاواغلی (قرواقی) ۴۰۸
۵۰۸، ۵۱۶، ۵۳۵، ۵۳۶	کماخ ۶، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۷۶، ۳۷۷	کاوالا (قوالہ) ۱۹۰
۵۴۴، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۷	کمال (روستا) ۹۸	کایاها ۵۶۰
۶۱۲، ۶۶۶، ۶۷۷	کمال پاشا ← نیف	کراتووا ۱۵۷، ۲۹۷، ۳۰۱
کوسہ داغ ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۴	کمچیق ۴۷۸	کوت ۳۸، ۹۵، ۲۶۸، ۴۱۹، ۵۱۹
کوشک ۶۶	کمرادرمید (برہانیہ) ۷۷	کرتنادو آرگش (کرتشای ارجش)
کوشک انجیلی ۱۷۳	کنستانین (ستون) ۵۸۵	۲۴۲
کوشک بغداد (کتابخانہ) ۹۷	کوپرو حصار ۱۰۹، ۱۲۲	کُرک (کراک) ۳۶۴
۳۵۵، ۳۶۳، ۳۷۳، ۷۱۵	کوپرولو ۲۲۶	کرکاپررتا (جانبا زخانہ) ۵۱۹
کوشک بُوکی ۳۰۵، ۳۵۸	کوپیس ۲۵۶	کرمیانون ۲۰۳
کوشک روان (کتابخانہ) ۱۱۸	کوتامیہ ۳، ۳۳، ۵۸-۶۱، ۸۸	کروشہ واج ۳۵۳، ۴۷۰، ۴۷۳
کولومبوج (کولومباج گور	۱۹۲، ۱۹۳، ۲۹۳، ۳۰۲	۴۹۳
جینلیق) ۲۸۰، ۴۵۸، ۴۵۹	۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۴	کرونشاد ۲۴۳
۴۶۴، ۴۷۳	۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۹۰	کرووات ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۴۷
کولہ ۵۸-۶۱	۴۰۳، ۴۲۴، ۴۴۹، ۴۵۸	۲۴۹، ۲۵۷، ۲۹۵، ۳۱۹
کولہ لی بورگر ۶۷۲	۴۶۷، ۴۷۲، ۵۵۵، ۵۹۴	۴۴۷
کومان ۳۵	۶۰۰، ۶۲۷-۶۲۹، ۶۳۱	کروبا (آقچہ حصار) ۱۹۴، ۲۳۵، ۲۳۷-۲۳۹، ۲۵۹
کومانووا ۲۵۷	۶۳۸، ۶۷۷، ۷۱۱	۲۶۱، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۶۶
کومبورغاز ۵۷۶	کُزچوک عمارت ۹۸	کریزوبولیس ۲۸۷
کونور آبا ۱۳۱	کُزچوک نیہ بولی ۲۴۳	کریمہ ۵، ۶، ۲۷۳، ۳۲۹
	چکُورسوی ۶۲۲	کُزاکووا ۲۶۱

۴۷۳، ۴۶۴، ۴۶۳	۲۰۰، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۲	کونور حصار ۶۷۲
گوبنوق ۱۰۸، ۱۶۲، ۱۶۴، ۳۲۳	۲۷۴، ۲۸۸، ۳۰۴، ۳۰۸	کوی جغیز ۵۴
گیرسون ۳۲۶، ۳۷۴، ۶۳۳	۳۲۰، ۳۶۱، ۳۶۷، ۳۶۸	کیتہ ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۲۹
گیکلاد ← کیکلہ	۳۸۹-۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۵	کیکلہ (کیکلاد) ۴۱۸، ۵۲۴
گیلوس ۵۱۷	۴۱۸، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۳۷	کیلی ۶۷، ۶۴۵
گیوہ (گیوہ) ۱۱۱، ۴۰۸	۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۶	گ
گیزہ ۱۱۹، ۵۶۵، ۶۶۱	۴۴۷، ۴۶۲، ۴۷۸، ۴۹۷	گالاتا ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۶۱، ۲۷۲
گنقلر ۵۸	۴۹۸، ۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۹	۲۷۴، ۲۸۷، ۳۲۲، ۴۲۱
ل	۵۴۹، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۷۲	۴۳۸، ۵۰۵-۵۰۸، ۵۱۱
لاپسکی ۲۸۸، ۴۱۹، ۴۲۰	۵۷۵، ۶۰۸-۶۰۶، ۶۳۲	۵۱۳، ۵۷۸، ۵۸۲
۴۷۶، ۴۴۱، ۴۳۹	۶۴۰، ۶۴۲، ۶۹۲	گالیوس ۱۲۵، ۶۸۶
لادیق ← دنیزلی	گملیق ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۴۰، ۳۴۰	گیزہ ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۳۲، ۶۵۶
لاذیقہ ۳۵۵	۳۸۹، ۶۶۰	گندیز ۵۸، ۶۰
لارندہ (قرامان) ۴۴، ۴۶، ۹۳	گنلان ۵۵۲	گرجستان ۶، ۱۲
۴۵۴، ۳۲۶، ۳۲۵	گوردس ۷۳، ۷۵-۷۷، ۴۸۴	گردہ (گردہ پولی) ۱۴۵، ۳۹۲
لاریسا (بنی شہر) ۳۰۷	۵۶۵	۴۰۴، ۴۴۷
لاکدمونیا ۴۱۴	گوردک ۷۳	گرمہ ۴۱۸
لاکونیا ۳۹	گورشچیلر (تکیہ) ۵۷۸	گرمہ حصار ۴۸۴
لانگا ۵۱۷	گورہ ۵۸	گرمیان ۱۷، ۴۲، ۴۳، ۵۸، ۶۱
لاپیزیک ۱۹۸	گوزلجہ حصار ← آناتولی	۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۸
لاپکو ۲۲۲، ۲۲۳	حصار	۸۹، ۹۵، ۱۰۷، ۱۴۵
لبلیجی ۱۱۱، ۱۲۶	گوزل حصار (منہ من) ۶۶، ۷۳	۱۵۰، ۱۹۲، ۲۹۸، ۳۰۲
لپانت ۵۶۴	۷۶، ۳۲۲، ۳۷۰، ۴۱۶	۳۰۳، ۳۰۵، ۳۴۰، ۳۴۷
لسکوفجہ ۴۷۳	۷۳۱	۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۷۲
لش ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۶۱، ۲۶۲	گوزل حصار آیدین ۳۴۰	۳۸۰، ۳۸۱، ۴۱۳، ۴۱۵
لنکہ ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۶	گوک اوویق ۵۸	۴۲۴، ۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۷
لمباردی ۳۱۴	گوکچہ تاش کوپرو ۹۸	۴۵۸، ۴۹۰، ۶۲۸-۶۳۰
لموکوپون ۵۷۳	گوگردلی ۱۲۹	۶۴۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱
لندن ۷۱۵	گوگردلی فہولی جہسی ۵۴۳	گلارنجا ۵۶۵
لواج ۲۹۲	گوک صو (آرتوس) ۷، ۳۲۲	گل حصار ۴۹، ۵۰
لوبلین ۲۴۶	گوک صو درہ سی ۳۷۰	گلناس ۵۴۶
لوبو ۱۲۵، ۱۲۸	گول بازاری ۹۸، ۱۱۱، ۱۲۶	گلیولی ۳۹، ۷۱، ۷۲، ۷۸، ۹۷
لوبون پاستانہ سی ۵۱۲	گولہ (قلعہ) ۴۴	۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵
لودوس ۵۶۰	گوموشلی گنبد ۱۱۲، ۱۲۷، ۱۳۲	۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷
لورن ۲۷۶	گومولجنہ ۱۸۵، ۱۹۰، ۴۵۷	۱۷۰، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۱
لوکرا ۲۸۶	۶۴۲	۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۷
	گورجینلیق (کولومبرج) ۴۵۸	

۲۳۰، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۰۳	ماتیا ۷۶-۷۳، ۸۵، ۸۸، ۱۳۵	لولو (لالا) پاشا (مسجد جامع)
۶۷۳، ۶۷۲، ۶۴۸، ۲۷۳	۳۹۲، ۳۵۴، ۲۲۵، ۲۰۹	۱۹۸
مزوتینا ۱۴۲، ۱۴۰	۴۷۳، ۴۴۹، ۴۲۶، ۴۲۵	لولو ۳۷۳
مسجد گنبد دار ۹۳	۴۹۰، ۴۸۶، ۴۸۳، ۴۷۴	لولو بورغاز ۱۸۴
مشهدیه ۷	۵۶۴، ۵۶۲، ۵۶۰، ۴۹۱	لهستان ۲۸۹، ۲۸۱-۲۷۹، ۲۴۶
مصر ۷، ۱۳، ۱۵، ۴۳، ۴۵، ۵۰	۶۷۸، ۶۴۲، ۶۱۱، ۵۹۴	۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۸، ۶۶۸ -
۹۰، ۹۳، ۱۰۷، ۲۸۳	۶۷۹	۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۷
۳۴۲، ۳۳۲، ۳۳۱، ۳۲۸	ساوراء النهر ۳۲۸، ۳۳۶، ۳۸۳	۵۰۰، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۴ -
۵۷۰، ۵۶۳، ۴۵۳، ۳۵۷	۶۲۳	۷۰۸، ۷۰۶
۶۳۵، ۶۲۳، ۶۲۲، ۶۰۵	ماوی یغاز ۳۵۸	لیتورال ۲۴۸
۷۰۱، ۶۹۷، ۶۶۷، ۶۴۹	ماهان ۱۱۷	لیدیا ۷۳، ۸۹
۷۰۹	مجار/مجارستان ۱۵۷، ۱۶۲	لیدی ۶۶
مظفریه (مدرسه) ۵۰	۱۸۷، ۱۸۳، ۱۷۴، ۱۶۷	لیماکیا ۴۵۱
مغان ۱۰	۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۲۲	لیقونی ← لیکونیا
مغرب ← مراکش	۲۲۴، ۲۳۰، ۲۴۱-۲۴۴	لیکونیا ۱
مغری (مگری) ۹۴، ۵۴، ۲۰۰	۲۶۱، ۲۶۰، ۲۵۲، ۲۴۶	لیگوس ۵۰۳
مغلا ۵۶-۵۴، ۳۰۳	۲۶۷، ۲۶۹، ۳۱۹، ۳۵۳	لیمنی ۳۲، ۷۱، ۱۵۶، ۱۶۳
مقدس آغز ۴۰۱، ۴۷۸، ۴۹۷	۳۶۲، ۳۶۸، ۳۸۷	۱۶۴، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۵
۵۶۰	۴۲۰، ۴۵۱، ۴۵۷، ۴۵۹	۵۰۰، ۵۳۲، ۵۳۴
مقدونیه ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۸۵	۴۶۲، ۴۶۷-۴۷۰، ۴۷۴	لیون ۲۷۷
۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲	۴۷۶-۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۱	لیوهدیا (لیودیا) ۱۵۱
۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵	۴۸۶، ۴۹۳، ۴۹۷، ۵۰۰	
۲۱۰، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۱	۵۱۵، ۵۱۶، ۵۵۲-۵۵۰	م
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱	۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۱، ۵۶۳	مات (مت) ۲۳۴
۲۴۲، ۲۵۷، ۲۹۷، ۳۸۸	۵۷۵، ۶۶۷، ۶۷۲، ۶۷۳	ماتیا دبره ۲۳۸
۳۹۸، ۴۰۷، ۵۸۳، ۵۸۵	۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۲ -	مادن (معدن «قبصه») ۳۱۱، ۵۷۸
۶۶۰، ۶۶۶	۷۰۶، ۷۰۸	ماراش ← مرعش
مکجه ۱۱۱، ۱۲۶	مدینه ۵۴۵، ۶۸۲	مارامورش ۲۴۶
مگه ۵۴۴، ۶۸۲	مرادیه (مسجد) ۴۹۰	ماردین ۵، ۸، ۳۳۱
ملازگرد ۱، ۱۰۴	مراغه ۶۲۲	ماروش ۵۵۶
ملانجیه ۱۰۸	مراکش ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱	مارونی ۱۹۰
ملت (کتابخانه) ۲۱۶، ۳۶۳	۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۷	مال تبه ۱۴۱، ۱۴۲، ۵۰۶
۳۷۵، ۶۴۵	مرزیفون ۹۴، ۳۱۲، ۴۵۶	مالیسور ۲۶۱
ملاوای (بوغدان) ۲۴۱، ۲۴۶	مرعش ۹، ۶۳۴	مالیمنوس ۵۰۵
ملطیه ۴، ۵، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۵۸	مرمره (قلعه) ۷۰، ۷۳	مامولاس ۷۰
۱۱۸، ۳۲۱، ۳۲۶-۳۲۸	مرو ۱۱۷	ماناستر ۱۹۳، ۱۹۴، ۶۷۷
۳۳۰-۳۳۲، ۳۵۶، ۳۷۴	مربیع ۱۸۵، ۱۸۷-۱۸۹، ۲۰۰	مانیاس (منس/منز) ۲۸۲

نجیب پاشا (کتابخانه) ۶۳۷	مولوی خانه ۶۲۵	۶۳۴، ۵۹۲، ۳۸۳، ۳۷۵
نذر ۲۹۶	مونتی نیا ۵۴۸	ملقره (ملقرا) ۱۸۴، ۱۸۲، ۱۸۱
نزیلی (نازیلی) ۸۹، ۶۶، ۳۳، ۳۱	میخالج ۲۵۷، ۱۳۵، ۱۱۸	۱۹۱، ۶۷۲، ۶۸۰، ۶۸۱
نگروپون (اگریوز) ۹۵	۳۱۹، ۳۹۲، ۴۷۵، ۵۵۸	ملکشاه (روستا) ۳۳۶، ۳۳۷
نمازگاه ۲۴	۶۴۲	منشه ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۵۴، ۵۶
نور عثمانیه (کتابخانه) ۱۱۹، ۹۲	میخائیل (سن میشل کلیسا) ۵۷۴	۷۰، ۸۰، ۸۸
۱۲۷، ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۹۸	میخائیل غازی ۱۲۴، ۶۷۳	مدرس (مئاندروس) ۱۰، ۱۱
۲۰۰، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۷۰	میدیلی ۲، ۱۰، ۶۷، ۷۳، ۱۵۶	۳۱، ۳۳، ۴۴، ۵۴، ۵۸، ۶۶
۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۸۵	۱۵۸، ۱۶۰، ۲۵۹، ۲۷۳	۶۹، ۸۹، ۳۴۰
۴۰۴، ۴۱۱، ۵۰۳، ۵۲۴	۲۷۴، ۲۸۷، ۳۱۵، ۳۲۰	مندوخوریا ۷۷
۵۲۶، ۵۷۱، ۶۴۵، ۶۹۴	۳۶۹، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۹	منشار ۵
۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۳، ۷۱۵	۴۶۰، ۴۹۳، ۵۳۵، ۵۸۱	منکوب ۲۷۳
نورماندی ۲۸۳	میدیه ۲۲۱، ۴۹۵، ۵۷۱	منگوجق ۳
نوره کوب ۲۱۶	میردیتا ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۱، ۴۸۵	متلیک ۲۲۹
نووبردا ۳۹۶، ۴۶۷، ۵۵۲	۴۸۶، ۵۵۳	منه من ← گوزل حصار
نیده (نیغده) ۲، ۱۵، ۲۲، ۹۱	میره داغی ۲۳۷	موت ۲۹۱، ۳۲۶
۳۲۶، ۳۵۸، ۳۷۳، ۴۲۹	میریوکفال ۳	مودون ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴
۴۵۳، ۴۵۴، ۵۲۴	میزیآ (میزیه/مسیه) ۴۳، ۷۶	مودنیا (مودانیه) ۱۳۱، ۱۷۹
نیسه ۵۴	۸۹، ۲۱۹	مودورنو ۱۰۸، ۱۳۱، ۱۴۴
نیش ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۶	میزیسترا (میزیستره) ۱۵۶، ۳۷۱	موره ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۶۶، ۶۷
۲۵۸، ۲۵۹، ۳۰۲، ۳۴۷	۵۳۲	۸۶، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۲
۳۴۹، ۳۹۸، ۴۲۱، ۴۷۰	میسیوری ۱۶۵، ۱۶۶، ۲۲۰	۱۶۵، ۱۶۷، ۱۸۳، ۲۲۷
۴۸۶، ۵۵۴	۲۲۲، ۲۵۶، ۳۹۰، ۴۵۱	۲۳۷، ۲۶۸، ۲۷۹، ۳۲۱
نیشته (نیخته) = توپیا ۲۳۸	۵۰۰، ۵۰۲، ۵۴۵	۳۲۳-۳۲۵، ۳۵۹، ۳۷۱
نیغده ← نیده	میلان (میلان غازی احمد) ۵۴	۳۷۲، ۴۱۵، ۴۳۳، ۴۶۰
نیف (کمال پاشا) ۶۶، ۷۳، ۷۵	۵۶	۴۷۷، ۴۸۳-۴۸۵، ۴۸۸
۴۱۶	میلوتن ۲۲۶	۵۰۱، ۵۰۲، ۵۱۰، ۵۱۵
نیکار ۲، ۳۲۶، ۳۹۰، ۴۱۳		۵۲۱، ۵۳۲، ۵۴۸، ۵۶۴
۵۴۷	ن	۵۶۵، ۵۸۰، ۶۱۲، ۶۷۹
نیلوفر ۱۷۴، ۳۵۳، ۵۶۳	ناپل ۱۵۱، ۱۸۳، ۲۳۴، ۲۳۶	۶۸۰
نیه بولی ۷۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۲۲۱	۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۵ - ۲۷۷	موردوا ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۸۱، ۳۴۷
۲۲۳ - ۲۲۵، ۲۳۲، ۲۴۷	۲۸۸	۴۷۰، ۴۷۲، ۴۸۶، ۵۵۳ -
۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۶، ۳۰۲	ناردا (نارده) ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۵۹	۵۶۱، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۶۷
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۳	۵۴۹، ۲۶۲	۶۷۹
۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹-۳۲۲	ناکوس ۵۲۴	موستار ۲۵۲
۳۲۹، ۳۴۴، ۳۶۱-۳۵۹	ناگی اولوز ۳۰۷	موسی بکلی ۵۴۴
۳۶۶-۳۶۹، ۳۷۰	نالی خان (نعلی خان) ۶۵۸، ۶۸۳	موصل ۲۳

همدان ۲۰	۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۳، ۶۵۲	۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۷، ۴۰۳
هندوستان ۳۲۹، ۳۸۹، ۷۱۵	۶۹۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲	۴۱۷، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵
هنگری ۵۵۴	۷۰۴-۷۰۶، ۷۰۸	۴۳۰، ۴۶۶، ۴۷۸، ۵۳۰
هون ۲۵۵	وودینه ۲۱۷، ۶۶۶	۵۵۹، ۵۹۲، ۶۶۶
هوناز ۳۱	وولاخو ۲۵۲	
هونیدورا ۲۸۹	ویتینا ۸۹	۹
هیت ۳۳۰	ویدین ۲۰۲، ۲۲۰-۲۲۲، ۲۲۵	واجدیه (مدرسه) ۶۳۸
	۲۴۲، ۲۴۹، ۲۵۷، ۳۰۱	وادباس ۴۶۰
	۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۹	واریاس ۲۹۳
	۳۹۶، ۴۶۶، ۴۷۸، ۴۸۷	واریاس ۵۲۴
ی	ویرانجه ۲۹۶	وارنا ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۲۱
یارجصار ۸۵، ۱۰۸، ۱۰۹	ویران حصار ۱۷۲	۲۲۲، ۲۴۵، ۲۵۴، ۲۵۶
۱۲۲، ۱۲۴، ۱۹۹، ۲۲۱	ویرانشهر ۱۸	۲۶۹، ۲۸۱، ۲۹۰، ۴۰۱
یازلا ۵۰	ویزه (ویزیا) ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۲۱	۴۷۸-۴۸۴، ۴۸۷
یاسانیا ← البس	۳۹۸، ۴۹۵، ۵۰۲	۴۸۸، ۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۷
یاسی چمن ۶	وین ۳۱۵	۵۰۰، ۵۱۶، ۵۶۳-۵۶۳
یاکووا ۲۳۶	وینوئیس ۶۸	۵۷۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۶۶۲
یالواج ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۱۹۳	وی یوسه ۲۶۲	۴۶۹-۴۷۲، ۵۵۳
۳۴۵، ۴۱۸، ۴۷۱، ۴۷۲		واسیلئوس (بازیلا) لئون ۵۱۹
۵۶۱، ۶۷۹	ه	والاسیا ۱۸۳
یالدزلی (یدی کوله) ۱۵۴، ۴۴۴	هالکیدیکیا (خالکیدیکیا) ۲۲۷	والونیا ← آولونیا
۵۸۱، ۵۸۴	هالپیا ۳۲۶	ودینه ۳۰۲
یالوا ۱۳۱، ۳۹۱	هالیکارناس ۴۱۷	وردار (واردار) یسینی جهسی
یالی کوشکی ۵۰۸، ۵۱۲	هاوینسو (اغری «ایری» قپو)	۱۹۰، ۲۱۲، ۲۱۷، ۲۲۶
یانبولی ۱۸۸، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳	۵۸۴	۲۲۸-۲۳۰، ۵۳۱، ۵۳۵
۴۰۸، ۴۹۷	هرزه گروین (هرسک) ۲۴۸	وریاس ۱۴۲
یانیا ۱۸۳، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۶۱	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۶۵	ولادنه ۲۶۲
۲۶۲، ۴۱۴، ۴۵۹، ۴۶۰	هرسک ← هرزه گروین	ولارخانه (تکفورسرای) ۵۰۴ -
۴۶۲، ۵۴۹	هرکه ۶۷۶	۵۰۶، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۷۹
یانی بنار ۳۸۱	هرمانشتاد ۴۶۸ - ۴۷۰	ولبور ← کوستندیل
یخشی نیگ کوبی ۶۴۸	۵۵۲	ونسیز ۳۳، ۹۵، ۱۶۲، ۱۸۰
یدی کوله ۲۱۰، ۵۰۶، ۵۱۰	هرمانثوم پرومونتاریوم ۴۹۶	۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۵۲
یرگوغی ۲۹۶	هرمون (گدیز) ۷۳	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۳
یردبانان ۵۰۳	هریو پولیس ۲۲۶، ۴۳۱	۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۸، ۳۱۴
یشیل ایرماق ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۶۳	هریصو قیوسی ۵۷۷، ۵۷۸	۳۲۳، ۳۵۳، ۳۸۷، ۴۱۴
یشیل ثربه ۶۷۰	هلمپونت ۴۳، ۶۶	۴۱۹، ۴۲۰، ۴۹۲، ۴۹۳
یشیل جامع ۴۳۲، ۵۳۲، ۶۴۱	هلمند ۳۲	۵۰۸، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۳۰
۶۶۰، ۶۷۰		
یعقوب (ولایت) ۵۸		

یوشاداغی ۳۷۰	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۲۱، ۱۲۳،	یقنیق ۱۱۸
یونان ۱۵۴، ۲۳۷، ۲۶۸، ۲۷۰،	۱۲۸، ۱۳۴، ۱۸۸، ۳۲۴،	یلدزلی قیو (سیلیوری قیو) ۳۰۵
۲۷۷، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۲۳،	۳۴۰، ۳۹۳، ۵۲۶،	ینی جه ۳۵، ۹۴، ۴۹۵، ۵۷۳
۳۲۴، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۷۶،	ینی فوچه ۲۸۷	ینی جه طراقلی ۱۴۴
۴۰۲، ۴۱۳، ۵۲۲، ۵۶۴،	ینی کوی ۴۹۸	ینی جه وردار ۲۹۳، ۳۴۷، ۴۶۱،
۶۱۱	یوروس ۴۰۸	۶۶۲، ۶۶۰، ۶۶۷، ۶۶۸،
یونجه لی ۶۳۱	یوزقات ۶۳۳	ینی شهر (یکیشهر) ۴۳، ۶۶، ۸۵،

اقوام، طوائف، دودمانها و...

۵۴۴، ۵۸۹، ۶۷۰، ۷۰۹	آل اشرف ۱۸، ۴۷، ۴۸، ۵۹	آ
آل قراسی ۷۰۲، ۷۱۱	۱۲۶، ۱۱۱، ۶۳	آخابی ۳۵۹
آل قراسان ۱۸، ۴۵، ۴۸، ۹۲	آلبانی‌ها ۶۷، ۱۷۴، ۲۶۱، ۳۱۴	آرانیتی‌ها ۲۶۲
۱۱۱، ۱۸۲، ۱۹۳، ۲۷۰	۵۶۵، ۴۸۶	آغاجری (آغاج‌آری) ۹۹
۳۲۶، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۵ -	آلبرنها ۶۱۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۳	آق‌قورینلوها ۸۶، ۳۲۷، ۳۳۰
۷۰۷	آل تاج‌الدین ۴۲۲	۳۳۱، ۳۵۷، ۴۲۳، ۴۵۵
آل گرمیان ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۶۴	آل تورگوت (تورگوت)	۴۵۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۷۰۵ -
۱۱۲، ۳۰۳، ۳۴۸، ۶۹۹	اوغلاری) ۵۴۳	۷۱۲، ۷۰۷
۷۰۷، ۷۰۱	آل جلایر ۷۰، ۳۴۶، ۶۹۹، ۷۰۳	آق‌جی/آق‌جیها ۱۰۵، ۱۹۴
آلمانی ۱۵۰، ۱۷۱، ۲۱۷، ۳۶۴	آل جندر (جاندار) ۷۹، ۲۸۷	۲۰۶، ۲۱۰، ۲۳۵، ۲۴۲
۴۸۹	۲۸۸، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۱	۲۴۹، ۲۶۴، ۲۸۰ - ۲۸۲
آل متشه ۵۴، ۵۶، ۵۷، ۶۶	۳۱۴، ۳۴۸، ۶۳۶، ۷۰۰	۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۷
۴۹۲، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۶	۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۵	۳۰۹، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۲۵
۷۱۱	آل حمید ۴۸-۵۴، ۵۹، ۶۰	۳۵۹، ۳۷۲، ۳۹۵، ۳۹۸
آل میخال (میخائیل) ۶۱۷	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۹۳	۴۰۸، ۴۱۴، ۴۲۷، ۴۳۶
۶۷۴، ۶۷۳	۲۰۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۰۲	۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶
آنزوها ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۵۹، ۲۷۵	۳۰۴، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۴۹	۴۴۸، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۸۷
آوارها ۲۲۶	۳۶۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۱۴	۵۵۹، ۵۶۱، ۵۶۶، ۶۰۵
آوشار (افشار) ۴۳، ۱۰۰، ۱۰۱	آل دانشمند (دانشمندیان) ۲	۶۱۷، ۶۱۸، ۶۶۶، ۶۶۷
آی‌فری ۹۹	۲۱، ۲۶، ۷۶	۶۷۳، ۶۷۹، ۶۸۰
	آل سلجوق ۹۲، ۱۱۹	آل آیدین/آیدینیان ۵۵، ۶۵
الف	آل صاروخان ۷۳، ۷۵، ۷۷	۶۷، ۷۲، ۱۵۳، ۲۳۴، ۲۷۶
ابدال‌ها ۶۳۲	۲۸۷، ۴۳۷، ۷۰۲، ۷۰۵	۳۰۴، ۳۴۱، ۴۰۵، ۷۰۰
آخی/آخی‌ها/آخیگری ۱۸	۷۱۱	۷۰۱، ۷۰۵-۷۰۷، ۷۱۱
۱۰۷، ۲۹۲، ۵۴۲، ۵۸۱	آل طاشان ۳۲۷	آل آرتنه ۳۸۳
۵۹۱، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۴۳	آل طغای تیمور ۴۰۳	آل اسفندیار (اسفندیاریان) ۸۲
۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۴، ۶۸۹	آل عثمان ۹۷، ۵۳۰، ۵۳۴	۷۱۱

بیات ۱۰۰	۶۴۹، ۶۵۰، ۶۸۹، ۶۹۸	۷۱۱، ۶۹۰
بیزانسی/بیزانسی‌ها ۱، ۳، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۲، ۵۴، ۵۵، ۷۷، ۹۵، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۷۹، ۱۸۲-۱۸۴، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۸۷، ۳۰۴، ۴۵۹، ۴۷۲، ۴۷۹، ۴۹۵، ۴۹۶، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۴، ۵۳۱، ۵۸۰، ۵۸۵، ۵۸۹، ۵۹۲، ۶۶۵، ۷۱۴	۶۹۹ ایمور ۱۰۰، ۱۰۲ ایوبی/ایربیان ۹-۴	آرتقی/ارتوقی‌ها ۵، ۷، ۹، ۱۱۷، ۱۱۸ ارمنی/ارامنه ۲-۷، ۱۰-۱۲، ۳۱، ۴۳، ۴۴، ۱۵۱ اروپایی/اروپائیان ۵۲، ۵۵، ۱۶۶، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۶۰، ۴۲۲، ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۱، ۵۱۱، ۵۳۸، ۶۶۲، ۶۶۵ اسپانیایی‌ها ۳۶۴، ۵۷۹ اسکیت‌ها ۵۷۳ اسلاوها ۹، ۱۰۹، ۱۲۵، ۱۹۲، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۴ افلاقی/افلاقیان ۱۸۹، ۲۲۳، ۳۶۴ الایوندولو ۱۰۰، ۱۰۳ القه اؤلی ۱۰۰ انگلیسی‌ها ۲۸۴ اوتراکیت‌ها ۲۸۹ اوتورغور ۲۵۵ اوج‌اوق/اوج‌اوق‌ها ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳ اوره‌گیر (یوره‌گیر) ۱۰۰، ۱۰۳ اوغور ۲۵۵ اون - اوغورها ۲۵۵ اویغور ۹۹ ایتالیایی ۲۲۲، ۲۶۴، ۲۸۶ یشیک ۶۳۲، ۶۳۳ ایگدر ۱۰۰، ۱۰۳ ایلخانان ۱۹، ۴۲، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۱۰۸، ۱۱۰-۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۵-۱۳۷، ۱۴۵، ۳۸۳، ۵۹۱، ۵۹۷، ۶۰۵
ب	بابایی‌ها ۴۳، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۶۱، ۱۶۳-۶۳۴ بایندر ۱۰۰، ۱۰۲ بجنه/بجک/بیجنه (بجک) ۱۰۰، ۱۰۲، ۲۱۲، ۲۱۶ بربر ۱۴۳ بکناشیه ۶۳۲ بلغارها ۳۵، ۳۶، ۱۵۵-۱۵۷، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۴۲، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۵۵، ۲۸۰، ۲۹۵، ۲۹۶، ۴۱۰، ۴۶۲، ۷۱۰ بنی احمر (بنی نصر) ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶ ۷۰۷ بنی حفص ۶۹۷، ۶۹۹-۷۰۱، ۷۰۳-۷۰۵، ۷۰۷ بنی زیان ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷ بنی مورین (شرین) ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶ ۷۰۷ بوز اویوق/بوز اوق‌ها ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۰ بوگومیل/بوگومیل‌ها ۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۴ بوندوز ۱۰۰، ۱۰۳ برهمیایی ۳۶۴، ۴۸۹ بویارها ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۶، ۴۵۹	
پ		
پالولوگها ۳۶، ۹۵، ۱۰۷، ۱۳۴، ۳۲۳ بجک ← بجنه/بجک		
ت		
تاتارها ۲۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۵، ۲۴۶، ۲۹۲-۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۳۰، ۳۸۰، ۳۸۳، ۴۲۳، ۵۲۷، ۶۴۹ ترک/ترکان/ترکها ۵، ۷، ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۳۵، ۵۴، ۵۸، ۶۴، ۶۶، ۶۸، ۷۳، ۷۷، ۷۸، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴-۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۲-۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۰-۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰-۲۱۴، ۲۱۷		

خ	تکه‌اوغلی ۵۲، ۵۳	۲۲۱-۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۵
خاندان آرانیت ۲۳۹	تورلاق/طورلاق ۶۳۲، ۶۳۳	۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۵
خاندان آریاد ۲۷۸	تیره ۴۲۴	۲۳۷-۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳
خاندان آنزو ۲۷۷، ۲۷۸	تسیموریان ۶۲۲، ۷۰۱، ۷۰۴	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳
خاندان اختمانلی ۶۷۴	۷۰۷، ۷۰۹	۲۵۶-۲۵۸، ۲۶۰-۲۶۲، ۲۶۵
خاندان اسپاتا ۲۳۶، ۲۳۹	تینگ‌لینگ‌ها ۲۵۵	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۶
خاندان بالسه ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰		۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷
۲۶۰، ۲۶۲	ج	۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۷
خاندان بساراب ۲۴۵	جغتایی ۱۱۵، ۳۸۱	۲۹۸، ۳۰۰-۳۰۲، ۳۰۷-۳۱۰
خاندان پالاتنی ۲۳۶	جلالی ۱۲۶	۳۱۳-۳۱۸، ۳۲۱-۳۲۴، ۳۲۸
خاندان پاللوگک ← پاللوگکها	جلایری/جلایریان ← آل جلایر	۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۶
خاندان پلازنها ۶۹۸	جنوایی/جنوایی‌ها ۳۶، ۳۷	۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۶-
خاندان پله‌وئلی ۶۷۴	۷۲، ۷۴، ۹۶، ۱۴۹، ۱۵۰	۳۶۸، ۳۷۱، ۳۸۳، ۳۹۴
خاندان توپیا ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۹	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵ - ۱۵۷	۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۴
خاندان توره‌خانلی/تورخانلی	۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۵، ۱۷۰	۴۱۷-۴۲۱، ۴۳۷، ۴۴۲
۶۷۹	۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۵۶	۴۵۱، ۴۵۷-۴۵۹، ۴۶۱
خاندان جندرلی ۳۲، ۴۳، ۷۹	۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۸۵ -	۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷-۴۷۳
۳۱۰، ۱۹۴، ۱۶۰، ۱۲۶	۲۸۷، ۲۹۶، ۳۱۳، ۳۲۰ -	۴۷۶-۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۳
۶۶۳، ۶۵۱	۳۲۲، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۰۰	۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۶
خاندان چرنویه‌ویچ ۲۳۶	۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۷	۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۸، ۵۱۳
خاندان دانشمند ← آل دانشمند	۴۴۲، ۴۵۳، ۴۷۳، ۴۷۹	۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۲
خاندان دوقاقین ۲۳۶، ۲۳۷	۴۹۵، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۷	۵۲۵، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۴۷
۲۳۹، ۲۶۲	۵۰۹، ۵۱۲، ۵۱۷، ۵۳۷	۵۴۹، ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۹
خاندان دولخان ۶۳۷، ۶۹۰	۵۷۹، ۵۸۰	۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۶، ۵۶۷
خاندان دولو/دوله ۶۳، ۲۵۵	ج	۵۷۳، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۴
خاندان زنه‌بسی ۲۳۶، ۲۳۹	چارقلی ۱۱۶	۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۱، ۵۹۳
خاندان صاحب‌آتا ۶۴	چاولدور (چاوندور) ۱۰۰	۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۹، ۶۱۷
خاندان قراسی ۷۶	۱۰۲	۶۱۹، ۶۲۲-۶۲۴، ۶۲۷
خاندان قرامان ← آل قرامان	چینی ۱۰۰، ۱۰۲	۶۲۹، ۶۴۹، ۶۵۶، ۶۵۸
خاندان کاستریوتا ۲۳۶، ۲۳۷	چرکس ۳۷۴	۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۶، ۶۸۷
۲۳۹، ۲۴۱، ۲۶۱		۷۱۶
خاندان کومنن ۳۴	ح	ترکمن/ترکمنها ۱۵، ۱۷، ۴۱-
خاندان گاتلوزیو ۱۵۶	حمید ۱۲۶، ۱۲۷	۴۳، ۴۴، ۵۵، ۵۸، ۷۳، ۷۷
خاندان گروپا ۲۳۹	حواریون ۲۸۸	۱۱۶، ۱۲۵، ۱۵۰، ۲۹۳
خاندان گوئیازاکاریا ۲۳۹		۲۹۴، ۴۱۳، ۴۲۰، ۴۲۳
خاندان لوکزامبورگ ۲۸۱، ۶۹۸		۴۲۵، ۴۴۵، ۴۵۵، ۴۵۶
خاندان مدیچی ۲۷۵		۵۴۷، ۵۵۰

۲۶۹، ۲۷۲، ۲۷۵-۲۷۷
 ۲۸۳، ۳۱۷-۳۱۴، ۳۲۰
 ۳۲۵، ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۴
 ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۷۱، ۴۷۰-
 ۴۷۲، ۴۷۴-۴۷۹، ۴۸۱
 ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۵۰۰
 ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۲۱، ۵۵۵
 ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۶۸
 ۵۸۱، ۵۹۲، ۶۰۵، ۶۶۲
 ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۲، ۶۷۵
 ۶۷۹

صوفیان ۲۶۲، ۶۳۳

ع

عباسیان ۶۲۱

عثمانی/عثمانیان/عثمانیها ۱۶
 ۴۲، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰
 ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۵
 ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۵
 ۷۷، ۷۸، ۸۱، ۸۲-۸۶، ۹۷
 ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷
 ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶
 ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴-۱۳۹
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹
 ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷-
 ۱۶۲، ۱۶۶-۱۶۶، ۱۷۹-
 ۱۹۰، ۱۹۲-۱۹۷، ۲۰۱
 ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۷، ۲۰۹-
 ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹
 ۲۲۱-۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۳
 ۲۳۵-۲۵۲، ۲۵۴
 ۲۵۶-۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲
 ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۹-
 ۲۷۱، ۲۷۴-۲۷۸، ۲۸۰-
 ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰-۲۹۸
 ۳۰۰، ۳۰۲-۳۱۸، ۳۲۰

۵۸۴، ۵۹۳، ۶۴۹، ۶۵۹
 ۶۷۲، ۶۷۶، ۷۱۳

ز

زینی‌ها ۶۷۱

س

سالور ۴۳، ۱۰۰، ۳۵۷
 سلنوق/سلنوقی‌ها ۲۱، ۲۶، ۲۹
 سلجوقی/سلجوقیان ۱-۲۴، ۲۶-
 ۳۱، ۳۳-۳۸، ۴۱، ۴۲، ۴۴
 ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۵۸، ۶۲-۶۴
 ۷۳، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۸، ۹۲
 ۱۰۲، ۱۰۴-۱۰۶، ۱۱۱
 ۱۱۲، ۱۱۹-۱۲۲، ۱۲۴
 ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۱
 ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۱۶، ۲۴۲، ۴۲۳
 ۵۲۸، ۵۹۱، ۶۰۰، ۶۰۵
 ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۴۹، ۶۵۰
 سورقوچ/سورگوچ ۲۱۶
 سبیلی‌ها ۴۸۸

ش

شاراغور ۲۵۵

ص

صاروخانیان ۷۴، ۳۰۳، ۳۴۸
 ۳۴۹، ۴۰۴، ۴۱۴
 صربی/صربها ۱۵۴-۱۵۷، ۱۷۱
 ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۵-۱۸۷
 ۱۸۹، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۴
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۴۲
 ۲۵۷، ۲۶۲، ۲۹۶، ۲۹۷
 ۳۳۸، ۴۱۰، ۴۵۸، ۴۷۳
 ۴۹۹، ۶۶۷، ۶۷۲
 صفوی ۶۲۳
 صلیبی/صلیبیون ۲-۴، ۲۱، ۳۳
 ۳۴، ۳۶، ۴۶، ۴۴۳، ۴۶۸

خاندان مرزکو ۲۳۷

خاندان موساچی ۲۳۶

خاندان میلوتن ۲۳۲

خاندان والوا ۲۷۵

خاندان هابسبورگ ۲۸۱

خاندان یونیم ۲۳۶

خزرها ۲۵۵

خوارزمشاهیان ۵، ۷۳، ۱۱۷

د

دانشمندیان ← آل دانشمند

دودورقه/دودورغه ۱۰۰، ۱۰۱

دوقاقین‌ها ← خاندان دوقاقین

دوگر/دوگر ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۶

ر

رودوسی ۱۵۳

رومانیایی ۲۸۹

رومن‌ها ۲۱۹، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۸۹

رومی/ارومیان/رومی‌ها ۴، ۱۲

۳۴، ۳۵، ۳۹، ۵۵، ۵۹، ۶۶

۶۹، ۷۲، ۷۸، ۹۴، ۱۰۵

۱۰۷-۱۰۹، ۱۱۷، ۱۱۸

۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۱-۱۴۳

۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۶۰

۱۶۵، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۸۳

۱۸۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳

۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۷

۲۷۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۲۲

۳۵۷، ۳۵۹، ۳۷۱، ۳۷۸

۳۷۹، ۴۰۱، ۴۱۰، ۴۲۴

۴۳۲، ۴۳۸، ۴۶۰، ۴۶۱

۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۷، ۵۰۸

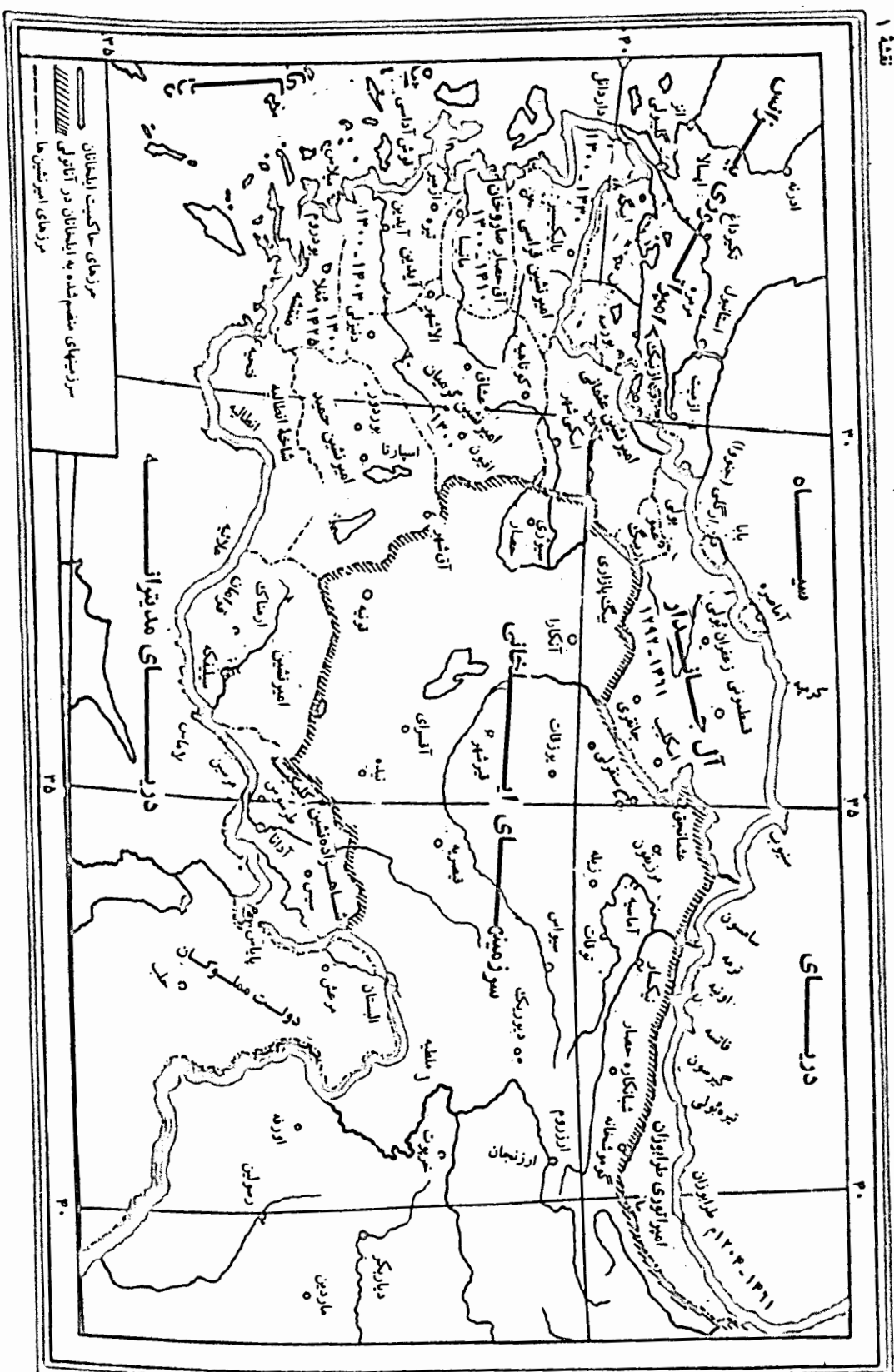
۵۱۱، ۵۱۴-۵۱۸، ۵۲۱

۵۳۲، ۵۳۵، ۵۴۶، ۵۴۹

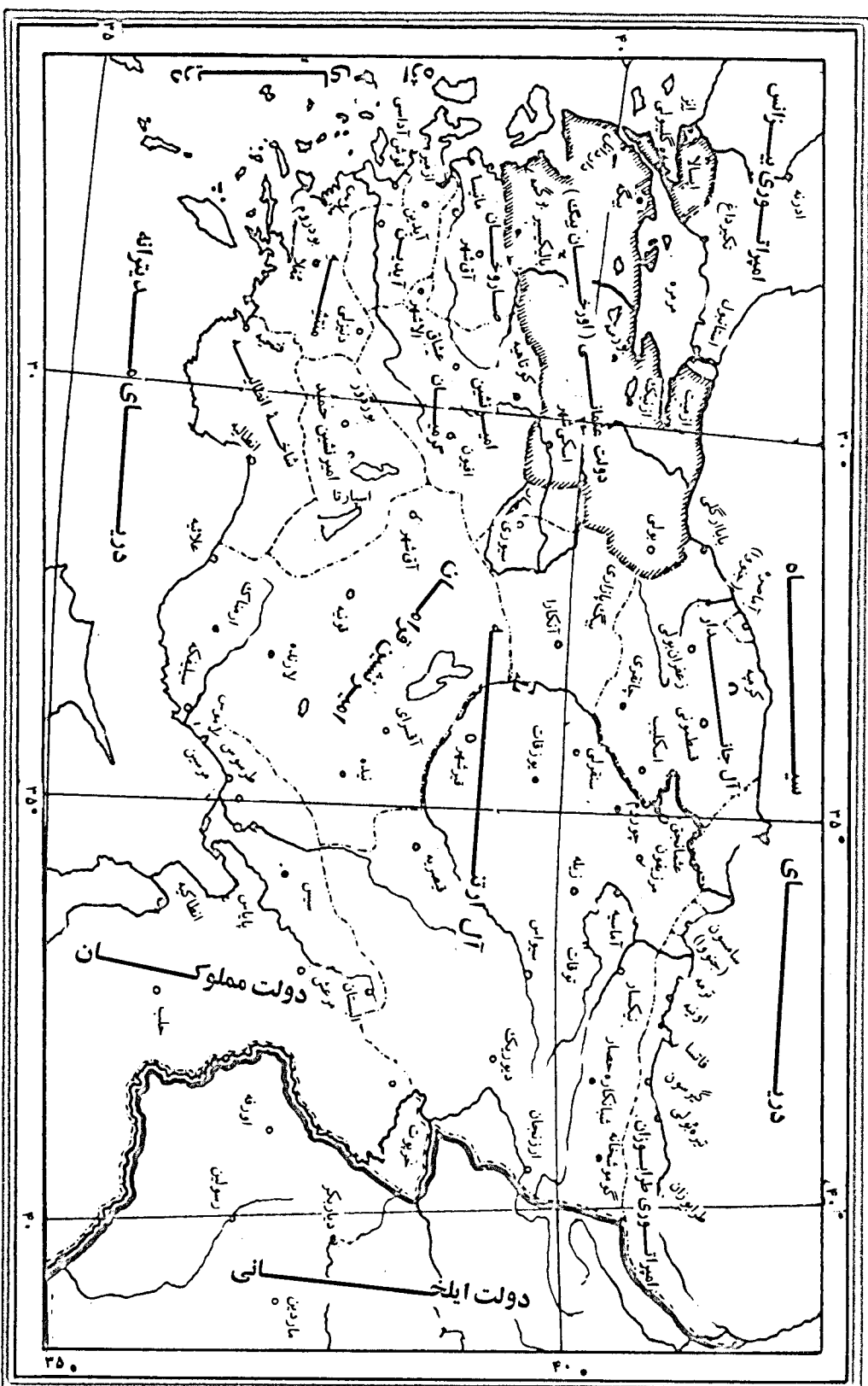
۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۶، ۵۸۰

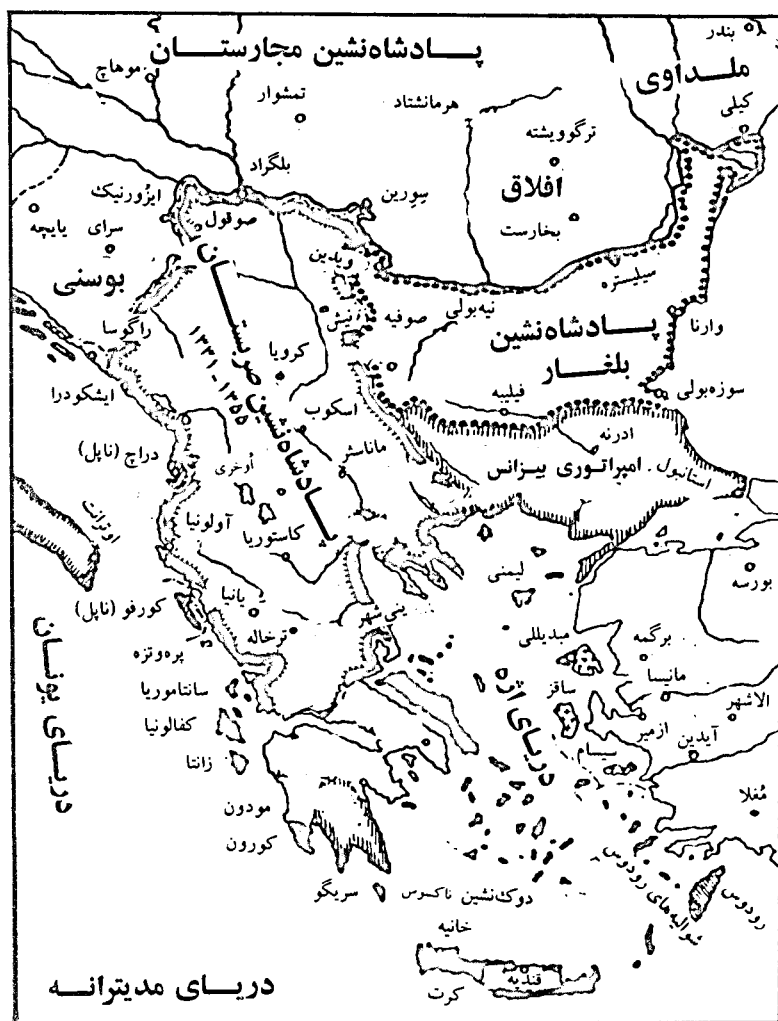
۵۲۸، ۴۶۶، ۴۵۴، ۴۵۳	غ	۳۴۶، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۹
۶۹۹	غازی آرن ها ۱۸۸	۳۵۰، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۶
قزلق ۹۹	غازیان ۳۶۶	۳۶۳، ۳۶۵-۳۷۰، ۳۷۳
قزق ۱۰۱، ۱۰۰	غزها/اوغوز ۱، ۲۷، ۴۳، ۹۹	۳۷۶، ۳۷۸-۳۸۰، ۳۸۳
قزلباش ۴۲۵	۱۰۰، ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶	۳۸۷-۳۹۵، ۳۹۷، ۴۰۲
قزلج ۹۹	۱۰۹-۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۳	۴۰۴، ۴۰۵، ۴۱۱، ۴۱۳
قلندری (طریقت) ۶۳۳	۵۸۹	۴۲۳، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۸
قمان (کومان) ۲۱۶، ۲۱۲	ف	۴۲۹، ۴۳۱-۴۳۴، ۴۳۸
قنق ۳۷۱، ۱۰۳	فرانسوی ۱۵۳، ۲۲۲، ۳۱۶	۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۶
قنقلی ۹۹	۵۴۵، ۳۲۲	۴۴۷، ۴۵۰-۴۵۵، ۴۵۷
قوتیغورها/قوتیغورها ۲۵۵	فرنگ/فرنگان/فرانکها ۶، ۳۸	۴۶۶، ۴۶۶-۴۸۱، ۴۸۳
ک	۵۲، ۵۵، ۶۹، ۷۵، ۱۵۴	۴۸۹، ۴۹۱-۴۹۶، ۴۹۹
کاتالانها ۵۹، ۱۵۰، ۱۷۰، ۱۸۸	۳۰۴، ۳۰۷، ۳۴۱، ۴۹۵	۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷
۵۰۰، ۲۰۴	۵۲۵، ۵۷۳	۵۱۳، ۵۱۵-۵۱۷، ۵۱۹
کیرویه (طریقت) ۶۴۵	فلاندرها ۳۶۷	۵۲۰، ۵۲۴-۵۲۸، ۵۲۳
کروواتی ها ۲۴۸، ۲۴۹	فلورانی ۲۷۸	۵۳۴، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۴۱
گ	ق	۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۹
گرچی ها ۷، ۳۳۰	قارقن/قارقی/قارقین ۱۰۰، ۱۰۲	۵۵۰-۵۵۵، ۵۵۹
گرمیانی ها - آل گرمیان	قاقادوزها ۲۱۲، ۲۱۶	۵۶۱، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۸
ل	قایی ۳۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۵	۵۷۱-۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۱
لاتین ها ۴، ۱۱، ۱۷، ۳۴، ۳۵	۱۵۵-۱۲۲، ۱۳۶، ۱۴۵	۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۸۹
۳۸، ۳۹، ۵۵، ۶۷-۶۹، ۷۲	۵۸۹، ۵۸۹	۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۵
۷۵، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴	قبحاق ۹۹	۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۱-۶۱۴
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۷۴	قبرسی/قبرسی ها ۱۵۳، ۱۵۸	۶۱۶، ۶۱۹، ۶۲۱
۱۹۴، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۲	قراولی ۱۰۰	۶۳۷، ۶۳۹-۶۴۲، ۶۴۶
۲۷۸، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۲۳	قراتانارها ۳۰۲، ۳۳۷، ۳۴۲	۶۴۹-۶۶۰، ۶۶۶، ۶۶۶
۴۶۰، ۴۷۱، ۴۸۱، ۵۰۱	۳۴۴، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۶	۶۷۲-۶۷۷، ۶۷۹-۶۸۱
۵۲۲، ۶۵۱	۵۲۷	۶۸۳، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۲
لازها ۳۴۸	قراقوینلوها ۳۲۹، ۳۷۶، ۴۲۳	۶۹۷، ۷۱۰
لهستانی ۳۶۴، ۴۸۰	۴۸۲، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۵۹	عجم (ایرانیان) ۵۸۵
م	۷۰۳، ۷۰۵-۷۰۷، ۷۱۲	عرب/اعراب ۲۵۱، ۳۵۱، ۳۷۸
مجاری/مجارها ۴۶، ۱۵۸	قرامانیان ۴۳، ۴۵، ۶۰، ۸۳، ۸۶	۴۷۴، ۵۸۱، ۶۲۱، ۶۲۶
۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۰۳	۹۵، ۲۹۲، ۳۰۵، ۳۲۷	عزبها ۲۴۸، ۵۴۸
	۳۴۶، ۳۵۸، ۳۷۳، ۳۸۴	علوی/علویان/علوی ها ۴۲۴
	۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۴، ۴۱۳	۴۲۷، ۶۳۴

۶۵۱	۵۸۵، ۵۸۸، ۶۰۵، ۶۴۲	۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۶-۲۵۱
	۶۸۱، ۶۸۶، ۷۰۳-۷۰۵	۲۵۵، ۲۶۱، ۲۹۵، ۳۰۲
۵	۷۰۷	۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵
هابسبورگها ۶۹۸	منگوجن ها ۶، ۲۱، ۲۶، ۲۹	۳۱۷، ۳۱۶، ۴۲۰، ۴۲۱
هوسیتها ۲۸۹	موزاشی ها (موساسی ها) ۲۳۹	۴۶۳-۴۶۶، ۴۷۲، ۴۷۳
هونها ۲۵۵	مولویه (طریقت) ۵۵	۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۸، ۴۸۹
		۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۵۶، ۵۵۹
ی	ن	۵۷۳
یازر ۱۰۰، ۱۰۱	نوربخشیه ۶۴۵	مغول/مغولان/مغولها ۵-۷، ۹ -
یارلی ۱۰۰، ۱۰۱		۲۱، ۲۳-۲۵، ۲۷، ۳۱، ۳۵
یسنی چربیا ۱۴۷، ۱۸۶، ۱۹۱	و	۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۵۰، ۶۴
۲۰۲، ۲۱۰، ۲۹۸، ۳۱۶	ونیزی/ونیزی ها ۳۴، ۳۶، ۳۸	۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۹۱
۳۱۷، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۶۷	۵۵، ۶۷، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۳	۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸
۳۸۰، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۶	۱۵۵، ۱۵۷-۱۶۰، ۱۶۵	۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹
۴۰۹، ۴۵۰، ۴۷۵، ۴۷۹	۱۸۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۱	۳۱۱، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۴۲
۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۸	۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸	۳۵۴، ۳۸۳، ۶۵۰، ۶۵۴
۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۱۸	۲۴۰، ۲۴۸، ۲۵۹-۲۶۲	مسلوک/مسلوکان/مسلوکها ۱۳ -
۵۱۹، ۵۳۷، ۵۵۸، ۵۶۲	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۹	۱۶، ۴۳، ۴۴، ۵۵، ۶۹، ۷۴
۵۶۴، ۵۸۰، ۶۰۵-۶۰۹	۲۸۶، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۴	۸۹، ۹۱، ۱۱۰، ۱۵۱، ۱۷۰
۶۱۳، ۶۱۹، ۶۳۲، ۶۵۹	۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۲۱	۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱
۶۸۳	۳۲۴، ۳۵۴، ۳۸۹، ۳۹۰	۳۳۲، ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۵۷
یوروکنا ۱۸۱	۴۱۸-۴۲۰، ۴۶۱، ۴۷۷	۳۶۴، ۳۶۸، ۳۷۴، ۴۲۴
یونانیان ۱۱۳، ۴۰۷، ۴۲۴	۴۹۹، ۵۰۶، ۵۱۴، ۵۱۶	۴۵۳، ۴۸۲، ۵۴۸، ۵۶۳
یوه ۱۰۰، ۱۰۳	۵۲۵، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۸۱	۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۷



امیرنشینهای آناتولی و دولت عثمانی (۱۴۴۵م)

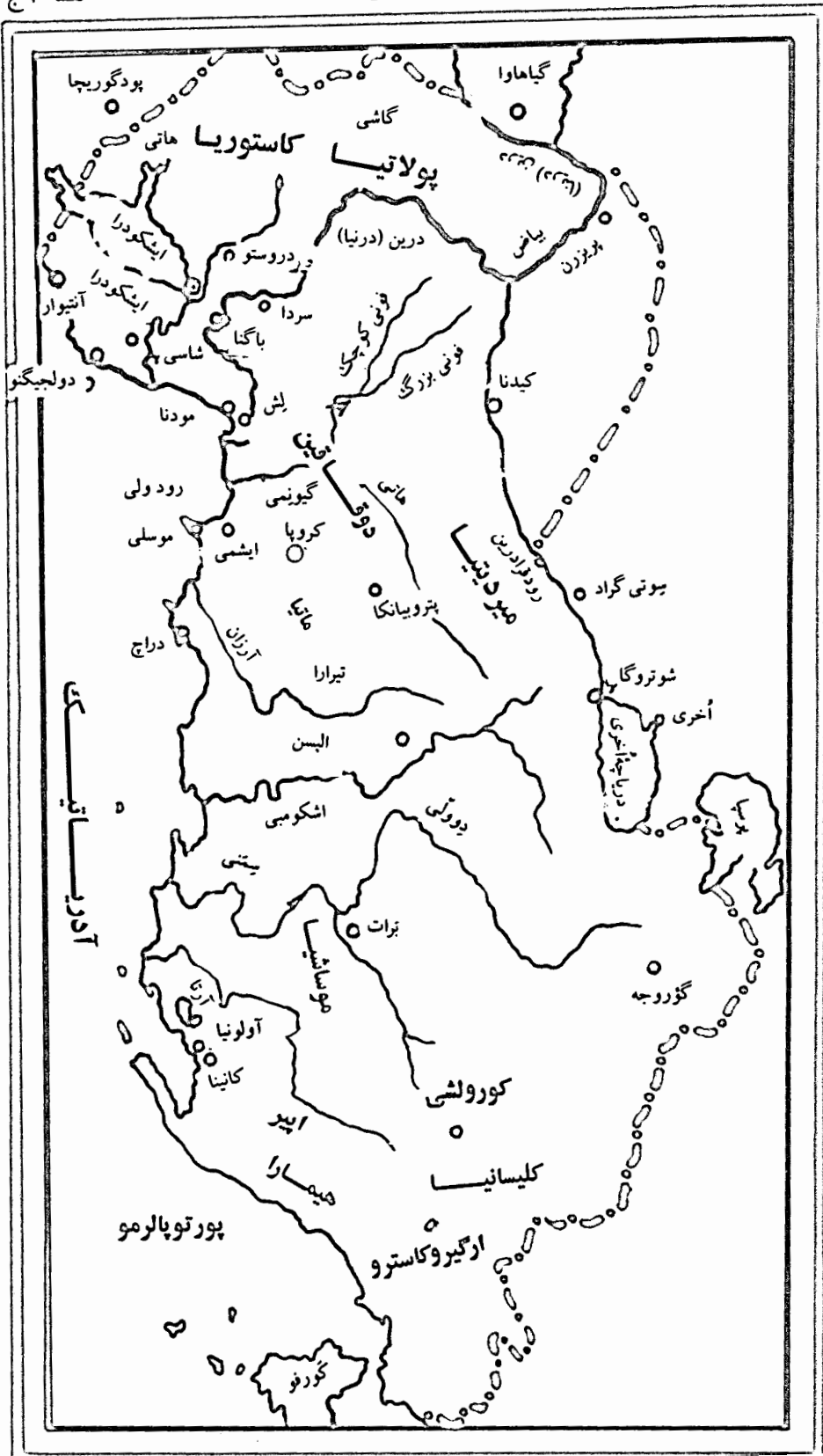




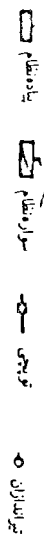
- پادشاهنشین صربستان
- پادشاهنشین بلغار
- امپراتوری بیزانس
- پادشاهنشین نابل
- چهارمین کلنی جنوبا
- کلنی ونیز
- سومین ایالت پلو پونز بیزانس
- شوالیه‌های رودوس
- دوک‌نشین اول آتن
- ایالت دوم آخیا

آلبانی در قرون میانه

نقشه ۳ ج



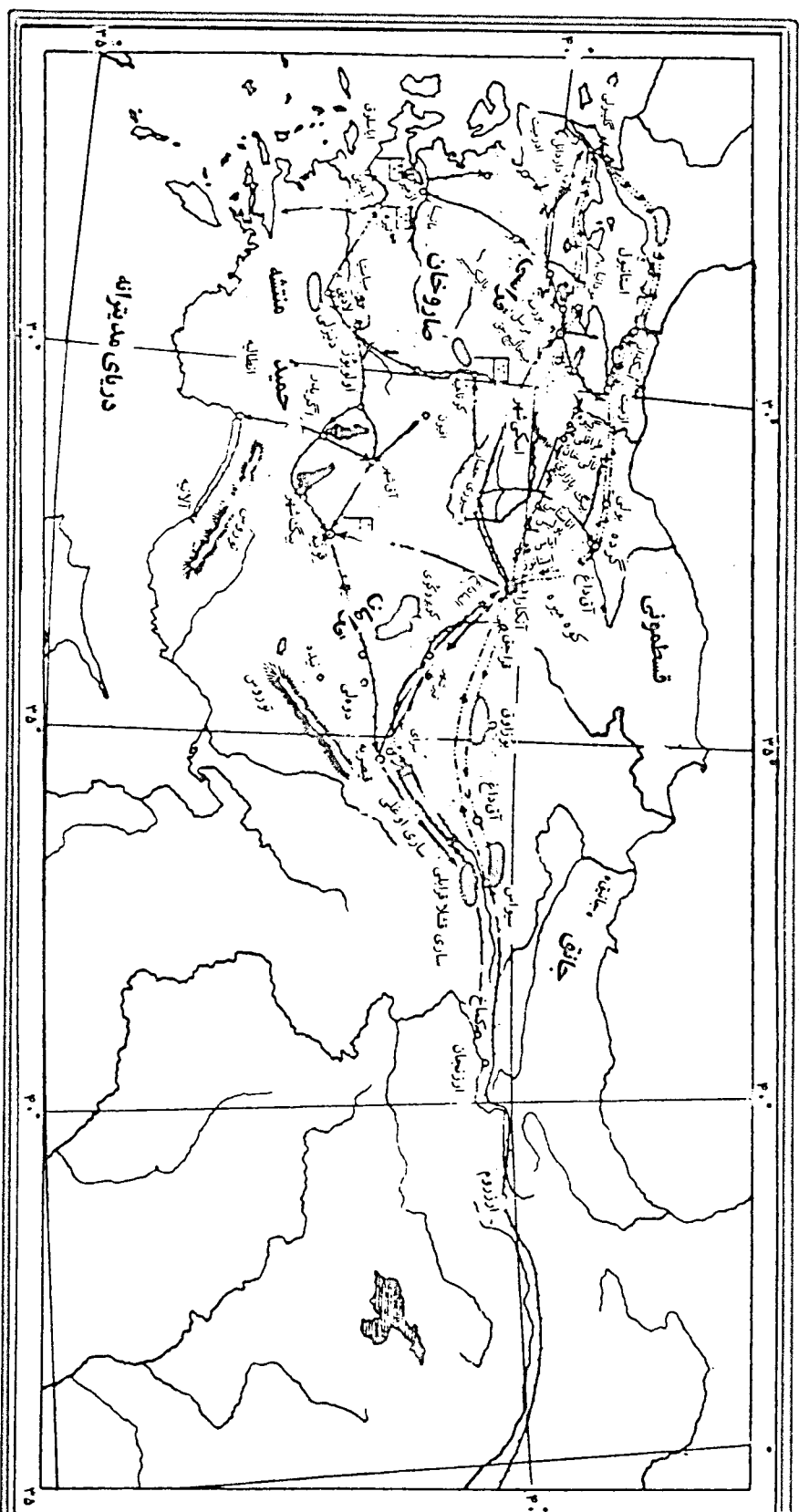
بہ طرف قورشونلو

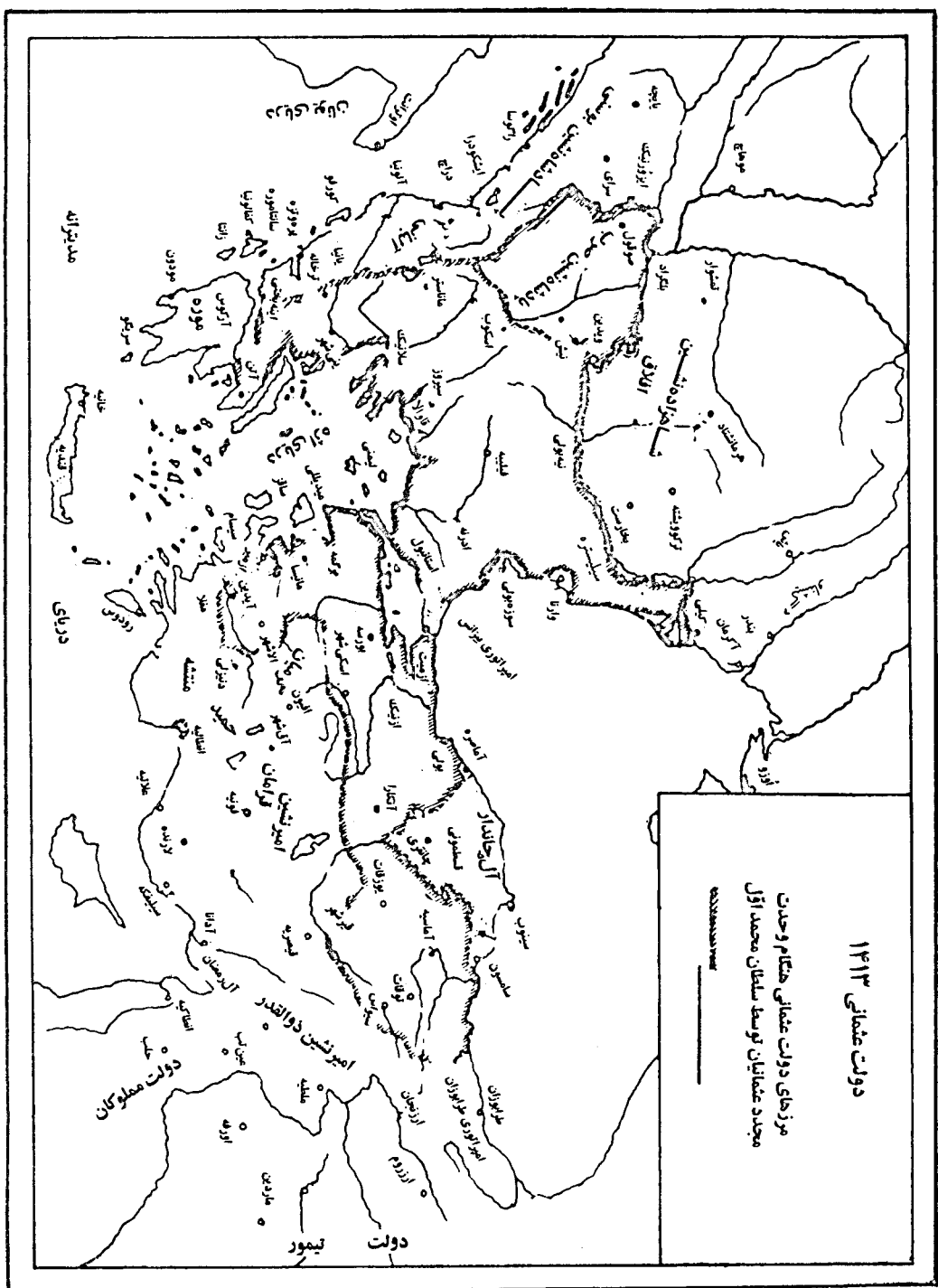


میدان جنگ اول کوسووا

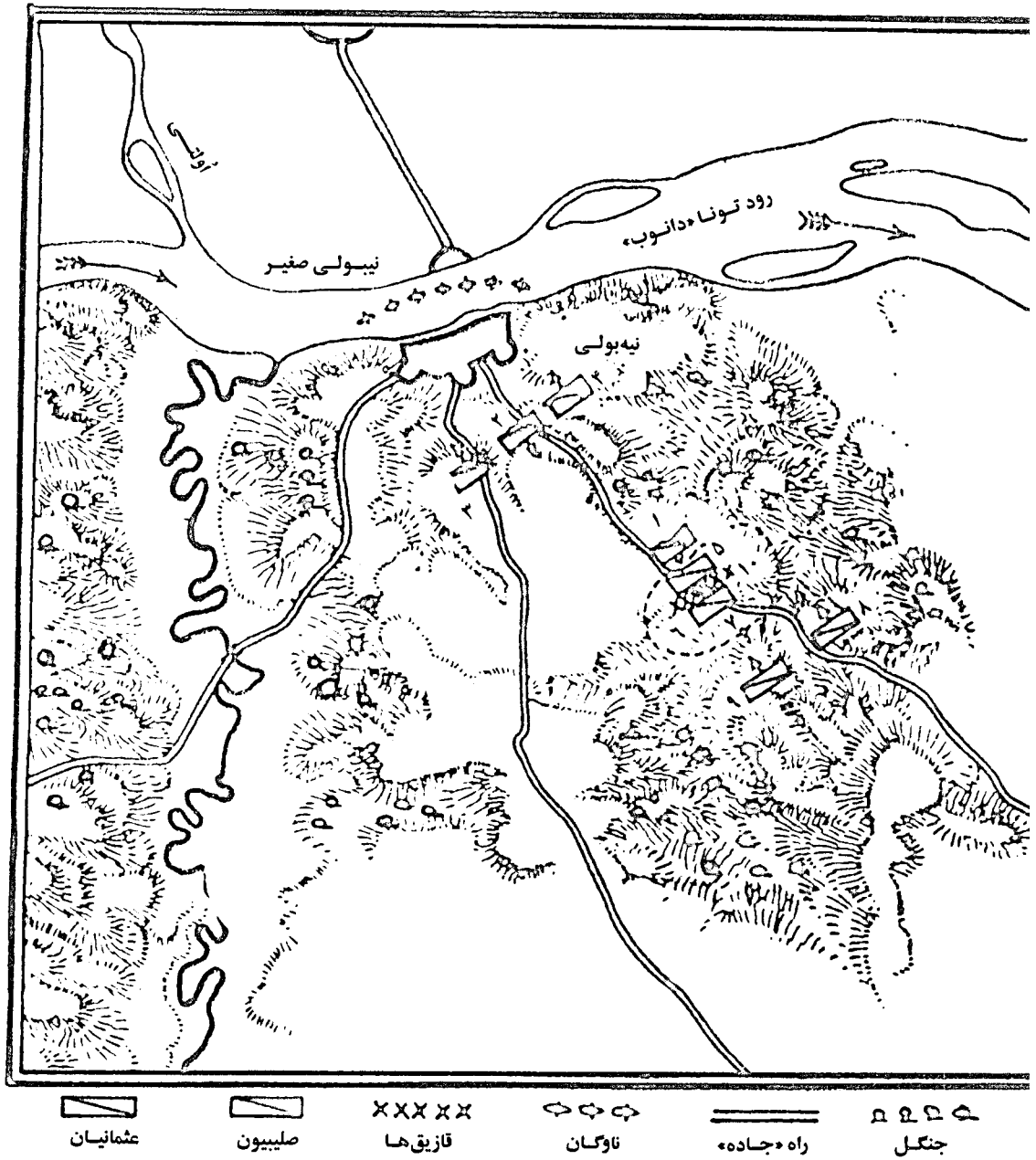
نقشه عملیات تیمور در آناتولی

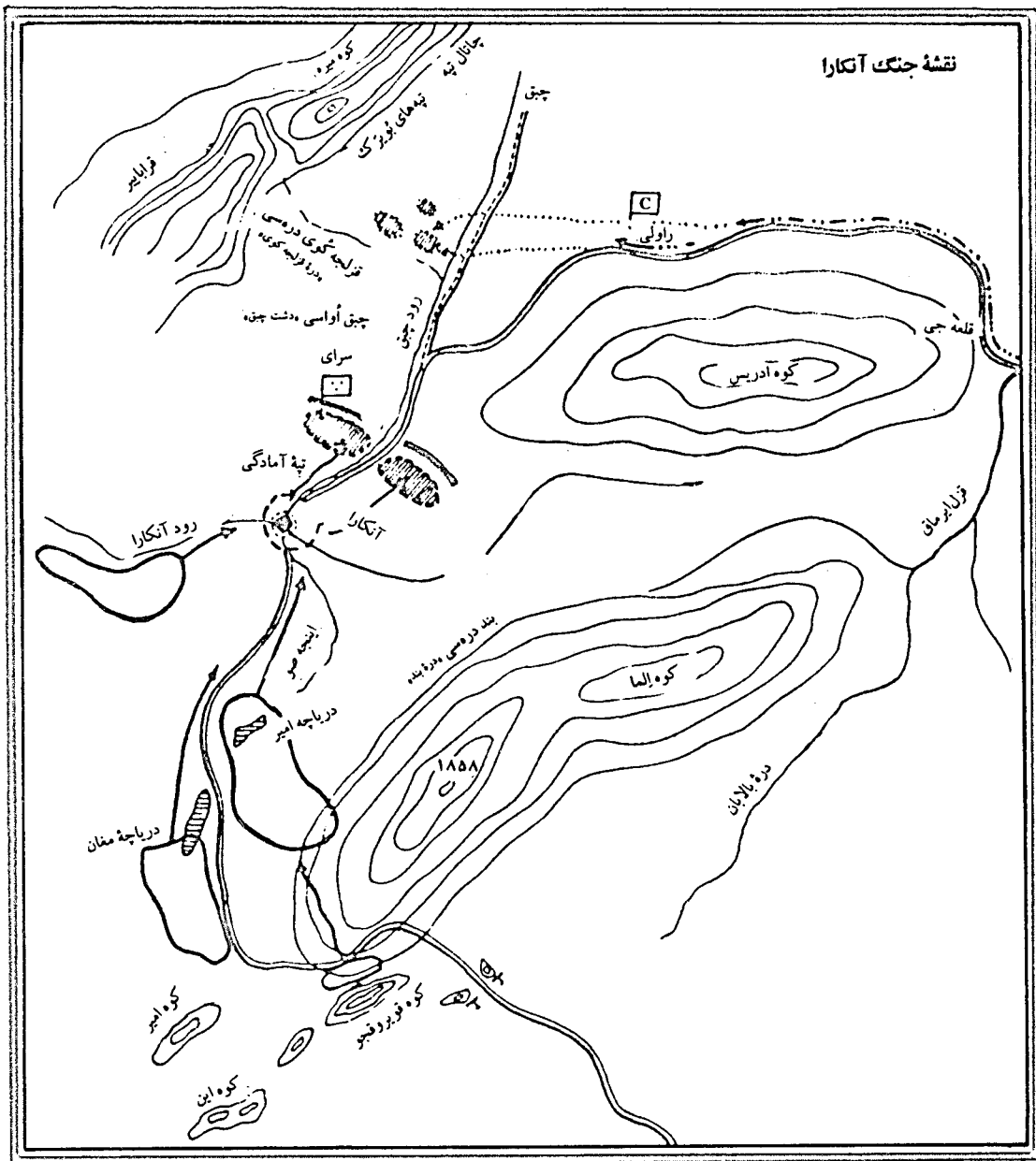
نقشه ۳ الف





نقشه میدان جنگ نیه بولی «نیبولی»

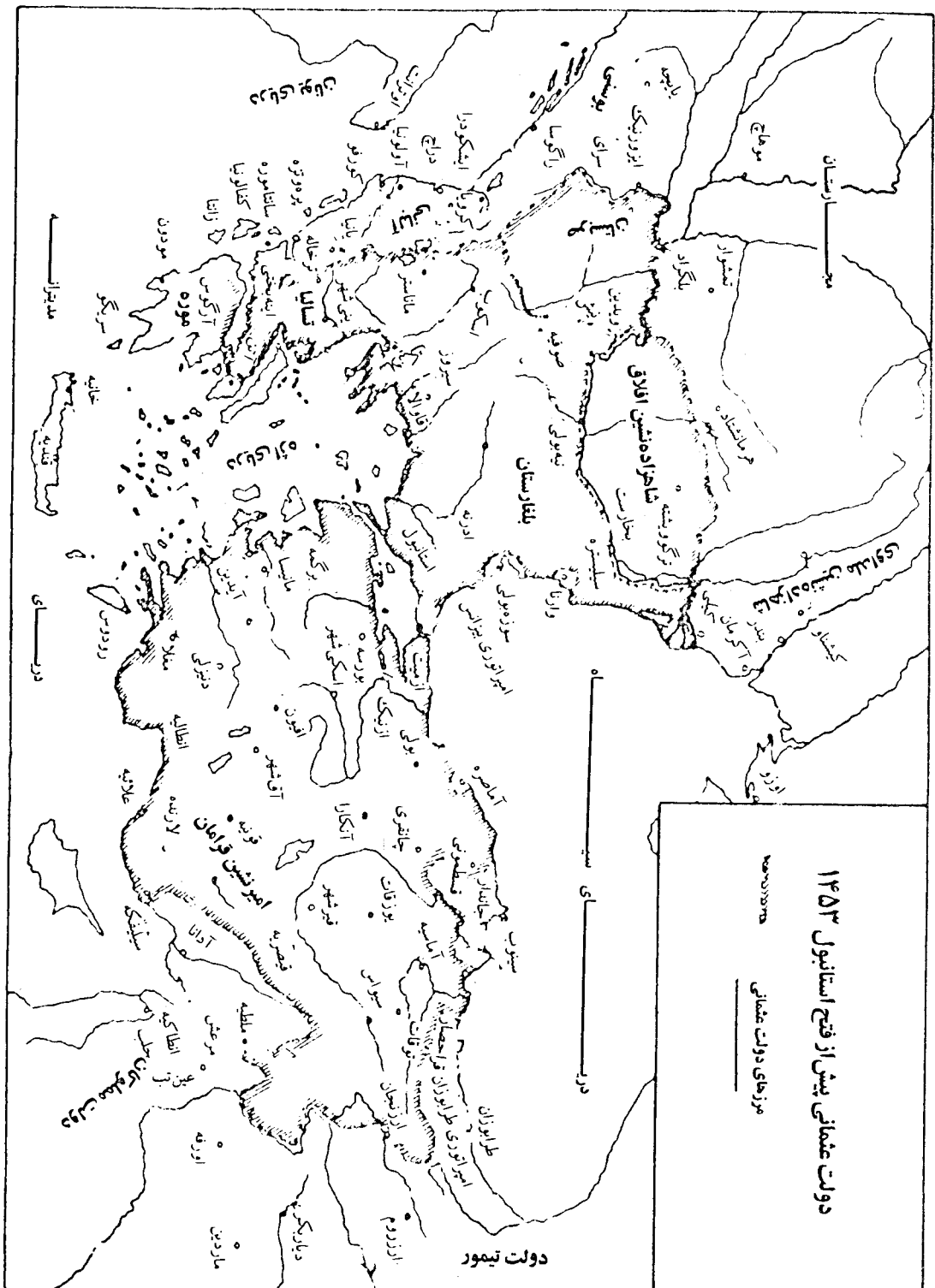


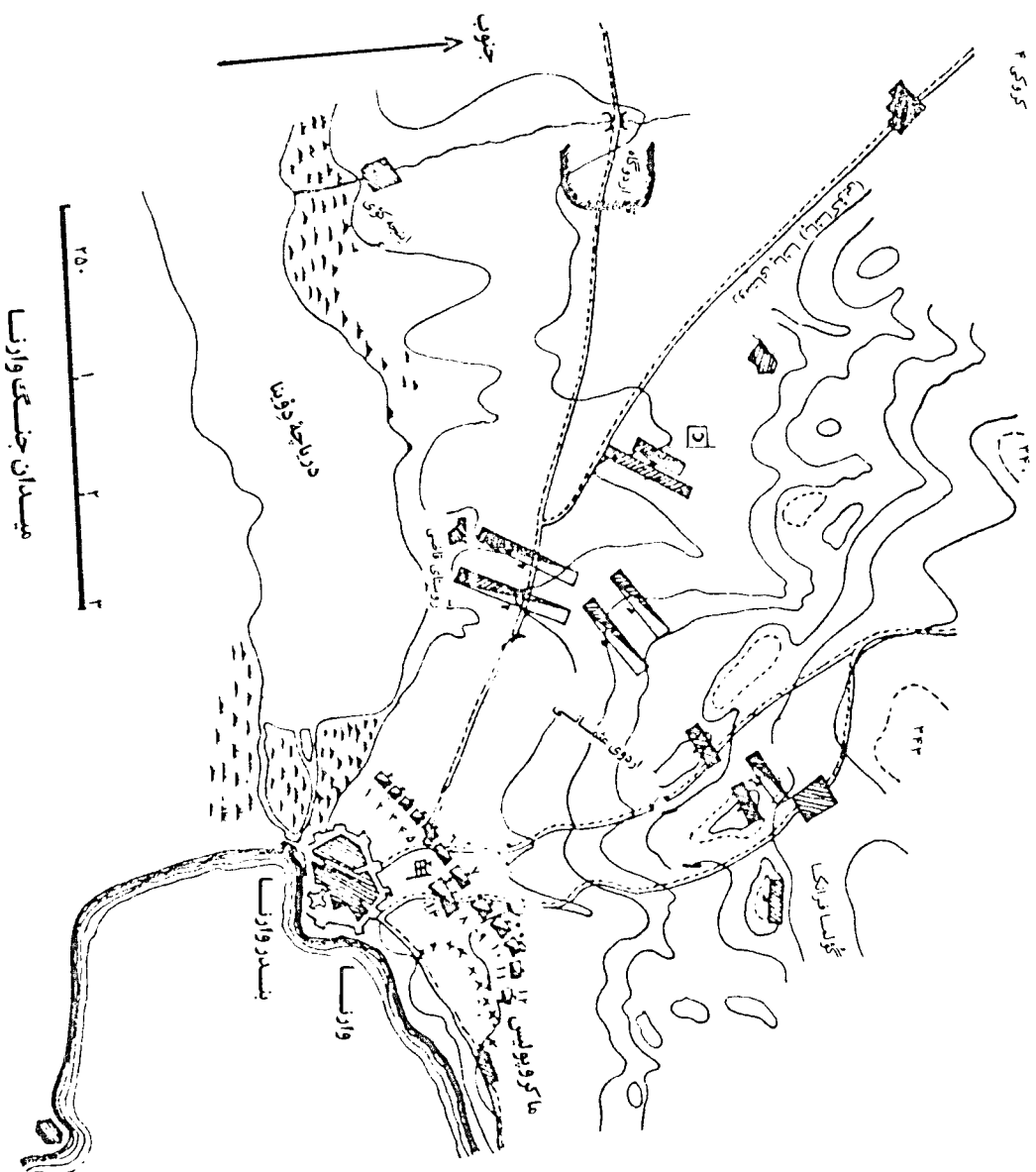


دولت عثمانی پیش از فتح استانبول ۱۴۵۳

حدود حدود

موزه‌های دولت عثمانی







آرامگاه ارطغرل غازی در سُویوت



غازی عثمان بیگ

غازی اورخان بیگ



سلطان مراد اول خداوندگار



سلطان یلدرم بایزید



چلبی سلطان محمد

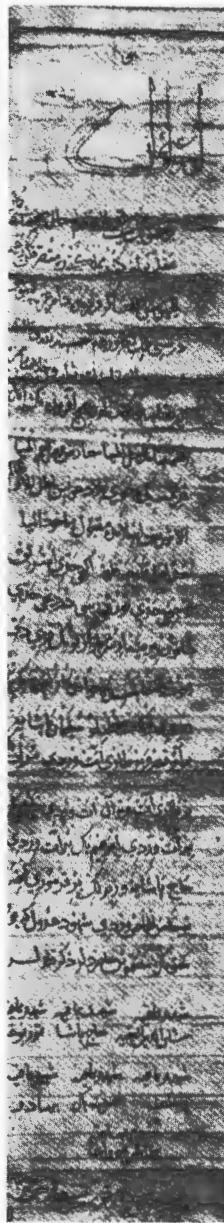


سلطان مراد دوم

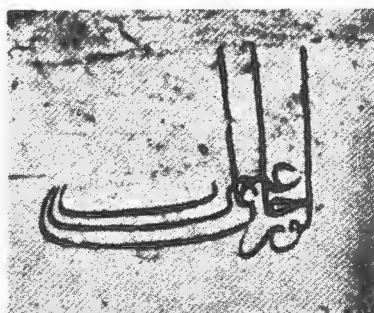


سلطان محمد فاتح

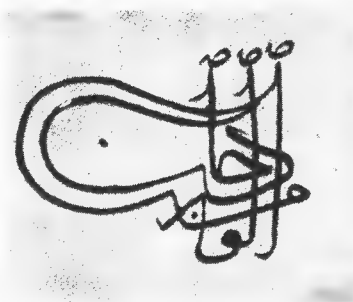




قباله مورخ ۷۴۹ هجری قمری / ۱۳۴۸ میلادی که اورخان غازی واگذار کرده است.



طغراهای غازی اورخان بیگی

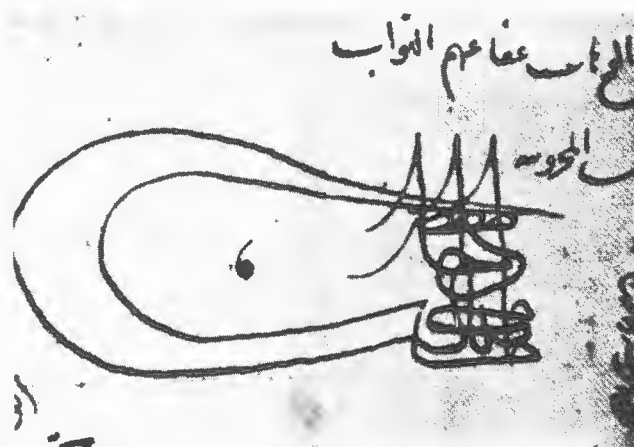


طغرای سلطان مراد اول

طغرای امیر سلیمان



دو طغرای چلبی سلطان محمد



طغرای سلطان مراد دوم

لویی کبیر پادشاه مجارستان و لهستان



سیگیسموند زمان پادشاهی مجارستان

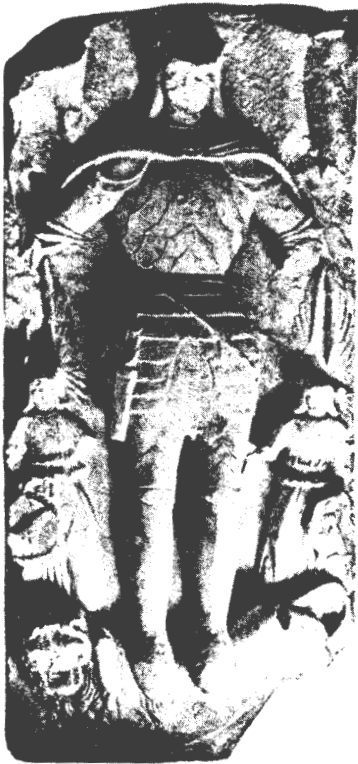
سیگیسموند بعد از برگزیده شدن به امپراتوری



ژان دوگ بورکندی



هونیادی ژانوس «ژان هونیاد»



ماتیاس کورون





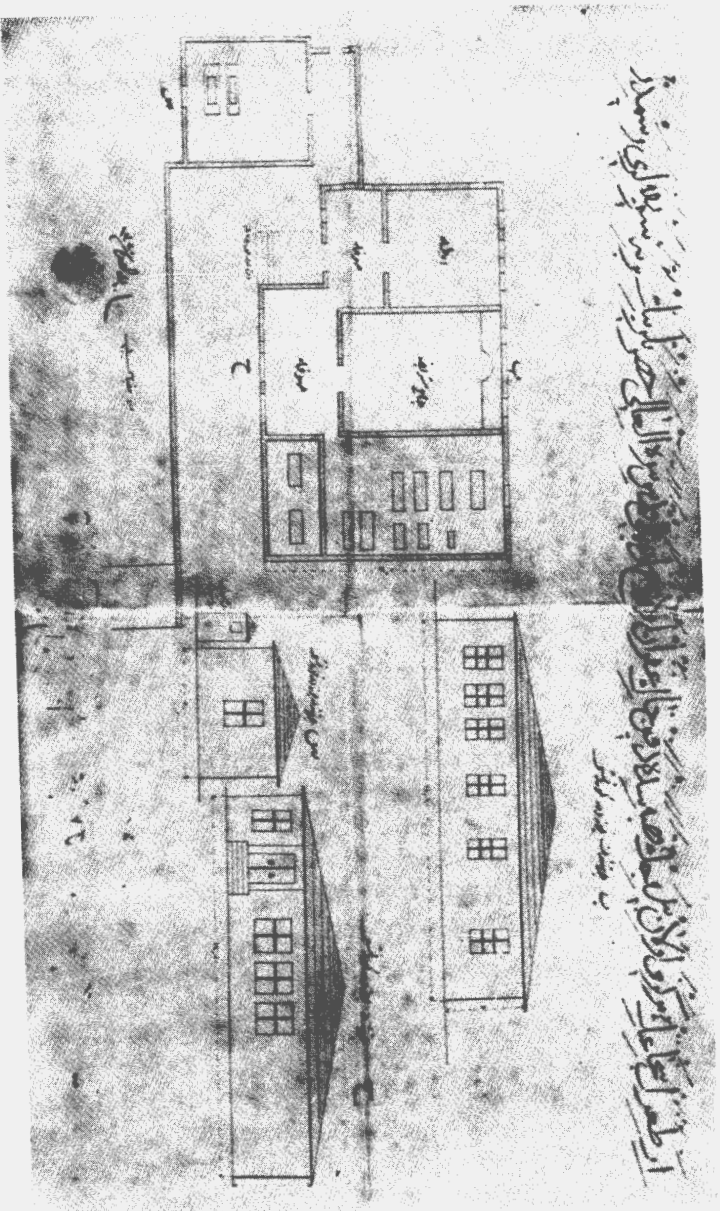
حصار آناتولی



حصار روم ایلی



کنستانتین دراگازس یازدهم



خانقاه و آرامگاه شیخ آده بای، دامنه بای، در بیله جیق قدیم

The Ottomān History

vol. 1

by

İsmail Hakkı Uzunçarşılı

Trans. by

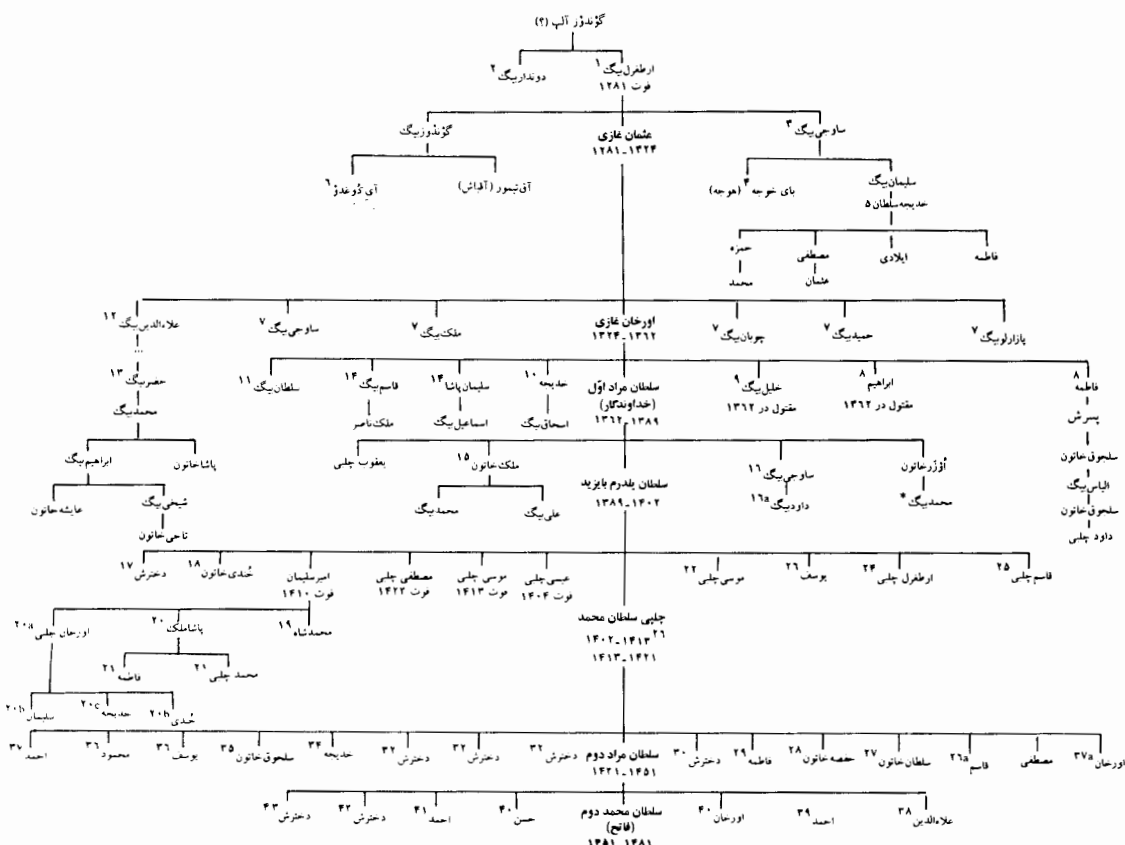
Dr. Wahab Wali



Institute for Humanities
and
Cultural Studies

Tehrān 2001

شجره‌نامه خاندان عثمانی تا اواسط قرن پانزدهم میلادی براساس اسناد موجود و تواریخ عثمانی



۱. ارطغرل بیگ در سوغوت و سویوت مدفون است.
۲. قبر وی بر سر راهی است که از کوپرو حصار به چاقربنار منتهی می‌شود (تاریخ ندر).
۳. در سویوت و در آرامگاه پدرش مدفون است.
۴. قبرش در انتهای «ارمنی پلی» در حوالی روستای حمزه بیگ است (تاریخ ندر، ص ۱۱۴، عاشق پاشا زاده، ص ۵).
۵. آرشو نخست‌وزیری، دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳، برگ ۲۵۲ و ۲۵۳.
۶. وی در جنگ قویون‌حصاری شهید شد و قبرش در «دین‌بوزه» بر سر راه قویون‌حصاری است.
۷. در مورد بازار بیگ، حمید بیگ، چوپان بیگ، ملک بیگ و ساوچی بیگ به وقف‌نامه غازی‌اورخان بیگ که در بولتن شماره ۱۹ چاپ کرده‌ام، مؤلف رجوع شود.
۸. آرشو نخست‌وزیری، دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳، قاضی‌خان با ابراهیم، خواهر و برادر تنی بودند، و مادرشان آسپورجه خانم بود. هنگامی که ابراهیم سنجق بیگ اسکی شهر بود، در سال ۱۳۶۲ م. به قتل رسید.
۹. خلیل بیگ، از تودوره، دختر کانتاکوزن در وجود آمد (لویو، بیستم، ص ۳۶۵، وای، موزال، ج ۲، سال ۱۳۵۹). خلیل در سال ۱۳۶۲ به قتل رسید.
۱۰. دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳.
۱۱. پدرش، زمانی که اورخان غازی در قید حیات بود، فوت کرد.
۱۲. فوت علاءالدین بیگ به استناد وقف‌نامه مورخ ۸۷۳۳ ق. / ۱۳۲۲ م. بعد از این تاریخ بوده است (موقوفات، م. مجدد، آناتولی ۳۱-۲۳، ص ۳۸۳).
۱۳. آرشو نخست‌وزیری، دفتر اوقاف بوسره، شماره ۱۱۳، ص ۱۳۴۸.
۱۴. «دست‌نامه توری» نشر از م. پانچ، ص ۸۳، ملک ناصر در دریا غرق شد.
۱۵. ملک‌خان که در تاریخ عثمانی نفیسه سلطان خوانده می‌شود، همسر علاءالدین بیگ قرامان اوغلی بود. در دفتر ثبت اراضی فونیه، شماره ۵۴۸ بخش لارنده (قرمان) چنین آمده است: «وقف مدرسه ملک‌خان بنت سلطان و وقف تره خان و مدرسه مذکوره بنام خاتونه مرادین اورخان‌بن عثمان غازی» از این مطلب پی برده می‌شود که همسر علاءالدین بیگ و دختر سلطان مراد، ملک نام داشته است.
۱۶. وی علیه پدرش عصیان کرد و پیش از سال ۱۳۸۰ م در دیه طوقه به قتل رسید. منابع عثمانی وقوع عصیان را سال ۱۳۸۵ ذکر کرده‌اند. فرانچس (فرانسوا) او را موسی. و خالکوندیل نیز سائوز «سوثر» نامیده‌اند.
۱۶۵. داود، در جنگ دوم کوسووا همراه زنان هونیاد بود.
۱۷. همسر ابوبکر میرزا پسر امیر تیمور (مقتدر بالله علی علیه السلام).
۱۸. همسر امیر سلطان. در وقف‌نامه مورخ ۸۳۱ ه. ق. / ۱۴۲۷ م. شیخ پاشا بن شهاب‌الدین چنین آمده است: «سیده‌الخواجین تاج‌النساء فی‌العالین الحسنة السیبه بنت‌المرحوم بایزید خداوندگار زوجه سیدالسادات و سید اهل السعادات السید بخاری دامت برکته و دعواته، آرشو نخست‌وزیری، تدوین فکته، شماره ۸، همچنین در وقف‌نامه امیر بخاری، نیز نامش به‌عنوان خندی خانم آمده است (وقف‌نامه تجدیدشده مورخ ۸۷۴۴ ق.).
۱۹. کتبه‌ها، بخش اول، ص ۱۳۶ (اسماعیل حقی اوزون چارشلی).
۲۰. دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳، برگ ۲۸ b.
- ۲۰a. وی در سال ۸۳۲ ه. ق. / ۱۴۲۹ م. به مرض طاعون درگذشت. در وقف‌نامه شیخ پاشا که در ۸۳۱ ه. ق. در قید حیات بود، آمده است (موقوفات مدیریت کل آناتولی، ۲۱، ص ۲۱۱).
- ۲۰b. پدرشان را بعد از فوت اورخان چلبی، به مصر فراری دادند (ر.ک. به: مقاله مؤلف تحت عنوان «شاهزادگان منسوب به خاندان عثمانی که به سلطان مملوک پناهنده شدند» در بولتن شماره ۶۸، ۱۹۵۳).
- ۲۰c. دفتر موقوفات بوسره شماره ۲۶۶ مورخ ۹۲۸ هجری قمری، در آرشو نخست‌وزیری. نام وی در وقف‌نامه مسجد جامع آق حصار پدرش اورخان چلبی آمده است.
۲۱. «قریه چرداق» چارداق، ابتدا توسط سلطان محمد خداوندگار [مراد] (چلبی محمد) به همسر شرعی اورخان چلبی داده شد و بعد به محمد چلبی پسر دختر امیر سلیمان (نوه‌اش) و دخترش فاطمه خانم به‌هات رسید.... دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳، برگ ۲۶۶.
۲۲. یلدرم بایزید دو پسر به‌نام موسی داشت، و این موسی، در زمان حیات پدرش فوت کرد و در آرامگاه سلطان مراد خداوندگار واقع در چکیرگه دفن شد. (نشریه فوت، شماره ۲، ص ۴۰۹).
۲۳. فرانچس می‌نویسد نام این شاهزاده که به عنوان گروگان در ییزانس به سر می‌برد، یوسف بود که بعداً به آیین مسیحیت گروید، و نام دبیرتوس بخود گرفت. دوکاس (چاپ بن، ص ۹۹-۹۸) نیز می‌نویسد: از دو پسر سلطان یلدرم بایزید که به عنوان گروگان در ییزانس بودند، برادر بزرگتر همراه خواهرش آزاد شدند که در بوسره اقامت کردند، و برادر کوچکتر نیز مسیحی شده، در صومعه پرودموس واقع در منطقه استودیو در استانبول که بد آنجا پناه برده بود، دفن شد. ولی از ذکر نام وی خودداری می‌کند.
۲۴. ارطغرل بیگ، در جنگ قرق دلیم که بین سلطان بایزید و قاضی برهان‌الدین اتفاق افتاد، کشته شد و در کنار مسجد جامع بوسره دفن شد.
۲۵. بنا به نوشته تواریخ عثمانی، از طرف امیر سلیمان به‌عنوان گروگان به ییزانس فرستاده شد.
۲۶. فرمانروایی وی در دوره قطعه قطعه شدن تمامیت ارضی دولت عثمانی یازده سال یعنی از ۱۴۰۲ تا ۱۴۱۳، و بعد از تشکیل حکومت واحد، ۸ سال یعنی از ۱۴۱۳ تا ۱۴۲۱، طول کشید.
- ۲۶a. قاسم در سال ۱۴۰۷ در آمانیه فوت کرد.
۲۷. سلطان خانم، همسر ابراهیم بیگ قرامان اوغلی بود.
۲۸. حفصه سلطان، همسر محمود بیگ جانداری زاده بود که در مکه فوت کرد.
۲۹. وی همسر اورج بیگ پسر علی پاشا تیمورتاش پاشا زاده بود (منابع ذی، ج ۲، ص ۱۳۵).
۳۰. همسر علی بیگ از آل قرامان، که از اسمش اطلاعی در دست نیست.
۳۱. از اسمش اطلاعی در دست نیست. وی همسر عیسی بیگ از آل قرامان بود.
۳۲. همسر ابراهیم بیگ اسفندیار اوغلی بود.
۳۳. همسر قاسم بیگ اسفندیار اوغلی بود.
۳۴. سلطان مراد دوم، روستاهای پورکلی و طواشانجیق قیمرتی را به خواهرش خدیجه سلطان واگذار کرد که وی آن را به موقوفاتش اختصاص داد (دفتر ثبت اراضی شماره ۴۵۳، ص ۴۱).
۳۵. سلجوق سلطان، همسر ابراهیم بیگ اسفندیار زاده بود، که دو پسر و یک دختر از وی به‌دنيا آورد.
۳۶. به چشمان یوسف و برادرش محمود میل کشیدند و در سال ۱۴۲۹ به مرض طاعون درگذشتند.
۳۷. شاهزاده احمد در زمان حیات پدرش فوت کرد (بهت‌تاریخ).
- ۳۷a. بنا به نوشته کرتولوس، وی همسر سلطان محمد قانع بود.
۳۸. بنا به نوشته تاریخ عربی، ص ۷، ص ۷۲). شاهزاده مصطفی چون مشکوک به عصیان علیه پدرش بود به قتل رسید. ندر (ص ۶۵۰) نیز می‌نویسد: هنگام جنگ وارتا، زمانی که دایی قراجه بیگ، پادشاه راجات نگذاشت و او را تشویق به پایداری کرد در آن هنگام شخصی به‌نام قازانجی دوغان «طغان» که فرمانده بنی چریها بود و بر دایی قراجه خشم گرفت و گفت ای سیه و رفتی سلطان علاءالدین را کشتی و حالا نیز قصد فرمانروایان را داری. بگذار برو، که این امر، گفته خیرالله افندی را تأیید می‌کند. خالکوندیل نیز می‌نویسد، وی در شکار از اسب به زیر افتاد و فوت کرد.
۳۹. این پسر سلطان مراد دوم را که از همسرش خدیجه سلطان در وجود آمد، در سال ۱۴۵۱ هنگام جلوس سلطان محمد قانع بر تخت سلطنت، خفه کردند.
۴۰. شاهزاده اورخان و حسن در زمان حیات پدرشان فوت کردند و در اردنه مدفونند.
۴۱. وی هنگامی که پدرشان والی «مالک روم» بود، در آمانیه فوت کرد، و در آرامگاه شاهزادگان در همانجا مدفون است (بهت‌تاریخ، نسخه کتابخانه نور عثمانیه، شماره ۳۰۵۹، ص ۳۲۶).
۴۲. این دختر سلطان مراد دوم که در حال حاضر از اسمش اطلاعی در دست نیست، به عقد ازدواج کایا «قایا» بیگ پسر قاسم بیگ اسفندیار زاده در آمد.
۴۳. وی همسر دایی قراجه پاشا بیگلربیگ روم ایلی که در محاصره بلگراد شهید بود، که فرزندی به‌دنيا نیاورد.

* آرشو نویقیای سرای، شماره ۷۰۹۹، وقف‌نامه مورخ رجب ۸۲۹ محمد بیگ نوه اوزر خان.